لوامع التنزیل سواطع التأویل

سید ابوالقاسم

قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا

بعون الله الجلیل این مجلد ... از تفسیر مشهور جامع جمیع علوم عقلیه و نقلیه اصلیه فرعیه و منابع همه غرایب فنون قرآنیه و مضمون فی قابلیه ... مسمّی بتفسیر شریف

لوامع التنزیل و سواطع التأویل

در این ایام فرخنده انجام بغرض افاده و استفاده خواص و عوام ... باهتمام ...

در مطبع اسلامیه واقع لاهور باهتمام مولوی ... مالک ... مطبوع گردید

سَنَدٌ

ذات المسرة باسمه سبحانه

الحمد لله رب المشارق والمغارب والصلوة والسلام على محمد سيد الانبياء
الاطائب والائمة من عترته الاقارب وبعد فعلى البصير العارف والخبير الواقف واضح ولائح
بان الحيوة الدنيا غير باق ولا واف فلا يصحبه صاحب الا اعماله واعطاه بيده لربه الواهب
فهل رايت الدنيا الا دار دائرة ولذاتها فانية واعمالها من خيرها وشرها باقية وحاصلها موت محصلها وفوت و
ابداننا ضعيفة واجسادنا نحيفة وزادنا قليل وسفرنا طويل وعمرنا قصير وطمعنا يوما فيوما كثير وغفلتنا عن ذلك
عجب عجيب فينبه ويقول عند اجله رب لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق واكون من الصالحين كما قال سيدنا امام المتقين
عليه وآله السلام من الرب الغفور مخاطبا لاهل القبور في مخصوص خطبة لاهل القبور هل تخبرونا عن احوالكم ام انا نخبركم عن [illegible]
الماضية من بعدكم فاعلموا يا اهل القبور ان اجسادكم مقبورة وابدانكم متربة واسمائكم محوة وآثاركم معدومة ودياركم مخربة
واموالكم مقسومة واولادكم واحبابكم منكوحة واعمالكم عند الله مرهونة فاعرفوا من الخير والشر موجودة حاضرة لازمة [illegible] كما قال تعالى
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره پس كل اهل قبور يكدفعه بجواب عرض كردند كه از لسان الله شنيديم است درين باب امير مومنين
فرموده بدانيد اى اهل قبور كه اجساد شما مقبور و استخوانهاى ابدان شما خاك گرديده و اسماء شما از صفحه دنيا محو شده و احدى از اقرباء شما ياد نمانده و آثار و نشانهاى شما
از دنيا نيست و نابود گرديده و مساكن رفيعه شما افتاده خراب و ويران شده و اموال باقى مانده شما كه بكمال زحمت و محنت جمع كرده بوديد مقسوم شده مردم برده خورده و از انتفاع
آن شما محروم مانده و زوجات شما منكوحه ديگران شده و اعمال نيك و بد شما نزد خدا مرهون افتاده پس هيچ آنچه از خير و شر عمل كرده ايد موجود جزاء [illegible]
بشما ميباشد چنانچه گفتم فرموده [illegible] پس اهل عقل و ايمان بالايقان [illegible]
[illegible] واجل وافضل ثمره [illegible]
[illegible] فالحمد لله تعالى [illegible]
[illegible] شهزادگان حيدرآباد سنده حضرات مير صاحبان [illegible] حضرت اسد الله امير حمزه عم حضرت رسول الله عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الملقب من ملك هندوستان [illegible] نواب
مير نور محمد خان [illegible] نواب مير محمد حسين خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو القاسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
الله عليهم اجمعين
[illegible] ابو الفضل [illegible]

چونکه
کرر وعده کرده شده که باقی تقریظات
بر تفسیر ثانی مجلدات نوشته میشوند لهذا چند تقریظات که
جمهور علماء اسلام ایران و عربستان و هندوستان
بر این تفسیر بی‌نظیر رسیده اند لکن در هر مجلد چند چند تقریظ
طبع خواهند شد و در این مجلد تاسع تقریظ سه نفر جمهور علماء
که یکی حجة الاسلام در مملکت ایران است و نیز تقریظ بعض از جمهور
علماء عراق عرب و بعض فضلاء هندوستان درج می‌شوند
هو الموفق ... حبیب النبی الامی الامین ... الطاهرین
العبد ... سید علی الحائری لاهوری

هذا
هو التقریظ من جناب
الرضویة ... الائمة علیه السلام
وقد کتبه معًا مشایخ الثلثة من اعاظم علماء
خراسان وکل واحد منهم رکن الارکان عین الاعیان
مرجع ... فی ذلك ... الاجتهاد
ومنهم التقلید واستفاض الاعتماد والتمجید فی جملة احکام الدین
حفظة الشرع المتین هداة طریق الحق والیقین ادام الله بهم العالمین
جناب الشیخ محمد رحیم وجناب الشیخ محمد تقی وجناب السید
حبیب الله الحسینی احسن الله عواقبهم معنا فی الدنیا
والدین بالنبی الامی الامین آمین
یا رب العالمین

وایضا
عنوان الفاضل پنجاب و دار السلطنة
لاهور ملاحظه علم الاعلام علیم الاحکام مرجع
الخاص والعام منبع الحلال والحرام نخبة مشایخ العظام
حجة الاسلام قبلة الانام کعبة الاسلام آیة الله الملك العلام
فخر المجتهدین والاعلام المشهور فی الاکناف بین الخواص والعوام
... والمشهور والایام حافظ شریعة سید الانام جناب المستطاب
... السید ابو القاسم الرضوی القمی لازالت شموس
افاداته طالعة واقمار افاداته ساطعة ما دام اللیالی والایام
الی ... المنعام

وهذا هو التقریظ الشریف

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق ... الی طاعته و... عن معصیته و... طریق معرفته وعلمهم علم التوحید بلسان فطرته
وبعث الانبیاء اتماما للنعمة ... الحجة ... مبشرین الی مشارع جنته منذرین عن مقامع عقوبته داعیین الی مشارع هدایته و
فضل بعضهم علی بعض فی درجته فقال عز من قائل تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض والصلوة علی ... واشرفهم
... واطیبهم ... اولهم حقیقة ... واخرهم شریعة ... وهو الاول والاخر والباطن والظاهر و
مبتدی اخبارهم ... اسرارهم وعلی اهل بیته وعترته الذین ... الصواب ... الخطاب ...
تنزل الکتاب ... حقیقة ... ووصی ... ومکمل رسالته ... علی المرتضی الحاوی ...
اسفار التورات وایات القرآن وبعد فان اجل العلوم ... تنزیل الکتاب وتاویله ومعرفة اجماله وتفصیله
فهو البحر الذی یغترف منه المعارف وینتهی الیه جمیع العلوم والمعارف ویقف عنده کل مجتهد وعارف وهو ... المقاصد والمواقف فان فیه
تبیان کل شیء من الحکمة والکلام والفرائض والاحکام وقد صنف فیه الاولون والاخرون واجتهد فیه المتقدمون والمتاخرون ومن اجل ...
واعلی ما صنف فیه تفسیر هذا العالم العامل والحبر الکامل خلاصة المتقدمین والمتاخرین وصفوة العلماء العاملین جناب المستطاب المستغنی
عن الالقاب آقا میرزا ابو القاسم اللاهوری زاده الله ذکرا وکرامة وتاییدا ... وتسدیدا که ...
را جمع نموده ... داده علاوه بر آن اجوبه اشکالات ... ذیل هر آیه کریمه درج نموده لهذا
این تفسیر شریف نادر ... بعقول افهام واذهان اولی الالباب ... دیگر این ندارد و در بیان ... ومناقب ائمه
طریق حق والزام الخصام والطال باطل ... ولایت را بر هان قاطع ... ظلمت ... را نور
ساطع ... کلمات ... فارسی ...
... واتمام حجة ورفع شبهة ... بیان روشن ساخته
... تفسیر ... فارسی ...
نشسته است جزاه الله عن الاسلام خیرا وقد طالعت جزء منه ... بالقاب ...

الصدور وهو حقیق بان یکتب بمداد النور علی جباه الحور والقصور والسلام حرره الاثم حبیب الله بن هاشم الگیلانی فی مشهد الرضوی علیه سلام الله من ربه و اکتفی علی هذا التقریظ شیخ المشایخ مدار شریعة ملک خراسان الجناب شیخ محمد تقی المشهدی و عبارته فی خاتمة هذا التقریظ الشریف شکر الله سعی مؤلف هذا التفسیر والتمس الدعاء من جنابه العالی حرره الفانی محمد تقی المشهدی و ایضا اکتفی علی هذا التقریظ شمس علام الایران مدار احکام القرآن مولینا و اولینا جناب میرزا عبد الرحیم ساکن مشهد ثامن ائمة الانس والجن و هذه عبارته فی آخر هذا التقریظ کلما سطر فی هذه الورقة من اوصاف جنابه وحسن تالیفه تفسیره الشریف فهو حق و صدق فجزاه الله عن الاسلام احسن الجزاء و وفقه لاکماله واتمامه بحرمة خیار البریه حرره العبد الاثیم محمد عبد الرحیم الخراسانی

وهذا خط حضرة بحر العلوم جناب آقا السید حسین الطباطبائی النجفی

و هذا عنوانه در راه حضرت باهر الحق شریعة ظهور جناب مستطاب فواضل و فضائل مآب مرجع الانام من خواص سید الانام فخر المجتهدین و آیة المتقین ذو الفضل الداعی آقا سید ابو القاسم دام ایام افضاله و افاضاته العلیه بعد از ذکر الدعاء ۲۱ صفر ۱۳۱۳ [illegible] مشرف گردید مکتوب شریف که مورخه سوم شهر رجب بصحابة عالی جاه نائب نور محمد خان افغان مرسول است این اوقات که ایام زیارت فیمابین است بکربلای معلی واصل گردید ... [illegible] ... حالات آنجناب سلمه الله ... [illegible] ... خاطر شریف ... [illegible]

... [illegible] ... فراموشی و غفلت نداشتم و این فقیر آخری که ... [illegible] ... در مزاج شریف ...

... [illegible] ... انشاء الله ... [illegible] ... ملاقات و زیارت ...

... [illegible] ... مطلب ... [illegible] ... عتبات عالیات ... [illegible] ... ملاقات سامی ...

... [illegible] ... جناب عالی ... [illegible] ... جلد اول و ثانی و ثالث از تفسیر ... [illegible]

... [illegible] ... الحاج سید مهدی یزدی فرستاده ... [illegible]

... [illegible] ... التفات کرده ... [illegible] ... این تفسیر شریف ... [illegible]

... [illegible] ... انشاء الله ... [illegible] ... خاطر جمع ... [illegible]

... [illegible] ... انشاء الله تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... عالی ... [illegible] ... ملاقات جناب سلمه الله ... [illegible]

... [illegible] ... احوال و مجاری حالات ... [illegible] ... لازم داشته باشید

همیشه اعلام فرموده باشید والسلام خیر ختام ... شهر صفر المظفر سنه ۱۳۱۳ از کربلای معلی

وهذا هو خط الفاضل المحقق محمد الشربیانی الحال نجفی دام وسلمه ایام ...

و هذا خط جمع المعقول و المنقول منبع الفروع و الاصول و اکمل الفحول الذی اعترف بکمال فضله اهل العلوم و الفهوم و العقول قدوة و عمدة الفواضل مظهر الفضائل قدوة الخصائل مولینا الاکامل مولینا و اولینا الفاضل محمد الشربیانی دام ظله العالی علی العالی و هذا عنوانه خط هذا ... [illegible] ... سرکار شریعت مدار سید العلماء المحققین و سند الفضلاء المدققین رئیس الفقهاء المجتهدین و حید العصر ... [illegible] ... ثقة الاسلام بینة الاعلام جناب مستطاب سید ابو القاسم ... [illegible] دام افضاله العالی ... [illegible] ... انشاء الله تعالی ... [illegible] ... عالی سلمه الله ... [illegible] ... زیارت گردیده اولا از بشارت و عافیت وجود مسعود جناب مستطاب عالی ... [illegible] ... حاصل گشته ... [illegible] ... شکر گذار درگاه الهی شدیم و ثانیا ...

شریف را بتفصیل لا مطالعه نموده فوق آنچه تقریر شود محظوظ و سعادت یاب گردیدم تبارک الله بر مراتب سعادت و فضل و علم جناب مستطاب عالی که در صفت
بیان سبقت بر علما برین و گذشتگان گرفته البته در فنون و فضایل هم پایه افتخار و مباهات سلسله هستند دعا نمایید مزید توفیقات منتهای جناب
عالی بر همه لازم است بعض از علما و معارف طلاب الناب مستطابات می بینند بسیار تحمید و تجلیل جناب عالی مینمایند و مشتاق مطالعه و تعدد نسخه هستند
الحق هدیه خوب و تحفه مرغوب برای احقر و ابنای نوع است داده اید خداوند تعالی بر درجات علم و عمل و برکات انفاس شریفه جناب عالی بیفزاید و تا ابد الدهر
سرکار ایشان را در خدمات بر شریعت طاهره علیها الاف التحیة و الثنا مضاعف فرماید و احقر هم در اخلاص غایبانه و حضور شریف ثابت و همیشه دعاگو هستم
و انتساب از زیارت محروم هرگونه خدمت و ترویج از ضعیف بر آید حاضر است که هیچ وقت مضایقه نخواهم داشت ان شاء الله تعالی همه وقت سلامت ایام سعادت
فرجام خود با بشر گویا بشارات و رجعات که در اجابه داشته باشید مرقوم فرمایند در عالم مودت یک جهت ممنونم و السلام من الاحقر الجانی محمد الغروی
الشهرستانی من النجف الاشرف سنه ۱۳۰۸ ه

وهذا الخط الشريف تقريظ من فخر المجتهدين الدهر و المتوحد في العصر المتوحد علي المتبوع في الفضل الجامع العقل و المنقول حاوي الفروع و الاصول نور شاتين جناب السيد حسين بن المرتضى الطباطبا الكاظمي اعلى الله درجاته

وا بن عنوان در رسیدن لوامع التنزیل جناب مستطاب ایشان می باشد بعد حضور می سازد که خدمت سرا سر سعادت و علم و هدایت سلاله خاندان لوامع التنزیل و سواطع
و دودمان سواطع التنزیل راس اهل المعقول راس اهل المنقول محل الفحول سید علماء المتقدمین سند المجتهدین عمدة الفقها المجتهدین قدوة الاعلام المحققین لسان
المتکلمین بیان المفسرین البحر الخضم الاعظم البحر الهامر نور باصرة الشهود و الایام مولانا ابا الفضایل و الفواضل و لینا جناب آقا السید ابو القاسم
الرضوی القمی بودن فی ایامه و اللیالی تعلیقه شریفه که بیاد آوردید از اخلاص ایشان و احقر دعاگو بیان قلم و کاغذ مرحمت و عنایت فرموده بودید رسیده و ضیا
بخشیده انتظار کشیده رسیده البر و بیشتر مشهور چه خوش باشد که ابنای انتظاری به پایان رسیده امیدوار است و چون شریعت سلامتی ذات مجمع
صفات با برکات بود موجب حمد الهی و مزید خرسندی حالی که احسن الفعال است شمرده کردیم که الهی همیشه چنان باشد و باطن تفقد از احوال فرموده بودید
الا لغدکم ابدا در عربی مرحوم برادرم آنجه بر زبان بود تعزیه ام فرموده بودید امر الهی است که الذي در این مصیبت عظمی که خبر ظهوری و امر به صبر و تسلیم و تسلیم
امر فرموده بودید لا بد سلوت و اسوه الحکم الله العلی الکبیر رضا بقضائه و تسلیما لامره و الحمد لله علی کل حال فاتحه برای روح مرحوم حواله فرموده بودید فرحم الله
لکم فتحا مبینا و جزاکم خیر جزا الصالحین و التابعین اما بشارت فی از طلعات و سطعات کتاب مستطاب لوامع التنزیل و سواطع التاویل
فرموده بودید بلی مدتی قبل از این خدمت با سعادت جناب المستغنی عن الالقاب وحید العصر فرید الدهر حاج میرزا محمد حسین فاضل شهرستانی سلمه بی که
قرین و سهیل و رفیق مرحوم برادر مرحوم حاج سید محمد باقر شریعتمدار شارح رسایل مرحوم انصاری که رسیل و رفیق و مشفق شفیق و دوست قدیم هست و حقیر نسبت
بحضرت ایشان عقیدت و ارادت است آنچه من بنده را قابلیت نیست ولی محض شکل میکنم انما یعرف ذا الفضل من الناس ذووه باری در خدمت ایشان بودم که جلد
اول تفسیر لوامع شریف را از قبل از سرکار نزد ایشان آورده بودند دیدم و اجمالا مطالعه کردم براستی محفوظ بودم و افسوس خوردم که چرا جناب و نفس مرا ارسال آن یاد
نشاده نفرموده بود و همه مترصد عطاء جناب بودم تا زمانیکه تعلیقه سرکار رسیدند که خبر ارسال تبشیر داشتید و خود عذر ارسال نفرمودن کتاب برای مخلص
گردیده و الحال خود از کار خواستم و چون بشارت ارسال آن سید جناب الحاج سید مهدی قلمی فرموده بودید با زیادتی آن مجلد که دیده بودم کمال مسرت روی داد و لهذا
باین عطیه عظمی رهین و ممنون احسان عالی مدت العمر باشیم وفقکم الله لتتمیمها و تکمیلها و بعد حصول مجلد ثانی ان شاء الله تعالی حظ وافر از تدقیقات
و تحقیقات و کشف رموز و اسرار آن شریعتمدار خواهیم یافت و منتظر وصول سایر مجلدات او می باشیم زیاده و السلام ۲ شهر شوال ۱۳۰۷ هزار و سیصد و دو کتبه
اقل السادات حسین بن مرتضی الطباطبائی

وهذا عنوان الآخر خطه الشريف متضمنا لوصول التفسير الشريف اليه

بعرض اقدس عالی صاحب لوامع التنزیل و سواطع التاویل الراسخ فی معالم التنزیل و الشامخ فی علوم التفسیر و التاویل و البادخ فی البطال الاباطیل

و مانع الحق عن تضليل عزازيل و ناسخ الاساطير و الاقاويل لعصري انه سراج الامة منهاج الشريعة تاج الشيعة المحقق و الفهامة المدقق
الذي ليس له نظير و لا مثيل و لا شبيه و لا عديل نور ضيغ نير مضيئ الذي يستنير بتفسيره عالم السماوي والمعنى معيار الملة مدار
الشريعة ابو المفاخر و المكارم جناب السيد ابو القاسم الرضوي القمي اللاهوري دام الله وجوده العالي که سر مطالب و مقاصد همواره
سلامتی ذات بابرکات عالی است امید که در کنف الهی لایزال مصون و محفوظ بوده باشد بالنبی و الله الامجاد و مخلص قدیم همیشه در متروجویای سلامتی آن وجود
ذیجود هست و بحمدالله سبحانه مجلد اول و ثانی و ثالث تفسیر شریف لوامع التنزیل و سواطع التأویل بعنایت خدا و تجلیل جمهربانی سرکار نبیل رعنیه
رصید و ترقب حصول این مجلدات را سربلندی و سرافرازی کامل حاصل گردید الحق تفسیریست عدیم النظیر که مثیل لسان هر صاحب لسان از توصیف آن کال و
قاصر و در این اوقات علیلم و فارغ البال نیستم و انشاء الله تعالی بعد صحت و فراغت از ابتدای اول المجلد الی آخرها بالتفصیل ملاحظه نموده چیزی در وصف
این کرام الکتاب که در واقع فصل الخطاب است بنده خواهم نوشت و روی شرح الوزرا سفید و چهره حسودان را سیاه و چشم دشمن را و افئده علما و حفظه را
منور و طلاب مدارس را احیا به تدریس و ابواب رموز علوم قرآنی عقلی و سمعی را در عالم مفتوح ساخته اند ... علام ظل هما پایه جناب سید شریعت مقدمه و مطهر
علی الدوام باقی و دارد ها باقی مجلدات را ... بالفضل و کرم خود بالکمال و بالاتمام برساند و آخر اینها را معاینه و ملاحظه فرماید فی الحال مخلص هم ضعف حال تردد بال
برآیه مبارک ... چیزی نوشتم و ارسال خدمت بغرض تصحیح و اصلاح خواهد شد لا انه لا معنی له الا مع زیاده و التسلیم و آخر الاستغفار و الدعا
حرره الاحقر حسین بن مرتضی الطباطبائی الیزدی الکاظمی خامس شهر ذی الحجة الحرام سنة ١٣١٣ هجری به بلده کربلاء المعلی
سلام الله علی ساکنها بلا حد و لا احصاء

و هذا هو التقريظ الشريف للعلامة الفقيه المعروف في الافغانستان والمهذب جناب المولوي غلام جيلاني الحنفي الفشاوري

بسم الله الرحمن الرحيم

حامدا و مصليا اما بعد فقد وجدنا في ايامنا هذا تفسيرا موسوما بلوامع التنزيل فرأينا مثل هذا في التحرير والتحقيق
والتدقيق تفسيرا من ائمة التفاسير و ما سلك هذه المسالك احد من اصحاب المدارك والانوار و ذلك باسلوب عجيب في كل تركيب و تجنب
عن ترتيب كل اديب لبيب و مع ذلك جمع فيه انواع علوم القرآن جمعا و اودع فيه فنونا شتى و محقق الحقائق والدقائق فيه لا تعد و
لا تحصى فهو للاسلام منار نور و سرور و لاهل الحق رشاد و حصون للفضلاء امن و للعلماء حرز و للمجاهدين و للفهام عقل
وللمعضل حل و للضال قفل و للمجمل فصل و للفرع اصل و للطالب وصل و للمبهم بيان و لاسرار القرآن تبيان و لرموز الفرقان كشاف
و لله وصاف و للحقائق والدقائق كنز العرفان بلا خلاف و للسائر يتسار و للذاكر تذكرة فلله
در هذا المفسر المتوفق فتح له هذا الباب الا نوروا ما كان من الاثني عشر
فانه لا ينقص في فضله الا وهو ان يزيد في عمره و يكثر و يبقيه و
يؤيده و يبشر حتى يتمه و يكمله الى الآخر فقط والسلام عليك
ايها الناظر حرره المسكين غلام جيلاني الحنفي
الفشاوري في سابع عشر من
جمادي الثاني
١٣١٥

ے

هذا هو التقريظ المنيف للفاضل الكامل الحاوي للمعقول والمنقول والماهر في الطب والادب كما هذا تقريظه الشريف شاهد على حاله وصدق مقاله وله تصانيف عديدة في المعقول والمنقول وفي طب القريح واليونان مع هذا انه صحيح العمل والايمان الملقب من جانب السلطان بتاج الاطباء خلاصة الحكماء شفاء الدولة ذكاء الملك حكيم نواب سيد افضل عليخان بهادر مدير جناب صحي سلمه المنان عن طوارق الحدثان

مبسملا ومحوقلا
ومحمدلا ومسعلا

الحمد لله معز الواهب معطي المارب والصلوة على سيدنا المبعوث على كافة الانام في المشارق والمغارب وعلى اخيه وصنوه ووصيه غالب كل غالب وآلهما المعصومين الاطاهر الاطائب
ثم السلام التام الوافر والثناء الزايد المتكاثر على العلماء الاكابر ودرته الجليل الاركان الاداثب الاراثب
اخص به من هو مليك المفاخر ومجمع البحرين من البحر الزاخر منذ كان الاوائل والاواخر مرادا لافاضل اللباثب
لا مثيل له ولا بديل له لوامع التنزيل مفيدة للشيعة مروجة للشريعة طائف النكات فيها وديعة تميل اليها الطبيعة سريعة لا يرتاب فيها راثب
اوحدي عصره ألمعي دهره ايجي وقاله اهو خفي وانا اودع ايا ما نجح انا صادع عن الشوائب
(ا) افاداته بديعة افاضاته وسيعة تدقيقاته رفيعة تحقيقاته منيعة تستشفها الاذان لاولى الالباب الصوائب
(ب) بارع بلي بار معمعي باذل سري باسل دري كوكب دري كاشف للعجائب
(و) وحيد الاقران وارث المجد والاحسان وعظ الصافي كشاف مجمع البيان ولى التعميم والتبيان من اتاه متعطشا زال بعنايته الكثير عن الحقصران ترويا وجمع عن الاثب
(ا) افكاره فصول مهمة يعرف اناء الليل واطراف النهار والهاء الطهارة الشي مدارك صونت لكشف الغمة يصيلو لان باتيه اتته نبراته مستكشفين للمسائل كتائب كتائب
(ل) لو ان بابا للفضل والتقى لذنبنا العيش والمعيا الكل عليل دواء ولكل عليل شفاء علاج الامراض عند باس الطبائب
(ق) قاطع وتين الكفر والضلال قامع اصول البغي والجدال قاموس العلم والكمال قاموس الفضل والافضال قار في عين قار من الماضي والحال

والاستقبال قالع حصون النوائب
(ا) البيضاء الورع والنبالة ابعد عن ارباب الغواية والضلال له مستحق بشنوس النبوة والرسالة اثبات بالبرهان من التفسير والرسالة حراثه والحسنى واجر المهذب من عند سبب البراثب
(س) سماء الحجى والتقى سليم الطبع والذكا سحاب المجد والعطاء بر الفهم بين النهى حميد المضارب
(م) مفيض الخير فقيد النظير معين الطلبة بما هو خير مقالات من مطلس الجرير محيط البوارق والتنوير مظل البرايا كالسحائب
الطاهر اسمه الشريف من اول من خص كل القراءات المرجية المعصومة بالاعداد لا كما هي بسالمة للفرقة الاثني عشرية وهو المظهر المنافقين صم والمؤاد القساد حما يتعجب الملأ اليواقيا سهم الاذلال بابه حط الرجال الحاضر ومقصد ومطمح المغارب
ومعهد فتدواني الى كتابه الاربعة بشرن شاث وبيان هاف بكمال السعة بيده والحق معه منها كتاب بان يقرنان بقران السعدين في تفسير القرآن يبحث العرفاء والعلماء جميعه الجامع للغرائب
ومنها رسالتان في تب الغالفين اهل الاديان اشرقتا على ناديا فانشرح الطبع القاصر وناديا يا هلا هو على تبلغ ذلك فكره الثاقب
كيف لا ويبلغ مشاره الامر فيض عليه بركات الرب واصنافه بالقرب يثني عليه العجم والعرب يخط مقالاته بغاية النشاط والطرب ويذهب بالاتيان والمصائب
انما صدورها من صدر تقي وقلب نقي وذهن ذكي وطبع سني خاليا من العوائب
رشم [illegible] وان كنت سخت في هايت الايام باقسا الضعف

[illegible]

والاستقام بيد انه قد قوي قلبي بهمتكم العالي الذي هو اشهى من الشهد
الحالي سلاسته تحكي مياها عذبة وفصاحته حارت فيه عقول ذوي العلا
والمطالب مبانيه مليحة لا يقال قوامها من صحيح بل فانه عديم الحرمة لوجه
الحسن وانها لطيفة نظيفة على ابقاكم الله من تلاء الكلام راسا للفضلاء

المزين بهم العمائم والسبائب

لقد اجدتم ايها الجليل حيث اقتصتم المدلول من الدليل وابنتم اسرار
المسائل بتسهيل انيق ينتفع به المبتدي والمتوسط والمواصل

لا يتمكن على العيب فيه عائب

احرزتم به بين السابقين قصب السباق وفقتم في ذلك عليهم في الآفاق

فها هي قد تخصصت لها الابيات طمعا منها في وصالها وتاقت لها نفوس صحاح منها
على مثالها فحسرت عنها عيون الناظرين فاعجز نظر امثالها حل مستشكلها واني
ذلك لمن يحاول واين الثريا من يد المتناول وعلا على الانقيا كقبسة طور من بالعيان

في احد كم خائب

انما اهل الدنيا كلاب عاوية تغوص لعزقة الغاوية كلما نصح لهم ناصح
ان تقوا بما يوصد فيه بالناصيه لانقيادهم واعيبهم بذلك بئس قوم

لا يجيرون القلب الذائب

والسلام عليكم وعلى من ينتمي اليكم وحضر لديكم وجلس بين يديكم
ما اضاء البحر من الدر واثب

من جان وان فان الشائق بنهاية الشوقان الى لقاء من يطوف طيفه حوله
السيد افضل علي المعروف بالنواب الملقب بشفاء الله ولد ظهر
يوم الخميس التاسع والعشرين من ربيع الاول سنة ... من هجرة
سيد الثقلين خاتم الرسالة صلى الله عليه وآله وسلم
والله ولي الفضل ومن
كل واهب

هذا
هو المجلد
التاسع وقال الملأ
من تفسير الشهير
بلوامع التنزيل وسواطع التأويل
في تبيين آيات الفرقان
وحل معضلات المعاني و
مشكلات
الدعاوي

رب يسر ولا تعسر وتمم بالخير

نصر من الله وفتح قريب

هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون

بسم الله الرحمن الرحيم

يا من نحمده الذى تجلى بوجوب وجوده عن جميع انواع الممكنات والكائنات واستعلى بالتجرد عن علم الجسمانيات والعرضيات
وعن اجناس المخلوقات والموجودات فتبعد بلاهوتيته عن وصول العقول الى ساحة كبريائه السرمدية وتوحد بهويته عن احاطة
العلوم من حصول كنه ذاته الاحدية وتنزه عن الاشباه والاكفاء والامثال حقيقته الازلية وتقدس عن التغير والفناء والزوال
والانفعال ماهيته الابدية وتبرء عن التشبيه والتشريك فى صفات الكمال والجمال والجلال واجبته الاصلية فتجلى على كل ذرة
من العلوية والسفلية فيشهد حقيقته كل شئ من الانفس والافاق على انه الفياض على الاطلاق وينشد كل ورقة من الاوراق
فى الاطباق على وجوب وجوده وجوده بلا افتراق وينطق كل طبقة من الارض والسبع الطباق بانه واحد لازلى و
الاحد الابدى والفرد السرمدى بلا اختلاق والصمد بغير الثانى ولا اشتقاق وهو يخلق الخلق بلا مادة ولا امرة بلا اخلاق وهو
العليم الحكيم القدير الخلاق ويمن فى كل ذى حى ويربى كل شئ وهو الرزاق فيسبح لعظمة جلاله جباه الاجرام الفلكية ويعبد
لكمال جماله اشباح الملكية ويشكر بجماله كل حى موجود ويعترف بذاته وجود كل موجود بانه سبحانه ما اجل شانه وعم نواله واعظم
انعامه واجزل اكرامه وفيضه وكلما صنع وفعل فقد صنع وفعل بكمال علمه على عدل بغير خلل ولا زلل ولا جهل وكلما
اخترع وجعل فقد اخترع وجعل بغير سبق اصل ولا مثل على هيكل وشكل فلا يتشكل بشكل ولا يشتغل بفعل وفى كل جزء
من كل فعل يتحير العقل الاول وهذا هو العيان فالعيان لا يحتاج الى البيان ونشكر للمنان الذى انزل القران فرقانا بين
الحق والبطلان سلطانا فى الدوران برهانا للدين والايمان بينة للبيان حجة على الانس والجان تبصرة للبصائر تذكرة للدفاتر

الى بقاء الزمان وكل القران محكم ومتقن لمعان يفهمه اهل اللسان ويعلمه اهل البديع والبيان ويعرفه اهل الكشف والعرفان و
كل اية منه منبع عيون الانوار وكل سورة منه مجمع علوم الانهار فالقران لعمرى مجمع البحار بحر محيط متلاطم ذخار فلا يتناهى ولا
يتناقص بكثرة الاستخراج منه الدرارى الغر الكبار واللئالى الابكار فى الليالى والنهار **وهذا** كتاب مشحون بفنون المعقول وهو
مشحون المنقول كل ذلك محكم معمول ومعلوم مقبول وفيه الحقائق لا تحصى لاهل العقول والدقائق لا تقضى لارباب الفحول فلا
يساويه البيان المنزول ولا يوازيه الباب المناول وكيف يساوى بالكتاب المنزول ما هو مجهول واكثر فيه مدخول محضه هو المنسوخ
المعزول **وهذا القران** تنزيل بالاعجاز تعجيز جميع الخلق الى بقاء الاحيار وهذا هو بين الكتاب السابق واللاحق اعظم وجه الامتياز
فاقسم ناطقا واشهد صادقا واعهد واثقا ان منزل هذا الكتاب هو الله الواحد الوهاب بغير شك ولا ارتياب **واشهد**
ان لا اله الا هو وحده لا شريك له الى الابد من الازل **واشهد** ان محمدا سيد الانبياء صلى الله عليه واله وسلم خاتم الرسل **واشهد**
ان القران كتاب الله المنزل على محمد الرسول المرسل فلا كتاب ولا نبى بعدهما الى قيام يوم الجزاء والعدل **واشهد** ان المعصومين
المطهرين المنصوصين من الائمة الاثنى عشر من عترة خير البشر خلفاء الله بمقام رسوله فى البر والبحر اصفياء الانور الذين رباهم الله
الجليل بتربية الجميل فى بيت الوحى والتنزيل فعلمهم علم التفسير والتنزيل والتاويل والترتيل بالتفصيل **فاكمل الصلوات**
واجل التحيات عليه وعليهم اتمها اصفيها اولها اوفيها اعليها متوالية متوافرة متكاثرة متواترة لا انقطاع لامدها ولا نهاية
لابدها **اما بعد** بعرض ميرساند اذل بنى فاطم واقل بنى هاشم ابو القاسم ابن الحسين ابن النقى الرضوى الحسينى الحسنى سلام الله
عليهم الهى جدا لاهوری مسکنا نجفی مدفنا وباباء الطاهرين محشرا بلطفه ومنه تعالى که متوکلا على الله سبحانه ورمجلد تاسع تفسير **لوامع
التنزيل سواطع التاويل** بيوم تاسع شهر ربيع الاول ١٣١٠ سيزده صد وده هجرى شروع نمودم از خالق صادق ولى سابق و
لاحق رجا وارثق دارم که اين تفسير شريف را باکمال واتمام الى آخر والناس برساند انه يمحو ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ووصال تا
قيام ساعة قيامت منشور سازد ومروج ناشر را موافق ومؤيد گرداند در نشر وترويج آن چه دنيا گذشتنى وگذاشتنى است بقا ووفا ندارد وتحيت
تخصر نميرد الا العمل وفضل فافضل ذلك احياء الدين والشريعة وثواب مراتبها فكانما احيى الناس جميعا فى يوم لا ينفع مال ولا بنون فطوبى لمن له
بصر ونظر فى عاقبة الامور پس بايد وقتهاء انواع خلق الله سبب وتا بقاء مخير روزگار باقى ويادگار گرداند وبهمان زاد وراه وتوشه آخرة همراه سازد واز جميع
اقسام هموم وغموم وتنزدادت بال وشوق شغال وسوء احوال وانواع امراض وعوارض والاوجاع والالام والاسقام محفوظ نمايد اين كلام حضرت ملك العلام
سؤلف ومروج آثار محمد محمود ومشکور محفوظ وارد اللهم علمنى التفسير واهدنى التاويل وسهل على كل عسير فان تيسير عليك يسير
رب وسيدى ومالكى ايدنى عند التوفيق وسددنى عند التطبيق وبين لى عند التحقيق ما هو حق حقيق انك انت ركن الوثيق و
خير رفيق وشفيق وافعل بى دائما ما هو بلفظ انى توكلت عليك ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره وافوض امرى
الى الله ان الله بصير بالعباد وهو نعم المولى ونعم النصير فى الدنيا والمعاد وهاهنا نشرع ونبدء فى كتاب الله تعالى قوله تعالى

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ
قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ
لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

مشعب السبع من القرآن

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

ترجمه این دو آیه یعنی گفتند اکابر و اشراف آنانیکه گردن کشی و تکبر کرده‌اند در پرستش خدا و رسول او از قوم شعیب بعد انکار از اجابهٔ دعوة آنچه
گفتند مقوله شان اینست هر آئینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنرا که ایمان آورده و تصدیق کرده‌اند ترا در نبوّة تو با تو یعنی ترا و مصدقین ترا با تو یکجا اخراج میکنیم
و بر میاریم از دیه و قریه خود یا بر گردید و عود کنید شما در ملة و کیش کفر ما شعیب در جواب شان فرمود مجبور و مقهور میسازید ما را بعود الی الکفر یعنی قوم ما را با من رجوع میسازید
بسوی دین دیگر دانید از دین حق بسوی باطل و اگرچه باشیم ما کاره و ناخواهان یعنی از ملت شما ناخوش و کاره میباشیم بجهة آنکه او کفر با بد است و اگر جبرا و قهرا بسوی آن ملة بگردانید
ما را البته بلا رضا و لا اعتقاد قلبی مقر بلسان باشیم با آن کفر میباشیم بتحقیق بهتان و افترا بسته و بافته باشیم بر خدا از روی دروغ اگر باعود کردیم در ملت باطله شما جبرا و قهرا چه اقرار
بباطل بهتان و افترا و دروغ محض میباشد طوعا او کرها بعد از آنکه رهانید ما را خدا از ان ملت باطله شما و نمیباید و نمیشاید ما را که باز بگردیم بملت کفر و شرک مگر آنکه مشیت
ارینی در علم تعالی اگر رجوع ما الی الکفر و موت ما بر آن باشد و سیع و رسیده است پروردگار ما هر چیزیرا از روی دانش و علم تعالی محیط هر شئ کما ینبغی است بر خدا
توکل کردیم در همه امور خود را بسوی او باز گذاشتیم پس از این شعیب نبی وی از ان کفار بر تافته و بمناجات مجیب الدعوات متوجه شده عرض کرد ای پروردگار ما
حکم کن میان ما و میان قوم کفار ما بحق و براستی و تو بهترین حکم کننده گانی **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** هرگاه در مجلد سابق معنی
ملا لغة و عرفا شنیدی که لفظ مفرد چون قوم و رهط و **معشر** هم جماعت است پس فرق مابین این الفاظ آنست که قوم و رهط اعم است یعنی در اینها اعلی
و ادنی و امیر و فقیر کبیر و صغیر ذکور و اناث داخل است بخلاف ملا که مراد از ان خاص کابر اطاع و اشراف و سادات متبوع است که دار مدار قوم منحصر برآنها
میباشد **بحث ثانی** قال الملأ الذین استکبروا من قومه وقتیکه حضرت شعیب مستمرا القوم امر بتوحید و تعبید الواحد دعوت میفرمود **و** قوم شعیب
عنده باین دلائل قاهره و حجج باهره نبی الله شده مینمودند آخر الامر القوم لاجار گردیده باهم متفق براین شدند که شعیب و قوم بدین ما بیایند و الا از ین ملک برانید تا
دین و ملت ما رخنه نگردانند **و** عادة جهال ضعفا در دین قدیما الی حین همین است که وقتیکه دفع دلیل خصم کرده نمیتوانند بجنگ و ضرب و قتل و اجلاء وطن و اخراج
مقابل میکوشند **پس** و تعالی نقل مقال قوم شعیب میکند که گفتند اکابر و اشراف آنانیکه بتکبر ترک دین از قوم شعیب کرده بودند یعنی اکابر و اشراف قوم
کفار در جواب شعیب گفتند **و** مقال شان میاید **بحث ثالث** اخراج عبارت است از بر آوردن شئ از جائے و از مقام خود **اما عود**
او بمعنی رجوع **و** ان مصیر الشئ الی حال کان علیها باشد **و** از این باب است اعادهٔ اموات بحالت حیوٰة و صفات سابقه **در مجمع** فرمود

ویستعمل لفظ الاعادة فی الفعل مرة ثانیة حقیقة **و** فی فعل مثله مجازا وکلاهما یسمی اعادة کما تقول اعدت الکتابة والقراءة ومعناه
فعلت مثله و استعمال لفظ اعاده در فعل مرة ثانیه حقیقة میباشد **و** در فعل مثل آن مجازا میباشد **و** این هر دو حالت را اعاده مینامند چنانچه میگوئی که اعاده
کردم کتابت و قراءة را و معنیش آنکه کردم مثل آنرا **زجاج** گفت که عود مستلزم بحالت نیست کما یقال قد عاد علی من فلان مکروه وان لم یکن
سبقه مکروه قبل ذلك **و** تاویله قد لحقنی منه مکروه **کما قال الشاعر** کانت الایام احسن مرة الی ❊ فقد عادت لهن ذنوب
بحث رابع لنخرجنك یا شعیب والذین آمنوا معك من قریتنا این مقوله قوم کفار است بشعیب متضمن تهدید **اما** در لام لنخرجنك دو وجه اند
احدهما لام قسم یعنی نقسم لنخرجنك **ثانیهما** جواب قسم مقدر چون والله لنخرجنك **بحث خامس** کفار دو شق درباره شعیب
و قوم او بستر ارداد ند **احدهما** بیاد قسم میگوئیم با که هر آئینه بر میاریم و جلاء وطن میسازیم ترا ای شعیب و آنانیکه ترا که تصدیق تو کرده و ایمان بتو
آورده اند از این ده و مراد از دیه ملک است **ایا** خاص ملك قوم کفار مراد است **یا** مراد ملک و بلد و قریه متبعه شعیب خاص بر این هر دو وجه محتمل اند
غرض قطعی با جلاء ازوطان و اخراج ایشان از مقر و مکان شان از اله معارضه ایشان در دین بود چه با اخراج ایشان از اله ماده افساد دین باطله ایشان
میشد **بحث سادس** اولتعودن فی ملتنا **ثانی الشقین** ایشان همین بود یا عود و رجوع بسوی ملت ما در دین ما. عاقل اعمال و فاعل
افعال مطابق ملت ما باشید و خلاف آن مگوئید و اظهار منافی آن منمائید گویا از جانب خود حصر کردند که **یا** از این اوطان بر آئید و دور کم شوید
و الا پایه ملت و آئین ما بلا تخلف و لا تعارض باقی باشید **سوال** مطابق ماقبل او لتعیدن نگردید **فی ملتنا** چرا نگفتند یعنی یا اخراج
میکنیم شما را یا بدیگر دانیدیم همه شما را در ملت خود **جواب** در فقره اولے تخییر بقوم شعیب بود که شما را جبرا و قهرا اجلاء وطن میکنیم مگر آنکه برضا و رغبت

در منازعه کفار با شعیب گفته بود

طبعی رجوع کنید بسوے دین ما چه آنکس که اکراه رجوع بدینے کرده او باعتقاد قلبے بر آن دین نمیباشد بل یا بطور تقیه یا بنفاق میماند و آن مطلوب در باب
دین و در رجوع بآن نمیباشد لهذا لتعودن گفتند سوال چرا و لتعودن فی ملتنا بجاے الی ملتنا گفتند جواب چونکه لفظ الی براے غایة مسافة
میباشد این مستلزم دخول و بقا در آن نمیباشد و امّا بفی ملتنا براے همین گفتند تا بدانند که در آن دین لابد قائم باشند ثم الله اعلم سوال ملت
چه معنے دارد ماخوذ از چه و فرق مابین ملت حق و باطل چیست جواب ملت بالکسر بمعنی دین و طریقه سلوک اعتقادی و جمعش ملل بکسر اول و فتح ثانی است و
اطلاق بر حق و باطل میشود چنانچه همین آیه لتعودن فی ملتنا دال است و تفریق آن باضافه میشود اگر مضاف الی الانبیاء چون علی ملت ابراهیم و دین محمد
صلی الله علیه و آله وسلم و منهاج علی باشد پس آن ملت و دین و مذهب حق صحیح میباشد و اگر مضاف الی غیر الانبیاء و غیر خلفاء ایشان باشد پس آن ملت و
دین و مذهب باطل میباشد چه نقیض دین انبیاء باطل است امّا ماخوذ از ملّ یملّ ملاًّ فهو ملیل و مملول کما ذکر فی الصحاح والمصباح امّا در وجه تسمیه
آن بملت وجوه دارند احدها ملت ماخوذ از ملل بفتحتین نام جاے و طریق میباشد چنانچه میگویند طریق ملّ یعنے راه کشاده و مسلوک و ملّ فلان یملّ اذا
اسرع پس بنا بر این ملت هم طریقه رفتار بسوی دین یا در دین میباشد ثانیها نزد ابو عبیده ملت در اصل گودالی مملو بحرارة میباشد و شخص
داخل در آن حرارتش را در مییابد کما قال الملة الحفرة ففیها ملیلة ای الحرارة یجدها الرجل وهی الحمی فی العظم در مصباح گفته والملّة
بالفتح الحفرة التی تحفر للخبز وقیل التراب الحار والرماد و مللت الخبز واللحم فی النار ملاً من قتل فهو ملیل و مملول والخبزة
خبز ملة بالاضافة و خبزة ملیلة علی الوصف مع الهاء در مجمع هم فرموده الملة الرماد الحار تدفن فیه الخبزة حتے تنضج لتکرر الحمی علیها
پس بنا بر این براے اهل ملة چون حفره قلب گودالی گرم میباشد در آن پخته و کامل میشود اعتقاداً و عملاً و ثالثها ملت جای اجتماع ماخوذ از مللت الثوب
بالفتح اذا خطته الخیاطة الاولی قبل الکف پس بنا بر این ملت عبارت است از اجتماع جماعتے بر اعتقادات و عملیات مجتمعه متفرقه از اصول دین و فروع آن
در مجمع و روض الجنان هم قریب بهمین فرموده اند و الملة الدیانة التی یجتمع علی العمل لها فرقة عظیمة یعنی ملت عبارت است از دیانتیکه جمعیت
کرده باشند بر عمل آن دین فرقه عظیمه از مردم اشکال بنا بر این شعیب قبل بر لتعودن فی ملتنا دلالت دارد که شعیب نبی قبل بر این عیاذاً بالله بر ملة کفر ایشان
چون بود لهذا خطاب اولاً بشعیب مع قومش راجع العود الی کفرهم کردند و ایضاً قول شعیب در جواب قد افترینا علی الله کذباً ان عدنا فی ملتکم دلالة بر آن دارد
جواب اول باید وضع و اثبات شود که بر رسل و انبیاء آیا قبل النبوة والرسالت تجویز کفر و شرک هست یا نه الذی مجمع علیه است که اصلاً و ابداً طرفة
العین بر انبیاء و خلفاء تعالی کفر و شرک جائز نیست و همین مشهور است زیرا که در آن بعد حصول رسالت حط مرتبه و سقط عظم و وقر او و محل اعتراض و توهین
او و در انظار والسنه مؤالف و مخالف او باقی است چون یا ابن الکافر و یا ابن المشرک است کنت و ابا لک المشرکون والکافرون قبل هذا پس این جهة توهین موجب
تنفیر خلق از او میباشد و هیچ آنچه موجب توهین و تنفیر او باشد بر انبیاء و خلفاء راشدین اصلاً جائز نیست فاسمعها چون آیه انی جاعلک للناس اماما قال
ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و این نفی میکند از حصول و وصول منصب نبوة و امامت مطلقا بظالمین ظالم قبل و بعد نبوة و امامت ابداً التأبید
این آیه واجب التاویل بوجوه میباشد احدها چونکه مصدقین شعیب قبل التصدیق بشعیب همه بر آن ملت بودند و شعیب الحال راس و رئیس متبوع
ایشان بود و خود شعیب ایا قوم تبعش بعوة عود الی کفرهم کردند که اگر شعیب با قوم تبوع برجوع الی ملتهم کردند در آن دو مطلب بآنها حاصل میشود یکے رجوع رئیس
متبوع و قومش هم بیکدفعه جمله میکنند دوم در رنگ دین خود اگر رئیس و تبعه او بسوے دینیکه تقبیح او میکردند رجوع نمایند البته بآن تقویت دین
مرجوع الیه میباید و الزام منکرین آن عاید میشود ثانیها آنکه کفار باین تلبیس بقوم تبعه شعیب کرده باشند که بطوریکه شما بر دین ما سابق
بودید بعینه شعیب هم سابق بر همین دین ما بوده تا تبعه او در باب شعیب شک پیدا کنند که آن شعیب سابق بر آن دین نمیبود پس ایشان اسناد الی دینهم
السابق میکردند ثالثها چونکه ایشان قبل النبوة علم بدین شعیب و ایمان او بالله عیاناً نداشتند بل در شعیب گمان همین داشتند که شعیب با بر یک ملتهم و بعد
رسالت اظهار دعوة الی التوحید کرده پس ایشان بهمان گمان خود در شعیب که بر ملت ما بوده او لتعودن فی ملتنا گفتند باین قول شان ثابت میشود رابعها
این لتعودن عود ابتدائی میباشد و بحالت اولی پس این عود بمعنی لتصیرن باشد چنانچه عجاج گفته و در حجة انشد ذکر شده و عرب میگوید قد عاد الی من فلان
مکروه پس مراد شان از این قد صار الی منه المکروه ابتداءً شعر فان تکن الایام احسن مرة الی فقد عادت لهن ذنوب ای قد صارت
لهن ذنوب ولم یرد ان ذنوبا کانت لهن قبل الاحسان خامسها قیل ان اتباع الشعیب کانوا قبل الایمان به فی ملتهم ولذلک الکفار هنا طمعوا

شعیبا واتباعہ جمیعاً فلاجلہ دخل ھو فی ھذا الخطاب وان لم یکن علی ملتھم قط یعنے تبعہ شعیب کلھم قبل الایمان بملت آن کفار بودند پس قوم کفار خطاب کردند شعیب و اتباع او را جمعاً لہذا شعیب ہم درین خطاب شامل شد ہر چند بملت ایشان نبود **بحث سابع** کرہت یعنے ناخوش شد مرغوب نیست در **مصباح** گفتہ کرھتہ اکرھہ من باب بحث کرھا بضم الکاف وفتحھا ضد احببتہ فھو مکروہ **و**الکرہ بالفتح المشقۃ **و**بالضم القھر وقیل بالفتح الاکراہ **و**بالضم المشقۃ **و**اکرھتہ علی الامر اکراھا حملتہ علیہ قھرا یقال فعلتہ کرھا بالفتح ای اکراھا وعلیہ قولہ تعالیٰ طوعا او کرھا **بحث ثامن** قال اولو کنا کارھین ہمزہ اینجا استفہام و واو واو حال است واین جواب شعیب است پس معنی این بوجوہ است **اول** انعیدوننا فی ملتکم فی حال کراھتنا ومع کوننا کارھین یعنے آیا بہ بیگردانید مارا در ملت خود در حالت کراہت وناکارہ وناراض وناخوش باشیم ازان ملت واما **ثانی** انعیدوننا فی ملتکم وتردوننا الیھا ولو کنا کارھین للدخول فیھا فالمعنے انما کراھتنا لذلک لما عرفناہ من بطلانہ لا نرجع الیھا فادخل ھمزۃ الاستفھام علی ولو آیا رد میکنید مارا بسوی ملت خود اگرچہ ما ناراض وناخوش باشیم ازان ملت واز دخول در آن پس حاصل معنیش آنکہ ما را بطلان آن ملت ثابت ست لہذا رجوع بآن ملت وقبول از مکروہ میداریم **و**ہمزہ را بر ولو برائے ہمین داخل کردہ **ثالث** قیل معناہ اتکرھوننا تقدرون علی ردنا الی دینکم علی کرہ منا فیکون علی ھذا کارھین یعنے مکرھین بفتح الراء یعنی معنیش آنکہ شعیب در جواب کفار میفرماید بتحقیق شما قادر ہستید بر رد ما بسوی دین باطل خود بطور کراہت وعدم اعتقاد ما بآن پس بنا برین کارہین یعنے مکرہین میباشد

بحث تاسع افتراء باب افتعال بمعنی دروغ بافتن وبستن **و**افتراء **و**اختلاق **و**افتعال متحد متقارب المعنی اند در **مصباح** است افتری علیہ کذبا اختلقہ والاسم الفریۃ بالکسر وفری علیہ یفری فریا وفریا من باب رمی یرمی رمیا مثل افتری در **مجمع** فرمود الافتراء مشتق من فری الادیم وھو مثل الاختلاق والافتعال **و**اصل باب افتراء از فری الاوداج دریدن وبریدن رگہائی ذبیحہ باشد **سوال** چرا کذب بافتہ را بافتراء نامیدند **جواب** چونکہ مفتری اوصاف حمیدہ ومنافع شخصے را میدرد وبعوض وبجائے آن اوصاف ذمیمہ وقبیحہ را میبافد لہذا بافتراء نامیدہ شد

بحث عاشر فتح یفتح فتحا بمعنی کشادن ابستہ **و**باب مفتوح خلاف باب مردود ومقفل میباشد وبمعنی حکم وقضا آمدہ چنانچہ میگویند فتح الحاکم بین الناس فتحا بمعنے قضی **و**فتح السلطان البلاد بمعنے غلب علیھا وتملکھا قھرا **و**فتح اللہ علی نبیہ نصرہ واستفتحت بمعنے استنصرت **و**المفتاح الذی یفتح بہ المغلاق **و**المفتح مثلہ **و**جمع الاول مفاتیح **و**جمع الثانی مفاتح بغیر یاء در **مجمع** فرمود والفتح الحکم **و**الفاتح **و**الفتاح الحاکم لانہ یفتح ابواب العلم الذی انغلق علی غیرہ وفاتحت کذا ای قاضیتہ **و**بعد این نقل کرد کہ ابن عباس فرمود کہ من معنی فتح نمیدانستم کہ چیست تا آنکہ شنیدم از دختر سیف بن یزن کہ در بین من واو کلامی جاری شد فقالت انطلق افاتحک الی القاضی ای احاکمک الیہ **بحث حادی عشر** قد افترینا علی اللہ کذبا جمعی تصریح کردند کہ این جملہ جواب قسم محذوف بلام وارد شدہ **و**تقدیرش واللہ لقد افترینا علی اللہ کذبا ان عدنا فی ملتکم **و**اینجملہ در واقع جواب ثانی تا بیان معنی جواب اول کارھین از شعیب باشد یعنی اگر ما را باکراہ واجبار بسوے ملت خود میبرید ومیگردانید وما بطلان آن را دانستہ ایم پس ما کراہت قلبی ازان واز اجابت وقبول آن داریم وہمین کراہت اگر اقرار وعمل بآن ملت باطلہ کردیم بتحقیق افتراء وبہتان بدروغ بر خدا بستہ باشیم اگر ما عود کردیم در ملت شما چہ اعمال وافعال آن من جانب اللہ نیستند وآن اعمال از موضوعات ومخترعات کفر ہست پس اسناد آن الی اللہ افتراء بحت وبہتان محض میباشد **و**بقولی ھذا من شعیب تصریح بانہ لا یفعل ذلک فقال انہ ان فعلنا ذلک فقد افترینا علی اللہ کذبا لان اصل الباب فی النبوۃ والرسالۃ صدق اللھجۃ و البراءۃ عن الکذب فالعود فی ملتکم یبطل النبوۃ ویزیل الرسالۃ یعنی اینجواب از جواب اول از شعیب صریح ست باینکہ عود ما بملت کفر ممکن نیست چہ اگر ما بالفرض بگردیم بسوے آن بتحقیق افتراء بر خدا بدروغ میبندیم باینکہ این امر حلال واین امر حرام خدا واین فرض واین نفل وبترک این اعمال ما ماموریم ومنہی من اللہ وحال آنکہ ہیچ امری ازان بامر الہی نیست پس ما باین سبب وبانتقال مفتری علی اللہ خواہیم شد **و**اصل باب نبوۃ ورسالت صدق لہجہ و برائۃ از کذب علی الدوام میباشد پس عود ما بملت کفار موجب ابطال نبوۃ وازالہ رسالۃ میباشد

بحث ثانی عشر ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجینا اللہ منھا ومایکون لنا ان نعود فیھا الا ان یشاء اللہ **بقولی** در اینجا تقدیم وتاخیر ست چون بعد اذ نجینا اللہ منھا قد افترینا علی اللہ کذبا ان عدنا فی ملتکم ومایکون لنا ان نعود فیھا یعنی وقتیکہ کفار شعیب گفتند کہ یا شما را اخراج ازین بلد میکنیم یا شما عود کنید در ملت ما **و**شعیب در جواب شان گفتہ چونکہ ما را خالق نجات دادہ ازان ملت کفر قسم بخدا البتہ افتراء میبندیم بر خدا دروغ را اگر عود کردیم ما در ملت شما واصلاً جائز وصحیح نیست برای ما کہ عود کنیم دران ملت بعد ثبوت ووضوح بطلان آن ممکن الوقوع نیست ابداً مگر آنکہ خدا مشیت قہرے وجبر بما بکند واما اشکال چگونہ سلوب این قد افترینا علی اللہ کذبا

الخ هست جواب زمخشری گفته که این اخبار مقید بالشرط هست و در آن دو وجه اند احدهما ان یکون کلاما مستانفا فیه معنی التعجب کانهم قالوا ما

اکذبنا علی الله ان عدنا فی الکفر بعد الاسلام لان المرتد ابلغ فی الافتراء من الکافر لان الکافر مفتر علی الله الکذب حیث یزعم ان لله ندا ولا ندله

والمرتد مثله فی ذلک وزائد علیه حیث یزعم انه قد تبین له ما خفی علیه من التمییز بین الحق والباطل وحاصل آنکه این کلام مستانف متضمن معنی التعجب

گویا آنها گفتند که بار دروغ بندیم بر خدا اگر برگردیم هم اگرچه مرتد از دین بلیغ تر هست در افترا بر خدا چرا او بزعم خود ند و ضد برای خدا قرار میدهد و حال آنکه ند و

ضد خدا اصلاً ندارد و اما مرتد مثل وی هست بلی زاید کفر و هست چرا و بعد ظهور حق از باطل و بعد کشف آنچه مخفی بر او بوده ترک حق و اختیار کفر کرد والثانی

ان یکون قسما علی تقدیر حذف اللام یعنی والله لقد افترینا علی الله کذبا اشکال اول باعتراف شعیب و ثبت شد بقوله بعد اذ نجانا الله منها

که خود آنحضرت در آن ملت قطعا و یقینا بوده و الا آنحضرت را اسناد بآن ملت باطلا نمیکردند و اگر بطریب عوام اسناد هم میکردند علاوه از ایشان میکردند

ما کان فی ملتکم قبل هذا و هرگاه بغیر رد و انکار بانتقال تعنوه کرد و جواب داد ثابت شد که آنحضرت قبل از نبوة بر آن ملت یقیناً بوده و از این واضح شد که اگر

انبیاء قبل النبوة در ملت کفر باشند پس ایمان انبیاء شده میتوانند اشکال ثانی بعد این بالا ان یشاء الله عود خود را تعلیق کرد بمشیت الهی پس مقتضی هست

که انبیاء و خلفاء الله را بحالت نبوة و خلافة عود و ردو رجوع الی الکفر جائز هست و الا تعلیق عود خود علی المشیة نمیکرد قبل جواب بعون الله الوهاب

اول مقرر شود که اولا بعد شرک و کفر نبی و رسول و خلیفة الله گردیدن عرفا و عقلا و نقلا جائز هست یا ابدا و اصلا جائز نیست ثانیا مقرر شود که بعد

حصول رسالت و خلافت تمشی ایا ارتداد آوازه دین حق ثابت و رجوع اولی الشرک والکفر جائز هست یا اصلا و ابدا جائز بل ممکن نیست جواب این

هر دو اشکال آنکه درین باب دو قول اند اولهما مذهب بعض هست پس نزد جمهور اهل سنت هست که قبل النبوت نبوت مشروط بعصمت و طهارت

انبیاء نیست و هرگاه مشروط بعصمت باتفاق آنها نیست پس صادر و جائز بخطایا و المعاصی میباشد لیکن در بین خود خلاف کردند نزد جمهور معتزله و

جمهور جبریه قبل النبوة مرتکب صغائر عمدا و سهوا و جهلا و تاویلا میشوند و اما نزد عموم انبیاء و حشویه و حنابله و اهل ظاهر و اهل الحدیث مرتکب کبائر و صغائر

میشوند اما بعد آن کفر غیر با خود میکردند و از علم کلام انبیاء در ابحاث نبوت بالتفصیل دریافت خواهد شد و دلیل بر آن ظاهر آیات قرآن میارند که در آنها

عتاب با انبیاء وارد شده و غیر طائفه معتزله از ایشان میگوید که بعد نبوت عود و ردة ایشان الی الشرک والکفر اصلا جائز نیست و احدی

در اینجا میگوید و لم تزل الانبیاء والاکابر یخافون العاقبة و انقلاب الامر الا تری الی قول الخلیل قال واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام

و نبینا کثیرا ما یقول یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی دینک و طاعتک و قال یوسف توفنی مسلما و غیرهم و رازی و بعد او

از مفسرین و متکلمین گفتند در ذیل این آیه شعیب الا ان یشاء الله فی علم ان اصحابنا یتمسکون بهذه الآیة علی انه تعالی قد یشاء الکفر یعنی اصحاب جبریه

تمسک کردند باین آیه بر آنکه او تعالی گاهی میخواهد کفر را الله از ایمان بسوی کفر میگرداند مومن را و بعد این و معنی این فرمودند معنی الآیة انه لیس لنا ان

نعود الی ملتکم الا ان یشاء الله ان یعیدنا الی تلک الملة و لما کانت تلک الملة کفرا کان هذا تجویزا من شعیب ان یعیدهم الی الکفر فکان هذا یکون

تصریحا من شعیب انه تعالی قد یشاء رد المسلم الی الکفر ثم قال و ذلک غیر مذهبنا انتهی کلامه حاصل آنکه قول شعیب الا ان یشاء الله تصریح هست

که اگر مشیت خدا باشد اعاده و رد میکند یا را بسوی کفر و از این واضح شد که اعاده و رد انبیاء الی الکفر و الشرک بعد الایمان والنبوة بحسب مشیت از خدا جائز هست

پس امام رازی بعد از این فرمود که این مذهب ما نیست ثانی القولین در مسئله خاص همین مذهب امامیه هست که از هست لی لحد یعنی قبل البلوغ

و قبل النبوة والامامت هر نبی و رسول و خلیفه و امام معصوم و مطهر و محفوظ از جمیع اقسام و انواع کفر و شرک و کبائر و صغائر مطلقا عمدا و سهوا و جهلا و تاویلا

و ارادة وجوبا باید باشند اما عقلا منجمله آن دفع عظیم و رغبت از فاعل کفر و شرک و معاصی ساقط از قلوب میباشد و موجب ابعاد و توهین و طعن میگردد

و در انظار اعیان جلوه نمیدهد ریاست او هرچند اظهار خوارق بعد آن کند و یا فاسق و یا فاجر و یا سابق الشرک و کفر بر او ظاهر او حاضر او غیبا بالطاف

بر لسان و در انظار ناظرین ملاحظه میشود و موجب تنفیر و توهین میگردد و بجواز سهو در اللک حفظ دلیل و ثوق و اعتماد بر او نمیماند و غرض از بعثت

و ارسال او باطل میشود اما سمعا آیه انی جاعلک للناس اماما خواه از امام رسول را بگیرد خواه نائب قائم مقام او در آخر آیه میفرماید

ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین نیل منصب رسالت و خلافت و امامت مطلقا نفی عام کرد و هر نوع و قسم ظالم و ظالم کافر و مشرک

و فاجر و هر عاصی هست خواه عامل کبیره باشد خواه صغیره چه مال و منتج هر دو نوع نافرمانی هست و الحیوة ظلم الی بقاء اطلاق الظالمین بر صیغه جمع

جواب اشکال الاول [illegible]

قبل النبوة و بعد آن

انبیاء [illegible]

[illegible] بعد رسالت [illegible]

[illegible] انبیاء [illegible]

الف لام استغراق برآن وابن تقتضی جمیع انواع وهمهٔ افراد فلہ اسبیلا باشد اما بعد نبوة وخلافت ارتداد انبیاء الی الکفر نزد جمع کثیر جبریه بمشیة الله جائز
است چه نزد ایشان خالق اکثر ناری قطعی یعنی چون البلیس لعین را ناجی سازد واگر بخواهد انبیاء را ناری گرداند جائز است زیراکه هیچ فعلی قبیح بر تعالی ابدًا
وصلاً نیست چنانچه بالا از امام واحدی آنها دانسته اما نزد عدلیه از امامیه ومعتزله ومحققین جبریه چون رازی وتبعهٔ او بعد تشرفیابی بخلافة ورسالة
ارتداد بکفر انبیاء وخلفاء اله را اصلاً وبر خالق هم کافر ومرتد گردانیدن ایشان ابدًا جائز وممکن الحصول والوقوع ابدًا نیست اما عقلاً چونکه عالم الغیوب
تعالی جمیع آنچه در ابد میکنند همه را در ازل دانسته پس نبوة هر شخص نبی را در ازل اعیانا دانسته که ایشان از خلفاء ورسل خود میسازم پس عند تخلیقهم
هر یکے را از ایشان کامل وقابل رسالة وخلافت خود آفریده وخلافة ورسالة نهایت منزله عالم امکانی است وفوق بر مرتبه خلافت در عالم امکانے
نیست الا درجة الہیت **تنبیه** بوضوح این ثابت شد که از علیم حکیم تعالی کافر ومرتد گردانیدن خلفاء معصومین خود را ابدًا محال وممتنع است زیراکه
بتغییر معلوم متقدم وتغییر علم ذاتی وانفعال وجهل واجب علیم قدیم تعالی لازم میاید قطع نظر از اینکه از قبح قبائح واشد واعظم منکرات است تعالی الله عن
ذالك علوا کبیرا **وآیه** ولن تجد لسنة الله تبدیلا **وآیه** وتمت کلمت ربك صدقا وعدلا نقیضش میباشد **پس تبدیل ایمان انبیاء**
وخلفاء بکفر محال میباشد **واما سمعا** پس انبیاء وخلفاء منصوبه ومنصوصه خود را ممنوع ومحروس ومحفوظ ومعصوم از جمیع انواع جهل وخلل وزلل وتغیر وتبدل
آفریده وگردانیده **پس کافر** شدن وگردانیدن ایشان محال عقلی است **مجملا** دلیل سمعی بر مصون ومعصوم بودن ایشان **آیه** ان الله اصطفی آدم
ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین **و** اصطفاء از صفوة بمعنی صافی وخالص شئ از اختلاط وآمیزش شئ دیگر باشد پس باین صفوت وصفائی
طهارة ذاتی وخلاص بکمال ایمانی وعلمی وصفاتی ایشان از بدایة اصطفاء بلا تغیر ولا تبدیل ولا زوال علی الدوام ظاهرا وباطنا از خود خدا وایشان علیهم
السلام ثابت وهمین معنی عصمة وطهارة میباشد **پس ثابت** شد که تبدیل سنت وفعل واجب عالم الغیوب متعال علی الدوام محال وممتنع است **تنبیه**
هرگاه این ثابت شد پس حمل وتاویل الا ان یشاء الله واجب است **وتاویلش** بوجوه کرده اند **اول** هرگاه شعیب جواب کفار از عدول خود
واز عدول مؤمنین الی الکفر بدلائل داد پس ازان استثناء بالا ان یشاء الله کرد **و** مراد ازان مشیت اجباری والجائے واکراهی است یعنی اگر خدا مارا العیاذ
وارجاع الی الکفر والشرک بمشیت الجائی واجباری کند درآنوقت ممکن است رجوع ما الی الکفر **اما** اراده ومشیت اجباری واکراهی تعالی ممتنع ومحال است
چراکه کافر ومؤمن گردانیدن شخصی را خصوصا انبیاء وخلفاء را زیراکه بآن همه مؤمن **یا** همه کافر میشدند **و** وصف بودن کل خلق از مؤمن وکافر
دلیل قطعی است بر بطلان وعدم مشیت اجباری **و** درآنوقت حاجت ارسال رسل وانزال کتب نبود **و** بر جبر ثواب وعذاب هیچ ذوم عبث بود
ودلیل سمعی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر **وآیه** لا اکراه فی الدین عموما نص جلی بر بطلان آن مشیت جبرے **و** بر اختیار عبید
ثابت قطعی میباشد **و** همین مذهب امامیه **و** مختار عدلیه معتزله میباشد **ثانیها** انه علق مالا یکون بما علم انه لا یکون علی وجه التبعید کما
قال تعالی لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط یعنی شعیب رجوع خود اسلام را بعید گردانید زیراکه تعلیق بمحال کرد وآنچه بر محال معلق باشد او هم
محال است چنانچه او دخال شتر در سوراخ سوزن وهر دو بمحال خود باشند محال است **و** عرب میگوید لا افعل هذا الا ابیض القار وشاب الغراب **ثالثها** الا ان
یشاء الله ان یمکنکم منا اکراهنا واجبارنا تعالی عادتنا الی ملتکم یعنی بیننا وبینکم فنعود الی اظهارها مکرهین یعنی مگر مشیت الله گذشته باشد
بتمکین شما بر اکراه واجبار ما بر عود ما بسوی ملت شما وخالی تخلیه کند ما بین ما وشما ومانع نشود شما را پس عود ما بسوی ملت شما بحالت کراهت ممکن است **واین وجوه**
بنابر آنکه ملت ایشان کفر بوده **یا** بنابر آنکه ملت ایشان از شرایع منسوخه انبیاء بوده **رابعها** ابو علی جبائی وقاضی میگوید المراد من الملة
الشریعة التی صارت منسوخة وفی الشرائع یجوز اختلاف الاحکام فیها فقال شعیب وما یکون لنا ان نعود فی ملتکم الا ان یشاء الله
ان یتعبدنا بها اشتراکنا وانتم ما نحن فیه من الشریعة الجدیدة یعنی شریعت نبی از انبیاء ایشان داشتند وآن بمبعث شعیب منسوخ گردیده
چونکه اختلاف وتفاوت در احکام شرائع جائز بل واقع است **پس شعیب** در جواب ایشان فرموده که با سزاوار نیست که عود بسوی ملت شما کنیم مگر آنکه
خدا خواسته باشد تعبد ما بآن شریعت وشریعت ما یعنی عامل باحکام هر دو شریعت باشیم **یا** اجرای شرع شما ونسخ شریعت ما بکند **اقول** بودن
قوم شعیب بر شریعت پیغمبری ثابت نیست وآن ملت کفر خالص بوده بحسب سیاق ولحاق آیات خصوصا لفظ نجانا الله **و** نجاة استعمال وگفته نمیشود
مگر در خلاصے از ہلاکت ومؤذیات وآنچه مهلک است ملت کفر است نه ملت منسوخه **خامسها** چونکه در آیه ذکر قریه است چنانچه ذکر ملت است

[illegible]

پس جائز نیست که این تعلق مشیت بقریه دیگر داشته باشد و بنابر آن الا ان یشاء الله جواب لنخرجنک من قریتنا باشد پس اینجا دو وجه محتمل اند یکی آنکه لا نخرج من هذه القریة الا ان یشاء الله یعنی ما ازین قریه موطنی خارج نمیشویم مگر وقتیکه خدا بخواهد اخراج و خروج ما دیگر آنکه سنخرج من قریتکم هذه و لا نعود فیها الا ان یشاء الله لانه وعدنا بالظفر بکم والنصرة علیکم یعنی زود خارج میشویم ازین قریه شما و عود نمیکنیم در ان مگر مشیت الهی چه او تعالی با وعده ظفر و نصرة بر شما داده در آن وقت عود باین قریه خواهیم کرد ان شاء الله تعالی **سادسها** چونکه ایشان گفته بودند و لتعودن فی ملتنا معنیش چنین میشود که تا ما و شما بر ملت واحده مجتمع باشیم لاجل ذلک قال شعیب الا ان یشاء الله ربنا ان یجمعکم معنا علی ملة واحدة وسع کل شیء علما علی الله توکلنا الخ یعنی برای همین شعیب عقب آن تعلیق و تفویض آنرا بمشیت الله کرد که اگر خدا خواسته جمع کند شما را با ما بر یک ملت حقه صحیحه چه حاوی است بکل شیء علم تو برا او توکل کردیم **و** بعد آن کلمه دعائیه شعیب شاهد دیگر موید این مرام است که ای پروردگار ما حکم کن در میان ما و قوم ما و بکشا باب الحق را بر ایشان تو بهترین حکم کنندگانی **اشکال** بنابرین لازم میشود که مشیت الله در ایمان کفار و در رجوع شان بسوی حق نبود **جواب** بلی مراد از مشیت الله ایمان و رجوع کردن بسوی حق از جمیع کفار و مشرکین بود و میباشد **اما** بالاراده و الاختیار نه بالاکراه و الاجبار تا تحقق ثواب و جزا و مدح شوند چه مدح و ذم و ثواب و عقاب بر فعل اجباری و تخلیقی عائد و مرتب نمیشود و الا احدی در دنیا ابدا بر کفر و شرک باقی نمی ماند **و** بر یک ملت واحده حقه ایمانی از بدایه ولادة و بلوغ و رشد بلا ارسال رسل و انزال کتب کلهم میبودند و میشدند **و** هرگاه اینطور کل مکلفین بنی آدم نبوده و نیستند بر یک ملت پس همین مشاهده و معاینه دلیل قطعی ست بر اراده اختیاری داشتن عباد در اختیار کفر یا ایمان و عتقاد آن **سابعها** زمخشری تاویل الا ان یشاء الله بخذلاننا و منعنا الالطاف کرده **و در کشاف** آنچه گفته همه آنرا در اینجا عینا ثبت میکنیم **فان قلت** کیف خاطبوا شعیبا بالعود فی الکفر فی قولهم او لتعودن فی ملتنا و کیف اجابهم بقوله ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها و ما یکون لنا ان نعود فیها و الانبیاء لا یجوز علیهم من الصغائر الا ما لیس فیه تنفیر فضلا عن الکبائر فضلا عن الکفر حاصل سوال آنکه شعیب چگونه وعده عود بالا ان یشاء الله بملت کفر قوم داده و حالی آنکه بر انبیا صغائر منفره فضلا از فعل کبائر فضلا عن الکفر جائز نیست **قلت** لما قالوا لنخرجنک یا شعیب والذین آمنوا معک فعطفوا علی ضمیره الذین دخلوا فی الایمان منهم بعد کفرهم قالوا لتعودن فغلبوا الجماعة علی الواحد فجعلوهم عائدین جمیعا اجراء للکلام علی حکم التغلیب و علی ذلک اجری شعیب جوابه فقال ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها و هو یرید عود قومه الا انه نظم نفسه فی جملتهم و ان کان بریئا من ذلک اجراء لکلامه علی حکم التغلیب حاصل آنکه در جواب لنخرجنک شعیب گفته از جانب قوم مومنین خود و انضمام با مومنین ساخته چه ایشان جماعت را بر واحد تغلیب کرده معطوف بر جمله لا تعودن فی ملتنا والذین آمنوا معک پس مراد شعیب از عدنا قوم مومنین است و بر خود او لازم نیست و این انضمام خود با قوم بجهة اجراء کلام آنها بتغلیب حکم بود و اشکال عائد نمیشود **فان قلت** فما معنی قوله و ما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله و الله تعالی متعال ان یشاء ردة المومنین و عودهم فی الکفر یعنی اگر بگوئی مقصود از قول جواب شعیب که ما را ممکن نیست عود بکفر مگر آنکه خدا بخواهد چیست **قلت** معناه الا ان یشاء الله خذلاننا و منعنا الالطاف لعلمه انها لا تنفع فینا و تکون عبثا و العبث قبیح لا یفعله الحکیم والدلیل علیه قوله وسع ربنا کل شیء علما ای هو عالم بکل شیء مما کان و یکون فهو یعلم احوال عباده کیف تتحول و قلوبهم کیف تتقلب و کیف تقسو بعد الرقة و تمرض بعد الصحة و ترجع الی الکفر بعد الایمان علی الله توکلنا فی ان یثبتنا علی الایمان و یوفقنا لازدیاد الایقان و یجوز ان یکون قوله الا ان یشاء الله حسما لطمعهم فی العود لان مشیة الله لعودهم فی الکفر محال خارج عن الحکمة والصواب انتهی کلامه حاصل آنکه معنی الا ان یشاء الله آن است که مگر خدا خذلان ما بخواهد و منع از الطاف خود نماید با ما بجهة علم او که نفع نمیشود ما را بآن و ترک آن شیء عبث قبیح است و علیم حکیم چنانکه مرتکب قبیح نمیشود چه علم بقبح آن صارف است از فعل آن **و دلیل** بر آن قول وسع ربنا کل شیء علما است چه او تعالی عالم بهمه شیء است از کان و ما یکون **و** او عالم باحوال همه عباد است که چگونه تحول احوال عبید و چگونه تقلب قلوب بقسوة قلوب شان ابعد رقة آنها و مرض ابعد صحة آنها و رجوع و تعود ایشان الی الکفر بعد الایمان میشود بر خدا توکل و اعتماد کردیم در اثبات ما بر ایمان و بر توفیق زیادتی ایقان ما **و** جائز است که قول ایشان بطور قطع طمع ایشان در عود مومنین الی الکفر باشد زیرا که اراده عود مومنین بکفر محال خارج از حکمت و از صواب میباشد **بحث ثالث عشر** وسعة و لغت بفتح و کسر اول گنجایش و بسط و کثرة و زیادتی میباشد چنانچه وسع المکان و الظرف هذا القدر و العدد و از وسع یسع سعة چون وعد یعد عدة و او را در مضارع این حذف کردند

حلق مخصه داد مدسین را و در کسر سین سعة و فتح دولغت اند **بحث رابع عشر** وسع ربنا کل شیء علما **و** نصب علما بنا بر تمیز است

بقولی این درجواب ملت است ان الملة یتعبد بها علی حسب ما فی المعلوم من المصلحة فالمعنا انه سبحانه احاط علما بکل شیء فهو اعلم بما هو الصلح لنا فیتعبدنا به یعنی هر ملتیکه عبادة کرده میشود بآن بحسب آنچه مصلحة آن در معلوم تو میباشد پس علم او تو محیط بهر شیء است واو اعلم بصلح واقع عباد است پس بحسب آن مصلحة عبادة از ما میخواهد **وبقولی** این قول شعیب ضمیمه الا ان یشاء الله درجواب کفار است یعنی او تو وسع العلم محیط کل وجوه ما کان وما یکون از کائنات و موجودات هر عصر وزمان هر حال است منجمله آن احوال عباد و عزائم و نیات و قصود و دواعی ایشان و آنچه لائق بهر یکی از انها بالفعل والقوة میباشد همه میداند پس محال است از لطف تو که تو بدرا بنیار یا مؤمنین را بسوی کفر کند بعد نجاة و خلاصی ایشان ازان **بعض اعلام**

فرموده یدل هذا علی انه علم الماضی **و** الحال **و** الاستقبال **و** علم المعدوم بانه لوکان کیف کان ویکون فهذه اقسام اربعة ثم کل واحد من هذه

الاقسام الاربعة یقع علی اربعة اوجه اما **الماضی** فانه علم انه لما کان ماضیا فانه کیف کان **و** علم انه لو لم یکن ماضیا بل کان حاضرا فانه کیف

یکون **و** علم انه لوکان مستقبلا کیف یکون **و** علم انه لوکان عدما محضا کیف یکون فهذه اقسام اربعة بحسب الماضی **و** اعتبر هذه الاقسام

الاربعة بحسب الحال **و** بحسب المستقبل **و** بحسب المعدوم المحض فیکون المجموع ستة عشر ثم اعتبر هذه الاقسام الستة عشر بحسب

کل واحد من الذوات **و** الالوان **و** الطعوم **و** الروائح **و** کذا القول فی سائر المفردات من انواع الاعراض واجناسها فح یلوح لعقلک من قوله

وسع کل شیء علما بحر لا یتناهی ولا یبلغ مجموع عقول العقلاء الی اول خطوة من خطوات ساحله حاصل آنکه این وسعت علم تو در این آیه دلالت وارد و تو علم بماضی **و** علم بحال **و** علم باستقبال **و** علم بمعدوم دارد که چگونه و چه کیفیت بود و میباشد **پس** هر یکی ازین چهار قسم بچه کیفیت و چگونه بود و چگونه هست **و** چگونه خواهد بود در هر زمانی از ازمنه ثلثه **و** باعتبار هر یکی ازین چهار قسم بحسب حال و استقبال و بحسب عدم محض مجموع انها شانزده میشود

پس باعتبار این شانزده قسم بحسب هر یکی از ذوات **و** الوان **و** طعوم **و** روائح اند **و** کذا قول در همه مفردات از انواع اعراض **و** اجناس **و** درانوقت لایح و واضح میشود بعقل تو وسعت علم الٰهی بهر شیء و جزانکه بحر محیط لایتناهی است و ساحلش اصلا نمودار نیست **پس** مجموع عقول کافه عقلاء باول قدم از اقدام ساحل آن نمیرسد و پی نمیبرد **بحث خامس عشر** ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین بالا شنیدی فتح بمعنی حکم و قضا فیصل در لغت میباشد **پس** بجمله از کلمات و سوالات دعائیه شعیب است که ای پروردگار ما حکم کن تو میان ما و میان قوم کفار ما براستی و درستی و حال آنکه تو بهترین حکم کنندگانی **و** در طلب الحکم وجوه اند **وبعض اعلام** فرموده که ختم کلام بدو امر کرد **احدهما** توکل او و اعتماد خاص بر خدا بطور حصر و

منقطع از غیر تو میباشد فکانه عزل عن الاسباب وارتقی عنها الی مسبب الاسباب خاصة وخالصة **ثانیهما** بدعاء ربنا افتح بیننا وبین قومنا

بالحق الخ **قال** ابن عباس **و** الحسن **و** قتادة **و** السدی احکم واقض **فراء** گفته که ان اهل عمان یسمون القاضی الفاتح والفتاح لانه یفتح مواضع الحق یعنی اهل عمان قاضی را فاتح و فتاح مینامند زیراکه میگشاید جاهای حق را **شیخنا الطبرسی وفخر رازی** نیز نقل کرده اند از ابن عباس رض انه قال ما کنت ادری معنی الفتح حتی سمعت ابنة ذی یزن تقول لزوجها تعال افاتحک ای احاکمک یعنی ابن عباس رض فرموده که من معنی فتح را نمیدانستم تا آنکه شنیدم که دختر ذی یزن بشوهر خود گفت که افاتحک یعنی احاکمک یعنی بمحاکمه برویم **زجاج** گفته جائز است که مراد

از آیه فتح الخ اظهر امرنا حتی ینفتح بیننا وبین قومنا وینکشف والمراد منه ان ینزل علیهم عذابا یدل علی کونهم مبطلین وعلی کون شعیب مع قومه محقین فعلی هذا یراد بالفتح الکشف والتبیین حاصل آنکه مراد از فتح اظهار امر باشد تا منفتح و منکشف شود بین الفریقین حق از باطل **پس** مطلوب ازین دعا تنزیل عذابی باشد تا دلالت کند بمبطل بودن خصمان شعیب و بحق بودن شعیب **و** بعد او **پس** حاصل مراد ازین آیه کشف و تبیین میباشد **اما** وانت خیر الفاتحین ثنا الٰهی است یعنی انت خیر الحاکمین وخیر الفاصلین یعنی ای پروردگار تو بهترین حکم کنندگانی و بهتر فصل کنندگانی در حکم چه در حکم تو جهل و خلل و زلل و خطا اصلا نمیباشد **اشکال** او تو بذاته حق ثابت است پس حکم او عین حق ثابت بلا تفاوت و تغییر باطل بالضرورة است پس طلب حکم بالحق از خدا چرا او چه معنی دارد و معلوم بهر ذی شعوری هست که حکم تعالی بغیر حق صحیح و ثابت اصلا نمیباشد **جواب** چونکه مخاصمه بین الفریقین از مبطل و محق بود و شعیب کانه شخص ثالثی بطور فیصل بین الفریقین این دعا کرد تا فرقه مبطل نگویند و گمان نکنند که رعایت و حمیت فرقه محق او تو این حکم کرده باین لفظ بالحق تلفظ فرمود تا قطع سخن خصام شود **جواب** ثانی افتح بمعنی انکشف حتی یتمیز ویتضح الحق عن الباطل باشد **جواب**

بیان علم الٰهی بتعلق بحال ماضی و حال و استقبال و معدوم

جواب اشکال

ثالث افتح بمعنی اظهر حقیة امرنا علی خصمنا وانت خیر المظهرین الممیزین است **تنبیه** وانت خیر الفاتحین اطلاع دلیلی واقوی نصی است برآنکه بغیر الله نیز فاتحین اند چنانچه بخیر الحاکمین **و** باحکم الحاکمین **و** باحسن الخالقین حکام وموجد اعمال وافعال خود ثابت شدند **اما** فتح و حکم **و** تخلیق از نوع اعلی واکمل بلا اسباب است لهذا باحسن وبلفظ بخیر بعوض اخیر تفضیل خاص شد وصف میباشد وبآن ممتاز از جمیع فاتحین **و** حاکمین **و** خالقین **و** فاعلین میباشد **پس** باطل شد مرعوم جبریه که بنده کا نزا اصلاً وابداً عملی وفعلی نیست **و** فاعل کل وخالق هر جزو وکل از اقوال واعمال وافعال واحوال عباد خاص جناب باری میباشد **عز له تعالی**

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۚ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۝ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ ۖ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝

ترجمه آیات اربع گفتند از اشراف واکابر قبیله آنانیکه کافر بودند بعضی از گروه وقوم مرسل الیهم از شعیب بقوم کفار خود یا بقوم مصدقین شعیب که اگر شما متابعت وپیروی کردید یا پیروی کردید شما شعیب را بدرستی وبتحقیق شما آنهنگام هر آئینه زیان کاران نقصان یافتگان خواهید بود وخواهید شد چه دین قدیم آبائی را ترک کرده ملت مخترعه جدیده شعیب را متمسک شدید پس فرا گرفت آن قوم کفار را زلزله یا صیحه سماوی پس صبح کردند یا گشتند در منازل واماکن یا بلاد خود ودفعةً مردند بحالیکه بر روی افتاده بودند آنانیکه تکذیب کردند ودروغگو شمردند شعیب را بود همه ایشان زیان یافتگان پس شعیب نبی چون آثار نزول غضب الهی مشاهده ومعاینه کرد برگردید وبرآمد از مکان وبلاد ایشان وفرمود در آن وقت مخاطب بآن قوم از روی حسرت که ای قوم من بدرستی وبتحقیق رسانیدم شما را پیامهای پروردگار خودم ونصیحت کردم مر شما را بکمال شفقت ودل سوزی پس بدحالی شما پس چگونه تاسف واندوه بخورم وافسوس بکنم بر هلاک قومی از کافران که نصیحت پذیر نشدند ایشان وبغضب قهار تعالی از دنیا الی ابد الآباد بعقبی گرفتار شدند یا چگونه بر هلاک قوم کفار تاسف بخورم وآنها مستحق عذاب بودند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** متفق علیه مفسرین است که شعیب مبعوث گردید بسوی دو قوم **احدهما** باصحاب مدین **ثانیهما** باصحاب الایکة **اما** دریک وقت بسوی هر دو قوم معاً مبعوث یا بعد یکی بدیگری در آن دو قول اند اشهرهما ثانی است **پس** این مقال ازینجا ایا مقال اصحاب مدین است یا مقال اصحاب الایکة اظهرهما در سوره هود ذکر اصحاب الایکة **و** این مقال اصحاب مدین است **بحث ثانی** قال الملأ الذین کفروا من قومه یعنی گفتند اکابر واشراف کفار از قوم شعیب **ایا** مراد از قوم کفار شعیب است یعنی اشراف کفار بکروه کفار عوام بطور تحذیر وتنفیر گفتند تا متابعت وپیروی شعیب نمائید وگفتند یا بقوم مومنین تبعه شعیب گفتند که شما بمتابعت شعیب زیان کار شدید **و** **ایا** این اشراف اول اند **یا** اشراف قوم دیگر اند چه عطف ومعطوف مقتضی مغایرة است درا این هر دو وجه محتمل اند **بحث ثالث** معنی اتباع بکرر ذکر شد یا نه هو طلب الثانی موافقة الاول فیما دعی الیه من اتبع دلیلاً عمراً مشی خلفاً ومر به فمضی معه **و** المصلی تبع لامامه والناس تبع له **و** تتابعت الاخبار جاءَ بعضها اثر بعض بلا فصل وتتبعت احوال التطلبتها شیئاً بعد شئ فی مهلة وتتابع القوم بمعنی تبع بعضهم بعضاً **اما** خسران ذهاب راس المال ونقصان اصل آن باشد از خسر بخسر خسراً وخسراناً بمعنی النقصان فی المثنی ولقلیله **بحث رابع** لئن اتبعتم شعیبا در اینجا قسم مقدر چون والله لئن اتبعتم شعیباً **و** جواب القسم

لئن اتبعتم و جواب شرط اذا لخاسرون و بقول جمعی لفظ اذاً درینجا ملغی ست زیرا که در حشو کلام واقع شده و مابعدش معتمد بر ماقبلش الذین کذبوا شعیباً
بیباشد زمخشری گفته که اگر گفته شود ما جواب القسم الذی وطائه اللام فی لئن اتبعتم و ما جواب الشرط قلت قوله انکم اذا لخاسرون
ساد مسد الجوابین بحث خامس لئن اتبعتم شعیباً انکم اذا لخاسرون یعنی اکابر کفار مخاطب بقوم کفار خود گفتند قسم میخوریم
ما اگر پیروی کردید شعیب را بتحقیق در انوقت نقصان و زیان حائد میشود شما را در امور دنیا چه او نهی و منع میکند شما را از یاد گرفتن و از قلیل دادن
در وزن و کیل و کذلک پس تبعیت او ترک این میشود و بترک آن نقصان و تقلیل اصل مال شما میشود و بقولی بتابعت شعیب استبدال میکنید
ضلالت را یعنی ترک دین قدیم آبائی را بهدایة و رشد چنانچه در آیه دیگر در باره کفار فرموده اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت
تجارتهم یعنی آن کفار خریدند یعنی بدل گرفتند ضلالت را از هدایة ایمان پس نفع و سود نکرد تجارت ایشان باین تبدیل پس حقیقة قول اول
بالنسبة قول ثانی بالجمله بر مجاز میباشد ابن عباس رض فرموده انکم لمغبونون لفوات فوائد البخس والتطفیف باتباع لانه ینهاکم عنهما و
یحملکم علی الایفاء والتسویة فی الاخذ والعطاء یعنی کفار متبوعه بقوم عوام تبعه خود فرمودند که بمتابعت شعیب نقصان عاید میشود شما را برای فوت
فوائد و عوائد از وزن و کیل و ذرع چه او نهی میکند شما را از قلیل و امر میکند شما را بر اتمام و اکمال و ایفاء و تسویه در اخذ و دادن آن اقول هر چند
مراد از اشراف کفار از لخاسرون خسران و نقصان دنیا خاص ست و لیکن شامل هر دو نقصان دنیا و دین اما خسران دنیا بخس و تطفیف
و اما نقصان آخرة بتبدیل دین قدیم آبائی بدین جدید شعیب میباشد بحث سادس فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین رجف یرجف رجفا و رجیفا و رجفانا یعنی تحرک و تزلزل و جنبیدن ست و رجفت الارض ازینجا یعنی زلزلت الارض باشد اما
اصبح بمعنی دخول در صباح ست چنانچه در مصباح از ثعلب نقل کرده و اصبحنا دخلنا فی الصباح اما جاثم فاعل جثم یجثم جثما و
جثوما فهو جاثم از باب ضرب بمعنی قعود و بروک و دو زانو و پیش رو بسینه باشد چون نشستن شتر بروک و بسینه و خوابیدن طیر بر شیانه خود بر
سینه باشد و ابو زید گفت که الجثمان بالضم هو الجسمان و اصمعی گفت الجثمان هو الشخص و الجسمان هو الجسم و الجسد بحث
سابع فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین یعنی آنکه انجمله بطور نتیجه بر سوء اعمال شان میباشد بسبب سوء رفتار و کردار شان فرا گرفت ایشان را
رجفه پس صبح کردند ایشان در خانهای خود بحالیکه روی و سینه بر زمین نهاده همه مرده و هلاک شده بودند و مفسرین در این رجفه خلاف کردند نزد کلبی
مراد از رجفه زلزله است چه او تعمیم بر بلاد ایشان زلزله شدیده عظیمه شبانه پس تبتزلزل ارض و وحشت و دهشت آن کلهم دفعة در خانها مردند و روی و سینه بر زمین
افتاده بودند نزد ابن عباس و غیره فتح الله علیهم بابا من جهنم فارسل علیهم حرا شدیدا فاخذ بانفاسهم ولم ینفعهم ظل ولا ماء فکانوا یدخلون
اجواف البیوت والاسراب لیبرد وا فیها فاذا دخلوها وجدوها اشد حرا من الظاهر فخرجوا الی البریة فبعث الله سحابا فیها ریح باردة
طیبة فاظلتهم فنادی بعضهم بعضا و هی الظلة فوجدوا الطاها بردا و نسیما حتی اجتمعوا تحت السحابة رجالهم و نساءهم و صبیانهم الهبها الله علیهم
نارا و رجفت بهم الارض من تحتهم فاحترقوا کما یحترق الجراد المقلاة و صاروا رمادا یعنی او سبحانه بگشاد بر قوم کفار بابی را از جهنم و شده حرارة آن
نفوس ایشان را فرا گرفت و فائده نداد ایشان را اصلا نه سایه و نه آب سردی پس بحصول آن حالة تو داخل میشدند در جوفهای خانها و در غار و سردابها برای وصول
برودت و سردابها حرارة زیاده تر از خارج یافتند بسبب پیشتر پس باین جهت فرار کردند بسوی بر پس خالق ابری فرستاد با هوای سرد خوشگوار پس ندا کرد یکدیگر
کل مردان و زنان و صبیان زیر سایه آن تحت ابر جمع گردیده خالق از آن شعلهای آتش از بالا فرو فرستاد و زلزله عظیم از تحت پای ایشان فرا گرفت ایشان را
پس همه ایشان دفعة چون ملخ بریان و سوخته خاکستر شدند و بقول روی ان الله تعالی حبس عنهم الریح سبعة ایام ثم سلط علیهم الحر حتی
هلکوا یعنی مرویست که او تعالی حبس هوا کرد بر ایشان تا هفت روز پس از آن مسلط کرد بر ایشان حرارة شدیده را تا آنکه بآن حرارة و سوزش کلهم هلاک
شدند بغوی و ثعلبی و خازن بغدادی و غیرهم از ابو عبید الله البجلی رواه انه قال کان ابو جاد و هوز و حطی و کلمن و سعفص و
قرشت ملوک مدین و کان ملکهم فی زمن شعیب یوم الظلة اسمه کلمن فلما هلک قالت ابنته شعرا تبکیه و ترثیه یعنی ملوک و پادشاهان ملک
مدین چند شخص بودند باسماء کلمات ابجدیه منهم ابو جاد و منهم هوز و منهم حطی و منهم کلمن و منهم سعفص و منهم قرشت و بود پادشاه و ملک زمانه
شعیب نبی در یوم عذاب ظلة کلمن نام برگاه او هلاک شد دختر شاه کلمن در شعار خود گریه کرد کلمن هدم رکنی + هلکه وسط المحلة + سید القوم اتاه + هلک نار الظلة

تحت ظله وجعلت نارا علیهم فاحرقتهم کالمضمحله دارهم کالمضمحله **اشکال** درین سوره و درسوره عنکبوت ذکر عذاب شان برجفه معنی زلزله و درسوره هود بصیحه
کما قال واخذت الذین ظلموا الصیحة و درسوره شعرا بعذاب ظله کما قال فاخذهم عذاب یوم الظلة و بنزول کسفا من السماء و بریاح مهلکه مختلف وارد
شده و خلاف درکلام الهی درنزول عذاب برایشان چرا باشد **جواب اول** اختلاف نیست در حالات عذاب شان **پس** انواع همه عذابهای
علوی وسفلی برایشان دریک وقت جمعا وارد شده تدارا بر نزول نار و در دو ریح صرصر و صیحه جبرئیل از سما و زلزله از زیر برآنها مسلط گردیده و باد بفنا داد
خاکستر سوخته آنها **جواب ثانی** قتاده گفته بعث الله شعیبا الی اصحاب الایکة فاهلکوا بالظلة و الی اهل مدین فاخذتهم الرجفة و صاح
بهم جبرئیل صیحة هلکوا جمیعا یعنی خدا فرستاد شعیب را بسوی اصحاب ایکه و تمردی همه ایشان را باز سال ابر ظلل هلاک ساخت و فرستاد نیز شعیب را بسوی اصحاب
مدین پس ایشان را زلزله گرفت از زیر و از بالا صیحه و آن آواز جبرئیل امین بود **بحث ثامن** غنی بمعنی بی نیاز و بی حاجة شدن **در مصباح** گفته و
غنی من المال یغنی غنی مثل رضی یرضی رضی فهو غنی والجمع اغنیاء و غنی بالمکان اقام به فهو غان **در مجمع** فرموده غنی بالمکان یغنی غنا و غنیانا اقام
به کانه استغنی بذالک المکان عن غیره و المغانی المنازل و واحدها مغنی **بحث تاسع** الذین کذبوا شعیبا جمله مرفوع المحل بالابتداء و جمله کان
لم یغنوا فیها خبرش میباشد یعنی آن کفار یکه تکذیب کردند شعیب را گویا هرگز ساکن در آن خانها نبودند و مستاصل گردیدند بنحویکه نام و نشان آنها در آن دیار باقی نمانده و
بعد آنها آن اماکن بلا ساکنین باقی ماندند وصلا و ابدا گویا در آن احدی زندگی نکرده بود و نیست و نابود محض از دنیا گردیدند و از دیار برآورده شدند و رجوعی و دخولی و عودی
بسوی دنیا الی الابد ندارند **زجاج** گفته کان لم یغنوا فیها کان لم یعیشوا فیها مستغنین یقال غنی الرجل یغنی اذا استغنی و هو من الغنی الذی ضد الفقر **و قتیبه**
در این حال مکذبین را بحال آنکس داده که کسی خانه ساخته اما هرگز در آن خانه گویا سکونت نکرده و در آن داخل نشده و ازین باب **شاعر** گفته کان لم یکن بین
الحجون الی الصفا انیس و لم یسمر بمکة سامر بلی نحن کنا اهلها فابادنا صرف اللیالی والجدود العواثر **اشکال** هرگاه کلهم از کبیر و صغیر از مرد و زن
ضعیف از کفار بغضب الله نیست و نابود از دنیا گردیدند **پس** زنان و صغار اطفال و ضعفا آنها را جرا نیست و نابود عادل تعالی گردانید **و اگر** بوزر و وبال آبا و ازواج کفار بود
این بر عادل تعالی عقلا و نقلا جائز نیست زیرا که بگناه کسی دیگر را هم مواخذه ظلم لا انتها است و قرآن برین ناص صریح بقوله ولا تزر وازرة وزر اخری است **جواب**
چونکه او تعالی جمیع آنچه در ابد میکند همه آنرا تفصیل در ازل میداند **پس** اولا او تعالی میداند که توالد و تناسل آنها صغیری و ضعیفی نشده و نبوده و کل ایشان فی الرشد و الکمال
فی العقل بوده هلاک و هالکین عصار جمیع ابنیا بغضب الله گردیدند **اما زنان** ایشان کامل ذوات الرشد بوده برضا تابع ازواج و آبا در قبائح شان
بوده لهذا بعیت ایشان مستاصل بهلاک سیتیقال تعجیلا لعقوبتهم فی الدنیا گردیدند اشکال عاید نمیشود **اشکال** هرگاه آن هالکین کفار و عصار همه ابنیاء
بجزا و سزا قبائح اعمال خود رسیدند **پس** آیا آنها هالکین را در عالم عقبی سزای دیگر است یا نه **برا اول** تکرار سزا بمجرمین عاید میشود و بر عادل تعالی سزا مرتبتا نیز
غیر جائز زیرا که ظلم است و ظلم قبیح است بر تعدد روا نیست **جواب** بنابر مذهب مجبره بر تعدد قبح قبیح نیست اگر نار برا ناجی و ناجی را در نار بلا تقصیر ابد الاباد
بسوزاند جائز است **اما نزد عدلیه** متفق علیه است که گناه سه درجه دارد صغیره و کبیره و اکبر و اعظم کبائر چون زدن سیلی بلا وجه و قتل مومن بلا
حق و تشریک و تکذیب انبیاء و خلفا صادقه و صدقه تو صغیره مقتضی عذاب صغیر یا عذاب خفیف است **اما کبیره** مقتضی عذاب شدید میباشد **اما**
اکبر مقتضی او عذاب عظیم میباشد **پس** باین اعتبار جزئی ازان سزا و جزا عظیم او در دنیا حاصل و باقی آن جزا در عقبی باینها عاید میشود و تکرار باعتقال و
باعتبار دو عالم اطلاق میشود و در اصل حقیقة آن جزا و سزا واحد است پس در دنیا و نهایتش لا انهایة و لا انقطاع در عقبی میباشد اشکال باطل است **بحث عاشر**
الذین کذبوا شعیبا نیز مبتدا و کانوا هم الخاسرین خبرش است **اشکال** این تکرار در ینجا بلا فائده میباشد **جواب** در ینجا دو فائده ذکر کرده **احدهما** و فیهذا
الابتداء معنی الاختصاص کانه قیل الذین کذبوا شعیبا هم المخصوصون بان اهلکوا و استوصلوا کان لم یقیموا فی دارهم لان الذین اتبعوا شعیبا قد
انجاهم الله و الذین کذبوا شعیبا هم المخصوصون بالخسران العظیم دون اتباعه حاصل آنکه درین دو امر واضح یکی آنکه مکذبین شعیب مخصوص بهلاکة و استیصال
دیگر عدم بقا و اماری از آنها در آن اماکن سکونتی و مخصوص بخسران دنیا و دین گردیدند و اتباع مصدقین شعیب هم مخصوص بنجاة و بفلاح و بتمتع بار باح ابدی شدند
ثانیهما و فی هذا الاستیناف والابتداء و هذا التکریر مبالغة فی رد الملاء لاشیاعهم و تسفیه لرأیهم و استهزاء بنصحهم لقومهم و استعظام لما جری
علیهم و درین استیناف جمله ثانیه مبالغه در رد ملا کفار برای اشیاع شان و اظهار سفاهة آرا آنها و استهزا بنصائح اتباع قوم خود و تعظیم مونین باجراء تسلیم میباشد
فخر رازی در ینجا فرموده انما کرر بقوله الذین کذبوا شعیبا لتعظیم المذلة لهم و تفظیع ما یستحقونه من الجزاء علی جهلهم و العرب تکرر مثل هذا فی التفخیم

سورة الاعراف

جواب اشکال ... نزول عذاب ...

متفرق ... جواب اشکال ... اطفال ... ضعفا و زنان ... کفار ... عصار ... انبیاء ...

والتعظیم فیقول الرجل لغیره اخوک الذی ظلمنا اخوک الذی اخذ اموالنا اخوک الذی هتک اعراضنا حاصل آنکه جمله ثانیه مکرره برسم تعظیم گردید
مذلة آنها وحصول اعظم رسوائی آنچه مستحق بجزا آن بر جهل خود آنها گردیده مدار او فرمود چه چنین تکرار عرب برمقال بسیار دارند و میگویند که برادرت ظلم کرد مال
برادرت گرفت اموال ما برادرت هتک عراض و حرمتها کرد **تنبیه** در اینها دلالت بر چند چیز است **احدها** ان عذاب سماوی و جوی وارضی خاص بتخلیق
فاعل قادر مختار الهی حادث شده و نیست آن از آثار کواکب و از طبیعة والا تبیعة شعیب هم حاصل میشد چنانچه در حق کفار حاصل شده بود پس باطل شد زعوم مجوس و
عبده کواکب **ثانی** این دلالت دارد که آن فاعل مختار عالم بجمیع جزئیات علوی و سفلی و زمانی ست لهذا تمیز بین المطیع والمتمرد حاصل شده والا تمیز حاصل نمیشد
پس باطل شد قول آنانکه میگویند که او عالم بتغیر جزئیات زمانی نیست **ثالث** این دلالة دارد بر معجزه عظیمه شعیب چه عذاب سماوی خاص نازل شد بر مخالفان او و
خاص آن کفار ا هلاک ساخت و احدیرا از مصدقین شعیب ضرر واذیت آن نرسید با وجودیکه هر دو فریق از کافر و مومن باهم مختلط و مجتمع بودند **رابع** درین دلالة
بر حق و صدق نبوة خاتم الانبیا دارد چه مردامی لاسوا اخبار از آن کرد درین اهل علم واهل کتابین واهل سیر و تواریخ واحدی انکار از آن نکرد **بحث حادی عشر** اسی
شده حزن و غم و اندوه از اسی یاسی اسی چون رضی یرضی رضیٰ **در صحاح و صراح** گفته تاسیة یعنی تعزیة کردن و اندوه نمودن **و** آسی یواسی مواساة بمال و
جان با کسی غمخواری کردن کما یقال اسیته بمالی **و** واسیته تبدیل همزه بواو و در لغتیست نیز بهمین معنی میباشد **و** اسوة اسم یقول بالضم **و** بالکسر نیز بمعنی پیشوا و
مقتدا در مهمات **و** ما یاتسی به الحزین المتعزی به **و** اسی بالکسر جمع **و** لغتها ایضا **و** از این باب ست آیه ولکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی مر شمارا ست اقتدا و
پیروی و تبعیت نیک و خوب بآنحضرت **در مصباح** گفته الاسوة بکسر الهمزة وضمها القدوة **و** تاسیت اقتدیت واسی اسی من باب تعب بمعنی
حزن فهو اسی مثل حزین **و** اسوت بین القوم اصلحت واسیته بنفسی بالمد سویته و یجوز ابدال الهمزة واو فی لغة الیمن فیقال واسیته **بحث
ثانی عشر** فتولی عنهم وقال یقوم ابلغتکم رسالات ربی ونصحت لکم یعنی پس شعیب روی برگردانید از قوم کفار و فرمود مخاطب با ایشان که ای قوم من
هر آینه ابلاغ کردم و رسانیدم مر شمارا اوامر و نواهی الهی را و نصیحت بکمال شفقت کردم شمارا **و** در مفسرین در تولی شعیب از قوم کفار دو قول دارند **احدها** قبل
اهلاکهم نزدیک نزول البلا علیهم شعیب روی خود از آنها برگردانید یعنی از پیش ایشان برآمد **ثانیهما** بعد از فوت و هلاکت ایشان از ملک ایشان برآمد
اول مختار اکثر است چه خطاب اموات که بموت جماد میکردند ندا بیا قوم **و** خطاب لقد ابلغتکم **و** نصحت لکم جائز نیست **ثانی** مختار جم غفیرست که بعد مرگ
بآنها باین قول بشماتت گفت چنانچه خاتم الانبیاء بمقتولین بدر **و** حضرت مرتضی علیهما السلام بمقتولین خوارج خطاب هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا فرمودند
و بعضی در جواب عمر فرمود بلی اینها از گروه شما خوب میفهمند و میشنوند ولیکن قادر بر جواب ادن نیستند **بحث ثالث عشر** فکیف اسی علی قوم کفرین پس شعیب
گفت که چگونه من غم و حزن میکنم و اندوهگین میشوم بر قوم کفار **اشکال** چگونه نبی الله بعد طلب عذاب هلاک بر قوم کفار حزین و غمگین بشود و چگونه جائز
براو باشد چه کفار اعدا الله و مکذب نبی و رسول او بودند **جواب** این بدو وجه داده اند **احدها** انه یرید لقد اعذرت الیکم فی الابلاغ والنصیحة والتحذیر
مما حل بکم فلم تسمعوا قولی ولم تصدقوا قولی فکیف اسی علیکم یعنی کیف لا اسی علیکم و فعلتم ما فعلتم حتی حصل لکم هذا یعنی در این قول شعیب عذر خود
بآنها میکند یعنی عذر میکردم شمارا در ابلاغ اوامر و نواهی الهی و در نصیحة و تحذیر از آنچه بشما حلول کند و عاید میشود بنافرمانی و شما گوش گذار نشدید سخن مرا و تصدیق
من تا اینوقت نکردید پس چگونه من حزین و اندوهگین میشوم بسوء حال و مآل شما هر چند سزاوار تاسی بانبوده میباشد چه شما کردید آنچه کردید و بشما رسید و
حاصل شد آنچه رسیدن بود پس این اظهار تاسف بر جهل ایشان بود که چرا بجهل خود مستحق این هلاکت گردانیدند خود را چنانچه مثل در عالم سائرست که اگر کسی به بلای
مبتلا شد دیگری میگوید که افسوس میکنم بر آنکه چنین کار کردی که مستحق و مبتلا باین بلا شدی ضمنا در آن عدم رضا بفعل ایشان میباشد اشکال ندارد **جواب**
ثانی مختار جمعی منهم **زمخشری** ست انه اشتد حزنه علی قومه ثم انکر علی نفسه فقال فکیف یشتد حزنی علی قوم لیسوا باهل للحزن علیهم لکفرهم و
استحقاقهم ما نزل بهم یعنی سخت اندوه کرد شعیب بر هلاکت آن قوم پس از آن انکار کرد بر نفس خود پس گفت چگونه و چرا حزن من باشد بر آنقوم میکه سزاوار نیست
غم و حزن کردن بر مرگ و موت آنها بجهت تعصب کفر ایشان و استحقاق آنها بآنچه نازل و حاصل شد آنهارا **و** بر **قول اول** شعیب بر هلاکت قوم حزن کرد زیرا که
امید ایمان آوردن ایشان داشت **و** بر **ثانی** حزن نکرد بر موت ایشان **و قرأ** یحیی بن وثاب فکیف ایسی بکسر الهمزة **اشکال** کیف اسی در اینجا بغیر نفی است
و چگونه حمل مثبت بر نفی جائز باشد **جواب** بعض اعلام فرموده اگرچه لفظ کیف اسی بطور استفهام است پس مراد بآن نفی است زیرا که جواب آن در این موضع صحیح نمیشود
مگر بنفی وانما یدخله معنی الانکار ایضا لهذه العلة **و** لانه لا ینبغی للنبی المعصوم ان یاسی علیهم مع تمردهم فی کفرهم و شدة عتوهم **تنبیه** آنکه قائم

جواب اشکال عطف مثبت بر منفی چگونه جائز باشد

بلکه در اینجا گفته که در آیه دلالت بر دو چیز است **اوّلها** لا یجوز ان یدعو المسلم للکافر بالخیر وان کان من اقاربه یعنی جایز نیست که مومن برای کافر دعای
موتش دعا بخیر کند اگرچه از اقرب قربی او پدر و مادر و پسر وش باشد **ثانیهما** انه لا یجوز الحزن علی الکافرین والظالمین والفاجرین الذین ماتوا علی الکفر
والفسق والنفاق یعنی وجایز نیست غم و اندوه کردن بر موت کفار و ظالمین و منافقین و فاجرین که بر کفر و فجور و نفاق جهر امرده باشد **و** برائت از جمیع انواع
اعداء الله که کفار و فجار و اهل نفاق اند واجب است و بغیر بیزاری از ایشان تصدیق کامل نیست بل بر تولا و تصدیق بیزاری اقدم است **و** دلیل
بر آن تقدیم تبرا و نفی در کلمه طیبه لا اله بر کلمه الا الله مقرر گردیده کافی است والله اعلم **قوله تعالی**

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ۝ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَّقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ترجمه این دو آیه وما نفرستادیم در هیچ شهری و دیهی و در هیچ بلدی پیغمبری را که او را تکذیب کردند مگر آنکه بگرفتیم اهل آن شهر و دیه را بسختی و تنگی و رنج و بیماری
تا شاید که ایشان عذر و زاری کنند و پند پذیر و متنبه و تائب شوند پس گرفتیم یعنی بدل کردیم بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحة و راحت را تا وقتیکه بسیار شدند
و کثیر گردیدند در جال در عدد و در مال و گفتند ایشان که گاهی امینی و نعمت و صحة و سلامتی و گاهی بجای آن محنت و عسرت و مضرت هر دو از عادت طبیعت و
روزگار قدیمه است بدرستیکه پدران ما را نیز رسید مضرت و مسرت و سختی و وسعت و قحط و ارزانی و بیماری و صحت و اندوه و فرح این عادة قدیمه دهر و زمان میباشد و ما
باین سبب بر ترک ملت آبای خود نمیکنیم پس گرفتیم ایشان را ناگهان در حالیکه ایشان شعور آن نمیکردند و متنبه نشدند از آن **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اوّل**
وجه اتصال بر آنکه او تعالی هرگاه بالا ذکر انبیاء و ایذا رسانی امم با ایشان بیان کرد پس متصل با آن در تسلی و تسکین خاتم الانبیاء نوع دیگر از مواخذه بعض امم و گفتار
و رفتار ایشان ذکر فرمود تا آنحضرت از تکذیب و ایذاء کفار عرب ملول و متاذی و حزین نباشد **بحث ثانی** وما ارسلنا فی قریة من نبی **در** اینجا حذف است
تقدیرش فکذبوه یعنی خالق سبحانه میفرماید که و ما نفرستادیم در هیچ قریه از قری و بلاد در اعصار سالفه احدی را از انبیاء مرسله باشکبار و جهل و عناد خود پس ایشان
تکذیب انبیاء کردند **سعودی** تصریح کرده که من در من نبی مزیدة لتاکید النفی **و** الصفة محذوفة ای من نبی کذب وکذب به اهلها **و** تقدیرش وما
ارسلنا فی قریة من القری المهلکة نبیًا من الانبیاء فی حال من الاحوال کذبوهم **و** قریه بتنکیر مقتضی افراد است لهذا **جبائی** گفته مراد بآن سایر قری
هالکه سالفه است که انبیاء بسوی اهالی آن قری و بلاد مبعوث و مرسل گردیدند **و** بقول **بقولی** مراد نواحی شام است **و** بقولی ما حول ام القری که مکه یعنی مراد بلاد
و قریهای اند که چهار اطراف مکه اند بعد از ابراهیم بسوی آن بلاد انبیاء مبعوث گردیده بودند و بسبب تکذیب ایشان انبیاء را هلاک بانواع و اقسام عذابها کردیده
سوال چرا قریه بجای بلدة فرمود و حال آنکه لفظ بلد اعلی شانا فی مسامع السامعین است چون در آن کثرت اشراف مردم از قریه میباشد **جواب** فخر رازی
فرمود انما ذکر القریة لانها مجتمع القوم الذین الیهم یبعث الرسل **و** یدخل تحت هذا اللفظ المدینة لانها مجتمع الاقوام یعنی باسم قریه ذکر کرد چه هر قریه مجمع اقوام
میباشد که بسوی آنها انبیاء مبعوث شدند **و** داخل و تحت لفظ قریه مدینه است که بمعنی شهر میباشد چه شهر مجتمع اقوام است **جواب ثانی** بعضی فرمودند چونکه اکثر
انبیاء غیر اولو العزم بسوی بعض دیهات فرستاده شدند که در آن ساکن فقط یک قبیله یا یک قوم مجتمع بودند و آنها کثیر العدد و قبائل مختلفه نبودند بخلاف اولو
العزم چه آنها بسوی بلاد و مداین و قری کل روی زمین مبعوث کردیدند پس مراد از تنکیر قریه دیهیکه یک جماعه قلیل در آن ساکن باشد **و** مراد از نبی پیغمبریکه مرسل از
غیر اولو العزم بسوی آنها خاص باشد ثم الله اعلم **بحث ثالث** البأساء **و** الضراء هر دو بمعنی سختی و شدة در هم است چنانچه **جوهری** گفته البأساء الشدة وهما
اسمان مونثان من غیر تذکیر **قال الفراء** لو جمعا علی ابؤس **و** اضر کما یجمع النعماء بمعنی النعمة علی انعم لجاز از ضر یضر ضرا خلاف نفع **و** ضرر و ضارة بمعنی
معنی **و** الضر اسم آن است **اما** باس بمعنی عذاب و شدة و سختی حرب است از بؤس بیؤس بأسا **و** بئس الرجل بیاس بؤسا **و** بئیسا اشتد حاجته فهو
بائس **و** بئس کلمة ذم و نعم کلمة مدح یقول بئس الرجل زید **و** بئست المرأة هند **و** بئیس بمعنی مرد شجاع **در مصباح** گفته که ضر بمعنی فقر و فاقه بضم ضاد
معجمه است **و** بفتح آن مصدر ضره یضره ضرا از باب ضرب یضرب ضربا است **ازهری** گفته کلما کان سوء حال و فقر و شدة فی بدن فهو ضر بالضم وما
کان ضد النفع فهو بفتحها **و** فی التنزیل بمعنی الضراء المرض **و** الاسم الضرر **و** قد یطلق علی نقص یدخل الاعیان **در شرح سجادیه** علیه السلام

جواب السوال الخ
بعوض بلدة قریه ذکر

همه معانی عدیده مطابق لغویه ذکر کرده **بحث رابع** الا اخذنا اهلها این استثنا مفرغ است از اعم احوال جمله اخذنا در محل نصب بمفعولیه از فاعل ارسلنا
میباشد یلی فعل ماضی بعد حرف استثنا واقع نمیشود مگر بدو شرط **احدهما** بالفظ قد بر سر او صریحًا باشد چون ما زید الا قد قام **ثانیهما** یا قد تقدیر باشد
چنانچه در همین آیه الا اخذنا قد مقدر است **بحث خامس** الا اخذنا اهلها بالبأساء والضراء **پس** تقدیرش وما ارسلنا فی قریة من القری المهلکة
نبیا من الانبیاء فی حال من الاحوال الا حال کوننا اخذین اهلها بالبأساء والضراء میباشد یعنی ما فرستادیم در هیچ دهی از دهات هلاک شده پیغمبری از پیغمبران
در هیچ حالی از احوال مگر بحالیکه گیرنده بعقاب بودیم اهل القریه را بسوء وضر **و** مفسرین در این باساء و ضراء وجوه گفته **احدها** باساء یعنی جوع و گرسنگی سخت
بقحط **و** ضراء یعنی امراض صعبه شدیده مولمه است **و** بقول حسن بصری است **ثانیها** باساء یعنی جوع **و** ضراء یعنی فقر و عسر **و** همین قول سدی است **ثالثها** باساء
یعنی کلما نالهم من الشدة والعسر والفقر والقحط فی احوالهم **و** الضراء ما نالهم من الامراض والاوجاع والالام والاسقام یعنی باساء یعنی جمیع آنچه از شدت و عسر
و فقر و قحط در احوال ایشان میرسد **و** ضراء یعنی امراض بدنیه است پس جمیع آنچه از امراض و اوجاع و وباء و اورام و اسقام و الام و غموم و هموم و احزان در ابدان
ایشان ناشی میشود همه آن داخل در ضراء است **و** همین قول زجاج و غیر اوست **رابعها** در ریاض السالکین که شرح **صحیفه** حضرت سجادیه از سید علیخان
مدنی است حمل هر دو لفظ بعد ذکر وجوه معانی آنها بر همه وجوه کرده **بحث سادس** یضرعون اصلش متضرع باب تفعل است تا تفعل را بسبب قانون اهل تصریف
و اشتقاق بضاد معجمه بدل کرده هر دو ضاد را ادغام کردند بمعنی خشوع و خضوع و انقیاد از ضرع یضرع ضرعًا بمعنی زاری و خواری در لغت میباشد **سوال** چرا ضاد
را ادغام در تا نکردند **جواب** لان فی الضاد استطالة وانما یدغم الناقص فی الزائد **و** لا یدغم الزائد فی الناقص لما فی ذلک من الاخلال به حاصل آنکه
ضاد بذاته قویست از تا و ضعیف ادغام کرده نمیشود قوی را بل ضعیف را در قوی زائد ادغام کرده میشود **در مصباح** گفته ضرع له یضرع بفتحتین ضراعة ذل
و خضع فهو ضارع و ضرع ضرعًا فهو ضرع من باب تعب لغة **در صحاح و صراح و مصباح** بمعنی گریه و زاری شاهد آورده اند استعمال عرب را که ضرع بمعنی
الخشی **و** ادهن **بحث سابع** لعلهم یضرعون یعنی خدا ایشان را بالباساء والضراء در بیان علت آن ایراد فرموده یعنی بجهت این سبب آن ایشان مضر و مبتلی
شدند تا که بدانند و متنبه شوند که ابتلا بباس و ضر از مقدمه نزول عذاب الهی است **و** قبل از نزول ایشان گریه و زاری و رجوع و توبه از کفر الی الله بتصدیق و ایمان
نمایند **و** شیخنا **الطبرسی** نیز همین فرموده لینتبهوا ویعلموا انه مقدمة العذاب فیتضرعوا ویتوبوا عن شرکهم ومخالفتهم **اشکال** لعل موضوع
برای شک الواقع است و شک جاهل و فلان را لاحق میشود نه در علم قطعی **و** بر عالم ذاتی شک و ظن محال و ممتنع است **جواب** تفریع همین مسئله مبنی بر این است
که آیا افعال او متعلل بالعلل والاغراض الصحیحه است یا نه متکلمین را است در این دو قول دارند **اول** مذهب عدلیه است که جمیع افعال الهی منوط و معلل
بالاغراض الصحیحه است والا عبث لازم میاید و عبث ولهو ولغو بر او تعالی کل حال محال است **پس** نزد این طائفه اخذ ایشان بالباساء والضراء بعلت صحیحه و
آن اینست که تا متنبه بشوند و بدانند که این مواخذه مقدمه غضب او تعالی است و عدول از کفر بایمان و توبه نمایند **پس** لعل هر جا در کلام او بمعنی لکی **و** بمعنی رجا و امید
داعی بعباد میباشد **ثانی** مذهب جبریه است چه نزد ایشان افعال او منوط بعلت و غرض نمیباشد چه باین حاجة الی غیره لازم میاید و آن محال و باطل
است **پس** نزد ایشان تاویلش واجب است باینکه انه لو فعل غیره تعالی لکان ذلک شبیها بالعلة والغرض یعنی اگر این فعل غیر او میکرد هر آینه او شبیه بعلت
و غرض میشد **و** لهذا یلزم العبث علی الله تعالی وهو منزه عن العبث عقلًا و شرعًا **و** **بعض علماء** مفسرین جبریه فرموده ولما علمت ان قوله لعلهم لا یمکن حمله
علی الشک فی حق الله تعالی وجب حمله علی ان المراد انه تعالی فعل هذا الفعل لکی یتضرعوا الیه یعنی هرگاه دانستی که لفظ لعل حمل کردن بر شک در حق او ممکن نیست
پس واجب حمل آن بر اینکه او تعالی این فعل را کرد با ایشان تا تضرع و خضوع و خشوع و رجوع نمایند و توبه الی الله **وقالت المعتزلة** وهذا یدل علی انه تعالی
اراد من کل المکلفین الایمان والطاعة **وقالت الاشاعرة** لما ثبت بالدلیل ان تعلیل افعال الله واحکامه محال وجب حمل الآیة علی انه تعالی فعل ما لو
فعله غیره لکان ذلک شبیها بالعلة والغرض **بحث ثامن** تبدیل عبارت است از وضع الشیء مکان الشیء بجای دیگر از بدل یبدل بدلًا و بدیل **در مصباح** گفته البدل
بفتحتین والبدل بالکسر والبدیل کلها بمعنی والجمع ابدال **و** حدیث **ابدال** از همین باب است قال ع الابدال قوم من الصالحین لا تخلو الدنیا منهم
اذا مات واحد ابدل الله مکانه آخر یعنی ابدال قوم صالحین اند زمین و دنیا خالی از ایشان نمیباشد و هرگاه یکی از ایشان بمیرد خدا بدل بجای
او شخص دیگر میگذارد **فیروزآبادی** گفته الابدال قوم یقیم الله بهم الارض وهم سبعون رجلا اربعون بالشام وثلثون بغیرها
لا یموت احدهم الا قام مقامه آخر من سائر الناس **و** همین را خاصه و عامه بلا تفاوت از حضرت پیغمبر روایت کرده اند یعنی ابدال قوم خیر است که خدا بوجود ایشان زمین

قائم نهاده و ایشان هفتاد آدم اند و چهل از انها بنواحی شام و سی آدم از انها در اطراف دیگر زمین اند احدی از انها نمیرد مگر آنکه بعوض قائم بمقام او دیگر میشود از سائر مردم لهذا بانها ابدال نامیدند بدانکه نزد اهل اسلام پاسے این ایشان را ابدال نامیدند چه بوجود ایشان زمین قائم مگر خود هست و احدی نمیرد مگر آنکه بدل و عوض مثل او بجای او قائم میشود پس ظهجمین ایشان از رجال الغیب بیا مدو شب و روز در چهار اطراف زمین میگشت و نزد محدثین هست اسم القوم ابدال هست پس جمعی تصریح کردند که اینها نائب مهدی آخر الزمان ه و صحابش و وزرایش اند و وقت ظهور انحضرت همان قوم بدل و صحاب کهف انصار و اعوانش میباشند لقاه الله تعالی بحث تاسع بغتة یعنی حصول و وصول شئ ناگهانی و بحال غفلة بحوئیکه دل بحصول آن متوحش و متوجع میشود در صحاح فرمود و البغتة الفجاة وهی الاخذ علی غرة من غیر مقدمة توذن بالنازلة یقال بغت یبغت بغتا و بغتة بحث عاشر ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة پس از چندان اقوام بیاسا و ضرا تبدیل کردیم یعنی عوض کردیم بمقام بدی نیکی را و در مراد تبدیل سیئه حسنه را مفسرین وجوه دارند احدها بجای اشخاص بد یعنی بعوض و بجای اشخاص کفار که بجهة کفر و شرک بد و زشت اند نیکان و صالحان اشخاص را بجهة تصدیق و ایمان با نبیا نیک باشند وضع کردیم یعنی بعد اهلاک کفار مومنین را بجای ایشان مقرر کردیم ثانیها مراد از تعویض سیئه بحسنه قحط و گرسنگی و تنگی و عسر و فقر و علل و امراض باشد و بد و بد و زشت و سخت سیئه نامش سیئه شده مبدل بارزاق و فراخی و وسعة و گشایش و دست و برکت در مال و زرع و فواکه کردیم چه با این امور نیک و خوش میگذرد و مراد احسن هست و همین قول ابن عباس و حسن و سدی و قتاده و مجاهد هست و جبائی گفته جری فی هذا الموضع علی سبیل التوسع والمجاز یعنی باین معنی اطلاق سیئه و حسنه بر این نوع احوال بطور مجاز و توسع شده نه بطریق مجاز خازن فرمود درینه النعمة علی البدن والمال بعد الشدة والضیق یبنه علی الانقیاد للطاعة والاشتغال بالشکر قال اهل اللغة السیئة کل ما یسوء صاحبه والحسنة کل ما یستحسنه الطبع والعقل فالسیئة والحسنة هاهنا الشدة والرخاء والمعنی انه تعالی بدل مکان البأساء والضراء النعمة والسعة والخصب والصحة فی الابدان اخبر الله تعالی فی هذه الآیة انه یأخذ العاصی والکفر تارة بالشدة و تارة بالرخاء علی سبیل الاستدراج وهو قوله حتی عفوا حاصل آنکه ورود نعمة صحت بر بدن و وسعت اموال بعد از شده و ضیق معاش هست مقتضی انقیاد براے طاعة هست تعود و مقتضی اشتغال بشکر او سبحانه میباشد چه نزد اهل لغة سیئه عبارت هست از کل چیز بد و زشت میباشد و صاحب او را و حسنه عبارت هست از جمیع آنچه خوش میاید طبیعة و عقل را پس سیئه و حسنه در اینجا یعنی شده و نرمی هست و معنیش چنین میشود که او تعالی تبدیل میکند بجای تنگی و بیماری صحت بدن و فراخی و وسعة معاش را و او تعالی خبر داد درین آیه بانکه او تعالی اخذ میکند عصاة و کفره را گاهی بقحط و گرانی و تنگی و بیماری و گاهی بنرمی و ارزاق و فراخی و صحت بطریق استدراج و حتی عفو تفسیر آن هست تنبیه در آیه دلالت هست که تعلیل و تمریض و تصحیح ابدان و تسییر و تقتیر معاش و ارزاق و تیسیر و توسیع اموال من باب الابتلاء والامتحان والاستدراج بعباد میباشد بحث حادی عشر عفو من باب عفو ترک شئ باشد کسائی گفته یقال قد عفی الشعر وغیره یعفو اذا کثر فهو عاف و از اینجا هست آیه فمن عفی له من اخیه شئ یعنی ترک و خود این آیه حتی عفوا یعنی ترک حتی کثر باشد و حدیث نبوی در باب اخذ شارب و ترک ریش چون بحق معاشر المسلمین ناخذ الشوارب و نعفو اللحیة یعنی ما گروه اهل اسلام موی شارب یعنی موی از لب بالا میگیریم و موی ریش را باقی میگذاریم آنرا نمیتراشیم در صحاح گفته عفی یعفو عفوا و عفوا و عفاء بالمد و منه عفو الله عنک ای محی ذنوبک و عفوت عن الحق اسقطته کانک محوته عن الذی هو علیه و عافاه الله محی عنه الاسقام والامراض والعافیة اسم منه و او مصدر هست بر وزن فاعلة و مثل او ناشئة اللیل بمعنی نشوء اللیل و خاتمة بمعنی ختم و عاقبة بمعنی عقب و فی التنزیل حتی عفوا ای کثروا و عفوته کثرته و عفوت الشعر اعفوه عفوا بمعنی ترکته حتی کثر باشد بحث ثانی عشر حتی عفوا یعنی القوم را ترک کردیم یعنی باقی گذاشتیم و اهلاک نکردیم تا آنکه کثیر العدد و کثیر المال و الآل و النعم شدند و مفسرین درانیوجوه دارند نزد ابن عباس و مجاهد و سدی ترکوا حتی کثروا فی الانفس والاموال یعنی آنها باقی گذاشته شدند تا کثیر الاشخاص و اموال گردیدند نزد حسن ایشان را بکثیر معاش و اموال سمین و فربه و چاق شدند نزد ابو مسلم صحوا فی اعرضوا عن الشکر یعنی مراد از عفو اعراض کردند از شکر نعمت تفویض یعنی ترک شکر نعمات کردند بحث ثالث عشر سرا بمعنی خیر و فضل نقیض ضرا در صحاح گفته سرا نقیض ضرا هست چنانچه جمله شر مرد نیکو و نیکی کننده و شادمان کننده را میگویند و سرور شادی و خوشی و مسرة شاد کردن هست کما یقال سرنی فلان و سره یسره سرورا بالضم والاسم السرور بالفتح اذا فرح والمسرة منه وهو ما یسر به الانسان والجمع المسار در صحاح ایضا گفته و اسور ای اظهرته فهو من باب الاضداد بحث رابع عشر قالوا قد مس اباءنا الضراء والسراء یعنی کفار در جواب خالق و کلام او قبل بدانا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا گفتند که این قبول تسلیم نمیکنیم چه

بتحقیق مس کرد آبا مرا اسلاف ما را مضرتها و فرحتها و سختیها این دو چیز عسر و یسر و مرض و صحت و موت و حیوة و قحط و ارزانی کا نه توام از قدیم و هر الی حین در هر عصر و شهر و دهر جاری و ساری است و مخصوص آبا و اسلاف ما فقط نبود تا خاص امراض و اعراض نیک و بد با عاید شده وجه بآن بر باشود و عدول و روان کفار بقول قد مس آباءنا الضراء والسراء خالی از دو حالت نیست یا ایشان قابل و معتقد وجود موجد تعم نبود نبل معتقد بدهریة الدبودند لهذا اسناد ضرا و سرا الی الدهر کردند یا ایشان معتقد واجب تعم بوده اما اعراض و عدول کردند از فعل الهی کر اخذ آنها بتبدیل سیه بالحسنه باشد یا دانسته و فهیده بعناد و مکابره یا بجهل ندانسته بحث خامس عشر شعر والش و فهم مطلب از کلام و فطانت و تیزی قلب و ذهن و ذکا را از شعر یشعر شعرا و شعورا و شعرة در مصباح گفته و شعرت بالشی شعورا من باب قعد و شعرا و شعرة بکسر هما علمت و فطنت لیت شعری ولیتنی علمت بمعنی کاشکی دانستی و از این باب شعر است و شعر عبارة از کلام موزون و مقفی متضمن مجاز و مبالغه اکثر می باشد در مصباح گفته والشعر العربی هو النظم الموزون وحده ما ترکب ترکبا متعاضدا و کان مقفی موزونا مقصودا به ذلک فما خلا من هذه القیود او من بعضها فلا یسمی شعرا و لا یسمی قائله شاعرا و هذا ما ورد فی الکتاب والسنة موزونا فلیس بشعر لعدم القصد والتقفیة و کذلک ما یجری علی السنة بعض الناس من غیر قصد لانه ماخوذ من شعرت اذا فطنت و علمت و سمی للافظه شاعرا لفطنه و علمه فاذا لم یقصده فکانه لم یشعر به و هو مصدر فی الاصل بحث سادس عشر فاخذناهم بغتة وهم لا یشعرون این تفریع بر قالوا قد مس آباءنا کرد پس دو وجه در اینجا می باشد احدهما لما تمرد و افاخذناهم فهم لا یشعرون یعنی هرگاه آن قوم کفار تمرد از انقیاد الله کردند و اوتعم میفرماید که پس بسبب آن تمرد گرفتیم ایشان را بعذاب ناگهانی و حال آنکه ایشان شعور آن نمیکردند یعنی نمیدانستند که ما را بجهة نافرمانی الله این عذاب وارد شده و بخاطر های ایشان خطور نمیکرد وصول هیچ چیزی از مطارح و مکاره عذاب در هیچ وقتی از اوقات ثانیهما لما قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء فاستحقوا العذاب المفاجانی یعنی هرگاه آنها در تکذیب نبی واله تعم گفتند که مس مضرت و مسرت بار بار بحسب عادة قدیمه دهری و زمانی بوده نه بفعل تعم پس بجهة این تکذیب آن کفار مستحق وصول و حصول عقاب مفاجانی از جانب باشند سوال چرا ایشان را ناگهانی بحال غفلت فراگرفت و ایشان را قبل البلاء با آثار آن شعار نکرد جواب تخصیصکه بلا و عذاب ناگهانی گرفتار میشود جزع و فزع و قطع و هول او اشد میشود سوال از تنزیل عذاب بغتة چه مراد است آیا اهلاک ایشان طرفة العین بحالة غفلة است چون اهلاک قوم عاد و لوط یا بامهة بین الاخذ و اتمام الاهلاک الی ایام بتغیر شعورهم بو تیم کدام قوم میشود جواب بعضی تصریح کردند وجه و حالة ثانیه را اشکال چرا خالی رد تکذیب ایشان بتعو در قول قد مس آباءنا الضراء منکر جواب چونکه ایشان منکر وجه والمیت و تغیر و تبدل احوال ایشان و دهر و احوال کردند پس رد ایشان باهلاک ایشان ناگهانی کرد و بفعل اقوی و اثبت در حجة از قول می باشد ثم الله اعلم سوال در ذکر چنین قصص هلاکین کفار سالقین چه فایده است جواب غرض اقصی در ذکر اهلاک امم سالقین دو وجه اند احدهما اثبات نبوة نبی امی ملی خاتم الانبیاء است چه آدمی که ناخوانده و نانویسنده و لا سواد و بلا تلمذ احدی از علما قصص حقه مفصله و واقعات حادثه صحیحه ثابته در بین و اخبار علماء اهل ملل و اهل تواریخ ذکر و نقل بکند و احدی را مجال انکار آن نماند این اعجازی کبیر ثبوت نبوة است ثانیهما از ذکر چنین قصص سالفه بجهة اعتبار و عبرة گرفتن ایند کان عصر بعصر الی یوم القیامة شده که بسوء کردار و گفتار و رفتار اسلاف ما چنین سوء احوال و مآل گرفتار شدند تا اینها متنبه و متنبه بآن شده مثل آنها سوء الاحوال والمآل نه کردند و نشوند و این یادآوری و یاد دهی حالات سرگذشته اسلاف از الطاف مقتضیه بالبه تکان تر تکلیف میباشد تا السماع آن قریب بطاعة الله و بعید از معاصی بجانه تعم بشوند سبحان الله چه کثرة رافة و عطوفة الهی تعم نسبت به بندگان بعطوف میباشد

قوله تعالی ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ۝ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ ۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾

ترجمها این چهار آیه و اگر بتحقیق اهل آن دهات کلهم ایمان میآوردند یعنی آن دهاتیکه در آن کفار و مشرکین ساکن بودند و خدا ترسی و پرهیزگاری میکردند از کفر و شرک و مخالفة خدا و رسولان او تعم هر آینه میکشادیم برای اهالی آن دهات برکتها و زیاد تیها را که از جانب آسمان فرود میآید یعنی باران رحمة و برکتها از زمین

جواب سوال که از تنزیل عذاب بغتة چه فایده است

یعنی ببرکت باران سماوی برکت ارضی نمود و حاصل میشود چه بنزول باران زراعات و فواکه و میوه جات و سبزه و بقولات و گیاه و علف حیوانات و ثمار گوناگون
ناشی و پیدا میشوند و همه حیوانات بری و بحری و طیور منتفع بآن میشوند و بوفور اطعمه و اغذیه و اموال عیش میکنند اما کفار آن دهات تکذیب ما و انبیا کردند پس ایشان
جهته گرفتیم ایشان را بالاعمال و افعال آنچه بعمل و بفعل میاوردند یعنی بسوء اعمال و قبیح اقوال و افعال خود مستحق عقوبت گردیدند آیا پس ایمن و بیباک شدند اهالی
آن دهات از اینکه بیاید ایشان را عذاب ما در شب و حال آنکه ایشان خفته و بخواب غافل باشند آیا بخوف و بیباک شدند اهل آن بلاد و شهرها و دیها از اینکه بیاید
ایشان را عذاب ما بوقت چاشت روز و حال آنکه ایشان ببازی و لهو مشغول و مصروف باشند آیا پس آن قوم فجار و کفار بخوف و بی ترس شدند از ناگاه
گرفتن خدای ایشان را پس بی بیم و بخوف نشوند و نباشند مگر خدا را یعنی اخذ خدائی را مگر قوم زیانکاران و آنها کفار و فساق و فجار اند و در تفسیرش
چند بحث اند **بحث اول** البرکات جمع البرکة بمعنی خیر زاید ثابت باشد در صحیح و سود البرکات لخیرات النامیه و اصله الثبوت در مصباح
گفته البرکة الزیادة والنماء و بارك الله تعالى فيه اي زاد و انمى فهو مبارك از تبرك يتبرك **بحث ثانی** لفظ لو شرطیه میباشد تعلق او بر ممتنع
الحصول و ممکن الوقوع معا میباشد و اهل معانی فرموده اند لو معناه تعليق الثانى بالاول الذى يجب الثانى بوجوبه و ينتفى بانتفائه على طريقة كان
و ان فيهما هذا المعنى على طريقة يكون والفرق بينهما ان تعلق الثانى بالاول الذى يمكن ان يكون و يمكن لا يكون كقولك ان امن هذا الكافر
استحق الثواب و هذا مفقود و ليس كذلك لولانها قد تدخل على ما لا يمكن ان يكون كقولك لو كان الجسم قديما لا ستغنى عن صانع و انما فتحت آن بعد
لو چه او واقع شد در موضعیکه مختص بفعل باشد و لو داخل نمیشود مگر بر فعل و امّا آن مع اسم و خبر خود در تاویل اسم مفرد میشود و لیس تقدیرش لو وقع ان اهل
القرى امنوا پس ان مع مابعد خود در موضع رفع بفعل مقدر بعد لو میباشد **بحث ثالث** لو ان اهل القرى در این قری آیا مراد مکه و ما حولها از دهات
است یا مراد دهات هالکه سالفه غیر مکه که اهالی آنها تکذیب انبیاء مرسلین کرده بودند مفسرین در آن دو قول دارند اولهما مختار جمعی است بدلیل الف و لام
عهدی در قری و برای آنکه ام القرى خاص مکه است ثانیهما مختار طائفه است بدلیل آنکه قری جمع قریه بالف و لام استغراقی مفید جمیع افراد آن قریات است که
بتکذیب انبیا و خدا همه آنها هلاک کردیده همین قول انسب بنظم و نسق آیات ماقبل است ثم الله اعلم **بحث رابع** و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا یعنی
هرگاه او تعالی قبل از این ذکر احوال اهل قریات هالکه کرد پس در اینجا درباره ایشان تحذیرا للامم الآتیه و ترغیبا و تنبیها و رجا للمؤمنین ذکر فرمود که و اگر ایشان تصدیق
خدا و رسول میکردند و بعد ایمان پرهیز از انواع مآثم و معاصی کفر و فسق یعنی باوامر و احکام و مناهی تمه عمل میکردند و بخلاف آن رفتار و گفتار و کردار نمیکردند
البته وقایه و صیانت از هلاکت و نزول عقوبت در دنیا بآنها حاصل میشد **بحث خامس** لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض هر آئینه میکشادیم بر ایشان
یعنی بر آن قرون هالکه برکتهای سماوی و ارضی و در برکت سماوی دو قول اند احدهما المراد من بركات السماء اجابة الدعوات و من بركات الارض
تيسير جميع الحوائج یعنی مراد از برکات اجابت دعائی مردم هرچه میخواستند خالق قبول و نازل برای آنها میفرمود چنانچه برای بنی اسرائیل من و سلوی و
برای یک طائفه مؤمنه نصاری مائده من السماء فرستاده بود ثانیهما والمراد من بركات السماء المطر و من بركات الارض انواع الزراعات والثمار و
الفواكه والبقولات والنباتات و جميع ما فيها من الخيرات والنعمات والاموال والانعام والارزاق والامن والسلامة من الآفات و كل
ذلك من فضل الله تعالى و احسانه على عباده یعنی مراد از برکات سماوی باران رحمت است که دار و مدار حصول خیرات ارضی بسبب آنست و مراد از برکات
زمین بوصول باران روئیدن اقسام و انواع زراعات و اشجار و ثمار و فواکه و بقولات و سبزیات و گیاه و علف حیوانات و جمیع آنچه در آن از وجوه خیرات
از قسم های نعمات و اموال و مواشی جانوران و ارزاق آنها و امنیت و سلامتی از آفات علوی و سفلی میباشد لان السماء تجرى مجرى الاب والارض
تجرى مجرى الام فنطفة السماوى ينزل نطفة المطر فى رحم الارض فتنعقد انواع الاولاد و تتولد منها انواع المنافع والخيرات والنعمات بتدبير الخالق
المدبر الحكيم و اراده تعالى یعنی تعلیق نزول برکات از سما و حصول فصول آن از ارض برای آن است که دنیا را عالم اسباب حسب مصلحت و حکمت قرار داده لهذا
اسناد حصول برکات از این سما و ارض کرده چه سما را بتحقیق بمنزله پدر و ارض بمنزله مادر آفریده و قرار داده چنانچه نطفه پدر بعد انتقال الی رحم الام ولد
زیبا و ماده منعقد شده میزاید همچنین از نطفه باران سماوی در رحم ارض نازل و وارد شده گوناگون و انواع منافع و خیرات از ارض میرویند و میزایند و روئیدن
و زائیدن آن اشیاء بتدبیر مدبر حکیم مربوط میشود **خازن بغدادی** گفته و اصل البركة ثبوت الخير الالهى فى الشيء و سمى المطر بركة السماء لثبوت
البركة فيه و كذا ثبوت البركة فى نبات الارض لانه نشاء من بركات السماء وهو المطر و **بغوی** گفته اصل البركة المواظبة على الشيء اى تابعنا

علیهم بالمطر من السماء والنبات من الارض و دفعنا عنهم القحط والجدب یعنی اصل برکت مواظبت بر شی است یعنی با پی در پی بر ایشان باران از سما بستیم

گیاه و علف و زرع و ثمار از زمین بیرویانیم و قحط و گرانی از ایشان برداشتیم سوال معنی فتح برکات از سما چیست جواب صاحب الکشاف فرمود تیسیرها

علیهم کما یتیسر امر الابواب المستغلقة بفتحها و منه قولهم فتحت علے القاری اذا تعذرت علیه القرائة فیسرتها علیه بالتلقین یعنی مراد از فتح درینجا

مجازست و ازمجاز درینجا میسر و فور گردانیدن برکات سماوی و ارضی چنانچه میسر میشود امر و کار بکشادن دروازهای بسته شده و ازهمین باب است قول شخصی

که کشادم بر قاری قرائت که متعذر بود بر او قرائة آن پس بتلقین و تعلیم میسر گردانیدم قرائة او را بحث سادس کسب یکسب کسبا فهو کاسب در لغة فعلی

و عملی و طلب رزق میباشد در صحاح گفته واصله طلب الرزق یقول منه کسبت و اکتسبت شیئا بحث سابع ولکن کذبوا فاخذنهم بما کانوا یکسبون

چونکه آن قریات ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند با نبیاء و برسالة من پس بگرفتیم ایشان را بسبب آن فعال و اعمالیکه بعمل و بفعل میاوردند و میکردند یعنے

بعمل و اعتقاد کفر و تکذیب دین و ایمان در دنیا مستحق حبس باران و قحط و ضرر و بار تعجیلا فی الدنیا بطور عقوبة گردیدند بعض علماء چنین در ذیل این فرمودند

یعنی فعلنا بهم بذلک لیؤمنوا فما امنوا ولکن کذبوا الرسل فاخذناهم بانواع العذاب بما کانوا یکسبون یعنی اخذناهم بسبب کسبهم الاعمال الخبیثة و

بابها سبب است تنبیه درآیه دلالة بر دو چیز است احدهما بافعال معاصی و اثم و اصرار بر آن بالا توبه موجب نزول عقوبة از حبس باران و قحط و وباء و طاعون

و امراض و آلام و اسقام و اعراض سفاجات چنانچه حبس مسرت ارزاق و وفور نعمات الهی در دنیا و انزال باران در مواسم و توفیر اموال و برکة در مواشی

و صحة و سلامتی ابدان از هلاکة و تلف و زیادتی اعمار و ارزاق و تکثیر اولاد و اموال و استیصال انسال و ابقاء انسال و غیرهما در صحاح احادیث

همچنین امده وارد اند که در ملکی و قومیکه غفلة از عاقبة اندیشی و کمال شغل بفسق و فجور و خمور و زنا و قمار و توغل بدنیا و بلهو و لعب و تحصیل آن تارک امور دین

بالکل یا تارک اکثر آن میشوند پس آن ملک و قوم را مسلط قحطا یا وباء تام یا قحط عام یا سلطان جبار ظالم قهار یا تعسر ارزاق یا تقلیل برکة و نشو و نمود

در مال تجارة و قلة حصول زراعة و فواکه و ثمار با زوال صحة او له و خواری عاید میشود و دواء و تدارک این چنین احوال خلاص در ایمان و عمل صالح و

اعمال نیک و عطاء و انفاق بمساکین و فقراء و یتامی و محاویج و توبه نصوحا بتضرع و تخشع و ادای زکوات و صدقات و خمس ال رسول الله و اعانة و پرورش

محاویج ایشان اقدم بر کل محتاجین میباشد چه اعانة ذریه سرور عالم و آدم صلعم عینا اعانة آنحضرت موجب اجابة دعوات و زیادتی اعمار و رد بلایا و

قضایای تعالی و خوشنودی اله و رضا حضرت سید الانبیاء یقینا میباشد ثانیهما تکذیب خدا و انبیاء و اکتساب اعمال و افعال را حواله و اسناد

بکفار کرد پس اگر بندگان کاسب اعمال خود و ذوی الاختیار و الاراده نمی بودند تحویل و اضافة افعال بعباد بهتان و افتراء عظیم بود و عیاذا بالله خالق

متعال کذاب ذی الاخلاق میشود تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا پس باطل شد مزعوم جبریه در اسناد افعال عباد الی الله دون

الله و ایضا باطل شد توجیه غیر معقول مجبره در معنی کسب عباد ثم الله اعلم بحث ثامن بأس بیئس بأسا بمعنی عذاب شدید در صحاح

گفته بؤس الرجل بیؤس بأسا فهو شدید البأس حکاه ابو زید فهو بئیس علے فعیل ای شجاع و عذاب بئیس ای شدید و قال و بئس الرجل یبأس

بؤسا و بئیسا اشتد حاجته فهو بائس در قاموس گفته البأس العذاب والشدة فی الحرب بؤس ککرم بأسا فهو بئیس شجاع و بئس کسمع بؤسا و بؤوسا

و بئیسا و بؤسی و بیئسی اشتدت حاجته والبأساء و الاسم للداهیة در مجمع و هو البأس العذاب والبؤس الفقر و الاصل الشدة و رجل بئیس شدید فی القتال

بحث تاسع ایضا در مجمع و هو الامن و الثقة و الطمانینة نظائر فی اللغة و ضد الامن الخوف و ضد الثقة الریبة و ضد الطمانینة الانزعاج و الامن

الثقة بالسلامة من الخوف یعنی امن عبارت است از وثاقة بسلامتی از خوف و صول آفتی و بلائی و غیر الی افا بیاتا مصدر از بات یبیت بیتوتة و مبیتا

و مباتا فهو بایت بمعنی شب آرامید و قرار گرفت هر چند بیدار باشد در صحاح گفته و تاتی نادرا بمعنی نام و فی الاغلب بمعنی فعل ذلک الفعل باللیل کما

اختص الفعل فی ظل بالنهار فاذا قلت بات یفعل کذا فمعناه فعله باللیل و لا یکون الا مع سهر اللیل و علیه قوله تعالی والذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما و ازهری

و قال گفته بات الرجل اذا سهر اللیل کله او بعضه فی طاعة او معصیة یعنی شب بیدار ماند خواه تمام شب خواه بعض آن را خواه در طاعة خواه در معصیة و لیث

گفت هر که بگوید بات بمعنی نام است تحقیق او خطا کرده آیا نمی بینی میگوئی بات یرعی النجوم معنیش آنکه ینظر الیها و کیف بنام من یراقب النجوم و همین قول قرطبی و

قرطبی و ابن القطاع است بات فلان یفعل کذا اذا فعله لیلا و لا یقال بمعنے نام بحث عاشر در ا فامن همزه استفهام انکاری و فا حرف عطف و معطوف

علیه آیه فاخذناهم بغتة است و آیه و لو ان اهل القری تا یکسبون در بین جمله معترضه واقع شده پس تقدیر مثل چنین میشود لما فعلوا کذا او کذا فاخذناهم بغتة

بعد ذلك امن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا ای لیلا و امنوا ان یاتیهم ضحی وهم یلعبون یعنی هرگاه کفار چنین وچنان انواع کفر کردند پس بجهت آن بگرفتیم ایشانرا ناگهان آیا بعد حصول آنحالة بکفار بی باک و بیخوف اند اهل قری ازاینکه بیاید ایشانرا عذاب ما شبانگاه یا چاشتگاه **بحث حادیعشر**

نوم بمعنی خواب از نام ینام نومًا ومنامًا فهو نائم **و**جمعش نُوَّم بر اصل **و**نِیَّم بر لفظ واحد **و**ینام ایضًا متعدی بهمزه چون انام **و**بتضعیف چون نوّم میباشد **سوال** نوم درحقیقة چه حالة وچه کیفیة در انسان وحیوان غیر ناطق میباشد **جواب** درحقیقة آن دو قول اند **احد القولین** نوم در اصل راحتی است برای روح وبدن وعدم آن آفة ومرض است **ثانی القولین** در اصل آفتی است که حیوان خواه انسان باشد خواه غیر انسان واین حالة لاحق میشود بوقتی دون وقتی **و**بلحوق آنحالة حواس ظاهری وباطنی وعقل واراده وادراک وعلم وعمل معطل وحیوان غافل از خود میشود **وهذا** نائم در غیر مکلفین معدود ومحسوب در شریعة شده **وحدیث** مشهور متفق علیه است قال صلعم النوم اخ الموت وارد شده **پس** بآنچه عاقل مکلف غیر مکلف میگردد او آفة است هرچند بنفسها در اخذ وآرام روح وبدن باشد پس نوم حالات متفاوتة متدرجه اسمای مختلفه دارد **ا** سِنَة **ب** نعاس **ج** رقدة **د** نوم **ه** والوسن **در مصباح المنیر** شرح کبیر رافعی آنچه فرموده است **والنوم** غشیة ثقیلة تهجم علی القلب فتقطعه عن المعرفة بالاشیاء یعنی خواب واقعًا پوششی و پرده است ثقیل وسنگین وارد وداخل میشود بر دل انسان وحیوان پس بغشیان وپوشیده شدن قلب منقطع میشود از معرفة وشناخت اشیاء **وهذا** قیل هو آفة لان النوم اخو الموت یعنی برای همین گفته شد که بتحقیق نوم آفتی است برای حیوان چه نوم برادر مرگ است وبحصول آن عقل واحساس ومعرفة وادراک او معطل میماند چنانچه بمرگ بالکلیة سلب حساس وحواس وعلم وعقل میشود **وقیل** النوم مزیل للقوة والعقل وبقولی خواب زائل سازنده قوة حسیه وعقل است **واما السِنة** فی الراس والنعاس فی العین یعنی **حالة سِنة** که مقدمهٔ خواب است محلش در سر حیوان **ونعاس** محلش در عین وچشم است **وقیل** السنة هی النعاس **وبقولی** سِنة در عین نعاس است **وقیل** السنة ریح النوم تبدو فی الوجه ثم تنبعث الی القلب فینعس الانسان فینام ونام عن حاجته اذا لم یهتم **وبقولی** سِنة ریح وهوای خواب است میخیزد وظاهر میشود در روی نایم ابتداء پس از آن منبعث میشود بسوی دل پس پینکی در انسان ناشی شده خوابش فرا میگیرد وبی خبر از حاجة خود واز ادراک میشود تا هنگامیکه او را همی وغمی لاحق نشود **در کلیات** ابو البقاء گفته النوم حال تعرض للحیوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات الابخرة المتصاعدة بحیث تقف الحواس الظاهرة عن الاحساس راسًا یعنی خواب حالتیست که عارض میشود برای جنس حیوان از استرخاء وسستی اعصاب وعروق دماغ از رطوبات صعوده بخارات متصاعده میشود بنحویکه درنگ وواقف میشوند حواس ظاهره از احساس وادراک بالاصالة واز اصل **وهمین قول اطباء** است **واما النعاس** هو اول النوم **والوسن** ثقل النوم **والرقاد** النوم الطویل **او** هو خاص باللیل یعنی نعاس اول ابتداء خواب **و**وسن ثقل وسنگینی خواب **و**رقاد خواب طویل وغلیظ است یا این خواب شب خاص است **وقیل** السنة ثقل فی الراس **والنعاس** فی العین **والنوم** فی القلب **وبقولی** سنه ثقلی در سر ونعاس در چشم **و**نوم در قلب میباشد **در مجمع البحرین** شیخ طریحی فرموده العین موضع النوم فالنوم معروف وهو ریح تقدم من اغشیة الدماغ فاذا وصل الی العین فترت واذا وصل الی القلب نام یعنی چشم جای خواب است **و**نوم حالتی معروف است **و**آن هوای است از مقدمه غشیات دماغ **و**هنگامیکه بسوی چشم آن هوا میرسد در چشم او سستی وفتور در عین ناشی میشود **و**هرگاه بسوی دل رسید پس خواب میکند **وحد الفقهاء** بانها حاسة السمع والبصر وغیبة ادراکهما عنهما تحقیقا او تقدیرا **واما باب** ان نام نومًا ومنامًا فهو نائم **والجمع** نیام **وجمع** النائمة النوم علی الاصل **و**نیّم علی اللفظ ونام عن حاجتها اذا لم یهتم لها **ودر خبر** متفق علیه است از نبی وولی او علی علیهما السلام والنوم علی ما فی هذه الروایة اربعة نوم الانبیاء علی اقفیتهم ونوم المؤمنین علی ایمانهم ونوم الکفار علی یسارهم ونوم الشیاطین علی وجوههم **وفی خبر اخر** ونوم المنافقین علی ایسارهم ونوم الشیاطین علی بطونهم **وفی خبر اخر** نوم المنافقین علی بطونهم **وفی خبر اخر** نوم الملوک علی الیسار ثم حاصل آنکه خواب انبیاء کلهم علیهم السلام مخصوص بر پشت **و**خواب مؤمنین بر پهلوی راست **و**خواب کفار ومنافقین بر پهلوی چپ **و**بروایتی خواب ملوک هم بر پهلوی چپ **و**خواب شیاطین بر روی شکم میباشد **و** **از خصایص** سرور عالم همین است که بر پشت اکثر خوابش بود **و**دل آنحضرت نمیخوابید چشمش میخوابید چه اکثر اوقات بیداری دل رؤیای صادقهٔ ایشان می بینند وآن نوعی از اقسام وحی بایشان میآید ومیباشد **اشکال** اختلاف در روایات چگونه جمع وصحیح شود **جواب** اگرچه این اخبار صحیح شوند جمع آنها ممکن است بآنکه از خصائص این اشخاص اربعة طبعًا ورغبةً وغالبًا خواب بر همین حالة اربعه میباشد **اما** منافقین بلا خلاف درحقیقة کفار اند پس خواب

جواب سوال دربیان معنی نوم ومنبع ومنشأ وکیفیت نوم واسمای مختلفهٔ آن

این دو طائفه مشرکین و منافقین مخصوص بر پهلوی چپ افتاده است و گاه بر شکم و روی می خوابند اعضا اصل صدول کفار و منافقین شیاطین و ابالیس الّتی
دیعنی اند خواب اینها بر روی شکم طبعاً مخصوص اینهاست اما ملوک و سلاطین خواب اینها اکثر بر پهلوی چپ بجهت هضم تحلیل غذا و گاهی بر پشت میباشد
اشکال عائد میشود سوال هرگاه هر ذی حیوة نوم دارد پس آیا ملائکه هم خواب دارند یا نه جواب درآن بدو قسم روایات دو قول اند اولهما ملک
هم خواب دارد چه لازمه حیوة حیوانی در هر ذی الحیوة هست ولکن بنهایة قلیل بخوبیکه ایشان مشغول الحواس و العقل و العلم مطلقاً نمیشوند ثانیهما ملک خواب
ندارد چه بجهة اینها کاری امری دخل پیش است که رگذاری بلا فصل بالاستمرار دارند و هرگاه با اینها خواب نیست بجهة تعطیل عقل و حواس و علم و ادراک
نقص و خلل و زلل در اعمال و افعال حوله ایشان اگر یکوقت در وقت دیگر عاید میشود پس جایز است که مدبر حکیم تقدیر ماده خواب و نعاس و سنه از ایشان
زائل فرموده باشد ثم الله اعلم اشکال هرگاه از لوازم هر ذی الحیوة طبعاً نوم است پس جناب باری هم ذو الحیوة هست آیا او خواب نوم دارد یا نه بنابر
ثانی معنی دعا بعینک التی لا تنام و استعلام موسی بل تنام ام لا چه معنی دارد جواب بدانکه عقلا مبرهن گردیده که جناب باری مجرد محض از جمیع جب ذاته
هست پس هر که واجب باشد او مجرد از کل قیام اجسام و اجرام و از لوازم آن نیز مبرا و منزه بالضرورة میباشد پس او سبحانه مقدس و منزه از خواب میباشد
اما سنا کافیست آیة لا تاخذه سنة و لا نوم که سلب نوم صریح از خود فرموده پس و لا نوم چون لا شریک له از صفات سلبیه است اما جواب حیوة خالق
جل جلاله حیوانات ذوات الاجسام نیست پس مراد از حیوة نزد بعض از علم و تقدر علیه دائما چه از لازمه حیوة هست ادراک و علم و قدرة بر فعل و بر ترک شبه
هرگاه این ثابت شد پس دعا بعینک التی لا تنام اگر صحیح باشد محمول بر مجاز میشود بر لعیانک الذی لا تغفل و لا تغیب و لا تسهو چه لازمه عین
عیان است و اما جواب دریافت موسی جمعی از جمهور عدلیه امامیه و معتزله این قول را از مقولات مخترعه یهود باطل محض شمرده اند چنانچه از زمخشری در
آیة الکرسی مذکور گردیده و اگر از بعض اکثرین مقال اثبات شود پس تاویلش چون تاویل رب ارنی انظر الیک برای الزام و اسکات قوم جهله
اسرائیلیه بود تا آنچه آنحضرت عقلاً دانسته و بایشان فرموده بود سماعاً هم بایشان بشنوانند که نوم بر من اصلاً جائز نیست بحث ثانی عشر أفأمن اهل
القری ان یاتیهم باسنا بیاتا و هم نائمون در این همزه استفهام انکاری هست و در این توعید و تهدید شدید بمشرکین است که آیا پس این و بی باک و لا
خوف اند اهالی دهات یعنی بی باک و مطمئن نباشند اشخاص آن دهات اینکه بیاید ایشانرا عذاب شدید ما شبانگاه و ایشان در غفلة خواب باشند تصریح
شیم بغوی و خازن و غیرهما تصریح کرده اند در اینکه مراد از این قری کفار مکه و حوالی آن جلین بودند و بقول جم غفیر مراد عام دهات کفار بودند و در آن شامل
کفار مکه هم است چه توعید و تهدید و تخویف شدید است که بلاد مشرکین بخوف و بی باک نباشند از اینکه عذاب الهی بایشان شبانگاه در حال غفلة خواب
بیاید چنانچه بقوم لوط و بقوم شعیب آمد در کشاف گفته بیات بمعنی بیتوته باشد از بات بیاتاً و از این جاست آیه فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون
و بمعنی تبییت چون سلام بمعنی تسلیم میباشد بقال بیته العدو بیاتا فیجوز ان یراد ان یاتیهم باسنا بائتین او وقت بیات او مبیتا او مبیتین او یکون
بمعنی تبییتا کانه قیل ان یبیتهم باسنا بیاتا و معنی تنبیه اکثر و غالب امم اسلاف را که عذاب الهی فرا گرفت و آنوقت خاص شب یا روز وقت چاشت
بود چه این هر دو وقت از اوقات غفلة و خواب بودند و میباشند و مردم مکه آنچه فردا روز بوقوع آید شب آنرا مقرر کرده و خوض نموده بخواب غفلت
میخوابند و وقت چاشت هم خوض بر کفریات و لهویات و لغویات مینمایند پس بعد اکل غذیه چاشت بخواب راحة قیلوله غافل میشوند و بحالة
غفلة و بیخبر عذاب و عقاب ناگهانی اگر کسی مبتلا و گرفتار دفعة شد او اهول و اشد در حسرت و حیرة او میگردد در کشاف و غیرهما نقل کرده اند که دختر
ربیع بن خثیم ربیع گفت یا ابه مالی اری الناس ینامون و لا اراک تنام فقال یا بنتاه ان اباک یخاف البیات اراد ان یاتیه الباس بیاتا یعنی ای پدر
من که همه مردم شبانگاه بخواب میروند و ترا نمی بینم که شب خواب بکنی در آن چه سبب است پدرش ربیع گفت کای دخترم پدرت خائف میباشد از ورود
و حلول عذاب الهی بحالة خواب غفلة لهذا مرا خواب نمی آید سوال نصب بیاتا و ضحی بچه سبب میباشد جواب در آن دو وجه محتمل اند احدهما نصب
آنها بحال از باسنا است چنانچه در تفسیر تبیان ابو البقاء فرموده فالمعنی افامنوا ان یاتیهم لیلا و بیاتا حال من باسنا ای مستخفیا یا عتنا بیلا او ضحی
یعنی نهاراً یا بتقدیر بیاتا و مبیتا او مبیتین ثانیهما نصب آنها بر ظرفیه است لانها فی الاصل مصدران بمعنی البیتوتة و کذا ضحی یضحی ضحیا قاله السعد
بحث ثالث عشر در فتح واو و آوا در یا تسکین آن دو قرائة اند و نحاة هم دو قول دارند قرائة باقی قراء و اهل عراق و ابن کثیر بفتح واو است اما
بر قرائة ثانیه نزد آنها واو مفتوح حرف عطف است و بر آن همزه استفهام داخل شده چنانچه در آیة ثم اذا ما وقع و در آیه او کلما عاهدوا داخل شده

جواب سوال
ایا ملائکه خواب دارد یا نه

جواب اشکال که خدا

جواب سوال بعضی نوم را دادیم یا نه

واین مطابقه با قبل دارد وان افامن اهل القری واما بعد ش افامنوا مکر الله ودر اولم یهد للذین یرثون الارض باشد اما بر قرائة اولی
واو ساکن است بدو وجه مستعمل شده احدهما ان تکون بمعنے احد الشیئین کقولهم فی الدار الحسن وابن السیرین وجاء زیدا و عمرو یعنے احدهما
یعنی او کلمه تردید است پس مقصود احد الشیئین میباشد چنانچه میگویند که آمد زید یا عمرو یعنے یکی ازین دو آمد و در خانه حسن یا ابن سیرین است یعنی خانه خالی
از وجود یکی ازین دو نیست ثانیهما ان تکون للاضراب عما قبلها کقولك انا اخرج ثم تقول او اقیم اضربت عن الخروج واثبت الاقامة کانك
قلت لا بل اقیم فوجه هذه القرائة انه جعل او للاضراب لا علی انه ابطل الاول وهو کقوله الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون
فکان المعنی من هذه الآیة استواء هذه الضروب من العذاب وقالوا وان شئت جعلت او ههنا التی لاحد الشیئین ویکون المعنے افامنوا احدی
هذه العقوبة وجه ثانی آنکه لفظ او ساکن برای اضراب است از ما قبل خود چون قول تو من بر میآیم پس از ان میگوئی یا من قائم میباشم اینجا و باین تمثیل
اضراب از خروج واثبات اقامة خود کردی گویا گفتی بیرون بر میآیم بلکه باقی وقائم در همین جا میباشم پس مراد و مقصود ازین وجه قرائة اضراب از اول
بثانی حالة کردی پس باطل گردید مقصود اول چنانچه در آیه الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون الخ مثل اینحالة واضح است
پس معنی این آیه او یومن استوار در این ضروب از عذاب ثابت میشود و الشان یعنی نحویین بنا بر این قرائة تسکین واو فرمودند که اگر بخواهی لفظ او
را در اینجا برای احد شیئین بگردانی پس میشود معنی افامنوا یکی ازین عقوبه بحث رابع عشر ضحی بمعنی وقت چاشت روز باشد در صحاح و
در صراح گفته ضحوة النهار نیم چاشت بعد طلوع آفتاب است و بعده الضحی بالضم والقصر چاشتگاه مذکر و مونث هر دو حالة وارد و نزد هر که مونث است
پس الضحی نزد او جمع ضحوة است و نزد هر کس که مذکر است نزد او الضحی اسم بوزن فعل چون صرد و نغر ظرف غیر متمکن مثل سحرات و اذا اردت به
ضحی یومك لم تنونه و بعده الضحاء ممدود مذکر وهو عند ارتفاع الشمس وارتفاع النهار الاعلی و الضحاء بمعنی غذاء چاشت چنانچه عشاء غذای شب
میباشد و صحاب ضحوة ظهور است رازی هم فرمود الضحی صدر النهار واصله الظهور من قولهم ضحی الشمس اذا ظهر لها سعودی گفته الضحی ضحوة النهار
وهو فی الاصل ضوء الشمس اذا ارتفعت نزد ابو زید ضحی الطریق یضحو ضحوا اذا بدا لك وظهر در قاموس گفته ضحی ضحوا وضحوا وضحیا برز للشمس
کسعی ورضی ضحوا وضحیا در مصباح گفته وارتفعت الضحی بمعنی ارتفعت الشمس ثم استعملت الضحی استعمال المفرد وسمی بها حتی صغرت علی
ضحی بغیرها و قال الفراء کرهوا ادخال الهاء لئلا یلتبس بتصغیره والاضحیة فیها لغات ضم الهمزة فی الاکثر وهی فی تقدیر افعولة وکسرها
اتباعا لکسرة الهاء والجمع اضاحی والثالثة ضحیة والجمع ضحایا مثل عطیة وعطایا والرابعة اضحاة بفتح الهمزة والجمع اضحی مثل ارطاة وارطی والاضحی
مونثه ویوم الضحی یوم قربانی یوم العید دهم ذی الحجه یکی از افعال مناسك حج است و آنرا بیوم الضحی برای آن نامیده اند که وقت چاشت قربانی حیوانات
در مقام منی حجاج میکنند و ایضا غذاء وقت چاشت از قربانی میخورند بحث خامس عشر او امن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون
بدانکه تعبرون باالله وا مالی بلاد فانیه نزول هلاکه بدو وقت شده بعضهم را شبانگاه و بعضهم را چاشت روز چه ایشان در این دو وقت در کمال غفلة
از خدا واز عاقبة و نهایة مشغول بدنیا و هوا ان بودند پس خالق قهار تحذیر و تنذیر و تهدید بکفار مکه و نواحی و حوالی آن میفرماید که آیا اهل این قریات
بی خوف در امن و امان اند از نیان و وصول عذاب ما بایشان وقت ارتفاع روز و ایشان مشغول بلهو ولغو ولعب دنیا میباشند وجه ثانی
اهل این قریات آیا غافل اند از اینکه بیاید ایشانرا عذاب الهی شبانگاه بحالة خواب و تنها یا چاشت نهار و ایشان مشغول بدنیا بافعال واحوال
لعب ولهو باشند یعنی اگر ایشان مصر بر تکذیب خدا و خاتم الانبیاء و مشغول بدنیا و تحصیل جاه و جلال و مال آن باشند پس ایشان هم بخوف و بیم
نباشند از اینکه بایشان همچون هالکین سلاف عذاب شدید الهی در شام یا صبح حاصل بشود و این چنین بمقال سلاطین قهار مجرمین مسرفین
و مصرین میگویند که شما بخوف نباشید مواخذه شما در صبح و شام خواهیم کرد در باب التنزیل فرمود والمقصود من الآیة ان الله تعالی خوفهم بنزول
العذاب وهم فی غایة الغفلة وهو حال النوم باللیل وحال الضحی بالنهار لانهما الوقتان اللذان یغلب علی الانسان التشاغل فیه بامور الدنیا وامور الدنیا کلها
اللعب و یحتمل المراد خوضهم فی کفرهم وذلك اصل لعب لانه یضرو لا ینفع انتهی اشکال بنا بر حرف عطف او امن چرا تردید ذکر نزول عذاب کرد که
شب یا چاشت روز میآید ایشانرا و این تردید بعلم علیم تعالی عاید میشود و در علم و معلوم تعالی تردید ابدا جائز نیست جواب در این تردید اصلا نیست بلکه
مشهور نحویین ولغویین عرب فی الدار الحسن او ابن السیرین وجاء زیدا و عمرو است و مراد ازین تمثیل وجود احدهما فی الدار و مجی احدهما است تنبیه

هرگاه اینواضح شد پس مراد ازین آیه افهام و اعلام بکفارست که عذاب الهی با بینها هم در احد الوقتین شب یا روز بحالة غفلة چون اسلاف قطعًا
میآید هرگاه تائب از تکذیب و کفر نشدند و غرض قصی درین نهایة تحذیر و غایة تهدید در ترک تعجیل و رجوع ایشان از تکذیب و از تکفیر الی الله
و رسوله است باید که بفور توبه در شب و روز نمایند و الّا در یکوقت ازین دو اوقات بایشان هم عذاب میآید چنانچه بعض طایفه قوم شعیب را شبانه و بعض
طایفه را از زوال تا وقوع شمس عذاب نازل شد اشکال باطل است ثم الله اعلم جواب ثانی از حسن بصری است و انما خص هذا الوقتین لانه لا یجوز لهم ان
یامنوا لیلا و لا نهارًا و این جواب هم قریب بجواب بالاست سوال این تنذیر آیا شامل دعا بر مشرکین عصر نبوی هست خاص یا عام بکل بلاد و
قری مشرکین غافلین و همه شاغلین دنیا الی القیمة از مسلمین و کافرین است جواب درآن دو وجه اند احدهما این توعید خاص بمشرکین عرب
از عصر نبوی است که اگر شما ایمان و اسلام نیارید در شب یا در روز چون هالکین اسلاف معذب خواهید شد ثانیهما این وعید عام بجمیع بلاد و
قری مشرکین و غافلین اهل اسلام از آخرة بشغل و تحصیل دنیا از عصر نبوی الی القیمة و ظاهر عبارة قرآن مقتضی عموم هر چند تنزیلش خاص
قومی باشد چه در علم اصول فقه قانون متقن و مبرهن گردیده خصوصیت سبب تنزیل مانع از عمومیت حکم نیست و الّا تعطیل اکثر احکام شرعیه لازم
میآید شیخنا الطبرسی فرموده فان من یشتغل بدنیاه و اعرض عن الآخرة فهو کاللاعب فالمعنی باهل القری کل اهل قریة یقیم و یداومهم
علی کفرهم و معاصیه فی کل وقت و زمان و ان نزلت بسبب اهل القری الظالم اهلها المشرکین فی زمن النبی یعنی هر کس که مشغول بدنیا و تحصیل آن
و معرض از امور و فکر آخرة باشد او چون لاهی و لاعب میباشد لقوله انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و تفاخر الخ پس معنی اهل القری کل اهل قریاتی اند که
بقیم بدوام بر کفر و شرک و معاصی خالق و غافل و بی فکر و بیخوف از آخرة و از جزا و سزاء آن در هر وقت و زمان مستمرًا باشند و هر چند نزولش بسبب
ظلمه مشرکین اهل قریات عینیه در اعصار ختم الانبیاء است و این خصوصیت مانع از عمومیت حکم نیست چه عبرة و اعتبار باصل و بظاهر الفاظ کلمات
صلیبیست و ترک آن بلا ضرورة جائز نیست ثم الله اعلم بحث سادس عشر فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون بعضی فرموده اند که این استثناء مفرغ است چه قوم از جنس کثر نیست
پس تقدیرش چنین خواهد شد بل یامن مکر الله القوم الخاسرون و بعضی استثناء متصل و تقدیرش فلا یامن احد الا القوم الخاسرون و توجیه اولی از اول است بحث سابع عشر و معنی این جمله بیخوف
بکمال امن و امان از مواخذه و عذاب خدا در هیچ وقتی احدی باقی نمیماند سوای قوم زیان کاران چه ایشان معرفة خدا و اعتقاد بعالم آخرة ندارند
لهذا مستمرًا از مواخذه و از عذاب آخرة بلا خوف اعمار خود را بلهو و لعب و لغویات دنیا میگذرانند اشکال چرا اول افامن و ثالث کلمه افامنوا را بفا
و کلمه ثانیه را در بین اوامنوا بغیر فا و بکلا را و من را ایراد کرده جواب چونکه مکرر ایام و اوقات بایشان نبی الله توعیدات اله رسانیده و ایشان غیر
ملتفت و لا توجه الی مقالاتهم لم یسمعوا بر تمردی و بشغل لعبیات و لهوات دنیا مشتغل و متوغل بودند پس تکریر او من بجهة اعراض کلی ایشان از
امر الله ایراد کرده تا در قلوب و انظار ایشان مقرر بطور قطع ساز دکه عذاب و مواخذه اله با بینها هم اگر باقی بر همین حال باندند مانند اسلاف ایشان را
شام و صباح خواهد آمد سعودی گفته در ذیل این فرموده و تکریر للتنکیر لزیادة التقریر و المراد به اتیان باسه تعالی فی الوقتین المذکورین
و لذلک عطف الاول و الثالث بالفاء و اما الثانی فمن تتمة الاول سوال مکر در اصل لغة خدع و فریب در باطن آن میباشد و اطلاق مکر و
مکر بر خدا جائز میباشد جواب جزاء و سزاء بدرا بمقابل فعل بد بر فاعل مجازًا بلفظ مکر اطلاق در عرف و لغة میشود بکذا جزاء نیک و حسن را حسن اطلاق بمقابل میشود
چنانچه برای همین در کتاب لله جزاء الحسنة حسنة و جزاء السیئة سیئة اطلاق شده در مصباح گفته در باب مکر الله و امکر بجنی جازی علی المکر
و سمی الجزاء المکر مکرًا کما سمی جزاء السیئة سیئة مجازًا علی سبیل مقابلة اللفظ باللفظ انتهی تنبیه هرگاه اینواضح پس آنچه مکار را بر فعل مکر که در واقع مقتضی
خدعه و فریب در باطنش است سزایش هم باخفاء حقیقتًا او داده خواهد شد چنانچه در آیه ظاهره الرحمة و باطنه من قبله العذاب وارد شده و در اخبار
آمده که طایفه عصاة و کفار را در قیمة امر کرده خواهد شد که داخل این مقام شوید پس ظاهر آنمقام بصورة مرحمة و نیک منظر مینماید و در آنکه داخل شدند
باطن آن واقعًا عذاب برایشان بوده باشد چنانچه عطاش را در دشت و بیابان از دور آب مینماید و نزدیک آن شده می بینند که سراب بوده پس باین
جهة بسزاء مکر مکرًا اطلاق شده بلی این مستلزم نیست که برتمام اطلاق مکار و ماکر شود الا فاعل سزاء باخفاء حالة صلیبه میشود ثم الله اعلم جواب
ثانی جمهور مفسرین و اساطین متکلمین فرموده اند که مکر الله مستعار از استدراج و استنزال است که مثلًا اکثر کفار و کذا فجار و فساق اهل اسلام را
هم آل و اموال و رفاهیة احوال و عزة و سلطنت و تمکن میدهد و باصرار و استمرار آنها درجه درجه منزله منزله عقبائی و دنیائی باهلاک فرود میآرد و

جواب سوال اول اینکه اطلاق مکر بر خدا ... جائز است

واخراج او میکند در مجمع وسعودی وغیرهما هم ترتیب سجین نقل فرموده اند وقیل ان مکر الله استدراجه ایاهم بالصحة والسلامة وطول العمر وتظاهر النعمة جبائی در افامنوا مکر الله فرموده افبعد هذا کله امنوا عذاب الله ان یاتیهم من حیث لا یعلمون اشکال عظیم او تعالی در آخر این آیه عموماً فرموده فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون وقوم متضمن معنی جنسیت وحاوی جمیع افراد بدخول الالف ولام بر القوم میباشد پس این مقتضی دخول جمیع افراد معصومین از انبیا وائمه اطهار بل اطفال صغار هم میباشد پس انبیا علیهم السلام هم خائب وخاسر وزیانکار مع عصمتهم وتطهیرهم در قوم وجنس النسی داخل وشامل میباشند واگر بدلیل قاطعی از قومیت خارج شوند پس یا این طایفه انبیاء الله وخلفائه تعم مامون وبلا اندیشه از عذاب میباشند یا نه بر اول یعنی اگر بلاخوف از مواخذه تعم باشند پس داخل در مفهوم الا القوم الخاسرون میشوند وبر ثانی که بخوف نباشند پس باستغناء ایشان وصف مذموم در معصومین لازم میآید چه ترس وخوف خدا در بنده بکمال اعتقاد او هست جواب این بدو وجه هست احدها ان معناه لا یامن مکر الله من المذنبین الا القوم الخاسرون یعنی از مواخذه خدا از گناهکاران نمی باشد مگر قوم خاسران لقوله تعم ان المتقین فی مقام امین ثانیها ان معناه لا یامن عذاب الله للعصاة الا الخاسرون والمعصومون متقون لا یامنون عن عذاب الله للعصاة بعد له ولهذا اسلوا من مواقعة الذنوب یعنی بی باک از عذاب عصاة نمی باشد مگر قوم خاسرین واما طایفه انبیا وخلفاء تعم معصوم ومحفوظ متقی خداترس اند لهذا گناه از ایشان بوقوع نمی آید ونه اراده آن اصلاً میکنند پس ایشان مامون از وصول عذاب الهی بعصاة وکفار نیستند ونمی باشند وبرای همین مانع وناهی مردم میباشند از عمل گناه وافعال مناهی تعم ثالثها لا یامن من مواخذة الله وعقابه تعم جهلاً وبجکمته الا الخاسرون یعنی مامون وبیخوف یعنی بلاخوف نمی باشند از عقاب ومواخذه خدا از روی جهالت بحکمت وعدالة تعم مگر خاص قوم خاسرین چه مقتضای عقل سلیم همین ست که مکلف متقی از خوف حصول ووصول عذاب تعم نمی باشد ونماند وآن موجب مسارعت او بطاعت وعبادة ومجانبت از معصیت میشود والا بیخوف مستمراً فاعل معاصی ومرتکب مناهی میشود ودر دنیا وعقبی مستحق استیصال وعذاب دائم میگردد اما جواب درباره انبیا وخلفاء الله المعصومین آنکه شکی نیست که خلفاء وانبیاء وملائکه معصومین علیهم السلام خائف از عدل عادل عالم الغیب مقلوب القلوب علی الدوام میباشند وازین جهة ایشان علیهم السلام در دعوات ومناجاتها خود بخضوع وخشوع وگریه بعرض بارگاه واجب تعم میرسانیدند فان ادخلتنی النار فبعدلک فما ظلمتنی وان ادخلتنی الجنة فبفضلک لا باستحقاق بذلک از واحدی ورازی ونیشاپوری انفاً بالاورشتی قالوا ولکم تزل الانبیاء والاکابر یخافون العاقبة وانقلاب الامر الاتری الی قول الخلیل یعنی علی الدوام انبیا واکابر عظام در روس اسلام مع العصمة والطهارة خائف از عاقبت وانقلاب الامر میشدند آیا نمی بینی بمقال ابراهیم خلیل دعا میکرد واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام وقول یوسف وتوفنی مسلماً وقول محمد علیه السلام یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی دینک وطاعتک اشکال این مقال از فرقه جبریه هست چه نزد ایشان اگر ابلیس ناجی جنتی وانبیا معصومین در نار دوزخ در نار داخل سازد جایز هست چه نزد ایشان هیچ قبیح قبیح بر مالک قهار جبار تعم صلاً نیست اما نزد عدلیه این دعوات از معصومین چرا باشد چه اگر ایشان ممنوع ومحفوظ ومعصوم از همه انواع آثام باشند پس مع عصمتهم این دعوات واین مقالات خالی نیست یا واقعاً وحقیقة اعتراف بگناه ومکان انقلاب خود ازین گفتند پس معصوم نیستند بل مانند عوام هست جائز الخطاء والزلل میباشند وادعای عصمت در ایشان باطل باشد یا معصوم بلا گناه وبغیر امکان الزلل والخلل باشند پس این دعاها ومناجاة وگریه ها چرا باشد وچرا کردند این خلاف واقع از معصومین باشد ومعصوم خلاف واقع گفتار ابداً نمی کند جواب نزد عدلیه خصوصاً نزد فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه معصومین انبیاء وائمه اطهار علیهم السلام آنکه نبوة ومنصب خلافة بشری منتهای درجه علو عالم امکانی هست وفوق بر نبوة وخلافة منزلتی سوای مرتبه الهیت نیست وایشان معصوم ومطهر ومحفوظ از جمیع اقسام خلل وزلل وخطا عمداً وسهواً وجهلاً وتاویلاً از مهد الی لحد میباشند وایشان بکمال علم ومعارف خود نظر بعبودیة خود ومعبودیة اله آنکه ما رأو انفسنا الا انفسهم اعتراف واقرار ودعا بچنین کلمات کردند چه بحسب نهایة معارف شان از محضر حضرت اله ومکالمه تعم نزول بمقامات مباحات میکنند خواب وآرام واکل وشرب وخنده ومناکحه وامثال اینها مینمایند ومعلوم هر عاقل وجاهل هست که این مقام ومعاشرة چون مقام محاضره ومکالمه مالک الملوک خالق العالم تعم اصلاً نیست پس بتنزل شان از عالم ملکوت ولاهوت ومصاحبة بعالم ناسوت بمنزله گناهان برای خود شمردند وازین جهة بچنین کلمات متلفظ میشدند وحدیث مشهور حسنات الابرار سیئات المقربین نیز برین مرام شاهد صحیح وامر معقول هست وخلاف واقع از معصومین علیهم السلام اصلاً وابداً بوقوع نیامده اشکال معضل باطل باشد بحمد الله تعالی

قوله تعالی

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ ۚ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَائِهَا ۚ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۝ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ ۖ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۝

ترجمه این سه آیه یعنی آیا بیان نکرد و راه نمود یعنی راه نمود خدا برای آنانی که میراث گرفتند آنها زمین را یعنی ممکن و متصرف شده اند در آن زمین بعد از هلاکت اهل آن زمین یعنی اخلاف که بطور وراثت زمین و ملک هالکین اسلاف را گرفته اند و در ملک ایشان بالفعل ممکن و متصرف شده اند و خالق ذکر و بیان میکند اینکه اگر ما بخواهیم بگیریم ایشانرا بسبب و بجزای گناهان ایشان یعنی تعجیلا عقوبت در دنیا بکنیم ایشانرا بگناه و سوء اعمال ایشان چنانچه پیشینیان را کردیم و ما مهر میکنیم بر دلهای ایشان پس ایشان نمی شنوند و گوش نمی نهند دلائل حق را هرچند قلوب شان منشرح اند و فهمیده اند دلائل را اما در کلام حق که فائده میباشد بآن عمل نمی کنند و ترک سمع و مفهوم عمدا میکنند آن بلاد و قریات که امم سالفه داشت چون اهل احقاف و حجر و مؤتفکات وغیر ایشان میخوانیم و ذکر میکنیم بر تو خبرهای واقعه آنها را و بعض آن اخبار و بیانهای ایشان اینست و بیدرستی و تحقیق آمدند بآن اهالی قری و بلاد پیغمبران شان چون هود و صالح و لوط و شعیب بمعاجز روشن و واضح و دلائل قاطعه بر ثبوت حق و بر بطلان باطل کفر آنها و ایشان آنرا دیدند و دانستند پس ایشان مع ذلک نبودند که ایمان بیارند و تصدیق انبیاء خود نمایند بسبب آنچه تکذیب میکردند قبل آمدن انبیاء یعنی بکفر سابق که بتقلید اسلاف رفتار بر آن میکردند معاجز و دلائل دیده ایمان نیاوردند همچنین که بر قلوب اسلاف شان مهر خدا زده شد آنها خدا مهر میزند بر قلوب این کفار که از نتیجه مقلدین سابقین میباشند و نیافتیم ما بیشتر و اکثر کفار امم سالفه مذکوره را از وفای عهد و میثاق چیزی و چون از خوف مضرت میگفتند و عهد میکردند که اگر این خوف و مهلکه نجات یابیم ایمان بخدا و با نبیاء او خواهیم آورد و بعد زوال خوف ایفاء بآن عهد و وعده نکردند و بدرستی که یافتیم ما اکثر و بیشتر ایشان را فاسق کنندگان بنقض عهد و پیمان خود و خارج شوندگان از عهود و مسعودهای خود و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول در وجه اتصال این آیه با ماقبل هرگاه او سبحانه در بالای آیات مجملا و مفصلا احوال کفار اسلاف و اهلاک ایشان ذکر فرمود پس اینجا متصل بآن بیان میفرماید که از ذکر قصص ایشان حصول عبرة برای جمیع مکلفین آیندگان و مصالح ادیان و طاعة ایشان بجهدای زمین و آسمان میباشد تا قریب بطاعة و بعید از معصیت باشند پس ذکر قصص سالفه از الطاف مقربه الی العباد قطعا میباشد بحث ثانی در اولم یهد ایا بیاء غائب بحث با نون کبریائی اله برای تعظیم در آن دو قرائة اند قرائة ثانیه قرائة یعقوب بروایة زید و قتاده و بعض علماء چون عبد الرحمن سلمی تابعی و کذا در سوره طه و سوره سجده است اولی قرائة باقی قراء است اینجا و در دو سوره مذکوره است بحث ثالث جمعی از نحاة متقدمین و متاخرین گفته بر قرائة

أَوَلَمْ يَهْدِ بالیاء التحتانیة پس فاعل جمله شرطیه ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم مرفوع المحل میباشد کما قال الزجاج و اذا قرئی بالیاء التحتانیة فقوله ان لو نشاء مرفوع بانه

فاعله یعنی اولم یهد الله للذین یخلفون اولئك المتقدمین و یرثون ارضهم و دیارهم و هذا هو الشأن و هو انا لو نشاء اصبناهم بذنوبهم کما اصبنا من قبلهم و اهلکنا الوارثین کما اهلکنا المورثین زجاج بر قرائة یاء اولم یهد معنیش چنین کرد که آیا بیان نشد برای آنانکه خلفاء متقدمین هالکین اند و همین خلاف وارث ارض و ملک و دیار و اموال شان هالکین بالفعل شده اند و همین همان شان است که ما اگر بخواهیم تحقیق میگیریم ایشانرا و مواخذه میکردیم ایشانرا بگناهان ایشان چنانچه گرفتیم پیشینیان اینهارا و هلاک ساختیم ورثه ایشانرا چنانچه اهلاک مورثین ایشانرا کردیم و اما بر قرائة نون اولم نهد پس جمله ان لو نشاء منصوب المحل بمفعول برای اولم نهد باشد پس تقدیرش اولم نهد للوارثین هذا الشأن یعنی اولم نبین لهم ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم کما اصبنا من قبلهم باشد یعنی آیا بیان نکردیم برای اخلاف طائفه موجودین قریش را که تحقیق خواهیم گرفت بعقاب گناهان و کفر ایشان چنانچه پیشینیان ایشانرا بعقوبة گرفتیم

تنبیه حاصل آنکه ما بیان مکرر کردیم بهجو دین کفار عموماً خصوصاً بکفار قریش که اگر شما هم مصر و متمادی بر تشریک و تکفیر باشید و ترک آن و اطاعة رسول نکنید پس بطور یکه اسلاف شما و امم آخر بفور در دنیا بانزال الوان عذابها و عقوبتها گرفتیم شما هم را با صرار بر افعال معاصی اهلاک بعقوبتها خواهیم گرفت تنبیه بر بهر دو تقدیر لفظ ان نشاء مخفف از ثقیله میباشد و تقدیرش انا لو نشاء اصبناهم بذنوبهم باشد در مدارک و در تبیان ابو البقاء و غیرهما تصریح بآن کرده سوال چرا بهدی را تعدی بلام للذین کرده جواب جمعی منهم زمخشری و تبعا و بیضاوی و نسفی و غیرهم گفتند انما عدی فعل الهدایة باللام لانه بمعنى التبيين سوال ارث در لغة و شریعة چه معنی دارد و بکدام وجه و سبب خالق در اینجا بکفار خلاف از بیگانه و قرابه توریث اراضی و اموال و دیار داده جواب ارث بهمزه مبدله از واو و ورث یورث ورثا و وراثة و ارثا و رثة بالکسر کعدة باشد در لغة بقیة اشیاء متروکه باشد چنانچه در کلیات ابو البقاء گفته المیراث والاصل والامر القدیم توارثه الاخر عن الاول والبقیة من الشیء و قیل المیراث الارث فی الحسب والورث فی المال در صراح گفته آنکه از مرده رسد بکسی نزد فقهاء الارث والمیراث عبارة عما یستحق انسان من الاشیاء المتروکة یعنی ارث و میراث عبارة است از آنچه مستحق آن میشود انسانی دیگر و آن از اشیاء متروکه باقیه باشد و قیل الارث هو استحقاق انسان بنسب و سبب شیئا بالاصالة و بقولی دیگر ارث عبارة از استحقاق انسانی بنسب یا بسبب چیزی را بالاصالة میباشد و قیل الارث هو کلما یترکه و یبقیه الانسان من الاشیاء الاموال قلیلا کان او کثیرا بعد موته فیرثه ای یستحقه خلفه لنسب و سبب بالاصالة اما اقرب النسب هو الاقدم علی غیره یعنی ارث عبارتست از جمیع اشیاء اموال که آنرا ترک و باقی بگذارد انسانی بعد موت و مرگ خود و آن اشیاء و اموال خواه قلیل باشد خواه کثیر و مستحق و وارث آن بعد موت آن انسان میشود بجهة نسب یا بجهة سبب بالاصالة انسانی دیگر اما اقرب الانساب اقدم است بر غیر او تنبیه بنابر حدیث ارث ثابت شده که متروکه مالی خواه قیمی باشد خواه نقدی برای مال عرفاً اطلاق بلا خلاف میشود آن خاص بمیراث میرسد و تقسیم میشود پس بنابر آن بر قسم اوصاف و اعراض چون علم و عمل عقلا و شرعاً اطلاق میراث علی الحقیقة نمیشود اشکال پس بنابر این معنی حدیث العلماء ورثة الانبیاء و حدیث ان العلماء ورثة الانبیاء وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما ولکن ارثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر و در حدیث دیگر زاید است انما ورثوا احادیث من احادیثهم فمن اخذ بشیء منها فقد اخذ حظا وافرا و در این احادیث صحیح وارد است که ورثه انبیاء علماء اند و ایشان دراهم و دنانیر را ارث نگذاشتند و میراث نداده اند درهمی و دیناری را اگر میراث داده اند علم و حدیث را از علم و احادیث خود پس کسیکه چیزی را از حدیث و علم ایشان گرفته بتحقیق ایشان حظ و سهم وافر گرفته اند پس از این ثابت شد که علم و حدیث بعلماء میراث از انبیاء رسیده و این منافی ما ذکره الفقهاء و اهل اللغات است جواب مراد از تحدیدات شرعیه در ارث آنکه بر اموال بقیه متروکه اموات بالاصالة و بالحقیقة توریث وارث و میراث اطلاق لغة و وضعا و شرعا خاص شده اما در بعض این احادیث انهم لم یورثوا و ورثوا شده او محمول بر مجاز میباشد نه بر حقیقة چه امور اعراض قابلیت توریث ندارند چنانچه آن تاویل چنین میباشد ان الانبیاء لم یترکوا الدنانیر والدراهم فی الدنیا للامم ولکن ترکوا ابعض احادیثهم و علومهم بعدهم فمن اخذ من علومهم و احادیثهم شیئا فاخذهم کما یاخذ الورثة الاشیاء والاموال من اسلافهم بالنسبة فعنی العلماء ورثة الانبیاء ان العلماء باکتسابهم و تحصیلهم علم الانبیاء و احادیثهم صاروا کالورثة الذین یصل الیهم اموال المتروکة ارثا من ابائهم و امهاتهم اشکال ندارد و تمم الله اعلم یعنی انبیاء دینار و درهم میراث بعد خود برای نبی خود نگذاشتند برای امم بل آنچه از متروکه انبیاء ساری و باقی در دنیا و با امم ایشان رسیده از باب علم و حدیث ایشان رسیده پس هرکس که تحصیل و اکتساب از حدیث ایشان چیزی کرد او سهم و حظ و قسم تحصیل کرده و میراث مالی باعتبار نسبت از اباء و اسلاف باختلاف بلا اکتساب و بلا سعی قدیما و حدیثا بالحقیقة رسیده و خواهد رسید و اما علوم و اوصاف و اخلاق و آداب و مثال این دیگر قسم اعراض را هر آدم عاقل مکلف در تحصیل و تعلم و اکتساب آن مدة العمر عقلا و شرعا محتاج میباشد پس توریث و توریث امور اعراض را و فعلی اصلا و ابدا در حقیقة توریث و توارث اموالی نمیباشد پس باطل شد قول آنانکه توارث اعراض و اعمال و علوم را چون ارث مالی حقیقة گمان کرده اجهل محض از علم موضوع لغة و شرعیة و جهل بوده و قول و فعل اجهل را اعتنائی و اعتباری و حقی ابدا نیست ایضا دلیل بر بطلان توریث اعراض از علوم و احادیث آنکه توریث و توارث یا بنسب الصحیح یا بسبب اثبات تحقق میشود پس اینجا این هر دو وجه با بین انبیاء و امم مفقود است و ایضا لازم میاید که بر یکی از صحابه و امت هر نبی علوم انبیاء بلا کسب بلا تحصیل استحقاقا رسیده و حاصل شده باشد و حال آنکه اکثر اولاد انبیاء بلا فضل و از کلها یک آدم تا حضرت پیغمبر نبی عالم نبی باشد و هرگاه احتمال اینچنین شود پس اعیان هر عصر باشد پس تخصیص علماء بمیراث علمی بغیر مخصص لغو باشد پس باطل شد علم چون میراث مالی علی الحقیقة نمیباشد مراد بنابر این معنی العلماء

ورثة الانبياء چيست جواب بوجوه است منها در اينجا كاف تشبيه مقدر است پس تقديرش ان العلماء كورثة الانبياء فى الاتباع و الاهتداء والتعظيم
لان فيهم صفة العلم والاهتداء من صفة الانبياء منها ان العلماء الربانيين القائمين بمقامهم فى امهم كقيام الورثة من ابنائهم المتورثين بمقام اباء الانبياء
منها چونكه اوصاف مخصوصه انبياء الله تكميل ناقصين وتعليم جاهلين واهداء كافرين الى تصديق رب العالمين است و علماء ربانيين هم در غياب انبياء تكميل
وتعليم واهدار وارشاد خلق وحفظ كتاب و دين وشريعة ايشان و جهاد فى سبيل الله بدل و دست و زبان بعوض ايشان ميكنند گويا اين امور و اوصاف بعلما
چون بوراثة بورثه رسيده ميباشد هذا بايشان حكم بالعلماء ورثة الانبياء فرموده بحث رابع اولم يهد للذين يرثون الارض من بعد اهلها
بدانكه اين همزه استفهامى تقريرى است بالاتفاق يعنى او قسم ميفرمايد آيا هدايت نكرد خدا و بقراءة نهد بالنون آيا هدايت يعنى بيان نكرديم ما يعنى بيان كرديم
مر آنانى راكه بفعل بوراثة رسيده است زمين و ملك و ديار بايشان بعد از هلاكة اهالى آن ارض وملك و همين قول ابن عباس و مجاهد و سدى است
نزد بعضى اولم يهد بمعنى وما تلونا من انباء القرى يعنى تلونا عليهم اهلاك القرى و استيصالهم نزد بعضى تقديره اولم يهد لهم مشيتنا لان قوله تعالى
بعد هلا ان لو نشاء بذنوبهم فى موضع رفع بانه فاعل يهدى آيا مراد اهل القرى مشركين عرب است يا غير عرب نزد اكثر مشركين عرب است سوال
ازين تذكير اولم يهد چه غرض است جواب غرض قصوى ازين تذكير ياد آورى خلاف كفار مع التنبيه باهلاك اسلاف كفار ارشاد واهداء موجودين
الى تصديق النبى بترك الكفر است چه نوعى زجر متضمن لطف مقرب است تا قريب بطاعة وبعيد از كفر و معصيت بكردند چه متكلمين از جمله الطاف
مقربه تنذير و تبشير ميباشد چه مكلف عاقل هرگاه گوش كند توعيد مواخذه بر قبيحى و وعده نجاة وانعام و عطاء بر ترك آن و بر رجوع بسوى نقيض آن
البته غلب واكثر فكر نجاة خود از آن محذور الى نجاة ميكند بحث خامس ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم اصابة بمعنى رسيدن شى بمقصود و انزال
وارسال باشد از باب افعال اصاب يصيب اصابة در مصباح گفته بمعنى وصل الغرض باشد و قال وفيه لغتان اخريان احديهما صابه صوبا
من باب قال والثانية صابه يصيبه صيبا من باب باع و صابه المطر والسهم صوبا من باب قال و اصاب الرأى فهو مصيب واصاب الرجل الشى
اراده ومنه قولهم اصاب الصواب فاخطاء الرأى اى اراد الصواب واصاب فى قوله وفعله والاسم الصواب وهو ضد الخطاء والتصويب بمعنى تحسين الرأى
والقول والفعل باشد بحث سادس بالا ذكر شد كه جمله ان لو نشاء الخ يا مرفوع المحل فاعل ولم يهد صيغه غائب يا منصوب المحل بوقوع مفعول اولم نهد بصيغه متكلم باشد
و بسبب ان لو نشاء اصبناهم جمله مصدريه ميگردد و اما بار بذنوبهم بار سببيه است بحث سابع ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم يعنى آيا ما بيان نكرديم ايشان را
كه اگر مهتدى بايمان و تصديق نشدند ما اگر بخواهيم هلاك بيسازيم اين خلاف مورثين اراضى را چون اهلاك استيصالى مورثين ايشان يعنى هرگاه ايشان
ايمان نيا ورند بحسب مشيت خود مانند كفار اسلاف بانزال عذاب هلاك خواهيم ساخت اين وارثين ايشان را بسبب عمل و فعل گناهان و بقولى اهلكناهم
بجزاء ذنوبهم بانزال العقوبة تعجيلا وفى العقبى تاجيلا ميباشد سوال اصابة را چرا تعليق بمشيت كرد جواب اول تعليق اين بمشيت بما صابهم كرد كه در مصلحة
و مشيت تعبير عقوبة تبكيل انسب و صلح باحوال ايشان باشد انزال آن عقوبة بر ايشان ميكند چه آنجا عقوبة مورثين لازم نيست كه عينا همان عقوبة بر اين وارثين
هم انزال كند جواب ثانى محتمل است كه اگر ايشان ايمان نيا ورند مثل عقوبة اسلاف ضرور ايشان را عذاب نازل ميسازد و الا عذاب نمى رسيد و ايضا
محتمل است كه ايشان اگر ايمان نيا ورند اگر بخواهيم در عقوبة ايشان در دنيا تعجيل كنيم اگر بخواهيم بحسب مشيت و مصلحة عذاب ايشان را موخر بآخرة ميگذاريم جواب
ثالث اين مشيت را دائر درين دو امر كرده يعنى اگر مشيتم تعلق گرفت بتنزيل عذاب بر آنها ميكنم و الا بعوض تنزيل عذاب استيصال مهر قلوب ايشان
مهر ميكنم تا ابدا متعظ و مهتدى نشوند بعد آن نشوند پس لفظ واو و نطبع مورد او نطبع باشد بحث ثامن طبع در لغة نقش كردن و ختم از طبع يطبع طبعا
در مصباح گفته الطبع الختم وهو مصدر من باب نفع و طبعت الدراهم ضربتها و طبعت السيف ونحوه بمعنى عملته وطبعت الكتاب عليه ختمته
بحث تاسع در و نطبع دو وجه اند احدهما عطف بر اولم يهد باشد و قول بر اصبناهم ضعيف ميشمارند ثانيهما و نطبع از اينجا جمله مستانفه باشد
و همين قول طبرسى و اكثر مفسرين است بيضاوى و سعودى گفته و نطبع على قلوبهم عطف على ما دل عليه او على اولم يهدى اى يغفلون عن الهداية
او منقطع عنه بمعنى ونحن نطبع ولا يجوز عطفه على اصبناهم على انه بمعنى و طبعنا لانه فى سياق جواب لولا فضائه الى نفى الطبع عنهم و ممنوع
اينها در كشاف گفته فان قلت بم تعلق قوله و نطبع على قلوبهم قلت فيه اوجه ان يكون معطوفا على ما دل عليه معنى اولم نهد كانه قيل
يغفلون عن الهداية و نطبع على قلوبهم او على يرثون الارض او يكون منقطعا بمعنى و نحن نطبع على قلوبهم فان قلت هل يجوز ان يكون و نطبع

[margin:] بحث ... ارض ... الاعراف ...
جواب سوال اصابة بر تعليق بمشيت كرد

بمعنی لو نشا ویصف علی اصنامهم قلت لا یساعد علیه المعنی لان القوم کانوا مطبوعا علی قلوبهم موصوفین بصفة من قبلهم من اقتراف
الذنوب الاصابة بها وهذا التفسیر یودی الی خلوهم عن هذه الصفة وان الله لو شاء لا تصفوا بها **بحث عاشر** ونطبع علی قلوبهم فهم لا
یسمعون یعنی هرگاه این کفار معتدی نشدند وایمان نیاوردند بحجج آیات وانبیاء ما وما نشان میگذاریم وختم ومهر میکنیم بر دلهای ایشان پس ایشان گوش
نمیکنند کلمات حق ومقالات صدق ودرست را **فخر رازی** گفته در ذیل ونطبع علی قلوبهم ای انا لم نهلکهم بالعقاب فنطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون
ای لا یقبلون ولا یتعظون ولا ینزجرون **وانما قلنا** ان المراد اما الاهلاك واما الطبع علی القلب لان الاهلاك لا یجتمع مع الطبع علی
القلب فاذا اهلکه یستحیل ان یطبع علی قلبه انتهی عین کلامه یعنی مراد اینست که اگر ایمان نیاوردند بمشیت خود با اینها بد رفتار میکنیم اگر بخواهیم ایشان
را چون اسلاف شان بانزال عذاب استیصال هلاک میسازیم واگر هلاک نساختیم پس بر قلوب شان مهر ختم میکنیم تا سخن بعد از این گوش نکنند ونفهمند ونشنوند
وقبول ننمایند ومتعظ ومتنبه نشوند بمواعظ هادیه ومنزجر نشوند از کفر صلیه خود چه با اهلاک ایشان طبع قلوب شان جمع نمیشود پس ثابت شد که ختم
وطبع علی القلوب هم عقوبتی بذاته میباشد تا بعوض آن ایشان را چنین میکنید **اشکال** بدانکه طبع وختم ورین وغلق وکنان وغشاوه وصد ومنع
متقارب ومتحد المعنی اند پس بنص قرآنی مکرر اسناد طبع وختم وتخلیق وتقدیر الی نفسه المنزهة کرده وباین صریحا ثابت شد که او تعالی مانع عبد از ایمان
میشود پس ممنوع تعالی اصلا وابدا مومن نخواهد شد وهدایة نخواهد یافت ومن یضلل فلا هادی له **جواب** مکرر ذکر طبع در مجلدات سابقه شده وهمین
مذهب جبریه است **اعاذنا الله** این از متشابهات آیات معارض محکمات ومنافی برهان عقلیات واجب التاویل باشد تا معارضه در بین [illegible]
زائل شود پس تاویلش بوجوه میباشد **احدها** المراد من هذا الطبع انه تعالی یسم قلوب الکفار بسمات وعلامات تعرف الملائکة بها ان
اصحابها لا یومنون وتلك العلامة غیر مانعة من الایمان یعنی مراد از این طبع آنست که او سبحانه بعد لطف عام ممکن ومقرب بالسویة بهر عاقل برهان
وبیان ودلائل بر آن افزوده پس از آن از آیات ودلائل وبرهان وبیان آنانکه اعراض محض کردند وصلا التفاق وتوجهی بسوی آن ننمودند هذا
خالق عالم الغیوب والقلوب بر قلوب آن کفار ومشرکین علامتی ونشانه ممیزه میگذارد وآن بمنزله طبع وختم میباشد تا ملائکه سبحانه بآن علامات بشناسند که
ایشان ابدا ایمان نخواهند آورد هر چند آن علامة مانع از آوردن ایمان نمیباشد وهمین در اوائل تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وهمین را جبائی تمسک
است **ثانیها** انما اضاف الطبع الی نفسه لانه لاجل ان القوم انما صاروا الی ذلك الکفر عند امره وامتحانه فهو کقوله تعالی فلم یزدهم دعائی الا فرارا
یعنی او سبحانه مضاف کرد طبع را بسوی نفس خود بجهة آنکه قوم کفار بعد بیان وابدا وامر بایمان وامتحان بآنها فرموده ایشان بترک آن رجوع زیاده بسوی
شرک وکفر کردند ومثل این از قول نوح نقل فرموده که خدایا زیاده نکرد آن کفار را دعوة من الی الحق مگر فرار ونفور وانکار را پس باصرار الهی در دعوة
بهدایة ایشان وایشان بمقابل آن ایذاء واصرار بر کفر وشرک کردند زاید وراسخ الکفر باحتجاجات تمام گردیدند لهذا اسناد رسوخ کفر ایشان را بالطبع
الی نفسه تمام کرده وهمین قول کعبی است **ثالثها** جائز است که لفظ واو در نطبع بمعنی او باشد چنانچه از فخر رازی آنفا دانستی پس بنا بر آن تقدیرش
چنین میشود او لم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم او نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون حاصل آنکه اگر این کفار
هدایة پذیر نشدند پس من بحسب مصلحة ومشیت خود اگر بخواهم تعجیل در تنزیل عذاب بر ایشان جزاء بذنوبهم میکنیم یا بحسب مصلحة تعجیل عذاب اگر بر ایشان
نکردم پس بعوض آن علامتی ونشانه وداغی بر دلهای شما میگذارم تا ملائکه آنرا دیده بعوض استغفار لعنت بر ایشان بکنند اشکال وجزئه باطل شد ثم
الله اعلم **بحث حادی عشر** قصه در اصل بمصدر بکسر اول واو عام ثانی بمعنی حال وجز وکار وسخن وقصص بفتحتین جمعش میباشد وقصص بمعنی
قصه کما ذکره فی الصحاح بکسر قاف جمع لقصة التی تکتب وتحکی قص الاظفار یعنی تراشیدن ناخن وتراشیدن قلم از اینجا است واصل باب تتبع شئی باشد
وقصه خوان تتبع در ذکر ونقل احوال میکند **ویقول** بگو اصل باب قصه قطع شئی از شئی باشد چه قصه گوئی قطعه قطعه سیر واحوال را نقل وذکر میکند
در مجمع فرموده القصص اتباع الحدیث **کما** یقال فلان یقص الاثر ای یتبعه ومنه المقص لانه یتبع فی القطع اثر القطع در مصباح گفته قصصته
قصا من باب قتل قطعته وقصصت الخبر قصا من باب قتل حدثته به علی وجهه والاسم القصص بفتحتین وقصصت الاثر تتبعته ودر باب تفصیل
قصصت شد صاد جمع شده واحد صادات را بدل بیا کرده قصیت شد والقصة بمعنی الشان والامر والحال **بحث ثانی عشر** انباء جمع نباء
بهمزه الآخر بمعنی خبر وانباء بکسر همزه بمعنی خبر رسانیدن وخبر کردن وانباه الخبر یا بمعنی اعلمه [illegible]

عن الله مرفوع الرتبة عند الله میباشد **بحث ثالث عشر** در من انبائها دو وجه محتمل اند **احدهما** من تبعضیه است یعنی بعض بعض حالات واخبار از امم سالفه **ثانیهما** من مزیده باشد همین ارجح نزد شیخنا الطبرسی است فقال والاولی ان یکون من مزیدة للتعمیم واستغراق الجنس **و بقول** ان اصلها لابتداء الغایة فدخلت علی ابتداء الجنس الی انتهائه **بحث رابع عشر** در اعراب تلک القری سه وجه اند **اول** تلک القری مبتدا و نقص علیک من انبائها خبر و حال چون آیه هذا بعلی شیخا کبیرا باشد **ثانی** جائز است که القری صفة تلک **و** نقص خبرش باشد **ثالث** القری و نقص خبر بعد خبر باشد **بحث خامس عشر** تلک القری مراد از ان قری اهالی آن قریات است **و** اهالی آن قریات اقوام مختلفة الاعصار انبیاء مراد است چون قوم نوح **و** عاد **و** ثمود **و** قوم لوط **و** قوم صالح **و** قوم شعیب **و** غیرهم میباشد **بحث سادس عشر** نقص علیک من انبائها خطاب علیک خاص بخاتم الانبیاء برای تسلی و تشفی و تسکین آنحضرت **و** تثبیت اصحاب و دهست آنجناب در تحمل مشقت فی سبیل الله واثبات حق وابطال باطل **و** توعید و تحذیر کفار قریش ضمنا میباشد که مخصوص این شداید واذیات بشما نرسید بلکه احوال اهالی جمیع اعصار با انبیاء وصحابه مصدقین ایشان در بدایة دعوة الی الدین همین بوده پس معنی این چنین میشود یا محمد از احوال وسیر اقوام واهالی قریات هالکه سالفه میخوانیم بر تو وخبر میدهیم ترا از بعض بعض حالات وکفریات وجهل ایشان که چگونه گفتار ورفتار وکردار با وبا انبیاء کردند وچرا ایشان مستوجب عذاب هلاک استیصال گردیدند **بحث سابع عشر** فقد جائتهم رسلهم بالبینات این است شروع در ذکر قصص جالیه اقوام قری هالکه که بتحقیق آمدند آن اهالی قریات را انبیاء ایشان یعنی بهر عصری بقومی واحتی پیغمبری از جانب ما مرسل شد با معاجز قاهره واضحه الصدق والحق رافعه شکوک وشبهات **بحث ثامن عشر** فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل پس انبیاء بعد ابلاغ رسالات الهیه کرات ومرات مع اثبات حقیقت وصدق رسالت خود باظهار معجزات قاهره خارقة العادات وایشان اصلا التفات وتصدیق انبیاء نکردند وایمان نیاوردند بجهت آنکه قبل از مجی انبیاء سابق الکفر وراسخ وکامل الشرک بودند **و** در من قبل وجوه گفتند **احدها** چونکه قبل از مجی انبیاء پیدایش ایشان بر شرک وکفر بود از بدایة ولادة نشو ونما بر شرک وکفر کرده بودند **و** بر هر طفل تربیت پابد والدین واهل ملک را بران کردار می بیند ومی یابد که طبیعته همان مرسوخ ومرکوز خاطرش میشود **و** مثل مشهور اال رمن فی الصغر کالنقش فی الحجر میباشد وبسبب همان کفر سابق تکذیب انبیاء کردند **ثانیها** یعنی موجودین کفار ایمان نیاوردند بسبب تکذیب سابقین ایشان انبیاء را پس اینها هم تکذیب انبیاء کردند وایمان نیاوردند بتقلید پیشینیان خود **ثالثها** لکن ما سابقین را ارسال رسل مع المعجزات کردیم وآن سابقین قبل برین اصلا ایمان بانبیاء نیاوردند پس این تابعین ایشان هم در شه اینها اند ابدا ایمان نخواهند آمد ارشادا واین هر دو وجه یکی اند **رابعها** در عالم ذر وقتیکه الست بربکم قالوا بلی گفتند پس اینها نیکه در آنوقت که هاابلی گفته بودند آنها منافق بودند بهمان نفاق سابق آن طوائف کفار در دنیا بنفاق سابق خود ظاهر تکذیب کردند وایمان نیاوردند نزد مجی انبیاء را پس اهالی قری واین کفار که در دنیا انکار از ایمان میکنند این بسبب نفاق سابق از عالم ذر بوده **و** همین قول منسوب بابن عباس وسدی کرده اند **اقول** واین اقوال ضعیف است چه دران اشکال لاینحل است بمحل خود بیانش میآید **خامسها** والمراد من سبق فی علمه انه لایؤمن به فلایؤمن ابدا **هذه** الامم الکافرة المکذبة بهم من الذین سبق فی علمه تعالی انهم یکذبون لایؤمنون اصلا یعنی مراد این آنست که در علم سابق الهی مقرر ومقطوع است که اینها ایمان در دنیا نخواهند آورد پس این تکذیبین کفار قریات هالکه از اسلاف وغیرهم از اخلاف اینها همان معلوم الهی است پس برای اتمام حجة وقطع معذرت ایشان انبیاء را مع المعجزات والبینات الواضحه بسوی ایشان فرستاده شد وابتدا تکذیب کردند وایمان نیاوردند **و** همین قول ربیع بن انس **و** قول ابی بن کعب **و** اصح الاقوال محمد بن جریر طبری **و** همین مذهب جبریه است **سادسها** زمخشری فرموده معناه ان تلک القری المذکورة نقص علیک بعض انبائها ولها انباء غیرها مالم نقصها علیک فما کانوا لیؤمنوا عند مجی الرسل بالبینات بما کذبوه بما کانوا حین جائتهم الرسل ای استمروا علی التکذیب من لدن مجی الرسل الیهم الی ان ماتوا مصرین لایرعوون ولاتلین شکیمتهم فی کفرهم وعنادهم مع تکرر المواعظ علیهم وتتابع الآیات حاصل آنکه یعنی اهل قریات ودهات حالات ایشانرا وبعض خبرهای گذشته اینها را بر تو ذکر وبیان کنیم تا باخبر باشی وایشان اخباری واحوالی گوناگون دارند بعضی آنچه بتو ذکرش کنیم او از بعض سیر واحوال شان میباشد وایشان ایمان نیاوردند وتصدیق نکردند نزد مجی انبیاء بایشان مع المعجزات وآیات البینات بسبب آنکه قبل از مجی انبیاء ایشان مکذب ومنکر خالق واحد برحق بودند یا ایشان تا آخر اعمار خود ایمان نیاوردند زیرا که ایشان اول وقبل از آمدن ایشان مکذب ومنکر خدا وبر انکار خود مستمر ومصر بودند تا مصر بر تکذیب وکفر مردند مراعاة نمیکردند ودهان بند لگام ایشان نرم نمی شد چه پاداش ایشان بر کفر وعناد بود مع وصول مواعظ وهدایات مرات وکرات از ابتداء مجی انبیاء بسوی ایشان وبمعاینه واتیان آیات ودلالات واضحه ومعاجز قاهره پی در پی بر ابطال کفر وشرک اصلا ایشان متاثر نشدند **سابعها** نزد مجاهد مراد آن است که اگر این کفار هالکین را بعد از اهلاک

اخبار و بدبنیا اعاده کنم باز هم ایشان ابدا ایمان نخواهند آورد زیرا که قبل بران ایمان نیاورده بودند چنانچه تتمه نقل احوال چنین کفار فرموده ولو
ردوا لعادوا لما نهوا **اقول** همین وجوه ثلثه اوائل و لنوجه او جه زمخشری صحیح و معقول و مقبول و در این آیه موجب بطلان مذهب جبریه کافی
شافی میباشد حاجت تجدید اجوبه نمیباشد **سوال** این لام لیؤمنوا برای چه آمده و او چه معنی دارد **جواب** بقول جمعی منهم زمخشری و سعودی و نسفی
و بیضاوی و غیرهم برای تاکید نفی آمده کما قالوا و معنی اللام تاکید النفی و ان الایمان کان منافیا لحالهم فی التصمیم علی الکفر و انهم کان ذلک ممتنعا
منهم الی ان لقوا الی الغایة عتوهم **اشکال** در جاءتهم رسلهم رسل را مضاف بسوی ایشان چرا کرد و رسلنا نفرمود **جواب اول** چونکه این رسل برسالت مخصوص
الی و دیعصار مختلفه بسوی امم متفاوته مختلفه خاص رسل کردیده بودند پس هر یکی از انبیاء رسول خاص بسوی طایفه خاص بود لهذا اضافة رسلهم نسب باحوال بود
اضافه رسل الیهم کرد **جواب ثانی** شیخنا الطبرسی فرموده انما اضاف الرسل الیهم مع انهم رسل الله لان المرسل مالک لرسالته و قد ملک العباد الانتفاع بها و
الاهتداء بما فیها من البیان **بحث تاسع عشر** کذلک نطبع علی قلوب الکافرین هرگاه سابقین کفار مطبوع القلوب بالکفر مرسوخ الشرک گردیده بودند
با نبیا رخود تصدیق نکردند پس همچنین و مثل آن سابقین هالکین بسبب عدم توجه و التفات و بجهة گوش ندادن و ندیدن انبیا دلائل قاطعه حقه را
بر صحة حقیة اسلام مطبوع القلوب جمیع اقسام کفار و مشرکین میگردانیم زجاج گفته که کاف کذلک منصوب است پس معنیش مثل الذی طبع الله علی
قلوب کفار الامم الخالیة یطبع علی قلوب الکافرین الذین کتب الله علیهم انهم لا یؤمنوا ابدا **اشکال** در همین آیه عقب یکدیگر طبع را اسناد الی نفسه مکرر کرد پس
این دلالة دارد بر قول مجبره که کفر و ایمان از طبع الله میباشد **جواب** چونکه سبب آن من الله است و آن اینست که او تعالی انبیاء را بسوی کفار برای ترک کفر
فرستاده و ایشان با نکار از ایمان کفر را ازدیاد و بران اصرار کردند تا بر کفر مردند لهذا طبع را در هر دو جا درین آیه اسناد الی نفسه کرد و اشکال ندارد و بلخی و جعفر
بن حرب هم همین گفتند قالا لما صاروا عند امر الله لهم بالایمان الی الکفر جاز ان یضیف الله سبحانه الطبع الی نفسه کما قال زادتهم رجسا الی رجسهم سول
در کذلک وجه تشبیه چیست و چگونه است **جواب اول** اما وجه التشبیه فی کذلک فمعناه ان دلالته علی انهم لا یؤمنون کالطبع علی قلوب الکافرین الذین
فی مثل صفتهم یعنی در وجه تشبیه کاف کذلک معنیش چنین است که دلالة در تشبیه کاف کذلک اینست که ایشان ایمان نخواهند آورد چنانچه مطبوع کفار و مشرکین ایمان
نمی آرند **جواب ثانی** معناه کما دل الله لکم بالاخبار و الاعلام علی انهم لا یؤمنون فکذلک الله یدل للملائکة بالطبع علی انهم لا یؤمنون یعنی چنانچه
او تعالی دلالة کرد ما را باخبار و اعلام که ایشان ایمان نخواهند آورد همچنین خدا دلالة و اخبار بملائکه میکند بطبع اینها که ایمان ابدا نخواهند آورد البته اشکال عاید نمی
شود و الله اعلم **بحث عشرین** الوجدان بمعنی دریافتن بدل و دریافتن مطلوب از وجد یجد وجودا و وجدانا و وجود بالفتح بمعنی هستی و بضمها نیز
لغة عامریه لا نظیر میباشد در مجمع فرموده که وجدان و القاء و ادراک و مصادفه نظائرند **اما** عهد در لغة بمعنی وصیت یقال عهد الیه اذا اوصاه یعنی
پیمان و موثق و ذمه و پیمانی که باشد و از اینجا یعنی میثاق موثوق در آیه الم اعهد الیکم یا بنی آدم باشد **بحث احدی و عشرین** و ما وجدنا
لاکثرهم من عهد و بقول انحات درین عهد زایده برای استغراق پس عهد صفة نکره منصوب بفعل حال واقع شده پس اصل ان و ما وجدنا عهدا کائنا
لاکثرهم میباشد پس **اقول** در اینجا تقدیر است من ایفاء او وفاء عهد و ما نافیه میباشد یعنی و ما در نیافتیم اکثر طوائف آن کفار را ایفاء عهد معهود و وعده موعود
را یعنی اکثر ایشان ایفاء عهد و وعده خود نمی کردند یا صفة ایشان آن بود که ایفاء وعده موعود و عهد معهود میکردند و بعد مواثیق و عهود را نکث و نقض و
خلاف آن اکثر میکردند و بعضی فرمودند ما وجدنا لاکثر المسکین عهدا چنانچه میگویند و لان لا عهد له یعنی لا وفاء له بالعهد و لیس یحافظ للعهد پس و ربهم
لا عهد لهم عهد چیست که ورآن اکثر ایفا نمیکردند مفسرین دران وجوه دارند **اولها** ان المراد بهذا ما اودع الله العقول من وجوب شکر المنعم و طاعة المالک
المحسن و الاجتناب من القبائح یعنی مراد باین عهد جمیع آنچه خالق ودیعه و امانة سپرده کل عقول را از وجوب شکر منعم و وجوب الطاعة او و اقرار باحسان
مالک محسن و وجوب اجتناب از قبایح و از عدول الی غیر او **ثانیها** ان یکون المراد بهذا العهد ما اخذ الله علی المکلفین علی السنة انبیائهم ان یعبدوه خالصا
و لا یشرکوا به شیئا مراد ازین عهد جمیع آنچه خدا بواسطه انبیاء خود از مکلفین هر عصر میثاق گرفته منجمله آن که عبادة خاص و خالص برای معبود واحد کنند و شریک
نسازند با وی هیچ چیز را و همین قول حسن و اول قول شرف المرتضی و شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی ره و شیخ طبرسی و شیخ ابو الفتوح رازی از اساطین اعلام
الامامیة **ثالثها** یعنی اکثرهم نقض عهد الله و میثاقه فی الایمان و التقوی یعنی اکثر کفار نقض عهد و میثاق ایمان و تقوی میکردند **رابعها** و یجوز ان
یرجع الضمیر الی الامم المذکورین و انهم کانوا اذا عاهدوا فی ضر و مخافة لئن انجیتنا من هذه لنؤمنن ثم نجاهم الله فنکثوا کما قال قوم فرعون لموسی

جواب اشکال اضافه رسلهم

بسبب انبیاء رسل ایشان کردید

جواب اشکال اسناد

الطبع الی نفسه

لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك الى قوله اذا هم ينكثون حاصل آنكه جائز است که ضمیر هم بسوی امم هالکه مذکوره راجع باشد که ایشان وقتیکه عهد نزد ضرر وعلة ومرض وخوف می بستند پس از ان نکث آن عهد میکردند چنانچه قوم فرعون نزد درد و بلایای سبعه بموسی گفتند که اگر از ما این عذاب را بر میداری هر آئینه با ایمان خواهیم آورد تا آنکه آنها نکث ونقض آنعهد بعد کشف آن کردند وهمین دو قول زمخشری وتبعه او است خامسها بریدّ عدم ایفاء العهد الذی عاهد هم الله وهم فی صلب آدم حیث قال الست بربکم قالوا بلی فلما اخذ الله منهم هذا العهد اقروا به ثم خالفوا ذلک صار کانه ما کان لهم عهد فلهذا قال وما وجدنا لاکثرهم من عهد حاصل آنکه مراد ازین عهد میثاق عالم ذر است که از صلب آدم همه ذریتش را بر آورده با ایشان خطاب کرد که آیا من خالق شما نیستم همه ایشان بلی یعنی آری خالق مائی گفته بودند پس اکثر ایشان در دنیا آمده بخلاف آن کفر کردند سجدا و اینقول منسوب بابن عباس ومجاهد میباشد اقول در میثاق عالم ذر جمهور متکلمین اشکالات اظهار کرده ند صحة آن مشکل است بجای خود میآید بیان آنجا سادسها قال ابن مسعود العهد ههنا الایمان والدلیل علیه قوله تعالی الا من اتخذ عند الرحمن عهدا یعنی امن وقال لا اله الا الله یعنی نزد ابن مسعود مراد ازین عهد خاص ایمان بخدا است ودلیل بر آن آیه الا من اتخذ عند الرحمن عهدا است ومراد باین اعتقاد واقرار بلا اله الا الله سابعها ان العهد عبارة عن وضع الادلة الدالة علی صحة التوحید والنبوة وعلی هذا التقدیر فالمراد ما وجدنا لاکثرهم من الوفاء بالعهد یعنی این عهد عبارة است از وضع ادله داله بر صحة توحید ونبوة پس برین تقدیر مراد از عهد وضع ادله داله بر صحة توحید ونبوة ومعاد است پس بنا برین ثابت شد که مراد ازین ما وجدنا عدم ایفاء عهد ایمان بعد حصول وثبوت دلائل قطعیه بران میباشد واینقول امام رازی وتبعه او است **تنبیه** مراد از ما وجدنا از خدا علم است چه او تعالی عالم الغیوب والقلوب والشهادة والخفیه است **درکشاف** گفت والوجود بمعنی العلم من قولک وجدت زیدا ذا الحفاظ یعنی علمت زیدا وعرفته **بحث ثانی وعشرین** لفظ ان در وان وجدنا خفیفة از ثقیلة است ولام لفاسقین نیز دلیل بر آن است وانما خففت جاء الغاتها من العمل وان یلیها الفعل لا نها حق قد صارت خارجة من شبه الفعل والتعمیل فی المعمول **بحث ثالث وعشرین** وان وجدنا اکثرهم لفاسقین بدانکه لام لفاسقین برای تاکید آمده پس معنیش چنین گفته اند وان وجدنا اکثرهم ناقضین للعهود ناکثین المواثیق مخالفین المواعید الموعودة الموثوقة یعنی یافتیم وندیدیم اکثر طوائف کفار مذکورین را که موفی عهود ومواثیق خود باشند وتحقیق اکثر ایشان را خارج از ایفاء عهد وناقض وناکث آن ومخالف موعود خود بودند وادامه بر همین سوء حالت میکردند تا مصر بر همین علاوه بر کفر مردند واینقول بصریین است که ان مخففه ثقیله وضمیر شانش مقدر تقدیرش ان الشان وجدناهم عن الطاعة ناقضین العهود والمواثیق **واما عند الکوفیین** ان اینجا نافیه ولام لفاسقین بمعنی الا است پس تقدیرش ما وجدناهم ای ما علمناهم الا فاسقین ای خارجین عن ایفاء العهد دائمین علی کفرهم **اشکال** معلوم است که کل کفار بجهة الکفر والشرک فاسق وفاجر اند پس چرا ذکر کل کفار بفسق نکرده وبجای آن اکثرهم فرموده این چگونه صحیح میشود وبذکر اکثرهم ثابت میشود که بعض الکفار والمشرکین غیر فاسق باشند وبطلان آن نه ضروری بل بدیهی است **جواب** بدانکه در هر ملة باطله اهل آن ملة بدو حالة متصف میباشند **احدهما** مع الکفر بهایة بد افعال واعمال وبد خصال در رفتار وگفتار خوان وغیر صادق کذاب وغیر موفی بوعده وناقض عهد اکثر میباشد **ثانیهما** مع الکفر متصف بصدق ودیانة وامانة دار وموفی عهد این پسندیده کردار وحمیده رفتار میباشد **تنبیه** هر گاه این واضح شد پس اینجا باکثرهم تعریض کرد بسوی وجه ثانی که بعض کفار مع کفرهم صادق در مواعید موفی وعده وعهد ومیثاق وامانة میباشد ومع کفرهم ترک ایفاء عهد ووعده وبخلاف آن رفتار نکنند وجمیع اصحاب یا صاحب الجمع وغیره مثل همین فرموده **والجواب** انه قد یکون الکافر عدلا فی دینه غیر مرتکب لما یحرم فی طریقته فعلی هذا یکون المعنی ان اکثرهم مع کفرهم فاسقین فی دینه غیر لازم لمذهب ناقض العهد وقلیل الوفاء بالعهد **سوال** بنا برین آیا جائز است که شخصی از اهل اهواء وضلال وکفر مع صدق گفتار ورفتار وکردار او بصدق ودیانة وامانة داری ومشهور بعدالة در اهل دین وملة خود ونزد غیر ملة خود هم بوده مسموع القول والخبر والروایة ونافذ الشهادة مطلقا در اسلام میباشد یا مطلقا نمیباشد **جواب** از اهل روایة سه قول وارد **اول** مذهب بعضی منهم **بخاری** چه شارحین کتاب او در مقدمات شروح آن از ونقل کرده که اکثر اخبار واحادیث بخاری منقول از قوم خوارج است چه او میگوید که من هیچ قومی را از اهالی مدع وضلال اصدق الحجة از قوم خوارج ندیدم لهذا از خوارج اکثر روایة میگیرم **ثانی** نزد اکثر اهل اسلام مسموع در کل امور دینیه ابدا نمیباشد **ثالث القولین** آنکه در امور دینیه مطلقا ومطلقا منظور ومسموع نیست الا اگر طبیب ماهر وحاذق ومشهور بان باشد در امور ابدان وجرح ومرض وتولد ولد وغیره یا موت ومثال این مسموع

جواب ایراد

خواهد شد **ایراد** مفهوم آیه وان وجدنا اکثرهم لفاسقین دلالة دارد که اقل آنان که از کفار متصف بعدالة بغیر فسق باشند مسموع القول میباشند پس اینده قول آخر منافی دلالة این آیه غیر مسموع باشند **جواب** نزد اینده وطایفه بعض کفار و اهل بدع وضلال اگرچه جمعی متصف بعدالة و امانة و صدق باشند بجهة فسق اصلیه که کفر وشرک ایشان اعظم فسوق و فجور است پس این مانع غالب از سماع قول واز قبول ونفاذ شهادة او در امور دین اسلامی است هرچند در این مورد دروغ نگوید و بهتان نه بندد پس این مفهوم محمول شده برانکه خاص در ایفاء عهد خود بعض کفار مشهور و متصف میباشند و این مستلزم نیست که در اسلام هم عموماً عادل شمرده مسموع باشد ثم الله اعلم۔ **قوله تعالیٰ**

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۝ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۝

ترجمه ثم بعثنا یعنی برانگیختیم و فرستادیم ما بعد از ان پیغمبران سابق موسی کلیم پسر عمران را به نبوة با معجزات وآیاتیکه ما داده بودیم او را بسوی فرعون لقب قابوس یا ولید نام و بیان نسب او میاید و بسوی اکابر و سرداران دولت از قوم و تبعه او پس ستم وظلم کردند ایشان یعنی فرعون واصحاب او انکار وانکار بر دلائل او پس بنگر بتامل نگاه کن ای محمد و هر عاقل چگونه میشود آخر کار تباه کاران و مفسدان را وگفت موسی ای فرعون شفاها بدرستیکه من فرستاده از پروردگار جمیع عالمیانم بسوی تو و بسوی قوم تو سزاوارم برسالة الهی یا آنکه سزاوار است که تو تصدیق کنی مرا به نبوتم و دعوایم را برانکه من نمی گویم بر خدا تعالی سوای حق و سخن [illegible] صدق مطابق واقع بلا اتفاقه چه بدرستی و بتحقیق بشما حجتی روشن و بیانی محکم بلا دغل از جانب پروردگار شما آمده ام پس از معاینه ان بفرست با من بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل را بکنعان وشام که موطن اصلی آبائی ایشان سابق بر این بوده پس فرعون گفت ای موسی اگر تو پیغمبر شدی و دعوی میکنی که من با آیات و معجزه آمده ام پس بیار آن آیات و علامات ونشانهای صادقه مصدقه خود ترا اگر تو از راستگویانی پس موسی بیفکند عصای خود را بر زمین پس در ان هنگام و در همان آن بلا تاخر ولا فصل آن عصا ناگاه بفور اژدهای عظیم الجثه ضخیم هویدا وآشکارا شد که این اژدها بلا اشتباه بغیر تلبیس است و بعد از اظهار گردیدن عصا اژدها موسی دست مبارک خود را از گریبان برآورده پس بفور دست او هم در انوقت منور بنور سفید چون آفتاب در وسط سما برای بینندگان نمودار شد **ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول** بدانکه بعث یبعث بعثاً بمعنی برانگیختن و فرستادن باشد در مجمع گوید

البعث الارسال وهو النقل باعتماد یوجب الاسراع فی الشیء فالبعث بعد الموت نقل الی حال الحیوة والبعث للانبیاء نقل بالارسال عن حالة عدم النبوة الی حالة الرسالة یعنی بعث بمعنی ارسال و رها کردن و فرستادن باشد وآن ارسال بمعنی نقل و تحویل باعتماد موجب سرعة و عجلة در شئی میباشد پس بعث بعد الموت عبارة نقل و تحویل اموات بسوی حال حیوة و زندگی است **واما بعث انبیاء** بمعنی نقل بارسال از حالة عدم نبوة بسوی حالة نبوة میباشد و بعث بمعنی جیش و جمعش بعوث **بحث ثانی** ثم بعثنا من بعدهم موسی در مرجع هم دو وجه اند **احدهما** راجع بسوی رسل میباشد یعنی پس از ارسال رسولان سلف بسوی امم هالکه برانگیختیم وارسال کردیم بعد ایشان موسی کلیم را **ثانیهما** ضمیر هم راجع بسوی امم هالکه یعنی پس برانگیختیم با رسالة بعد امم هالکه موسی کلیم را **اشکال** ثم کلمه تراخیه است پس از ذکر ثم چرا من بعدهم فرمود وحال آنکه از ثم من بعدهم ایمعنی حاصل بود **جواب** سعودی گفته ارسلناه

من بعد انقضاء وقایع الرسل بامبهم الحکیة والتصریح بذلک ضمیع دلالة ثم علی التراخی للایذان بان بعثه علیه السلام جری علی سنن السنة
الالهیة من ارسال الرسل تتری **جواب ثانی** لفظ ثم متعلق بانقضاء احوال رسل مع امم وارد یعنی پس از انقضاء اعصار وازمنه ان رسل وامم ما که
مذکورة الصدر باشند و من بعدهم متعلق بابعاث وارسال موسی هم بعد ایشان مثل ابعاث ایشان بسوی فرعون طاغی وقوم بوقوع آمد پس تکرار بلا فائده
بترادف وزیادتی کلام لازم نمی‌آید ثم الله اعلم **بحث ثالث** لفظ موسی عربی بمعنی آب موی تراشی سر وآن را استره میگویند درماخذ ومشتق منه این اهل لغة دو
قول دارند **نزد طایفه** بمیم زائده بروزن مُفعل از اوسی هست **نزد دیگران** بمیم اصلیه بروزن فُعلی چون حبلی باشد چنانچه **در صحاح** گفته
ماخوذ از ماس راسه بزنا بیت قال خلقه والموسی آلة الحدید **قیل** المیم زائدة ووزنه مُفعل من اوسی راسه بالالف وعلی هذا هو مصروف بنون
عند التنکیر **وقیل** المیم اصلیة ووزنه فُعلی وزان حُبلی وعلی هذا لا ینصرف لالف التانیث المقصورة **و اوجز ابن الانباری** فقال موسی
یذکر ویؤنث وینصرف ولا ینصرف ویجمع علی قول الصرف المواسی وعلی القول المنع الموسیات مالحبلیات **وقال ابن السکیت** الوجه الصرف وهو مفعل
من اوسیت راسه اذا حلقته **واما موسی** اسم رجل فی تقدیر فُعلی **ولهذا** یمال لاجل الالف **ویؤیده** قول الکسائی ینسب الی موسی وعیسی وشبههما
مما فیه الیاء زائدة موسی وعیسی فرقا بینه وبین الیاء الاصلیة نحو مُعلی فان الیاء لاصالتها تقلب واوا فیقال **مُعلوی** واصل موسی لنبی موشی بالشین المعجمة المثلثة
الفوقانیة معجمة فعربت بالمهملة انتهی **تنبیه** موسی مرکب از دو کلمه اسم سریانی چه لفظ مو بمعنی چوب **وسا** بسین مهمله بمعنی آب هست چه آنحضرت را وقتیکه در صندوق چوبی
بسته در دریای نیل القا کرده زن فرعون از میان چوب وآب یافته بموسی مشهور وبهمین علم گردیده **در شرح مقامات حریری سریشی ودر رساله** خود عبد الواسع
مینویسد که لفظ موسی بزبان قبطی مرکب از دو لفظ مو بمعنی آب **وشا** بشین معجمه بمعنی شجر چه صندوقیکه دران آنجناب بسته در نهر نیل انداخته بودند آن صندوق محاذی
منظرگاه زوجه فرعون بکنار شط نیل باد رسانید ودر الکنار انبوه اشجار بود **و** در میان آن اشجار آن صندوق بسته شد زوجه فرعون آن صندوق را بر آورده بعد کشودنش طفلی
گندم گون را خوش صورة وخوش هیکل نفیس بدن یافته **در اسیه** زوجه فرعون خالق محبته بی اندازه آنحضرت دفعة آفریده فریفته آنحضرت شد تا آنکه بافهام وتفهیم فرعون
بسیار آن طفل را بولد گرفت **و** تا که جوان شد نزد آسیه بود **و** بنام **موشا** خوانده میشد **و** بهمین قول اتفاق اهل تواریخ **و** سیر **و** حدیث هست **در صحاح** وصراح
در لغة موش وباش گفتند که بمعنی مرد سبک سر موسی نام پیغمبری معروف در بنی اسرائیل بود **وهو فُعلی عند الکسائی و** مفعل عند ابی عمرو **بحث رابع** در اسماء انساب
پدری ومادری موسی علیه السلام اما در اسم **مادر** موسی خلاف کرده اند **نزد** محمد بن اسحاق امام السیر **نجیب** نامش میباشد **نزد بعضی** ناجیه **نزد بعضی** یوخائیل
ثعلبی گفت **وهو المشهور اما اسم پدر** موسی عمران بن عمران از دو پسر هارون **و** موسی تام بعمر هفتاد ساله متولد شدند **و** کل عمرش یکصد وسی وهفت سال
کرده مرحوم شد **و** عمران ابن یصهر ابن قاهث بن لاوی بن یعقوب نبی بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن میباشد **ثعلبی** از اهل سیر نقل کرده لاوی از یعقوب بعد انقضاء
هشتاد وچهار سال پیدا شد **پس** لاوی نابنت ماوی بنت یشجب را بنکاح آورد واز وچهار پسر متولد شدند عرسون **و** مرزی **و** مردی **و** قاهث **پس** قاهث
بعد انقضاء چهل وشش سال از عمرش نکاح کرد فاهی بنت مبین بن تنویل بن الیاس را **پس** یصهر بنکاح آورد سمیت دختر بتادم بن برکیا بن یشعان بن ابراهیم را
پس از یصهر بعد انقضاء شصت سال از عمر او عمران متولد شد **و** عمرش یکصد وهفت وچهل سال رسید **پس** عمران نکاح کرد بنجیب یا ناجیه یا یوقابیل نام دختر شمویل
بن برکیا بن یشعان بن ابراهیم را **و** از دو پسر اول هارون **و** بعد او موسی نام متولد شدند **و** هر دو از یک پدر ومادر بودند **و** عمران بعد انقضاء یکصد وسی
وهفت سال قضا کرد **و** موسی زندگی کرد هفتاد سال **اما** هارون در زندگی موسی مرد سلام الله علیهم **بحث خامس** ثم بعثنا من بعدهم بآیاتنا بدانکه
این قصه سادس انبیاء وامم سلف هست از نوح **و** هود **و** صالح **و** لوط **و** شعیب **و** موسی ششم آنها میباشد **اما** قصه موسی اکثر وابسط از همه انبیا میباشد **پس** معنیش چنین
میباشد پس از این انبیاء مذکورین فی الصدر بعد یعنی عقب ایشان بر انگیختیم **و** فرستادیم ما موسی بن عمران را بعد اعطاء آیات **و** علامات **و** آن آیات دو قسم بودند
اولیهما قولی وآن حجج وبراهین ودلائل داله قطعا بر ثبوت الهیت **و** توحید **ثانیهما** معاجز قاهره باهره ملجئه خلق بتصدیق نبوة موسی **و** آنچه از جانب ما
بگوید آن اقوام جهال را **اما** در ابتداء دعواء نبوة وارسال او الی فرعون **و** قومه آنچه از معاجز فعلی بموسی داده شد او گردیدن عصا را اژدها **و** ید بیضا **و** حل عقده
لسانی موسی بود **اما** عقده لسانی وگرفتگی کلام بالجمله بآنحضرت لاحق وحاصل شده بود **و** وقتیکه موسی در حال رضاعة نزد آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون بود **و**
شبی فرعون وهامان باهنا دولة خود مع آسیه جمع بودند **و** فرعون تکلم بانا ربکم الاعلی در محفل کرد **و** موسی آن وقت حرکت رفتار بدست وپای میکرد چنانچه اطفال
رضیع ابتدا از قبل مشی بدست وپای راه میروند چونکه آنحضرت منور جبین وخوش هیکل وخوش حرکات بود بطور تماشا حرکات او را معاینه میکردند **و** آنحضرت بعض

سمع انا ربکم الاعلی از زبان دفعه در بین محفل یک سیلی یعنی طپانچه بر دهان یا بر خد فرعون زد و آن ملعون خیلی متاذی بطپانچه آن طفل رضیع شد و فرعون
و هامان و امناء حاضرین مجلسش گفتند که این همان طفل فی الواقع است که منافی من رفتار و گفتار کند در دین و سلطنت و رعیت هرا یه هم سبب همین طپانچه زدن
او نزد تکلم من بانا ربکم الاعلی دلالة و علامة آنست و آسیه کمال جد و جهد در خلاصی موسی از قتل کرد و گفت این حرکة طفولیه است چه این بچه لاشعور و لا فهم است
و آخر فیصل بر این شد که مجمع از جواهرات یاقوت رمانی و بدخشانی و یک مجمع دیگر از اخگرات آتش الحال در مجلس آورده باین طفل امتحان کرده شود و اگر ز روی
و دست بیاقوت احمر کرد پس شما مختار بید و اگر باتش کرده متاثر و متاذی شد پس بدانید که این آن طفل و عود مزعوم شما نیست پس موسی رو و میل بجهت
طبقه یاقوت کرد که دست بآن بزند بامر اله جلیل و جمیل ادرک عهدی موسی یا جبرئیل بفور دست موسی را بسوی طبقه آتش القا کرد پس موسی پاره اخگرات
آتش بدست گرفته بدهان خود برد پس از ایلام و احراق دست و زبان مبارکش سوخته هر دو آبله بفور کرده گریه بسیار کرد پس آسیه گفت دیدید اگر این طفل مطابق
مزعوم شما میبود البته دست باتش نمیکرد و متاذی و متالم و گریه و دست و زبانش آبله نمیکرد و آسیه بکمال برحمة خود بمعالجه مراهم دست و زبان موسی صحت یافته علامة
آن احراق در زبانش عقده در تکلم و کف دستش اثر احراق سفیدی نمود و باقی ماند و موسی حصول و نزول نبوة برا و در بدایة نبوة عذر کرده بود از عقده لسانی خود
و هارون افصح مطلق للسان از من هست او را بفرعون برسالة بفرست پس خالق دعاء موسی را بلفظ واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی حل عقده لسان موسی
کرد و افصح از برادر خود هارون گردیده بفرعون رفت و عقده کلام در لسانش نیافت گفت که خالقم آن عقده لسانی مرا اول زائل ساخت و مرا نبی گردانید **تنبیه**
در اینجا ثابت شد آنچه متکلمین از شرائط صحة و حصول نبوة ثبت کرده اند که هیچ پیغمبری معیوب الابدان نباشد منجمله لال و کر نباشد چه در این فایده از بعثة نبوة
حاصل نمیشود زیرا که کار و بار انبیاء در ابلاغ منحصر بر صحة و فصاحة لسان و بر سمع استماع مقالات هست میباشد و هرگاه پیغمبری لال و کر باشد جائز نیست که مرسل
من الله برسالة شود **سوال** آیا صحیح البصر بودن نبی شرط هست یا نه **جواب** دران دو قول اند ثانیهما اگر اعمی پیغمبر باشد قدحی و حرجی در ابلاغ رسالة او عاید
نمیشود و دلیل بر این همین کافی هست که حضرت شعیب خسر موسی کلیم الله اعمی بر رسالة مبعوث شد آیا قبل النبوة اعمی بود یا بعد حصول نبوة اعمی شد ظاهرا قول قبل النبوة
اعمی بود آیا در زاد اعمی بود یا بعد تولد احقر در این باب چیزی نیافتم **بحث سادس** رسم فرعون عربی هست یا عبری یا سریانی و علی کل حال مشتق هست
یا جامد و آیا معنی بهر وجه دارد یا ندارد **جواب** فرعون لفظ عربی بمعنی ستمگار و وصف هر عالی متکبر و بدکار و بمعنی سخت و دشوار و نهایة تبه کار از باب رباعی مجرد
فعلل یفعلل فعللة چون دحرج یدحرج دحرجة و بنابران فرعن یفرعن فرعنة بمعنی عتو یعنی از حد محدود در گذشته در قبایح و منکرات باشد **در صحاح**
فرعون لقب الولید بن مصعب ملک مصر و کل عات فرعون و العتاة الفراعنة و قد تفرعن و هو ذو فرعنة ای دهاء و نکر **در قاموس** گفته الفرعون التمساح
بمعنی نهنگ و بلالام لقب ولید بن مصعب و صاحب موسی و والد خسر یا اسم پسر او فیما حکاه النقاش و تاج القراء فی تفسیرهما و لقب کل من ملک مصر او
کل عات متمرد کفرعون و کزنبور و یفلح عینه و تفرعن تخلق بخلق الفراعنة و الفرعنة الدهاء و النکر بمعنی سخت کار و سخت منکر **بحث سابع** هرگاه بسبب
لغة معنی فرعون عالی متمرد ثابت شد پس باتفاق مفسرین و اهل سیر و تواریخ لفظ **فرعون** از القاب سلاطین مصر هست چنانچه **قیصر** از القاب سلاطین روم
و **کسری** از القاب سلاطین فرس ایران بجمع قیاصره و اکاسره و **نجاشی** از القاب سلاطین حبش و **خاقان** از القاب سلاطین چین و **تبع** از القاب
سلاطین یمن و **نمرود** لقب سلطان بابل بوده اما **فرعون** موسی فرعون ثانی بود اما فرعون اول فرعون یوسف بن یعقوب النبی علیهما السلام بوده و اسم او ریان
مالک و سلطان مصر بوده و همان یوسف را تملیک و تولیة خزاین ارض ملک مصر کرده بود در عصر یوسف علیه السلام مرد و بتخت او و سریر سلطنت او پسرش **مصعب**
بنشست پس در زمان ریان والدین یوسف مع اولاد و احفاد در مصر رفته سکونت کردند پس مصعب بهیچ وجه متعرض بنی اسرائیل نمیشد بلکه بحرمت و عظمت صغیر و کبیر بنی اسرائیل
را بعد مردن یوسف نگاه میداشت و چون مصعب هم مرد سلطنت مصر بفرعون ثانی یا ثالث معاصر موسی رسید و در اسم این فرعون دو قول دارند **در کشاف**
زمخشری گفته کان اسمه **قابوس** و قیل الولید بن مصعب بن ریان و همین ثانی قول طبرسی و رازی و اکثر مورخین هست و فصل زمان ما بین فرعون یوسف و
فرعون موسی که برسالة داخل مصر شد چهار صد ساله نزد اکثر اهل سیر بود و همین قول شیخنا الطبرسی هست پس این فرعون زبان لاف و گزاف انا ربکم الاعلی علانیة
افشاء و خلق را دعوة بسوی الهیة خود کرد و بنی اسرائیل دعوة او را قبول نکردند و بایشان گفت آیا شما زرخرید غلامان و کنیزان آبائی مائید و شما بندگان و بنده زادگان
ما هستید آباء و ایشان را ببندگی خود قهرا و جبرا گرفت و طایفه را از بنی اسرائیل زبالات قوم خود گردانید و جمعی را افعال شاقه سپرد و جمعی را خشت سازی و خشت پختن
و معماری مقرر نهاد و میگویند که اول کسیکه خشت پخته و گچ سازی و بنا عمارات باین بنا کرد همین فرعون بود و طایفه را سائیس اسپان و اصطبل خود و غیر این امور سپرد

ذکر سبب حصول عقده در زبان موسی

تنبیه بعض شرائط نبوت

سوال و جواب

بحث ششم اسم فرعون

بیان فرعون

سلاطین بنی اسرائیل فرعون

وزنان ودختران اینها را نگاه میداشت وپسران نوزائیده ایشانرا میکشت و آنانرا که اصلاً قابل کار وحرکت ندید برانها جزیه گرفتن مقرر کرد و درین ظلم بنی اسرائیل میگذرانیدند تا موسی مبعوث برسالة شد ثعلبی گفته قال اهل التاریخ لما مات الریان بن الولید فرعون مصر الاول صاحب یوسف وهو الذی ولی یوسف خزائن ارضه واسلم علی یدیه فلما مات ملک بعده قابوس بن مصعب صاحب یوسف الثانی فدعاه یوسف الی الاسلام فابی وکان جبارا و قبض الله یوسف فی ملکه وطال ملکه ثم هلک و قام بالملک بعده اخوه ابو العباس بن الولید بن مصعب بن الریان بن اراشه بن ثروان بن عمرو بن فاران بن عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح علیه السلام وکان اعتی من قابوس واکبر وافجر وامتدت ایام ملکه واقام بنو اسرائیل بعد وفاة یوسف علیه السلام وقد انتشروا وکثروا وهم تحت العمالقة وهم علی بقایا من دینهم مما کان یوسف و یعقوب واسحاق وابراهیم علیهم السلام شرعوا فیه من الاسلام متمسکون به حتی کان فرعون موسی الذی بعثه الله الیه و قد ذکرنا اسمه ونسبه لم یکن فیهم فرعون اعتی علی الله ولا اعظم قولا ولا اقسی قلبا ولا اطول عمرا فی ملکه ولا اسوء ملکا لبنی اسرائیل منه وکان یعذبهم و یستعبدهم فجعلهم خدما وخولا و صنفهم فی اعماله فصنف یبنون و صنف یحرثون و صنف یتولون الاعمال القذرة و من لم یکن له اهلا للعمل فعلیه قرر الجزیة کما قال تعالی یسومونکم سوء العذاب واما آسیة زوجه فرعون او هم از بهترین زنان بنی اسرائیل بود چنانچه او را خاتم نیها بکمال نسوان اربع شمرده قال لم ماکملت من النساء الا اربع آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و فاطمها افضلهن واکملهن متفق علیه محدثین گفته است ثعلبی فرموده وقد استنکح فرعون منهم امرأة یقال لها آسیه بنت مزاحم بن عبید بن الریان بن الولید فرعون یوسف الاول من خیار النساء المعدودات و قال مقاتل لم یسلم من اهل مصر الا ثلاثة آسیة و حزقیل و مریم بنت موسی التی دلت موسی علی قبر یوسف فحم فرعون فیهم وهم تحت یده عمرا طویلا اربعمائة سنة یسومهم سوء العذاب فلما اراد الله تعالی ان یفرج عنهم بعث موسی علیهم السلام و سدی وجه دیگر عناد فرعون بنی سرائیل گفته که فرعون خوابی دید که ناری از بیت المقدس شام آمده کل اماکن اهل مصر همه اماکن قوم قبطیه را فرا گرفته مع همه مردم را در داد و بسوخت مگر خانها و جانهای همه بنی سرائیل را بسوخت پس فرعون بسیار حزین و حیران باین خواب گردیده سحره و کهنه واهل تنجیم ملک خود را جمع کرده تعبیر خواب خود پرسید و همه ایشان متفق القول گفتند که طفلی از قوم بنی اسرائیل پیدا شده الهیبت ومملکت و دین تو و قوم ترا برهم میزند و شما همه را هلاک و نیست و نابود ساخته ملک ومملکت و دولت بنی اسرائیل منتقل شده قرارگاه ایشان ملک مصر خواهد شد پس فرعون بسبب این خواب و تعبیر ان منع کلی از مقاربت مردان بزنان بنی اسرائیل کرد و حفظه و حرس بران گذشت و مردان را کلهم در یکجا از زنان جدا محفوظ باید بنظر ایشان شب و روز ممنوع محبوس گویا بود نداد زیدان زنان و هر پسریکه از انوقت در اینها نادر و قلیل اگر بوجود میآمد او را قتل میکرد و زنان ایشان را باقی میگذاشت و مردانرا در صعب مشقات و تکلیفات شدید میانداخت و اطفالیکه تا انوقت پیدا شده بودند یکدفعه همه را ناحق بقتل آورد و همین سبب دیگر قتل و ظلم بنی سرائیل بدست فرعون گردید والله اعلم بالصواب

بحث ثامن در تفسیر ثم بعثنا من بعدهم موسی بآیاتنا الی فرعون وملئه یعنی بعد از نوح وغیره از انبیا موسی را فرستادیم با آیات قاهره باهره قاطعه ملجئه عقلاء الی التصدیق والایمان بسوی فرعون واکابر واشراف دولته و اصحاب واما از آیات موسی در انوقت بدایتی رسالة نزد فرعون با چهار معجزات رفت اما آن سه آیه بدنی موسی علیه السلام اول حل عقده لسان موسی تا بلسان افصح دعوة الی الله بادلة قاطعه و حجج ساطعه و بینات واضحه بفرعون کرد و فرعون واکابر انها او از استماع آن دلائل و برهان و بیان بالغ کلام وفصح لسان بیان کرده همه حیران شده تعجب از ناطقه او کردند دوم ید بیضا رفت اما آیة رابعه غیر بدنی عصائیکه شعیب نبی وقت نکاح دختر خود با و داده بود نزد فرعون هر دو برادر هارون و موسی رسیدند در ابتداء نبوة با آنحضرت داده شد و بعد آن آیات اخر میآیند که در قرآن مذکور است داده شدند تدریجا فخر رازی در اینجا گفته الاول هذه الآیة تدل علی ان النبی لا بد له من آیة ومعجزة بها یمتاز عن غیره فیصح ویصدق دعواه اذ لو لم یکن مختصا بهذه الآیة لم یکن قبول قوله اولی من قبول قول غیره یعنی این آیه دلالة میکند برانکه لابد است که هر پیغمبر را آیتی ومعجزه میباشد تا بان ممتاز از غیر نبی شود و صحیح شود و تصدیق نماید دعوا نبوة او را و هرگاه مختص بخارق نباشد قول او و در قبول اولی از غیر او نباشد ثانی انکه از هذه الآیة انه تعالی اعطاه آیات و معجزات کثیرة پس از ابن عباس نقل کرده اند انه قال اول آیاته العصا ثم الید فضرب بالعصا باب فرعون ففزع فرعون منها فشاب رأسه فاستحیی فخضب بالسواد فهو اول من خضب بالسواد و قال آخر الآیات الطمس یعنی اول آیات موسی عطاء عصا بود که اژدها میشد پس ازان ید بیضا بود و وقت حضوری موسی نزد فرعون بسر دروازه فرعون عصا را بیندخت اژدهای عظیم الجثه چون کوه سیه کرد بدیده بمعاینه آن بر فرعون خوف عظیم مستولی شده بفزع و جزع آمده یکدفعه کل موهای سر تمام ریش سفید شده از مردم خود خجالة کشید و خضاب بوسمه سیاه فورا کرد پس فرعون اول کسی هست که خضاب بسواد استعمال کرده و بقول بعض مورخین که بول و براز هم نزد معاینه اژدهای خطا و جاری بلا اختیار شد خود فرعون مع امثالش فرار بهمین حالة جریان بول و براز در صندوق

خانه مخفی شد و بپایش میاید و ابن عباس گفته که آخر آیات موسی برای فرعون ظهور خون در همه آبها و انهار مشروبه قبطیان بود **اقول** آخر آیات موسی برای فرعون انفلاق و انشقاق بحر و ایستادن آب او بود تا فرعون مع کل لشکر در قعر بحر غرق شد **سوال** شرط صحة نبوة نبی وجود و ظهور خارق العادة قرین بدعوی نبوة مطابق و واقع مسلم عقلاء بلاشک است **ایا** آیة واحدة خارق مما اشاء‌ها الله لا ما شاء‌تها الناس کافی در ثبوت صدق دعوی نبوة است **یا** آیات عدیده مما طلبها الناس واجب الصدور و الاظهار شرط صحة نبوة است **جواب** جز اول یعنی یک اظهار معجزه مصدق دعوی نبی مما شاء‌ها الله متفق علیه متکلمین و عقلاء کاملین کافی است **و** تعدید معاجز من باب تفضل الله است یفضل و یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **سوال** پس چرا بموسی معاجز عدیده متفاوته داده **جواب** این و تکثیر آیات گوناگون بموسی من باب الله میباشد **و** دران دو سبب اند **اولهما** گردیدن عصا اژدها **و** عطا ید بیضا مشابه بسحر سحره مبطل آن داده شد معهذا فرعون و اکابر دولتش او گفتند که این سحر از اکابر و از اعاظم سحره است **پس** برای اتمام حجة و قطع معذرة فرعون و ازاله ماده گمان سحر بعد آن تهمام دیگر تدریجا بموسی داده شد **و** آخرش فلق بحر باشد **و فرعون** بالنسبت سلاطین دیگر چون نمرود ذکی الطبیعة بود چنانچه در مناظرات او با موسی ذکاوت و فهم و تبحر واضح خواهد شد **و لهذا** با انبیا معاجز بحسب احوال امم و اعصار عطا است تا فرعون فی نفسه بداند که این فعال الهی اند هر چند ظاهرا اقرار و تصدیق نکند **و مفسرین** بجمال فطانة و ذکاء فرعون و هامان را در قرآن متعدد جاها اسم آنها برده بخلاف نمرود بجمال بلادة بکنایه مضمر در فبهت الذی کفر ذکرش کرده **ثانیهما** بجمال بلادة و غباوة و جهالة بنی اسرائیل که اشد غبیا و اجهل جهلا نسل اند و در امم اخره الی حین اند و بودند مع ظهور و تکثیر و توالی چنین خوارق بایشان آمده که انمعاجز بالنسبت این است موجب ایمان الجائی و اضطراری کلهم را و فقط میگردید معهذا از غرق بحر بکنارش برآمده طایفه اصنام پرست را دیدند **و** هنوز اقدام ایشان بآب بحر تر بوده موسی را گفتند که برای ما هم یکی را مثل بیان الهی مقرر کن تا در حضر و سفر در بغل ما باشد **و** در قرآن ذکرش است یا موسی اجعل لنا الٰهاً کما لهم آلهة **و** موسی در جواب شان انکم قوم تجهلون فرمود که بتحقیق شما قوم جاهلید **و** در مقام طور اکابر بنی اسرائیل بموسی گفتند که ما کلامی را شنیدیم **اما** نمیدانیم که این کلام رحمان بود یا شیطان لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة یعنی با باور و تصدیق تو در این نمی کنیم که این کلام خدا است تا وقتیکه ما بعیون الراس خدا را معاینه نکنیم **اگرچه** چنین معاجز لطیفه بایشان آمده معهذا بکرات و مرات مرتد میشدند **و** الا احدی از آنها مومن نمیشد **بحث تاسع** فانظر کیف کان عاقبة المفسدین **بدانکه** در مخاطب فانظر دو وجه اند **احدهما** خطاب بحضرت رسالت مآب چه راس عقلاء و هست **ثانیهما** خطاب بهر عاقل مکلف است **اصحهما** بهر دو آنحضرت و بعد آنحضرت هر عاقل است **بحث عاشر** فظلموا بها در مرجع بها دو قول اند **احدهما** فظلموا با نفسهم یعنی بعد معاینه آیات بینات و معجزات فرعون و قوم او بانکار آنها ستم بنفسهای خود کردند چه بانکار آن در دنیا مستحق عقوبة الهی بغرق بحر گردیدند **و** همین قول حسن و مجاهد است **ثانیهما** قول اکثر است که راجع بسوی آیات است چه ظلم وضع شی در غیر موضع خلاف عدل است و ایشان بجای و بمقام ایمان بمعجزه خود کفر را وضع کردند لقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم **و** شرک و کفر متحد اند و ایشان شرک و کفر را بموضع ایمان وضع کردند **اشکال** در اینجا ذکر کفر مع که مذهب موسی و ادای رسالتی فکذبوه اداء و ابلاغ رسالة از موسی بفرعون از کجا ثابت شد **جواب** عادة کتاب الله تقدیر بغیر مخل بوجود قرائن میباشد **و** همین فظلموا بها دلالة دارد که اداء رسالة موسی کرد و بقا تفریع بر مقدر عبارة مذبوره فظلموا بها کرد **و** الله اعلم **بحث حادی عشر** فانظر کیف کان عاقبة المفسدین یعنی ای محمد و ای عاقل بتامل و تدبر نگاه کن تو که چگونه و چه طور مآل و آخر کار رتبه کاران و افساد کنندگان میباشد و میشود در دنیا و آخرة **بحث ثانی عشر** وقال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین و او تعم حکایة میکند اژدهای موسی و او ندا میکند بسلطان مصر بلقب مقرر که برای سلاطین بلد بود یعنی موسی گفت ای فرعون بتحقیق و بتحقیق من رسول مرسل از جانب پروردگار عالمیانم بالفعل بسوی تو و قوم قبطی خاص تو مبعوث شده ام **و** رب العالمین برای اعلام و افهام و الزام فرعون گفت چه او بانا ربکم الاعلی میگفت تا فرعون و تبعه او بدانند که هر که خالق و مربی و پروردگار جمیع عالمیان علوی و سفلی بری و بحری و کل و جزء عالم باشد **و فرعون** هم جزئی از مخلوقات عالم او باشد پس رب العالمین اولی در اختصاص بالربوبیت میباشد از الوهیت فرعون مربوب مخلوق **پس** ضمنا وهن و حقارة فرعون و اسماع و افهام خلق دار رشاد و ابداء اتم و حجة اعم بر قوم کافة بقول رب العالمین اثبات کرد **بحث ثالث عشر** حقیق علی **آیا** با دغام یا در علی است پس صله حقیق باشد **یا** بالتخفیف یعنی بالسکون حرف تعدی باشد در ان دو قراءة اند **قراءة اولی** قراءة نافع تنها است **لیث** گفته حق الشی یحق و جب یحق علیک ان تفعل کذا **و** حقیق علی ان افعله پس حقیق بمعنی فاعل باشد **و بعضی** تجویز کردند ان یکون حقیق بمعنی مفعول وضع فعیل فی موضع مفعول کما تقول العرب حق علی ان افعل کذا ای المحقوق علی ان افعل کذا فهو بمعنی مستحق استحق ذلک **رازی** گفته چه نافع در تشدید یاء علی رعایت کرد لفظ حق صله علی میباشد چنانچه در آیه فحق علینا قول ربنا **و** در آیه فحق علیها القول است **تحقیق** بجواز ان یکون موصول بحرف علی **و** با یاء قراءة حقیق بمعنی واجب است چه حق در اصل لغة بمعنی واجب الثبوت میباشد **اما در قراءة ثانیة** که قراءة عامه قراء بلفظ علی برای تعدی حقیق حرف جر است

وبران وجوه وارند **اول** آنکه لفظ با موحده تحتانیه را در موضع علی علی را نیز بجای با عرب استعمال کرده اند چنانچه رمیت بالقوس **و** رمیت علی القوس **و** جئت علی حال
حسنة وبحال حسنة **و** شمله آن در علم نحو مذکور اند از **مغنی ابن هشام** تفصیل وتمثیل این در یاب **و اخفش** و اینجا گفته وهذا کما قال نعم ولا تقعدوا بکل
صراط توعدون بحذف علی کل صراط تکذا وقعت کلمة علی موضع البآء فی قوله حقیق علی ان لا اقول **و یؤکد** قرائة عبدالله ابن مسعود حقیق بان لا اقول **ابو قرائة**
نافع برفع حقیق بر ابتدا **و** خبرش ان لا اقول باشد **در مجمع** از ابو علی فارسی بحجة نافع نقل بدو وجه کرده **احدهما** و سوم ان حق الذی هو فعل یعدی بعلی کما قال
تعالی فحق علینا قول ربنا **ثانیهما** حقیق بمعنی واجب همچنان وجب یتعدی بعلی کذلک یعدی حقیق بعلی **ومن ثم** حقیق علی مجاز تعدیته بعلی بالوجهین المذکورین فیجوز
ان یکون علی بمعنی البآء **ثانی** ان الحق هو الثابت الدائم **و** الحقیق مبالغة فیه وکان المعنی انا ثابت مستمر علی ان لا اقول الا الحق **ثالث** الحقیق هیهنا بمعنی المحقوق **و**
هو من قولك حققت الرجل اذا تحققته اذا تحققته وعرفته علی یقین **و** علی هیهنا التی تقرن بالاوصاف اللازمة الاصلیة کقوله تعالی فطرة الله التی فطر الناس علیها
وتقول جائنی زید علی هیئته وعادته **و** عرفته وتحققته علی کذا وکذا من الصفات فمعنی الآیة انی لم اعرف لم اتحقق الا علی قول الحق **بحث رابع عشر** حق بمعنی شیئ
ثابت واجب خلاف باطل از حق یحق حقا فهو حقیق وکذا محقوق بمعنی وجب و ثبت وبمعنی سقط نیز آمد کما فی التنزیل وجبت جنوبهم ای سقطت **در مصباح** گفته الحق
خلاف الباطل وهو مصدر حق الشیئ من باب ضرب وقتل اذا وجب وسقط وحقت القیامة تحق من قتل احاطت بالخلایق فهی حاقة **و** حققت الامر اذا تیقنته
او جعلته ثابتا لازما وحقیقة الشیئ منتهاه واصله المشتمل علیه **و** فلان حقیق بکذا بمعنی خلیق وهو ماخوذ من الحق الثابت **و** قولهم هو احق بکذا مستعمل بدو معنی ییئود
احدهما بمعنی اختصاص بغیر مشارکة غیری چون زید احق بماله بمعنی لاحق لغیره فیه **ثانیهما** بمعنی افعل التفضیل مقتضی اشتراک او مع الغیر میباشد وترجیح او بر دیگری چون زید احق
بهما من فلان **بحث خامس عشر** القا بکسر اول بمعنی انداختن چیزی از بالا بزیر از القی یلقی القاء **و** صله این بوجوه میاید **ا** بمن چون القه من یدك **ب**
القی به من یدك **ج** القیت الیه المودة وبالمودة **د** القیت علیه **و** القیته بغیر صله نیز میباشد کما فی الصحاح **و** الصراح **و** صل باب لقا از لقا بمعنی ازاله اتصال
باشد چنانچه **در مجمع** فرموده واصل القی من اللقاء الذی هو الاتصال فالقی عصاه ای ازال اتصالها عما کان علیه **اما عصا** با الف مقصوره مونث بمعنی چوبیکه رست
و باریک برای اتکار ومعاونة ورفتار وحفاظت خود از قرب گزنده ودرنده حیوانات واز وصول مضرات **و** عصوان تثنیه **و** عصی **و** اعص جمعش است **فیروز**
آبادی گفته والعصا العود انثی **و** الجمع اعص **و** اعصاء **و** عصی بضم الاول وفتحه وعصاه ضربها کرضی اخذها **در مجمع** فرموده والعصا عود کالقضیب
یابس واصله الامتناع بیبسه یقال عصی بالسیف یعصی اذا امتنع **اما عصا** **و** عصیان هر دو از یک ماده وماخوذ اند یا مختلف غیر مشتق است **جواب** بدانکه ظاهر
بعضی عصا غیر مشتق از عصیان از اشد واو یست **و** قول شیخنا **الطبرسی** نیز همین است انه قال ولیست العصیة بمشتقة من العصا لان العصا من بنات
الواو **و** المعصیة من بنات الیاء **بحث سادس عشر** حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق **بدانکه** اینقول موسی مقتضی است که آنحضرت وقتیکه موسی
بفرعون انی رسول من رب العالمین فرمود **فرعون** گفته باشد که دروغ میگوئی واین دعوی تو غلط است برای عوام فریبی چه آن لعین انا ربکم الاعلی بکرات
ومرات بمردم میگفت **و** موسی که در دو کلمه مختصره اصلی اعظم از اصول براهین قطعیه بر ثبوت الوهیته تعالی **و** بر بطلان دعوی باطل فرعون القا در مشهد عوام وخواص
کرد وافهام خواص وعوام متوجه ببرهان رب العالمین شده باشد چه این فقره همه قلوب مرده را زنده واذهان وافهام بلیده غبیه را متنبه وبیدار میسازد پس فرعون
لابد گفته باشد انت الکذاب کان ما قال لد بیادب غیری پس این جمله واقعه را دو مقوله مزبوره فرعون وارد شده اما عدم تذکره آن در جا وآیات دیگر قرآن ضمنا هست که
عادة کتاب الله تقدیر عبارة غیر مخل مع ذکر القراین والمقتضیات میباشد **و** اینجا خود جمله حقیق الخ دال بر تقدیر اینمقال فرعونی هست کما ذکره **الزمخشری** انه قال فقد روی
ان عدو الله فرعون قال لما قال موسی انی رسول رب العالمین کذبت **فیقول** انا حقیق علی قول الحق ان اکون انا قائله والقائم به ولا یرضی بمثلی ناطقا به **بحث سابع**
عشر بمعنی جمله حقیق الخ بوجوه است **نزد زجاج** معناه حقیق علی ترك القول علی الله الا الحق است یعنی سزاوار ولازم بر هر کس است که ترک کند اطلاق قول لا ینبغی بر
خدا سوای قول حق ثابت بذات وصفات واجب تعالی **و** ان قول حق ثابت بر واجب تعالی همین است که او واجب لذاته موجود بنفسه دائما موجد کل عالمیان است غیر او
موجدی ورب وخالقی در عالم وآدم نیست اصلا وابدا **نزد فراء** معناه حقیق بان لا اقول علی الله الا الحق والصدق الثابت بلا زوال **و** ما فرضه علی من الرسالة
یعنی حق است آنکه من ابدا نگویم بر خدا مگر خاص حق لازم وصدق ثابت مطابق واقع که بلا زوال است وآنچه واجب وهمان فرض است بر من از ابلاغ واداء رسالة تعالی
نزد ابو عبیده معناه حریص علی ان لا اقول علی الله الا الحق **اقول** لیس هذا بوجه وجیه **در کشاف** در باب لغة وقرائة جمله حقیق فرموده فیه اربع قرائت
ا المشهورة وحقیق علی ان لا اقول وهو قرائة نافع **ب** وحقیق علی ان لا اقول وهو قرائة عبدالله **ج** ان لا اقول وهو قرائة ابی **د** فی المشهورة یعنی فی حقیق علی الشکال

بیان اختلاف قرائة حقیق علی ان لا اقول علی الله

ولا تخلو من وجوه **احدها** ان یکون مما یقلب من الکلام لامن الالباس کقوله **شعر** وتشقی الرماح بالضیاطرة الحمر و معناه وتشقی الضیاطرة بالرماح وحقیق علی ان
لا اقول وهی قرأة نافع **والثانی** ان ما لزمک فقد لزمته فلما کان قول الحق حقیقا علیه کان هو حقیقا علی قول الحق ای لازما **والثالث** ان یضمن حقیق معنی حریص
کما ضمن هیجنی معنی ذکرنی فی بیت الکتاب **والرابع** وهو الوجه الادخل فی نکت القرآن ان یغرق موسی فی وصف نفسه بالصدق فی ذلک المقام لاسیما عند تکذیب
فرعون بدعوی نبوة موسی **خازن بغدادی** گفته که موسی هرگاه بفرعون گفت که من رسول خدا ام پس فرعون تکذیبش کرد پس موسی در ردش فرمود انی رسول و
الرسول لا یقول ولا ینبغی مطلقا الا قول الحق فی وصفه وتنزیهه وتوحیده نعم بانه لا اله غیره ولا معبود سواه یعنی ای فرعون من رسول الهام و هر هیچ یک رسول
حضو صا بر رسول خدا اصلا وابدا جائز نیست که دروغ وافترا خلاف واقع و باطل بگوید و من رسول خالقم برمن جائز نیست مگر آنکه قول حق و صدق در توصیف
وتنزیه و توحید او دائما بگویم وآن اینست که غیر او تعالی معبودی خالق احدی نیست پس تو ادعا باطل خود با نا ربکم الاعلی ترک کن **واین اوضح اوجه الوجوه است رازی**
دو وجه دیگر افزوده مراد از حقیق اینست ان الحقیق فعیل و فاعل من الحق فالحق هو الثابت الدائم والحقیق مبالغة فیه وکان المعنی انا ثابت مستمر علی ان لا اقول الا
الحق یعنی حقیق فعیل خواه فاعل از حق است وحق بمعنی شئ ثابت دائم میباشد و لفظ حقیق بمعنی مبالغه در حق است **پس** معنیش چنین میشود که من ثابت الحق والصدق
مستمر میباشم لهذا برمن جائز نیست مگر خاص قول حق و صدق علی الدوام بر حق تعالی و من آنچه بتو رسانیدم آن پیام حق و صدق بلا زیاده ولا نقص و لا تفاوت است **ج**
دیگر آنکه الحقیق ههنا بمعنی المحقوق وهو من قول حققت الرجل اذا حققته وعرفته علی یقین و لفظة علی ههنا هی التی تقرن بالاوصاف اللازمة الاصلیة کقوله تعالی
فطرة الله التی فطر الناس علیها وتقول جائنی زید علی هیئته وعادته وعرفته وحققته علی کذا وکذا من الصفات فمعنی الایة انی لم اعرف ولم احقق الا علی قول الحق حاصل
آنکه حقیق بمعنی مفعول محقوق از حققت الرجل اذا حققته وعرفته باشد و علی قرین باوصاف لازمه اصلیه میباشد در آیه فطرة الله و در جائنی زید علی هیئته وعادته
است یعنی شناختم وتحقیق کردم او را بر چنین و چنان حالتی بود پس معنی آن چنین که مرا معروف و متحقق نیست مگر قول حق **اقول** در اینقول تکلف و تسامح است **اشکال** در قول موسی
حقیق علی صریح ثابت است که توصیف و مدح نفس خود کرد و مدح نفس خود بر احدی خصوصا انبیا را ابدا جائز نیست **جواب الرازی** قول انا رسول الله مدح اعلی الضرورة
است آیا تفوه باین قول بر رسول جائز است یا نه چه کم جوابنا **اما جواب بیانی** آنکه حضرات انبیاء و خلفاء شان مامور اند که اظهار منصب رسالة و خلافة خود بوجوب عینی
اولا نمایند بعد آن ابلاغ و اداء رسالة اله نمایند چه اگر اظهار بانا خلیفة الله وانا رسوله نکنند مخاطب مشتبه میشود که تو کیستی چرا چنین امر را ابلاغ میکنی پس باظهار این کلمه
گوش زد مخاطب شده که این خاص مرسل است و بعد آن رسالة اله را بلا اله الا الله برساند **تبصره** هرگاه اظهار رسول الله و خلیفة بودن خود بر انبیاء و خلفاء ثابت
و واجب لازم شد پس بلفظ حقیق علی بر انبیاء مجاز بل لازم شد خصوصا وقتیکه مرسل الیه تکذیبش در دعوائش نماید و هر چند لفظ حقیق بذاته از کلمات صفیه
مدحیه است اما در مقام رد مکذب اظهارش عینا واجب است و این امور من الله نیز عینا اند تا بتشکیک متشکک در مرسل الیهم شبه باقی نماند و حجة الله بر آنها
تمام و کامل برسد اشکال باطل است **تنبیه** در این دلالة بر دو چیز است **احدها** انبیاء و خلفاء اله دائما معصوم و محفوظ از خلل و زلل و خطاء بسهو و عمد و نسیان
مدة الاعمار اند چه لفظ حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق وصف لازمی ثابت الدوام میباشد و قول صدق عبارة از قول ثابت دائم الاوقات مطابق واقع
بلا تفاوة میباشد و بلا تفاوة بودن قول صدق و حق مستمر علی الدوام مدة الاعمار در جمیع احوال و مقال و افعال از غیر معصوم محال است پس باین عصمة دائمی
انبیاء و خلفاء و اوصیاء منصوصه ایشان هم دائما ثابت شد **ثانیهما** دلالة دارد که علم ایشان در همه امور قطعی است ظنی الاجتهادی نیست چه در ظنی و اجتهادی فی نفسه
احتمال خلل و زلل و خطاء است و خطاء اجتهادی بالفرض اگر معفو هم باشد لکن بعفو از خطاء و زلل فی نفسه که است خارج میشود چنانچه ناحق سلی زدن قبیح و گناه
است لکن بعفو مضروب بمواخذه آن از اصل قباحة بر نمیاید ثم الله اعلم **تبصره** بدانکه این آیه نیز دلالة دارد که شرط صحة نبوة نزد متکلمین آنست که نبی
مشهور بصدق قبل البعثة وجوبا باید باشد تا الزام و افحام خصام پیغمبر شرا دعاء رسالة عائد نشود که تو قبل برین مشهور بکذب بودی و کلام موسی حقیق علی ان لا اقول علی الله
الا الحق دلیل سمعی برین میباشد چه موسی با نها گفت که هرگاه من قبل انبیه عموما مشهور بصدق بودم پس بشرف یابی رسالة اله چگونه مرا سزاوار باشد که بر خدا دروغ و
افترا و بهتان ببندم و بشما دروغ خلاف واقع بگویم **بحث ثامن عشر** قد جئتکم ببینة من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل موسی مخاطب بفرعون و شیعه او میفرماید که تحقیق
آمدم شما را بحجة روشن و برهان قاطع بر ثبوت رسالة خودم و بر صدق دعوی خودم که من رسول از جانب پروردگار شما یعنی شما هستم پس بفرست ای فرعون با من قوم بنی اسرائیل
کلا را چه ایشان از غلام خانه بندی ساخته بود مجاز نبودند که از ملک بملکی دیگر حرکة کنند و بیروند و مراد از بینه در اینجا خاص معجزه است تا برسانم ایشان را بوطن اصلی خود که شام
و بیت المقدس چه املاک شام وطن ابائی ایشان از وقت خلیل الرحمن ابراهیم بود و توطن در مصر از عصر یوسف ایشان کرده بودند این استیطان بطور عرضی بوده ف

غرض از این استخلاص بنی اسرائیل از چنگ فرعون واز ذلة ومحنة ومشقة شدیده بود پس نظر بکمال مرحمت ومهربانی کریم تو که هرگاه موسی وهارون را برای تخلیص
قوم بنی اسرائیل از حبس وپنجه فرعون واز محنة ومشقة بفرستد وذلة وشدة انها نخواهد پس چگونه مؤمنین را در عذاب آخرة دائم الحبس نماید و امید قطعی هست که
خالق همه مؤمنین را نجاة از همه شداید دنیا وآخرة میدهد چه غیرة رحیم تو اکثر واوسع است که عصاة مؤمنین را در شماتة کفار ومشرکین در شده عذاب نار بگذارد وهو
ارحم الراحمین **بحث تاسع عشر** قال ان کنت جئت بآیة فات بها ان کنت من الصادقین این جواب فرعون در خطاب موسی هست یعنی گفت هرگاه تو بر صدق
دعوی رسالة خود آیتی وعلامتی ممیز پس بیار آن آیة وعلامة را تا معاینه کنیم اگر تو از راست گویانی چه هیچ دعوی بغیر بینه وبیان قاطع عند العقل ثابت
نمی شود و انبیاء عوام تو بر رسالة مالک الملوک والملک از اعاظم دعاوی است بغیر ارائة واثبات بینه چگونه تصحیح وتصدیق آن کرده شود **سوال** همین قیل وقال که
در بین آیه ذکر هست آیا مرتبه ابتدای ابلاغ بفرعون است یا قبل بر این ابلاغ واقع شده واین مره دیگر است **جواب** ظاهر این آیه از قول موسی قد جئتکم ببینة من
ربکم و جواب فرعون ان کنت جئت بآیة فات بها ان کنت من الصادقین دلالة دارد که مره ابتدائی در ابلاغ بفرعون است ثم الله اعلم **اشکال** فرعون هرگاه اول گفت
ان کنت جئت بآیة پس چرا فات بها گفت **جواب اول** چونکه فرعون از اکثر سلاطین سلف مرد هشیاری باذهن وذکائی در مناظره کامل بود چنانچه بر ماهرین فن مناظره
منضح میشود و حضرت موسی هرگاه در محفل خواص وعوام فرمود که من رسول عالمیانم و بعد آن فرمود قد جئتکم ببینة من ربکم متضمن افهام فرعون وافهام حاضرین مجلس
تا همه بدانند که رب العالمین غیر فرعون است و فرعون احدی از مربوبین اوست پس هرگاه فرعون این کلمه سخن ملزمه را فهمید برای ازاله این شبه از حاضرین بلفظ
شرطیه اول بقول ان کنت جئت بآیة گفت تا یقین نکنند سامعین که موسی آیتی بطور قطع ویقین از رب خود آورده لهذا بطور تفریع بر آن گفت فات بها ان کنت من
الصادقین یعنی اگر تو برهانی قاطع از رب خود آوردی وداشتی چرا نیاوردی پس بیار آنرا اگر تو در دعوی خود از راست گویانی و این طرز کلام یک باب فن مناظر کاملین
است که ما بین موسی و فرعون بوقوع آمده **جواب ثانی** بعض اعلام فرموده جواب ان کنت جئت مع عندی من ارسلک بآیة فاتنی بها واحضرها عندی لیصح دعواک و
یثبت صدقک بالادعیت بقولک قد جئتکم ببینة من ربکم یعنی ای موسی هرگاه تو از جانب خود بعلامتی صحیح آمدی پس بیار وحاضر کن آنرا نزد من تا صحیح وثابت شود
دعوای تو و صدق تو بآنچه گفته بودی که من آمدم بشما ببینه روشن از جانب پروردگار شما **اقول** کمال ذکاوة فرعون است که موسی جواب بطور معقول گفت که اگر تو صادقی
بینه وبیان بر ثبوت آن چرا نیاری ومن بنمائی تا راستی تو ثابت شود چه دعوی بغیر دلیل قاطع وبرهان ساطع ثابت نمیشود **اما فرعون** هرچند برای رفع شبهه
اهل مجلس بادب عقلا گفتار کرد ولی این خیال نکرد که عدم احضار آیة محتمل صدق وکذب هست و اگر آنرا احضار کرد بمعاینه آن مردم از ازاله شبهه سابقه شده یقین بر حقیقة
مدعی دفعة حاصل میشود کار ش مختل میگردد چنانچه همین حالة بعد معاینه معجزه عصا هزارها سحره بایمان وباسلام دفعة مشرف شدند **بحث عشرین** فالقی عصاه
فاذا هی ثعبان مبین **پلنگ** در لغة ثعبان بمعنی مار عظیم الجثة مذکر یعنی نر میباشد وادرا اژدها میگویند یعنی درحالة باریک حیثه ادرا مار بفارسی و درعربی حیة و درحالة
عظیم الجثه وضخامة بدنش بمعنی اژدها در فارسی و درعربی ثعبان مینامند وجمعش ثعابین ذکره فی حیوة الحیوان للدمیری و فی المصباح فی اللغة فرا گفته ثعبان عظیم
الحیات مذکر مشتق ثعب الماء اثعبه اذا فجرته و الثعب موضع انفجار الماء فسمی الثعبان لانه یجری علی الارض کجری الماء عند الانفجار **اما تمساح** جانور آبی در فارسی
نام نهنگ میباشد آدمی وگاو وشال بیهما حیوانات بجاذبه نفس از کنارهای انهار وبحار بلع تا بمنا الحبثه را میکند ودر عمق آب فرو میبرد **بحث حادی وعشرین**
فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین یعنی وقتیکه فرعون طلب آیة از موسی کرد پس موسی القا کرد و بینداخت عصا خود را بر زمین پیش روی دروازه فرعون واو
بر اعلی منزل بر سر سریر خود نشسته وهمه اکابر ومهار دولة چهار دور ش بودند پس هنگام القاء آن عصا اژدهای عظیم الجسم روشن وواضح گردید که احدی را از معاینه
کننده گان شکی وشبه در ثعبان بودن او باقی نماند خاصه وعامه مفسرین روایة کردند کما فی **الکشاف** ورد وانه کان ثعبانا ذکر اشعر فاغرفاه بین لحییه
ثمانون ذراعا وضع لحیه الاسفل فی الارض ولحیه الاعلی علی سور القصر ثم توجه نحو فرعون لیاخذه فوثب فرعون من سریره وهرب واحدث ولم یکن احدث
قبل ذلک وهرب الناس وصاحوا وحمل علی الناس فانهزموا فمات منهم خمسة وعشرون الفا قتل بعضهم بعضا و دخل فرعون البیت الداخل وصاح یا موسی خذه
وانا اؤمن بک وارسل معک بنی اسرائیل فاخذه موسی فعاد عصا یعنی مرویست که عصا موسی بصورت اژدهای عظیم الجثه اطول نر موی وچشم دار کشاده گردید ما بین دو
لب واز لب زیرین او تا لب بالا هشتاد ذراع فاصله ودهان کشاده بود پس لب زیرین خود در زمین خانه فرعون ولب بالائی خود بر دیوار سطح خانه فرعون نهاده
متوجه بسوی فرعون شد تا اورا بگیرد وبخورد پس فرعون بترس از سر سریر سلطنت خود خیز زده فرار کرد و بول وبراز او بخوف بلا اختیار او جاری وبروز کرد و
قبل بر آن گاهی بول وبراز خود نمودار باحدی نمی ساخت ونمی کرد و مردم دولة از امرا ولشکر بغایة دهشت ووحشت نزد حمله او بر ایشان نیز همه فرار کردند و

اجوبه اشکال که فرعون چرا از موسی علیه السلام این همه معجزه طلبید بعد قول از حجت

بیست و پنجهزار آدم از انمردم تماشا بین بپای مال یکدیگر دفعةً مردند و ازانکه کسور لعظام گردید تعداد آنها دریافت نشد پس فرعون مخفی شد و در داخل خانه و بحالة فرار خود فریاد کرد ای موسی بگیر این اژدها را و من تصدیق تو کردم و ایمان میارم و بنی اسرائیل را با تو میفرستم پس موسی گردن اژدها را گرفته باز عصا گردید و همین قول ابن عباس وسدی و دیگر جمعی از مفسرین و اهل سیرت در مجمع طول و از قولی نقل کرده که هشتاد ذرع موسی بود در درّ منثور از ابن جریر بن ابی حاتم روایة کرده که احدی بول وغایط بحضور کسی نکرده و همیشه بطور مخفی و مستور میکرد اما وقتیکه ثعبان موسی را دید و دهان باز کرد فاخذته بومئذ اربعین مرة چهل مرتبه بول و براز او در انوقت خطا و جاری شد در درّ منثور از وهب منبه نقل کرده که حیه ثعبان یعنی استخوانیکه دران دندان ثعبان بود دوازده ذرع بذراع آنمردم بود چه ایشان طویل القامة بودند اما لون و رنگ ثعبان موسی بخلاف الوان ثعابین بود چه در درّ منثور از کلبی نقل کرده قال حیة موسی صفراء ذکر یعنی مار موسی برنگ زرد بود اما وقتیکه آن اژدها خود را جمع کرده و پشت چون بچه میشود در درّ منثور از جمعی نقل کرده که وقت قعود مثل مدینه های قعود میشود **سوال** این عصا از کجا و از چه قسم درخت بود **جواب** اکثر برین اند که آن عصا آدم از اشجار بهشت بود و وقت هبوط آدم با خود آورده بود و آن عصا از آدم بارث بشعیب رسیده بود و نزد معاهده مابین شعیب و موسی درباره حفظ و جهت موانحی او شعیب گفت که برو ازین صندوق عصائی را بگیر و دران عصاهای انبیا بودند و هفت بار موسی علیه السلام رفت همین بدست موسی آمد و شعیب دانست که درین مصلحت الهی است اما انتصاب موسی علیه السلام بقولی از درخت انجیر بود و ثعلبی نقل کرده که عصای موسی از درخت آس بوده در طول ده ذرع بطول موسی حملها آدم من الجنة الی الارض فورثها الناس صاغرا عن کابر الی ان وصلت الی شعیب فاعطیها موسی و بقول حسن ابن منذر و ابن ابی حاتم از درخت عوسج بود فقال کانت عصا موسی من عوسج ولم یسخر العوسج لاحد بعده نقله السیوطی فی الدر المنثور طبرسی گفته عوسج و آن وفقاً لرواست چون درخت مغیلان العوسج نوع من شجر الشوك له ثمر مدور فاذا اعظم فهو الغرقد الواحدة و اکثر همین است که عصا آدم از درخت بهشت بود **سوال** اسم عصای موسی چه بود **جواب** دران علما خلاف دارند **و اما اسم آن عصا** در درّ منثور از ابن عباس روایت کرده قال عصی موسی اسمها ماشاء یعنی نام عصای موسی بلفظ ماشاء بود اگرچه این مجمه صحیح ماشاء نام عصی باشد پس موسی هرچه میخواست باذن الهی از ان با وحاصل میشد **ایضاً** سیوطی از مسلم باخراج ابو حاتم نقل کرده که نام عصای موسی دابة الارض است در عرائس ثعلبی گفته واختلف العلماء فی اسمها فقال سعید بن جبیر سمها ماساء بالسین وقال مقاتل بن سلیمان اسمها نفعة وقال ابن حیان اسمها عبایث وقال آخرون اسمها علیق پس ثعلبی گفت و یقال کانت عصا موسی من اللوز وکان اذا جاع رکزها فی الارض فاورقت واثمرت واطعمت وکان یاکل منها اللوز واذا اشتهی فاکهة من الفواکه غرسها فی الارض فتخرج اغصان تلك الشجرة التی اشتهی موسی فاکهتها واثمرت له من ساعتها الخ ظهور عجائبات و دیگر نقل از عصا کرده در صحاح گفته آس بعربی و ابفارسی درخت مورد میباشد ثعلبی در روایة دیگر آورده حاصلش آنکه ملکی این عصا را بصورة آدمی بشعیب و دیعة سپرده بود پس وقتیکه دختر خود صفورا را بنام بنکاح موسی داد و امر کرد به دختر خود که عصائی برای موسی بده چند بار صفورا برای تبدیل آمد همین عصا از همه عصاها بدست هر بار آمد و شعیب راضی نشد که این عصا بموسی بدهد پس مابین ایشان دینی فیصل همین قرار یافت که اول کسی که باینجا داخل شود هر کس او حکم کند بآن باد باشد پس با این حال ملکی بصورة انسانی آمد او امر کرد که هر کس این عصا را از زمین برداشته تواند باو باشد و شعیب آنرا از زمین اصلا برداشته نتوانست پس آن ملک حکم کرد که این عصا بموسی باشد و موسی گرفت **فخر رازی** درینجا فرموده آنچه در کتاب الله قلب عصا بثعبان وارد شد او حق ثابت است **و اما** آنچه دیگر حالات از عصا نقل میکنند آنچه در صحاح احادیث متفقه آمده او مسلم میباشد نه اقوال منقوله از یهود **تبصرة** در کثیر احادیث اهل البیت عصمة وارد است که تبرکات عصا و تابوت سکینه نبی اسرائیل و همه تحایف و الواح صحف و اسلحه مخصوصه انبیاء علیهم السلام نزد مهدی آخر الزمان امام ثانی عشر ائمه اهل البیت از پیغمبر امام لبعد امام خاص بارث رسیده در ایام ظهور خود اظهار همه آن پیغمبرانه میباید **اشکال** متشبهین از طبیعیین آنکه انقلاب عصا بحیوانی ثعبان و فروبردن کردن او کهانتن از سیاب و حچهها و رسیمانها و غیر اینها از اجسام و اجرام ثقیلة و بعد آن عدم نمود و عود آن اشیاء بلع کرده واجب البطلان است زیرا که چنین واقعات اگر مجوزه باشد پس این موجب ارتفاع وثوق و زوال اعتماد از علوم ضروریه بدیهیه گردیده چه میشود که اشخاصی عینی راکه الحال معاینه میکنیم اینها از نسل آدم ابو البشر و از نسل والدین خود نباشند بل اینها هم منقلب از حجر و شجر و مدر و از گیاه و غیر اینها الآن مخلوق شده باشند و این خلاف مشهودات و محسوسات ضروری البطلان سفسطه است و عقلاً حکم بقایل و بدعی چنین شخص بخبط و جنون و ما لیخولیا میکنند و بتجویز این چنین حالات کل معاملات دنیا از مناکحات و مباشرات و مبایعات و طلقات و دیون و مواریث و انتساب انساب و امثال اینها فاسد و معطل میشود چه شبهه بمعاینه کننده میشود که این شخص آن زید و بکر و عمر مشهود روز گذشته نباشد شاید که اینها الحال از درختی یا از حجری یا مدری یا از غیر آن

جواب سوال عصای موسی که داده و از چه بوده

بیان اسماء عصای موسی و اقوال علماء

بیان آنکه جمیع تبرکات انبیاء و عصا و تابوت سکینه نزد امام آخر الزمان است

بهمین قد و قامت وصورة وشکل پیدا شده باشد معهذا انقلاب ماهیة ممتنع است **والر گفته شود** ان تجویز امثال هذه الاشیاء کان مختصا

بزمان الانبیاء **و** هذا الزمان لیس کذلک **فقلنا** الماحصل ذلک فی بعض اعصار الانبیاء فقد وقع الشبهة ایضا فی الموجودین هل کانوا من انسال آدم البشرام

بغیر النسل من الجمادات والنباتات وغیرها **جواب** این بدو وجه میباشد **وجه اوّل الزامی** بدانکه قول ایشان مبنی بر طبیعة است پس ما میگوئیم

که ان طبیعة ذی الحیوة والقدرة والارادة التامة برایجاد معدوم وبرا عدام موجود بهمه وجوه وبهر صفة وشکل دارد یا ندارد پس بر **شق ثانی** که اگر

طبیعة لاعلم ولا قدرة ولاحیوة ولاارادة است پس من الجمادات میباشد و**جماد** مؤثر در خود ودر غیر خود نمیباشد پس تجویز ایجاد از لاشعور ولا قدرة ولاعلم

واجب البطلان محال است عقلاً **وایضاً** اگر اصلا مؤثر ذی حیوة وعلم وقدرة وارادة نباشد پس وجود جمیع اشیاء عالم بلا مؤثری موجود شده باشد پس

قلب عصا هم بحیوان محوز میشود **و** بر **شق اوّل** که مؤثری ذی حیوة وعلم وقدرة اگر موجود بود و باشد پس **یا** افعال وصنایع او بالارادة اند **یا** بالایجاب

باضطرار بغیر اختیار وارادة است بر **ثانی** این قلب عصا بثعبان وایجاد خلق گوناگون مختلف الاشکال بالایجاب والاضطرار بقول تو از وجائز الحصول

باشد چو اینک جوابنا **و** بر **اول** یعنے بالاختیار والارادة مؤثر است پس بالبداهة از وجواز قلب عصا بثعبان بالارادة بمصلحة صحیحه برای اتمام حجة بر خلق

بطور خارق العادة برای تصدیق نبی خاص در وقتی جائز است نه در کل اوقات هر چند جائز است زیرا که از امور ممکنات است لکن در عمومات جائز

نیست تا از خرق العادة بر نیاید پس بعد اثبات کلام در هنیت که این مؤثر **یا** واجب بالذات است **یا ممکن ثانی** باطل است بلزوم دور وتسلسل

پس واجب لذاته حی وعلیم وقدیر بالارادة واختیار بودن او واجب است فهو المطلوب فبطل الشبهة الواهیة بحمد الله تعالی **وجه ثانی بیانے** بچند

برهان است **برهان اول** متفق علیه فلاسفه وحکماء اسلام ومتکلمین است وایشان اثبات کرده اند که جمیع متصورات خالی ازین نیست یا حی واجب

لذاته علیم وقدیر بالارادة عند المتکلمین **و** بالایجاب عند الفلاسفة بالجملة است **یا** ممکن بذاته امکان ایجاده للواجب بذاته **یا** ممتنع بذاته ولغیره میباشد

پس خالق موجد ذی الارادة واجب **و** جمیع ماسواه ممکن وکل ماسواهما غیر معقول ممتنع است **تنبیه** هرگاه این برهین براهین بالتفصیل در

علم کلام وحکمة ثابت میباشد **فقال المتکلمون** ان ذوات الاجرام والاجسام جمیعا متماثلة فی تمام الماهیة فکل ما صح علی الشئ صح علی مثله

فوجب ان یصح علی کل جرم وجسم صغیرا او عظیما علویا او سفلیا ما صح علی غیره **و** اذا صح علی بعض الاجسام صفة من الصفات وجب ان یصح علی کلها

مثلی تلک الصفة **و** اذا کان کذلک فقلنا کان جسم العصاء قابلا للصفات التی باعتبارها تصیر ثعبانا **و** اذا کان کذلک کان انقلاب العصا ثعبانا امرا

ممکنا لذاته **و** ثبت انه تعالی عالم قادر علی جمیع الممکنات فلزم القطع بکونه تعالی قادرا علی قلب العصا ثعبانا **و** ذلک هو المطلوب حاصل آنکه متکلمین هست

اثبات کرده اند که اشیاء ذوات الاجرام والاجسام همه متماثل ومتشابه بیکدیگر در تمام ماهیة ودر حقیقة اند پس هر چیزیکه صحیح بر شئی جسمی میشود همان صحیح

میشود بر مثل او پس هر صفتیکه بر بعض اجسام صحیح ثابت باشد پس همان حالة وصفة واجب است که صحیح وثابت بر کل اجرام واجسام میباشد ومیشود

خواه آن جرم وجسم کبیر باشد خواه صغیر علوی باشد خواه سفلی ذی حیوة باشد خواه جماد ضمنها انقلاب وانتقال واستحاله وخرق والتیام وتغیر وانفعال در

صور واشکال وتبدیل وابدال جائز وصحیح میباشد **تذکره** هرگاه اینحالة وصورة واضح شد پس ما میگوئیم که جسم وجرم عصا هم ازهمین اجسام واوصاف

قابل تصییر بثعبان بود باراده مؤثر قدیر ماهیتا وبماهیة ثعبان وبعد آن بالعکس دفعة متبدل گردیده پس تقلیب وانقلاب عصا بثعبان بنفسه امری

ممکن **و** مؤثر او قادر وقاهر بالارادة بلا ایجاب بر جمیع ممکنات است **و** گردیدن عصا اژدها **و** اژدها عصا قطعا واقع گردید اشکال ملحد طبیعی لاخدا بحمد الله

باطل بالاصالة بود **و** بطلانش ظاهر گردید **تتمه** وهذا البرهان موقوف علی اثبات مقدمات اربع **احدها** ان الاجسام کلها متماثلة فی تمام الذات

وقبول الحالات والصفات **ثانیها** ان حکم الشئ حکم مثله **ثالثها** انه تعالی قادر علی کل الممکنات **رابعها** تقلیب العصا حیا من الممکنات **فمتی** قدمت

هذه المقدمات الاربعة الثابتة فی علم الکلام فقد حصل المطلوب التام بلا اشک **برهان ثانی** بر وقوع انقلاب ماهیة بر آن امور واشیاء محسوسه مشهوده

ناطق صحیح ثابت اند چنانچه بیضه مرغ فی الحقیقة از نطفه مرغ است پس آن قطره منی مستحیل الحال در بطن ماکیان میشود و بدو قسم یکی چون تالاب نقره

که از دیگر طلا ر کذا زرد هر دو مایع منقلب الماهیة والمزاج واللون سفید وزرد مختلف الخاصیت سفیدی آن مزاج سرد وخشک **و** زردی آن گرم و

تر و هر یکے بالانفراد لازمه وخاصیاتی دارد ودر علم طب مفصل مبیّن ومعلوم اهل تجربه **و** وجدان آکلین میباشد معهذا یعنی با وجود مذاب ومایع حایل و

فاصل ندارد اگر آن تخم را بحال بجنبانی اصلا باهم خلط وملط نمیشوند **و** آن دو تالاب مایع سفید وزرد اول نطفه بحالة میشد **و** بعد آن لخته گوشت منقلب

مستحیل شده و بعد آن دراو استخوان ناشی شده عضلات و جوارح و بعد آن علامات و لوازم ذکوریا اناث دراو حاصل شده و بعد آن براو جلدی بجوف
بغلاف از سر تا پایش پوشیده و بعد آن دراو جان و حیوة پیدا شده و خارج از تخم گوناگون بالوان مختلفه ریشه و پر و بال حاصل میشود و همین احوال
در نطفهٔ انسان و هر حیوان میشود **تنبیه** با هر این استحاله و انقلاب عدیده در یکنطفه محسوس و مشهود در مادة الاعمار هر کس میشود و پس بوقوع چنین انقلابات
در یک نطفه در یکوضع رحم ضیق بطنی قطعا ثابت شد که انقلاب و استحاله ماهیة جمیع اقسام اجسام ممکن الحصول بل حاصل الوقوع علی الدوام موجد
مؤثر علیم بکمال و قدیر بلا زوال بیک حال در جمیع احوال ذی الاراده والاختیار والتصرف در کل ممکنات و موجودات علی الدوام حیث ما شاء و
کیف یشاء باشد پس باطل شد ادعاء باطل مبطل جاهل که تقلیب ماهیة ممتنع است والحمد لله سبحانه ما اعظم شانه وکتاب الله ازین قسم برهان مملوّ است
چنانچه در یک آیه فکسونا العظام لحما الخ همه تفصیل این برهان از ابتداء نطفه آدمی تا ایلاد و اظهار و باینعالم درج فرموده پس عقلاً ممکن الحصول
و سمعا حاصل الوقوع انقلاب ماهیة ثابت میباشد **سوال** در عصاء موسی بمحض القاء و انقلاب بلحم و دم و عظم حاصل شده حیوة ناشی میشد یا اول
در عصا حیوة آفریده منقلب بلحم و دم و عظم شده پس صورة و هیکل ثعبان بفور در ان آفریده میشد یا بنوعی غیر این **جواب** مخول مدققین مفسرین
تصریحی دراین باب نکرده اند ولکن القاء و فاء تعقیبی فاذا هی ثعبان مبین دلالة دارد که بمحض القاء انقلاب طبیعة عصا بطبیعة و صفات و لوازم
ثعبانی بفور حاصل میشد ثم الله اعلم **سوال** پس بمحض اخذ موسی که ثعبان عصا چوبی میگردید آیا آن طبیعة حیوانی دراو ودیعه منها د فقط و بظاهر حالة
عصا عود میکرد یا حالة طبیعة و صورة حیوانی ازان زایل میشد **جواب** هر دو حالة در آن جائز است چه اهل سیر روایة نقل کرده اند که سحره ابتداء
متجسس شده از اینکه شبانگاه حالة نوم موسی دریافت نمایند پس دیدند که بعض آن اژدها بجای بالین موسی زیر سرش بقیه عصا اژدها صورة چهار
دور موسی سر بلند کرده نگران و نگاهبانی موسی و دیگر مواشی او میکند پس سحره بمعاینهٔ این حالة یقین کردند که از قسم سحر نیست بل از قسم خارق العادة است
وایضاً وقتیکه کهامن سحر سحره از هیزمهای طویل و جسیم و ریسمانها و ستون سیماب و غیرها بیک لقمه فرو برد و خورد کرد و بعد اخذ موسی اژدها بحالة
عصا عود کرد و اصلا و ابدا اثری از فرو برده و خورده او نمودار نشد و عود نکرد **هذا** همه از سحره ایمان آورده سجده بخالق کردند **وایضاً** وقتیکه
اژدها شد خود آنحضرت بمعاینهٔ آنحالة خوف خورد از قرب آن دور گریخت و جرئت در اخذ او نمیکرد پس وحی شد یا موسی اقبل ولا تخف انک الاعلی
یعنی پیشی کن در گرفتن مترس چه تو برتری از اینکه ترا ضرر برساند و ترسان مرتبه اولی او را گرفت و سبب سوم ایمان آوردن سحره بموسی اینهم بود چه ساحر
نمی ترسد بعصا از سحر خود زیرا که میداند که این حقیقتی واقعی ندارد و هر گاه خود ترسید ازو همین سحره یقین کردند که این از باب سحر و فعل او نیست بل
این فعل رب مرسل اوست لهذا خود ترسید ایمان آوردند و تصدیق موسی کردند ثم الله اعلم **اشکال** اگر عصا اژدها میشد و دراین شکی نیست که معجزه
فعل الله تعالی شرف و عزت و حرمت دارد پس از ثعبان اگر روح حیوانی او منتقل یا منقلب بدن مع روح ثعبانی بچوب میگردید باین توهین و تنزیل
او از علو لازم میآید و او من باب تنسیخ باشد و چگونه جائز بمعجزه چنین حالة باشد **جواب** این اشکال رکیک باطل است بالاصالة زیرا که تنسیخ عبارة از
انتقال نفس ناطقه انسانی خاص ببدن انسانی دیگر است و اگر انتقال او ببدن حیوانی غیر ناطق باشد او مسخ است و اگر انتقال او بجسم نباتی باشد او
نسخ است و اگر بجسم معدنی منتقل شده او رسخ باشد **تنبیه** در اینجا هیچ یکی ازین اقسام نیست نه روح انسان و نه روح ثعبانی منتقل شده تا این اشکال
وارد شود پس بالاصالة ایراد باطل است **اشکال** کلیم الله چرا ترسید از اژدها و فرار کرد این دلالة دارد که آنحضرت کمال ایقان بر قول و وعده تعم
ندارد و نبی الله چنین نباشد **جواب** نزد اختصر اصح و معقول تر این است که موسی وقتیکه اژدهائی در جثه و قامت چون کوهی گردیده و دهان او
هشتاد ذراع یا بیست ذراع قد طویل آمد و دم باز دیده لب زیرینه بزیر کرسی خانه فرعون و لب بالا بر سطح بام اعلی منازل مکان فرعون ثعبان گذاشته تا همه نظاره
کنندگان و فرعون و هامان بلا اختیار فرار و دفعة کرده بول و برازش برآمده دید موسی هم خائف ترسید و القائه که تا سحره که هزارها ماهرین بودند آنها
فرار موسی معاینه کردند که گریخته هر یکی بعلم الیقین دانست که این اژدها از مصنوعات حیلهٔ موسی نیست و بجهة همین القاء ترس و خوف در خود موسی
کرده همین موجب اسراع ایمان خلق کثیر سحره گردید که چندین هزار بود و بمعاینهٔ آن قبل از همه مردم در میدان آن علی الاعلان والاجبار بر ملا ایمان آوردند
اما وحی بموسی اقبل ولا تخف انک انت الاعلی و انک من الآمنین خوف و ترس ازو مرتفع ساخت پیش ثعبان آمده دست بر گردنش نهاد دلیقوی
در قبضه او عصا شد **جواب** جمعی از مفسرین آنکه این آیه مزبوره در تسلی و تثبیت خطرات موسی بود چه او میترسید که مبادا امر اهم ساحر مردم بگویند

جواب سوال اکبر

عصا بمحض القاء منقلب بلحم و دم و غیره طبیعیات شد

جواب اشکال کلیم الله

جواب آنکه ... اقبل ولا تخف

چه این اعجاز مشتبه بسحر ایشان بود خالق تسلی داد که تو برتر شان توازان برترست که بتوگمان ساحر کنند و بعض محققین فرمودند که اینحالة غریبه عجیبه ثعبانی و فتیکه معاینه کرد و مثل ان هیئة ثعبانی نبوده و ندیده بمقتضای بشریة در قلبش خوف عظیم ناشی شده پس بموجب آیه مذکوره مطمئن بایمن از ضرر ساقی ثعبان گردیده و بدست خود جانب خود بچیده بدنش و اندامش معهذا میلرزیده دست در دهانش نهاد عصا شد **تبصرة** عصای موسی از بادام درخت جنة بود و همه انبیا عصا میگرفتند برای تجنب از خیلاء و از مضرات پس اخذ عصا بادامی گرفتن از سنن انبیاء مرسلین کلهم است چنانچه **در مجمع** مرویست قیل کان الانبیاء یاخذون العصا تجنبا من الخیلاء **قال رسول الله** تعصّوا فانها من سنن اخوانی المرسلین یعنی پیغمبر صلعم فرمود شما هم عصا بگیرید چه گرفتن عصا از سنتهای مرسلین انبیاست **وقال** امیر المؤمنین ع قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من خرج

فی سفر و معه عصا من اللوز **و تلی** هذه الآیة ولما توجه تلقاء مدین الی علی ما نقول وکیل امنه الله من کل سبع ضاری ومن کل لص عادی ومن کل ذات حمة حتی یرجع الی اهله و منزله **و کان** معه سبعة و سبعون من المعقبات یستغفرون له حتی یرجع و یضعها یعنی علی از نبی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد حاصل آنکه هرکس را در سفر عصاء بادامی در دست باشد او محفوظ از ضرر هر درنده و گزنده و از دزد گیرنده و هرچه موذی باشد تا بخانه برسد

با و هفتاد و هفت ملک عقب استغفار برای او میکنند تا آنکه بگذارد آنرا **و قیل** ان اول من اخذ العصاء عند الخطبة فی العرب هو قیس بن ساعدة یعنی اول کسیکه عصا در خطبه از عرب گرفت او قیس بن ساعده بود **و** ثواب بسیار در احادیث اهل بیت وارد در عصاء بادام تلخ وارد شده آنچه بمعتمدین اهل سیر در سیر ائمه اطهار **و** در سیر سلاطین بنی العباس **و نیز** در احادیث کثیره امامیه ثبت و ضبط و مشهور شده است که باعجاز حضرت رضا علیه السلام از سراپرده مقام مامون الرشید دو صورة شیر منقوشه بامر امام متجسم شده حاجب لعین را هر دو در محضر مامون دو نصفه دریده در مجلس او و در محضر خلق خوردند **و** بامر آنحضرت باز بسراپرده رجوع کرده مثل سابق بصورة شیر منقوش شدند **و ایضا** بامر حضرت امام علی النقی علیه السلام صورة شیر که بر مسند تکیه متوکل عباسی منقوش بود آنصورة متجسم شده شعبده باز هندی را در مجلس متوکل بدرید و خورد پس باز بامر امام همام ع بعد اکل آدمی آن شیر بعد تجسم بصورة صلیه خود رجوع کرده منقوش بر تکیه متوکل چون سابق شد **مرویست** که مامون الرشید و متوکل هر دو امام را التماس اعاده آدم خورده شده کردند **اما** این ع فرمودند عود اینها محال است هرگاه فرو برده و خورده ثعبان موسی عود نکردند پس اینها هم عود نخواهند کرد **سوال** این عود نکردن مبتلعات ثعبان موسی **و** کذا عود نکردن آن دو آدم که دو صورة شیر آنها را بمحضر مامون و متوکل خورده بودند چرا عود نکردند **و** بعد ابتلاع هیچ اثری و علامتی و ضخامتی در عصاء موسی **و** هیچ گونه جسمیتی در صور منقوشه شیرها یافته نشد **و** آن اجسام جسیمه از عصا و از صورة شیر چه شدند و کجا رفتند **جواب** بدانکه اعجاز فعل خارق الهی مطابق واقع حقیقة میباشد بخلاف سحر و شعبده **و** اشیاء بتلعه عصاء و دو صورة شیر عود نکردند تا **فرق اعظم** در این نمودار باشد در مابین سحر و شعبده چه سحر و شعبده در واقع حقیقتی اصلاً ندارد **و اگر** اینها از دو شیر **و** از عصا موسی عود و نمود میشدند البته احتمال سحر میشد **اما جواب** آنکه مبتلعات عصا و دو صورة شیر چه شدند اینست که خالق قدیم در ان ثعبان و در دو صورة شیر مجسمه طبیعة حیوانیه هیچ بیچ لوازم علی الحقیقة آفریده بود **و** در بطون آنها دفعة هضم و تحلیل داده چنانچه در طبایع دیگر حیوانات تحلیل و هضم آفریده انتقال و استیفاء و استجاب در ان میباشد لهذا عود نکردند مبتلعات آنها **سوال** اعجاز عصاء موسی اعلی و اکمل و افضل بود یا این دو اعجاز دو امام **جواب** عند التحقیق دریافت میشود که اعجاز ائمه و امام اعظم و اعلی از اعجاز موسی اند زیرا که سابق بیان شد که کل اجسام متماثل قابلیت انقلاب و استحاله بالذات دارند **اما** این صور منقوشه از جمله الوان و اعراض بلا جسم اند آدمی دو سه گز در طول **و** یکذرع زیاده در بر او و شیر فرو بردند پس باز بصورة منقوشه خود بر گردیدند **و** اثری از ان دو آدم نمودار از انها اصلاً و ابداً نشود پس نزد هر صاحب بصیرة و عقل اعظم از معاجز موسی **و** اعجب از عصاء موسی **و** ابعد از سحر و شعبده **و** اقطع بر صدق امامة و حجیت ایشان لعلم الیقین میباشد ثم الله اعلم **بحث ثانی و عشرین** نزع در لغة یعنی اخراج شیء از مکان خود میباشد **در مجمع** فرمود والنزع ازالة الشیء عن مکانه الملابس له المتمکن فیه کنزع الرداء عن الانسان **والنزع** والقلع **و** الجذب نظائر **اما بیضاء** صفة ید مؤنث آورده بیاض رنگ سفید است **در مصباح** فرمود والبیاض من الالوان و شیء ابیض ذو بیاض وهو اسم فاعل و به سمی **والجمع** البیض **والاصل** بضم الباء لکن کسرت لمجانسة الیاء **و** ایام البیض و ان تقدیر ایام اللیالی البیض **است** و اللیلة ثالث عشرة **و** لیلة رابع عشرة **و** لیلة خمس عشرة

باشد و برای این نامیدند چه در این شبها وقت از وقت طلوع قمر تا طلوع آفتاب آن شبها روشن میباشند و بعضی آنرا بایام البیض نامیده
مطرزی گفته من فسرها بالایام فقد ابعد و بیضاء سفید ضد سوداء بمعنی سیاه از باض یبیض بیضا و بیاضا ست اما بیضة واحد بیض واحد
بیوض و بیضات بیکون یا نزد بنی تمیم بالفتح لغة هذیل ست **بحث ثالث وعشرین** ونزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین مفسرین
فرمودند که فرعون بعد اخذ ثعبان بحال آمده بموسی گفت دیگر آیتی از رب خود آوردی موسی فرمود آری و فرعون گفت بیار آنرا پس آنحضرت از بغل
بطرف جیب یا از جانب آستین خود دست منور خود برآورد و بیرون آمد هنگام آن کف دست یا کل دست تا بند دست بنور سفید درخشان برآورد که بر نور
آفتاب غالب بود و بقولی روی انه علیه السلام اری فرعون یده وقال ما هذه فقال یدک ثم ادخلها فی جیبه ونزعها فاذا هی بیضاء
غلب شعاعها شعاع الشمس وکان موسی آدم شدید الادمة یعنی مرویست که موسی دست خود بفرعون نمود که این چیست فرعون گفت که دست
تو هست و موسی دست در پیراهن برد و برآورد در آن وقت دست مبارک منور بنور سفید برآمد درخشان بحالیکه نور او غلبه میکرد بر نور آفتاب و موسی
شدید گندم گون بوده چه آدم ماخوذ از ادمة است بضم بمعنی گندم و بعضی فرمودند موسی برنگ سرخ و سفید و سفیدی غالب بر حمرة بود چه آدم
شتر سفید موی و سفید لون میباشد و اول شهرست **سوال** چرا موسی اول دست خود را بفرعون نمود پس درون بغل برده دست بیضاء
برآورد **جواب** تا فرعون بداند و ببیند که دست موسی بلا شئ مالیده بود و دفعه بار دیگر بفور برآورده و آن ید بیضاء گردیده بود و این نور سفید خاص
فعل الهی بود و بحیله و تزویر و بضماد و مالش شئ و بسحر نبود ابن عباس رض فرمود وکان لها نور یضیئ بین السماء والارض **وجهی دیگر** آنکه دست
مبارکش و زبان مبارکش در وقت صبابت بطبقه آتش سوی انداخته بود چنانچه انفا در تفسیر همین سطور گردیده لهذا در دست مبارکش علامة
سوختگی بالجملة باقی بود چه اثر سوخته غالبا در جلد قدری سفیدی بعد صحت باقی میماند پس آنحضرت همان دست را برآورد گفت این چیست فرعون گفت
که این دست سوخته تو هست و آنحضرت دست درون برد و برآورد پس تمام کف دست آنحضرت بنور سفید غالب بر نور آفتاب درخشان متلالا برآمد واحدیرا
شک نماند که این تنویر ید من فعل الله هست نه من باب السحر ونه من باب الادویة وغیرها و ابن عباس وغیره فرمودند که موسی دست خود از بغل خود
یا از گریبان خود برآورد فرآها بیضاء من غیر سوء بیضاء من غیر سوء یعنی بغیر برص منورة **تنبیه** چگونه در عضا بر جلد بدن برص عیب الی
قدیم الزمان هست لهذا در آیه دیگر ازاله این شبهه کرده فقال تعالی بلفظ ذلک بیضاء من غیر سوء یعنی بغیر برص فرمود و احدی از فرعون و اهل او ید
بیضاء او انکار کرده نتوانستند **واما** معنی فاذا هی بیضاء للنظارة ولا تکون بیضاء للنظارة الا اذا کان بیاضها بیاضا عجیبا غریبا خارقا عن
العادة یتعجب الناظرون اذا نظروا الیها حاصل دست مبارکش بنهایت سفید برای نظاره و بینندگان بود و بیضاء برای نظارة نمیشود تا وقتی که
سفیدی دست آنحضرت بکمال درجه عجیبه و غریبه خارج العادة که اصلا مثل آن سفیدی کافة عقلاء بینندگان ندیده باشند تا تعجب کل ناظرین بهمه
او نگاه کنند و از این ثابت شد که چنان دست مبارک بنور سفید منور بود که هیچ عاقلی مثل آن نور سفید درخشنده ندیده بود پس ثابت شد که بر نور
سفیدی آفتاب غالب بود ثم الله اعلم **اشکال** قرآن دلالة صریحه دارد که اعجاز ثعبانی اظهار کرد و بعد آن اعجاز ید بیضاء را و این رأی عقل قبول نمیکند
که ید بیضاء اعظم و افخم که مثل آن ثعبانی خالق در دنیا نیافریده و کافة آن ناظرین از عصا و مثل آن اصلا و ابدا ندیده بودند وکل مردم همه ایشان وحشت
و هول مفرط خورده راه فرار بلا اختیار پیش گرفته بحالیکه بخوف بول و براز فرعون بلا اختیار جاری شده و پناه بموسی آورده و بیست هزار آدم هلاک
مردند و فرعون چگونه بحصول و بقاء اینخوف جرئت کند و طلب آیه دیگر **جواب** چونکه موسی را آیتی و آیة اعجب و اعظم و اغرب معاجز مخصوص برای
ارائه فرعون و هامان و اهل مملکه او داده شده بود پس خالق مدبر حکیم از قلب فرعون آن وحشت و دهشت و خوف سابق دور کرده باشد پس آیه ثانیه
ید بیضاء بشوق و ذوق طلبید و بمعاینه آیه بعد آیه لسان معذرت او قطع و حجة بر او اتم شود و هر چند بروئیة آیه ثعبانی باور نمیشد **واما** بروئیة آیه ید بیضاء
او را رغبت تماشی شود و باقی تفصیل دقایق این قصه بعونه و تائیده تعالی در سورة طه خواهد آمد **اشکال** معجزه واحده صافی شافی کافی خصوصا اعجاز چنین
ثعبانی بود پس چرا بعد آن آیه ید بیضاء آورد پس اتیان معجزه ثانیه و تکثیر و تعدید آیات بغیر عبث و لعب و لهو و در آن فائده نمیباشد بل تکثیر و تعدید اعطاء
و اظهار آن موجب تهاون و لا مبالاتی بآنها عاید بل نیز بکثرة از خرق العادة بر میآید **جواب** کثرة معاجز کثرة دلائل و دلائل قاطعه ست و کثرة
دلائل موجب زیادتی تقویت و یقین و زوال شک و شبهه میباشد پس اشکال باطل شد بلی از خرق العادة وقتی خارج میشد که آن معاجز از غیر انبیاء اگر صادر

وظهور رسانید و انکس که میگوید که مراد از عصا و ید بیضا شئ واحد است و مراد از ان حجة قویه است که غالب بآن بر جمیع مخاصمین میشود و ادله آنها همه را باطل میسازد چنانچه گفته میشود که فلان ید بیضا فی التقریر و الخطابة جواب عدول از ظاهر کتاب الله و سنت رسول الله مع تواتر این چنین واقعات هرگز جائز نمی‌باشد مگر آنکه امکان نبوده باشد و امکانیت این چنین معاجز معلوم هر ذی شعور است و مقال قوی موجب امتیاز نبی از غیر نبی نمیشود و اگر مراد عصا و ید بیضا حجة قویه نمیبود و البته که مردم معاینه آن بدهشت و وحشت او فرار نمیشدند و بیست و چهار آدم در فرار پایمال نمیمردند و فرعون و اکابر اشراف او ان هذا لساحر علیم نمیگفتند پس این قول واهی واجب الابطال از عقاید ملاحده و زنادقه معتقدین خدای طبیعة منکر از وجود خالق علیم قدیر باشد و همچنین ضروریات واقعات معاجز انبیا خصوصا شق قمر و شق بحر و اظلال جبل را و غیر این در عصر موسی شیطان انس معاصر منکر شده تاویلات کاسده فاسده باطله را کرده اشکال در ید بیضا او ته چه کرد پس یا نور در جلد دست او آفریده یا الوان آفریده چون لون سفید مفرط اول جائز نیست چه نور در حقیقة از جواهر قائمه و ضیای بذاته مضیی لغیره میباشد پس وضع آن جوهر در جلد دست او غیر معقول است و اگر مراد ثانی من باب الاعراض آفریده اما همه الوان غیر نورانند و بر الوان اطلاق نور مضیی نمیشود جواب بلی در دست مبارک لون سفیدی مفرط آفریده و دران اضائة و ضیاء بکمال خوش آینده هر کس آفریده و آن مشابه نور آفتاب مثلا گردانید چنانچه وجه یوسف بکمال حسن و جمال و ضیاء آفرید و انظار مردم بمعاینه آن خیره میشدند و همچنین در ید بیضا آنحضرت لون صفی بکمال صفا متشعشع و متلألا آفریده هیچ اشکالی و استبعادی عاقل خبیر را عاید و لاحق نمیشود و بر درخشنده کی لون اطلاق نور میشود ثم الله اعلم جواب ثانی نزد آنکه نور در اصل ضیائی من باب الاعراض است پس بنا بران اگر نور را عرض کرد بر جلد دست موسی بنا بر این نیز اشکال ساقط بالراس شد علی التقدیرین اشکال باطل است ثم الله اعلم سوال آیا نور ازید بیضا منفک و زائل میشد و عند الارادة باز عود میکرد یا مستمر بعد اعطاء آن نور در دستش باقی میماند جواب در این هر دو وجه جائز بغیر دلیل مانعی باشد والله تعالی اعلم فقوله تعالی

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۝ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۝ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۝ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ

ترجمه این آیات این است گفتند بزرگان و اشراف از قوم فرعون بپرستی و تحقیق این موسی جادوگری است دانائی ماهر بفن سحر چه همین است که عصای چوب را اژدهای عظیم و دست گندم گون خود را ید بیضائی گردانید میخواهد که این ساحر بیرون و برآرد شما قبطیان را از زمین ملک شما پس فرعون مخاطب بقوم گفت که پس امر و رای شما درباره او چیست و محتمل است که از یرید الی تامرون جمله مستانفه از کلام فرعون باشد قومش در جوابش گفتند موسی را حبس کن و نگاه دار مگذار که برود و برادر او هارون را با او نزد خود کن و بفرست در شهرهای قریب ملازمین خود را که فراهم آرنده و جمع کننده باشند بیارند نزد تو هر قسم ساحری که دانا و حاذق و ماهر در فن سحر باشد و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول قال الملأ من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم یعنی تک فرعون و اشراف و اکابر قوم او هرگاه گردیدن عصا اژدها و نمودن ید بیضا معاینه کردند پس مجلس شوری منعقد ساخته ارکان و اعیان قبطیان بحضور فرعون جمع شده همه آنها گویا متحد الکلمه درباره موسی گفتند و آنرا خالق حکایة بما فرموده او این است که گفت قوم بزرگان فرعون خواه مخاطب بفرعون خواه مخاطب بعوام قوم قبطیان که بپرستی و بتحقیق این موسی هر آئینه مرد یست جادوگر بسیار دانا و ماهر و حاذق در همه انواع و اقسام سحر مثل او ساحری دیده نشده تا عصا چوبی را بدرجه اتم اژدهای عظیم الجثه چون کوه نماید و آن ثعبان کما من بهر مردم و سنگ و درخت بیک لقمه فرو برد و بخورد و بعد آن آنرا باز عصا گردانیده اثری از آن اشیا مبتلعات نمودار نشده و بعد آن ید بیضائی نموده و حال آنکه خود بلون گندم گون از ولادت الی حین بوده و اینها نیست مگر نظر بندی و صرف انظار نظاره کنندگان اشکال در این آیه قال الملأ من قوم فرعون این جا اسناد باشراف قوم فرعون ان هذا لساحر علیم کرده و در سورة شعراء اسناد این مقال بخود فرعون کرد بقوله و قال فرعون للملأ حوله ان هذا لساحر علیم این تناقض صریح در کلام الهی تعالی ابدا نباید و نشاید پس جمع این چگونه ممکن میشود جواب اول جائز است که انتقال قول

دربن سوره درمجلس شوری اول بحضر فرعون امثار دولة اوگفته باشد وسقال منقول درسورهٔ شعراء درمجلس شوری ثانی مخاطب باکابر واعزه قوم
خود که حول آنها مرهٔ ثانیه جمع شده بودند و فرعون بقوم باین تکلم ومشوره کرده باشد چه قوم وقتیکه درمجلس سابق گفته بودند که اینهم ساحراراده
دارد که شمارا ازین ملک برآورده خود سلطنت نماید درخاطر فرعون این سخن قرار یافته پس درمجلس دیگر خود فرعون بایشان فرموده باشد که ای
اشراف رای شما درباره موسی الحال چیست وچطور با او معامله شود وجواب ثانی بعض اعلام فرموده یحتمل ان فرعون قال هذا القول ثم انهم
بلغوه الی العامة فاخبر الله تعالی هنا عن الملاء واخبر هناك عن فرعون وبعضی فرموده اند که موسی بدفعات اظهار عصی وید بیضا کرده پس دریک مرتبه
قوم ش ودر مرتبه دوم ش خود فرعون گفته رای برا ستقلال داده باشد بحث ثانی بدانکه سحر درلغة صرف شئی از حقیقة صلیه الی غیره هست چنانچه
ازهری گفته السحر صرف الشئ عن حقیقته الی غیره واصل السحر خفاء الامر وازینجا آخر شب را سحر میگویند لخفاء الشخص ببقیة ظلمته وایضا
زمین بیش را سحر میگویند لخفاء امرها والارض مسحورة فشبه سحر الساحر بذلك لتخییله الی من سحره انه یری الشئ بخلاف ما هو به جوهری
فرموده السحر الاخذة وکلما لطف ماخذه ودق فهو سحر یعنی سحر بمعنی گرفتن وهر چیز یکه لطیف ودقیق وباریک باشد ماخذ او پس وسحر باشد از
سحر یسحر سحرا والساحر هو العالم والفاعل به وسحره ایضا بمعنی خدعه وکذا قاله الفیروزآبادی در مجمع السحر لطف الحیلة فی اظهار اعجوبة
توهم المعجزة یعنی سحر عبارة هست از لطیف حیله واظهار اعاجیب امور که توهم اعجاز رائی وناظر میکند در مصباح از ابن الفارس نقل کرده قال السحر
هو اخراج الباطل فی صورة الحق یعنی سحر عبارة هست از اخراج واظهار باطل درصورة حق وقال یقال هو الخدیعة یقول سحر محض فریب وخدعه
میباشد وجمع ساحر سحرة بالتحریک جمع سحر بالکسر اسحار هست تنبیه بدانکه سحر بکسر اول وسکون ثانی یا عمل وفعلی میباشد یا قول وکلام اما اول پس
او بترتیب وترکیب ادویات واسباب ناشی میشود واثر آن اما ثانی یعنی او کلامی میباشد از رقیات وافسونات وبآن اثری ظاهر میشود ولی حقیقة
وترتیب وترکیب این هر دو نوع قولی وفعلی وحیل آن مخفی میباشد براکثر ناظران ومعاینه کنندگان وسحر البیان هم من باب الثانی هست یعنی کلمات
مشکله ومعضله را با وضح عبارة وابلغ وافصح عبارات بیان میکند وبآن اثری شدید درقلوب سامعین حاصل وناشی میشود خواه آن حق باشد خواه
باطل ودر مجمع درتشریح حدیث فرموده ان من البیان لسحرا ای بعض البیان سحر لان صاحبه یوضح الشئ المشکل ویکشف عن حقیقته
بحسن بیانه فیستمیل القلوب کما تستمال بالسحر وقال بعضهم لما کان فی البیان من ابداع الترکیب وغرابة التالیف بفصاحة الالفاظ ما
یجذب السامع ویخرجه الی حد یشغله عن غیره شبه بالسحر الحقیقی وقیل هو السحر الحلال شیخ طریحی فرموده والسحر بالکسر فالسکون کلام
او رقیة او عمل یؤثر فی بدن الانسان او قلبه او عقله وقیل لا حقیقة له ولکنه تخییل وتمویه وهمین قول معتزله وجمهور امامیه وجبریه هست که سحر
بالکلیه لا حقیقة هست در کلیات علامه ابو البقاء گفته السحر بالکسر والسکون هو مزاولة النفوس الخبیثة لافعال واحوال یترتب علیها امور خارقة
للعادة لا یتعذر معارضته یعنی سحر از مهارة ومزاولة نفوس شریره خبیثه برای افعال واعمال واحوال خبیثه که مرتب میشود بران ظهور امور خارقة
العادة اما متعذر نمیباشد معارضه آن بدریافت حقیقة آن ولو بعد حین چه این اصل این امر کتابی هست ثم قال ابو البقاء وهو فی اصل اللغة
الصرف حکاه الازهری عن الفراء وغیره واطلاق علی ما یفعله صاحب الحیل بمعونة الالات والادویات وما یریك صاحب خفة
الید باعتبار ما فیه صرف الشئ عن جهته حقیقة لغویة یعنی سحر در اصل لغة بمعنی صرف نظر باشد وحکی از ازهری واز فراء وغیرهما از ائمه لغات همین
میباشد واما اطلاق او بر فعلیکه محیل بمعونة وامداد واسباب الات وادویات اظهار میکند وبر آنچه بنما ید صاحب وفاعل او بخفة وسرعة وسبکی دست او پس
باعتبار آنچه دران صرف شئی از جهة حقیقة لغویه میباشد والسحر الکلامی هو غرابته ولطافته المؤثرة فی القلوب المحولة ایاها من حال الی حال
کالسحر وان من البیان لسحرا معناه والله اعلم ان یمدح الانسان فیصدق فیه حتی یصرف قلوب السامعین الیه ویذمه فیصدق فیه ایضا
حتی یصرف قلوبهم ایضا الیه سوال سحر درعرف شرع چه معنی دارد وحقیقة او چه مقرر شده آیا حقیقتی دارد یا ندارد واگر حقیقتی ندارد پس آنچه ظاهر
صادر از ان میشود آن اثر چیست چه ظهور اثر بغیر وجود مؤثر ممکن الوجود والظهور اصلا نیست جواب بدانکه دران هست دو قول دار واحدها
مذکور شد که یک قسم سحر عملی هست که بترتیب وترکیب ادویات بعد اجتماع وامتزاج آن اثری از ان حاصل میشود وظهور اثر از ادویات مع الترتیب والترکیب
از عادة عادیه لازم میباشد پس انکار آن خلاف مشهودات وضروریات میباشد وقسم دیگر سحر از قسم کلام وافسونات ورقیات وتسخیرات میباشد

سحر بمعنی سحر لغوی وبیان

فعلی وقولی وانواع سحر

جواب سوال حقیقة سحر دارد یا نه

سحر معنی وجه حقیقتی دارد یا ندارد پس مؤثر و اثر آن از چه هست

پس بعمل آن ملک وجن وکواکب وارواح سحر عامل آن میشوند وظهور آثار این قسم هم محسوس ومشهود خواص وعوام از انواع خلق درمشاهد ایشان و
مدعیان آنها وبکرات ومرات شده پس انکار از ایشان کانه انکار بدیهیات میباشد **تذکره** نزد اینطایفه درامثال سحر اثر علی الحقیقة میباشد یا تقلیب
وتحویل هیئة وهیکل وحقیقة اشیا مسحوره باین انواع ممکن وجایز هست یا نه بعد اعتقاد که سحر حقیقة دارد ودراینجا درمیان خلاف بدو قول کردند و
هریکی ازین فریقین دلائل براثبات دعوی خود پیش کردند **ثانی القولین** مذهب اکثر معتزله وجمهور امامیه وجمهور اشاعره وغیرهم منکر محض اند
ازحقیت حقیقة سحر فی نفسه **تبصره** پس بنابراین تعریف سحر بحسب شرع اینطرحیین کردند فقالوا ولفظ السحر فی عرف الشرع مختص بکل امر یخفی
سببه ویتخیل علی غیره حقیقة ولا حقیقة فی الواقع ویجری ذلک مجری التمویه والتلمیع والتخدیع والتلبیس حاله یعنی لفظ سحر درعرف
شرع عبارة است از هرامر یکه سببش مستور ومخفی بر غیر ساحر میباشد وتخیل غیر ساحر نادان راحقیة حقیقة واقعیه وآن جاری مجرای تمویه وتلمیع وتخدیع
وتلبیس محض رحال او میباشد **ومؤیدش** آیه کتاب الله نیز یخیل الیه من سحرهم انها تسعی نیز میباشد که سحر از تخیلات هست ولس **فخر رازی**
ونیشاپوری وغیره ازمقلدین او هم همین فرمودند ولفظ السحر فی عرف الشرع مختص بکل امر یخفی سببه ویتخیل علی غیر حقیقته ویجری
مجری التمویه والخدع قال تعالی یخیل الیه من سحرهم انها تسعی پس نزد این طوایف بالکل سحر را تاثیری درقلب وتحویل وتبدیل ماهیة سحر ندارد پس
جمیع آنچه بنظر میآید او محض تخیل بصرف نظر میباشد چه او بذاته حقیقتی ندارد ودر مجلد اول تفصیل باب سحر تحریر یافته **بحث ثالث** دراعراب
فماذا تامرون نحویین دوقول دارند احدهما این ماذا دو کلمه غیر مرکب هست پس لفظ ما محتمل آنکه مرفوع المحل ولفظ ذا بمعنی الذی باشد پس تقدیرش
فما الذی تامرون باشد **ثانیهما** ماذا ترکیب کلمه واحده اسم واحد هست پس بنابراین منصوب المحل باشد وتقدیرش فای شئ تامرون میشود **بحث
رابع** یرید ان یخرجکم من ارضکم دراینجا قول مقدر بالاتفاق هست پس مفسرین خلاف کردند **نزد** آنانکه ازجمله بقاء مقال قال الملاء
پس نزد ایشان دووجه محتمل اند یکی آنکه قال الملاء من قوم فرعون مخاطبا للقبطیین یرید موسی ان یخرجکم من ارضکم بسحره فما ترون وتقولون
فی تدبیر دفعه یعنی سردار دولة فرعون مخاطب بقوم قبطی گفتند که موسی ازاجله سحره هست اراده دارد که قوم بنی اسرائیل را بسوی خود مایل سازد وشمارا
ازشهر وملک مصر اخراج کند بغلبه سحر خود بشما چه رای دارید وچه میگوئید درتدبیر دفع او تا شمارا ذلیل وخوار مانند بنی اسرائیل که الحال درشما اند
نسازد وازعوام اهل مصر استماله ودریافت حال ایشان که آیا با موسی موافقت نمایند یا با موسی وسحر موسی درقلوب ایشان تاثیری کرده یا نه **دیگر آنکه**
قال الملاء لفرعون یرید ان یخرجکم من ارضکم فماذا تامرون یعنی سردار دولة بجود فرعون گفتند که موسی اراده دارد که شمارا ازسلطنت ملک خارج
سازد بسحر خود پس شما درباره چه رای دارید وچه امر میکنید **وغرض** شان اماده کردن فرعون بر گرفتاری وفرمان گرفتن از فرعون موسی ومدلول
لفظ تامرون صیغه جمع است خطاب بآن بواحد درست نمیشود **وجوابش** آنکه اعظم الملوک والفراعنه بود وملوک رعایا وامثال واحد میکنند پس تعظیما
للعظیم والملوک خطاب کردند واین شایع قدیما وحدیثا بوده ومیباشد اما **نزد** آنانکه بر علیم کلام تمام شد وازیرید جمله مستانفه قول مقدر است
پس نزد ایشان ایضا ایفقول فرعون بارکان دولت هست وتقدیرش چنین باشد قال فرعون لقومه الی قوله فماذا تامرون یعنی فرعون بقوم خود گفت
ای قوم من اینمرد یعنی موسی اراده اخراج شما ازملک مصر وازعزة سلطنت دارد پس شما دراین باب چه رای دارید وچه میگوئید **وغرضش** ایضا آوردن
قوم وطلب رای صلاحی اصلح ازایشان در دفع موسی بود وهمین قول فراء وجبائی وغیرهما است **وقول دیگری** دراین هست قال فرعون لقومه
یرید موسی ان یخرجکم من ارضکم استشارة فقال الملاء لفرعون فما تامرون یعنی فرعون گفت بقوم خود که موسی اراده اخراج شما ازین ملک دارد
فقال الملاء فی جواب فرعون فما تامرون یعنی اشراف قوم درجواب فرعون گفتند پس آنچه شما امر بآن میکنید وفرمان میدهید ما میکنیم با موسی **اشکال**
ازاله شبه وشک عند الاحتجاج بر تعدد واجب هست وموسی را اعجازی شبیه بسحر سحره فرعون داد وچرا نوعی غیر آن نداد تا محل شک وشبه وعذر ایشان
باقی نمیماند وتا نگفتند بکلیم الله ان هذا لساحر علیم **جواب** بدانکه هرپیغمبر را اعجازی که داده شده آنچه اصلح باعصار واهل آن ازمنه بود قدیما وحدیثا
داده میشد اما درعصر موسی وفرعون بنهایة مهارة وبکمال درجه سحر رسیده وبسیار مروج بود **وموسی** را اعجازی بجهة همین عصا مشابه صنایع ایشان
داده شد تا مصنوعات سحره را باطل سازد ومعارضه آن ابدا ممکن نباشد **ودرعصر داود** فن موسیقی وصنایع آهنی بکمال درجه رسیده بود و
آهن وفولاد را گداخته دفعة مدرع وسیوف وچار آئینه ونیزهها ودیگر اقسام اسلحه ازقالب بفور بر میآوردند **هذا داود** را خوش الحانی داده شد که نزد

تلاوة زبور اقسام چرنده وپرنده و درنده برای استماع آن جمع میشدند و تلیین حدید چون موم در پنجه داود گداخته مدارع و اسلحه وغیر آن دفعة بنا میشد
وبعصی عیسی چونکه طبابة بکمال درجه رسیده بود وصعب امراض مزمنه بمعالجه زایل شده صحیح الابدان اهل علل وامراض میشدند وعیسی را معارض
طب اعجاز عطا شد که بدست مالیدن ابرص ومجذوم واعمی صحیح وموات زنده میشدند ودر عصر ختم انبیاء چونکه فصاحة وبلاغة کلام بنهایة درجه
رسیده بود وهذا بآنحضرت اعجاز کلام از قرآن داده شد تا هر یک حتی از معارضه آن عاجز شد یعنی صنایع ایشان ادا کرده نتوانند چه اعجاز یکه مشابه
صنایع مصنوعه معمول مردم باشد وصلاً وابداً ایشان مثل او ومعارضه او کرده نتوانند واقطع در اتمام حجة بر آن مهت میباشد وکاملا معلوم است که ماهرین
وحاذقین صنعتے اگر از ایشان مثل وشبیه صنعة او معطل مانند وعقل وفهم او وصلاً پی نبرد بحقیقة او ومعارضه عند التحدی کرده نتوانند البته آن صنیعة اعجاز میباشد
پس قول خصم ان هذا لساحر علیم بجهة عجز او وبرای تثبیت وفریب عوام خود گفته چه قطعاً دانسته بود که این عصا اژدها گردیدن فعل الله است نه فعل موسی ع
بحث خامس در ارجه دو قرائة اند قرائة اهل مدینه وکسائی وخلف ارجه بکسر ها بغیر همزه بین الجیم والها میباشد مگر نافع وکسائی وخلف اشباع بکسر
میکنند وابوجعفر قالون اشباع نمیکنند بلکه ها بکسره میخوانند وقرائة عاصم وحمزه بغیر همزه وسکون ها میخوانند وقرائة باقی قراء ارجئه
بالهمزه وضمه ها اینجا ودر سوره شعرا مثل آن قرائة دارند امّا ساحر هم دو قرائة دارند احدی القرائتین بالف بعد الحاء قرائة اهل کوفه غیر عاصم
در اینجا ودر سوره یونس است وثانی قرائتین قرائة باقی قراء سحار بالالف ما بین سین وحاء است در هر دو سوره بحث سادس بدانکه رجی یرجو رجاء
بالمد بمعنی امید وامل وآرزو واراده است از اینجا آیه لا یرجون لقاءنا ای لا یریدون لقاءنا است وارجاء از باب افعال بمعنی تاخیر وتوقیف میباشد ذکره
فی المصباح وابو علی فارسی گفته ارجئه افعله از ارجاء بمعنی تاخیر وتوقیف وورنگ دادن باشد ولا بد است از ضمه ها مع الهمزة ولا یجوز غیره واحدی
گفته ارجه مهموز وغیر مهموز دو لغة اند یقال ارجیت الامر وارجیته ومنه قوله تعالی وآخرون مرجون لامر الله ای مؤخرون لامره تعالی وترجی من تشاء بدو قرائة
خوانند بمعنی تؤخر من تشاء قراء بر قرائة عاصم وحمزه فرمود بغیر همزه وسکون ها دو لغة است چه آنها وقف میکنند بر ها یکنی عنها در وصل اذا تحرك
ما قبلها وشعری انشا کرده سه فیصلح الیوم ویفسده غدا ٭ ثم قال کلك یفعلون بهاء التانیث فیقولون هذه طلحه قد اقبلت وانشد
لما رای ان لا دعه ولا شبع واحدی گفته ولا وجه لهذا عند البصریین فی القیاس زجاج شعر ضول وشده فقال هذا شعر لا نعرف قائله ولو
قاله شاعر لقیل له اخطأت تنبیه اسم فرقه مرجیه از همین معنی است چه ایشان میگویند که ما هر شی را که دیدیم وآثرا امید داریم که حقیقتی در واقع دارد یا مدار
وحکم قطعی بحقیقة آن مؤخر بقیة گذاشتیم در مصباح گفته المرجیة اسم الفاعل من الارجاء وهم قوم لا یحکمون علی احد بشی فی الدنیا بل یؤخرون
الحکم الی یوم القیمة بحث سابع قالوا ارجه واخاه در معنی این مفسرین دو قول دارند احدهما قوم فرعون بفرعون در مجلس شوری در باره
موسی گفتند اخر موسی ع واخاه لان الواو هیهنا بمعنی ولا تعجل بالحکم فیهما بشی فیکون العجلة حجة علیك لا لك یعنی ای فرعون توقف وتاخیر در
موسی رامع برادرش هارون وترا تعجیل کن بحکم در باب ایشان بهیچ چیزی مبادا در تعجیل حکم بر تو حجتی ومضرتی بر تو عاید شود وپس تدارک آن ممکن نشود پس
سنجیده وغور وفکر بسیار کرده درباره موسی حکم کرده شود تا انجامش بخیر برای تو باشد چه تا مدة تاخیر تدبیر معارضه اعجاز او بسحر میکنیم وبیان میکنند ایم
با وتا حکم سنجیده با وکرده شود ثانیهما قالوا ارجه واخاه ای احبسهما ولا تقتلهما یعنی ایشان گفتند که موسی وهارون برادرش را حبس کن ولا نگذار
او را با ظهار اژدها وید بیضا خلق را بسوی خلاف عالم وملک فاسد شود وقائل این قول کلبی است واول مختار اکثر وهمین معقول وثانی ضعیف است
بدو وجه احدهما ارجاء در لغة تاخیر است نه بمعنی حبس ثانیهما فرعون را جرئت نبود که موسی وهارون را حبس وگرفتار سازد یا بنوعی ایذا کند بعد
مشاهده حال عصا بحث ثامن در لفظ مداین جمع جیست لغویین ونحویین اقوال دارند در مصباح است المدینة المصر الجامع ووزنها
فعیلة لانها من مدن وقیل مفعلة بفتح المیم لانه من دان والجمع مداین بالهمزة علی القول باصالة المیم فوزنها فعائل وبغیر همزة علی القول
بزیادة المیم ووزنها مفاعل لان الیاء اصلية فی الحرکة فترد الیه کمعایش بدانکه واحدی از ابو القاسم زجاجی سه قول نقل کرده اول انها فعیلة
لانها ماخوذة من قولهم مدن بالمکان یمدن مدونا اذا قام یعنی مداین بوزن فعیله است زیرا که ماخوذ از مدن بالمکان بمعنی قیام میدن مدونا میباشد
واین قائل استدلال میکند باطباق قراء بر همزه مداین پس او فعائل چون صحائف از صحیفه وسفائن از سفینه باشد والیاء اذا کانت زائدة فی
الواحد همزت فی الجمع کقبائل وقبیله واذا کانت من نفس الکلمة لم تهمز فی الجمع نحو معایش ومعیشة ثانی انها مفعلة فعلى هذا الوجه معنی

جواب سوال فرق میان ساحر و سحار چیست ۱۲

المدينة المملوكة من دانه يدينه فقولنا مدينة من دان مثل معيشة من عاش و جمعها مداين على مفاعل كمعايش غير مهموز فيكون اسما
للمكان والارض التي دانهم السلطان فيها اى ساسهم و قهرهم يعني مداين جمع مدينة بوزن مفعله پس بنا برين وجه مدينه بمعنى مملوكه از دانه يدينه
باشد پس قول ما مدينه از دان بدينه مثل معيشة از عاش است و جمعش مداين بر مفاعل چون معايش غير مهموز باشد پس مداين اسم براى مكان
و براى زمينى ميشود كه سلطان در ان زمين و مكان سياست و قهر ميكند رعاياى ملكى را ثالث نزد مبرد مدينه اصلش مديونة اذا قهره و ساسه باشد
فاستثقلوا حركة الضمة على الياء فسكنوها و نقلوا حركتها الى ما قبلها واجتمع ساكنان الواو والمزيدة التي هي واو المفعول والياء التي هي من
نفس الكلمة فحذفت الواو لانها زائدة و حذف الزائد من حذف الحرف الاصلي ثم كسروا الدال لتسلم الياء فلا تنقلب واوا لانضمام ما قبلها
فيختلط ذوات الواو بذوات الياء و هكذا القول في المبيع و المخيط و المكيل پس از ذكر اين واحدى گفته والصحيح انها فعيلة لاجتماع القراء
على همز المداين انتهى **بحث تاسع** وارسل في المداين حاشرين آنچه در شورى فرعون را راى دادند اينست يعني وارسل في المداين رجالا
معين للسحرة يعني بفرست تو در بلاد و املاك جماعتى را از مردان جمع كننده باشند سحره مهره را كه در انواع سحر بكمال درجه باشند **و بقول ديگر** انهم قالوا
لفرعون ارسل الى هذه المداين رجالا وهم اصحاب الشرطة يحشرون و يجمعون اليك السحرة من فيها من السحرة و كان رؤساء السحرة في قصى
مداين الصعيد فان غلبهم موسى صدقناه و اتبعناه **و ان** غلبوه علمنا انه ساحر ثم تدبر فيه يعني اكابر قوم فرعون گفتند كه بفرست حكم را بسوى
موانى كه حكام بلاد كو توالهاى املاك باشند تا ايشان جمع كنند از هر شهر ساحران را **و** بودند رؤساى سحره در قصى مداين صعيد مصر پس اگر موسى
غالب شد بر ايشان ما هم تصديقش و اتباعش خواهيم كرد **و اگر** سحره غالب بر موسى شدند پس ما ميدانيم او هم ساحر است پس سنجيده با او تدبير رفتار خواهيم
كرد **بحث عاشر** ياتوك بكل ساحر عليم **و** ياتوك مجزوم بسبب وقوع جواب امر ارسل و عاملش مقدر است يعني ان ترسل ياتوك الشرط و جنودهم بكل
سحار عليم يعني بيارند بتو حكام بلاد و لشكريان هر ساحرى دانا حاذق را در سحر **و بقرائة** ديگر بيارند آن حكام كه بسوى ايشان فرمان فرستاده باشى
هر كسى را كه بسيار ماهر و حاذق و بكمال علم در همه فنون سحر باشند و قرائة سحار بمبالغه اولى از ساحر غير مبالغه ميباشد **سوال** فرق ما بين ساحر و سحار
چيست **جواب** لفظ ساحر صيغه فاعل بغير مبالغه در ان داخل اكثر مبتدى ميباشد **و سحار** صيغه مبالغه زيادتى معنى بسيار از ساحر است **و اما**
سحار يعني آنكس كه در جميع فنون سحر بنهايت دانا ماهر و حاذق باشد محتاج الى غيره نباشد **و بعض اعلام** هم تصريح كرده والفرق بين الساحر **و** السحار
بان الساحر هو المبتدى في صناعة السحر فيتعلم و لا يعلم **و** السحار هو الماهر الحاذق وله المعرفة التامة بجميع انواعه واقسامه و هو يعلم السحرة
ولا يتعلم من احد **و قيل** الساحر من يكون سحره وقتا دون وقت **و** السحار الذي يدوم سحره و يعمل في كل وقت السحر مستمرا حاصل قول ثاني آنكه
ساحر آنكس است كه گاه گاه شغل بسحر داشته نه دايم الاوقات **و** سحار شخص دايم السحر و عامل آن در جميع اوقات مستمر بغير الانقطاع باشد **و** سببست
كه ابن عباس **و** محمد بن اسحاق **و** سدى فرمودند ان فرعون كان سلطانا قاهر المادى قدرة مالك الملوك و نفاذ حكم سلطان الله تعالى في
الجمادات من صيرورة العصاء ثعبانا مارأى مثله احد ابدا فقال فرعون انا لا نقابل ولا نقدر على قتال موسى و على جدال الا من هو منه اشد
سحرا واقوى منه قولا فاتخذ غلمانا من بني اسرائيل و بعث بهم الى مدينة يقال لها **الغوصاء** يعلمون السحر السحرة فعلموهم سحرا كبيرا و واعد
فرعون موسى موعدا ثم بعث الى السحرة فجاؤا و معهم معلمهم فقال فرعون للمعلم ماذا صنعت قال علمتهم سحرا لا يطيقه سحرة اهل الارض
الا ان يكون امرا سماويا فانه لا طاقة لهم به ثم بعث فرعون في مملكته فلم يترك ساحرا الا اتى به حاصل آنكه فرعون سلطان قاهر هر گاه قدرة مالك
الملوك و نفاذ حكم سلطان الهى را در جمادات از گرديدن عصاء موسى اژدها بيكه مثل واحدى نديده و نشنيده بود معاينه بعيون الراس كرد لهذا
فرعون تفوه كرد كه ما مقتدر بمقابله موسى نيستيم و حبس و قتال و جدال با او احدى كرده نميتواند مگر آنكس كه غلب و اشد از و در سحر و اقوى در مقال باشد
پس جمعى را از غلمان بنى اسرائيل را بشهرى فرستاد كه نام آن بلد **غوصاء** كه كان و منبع و مجمع اساتذه سحره و معلمين كل ساحرين بوده و تعليم غايات و
دقايق سحر از ايشان مياموختند **و** آن غلمان را آن اكابر سحره غوصائى تعليم كامل سحر مسلين فرعون مدتى كردند **و** فرعون موسى را وعده تا زمانى
داده بود پس فرعون جمعى را در طلب متعلمان سحر فرستاده پس آنها با معلم خود حاضر نزد فرعون شدند **و** از معلم شان پرسيد كه چه كردى با اين طلبه
و معلم گفت ايشانرا تعليم سحرى كردم كه كل سحره اهل زمين طاقة مقابله و مقاومة آن ندارند مگر آنكه مقابل را امر سماوى باشد با آن مقاومة و مقابله كرده

نیتوانیم پس فرعون در مملکت خود دیگر ساحری کاملی را باقی نگذاشت مگر آنکه برای مقابله موسی حاضر ساخت **اشکال** فرعون و اکابر دولة او
فعل موسی را از صیرورة عصا ثعبان و ید بیضا علم بحقیة آن من الله هست حاصل شد یا نه پس بر **اول** سع علمهم چگونه بنا بمعارضه موسی نهادند و
علم صادق واقع میباشد شخص را از خلاف معلوم چنانچه ما علم بدوگونه داریم یکی حسی که نار محرق است پس صلا واید ابیچ ذی شعوری میل وقرب او
نیکند حتی گاو میش و گوسفند لاشعورترین کل حیوانات اند **پس** او آدم عقلا فرمان فرمای املاک و رعایا مع علمهم چگونه جرئت و جسارت بمعارضه
موسی کرد بعد معاینه حال عصا و ید بیضا که هر یکی بذاته موجب علم ضروری بل بدیهی میگردد بسامعین فضلا عن الناظرین در تصدیق **دیگر** علم غیر احساسی
چون قبل الوقوع مامیدانیم که اشراق آفتاب از مشرق فردا صبح میشود **و** فردا بوقوع آمد معلوم ما مطابق علم باشد **پس** علی التقدیرین بخلاف مشهود و
معلوم فرعون عاقل چگونه جسارت و جرئت کرد بتکذیب موسی و معارضه آنحضرت کرد و اگر دانسته بود که این فعل الله است نه مصنوع البشر پس مقتضیات علم این شیئا
و بر شق ثانی که فرعون را بحقیت موسی مع معاینه ایند و اعجاز محیر و قاهر الی العلم والتصدیق والصدق علم حاصل نشد عقلا و حکما و حکام و سلاطین
قدیما و حدیثا بادنی وجهی و دلیلی واثری تفتیح قضایا و تصدیق بطرفی و تکذیب بمعارض او میکنند مقتضی علم و عقل این نیست **مگر آنکه** فرعون و وزرا و
امنا و امرا دولة کلهم اعمی القلوب والابصار معا یا **احمق** محض باشند و کمال **عقل** و عدم حمق ایشان در دفاتر اسلاف و اخلاف ثابت **جواب** این اشکال
رکیک لا یلیق بدانکه منافی و نقیض علم و عقل جهل و شهوة نفسانی و تسویل شیطانی است **پس** فرعون حقیت موسی قطعا دانسته **اما** برو انستن او چند دلیل
اند **اول** این دو معاجز موسی مع معجزات اخر موجب حصول علم ضروری میباشد **ثانی** چنین سلطان عاقلی بمحض معاینه ثعبان از فرار قرار بلا اختیار اختیار
کرد و معهذا بول و براز او خطا **شد و** صدا کرد که ای موسی بحق تربیت من بر تو اژدها را از من باز دار و بتو تصدیق و ایمان میآرم و بنی اسرائیل بتو میدهم
ثالث بمعاینه اژدها همه عقلا و امنا و وزرا و دولة **و** همه تماشائیان نیز یکدفعه بکمال هول و وحشت نیز فرار کردند ثابتست و بیست هزار آدم بپامال دفعة فرار مردند **رابع**
قول او فماذا تامرون استشاره از وزرا و عقلا کردن فرعون و تقابل و مقاومت بموسی احدی کرده نمیتوانند مگر آنکس که از و اشد و اقوی در مشابه فعل و قول او
باشد همه این دلائل قاطعه اند بحصول علم از حقیت موسی بفرعون میباشند **تنبیه** هرگاه مقرر شد **پس** فرعون متابعة و تصدیق موسی بچند جهت نکرد **اول**
چونکه موسی را از بحر بطفولیة برآورده در خانه منعمة خود او را پرورش داده **و** مقتضای غیرة طبیعة مربی خصوصا از سلاطین میباشد که پیروی و متابعة مربوب خود
نماید **ثانی** بغلبه شهوانی **و** تسویلات شیطانی در نفس وساوس میشد لهذا علی الظاهر متابعة و پیروی موسی نکرد **ثالث** بطبعش ناشی شد که من سلطان مالک
مطبوع خلایق از خواص و عوام ملک ام معهذا چگونه پیروی غیر خود بکنم عار و ننگ بر خود دانست پیروی موسی **و** نزد کسیکه قال انا ربکم الاعلی **ثالث** غرور
سلطنت و مملکت و دولة خود چنانچه همه سلاطین حتی اغنیا و ابنا اغنیا همیشه بر انبیا و علما ندار نمیکنند **رابع** بطمع جاه و جلال و مملکت و سلطنت خود که بعد اتباع
موسی مباد امر او معزول و معطل از آن سازد **و مؤید** این آیات کتاب الله در باب مشرکین عرب کفار کتابیین است که بسید انبیا در رفتار همین طور کردند کقوله تعالی
ناقلا عن اهل الکتابین یعرفونه کما یعرفون ابنائهم یعنی معرفة خاتم الانبیاء بنبوة داشتند چنانچه پدران معرفة اولاد و انسال خود میدارند معهذا الطمع عوائد
و فوائد جبیفه و دنیا آنحضرت را جحود و شناخته انکارش میکردند **و** ایضا وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم انکار و جحود از آیات میکردند و تیقن بعلم الیقین بودند
و میدانستند حقیت انها جا نها ئی و دلهای انها ثم الله اعلم **بحث حادی عشر** وجاء السحرة بدانکه سحرة جمع ساحر چون کتبة از کاتب **و** فجرة از فاجر
سوال چرا جادو را سحر و جادوگر را ساحر نامیدند **جواب** در ان دو وجه اند **احدهما** سمی السحر سحرا لانه صرف عن جهته یعنی چونکه سحر در اصل
بمعنی صرف حال از حقیقة و جهت واقعیة اصلیه میباشد **ثانیهما** قیل ان من السحر ای سحر نشئ لطیف دقیق اللطف سحر نامیدند چه ماخوذ از سحر است جادو کرده شدی
پس عقلت مسحور کردید **و اول** صحیح بلا اعتراض است **بحث ثالث عشر** پس بطلب فرعون ساحران عالم آمدند و حاضر شدند بدانکه در تحدید تعداد سحر
ائمه سیر و تفسیر اختلاف کردند **قول** مقاتل کانوا اثنین و سبعین رجلا و اثنان منهم من القبط وهما رئیسا القوم و سبعون من بنی اسرائیل یعنی
سحره کلهم هفتاد و دو آدم **و** دو از ایشان آن قوم قبطی دو رئیس قوم **و** هفتاد از بنی اسرائیل بودند که فرعون برای تحصیل علم سحر بلد غوصا فرستاده بود **قول**
کلبی کان الذین یعلمونهم رجلین مجوسیین من اهل نینوی و کانوا سبعین الفا غیر رئیسهم یعنی آنانکه معلم سحره بودند انها دو مرد مجوسی بودند از
بلد **نینوی** که بلد یونس باشد **و** ایشان هفتاد هزار آدم بودند غیر از رئیس معلم ایشان **نزد کعب احبار** کانوا اثنی عشر الفا یعنی سحره دوازده هزار
آدم بودند **نزد محمد** بن اسحاق کانوا خمسة عشر الفا یعنی سحره کل پانزده هزار آدم اند **نزد عکرمه** کانوا سبعین الفا و غیر هفتاد آدم نیز در

جواب اشکال که فرعون معجزه عصا و ید بیضا مشاهده نمود موسی را دانسته بحقیت تصدیق نکرد

تحقیق در باب جادوگران فرعون که ایشان چند بودند

الجنان در مجمع نیز از ابن عباس مرویست نزد محمد بن مکندر کانوا ثمانین الفا یعنی هشتاد هزار بودند نزد سدی کانوا بضعا و ثلثین الفا سوال یا سحره از خود بلد مصر بودند یا از نواحی و خارج مصر پس از کدام کدام بلد نام بودند جواب در اینهم اقوال مختلف اند نزد ابن جریج انه قال السحرة ثلثمائة من فیوم وثلثمائة من العریش وثلثمائة من الاسکندریة یعنی سه صد سحره از بلد فیوم و سه صد سحره از عریش و سه صد از اسکندریه بودند نقله السیوطی ایضا فی الدر المنثور نزد بعضی جمعی از سحره از صعید مصر و جمعی از بلاد متفرقه و اکثر اساتذه از غوسا و نزد جمعی از ملک نینوی که بلد یونس نبی ع تعلیم یافته از دو مجوس بودند رازی از ابن عباس نقل کرده وکان رؤساء السحرة باقصی مداین الصعید یعنی رؤس السحره از اقصی مداین الصعید بودند قاضی ابو بکر معتزلی در تفسیر خود از ابن عباس نیز روایت کرده انهم کانوا سبعین ساحرا سوی رئیسهم وکان الذی یعلمهم رجلا مجوسیا من اهل نینوی بلد یونس النبی وهی قریة بالموصل که سحره معارضین کلیم الله هفتاد آدم سحره بغیر رئیس بودند و رئیس همه آن سحره که معلم کل ایشان و استاد الاساتذه مردی واحد مجوسی از اهل نینوی بلد یونس نبی از قریات موصل بود امام رازی متعرض قاضی در نقل متغیر شده قال اقول هذا النقل مشکل لان المجوس اتباع زرادشت وزرادشت انما جاء بعد مجی موسی کلیم الله یعنی صحت این نقل مشکل است زیرا که فرقه مجوس از متبعه زرادشت بودند و زرادشت بعد موسی کلیم الله بوده نه قبل از موسی بحث حادی عشر یاتوک بجزوم بسبب وقوع جواب امر و تقدیرش ارسل هم یاتوک است اما در بکل ساحر دو وجه محتمل اند احدهما اینکه است که بمعنی مع باشد و تقدیر یاتوک ومعهم کل ساحر فیکون فی موضع الحال یعنی بیارند نزد تو و حال آنکه با ایشان هر نوع ساحری باشد پس منصوب بالحال جمله بموضع حال شد ثانیهما محتمل است که با بکل با تعدی باشد چنانچه ذهبت به و اذهبته و اتیت به و اتیته میگویند بحث ثالث عشر یاتوک بکل ساحر علیم در اینجا هم ساحرا اما بصیغه واحد اسم فاعل یا بصیغه مبالغه سحار علیم است در اینهم دو قرأته اند قرأته حمزه و کسائی بکل سحار و قرائت باقی قراء بکل ساحر است بحث رابع عشر یاتوک بکل ساحر علیم بدانکه این جمله متمم جمله ماقبل و ارسل فی المداین حاشرین یاتوک بکل ساحر علیم است هر گاه فرعون تو جمعی مراد آنرا در بلاد متفرقه املاک جمع کنندگان سحره را میآیند ایشان بتو با هر ساحری حاذق و مجرب که کار دو ماهر و بنهایت دانا در فنون سحر تنبیه بعض علما در اینجا فرموده اند که این آیه دلالة دارد که سحره کثیر العدد بودند هر چند اقوال اهل سیر مختلف در حد عدد ایشان باشد و منافی آیه قرآن نیست چه در آن لفظ فجاء السحرة فرعون بصیغه جمع آمده و بعد این فرموده و هذا یدل ایضا علی صحة ما یقوله المتکلمون من ان الله تعالی یجعل معجزة کل نبی من جنس ما کان غالبا علی اهل ذلک الزمان فلما کان السحر غالبا علی اهل زمان موسی ع کانت معجزته شبیهة بالسحر وان کان مخالفا للسحر فی الحقیقة ولما کان غالب عصر داؤد النبی ع الموسیقی فکانت معجزة داؤد حسن الالحان ولما کان الطب غالبا علی زمان عیسی ع کانت معجزته من جنس الطب ولما کانت الفصاحة والبلاغة غالبة علی اهل زمان محمد علیهم السلام کانت معجزته من جنس الفصاحة والبلاغة انتهی کلامه و بیان مضمون هذا انفا ذکر شده

قوله تعالی وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغٰلِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝ قَالُوا يٰمُوسٰى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ۝ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۝

ترجمه این آیات ربع یعنی و آمدند سحره و جادو کنندگان بسوی فرعون بعد از طلبیدن ایشان چون چشم ایشان بفرعون افتاد آن سحره گفتند آیا بتحقیق برای ما بان مزدی و جزائی وصله جادوگری هست اگر ما غالب شدیم و غلبه کننده بر مخالف تو موسی باشیم فرعون در جواب ایشان بلفظ نعم وعده داد یعنی آری و علاوه بر اجر و مزد بتحقیق شما از جمله مقربان و نزدیکان بارگاه خواهید بود و در اینجا عبارة مقدر است و آن اینست که بیوم موعود با فرعون سحره سحرهای خود را گوناگون تیار و آماده کرده بمقام و میدان مقرر مع فرعون و وزراء و امناء دولت او بر آمدند پس سحره بموسی گفتند ای موسی یا تو القا کنی و بیافگنی عصای خود را و یا ما سابق باشیم افکنندگان حبال و عصی خود گفت موسی از روی کرم شما بیفگنید پس آنهنگام که افکندند جادو کردند چشمهای مردم را و پوشانیدند بر انظار بینندگان

حقیقت بلقیات خود را تا متخیل شد بینندگان را حرکت ورفتاران شیاء انگه وران سحر کرده بودند ومردم بجائیکه آن سحره نرسانیده مردمان را آوردند ایشان قدرتی و
جادوی بزرگ وحقیقت تلبیس سحره در تفسیرش آخر بیان خواهد شد واوحینا میفرماید درانوقت وحی کردیم بسوی موسی اینکه بیفگن عصای خود را پس موسی عصا بفگند
بفور اژدها شد فرو برد جمیع آنچه تزویر وتلبیس کرده بودند بدروغ وخدعه نموده بودند مرویست بحض فرو بردن آن ریسمانها عظیم وضخیم وچوبهای طویل
وجسیم روی بسوی مردم نظاره کنندگان کرد دفعة کلهم فرار کردند ودر اینجا دفعة هم هزارها مردم بپایمالی مردند وکلهم سحره بمحض معاینهٔ آن باواز بلند کلمهٔ لا اله
الا الله امنا برب موسی بلند بکلمهٔ واحده گفته درسجده خدا افتادند پس موسی کردن اژدها بدست خود گرفته عصا گردید در تفسیرش چند بحث
اند بحث اول ان لنا لاجرا بهمزهٔ واحده هست علی الخبر یا بهمزتین محققتین ست دران دو قراتست قرائت اولی قرائت اهل حجاز وحفص ست و
قرائت ثانیه بهمزتین محققتین قرائت اهل کوفه وابن عامر بغیر حفص وقرائت ابن عمر بهمزه ممدوده وقرائت یعقوب از زید بهمزه غیر ممدوده ا
انما جمع علیه قرار بر اجتماع همزتین در شعر است وابو علی فارسی وواحدی بالاستفهام در اینجا اولی دانستند چه ایشان باستفهام فی بات
میکنند که آیا برا اجری هست اگر غالب شدیم بحث ثانی در اعراب نحن در اینجا دو احتمال موجه اند احدهما محتمل است که نحن در موضع رفع تاکید
مضمر متصل کنا باشد ثانیهما محتمل است که نحن فصل من الخبر والاسم باشد بحث ثالث لفظ نعم حرف چون لا النفی است ووقف بر هر دو جایز است زیرا که
جواب کلام بعد ذکر هر یکی ازین دو حرف مستغنی از ایراد کلام میشود وازانفصل بها بحث رابع اجر یا جرا جرا بمعنی صله ومزد وآنچه بمقابل کار وخدمت
بعاملش داده میشود ودر مصباح گفته اجره الله اجرا من باب قتل ومن باب ضرب لغة بنی کعب واجره بالمد لغة ثالثة اذا اثابه واجرت
الدار والعبد باللغات الثلث زمخشری گفته اجرت الدار علی افعلت فانا موجر ولا یقال مؤاجر فهو خطاء ویقال اجرته مواجرة کعاملته
معاملة وعاقدته معاقدة ومواجع الاسباب من ذلک فاجرت الدار والعبد من افعل لا من فاعل ومنهم من یقول علی فاعل فیقول
اجرته مؤاجرة واقتصر الازهری علی اجرته فهو مؤجر والاخفش اجرته فهو موجر فی تقدیر فعلت بحث خامس وجاء السحرة فرعون
بدانکه مفسرین متفق اند که اینجا حذف کثیر عبارة بوجود این وجاء السحرة عادة کلام الله است چنانچه حکماء وعلماء تقدیر عبارة ازاطالة کلام قرینه میکنند و
تقدیرش فارسل فرعون فی المداین حاشرین یحشرون السحرة فجمعوهم فجاء السحرة فرعون یعنی وقتیکه امناء ووزراء رای خود بفرعون دادند
پس فرعون رای ایشانرا پسندیده فرامین معتمدین حکام وامناء ملک خود فرستاده در بلاد متفرقة کثیرة تا جمع وحشر واحضار کنند جمیع اقسام سحره را وایشان حشر و
جمع کردند کثیری از انواع سحره را پس آمدند بطلب فرعون همه انواع سحره نزد فرعون خلاف در عدد سحره آنفا دانستی بحث سادس قالوا
فرعون اینجا یکانه در جواب سابق وارد شده که از خود این جمله ناشی میشود وسوال تقدیری گویا چنین باشد لما جاء السحرة فماذا قالوا فی جوابه قیل قالوا
ائن لنا لاجرا الی قوله قال نعم وانکم لمن المقربین سوال عبارة مقتضی بود که فقالوا لفرعون میفرمود چه بفاء تعقیب اتصال ثانی بالاول حاصل میشود وبلا فاء
چرا فرمود جواب صاحب المجمع علامه ابو الفتوح من اصحابنا گفت ولم یقل بالفاء لان المعنی لما جاء السحرة قالوا لفرعون فلم یحتج الی دخول الفاء
علی قالوا یعنی بالفاء فقالوا نفرمود زیرا که معنیش اینست که هنگامیکه سحره آمده حاضر شده بمحض حضوری گفتند مر فرعون را واینید لالة دارد که سحره بمحض ورود
در مصر طلا در نگ وبلا وقفه سر برابر نزد فرعون رفته رسیده ائن لنا اجرا گفتند ثم الله اعلم اینجا فخر رازی در صاحب الکتاب گفتند ولقائل یقول کان حق
الکلام ان یقول وجاء السحرة فرعون فقالوا بالفاء وجوابه هو علی تقدیر سائل سائل ما قالوا اذا جاؤا فاجیب بقوله قالوا ائن لنا لاجرا
انکنا نحن الغالبین علی موسی بحث سابع وجاء السحرة فرعون قالوا ائن لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین یعنی هنگامیکه آمدند ساحران نزد فرعون
حاضر شدند پس اول تکلم شان مخاطب بفرعون همین بود که برای غرضیکه ما را طلبیدی یعنی بغرض معارضه موسی بمقابل او آیا برای ما جعاله واجری وعوضی
بر عمل ما هست هرگاه ما غالب شدیم وظفر ونصرة یافتیم بر موسی تنبیه بقول سیدلالة دارد که آن جم غفیر سحره کمال اطمینان بر سحر وبر غلبه خود داشتند
لهذا بان شرطیه در ان کنا تکلم کردند چه ایشان بمحض انکار او لا گرده باشند از دعوای موسی وکیفیة تقلیب جاده عصا بثعبان عظیمی چنین که اصلا مثل او دیده وشنیده کسی
نبوده پس قبل معارضه ومقابله ما ما مقرر کرد یده که اگر فعل موسی فضل الله بود معارضه بفعل خدا وغلبه بر آن ما را محال میباشد پس با این جهت در ان شرطیه
انکنا نحن الغالبین گفته باشند ثم الله اعلم بحث ثامن قالوا نعم وانکم لمن المقربین در اینجا فاعل فرعون مضمر است یعنی در جواب سحره فرعون گفت
اجری جزاء وجعاله ونفع داریدعلاوه بر جزا المقام شما بتحقیق نزدیک مقامات بارگاه من خواهید بود بعضی فرمودند که مراد فرعون ازین وعده اینست

جواب جملهٔ عطف بر
محذوف میشود اینجا
جملهٔ عطف شده ۱۲

ولكم مع الاجر والعطاء المنزلة الرفيعة والقرب العزة عندي **كلبي** يعني لمن المقربين نيست تكونون اول من يدخل علي وآخر من يخرج من عندي **اشكال**
وانكم چه عطف است چه هم حرف است بر حرف جملة كلاميه عطف ميشود **جواب** عطف بكلامي هست كه در كلمه نعم مضمر است تقديرش نعم ذلك **و** انكم لمن المقربين اشكال آنكه جملة است **اشكال**
كسره الف در انكم چرا آمده **جواب** چونكه بر نعم كلام تمام شد **پس** انكم لمن المقربين استيناف باشد و در ابتداء آن كسره ميبايد نه مفتوحه **طبرسي** فرمود
كسرة الالف من انكم لانه في موضع استيناف بالوعد **و** لم يكسر لدخول اللام في الخبر لانه لو لم يكن اللام لكانت مكسورة **بحث تاسع** اما ان تلقي بجهة
همزه اِمّا ميباشد **اشكال** بعد امّا چرا ان مفتوحه داخل و در امّا يعذبهم واما يتوب عليهم داخل نشد **جواب** شيخنا الطبرسي فرموده لانه فيه معنى الامر كانه
قال اختر امّا ان تلقي اي امّا القائك واما القائنا فموضع ان نصب **و** يجوز ايضا ان يكون التقدير امّا القائك مبتدء **و** امّا القائنا فموضع ان على هذا يكون
نصبا يعني امّا اينجا بسبب آن متضمن امر است چون خبر يعني اختيار كن احد الامرين را يا اينكه تو القا كن اولا يا ما القا ميكنيم اولا **پس** موضع آن موضع نصب يعني
آن با ماي امّا يا بعد خود بمعنى مصدر كرديده منصوب محلا باشد **تبصره** بدانكه ايها العلم **بدايع** و اعلام بطور قانون مقرر **و** از فرّاء **و** كسائي **و** خليل نقل كرده
اند در باب امّا و امّا **و اعلم** اذا كنت آمرا او ناهيا او مخبرا فهي مفتوحة **و** اذا كنت مشترطا او شاكا او مخيرا فهي مكسورة **و** تقول في المفتوحة امّا الله
فاعبده **و** امّا الخمر فلا تشربوها **و** امّا زيد فقد خرج يعني بدانكه اگر تو امر كننده يا نهي كننده يا خبر دهنده باشي پس در آن حالة لفظ امّا بقاعده كليه قانون
مقننه هميشه مفتوح الهمزه ميباشد **و** اگر تو شرط كننده يا شك كننده يا خبر دهنده باشي **پس** در آن وقت لفظ امّا بقاعده مقرره هميشه مكسور ميباشد **و** ميگوئي
تو در مفتوحه امّا الله فاعبده يعني خدا را عبادة خاص كن **و** امّا خمر را مخور و مياشام **و** امّا در تحقيق بر آمد **و امّا النوع الثاني** فتقول اذا كنت مشترطا
امّا تعطين زيدا فانه يشكرك كما قال الله تعالى فامّا تثقفنهم في الحرب فشرد بهم **و** تقول في الشك لا ادري من قام امّا زيد وامّا عمرو **و** تقول في التخيير لي بالكوفة
دار فامّا اسكنها وامّا ابيعها **و** قال امّا يعذبهم وامّا يتوب عليهم يعني در نوع ثاني امّا مكسور باشد وقت اشتراط ميگوئي تو با مبهي زيد را او شاكر ... باشد چنانچه
ادّعم فرموده فامّا تثقفنهم في الحرب فرموده و در شك بگوئي كه نميدانم كدام كس قايم شده يا زيد يا عمرو **و** در تخيير بگوئي تو مرا خانه در كوفه هست يا خود ساكن آن ميشوم يا
ميفروشم **و امّا الفرق** بين امّا الشك **و** بين او انك اذا قلت جاءني زيد او عمرو فقد يجوز ان تكون قد بنيت كلامك على اليقين ثم ادركك الشك
فقلت او عمرو فصار الشك فيهما جميعا **فاوّل** الاسمين في او يجوز ان يكون بحيث يحسن السكوت عليه ثم يعرض الشك فتستدرك بالاسم الآخر الا
ترى انك تقول قام اخوك وتسكت ثم تشك فتقول وابوك **و** اذا ذكرت امّا فانما تبني كلامك من اول الامر على الشك **و** ليس يجوز ان تقول ضربت امّا
عبد الله وتسكت **و امّا دخول ان** في قوله امّا ان تلقي وسقوطها من قوله تعالى امّا يعذبهم وامّا يتوب عليهم **فقال الفرّاء** ادخل ان في امّا في هذه
الآية لانها في موضع امر بالاختيار وهي في موضع نصب كقول القائل اختر ذا او ذا كانهم قالوا اختر ان تلقي او نلقي وقوله تعالى امّا يعذبهم وامّا يتوب عليهم
ليس فيه امر بالتخيير **الا ترى** ان الامر لا يصلح ههنا فلذلك لم يكن فيه ان تم الله اعلم **بحث عاشر** قالوا يا موسى امّا ان تلقي وامّا ان نكون
نحن الملقين يعني سحره در ميدان كارزار خود بحضور فرعون و اعيان خلايق گفتند سحره اي موسى يا تو القا ميكني و ميفكني آنچه نزد تو از عصا است و يا آنكه ما القا ميكنيم
و ميندازيم در اين ميدان محشر و مجمع اصناف خلايق ريسمانها و چوبهاي مجوفه خود را **و بعض علماء** فرموده و فيه دلالة على ان رغبتهم في ان يلقوا قبله
لاجل هذا اكدوا ضميرهم المتصل في نكون بالمنفصل نحن الملقين وعرف الخبر يعني در اينجا دلالة است بر آنكه سحره رغبت داشتند كه القاء سحر خود قبل القاء موسى
بكنند لهذا ادخلوا تاكيد كردند ضمير متصل نكون را بضمير مرفوع منفصل او نحن الملقين **و** الملقين خبر نحن معرفه براي همين آورده **پس** حاصل آنست كه سحره موسى را تخيير
دادند در تقديم و تاخير القاء عصا بگمان كمال وثاقة وحلاوة و مهارة و حذاقة در سحر خود چه آنكس كه مطمئن باشد در صنع خود او پروا نميكند در اظهار تقدما او تاخرا **و في**
اشارة هي دقيقه لطيفه اظهار كردند وهي ان السحرة راعوا مع موسى حسن الادب حيث قدموه على انفسهم في الالقاء فلاجرم ان الله تعالى عوضهم حيث
تادبوا مع نبيه موسى بان منّ عليهم بالايمان والهداية لما عايتهم الادب مع رغبتهم في تقدمهم على موسى آن دقيقه لطيفه اينست كه سحره بمراعات
حسن ادب با موسى گفتار و رفتار كردند در تقديم القاء موسى با وجوديكه مرغوب شان بود كه خود شان تقدم بر موسى كنند در القاء سحر **بحث حادي عشر**
قال القوا هر گاه سحره بمراعاة حسن ادب آنحضرت را تخيير در تقديم و تاخير القاء داده بودند **موسى** در جواب شان بعد فهميدن رغبة شان در القاء تقدم
خود موسى فرمود كه شما ابتداء و تقدم كنيد در القاء انواع سحر خود تا نمتار القاء يا بيشان در قلوب شان نمايد چونكه بحسن ادب گفتار و رفتار كرده بودند **پس** بمقابل حسن ادب
ايشان با آنحضرت هم اجازة داد و ايشان را در القاء سحر خود **اشكال معضل** در واقع كفر باطل و اظهارش لايجوز است **و** موسى كليم الله چگونه اجازة در اظهار

كفر باطل

کفر باطل بمقابل حق ثابت از اعجاز خود داد **جواب** بوجوه میباشد **احدها** این اجازة القوا من باب تهدید وتوعید وتقریع است چنانچه او سبحانه فرمود
فاعملوا ما شئتم یعنی بکنید آنچه بخواهید ومعلوم است که شرک وکفر قبیح قبایح است وخالق باجازه رضا فاعملوا ما شئتم نفرموده بل بکمال غضب وسخط فرموده چنانچه
سلاطین بمجرمین میفرمایند بکمال غضب بکنید آنچه میخواهید ومعلوم است که آن سلاطین باجازه برضا نداده‌اند بلکه بر اظهار افساد وملک خلق **ثانیها** معناه القوا
علی ما یصح ویجوز لا علی ما یفسد ویستحیل یعنی بعض علمای معتزله گفته‌اند که معنیش آنکه القا کنید چیزی که صحیح وجایز باشد القاء آن نه بر صورت افساد وتخالة
ثالثها معناه القوه ان کنتم محقین صادقین یعنی القاء کنید اگر شما محق وصادق هستید در حقیقت آن والا فلا وشرط در اینجا لازم تا مقدم است چنانچه مایکیم
اب بدهد مرا این مشروط است بوجود آب فاذا انتفی الشرط انتفی المشروط **رابعها** انما امرهم بالالقاء لتظهر معجزته لانهم اذا لم یلقوا حبالهم وعصیهم
لم تظهر معجزة موسی فی عصاه یعنی امر کرد ایشان را بالقاء سحر تا معجزه آنحضرت ثابت وسحر ایشان بمقابل آن باطل شود چه بغیر تقابل شبه سحر از عصا ودر
عیان اعیان وغیر اعیان زایل نمیشد **و** آنچه از ازاله شبه باطل از فعل الله بشود اظهار واجازه بآن جایز بل واجب است لهذا کلیم الله امر کرد ایشان را بالقاء و
باظهار آن اشکال باطل است **رابعها** ولما خیر السحرة موسی فی التقدیم والتاخیر وعلم موسی ان لا یظهر الحق الثابت عن الباطل فی انظار الخواص من
المشککین لعوامهم الا بالاجازة فی تقدیم القاء الحبال والعصی ولاثم یاتی فعل الله الخارق اخرا فیحق الحق ویزهق الباطل دفعة فلاجل اجاز
موسی فی القائهم یعنی هرگاه سحره او را تخییر داده بودند موسی در تقدیم وتاخیر القاء موسی دانست حق ثابت از باطل ظاهر نمیشود در انظار وقلوب عوام ناظرین
تشکیک مشککین خواص شان مگر باجازه بود در تقدیم القاء ریسمانها وچوبهای سحره تقدیما **و** فعل الله الخارق آخرا با نهایا یابد **پس** حقیت حق ورهوق باطل
دفعة بشود **لهذا** موسی اجازة القاء داد ایشان را تقدیما **خامسها** چونکه در مناظرات ومباطلات سلطین سنت ابطال خود فی نفسه هر جا تقدیم سحره
میخواهد در ذکر قول واظهار فعل خود تا قول وفعل آنی در انظار واسماع وافهام رائی وسامع جلوه نه دهد وساقط الانظار بگردد **اما** محققین اکثر واغلب فتدیم
وحدیثا قول وفعل وجواب صحیح ثابت خود را بلا دغدغه ولا تقدیم ولا تردد آخر امیارند تا جواب باطل منظور ومسموع باطله بهمه وجوه بشود **لهذا** موسی اجازت
تقدیم بایشان داده **و** ایشان صنیعه باطله خود را تقدیم کردند عصا موسی همه را تلقف وبلع وفرو برد کرد فوقع الحق وبطل وعدم ما یافکون **سادسها**
ارادة موسی ابطال ما یاتوا به من السحر بود **و** ابطال ما کان یسهل ویمکن الا با قدامهم علی اظهاره فاذن لهم فی الاتیان بذلک السحر لیمکنه الاقدام
علی ابطاله **و** مثاله ان من یرید سماع شبهة ملحد لیجیب عنها ویکشف عن ضعفها وسقوطها یقول له هات وقل واذکرها وبالغ فی تقریرها
وغرض هذا له ان یجیب ببرهان واضح قاطع السنتها ودافع شبهاتها یعنی اراده موسی ابطال آیه سحره بود **و** ابطالش با سهل وجه ممکن نبوده مگر
باقدام ایشان بر اظهار آن لهذا اذن داد ایشان را در اتیان سحر تا ممکن شود بر ابطال آن **و** مثالش آنکه ملحد را اجازة بدهد واز وبشنود الحاد او را بغرض ابطال
واظهار واثبات لا حقیقة او وسقوط او از انظار واسماع وقلوب مردم **پس** میگوید او را بیار وبگو آن را بکمال وجوه وادله برای اثبات آن **و** غرضش از استنطاق او آنست
که به برهان السنه ودافع شبهات وادله او بکند **پس** از آن بجواب احد آن را باطل ولا حقیقت محض میسازد وبهمه این وجوه اشکال مشکل باطل شد والحمد لله **سوال**
صیغه القوا امر است **و** هر امر دلالة بر ایجاب فرض دارد **پس** بنا بر این قول موسی القوا دلالت بر وجوب امر دارد **جواب** بدانکه حکم وامر یکه واجب از آن مفهوم
میشود او از عالی بطور استعلا بدانی خطاب میشود چنانچه بالاتفاق در علم اصول فقه این قانون متعین ومقرر گردیده **تنبیه** هرگاه واضح نیست اصولیین خطاب آیات
وحدیثیه اقسام کردند **منها** چون خطاب اقیموا الصلوة واتوا الزکوة برای ایجاب میباشد **منها** کلوا واشربوا خطاب اباحة است **منها** اذا قضیتم مناسککم
فاصطادوا من باب اذن واجازت است چه عقلاً وشرعاً معلوم است که بعد فراغ از مناسک حج وعمره صید وشکار که بر حجاج ومعتمرین فرض وواجب نیست
و اینجا مفهوم قال موسی القوا من باب الایجاب نیست بل من باب الاذن والاجازة است **و دلیل دیگر** آنکه سحره او تا موسی را تخییر داده بودند در تقدیم
وتاخیر القاء جانبین **و** آنحضرت القاء خود را آخر اختیار کرد **و** بسحره اذن اجازة داد که شما تقدیما القاء کنید **و بفرض** اثبات وجوب از خطاب
القوا **پس** ما میگوئیم وجوب هم ازین القوا محتمل است بجهت اثبات حق وابطال باطل منحصر در آن وقت بر تقدیم القاء سحره بود **و** هر چیزیکه ثبوت امر حق منحصر
باشد تقدیم او هم واجب است **و** حال آنکه خطاب اذن واجازة است ثم الله اعلم **و** معانی اقسام خطابات قرآنی وحدیثی از امر ونهی مکرر در همه مجلدات
سابقه بر این تفسیر حضوصا در سورة المائده بالانفراد اکثر ضبط کردیم من شاء فلیرجع الیها **بحث ثانی عشر** فلما القوا سحروا اعین الناس
پس وقتیکه سحره افگندند والقاء کردند سحر خود را صرف کردند انظار ابصار مردم بینندگان را از درک ودریافت حقیقت اصلیه آن اشیاء سحریه را چه در انظار معاینه

کنندگان متخیل میشد که انواع و اقسام مارها طویل و قصیر القامة دهشة بحرکت اند و یکی بر دیگر میافتند و آن واقعیتی نداشت بل آن تلبیس و تمویه و تخییل بر عیون و انظار مردم بود

و مفسرین فرمودند یعنی صرفوا اعین الناس عن ادراک حقیقة ما فعلوه من التمویه والتخییل و هذا هو السحر و هذا هو الفرق بین السحر الذی هو

فعل البشر و بین معجزة الانبیاء علیهم السلام التی هی فعل الله و ذلک لان السحر قلب الاعین و صرفها عن ادراک حقیقة ذلک الشئ و المعجز قلب نفس الشئ

عن حقیقة بحقیقة اخری کقلب عصا موسی حیة تسعی و قلب صورتی الاسدین عن حجاب المامون الرشید العباسی و عن وسادة المتوکل باعجاز امامی

الحق من ائمة اهل بیت النبوة علی بن موسی الرضا و علی بن محمد النقی علیهم السلام حتی اکل کل واحد منهما الحاجب بمحضر المامون فی مشهد الناس و صاحب

الشعبدة فی مجلس المتوکل فعادت الصورتان بعد اکل الرجلین بامر الامامین علی مقامهما و لم یجد اثر من الرجلین المفترسین المبتلعین ابدا حاصل آنکه

سحر و صرف انظار ناظرین کردند از ادراک حقیقة آنچه بعمل آورده بودند از تمویه و تخییل و همین است اصلیة سحر و فرق همین است مابین سحر که از افعال بشر و

مابین معاجز انبیا علیهم السلام که همه معاجز فعل خاص خالق تعالی اند چه سحر قلب عین و صرف نظر ناظر محض میباشد و اعجاز قلب و تبدیل حقیقة و نفس شئ بحقیقة

اصلیة دیگر میباشد چون تقلیب عصا موسی بحقیقة اژدها که حیوانی حی گردید بحقیقة رفتار و حرکة بر زمین میکرد نه من باب التخییلات خلاف واقع و چون تبدیل

و تحویل و تقلیب دو صورة شیر که بر سر پرده مامون عباسی و بر تکیه متوکل عباسی منقوش بودند باعجاز دو امام از ائمه اهل بیت عصمة و نبوة امام علی

بن موسی الرضا و اعجاز نبیره آنحضرت امام علی النقی علیهم السلام آن دو صورت شیر بامر آن امام والا مقام از حجاب و تکیه دفعة دو شیر مجسم گردیده

و شعبده اول صاحب مامون عباسی را و معقل و پاره کرده خورده و بلع نمود و شعبده دوم شعبده باز در مجلس متوکل عباسی پاره کرده بلع کرد و اهل هر دو مجلس

مع هر دو سلطان نگران آن احوال بودند پس هر یکی از آن دو شیر بامر و فرمان امام خود بمقام خود عود کرد و منقوش چون سابق شدند و اثری ابدا از آن دو آدم خورده

اصلا نمودار نشد و التماس باعاده آدم مبتلع در جواب مامون و متوکل دو امام فرمودند که هر گاه مبتلعات عصا موسی برگردیده پس اینها چگونه بر میگردند بنا اشکال

لکن سخن یاده یا کم از آن سنهای طویله ضخیمه و چوبهای جسیمه عریضه و طویله را که مملو بمنون سیماب بوده هر گاه ثعبان آن را یکدفعه بیک لقمه خورده فرو برد گرد پس از کردید

او عصا بحال سابق بلا زیادتی ثقل و حجم و هکذا بخوردن و بفرو بردن دو آدم را دو صورة شیر مجسم شده پس از آن عود کردن اینها بدو صورة اصلیة منقوشه

خود ابدا اثری از مبتلعات عصا و مبتلعات آن دو شکل و نقش صورتهای شیر ظهور نیافته و آن مبتلعات از بطون اینها چه شدند جواب بالا ذکر شد که اعجاز وجود

حقیقة ثابتة بذاته خارق العادة میباشد نه لا حقیقة و لا واقعیة پس در عدم معاودة مبتلعات اینها اعدام اینها در بطون اینها میباشد بوجوه عدیده احدها قادر

سبحانه در بطن ثعبان و اسد همه مبتلعات اینها را نیست و نابود و باطل و معدوم محض ساخته چنانچه قبل الایجاد و الوجود اینها معدوم و نیست محض بودند ثانیها

بعض ابتلاع این اشیا باراده حکیم قدیر همه بغذیه بعضم کرد از رطوبة اینها ساخته تا آنکه جزء اصلی ابدان ثعبان و اجسام شیر مبتلعات اینها را گردانیده و بعد تحویل

ثعبان و صورت شیر بصورة و حالة اولیه که قبل بران ثقل و زیادتی جسم و وزن اینها از اینها معدوم ساخت ثالثها جایز است که او تعالی مبتلعات اینها را متفرق الاجزا

در بطون اینها کردانیده و باجزاء رقیقه اینها را از افواه و منفوس اینها بر آورده بهوا و فضا در خارج داده بهیچ وجه استبعاد و اشکال عاید نمیشود و در کشاف همین دو وجه

فرموده و روی انها لما تلقفت ملأ الوادی من الخشب و الحبال و رفعها موسی فرجعت عصی کما کانت و اعدم الله القادر المتعال بقدرته النافذة الکاملة تلک

الاجرام العظیمة الثقیلة او فرقها الله تعالی اجزاء لطیفة قالت السحرة لو کان هذا سحرا لبقیت حبالنا و عصینا انتهی فخر رازی و نظام الدین

نیشاپوری هم همین فرمودند و علماء قالوا هذا مما یدل علی وجود الاله القادر المختار و علی معجز العظیم لموسی و ذلک لان الثعبان لما ابتلعت تلک الحبال

و العصی الجسیمة العظیمة الطویلة العریضة جدا مع کثرتها ثم صارت عصی کما کانت فهذا یدل علی انه تعالی اعدم اجسام تلک الحبال و العصی او جعل

انه تعالی فرق بین تلک الاجزاء و جعلها ذرات غیر محسوسة و اذهبها فی الهواء بحیث لا یحس بذهابها و تفرقها و علی کلا التقدیرین فلا یقدر علی هذه

احد الا الله سبحانه و تعالی انتهی تبصرة در ذیل سحروا اعین الناس تا فهمیان از حقیقة سحر میگویند که از باب صرف نظر تمویه و تخییل میشود نه آنکه آن حقیقی وجود

و شئ حقیقی و عظمی و اشته قاضی ابو بکر و غیره و اینجا گفته لو کان السحر حقا لکانوا قد سحروا قلوب الناس لا اعینهم فثبت ان المراد انهم

فثبت ان المراد انهم تخیلوا احوالا عجیبة مع ان الامر فی الحقیقة ما کان علی وفق ما تخیلوا و احدی بل المراد سحروا اعین الناس ای قلبوها

عن صحة ادراکها بسبب تلک التمویهات و بقولی اگر سحر حقیقی و نفاذ تاثیری فی الواقع میداشت البته سحره با سهل وجوه دفعه موسی تسخیر قلب

و لسان و اعضاء و تقلیب حالة آنحضرت میکردند چه هر عاقل اختیار اسهل بر صعب باشد اقلا مهما امکن میکند و با چنین همه خرافات حیله نمیکردند و هر گاه چنین

بجو و موسی

بخود موسی نکردند ثابت شد قطعاً که سحر حقیقتی موثره در نفوس آدم ندارد **وایضاً** اگر در سحر تاثیری در ابدان خلائق میبود **پس** سلاطین را بنا بهلاکت دولت
بلا جنگ و قتال و جدال در خانه نشسته سحر میکرفتند و هر ساحری سلطانی میشد **و** بعدم این عدم تاثیر سحر مطلقاً در هلاک و خلق قطعاً ثابت شد اگر گفته شود
که سحر خاص موثر در ابدان انبیا و لوازم ایشان میشود زیرا که خالق حکیم صادق و مانع تاثیر سحر در باب انبیا و خلفاء ایشان میباشد تا امر اولی که اداء رسالت باشد معطل نماند
جوابش میگوئیم سلمنا پس چرا سحره سلاطین ظلمه جابرین را **و** اعداء دین و خصام خود را بسحر خود هلاک و معطل و معزول نمیکنند **و** احدی از ایشان از
قدیم الی حین نکردند **و** خود با ظهار چنین حیل و تزویرات و تلبیسات روزی خود از ایشان میجویند و محتاج بامرا و اغنیا و ملوک هستند تا ایشان قطع و تبلیغ
بطلان حقیقت سحر و عدم تاثیر آن در هلاکت خلق میباشد **سوال** زوجه ابو سفیان **و** زوجه ابو لهب که سحر تمام انبیا صلعم سحر کرده بودند **و** آنحضرت گمان میکرد
که سحر چنین کرده حال آنکه نکرده بود و چند روز قریب تا هفته بحالة مزبوره آنسرور بود تا بوحی حضرت امیر را فرستاد و از قعر چاهی یعنی بئر چاهی از زیر سنگ چیزی
آنحضرت آورده بر آورد **و** دو سوره معوذتین را حق تعالی باین آنحضرت فرستاده **و** همین مروی در مسانید خاصه و عامه منهم در کتاب **بخاری و مسلم** است
انه سحر حتی کان یخیل الیه انه فعل الشیء ولم یکن فعله **جواب** آیا سحر حقیقتی دارد یا ندارد و با لا شبهه مروی است در مسانید و قول دارد **نزد آنانکه** سحر حقیقتی و تاثیر
در خارج ندارد نزد ایشان این حالة ساقط الاعتبار بالراس است **اما نزد آنانکه** سحر بالجمله حقیقتی دارد **پس** در باب انبیا و خلفاء منصوصه معصومه تاثیر
آیا دارد یا تاثیر ندارد **جواب** در ایشان طایفه دو قول دارد **پس** **ثانی القولین** این طایفه در هیچ پیغمبری **و** خاتم الانبیاء اصلاً و ابداً سحر تاثیر
نکرده چه خالق حکیم صادق و مانع تاثیر سحر از جمیع انبیا خصوصاً از سید رسل میباشد چه بآن دو چیز لازم میآید **احدهما** تعطیل مراد الله از ابلاغ و اداء رسالت
و آن محال و ممتنع است **ثانیهما** طعن کفار و مشرکین با انبیا و دین و کتاب و شریعة ایشان که مردم اتباع سحره مینمایند **و** سحر کردن حمالة الحطب و سنهیه و غیرها
با آنحضرت اگر صحیح و اثبات شود قطعاً **پس** این دلالت ندارد که سحر ایشان در آنحضرت موثر شده بود **پس** آنچه نقل کرده اند که یخیل له انه فعل الشیء ولم یکن فعله
اگر صحیح و ثابت شود **پس** محمول میشود بر مرض وجع صداع که سرش بسبب آن تقریب رسیده بر تاثیر سحر **و** همین قول جمعی از متکلمین معتزله **و** جمعی از اساطین
وعلماء امامیه است **منهم شیخنا بهاء الدین** وغیره انا معاشر الامامیه علی ان السحر لا یؤثر فی النبی صلعم **و** امره بالاستعاذه من همزات
لا یدل علی تاثیر السحر فی النبی کالدعاء فی ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا **و** کاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم کما لا تدل حضور
الشیاطین و حلولهم فیه **واما ما نقله المخالفون** من ان السحر اثر فیه صلعم کما رواه البخاری **و** المسلم من انه سحر حتی انه کان یخیل
انه فعل الشیء ولم یکن فعله **فهو** من جملة الاکاذیب **و** لو صح ما نقل لصدق قول الکفار ان تتبعون الا رجلا مسحورا انتهی **سوال** سحره موسی
چگونه حبال و عصاها طوری نقشه جسیم را بحرکت آورده بودند که چون مارها گوناگون بلکه اژدرهم شود و مردم ترسیدند و خالق وصف آن بسحر **و** الیهم
عظیم فرمود **جواب** اهل سیر و تفسیر و تواریخ آنچه ثبت کرده اند که سحره ریسمانهای بسیار بزرگ مجوف تافته و بافته **و** چوبهای جسیم و ضخیم و طویل بغرا طی مجوف
ساخته و بیرون آن اشکال و صورتهای ایشان اژدها و گوناگون افاعی و حیات تیار کرده **و** خارج ایشان را قیر و الوان آخر و روغنیات مالیده **و** در اجواف و
بطون ایشان پر ز تلو زیبق و سیماب کرده اینده در دشت بزرگی بنقب تهی کرده که در گرم بآتش گردانیده و آماده نهاده در آن دشت معین آن مصنوعات
حیلات و تمثالهای ایشان را انداختند **پس** چاشتگاه یوم الموعود حرارت آفتاب تحت ارضیه **و** از بالا تمازة و تابش شمس بایشان رسیده زیبق آن اجسام را بحرکت تصدیر بیکدیگر
میانداختند گان همه بینندگان که ایشان را سعی و رفتار چون حیات و ثعابین و از صنعا اشکال ایشان چون اشکال ثعابین و افاعی بدایشان را میشمردند اکثر اهل نظار
ابلهان تعجب چنبش و حرکت ایشان میآمد **و** همه آن دشت پر از حبال و عصی ساخته بود **و** موسی بوحی الهی القا عصا بر زمین کرد **پس** اولا تعجب کرده شده
و دفعه همان ثعبان اعظم الجثه کردیده **پس** العصا و فقه بر زمین جنبیده اژدهای عظیم بال و موی دار دفعه شده **بقولی** اول چون ماری انوده شده
و دفعه بیان خود را جنبانیده کوه پیکری جسیم هشتاد ذراع یا پنجه میل دور جای و آن ثعبان بود **و** بیکدفعه کل سحران دشت را بیکساعة کرده بیکبود ین
آن عصا ام هیبت عظیم ظاهر شده تا خالق نظارگیان همه ایشان دیدند فرو برده **و** بقولی با جمیعش سالم بیابوت همه را یکد فعه بلع کرد **پس** توجه بنظارگیان کرد **و** هر مردم
یکدفعه هول دهشت عظیمه خورده فرار بلا اختیار کردند ابدیه فعه هم بیست هزار آدم از فراریان بپامال هلاک شدند **و** سحره کلهم این مادیده و عیان آن سجده بلند
انا امنا برب موسی ایمان آورده بدرگاه اله بسجده افتادند **و** اینجا حاصل این قصه ثعبان موسی است **بحث ثالث عشر** استرهاب طلب خوف باب
استفعال از رهبه بسبب ارباب تعب یعنی خائف باشد **پس** الرهبة اسم است و هو راهب خائف **و** مرهب مخوف است **و** العبد راهب من الله

ای خائف منه ثم والله هو رهوب ای من عقابه باشد و **راهب** عابد نصاری از همین باب است چه او بترس خدا عابد شده و جمعش رهبان بضم اول بوزن عثمان و راهبین نیز آمده و الرهبانیة اسم بمعنی عباوة میباشد و رهب و رعب و وجل و خوف متحد المعنی اند **بحث رابع عشر** و استرهبوهم وجاؤا بسحر عظيم **زجاج** استدعوا رهبتهم حتی رهبهم الناس یعنی این بیان غرض سحره کفعل سحر ایشان است یعنی غرض سحره بسحر طلب رعب وخوف آن مردم را ایشان بود تا آنکه بمعاینه آن مردم ترسید ندازان سحر **مبرد** معناه ارهبوهم و افزعوهم یعنی سحره بسحر خود ترسانیدند و بفزع وجزع آوردند مردم بیننده گان را **زاد کبیر** وجه ارهاب استرهاب لتفکروهو ذلك بان بعثوا جماعة ینادون عند القاء ذلك ایها الناس احذروا فهذا الامر قد حصل بندا هم یعنی سبب استرهاب مردم این بود که سحره جمعی را برای ندا فرستادند که نزد القاء سحر ای مردم بترسید و پرهیز باشید ازین ثعابین وحیات وافاعی لهذا از تحرک آن حبال وعصی مردم ترسیدند **اشکال** نهایت تعجب است که مردم عقلا را ایشان صحاح الابصار والعقول بوده وقبل ازین دیده بودند سحره را که برائی سحر آمده اند چگونه کل مردم از القاء حبال وعصی مسحوره بعیان ایشان ترسیدند و بفزع آمدند **جواب** تماشیان را ایشان اکثر عوام حشرات الارض کالانعام بل اضل سبیلا بودند که بمعاینه سفاهة سفها، ودیدن بازیها میروند هر کس متصف بعقل وفهم وذهن وذکا اند ابدا ادنی میلی بامور لهو ولعب نمیکنند و لغو سفاها قدیما وحدیثا الی حین بنی بینند و رضا بدیدن این چنین امور نمیدهند چه عقل وعلم ایشان را نافع و مانع میباشد **تنبیه** هرگاه این واضح شد پس ثابت شد که ان متفرجین همین حشرات الارض قطعی اکثر بودند که انها اعتقاد با لهیت فرعون داشتند **آیا** عاقل آدمی صاحب فهم و دوم عظیم ذی عقل وبرا انداییم و صحیح درین صغیر بود وکبیر شده مع اکل و شرب مثل انها باشد قبول بالهیت میکند پس از ترسیدن انها چه عجب میباشد **معهذا** وقتیکه مناد ندا بهم بلفظ احذروا احذروا اجتنبوا اجتنبوا کنند و آدم بخبر هم هرچند عاقل باشد بتجدد وتخوف وفرار انداده کثیر بگمان واقعیت ثعابین اینها بترس آمده فرار میشود و انظروا احوال زفرار یان لشکر یان عقلا را از منه هم فرار میکنند و پیاده **بحث خامس عشر** وجاؤا بسحر عظيم وان سحره در انزوا آمدند سحر بزرگی در انظار ایشان **اشکال** چگونه او تعالی سحر انها وصف بعظیم کرد وعظمت آن چه معنی دارد **جواب** بدانکه بالا تفصیل عدد سحره دانستی که تا هشتاد هزار آدم بودند و هر یکی ازین سحره ریسمانهای وعصاهای متعدد بالوان اجسام مختلف ساخته باشکال ثعابین و حیات القاء کردند و میگویند آن شنیکه دران کل سحره سحرهای خود را انداخته بودند وسعت آن میل در میل بود پس وقتیکه همه اینها بحرارة بحرکت یکدفعه آمدند کانه همه مردم را معلوم شد که کل میدان ثعابین و افاعی و حیات چون اشجار طوال و جبال بنا بحرکت آمده وبر یکدیگر افتاده لوث میخوردند پائی مردم بمعاینه این احوال در وحشت لغزیده وهمه زنان و مردان ترسیده فرار کردند **صاحب لباب** گفته وذلك انهم القوا حبالا غلاظا وخشبا طوالا فاذا هي حيات وثعابين كامثال الجبال قد ملئت الوادي يركب بعضها بعضا ويقال انهم طلوا تلك الحبال بالزيبق وجعلوا داخل تلك العصي زيبقا ايضا والقوها على الارض فلما اثر حر الشمس فيها تحركت والتوى بعضها على بعض حتى تخيل الناس من ذلك انها حيات تخيل لهم ان الحيات تسعى اليهم ويقال ان الارض كانت سعتها ميلا في ميل فصارت كلها حيات وافاعي ففزع الناس من معاينة ذلك الحال **اشکال** بمعاینه احوال سحر ثم نقل حال ترس موسی در نفس خود کرد و در آیه واوجس في نفسه خيفة موسى اگر از سحر ترسید پس همه مردم بالاولی بترسند پس سحر این جهت حقیقی و واقعی دارد **والا** لابد الازم میآید که موسی الیقان و اتقان و اعتماد در باب اعجاز خود نداشت **جواب** اوجه الوجوه آنست که آنحضرت اعتماد دایم بوحی وبمعاینه گردیدن ثعبانیکه در دنیا خالق مساوی و مثل او نیافریده و **نه** از سحر سحره ترسیده **بل** در نفس آنحضرت مخطور شد که اعجاز ثعبانی تمهید از تقلیب عصا و اقتضا دارم اما شبیه بظاهر سحر سحره میباشد و مردم مبادا بگویند که این ساحر اعظم است و مردم فرق نکنند میان فعل من و فعل انها مبادا بر مردم حق مشتبه بباطل شود پس گفته شد انك انت الاعلى یعنی مترس اعجاز تو اعلی است از آنکه گمان سحر و ساحر بتو کنند فعال باطل است ثم الله اعلم **تنبیه** درین آیات دلالت است بر بطلان قول مجبره چه اسناد سحر بسوی ایشان کرد و اگر با ایجاد و تاثیر الله بود البته اسناد بسوی ایشان فقرار و بهتان محض بود در یقتم چگونه این جایز باشد تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا

قوله تعالى وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۝ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا

صغیرین

صٰغِرِيْنَ۝ وَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سٰجِدِيْنَ۝ قَالُوْٓا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ۝ رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ۝

ترجمه ایات ثمانیه یعنی وقتیکه سحره سحرهای خود را تیار و پیراسته و آراسته کردند و ما وحی کردیم بسوی موسی اینکه بیفگن عصای خود را پس موسی وقتیکه بفرمان حق افگند عصا ثعبان عظیمی بقدرت اله گردید دهان خود را بگشاد پس آن هنگام فرو برد و بلع کرد یک دفعه جمیع آنچه سحره بخلاف واقع تلبیس و دروغ و تزویر برای نمودن فرعون و تملق کرده بودند **راوی** میگوید که چهل هزار خروار **و** مثل آن خطبها چوب بیک لقمه خورده و بلع کرد **و** انبوه خلایق بمعاینه پایمال شده در حالت فرار مردند پس بظهور این اعجاز موسی ثابت و ارحق پدید آمد راستی موسی و باطل و زایل شد جمیع آنچه ایشان یعنی سحره بعمل و بفعل آورده بود از اقسام سحرها پس مغلوب و مخذول شدند در اینجا و بازگشتند از آن مقام فرعون و متبعا او **و** ساحران بمعاینه اینحال ثعبان افکنده شدند و افتادند سجده کنندگان در همانجا گفتند ساحران بکلمه و بصوت واحده که ایمان آوردیم با پروردگار عالمیان **و** همان پروردگار موسی و هارون میباشد **و** در

تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در لفظ اَنْ در اَلْقِ دو قول اند **احدهما** اَنْ مصدریه پس مع جمله با خود بموضع مصدر میشود **و** تقدیرش واوحینا الی موسی بالالقاء میگردد **و ثانیهما** این اَنْ تفسیریه است **پس** تقدیرش واوحینا الی موسی ان الق عصاك ای الق عصاك میشود +

بحث ثانی واوحینا الی موسی ان الق عصاك پس بنا بر اول معنیش چنین کرده که وقتیکه سحره گوناگون سحرهای خود در دشت القا و آماده کردند همه حبال و عصاهای بصورت مارها بحرکت و بجنبیدن آمده و آن دشت مملو و مشحون از حیات مسحوره گردیده و گمان مردم شد که این سحر عظیم سحره آوردند **و** در آنوقت خالق وحی کرد **و بقولی** الهام کرد موسی را که تو القا کن و بیفگن عصای خود را پس موسی القا عصای خود کرد **و** او ثعبانی عظیم ضخیم الجثه بفور گردیده **و بر وجه ثانی** وقت القا سحره سحر با وحی کردیم بسوی موسی اینکه بیفگن الآن عصای خود را **و** تقدیر اینجا فالقی عصاه باشد یعنی موسی بامر اله عصای خود را افگند پس او ثعبان عظیم گردید **بحث ثالث** بدانکه تلقف بفتح تا و سکون لام در اینجا **و** در سوره طه **و** شعرا قرارهٔ حفص از عاصم است **و قرائت باقی قراء** تلقّف بتشدید در همه اینجا میباشد **و** اصل تلقف تتلقف باب تفعّل میباشد تا تفعّل را حذف کرده بر تاء مضارع و فتح قاف و بر ادغام آن باقی نهادند **پس** تلقف بتلقف تا تقفا گردید **در مجمع** فرموده که تلقف و تلقم و احد است یعنی لقمه واحده که بکمال سرعت بخورد و فرو برد باشد **و اصله** تتلقف فحذفت التاء للطاء وعنق تفعّل و تثبت التاء التی للمضارعة **واما** تلقف سالنة اللام مضارع لقف یلقف لقفا کما قال الشاعر + انت عصا موسی التی + لم تزل تلقف ما یافکه الساحر + **بحث رابع** لقف یلقف لقفا یعنی لقمه فرو بردن سریعا باشد **و ابن سکیت** گفته اللقف مصدر من لقفت الشیء القفه لقفا اذا اخذ فاکلته وابتلعته **و** رجل لقیف یعنی سریع الاخذ **رازی** از لحیانی نقل کرده قال و مثله ثقف یثقف ثقفا فهو ثقیف کلقف یلقف لقفا فهو لقیف بین الثقافة واللقافة **در قاموس** گفته لقفه کسمع لقفا و لقفانا محرکة تناوله بسرعة **و** رجل لقف ککتف **بحث خامس** افک بمعنی دروغ بحث از افک یا فک افکا **و** اصل افک بکسر همزه قلب الشیء من وجهه چنانچه **در مجمع** هم فرموده الافک قلب الشیء عن وجهه فی الاصل **و** منه الافاك الکذاب لانه قلب المعنی عن جهة الصواب یعنی کذاب را برای آن افاک نامیده اند چه در وقع قلب تبدیل معنی از جهت و صورت حق و صواب میباشد **بحث سادس** در لفظ ما در یافکون دو وجه محتمل اند **احدها** لفظ ما موصول بمعنی الذی **و** تقدیرش تلقف الذی یافکون **و ثانیهما** ما مصدریه است **پس** تقدیرش تلقف المافوك الذی حل فیه الافك ای الکذب **بحث سابع** فاذا هی تلقف ما یافکون مفسرین بالاتفاق فرموده که در اینجا تقدیر است ولما القی موسی عصاه فصار ثعبانا مبینا عظیما فاذا هی تلقف الذی افکت فیه السحرة من الحبال والعصی یعنی پس بامر الهی موسی عصای خود را افگند و بمحض افگندن عصا ثعبانی عظیم الجسم بفور گردیده پس دهان ثعبان وقتیکه بگشاد هشتاد ذراع موسی و قامت موسی هم ده ذراع بذراع خود بود پس آن هنگام بیک لقمه کل ما کوفات و کذبات مصنوعه سحره را سریعا بلع کرد **و فرعون** و امنا دولة او و سحره بمعاینه آن مبهوت و مرعوب گردیدند **سوال** آیا آن مقام و دشت که در آن القا سحر کرده بودند او در کدام جا بود **و** ثقل و وزن سحر بطور قطعی ثابت شده یا نه **جواب** بلی در آن مقام **ابن زید بغدادی** وغیرها تصریح کردند فقال ابن زید کان اجتماعهم بالاسکندریة فیقال بلغ ذنب الثعبان من وراء البحر ثم فتحت فاها ثمانین ذراعا بذراع موسی فابتلع کل شیء اتوا به من السحر سریعا فی لقمة واحدة **و** قیل واحدا واحدا حتی ابتلعت الکل فما ابقی منها شیئا **و** فصدت القوم الحاضرین الشاهدین ففزعوا ووقع الازدحام فی فرارهم فمات من ذلك خمسة وعشرون الفا منهم اخذها موسی فصارت فی یده عصا کما کانت اولا ولم

جواب سئوال آن القا ایشان در کدام دشت و کدام مکان بود و وزن آن سحر چه مقدار بود

بردها ولم ينقص من امنها ولم تظهر الحبال والعصى المبتلعة من سحر السحرة فعلمت السحرة وايقنوا قطعا انها فعل الهى لا فعل موسى فامنوا فقد
يعنى ابن زيد وغيره تصريح کردند که در میدانی که جمعیت فرعون مع لشکر و اهل مصر و نواحی آن کرده بودند و سحره خود آن القا کرده بودند ان میدان
بیرون بلد سکندریه بود و دنب ثعبان موسی در دریا و سرش در آن دشت بود و بقولی آن دشت میل در میل و بقولی سه میل در سه میل بسیط بود تا همه سحر را یک
لقمه گرفته و بقولی واحد بعد واحد هر یکی را بلع کرد **اول** مشهور منصور و انسب بباب اعجاز هذا ایباشد و پاره حمام میبنمود آدم بیا تمثال مردند **پس** سحره
هرگاه دیدند که آن اژدها مثل عصای اول بشکل و حجم بلا زیادتی ولا کمی ضخامت و وزن در دست موسی دفعة گردید هیچ چیزی از حبال و عصی از مبتلعات
سحر از مو دار هلا نشد **پس** سحر بمعاینه انتقال بعلم الیقین دانستند که این خاص فعل اله است نه فعل موسی **و** همین سبب ایمان آوری سحره در همان وقت شد
اما جواب در وزن و ثقل سحر سحره دو قول نقل شده **احدها** کل آن سحر حبل بزار خروار بود **ثانیها** ثقل آن بار سه صد شتر بود و نقل **فی لباب**
التنزیل قال قيل ان الحبال والعصى التى كانت مع السحرة كانت حمل ثلثمائة بعير **بحث قامن** الوقع **در مجمع** فرمود الوقوع السقوط
كسقوط الحايط والطاير **و** الواقعة النازلة من السماء يعنى وقوع بمعنى سقوط و افتادن چون افتادن دیوار از بالا بپایین باشد **و علی ابن**
عیسی رمانی گفت الوقوع ظهور الشئ بوجوده نازلا الى مستقره يعنى وقوع ظهور شئ بوجود خود بطور نزول بمقر خودش باشد **و دیگران** گفتند که
وقوع الشئ حصول شئ از بالا فرود آمده در موقعی و موضعی باشد کما یقال وقع الشئ بمعنى سقط **و** وقع فلان فى فلان اى تعاطى وقع يقع وقعا و وقوعا و وقيعة
و يقال وقع المطر يقع وقعا نزل قالوا لا يقال سقط المطر ذكره فى المصباح **بحث تاسع** حق در اصل عبارة از ثابت موجود بذاته ثابت باشد یعنی هر او را وجوب
است یعنی هر دو ستی و خالق واجب الوجود را حق از این سبب نامش بباشد چه او تعالی ثابت و واجب موجود بذاته در جمیع احوال است **و شیخنا الطبرسی** فرمود
الحق كون الشئ فى موضعه الذى اقتضته الحكمة يعنى حق عبارة است از بودن شئ در جای خود که حکمة مقتضی آن باشد از حق یحق حقا خلاف باطل
است یعنی حق امر موجود ثابت **و** نقیضش باطل یعنی معدوم ولا وجود و لا ثبوت است **و در مجمع** فرمود الباطل الكاين بحيث يودى الى الهلاك **و**
حقيقة الشئ منتهاه **و** اصله المشتمل عليه **در مصباح** گفته بطل الشئ يبطل بطلا و بطولا و بطلانا فسد او سقط حكمه فهو باطل
جمعه بواطل **و** قيل يجمع اباطيل على غير قياس **قال ابو حاتم** الا باطيل جمع ابطولة بضم الهمزة **و** قيل جمع ابطالة بالكسر **و** رجل بطال بين البطالة
شجاع **و** الجمع ابطال **در کلیات** گفته والحق بحسب اللغة الثابت لانه نقيض للباطل المعدوم **و** الفعيل المشتق من الحق ان كان بمعنى الفاعل
كان معناه الثابت **و** ان كان بمعنى المفعول كان معناه المثبت فعل من الامر الذى لم يثبت الى العقد المطابق للواقع لانه اولى بالوجود من العقد
الغير المطابق **ثم** نقل من العقد الى القول المطابق لهذه العلة بعينها **سوال** در حقیقت و ماهیت چیزی فرق هست یا نه **جواب** بدانکه فرق در بین
بخاص و عام هست کما قيل حقيقة الشئ وهى كمال الخاص به يقال حقيقة الله **و** لا يقال ماهية الله لايهامها معنى التجانس فالفرق بالجمع واضح
یعنی حقیقت شئ در واقع کمال خاص او باشد لهذا اطلاق بر تعالی حقیقة الله میشود و ماهیة الله اطلاق نمیشود زیرا که در ماهیت ایهام تجانس هست **و فی**
اصطلاح الميزانيين حقيقة الشئ المسؤل عنه بما هو يسمى ذات الشئ كالحيوان الناطق للانسان **و** ما ذاتية وهى الحيوانية **و** الناطقية
تسمى ماهية فاعتبر مثل هذا فى الوجود فانه نفس الماهية **و** وجود الانسان هو نفس كونه حيوانا ناطقا فى الخارج **اما الحقيقة** المقدسة
الالهية سبحانه هى الماهية الكلية المفاضة للوجود **و** التشخص عند المتكلمين **و** الوجود الخاص الحقيقى القائم بذاته عند الحكماء **و** على كلا التقديرين
يمتنع تعقلها بخصوصها ولا تتعقل الا بمفهومات كلية اعتبارية عند الحكيم **و** المعتزلة لوجودها وبصفات حقيقية عند الماتريدية **و** الاشاعرة
در علم کلام تفصیل این دریافت خواهد شد **در علم اصول فقه** نزد جمهور حقیقة لفظا عبارة است عن الاستعمال فى المعنى الحقيقى **و** الحقيقة
عبارة عن الوضع **و** المجاز يتوقف على الثانى لا على الاول **و** المجاز ما لا يفهم معناه الا بقرينة من حيث اللفظ **و** بدلالة الحال **و** اعتبار العلاقة
مع القرينة كاف فى المجاز **و** اما عند غيرهم وليس كذلك بل السماع عن العرب شرط له **و** اينهم بالتفصيل از علم اصول فقه مع الخلاف دریافت خواهد شد
بحث عاشر فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون **و** در ما در اینجا دو وجه محتمل است **احدهما** موصوله بمحل نصب برای وقوع مفعول باشد **پس**
برای تقدیر چنین خواهد شد فثبت الحق وهو امر موسى وبطل الذى كان سحر السحرة كانوا يعملون یعنی پس حق بموضع و موقع خود یعنی حقیقة ثابت
شد و باطل نابود گردید همه آنچه که بعمل آورده بودند ساحران یعنی اعجاز موسی ثابت و ظاهر و سحر ساحران باطل گردید و همین قول حسن مجاهد

جواب سؤال الحقيقة و ماهيت فرق هست با نسبت معنى حقيقت و مجاز اصطلاح

است **ثانیهما** این یعملون مصدریة است پس ما با جمله یا بعد خود مصدر میشود **پس بنابرین** تقدیرش چنین خواهد شد فوقع الحق یعنی حقیقة اعجاز موسی و نبوة
وبطل یعنی عدم عملهم یعنی عمل السحرة من الافك والبطلان یعنی ثابت وظاهر شد حقیقة اعجاز موسی و نبوة او **و** باطل و نابود گردید صنعت باطله و عمل معموله
کاذبه ساحران **نزد جبائی** وقع الحق بان صارت العصا عند التحدی ثعبانا فی الحقیقة وبطل ما کانوا یعملون ای بطل تمویهاتهم وتخییلاتهم **نزد**
فراء فبین الحق عن السحر الباطل بتلقف العصا وبطل ای عدم ذلك السحر فی بطن الثعبان **نزد اهل معانی** فوضح وظهر حقیقة موسی و
اعجازه وفقد کلما افکوا لا فاکون من الباطل من السحر **و** همین قول حسن ومجاهد است **اشکال** قاضی گفته بعد ذکر فوقع الحق بمعنی ثبوت یا ظهور آن **پس**
وبطل ما کانوا یعملون تکریر بلا فایده است **جواب** بدو وجه است **احدهما** باعدام متبلعات اشیاء سحر حقیقة موسی واضح وظاهر و ثابت گردید چه اشیاء
متلقفه اگر بعد تلقف عود میکرد والبته اثبات حق نمیشد زیراکه متبلعات سحر حضور بعد ابتلاع موجود میشود **ثانیهما** نقیض حق باطل است پس بظهور آن باطل معدوم
گردید چه جمع ضدین محال است و در آیه اشاره بسوی همین است تکرار بلا فایده نیست ثم الله اعلم **تبصره** سحر از تلقف عصا چند اعجاز معاینه کردند و تا آن وقت
صنها عصا چوبی موسی بمحض القاء علی الارض ثعبانی حی مهیب عظیم ضخیم الجسم طویل القامة موئی و بالدار دفعة منقلب شد که بمثل و شکل آن حال و در دنیا خالق
ثعبانی را نیافریده و ایشان ابدا ندیده و نشنیده بودند مماثل و **منها** چهل هزار خروار از ریسمان و چوب زیبق را ان ثعبان بیک لقمه بلع کرد **منها** بعد آن
بدست موسی همان عصا بغیر زیادتی جسم و وزن گردید **منها** بعد اکل هزارها خروار رسن بافته و تافته و هزارها چوبها ضخیم و طویل را خورده هیچ اثری از آن
بظهور نیامده **پس** خالق آنرا در بطن ثعبان باطل و اعدام محض کرده **پس** سحره بمعاینه این احوال بلجاء و مضطر گردیدند با ایمان آوردن **منها** قبل ازین سحره عند
الفحص شبانگاه دیده بودند که موسی در خواب بعض العصا زیر سرش و بعض آن اژدها شده نگرانی و حفاظت او از چهار دور او و مواشی او را محاصر کرده میکند
سوال هرگاه این هفتاد یا هشتاد هزار حذاق سحره بمعاینه این حالات عصا مقهور با ایمان آوردن گردیدند **پس فرعون** و امنا دولة او چرا ایمان
نیاوردند **و** ادنی ذی شعور بسماع حالات آن فضلا عن المعاینة در اعجاز بودن عصا شك نمیشد که قطعا این فعل الله است نه فعل آدمی چرا ایمان نیاوردند
جواب بالا در همین قصه موسی ذکرش رفته که **منجملة آن** فرعون قبل ازین دعوای ربوبیت خود در مردم نشر و ذکر کرده بود و بسوی او مردم سجده میکردند
و حالا خلاف آن چگونه اظهار میکرد یعنی معبود بندة الله فرعون نیست **دیگر** بگمان زوال سلطنت و دنیا والسنة ضعیفه ایمان نیاوردند **و** اصحاب السلطنت
والدولة اکثر از حق کور و کر میباشند **و** دنیا مانع از تمسك حق میشود **بحث حادی عشر** غلبه عبارة است از ظفر یافتن بر مقصود و مطلوب حال منازعه
و مقابله از غلب یغلب غلبا و غلبة **اما انقلاب** باب انفعال لازم قبول کردن تبدیل حالت و ماهیة از قلب یقلب قلبا بمعنی تحویل حالت شیء و تبدیل
حقیقة یا حالة آن **و** استحاله و انقلاب متقارب اند انقلب عام است **اما صاغر** فاعل مفرد بصیغر صغرا بمعنی ذلیل و خواری و صغر و صغار بمعنی ذلة **در**
مجمع فرموده و اصله صغر القدر **بحث ثانی عشر** هنالك ظرف مبهم برای اشاره بعید مرکب از دو حرف **یکی** هنا **دیگر** از لك است چنانچه ذلك
از ذا **و** لك است بدو کلمه مرکب است **و** بغیر لام کاف با هنا نیز ملحق میشود **و** هناك میگویند **در معنی مجمع** وغیرها فرموده اند **و** هنالك دخلت اللام فیه لیدل
علی بعد المکان المشار الیه کما دخلت فی ذلك لبعد المشار الیه **هنا** لما بعد قلیلا **و** هنالك لما کان اشد بعدا **و** هو ظرف مبهم وفیه معنی الاشارة
کما ان **اذا** مبهم **و** انما دخلت کاف المخاطبة مع بعدا الاشارة لتشعر بتاکید معنی الاشارة الی المخاطب لیتنبه علی بعد المشار الیه من المکان **و** البعید
حق بعلامة التنبیه من القریب انتهی حاصل معنی آنکه در هنالك لام داخل شده تا دلالت بر مباعدة مکان مشار الیه کند چنانچه لام و کاف در ذا لاحق شده ذلك گردید برای
مشار الیه بعید **و** هنا بلا لام و کاف برای بعید قلیل المسافة بود **و** هنالك برای اشد و ابعد بعید موضوع گردید **و** این ظرف مبهم است و در آن معنی اشاره هست چنانچه
در **ذا** اشاره مبهمه هست **و** کاف خطاب مع بعد اشاره در آن ملحق شده تا اشعار کند بتاکید معنی اشاره بسوی مخاطب بغرض تنبیه بر بعد مشار الیه از مکان **و** بعید حق
بعلامة تنبیه از قریب میباشد **بحث ثالث عشر** فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرین و غلبوا بصیغه مجهول است یعنی نزد ثبوت اعجاز موسی و حقیقة او **پس**
مغلوب و مقهور گردید فرعون و اعراب جنود او و در ان مقام و مکان مقابله و معارضه و برگردیدند از انهزام بحالت هزیمة و ذلة و خواری و رسوائی تا انقضاء عالم و آدم رسوا
او باقی ماند **بحث رابع عشر** والقی السحرة ساجدین اینجا بعد ذکر مغلوب و مقهور گردیدن فرعون و قوم او بطور هزیمت از انقام برگردیدند **پس**
متصل این ذکر حال سحره فرموده یعنی هرگاه این اعجاز موسی سحره معاینه کردند پس سحره هم بلا اختیار بفوره همان مقام بطلان سحر خود دیده بر زمین افتادند بحالیکه سجده
کنندگان برای خدا بودند **و** **بقول دیگر** هرگاه موسی و هارون ظفریاب شدند بر اعدا و هزیمت در جمع شان نازل دیدند پس این هر دو برادر بطور شکر

در مقابل این نعمت عظمی بسجده الهی افتادند بر زمین **و** سحره کلهم بمعاینه این اعجاز موسی و هارون و سجده کردن اینها سحره هم بتاسی اینها بسجده الهی افتادند و وجه اول اکثر و اقوی
و انسب بمقام است **بقولی** چونکه سجود بمعنی خضوع در لغة آمده پس ساجدین بمعنی خاضعین خاشعین لله باشد چه در قلوب ایشان خضوع و خشوع من الله القا شده
بحث خامس عشر قالوا امنا برب موسی و هارون گفتند سحره علی الاعلان بعد الاعتقاد با ایمان آوردیم و تصدیق کردیم بپروردگار موسی و هارون
که خالق قهار ذو الاقتدار بر هر شئی بذات واحد خود میباشد **اشکال** در اینجا سجده کردن سحره قبل المعرفة و التصدیق ذکر شده **و** معرفة و تصدیق واجب مسبوق و مقدم
و اصل و اول اصول دین است **و** سجده از اعمال فرعیه از لوازم لاحقه تصدیقیه است **و** بالاتفاق قبل الایمان و التصدیق عمل صحیح نیست **پس** سجده ایشان قبل التصدیق
چگونه صحیح باشد **جواب** بوجوه است **اولها** نزد دانا که اینجمله قالوا امنا الخ جمله بدل کل از جمله ساجدین یا بیان او باشد اشکال ساقط بالراس شد **و** سجود
عبارة از تذلل و خضوع و خشوع در لغة میباشد پس سجود بمعنی تذلل و خضوع اینجا میباشد **پس** تقدیرش چنین خواهد شد که وقتیکه سحره را قهاریت قدیر اله از اعجاز
عصا معاینه شد **پس** بهمان سبب در قلوب شان القاء معرفت واحد تعالی شده خاشع و خاشی من الله سبحانه شده اظهار خضوع بقول امنا برب موسی و هارون
بلسان کردند **پس** در جمله اولی تصدیق قلبی **و** جمله آخری بیانش باقرار لسانی میباشد اشکال ندارد **ثانیها** جمعی گفتند القی الله تعالی اولاً فی قلوبهم الایمان
و المعرفة بالله تعالی فخروا سجداً لله شکراً الیه تعالی علی ما الهمهم من الایمان بالله و تصدیق رسوله موسی و هارون **ثم** اظهروا بعد ذلک ایمانهم باللسان
یعنی بمعاینه اعجاز موسی در قلوب ایشان معرفة اله القا و ناشی شده پس بشکر اله در سجده تعالی افتادند با الهام تعالی طریق ایمان و تصدیق بسجانه و برسالة هارون و موسی
پس از زبان اظهار و اقرار بلسان با یمان آوری خود علی الاعلان و الاجهار کردند **ابن عباس** فرمود لما رأت السحرة ما رأت و عرفت ان ذلک من امر
الله السماء و الارض و لیس بسحر و لا یقدر علیه احد من البشر فخروا سجداً و قالوا امنا برب موسی و هارون **ثانیها** لما حصل لهم المعرفة بالله تعالی بانقلاب
العصا ثعبانا ثم بالعکس و ما وجدوا منتبلعا نه فاعتقدوا ان موسی و هارون صادقان فی وجود الرب العلیم القدیر القهار فخروا سجداً لله و ذکروا فی السجدة
امنا برب موسی و هارون یعنی بعد حصول معرفة سحره بسجده بر زمین افتاده **و** ذکر در سجده ایشان امنا برب موسی و هارون بود **اشکال** لفظ القی را بصیغه
مجهول چرا ذکر فرمود و ملقی کیست **جواب** در این دو وجه اند **اولها** بمذهب مجبره ملقی سحره بسجود خالق است چه در قلوب اینها ایمان آفرید و القاء کرد و الا ایمان
نمی آوردند چنانچه در قلوب فرعون و جنود او ایمان نیافرید و القاء نکرد لهذا صاغرین برگردیدند **وجه جواب ثانی** بمذهب عدلیه چونکه او تعالی خالق کفر و ایمان
نیست بل فعل ارادی و اختیاری و اکتسابی عباد و بعد لطف ممکن بلطف مقرب است **و** لطف او سبحانه تعالی عام بکافر و مومن بالسویه است **و** او تعالی لطف مقرب بکفار
در ان وقت و مقام هم کرد و او اعجاز موسی بود **و** سحره تعقل و تدبر و تامل در حقیقه دعوا و دلیل موسی کردند و اعجازش مؤید و مصدقش بوده ایمان اختیار کردند **و** فرعون
و احزاب او فهمیده ترک و دیده اعراض از تصدیق عمداً نموده کفر اختیار کردند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر باختیار خود شده برگردیدند **پس** سبب القاء سحره بایمان
و سجود لطف مقرب خالق فی الواقع بوده ایمان آوردند اشکال و مزعوم مجبره باطل است **شیخنا الطبرسی** ره در اینجا فرموده و انما القی علی ما لم یسم فاعله
لیکون فیه ان القاهم بما رأوا من عظیم آیات الله بان دعاهم الی السجود لله و الخضوع لعظمة قدرته تعالی **و** انهم لم یتمالکوا انفسهم عند ذلک بان وقعوا ساجدین
لله **و** هذا کما یقال اعجب فلان بنفسه و ان کان اتی من قبله بفعل ذلک به غیره **و** اینهم قریب بجواب بالا است **ثالث** اخفش فرموده من سرعة ما سجدوا
صاروا کانهم القاهم غیرهم لانهم لم یتمالکوا ان وقعوا ساجدین لله تعالی یعنی هرگاه سحره غرابیات و خارق عادات اعجاز از خود عصا دیدند مالک اختیار
و تاخیر نشدند لهذا بنهایت عجلة و سرعة در سجده الهی افتادند **رابع** چونکه او تعالی فاعل ذی الاختیار و الاراده هر ذی عقل **بل** هر ذی شعور حتی پرنده و چرنده را
گردانیده چنانچه از عجز ذوی العقول هم مشهود هر کس میباشد که بغیر اراده حرکة از جای خود بطرفی نمیکنند **پس** موجد اراده سحره معاینه تقلیب عصا و خوارق او گردیده
باراده معاینه خود بفور بسجده افتادند **پس** دعوا تسلسل ارادات بنهایه باطل شد ثم الله اعلم **سوال** چرا سحره امنا برب العالمین نفرمودند **و** امنا برب موسی و هارون
فرمودند **و** در رب العالمین موسی و هارون قطعاً داخل بودند **جواب اول** ان السحرة خصوا الا لهیة برب موسی و هارون لانهما دعواهم الی الایمان
بالله تعالی و لتشریف ذکرهما **و** لتفضیلهما علی غیرهما علی طریق المدحة و التعظیم یعنی تخصیص رب موسی و هارون چند وجه است **ا** آنکه سبب ایمان آوری سحره
موسی و هارون گردیده چه ایشان را موسی و هارون داعی الی الایمان بودند **ب** بدست موسی عصا ثعبان **و** ثعبان عصا گردید دانستند سحره که اینها اقرب عالمیان
عند الله اند لهذا بتخصیص رب موسی و هارون ذکر کردند **ج** برای ذکر شرف اینها **د** برای تفضیل ایشان بر غیر ایشان بطریق مدح و تعظیم و اجلال اینها **جواب**
ثانی لان فرعون کان یدعی انه رب العالمین و یطلب من الناس السجود الی نفسه و قالت السحرة امنا برب موسی و هارون لئلا یتوهم انهم سجدوا

لفرعون یعنی

لفرعون یعنی سبب در ذکر سحره برب موسی وهارون اینست که فرعون دعوی میکرد که من رب العالمین ام **و** از مردم سجده بسوی خود میخواست **و** سحره برائی همین برب موسی وهارون گفتند علانیة تا مردم را گمان نشود که سجده اینها بفرعون چون بطور سابق بود **قول** بهما متوجه بود **ایراد** بنا براین ریاء وسمعه لازم می آید **و** عبادة ریاء وسمعه شرک خفی باطل فی الواقع است **جواب** درانوقت که مردم سجده بفرعون میکردند **و** سحره علی الاعلان در سجده الله اگر اراده ارائة واسماع هم داشته باشند السجده ارائیتی واسماعی موجب حبط و شرک خفی نمیباشد بل آن اظهار وارائة واسماع در بدایة ایمان اینها غایتش غرض صحیح بود وآن عدول از عبادة واز الهیت فرعون واعراض از سجده او بسوی سجده عالمین بود **و** برایشان ازارائة واسماع درانوقت واجب عینی عقلا بود **چنانچه** اسماع ارائة قرأة برامام جماعة در نماز بماموم واجب میباشد **و** آن از تهمت وشبهه برآمدند وآن موجب ترغیب تادیب دیگران گردید **و** اتقوا عن مواضع التهم حدیث متفق علیهم نیز مشهور است **اشکال** لفظ خالق موسی وهارون وامثال آن از موجد وباری وخالق وغیرها چرا نگفتند وخاص برب گفتند **و** لفظ رب اطلاق برغیر نیز هم میشود چنانچه خود فرعون انا ربکم الاعلی بگو وگفته بود **جواب** بدانکه لفظ رب در لغة بمعنی سید ومالک وخالق وپرورنده شئ علی الحقیقة بجهة تخلیق وایجاد میباشد ولهذا بغیر اضافة وبلا الف ولام برغیر تعالی اطلاق نمیشود **اما** سحره وقتیکه حال موسی وتقلیب عصا را وبکرات وید بیضا او دیدند لون گندمی دارد وپس دفعة او را از بغل بیضا بر آورد که بر نور آفتاب غلبه میکرد و نور او **پس** سحره بمعاینه این خصوصیت مهربانی اله موسی وهارون پنداشته وبسبب اینها خدا را شناخته برب موسی وهارون گفتند **سوال** اطلاق رب ومالک قبل المربوب والمملوک برتعم جایز هست یا نه **و** بر **اول** اطلاق رب ومالک بلا وجود مربوب ولا مملوک خلاف واقع لازم میآید **جواب** علی ابن عیسی ربانی آنچه گفته

انیست یجوز ان یقال ان الله تعالی لم یزل ربا ولا مربوب کما جاز لم یزل سمیعا ولا مسموع لانها صفة غیر جاریة علی الفعل کما جری صفة مالک علی مالک

یملک فالمقدور وهو مملوک **و** لا یطلق الرب الا علی الله نعم لانه تقتضی رب کل شئ ملکه **و** یقال فی غیره رب الدار ورب الفرس **و** مثله خالق لا یطلق الا علیه **و** یقال فی غیره خالق الادیم حاصل مقال ربانی آنست که اطلاق رب ومالک فی الازل برتعم جایز هست زیرا که او تعالی رب بلا وجود مربوب سمیع بلا وجود مسموع وخالق بلا وجود مخلوق ومالک بلا وجود مملوک بود وچنین صفات جاری بغیر ابن افعال برتعم در ازل بودند هر چند مربوبی ومسموعی ومملوکی درانوقت موجود نبوده **و** اطلاق الرب بالتعریف مختص خالق عالمین هست **اما** بالاضافة مشترک بین الخالق والمخلوق میباشد چون رب العالمین **و** رب الدار **و** رب العبد **و** رب المال وغیر ذلک **تذکره** بعض اهل سیر **و** تفسیر نقل کردند که فرعون وقتیکه شنید که سحره وقت ایمان قبل السجود اعلان واجهار کردند بقولهم امنا برب موسی **پس** فرعون گفت این تصدیق بربوبیت من کردند چه من تربیت موسی کردم ومن بش هستم **پس** سحره بسجده افتاده باعلان در ذکر سجده گفتند امنا برب موسی وهارون فرعون درانوقت یقین کرد که سحره از الهیت وعبادة من واز سجده من برگردیدند بالهیت موسی وهارون **پس** فرعون مخاطب باینها بعد این گفت امنتم به قبل اذن لکم **سوال** چرا تقدیم کردند در ذکر موسی بر هارون **و** حال آنکه هارون برادر بزرگ موسی شریک نبوتش بود **و** لازم بود باعتبار بزرگی هارون که بگویند امنا برب هارون وموسی **جواب** هر چند هارون برادر بزرگ موسی نبی بود **اما** موسی نبی مستقل غیر تابع **و** هارون نبی تابع موسی بود لهذا سحره اعلی مراتب موسی را تقدیم در ذکر بر هارون کرد **و** همین مقتضی عقل ونقل بوده بکمال معرفة وادب گفتار کردند **تبصره** اصحاب تعلیم **و** اهل تقلید **و** صوفیه میگویند که این آیه دلالة دارد بر مقوله بان معرفة الله لا تحصل الا بقول النبی **و** علی هذا الدلیل قوبل السحرة انهم قالوا امنا برب موسی وهارون **و** اهل تقلید میگویند که بغیر ارشاد پیر ومرشد احدی برشد نمیرسد خواه نبی باشد مرشد خواه غیر رسول از شیوخ مرشدین چه سحره برشد بغیر ارشاد موسی نرسیدند پس باطل شد قول مستدلین که معارف بغیر استدلال حاصل نمیشود **جواب** عدلیه از معتزله **و** امامیه **و** جمهور امة اینست که در تقلید بانبیاء وخلفاء معصومین علیهم السلم حرفی نیست **اما** معارف بدو قسم است عقلی وسمعی **اما عقلی** منجمله آن معرفة اله وصفات ذاتیه از سالبه چون شرکت ترکیب وحدوث وحلول جسم وجسمانی ولوازم آن **و** صفات ثابتة وجود ووجوب وقدم وکمال علم وقدرة وامثال آن **و** صفات افعال اله چون ایجاد واعدام وجزا وسزا بر اعمال **و** قدح وقبح ظلم وستم وامثال آن **و** نبوة انبیاء وخلافة خلفاء حقه منصوصه منصوبه اله ولوازم ایشان از امور ومعارف عقلیه اند بحسب عقل هر ذی عقل بان مکلف است که دریافت آن نماید **و** قرآن بان ناطق هست یا افلا تعقلون **و** افلا یتدبرون وغیر اینها **و** انچه انبیاء علیهم السلم از این ابواب مبدء ومعاد او بردند او موکد ومؤید معقول نورا علی نور اطمینان کلی در واثبات آن حاصل میشود **و** تفصیل حاصل اینجا لازم نمیاید **و اما سمعی** او وغیر اینچنین امور از احکام شرایع از عبادات ومعاملات ومواریث وحدود وتعزیرات است بغیر اعلام وتعلیم انبیاء الله وخلفائه نعم بطور قطعی حاصل نمیشود **و** در این امور تقلید انبیاء بر مکلفین واجب است عینا چه عقل را اجمالا دراک حسن وقبح اکثر با تفصیل احکام سمعی نمیشود **و تنبیه** هر گاه اینقدر رشد **پس** انبیاء وخلفاء الله داعی من الله الی الله در امور معقوله میباشند پس دعوة ایشان اقدم واولی الی اصل الدین **و** بعد آن بفروع دین واحکام آن

نباشد **و کافی دلیل** برابن همین قدر میباشد که **اگر** دعوة انبیاء و رسل الی ما هو المعقول بذاته مینبود البته هر مدعو عاقل بجواب رسل میگفت که بسوی آنچه تو مرا میخواهی او معلوم من نیست که آیا آن معقول است یا غیر معقول است **و** اول باید که معقولیة آن در عقل من ثابت شود **و** معقولیت مجهول بمن هنوز ثابت نیست پس انبیاء معطل میماندند **و** هرگاه از بدایة فطرة الی حین کل انبیاء داعی خلق الی الخالق شده ند ثابت شد که آن دعوا و دعوة الی المعقول بوده **و** وجود اله و خالق را امر معقول میدانستند تا دعوة انبیاء بمعقول و دلایل عقلیه اینها بر آن موثر شده اجابة دعوة معقوله ایشان را مع اظهار خوارق العادات بر صدق مدعا و دعوا ایشان کردند **پس** ثابت شد که تقلید انبیاء هم بغیر دلیل عقلی و اعجاز الهی در بدایة دعوا نبوة جایز نیست و بعد ثبوت رسالت او هرچه میگوید واجب التعمیل بلا طلب دلیل میباشد چنانچه سحره در اینجا کردند **و** بغیر دریافت دلیل تصدیق موسی نکردند **اما جواب** با اهل طریقة و صوفیه و اهل تقلید عوام بدانکه متبعه دو قسم اند یا **اهلیة** داشته باشند یا نه **اما اول** یعنی آنانکه اهل و قابل دریافت هر مسئله از اصول دین و فروع آن بدلیل باشند **پس** در این صورة تقلید پیر طریقة و مرشد و مجتهد نیست نه در اصول دین و نه در فروع آن هرچند مرشد مجتهد صحیح العقیده و العمل باشند **اما ثانی** یعنی آنانکه اصلا اهلیت و قابلیت و فهم و دانائی و سواد ندارند **پس** مسترشدین و متقلدین را چاره نیست از دریافتن و پرسیدن مسئله از اصول دین و فروع دین **اما** از مرشد و مجتهد صحیح العقیده و العمل و ذو العدل مشهور بالفضل الکامل باشند **و** مطابق کتاب الله و حدیث رسول الله **و** ائمه هدی از عترة طاهرة آنحضرت بگوید برای چنین اشخاص کافی است **ولی** در هر مسئله اصول دین هرچند معلم و مرشد او بدلیل بگوید باید دلیل او کافی نیست **و اگر** بلا دلیل بگوید **پس** خود مقلد بتامل دلیل عقلی قایم کند چون معلم بگوید که خدا واحد است البته مرشد و مقلد را میباید دلیلی قرار دهد مثلا مخلوق این خدا ما هستیم **و اگر خدای** دیگر میبود البته ما هم عالمی و خلقی دیگر غیر ما و غیر اینها از ارض و سما میباید باشد چنانچه دو سلطان را دو ملک و دو رعیت جدا و علیحده از یکدیگر میباشد **و** هرگاه غیر این عالم و این آدم دیده نشده پس خالق کل واحد است و دو خالق نیستند **تنبیه** بدانکه بعض متکلمین فرموده در ذیل قول سحره امنا برب موسی و هارون که در این اشاره است با آنچه الهیت عام **و** نبوة خاص است **و** تحقق خاص مستلزم تحقق عام میباشد **پس** با اقرار نبوة اقرار با الهیت لازم است **لهذا** سحره ربوبیت را ضمیمه نبوة موسی کردند و بالا نفراد و امنا برب العالمین نگفتند **و هکذا** امامت اهلبیت طاهرین اخص از نبوة است **پس** تصدیق امامت ایشان مستلزم تصدیق نبوة عامه و خاصه و جمیع ما جاء النبی از دین و کتاب و احکام شرایع و امور مبدء و معاد الهیه مع لوازم آن میباشد **و لاجل ذلك** بعد ابلاغ امامت امیر المومنین در غدیر خم الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا متضمن این معنی مذکور نازل شده برو تبصر **سوال** در بعض کتب دیده که اصل و لادة و مولد فرعون شهر بلخ است مسرور و مقهور غایة بود نزد خبازی **هامان** نام مگرم کردن تنور بلازم بود نانی که از او میداد وقت جوانی با عیالان بمصر آمده خارج مصر قبرستانی را نگاهبانی میکرد و از مردم قیمت قبره وار میگرفت و پول بسیار جمع کرد و غلامهای کثیر گرفته همیشه انبار اسلحه و تکمیل نگاه میداشت تا نزد سلطان مقرب شده بقطب الدوله ملقب شده نزد موت سلطان مصر بر پرورش خود بر تخت او در مصر نشست آیا این صحیح است یا نه **جواب** آنچه از متبحرین اهل التواریخ **و** ائمه سیر اسلامیه **و** اهل تفسیر بیان است که در ابتدا در اینجا حسب و نسب و قدامت سلطنت مصر با باء او مخصوص از چند پشت بود صحیح است پس خلاف شهره غیر مقبول و لا معقول لا یعتبر میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۝ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ۝ ترجمه این آیات

یعنی و قتیکه در آن مقام علی الاعلان سحره ایمان آوردند و سجده بجدائی واحد واجب کردند فرعون مخاطب بسحره گفت آیا ایمان آوردید برب موسی و تصدیق کردید

بموسی وعده واعوار رسالت پیش ازآنکه اجازت ودستوری بدهم مر شما را دران بدرستیکه این عمل هرآئینه تدبیری بوده است خفی ودستورکه شما باهم ساخته بودید آنرا در
نزد ورود خود در بلد مصر یعنی قبل براین باهم معاهده مکر وفریب باموسی کرده بودید که بعد القاء واظهار سحر باهمه سحره یکبار در عامة البلوی بتو ایمان خواهیم
آورد تا باین حیله وفریب برآورید وبیرون کنید ازین مملکت مصر اهلش وساکنانش را یعنی قبطیان را برآرید وخود شما باموسی مملکت وسلطنت مصر را بگیرید
پس زود باشد که بدانید نتیجه این مکر وفریب ومعاهده را وبیان وتفصیل این اجمال را الحال میکنم هرآئینه میبرم وقطع میسازم دستهای شما وپاهای شما
هر یکی را بخلاف یکدیگر یعنی قطع دستهای راست ومقابل آن پاهای چپ شما را جدا وقطع ابدان شما میکنم پس ازآن بردار میکشم همه شما را تا عبرة گیرند حیله گران
ومکاران ومن بعد ابدا احدی جرئت وجسارت ورفتار چنین نکنند وسحره در جواب مقال فرعون گفتند ما را از مرگ وقتل چه میترسانی وتوعید میدهی ما بالیقین
وبتحقیق مشتاق مرگ وموت خودیم تا بعجله بحضور رب خود برگردیم ونزد او برسیم وتوای فرعون انتقام میکشی از ما مگر خاص برای ایمان آوردن ما وتصدیق
کردیم وایمان آوردیم بنشانهای پروردگار ما وعلامات کردگار برحق ما وقتیکه آمدند از ایات ونشانهای آفریدگار ما بدست موسی وهارون وبواسطه ایشان پس
از فرعون روی خود گردانیده متوجه بپروردگار خود شده عرض میکنند ای پرورنده وپروردگار ما بریز ولفاضه کن برما تحمل وشکیبائی را درین بلای فرعونی تا جزع
وفزع نکنیم نزد حصول آن بلا وبمیران ما را بکمال مسلمانی بلا تردد وبلا شک وثابت قدم دار تا بحد انقضا بار ما را بر تصدیق وایمان تو تا از دنیا ثابت الایمان برآمده نزد
تو برسیم ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول درآمنتم قرائت عاصم در روایت حفص آمنتم بهمزه واحده بر لفظ خبر میباشد نه استفهام وهمین طور
در سوره طه وشعرا است وقرائت عاصم در روایت ابی بکر وحمزه وکسائی ءآمنتم بهمزتین در جمیع قران است وقرائت باقی قرا بهمزه واحده ممدوده در
جمیع قران باستفهام است وقراء گفت که قرائت حفص آمنتم بلفظ خبر بود درآن اخبار با ایمان ایشان بطور تقریع وتوبیخ وانکار مر سحره را است واما قرائت
آن بهمزتین فاصله آمنتم علی وزن افعلتم بحث ثانی در وجه تنظیم واتصال با ما قبل بدانکه فرعون هرگاه دید که یکبار بیشتر از هزار آدم سحره واستاد کل آن
اینها یکوقت یکدفعه ایمان آوردند بموسی وانبوه خلایق وعامة البلوی رعشه در بدنش افتاد وبیقین کرد از زوال سلطنت خود ورجوع اهل مملکت بموسی بظهور حجة قویه
موسی پس فرعون درآنوقت دو شبهه قویه بحضور وشهید بلوی عام فورا القا کرد تا مانع از اعتقاد وخلق واز رجوع اینها بسوی موسی بگردد فالشبهة الاولی
قوله ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة فالمعنی ان هؤلاء السحرة ما امنوا بموسی وهارون لقوة الدلیل وظهور حجته بل لاجل انهم تواطئوا مع موسی بانه
اذا کان کذا وکذا فنحن نؤمن بك ونقر بنبوتك فایمانهم حصل بهذه المشاورة والحیلة یعنی سحره بوقت ورود اینها در مصر اولا با موسی استاذ الاساتذه سحر
باهم عهد بستند که وقتیکه چنین وچنان درمقام القاء سحر بوقوع میاید وادرآن وقت بتو تصدیق بر ملاء عام میکنیم پس فرعون گفت که این تصدیق وایمان سحره
علی الاعلان والاجهار ازین جهت بود نه بسبب ظهور حجة قاطعه وبرهان ساطعه قویه در وقع بوده واین یکی از حیل قویه وشبهات فریب دهنده عوام بغرض بقاء
ملک سلطنت خودش بود وگفت واما الشبهة الثانیة فان غرض موسی والسحرة فیما تواطئوا وتعاهدوا علیه اخراج القوم واهل المملکة من هذه المدینة
لیسکنوهم فی هذه المملکة فاخراج الساکنین من المملکة المالوفة المتوطنة قدیما اصعب فی العصب لهم وقال ذلك عبیة للقوم وتهیاة لهم علی اتباع فرعون
ودفع موسی بجمع فرعون هاتین الشبهتین اللتین لا یوجد اقوی منهما یعنی غرض موسی وسحره همین بود در آنچه تواطی وتوافق وهم عهد باهم شدند بران که آن
اخراج قوم قبطی واهل این بلاد مصر وملک آن وبجای ایشان خود ایشان درین بلد وملک سکونت کنند ومقیم باشند وساکنین اجلاء وطن از ملک مالوف ومتوطنه
قدیمی ابائی سازند وآن صعب وتعب برای ساکنین قدیمی اهل ملک نهایت میباشد وغرض فرعون در اینقول عبیره وغیره واماده کردن کل عوام وخواص ملکی بر
اتباع وپیروی خود وتنفیر از موسی ودفع او باین دو شبهه قویه بود که اقوی واشد از اینها شبهه وتشکیکی نمیباشد ودر تفسیر خود محمد بن جریر طبری از سدی واو
از ابن عباس وابن مسعود وغیرهما از صحابه روایت کرده قالوا ان موسی وامیر السحرة لما التقیا فقال له موسی ارایتك ان غلبتك اتؤمن بی وتشهد ان ما جئت به
الحق قال الساحر لاتین غدا بسحر لا یغلبه سحر فوالله ان غلبتنی لاؤمنن بك وفرعون ینظر الیهما ویسمع قولهما فهذا قول فرعون ان هذا لمکر
مکرتموه یعنی موسی وامیر سحره وقتیکه باهم ملاقاة در ابتدا قدوم کردند موسی بساحر گفت که وقتی که من بتو اراءت کنم وبنمایم چه میرا اگر غالب برتو شدم آیا ایمان
بمن میاری وگواهی میدهی باینکه من آنچه آورده‌ام او حق صحیح وثابت است ساحر گفت که فردا من سحری پیش میکنم او را سحر هیچ ساحری ابدا غلبه نمیکند پس قسم
بخدا اگر تو غلبه کردی بر من هرآئینه من بتو ایمان خواهم آورد وفرعون هردو را میدید ومقال هردو می شنید پس مقال فرعون انه لمکر مکرتموه اشاره باین است
بحث ثالث اذن یاذن اذنا بمعنی امر واراده واجازة واطلاق واعلام واسماع در لغت میباشد والاذن بکسر همزه اسم است در مصباح گفته است

اذنت له فی کذا ای اطلقت له فعله والاسم الاذن ویکون الامر اذنا وکذا الارادة نحو باذن الله واذنت للعبد فی التجارة فهو ماذون وارباب
اعلام لفظ اذان یعنی بانگ نماز است بان مؤذن ایذان واعلام میکند نماز یان را بدخول وقت واقامة نماز **بحث رابع** قال فرعون امنتم به قبل ان اذن
لکم فرعون بعد ایمان آوردن سحره گفت مخاطب با سحره آیا اقرار کردید بحقیقة موسی وتصدیق کردید بربوبیت رب موسی وهارون **واین** همزه استفهامی انکاری وتقریعی
است از فرعون یعنی چرا شما اقرار وتصدیق کردید بموسی وبرب او پیش از آنکه من امر کنم یا قبل از اجازة من وقبل از دریافت رائی وامر من هر شما را چه من شما را
طلبیده بودم برائی ابطال کار وحال او وشما بر عکس کردید یعنی با یمان آوردن خود را او مرا باطل واورا صادق ساختید واز من رای واجازة درباب ایمان آوردن
خود نگرفتید وبلا امر وبلا ارادة من شما اینکار کردید وبایمان آوردن ایشان در عامة آن اعتباریکه در انظار عوام بود دفعة در باطن ساقط شد **و** فرعون در اندیشات سخت
افتاد وآرام نداشت **قاضی ابو بکر** در اینجا گفته در قول فرعون امنتم قبل ان اذن لکم علی مناقضة فرعون فی ادعاء الالهیة لانه لو کان الٰها لما جاز ان
یاذن لهم فی ان یومنوا به مع انه یدعوهم الی الهیة نفسه **ثم قال القاضی** هذا من خذلان الله تعالی الذی یظهر علی السنة المبطلین **بحث خامس**
ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون بدانکه مکر بمعنی خدعه وفریب مکر ذکر شد فرعون مخاطب بسحره میگوید غرضش بانتقال تثبیت
قوم خود وتهدید بر سحره یعنی این اظهار ایمان وتصدیق موسی صنیعة وخدیعة شما بود وآنرا با موسی مقرر کرده بودید در مصر قبل از بر آمدن باین جای وغرض شما باین
خدعة وفریب اخراج اهل مصر واجلای ایشان از این وطن مالوف قدیمی ابائی وگرفتن ملک واماکن ایشان برای خود پس زود سزای این ارادة ومکر وخدعه
خواهید دانست **و** این تهدید ووعید شدید از فرعون اجمالا بود **و** ذکر مکر تموه که فرعون بسحره گفت این اشاره بهمان قیل وقال موسی با امیر سحره بحضور فرعون
مذکور شده بود **و** محمد بن جریر طبری از جمعی صحابه منهم ابن عباس **و** ابن مسعود نقل کرد وانقا بالا مسطور شد **بحث سادس** صلیب چوبی بلند استاده مثل شاخ
درختی میباشد که بان آدمی را بیاویزند تا بمیرد یا مرده آدمی را میاویزند تا عبرة بنبیندگان شود **و** صلب سخت ودرشت میباشد وارض صلبة زمین سخت که
خلاف نرم باشد میگویند **در مجمع** فرموده الصلب الشد علی الخشبة وغیرها **و** اصله من صلابة الشیء والفراء کلهم علی تشدید اللام من التصلیب **در
مصباح** صلبت القاتل صلبا من باب ضرب فهو مصلوب **و** الصلب کل ظهر له فقار وتضم اللام للاتباع **و** صلب الشیء بالضم صلابة اشتد وقوی
فهو صلب ومکان صلب غلیظ شدید **و** صلیب النصاری فجمعه صلبان **بحث سابع** لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین
بدانکه این بیان اجمال لا فسوف تعلمون هست یعنی هر آئینه میبرم وقطع میسازم دستهای شما وپایهای شما را خلاف یکدیگر یعنی دست راست خلاف پای چپ
باشد **و** برعکس آن یعنی پای راست ودست چپ شما را قطع میکنیم چه بقطع ایند وعضو از دو طرف بدن کل خون بر می آید اصلا او زنده وباقی نمی ماند پس هر آئینه
بر دار میکشیم شما همه را ومعلق وآویخته میگذاریم شما را تا حدید از شما لکن قبل از قتل تهیگذاریم تا عبرة برائی نظاره کنندگان **و** برای چنین مکر وکار کنندگان باشد ومن بعد
احدی چنین فریب مکر وحیله با اهل دولة وسلاطین نکند **بحث ثامن** نقم ینقم نقمة است **ابن الاعرابی** گفت که نقمة عقوبة وانکار میباشد **علی ابن عیسی**
گفت که نقمة ضد نعمة است ونقمة اساءة یکی اند **و** الفرق بین النقمة والاساءة ان النقمة قد تکون بحق جزاء علی کفر النعمة **و** الاساءة لا تکون الا قبیحة **و**
المسیء مذموم لا محالة **بحث تاسع** قالوا انا الی ربنا منقلبون سحره در جواب فرعون در آن وقت گفتند بدرستی وبتحقیق بسبب قتل تو ما بسوی پروردگار
خود منتقل میشویم واز قتل تو پروا وخوف نداریم چه ما رب موسی را خالق برحق دانستیم وشناختیم هر چه بخواهی بگو وبکمال خوشی وآرام نزد پروردگار خود میرسیم ومنتقل
میشویم **اشکال عظیم** انقلاب استحالة عبارت از تبدیل وتحویل حقیقة وماهیة شی بحالة وماهیة دیگر میباشد **و** فرقه **وحدة وجودیه** صوفیه در اینجا می
گویند که انا الی ربنا منقلبون دلالة قطعیة دارد که هر شی بعد موت وفوت منقلب شده خود خدا میگردد چنانچه تمثیلش میدهند که خدا چون آب بحر وهر شی وهر نوعی از
از عالم چون موج وحباب وبخار آب در حقیقة است وموج وحباب وبخار هرگاه از تصاعد وتعلو ولمقر وخود عود میکنند باز باب بحر خود ملحق میشود **و** خدا چون ارض است
وکوزه گلی آن بعد کسر باز ملحق بارض شده عین ارض وخاک میگردد **و** پس قول سحره انا الی ربنا المنقلبون دلیل بر همین مسطور ادعا که هر شی عالم در آخر مقلوب
الماهیة شده عین خدا میشود **جواب** بدانکه انقلاب واستحالة عبارة است از تبدل صورة نوعیه شی الی حالة اخری بنحویکه اسم دیگری غیر اول برو اطلاق میشود
آیا تبدیل عین مادیة وحقیقة وماهیت شی میشود یا نه بعض حکماء وعلماء ممتنع میدانند **فعلی التقدیر** این مزعوم واهیه وحدیه باطل محض است **اول**
بجهت آنکه واجب تعالی مجرد ومحض بسیط مطلق لا یتجزی ظاهرا وباطنا عقلا وفرضا وذو الاجزاء قابل تقسیم ابدا ولو فرضا نیست **پس** انتقال وانقلاب واستحالة ذات مجرد
باری کلا وبعضا محال وممتنع است پس قول شان بالاصالة باطل است **اما ثانیا** با نقلاب ماهیة شی وحقیقة او ولو فرضا تجویز به محال لازم میاید **احدها**

جواب صوفیه
ومعنی انقلاب
ذات الممکن بنیستی

ذات الهی که واجب مجرد بلا اجزا و بلا ابعاض است کلاً او بعضاً مستحیل و منقلب با مکان گردیده اینهم از اشد محالات عقلیه بطلانش ببراهین در علم فلسفه و کلام مبرهن
گردیده فثابت انهما بالازم میاید که شی ممکن محدث که بالضرورة بوده منقلب و مستحیل و مبدل بواجب و واجب ممکن گردیدن یا ممکن حادث مبدل بواجب ازلی
و صلی گردیدن نیز از اشد ممتنعات و محالات عقلیه واجب و ضروری البطلان است پس واهیات و حدیثیه صوفیه بالاصالة لا حقیقة واجب البطلان است سوال
پس معنی انا الی ربنا منقلبون چه معنی دارد جواب هرگاه بتو واضح شد امتناع گردیدن واجب ممکن حادث یا گردیدن ممکن حادث واجب پس واجب شد
تاویل انقلاب اینجا حیثیات بتبدیل ظاهر حال حیوة الی الموت و انتقال تحویل اشخاص از دار فنا دنیا الی عالم البقاء العقبی میباشد و در علم موضوع و علم اصول فقه
قانون متقن و بالبراهین مبرهن گردیده که هرجا اطلاق و اجراء لفظ در موضوعیة و ظاهر معنی ممتنع باشد پس حمل آن بر مجاز واجب یقینا میباشد و هرگاه
اینجا بر معنی ظاهری منقلبون ممنوع و ممتنع بوده لهذا محمول بر تحویل و تاویل آن از حیوة الی الموت و بتبدیل از مکان بمکان آخر گردیده ثم الله اعلم
تنبیه باید دانست که طعه دارد که سحره را بجمال معرفة کمال ایمان بدرجه اتم حاصل شده لهذا این جواب دادند فرعون را هیچ ترسی و خوفی نکردند از وعید و از مواخذه
او و هر مومن را میباید و میشاید که بهمین درجه ایمان و ایقان داشته باشد نه مومن لسانی و نه مومن نامی بل مومن جنانی و جانی فدا جان خود را در راه مالک خالق
خود کند اللهم اجعلنا مثلهم نه مثل آنانکه بیعة خاتم الانبیاء صلعم کردند و بر ایفاء عهد میثاق دادند پس بحصص رسیدن بجنگ احد نخست آن دفعه کرده کلهم غیر علی
و عباس گریختند و پیغمبر را بدست کفار دادند تا کفار دندان مبارک آنحضرت را شکستند بعضی چون مشایخ ثلثه یعنی صدیق و فاروق و غنی بعد سه روز حاضر
خدمت آنحضرت شدند بحث عاشر وما تنقم منا الا ان امنا بایات ربنا لما جاءتنا بدانکه این عطف بر جمله ماقبل جواب الزامی ثانی از سحره بفرعون
شقاهم میباشد و این دلالة دارد که بجمال اتقان و ایمان سحره چنین مقال بچنین سلطان قهار بحضور استاد دولت فرعون را گفتند یعنی ای فرعون تو انتقام از ما نمیگیری
و بما ساخته و اضرار بغیر سالی بما مکر خاص بعداوة و کینه آنچه ما تصدیق کردیم و ایمان آوردیم بعلامات الوهیة و ترک الهیت و عبادت تو نمودیم وقتیکه آن آیات و علامات
خالق ارض و سما بواسطه موسی و هارون آمدند و رسیدند ما را ابن عباس فرمود و معناه مالنا عندک من ذنب و لا رکبنا منک مکروها و ما تعذبنا
علیه الا بایماننا بایات ربنا و هی ما اتی به موسی من عند الله لا یقدر علی مثلها الا هو و نحن فامنا بها فافعل بنا ما شئت و حیث شئت بمعنی اگر
ای فرعون ما گناهی نزد تو نداریم و نکردیم و مکروهی و اذیتی از ما بتو نرسیده و تو اراده تعذیب ما نداری و تهدید نمیکنی مگر بجهت آنکه ما ایمان آوردیم بآیات پروردگار
خود و آن همان آیاتیست اندکه موسی بنی یان از نزد خدای خود آورده و بر ایجاد و اتیان امثال آن احدی از خلق الله ابدا و اصلا قادر بالذات و متمکن نیست سوی
خالق واحد بحق پس ما بایمان بآن آیات و علامات خالق را آوردیم و ابدا و اصلا شک ما در آن لاحق نمیشود و از ایمان و تصدیق او متغیر نمیگردیم پس هرچه
تو بخواهی با ما معامله بکن قتل کن یا عقوبة بانواع و اقسام بکن و در اصل این جواب بمقال فرعون ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة میباشد یعنی بطمع ملک
و حصول دولة تو و اخراج اهل مصر مکر و فریب نکردیم بل این آیات ما را مقهور و مجبور گردانید بتصدیق خدا و رسول و بجعل و تلبیس نیست بحث حادی عشر
افرغ یفرغ افراغا بمعنی انزال و بمعنی ریختن است از فرغ یفرغ فروغا و فراغا و هو فارغ در مصباح گفته و الاسم الفراغ و فرغت الشیء و الیه قصدت
و فرغ الشیء خلا و یتعدی بالالف و التضعیف فیقال افرغته و فرغته و افرغ علیه المصیبة افراغا انزله علیه و افرغت الشیء اذا صببته ای اذا
یسیل و من جوهر ذا یبب اما صبر او عبارة است از حبس نفس از جزع و فزع نزد وصول مضرة و تحمل نفس آفات و مصیبات را بغیر تردد و بغیر جزع
میباشد از صبر یصبر صبرا و الافراغ صب ما فی الاناء اجمع حتی یخلو مشتق من الفراغ و الصبر حبس النفس علی اظهار الجزع و الصبر علی الحق عز کما ان
الصبر علی الباطل ذل بحث ثانی عشر ربنا افرغ علینا صبرا پس از جواب بفرعون سحره توجه از غیر الله الی الله کرده دعا برای خود کردند و در بعد دعا
کلمه ربنا ذکر کردند و لفظ ربنا در پی برای انعطاف استعمال میشود یعنی ای پرورنده ما بندگان انزال کن و بفرست و بریز بر ما تحمل را تا حبس سازد
نفس و زبان ما را از اظهار جزع و فزع ما نزد عقوبة فرعون بما حاصل این ای پروردگار بالطف کن بجالة عقوبت ما را آثار شجاعت نفسی بمانیم و جزع
و فزع و اضطراب ننمائیم بحث ثالث عشر و توفنا مسلمین فوت بموت باشد و تفعل آن بمعنی طلب فعل ادا یفاء و اتمام باشد پس بنابراین جمله و توفنا
مسلمین متمم دعا سحره باشد یعنی وای ربنا وفقنا للثبات علی الایمان و التصلیب عند الفوت یعنی ای پروردگار توفیق ده ما را ثابت بر ایمان و باقی
دار ما را آن وقت بر آن نزد قطع ایدی و ارجل و تصلیب ما نزد فوت و موات در قول و اشتاعند ذلک مخلصین لک و ثبتنا علی دینک حتی لا یرتد
البلاء عن دیننا بعنایت لطف خود بمیران ما را نزد عقوبة ابتلائی فرعونی بجائیکه خالص مخلص مومن و مصدق ثابت بایمان تو باشیم تا آنکه نزد مرگ خود

ونیز این چنین ابتلا بعقوبة مرتد نشویم از دین حق تو و این وجه اقوی است **تنبیه** در این دلالت است که اعتبار بایمان و کفر آخر وقت موت و فوت میباشد
ونیز مؤید ش آیه کریمه و او فوا بعهدی اوف بعهدکم باشد یعنی شما عند الموت ایفا کنید عهد ایمان خود را و ایفا میکنیم بشما در جزاء موعود آنرا **اشکال** نابر
شرط و اعتبار ایفا دوام و الپسین مکلف عند الموت **اگر** مکلفی تا صد سال با ایمان بوده و آخر کافر مرد بر عکس آن یعنی بعد کفر صد ساله آخر بر ایمان بمیرد **پس** در جزاء
و سزاء آن ایام و اعوام کفر و اسلام چگونه رفتار با اینها کرده میشود **واگر** جزاء ایام ایمان و افعال و اعمال آن بآن شخص مومن داده نشود **وکذا** بالعکس که بدم
والپسین یک لمحه مومن مرده با وجزاء ایمان در طبقه واحده مومنین داده شود باین ظلم صریح لازم میآید که بمستحق حق نرسید **وبغیر** مستحق بلا عمل ثواب رسید
مثل اصحاب ایمان و اعمال که بمدة العمر بران بوده مرده **جواب** بدانکه مرت آنکس که در معلوم علیم بود در آخر بر کفر باشد **پس** نزد طائفه از متکلمین حکم او حکم منافق
است چون ابلیس است که ظاهر تصدیق و عملش از ابتدا صحیح از و نیست و آنرا تعبیر بحبط عمل در کتاب الله کرده شد **وبقول** دیگر جزایش بالجملة خواه در دنیا چون
ایفاء ابلیس تا فنا دنیا جزاء اعمالش باشد خواه در عقبی تخفیف جزئی از عذاب او علی الدوام یا بالانقطاع میباشد **اما** جزاء آنکه آخر موت مومن مرده و جب النجاة
والثواب الابدی میباشد چه ایمان اصل و اول و اکمل الاعمال است مستحق جنت میشود هر چند درجه او متفاوت و متنازل از اهل معارف و اعمال باشد **وتفصل** تعد ثواب نباید
مساوی اصحاب اعمال هم اگر داده شود جایز است چنانچه باطفال مومنین داده میشود **اما** سزاء کفر او تا مدة العمر او بسبب ایمان و در آخر کفاره او میگردد و محو میشود و
مواخذه کفر سلف بلحاظ حصول ایمان باو نمیشود بحمد الله اشکال علی کلحال عاید نمیشود ثم الله اعلم **سوال** پس آیا فرعون ایشان را همین طور من بعد قتل
تصلیب کرد یا امکان نشد قتل اینها **جواب** در این اهل تفسیر و سیر دو قول دارند **احدهما** قول بعضے منهم کلبی ست انه قال ان فرعون قطع ایدیهم
وارجلهم وصلبهم بمرویه ابن عباس قال انه فعل ذلک لهم وقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف ثم صلبهم **وقیل** فکانوا اول النهار کفارا سحرة واخر النهار
شهداء بررة **ثانیهما** ایشان تقتل نیامدند و فرعون مقتدر بران نشد بدو سبب **اولهما** بترس از حال ثعبان موسی که بمرتبه اولی و بمرتبه ثانیه نزد تقابل سحره معاینه
کرده **ثانیهما** بصرف الهی فرعون بلا از قتل ایشان بسبب وعده الهی بموسی و هارون فی قوله تعالی لا یصلون الیکما بایاتنا انتما ومن اتبعکما الغالبون حاصل آنکه
بسبب ایات قاهره او دست ضرر فرعون و تبعه او بشما دو برادر نیز سد و شما مع تبعه خود غالب خواهید بود **وهمین** صحیح است **سوال** این آیه ربنا افرغ علینا صبرا
وتوفنا مسلمین این قول مقتضی قرب و نزد گرفتاری بمواخذه اینها میباشد که در انوقت قطع ایدی و ارجل خود و ثبات خود بر ایمان خواستند **جواب** اینها دعائی
کردند نزد توعید فرعون برائے بقاء خود مطلقا خواه گرفتار شوند یا نشوند خالق بحسب وعده بموسی و هارون بموجب آیه مذکوره تمکین نداد فرعون را بکمال ایمان
سحره بر قتل موسی و هارون و سحره اصلا **پس** مرویه ابن عباس معارضه کتاب الله متروک میباشد **و** تمسک بظاهر کتاب الله عند التعارض واجب عینا است
ثم الله اعلم چه خبر ابن عباس رض اگر صحیح و ثابت بشود خبر واحد است معارض متواتر قرآن نمے شود **قوله تعالی**

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ

ترجمه این آیه واحد یعنی و گفتند مهتران و امنا و دولت از گروه و قوم فرعون آیا میگذاری و از دست باز میداری موسی او قوم او را از مواخذه و از
قتل تا تباهی کنند مع قوم در روئے زمین **یا** در ملک مصر یعنی مردم را بغریب بلاد تو بسوی خود و ملک خلق و مملکت تو را بر آنکه خود بگیرد و ترا و پرستش ترا بگذارد و از
عبادة معبودان و خدایان ترا دست باز دارد و بسوی موسی و خدائی او را اطاعت نمائید و باو عبادة کنند و پرستند فرعون در جواب این بقوم خود گفت که
زود و بفور قتل میکنیم اولاد قوم موسی را و زنده میگذاریم دختران و زنان ایشان را تا خدمت مردان و زنان ما کنند و بر ایشان غالب و قاهر و اینها مقهور زیر دست
و در قبضه ما علی الدوام ذلیل و خوار باشند **و** از جواب قتل موسی اعراض کرد چه دست بر قتل او رسیدن ممکن ندانست بجهت حصول خوف اژدها و در
تفسیر ش چند بحث اند **بحث اول** وقال الملاء من قوم فرعون بدانکه بعد از ایمان آوردن سحره که هفتاد یا هشتاد هزار آدم بودند فرعون فی
نفسه موسی و معجزه او را شناخته که من الخالق بغیر اختلاق میباشد و بمعاینه ید بیضا بمعاینه کردن عصا اژدها دو دفعه اولی و ثانیه که چند هزار خروار اثقل میتقا

در پهنا طویله

ورسنهای طویله وحطبهای طویله وجسیمه یک لقمه فرو برده پس عود ثعبان بهیئة اولیه عصا ئی ابدا اثری ازان متبلعات او نظهور پیوست و بنهایة وغایة ترس وخوف
در دل ایشان پیدا شد لهذا موسی وهارون را متعرض بکلام وحبس وسنجی نمیشد و آنحضرت را بحال خود مطلق العنان گذاشته بود ولهذا قومش گفت ای فرعون
تبعه موسی یعنی سحره را میخواهی بگیری وعقوبت بکنی یا متبوع انها موسی مطلق العنان میگذاری که افساد عالم و آدم میکنند و چرا او را نمیگیری وهمین را تصریح
جمعی از ائمه سیر وائمه تفسیر منهم رازی ونیشاپوری وخطیب وغیرهم کرونه‌اند علموا ان بعد وقوع هذه الواقعة لم یتعرض فرعون لموسی ولا اخذه ولا حبسه
بل خلّی سبیله فقال قومه اتذر موسی وقومه لیفسدوا فی الارض رازی گفت واعلموا ان فرعون کان کلما رای موسی خافه اشد الخوف فی الباطن
فلهذا السبب لم یتعرض له الا ان قومه لم یعرفوا ذلک فحملوه علی اخذه وحبسه لئلا یفسد الناس تنبیه جمعی غفیر از ائمه سیر وتفسیر گفته‌اند که بتبعیه ایمان
آوردن سحره ششصد هزار کس از مردم ملک مصر مع بنی اسرائیل بعد سحره ایمان نجدا وموسی آوردند پس فرعون بمعاینه این نهایة پریشان ومتحیر شده تهدید شدید بسحره
کرد وهیچ بموسی وهارون گفته نتوانست بترس باطنی چنانچه خاصه وعامه روایة کرده‌اند منهم شیخ طبرسی وشیخ ابو الفتوح رازی وابن جریر وابن سند وبغوی
وزمخشری وامام رازی ونیشاپوری وصاحب درمنثور وخازن بغدادی وخطیب وصاحب المدارک وغیرهم از ابن عباس روایة کرده‌اند انه قال امنت السحرة
فاتبع موسی بالایمان ستمائة الف نفس من بنی اسرائیل یعنی بایمان سحره متابعت موسی بایمان ششصد هزار مردم کردند از بنی اسرائیل بحث ثانی بدانکه در
الهتک دو قرائة اند وقرائة امیر المومنین علی ع وقرائة شاگردش ابن عباس وتلمیذه دیگرش ابن مسعود وانس بن مالک وشعبی وضحاک وعلقمه وغیرهم ویذرک
والاهتک بکسره همزه میباشد وقرائة نعیم بن میسره وحسن بخلاف آن ویذرک بالرفع است وقرائة اشهب ویذرک بجزم والاهتک است وقرائة مشهور
ویذرک والهتک است بحث ثالث در یذرک بقرائة مختلفه نحاة هم در اعراب آن وجوه دارند اما بر قرائة مشهوره ویذرک والهتک در کشاف
وجه گفته احدها ویذرک عطف بر یفسد واست لانه اذا ترکهم ولم یمنعهم وکان ذلک مؤدیا الی ما دعوه فسادا والی ترکه وترک الهته فکانه ترکهم لذلک
ثانیها یا بنحو در جواب استفهام وارد شده کما قال وهو جواب استفهام بالواو کما یجاب بالفاء نحو قول الحطیئة شعر الم اک جارکم ویکون بینی وبینکم
المودة والاخاء ای یکون بینی وبینکم المودة والاخاء زجاج گفته معناه یکون منک ان تذر موسی وان یذرک موسی ثالثها اذرک منصوب
باضمار ان باشد تقدیره اتذر موسی وقومه لیفسدوا وان یذرک والهتک ثم قال الکشاف وقری ویذرک والهتک بالرفع عطفا علی اتذره
ویذرک ای اتطلق له ویکون ذلک له مستانفا او حالا علی معنی اتذره وهو یذرک والهتک وقرء الحسن ویذرک بالجزم وقرء انس بن مالک
ونذرک بالنون والنصب ای یصرفنا عن عبادتک فنذرها وابو بکر انباری گفت که ابن عمر انکار از قرائة عامه میکرد وقرائة امیر المومنین
الاهتک یعنی عبادتک میخوانند ویقولون ان فرعون کان یعبد ولا یعبد یعنی فرعون معبود مردم گردیده بود نه عابد بحث رابع در وجه تفسیر اتذر موسی وقومه
لیفسدوا فی الارض بدانکه ایجمله اولی از مقوله قوم فرعون است ای فرعون اراده قتل تبعه موسی از سحره میکنی اما موسی وهارون که اصل وبانی متبوع اینها
است آیا اورا زنده میگذاری نه بسبب ابقاء اینها یوما فیوما افساد میکنند در زمین سبز کردانیدن مردم از تو بسوی متابعة وپیروی خود سزاوار است بتو که اول او را و برادرش
قتل کنی تا افساد باقی در زمین نماند ومحتمل است که مراد از اتذر حبس باشد یعنی آیا موسی وهارون را بعد قتل تبعه سحره مطلق العنان وا میگذاری چه باطلاق او
فساد در ملک خلق میافزاید لهذا باید که مقدم بر قتل سحره تبعه تدبیر در اخذ موسی وهارون بکنی خواه قبل بر قتل سحره خواه بعد قتل اینها میباید کرد وجوبا بحث
خامس ویذرک والهتک واین مقوله ثانیه از قوم فرعون است بفرعون در قتل اخذ موسی بطور غیرة وتحریص میباشد بر قرائات بالا وجوه معانی پیدا
کردیده‌اند صلها بر قرائة الهتک یعنی چنین خواهد بود یعنی ای فرعون آیا تو باقی میگذاری موسی وقوم تبعه او را تا افساد در روی زمین وملک مصر کنند و
آیا باقی میگذارد ترا والهتک وعبادة ترا چه با رائة ید بیضا وعصا اژدری از مردم عبادة والهته تو باقی نمانده در مجمع فرموده اما الالاهة فانها الالهیة
والعبادة فمن قرء ولالاهتک فمعناه ویذرک وربوبیتک یعنی الهیة عبادة از ربوبیة وعبادة پس معنی ویذرک والاهتک آنست که آیا باقی بگذارد موسی من بعد
قتل سحره ترا وربوبیت ترا یعنی بقتل سحره هرگز موسی زنده نمیگذارد ترا ونه ربوبیت ترا واسم ورسم تو از دنیا بالراس والاصالة از بیخ وبنیاد زایل میگرداند وهمین
قول زجاج است نزد ابن جنی ویذرک والاهتک ای عبادتک وعبادتک فی الدنیا واین هر دو قول متحداند وبر قرائة مشهوره ویذرک
والهتک معنایا باقی میگذارد ترا موسی ومعبودان ترا یعنی باقی زنده یا بغیر محبوس گذاری موسی وقومش را حالانکه با ابقاء موسی وقومش هیچ نه باقی بگذارد ترا
ومعبودان ترا وغرض قوم فرعون با نقول قتل موسی مع قوم تبعش بود چه فرعون وقومش هرگاه دیدند که یکدفعه با ایمان سحره که تا هشتاد هزار آدم بودند ایمان

آوردند بعنایۃ آن نیز بیک دفعہ بیکدفعت شش لک آدم از بنی اسرائیل نیز ایمان آوردند فرعون قطعا دانست کہ اگر موسی مقتول یا محبوس الی الموت نشد اہل روی
زمین از وی با ید بیضا ہمچنین یکدفعہ مومن بموسی و ہارون میشوند و بقاء فرعون و سلطنت و معبودیۃ او رسم پل اسم فرعون دنیا اصلا و ابدا باقی نخواہند ماند یا قوم قبطیان را
بقصاص بنی اسرائیل در مردان قتل عام و زنان را چون زنان بنی اسرائیل در دار ذلیل و خوار ساختہ بکنیزی و بر قیت خواہد گرفت لهذا بکمال تحریص و ترغیب
قتل اخذ موسی کردند **بحث سادس** در الاہتک بلفظ تفرید بظاہر مطابقۃ بقول فرعون انا ربکم الاعلی چندان اشکالات مبنیا شد الا بوجہ واحد
و بیانش میباید **اما اشکال** بر قرائۃ مشہورۃ الہتک کہ جمع الہ میباشد جمع این چگونہ در کلام اللہ جایز باشد و این منافات صریحۃ بین الآیتین میباشد
جواب مفسرین بوجوہ است **اول** نزد حسن بصری کان فرعون یستعبد الناس و یعبد الاصنام بنفسہ و کان الناس یعبدونہا تقربا الیہ و
الذلفی لدیہ یعنی فرعون خود را معبود مردم ساختہ و عبادۃ برای خود با تہا مقرر کردہ و خود فرعون اصنام پرست با صنام عبادۃ میکرد **پس** مردم عبادۃ
بفرعون بتوسط اصنام بجہت تقرب و نزدیکے اینہا نزد فرعون میکردند چنانچہ مشرکین بتوسط اصنام بجہۃ تقرب اینہا نزد خدا عبادت با صنام میکنند و مردم
میگفت و انا ربکم الاعلی یعنی من رب اعلی شما و رب ہمہ اصنام ام **ثانی** نزد سدی فرعون گاؤ پرست و خود معبود مردم ساختہ و از ایشان برای خود عبادۃ
میخواست و خود گاؤ پرستی میکرد کما قال السدی ان فرعون کان یعبد ما یستحسن من البقر **و روی** انہ کان یأمرہم ایضا بعبادۃ البقر و لذلک اخرج
السامری لہم عجلا جسدا لہ خوار و قال ہذا الہکم و الہ موسی یعنی فرعون عابد ہر گاؤ سالہ خوش شکل بود **و** **نیست** کہ فرعون عبادۃ گاؤ میکرد
لهذا سامری برای بتغہ موسی جسد گاؤ سالہ ذی صدا را ساختہ گفت اینست خدای شما و خدای موسی **ثالث** قال الزجاج کانت لہ اصنام یعبدہا قوم
تقربا الیہ و من قرع و الاہتک قال کان فرعون یستعبد الناس بنفسہ و لا یعبد شیئا نزد زجاج فرعون اصنامی داشت قومش با مر و تقربا و عبادۃ با نہا
میکردند بغرض تقرب الی فرعون و نزد کسیکہ قرائتش الالہتک است او میگوید کہ فرعون خود را معبود ساختہ و از مردم عبادۃ میخواست برای نفس خود و خود بذاتہ عبادۃ
ہیچ شی نمیکرد **رابع** مجاہد گفت کان فرعون یُعبَد و لا یَعبُد یعنی فرعون خود را معبود مردم عموما کردانیدہ و خود عابد با حدی نبود و ہمین قول اختیار ملا
ملا حسین و غیرہ اصح دانستہ و فرمودہ **اصح** آنست کہ او بر صورۃ خود بتان را ساختہ بود و ہر یکے از قوم بنی اسرائیل دادہ بود کہ این را پرستند و او شما را
نزد یکسان کرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینہا خدایان خود نزد اند و من خدای برتر و بزرگتر ہمہ اینہا اصنام **خامس** در تفسیر فہمی است کان
فرعون یعبد الاصنام ثم ادعی الربوبیۃ یعنی فرعون در بدایۃ اصنام پرست بود و پس در آخر دعوای ربوبیت خود کرد **سادس** در منثور از عکرمہ نقل کردہ
در الہتک انہ قال لیس یعنون بہ الاصنام انما یعنون تعظیمہ یعنی از الہتک معنی اصنام نمیگرفتند بل معنی الہتک تعظیمش میگرفتند **سادس** ایضا در منثور
نقل کردہ از سلیمان تیمی انہ قال بلغنی انہ کان یجعل فی عنقہ شیئا یعبدہ یعنی سلیمان فرمود کہ مرا رسیدہ کہ فرعون در کردن خود چیزی آویختہ و عبادۃ آن میکرد
اقول محتمل کہ از جواہر صورۃ و شکل خود ساختہ بگردن خود آویختہ بود و آن سجدہ میکرد **سابع** ایضا در منثور نقل کردہ کان لفرعون الہۃ یعبدہا سرا یعنی
فرعون را الہہ اصنامی مخفی نہادہ با نہا عبادۃ سرا میکرد **ثامن** ان فرعون کان من عبدۃ الکواکب فیعبد الکواکب یعنی فرعون عابد کواکب بود و شمس عبادۃ
میکرد و در **لباب التنزیل** ہمین را نیز نقل کردہ قال قیل اراد بالالہۃ الشمس و القمر و الکواکب الاصح انہ کان یعبدہا یعنی مراد بالہتک شمس و
قمر و کواکب آخر است چہ فرعون از عبدہ کواکب بود و عبادۃ با نہا میکرد و **اما** اطلاق الہ بر کواکب شاعر گفتہ **شعر** تروحنا من اللعباء قصرا و اعجلنا الالہۃ
ان تؤبا و اراد بالالہۃ الشمس **تاسع** نزد محققین فرعون لا خدائی محض معتقد بوجود عالم و از دہریین بود یعنی طبیعۃ را موجد عالم و ادم میدانست
لهذا خود بانا ربکم الاعلی تفوہ علی الاعلان میکرد و این معقول است عاشرا امام فخر الدین رازی معہ تتبعہ او فرعون را دہری المذہب فی الاعتقاد دانستہ کما قال و اقول
الذی یخطر بالبال ان فرعون ان قلنا انہ ما کان کامل العقل لم یجز فی حکمۃ اللہ تعالی ارسال الرسول الیہ و ان کان عاقلا لم یجز ان یعتقد فی نفسہ کونہ خالقا للسموات
و الارض و لم یجز فی الجمع العظیم العقلاء ان یعتقدوا و یقروا فیہ ذلک لان فسادہ معلوم ببدیہۃ العقل بل الاقرب ان یقال انہ کان دہریا ینکر
وجود الصانع و کان یقول مدبر ہذا العالم السفلی ہو الکواکب **و اما المجدی** فی ہذا العالم للخلق و لتلک الطایفۃ و المربی لہم فہو نفسہ **فقولہ** انا
ربکم الاعلی ای مربیکم و المنعم علیکم و المطعم لکم **و اما قولہ** ما علمت لکم من الہ غیری ای لا اعلم لکم احدا یجب علیکم عبادتہ الا انا و اذا کان
مذہبہ ذلک لم یبعد ان یقال انہ کان قد اتخذ الکواکب معبودا و یعبدہا و یتقرب الیہا علی ما ہو دین عبدۃ الکواکب و علی ہذا التقدیر فلا امتناع
فی حمل قولہ تعالی و یذرک و الہتک علی ظاہرہ فہذا ما عندی فی ہذا الباب انتہی عین کلامہ حاصل کلام رازی آنکہ میگوید بدلم میگذرد و خطور میکند کہ فرعون یا

جواب اشکال جمع بین آیات و الفاظ دال بر اینکہ فرعون الہ داشت و اینکہ دعوی الوہیت خود میکرد
صحیح است
وجوہ مفسرین
و اختیار حسین
بعضی محققین فرعون لا خدای محض بود
فرعون دہری الاعتقاد بود

کامل العقل

کامل العقل والفهم بود یا عاقل کامل بود بر اول جایز نیست در حکمت الهی که ارسال رسول خود بسوی او کند و بر ثانی اگر عاقل بوده جایز نیست که در نفس خود تحقیقات
کند که من خالق ارض و سموات و موجد عالم و آدم و ایضاً جایز نیست که جمع عظیم که عقلاء عصر او کلهم تصدیق و اعتقاد باو در ان عموماً و خصوصاً نمایند چه فساد ان
معلوم بضرورة عقلی است بل اقرب آنست که گفته شود که فرعون دهری منکر وجود صانع فی الواقع بود و مدبر این عالم سفلی را کواکب معتقد بوده و اما مجدی
معطی و این عالم برای خلق و برای طایفه خود مربی و پرورنده انها بنفسه بوده اما قوله تعالی ناقلا عن فرعون که من پرورنده اعلی شمام یعنی مربی و منعم و مطعم و
پرورش کننده شمام و اما قول فرعون ما علمت لکم من اله غیری بهمین جهت بهمین معنی خواهد بود که غیر از من شما را احدی نیست که او را اله بدانید و عبادت
با او غیر از من بکنید تنبیه هرگاه اعتقاد او دهریت فرعون بالجمله واضح شد پس ممتنع نیست که کواکب را معبود گرفته باشد و باینها عبادة بکنند و تقرب باینها بجوید
بحسب این عبده کواکب و باین تقریر و تقدیر ممتنع نیست حمل قول قوم او ویذرک والهتک و امام رازی در اینجا میگوید که این بر ظاهر خود باقی باشد
همین محظور قلیم بوده ثبت کردیم اشکال از وجوه کثیره کدام وجه صحیح و مقبول میباشد چه همه وجوه متنافیه در کلمه واحده مقصود در یک حال نمیباشند جواب
وجه صحیح در اعتقاد فرعون که قرائته او لا اخذا و لا دین محض بود بطبیعت یا بدهر ایجاد عالم و آدم را معتقد بود و مؤیدش همان قرائت حضرت امیر المؤمنین و اجله اصحاب
چون ابن عباس و ابن مسعود و جمعه مفسرین میباشد یعنی ویذرک و الاهتک پس مراد از الهتک یا ربوبیت یعنی مربی منعم یا عبادت یعنی معبودیت او باشد
چنانچه در وجوه آن تفسیر ذکر شد اشکال در این آیه ویذرک و الهتک بصیغه جمع منافات بقول محکی از فرعون انا ربکم الاعلی میباشد چه ربکم اسم مفرد و الهتک
جمع است و دلالت صریحه بر عدم بودن خود فرعون باعتقاد شهیر میباشد جواب بدو وجه است احدهما بر قرائت امیر المؤمنین علیه السلام و جمهور اعلام تفسیر قرآن از
اصحاب و اجلهٔ تابعین ایشان الاهتک بکسر همزه لفظ مفرد و اشکال از اساس و تعارض در بین آیتین ساقط است ثانیهما بر قرائت ثانیه الهتک بصیغه جمع است جواب
آن نیز بدو طریق میباشد اول آنکه از لفظ الهتک مراد تعظیمات فرعون باشد که با نواع تعظیمات خود را در اهل ملک مقرر کرده بود چون کرنش بیارب و کورنش و
سجده او و حضور و غیابت او و قیام و رکوع نزد و که اسم فرعون و امثال این که در سلاطین مجوس و غیرهم تعظیمات برای سلطان مقرر و جاری بود و مؤیدش
قول عکرمه منقول در در منثور اینما بالاشکوره سلوکرده بود و جه ثانی آنکه لفظ ربکم مضاف بقوم فرعون و الاعلی صفت ربکم است و اینهالاله وارد که انها اصنام
پرستش قبل باین هر چند بنا از فرعون بودند پس در آخر قیام سلطنت خود مقبول انا ربکم الاعلی خاص ربوبیت خود را بانها قرار داده و غرضش در این مقول تقریر تخصیص
عبادة خود در قوم مترک عبادة و تعظیم اصنام مقرره سابقه انها میباشد زیرا که من سبحانی از ارباب شما اهم چه انها ادنی از من اند پس رب اعلی از اوفی احق بعبادة و تعظیم میباشم
پس منافات در بین آیتین مخفی باشد اشکال بنا بر قول رازی که در قوم فرعون جم غفیر عقلاء بالضرورة بود پس انها عموماً و خصوصاً چگونه خالقیت ارضی و سماوی
او و ربوبیت عالم علوی و سفلی به عنایت او را تصدیق و اعتقاد که آلهه بزرگ صغیر بوده کبیر شده و اوصاف و حالات او مقنادة بالضرورة مدة العمر باو شب و روز حاصل شده و تغیر
یافته تسلیم و تصدیق او کرده عقل عاقل قبول نمیکند جواب اشکال از اجابت حشرات الارض عوام این باشد عجیب نیست چه فرعون سلطان ذی شوکت و القوة و القهر
الجبروت بوده و حشرات الارض و هم کالانعام که در احوال منهم اخیار اصنامی را بالهیت و معبودیت و قضاء حاجات اعتقاد در حق شان قدیماً و جدیداً میطلبید و حال آنکه
همین الیقین میدانند که بالروح و لا احساس جماد محض اند و از اصنام جمادی نفعی و ضرری ابداً کسی نرسد مع هذا جماد را بالهیت گرفتند و فرعون را چرا
بالهیت نگیرند برای وصال نفع و ضرر و استیلاء مع قدرة تامه داشته تنبیه هرگاه از قدیم الی یومنا جماد پرستی جاری و در کل دنیا باشد و سلطان پرستی چه استبعاد
میباشد جواب ثانی در هر عصر و هر مردم دو قسم میباشد اول آنکه اهل فهم و عقل و بنا او اوی قابلیتها مردمان کم فهم پس قسم ثانی که بهایم قابل الفهم والعقل
و الادراک اند در اتباع دعوی هر مدعی اشکالی نیست خصوصاً و قتیکه اهل محض از علوم و فهم باشند و همه انها اجابت دعوای هر مدعی و اتباع
او طلب و جهال مینمایند خواه دعوای الهیت کند خواه دعوای نبوة خواه دعوای مهدویت و عیسویت و پیغمبریت و امثال اینها نمایند چنانچه در هر عصر شخصی ادعا
نبی نموده کرده و از کتاب الله کفت که در سه جزء آن انکار بالجمله اند و انها را بالا انفراد نوشته و از ضروریات ادیان انبیاء موسویه و عیسویه و از وحی و جبرئیل و
امثال و عزرائیل و ابلیس عزرائیل و از معاجز انبیاء و اینکه تخیلات حسنه و سبعه تعبیرات کرده و غیر اینکفر باشد دیگر جستند و مشهور در السنه انها مذکور است و
لیکن در اینها که پیغمبر اسب بعیسی موعود و مهدی مسعود خود را قرار داده بمالیخولیا خود دعاوی و تنزل میکند و انواع اینها بانات میگویند و حشرات الارض
و انام کالانعام بل هم اضل سبیلا که تشبیل چنین اشخاص در قرآن مجید و فرقان حمید وارد است تبعه انها الی الآن موجود اند پس چنین اشخاص در هر عصر
سلاطین اسلاف چون شداد و شدید و نمرود و فرعون بودند اگر بدعاوی خالق ارض و سما او را تصدیق نمایند و پیروی انها کنند چه استعجاب و استبعاد است

جواب اشکال فی وجه ... تفسیر
وجه واحد آنکه الاسلام است ...
وجه جواب اشکال در آیه ... قوم موسی
و در آیه ... انا ربکم الاعلی فرعون
جواب اشکال ... اعتقاد ... فرعون
... بعض ... ربوبیت ...
... جواب ... تقسیم ...
... دوم ... بعقل
... فرعون
تصدیق کردند

بل عجب از سلاطین پرستی احجار و قبور پرستی است که احجار منحوته بایدی خود ایشان لاروح و لاحس جماد محض لا یسمع و لا یبصر لا ینفع اند و قبور پرستی صدها و هزارها سال اند که خاک بدان انها در قبور انها نمیباشد مطالب میخواهند و سجده بانها میکنند حیوة و جماد را فرق و تمیز نکنند پس از سلاطین و شیاطین پرستی انسی زنده اند انها چه باک است اما قسم اول از مردم که عقل و بینائی و آدم شناسی و بینائی بالجمله دارند انها دو حالة میباشند احدهما طالب دنیا و عزة و رفعة و قرب نزد سلطان پس اینچنین طایفه صدقنا و امنا بالمیت فرعون اکثر بوده باشند و اینچنین مردم معرفة و اعتقاد بجزا و سزا و عقبی ندارند و در هر دهر بوده و می باشند و الحال موجود اند ثانیهما طایفه ذی بصیرة و عقل پس انها بتحذیر و تخویف و توعید و تهدید فرعون قاهر ظاهرا امنا کرده باشند چنانچه سحره توعید شدید بر ترک الهیة و عبادة فرعون کرده بود اما انها علی الاعلان و الاجهار نترسیدند بر ایمان خود ظاهرا و باطنا باقی ماندند این قسم نادر الوجود همیشه میباشد چگونه رعایا در مخالفة و ممانعة سلطانی مدة العمر گذاره کرده در آن ملک بتوانند خصوصا در مخالفت دعوة ایمانی نزد سلطان ظلم قهار و در این زمان بتواتر مسموع گردیده که امیر کابل عبد الرحمن نام طوایف شیعه امامیه مردم قزلباش و هزاره و بربادر ملک افغانستان منع قطعی از وقوع خانی و روضه خوانی سید الشهداء علیه السلام کرده و مردان شیعه هزاره را قتل عام کرده و دختران و پسران دو دختران انها را تابته و چهار روپیه فروخته فرعون این زمان شده و همه انها را مجبور گردانیده بر لعنتی شدن قهرا و جبرا انها را مامور گردانیده که عقاید اهل سنت را یاد بگیرند و با ائمه سنیان نماز بجماعت پنج وقت بخوانند و اعمال و افعال بطور سنی ظاهرا و باطنا عمل بیارند و بالکلیة عقاید امامیه را ترک کنند و بر این جمعی از جاسوسان و از سپاهیان مقرر اند با وجودیکه امیر عبد الرحمن یک صوبداری هست و در ملک او احدی از طایفه امامیه و شیعه مخالفة امر حکومتی و بینائی یا دینی حاکم کرده نمیتوانند پس خیال کن که چه مناسبت دارد این امیر کابل با شاهنشاه قاهر کافر فرعون پس چگونه چنین عقلا عصر فرعونی بخلاف الهیة نزد موت او در ملک گذاره کرده میتوانستند اشکال آیه ذرهم فی اقتل موسی خود فرعون گفته و در اینجا قومش اتذر موسی و قومه گفته اگر فرعون ترسان از موسی بود در دل چگونه گفت جواب منافاتی بین الایتین نیست چه جایز است که در ابتداء باصرار قوم در قتل موسی یقولهم اتذر موسی پس فرعون کثرة تبعه موسی یوم فیوم معاینه کرده یا بطور تسلی قوم یا از قتل و حبس موسی در آخر چاره ندیده ذرونی اقتل موسی گفته باشد تعارض بین الایتین عاید نمیشود و ثم الله اعلم در کشاف فرمود قوله ذرونی انهم قالوا ذلک لانه وافق السحرة علی الایمان ستمائة الف نفس فاراد دوا بالفساد فی الارض ذلک و خافوا ان یغلبوا علی الملک بحث سابع در سنقتل آیا بالتخفیف است یا بالادغام است و ان دو قرائة اند قرائة اولی بالتخفیف و بفتح نون و همین قرائة نافع و ابن کثیر است چه بالجزم استعمال در تکثیر و در تقلیل مصاحبه قطع میشود و قرائة ثانیه بالادغام و ضمه نون قرائة باقی قراء است چه زیادی لفظ مستلزم زیادتی معنی خصوصا میباشد لهذا بالادغام النسب بانیمقام میباشد تا دلالة کند بر تکثیر قتل بنی اسرائیل و تبعه موسی بحث ثامن قال سنقتل ابناءهم و نستحیی نساءهم فرعون در جواب قوم خود بطور وعده گفت زود با قتل میکنیم پسران قوم تبعه موسی را و زنده باقی میگذاریم زنان ایشان را اما قتل پسران برای آن میکنیم که در طبایع رجال حرارة غریزه قویه است لهذا نجدة و شجاعة در طبایع ایشان عند البلوغ قابل جدال و قتال مردان میشوند و بقتل عام انها نیز نسل تبعه موسی منقطع خواهد شد اما ابقاء نساء که انها در بدایة بنات و عند الازدواج نساء میشوند برای آن زنده میگذاریم که در طبایع انها حرارة و نجدة و شجاعت نیست لهذا قابل قیل و قال و جدال و قتال نمیباشند و بلامس رجال انها را میگذاریم تا اولاد نزاید بعد ذلک انها علی الدوام بذلة و خواری در خدمت گیری و گذاری خاندان قبطیان در کار و بار در لیالی و نهار باقی میگذاریم تا آسوده باشیم صاحب المجمع و غیره فرموده که باخبار منجمین فرعون قتل پسران بنی اسرائیل میکرد پس نزد اخذ موسی ابناء از قتل بنی اسرائیل دست بر داشته بود پس نزد تجدید موسی بالرسالة و معاینه کثرة تبعه موسی یوم فیوم و از معاینه ثعبان و آیات آخر ترس کلی و ناامید از بقاء سلطنت خود قطعا و منقطع الامید از دست رسی بر قتل موسی و قوم او شده بود و هر چند فرعون تهدید و توعید به سحره کرده و باصرار بظاهر بقوم خود وعده قتل موسی و قوم او عنقریب داده تا موسی و قوم او و قوم قبطیان گمان ترس و عدم استیلاء فرعون نکنند و بدانند که چون سابق بر غلبه و قهر و استیلاء خود باقی است و اظهار چنین جلالة و قهاریة نزد قرب زوال سلطنت و شقاوتیه جبر و جوش سلطان مرجوالزوال قدیما و حدیثا میباشد لاجل ذلک اظهار دست اندازی بر ضعفاء از اطفال و زنان بنی اسرائیل که در مملکت مصر بودند کرده کما قال فی المجمع و کان فرعون قد انقطع طمعه عن موسی و قومه فلم یقل سنقتل موسی و قومه لما رای من علو امر و عظم شانه فانتقل الی عذاب المستضعفین منهم و هم ابناء بنی اسرائیل و بناتهم لیوهم انه یتم له ذلک فیهم ایضا بحث تاسع و انا فوقهم قاهرون انجمله متمم مقال فرعون بتسلی قوم خود است که بار قتل ابناء بنی اسرائیل و بر اخذ زنان ایشان برقیة و اسیر تحقیق ما بر سر انها غالب و قاهریم هر طور

وہر صورة در مدارک التنزیل بمضمون مذکوره بالا گفته ای سنعید علیهم قتل الابناء لیعلموا انا علی ما کنا علیه من الغلبة والقهر وانهم مقهورون
تحت ایدینا کما کانوا قبل هذا مقهورنا لئلا یتوهم العامة من القبطیین انه المولودی الذی تحدث المنجمون بذهاب ملکنا علی یده فیثبطهم ذلک
عن طاعتنا ویدعوهم الی اتباع موسی فخر رازی اینجا فرموده والمقصود منه افهام العوام انه ترک موسی وقومه لا من عجز وخوف ولو اراد
بدا البطش لقدر علیه کما انه یوهم قومه انما لم یحبسه ولم یمنعه لعدم التفاته ولعدم خوفه منه انتهی حاصل آنکه مقصود ازین آیه افهام ویقین
دادن بعوام است که ترک قتل وحبس موسی بعجز وخوف فرعون نکرده بل بلامبالاتی ولا اعتنائی فرعونی بموسی میباشد چه هر وقت قتل وحبس موسی وحمله
برا او وبر قوم او میخواهد میتواند بکند هر آئینه قادر است بران تا عوام قایم وثابت بر متابعة فرعون وعبادة او باشند وگمان مغلوبیة فرعون وترس او از موسی
نکنند **سوال** پس ازاین وعده سنقتل ابناءهم ونستحیی نساءهم آیا دست اندازی بقتل ابنا ء واخذ زنان نمود یا بعد این وعده اصلا بوقوع نیامده
جواب در اینجا از مفسرین دو قول وارد اند **فمنهم** من قال کان یفعل ذلک فی ابنائهم وبناتهم کما فعله ابتداء قبل تولد موسی **ومنهم**
من قال ان الله قد منع فرعون عن هذا وصرفه عما اراده فلم یقدر علی ذلک حتی غرق فرعون مع قومه جمیعا والا قرب الا قوی
ان هذه الواقعة ما وقع وما حصل بعد هذه الوعدة ثم الله اعلم

قوله تعالی قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ۝ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝

ترجمه این دو آیه بمقال فرعون وقتیکه قوم موسی شنیدند آنحضرت به تشجیع وتثبیت قوم شفاها فرموده آنچه الحال خالق حکایة میفرماید که گفت موسی مر قوم خود را اعانة
ویاری بخواهید وبجوئید بخدا مضطرب مشوید از توعید فرعون لعین وتحمل وصبر کنید اگر اذیة بشما برسد از آن ملعون بدرستی وتحقیق کل زمین خاص بالاصالة مر خدا را
هست میراث میدهد از هر کرا که میخواهد وعاقبة مر تقوی داران یا ظفر ونصرة خاص برای پرهیزگاران ومر خدا ترسان است قوم موسی در جواب موسی گفتند که ما را اذیتها از قوم
قبطیان رسیده شده است قبل برآن که تو بیائی بما از شهر مداین چه مداین در تصرف فرعون نبوده و اذیة رسیده است بما بعد از آنکه تو آمدی بما یعنی قبل از رسالة تو
وبعد از رسالة تو هر دو حال قبطیان بما اذیة ورنجها رسیده اند موسی در جواب این کلمات بایشان تسلی تام داد که ای قوم من امید هست که پروردگار شما اینکه هلاک نماید
دشمن جانی وایمانی شما را وخلیفه آن قوم عدو میگرداند شما را یعنی ملک وجاه ودولة بعد هلاک اعدا شما بشما خاص میدهد ومتصرف اموال ودولة فرعون وقوم او
وساکن اماکن انها شما میشوید پس از آن می نگرد ومی بیند خدا که شما چه رفتار وعمل مینمائید **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** وجه اتصال با ما
قبل بدانکه هرگاه توعید از زبان فرعون بقتل ابناء واسترقاق بنی اسرائیل بگوشهای خود شنیدند مضطرب گردیده بموسی شکایة آن کردند **وجه ثانی** محتمل که
در ابتدا از مجی خود برسالة موسی بنی اسرائیل را وعده نجات از اذیات فرعون داده باشد **پس** در اینوقت هرگاه تهدید شدید از زبان کافر شنیدند **پس** در آنوقت
شکایة آن بموسی کرده باشند که تو بما وعده خلاصی ونجاة از فرعون داده بودی والحال این لعین باز دست اندازی دربار وقتل اولاد واسترقاق ابنا ما کرده
چنانچه از مجی تو نسبت بما میکرد **بحث ثانی** قال موسی لقومه استعینوا بالله واصبروا یعنی در جواب تجدید خوف از شکایة واراده فرعون موسی برای قوم خود
فرموده طلب اعانة وامداد کنید بخدا که مالک شما وخالق شما هست وصبر نمائید بر وصول مضرات فرعون چه مفتاح الفرج وخالق قوی المعین بر دفع اذیة ومصیبت
میباشد **بحث ثالث** ارث از ورث یرث ورثا وورثة ووراثة وارثا در **صحاح** گفته الالف منقلبة من الواو **و** وارث فاعل مجرد از ورث یرث بمعنی

جواب سوال ... فرعون ... وقول ... بعد ...

ستحق سهم ارث و فاعل باب افعال یعنی میراث گذارنده و دهنده و تراث بضم ارث و میراث اول در هر دو اسم آنچیزیکه از مورث بوارث بحسب استحقاق میرسد و مستحق
آن میباشد از روی شریعت مطهره خواه بنسب خواه بسبب اما اقرب و ذو السبب المقدم بر غیر است و بعضی گفتند المیراث مفعال من الارث مقلوبة من الواو
من الورث او من المورث فعلی الاول علی ما قیل هو استحقاق انسان بنسب و سبب شیئا بالاصالة و علی الثانی هو ما یستحقه انسان بنسب
او سبب علی الاصالة و در شرح لمعه همین دو وجه تعریف نیز کرده بقولی دیگر الارث هو کما ینزکه انسان بعد موته من الاشیاء المالیه فی
الاسلام نقدیا او جنسیا فیرثه منه بجهة الانتساب و الاسباب معا فالاقدم منهم الاقرب پس بقید موته خارج شد فی حیاته چه در حیات خود شخص مالک
اموال خود میباشد و احدی را در آن تصرف بلا اذن و لا اعطاء مالکه نمیباشد هر چند ابناء بلا فصل و زوجات او باشد **تنبیه** بقید موته نتیجه این مسئله مفروضه میدید
که اگر بعد موت صحیح باعجاز پیغمبری یا امامی علیهم السلام آن میت جدید حیوة یافته بدنیا عود کرده پس مملوکیت آن متروکه مورثه او و آن نکاح مفسوخه بموت او آیا عود
میکند یا نمیکند **اقول** در سابق مجلدات این مسئله ذکر شده نزد محققین اگر متروکه تقسیم نشده و زوجه از عده موت بر نیامده پس شخص مذکور عود میکند چه بمحض
موت تا انقضاء عده عقد نکاح باطل فسخ نمیشود لهذا نزد اصحاب ما امامیه زوجین یکدیگر را غسل موت داده میتوانند بل ولی از غیر برای یکدیگر اند و دلیلش
نیز تغسیل جناب امیر المؤمنین بسیدة نساء العالمین علیهما الصلوة میباشد اما بعد التقسیم و بعد انقضاء عدة موت اموال متروکه مقسومه و نکاح سابق او عود
نمیکند علم الله اعلم **سوال** لفظ الوارث بر الله ثابت است پس معنی وارث بودن او چیست **جواب** چونکه اصل باب ارث متروک باقی میباشد پس بنا بر
این اسم وارث او بمعنی باقی دایم بلا زوال وارث است باقی بعد کل مورثین و مورثین در آخر او سبحانه باشد در نهایه ابن اثیر گفته و فی اسماء الله تعالی الوارث هو الذی
یرث الخلایق و یبقی بعد فنائهم و منه الحدیث اللهم متعنی بسمعی و بصری و اجعلهما الوارث منی ای ابقهما صحیحین سلیمین الی ان اموت یعنی
الوارث است یعنی او سبحانه باقی دایم وارث همه بعد فنا و انتهاست و همین معنی حدیث نبوی متضمن دعا آمده بار خدایا نفع بده مرا بصحت و سلامتی گوش و چشم
و بگردان آن گوش و چشم را وارث من یعنی صحیح و سالم بدار از هر آفت و بلا انهیار تا مرگ من و همین توجیه فیروزآبادی است **و قیل** اراد بقائهما و قوتهما عند الکبر
و انحلال القوی النفسانیة فیکون السمع و البصر وارثی سائر القوی و الباقیین بعدها وجه ثانی آنکه باقی بدار قوة شنوائی و قوة بینائی انهیار از بزرگی و زیادتی
سن و عمر و نزد انحلال و تحلیل قوتهای نفسانی مرا پس گوش و چشم را وارث همه قوتهای نفسانیم بساز و هر دو را بسلامت باقی بگذار **و قیل** اراد بالسمع وعی
ما یسمع و العمل به و بالبصر الاعتبار بما یری وجه ثالث و معنی این حدیث مراد آنحضرت بتمتیع سمعی گوش و یاد کردن جمیع آنچه بشنود و بعد شنیدن آن عمل کند
و مراد بتمتیع بصر اعتبار جمیع آنچه معاینه و مشاهده نماید **بحث رابع** ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده اینجمله هم از وعده موسی بقوم خود بود و قتیکه از توعید
فرعون شدید شکایة بجهة دادطلبی کرده بودند یعنی موسی بعد امر باستعانة از خدا و صبر و ترجیح امر بصبر کرده با ایشان فرمود بدرستی و تحقیق کل زمین ملک مملوک
مخصوص مر خدا راست بجهت ایجاد و تخلیق او حقیقة نقل میکند و میدهد کل یا بعض آن ارض را هر کس را که میخواهد از بندگان خود بحسب حکمت و صلاح مصلحة
میداند فی الحال خواه در استقبال میدهد پس در این اشعار بتتمه موسی است که او سبحانه این مملکت ارض مصر را بشما بتوریث میدهد چنانچه بفرعون داده **بحث
خامس** این جمله و العاقبة للمتقین تعریض بتقوی بنی اسرائیل است بدانکه عاقبة بوزن عافیة بمعنی آخر هر شئی میباشد و انتقاد افتعال عبارة از بازداشتن
نفس من وصول المضرات باشد **در مجمع** فرموده العاقبة ما یؤدی الیه البادیة الا انه اذا قیل العاقبة له فهو فی الخیر و اذا قیل العاقبة علیه
فهو فی الشر کما یقال الدایرة له و علیه و الدبرة له و علیه **بحث سادس** معنی و العاقبة للمتقین آنکه ای بنی اسرائیل آخر الامر و انجام کار بخیر برای خداترسان
و پرهیزگاران است **و مفسرین** در اینجا وجوه دارند **احدها** اینوعده عاقبة بخیر خاص بپرهیزگاران بنی اسرائیل بخیر برای انتقاء ایشان از کفر زیراکه
قبل بر آن ذکر توریث ارض کرد پس مراد چنین میباشد که زمین ملک مملوک خداست هر کس را که میخواهد ازیکی گرفته و برداشت بدیگری میدهد چنانچه از بدایة
آفرینش ازیکی گرفته بدیگری الی حین داده و من بعد هم الی القیمة این را بدیگری همچنین نقل میکند و میدهد اما خداترسی بکار است نه مثل سوء فتار کردار فرعونی و
حاصل اینوعده ضمنی است که این ملک از فرعون گرفته بشما بنی اسرائیل میدهد عاقبة این تغیر و تشدید بتیسیر و تملیک میباشد تا وقتیکه بتقوی باقی میمانید **تقوی**
و بغدادی گفته مراد و اینجا خاص ارض مصر است بوجود الف و لام عهدی الارض و هذا اطماع من موسی لبنی اسرائیل ان یهلک فرعون و قومه
و یملک بنو اسرائیل ارضهم و بلادهم بعد هلاکهم و هو قوله ثم و العاقبة للمتقین یعنی النصر و الظفر للمتقین علی عدوهم **اخر ثانیها** مراد از جمله
العاقبة للمتقین امر الاخرة است یعنی بهشت پرهیزگاران در دنیا آخر جنت ابدی میباشد **اقول** این ضعیف است زیرا که جنت عاقبة بهمه ای کل متقیان است نه بنی اسرائیل

بیان تعریف میراث لغة و شرعا بدو وجه

بیان مسئله بعض آنکه بعد از مردن عود بدنیا کنند مورثه و نکاح زوجه او عود کند یا نه

بیان وجوه معانی اسم وارث خدا

خصوصیتی ندارند فالتها مجموع الامرین مراد است یعنی دنیا و دین برای متقیان است من یتق الله ثم فهو بعینه فی الدنیا والدین ویسهل له کل عسیر بعض
اعلام در اینجا فرموده‌اند که موسی بدو شی بتبعه خود درخود استغاثه اینها امر کرد اول بطلب اعانة و امداد بر بلایا و تسلط ظلمه چه معین و ناصری بالذات نافذ القدرت
والحکم در هر حال غیر الله نیست و مدبر عوالم و اوادم خاص و سجانه است در نام قلوب و اشور پشیانی هر کس منهم فرعون بدست او و هر که خدا را چنین بشناسد و خاص
از و طلب یاری کند البته او نعم نجاة از آن خواهد یافت ثانی بصبر امر بصبر فرمود چه هر کس خدا را بجمال و جلال بشناسد البته دل و منور گردیده صبر و تحمل بر وصول مصائب
و الام و حصول همه مضرات براه الله آسان و اسهل نماید و بمقابل آن اعواض جزیله جمیله در دنیا و آخرة باو حاصل میشود و بعد این موسی باینها فرمود که عاقبة امر بخیر
برای صابران خدا ترسان پیدا شده و آیه ان مع العسر یسرا نیز مصرح این مرام است پس از طلب اعانة من الله توکل براو کرده صبر بر مصائب و بهما شر و شدائد
نماید و بعد ایمان باو تقوا حاصل شده آخر او امید بفرج و یسر بهمه خیرات و نجاة از همه آفات تقوا نامشی و عاید میشود **بحث سابع** قالوا اوذینا من قبل ان تاتینا
ومن بعد ما جئتنا بدانکه هرگاه موسی قوم تبعه خود در باب توعید فرعون بلفظ استعینوا بالله تسلی داده بود پس آن قوم باز گفتند یا موسی از فرعون انواع اذیا
رسانیده شده قبل از آمدن تو و بعد آمدن تو برسالة نبوی ما چه قبل از مجی تو جزیه و بیم روز با فعال صعبه تحمل اثقال ثقیله و قتل عام اطفال صغار ما و زنان مارا
کنیز برای خدمات خانه مقرر کرده و بعد از مجی تو همه آن امور را با اضعاف مضاعف کرده قبل و بعد مجی تو مظلوم اشد مظالم میباشیم بعض اعلام گفتند
که موسی نزد مجی خود بنی اسرائیل وعده نجاح و فلاح داده و اینها گمان کرده بودند این نجاة و نجاح و فلاح فی الحال خواهد بود پس وقتیکه بعد اسلام سحره و ایمان
بنی اسرائیل بموسی توعید شدید از فرعون شنیدند بموسی شکایة آن رسانیدند و آنحضرت بعد امر باستعانة و صبر بر وصول مکاره وعده العاقبة للمتقین فهمید
گمان کردند که نجاح و فلاح حال وعده نداد پس باین جهت گفتند بنی اسرائیل که اذیة ما قبل از مجی تو میرسید و بعد مجی تو بالرسالة زیاده میرسد پس مجی تو غیر
زیادتی انواع اذیات از فرعون فایده دیده نشد از ابن عباس مرویست انه قال لما امنت السحرة تبع موسی ستمائة الف من بنی اسرائیل فسمع بنو
اسرائیل ما قاله فرعون من توعیدهم من القتل مرة ثانیة قالوا یا موسی قد اوذینا من قبل ان تاتینا بالرسالة و ذلک انهم کانوا مستضعفین فی ید
فرعون وقومه و کانوا یستعملونهم فی الاعمال الصعبة الشاقة نصف النهار و فرغ علیهم الجزیة و یجعلهم معبودا مقهورا و یقتل ابنائهم و یستخدم
نسوانهم فلما جئتنا بالرسالة فکان یستعملنا جمیع النهار و امر بقتل ابنائنا و سبی نسائنا ثانیا و شدد علینا بامور اخری **اشکال** این قیل و قال بنی
اسرائیل دلالة قطعیه بر کراهیة مجی موسی بنبوة بل دلالة بر ردة اینها از رسالة موسی دارد پس اینها باینچنین الزام بوسے کفار مرتد گردیدند **جواب** بدو وجه است
وجه اول نزد انکه انبیاء الله و خلفائه تمام از مهبط تا لحد مشروط بدوام ایمان بالله و بعصمة و طهارة است پس نزد این طائفه احدی از معاصرین این طائفه موسی
الله و خلیفة الله قرار ندیده چه از غیر معصوم صدور خطا مدة العمر بکرات و مرات جاریست اما هذا از اینها بکرات و مرات در عصر موسی و هارون کفر و ارتداد ظاهری
جاری شده چنانچه در طور کلام الهی را جمعی از اکابر این طائفه بموسی شنوانیده گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گفتند که اصلا تصدیق تو نمیکنیم و ایمان نیاریم
بتو در اینکلام که شبانه و روز با تو کرده او خدا بوده تا آنکه باعیون الراس خدا معاینه و مشاهده نکنیم و آیه فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک و این
چنین سوال از اشد محالات و کفر بارت میباشد یکی بجهت نفوذن نومن بمعنی لن نصدقک بانک صادق فی هذا بانه کلام الله و کلمک بذلک الکلمات -
دیگر بجهت طلب رویة عین ذات مجرده منزه تمام از جسم و لوازم آن بو بعیون الراس خود کردند و ایضا از غرق بحر بسلامه یکنار بحر اقدام تر بو وند اهل نجاة
و ایند بموسی گفتند اجعل لنا الها کما لهم الهة و بقولهم فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون کما الم الغتو موسی بغور رد کردند و انتم قوم تجهلون خواسته بود که مثل
اینها با هم هر یکی الهی مقرر کن اینهم صریح بر میلان بر ردة و کفر اینها است و از جنب کنعانیان رد امر موسی کردند و گفتند برو تو خود و پروردگارت قتال اینها کنید
ما در اینجا نشسته می بینیم و جز این بسیار کرات رده و کفر ظاهر کردند و بجا دشاکه سامری اعتقاد کردند که خدای موسی است تا مراجعت موسی از طور سجده او کردند
تنبیه پس به ثبوت این اگر در اینوقت ابتداء ایمان شک در رسالة موسی و عدم رضا با آن اظهار کردند از کمال جهالة بعید نیست چه جهالة اینها مثل سائر و عالم
است **اشکال** بنابراین توبه اینها چگونه بهمه کرات و مرات قبول میشد **جواب** چونکه از نو مسلم توبه در شریعة اسلام تا سه مرتبه قبول است بجهت قدیم الکفر و حدیث
و جدید الاسلام بودن میباشد اما شریعة موسی اجابت توبه بنی اسرائیل بعد تغیر اینها بکرات جایز و جاری بوده باشد **اما وجه ثانی** نزد آنکه انبیاء
قبل الرسالة اگر خود کفار یا فجار بوده باشند جایز میباشد شرط عصمة قبل النبوة نزد اینها نیست پس نزد این طائفه هر چند معاصرین موسی بنی اسرائیل اگر انبیاء
شنیده باشند پس این قیل و قال بنی اسرائیل مؤل است بانکه اینقول اوذینا من قبلک و من بعد مجیئک بغرض شکایت احوال از بقاء مدة این مسائة و اذیت

رسانی فرعون بودند بعدم رضا وکراهة ازمجی موسی بالرسالة فقال طایفة الجواب عن هذا الابهام ان موسی ع کان قد وعدهم بزوال ما کانوا فیه من الشدة المشقة
فظنوا ان ذلک یکون علی فور فلما رأوا انه قد زادت الشدة علیهم قالوا اوذینا من قبل ان تاتینا ومن ما جئتنا بالرسالة فمتی یکون ما وعدتنا به من
زوال ما نحن فیه **بحث ثامن** بدانکه کلمه عسی از کلمات رجائیه بطور اطماع واشفاق بمقام ناامیدی اطلاق میشود **زجاج** گفت عسی طمع واشفاق الا ان ما یطمع
الله فیه فهو واجب **و** همین قول سیبویه **و** خلیل است **تنبیه** وهمین معنی قانون کلی مفسرین که از لفظ عسی من الله در کل قران واحادیث قدسیه مقصود ومراد
وجوب است **بحث تاسع** قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض یعنی در جواب آخر بنی اسرائیل موسی وعدهٔ قطعی صریح داد وفرمود که امید قطعی است یعنی
واجب است که پروردگار شما هلاک میسازد دشمن شما فرعون وقوم او کلهم را بهلاکت استیصال که نام ونشان احدی از ایشان در دنیا باقی نمیماند **و** خلیفه وجانشین ایشان میگرداند
شما را در دیار ایشان وبالکت ارض مصر **پس** همین بظهور بوقوع آمد که اصل ونسل فرعون وقوم قبطیان در دنیا باقی نگذاشت وبنی اسرائیل را بعد اهلاک فرعون وقوم او مالک
مصر ودولت واماکن فرعون وقوم او بتوریث داد وخلیفه ایشان در ملک مصر گردانید چنانچه تابعین نوح **و** تابعین هود **و** تابعین صالح **و** تابعین لوط **و** تابعین شعیب
وغیرهم را خلیفه قایم بمقام هالکین سابقین قوم هر نبی را گردانید **وهکذا** مسلمین ومومنین این امت را خلیفه قایم بمقام امم کفره وضاله سابقه گردانید بموجب آیه
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصلحت لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الخ سنة قدیمه الهیه در این امت مرحومه بوقوع آمده **و** در رساله
منفرده **برهان البیان** نام خاص در جواب سوال همین آیه استخلاف بالتفصیل احقر نوشته مطبوع گردیده در عالم سایر ودایر است **سوال** مراد ازین خطابات
ثلثه عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض عینا معاصرین موسی از اعداء هالکین **و** خلفاء باقین فی مقامهم است **یا** امثال واولاد وذراری ایشان
ولو بعد حین مراد است **جواب** در اینجا وعده بنی اسرائیل بزبان موسی القا وتخلیف عین انفس مستضعفین مظلومین **و** اهلاک اعیان ظالمین ایشان مراد است چه خطابات
ثلثه صریحا دلالت دارند خاصه بران **واگر** ذریه قایم بمقام ذریه هم عصر بعصر بگردد منافی خطابات عاید وحاصل نمیشود **و** **سعودی** در جواب برادر کلمه ارجاء در اینجا نقل فرموده
قیل لعل الاتیان ههنا بفعل الطمع لعدم الجزم منه علیه السلام بانهم هم المستخلفون باعیانهم **فقد روی** ان مصرانما فتحت فی زمن داود النبی **و**
لا یساعده ایضا ما اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی فان المتبادر استخلاف انفس المستضعفین لا اولادهم
و انما جیئی بفعل الطمع للجری علی سنن الکبریاء من قدیم **اشکال** اگر گفته شود که این عسی در اینجا ممکن وجایز است که از کلام موسی برای تسلیه وتثبیت قوم متحیر
ومتفزع بوصول اذیات شدیده بایشان فرموده باشد چه عادة انبیاء وخلفاء الله تعالی **و** برالسنه ربانیین قوانین علماء هم الی حین همین کلمه در تسلی ضعفاء مومنین جاری
هست که نزد انکسار وضعف وظلم بایشان امر باستعانة من الله وبر صبر وطاعة وعبادة تم میکنند ومیفرمایند لعل الله یحدث بعد ذلک امرا **و** عسی ربکم ان یرحمکم **و**
امثال این کلمات دیگر میفرمایند **و** غرض بیان تثبیت مظلومین واطماع مقسورین ومقهورین میباشد **جواب** این توجیه از انکس است که او قول کلمه ترجی واطماع بر تتم
نیکند **اما** نزد **جمهور** متکلمین **و** همین مشهور ومنصور در کافه مفسرین الاشاذ که اطلاق واظهار اینچنین کلمات اطماعیه واشفاقیه وارجائیه از تعالی جایز بلکه در کتاب
الله المجید وارد است **و** اینکلمات نزد اهل لغات ونحاة از خالق تعالی واجب الوقوع والایقاع است **و** اگر اینکلمه از رسول کلیم الله هم بمقابل تثبیت وتسلی ایشان وارد شده
باشد **پس** تصدیقا للنبیه واجب الحصول وواجب الوقوع است **هذا** اهلاک اعداء ایشان وتخلیف خود ایشان بمقام ایشان بظهور حاصل شده خواه لفظ عسی از کلام
الله بوده خواه از کلام موسی اشکال عاید نمیشود **والله اعلم** **تنبیه** هرگاه باین آیه تخلیف امتی بمقام امتی من الله از قدیم الی حین عصر بعصر وامت بامت بوقوع
آمده **و** تخلف ایشان بانفسهم نباشد **پس** خلافه خلفاء خاتم الانبیاء بغیر تخلیف والتخصیص واجب تعالی وبغیر نص ونصب ختم انبیاء چگونه ثابت وصحیح **و** واجب الطاعة
درکافه امور واحکام دین ودنیا **و** نافذ الحکم شده تواند **پس** باطل محض است قول آنانکه میگویند که خلافه ختم الانبیاء بغیر تخلیف وتخصیص اله وبنی تعالی قایم وجاری صحیح
وثابت شده **و** **عجب العجاب** از انطایفه است که میگویند جمیع آنچه در عالم واقع میشود فاعل وخالق وواضع آن خاص بذاته خداست واصلا وابدا بندگان را دخلی نیست
و ازیطرف میگویند که تخلیف خلیفه خدا ورسول وبفعل ونص ایشان نیست **ازمرویه بخاری** وغیره میآرند در تائیدش **و** میگویند که قال الثانی ان بیعة ابی بکر وقی
اخو خلافة ابی بکر فلتة وقی الله شرها **و** یقتل من عاد الی مثلها یعنی عمر میگفت که بیعة ابوبکر ناگهانی بلا اندیشه قایم کرده خدا نگاه داشت خلق را از شر آن **و** قتل
کرده میشود هر که عود بمثل آن کند **بحث عاشر** فینظر کیف تعملون **بدانکه** نصب فینظر بتقدیران چون فان ینظر باشد **اما** کیف بمحل نصب واقع شده
تقدیرش فینظر الله عملا حسنا تعملون ام قبیحا **بحث حادی عشر** این جمله تذییلیه متضمن وعد ووعید معا است باینمعنی که پس از اهلاک اعداء شما خلیفه قایم بمقام
ایشان شما را گردانیده پس از ان خدا می بیند که آیا شما عمل ورفتار نیک **یا** عمل قبیح وکردار بد میکنید **و** **بقولی** می بیند خدا که بعد از نجاة واهلاک عدو شما **و**

جواب اشکال که کلمه عسی محتمل است که از موسی باشد نه از مفسر ۱۲

تخفیف شما بمقام آنها و اعطاء عزة و جاه و اموال و دولة آنها بشما چه گفته مید هد تا ببیند آیا شکر این نعمات الهی میکنید یا کفر نعمات الهی و براعمال حسنه و شکر بالکسر منعم بر نعمت زاید در دنیا و جزای آن در عقبی میدهد و بر اعمال اعمال قبیحه سزای آن و بر کفر این تقلیل و تنزیل نعمات شما در دنیا میکند و اینجمله را ذکر کرد تا موجب جهت و حرص و رغبت شان بعمل صالحات و نیز موجب عبرت بهت تجنب شان در تمامی کفر از سیئات بکرد و **اشکال** بر فینظر فا تعقیبیه است **پس** بمعنا تعقیبه لفظ نظر موجب و مفید علم الیقین میشود یا نظر بمعنی تقلیب الحدقة بسوی مرئی حادث است یا نظر بمعنی انتظار یا نظر بمعنی رؤیة یعنی دیدن باشد **پس** وجوه ثلثه اوایل نسبت بتعالی محال است بجهت قیام براهین بر بطلان آنها **اما** بوجه آخر که نظر بمعنی دیدن باشد این وجه اگر در اینجا صحیح است **پس** دیدن و رؤیة بالعین از حق تعالی نیز محال و ممتنع زیرا که او تعالی واجب مجرد متعال و منزه از جسم و اجزاء و از لوازم جسمانی کما حقیقته و تشبیها نیا شد **پس** معنی رؤیة از تعالی در اینجا چیست تا بغیر مورد ایرادات معقول و مقبول باشد **جواب** بدو وجه است **وجه اول** آنکه در کتب منزله الهی وارد و ثابت است قال تعالی اسمع و اری یعنی من میشنوم و می بینم **فجوابکم** عن هذا جوابنا **وجه ثانی** از جواب بیانی بدانکه در هر جا سمع و رؤیت بسوی حق تعالی در کتب منزله و احادیث قدسیه و احادیث معصومین علیهم السلام اضافه و اسناد میباشد **پس** مراد از آن نزد اشعریه و علماء امامیه و معتزله علم بر مرئیات و مبصرات و علم بمسموعات میباشد و احساس بحس بصر و عین اصلا مراد نیست زیرا که او تعالی مجرد از جسم و لوازم جسمانی است **تنبیه** هر گاه متعلق به مرئی گردید **پس** تاویل فینظر کیف تعملون بوجود باشد **احدها** زجاج گفته قید علی الله وقوع اعمالکم لان الله لا یجازی عباده علی ما یعلمه منهم انما یجازیهم علی ما یقع منهم یعنی او تعالی می بیند وقوع اعمال نیک و بد شما را چه جزاء اعمال بعباد بحسب علم خود نمید هد بل جزاء شان بحسب واقع منهم من الاعمال میدهد **ثانیها** قبل یعلم ذلک و معناه لیظهر معلومهای لیتبلیکم بالنعمة لیظهر شکرکم کما ابتلاکم بالمحنة لیظهر صبرکم و مثل این آیه ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین یعنی فینظر کیف تعملون اگر او تعالی میداند اعمال شما را لیکن بجهت مطابقة ما بین علم و معلوم امتحان شما میکند بعطاء النعمة چنانچه ابتلاء شما میکند بمحنة و رنج تا ظاهر شود بالفعل شکر و صبر شما را و مثال این آیه و لیبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین **ثالثها** فینظر ای لکاین منکم من افعال حسنة و قبیحة و شکر النعمة و کفرها لیجازیکم علی حسبه مما یوجد منکم **اشکال** آیا شما نگفتید که فا فینظر فا تعقیبیه است **پس** بنا بر این لازم میاید که رؤیة تعالی از اعمال حادث و ناشی حاصل شده و قبل بر آن نبوده و این موجب حدوث علم تعالی بعد حصول العمل و موجب جهل قبل بر آن میگردد و آن ضروری البطلان است **جواب** میگوییم که رؤیة الله تعالی بآن اعمال نسبة حادث شده باشد **واما** النسب الاضافات لا وجود لها فی الاعیان پس مبرهن در علم کلام گردیده پس حدوث صفة حقیقیة لازم نمیاید و اشکال باطل شد و الله اعلم

قوله تعالى وَلَقَدْ اَخَذْنَا اٰلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِيْنَ وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرٰتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ۝ فَاِذَا جَآءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوْا لَنَا هٰذِهٖ وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَّطَّيَّرُوْا بِمُوْسٰى وَمَنْ مَّعَهٗ اَلَآ اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ۝

ترجمه این دو آیه هر آئینه بتحقیق باگرفتیم اتباع خویشان و قوم و کل جنود فرعون را بقحط و تنگی و خشک سالی و بنقصان یعنی از فواکه و میوه های ایشان تا باشد که ایشان پند و نصیحت گیرند و از تکبر و جباری و ظلم و ستم و تعدی از خلق و از تشریک و تکفیر بخالق عالم و آدم باز بانند ایشان و متنبه شوند از سوء اعمال و افعال خود پس از ازاله قحط و گران سالی چون آمد ایشان را ایام نیک یعنی ایام ارزانی و فراخی و اوقات وفور نعمات الهی میگفتند که این فراخی سزاوار و شهید و ایام برای ما بجهت نیکوئی و استحقاق ما آمده و میباشد یعنی قحط سالی و تنگی ایام بشومی و بد اعتقادی موسی و هارون و تبعه ایشان بما عاید شده و این ارزانی و وفور نعما الهی بجهت حقیقة و نیکی ما حاصل شده و اگر میرسید بقوم قبطی بدی از بیماری و قحط سالی و بلایای ناگهانی فال بد میگرفتند و آنرا حواله بموسی و هارون نبی و تبعه مؤمنین او میکردند که این سوء حالات بشامت و بدبختی اینها عاید میشوند آگاه باشید و بدانید ای عقلاء امم جز این نیست که سبب حصول خیر و شر ایشان نزد خداست پس جمیع آنچه بایشان و بغیر ایشان از ارزانی و فراخی و صحت و از تنگی و قحط سالی و بیماری و بلایا و بیماری و غیر اینها از هر دو نوع میرسد بطور جزاء و سزا

اعمال بد و افعال زشت اینها با یشان و رو بینا س جانب الله و از نزد تعالی میرسد و لکن بیشترین ایشان از کفار و مجار قبطیان و غیر ایشان از مشرکین عالم بیندانند
سبب حصول انکاره و مطالع و شداید احوال را **در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** در لام لقد دو وجه اند **احدهما** در اینجا لام قسم است تقدیرش
بعزتی و جلالی قد اخذنا **ثانیهما** لقد جواب قسم مقدر چون والله لقد اخذنا **بلی** تصدیر الجملة و ابتدا آن بالقسم بغرض اعتنا سامعین بمضمون جمله میباشد
اما لفظ قد و قتیکه داخل بر ماضی میشود تقریب زمان ماضی بحال میکند کما نقله النحویون **و** مثلوا بذلک **بحث ثانی** آل ماخوذ از آل یؤول اولا و مالا
از اشتقاق یعنی رجوع باشد **پس** بیان آل جمعی گردیدکه جوع نسبة ذاتی و نسبة امور اینها بسوی کسی منتهی میشود **در مجمع** فرموده الآل خاصة الذین یؤول امرهم الیهم **و** وامرهم
الیه **پس** آل حقیقی انانی باشند که بسته ذاتی و ولادتی اینها منتهی بشخصی خواه از جانب پدر بالاتفاق باشد خواه از جانب مادر عند جمع **و** بر اتباع تبعه شخصی بمجاز نیز
اطلاق آل میشود **اما** مشروط است که مرجع و منسوب الیه از اعزه و اجله اهل دین باشد چون **آل رسول و آل** زوج بتول **و آل ابراهیم و آل عمران و آل داود** خواه
از اجل اهل دنیا باشد چون **آل فرعون و** آنسال و باشد و از دال ادانی پیشه را چون **آل حجام و آل زبال** نگویند **تنبیه** جمعی از ائمه سیر تحریر کرده اند که این
فرعون موسی عقیم محض بود اصلا از و ولدی از ذکور و اناث بوجود نیامده و بر خویشاوند و اتباع قوم او در اینجا بمجاز آل فرعون اطلاق شده **بحث ثالث** سنین
جمع السنة در اصل بمعنی سال **و** حول **و** عام نیز سال **و** سال اسم خاص بدوازده میباشد **و** هر سال متضمن بر فصول اربعه ربیع **و** خریف **و** صیف **و** شتاء است **ابو علی**
فارسی گفته السنة علی معنیین یعنی سنه بدو معنی میباشد **احدهما** یراد بها الحول و العام **والاخر** یراد بها الجدب و هو خلاف الخصب **فما** اریدبها
الجدب فهو فی هذه الآیة **و فی حدیث النبی** صلعم اللهم اجعلها علیهم سنینا کسنین یوسف **یکی** بمعنی حول و عام و آن بمعنی سال میباشد **دیگر**
السنة بمعنی قحط و خشکسالی بخلاف ارزان سالی است **و** از السنة که مراد خشکسالی و قحط سالی باشد در این آیه **و** در نفرین پیغمبر بر قوم یهود وارد شده بار خدایا بگیر
اینها را بقحط سالی چون قحط سالیهائی عصر یوسف **در مصباح** فرموده السنة الحول و هی محذوفة اللام و فیها لغتان **احدهما** جعل اللام هاء و یبنی علیها تصاریف
الکلمة **والاصل** سنهة و یجمع علی سنهات مثل سجدة و سجدات و یصغر علی سنیهة **و** تسنهت النخلة و غیرها بمعنی اتت علیها سنون و عاملته
مسانهة و ارض سنهاء اصابتها السنة و هی الجدب **والثانیة** جعلها واوا و یبنی علیها تصاریف الکلمة ایضا **والاصل** سنوة و یجمع علی
سنوات مثل شهوة و شهوات **و** تصغر علی سنیة **و** عاملته مساناة **و** ارض سنواء اصابتها السنة **و** تسنیت عنده اقمت سنین **و قال النحاة**
و تجمع السنة کجمع المذکر السالم ایضا فیقال سنون و سنین و تحذف النون للاضافة **و فی لغة** تثبت الیاء فی الاحوال کلها و تجعل النون حرف
اعراب تنون فی التنکیر **و** لا تحذف مع الاضافة کانها من اصول الکلمة **حاصل قول نحویین** آنکه جمع مذکر سالم لفظ سنه سنون در حال رفعی **و** سنین در دو حال
نصبی و جری است **و** بالاضافه حذف نونش میشود **و در لغت دیگر** یا در جمیع احوال نصبی و جری و اضافی بحال و باقی میماند **و** نونش حرف اعرابی
در آخرش میباشد **و** تنوین بحالة تنکیر ان میآید **و** حذف نون بالاضافه **دو وجه اند** **احدهما** حذف نمیشود مع الاضافه چه از اصول کلمه بنائیه گویا میباشد
بنا بر این لغت دعا و نفرین پیغمبر وارد شده اللهم اجعلها علیهم سنین کسنین یوسف **و نیز** بوجه دیگر هم اللهم اجعلها سنینا کسنی یوسف نقله الصحاح
در شرح کبیر یافعی است والسنة عند العرب اربعة ازمنة و تقدم ذکرها یعنی الربیع **و** الخریف **و** الصیف **و** الشتاء **و ربما** اطلقت السنة علی
الفصل الواحد مجازا کما یقال عام المطر السنة کلها و انما المراد منه الفصل **در مجمع** فرموده العرب یقول اخذتهم السنة اذا کانت قحطة و یقال اسنت القوم
اذا اجدبوا یعنی قحط گرفته اینها **پس** معنی اسنت القوم اینست که قحط نزد و گرانی نزد قوم را **سوال** چرا سال قحط را خاص بالانفراد و سنه مجدبه نامیدند **و** سنه
خصب یعنی سال ارزانی نامیدند **جواب** قال بعض اهل المعانی لان الخصبة نادرة الوقوع بخلاف المجدبة و هی کثیر الوقوع بالاتصال فالنادرة
احق فی الذکر بالانفراد لانفراده بالمعنی الذی به یعنی سال قحط نادر الوقوع یک سال یا دو سال نادر و بسیار قلیل میباشد **و** سال ارزانی بالاتصال کثیر الورود
و الوقوع **پس** باین جهت ندرة بالانفراد ذکرش احق بود چه در معنی منفرد از جدب میباشد **و** قریب بهمین **در مجمع** هم فرموده **بحث رابع** در وجه اتصال با ما قبل
دو وجه اند **احدهما** هرگاه موسی بر صدق رسالة خود در ابتدا مکرر اعجاز عصی و اعجاز ید بیضا بفرعون و قوم او نمود و ایشان بعناد زیادتی بنی اسرائیل
عقد بیدو توعید قتل و اسیری زنان ایشان کردند **پس** از این جانب هم خالق تشدید و تزئید انواع آفات و بلیات بمقابل بمقابل فرعون کرد **ثانیهما** هرگاه موسی بقوم
خود وعده اهلاک عدو شان داد **پس** بنابر ان خالق هم تدریجا انزال محن حالا بعد حال بر فرعون و قوم او میکرد تا آخر کار اینها با هلاک همه اینها یکدفعه بغرق در بحر رسید
بحث خامس ولقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات یعنی او تم بعد یاد و قسم ذکر فرموده که تحقیق فرا گرفتیم تبعه فرعون را از قوم و جنود و اهل

مطابقت ادرا

مملکت او را بقحط و خشک سالیهای چند متصل یکدیگر تا اصلا زرعی و علفی و گیاهی از زمین مملکت مصر نروید آن خشک سالیها و بگرفتیم ما ایشان را بسالها و بنقصان بنا
پیدائی اقسام میوها و ثمار مملکت او را حتی یکدانه ثمر هم دران ملک پیدا و از میوه دار بر نخل و ثمره بر اشجار نشد ابن عباس فرموده اما السنون فکانت لبادیتهم
ولاهل ماشیتهم واما نقص الثمرات فکان فی امصارهم وبلادهم یعنی پیدا نشدن زراعات و غلات برای اهل بیابات و مواشی و نقص میوها در اهل بلاد و قری
بود پس با وجود حصول این حال اکثر قبطیان بگرسنگی و بلا دو وبات مع مواشی انها مردند در منثور از ابن مسعود روایت کرده که قال السنون الجوع یعنی سنون
یعنی گرسنگی هست و فرعونیان را در قحط سالی گرسنگی لانهایة غالب ساخت ابن منذر گفته در قحط سالهائی انها لا تحمل النخلة الا بسرة واحدة یعنی درخت خرما
باز نمیگرفت مگر یکدانه بسره در نوادر الاصول حکیم ترمذی و در در منثور نیز از ابن ابی حاتم از ابن عباس روایه کرده قال لما اخذ الله آل فرعون
بالسنین یبس کل شیء لهم وذهبت مواشیهم حتی یبس نیل مصر واجتمعوا الی فرعون فقالوا له ان کنت کما تزعم فأتنا فی نیل مصر بماء قال غدوة یصبحکم الماء
فلما خرجوا من عنده قال ای شیء صنعت انا اقدر علی ان اجری فی نیل مصر ماء غدوة اصبح فیکذبونی فلما کان فی جوف اللیل قام فاغتسل ولبس مدرعة
صوف ثم خرج حافیا حتی اتی نیل مصر فقام فی بطنه فقال اللهم انک تعلم انی اعلم انک تقدر علی ان تملأ نیل مصر ماء فاملأه ماء فما علم الا بخریر الماء
یقبل فخرج واقبل النیل یزخ بالماء لما اراد الله بهم من الهلکة حاصل آنکه هرگاه خالق قوم فرعون را بقحط خشک سالیها گرفتار کرد و همه اشیاء ارضی از گاه
و علف و مزروعات و اشجار و عیون و انهار خشک شدند و مواشی انها اکثر مردند حتی شط نیل هم بالکلیه خشکید قوم قبطیه باجتماع نزد فرعون رفته گفتند که آنچه
برای خود تجویز و گمان آن میکنی یعنی دعوای الهیت پس آب را در شط نیل جاری کن و فرعون گفت که فردا صبح آب شط نیل خواهد آمد و ایشان از نزد فرعون برآمدند
پس فرعون در فکر و اندیشها افتاد که فردا چه بکنم تا آب نیل جاری شود پس فرعون بعد فکر و اندیشه بعد نصف شب برخواسته شست و شوی خود کرده جامه
صوفی را پوشیده پای برهنه تنها برآمده در وسط نیل استاده بدرگاه الله عرض میکند که تو میدانی من علم دارم بر کمال قدرة تو که تو شط نیل را مملو میسازی و آبش را
جاری میتوانی کنی پس لبالب آب نیل الحال جاری ساز پس شور و درخشنده گی آب نیل بجریان آن وقت از طرف بالا محسوس شد در میان نیل برآمده واما عند
الهلاکة بجوشش آب در میان نیل غرق گردید اشکال عقل ابا دارد که بدرخواست چنین عدو کافر منکر اکبر که حقیقة منکر الهیة محض بوده و خود را اله میگفت
و بانا ربکم الاعلی کبریات دهرات در عامة البلوی بکافه خلایق رسانیده گفته و بگفته او خدا بعد تخفیف شط نیل بغور جاری سازد پس این حالت موجب اغراء و اغواء
اضعاف مضاعف قوم کفار و بمعاینه این حال میلان بغیر کفار هم ناشی میشود و چگونه تجویز بر نفع اجابت دعاء فرعون کافر سخت کرده میشود جواب اول بدانکه این خبر
حکیم ترمذی در کتاب نوادر الاصول اخبار نادر و شاذه جمع کرده و این خبر بفرض تسلیم سندش نادر و شاذ میباشد و نادر و شاذ معارض صحاح و حسان نمیشود جواب
ثانی خود حکیم ترمذی از متبعه مذهب جبری بوده پس چنین خبر اگر سلیم الاسناد هم باشد مطابق مذهب ایشان میباشد و در مذهب مجبره ممدوح و مقبول نخواهد بود
چه نزد ایشان طائفه جبریه هیچ قبحی از قبایح بر نفع قبیح نمیباشد جواب ثالث نزد عدلیه منهم امامیه و معتزله مطروح و متروک است زیرا که او سبحانه موجب اغراء و اغواء
خلق نمیشود و ذات مقدسه تعالی از اغراء و اغواء ابلیسی بلند تر است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا جواب رابع بفرض تقسیم و تسلیم پس این حالة محمول بر قطع معذرة خود
فرعون و اتمام حجة بر نفس خود او میباشد تا فردا انکار از علم بوجود نتواند و از معرفت حق ستر کرده نتواند که مرا اصلا در نفس علم بوجود تو حاصل نشده بود سوال آیا این سنین
را واحدی محدود هست که تا چند سال بوده آیا متصل یکدیگر باهم بوده یا منفصل یعنی کدام سالی قحط و بعد او ارزانی و آبادی پس او قحط میشد جواب لفظ السنین
مقتضی جمعا باهم است رازی فرموده قال المفسرون یرید بها اخذهم بالجوع والقحط عاما بعد عام و در کشاف و مدارک و غیرهما تصریح کردند
وهی سبع سنین والسنة من الاسماء الغالبة علی سنی القحط کالدابة والنجم یعنی سالهای قحطی قوم فرعون پی هم بالاتصال هفت سال بود چنانچه ایام قحط
یوسف نبی در مصر قبل این فرعون هفت سال متصل باهم بوده واما لفظ السنة از اسماء غالبه خاص بر قحط سالی میباشد چون اسم الدابة خاص بر فرس نزد
دیگر و النجم خاص بر جدی یعنی بر قطب شمالی از جنس النجم دیگر مخصوص بالجدی گردیده و در کتب لغة هم ذکر شده که اطلاق السنین فقط بر سالهای خشک سالی و
سنة الجدب والمحل بالاضافة بضد یراد مهمله بر سالهای ارزانی مخصوص گردیده و همین مرویه در منثور از ابن مسعود مؤیدش است و در مجمع هم
نقل فرموده العرب تقول اخذتهم السنة اذا کانت مجدبة ویقال اسنت القوم اذا اجدبوا بحث سادس لعلهم یذکرون در اصل یتذکرون بوده و
تاء تفعل را بسبب قرب مخرج ادغام کردند یذکرون شد بدانکه متفق کافه مفسرین هست که در هر جا در قرآن لفظ لعل مذکور هست در اینجا بمعنی کی آن تقدیر
میباشد چه لفظ شاید یا تا شک اسناد الی عالم الغیوب والقلوب محال است زیرا که قائلش عالم بجای آن میباشد بر تعالی الله حال ممتنع و محال است بحث

جواب اشکال چگونه بعفو جز بنا بر استدراج فرعون شط نیل را جاری ساخت ۱۲

سابع معنی لعلهم یذکرون آنست که بسنین قحط فرعونیان را گرفتیم تا متذکر شوند و متنبه گردند از کفر و تشرک و رجوع الی الله الواحد القهار اعتقاد نمایند **و ظاهر** آیة دلالة وارد که غرض اقصی در انزال چنین مضرات ثابت باید باشد تا از ایشان رجعت برآید فالغرض هولاء جل علیه یرجعوا عن طریقة التمرد والعناد الی الانقیاد والعبودیة وذلك لان احوال الشدة ترقق القلب وترغب الی ما عند الله کما قال تعالی واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه **و قوله تعالی** واذا مسه الشر فذو دعاء عریض **و** اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا حاصل آنکه در تسلیط امراض و اعراض و وباء و قحط و آلام رقة قلب و رنج و شدة مدد و مصیبت عاید و حاشی و ناشی در انسان شده **پس** بحصول رقة قلبی و اضطراب جزع و فزع بمتاذی و بتالم و متضرر عاید میشود **لهذا** آن متاذی بانابه و ندامت از تمردی و تعدی و قبایح رجوع بسوی خالق مالک معبود خود نموده التماس بدفع ازاله و ازاحة آن اذیات و مضرات میکنند **تنبیه** بایں آیه ثابت شد آنچه متکلمین عدلیه مقنن و مبرهن کرده اند که آنچه از اوجاع و آلام و اذیات و مضرات و قحط و وبا من جانب الله هست او از الطاف مقربه حکیم مقربهم بسوی تقریب عباد الی طاعة الله المعبود میباشد **و قاضی بیضاوی عدلی** در تفسیر این نیز همین گفته ان هذه الآیة تدل علی انه تعالی فعل ذلك ارادة منه لان یتذکروا ولا ان یقیموا علی ما هم علیه من الکفر والتمرد در **بسیط واحدی** متعرض قاضی شده باینکه قال فقد جاء لفظ الابتلاء والاختبار فی القرآن لا بمعنی انه تعالی یمتحنهم لان ذلك علی الله تعالی محال بل بمعنی انه تعالی عاملهم معاملة تشبه الابتلاء والامتحان وکذا ههنا انتهی کلام واحدی **اقول** تعجب از فاضل واحدی هست که بقاضی تعرض کرده چه قاضی دلالة این آیه در اثبات باب لطف مقرب ذکر کرده نه در باب ابتلاء و امتحان **سوال** آیا برای اخذ قوم فرعون بسنین و عقبی جزای داده باشند یا نه **و بر** ثانی یعنی اگر جزای نداشته باشند پس ظلم بر تعالی لازم میآید و بر تعالی این جایز نیست **جواب** ابتلاء و دنیا خالی از دو حال نیست **یا** مکافاتی باشد یعنی بمقابل قبایح ایشان تعجیل السزا بایشان عاید شده در آن حال ثوابی در عقبی بر آن ندارند **یا** بمقابل سوء اعمال ایشان عاید نشده چون معصومین انبیاء و ائمه اطهار **و** اطفال صغار **پس** ایلام و تمریض و تفویت منافع انها البته اعواض آن اضعاف مضاعف بحد رضا عقلاء بمقابل آن آلام و امراض و جوباً دارند **یا** دایم عوض آن دارند **یا** منقطع در آن متکلمین دو قول دارند **اول** مختار نصیر الملة و آیة الله الحلی است **ثانی** مختار جمعی **اشکال** بنا بر قول انقطاع عوض اهل جنت بر قطع آن غم لازم میآید و جنت محل غم اصلاً و ابداً نیست **جواب** نزد محقق **و آیة الله** بتفریق عوض آلام بر اجزاء اوقات اشعار انقطاع محسوس نمیشود لهذا حزن و غم بانها عاید نمیشود **و محقق مقداد** فرموده که بتفضل ایزدی آن جایز است **تبصره** بعضی منهم شیخنا الطبرسی فرموده اند که در این دلالة بر بطلان دعوای فرعون بالهیت است چه اگر او متصف بوصف الهیة میبود البته او متضرر و متردد بقحط سالی نمیشد والبته فرعون نفس حیوانی داشت و تحط و جوع از اکثر خلق و از خود دفع کرده نتوانست و خدا ممنوع بمنع کسی ابداً نمیشود **و ایضاً** استدلالة وارد بر بطلان جبر لانهم یقولون انه تعالی یرید الکفر وانه سبحانه بین ههنا انه اراد منهم التذکر والرجوع الی الله تعالی وهذا هو مراد القاضی الابناذی فی العبارة المسطورة السابقة **بحث ثامن** فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه یعنی وقتیکه میآمد ایشانرا نیکی و خوبی میگفتند قبطیان برای ما این حسنات بعادة قدیمه دهور و شهور و سنون جاری حاصل میشود **ابن عباس** گفته یرید بالحسنة العشب والخصب والثمار والمواشی والسعة والزیادة فی الرزق و العافیة والسلامة فی الابدان والاموال مراد بالحسنة در اینجا فور گیاه سبز و علف حیوانات و فراخ و ارزان زراعت و کثرة حصول میوه جات و افزونی چارپایان و وسعت و زیادتی روزی و عافیة و سلامتی در ابدان و اموال و احوال و قالوا لنا هذه ای نحن مستحقون علی العادة التی جرت من کثرة نعمنا و سعة ارزاقنا ولم یعلموا انه من الله فیشکروه علیه ویقوموا بحق النعمة و قبطیان گفتند اینهمه فواید و نعمات کثیره و سعة رزق و سلامتی ابدان و زراعات و ثمار بجهة استحقاق عادی عاید و حاصل میشوند و ندانستند که این همه نعمات بما از خدا میرسند و بران شکر و ثنا و طاعة باو تعالی خاص بحق نعمات او ادا میکردند **نکته** جمعی از اهل تاریخ و سیر تصریح کرده اند که فرعون و قومش تا مدة هلاکة بکمال فور نعمت و دولت بود و بیماری و قحط با نها لاحق نمیشد الا در آخر و همان بدایة زمان رسالة موسی بود و خالق در کتاب نقل کرده که سالهای انهاکرد **اما فرعون لعین** بروایة جمعی چهار صد سال عمر و زندگی کرد اصلاً در سه صد سال خود درد سری ندید **در مدارك التنزیل** مذکور و قیل عاش فرعون اربع مائة سنة لم یر مکروهاً فی ثلثمائة وعشرین سنة ولو اصابه فی تلك المدة وجع او جوع او حمی لما ادعی الربوبیة یعنی منقول شده که زندگی کرد فرعون چهار صد سال و او مکروهی و ناخوشی در مدة سه صد و بیست سال ندید و اگر او را در ان مدة علتی و مرضی و دردی و گرسنگی یا تب رسیده البته ابداً ادعاء ربوبیت نمیکرد **در معالم التنزیل و لباب التنزیل** روایة کرده اند از سعید بن جبیر و محمد بن منکدر باینکه کان ملك فرعون اربعمائة سنة وعاش ستمائة وعشرین سنة لم یر مکروهاً قط ولو کان حصل له فی تلك المدة جوع یوم او حمی لیلة او وجع ساعة لما ادعی الربوبیة قط

یعنی فرعون

جواب سوال ابتلاء ... بعضی [illegible]

منقطع [illegible]

یعنی فرعون مالک ملک مصر چهار صد سال بود کل زندگی و عمر تا شش صد و بیست سال کرد و در آن مدة شش صد و بیست اصلا و ابدا بدی و درد سر و چشم و درد دیگر
هرگز و اگر در آن مدة گرسنگی یا تشنگی یا بخار و نیت یکشی یا دردی و رنجی یک ساعت هم میرسید البته دعوای ربوبیت خود اصلا نمیکرد و همین اصحاب اهم نقل کردند اشکال
پس بنابراین خبر مرحوم جبریه صحیح شد که جناب باری مسبب اسباب نیک و بد هر کس است و فرعون را از بدایة ولادة تا آخر عمرش بمدة شش صد و بیست سال
الم و رنجی و همی و غمی و مرضی هرگز نرسانید تا ادعای الهیت کرد و اگر او را چیزی از این امور میرسانید هرگز دعوای ربوبیة خود نمیکرد پس سبب آماده شدن گردیدن
دعوای الهیت او خود خالق شد چه صریح در اخبار هست که اگر او را رنج و درد یک ساعت میرسید البته او ادعای الهیة نمیکرد **جواب** بدانکه مبطل این اشکال هم خود این آیه
لعلهم یتذکرون یعنی کی یتعظون و لاجل اینهم یتنبهون صریح است حاجت قیل و قال نمانده **و** قصر عمر و طول آن و صحة و مرض و یسر و فقر بحسب مقتضای مشیت
و مصلحت میباشد **اما فرعون** از جمله اعظم و اشد کفار و مشرکین معاندین بوده که آیه عاندتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون با مثال او و امثال است پس
در اطالة و املا و امهال فرعون و نصیحه او از غموم و همومهم و الآلام تا اینمدة مدیده و طویله من باب الامتحان و الابتلا او و قومه او **و** من باب اتمام الحجة علیهم و قطع العذر
عنهم فی الدنیا و الآخرة معا و عبرة برای آیندگان بعد او الی القیمة میباشد **و مصرحش** از آیات کتاب الهی چون **آیه** و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم
خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما و عذاب مهین ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب الخ حاصل آنکه ابقا و
املا و امهال کفار و مؤمنین بمعاونین داده میشود تا در باقی اعمار خود باقی کفر و هر مومن ما بقی عمل صالح باختیار و اراده خود بعمل آورده بسزا و بجزاء تام و باصل مقام آن
خود برسند و در ابتلاء ایشان باطالة بقاء ایشان در کفر و ایمان **غرض** تبیین امتیاز خبیث از مومن طیب در خلق علوی و سفلی در دنیا و آخرة میباشد **پس** عدم وصول
مکروهی بفرعون **و** بقوم او باینمدة طویله ثابت قطعا نیست **و** اگر اثبات هم شود پس اینهم من باب الامتحان او بود چنانچه توسعه در اموال و ارزاق من باب الابتلا
میباشد و او تعالی بحسب حکمة و مصلحة میکند هر چه میکند چنانچه در **حدیث قدسی** شیخ الطائفة از **شیخ** مفید او از حضرت امام رضا از آبا طاهرین ع خود از
حضرت امیر ع و آنحضرت از حضرت رسول و آنحضرت از جناب باریتعالی روایة کرده **و** آنچه مطلوب ما در اینجا هست نقلش میکنیم قال تع و ان من عبادی من لا یصلحه الا
الفقر و لو اغنیته لافسده ذلك **و** ان من عبادی من لا یصلحه الا الغناء و لو افقرته لافسده ذلك **و** ان من عبادی من لا یصلحه الا المرض و لو صححت جسمه
لافسده الخ یعنی خالق فرمود از بندگان کسی هست که صلاح برای او نیست مگر فقر و اگر او را غنی و بی نیاز میسازم هر آئینه غنا او را و توانگری فاسد میسازد او را **و** از بندگان
من کسی هست که مصلحت در باره او نیست مگر توانگری او **و** اگر او را فقیر و محتاج بسازم هر آئینه فاسد میسازد او را **و** از بندگان من کسی هست که مصلحت در باره او نیست مگر
مریض ساختن او **و** اگر او را صحیح الجسم بسازم هر آئینه فاسد میسازد او را **و ایضا** ثقة الاسلام **کلینی** دیگر حدیث **قدسی** از حضرت امام محمد باقر ع از حضرت رسول صلعم
نقل فرموده **و** آنچه در لیلة الاسرا خالق با آنحضرت کلام کرده و منجمله آن فقرات مطلوبه در اینجا اینست **و** ان من عبادی من لا یصلحه الا الغناء و لو صرفته الی غیر
ذلك لهلك **و** ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلك لهلك یعنی تحقیق از بندگان من کسی هست که صلاح او نیست مگر توانگری **و** اگر او را
صرف بغیر آن بکنم هر آئینه البته هلاک میشود او **و** از بندگان من کسی هست صلاح او نیست مگر فقر و عسر **و** اگر او را صرف بسوی غیر آن بکنم هر آئینه هلاک میشود **بحث**
تاسع تطیر بمعنی شوم بیست و بد فال است اصل یطیر یتطیر بوده تا را در طا بجهة قرب مخرج هر دو از طرف زبان در وصول ثنایا ادغام کردند یطیر شد **و** اطیروا هم از همین
باب است بعد از ادغام تا در طا همزه را در ابتدا ایش آوردند بجهة آنکه ابتدا بساکن ممتنع بود **و** آن ماخوذ از طار یطیر طیرا بمعنی پریدن **و** طایر اسم فاعل آن بمعنی جانور پرنده
در جو میباشد **در مصباح** گفته الطائر علی صیغة اسم الفاعل من طار یطیر طیرا نا و هو له فی الهواء کمشی الحیوان فی الارض و یعدی بالهمزة و التضعیف فیقال
طیرته و اطرته و جمع الطایر طیر مثل صاحب و صحب و راکب و رکب و جمع الطیر طیور و اطیار **و** قال ابو عبیدة و قطرب یقع الطیر علی الواحد
و الجمع **و** قال ابن الانباری الطیر جماعة و تانیثها اکثر من التذکیر **و** لا یقال للواحد طیر بل طائر **و** قلما یقال للانثی طائرة **و** طائر الانسان عمله الذی یقلده
و طار القوم نفروا و اسرعوا و یکنی بذلك الطیر و اتقد طار الفجر انتشر **و** تطیر من الشیء و تطیر منه **و** الاسم **الطیرة** وزان عنبة و هی التشام **و** کانت العرب اذا ارادت المضی لمهم مرت بمجاثم
الطیر و اثارتها لتستفید هل تمضی او ترجع **فنهی الشرع** عن ذلك **و** قال لا هام و لا طیرة **و** قال اقروا الطیر فی وکناتها ای علی مجاثمها انتهی کلامه
در نهایه ابن اثیر گفته در حدیث لا عدوی و لا طیرة **و** طیره بکسر طا و مهمله و فتح یا و تشدید تحتانیه گاهی یا ساکن میباشد بمعنی تشام و بد فال بد شد **هم** مصدر
تطیر طیرة چون تخیر خیرة از مصادر جز این دیده نشده و یقال التطیر بالسوانح و البوارح من الطیر و الظباء و غیرها یصدهم عن مقاصدهم فنفاه الشارع
و ابطله **و** نهی عنه **و** اخبر انه لیس له تاثیر فی جلب نفع او دفع **و** منه الحدیث ثلث لا یسلم منها الطیرة و الحسد و الظن **و** قیل فما نصنع

قال اذا تطيرت فامض واذا حسدت فلا تبغ واذا ظننت فلا تحقق **ومنه الحديث** الا ان الطيرة شرك قال بن مسعود وما منا الا ولكن الله يذهبه بالتوكل حاصل همه این عبارات آنکه طیره بدفالی واعتقاد واعتبار ممنوع شرک باشد میباشد لهذا نهی از آن از شارع وارد شده **وایضاً** از اعتقاد عمل بنحوست خانه وزن وفرس وقدم زوجه وولد نهی ومنع وارد شده **واقول** از خانه برآمدن زنی پیش خواهی بیاید آن را **و** بنزد وقت حرکت اگر کسی عطسه کند عوام ترک رفتار و زنند لیوقتنی منحوس دانسته میکنند ایشان داخل همین طیره است توکل بر تمکرده صلوة بر محمد وآل محمد خوانده بکار خود برود **وهکذا** غراب البین یعنی زاغ آواز حزین بکند **و**گربه بگرید همه پوچ لا اعتبار آثار ایام جاهلیت وکفریة اولیه میباشد **اشکال** چرا چنین امور را از شرک وکفر در حدیث متفق علیه الطيرة شرک ولكن الله يذهبه بالتوكل وارد شده وحال آنکه شرک عبارة از قرار دادن ثانی در ذات یا صفات الهی میباشد واین من باب التشریک الکفر اصلا نیست

جواب انما جعلت الطيرة من الشرك لانهم كانوا يعتقدون ان التطير يجلب لهم نفعا ويدفع عنهم ضرا اذا عملوا بموجبه فكانهم اشركوه مع الله ولكن الله يذهبه بالتوكل **و**ليست الكفر بالله **و**لو كانت كفرا لما ذهبت بالتوكل **واذا** خطر له عارض الطيرة فتوكل على الله وسلم امره اليه ولم تعمل بما خطر في قلبك منه غفره الله لك ولم يؤاخذك به خلاصه آنکه طیره یعنی فال بد از کفر وشرک شمرده شده چه قبل البعثة ایام جاهلیة عرب را اعتقاد بود که بطیره نفع حاصل وضرر دفع میشود وقتیکه عمل بحسب آن میکردند **و** صاحب **شریعة** آن را باطل شمرده ونهی از آن کرد ومنع فرمود از تعمیل طیره ... **و**تسمیه آن بشرک بجهة آن وارد شده که ایشان مفهوم تطیر را شریک منافی اراده حق قرار داده بودند که بتطیر نفع وضرر مرادها معلوم وحاصل میشد **و**لکن عند التطیر دخطور آن از خاطر دور نبایل وترک کرده توکل بر خدا وتسلیم وتفویض کل امور خود الی الله خطرات ووساوس را اعتبار واعتماد نکن خالق میامرزد خطرات را وموخذه برخطرات تو نمیکند **واما** کفر بالله بذاته طیره نیست والا بتوکل زائل نمیشد قاله جماعة من الخاصة والعامة منهم ابن الاثير وغيره **اشکال** در مرویه متفق علیه خاصه وعامه هست روی ان النبي صلعم يحب الفال ويكره الطيرة یعنی پیغمبر دوست میداشت فال نیک **و** ناخوش داشت طیره را که در حقیقة اینها هر دو کانه توام اند چه فال یعنی نیک **و** طیره یعنی بد فال است **و** احدهما را دوست داشتن **و** برادرش را بد داشتن چرا و آنکه هر دو واحد است **و** طیره شرک وکفر باشد باید که فال نیک هم شرک وکفر باشد **جواب الزامی** بحسب تمثیل شما را هم میگوئیم که توام که از یک نطفه متولد شده یکی علیهم عزیز وصالح ورفیع **و** برادر دوم جاهل ودنی بدعمل ووضیع میباشد وباتحاد نطفه لازم بود که هر دو برادر یکسان بودند وتفاوة در بین اینها وبرادر چرا باشد جواب شما جواب ما **جواب بیانی** بدانکه فال ولغة عبارت است ما يتفأل الانسان بالجيد **و**نقيضه الطيرة **در صحاح** گفته الطيرة مثال العنبة وهو ما يتشاءم به من الفال الردی **وفی الحدیث** انه کان یحب الفال ویکره الطیرة **وفی القاموس** کذا یعنی طیره نقیض فال گویا هست ولغة طیره یعنی از شومی فال بد شنود **و** پیغمبر فال نیک را دوست میداشت **و** طیره که فال بد است مکروه وناخوش میداشت **تنبیه** بدانکه طیره **و** فال هر دو از امور تعبد سمعی اند **و** در امر تعبد چون وچرا نمیباشد چه بعوه کسیکه براهین ثابت شد **پس** هرچه را حرام یا حلال کرداند مصدق پیغمبر همان طور بداند وتسلیم کند **در حدیث** است قیل یا رسول الله وما الفال فقال الكلمة الصالحة یعنی پیغمبر در جواب سایل فرمود فال کلمه صالحه ونیک میباشد **و** ناگهانی در وقت اراده امری از کسی شنیده میشود **جواب** یکی جمعی فرمودند منهم **طریحی وابن اثیر** وغیرهما واما الطيرة فان فيها سوء الظن بالله ولتوقع البلاء ومعنى التفاؤل مثل ان يكون رجل مريض فيتفاءل بما يسمع من كلام فيسمع آخر يقول يا سالم **و** يكون طالبا فيسمع آخر يقول يا واجد نقله ابن السكيت جمعی منهم جوهری **و** فیروزآبادی **و** شیخ طریحی از ابن سکیت نقل کردند فال عبارتست از شنیدن سخن نیکی ناگهانی از کسی مثلاً بگوش مریض میرسد بغیر خطاب وقصد مریض کلمه یا سالم یا از بنده ضال سخن یا واجد ناگهانی میرسد یا بگوش مسافر ناگهانی لفظ بسم الله یا لفظ فتح یا نصر من الله میرسد پس باین تفرجی **و** امیدی در قلب سامع حاصل میشود واین را تفاؤل فال میگویند **واما طیره** قابل آن قصداً واعتقاداً زوجه یا مولودی یا غلامی کنیزی یا اسپی یا خانه را مشوم وبدبین وبدقدم میدانند وآن را اسناد بسوی او میکنند **و** این ممنوع ومنهی عنه است زیراکه در اینصورة سوء ظن بخدا وتوقع حصول وصعود بلاء در مخلوق خدا میکنند چنانچه قدیما امم اسلاف بالنسبة با انبیا چنانچه **بصالح** پیغمبر انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم **و** بموسی وان تصبهم سیئة يطيروا بموسى گفتند والحال بر السنه عوام این جاری است که شومی فلانی بما رسیده **اما در خبر** آنچه آمده الطيرة من الشرك او باینجهة محسوب ومعدود از شرک شده چه کفار بدقدمی وبدطالعی وشومی را منحوس از نجوم واز طالع واز طبیعة میدانستند **و** آن منجر میشد بضاد ومنافی اراده الهی پس این مطابق اعتقاد مجوس میکردد که فاعل خیر یزدان **و** فاعل شر بدی شیطان دو اند از کسی که صادر میشود مثلاً صحیح اند مریض که ... باشد ... چنانچه کفار انبیاء را کاذب منحوس القدم نزد دو ساحر میدانستند واسناد آن بایشان میکردند قدیم السلام

اما بر مذهب آنانکه عمل بر اخبار آحاد روا ندارند خبر فال هم حجة و جایز العمل نمیدانند **واگر خبر** آنحضرت صلعم بحسب الفال اثبات وصحیح شود **پس** محمول میشود که آنحضرت را تقبل **و** بعد الفال الهام میشد بجواز امر و انتفاء اراده انکار میشد و بحسب آن میفرمود **و ترک** عمل بر تفال نیک هم اولی و احوط باشد بیباشد ثم الله اعلم **سوال**
چرا تشام را طایر و طیره نامیدند فرق بین طیره و فال چیست **جواب** ازهری گفته شوم را طایر و طیر و طیره نامیدند لان العرب کان من شانها عیافة الطیر و زجرها و التطیر ببارحها و نعیق غربانها و اخذ هاذات الیسار اذا اثاروها فسموا الشوم طیرا و طایرا و طیرة لتشامهم بها **و قال الرازی** فبهنا اعلم الله لنا علی لسان نبیه ص ان طیرتهم باطلة فقال لا طیرة و لا هام و کان النبی یتفال و لا یتطیر **واصل الفال** الکلمة الحسنة کانت العرب مذهبها فی الفال و الطیرة واحدة فاثبت النبی الفال و ابطل الطیرة **وقال محمد الرازی** و لابد من ذکر فرق بین البابین **والاقرب** ان یقال ان الارواح الانسانیة اصفی و اقوی من الارواح البهیمیة **والطیریة** فالکلمة التی تجری علی لسان الانسان یمکن الاستدلال بها بخلاف طیران الطیر و حرکات البهایم فان ارواحها ضعیفة فلا یمکن الاستدلال بها علی شیء من الاحوال **و زیاده** برین صورت بسط اینجا نمیباشد **بحث عاشر**
وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه وهرگاه ایشان را میرسید بدی از قحط و باده خوشکسالی میرسید و اسناد آن میکردند بموسی و بقوم متبعه او یعنی این شومیة و گرانی و قحط بقدوم موسی و قوم او بما عاید شده چه ایشان بدعوا را باطل آمدند از آن سبب این ناپیدائی غله و قحط سالی و گرانی عالم و ما کسبه رو داده **و مجمع** علیه مفسرین است که مراد از تطیر شومیست بدفالی و بدحالی عالم میباشد **ابن عباس** در معنی طایرهم فرموده ما قضی لهم و قدر علیهم من عند الله یعنی آنچه گرانی و قحط تا هفت سال بقوم فرعون عاید شد فرعونیان آنرا بدفالی و بدقدمی موسی و متبعه قومش شمردند و حال آنکه آن قحط سالی مقدر و مقتضی خدا برایشان بود **بقول جمعی** منهم حسن **و** مجاهد و ابن زید و غیرهم عند حصولهم القحط قالوا ما رأینا شرا و لا اصابنا بلاء حتی جئتمونا و رأینا کم و هذا من شومکم و سوء قدومکم یعنی قوم فرعون در عهد این فرعون تا آمدن موسی غیر ارزانی و فراخی و صحة جسمانی و سلامة اموال و غلات ندیدند **پس** بقدوم و عصیان ایشان تا هفت سالی پی هم ایشان را خوشکسالی و گرانی و بی زراعتی و غیر ذلک نهایت شدید لاحق ایشان باراده و امر الهی شد **پس** جمعا بموسی گفتند کما ندیدیم شری و بدیی و قحطی و مصیبتی قبل این اصلا تا آمدن شما و الحال آنچه بما رسیده همه آن بشومی و بدقدمی و بدفالی شما هست **سوال** چرا لفظ الحسنة با لفظ تعریف **و** سیئة بتنکیر آورده و مقتضی عبارة مماثلة هر دو بالتعریف یا بالتنکیر معا میباشد **جواب** حسنة متضمن جنسیت الوقوع و اقسام عقلی و جمعی میباشد **واما** الف و لام برای آورده که اقسام حسنات کثیر الوقوع و الورود و دایما با نها و هر کس میباشد **واما** تنکیر بغیر سیئة تعریف آورده تا دلالة کند که سیئة قلیل الحصول والصدور و الوقوع بمقابل حسنه میباشد **و** تا دلالة کند که نعمات با نها الی حین باکثر اقسام مستمر میرسید **و الحال** این یک گرانی با نها در نادرة الاعمار بکره رسیده نه اقسام سیئات آخر ثم الله اعلم **بحث حادی عشر** از قرائة طیرهم بغیر الف و همان قرائة حسن بصری هست **اما** در بحث لغة طایر الانسان یعنی عمل انسان شنیدی **بحث ثانی عشر** الا انما طایرهم **و** در اینجا قول محذوف بوجود قرینه عبارة هست **آیا** قایل این موسی در جواب شان بوده **یا** خالق میباشد ثم **بل** مشهور ثانی است یعنی و قتیکه شومی را فرعونیان اسناد بموسی و بقوم متبعه کردند خالق در رد ایشان بتصدیر کلمه تنبیه الا انما طائرهم عند الله فرموده تا بکلمت الی الحقیقة متنبه شود و بداند که تطیر بدی و نیکی من عند الله در عالم و آدم میباشد **پس** معنیش آنکه خدا فرموده خبردار و آگاه باشید هر عاقل که شومیت گرانی و قحط سالی که بفرعونیان عاید شد آن شومی بالقوم بترک ایمان موعود بلسان موسی من عند الله بود رسیده نه از بدقدمی انبیا و رسولان خدا **نزد جمعی** مراد آنکه بشومی کفر و شرک بجزه این تنگی و گرانی البته من عند الله رسید **و** اینقول با قول بالاستقارب هست **و بقول دیگر** مراد از طایرهم عند الله عقاب نار آخرة با ایشان و هر کافر بطور جزا و سزا ز عمل اینها مقرر و معین است از نزد خدا با نها قطعا خواهد رسید اگر ایمان نیاوردند **و قول زجاج** همین است انه قال معناه الا انما الشوم الذی یلحقهم هو الذی وعدوا به من العقاب عند الله یفعل بهم فی الآخرة لا ما ینالهم فی الدنیا **و** همین قول حسن است **قول دیگر** آنکه بمقابل کفر ایشان آنچه در دنیا از تنگی و عسر و فقر و گرانی و قحط **و** در عقبی نار موصل است میرسد همه آن شومی اعمال قبیحه ایشان موعود و معد من عند الله میباشد در دنیا تعجیلا و در عقبی تا جیلا **و** همین قولین ابن عباس جمعا میباشد **بحث ثالث عشر** و لکن اکثرهم لا یعلمون یعنی و لکن اکثر ایشان یعنی کفار یا اکثر فرعونیان یا اکثر اهم سابقه و خلف نمیدانند و تمیز نمیکنند منزل و مخلوق و مفعول از و سمعول غیر الله را **بعضی** فرموده یعنی انما اصابهم من الله ثم و انما قال اکثرهم لا یعلمون لان الکثر الخلق یضیفون الحوادث الی الاسباب و لا یضیفونها الی مشیئة الله ثم و قضائه و قدره یعنی آنچه با ایشان گرانی و خوشکسالی بفرعونیان رسید از من الله ثم اکثر ایشان نمیدانستند بلکه اکثر خلایق اسناد و اضافه حوادث در عالم بسوی اسباب از مواسم و از انجم **و** از طبایع **و** دهر میکنند **و** اضافه کل آنها بسوی مشیت خدا و قضا

وقدرته میکنند کما قال قل کل من عند الله لان الکل فهو اما واجب الوجود لذاته او ممکن لذاته والواجب لذاته واحد وکل ما سواه فهو ممکن لذاته لا یوجد الا بایجاد الواجب لذاته فبهذا الطریق یکون الکل من الله فاسنادها الی غیر الله یکون جهلا بجلال الله تنبیه در اسناد العلم الی الاکثر دلالة و اشعار است که بعض ایشان میدانند که آنچه از خیر و شر چون صحت و مرض و ارزانی و گرانی و حیوة و موت و افراح و احزان و مصائب و بلایا او من نزال است و ایجاده تعالی میباشد و اکثر ایشان آنرا من جانب الله نمیدانند **اشکال** بنا بر این آیه و نظیر آیه کل من عند الله صریحا جبر و ظلم و تعذیب خلایق با فعل و لا عمل ایشان لازم میآید و آیات کثیره دیگر معارض و منافی این قل کل من عند الله میباشد و منافاة در کلام علام الغیوب و القلوب چگونه جایز باشد چون آیه ما کسبت و علیها ما اکتسبت و جزاء بما کانوا یکسبون و جزاء ما کسبت ایدیهم و جزاء سیئة سیئة و کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون و ما تعملون و ما تفعلون و امثال این آیات آخر صریح بر خلاف کل من عند الله اند **جواب** بدانکه احوال و افعال کلا اما مضاف خاص الی الله تعالی یا مضاف الی العبد بالضرورة میشود اما ان کل احوال و افعال که اضافة الی الله تعالی میشود او تنظیم تعالی در عالم ایجاد میباشد بلا توسط و بالتوسط اسباب و مسبب آن اسباب و تاثیرات دران خاص من الله است چه بغیر الله کل ممکن لذاته ومحتاج بنفسه و لوازم ما الیه تعالی است احد بر الحال اختیار ازان نیست و اما پنجم مضاف الی العباد المکلفین پس آن خاص اعمال و افعال تکلیفیه و اراده ایشان است چه اگر انها اراده و فعلی و عملی نمیبود البته مدح و ذم و ثواب و عقاب و عذاب و افعل و لا تفعل خطاب و امر و نهی نمیشد چنانچه جانوران پرنده و بهایم چرند و درند عاید نشده و نمیشود **تنبیه** هرگاه این تحقیق واضح شد پس آیه ولکن اکثرهم لا یعلمون و قل کل من عند الله من باب الاول است که تعلق بایجاد و تکوین اشیاء و تبدیل احوال و حوادث و غیره خاص من الله میباشد و اما آیات دیگر که متضمن امر و نهی و وعد و وعید و ثواب و جزا اند اینها تعلق با قوال و احوال و افعال عباد مکلفین کاسبین ذو الاراده و الاختیار دارند پس بوضوح این معارضه و منافات در آیات کلام الله نمیباشد و جبر و ظلم لازم نمیآید و الحمد لله تعالی آنچه در دنیا از وبا و قحط و حبس و امراض و آلام و غموم و هموم و احزان و قتال با یکدیگر این حالات بقبح افعال و سوء اعمال اینها بطور تعجیل الجزاء ایشان در دنیا من الله عاید میشوند چنانچه بحسن اعمال و افعال و اتباع انبیاء ذو الجلال توفیر نعمات و زراعات و ثمرات و صحت و سلامتی از آل ملک و جمیع بلایا و آفات اکثر در دنیا هم من فضل الله و رضوانه تعالی حاصل میشود

قوله تعالی

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۝ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۝ نصف ... دو آیه

یعنی و قوم فرعونیان بازگفتند بموسی و هارون هر آنچه و هر چیز که میآری و بیانی تو با آنچیز از قسم و جنس آیة و معجزه بزعم و بگمان خود مثل چون قحط و مرض و وبا و اژدها و تا جادو میکنی ما را با آن پس نیستیم و نمیشویم ما بتو تصدیق کننده و ایمان آرنده ابدا یعنی هر چیزیکه هر قسمی از اقسام سحر و جادو و شعبده بما بنمائی و بیاری ما هرگز تصدیق برسالة و نبوة تو نکنیم یعنی تو هر چه میخواهی و از این مفهوم میشود که حضرت موسی با ایشان توعید فرموده چونکه هنوز شما ترک کفر خود ننموده و تصدیق بخالق نکردید و ایمان نیاورید پس بر شما حالا بلاهای دیگر من الله میآید پس فرعونیان جواب این را بلفظ مهما تأتنا الی قوله فما نحن لک بمؤمنین دادند و هذا الفاء تفریعیه یا تعقیبیه فرموده پس ما فرستادیم بر ایشان یعنی بر فرعون و قوم او الطوفان و آنچیزی را آب روی از زمین ملک مصر را فرا گرفت و پس فرستادیم ما بر ایشان بعد آن جنود ملخ که هیچ چیزی را از اوراق و ثمار اشجار و مزارع مرا دران ملک باقی نگذاشتند تا آنکه بخود ابدان و جامه ها مردم رسیدند و پس آن فرستادیم بر ایشان کنه یا سپشها یا غوکها و ضفادع را و پس آن فرستادیم بر ایشان خون را تا کل آب مصر با تمامه از انهار و آبار خون سرخ گردید در حالیکه این آیتهای بقدرة ما از یکدیگر جدا جدا بودند یعنی یکی بعد دیگر بفاصله یک ماه آمدند با اینها و بودند ایشان قومی و گروهی گناهکار مجرم و مشرک و مکذب و منکر الآیة و در تفسیر چند بحث اند **بحث اول** بدانکه در اصل مهما اهل صرف دو قول دارند احدهما اصل مهما ما ما است اما ما اولی برای شرط جزا و ما ثانیه زاید برای تاکید

جزاء است چنانچه ازدیاد کرده شده حروف جزائیه دیگر چون لفظ اما و تا و کیفما و اینما کقوله تعالی فاما تثقفنهم وهو کقولك ان تثقفنهم پس ما زان ابدال کردند
الف مای اولی را بها برای کراهت تکرار لفظ مها گردید و همین قول خلیل و بصریین و همین مذهب سیبویه بصری و زمخشری است مع تمثیل متی ما تخرج اخرج
و اینما تکونوا یدرککم الموت و فاما نذهبن بك الا ان کلا الف قلبت هاء استثقالا لتکریر المتجانسین ثانیهما وهو قول الکسائی ان اصل مهما مه
التی بمعنی الکف ای اکفف و دخلت علی ما التی للجزاء کانهم قالوا اکفف ما تأتنا به من آیة فهو کذا و کذا زمخشری گفته و من الناس من زعم
ان مه هی الصوت الذی یصوت به الکاف و ما للجزاء کانه قیل کف ما تأتنا یعنی بقول کسائی اصل مهما مه بمعنی باز مان و دور دار است و بر کلمه
مه لفظ ما جزائیه داخل کردند مهما گردید بمعنی اکفف ما تأتنا به من آیة باشد و زمخشری گفته که کلمه مه لفظ صوتیه برای تصویت وضع شده و ما برای جزاء
بان ملحق گردیده گویا مراد از مهما معنیش کف ما تأتنا بالآیات میباشد **بحث ثانی** در وجه تنظیم و اتصال آیه با ما قبل بدانکه هرگاه بمعاینه ید بیضا و گردیدن
عصا ثعبان فرعون وعده ایمان آوردن خود داد و وفا نکرد و بل بعد اسلام آوردن سحره را بغایه تهدید و تعبید و بقوم متبعه موسی اذیته ابراز کرد و حضرت موسی حدید
الطبیعه غیر متحمل بود بر ایشان دعاء بد متضمن نزول انواع عذاب کرد و ایشان فرمود که آیات آخر متضمن عقوبات بر شما خواهد آمد **بحث ثالث** قالوا مهما
تأتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنین اصل تأتنا تأتینا حذف یا از تأتنا بدخول مهما بر او است زیرا که حذف یا از ناقص یائی در حروف ولین لازم است
اما ضمیر به عاید بسوی ما مهما است تقدیرش ای شیء تأتنا به من المعجزات باشد **بحث رابع** در معنی این جمله گفتند قوم فرعونیان در جواب موسی
ای موسی هر چیزی و شیئی را که میآری یا بیاری و از قبیل آیات و معجزات پروردگار خود است بعلة آنکه سحر و جادو میکنی ما را و جزائش بقولی فما نحن لك پس
بیار تو و بقولی فما نحن بجای جزاء میباشد یعنی هر چه از آیات و معجزات میآری برای تو تصدیق و ایمان آرندگان بتو نمیباشیم **و بقولی** معنی
لتسحرنا لتصرفنا من فرعون الی ربك فما نحن لك بمصدقین یعنی هر علامتیکه برای جدا نمودن ما میآری ما اصلا و ابدا از اعتقاد الهیت فرعون نسبت بر
تو نمیشویم و تصدیق او نمیکنیم **اشکال** چرا ایشان بمعاینه معاجز قاهره ملجیه مضطره الی التصدیق بعد وعده تصدیق بکرات و مرات ایمان آوردن خود خلاف
آن کردند **جواب** بالا مکرر جواب مذکور شده که بجهت حمیت و حمایة قومیت و بخوف زوال مملکت فرعونیه و خوف ذلة و ضلالة و جهالة خود دیده و دانسته عنادا نقض
عهد و خلاف آن و آثار موسی را حمل بر سحر میکردند **اشکال** هرگاه موسی را اعظم سحره و معاجز او را بر سحر حمل میکردند پس اینجا من آیة بر آثار موسی اطلاق کردند
جواب بسه وجه اند **احدها** بر آیة اطلاق سحر بجا میشود لهذا ایشان در معنی موسی را ساحر و فعلش را سحر میگفتند **ثانیها** محتمل که ایشان معجزه
موسی را ذکرش بایة بطور استهزاء و سخریه کرده باشند **ثالثها** جایز است که آن معاجز قاهره را الی التصدیق دانسته و شناخته و فهمیده فی نفوسهم بودند لهذا
تذکره آن بآیة کرده باشند و لکن بخوف ذلة و زوال مملکه و سلطنت خود عمدا ایمان نیاوردند در **تفسیرش** ابن عباس فرموده هرگاه ید بیضا و تقلیب
عصا موسی فرعونیان معاینه کردند اینها موسی را استاذ الاستاذه سحره و افضلش اعظم سحر اعتقاد کردند فقالوا والله فهی عندنا من باب السحر و ما نحن لك
بمؤمنین پس ایشان آنرا من باب السحر شمرده گفتند که ما هرگز بتو ایمان نیاریم و کان موسی حدید الطبع فعند ذلك دعی علیهم فاستجاب الله له
فارسل علیهم الطوفان الدائم لیلا و نهارا سبتا الی سبت حتی کان الرجل منهم لا یری شمسا و لا قمرا و لا یستطیع الخروج من داره و جاءهم
الغرق فصرخوا الی فرعون و استغاثوا به و قال فرعون لموسی اکشف عنا العذاب فقد صارت مصر بحرا واحدا فان کشفت عنا هذا العذاب امنا
بك فازال الله عنهم و ارسل الریاح فجففت الارض و نبت لهم النبات ما لم یر مثله قط یعنی دید موسی تند طبیعت غیر متحمل در آن وقت آنحضرت
نفرین کرد بر ایشان و خالق اجابتش فرموده **طوفان** باران شب و روز بلافصل از یوم شنبه تا شنبه بارید بحدیکه خیام آب از آسمان نازل میشد و احدی
از خانه خود بر آمده نمیتوانست **و خبر دیگر** تا خانهای قبطیان پر آب شده غیر بیوت بنی اسرائیل و قبطیان بر کوههای آن نواحی در خیام و مغارات
میماندند و اصلا تا یک ماه روی مهر و ماه و ستاره اصلا ندیدند و قبطیان بصراخ گریه کنان بفرعون استغاثه کردند و فرعون بموسی گفت ملك مصر بحر
واحد شده که اگر کشف و امساك باران کردی ما همه ایمان میاریم و بنی اسرائیل را با تو میفرستیم و بدعاء ابر و باران برداشته زمین نمودار شده جمیع انواع
زراعات و فواکه و نباتات روئیده که مثل آنرا ندیده بودند هرگز فقالوا هذا الذی جزعنا منه خیرا لنا لکنا لم نشعر فلا و الله لا نؤمن بك و لا نرسل
معك بنی اسرائیل فنکثوا العهد فارسل الله علیهم الجراد فاکل النبات و عظم اکلا حتی صارت عند طیرانها تغطی الشمس و وقع بعضها علی
بعض فی الارض ذراعا فاکلت النبات فصرخ اهل مصر فدعی موسی فارسل الله تعالی ریحا فاحتملت الجراد فالقته فی البحر فنظر اهل مصر

ما ابقى من الكلهم وزرعهم والثمار فقالوا هذا الذي يعنى يكفينا ذلك ولا نؤمن بك يعنى پس قبطيان گفتند آنچه زکه جزع وفزع میکردیم از آن او بهتر بود برای
ما و لکن ما بيند انشتيم بخدا ابدا بتو ایمان نخواهیم آورد پس بعد شکنی ایشان خالق بر ایشان جنود ملخ فرستاد و آفتاب را بپوشانیدند و روز روشن چون شب تار
میشد و جراد یکی بعد دیگری میافتاد و تنگی زمین ملک نخل و اوراق اشجار و ثمار و کل زراعات و نباتات حتی پوستهای درختها را خوردند و درهای خانهای قبطیان
را و با بدان ایشان بجسپیدند پس بان هم اهل مصر بفریاد نالهای بلند میکردند پس بدعا موسى خالق آن جراد را دفعة بحر انداخت و اهل مصر بما بقى از کولات
و مزروعات خود را نگریستند گفتند این بالکفایة در گذاره میکند و بتو ایمان نیاریم فارسل الله بعد ذلك عليهم القمل سبتا الى سبت فلم يبق فى ارضهم عود
اخضر الا اكلته فصاحوا و سئل موسى ربه فارسل الله عليها ريحا حارة فاحرقتها و احتملها الريح والقتها في البحر فلم يؤمنوا يعنى پس خدا فرستاد بر
ایشان شتر گرمی که بدیا خنک یا نوعی ملخ از ان از یوم شنبه تا شنبه شب و روز مستمرا باقی بود پس باقی نگذاشتند انها در زمین مصر شاخ سبزی خورد و گلفتی
را خوردند نابود ساختند آنرا پس بالحاح و صراخ الغم و التماس هم حضرت موسى را بدعا آنحضرت اینهم برداشته شد و خالق انها بباد جاری پاره انهارا
بسوخت و پاره انهارا بحر انداخت و ایشان بعد آن باز ایمان نیاوردند فارسل الله عليهم الضفادع بعد ذلك تخرج من البحر مثل الليل الدامس فوقع
في الثياب والاطعمة فكان الرجل منهم يسقط وعلى راسه ذراع من الضفادع فصرخوا الى موسى وحلفوا له بالهه لئن رفعت عنا هذا العذاب لنؤمنن
بك فلما دعى موسى فامات الله الضفادع دفعة واحدة وارسل الله عليها المطر فاحتملها الى البحر ثم اظهروا الكفر والفساد يعنى پس خدا بر ایشان
قسمی از غوکهای بحری فرستاد چون شب تار روز بظهور انها کردند و انها با غذیه و اشربه و البسه و با بدان انها افتادند و میخوردند هر چه را میرسیدند و موسى حلف
بالله دادند که اگر این دفع شد باز قسم ایمان بیاریم نبود و بدعا موسى خالق همه انها را یکدفعه کشت پس همه انها بسبیل باران بحر فرستاد پس انها باز اظهار کفر و عناد
و فساد کردند فارسل الله عليهم الدم فجرت انهارهم دما فلم يقدروا على الماء العذب وبنو اسرائيل يجدون الماء العذب الطيب حتى بلغ منهم الجهد
فصرخوا وركب فرعون واشراف قومه الى انهار بني اسرائيل فجعل يدخل الرجل منهم النهر فاذا اغترف صار في يده دما ومكثوا سبعة ايام في ذلك
لا يشربون الا الدم فقال فرعون لئن كشفت عنا الرجز الى الآية يعنى خدا فرستاد بر ایشان خون خالص را و کل عیون و انهار و آبار یعنی انهای جمیع چاهها
قبطیان ملک خون محض گردیدند و آبی خالص اصلا نمی یافتند سوای عیون و جویهای بنی پس فرعونیان اینجویهای و چاههای انهار از دیگ بدهای خود
رسانیده خون میشد و باین روایت تا هفت روز و بروایات آخر هر بلای ازین بلا تا یکماه همین حال باقی ماند آخر خود فرعون لاچار گردیده از حضرت موسى
التماس از کشف و رفع آن کرده و بعد ازالهم ایمان نیاوردند نحنث عهد کردند پس کاهم قبطیان با فرعون در تعاقب موسى غرق بحر گردیده نابود شدند و این حاصل
قصه فرعونی با سلطان دینی در پایه و راست ابن عباس است هر چند در روایات دیگر کمی و بیشی بوده عمایه مفسرین خاصه و عامه این را نقل کردند همین کافی شد یا
اشکال اگر گفته شود که ورود اینچنین امور و حالات اگر اثبات و صحیح شود پس جایز است که از امور اتفاقیات باشد مع هذا الاحتمال حمل بر معاجز موسى کردن
عقل قبول ندارد چه لکها آدم عقلا هر گاه انزال و ورود چنین امور صعبه متعاقب یکدیگر بدعا و بحرکت موسى ظاهر شد چگونه همه انها بعد اقرار ایمان هر دفعه انکار به
و نحنث آن کردند و اگر این همه امور چنین حالت و صفت میبودند البته همه مردم مجبور و مقهور الی التصدیق میگردیدند مجال انکار آن و نحنث عهود بکرات و مرات نمیداد
پس ثابت شد که طوفان باران و قحط و ملخ الی پایانها و غیران از امور عادیه قدیما و حدیثا بوده باشد جواب اینچنین اشکال از هنود براهمه و آریه هنود لا خدایان
منکرین الهیت و نبوات و اهل طبیعة نیچریها باشد چه ایشان منکر از طوفان نوح و از دیگر معاجز ثابته قاطعه انبیا و حوادث واقعه سلف اند و انکار ایشان از وقوع
و حصول انها بوده و اگر بوقوع آمده پس همه یا بعض انها باتفاقات بوقوع آمده باشد و آن حجة و دلیل بر اثبات اعجاز انبیا نمیشود جواب وجه اشکال
باطل محض بدو وجه است وجه اول تمامی حوادث سلف از وجود قری و بلاد و فنا و اعدام انها و ایجاد غیران در روی زمین و مجی و ذهاب انبیاء
و بقاء ادیان و کتب اهالی ملل ایشان و سلطنت سلاطین و جنگ و جدال و قتال یکدیگر انها و غیر اینها از امور آخر آیا صحیح و ثابت است یا نه فعلی
التقدیرین جواب کم جواب ما و وجه ثانی از جوابات اینهم بوجوه میباشد اول بدلایلیکه حوادث عالم و او آدم سلف صحیح و ثابت است پس بهمان
دلایل قصص انبیاء و معاجز و معامله ایشان ثابت است ثانی قصص حوادث عوالم و ادم و افناء انها و ایجاد غیر انها در بعض عوالم بعلم تواریخ و سیر که اهل
هر عصر در اعصار خود ثبت و ضبط کرده اند پس بهمان علوم ثابته مضبوطه اینچنین قصص انبیاء و موسى ثبت و ضبط از قدیم شده واجب التصدیق اند ثالث
بتواتر از اهالی ملل و نحل طبق بطبق و عصر بعصر مع موافقة علم تاریخ و سیر الی حین بما رسید پس در وقوع و ثبوت آن اصلا شک لاحق نمیشود و الا هیچ چیزی

از قصص و بلاد

ازقصص و بلاد و قری و سلطنت سلاطین صحیح و ثابت میشود و حمل آن بر خلاف واقع و در این زمنه خلاف تواتر و تکذیب آن یا شک در حصول آن باطل میباشد
رابع بحسب تواتر کتب منزله بر انبیا آن واقعات سالفه صریحا ثابت است **پس** تصدیق همه آن مفصل بالتفصیل و المجمل بالاجمال واجب التصدیق و ثابت است
خامس نبوة انبیائیکه بتواتر حجج و دلایل قاهره جا ثابت شده **پس** جمیع آنچه انبیاء معصومین صادقین بوحی و تنزیل بیان فرمودند و ما دست بدست
و زبان بزبان خلفا عن سلف العدول و الثقات من اهالی ادیانهم بما رسیده واجب التصدیق است **تنبیه** باین براهین و دلایل قصص جمیع انبیاء
و موسی ثابت و واجب التصدیق است **پس** بثبوت این مزعومات واهیه منکرین الهیت و لادینان براهمه هند و اهل دهر و اهل طبیعة و نیچر باطل لا اعتبار است
امّا جواب حصول چنان امور باتفاق عادة قدیمه دهور احتمال باطل است زیرا که اگر باتفاقات بغیر طلب انبیاء و بغیر قرین بدعاء انبیا میشد البته اهالی آن عصر
خصوصا خصماء کفار مقابلین الزاما بانبیا میگفتند که اینچنین همیشه باتفاقات دهر عاید میشوند پس حجتهای شما باطل میشد **و هر گاه** بوعده و وعید انبیا در اوقات
معینه آیات الهیه مطابق و موافق مدعو و موعود انبیا قرین بدعاء ایشان وارد شدند **پس** این مزعومات و شبهات رکیکه مشککین بالراس و الاصالة باطل شدند
بلی معاصرین مرسل الیهم **هر گاه** انکار ایمان و تصدیق آیات کردند و بجهة کمال جهل و عناد بخوف زوال عواید و فواید و مملکت و سلطنت و ظهور کذب و ذلة
خود کردند **و** انکار بخصم چنانی و بهیچ اصلا عقلا و شرعا اعتبار ندارد چرا بدا انها عادة پس عذری باطل پیش میکنند **و** تصدیق و تسلیم نکردن اعداء دعواء مدعی
صادق را باطل فی نفسه میشود و الله اعلم **بحث خامس** طوفان بضم اول و سکون ثانی از طاف یطوف طوفا و طوافا میباشد یعنی هرچه بطور گرد دایره
باشد یا بدوره بگردد ○ مدور و محیط چیزی در عمل باشد **پس** از آن طایف صیغه فاعل یعنی دور کننده بدور شئی باشد **و** طواف اسم مشتق از افعال حج است
که حاجی و معتمر چار دور بجهة معظمه هفت گردش میکند **پس** اسم آن فعل طواف **و** اسم فاعل آن طایف **و** مطاف آن موضع طواف میباشد **و در** طوفا
که آیا جمع است یا مصدر اهل لغة دو قول دارند **نزد بصریین** طوفان لفظ جمع و احدش طوفانة است **و** قول اخفش است هو فعلان من الطوف
لانه یطوف بالشیء حتی یعمه و واحده فی القیاس طوفانة **نزد کوفیین** طوفان مصدر چون رجحان و نقصان است و لا یجمع و هو من طاف
یطوف **و** همین قول مبرد است و قال الطوفان مصدر مثل الرجحان و النقصان و لا حاجة الی ان یطلب له واحد **بحث سادس** قوله تعالی فارسلنا
علیهم الطوفان یعنی پس بسبب جحود و انکار ایشان از آسمان فرستادیم بر ایشان طوفان را بدانکه بسبب تعدد معانی لغوی طوفان مفسرین هم در حقیقة
آن خلاف کردند چنانچه **زجاج** گفته الطوفان من کل شیء ما کان کثیرا محیطا مطیفا بالقوم کلهم کالغرق الذی یشتمل المدن الکثیرة فانه یقال
طوفان **و** کذلک القتل الذریع طوفان **و** الموت الجارف طوفان یعنی طوفان عام عبارة است از هر شئی که بکثرة محیط و مطیف و ابر بمالک قوم باشد چون
غرقیکه شامل بلاد کثیره ملکی باشد خواه از آسمان آب ببارد خواه از زمین بجوشد خواه سیل سیلان از جبال بیاید آنرا طوفان گفته میشود **و** همچنین قتل عام جیش
جاری هر مردم ملکی هست هرچند آن قتل عام باسم و ره مردم باشد **و** همچنین موت و مرگ چون سیل سیلاب عام را لفظ طوفان بجهة احاطه میگویند **تنبیه**
هر گاه این واضح شد **پس** مفسرین در طوفان وجوه دارند **احدها** مراد از ارسال طوفان بقوم فرعون نزول باران از آسمان تا هفت روز و شب بالاتصال
پی هم بلا انقطاع میباشد **و** همین اکثر مفسرین بروایة ابن عباس **و** همین قریب باصل حقیقة است **امام رازی** وغیره در اینجا گفتند فیقول الاکثرون علی
ان هذا الطوفان هو المطر الکثیر علی ما رویناه عن ابن عباس **در مجمع** فرمود اختلف فیه **فقیل** هو الماء الغالب الخارج عن العادة الهادم للبنیان
و القالع للاشجار و الزروع عن ابن عباس یعنی از طوفان بقولی مراد آب غالبی خارج از عادة است اندازنده اماکن و بر کننده درختان از بیخ و بن و زراعات
و همین قول سید المفسرین ابن عباس است **در کشاف** گفته الطوفان ما طاف بهم و علیهم من مطر او سیل یعنی طوفان عبارت است از آنچه طواف
و دور کرده بقبطیان بوده و بر ایشان من الله غالب و وارد شده از باران یا از سیلاب و **قیل** طغی الماء فوق حروثهم و ذلک انهم مطروا ثمانیة ایام فی
ظلمة شدیدة لا یرون شمسا و لا قمرا و لا نجما و لا یقدر احد ان یخرج من داره یعنی بقولی آب سیلابی بر اراضی مزروعی و محروثی و ریاضی از
باش الهی طغیان ملک قبطیان کرده و تا هشت روز و شب متصل بارید و یکسان و بکلی عالم بر ایشان تیره و تاریک بظلمة ابر و باران شد حتی هرگز روی و اثر
مهر و ماه با نجمه اصلا ندیدند **و** احدی قدرة بر آمدن از خانه خود نداشت **و قیل** ارسل الله علیهم السماء حتی کادوا یهلکون **و** بیوت بنی اسرائیل **و** بیوت
القبط مشتبکة فامتلأت بیوت القبط ماء حتی قاموا فی الماء الی تراقیهم فمن جلس غرق و لم یدخل بیوت بنی اسرائیل قطرة **و** فاض الماء علی وجه
ارضهم و رکد فمنعهم من الحرث و البناء و التصرف و دام علیهم سبعة ایام یعنی بقولی بر ایشان خالق آب سماء تا مدة هفت روز ارسال کرد قریب بهلاکة

جواب اشکال اکثر کفار بر آیات موسی

جواب اتفاقات دهر بعد از ...

وجوه معانی لفظ طوفان

طوفان تحقیق و تفسیر ...

رسیده بودند و خانهای بنی اسرائیل و خانهای قبطیان مشتبک و مختلط بودند پس بیوت کل قبطیان ممتلی و مشحون و پر آب تا چنبر گردنهای آنها و قامتهای ایشان هم بقدری ده گز بذراع طویل بود پس هر کس که میشستی و میگرد غرق آب میشد و هیچ خانه از دیار بنی اسرائیل یک قطره آب داخل نشد و سیلاب و جریان آب بطور سیلاب بر روی ارض ملک مصر شده چون بحر محیط گردید و باستاد پس ممتنع شد از کشت زراعت و از بنا و تصرف در زمین و دایم ماند آنحاله بر ایشان تا هفت روز و بقولی تا یکماه و ثانیها مراد از طوفان اینجا موت و بائی است ذریع جارف است که شبانه بر طایفه قبطیان یکدفعتا نازل شده تا صبح احدی از مرد و زن و طفل زنده باقی نماند و همین قول در مجمع از مجاهد و عطاست و ثالثها مراد از طوفان اینجا طاعون عام است و بالقوم احاطه کرده و همه مردند دفعتا و در مجمع اثر نقل از وهب منبه کرده و قال الطوفان هو الطاعون بلغة اهل الیمن ارسل الله علی ابکار آل فرعون فی لیلة فاقضهن فلم یبق منهم انسان و لا دابة یعنی طوفان اینجا بمعنی طاعون بلغة اهل یمن است و خالق فرستاد آنرا بر ابکار آل فرعون در یک شب و همه آنها مردند پس باقی نماند از زنان ابکار هیچ دختری و نه هیچ حیوانی از گاو و بز و گوسفند و شتر و غیر آنها و همین مرض از آنوقت الی حین باقی در دنیاست و همین را ثعلبی و بغوی نقل کرده و انها در مرویه ثعلبی ابکار آل فرعون بحون(?) است و غیر آن ابکار بالبداهت و رابعها مراد از طوفان هم اینجا جدری یعنی آبله رویدن در ابدان انسان و حیوان و بر آنانکه وارد شد احدی از ایشان باقی نمانده مگر اندکی مروی و این اول عذابیست که از جانب خداوند عالم بالقوم ابتداء وارد شده این منقول از ابو قلابه در معالم و مدارک و کشاف و لباب و کشف البیان و عرایس ثعلبی و غرایب التنزیل و نیشاپوری و غیرهم است و واحدی باسناد خود نیز باین مضمون موت از پیغمبر روایت کرده انه قال الطوفان هو الموت رازی ایراد بران فرموده و هذا القول مشکل لانهم لو امیتوا لم یکن لارسال سایر انواع العذاب علیهم فایدة یعنی این قول بموت باین انواع امراض مشکل است چه غرض اگر اماته ایشان میبود هر آینه برای ارسال عذابها دیگر فایده نبود جواب لو صح هذا الخبر لوجب حمل لفظ الموت علی حصول اسباب الموت مثل المطر الشدید و السیل و غیرهما الزاید و جوه اماته بهر بعض صحیح اثبات شود هر آینه میباشد حمل این الفاظ موت بر حصول اسبابیکه موت چون باران شدید طوفانی و سیل سیلابی و غیر آنها خامسها مراد از طوفان در اینجا امر من امور الله میباشد و همین قول ابوظبیان در تفاسیر عامه از خاصه در مجمع و البیان است انه قال الطوفان امر من الله طاف بهم ثم تلی فطاف علیهم طایف من ربک و هم نائمون یعنی مراد از طوفان در اینجا امر الهی است که او دور گردش بهمه قبطیان کرد پس از آن تلاوه آیه بران مطلب کرد یعنی پس دور کرد بر همه آن قوم یعنی فراگرفت آنها را دور کننده از جانب پروردگار تو و همه آنها خواب بودند و اینهم از احد مرویات ابن عباس است اشکال طوفان هرگاه بمعنی باران و سیلابی دور کننده و فراگیرنده عالم بحسب حقیقة باشد و جمع این وجوه از لفظ واحد طوفان چگونه صحیح میشود جواب طوفان هرگاه از طاف طوفا و طوفانا مصدر یعنی آنچه محیط دایر فراگیرنده در لغة باشد پس بنابران هر آفتیکه بآنها حاوی و فراگیرنده و مهلک شد بر او اطلاق میشود بهمین معنی ماخذی و اصلی آن لهذا هر یکی از این وجوه بطور دایر اهل قبطی را فرا میگرفت و باحاطه او اطلاق طوفان بر هر یک وجه از این وجوه من جهة الماخذ میشود و اما اطلاق طوفان باحاطه بر آب سیلان سماوی و ارضی اکثر و اشهر و اغلب لغة و استعمال شده مختار اکثر مفسرین امة همین وجه است اشکال از وجوه معانی احد الاقوال المذکورة صحیح است پس جمع همه اقوال محال و اما باختیار واحد الاقوال ترجیح بلا مرجح نیز لازم میاید و هم باطل است جواب چونکه طوفان در اصل شئی مهلکی محیط میباشد پس طوفان سبب الهلاک فی نفسه میباشد لهذا لفظ طوفان محمول بر هر سبب مهلک میشود پس تسمیه بلفظ طوفان کانه باعتبار سبب بر سبب گردیده پس اولی بحسب لغة و ماخذ نیز بر مهلک آبی و مشهور بین المفسرین و مختار ایشان شده و ترجیح بلا مرجح مطلقا عاید نمیشود و علم الله اعلم بحث سابع جراد یعنی ملخ میباشد پیدایش و نشو و نما در بیابانها و جبال که خارج و بعید از سرحدات آبادی ارض میباشد در مصباح گفته و الجراد معروف و الواحدة جرادة یقع الذکر و الانثی کالحمامة و قد تدخل التاء لتحقیق التانیث و من کلامهم رأیت جرادا علی جرادة و رازی از لحیانی نقل کرده انه قال ارض جردة و مجرودة قد لحسها الجراد اذا اصاب الجراد الزرع قیل جرد الزرع یقال نبت مجرود قد اکل الجراد ورقه سوال چرا ملخ را بجراد نامیده اند و معنی جراد نزع و ازاله چیزی از چیزی باشد جواب سمی بذلک لانه یجرد الارض ای یاکل کل ما علیها من الاوراق و النباتات و الزراعات بعض اهل معانی تسمیه ملخ بجراد گفتند که نامیده شدند باسم جراد چه او مجرد و خلاص و عاری میسازد زمین را و هر چه بران رویده باشد از اوراق اشجار و نباتات و زراعات و گیاه و علف حیوانات و بران باقی چیزی نمیگذارد جواب ثانی بعض ائمه عربیه نیز فرموده و اصل هذه کانه من الجرد و هو اخذ الشئ عن الشئ علی سبیل النحت و السحق و منه یقال للثوب الذی قد ذهب وبره جرد و ارض جردة لا نبات فیها و وجه تسمیه جراد بجراد فرموده چونکه اینکلمه ماخوذ از جرد بمعنی اخذ شئی از شئی بصورة تراش و دریدن و سائیدن و بایدن

پیدا شده ولیکن

بپاشد و از اینجا گفته میشود جامه را که برش رفته باشد جرد یعنی جامه بلا و برد زمین بلا گیاه و لا نبات را **بحث ثامن** قمل یعنی نوع خنابه پیدا شده و احمد قملة است از قمل یقمل قملاً فهو قمل از باب تعب است **در منتهی الارب** وغیره گفته قمل بفتح اول و سکون ثانی بمعنی سپش **و** بفتحتین سپش شدن **و** بضم قاف **و** تشدید میم مفتوح بمعنی کنه که اکثر چسپنهای بهایم خصوصا بگوسفند و بگاو و نره گاو و میش و شتر از ناف تا خصیتین با نها چسپیده خون انها بخورد و بپاشد و بمعنی جراد کوچک بلا پر و بال باشد **و** بفتح میم او خام میم جمع قملة است **فخر رازی** گفته واما القمل فقد اختلفوا فيه **فقيل** هو الدبی الصغار الذی لا اجنحة له وهی بنات الجراد **بحث تاسع** والجراد والقمل عطف بر فارسلنا است ای فارسلنا علیهم الجراد والقمل یعنی پس از ارسال طوفان آب بر ایشان و فرستادیم بر ایشان جنس ملخ را تا کل زراعات و نباتات و اوراق اشجار و ثمار و کل خضراوات و گیاه روییده کلا را خوردند زمین ملک ایشان صاف پاک کرده مجرد خالص خاک ارض مزروع باقی گذاشتند و پس از ان بر ایشان جنس والوان قمله فرستادیم **بقولی** سپشها **وبقولی** خنکها **وبقولی** کنها **و** **بقولی** ملخهای صغار بلا بال **وبقول** عبد الرحمن بن اسلم او تراغیب یعنی کیک **وبقول** ابی طلحة ذباب یعنی مگس بود **وبقولی** سوسها که از حبوب گندم و برنج میرویند چنانچه کرمها بر ابدان و البسه و فروش خواب دارد و برنج و انواع زراعات قبطیان از ابدان انها ریختند و در آب و حاش و اغذیه و اطعمه کرمها میشدند و از روس و وجوه همه انها متصل و بر شیء اینها همه این میریختند و میافتادند **اقول** جمع همه این اقوال ممکن الحصول است یعنی همه انواع حشرات و کرمها بر همه انها معا در یکوقت دفعة یعنی بعد دیگر و احتمالا بر انها مسلط شدند **در کشاف** بالایجاز همین را ذکر کرده فسلط الله علیهم القمل وهو الحنان في قول ابی عبیدة کبار القردان **وقيل** الدباء وهو اولاد الجراد **وقيل** بنات اجنحتها **وقيل** البراغيث **وعن** سعيد بن جبير السوس فاكل ما ابقاه الجراد ولحس الارض وكان يدخل بين ثوب احدهم وبين جلده فيمصه وكان ياكل احدهم طعاما فيمتلئ قملا وكان يخرج احدهم عشرة اجربة الى الرحاء فلا يرد منها الا يسيرا **و در خبر** است که سعید بن جبیر فرمود کان الی جنبهم كثيب اعفر فضربه موسى بعصاه فصار قملا فاخذت في ابشارهم واشعارهم واشفار عيونهم وحواجبهم ولزم جلودهم كانه الجدري فصاحوا وصرخوا وفزعوا الى موسى فرفع عنهم فقالوا الان قد تحققنا انك ساحر عليم وعزة فرعون لا نصدقك ابدا فارسل الله عليهم بعد شهر الضفادع فدخلت في بيوتهم وامتلأت منها انيتهم واطعمتهم فلا يكشف احد شيئا من ثوب ولا طعام ولا شراب الا وجد فيه الضفادع وكان الرجل اذا اراد ان يتكلم وثبت الضفدع الى فيه وكانت تمتلئ منها مضاجعهم فلا يقدرون على الرقاد وكانت تقذف بانفسها في القدور وهي تغلي وفي التنانير وهي تفور فشكوا الى موسى وقالوا ارحمنا هذه المرة فما بقي الا ان نتوب التوبة النصوح ولا نعود فاخذ عليهم العهود ودعا فكشف الله عنهم ثم نقضوا العهد فارسل الله عليهم الدم فصارت مياههم الدم فشكوا الى فرعون فقال انه سحركم فكان يجمع بين القبطي والاسرائيلي على اناء واحد فيكون ما يلي الاسرائيلي ماء وما يلي القبطي دما ويستقيان من ماء واحد فيخرج للقبطي الدم وللاسرائيلي الماء حتى ان المراة القبطية تقول لجاريتها الاسرائيلية اجعلي الماء في فيك ثم مجيه في فيها فصار دما **و** عطش فرعون حتى اشفى على الهلاك فكان يمص الاشجار الرطبة فاذا مضغها صار دما وعذبها الطيب ملحا اجاجا **بحث عاشر** والضفادع جمع ضفدع بکسر دال مهمله بمعنی غوک که در آب اکثر **و** در بر هم قلیل زندگی میکند **و** در هند اکثر در ایام و موسم بارش ظاهر و نمودار و غوغای انها بلند میشود **در مصباح** گفته الضفدع بكسرتين الذكر والضفدعة الانثى **ومنهم** من يفتح الدال **والخليل** انكره وجماعة وقالوا الكلام فيها **و** الجمع الضفادع **در صحاح** گفته ضفدع بکسر ضاد و دال جمع ضفادع چمش **و** بفتح دال ایضا آمده **و** خلیل از ان منکر است چه فعلل چهار حرفی بغیر درهم **و** هجرع **و** هبلع نیامده **در منتهی الارب** گفته ضفدع بمعنی غوک ان لغتهاست ضفدع بالفتحتین کجعفر **و** بضم ضاد و فتح دال چون جندب **و** ضفدع بکسر اول چون درهم وهذا اقل او مردود وقال الخليل ليس في الكلام فعلل بكسر اللام الا اربعة احرف درهم **بحث حادی عشر** الدم یعنی خون **سوال** آیا دم از باب واوی هست یا یائی **و** وزن و باب او چیست **جواب** دران اهل صنع دو قول دارند **احدهما** ناقص و اوی است پس نزد ایشان اصل دمی دموا که مثل رضی چون رضی یرضی رضی و رضوانا **و** تثنیه این دموان **و** همین قول جوهری است **ثانیهما** اصل دم دمی ناقص یائی است بتسکین میم لانه یجمع علی دماء و دمی مثل ظبی و ظباء و ظبی و دلو و دلاء و دلی **و** همین قول سیبویه است **و** مبرد گفته اصل الدم دمی بالتحریک است زیرا که تثنیه او دمیان است هر چند جمعش مخالف نظایرش آمده **و** تصغیر دم دمی **و** تثنیه او دمیان **و** یقال دمی الشیء یدمی دما و دمیا فهو دم مثل فرق یفرق فرقا فهو فرق **در مصباح** گفته که باب الدم از باب تعب است دمی الجرح دما و دمیا ایضا علی التصحيح خرج منه الدم فهو دم على النقص ويتعدى

بالالف والتشدید ویقال اصل الدم دمی بسکون المیم لکن حذف لامش کردند و بجای آن محل اعرابش میم گذاشتند و بقولی اصل بفتح میم است و تثنیه
آن بیاء چون دمیان و بقولی دموان و گاهی بلفظ واحدش دمان میاید **بحث ثالث عشر** والضفادع والدم ایضا عطف بما قبل تقدیرش برفارسلنا علیهم
الضفادع والدم است یعنی پس مسلط کرده فرستادیم و کیک و کنه و سپش بر قوم فرعون جنس غوک تا یک هفته یا یک ماه بر ایشان مسلط شده عاجز گردیده امن و امان از موسی خواستند
و امان یافته باز نقض و نکث عهد کردند پس غالب برایشان خون فرستادیم **اما در دم** دو قول اند **قول اول** مراد از آیه دم جریان خون رعاف است یعنی رعاف
خونیست که از دماغ بطرف بینی میاید پس زنان و مردان و صغار و کبار بنی قبطیان حتی فرعون هم را از دو سوراخ بینی دو میزاب چون دو جوی مستمر اشب و
روز جاری بود و همین قول زید بن اسلم است **قول ثانی** مراد ازین دم خونیست که خالق خون و آفرید او از جانب آسمان بعوض باران فرستاد و هر چاهی
و هر چشمه خون محض و خالص شد و هر نهر و هر جوی ملک مصر حتی رود نیل بدل از آب بخون ممتلی جاری شد الا آب بنی اسرائیل در خون نشد حتی زنان و مردان
بنی اسرائیل بدهان های قبطیان بلکه میریختند بمحض رسیدن آب بدهانهای ایشان بفور خون محض و خالص میگردید لهذا فرعون پوست شاخهای سبز و اوراق سبز اشجار
و خضراوات بتشنگی و عطش میجوید رطوبت آن هم مبدل بخون در دهان او بفور میشد پس قبطیان کلهم مع فرعون بنهایت تضرع و جزع و فزع بموسی التماس
رفع آن و ایمان آوردن خود مع المواثیق والاحلاف کردند این بلا هم مرتفع ازاین شد و بعد از آن باز نکث میثاق و خلاف حلف کفر کردند **فخر رازی**
قال المفسرون کل عذاب یبقی علیهم من السبت الی السبت **وبین** العذاب الی العذاب شهر لیظهر هل انهم یوفون المواثیق ام لا یعنی مفسرین گفتند
هر عذابی بر ایشان از یوم شنبه تا یوم شنبه هشت روز باقی میماند و فصل زمان بعد از عذابی تا ورود عذاب دیگر یک ماه داده میشد تا اظهار سازد که آیا ایفاء ایشان
بمواثیق و عهود خود میکنند یا نه **تنبیه** بر همان اشیاء لیکن فرعونیان من الله آمدند بر ایشان عذاب الله بود و همان برای بنی اسرائیل کرامة الله و اجلال الله بود پس شئ واحد بر یکی عذاب
و برای دیگری کرامت و معجزه بود و غیر خالق واحد قهار ذو الاقتدار ممکن نبوده و نباشد **سوال** آیا رنگ آب بخون سرخ میشد و در واقع بر لذة و مزه و خاصیة آب
باقی بود یا فی الواقع ماهیة و حقیقة آب مع خواص و لوازم دا اثر و مزه و لذة او من جمیع الاحوال منقلب و مبتدل بخون میشد **جواب** بلا شک حقیقة آب مع لوازم بخون
و لوازمه و خواصه و اثره و لذته منقلب و مبتدل میشد چه این امور من باب الاعجاز بوده و هر معجزه علی الحقیقة میباشد بخلاف سحر و شعبده و نظر بندی و کافیست
برای این که همه من رسنها و چوبها و مار های طویله ضخیمه از سحر که عصا موسی تلقیح بلع کرده بعد ابتلاع آن ابدا آثار ایشان از عصا نمودار نشد بل در بطن او نابود گردید
بحث رابع عشر آیات مفصلات منصوب بحال و نیز صفت آن میباشد و مفسرین این آیات مفصلات چهار وجه اند **احدها** آیات هی معجزات بلا خلاف مفصلات
یعنی مبینات موضحات مظهرات بحیث لا تشتبه ولا یشک عاقل من انها افعال الله الخارقة خاصة لا یقدر علیها غیر الله الواجب القهار یعنی در اینجا آیات
یعنی معجزات بلا خلاف میباشد **ثانیها** مفصلات یعنی واضح و ظاهر بر ایشان موضح و مظهر اند که هیچ شبهه و شک نمیکند هیچ عاقلی و لاحق نمیشود او را تردد اصلا و ابدا و بودن
آن امور خاص از افعال خارق العادة خالق ذی الاقتدار و علم قطعی میاید که برای ایجاد آن احدی از خلایق متمکن و مقتدر اصلا و ابدا نیست **ثالثها** المراد فصل بین
بعضها و بعض بزمان یمتحن فیه احوالهم وینظر ایقبلون الحجة والدلیل او یستمرون علی الخلاف والتقلید بالجحد والعناد یعنی مراد از مفصلات فصل زمانی
است که میان هر یک عذابی تا زمان دیگر با ایشان مهلت داده میشد بطور امتحان تا در آن فصل زمان احوال ایشان ظاهر و دیده شود که آیا حجت را واقعا قبول کرده و آیا عمل
مینمایند مطابق آن حجت یا بخلاف آن اظهار کفر اصلی خود مینمایند و تقلید و جهل و جحد و عناد خود رفتار کنند **والان** عامه مفسرین محققین تصریح کردند که کان العذاب یبقی
علیهم من السبت الی السبت و بین العذاب الی العذاب کان فصل الزمان من الامن شهرا یعنی هر یک عذابی تا یک هفته بر ایشان مسلط و باقی میماند و بعد از ذهاب
هر عذابی تا مجیء عذاب دیگر یک ماه فاصله داده میشد پس عذاب دیگر میامد **رابعها** یحتمل ان یکون من هذا التفصیل تفصیل بین جنس الآیات یعنی یأتی علیهم
عذاب غیر عذاب السابق عقاب آخر یعنی محتمل است که مراد از مفصلات اینکه عذابی غیر عذاب سابق چنانچه بعد طوفان جراد آمد و بعد جراد قمل آمد و بعد قمل ضفادع
آمد و بعد ضفادع دم آمد پس هر آیه لاحقه جدا غیر آیات سابقه آمده و در فصل آیات مراد انفراد آیتی از آیة دیگر میباشد چه فصل در اصل یعنی حایل و جدائی از ما قبل
میباشد **اقول** همه وجوه مسطوره مفصلات را محتمل است پس ممکن است این وجوه جمیعا مراد باشد ثم الله اعلم **سوال** آنچه در کتاب الله است ولقد آتینا موسی
تسع آیات بینات آن آیات تسعه کدام اند **جواب** در اینها خلاف کردند نزد **بعضی** هی العصاء والید البیضاء والطوفان والجراد والقمل والضفادع
والدم والطمس وفلق البحر **نزد بعضی** ید بیضا و عصاء موسی لسان بی لکنة فصیح موسی بعد از انحلال عقده لسانی آنحضرت و فلق البحر و مجی طوفان و جراد و
قمل و ضفادع و دم **و بقولی** طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و فلق بحر و عصا و طمس و حجر موسی **و بقولی** بدل طمس حجرات و ید بیضا و سنین

سوال در اسماء تسعه آیات موسی

قطع و نقص ثمرات نوع دیگر مثل تبیین الا نقص ثمرات و چنین را آیه واحده شمرده تلقف عصا سحر ساحرین را بعوض آن شمرده **و بقول لی** تسع آیات تسع احکام بود
نیاباشد و این قول ضعیف است **در مجلد خامس بحار** در جلد نبوة انبیاء همه وجوه مزبوره را جمع کرده من شاء فلیرجع الیه **تبصرة** ثعلبی باسناد خود از ابو امامه باهلی

از حضرت رسول الله صلعم روایة کرده انتقال ان مریم ابنت عمران سئلت ربها ان یطعمها لحما لادم له فاطعمها الجراد فقالت اللهم اعشه بغیر رضاع وتابع
بینه بغیر شیاع فقلت یا با المصطفی ما الشیاع قال الصوت حاصل آنکه مریم بنت عمران از پروردگار درخواست کرد که مرا طعامی از لحم بده که برای آن جانور اصلا در
زندگیش خون نبوده باشد و خالق در طعامش جراد داد **پس** مریم دعا کرد برای ملخ که او را زندگی بده و باقی بگذار بغیر شیر خواری و تا بعد از ... الخ **اشکال معضل**
هرگاه او سبحانه عالم از ازل بود که فرعون و احدی از قوم او ایمان نیارد ابدا **پس** چرا چنین آیات و معجزات قاهره را بتوالی و بتعاقب بجای یک یا بنها آیات تسعه
داد و چه سود و چه فایده در توالی و در اظهار کثرة آن خوارق غیر از ازدیاد تعدی و اضلال و ضلالة و انکار حاصل شده **مع هذا** تکثیر در اظهار خوارق موجب اسقاط خرق
و عظم وقرآن از قلوب و عیون ناظرین میشود **و ایضا** بقوم محمد خاتم الانبیاء مع درخواست معجزات بکرات و مرات اجابة نکرده و داده نشده **و** در این چه فرق است

جواب معضل اما از وجه جبریه بقاعده کلیه بنها که او تعالی امر بایمان و نهی از کفر بکافر میکند و لکن مراد و مطلوبش از کافر ایمان نمیباشد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
اشکال بر این باطل است **اما از وجه عدلیه** جمیع افعال الهیه معلل و حسیده بمصالح اند **پس** در جمیع آنچه صلاح دربارهٔ عباد است میکند و آنچه صلاح نمیداند نمیکند
صلاح علیم حکیم مدبر تم عین خیر برای بندگان و اضرار صلاد ران نیست **و صاحب لباب** از معتزله نیز نقل کرده فلعله تعالی علم من قوم فرعون ان بعضهم کان یؤمن
بتوالی تلک المعجزات وظهورها فلهذا السبب والاها علیهم انتهی **پس** بنابر ایشم اشکال باقی است **اما جواب** تکثیر در اظهار معاجز از خرق العادة بر بنیاید چرا نه
معجز انبیاء و خلفاء الله نعم مع الدعوا ظهور معجزه ابدا لکن الحصول نیست **بل** توالی و تکثیر اظهار آن مستلزم ازدیاد اعتقاد و کمال ایمان و نهایة تقویة تصدیق مصدقین را نیز فرق
نیاباشد نعم الله اعلم **اما جواب فرق** در بین این قوم و قوم موسی و محمد علیهما السلام قوم فرعون را بغیر طلب معجزات آیات فرستاده شد اتماما للحجة وقطعا للمعذرة
علیهم **و اما** بقوم محمد اجابة نشد مع الطلب لانه تعالی یعلم منهم ان احدا من هذا القوم لا یزداد بعد ظهور تلک المعجزات المقترحات المطلوبات الا کفرا و عنادا

فبذلک لیستحق هذا القوم انزال عقاب الاستیصال کالامم السابقة منهم کقوم فرعون مع اسبق مصلحة تم ان هذه الامة لا یواخذهم فی الدنیا بعقاب الاستیصال
لاجل ذلک ما اجاب الله تم **تنبیه** پس فرق باین واضح و هویدا شد بحمد الله تم **بحث خامس عشر** فاستکبروا و کانوا من المجرمین انچه نقل حال فرعونیان
است که مع توالی و تعاقب آیات و معجزات قاهره ملجیه الی الایمان ایشان ایمان نیاوردند و تصدیق نکردند **و** اینچه تذییل متضمن بیان علة ایمان نیاوردن است یعنی
سبب از رسیدن و معاینه همه آیات متعدده وقتا فوقتا تا بیست سال فرعونیان هر مره اقرار میکردند که ایمان میآریم آخر ایمان نیاوردند بجهت کبر خود تکبر از ایمان و از تصدیق
موسی کردند و بودند ایشان مجرمان یعنی اشد گناهکاران **در تفسیر کبیر** فرموده روی ان موسی مکث فیهم ای فی قوم فرعون بعد ما غلب السحرة عشرین
سنة یریهم هذه الآیات وما امن احد من القبطیة قط حتی غرقوا کلهم مع فرعون مرویست که موسی کلیم الله در قوم فرعون مع الرسالة بعد غلبه آنحضرت بر سحره
تا بیست سال در اهدا القوم مصروف بود و انواع و گوناگون ایشان از آیات و معجزات خود می نمود **و** احدا احد از قبطیان ایمان نیاورد تا آنکه کلهم از زنان و مردان
و کبار و صغار بغرق بحر شدند و نشان ایشان در دنیا باقی نماند **قاعده قدیمه** بدانکه متفق علیه اهل تفسیر و اهل سیر است که تا آنکه معاجز و آیات الهی رسیدند **پس**
آنانکه تکذیب آن کردند هیچ یکی امتی از آن امم نماند مگر بعد آن معذب بعذاب استیصال گردیدند **و** احدی از ایشان باقی در دنیا نمانده بجهت اکمال و اتمام حجة
بر ایشان و این **سنت الله** قدیما الی عصر محمد عصر بعصر جاری و ساری بود **و** تتبع اهل سیر و تواریخ آن را کما ینبغی میسیار سنته لن تجد لسنت الله تبدیلا کتاب الله
ناطق است **تنبیه** هرگاه بتو اینها اوضح شد **هذا** باید که درامت محمد اجابة و اعطاء معاجز مقترحه نشد چه در علم سابق ازلی تم مقرر گردیده بود که نبی خاتم رحمة للعالمین
بنص کتاب الله و ما ارسلناک الا رحمة للعلمین است **و** امت آنحضرة هم امت مرحومه بلکه فلا آنحضرة نگردیده **پس** با این امة اگر معاجز مقترحه مطلوبه با ایشان میامدند
البته واجب العقوبة فی الدنیا بطور استیصال چون عصاة امم ماضیه میشدند **و** اختلاف مصلحت مقرره سابقه علم تم میشد و ظهور خلاف معلوم تم محال است **و** مصرح این
نیز آیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم است **و خبر مشهور** متفق علیه است که بعد آنحضرة عترت طاهره آنجناب تا قیامت امن و امان خلایق در دنیا اند

قال صلعم الا ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء فاذا ذهبت اهل البیت عن الارض جمیعا اذهبت الارض باهلها جمیعا
رواه جماعة منهم الامام احمد **و** ابو نعیم **و** الحاکم مع التصحیح و غیرهم باسانیدهم الکثیرة یعنی پیغمبر فرمود آگاه باشید ای اصحاب و است که بتحقیق اهل بیت
من امن و امان و نجاة اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان و امن مر اهل آسمان اند پس وقتیکه کل اهل بیت من از زمین بروند هر آئینه کل اهل زمین مع زمین بمیرند

یعنی در همان آن قیامت قایم میشود و آنرا جمعی از ائمه محدثین چون احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و حاکم مع التصحیح وغیرهم باسانید کثیره خود روایت کرده اند ++

قوله تعالى وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ۝ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ۝

ترجمه این آیات ثلثه وهر گاه بوقوع و فرود آمد بر فرعونیان عذابهای مذکوره پس فرعونیان بروجه تضرع و توقع گفتند ای موسی بخوان برای ما پروردگار ترا یعنے از و بطلب برای ما نجات ما را از این عذاب منزل و مسلط که برما ساخته بآنچه عهد و وعده کرده است بتو و آن عهد نزد تو است یعنی با تو خالق تو عهد بسته و وعده بتو داده است که هر چه تو بخواهی از من اجابة آن میکنم و بالآخر بتو میدهیم ای موسی اگر تو زایل و دور سازی از ما این عقوبات و عذابها را البته ما ایمان میآریم و تصدیق میکنیم مر ترا و هر آئینه میفرستیم با تو قوم بنی اسرائیل بکار هر جا که بخواهی ببر ایشانرا پس بدعا موسی هر گاه کشف آن رجز و ازاله آن از ایشان و تاخیرش کردیم و نیز مهلت دادیم ایشانرا تا زمانی و مدتی که ایشان رسندگان آن مدة بودند یعنی تا مدتی مقرر و زمانی معین و محدود ایشانرا مهلة دادیم از تعذیب و از اهلاک و ایشان ایفا بوعده خود نکردند و ایشان بعد هر میثاق و عهد نکث عهد خود و خلاف آن میکردند یعنی در سابق و در لاحق زمان هم نکث عهد کرده بر کفر اصلی قدیمے خود باقی ماندند پس بجهت کفر و نکث عهود اینها انتقام گرفتیم از ایشان پس غرق ساختیم ایشانرا در دریای قلزم که نزدیک مصر است یا در نهر نیل بسبب آنکه ایشان تکذیب میکردند و دروغ میداشتند نشانها و آثار و علامات الهیت ما را و بودند ایشان از مآل اعمال خود بیخبران و غافلان که انجام کفر و نکث عهود و مواثیق و تکذیب آیات و تکذیب انبیاء مرسلین بعد اثبات حجة آن بیخبری تامل بودند **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** رجز در لغت بمعنی عذاب از باب قتل رجز یرجز رجزا است **و** اصل رجز میل از حق است **و** از اینجا است آیه والرجز فاهجر یعنی عبادة وثن چه در این میل عبادة معبود حقیقی الی عبادة الصنم والوثن میباشد **و** عذاب را رجز است زیرا که عقوبة بسبیل زحق میباشد و گاه رجز بایل بسیار و آثم و عاصی را از باطل الی الحق **و** رجز بالتحریک نوعی از شعر در حالت محاربه و مقاتله خوانده میشود متضمن مفاخره و مجابرت و مناسب آبائی و مناصب نفسانی موجب تحویل مقاتل موازی میباشد **و** بآن مایل از فتور و فرار الی الحرب والقتال میگردد **بحث ثانی** ولما وقع علیهم الرجز یعنی هر گاه بدوامی کفر و شرک و تمادی ظلم و تعدی بر دوام و نکث عهود و مواثیق بکرات و مرات از قوم فرعونیان بظهور میآمد پس بجزاء آن تعجیلاً لعقوبتهم فی الدنیا نزول عذاب بر ایشان بوقوع آمد و ایشان بتسلط الوان عذابهای عاجز و لاچار گردیده هر مره و هر دفعه ابتلاء بآن رجوع در دفع آن بسوی کلیم الله میکردند **و** مفسرین در رجز سه قول دارند **احدها** مراد از این رجز خاص طاعون میباشد در آخر این آیات خمسه آیه سادسه عذاب طاعون بر قوم قبطی مسلط گردید و دریک شب تا دم صبح یکدفعه هفتاد هزار آدم از زن و مرد و طفل هلاک شدند و دفن شده نتوانستند **و** قول سعید بن جبیر منقول از خاصه و عامه است **و** همین مروی **در معالم التنزیل** وغیره از عامر بن سعد و قاص از سعد است که او از اسامة بن زید پرسید که آیا تو خود شنیدی از پیغمبر صلعم تسلیط طاعون بر قوم قبطی فقال اسامة بن زید نعم قال رسول الله صلعم الطاعون رجز ارسل الله علی بنی اسرائیل **و** علی من کان من قبلکم **فاذا** سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه **و** اذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فراراً منه یعنی آنحضرت فرمود که طاعون رجز و رجز عذاب و عقوبة الهی است آنرا خالق فرستاده بر بنی اسرائیل **مرا فقی** شک کرده و سماع خود بانیکه یا بر آنانیکه قبل از شما امم بودند بر اینها طاعون نازل شده **پس** هر جائیکه طاعون وارد شده باشد شما قدم مگذارید بمداخلت آن اهل بلد شوید **و اگر** واقع شد در اهل رضی و بلدی و شما ساکن آن بوده باشید **پس** خروج بطور فرار از آن بلد مکنید **ا** قول محتمل است که راوی قوم قبطی را بقوم بنی اسرائیل اشتباه کرده باشد چه در **در منثور** از ابن عباس روایة کرده اند قال لهم موسی بنی اسرائیل

ليذبح كل رجل منهم كبشا ثم ليخضب كفه في دمه ثم ليضرب على بابه فقالت القبط لبني اسرائيل لم تجعلوا هذا الدم على بابكم قالوا ان الله يرسل عليكم عذابا
فنسلم و تهلكون قال القبط فما يعرفكم الله الا بهذه العلامات قالوا هكذا امرنا نبينا فاصبحوا و قد طعن من قوم فرعون سبعون الفا فامسوا و هم يتدافنون
فقال فرعون عند ذلك ادع لنا ربك الخ حاصل آنكه بامر موسے هر يكي از بني اسرائيل گوسفندي را كشت و دست آلوده بخون او هر يكي بدر خود زده قبطيان گفتند چرا
چنين ميكنيد اسرائيليان گفتند بامر موسے نبي ميكنيم تا اين علامت باشد بينما و بينكم چه بنزول عذاب شما هلاك ميشويد و ما همه محفوظ و سالم از آن عذاب مانيم پس قبطيان
شام كردند بحاليكه هفتاد هزار آدم بطاعون از قبطيان دفعة مردند و مشغول تدفين اينها قبطيان شدند پس فرعون نزد معاينه حال هول خورده موسي التماس
بتضرع در كشف آن كرد در منثور ايضا از سعيد بن جبير روايتي ديگر كرده قال القي الله الطاعون على ال فرعون فشغلهم بذلك حتى خرج موسى فقال موسى لبني
اسرائيل اجعلوا اكفكم في الطين والرماد ثم ضعوه على ابوابكم كيما يجتنبكم ملك الموت قال فرعون اما يموت من عبيد فاحد قالوا لا قال فرعون
اليس هذا عجبا انا نؤخذ و لا يؤخذون حاصل آنكه بامر موسے اسرائيليان دستها تا خود را بگل و خاكستر آلوده نشان بان بدر وازهاے خود را كردند تا بان
علامت ملك الموت تعرض ايشان بمرگ نكند پس فرعون اينحال بديد گفت آيا از شما كه غلام خانه ماهستيد احدے نمرد اسرائيليان گفتند كه احدے از ما نميرد
سواے قبطيان پس فرعون گفت اينچگونه عجب نباشد كه ما خود بشويم و شما ماخوذ نشويد اشكال اگر روايات مسلم باشند مع التناقض و منافاة در بين اينخبرين لابد هم
پس لازم مي آيد تجويز جهل بر ملك الموت در اماتة و ابقاء خلق اينچگونه جايز بر خدا و ملك الموت باشد و بعلامة خون بدر وازه كسيكه باشد بانخانه مرگ و ملك الموت
داخل نميشود جواب اگر تصحيح و تسليم چنين اخبار احاد شوند پس وضع چنين علامات دمويه بابواب اغنيا بني اسرائيل و علامات طينيه و رماديه برابواب فقراء
بني اسرائيل من باب التحويل القبطيه بكفره محمول خواهد شد تا موجب ترك كفر و مرغب على الايمان باينها نشوند نه آنكه عزرائيل جاهل از احوال و معرفة مردم بوده معهذا
عمل بچنين اخبار احاد نيست اگرچه صحيح الاسانيد باشد قاعدة كليه هر خبريكه منافي برهان و معارض قرآن صحيح الاسناد باشد او ماؤل مطابق برهان
و محكم قرآن خواهد شد و اگر تاويل امكان نباشد پس اگر صحيح نباشد واجب الرد و الترك و اگر صحيح باشد ترك عمل بالفعل و تحويل آن بمعصومين راسخين في العلم
ميباشد ثاني الاقوال در مراد از رجز آنكه مراد از اينها برف سرخ مهلك است موذي نازل شد و مثل آن قبل بران ديده نشده بود و در مجمع اين مروي از امام واثق
الي عبد الله الصادق عليه السلام است انه قال اصابهم ثلج احمر و لم يروه قبل ذلك و ماتوا فيه و جزعوا و اصابهم ما لم يعهدوه قبله ثالث الاقوال
مراد از رجز عذاب معهود است و عذاب معهود همان آيات خمسه مذكورة الصدر طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم است بدليل آنكه بر الرجز الف و لام عهد
است و معهود همان آيات خمسه موروده براينها فلتعا منصر كتاب الله است و همين قول اكثر منهم الحسن و قتاده و مجاهد و غيرهم ميباشد اشكال در تعارض اين
اقوال چه كرده ميشود چه جمع هر سه چيز متضاده ممتنع ميباشد جواب فخر رازي فرموده ان القول الاخير اقوى لان لفظ الرجز لفظ مفرد محلى بالالف و اللام
فينصرف الى المعهود السابق و ههنا المعهود السابق هو الانواع الخمسة التي تقدم ذكرها و اما غيرها فمشكوك فيه فحمل اللفظ على المعلوم اولى من
حمله على المشكوك فيه بحث ثالث يا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك اينجمله مقوله فرعونيان است اي موسے دعا كن و بخواه براے ما پروردگار ترا
بسبب آنچه او عهد كرده نزد تو كه آنچه بخواهي تو آنرا اجابة ميكنم و بتو ميدهم چنانچه از اين آيات خمسه هر وقتيكه هر آيتي خواستي بسوال و دعا تو بتو داده شد و
بقولي تو گفتي كه خدا با من عهد بسته كه اگر قبطيان ايمان آورند هر آئينه از اينها كشف و رفع عذاب دنيا و عقبي ميكنم و بقول ابو مسلم بما عهد عندك
من النبوة فعلى هذا يكون الباء باء القسم و جوابه لنؤمنن مراد از بين عهد معهود و عهده نبوة است پس بنابر اين جواب لنؤمنن باشد فمعناه يا موسى
بحق ما اتاك الله من الرسالة و النبوة لما دعوت الله لكشف هذا عنا لنؤمنن لك بانك نبي مرسل من الله حقا و لنرسلن معك بني اسرائيل جميعا
يعني اے موسي قسم ميدهيم بتو بحق رسالتيكه بتو خالق عهد كرده و داده آنرا هرگاه بدعوة تو اين عذاب مارا زايل ساختي هر آئينه بتو تصديق ميكنيم و ايمان مي
آريم بتو و بخالق تو بانكه تو رسول مرسلے از و حقا و صدقا و مرسل تو معبود واحد بحق است احدي شريك ثاني ندارد در ذات و صفات خود او و هر آئينه آنرا در
اطلاق و ارسال ميكنيم كل بني اسرائيل را با تو هر جا كه ميخواهي با خود ببر در كشاف گفته و ما در بما مصدريه هست و المعنى بعهده عندك و هو النبوة
اما در باء باء دو وجه اند احدهما باء متعلق بادع لنا ربك الخ و التقدير يا موسى ادع لنا متوسلا اليه بعهده عندك ثانيهما ان تكون قسما
مجابا و جوابها قوله لنؤمنن لك اي اقسمنا بعهد الله عندك لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك تنبيه اين التماس فرعونيان مقتضي هست كه اينها
در باطن بعلم اليقين بموسي ع برسالة الهي و نبوة دلدادة بودند الا چنين التماس بتضرع خصم خود موسي را در از مضار نميكردند و قول بانكه او را ساحر

جواب اشكال جمع اقوال ثلاثه در معنى رجز … (marginal notes, partly illegible)

آیا تش راسم دانسته چنین مقال میگفتند و میخواستند سنیف یباشد **فخر رازی** درینجا فرمود فنقول انه تعالی بین ما کانوا علیه من المناقضة القبیحة لانهم تارة یکذبون موسی واخری عند الشدائد یفزعون ویتضرعون الیه یفزع الامة الی نبیها و یسئلونه ان یسئل ربه رفع ذلک العذاب عنهم **فیقتضی** ذلک انهم سلموا الیه کونه مجاب الدعوة ثم بعد زوال تلک الشدائد یعودون الی تکذیبه والطعن وانه انما یصل الی مطالبه بسحره فمن هذا الوجه یظهر انهم یناقضون انفسهم فی هذه الاقاویل انتهی حاصل کلامه یعنی ما میگوییم که او سبحانه بیان کرد معتقدة قبیحه متناقضه قبطیان را چه گاهی تکذیب موسی و گاهی نزد ورود شدائد بفزع آمده تضرع میکردند آنحضرت را چون فزع و تضرع امة بسوی نبی خود و مسئلت میکردند آنحضرت را در باب ازاله و رفع عذاب از ایشان **وانحاله** مقتضی است که ایشان در واقع تسلیم کرده بودند که موسی مجاب الدعوة نزد پروردگار خود است قطعا بمعاینه اجابة دعوة خمسه در تنزیل الوان و اقسام عذابهای بر قبطیان و اجابة دعوات خمسه آخر در ازاله هر بلای و آفتی از انها **پس** ایشان بمعاینه این احوال در مجاب الدعوة بودن آنحضرت یقین کلی و قطعی داشتند بالضرورة والا رجوع در دفاع آن عقوبات بسوی خصم جانی خود موسی را نمیکردند **پس** از ازاله آن شدائد معاودة میکردند بتکذیب آنحضرت و بطعن او گمان شان دران این بود که موسی بتحصیل مطالب خود بسبب سحر و تسخیر میرسد لهذا ظاهر میشود مناقضه عقاید ایشان درباره کلیم الله **اقول** اصح همین است که بآیات قاهره و لجه مجبره اینها قطعا در آخر رسالة موسی فی الواقع دانسته بودند **اما** بطمع جاه و جلالت سلطنت بظاهر تصدیق نمیکردند و بسبب آنحضرت زوال مملکت و حصول ذلة گمان کرده و ظاهرا تکذیبش مینمودند که تا حال معبود و مالک بود و حالا ذلیل عابد خود را بسازند و بساد دنیا دارها **و** متعصبین متکبرین خلفا الی حین چون متعصبین سلف در هر عصر قدیما و حدیثا همین عاده دارند **و** مصرحش کلام خالق عالم الغیوب والقلوب وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم میباشد ثم الله اعلم **اشکال** بنابراین هر گاه قبطیان در واقع متیقن بصدق رسالة بودند و ظاهرا جحد و انکار بطمع جاه و عزة و جلالة و بخوف زوال مملکت خود لسانا علی الظاهر میکردند **پس** چرا در دنیا بعقوبة غرق و نیست و نابود شدند **و** مآل احوال ایشان در عقبی چه خواهد بود **و اگر** بنار ابدی معذب باشند خلاف عدل الهی است زیرا که اصل ایمان تیقن و تصدیق قلبی است **و اگر** در آخر نجاة با ایشان باشد بجهة وجود تصدیق قلبی الیهم منافی عدل الهی است چه انکار لسانی بغیر قلبی اعتبار ندارد **جواب اول** بنابر قاعده مجبره حسن و قبح عقلی نیست پس بنابران مالک الملوک اگر شیطان را ناجی و انبیا را ناری سازد و عذاب دایم کند اختیار دارد **اما جواب ثانی عدلی** آنکه ایمان عبارة از تصدیق قلبی و اقرار لسانی معا است چنین تصدیق و روین حق داشته او البته مومن مصدق است و با حدهما کافر و احب العذاب است بغیر عذر معقول **لقوله تعالی** قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم پس ازین ثابت شد که لسانی محض بتصدیق نیست تا وقتیکه مصدق بقلب و مقر بلسان معا نباشد **تنبیه** پس بنابراین نزد عدلیه بالاتفاق فرعون و قوم او همه امثال اینها کفار دایم العذاب بنار میباشند اشکال از راس ساقط شد ثم الله اعلم **جواب ثالث** معرفة شیء و علم آن نفسه مستلزم تصدیق نیست چه علم شیء چیزیست **و** تصدیق آن شیء دیگر است چنانچه تصور شیء است **و** تصدیق بعد آن شیء دیگر است **لهذا** اکثر کفار سلف و خلف نبوة انبیا و خلافة خلفا را میدانستند اما تصدیق نمیکردند **پس** فرعونیان ازینجمله بودند مع العلم بحقیقة شیء انکارش جحد عظیم است این مقتضی تعذیب عظیم منکر عارف را میباشد **لهذا** فرعونیان در دارین سزاوار عقوبت و عذاب ابد شد اشکال باطل است **بحث رابع** لئن کشفت عنا الرجز لنؤمنن لک ولنرسلن معک بنی اسرائیل **و** لنرسلن جواب شرط است یعنی ای موسی اگر تو کشف و ازاله عذاب ما کردی بقسم میگوییم ما که البته بالتصدیق تو بنبوة و رسالة تو میکنیم و هر آینه آزاد و اطلاق میکنیم کل بنی اسرائیل را از ربقه رقیة تا بفرستیم ایشان را بمعیت تو هر که بخواهی ببر و بفرست اینها را **تنبیه** این دلالة دارد که کل قوم بنی اسرائیل با سترقاق و در کمال صعوبة و نهایة شده در ایدی قبطیان بودند و موسی ابتداء درخواست اطلاق و ارسال اینها از فرعون کرده بود **و** ایشان قبل برین اطلاق و آزادی ایشان قبول نکرده بودند **و** الحال بلاچاری ولابدی خود اقرار بارسال و اطلاق ایشان کردند **و رازی** درینجا فرمود بنو اسرائیل کانوا قد اخذوا بالکد الشدید فوعدوا موسی علی دعائه بکشف العذاب عنهم والتخلیة عن بنی اسرائیل وارسالهم معه حتی یذهب بهم این شاء **تبصره** بنگر و بکمال نظر و فکر کن که او سبحانه بجهة خلاصی جهال بنی اسرائیل هارون و موسی را بسوی فرعون فرستاده و تا بیست سال آن هر دو برادر چه رنجها برای خلاصی اینها از رقیة و شدة و صعوبة فرعونیان کشیدند **و** آخر فرعونیان کلهم را غرق بحر ساخت بجهة کفر و ظلم و تعدی اینها بمبنی اسرائیل **پس** تو بنیکی تامل تام کن که هر گاه مقتضای غیرة حق سبحانه رقیة و گرفتاری بنی اسرائیل در ایدی قبطیان نشد **پس** او سبحانه چگونه راضی شود بگرفتاری مومنین را در دنیا بدست ظالمان و کافران **و** در عقبی در اشد عذاب نیران انه هو الغفور الرحیم فی الدنیا والاخرة للمومنین **بحث خامس** فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه این تقدیر دارد که موسی برای کشف عذاب

جواب اشکال آنکه فرعونیان علم الیقین بنبوة موسی داشتند پس چرا در دنیا معذب گشتند دیدن نمبر ۱۲

فرعونیان دعا کرده خالق اجابتش فرموده واو سبحانه بنا بران سفیر باید پس چرا فیتکه ما بجسب خواست برداشتیم از قوم فرعونیان عذاب انا مدتی موعود و زمانی معین و مقرر و تاخیر و مهلة دادیم ایشانرا تا رسیدن ایشان بآن زمان موعودی مقدر و آن اجل مقدر ایشان یوم الغرق خاص بوده **سوال** آیا بالکلیه عذاب از ایشان برداشته شد یا نه **جواب** بدانکه دراینجا دو وجه محتمل اند **احدهما** از فرعون و قوم بالکلیه عذاب زایل و برداشته شد تا وصول وقت غرق ایشان محفوظ از ضرر عذابها بودند **ثانیهما** عقوبت و عذاب فی الواقع والحقیقة از ایشان بالکلیه برداشته نشده بود بل ایشانرا تاخیر عذاب مهلة داده شد که آیا ایفاء وعده و عهد نمایند یا نکث آن عهد کنند و غرض در امهال و تاخیر عذاب شان اظهار حال شان در خلق علوی و سفلی بود **و** همین قول جمعی منهم الرازی هست **قالوا** ومعناه انا ما ازلنا عنهم العذاب

مطلقا وما کشفنا عنهم الرجز فی جمیع الوقایع بل انما ازلنا عنهم العذاب الی اجل معین وعند ذلک الاجل لا نزیل عنهم العذاب بل نهلکهم به انتهی **بحث سادس** اذا هم ینکثون این جواب شرطیه فلما کشفنا است **بدانکه** نکث بمعنی نقض عهد و میثاق و لا وفائی و عده بباشد و خلاف ملتزم خود بالقسم والعهد می نماید **واذا** دراینجا مفاجاتی هست **پس** معنیش آنکه بعد کشف الرجز عنهم فاجئوا بنکث عهدهم بلا تامل ولا توقف و لا تاخیر یعنی بعد کشف عذاب از فرعونیان در مرتبه آخر هم پس ایشان ناگهانی بلا التعقل ولا تامل نکث عهد خود کردند و دفعة اندیشه در خلاف وعده و نکث عهد خود نکردند که انجام نقض میثاق و خلاف عهد در دنیا و عقبی چه عاید بایشان میشود **تنبیه** دراین دلالة است که خلاف وعده و نکث قسم و عهد و میثاق مطلقا حرام و از اکبر کبایر است لهذا فرعونیان را انتقام بغرق عاید شد چه فاء فانتقمنا نزد جمعی تعقیبیه است عقب نکث ذکرش فرموده ثم الله اعلم **بحث سابع** انتقام بمعنی کینه کشیدن و گرفتن کسی بعقوبت بمقابل سوء فعل و باب افتعال از نقم ینقم نقمة بمعنی گرفتن حق خود از عدو و تعذیب باشد **در کبیر** فرموده و الانتقام فی اللغة سلب النعمة بالعذاب یعنی در لغت بمعنی سلب نعمت بالعذاب والعقوبة باشد **در مصباح** گفته و نقمت منه من باب ضرب **و** انتقمت عاقبت **و** الاسم النقمة مثل کلمة **و** یخفف فتلها و یجمع علی نقم مثل سدرة و سدر **و** یجمع بالالف والتاء علی لفظ المثقل والمخففة **واما الیم** بمعنی بحر عظیم المیاه هست **در کشاف و کبیر** گفته الیم البحر الذی لا یدرک قعره و عمقه یعنی یم بالاو تمام بحر نیست که قعر و عمق او بکثرة آبش درک دریافت نشود **وقیل** هو لجة البحر و معظم ماءه یعنی بقول بعضی یم بمعنی لجه و او بحر یکه معظم باشد آب او **یا** در اصل عربی است یا عجمی **پس** از کدام زبان لفظ یم است **جواب** بدانکه **ازهری** گفته الیم معروف لفظة سریانیة عرّبتها العرب **و** یقع اسم الیم علی البحر الملح والبحر العذب ویدل علی ذلک قوله تعالی فاقذفیه فی الیم **و** المراد به نیل مصر وهو عذب یعنی یم لفظی سریانی معروف است آنرا عرب تعریب کردند **و** اسم یم بر آب شور سمندر **و** بر آب شیرین نیز اطلاق میشود چنانچه در **ایه** فاقذفیه فی الیم اطلاق شد و موسی در یمیکه قذف و القا شده او خاص نهر نیل بوده **و** آبش شیرین عمیق و بعید القعر بکثرة آب میباشد **پس** ثابت شد که اطلاق یم بر آب شور و شیرین هر دو میشود **تنبیه** بدانکه اصل یا ببحیم قصد هست **در مصباح** گفته والیم البحر **و** یممته قصدته **و** تیممته تقصدته **و** تیممت الصعید تیمما **و** تاممت ایضا **رازی** فرموده **و** اشتقاقه من التیمم لان المستقین به یقصدونه **و** ازینجا تیمم بدل وضو و غسل میباشد چه مقصود و تطهیر از تراب طهارة شرعی میباشد بنهج معهود **و ابن السکیت** گفت در ذیل آیه فتیمموا صعیدا طیبا ای اقصدوا الصعید الطیب ثم کثر استعمال هذه الکلمة حتی صار التیمم فی عرف الشرع عبارة عن استعمال التراب فی الوجه والیدین علی هیئة مخصوصة معهودة انتهی **بحث ثامن** فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم یعنی پس بسبب استدامه کفر و نکث عهود خود بکرات و مرات انتقام گرفتیم از ایشان **و بقولی** اردنا انتقامهم باسوء اعمالهم وصنایعهم **و بقولی** فحینئذ اهم بکفرهم و نکثهم عهودهم **و بقولی** بکفرهم و نکث عهودهم بالمرات فاهلکناهم **و بقولی** فاسلبناهم نعمة الدولة والحیوة فاهلکناهم **و بقول** عمر نسفی اعلم الانتقام منهم هو ضد الانعام کما ان العقاب هو ضد الثواب **ثانیه** پس فاغرقناهم فی الیم **تفسیر** انتقمنا منهم است یعنی بان اهلکناهم بالغرق فی الیم ما انتقام گرفتیم از فرعونیان باینکه هلاک ساختیم ایشانرا بغرق در بحر کثیر الماء بعید القعر **رازی** گفته واعلم ان المعنی انه تعالی لما کشف عنهم العذاب مرات و کرات ولم یمتنعوا عن کفرهم وجهلهم ثم بلغوا الاجل الموقت انتقم منهم بان اهلکهم بالغرق یعنی هرگاه از فرعونیان کشف عذاب قبل بر این بمرات و کرات بوقوع آمد و بحصول انجامید و ایشان از کفر و جهل خود باز نیامدند تا آنکه بامهال اجل و وقت موعود رسیدند پس ازوقت و اجل منتهی انتقام گرفتیم از ایشان باهلاک کل ایشان بغرق در بحر عظیم **اشکال** آیا کل مردان و زنان و اطفال قبطیان باغراق هلاک ساخت ایشانرا تا نام و نشان ایشان در دنیا باقی نگذاشت و از صفحه دنیا بالکلیه علامة ایشان برداشت یا خاص مردان غیر زنان و غیر اطفال صغار ایشانرا باهلاک انتقام گرفت **بر وجه اول** اهلاک زنان و صبیان قبطیان کلهم ظلمی از ظلم نزد خالق عادل تعالی عاید میشود عقلا و شرعا هم بآیه ولا تزر وازرة وزر اخری نسوان خصوصا صبیان را بلاگناه بگناه ان

شوهران و پدران هلاک بعقوبة و عذاب ساختن غیر معقول است **جواب** باقوال اهل سیر و تاریخ و حدیث ظاهر است که کل مردان و زنان ایشان را هلاک ساخت
اما بر مذهب جبریه هلاک صغار و کبار ایشان جایز بلا عیب است لانه تعالی مالک الملک والخلق است یفعل ما یشاء و یترک ما یشاء لا یسئل وهم یسئلون
اما بر مذهب عدلیه آنکه زنان قبطیه تابع شوهران راضی بافعال و خود مصر بر شرک و کفر و خبث عهود بودند لهذا با مردان بسبب استحقاق بجزا و سزا
خود با ایشان رسیدند **اما صبیان** شان بعد بلوغ شان بتابعة ابا و قوم خود عصاة بودند هلاک شدند چه از مجی موسی برسالة بسوی ایشان تا هلاک ایشان
بغرق زیاده از بیست سال زمان گذشته و اطفال شان تا آنوقت کامل الرشد و بالغ شدند **و** ازدیاد و تولید جدید با صلاب و ارحام ایشان را علیم حکیم مدبر تعالی
باز داشته **پس** اشکال باطل میباشد ثم الله اعلم **بحث قاسع** بانهم کذبوا بایاتنا وکانوا عنها غافلین **بدانکه** این جمله تذییلیه در معرض بیان تعلیل هلاک
قبطیان میباشد یعنی بسبب اخذ انتقام از انها باغراق باین جهت بود که بتحقیق ایشان تکذیب میکردند در مع میشمردند آیات و علامات الهیه را و بودند ایشان
همیشه غافل از الهیة و عبادة او **و بقول** و همیشه بودند ایشان معرض از رسل و از آیات و از مرسلین بالمعجزات و اسباب الهلاکة والعقوبة تعجیلاً فی الدنیا گردیدند **سوال**
مرجع ضمیر عنها کدام است **جواب** خلاف در آن دارند **نزد بعضی** راجع بسوی نقمة است یعنی از نقمة و حصول انتقام ما غافل بی خبر بودند **و بقول دیگر**
راجع الی الایات است **و** همین قول زجاج و اکثر مفسرین است لانهم کانوا لا یعتبرون بالایات التی تنزل بهم **پس** بنابر این معنی غافلین آنست که آیاتیکه
بدست موسی بایشان رسیدند انها را اعتقاد و اعتبار نمیکردند که آیات الهی قطعا اند بل حمل میکردند آن آیات را که من باب السحر والشعبدة اند **و وجه دیگر**
در این محتمل است که ایشان تغافل و لا اعتنائی بایات موصوله میکردند بعد دانستن و فهمیدن ایشان که این آیات فی الحقیقة علامات خالق ارض و سماوات اند
معبود ارفتار با انها رفتار بی خبران و نادانان میکردند **اشکال** چونکه غفلة امر طبعی حیوانی است عادتا در وقوع متیقن میشود بلا اختیار نه باراده انسانی پس بر فعل غیر اختیاری
چرا ذم و وعید عاید شده و بر حالة عجز ارادی ولا اختیاری چون سهو و نسیان مواخذه جایز نیست پس چگونه قبطیان بر آن حالة مذموم و ماخوذ گردیدند
جواب بر مذهب جبریه قدحی نیست یعذب من یشاء و یعطی و ینجی من یشاء بغیر سبب و عمل **اما بر مذهب عدلیه** المراد والغفلة هنا الاعراض عن الایات
و عدم الالتفات الیها فهم اعرضوا عنها حتی صاروا کالغافلین عنها یعنی مراد از غفلت درینجا اعراض از نظر و از تامل آیات و از عدم توجه و التفات با نها
پس این اعراض از آیات چون غفلت غافلین از انها گردیده متصف بغافلین گردیدند **اما بر وجه** آنکه ضمیر انها راجع است الی النقمة و حصول آن در عاقبت
اشکال بالراس ساقط است که ایشان غافل و بی فکر و بیخبر بودند که نقمة در عاقبة بار سد **اشکال** چونکه فرعونیان از بدایة خود کفار بودند مع ذالک تکذیب آیات
کردند پس چگونه انتقام انها بمقابل تکذیب و غفلة خاص بغیر شرک و کفر و قتل عام ناحق بنی اسرائیل و معاصی لا تحصر عاید شد **جواب** بعض فرمودند پس
فی الآیة بیان انه تعالی انتقم منهم لهذین الامرین معا خاصة دلالة علی نفی ما عداه **فلو سلمنا** پس ما میگوییم چونکه تکذیب و غفلة بعد التشریک آخر از ایشان
بوقوع آمد لهذا ذکر تکذیب الایات و غفلة ایشان مذکور شد **تنبیه** در آیه دلالة که نظر و تامل و تعقل در آیات واجب است و لان الله ذمهم بان غفلوا عنها
وذلک یدل علی ان التقلید طریق مذموم ثم الله اعلم

قوله تعالی وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ۖ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا ۖ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ○

ترجمه این آیه واحده یعنی بامیراث دادیم قومی و طایفه را که بودند ایشان ضعیف ساخته شده یعنی ایشان را ضعیف ساخته برقیة گرفته شده بودند القوم
مردان و زنان بنی اسرائیل میباشد که بمجی موسی کلیم الله فرعونیان برقیة ایشان را گرفته و در خدمات صعبه و شدیده رذیله و کثیفه مقرر کرده بودند پس از هلاک فرعونیان
مشرقهای زمین و مغربهای آن یعنی جهات شرقی و جهات غربی و ما بین آن از ملک فرعون بمیراث دادیم بنی اسرائیل را آن ارض جاهای بابرکة داده و مبارک

کردانیده بودیم وبآن عرض بوفور کثرة عواید وفواید از فواکه وزراعات واشجار وگوناگون ثمار ومیاه عیون وآبار وتمام شد کلمه یعنی وعده پروردگارت که وعده نیکو
بر آن بنی اسرائیل بود یعنی شما را بعد از ذلة رقیة وشدة وعسرة نصرة ویاری میکنیم تا بعزة ورفعت ومملکت ووسعت برسید وایفا واتمام آن وعده را با ایشان کردیم بسبب
آنچه شکیبائی وصبر وتحمل کردند ایشان بر مضرات وزحمات وصعوبات ومکاره دگر هم زدیم وخراب کردیم همه آنچه صنعت وعمل فرعون وقوم او میکردند و برهم زدیم آنچه
برافراشته و برداشته بودند ایشان از اماکن عالیه وقصور رفیعه وسلطنت قاهره که مستحکم برای خود کرده بودند **ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول**
سابق گذشته که ارث در حقیقة اصل هر امر قدیم ومتروک یا قیدی از سلف وآنرا خلف او میبرد واز یکی بدیگر میرسد کما قال فی **الصحاح و القاموس و الکلیات**
والمصباح وغیرها الارث المیراث والاصل القدیم توارثه الاخر عن الاول والبقیة من الشیء وکما یقال هو فی ارث صدق ای فی اصل صدق و
هو علی ارث من کذا ای علی امر قدیم توارثه الاخر عن الاول **و** اصل ارث ورث بکسر اول همزه او مبتدل از واوش میباشد **تنبیه** هرگاه معنی لغوی
بتو واضح شد پس **بدانکه** در شریعة میراث **و** ارث **و** تراث الفاظ متحده عبارة از بقیه متروکات مالیه مملوکه شخص سابق میباشد **و** بعد موت ومرگ او بلاحق او
از جهة نسب یا سبب استحقاقا بالاصالة باو میرسد **و** این توارث بالنسبت **و** بالسبب مخصوص خلق است **اما** از اسماء حسنی الهی لفظ وارث است **و** مدح خود در
آیه یرث الارض ومن علیها فرموده **پس** خالق وارث ملک ارض وخلق بسبب میشود ومیباشد **و** آن سبب تخلیقی خاص است که او سبحانه بالاصالة مالک کل خلایق
ارض وسماء وما بینهما است زیرا که همه اینها را آفریده وخلق کرده **و** در حال حیوة ومماة اینها مالک اصلی او سبحانه است از یک مملوک خود گرفته بدیگر مملوکی بتوریث میدهد
واما اطلاق اسم وارث بر واجب خالق بالجار و به حیثیت دیگر هم شده **و** آن اینست که او سبحانه حی وقیوم ودیموم باقی الی ابد الاباد و بلا تغیر ولا زوال است بقیه متروکات
خلایق را بعد موت وفوت همه ایشان باو حی باقی تم بالاصالة میرسد وعاید میشود **و** مدح خود باینه یرث الارض ومن علیها باین سبب وجهة فرموده **بحث ثانی**
واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون **بدانکه** بعد اهلاک واستیصال فرعون وقوم او بطور عقوبة او بتو رجوع کرده در بیان احسان وانعام مظلومین قوم
بنی اسرائیل یعنی وبامیراث دادیم و بعد توریث تمکین دادیم واباحة تصرف کردیم از قوم وگروهی را که ضعیف ساخته بودند ایشان را باسترقاق مردان وزنان وخدمات
صعبه وشدیده سپرده بودند ایشان را وبرهر نفسی جزیه کثیره مقرر کرده بودند برانها واطفال ایشان را بچیان اینها چون گوسفندان ذبح میکردند ودختران اینها را
باقی گذاشته برای خدمات صعبه وشدیده بجا نهای خود میبردند واینها را خوار وذلیل گذاشته بودند **وجمع** هم همین فرموده فاورثهم الله بان حکم لهم و
مکنهم بالتصرف واباح لهم ذلک بعد اهلاک فرعون وقومه **بحث ثالث** مشارق جمع مشرق جای طلوع آفتاب بوقت صبح **ومغارب**
جمع مغرب جای فرورفتن آفتاب در افق وقت شام از شرق یشرق شرقا وشروقا واز غرب یغرب غربا وغروبا میباشد **اما** در نصب مشارق ومغارب چند وجه اند **احدها**
بجهة مفعول ورثنا نصب دارند و تقدیرش واورثناهم الارض فی مشارقها ومغاربها **ثانیها** بجهة ظرفیة نصب دارند **ثالثها** بجهة ظرف بودن مشارق
ومغارب میباشد و تقدیرش واورثنا القوم الذین یستضعفوا فی مشارق الارض ومغاربها **بحث رابع** مشارق الارض ومغاربها یعنی وبامیراث
رسانیدیم ودادیم مشارق زمین ومغربهای آنرا بقومیکه ضعیف وذلیل بودند در ایدی عمالقه وفراعنه مصر تا مدة مدیدی **اشکال** لفظ مشارق ومغارب صریح اند که
جمیع مغربها ومشرقهای کل روی زمین بوراثة بنی اسرائیل داده شده حال آنکه غیر از ارض مصر مالک کل روی زمین نبوده تا مفهوم کل مشارق الارض ومغاربها
صحیح بشود **جواب** بوجوه است **اول** چونکه ملک فرعون نواحی مصر وشام بود **پس** بنابران مشارق ومغارب نواحی شام بمیراث باینها داده شده ومویدش بارکنا
فیه است چه در ارض شام کثرة اشجار فواکه وبساتین وزراعات ومیاه عیون وانهار وانجار است و بعد از خلاصی از چنگ فرعون بهمان ملک شام که موطن ابائی و
اجدادی اینها بود بمیراث باینها داده شد و همین قول جمعی منهم حسن است **ثانی** نزد جبائی نواحی مشارق ومغارب ملک ارض مصر بعد اهلاک فرعون بنی اسرائیل
خلق بمیراث داده **ثالث** مراد از مشارق کل روی زمین ومغارب است داود وسلیمان مالک آن شده **و** همه آن بمیراث بنی اسرائیل رسید زیرا که لفظ ارض اسم جنس
وبرا والف ولام **استغراقی** داخل شده پس کل زمین بوراثة از داود وسلیمان باین بنی اسرائیل رسید **و** همین قول زجاج است **ایراد** این خبر ثابت است نیز
که شنیده ودیده اصلا نشده که بعد اهلاک فرعون اسرائیلیان کل روی زمین را مالک شده باشند ولو بزمان قلیل **و** اینجا بطور اکرام ومنت فرموده که از چنگ
فرعون بنی اسرائیل را نجات وخلاصی داده پس اکنون دولت وکل ارض مملکت وتوریث در تصرف اینها داده **و** همین صحیح است که مملکت فرعونی باینها رسید
ودر مملکت فرعون شام که مال ابائی قدیمی ابائی اینها بود وآن نواحی شام مصر نیز از همه املاک آن نواحی قدیما وحدیثا الی حین میباشد **و** مویدش نیز آیه اسری بعبده
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله **بحث خامس** التی بارکنا التی در محل نصب است زیرا که صفة است **و** موصوفش مفعول ورثنا میباشد

پس در موصوفش خلاف دارند اوّل آن موصوف مشارق ومغارب است ثانی موصوفش ارض است یعنی الارض پس بنابراین در محل مجرور باشد زیراکه ارض مضاف الیه مشارق واقع شده مسعودی این را ضعیف شمرده زیراکه فصل ما بین موصوف وصفت بمعطوف ومغاربها لازم می‌آید چون فامت ام هند وابوها العاقلة ثالث ضمیر در مجمع فرمود ضمیر ها در فیها عاید بسوی التی است والتی صفة ارض محذوف است وموضع ارض نصب باورثنا است وتقدیرش چنین خواند شد اورثنا مشارق الارض ومغاربها الارض التی بارکنا فیها قیل التقدیر فیها لیس بوجه وجیه بلا ضرورة الّا اذا ادید ومغارب الارض التی بارکنا فیها فحذف هذا الارض مضاف الیه المغارب فتکون التی فی محل الجر للاضافة لا النصب الاوّل صحیح بلا اشکال بحث سادس التی بارکنا فیها یعنی آن جهات شرقی وغربی ارضیکه بابرکت وادیم دران بزیادتی زراعات وحصول عقاید وفواید وپیدایش اکثر انواع غلات گوناگون واشجار ثمار وفواکه ووفور نعمات وکثرت میاه عیون وانهار ونهاران بسبب همیشه دران نواحی وسعت عیش وفراخی ومنافع وارزانی در همه اشیا وگذاره انسانی وحیوانی میباشد بحث سابع الحسنی مؤنث احسن از افعل تفضیل است چون من آیات ربه الکبری وکبری فعلی مؤنث اکبر تفضیلی میباشد وکلمة ربک واحدة بمعنی مفرد وآن وعده الٰهی بنی اسرائیل بلسان موسی رسیده بود بحث ثامن وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل در تمت دو معنی اند احدهما اصح کلام ربک بانجاز الوعد فی اهلاک عدوهم واستخلافهم فی ارض ملکهم ومصرهم وهذا هی الکلمة الحسنی من الله لبنی اسرائیل یعنی صحیح وثابت شد کلام پروردگار تو در اجرای وعده حسنی خود در اهلاک عدو ایشان وخلیفه ساختن ایشان بمقام واماکن ومملکت اعداء وتبدیل ذلة ایشان بعزة ورفعة ایشان واما این کلمه حسنی همان است که موسی ابتدا بنی اسرائیل بطور تسلی فرموده بود عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض وبعد غرق فرعون بایشان او وعده جاری ونافذ ساخت وبقولی آن وعده حسنی درآیه ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونری فرعون وهامان ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون میباشد ثانیهما معنی وتمت کلمة ربک الحسنی بکمال وتمام رسید کلمه نیک پروردگار تو بر بنی اسرائیل از اهلاک عدو وتخلیف ایشان بمقام وملک ایشان باحسن وجه ورسیدن ایشان بنجات وعده الٰهی بنی اسرائیل بود وآن ایفا واداء تمام شد لان الوعد بالشیء یبقی کالشیء المعلق فاذا حصل الموعود به فقد تم وکمل ذلک الوعد اشکال علی بنی اسرائیل ولفظ علی برای نفع استعمال نمیشود بلکه بر ضرر می‌آید در کلام عرب استعمال است پس علی بنی اسرائیل چگونه برای جز ایشان معنیش خلاف موضوع میباشد جواب نزد اکثر علی درینجا صله وتمت میباشد بمعنی مضت واستمرت علیهم الکلمة الحسنی کما تقول تم الامر اذا مضی علیه میباشد جواب ثانی نزد بعضی جایز است که علی بمعنی موضوع اینجا باشد چه حصول وسعت وعزت وجاه وملک ومال نزد ایشان ابتداء نعمت حسنی است وبایصال خوشنودی والا دکسی موجب ابتلا وامتحان او میگردد چنانچه بسیار بکثرت شده که اکثر مردم را که عزت ودولت وعوایدی وفواید ومنافع ونعمت بعد العسر والذلة والقلة وقتیکه حاصل شده البته بعد آن باغی وطاغی میباشند الّا ما شاء الله ودیگر کردید وموید ش آیه ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض است وکذا جایز است که علی درینجا بمعنی موضوعی بر باشد چه بعد نجات از عذاب فرعون وذلت ایشان طغیان ونعمی کردند وبسیار انبیاء خود را قتل کردند وگاو سالهپرستی کردند وقت رفتن بسوی بیت المقدس وسوء احوال ایشان در کتب اهل متقدمین مذکور است اشکال هر گاه کلمه بلفظ مفرد واحد باشد پس اطلاق این چگونه بر کلام عسی ربکم ان یهلک عدوکم ویستخلفکم فی الارض الخ اطلاقش جایز وصحیح شود جواب هرچند کلمه لفظ مفرد است ولکن اطلاق شرعا وعرفا شده چنانچه لفظ کلمه بر شهادتین ان لا اله الّا الله وان محمدا عبده ورسوله شده وکلمه بر قصیده وبر خطبه وبر دیوان استعمال است وهرگاه این در خطباء وشعراء عرب ودر علماء الی حین جاری وساری هست اشکال باطل الراس والاصالة میباشد ومؤیدش قراءة عاصم فی روایة وتمت کلمات ربک الحسنی است ونظیرش من آیات ربه الکبری است نقله الرازی بحث تاسع ودمرنا بمعنی الهلاک وتخریب حقیقة چیزی باشد واللیث قال الدمار الهلاک التام یقال دمر القوم یدمرون دمارا در مصباح گفته که دمار اسم چون هلاک وزنا ومعنی میباشد ما عرش جمع عرش بمعنی سریر وسقوف اماکن عالیه ومینارها وآنچه بلند وبالا کرده شود بر عمارات اقسام تا گستا نهابرای بالا کردن وبرافراشتن درختهای انگور ودرختهای کل وریاحین برانها بحث عاشر یعرشون قراءة اند احدهما بضم راء وهذه قراءة ابن کثیر وابن عامر وابوبکر است ثانیهما بکسر راء واین قراءة قراء هست اما این اختلاف بضم وفتحه بجهة دولغة ویعرش است ولی بالکسر افصح است ابوعبیده بعد ترجیح بالکسر ویعرشون گفته که یعنی یبنون کما یقال عرش مکة ای بناؤها زجاج گفته عرش یعرش عرشا اذا بنی بناء عالیا وقصرا مشیدا وزمخشری گفته وبلغنی انه قرء بعض الناس یغرسون من غرس الاشجار وما احسبه الّا تصحیفا منه بحث حادی عشر ما صنع واو دمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه وما کانوا یعرشون

این بار بیست

این بار سیدہ است یعنی این احسانات کہ با سرائیلیان در آخر حاصل شد بسبب صبر و تحمل ایشان شد ایذاها و صعوبات زحمات فرعونیان ابر دیر ایمان
خود و ہلاک و خراب ساختیم جمیع صنایع و افعال فرعون و قومش را از ابنیه و اماکن و قصور کہ بنا کرده بودند و خراب کردیم و برہم زدیم جمیع بساتین و اشجار و ثمار
و ریاحین و سقوف رفیعه عالیه که برای نظاره کردن و نسیم رسیدن از چہار اطراف بنا فرعونیان کرده بودند چہ سلاطین اکثر نظارگاہان بلند و بالا بنا و تیار
میکنند برای تماشا و نظاره اطراف اربعه و نسیم رس و فرعون و امنا دولت او اکثر ساخته و اعلی و اشرف اماکن و انچه فرعون و اجله قومش بنا کرده بودند و
جمعی اهل سیر میگویند که همس که اول آجر و گچ اختراع کرده و عمارة بچونه و آجر پخته ساخته فرعون بود و ابن عباس در تفسیر یعرشون فرموده یعنی یسقفون
من القصور والبیوت عن ابن عباس زجاج گفته کلما بنوا من الاماکن العالیة رازی گفته قیل وما کانوا یعرشون من الجنات ومنه جنات
معروشات و ہمین قول حسن است اند قال ما کانوا یعرشون من الثمار والاعناب وقیل وما یرفعون من الابنیة المشیدة فی السماء کصرح
هامان و فرعون و همین قول مجاهد است انهم یبنون فی مصر من العمارات والبنیان المرتفعة فی السماء وقیل کما کانوا یصنعون اقول
همه وجوه را یه حایل است پس همه وجوه داخل اند و عمومیت اولی است از اخذ بعض دون البعض ثم الله اعلم قوله تعالی

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ ترجمه این سه آیه

یعنی او تعالی میفرماید دیگر اینکه عبور دادیم بنی اسرائیل السلام را در دریا قلزم پس آمدند ایشان بگذشتند و رسیدند بر طایفه که اقامت میکردند بر عبادة و پرستش بتان
و اوثان که مخصوص مر ایشان را بودند گفتند بنی اسرائیل مخاطب بموسی ای موسی بگردان و مقرر کن برای ما مردم معبودی را از تماثیل و صورتها که
عبادة و سجده و اجلال و تعظیم او کرده باشیم چنانچه مر ایشان را خدایان کثیر و برای هر یکے از آنہا معبودان از اصنام و اوثان اند و سجده و عبادة میکنند با آنہا
موسی در جواب شان فرمود بدرستی و بتحقیق شما هستید گروهی نادان گفت نادانان و احمقان میکنید بدرستی و بتحقیق این گروه و طایفه اصنام هلاک شده
اند و تباه شدن ایشان با آنچه در آنند یعنی ایشان بحال نادانی و نافهمی بغیر تعلیم و تعقل اصنام جماد را که بدستهای خود تراشیده اند نفع و ضرر از آنها ابدا
ممکن الحصول و الصدور نیست و آنرا می بینند و می دانند معبد آنها خالق و مطاع و مجیب پنداشته معبود قرار داده اند و عبادة آنها میکنند و در حقیقت ضایع و باطل
و زایل محض است جمیع آنچه کفار و مشرکین بعمل و بوقوع میآرند از عبادة غیر الواحد القهار جواب دیگر گفت موسی با ایشان آیا سوای و غیر خدا خالق دیگر هست
که طلب و بیارم او را تا عبادة او بکنید و حال آنکه همان معبود واحد در ذات و صفات است که تفضیل و افزونی داده شما را بر عالمیان زمان شما و این آیات فرستاده
و شما را نجات داد و از جنگ فرعونیان و هلاک کرد ایشان را و غرق گردانید آنہا را در این بحر زخار و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول جاوزنا باب
مفاعله بمعنی اخراج از حدود گذشتن و قطع و عبور باشد و اجتیاز اجتیازا نیز بمعنی گذشتن باشد در مجمع فرموده المجاوزة الاخراج عن الحد و جاز الوادی
یجوز جوازا اذا حلفه و ورائه و جاوز مجاوزة و اجتاره اجتیازا اذا جازه یجوزه جوازا بمعنی گذشت در مصباح گفته جاز المکان یجوزه جوزا و جوازا
سار فیه و جاز العقد وغیره نفذ و مضی علی الصحة و اجازه بالالف قطعه و اجازه انفذه و تجاوزت عن المسیء عفوت عنه و صفحت بحث
ثانی البحر مجتمع و محل آب کلان دنیا معروف بسمندر و بحر محیط ارض میباشد و بعض بحر و بحور و بحار است سوال چرا دریا بحر نامیده شد جواب اهل معانی
ولغة گفتند برای التسلیع و وسعة آن بحر نامیده شد لهذا بحر کثیر العلوم و وسیع الاطلاع را میگویند در مصباح گفته سمی بالبحر لاتساعه و منه قیل فرس

اول کسیکه اجر پخت ساخته و عمارة بنا کرده فرعون بوده ۱۲

بحر اذا کان واسع الجهة در جمع بحر فرمود و اصل البحر من السعة من الشق و منه البحیرة لسعة شق اذنها و بحر فی العلم اذا اتسع فیه **بحث**
ثالث وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر بدانکه هرگاه قوم فرعونیان ایفاء عهود نکردند و تا بیست سال چندبار زیاده مرة بعد مرة و کرة بعد کرة آخر فرعون با کل
قوم و لشکر و امناء و وزراء و دولت در شورے خود را تا بی همه آنها قرار برین گرفت که از دست طرف بحر حمله و تعاقب بر موسی و قومش نمایند تا آنکه بقتل آمدند و آنکه باقی ماندند
بقتال بحر و بهر نیل راه فرار دگر ز ایشان راهی نماند پس همه ایشان با امیر با موسے میکنند **پس** تعاقب نمودکلهم کردند تا بکنار دریا کلیم الله رسیده بحر عصا خود
زده از یک کنار تا کنار دیگر از قعر دریا زمین خشک منودار شده و عقب بنی اسرائیل فرعونیان کلهم در زمین بحر وارد و داخل شده و آخر بنی اسرائیل بالای کنار
دیگر بر زمین خشک رسیده و فوراً انشقاق و استاده آب بحر بهم وصل شد کل فرعونیان هلاک بغرق شده و کل بنی اسرائیل نجاة از بحر یافته و جاوزنا بیان آنحالة
است **پس** معنی این جمله آنکه هرگاه آیات خود با سرائیلیان بکرات و مرات بدست موسے نمود و آخر اهلاک اعدا ایشان فرعون مع کل قوم او غرق در بحر
فرمود و اسرائیلیان را مع موسے بسلامة گذر و عبور از بحر قهار مهالک دادیم **در کشاف و مدارک و لباب** است روی انه عبد بعضهم موسی یوم
عاشورا بعد ما اهلك الله فرعون وقومه فصاموه شكراً لله نعم یعنی **مرویست** که قوم تبعه موسی با موسے گذر و عبور کردند از قهر بحر قهار بعد اهلاک
خدا فرعون و قومش را **پس** ایشان دران روز همه ایشان صوم گرفتند بشکریه آن نعمة عظمی **اقول** در بخاری مرویست از عایشه این صوم عاشورا در جاهلیة و در
ابتداء اسلام جاری بود **پس** بصیام شهر صیام صیام عاشوره منسوخ گردید چنانچه بزکوة هر صدقه منسوخ گردید **اشکال** قرآن ناطق است که فرعون حین
الغرق ایمان صادق بخالق آورده بود و امنت انه لا اله الا الذی امنت به بنوا اسرائیل علی الاعلان و الاجهار تلفظ بان نیز کرده و جبرئیل چرا بقبضه خاک آن وقت دهانش
را پر کرده و در جوابش گفته الآن وقد کنت من قبل الکافرین و جبرئیل این فعل آیا بامر الهی کرد یا بلا امر الهی **بر اول** جبرئیل معصوم عاصی گردید چه مانع او از
اظهار ایمانش شده **بر ثانی** خالق طالب و راضی بکفرش بود و نزد عدلیه چگونه بر نقد این چنین امر و حکم و رضا بان جایز میباشد **جواب** چونکه عقلاً و نقلاً ایمان
بالاجبار و الاضطرار اصلاً منظور و مقبول نیست و بر اجبار و الجاء ذم و قدح و نفع و مدح مرتب نمیشود **تنبیه** هرگاه اینقدر واضح شد پس چند جا است که توبه و ایمان
قبول نیست **همها** نزد احتضار و جان کندن احوال آخرة بمحتضر حاضر و معاینه میشود **و اگر** او ایمان و توبه کند در آن وقت مقبول نیست **همها** وقت ثبوت معصیت
نزد حاکم شریعه پس اگر توبه بعد آن کند حدش ساقط نمیشود چه او الحال بترس حد این وقت توبه میکند **همها** بعد از ایمان کفر و ردة اظهار کند مرتد فطری را توبه اش علی
الظاهر قبول نیست **همها** نزد ظهور آثار قیمة چون ظهور دابة الارض الموعود فی القرآن و دیگر **و** رجوع آفتاب بعد غروب از مغرب اثر ابتداء یوم القیمة است و آن وقت توبه
و ایمان هیچکس ابداً قبول نمیشود زیرا که معاینه آثار قاطعه یوم العدل و الجزاء میکند و در جمله این وقات باب توبه مسدود و گردیده **همها** وقت نزول عذاب الهی بر
قومی یعنی که قبل بران عند الاحتجاج ایمان نیاورده و توبه نکرده باشند چون امم سابقین بهلاف **و** توبه احدی وقت ابتلاء و التباس آن قبول نیست الا قوم
یونس را توبه قبیل و رود البلاء علیهم قبول شده فقط **تذکره** پس عدم قبول توبه و ایمان فرعون نزد ورود ابتلاء او بعذاب لسانا اظهار ایمان چون سابق مرات کرده
بود **لهذا** جبرئیل در دهانش خاک انداخته جوابش داد که الآن ایمان میاری و قبل برین ایمان نیاوردی **اما در بحر** مفسرین دو قول دارند **احدهما** از بحر
مراد دریاے قلزم که آب شور دارد و قریب بصره است **ثانیهما** مراد از بحر نهر نیل است **بحث رابع** عکف مواظبة و ملازمة مستمر بشی دیگر میباشد از عکف یعکف
عکفا و عکوفا من باب قعد و ضرب لازم و متعد است **و زجاج** گفته العاکف هو المواظب و الملازم لشیء و من هذا قیل الملازم المسجد معتکف **و در شریعة**
اعتکاف نوع عبادتی است از وقوف و مکث در مسجد جامع مع الصیام اقلش یک یوم و شب ملازمة مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد کوفه **و** مسجد جامع بصره
خصوصاً بالاخلاف **و در** غیر این مساجد خلاف است **در مجمع** فرمود و عکفت علی الشیء و اظبت علیه و لزمته **و** منه الاعتکاف و هو
لزوم المسجد للعبادة فیه انتهی **بحث خامس** یعکفون بکسر کاف است یا بضم کاف دران بحث دو لغت و دو قرائة اند **قرائة** قراء کوفه غیر عاصم
بکسر کاف **و قرائة** باقی قراء بضم کاف است **بحث سادس** فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم یعنی وقتیکه اسرائیلیان با موسے از قعر بحر
از غرق نجاة یافته خارج شده و بر زمین با قدام ترسهنوز بوده رفتار میکردند پس آمدند و رسیدند اسرائیلیان بر گروهی و طایفه که ایشان معتکف یعنی متوقف
و ملازم بر عبادة اصنام و اوثان مخصوصه خود بودند یعنی آن طایفه را دیدند که بعبادة اصنام خود ملازم شب و روز مستمر اند **و در** آن طایفه که کدام بودند
دو قول دارند **احدهما** از عمالقه کنعانیین بودند که موسے بقتال همین طایفه کنعانیین مامور گردیده **ثانیهما** آن طایفه قوم لخم بوده همین قول قتاده است انهم کان
اولئك من لخم نزلوا بالرقة او بالرنيف **در لباب التنزیل** نیز از قتاده نقل کرده قال کان اولئك من لخم کانوا نزولاً بالرقة **و** همین در مجمع هم

جواب اشکال بعدم قبول ایمان و توبه فرعون وقت غرق قبول نشد ۱۲

نقل کرده

تفکرده اما خازن بغدادی بعد این فرمود یعنی بالفتشا حل البحر یعنی بمعنی الرقه کناره بحر است محشیان بیضاوی نوشتند قوله من لخم و
اللخم حی من الیمن ومنهم کانت ملوک العرب فی الجاهلیة یعنی لخم بلام وخاء معجمه نوقا بینه قبیله از شرفا یمین بودند وازهمان قوم لخم ملوک وسلاطین عرب در ایام
جاهلیة بودند همین را در صحاح جوهری گفته لخم حی من الیمن ومنهم کانت ملوک الیمن فی جاهلیة العرب وهم ال عمرو بن عدی بن نصر اللخمی
واللخم بالضم ضرب من سمك البحر یقال له الکوسج اما در اصنام هم در اینجا دو وجه اند احدهما این اصنام صور منحوتة احجاری وخشبی وباللوری بودند
از آدم وملائکه وکواکب بظنون خود ثانیهما این اصنام تماثیل گاو ساله بودند واین اول قصه گاو ساله است که در عیون اسرائیلیان منظور ودر قلوب شان میلان
ومحبت گاو ساله پرستی مرکوز ومحبوب گردیده پس باین جهت گاو ساله پرستی اسرائیلیان کردند با یکه موسی بر طور بود وازنهی وزجر هارون نبی صلواته جز نشد
وقول ابن جریج همین است در در منثور از ابن منذر ابن جریر از ابن جریج روایت کرده در ذیل آیه یعکفون علی اصنام لهم قال انها تماثیل بقر من
نحاس فلما کان عجل السامری شبه لهم انه من تلك البقر فذلك اول شأن العجل لیکون لله علیهم فینتقم الله منهم بعد ذلك انتهی حاصل روایة آنکه آن
اصنام بصورة گاو ساله از مس بودند نهایت شکیل خوش منظور وخوش هیکل لهذا سامری هم بر غوبیة ومیلان اسرائیلیان شبیه آن گاو ساله گاو ساله از طلاء ساخته بمعبود
ایشان را وهمان اول شان گاو ساله پرستی اسرائیلیان شد چونکه سامری از راس وس منافقین اصحاب موسی بود غرضش در تعمیل وتشکیل گاو ساله این بود که تا بر
اسرائیلیان حجة تعم قایم گردیده انتقام از انها بگاو ساله پرستی بگیرد بحث سابع در کما لهم الهة در این جمله سه وجه اعرابی مجوز اند اول جایز است که لفظ ما مصدریه
ملحق بکاف تشبیه شده پس تقدیرش کما ثبت لهم الهة پس ما مجلا با بتداء مرفوع وما بعدش خبرش باشد کاف تشبیه مانع از ابتدائیت او نمیشود چنانچه کاف
بسیار در مبتدا وخبر پیوند میشود چون شعر کما سیف عمرو لم تخنه مضاربه ثانی ما در کما جایز است موصوله وضمیر لهم عاید بسوی او باشد والهة بدل از آن
ضمیر باشد وتقدیرش کالذی هو لهم الهة باشد سعودی وابوالبقاء وغیرهما گفتند که کاف کما متعلق بمحذوف صفة الها واقع شده وما موصوله ولهم
صله آن والهة بدل از ما باشد وتقدیرش اجعل لنا الها کائنا کالذی استقر هو لهم است ثالث نزد اکثر در کما ما کافه ربست کاف لهذا ما بعدش جمله واقع شد
بحث ثامن قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة بقول بنی اسرائیل وقت معاینه عبده اصنام که مشغول با جلال وعبادة آن اصنام خود بودند
بموسی گفتند قرر وعین لنا وبقول انصب لنا الها کما لهم الهة ای لکل واحد منهم صنما یعبد وهم جیانا فی مصرهم یعنی بنا بر قول اول تبعه موسی
گفتند ای موسی معین ومقرر کن با طایفه کلهم معبودی را وبقول ثانی نصب کن وبگذار برای هر یکی از ما یک معبودی را که عبادة بکنیم ما هر یکی او را حضور او عیانا
چنانچه مر ایشان جمله را اصنام معبوده اند وبرای هر یکی از انها اصنمی فرادا است وهر یکی از انها عبادة خاص با و میکنند تنبیه مجمع علیه علماء وحکماء است
که این لانهایة جهالة تبعه موسی است خواه مراد از جهالة حماقة مراد بگیر چه نقیض عقل جهل نزد بعضی حمق است وحماقة سفاهة وبلادة طبیعة بغایت درجه میباشد
خواه مراد از جهل نقیض علم وفهم بگیر چه هر دو وجه در قاموس در لغة جهل نقلکرده زیرا که آن قوم احمق واجهل ابلد از طبیعة گاو وگوسفند گر یا بوده باشند
چه ایشان آیات تسعه بل اضعاف از آن را بالتوالی والتعاقب واغراق کل اعداء وانفلاق بحر بنجاة خود وانها از قعر بحر وهلاکة کل اعداء بغرق متلاحق ومتعاقب
با ایشان شده وهنوز اقدام ایشان از آب تر بوده معهذا تعدد اله درخواست کردند پس این دلیل قطعی است که آن قوم تبعه موسی قطعا مجوز ومعتقد تعدد الهیت
تجسیما وحلولا وتحدید او سبحانه درجهت بودند لهذا درخواست اجعل لنا الها کما لهم آلهة بصیغه جمع مع التشبیه ذکر کردند در لباب التنزیل نقل کرده
هذا یدل علی غایة جهل بنی اسرائیل وذلك انهم توهموا انه یجوز عبادة غیر الله تعالی بعد ما رأوا الایات الدالة علی وحدانیته تعالی وکمال قدرته قهرا وهی الایات
التی توالت علی قوم فرعون حتی اغرقهم الله تعالی فی البحر بکفرهم وعبادتهم غیر الله تعالی فحملهم جهلهم علی ان قالوا لنبیهم موسی اجعل لنا الها کما لهم
الهة فرد علیهم موسی بجهلهم فی قوله انکم قوم تجهلون ای عظمة الله سبحانه وانه لا یستحق العبادة سواه یعنی دلالة دارد بر غایة جهل تبعه موسی
چه انها توهم کردند بجواز عبادة غیر الله بعد معاینه معجزات قاهره داله بر توحید واحد وقدرة تعالی مع هذا بموسی گفتند که برای ما الهی را جعل کن ونشناختند مع
این آیات خدا وواحدانیة خالق واختصاص عبادة باو سبحانه را در مجمع هم مثل همین فرموده وفی هذا دلالة علی عظم جهلهم بعد ما رأوا الایات
المترادفة والمعجزات القاهرة الملجئة الی تصدیقه تعالی وتوحیده من حیث توهموا انه یجوز عبادة غیر الله تعالی ولم یعرفوا ان المجعول لا یکون الها
واجبا مستحقا للعبادة وان الاصنام لا تکون الهة یعنی با ایشان مع معاینه اینهمه دلائل قاهره ملجئه الی علم الضروری معرفة وشعور هم حاصل نشد که شئ مجعول اله
واجب مستحق عبادة واصنام مجعوله ابدا اله نمیشوند اشکال کل تبعه موسی ایا اجعل لنا الها گفتند یا بعض ایشان واگر اسناد این الی بعضهم کرده شود

منافی عموم قرآن وجاوزنا ببنی اسرائیل است وتخصیص بعض بلا ثبوت مخصص قاطع باطل میباشد واگر اسناد این الی الکل کرده شود چنانچه قرآن هم مشعر کل
آنست پس عابرین از بحر زیاده از هفتاد هزار آدم بودند وبقولی چند لکه آدم بودند وعلی التقدیرین چگونه براینچنین جم غفیر وانبوه کثیر تجویز تقدید در
الهیة بفور نمایند که واجعل لنا الها کما لهم آلهة بکلمه واحده کل آن طوایف بگویند مع معاینه آیات تسعه وفلق بحر وغرق اعداء ایشان ونجات کل ایشان عند
العقل ممتنع است **جواب** دراین دو وجه اند **احدهما** مختار جمعی هست که مراد ازین بعض تبعه موسی است نه کل ایشان وهمین قول فخر رازی وتبعه اوست
کما قال فان قیل فهذا القول صدر من کل بنی اسرائیل **و** من بعضهم قلنا بل من بعضهم لانه کان مع موسی السبعون المختارون **و** کان فیهم من یرتفع
عن مثل هذا السؤال انتهی **ثانیهما** این قول کل عابرین تبعه موسی از بنی اسرائیل وغیر بنی اسرائیل بظهور وبصدور آمده **سوال** آیا قائلین اینقول معلوم ومقرر
اند یا نه **واگر** معین اند پس ایشان کدام اند **جواب** نزد آنانکه مراد کل اند نزد ایشان حاجة تعیین نیست چه کل تبعه موسی بودند **اما نزد آنانکه** مراد ازین
بعض است پس نزد ایشان مراد از قائلین اینقول خاص بنی اسرائیل اند وسحره با ایشان شامل وداخل نیست **اما سحره** بکمال معرفة خود ایمان آورده وتوعید
شدید فرعونی را پروا نکردند شفاها باو جواب دادند که تو هرچه میخواهی بما بکن ما باک از قتل بانواع شدید نداریم لا ضیر انا الی ربنا منقلبون **اما** اثبات آنکه بنی اسرائیل
خاص باینقول مراد اند بچند وجه است **اول** بنحو این آیه وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر الخ **ثانی** بجواب تقبیح موسی با ایشان انکم قوم تجهلون **ثالث** کمال جهالت
وغباوة وبلادة الطبیعة ایشان بودند مثل ایشان در اجهل الناس والخلق وابلد الطبیعة از گوسفند وگاو ومیش وگاو وساير در عالم الی حین هست لهذا ایشان بکرات
ومرات در حضور انبیاء خود مرتد وکافر میشدند وکلام الهی بمعیت موسی بطور شنیده بموسی گفتند که تصدیق تو نمیکنیم که اینکلام خدا با تو بود تا وقتیکه ذات خدا را بچشم نبینیم
الروس معاینه نکنیم وبهتمامی مار القول نقم مثکایة عنهم لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة **و** بموسی در حرب کنعانیین گفتند فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون یعنی ایموسی خود ت با خدایت بجنگ ایشان برو ید وما اینجا نشسته نگران میباشیم **و** خالق را ذوالاجسام صاحب الحرکة والانتقال قرار دادند **و** گاو ساله
پرستی سامری کردند وسخن ومنع هارون نبی را اعتنا نکردند **تنبیه** چنین احوال قبیل وقال بنی اسرائیل هر گاه در توراة وقرآن وعلم سیر از ایشان ثبت وضبط باشد
پس از قول چنین اجعل لنا الها کما لهم آلهة چه شبهه است هر **و نیست** آن یهودیا قال لعلی علیه السلام اختلفتم بعد نبیکم قبل ان یجف ماؤه فقال
علیه السلام فی جوابه قلتم اجعل لنا الها کما لهم آلهة ولم یجف اقدامکم **رواه** فی الکشاف **و** صاحب المدارک والتیسیر وغیرهم یعنی یهودی امیر المؤمنین
علی گفت که شما مسلمانان اختلاف کردید بمحض مرگ پیغمبر الارض الموعود که تنهای مرطوب هنوز بود بتغسیل آنحضرت **حضرت امیر** بفور در جوابش فرمود اما شما یهود
بعد معاینه آیات تسعه وفلق بحر بکنارش سلیم مع موسی رسیده هنوز اقدام شما تر باب بحر بوده طلب معبودات عدیده بقول اجعل لنا الها کما لهم آلهة کردید وپیغمبر
شما زنده نزد شما بود فبهت الذی کفر **تنبیه** کلا اینقالات ایشان دلالة دارد که ایشان اعتقاد تجسیم وتشبیه اله داشتند لهذا چنین افعال واقوال بظهور از ایشان
بعید نیست که حکیم علیم تعالی ایشان را از گاو ساله خریدن والزام ذبح او فرموده باشد تا عظم اصنام واجلال تماثیل گاو ساله های عاکفین علیهم **و** میل ومحبة گاو ساله پرستی
سامری از عیون وقلوب اسرائیلیان زایل شود وتا بدانند که اگر گاو از نوع معبود میبود او مذبوح ومطبوخ ومشوی بنار وماکول باکل ومستحیل ومنقلب ببول وبراز
در بطون ایشان نمیشد والله اعلم **اشکال** اینقول اجعل لنا الها آیا کفر بود یا نبود **واگر** کفر بود توبه ایشان بعد اظهار روات وکفریات بکرات چگونه قبول میشد
جواب دراین نیز مفسرین دو قول دارند **احدهما** قول جمعی منهم **بغوی در معالم** گفته که قول شان کفر نیست زیرا که ایشان در الهیت وتوحید او شاک
نبودند وقول کفریه صریحه اجعل لنا الها حمل کردند برانکه چون قبله او را وقت عبادة بگردانند وبقبال او عبادة سجده نمایند **کما فی المعالم واللباب وغیرها**
گفته ولم یکن ذلک شکا من بنی اسرائیل فی وحدانیة الله تعالی وانما معناه اجعل لنا شیئا نعظمه ونتقرب بتعظیمه الی الله **و** ظنوا ان ذلک لا یضر الدیانة
فکان ذلک لشدة جهلهم **ثانیهما** اینقول کفر است اینمذهب دیگران بچند وجه است **اول** آنکه با اجعل لنا الها تقرب الهی صریحا طلب کردند **و** لفظ الها
تنکیر دلیل بر تعدد است پس ایشان طلب شریک فی الواقع کردند **ثانی** بعد اجعل لنا الها تشبیه دادند در معبود وجمع بقولهم کما لهم آلهة هرچند مشرکین
طوایف اند بعضی حلولی وبعضی اتحادی **و** بعضی تشبیهی **و** بعضی تجسمی **و** بعضی توسلی وتقربی چنانچه از مشرکین او تعالی نقل فرموده قالوا ما نعبدهم الا
لیقربونا الی الله زلفی **تنبیه** همه این طوایف مشرکین اند وعبادة بهر نوع آلهة دانسته بلا شک کفر است لهذا براین همه اصناف کفار ومشرکین اطلاق
میشود وبلا رجوع ازاین اعتقاد واجب القتل بالنص والاجماع میباشند **ثالث** خود موسی در جواب شان حکم سفاهت وتجهیل ایشان از توحید ومعرفة اله کرده
واگر ایشان معتقد توحید تعالی میبودند البته اصلا چنین کلیم الله تجهیل عام وتام با ایشان نمیفرمود **رابع** بعد آن موسی در جواب دیگر ایشان باطل فرمود این صریح

است که کفر بود

جواب اشکال مشکل ومعضل که چند هزار آدم از بنی اسرائیل بعد معاینه آیات چگونه اجعل لنا الها کما لهم آلهة گفتند

جواب اشکال قائلین اجعل لنا الها کافر شدند یا نه

موسی بعد نزول ...

است که کفر صریح طلبیده بودند اگر مراد شان بطور قبله غیر کفری بود البته عموماً آنرا باطل نمے فرمود **خامس** دیگر در جواب شان فرمود قال اغیر الله ابغیکم الٰهاً
این اصرح است که ایشان طلب غیر الله کرده بودند و اگر باعتقاد مراد شان تهدید آله معبود می بود البته کلیم الله جواب اغیر الله ابغیکم الٰهاً نمیفرمود و باین لازم میآید
ازینها مطلوب چیزی و جواب بچیز دیگر کلیم الله داده است لا یجوز برآنحضرت میباشد **اما جواب سوال** توبه اینها بکرات بهر مره کفر چگونه ازینها قبول میشد بدو وجه
میباشد **وجه اول** آنکه اینها اجهل و ابلد بکمل طبایع حیوانات لایشعر قریب العهد و مغمور در کفر قبطیان و نزد اینها پرورش صدها سال یافته بودند و از جهت حدیث
العهد بالایمان توبه بکرات باینها لحوق شبهات میشد تواب الرحیم مکرر قبول توبه اینها میکرد چنانچه در این است هم از مرتد ملی یعنی جدید الاسلام تا چهار مرتبه مجاب میشود **وجه**
ثانی یحتمل که در شریعة موسی از مرتد ملی و مرتد فطری هنگام تا مرگ باب التوبة مخصوص بنی اسرائیل مفتوح بوده باشد اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم **تذکره** بدانکه
آیه کریمه لترکبن طبقاً عن طبق وعده قطعیه باین است اسلام وارو شد که اینها هم قدم بقدم گفتار و رفتار چون یهود و نصاری خواهند کرد چنانچه **در جامع ترمذی**
در باب لترکبن سنن من کان قبلکم بالخاص درین است **و در مشکوة** هم **بغوی** در مصابیح **و تفسیر** معالم التنزیل و صاحب لباب التنزیل
و غیرهم از ابو واقد لیثی روایة باسانید خود کرده اند قال خرجنا مع النبی الی حنین فمررنا بشجرة للمشرکین **و فی المعالم** مررنا بسدرة للمشرکین یقال لها ذات انواط
یعلقون علیها اسلحتهم فقلنا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط فقال صلعم سبحان الله هذا کما قال قوم موسی اجعل لنا الٰهاً کما لهم
الهة والذی نفسی بیده لترکبن سنن من کان قبلکم هذا حدیث حسن صحیح **در معالم** بچنین الفاظ روایة کرده قال خرجنا مع النبی قبل حنین فمررنا بسدرة
فقلنا یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط کما للکفار ذات انواط وکان الکفار ینوطون سلاحهم بسدرة یعکفون حولها فقال النبی الله اکبر هذا کما
قالت بنو اسرائیل لموسی اجعل لنا الٰهاً کما لهم الهة ثم قال النبی لترکبن سنن من قبلکم انتهی حاصل آنکه پیغمبر و قتیکه بسوی جنگ حنین رفت و اصحابه
بمعیت آنحضرت بیرفتیم تا رسیدیم بدرخت سدره و باهم صحابه پیغمبر را گفتیم یا رسول الله برای ماهم ذات الانواطی را مقرر و معین کن چنانچه برای کفار ذات انواط
مقرر اند چه درخت سدره را میمون و مبارک و محترم و واجب الاجلال و التعظیم انگاشته بودند و بران اسلحه و البسه جنگی بیاویختند و عاکف و ماکث بهار و دروا و عبادة میکردند چنانچه
هنود درختهای **پیپل** و درختهای **بهرگد** را حرمت و تعظیم هنود مینمایند **پس پیغمبر** در جواب شان فرمود سبحان الله این قول شما چون قول یهود بهری
است که اینها بموسی گفتند برای ما هم الٰهی معین و مقرر کن چنانچه برای این مشرکین اصنام بجای خالق در بتخانه مقرر است **در بخاری** در باب ما ذکر عن
بنی اسرائیل خاص روایة کرده از سعید خدری قال قال رسول الله لتتبعن سنن من قبلکم شبراً بشبر و ذراعاً بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم قیل
یا رسول الله الیهود و النصاری قال النبی فمن **در مشکوة** گفته این متفق علیه است حاصل آنکه پیغمبر مخاطب باصحاب فرمود بقسم میگویم که شما اصحاب هم پیروی
میکنید طریقهای امم سابقین را وجب بوجب و ذراع بذراع حتی اگر اینها بسوراخ سوسمار رفتار کرده باشند شما هم رفتار بسوی آن خواهید کرد **و** اصحاب عرض کردند
آیا امم سابقه مراد یهود و نصاری اند پیغمبر فرمود پس کدام مراد باشد یعنی همان هر دو مراد اند **تبصره** پس اعتبار از تخالف و ارتداد اصحاب بعد آنحضرت باطل محض
است **بحث تاسع** و ممنع فرمود متبر از تبار معنی هلاک است **و** ازینجا طلا را تبر میگویند **سوال** چرا طلا را تبر نامیدند **جواب** بدو وجه است **احدهما**
ان معدنه مهلکه یعنی معدن آن مهلک میباشد **ثانیهما** قال الزجاج یقال لکل اناء مکسر متبر و کسارته تبر و زجاج گفته چونکه طلا ریزه ریزه میباشد لهذا آنرا تبر
نامیده اند و لهذا هر ظرف مکسوره را تبر و متبور میگویند **و** بعضی در مهلک تجویز کرده که طلا از صاحب طلا عسر و فقر را بلاک و زایل میسازد **و لیث** گفته التبار الهلاک یقال
تبر الشیء یتبر تباراً **و** التتبیر الاهلاک **و** منه قوله تعالی تبرنا تتبیراً **و** یقال الذهب المنکسر المتفتت التبر **سوال** تبر آیا بر طلا و نقره هر دو معاً اطلاق میشود
یا نه **جواب** بلی بر هر دو اطلاق تبر میشود **در مصباح** گفته التبر ما هو من الذهب غیر مضروب فان ضرب دنانیر فهو عین **و** قال ابن الفارس التبر
ما کان من الذهب و الفضة غیر مصوغ **و** قال الزجاج التبر کل جوهر قبل استعماله کالنحاس و الحدید و غیرهما و تبر یتبر من باب قتل و تعب
هلک و یتعدی بالتضعیف فیقال تبره **و** الاسم التبار **و** الفعال بالفتح یأتی کثیراً من فعل نحو کلمه کلاماً و سلم سلاماً و ودع وداعاً **و** ابتر
افعل تفضیل از بتر یبتر بتراً بتقدیم باء موحده بمعنی قطع و ذنب بتر یده و در بیده غیر این باب تبر بتقدیم تا مثناة بعد آن با موحده بمعنی کسره و هلاکه می باشد
چه نگهبان و شنان آنحضرت مقطوع النسل بود و باین امر آنحضرت را عیب و طعن میکردند **و** مقطوع النسل بعد موت خود عقب بریده معدوم الاسم و الا ثر میشود
و خالق در رد طاعنین یعنی بامویه این آیه ان شانئک هو الابتر فرمود **امام رازی** در سوره کوثر فرموده که انجمله از شواهد نبوة بوقوع آمده که نبی مع
مع الکثرة نام و نشان ایشان در عالم ظاهر و باقی نمانده **اما** از ذریة آنحضرت از نسل حسنین خصوصاً از آدم ثالث علی ابن الحسین بفضل الله کثرة النسل

سورة الاعراف
جواب اشکال اجعل لنا الٰهاً … [illegible]
… بعد از موسی کفر و ارتداد بنی اسرائیل [illegible]
… بحث اجعل لنا … [illegible]
… توبه اینها بمرات قبول میشد

پیغمبر در دنیا نشود در ارض معبود و مسکون اند بشمار نمی آید **بحث عاشر** ان هؤلاء متبر ما هم فیه وباطل ما کانوا یعملون این دو جواب دیگر موسی بنی
اسرائیل میباشد **و** در مرجع هؤلاء دو احتمال اند **احدهما** بسوی اصنام راجع است **پس** بنابراین معنیش چنین میشود که بتحقیق خود آن اصنام در حقیقت مکسر و مدرست
ونابود میباشند زیراکه ذات ممکن حادث اند وجودی بالذات ندارند **و** ارجاع ضمیر مذکر بسوی اصنام وتانیث هم هر دو در قرآن آمده **ثانیهما** جایز که مرجع آن هؤلاء
بعاکفین اصنام میباشد **پس** بنابران معنیش چنین می شود که بتحقیق آن عاکفین اصنام در واقع هلاکت دنیا وعقبی اند **واما** در دنیا فی الحال تجانها واصنام هم
انها بامر خالق تعم بهدم وکسر وریزه ریزه کرده میشود **و** باطل محض است آنچه ایشان عمل میکنند یعنی اصنام ایشان مکسور ومهدوم وعبادة بانها فی الواقع نابود ومعدوم
محض است زیراکه عبادتها با حجار جمادی کرده اند وجزای عقبی بغیر سزای نار ابدی ندارند کما قال تعم فی عمل الکفار وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا **اما**
بطلان یعنی نابودی نقیض ثابت وحق از بطل یبطل بطلانا وبطولا بمعنے سقوط وفاسد **و** جمع باطل اباطیل میباشد **تنبیه** هرگاه اینمعنی بتو واضح
شد **پس** بعض اعلام فرمودند البطلان عبارة عن عدم الشیء اما بعدم ذاته او بعدم فائدته ونفعه **و** المراد من بطلان عملهم انه لا یعود علیهم من ذلك
العمل نفع ولا یدفع عنهم ضرا لانه عمل لغیر الله تعم فکان باطلا لا نفع فیه یعنی بطلان عبارة است از عدم ونیستی ونابودی شیٔ **یا** بذاته **یا** بعدم فایده
آن یا بعدم نفع آن **پس** مراد از بطلان عمل شان اینست که بعبده اصنام بمقابل عبادة وعمل شان نفعی ودفع ضررے از اصنام حاصل عابد در دنیا وعقبی اصلا نمیشود
زیراکه اصنام احجار جمادی لاروح ولا یسمع ولا یبصر اند **و** هرگاه اینقدر واضح شد پس این اعمال لغیر الله اند نیست ونابود محض بغیر نفع میباشد **اعلم** وتحقیق القول فی
هذا الباب ان المقصود من العبادة ان تصیر المواظبة علی تلك الاعمال سببا لاستحکام ذکر الله تعم فی القلب وتصفیه حتی تصیر تلك الروح سعیدة
بحصول تلك المعرفة فیها **فاذا** اشتغل الانسان بعبادة غیر الله تعلق قلبه بغیر الله ویصیر ذلك التعلق سببا لاعراض القلب عن ذکر الله تعم **و**
اذا ظهر هذا التحقیق ظهر ان الاشتغال بعبادة غیر الله متبر وباطل وضایع وسعی فی تحصیل ضد هذا الشیء ونقیضه لانا بینا ان المقصود من
العبادة رسوخ معرفة الله عن القلب فکان هذا ضدا للغرض ونقیضا للمطلوب **بحث حادی عشر** ابغی یعنی ابغیا بمعنے طلب کردن چیزے از کسی
واحدی یقال بغیت فلانا شیئا متعدی بدو مفعول میشود وباب مفعول هم کما قال تعم یبغونکم الفتنة **اما** در نصب الها دو وجه اند **احدهما** نصب الها
بحال کانه اطلب لکم غیر الله معبودا **و** نصب غیر بنابرین مفعول به باشد **ثانیهما** نصب الها بر مفعول به غیر الله منصوب بحال علی التقدیم است **و** باعتبار تاخیر
غیر صفة نکره الها باشد **و** تقدیرش ابغیکم الها غیر الله **و** محتمل که بتاخیر الها از غیر پس غیر الله صفة الها باشد تقدیر ابغیکم غیر الله الها باشد **ایضا** جایز است
نصب الها بتمیز باشد کما جوزه السعودی وغیره **بحث ثانی عشر** اغیر الله ابغیکم الها بدانکه این جواب چهارم موسے بطور رد باصحاب اجعل لنا الها یعنی
جواب اول انکم قوم تجهلون **دوم** ان هؤلاء متبر ما هم فیه **سوم** وباطل ما کانوا یعملون **چهارم** اغیر الله ابغیکم الها **و** همزه استفهام
بطور تعجب از تفوه وطلب ایشان تقریر وتعیین معبودی غیر الله تعم متضمن انکار وتوبیخ است **پس** معنیش آیا سوای معبود واحد تعم دیگری هست که بیارم وبطلبم
او را برای معبودیة شما یعنی بغیر اله واحد واجب لذاته مجرد از جسم ولوازم جسمانی کامل فی ذاته وصفاته دیگرے نیست که او را معبود شما قرار بدهیم او را درکار تا شما
عبادة کنید او را **جمعی** فرمودند **و** المعنی ان الاله لیس شیئا یطلب ویلتمس ویتخذ ویجیز الها بل الاله هو الله الذی یکون قادرا علی الانعام بالایجاد
واعطاء الحیوة **و** جمیع النعم یعنی اله چنان چیزے نیست که او را بطلبم وبیارم او را بجهتی ومکانی بجهتی ومکانی دیگر وبالتماس ورا آورده با الهیة گرفته شود بلکه اله
معبود خالقی غنی هست عالم وقادر بذات خود بر جمیع ممکنات ومقدورات وبر اکرام وانعام بایجاد از نابودی محض وبر اعطاء زندگی وبینایی وشنوایی وجمیع نعمات
اخر که بغیر او از دست احدے ابدا واصلا آن امور ناشی وحاصل نمیشوند **بحث ثالث عشر** فضل خلاف نقیضه بمعنی خیر یعنی زیادتی وافزونی بنعمة وحال
ومال دولة مخصوص میباشد **در مصباح** گفته وفضل یفضل من باب قتل زاد وخذ الفضل ای الزیادة **و** الجمع الفضول مثل فلس وفلوس **و**
تفضیل زیادتی وافزونی دادن کسی را بر دیگر باشد **در صحاح** گفته وفضلته علی غیره تفضیلا اذا حکمت له بذلك او صیرته کذلك **و** فاضلته ففضلته
اذا غلبته بالفضل **در قاموس** فرمود والفواضل الایادی الجسیمة او الجمیلة **و** فواضل المال ما یاتیك من غلته ومرافقه **بحث رابع عشر**
وهو فضلکم علی العالمین اینجمله حالیه وهرگاه بالا تعریف ووصف تعم کرد که او تعالی قابل نقل وتحویل وتحیز از عالم جسمانی اصلا نیست ومتصل بان بعد التبصیر ترغیبا
وتسکا لهم فرمود وحال آنکه او همان خالق موصوفیست که تفضیل ومزیة وافزونی داد شما را بر اهالی عالمیان اعصار وازمنه خود شما باین ایاتیکه بسا نفعین شما
نفرستاده وبلا خفیین شما هم عاید نخواهد شد **ایا** این تفضیل بانها تفضلا بود **یا** استحقاقا صحیح اول است یعنی تفضلا **اللام** کال العالمین صیغه جمع مقتضی کثرة است

بطلان عمل عابدین صنم

اجوبه موسی بطلاب معبود الهی

واین تخصیص

واین تخصیص بعالمیهم چگونه صحیح میشود **جواب** بدو وجه است **اولهما** هرچند عالمین صیغه جمع مقتضی عدد است **اما** ولکن بدخول الف ولام عهد ذهنی از عمومیت برآمده خصوصیت اهل زمنه واعصار خود ایشان حاصل و ثابت شد **ثانیهما** نیز بوجوه است **منها** چونکه خاتم الانبیاء ع اکمل و افضل کل انبیاء **و** کتاب این نبی ع اکمل وافضل کل کتب منزله **و** دین اسلام اکمل و افضل کل ادیان رسل است **پس** این امت هم باید که اکمل و افضل از کل امم سلف باشند **و** علاوه براین دلیل عقلی دلیلی سمعی هم ناص صریح براین است و او آیه شریفه کنتم خیر امة اخرجت الخ **و** غیرها دلیل قطعی بر خیریت و افضلیت این امت مرحومه نبی رحمة للعالمین علیه الصلوة والسلام است **لهذا** متفق علیه مفسرین اسلام است که تفضیل امة موسی خاص بر امم سلف و بر عالمین عصر ایشان است نه تفضیل بر این امت مسلمه مرحومه **و امام رازی و نیشاپوری** و تبعه او در اینجا فرموده اند در معنی وهو فضلکم علی العالمین دو وجه اند **الاول** المراد انه تعالی فضلهم علی عالمی زمانهم **الثانی** انه تعالی خصهم بتلک الایات القاهرة ولم یحصل مثلها لاحد من العالمین **و** ان کان غیرهم فضلهم بسائر الخصال **و** مثاله رجل تعلم علما واحدا **و** اخر تعلم علوما کثیرة سوی ذلک فصاحب العلم الواحد مفضل علی صاحب العلوم الکثیرة بذلک الواحد الا ان صاحب العلوم الکثیرة مفضل علی صاحب علم الواحد فی الحقیقة انتهی حاصل وجه ثانی آنکه یهود را آنچه تفضیل داده شد او عطاء آیات قاهره مخصوص ایشان بود و مثل آن به دیگر امم نیامده هرچند غیر ایشان از تفضیل بسایر خصایل حاصل شده و تمثیلش چنین آمده که علم واحد میداند **و** دیگری علوم کثیره میداند سوای آن علم **پس** صاحب علم واحد را تفضیل بر صاحب علوم کثیره بیک وجه نداییدا شد مگر آنکه صاحب علوم کثیره را تفضیل بر صاحب علم واحد فی الحقیقة است **منها** آدم متصف بالضرورة بدو قسم میشود یا کامل العقل والحواس والفهم والبصر والذکاء میباشد یا ابله الطبیعة و غبی الاحساس والادراک و ثقیل النطق و معقود البیان واللسان یا شد **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** دو صنف ضدین در اینجا ثابت شدند **و** معلوم بل بدیهی است که کامل العقل والعلم والذهن والادراک اکمل و افضل از غیر خود بالضرورة است که او این وصف ندارد **پس** مقابل ذکی عقیل غبی و بلید صاحب الحیل است **و** بجامل الذات والصفات را ادنی ایماء واشاره کافی ووافی میباشد بخلاف بلید و غبی **وامت یهود** بغایة غباوة و بلادة و بنهایة جهالة متصف بودند **لهذا** اظهر معاجز قاهره بانها آمده معهذا بکرات ومرات لاتعد ولاتحصی همیشه مرتد میشدند و اظهار کفر میکردند **و** این امت مرحومه چونکه بکمال صفات ذات متصف بود لهذا بانبیها ادق معجزه کلامی متضمن حقایق و دقایق آمده **و** ایشان بتصدیق حقیقی و ایمان واقعی و یقینکه کردند تردد و شک ادانی ضعفاء این امت را قدیما و حدیثا لاحق نشده و ثابت الاقدام علی الدوام بودند و میباشند **تبصرة** هرگاه این تفاوة در صنفین ثابت شد **پس** هر عقیل و ذکی و فهیم اکمل و افضل از غبی و بلید است **پس** باین جهت امت مسلمه اکمل و افضل از کل امم سلف خصوصا افضل از یهود و نصاری میباشد **و** تفضیل یهود مخصوص بر امم سلف و سابق انها یا بر عالمین ازمنه واعصار خود انها محمول گردیده **و** مواد رازی هم شاید از تمثیلش همین باشد که بنی اسرائیل هرچند بلید بوده باعتبار معجز جهر و اظهار ایات مخصوصه تفضل دارند **اما** امت مرحومه مسلمه را با نواع معاجز دقیقه بجهة کمال عقل و فهم اینها آمده پس فضل اینها کثیر برانها میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالی وَاِذْ اَنْجَیْنٰکُمْ مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ یَسُوْمُوْنَکُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُوْنَ اَبْنَآءَکُمْ وَیَسْتَحْیُوْنَ نِسَآءَکُمْ وَفِیْ ذٰلِکُمْ بَلَآءٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ ۝

ترجمه این آیه واحده ای بنی اسرائیل یاد کنید شما وقتی را که رهانیدیم شما را از دست و از جنگ تبعه فرعون که میچشانیدند شما را سخت عذاب میکشتند عمدا پسران شما را بغرض انقطاع نسل شما و باقی زنده میگذاشتند زنان شما را بجهة خدمتگذاری و بندگی خود و در این رهانیدن شما از دست و جنگ اینها مقتضی از جانب پروردگار شما بزرگ بود و یا در این گرفتاری شما بدست فرعونیان امتحانی عظیم و بزرگ بهره و جانب شما از پروردگار شما بود **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه انجاکم بلفظ ماضی واحد قرائت ابن عامر است **و قرائة** باقی قراء قول انجینکم **و قرائة** نافع تنها یقتلون بالتخفیف است **و قرائة** باقی قراء یقتّلون بالتشدید است **و قرائت** انجیتکم بالتشدید سعودی و غیره نیز نقل کرده اند **بحث ثانی** نجی ینجو نجاة بمعنی خلاصی از بلا که دار عذاب فهو ناج وهی ناجیة و نجاة بالمد نیز بالقصر هم اسم بمعانی المصلح **و** ناجیه بمعنی سارعة **و** الاسم النجوی **اما نجاح** قضاء حاجت باشد از نجح ینجح نجاحا و انجحت الحاجة نجاحا **و** انجح الرجل ایضا اذا قضیت له الحاجة **و** الاسم النجاح **اما** سام یسوم سوما چریدن حیوانات علف و گیاه را از دشت و بیابان **و** در اینجا

واذ کر واذ انجیناکم من آل فرعون باشد تقدیرش درانیجا واذ انجیناکم من آل فرعون **بحث ثالث** یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم یعنی پیچشانیدند عذاب
بمعاصرین بنی از بنی اسرائیل است یعنی ای اولاد یعقوب شما یاد کنید وقتی وزمانی را که ما نجاة دادیم شما را از ملکیت وازتصرف وچنگ قوم تبعه فرعون برادر وهم خطاب
دادیم شما را از اشق واشد تکلیفات وتعدیات ایشان **و** غرض اقصی درین یاد آوردن احسانات وانعامات واکرامات بنی اسرائیل می باشد تا متنبه ومتذکر شوند
بان پس ثانی را که چنین نعمات ونجاة از اشد محکمات وتعذیبات خلاصی ونجات داده وچنان نعمت وعزة ورفعة وکثرة شده وآنرا قطعا میدانند پس چگونه سزاوار
بانها باشد که بعوض این خالق محسن ومنجی اصنام جماد را معبود قرار بدهند وعبادة با و کنند **اشکال** درتذکیر این احوال اسلاف با خلاف چه فایده وسود است که بعد
هزار سال یاد منقضی شده بنسبت بر ذریه وانسال ایشان بگذارد وحال آنکه بعمل نیک یا بد جزا وسزا ومنت بدیگران نمیرسد ونمیرسد **جواب** درین یاد آوری
بعبرت وغیرة آوردن بندگان است همین از الطاف مقربه خدائی مهربان است چه اگر ابا واسلاف ایشانرا نجاة وخلاصی از قتل فرعون نمیداد البته این اخلاف انها
بوجود وبظهور نمیآمدند **و** درعزة ورفعت آبائی فخر ومباهات اخلاف زیادت میباشد **پس** در تذکیر آن غرض صحیح معقول حاصل است **بحث رابع** درمحل جمله
یسومونکم سوء العذاب نحاة وجوه دارند **احدها** جمله استینافیه پس از اینجا ابتدا ذکر در بیان حصول نجاة از مسائه ایشان از جانب فرعونیان **ثانیها** این جمله
حالیه است از مخاطبین **ثالثها** یا حال از من آل فرعون است **رابعها** این حال از هر دو یعنی از مخاطبین واز آل فرعون معا است لاشتماله علی ضمیرهما **و** همین محتملات
کشاف است بقوله هو استیناف لا محل له **و** یجوز ان یکون حالا من المخاطبین **او** من آل فرعون **بحث خامس** یسومونکم سوء العذاب
یعنی میچشانیدند شما را آل فرعون سخت وبدترین عذابها را چه بر العذاب جایز است که الف ولام استغراقی باشد **و** آل فرعون اشد واصعب انواع افعال
وامور سپرد وتحویل بال اسرائیل میکردند بی مزد واجرة بغیر لقمه نان کفافی بانها میدادند **و** ذلیل وحقیر وفقیر انها را میگذاشتند معهذا بر هر یکی از زن ومرد جزیه
معین مقرر کرده بودند وکسب وایما از انها میگرفتند **بحث سادس** ذبح نوع قتل خاصی است موجب اماتت واهلاک حیوان **و** آن عبارة است از بریدن دو بدن
تحت لحیتین حلقوم ومری ودو شاهرگ که دو طرف حلقوم هر حیوان میباشد وبقطع آن دو رگ خون کل بدن حیوانی بر می آید وحیوان احیوة وزندگی معدوم
ومنقطع میشود **بحث سابع** یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم این جمله بدل از سوء العذاب **یا** عطف بیان او میباشد یعنی قتل میکردند قوم فرعون پسران صغار
شما را وزنده میگذاشتند دختران شما را برای خدمتگذاری خود وبطور کنیزان در خانهای خود میبردند **و منقول** از اصحاب سیر است که هر طفلیکه در بنی اسرائیل متولد
می شد آن طفل را بحضور عیان والدین او چون مرغ وگوسفند بچه زیر پاهای ذابح گرفته بکارد وتحت لحیتین ذبح میکردند **و** ذبح طفل صغیر آدمی چون بچه
گوسفند زیر پاهای گرفته بعیان والدینش میکردند **یا** عذابی اسود وافتح واصعب در دنیا ازین هست **بحث ثامن** بلاء یعنی آزمایش **و** ابتلاء واختیار وامتحان
بیک معنی آزمودن است **در صحاح** گفته والبلیة **و** البلوی **و** البلاء واحد والجمع البلایا **و** صرفوا فعایل علی فعالی کما قلناه فی اداوة **و** بلوته بلوا
جربته واختبرته **و** بلاه الله بلاء وابلاء ابلاء حسنا **و** ابتلاه ای اختبره **و** البلاء الاختیار یکون بالخیر والشر **و** یقال ابلاه الله بلاء حسنا **در**
مصباح گفته وبلاه الله بخیر او شر یبلوه بلوا وابلاه بالالف **و** ابتلاه ابتلاء بمعنی امتحنه **و** الاسم بلاء مثل سلام **و** البلوی والبلیة مثله
بحث تاسع وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم مفسرین درمشار الیه ذلکم دو قول دارند **احدها** اشارة الی الانجاء ومعناه ان فی هذا النجاة لکم من
ایدی آل فرعون بلاء ای نعمة من ربکم عظیم یعنی درین نجاة وخلاصی شما از ایدی قوم فرعون وتبعه او نعمتی است مر شما را از پروردگار شما بزرگ **ثانیهما** وفی
ذلکم اشاره است بسوء العذاب یعنی در تعذیب شما بدست قوم فرعون امتحان فریقین است یعنی امتحان شما وقوم فرعون هر دو از پروردگار شما بزرگ است **وجه ثالث**
درگرفتاری شما بدست فرعونیان نعمتی است مر شما را از جانب پروردگار شما بزرگ **وجه رابع** در تعذیب شما بدست فرعونیان امتحان است مر فرعونیان را از جانب
پروردگار شما بزرگ یعنی بمقابل آن فرعونیان را در دنیا هلاکت استیصالی ودر عقبی انواع عذابهای نار الیم ابدی میباشد **و باقی** وجوه تفسیر این آیه در سوره بقره
گذشت **اشکال** در تکریر این قصه فرعون وموسی نفور طبایع است چنانچه بیکدفعه شنیده یا دیده شده پس طبیعة در دیدن وشنیدن آن قصه مایل وراغب نمیشود **و**
آنچه منفر از اصغا باشد بکلام الله العلام نباید ونشاید **جواب** بوجوه است **منها** کل قرآن یکدفعه در یک وقت جملة نازل نشده بل تنجیما زیاده از بیست سال الی آخر
ایه در بعض بعض سوره بحسب مقتضیات زمانی ومختلف الاشخاص ومتفاوت الاسباب تنزیل یافته **پس** باینجهت تکرار در بعض روایات وقصص میباشد انقدح نماید
معهذا در تکرار قصص در آیات الفاظ وحروف مختلف اند **و** در حروف والفاظ مختلفه قرآنی در ترکیب وترتیب آن حجم علم داخل ومکنون ومدفون **و** آن مرغوب
ومطلوب اعلام فنون است **و منها** قیل قایلیکه با بیت وسه فرعونیان وسحره وتبعه موسی بیت سال مکرر ومختلف الاحوال والاقوال بوقوع آمده پس اینجا

همان اقوال

همان اقوال کرره را در مختلف الاوقات بمقتضی زمان و مقام و اسوله تنزیل فرموده لهذا موجب تغیر تکرار کلام الله طلایع را نمیباشد و این مذاق بر ماهرین ذواق
هویدا و واضح است پس اشکال باطل است و وجوه آخر در جائی دیگر خواهیم نوشت انشاء الله القدیر الموفق **قوله تعالی**

وَوٰعَدْنَا مُوسٰى ثَلٰثِيْنَ لَيْلَةً وَّاَتْمَمْنٰهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيْقَاتُ رَبِّهٖٓ اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسٰى لِاَخِيْهِ هٰرُوْنَ اخْلُفْنِيْ فِيْ قَوْمِيْ وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيْلَ الْمُفْسِدِيْنَ

ترجمه این آیه واحده است میفرمایید و باو عده کرده بودیم موسی را برای دادن کتاب سی شبانروز را از ماه ذوالقعده چون دار مدار حساب شهور عرب بر
رویه هلال بود چه هلال شب مرئی میشود لهذا تاریخ را بشب مقرر کرده اند و باتمام و اکمال رسانیدیم آن سی روز القیم ده روز دیگر از عشره اول ذی الحجه پس تمام و کامل شد
میقات یعنی وقتیکه با موقت و مقرر کرده بودیم با موسی چهل شبانروز را و گفت موسی مر برادر خود هارون را که من طلب کتاب بجانب طور سینا میروم تو خلیفه یعنی جای نشین من
در قوم من یعنی بنی اسرائیل باش بصلاح آر هر کار یرا قابل و لایق اصلاح باشد از امور ایشان و پیروی مکن راه تبه کاران فساد کنندگان را **و در تفسیر ش** چند بحث
اند **بحث اول** در واعدنا دو قرائة اند **قرائة** ابو عمر و تنها وعدنا بغیر الف **و قرائة** باقی قراء واعدنا بالالف از باب مفاعلة است **پس** وعدنا از یکجانب
فاعل اقرار قطعی در ایصال امری و در ایفاء آن بوقتی معین یا غیر معین **یا** انکار قطعی از امری میباشد **اما** واعدنا اقرار یا انکار امری از هر دو جانب فاعل و
مفعول معًا میباشد چه باب مفاعلة نزد اہل وضع و معانی اکثر مشترک در جانبین است **و** در اینجا واعدنا مشترک میان موسی و الهی باشد باین معنی که او تعالی
بموسی وعده اعطاء کتاب بوقت معین داد **و** موسی هم وعده حضوری خود برای گرفتن کتاب توراة بوقت موعود داده **پس** مراد از واعد **و** نا وعده گرفتن
و وعده بیکدیگر میباشد **اشکال** در سوره بقره واذ واعدنا فرمود **و** در این سوره واذ وعدنا موسی اربعین لیلة فرمود **پس** تفاوت لفظ در کلام الله چرا باشد
جواب بدانکه در حقیقت وعده از جانب واحد میباشد چونکه در بدایة خالق بموسی وعده دادن کتاب داده بود **پس** در وعدنا بیان بدایه وعده الهی بموسی میباشد
اما آن وعده مشروط بمجی موسی بطور و موسی هم وعده بان داده بود **پس** در واعدنا حکایة همان اجابة جانبین در آخر میباشد **و** این تعارض و تفاوتی در کلام
تعالی لازم و عاید نمیشود و الله اعلم **بحث ثانی** در واعدنا **بدانکه** نزد کافه مفسرین خالق بموسی وعده داده بود که بعد اهلاک فرعونیان کتاب توراة
بتو میدهیم **و** موسی به بنی اسرائیل همین وعده الهی نقل کرده بود **کما روی** ان موسی وعد بنی اسرائیل و هو بمصر ان اهلک عدوهم اتاهم بکتاب فیه
بیان ما یأتون و ما یذرون فلما هلک فرعون سئل موسی ربه الکتاب فامره بصوم ثلثین یومًا و هو شهر ذی القعدة فلما تم الثلثین انکر
خلوف فیه فتسوک موسی فقالت الملئکة کنا نشم من فیک رائحة المسک فافسدته بالسواک فاوحی الله تعالی الیه اما علمت ان ریح فم الصائم
اطیب عندی من ریح المسک فامره الله تعالی بان یزید علیها عشرة ایام من ذی الحجة و ذلک قوله تعالی و اتممناها بعشر **یعنی** مرویست که موسی بقوم خود
در مصر وعده داده بود که وقتیکه خالق هلاک سازد وعده فرعونیان را من کتاب احکام و شریعة از خالق برای شما میآرم در آن بیان مامورات و منهیات الهی میباشد
و هرگاه فرعون هلاک شد موسی مسئلت کتاب بخود از پروردگار کرد **پس** خالق بموسی امر کرد که قبل اعطاء کتاب روزه یکماه تمام سی روز بگیر **و** موسی صوم
بماه ذی القعده تمام گرفته بسبب صیام در دهان صایم بخارات خالی از معده خلوفی یعنی بوی بدی در یکی زشتی ناشی و حاصل میشود **و** موسی آن خلوف صیام بد بنمود
لهذا در آخر یوم صوم خود در شام آخر با دو مسواک کرد تا ملائکه از عفونة خلوف متنفر از من نشوند و خدا را کلام با من کردن بسبب آن خوش نیاید **و** ملائکه بعد
مسواک بموسی گفتند که در یوم صوم از دهان تو ریح مشک معطر می شمیدیم و آن ریحه معطره فاسد و زایل بمسواک ساختی **پس** خالق هم بموسی وحی کرد ای
موسی آیا تو ندانستی که ریح فم صایم اطیب نزد من از بوی طیب مشک میباشد **پس** باین سبب خدا موسی را امر کرد که بران صیام یکماه ده یوم دیگر را صوم
بگیر **لهذا** موسی عشره اولی ذی الحجه را صوم گرفت **و** اتممناها بعشر ذکر همان است **بحث ثالث** در واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر
یعنی در با وعده داده بودیم موسی را که اول صیام ایام یکماه که سی روز کامل باشد بگیر پس کتاب توراة را بتو میدهیم **و** بقولی با موسی را وعده داده بودیم
که بعد انقضای سی شب ذوالقعده بتو توراة میدهیم و لکن در ایام آن متوجه بعبادتی باش که بعمل آن تقرب نزد من بتو حاصل شود و با تو در آن وقت هم کلام شویم

و توراة بتو بدهیم و موسی با تمام صیام ثلثین ایام شب بی و کیم بمناجاة اله مشغول شد و خالق اتمام و اکمال کلام خود با موسے تا عاشر عشره ذی الحجه کرد و توراة هم باو داد **و اتممناها بعشر** یعنی و ما اتمام و اکمال آن وعده ثلثین را بعشره کردیم اشاره بآن میباشد چنانچه طایفه از مفسرین آنرا فرموده اند ان الله تعالی امر موسی ان یصوم ثلثین یوما و یعمل فیها ما یتقرب به الی الله ثم کلمه و اعطاه الواح التوراة فی العشر التی زادها فلهذا قال و اتممناها بعشر و در اینجا اشکالات عدیده اند **اشکال** در سوره بقره و اذ وعدنا موسی اربعین لیلة و در اینجا ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فرمود در وعده ثلثین تخلف با ربعین واقع شد و در کلام و وعده حق تخلف و تاخر و تنقیص و تزئید اصلا جایز نیست اگر وعده ثلثین لیلة بود پس لیالی عشره را چرا بر ثلثین افزود و اگر وعده اربعین بود پس ثلثین را چرا فرمود و تم میقات ربه چگونه صحیح بشود **جواب اول** اصل وعده اربعین لیالی بود و ثلثین ایام صیام بگیرد و عشره دیگر بعد آن کلام و توراة بتو داده بشود پس در این آیه فتم میقات ربه اربعین لیلة تبیین و تفسیر اجمال میباشد **جواب ثانی** سلمنا که اصل وعده ثلثین لیلة بود و در آن مامور کرد اینکه موسی ایجاب صیام مقرب الی الله و با تمام آن بر طور رفت برای تکلم و طلب توراة **پس** در عشر اول ذی الحجه شبانگاه بموسے کلام و الواح توراة داده شد **جواب ثالث** ابو مسلم اصفهانی در سوره طه فرموده با در موسی الی میقات ربه قبل قومه و الدلیل علیه قوله تعالی و ما اعجلك عن قومك یا موسی قال هم اولاء علی اثری فجاز ان یکون موسی الی الطور عند تمام الثلثین فلما اعلمه الله تعالی خبر قومه مع السامری رجع موسی الی قومه قبل تمام ما وعده الله تعالی ثم عاد الی المیقات فی عشرة اخری فتم اربعون لیلة یعنی موسی مبادرة کرد بطور بغیر معیت قوم خود و خالق فرمود چرا عجلة کردی و چه چیز ترا بعجلة آورد که بغیر قوم آمدی **و** موسے عرض کرد که اینها اثر و عقب من خواهند آمد پس جایز است که موسی نزد اتمام ثلثین ایام بطور آمده باشد **و** حذا خبر از قصه قوم و گاو و گوساله پرستی سامری داده باشد **و** موسی از طور الی القوم رجوع کرده باشد قبل از اتمام با وعده الله **پس** موسے برای تحصیل موعود بمیقات رب خود در عشره دیگر رفته پس با این اربعین کامل شده اشکال ندارد **جواب رابع** قال بعضهم لا یمتنع ان یکون الوعد الاول حضر موسی بنفسه وحده **و** الوعد الثانی حضر المختارون من اصحابه معه لیسمعوا کلام الله تعالی فصار الوعد مختلفا لاختلاف حال الحاضرین لا ایراد فیه ثم الله اعلم **و** بعض مفسرین گفتند جایز است که اول موسی تنها رفته پس از آن صحابه مختارین او برای استماع و اصغاء کلام الله رفته باشند و آن عشره اولے از ذی الحجه است و با سبب تفاوت و رفع شده و این تفاوت در وعده الهی نے باشد **جواب خامس** انه تعالی قال اربعین لیلة ازالة لتوهم ان ذلك العشر من الثلثین لانه یحتمل اتممناها بعشر من الثلثین کانه کان عشرین ثم اتمه بعشر فصار ثلثین فازال هذا الابهام حاصل آنکه ذکر اربعین لیلة برای ازاله توهم فرمود تا وهم نشود کسی را که این عشره از عشرین بود و اتمامش بثلثین شده **و** در مجمع وجوهی متقارب بهذا المعنی نقل فرموده **احدها** ان العدة کانت ذا القعدة **و** عشر ذی الحجة **و** لو قال اربعین لیلة لم یعلموا انه کان الابتداء اول الشهر **و** لان الایام کانت متوالیة **و** لان الشهر شهر بعینه یعنی وعده اربعین یک ذی القعده و عشره ذو الحجه بود **و** اگر اربعین لیلة میفرمود دانسته نمیشد در آن که ابتدایش اول ماه بود و دانسته نمیشد که آن ایام متوالی بلا فصل بود و یا بالفصل **و** دانسته نمیشد که آن ماه عینا متوالی کدام ماه کامل بود و یا بالفصل بود **و** همین قول فراء و همین معنی قول مجاهد و ابن عباس و ابن جریج و مسروق **و** اکثر مفسرین است **و ثانیها** انه سبحانه واعد موسی ثلثین لیلة لیصوم فیها و یتقرب بالعبادة ثم اتمت بعشر الی وقت المناجات **و قیل** هی العشر التی نزلت التوراة فیها و لذلك افردت بالذکر **و** بقول آن عشره است که در آن توراة نازل شده لهذا بالانفراد ذکرش کرده **و ثالثها** ان موسی قال لقومه انی اتاخر عنکم ثلثین یوما لیتسهل علیهم **ثم** زاد علیهم عشرا و لیس فی ذلك مخلف لانه تاخر عنهم اربعین لیلة فقد تاخر ثلثین لیلة قبلها یعنی موسے برای تسهیل قوم بقوم گفت که من از شما سی روز متاخر میشوم و بطور میروم پس از آن عشره دیگر افزود و در ابزاد عشرة بعد ثلثین خلاف وعده عاید نمیشود چه مقصود اصلی اربعین لیالی بود و او حاصل شد **و** همین قول حضرة ابو جعفر باقر **ع** و قریب بهمین مروی از حسن است ان الوعد کان اربعین لیلة فی الاصل فاجمل هناك و فصل ههنا علی وجه التاکید فتم میقات ربه اربعین لیلة **اشکال** اربعین لیلة مقتضی است که موسی صیام چهل شبانه گرفت نه صیام بایام آن چه کلام هم با موسی شبانه شد نه بروز **و** توراة هم شبانه بموسے نازل شد نه بروز و صیام موسے بلیالی اربعین هم بهمین اقتضا ثابت شد **جواب** چونکه هلال و ابتداء ماه از ابتداء شب نمودار و معدود میشود لهذا در عرب شهر از اول و ابتداء شب نمود و ظهور هلال محسوب و معدود و محدود میشود **و پس** روز نزد ایشان تابع شب میباشد **و** قرآن بحسب مذاق و اصطلاح عرب نازل شده **لهذا** ذکر ایام باربعین لیلة آمده **تنبیه** هرگاه این وضع شد **پس** صیام از عبادات مخصوصه ایام قدیما و حدیثا بلا خلاف میباشد **و** هرگاه صیام از عبادات مخصوصه ایام ثابت باشد پس احتمال صیام لیالی باین قاعده و قانون قدیمی زایل شد اشکال عاید نمیشود **و تتمه** بدانکه در رفتن موسے بطور برای مکالمه الله تعالی و اخذ توراة اول صیام چهل روز گرفت **و** بعد تطهر اطهر

رفع اشکال در سوره بقره وعدنا موسی اربعین لیلة و در این سوره واعدنا ثلثین لیلة و اتممناها بعشر

جواب اشکال در اربعین لیلة مقتضی صیام لیالی است

ثابت شد

پتاب ازسرتا پای البسه صوف وپشم پوشیده رفت در **معالم التنزیل** بغوی وصاحب روض الجنان از مفسرین امامیه فرموده‌اند **و** قال اهل التفسیر ان موسی تطهر و
طهر ثیابه لمیعاد ربه فلما اتی طور سینا **فی هذه القصة** ان الله عز وجل انزل ظلمة علی سبع فراسخ **و**طرد عنه الشیطان **و**طرد هوام الارض **و**نحی عنه الملکین
کشط السماء فرأی الملائکة قیاما فی الهواء **و**رأی العرش بارزا **و**کلمه الله وناجاه حتی اسمعه **و**کان جبرئیل معه فلم یسمع ما کلمه ربه **و**ادناه حتی
سمع صریر القلم فاستحلی موسی کلام ربه واشتاق الی رؤیته وقال رب ارنی انظر الیک فقال لن ترانی حاصل آنکه اهل تفسیر گفته‌اند که موسی بزرگوار اراده رفتن
بطور غسلی و وضوئی کرد ولباس طاهر وپاک پوشید برای میعاد پروردگار خود بطور رسید **و در این قصه** است که او سبحانه تاریکی وتیرگی شدید فرستاد تا
هفت فرسخ چهار دور موسی را فرا گرفت **و** ابلیس **و** هوام وحشرات الارض از موسی دور گردانید **و** دو ملک کرام الکاتبین هم را از موسی دور گردانید **و** افلاک را کشف
ساخت تا معاینه کرد ملائکه سماوات را که در هوا قایم اند **و** دید عرش ظاهر با هر ابا را **و** بموسی خالق کلام واسرار خود را ذکر کرد تا آنکه همه آن را بموسی شنوانید وهمه را شنید
وفهمید **و** جبرئیل با موسی بود وهیچ حرفی از آن کلام واسرار نشنید **و** نهایة نزدیک وقریب خود گردانید تا آنکه موسی صریر گردیدن قلم تقدیر بگوش خود شنید **و** موسی
حلاوتی کلام یافت از استماع کلام الهی و مشتاق دیدار ذات مقدس شد عرض کرد که ای پروردگار ذات خود مرا بعیون الراس بمن بنما خالق در جوابش فرمود هرگز
وابدا مرا نتوانی دید **و** بحث این عنقریب می آید **در در منثور** است که ابو حاتم از ابو العالیه در ذیل این و واعدنا موسی الخ نقل کرده یعنی ذا القعدة وعشرا من
ذی الحجة خلف موسی اصحابه واستخلف علیهم هارون فمکث علی الطور اربعین لیلة وانزل علیه التوریة فی الالواح فقربه
الرب نجیا وکلمه وسمع صریف القلم **و بلغنا** انه لم یحدث فی الاربعین لیلة حتی هبط من الطور حاصل آنکه هرگاه موسی هارون را خلیفه گردانید بر اصحاب
وامة خود در آن چهل شب توقف بر طور کرد وخدا با او در الواح نوشته توراة داد وبار سیده کرد موسی را در آن چهل شبانه روز حدثی از بول وبراز اصلا طاری ولاحق نشد
بحث رابع میقات در اصل موقات مفعال از وقت یقت وقتا میباشد بجهة کسره میم واو را بیا بدل کردند یعنی مقدار زمان محدود میباشد **در مصباح** است
والمیقات الوقت **و** الجمع مواقیت **و** قد استعیر الوقت للمکان **و** منه مواقیت الحج لمواضع الاحرام **و الوقت** مقدار من الزمان مفروض لامر ما **و**
کل شیء قدرت له حینا فقد وقته توقیتا من باب وعد ای حددها وقتا **قیل** لکل شیء محدود موقوت وموقت **و** الجمع اوقات **سوال** این
وقت ومیقات آیا تفاوتی معین هست یا نه **جواب** واحدی **و** رازی گفته‌اند الفرق بین المیقات **و** بین الوقت بان المیقات ما قدر فیه عمل من الاعمال **و**
الوقت وقت للشیء قدره مقدر کان ام لا یعنی فرق در این دو لفظ این است که میقات عبارة است از زمانیکه مقدر ومعین در آن عملی از اعمال باشد چون صبح که
مابین طلوع فجر صادق با طلوع آفتاب او را بنماز صبح در آن وقت خاص مقدر ومعین شد **و اما** وقت او عبارة است از زمانی برای چیزی خواه مقدر باشد خواه
غیر مقدر **در مجمع** هم همین فرموده الفرق بین المیقات **و** الوقت ان المیقات ما قدر لیعمل فیه عمل من الاعمال **و** الوقت وقت الشیء قدره مقدر او لم یقدر ولذلک
قیل مواقیت الحج هی المواضع التی قدرت للاحرام فیها **بحث خامس** در اعراب اربعین لیلة نصب بحال میباشد تقدیرش تم بالغا هذا العدد یا بتقدیر
مقدرة اربعین لیلة باشد **و اما** در قول موسی لاخیه هارون لفظ هارون مجرور است زیرا که عطف بیان لاخیه میباشد **و** بقرائتی مرفوع است بجهة فرع
منادی مفرد بحذف حرف الندا تقدیرش اذ قال موسی لاخیه هارون یعنی یا هارون اخلفنی فی قومی میباشد **بحث سادس** فتم میقات ربه اربعین
لیلة یعنی پس با انضمام عشره دیگر با لیالی ثلثین تمام وکامل شد وعده زمان وقت موعود پروردگار که بموسی چهل شب داده وکرده بود **و اشکال** یعنی واضح بود
از ما قبل آن از و واعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر پس قول فتم میقات ربه اربعین لیلة تکرار لا فایده است حاجت بآن نبود **جواب** آن شیخنا
الطبرسی فرموده انما قال هذا مع ان ما تقدم دل علی هذه العدة للبیان والتفصیل الذی تسمیه الکتاب الفذلکة ولو لم یذکر لجاز ان یتوهم انه اتم
الثلثین بعشر منها علی معنی کملنا الثلثین بعشر حتی کملت ثلثین کما یقال کملت العشرة بدرهمین انتهی حاصل آنکه هر چند در جمله با تقدم دلالة بر این عدد حساب
اجمالا بود ولکن در این جمله آخره بیان وتفصیل آنست که نامش کتاب فذلکه گرفته یعنی بطور حساب اجمالی ذکرش شده **و** اگر این جمله تذییلیه نمی آمد هر آینه توهم میشد که باتمام
عشرین بعشره دیگر از همان شهر ثلثین احتمالش کرد چنانچه گفته میشود اکمال در اتمام عشره بدو درهم کرده شد **بحث سابع** وقال موسی لاخیه هارون اخلفنی
فی قومی یعنی وقتیکه موسی اراده رفتن بطور کرد وگفت مر برادر خود را ای هارون خلیفه من باش در قوم و است من یعنی تو نایب جانشین منی بجای من است
من متفق علیه کل مفسرین است که اخلفنی یعنی کن خلیفتی فی امتی میباشد **فمنهم** رمانی **و** واحدی **و** قاضی ابوبکر ابن رازی **و** ابن مردویه **و** بغوی **و** ثعلبی
و زمخشری **و** بیضاوی **و** نسفی **و** سیوطی **و** امام رازی **و** نیشاپوری **و** خازن بغدادی **و** خطیب **و** کاشفی **و** صاحب ینابیع **و** خرکوشی **و** شوکانی **و**

قوشچی و ابوبکر شیرازی و مسعودی و غیرهم لا تحصی کثرة اسمائهم من اهل السنة بالاتفاق همه فرقات مفسرین اسلامیه در تفسیر قال موسی لاخیه هارون اخلفنی
فی قومی یعنی یا هارون کن خلیفتی فی قومی ای فی اصحابی و اهلی و امتی من بعدی **تنبیه** هرگاه این ثابت شد **پس** همین نص جلی با تکلیم الهی بر هارون
اخوی بر خلافت او بود **و** هارون را تکلیف کرد بر کل قوم خود و خلافت خود باو داده و خلیفه کرده اینده روانه طور شد **و** این خلافت و ولایت و ریاست عامه من الله و من کلیم الله
و کار امور بود عینا **و** مجمع علیه ائمه سیر و تواریخ است که از آدم تا عیسی هیچ پیغمبر از دنیا نرفت مگر بامر الهی مامور گردید که نزد قرب موت خود وصی
و خلیفه برای امت خود معین کند و او را مقرر کرداینده **و** این سنت الله و سنت کل انبیا تا الی محمد از قدیم جاری بود **پس** **فرقه امامیه** میگویند که این سنة الله تعالی **و**
سنت جمیع انبیاء الله علیهم السلام هرگاه از بدایة آدم الی محمد جاری بود لقوله تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا **پس** این ختم انبیا و سید
الرسل آن سنت قدیمه را ابدا کرا چرا و چگونه خاصة ترک کرده **و** خلیفه خود احدی در این امت الی القیمة بنص و نصب مقرر و معین اصلا نکرد و امت را وا گذاشت بغیر
خلیفه خود تا اینها برای خود هر کس را که بخواهند خلیفه خود سازند و پیشوای و مقتدا اقرار بدهند **و** حال آنکه ادنی امر از این پیغمبر بغیر نص چون ناخون تراشی **و** سر تراشی **و**
خضاب ریش **و** مسواک **و** سرمه کشیدن **و** امثال اینها باقی نگذاشت **و** خون ریزی و قتل و جنگ در امت از محض مرگ خود عصر بعصر الی القیمة بر دعوای خلافت و امامت
قایم و باقی گذاشت **اما امامیه** متفق علیه اند که بر پیغمبر واجب عینی بود که خلفاء خود را در این امت عینا و شخصا و اسما نص کند و بحضور و بدست خود در اعیان
خلق اول خلفاء را نصب بر خلافت نماید چنانچه دیگر امور و احکام اعیانی با صحاب خود رسانید و خود نمود چون رکعات و کیفیات صلوات **و** افعال عمره و حج **و** احکام
و امور تغسیل اموات و تدفین ایشان و غیرها **در تذکره** سبط ابن جوزی **از فضایل** حنبل از انس نقل کرده قال قلنا لسلمان الفارسی سئل رسول الله صلعم من
وصیه فسئله سلمان فقال النبی من کان وصی موسی بن عمران فقال یوشع ابن نون قال علیه السلام ان وصیی و وارثی و منجز وعدی علی ابن ابیطالب انتهی
یعنی انس میگوید که باصحاب بسلمان گفتیم که او قریبی بود که بپرسد از پیغمبر وصی آنحضرت بعد ش کیست پس در جواب مسئلة سلمان پیغمبر فرمود ای سلمان وصی موسی کدام
بود سلمان عرض کرد یوشع بن نون **پس** پیغمبر فرمود بدرستی و بتحقیق وصی من و وارث من و جاری سازنده وعده من علی ابن ابیطالب است **و** خبر
دیگر بهمین مضمون سبط ابن جوزی **از فضایل** احمد از ام سلمه روایة کرده **ابن مردویه** در کتاب مناقب از انس روایة کرده که سلمان از پیغمبر پرسید یا رسول الله
بعد از که اخذ کنیم احکام الله یعنی مسایل و حلال و حرام از نزد که فرا گیریم و قول کدام از اصحاب تو اعتماد نمائیم پیغمبر جوابی باو نداد تا ده دفعه پرسید **و** آخر پیغمبر فرمود
یا سلمان ان خلیفتی و وصیی و وزیری و خیر من اخلفه بعدی علی ابن ابیطالب یؤدی عنی دینی و ینجز موعدی یعنی ای سلمان بتحقیق خلیفه من و وصی
من و وزیر من و بهترین همه آنکس که بعد خودم است او علی است او ادا میکند از من دین مرا و انجاز نماید موعود مرا **ایضا در مناقب** ابن مردویه از انس روایة کرده قال
النبی ان خلیلی **و** وزیری **و** خلیفتی **و** خیر من اترک بعدی یقضی دینی **و** ینجز موعدی علی ابن ابیطالب یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق مخلص دوست من
و وزیر من **و** خلیفه من بعد من وارث من **و** بهترین آنکس که من باقی میگذارم بعد خودم که قضاء دین من و اجراء و انجاز وعده من میکند او خاص علی ابن ابیطالب
در مودة القربی سید علی همدانی روایة کرده از سلمان فارسی که من داخل شدم بر پیغمبر در مرض الموت آنحضرت فقلت یا رسول الله هل وصیت قال یا
سلمان اتدری من الاوصیاء قلت الله و رسوله اعلم قال آدم و صیه شیث **و** کان افضل من ترکه بعده من ولده **و** کان وصی نوح سام و کان
هو افضل من ترکه **و** کان وصی موسی یوشع **و** کان افضل من ترکه بعده **و** کان وصی سلیمان آصف بن برخیا **و** کان افضل من ترکه بعده **و** کان
وصی عیسی شمعون ابن فرخیا و کان افضل من ترکه بعده و انی وصیت الی علی و هو افضل من اترک بعدی یعنی من عرض بحضرت رسول کردم
آیا وصیی مقرر بعد خود کردی پیغمبر فرمود ای سلمان آیا میدانی اسماء اوصیاء و خلفاء انبیاء سلف را عرض کردم که خدا و رسول او باینها داناتر است پیغمبر
فرمود وصیی آدم شیث **و** او افضل همه اولاد او بود که بعد خود گذاشت **و** وصی نوح پسرش سام بود **و** او افضل همه ترکات نوح بود **و** وصیی موسی یوشع
بن نون بود **و** او افضل همه آن بود که بعد خود اینها را گذاشت **و** وصیی سلیمان آصف بن برخیا بود **و** او افضل همه آن بود که بعد خود گذاشت **و** وصیی عیسی شمعون بن
فرخیا بود **و** او افضل همه آن بود که بعد خود گذاشت **و** بتحقیق وصی من علی است **و** من وصیت خلافة خود بعلی کردم **و** او افضل همه آنست که خود آنرا ترک
میکنم و میگذارم **ایضا در مودة** و غیره از انس روایة کرده اند قال رسول الله صلعم ان علیا اخی **و** وزیری **و** خلیفتی فی اهلی **و** خیر من اترک بعدی
یقضی دینی **و** ینجز موعدی علی ابن ابیطالب یعنی پیغمبر فرمود بتحقیق علی برادر من **و** وزیر من **و** خلیفه من در اهل من **و** بهترین همه آنانکه بعد خود ترک
میکنم و باقی میگذارم او ادا میکند بعد من دین مرا **و** ایفا میکند وعده مرا او علی ابن ابیطالب است **در خصایص** امام نسائی مروی است از ابن عباس منجمله

بیان انکه خلیفه تعیین کردن سنت انبیاء است

بیان احادیث نصوص بطرق مخالف بر خلافت علی

بیان صحیح احادیث بطرق مخالف

در اثبات امامت علی بطریق مخالف

آنچه پیغمبر مخاطب

آنچه پیغمبر مخاطب بعلی فرموده است قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انت خلیفتی یعنی فی کل مومن من بعدی یعنی پیغمبر بعلی فرمود ای علی تو خلیفہ منی در ہر مومن بعد

من در خصایص ایضاً نسائی روایت کرده قال انت اخی وصاحبی ووزیری ووارثی ہمدانی محب الدین طبری روایت کردند

که سر مبارک حضرت رسول صلعم در دامن علی بود وعباس کس از آنحضرت میل ندو ہواسیکرد وخانہ مملو از صحابہ مہاجر وانصار بود فقال رسول اللہ یا عم اتقبل وصیتی

وتنجز عداتی فقال العباس انا رجل کبیر السن کثیر العیال فاعاد علیہ ثلث مرات فی کل ذلک انا رجل کبیر السن وکثیر العیال یعنی در آن وقت سہ مرتبہ پیغمبر بعباس

فرمود ای عم من آیا تو وصیتہ مرا قبول میکنی و انجاز موعودات من میسازی عباس ہر سہ مرہ جواب داد کہ از من نمیشود زیرا کہ من کبیر السن وکثیر العیالم فقال

النبی یا علی اتقبل وصیتی وتنجز عداتی فخنق علی العبرة وما استطاع ان یجیب فاعادها علیہ فقال علی بابی انت وامی نعم پس پیغمبر فرمود ای

علی آیا تو قبول میکنی وصیتہ وادا میسازی وعدات مرا علی را گریہ گلوگیر شد وطاقت جواب باو نماند و پیغمبر اعادہ کرد ہمین را باو پس علی عرض کرد فدایت

پدرم ومادرم باد آری قبول دارم فقال رسول اللہ انت اخی ووصیی ووزیری وخلیفتی پس حضرت رسول صلعم در ہمان مجلس در ہمان وقت فرمود ای

علی تو برادر منی ووصیی منے ووزیر منے وخلیفہ منی ثم قال رسول اللہ یا بلال هلم سیف رسول اللہ ذا الفقار فجاء بہ بلال فوضع بین یدی رسول

ثم قال رسول اللہ هلم مغفر رسول اللہ فاتی بہ فوضعہ بین یدی ثم قال هلم ذا الجحفتین فجاء بہ فوضعہ بین یدیہ ثم قال هلم درع رسول اللہ

ذات الفضول فجاء بہا ثم قال هلم فرس رسول اللہ المرتجز فاتی بہ فاوثقہ ثم قال هلم ناقة رسول اللہ العضباء فجاء بہا فاوثقہا ثم قال هلم

بردة رسول اللہ ثم قال هلم عمامة رسول اللہ السحاب بہا فوضعہا عندہ ثم قال هلم قضیبة رسول اللہ الممشوق فجاء بہا فوضعہا فلم یزل یدعو

بشیء بعد شیء حتی بالعصابة التی یعصب بہا بطنہ فی الحرب ثم نزع الخاتم فوضع کل ذلک علیہا ثم قال یا علی اذهب بہا اجمع فاستودعہا بیتک

بشہادة المہاجرین والانصار لیس لاحد ان ینازعک فیہا بعدی فانطلق امیر المومنین حتی وضعہا فی منزلہ ثم رجع انتہی حاصل آنکہ پس رحلت

نص مر توصیہ علی وتخلیفہ او بشہود صحابہ پس پیغمبر فرمود ای بلال بیاور شمشیر ذو الفقار من پس بلال نزد پیغمبر آورده نہاد پس با مر آنحضرت مغفر یعنے خود پیغمبر

آورد ونزد پیغمبر نہاد پس با مر پیغمبر ذو الجحفتین را آورد وشاید نام سپر آنحضرت باشد نزد پیغمبر آورده نہاد پس با مر پیغمبر زره ذات الفضول نام آورده نزد آنحضرت

نہاد پس با مر آنحضرت اسپ آنحضرت مرتجز نام آورده نزد پیغمبر بست پس با مر آنحضرت ناقہ پیغمبر عضباء نام آورد ونزد پیغمبر بست پس با مر آنحضرت بردیمانی

کہ مخصوص انجناب بود آورده نہاد پس با مر آنحضرت عمامہ آنحضرت سحاب نام آورده نزد پیغمبر نہاد پس با مر آنحضرت تازیانہ ممشوق نام آورده نہاد پس

با مر آنحضرت ہر شئ وچیز یکہ مخصوص اشیا وتحف آن حضرت بر یکی بعد دیگر کلا با مر آنحضرت علیحدہ علیحدہ طلبانید حتی قصابہ کمر بند ہم طلبیده کہ آنرا وقت جنگ

بکمر مبارک خود می بست نزد پیغمبر نہاد پس از اجتماع ہمہ البسہ واسلحہ واشیاء خود کل بر جز بحضر خود طلبانید مہر خاتم النبوة خود از انگشت مبارک برآورده

بمعاینہ اعیان صحابہ مہاجرین وانصار با میر المومنین کل آن داده وسپرده کرده فرمود ببر یا علی ببر ہمہ این اشیا را بمشہود ہمہ این مہاجرین وانصار تا بر احدے

دعوائی ونزاعی نباشد ونکند وہیچ چیزے بعد من ازین اشیا پس علی ہمہ اشیا را بحضور ومعاینہ جماعة صحابہ بخانہ خود برد وبگذاشت پس از آن امیر المومنین نزد

پیغمبر برگردید تنبیہ کل اصحاب متفق اندکہ ہمہ اثاث البیت والبسہ واسلحہ مخصوصہ پیغمبر را بوراثت وبوصیتہ بعلی سپرد وعلی ہمہ آنرا قبضہ کرد وہر گاه او در احدے

را مجال انکار نشد وبر خلافہ ہم بکرات ومرات وشاہد تا آخر مرگ خود تخصیص کرد پس توریثا ونصا بعلی رسیده واز دیگر نشد وخبر متواتر منزلة در اہل

ملة اسلام ثبت ومنضبط است ہمیشہ مدة العمر در ہر محفل وغیر محفل تا مرگ خود بکرات ومرات فرموده قال صلعم یا علی انت منی وانا منک الا ترضی ان تکون منی بمنزلة

هارون من موسی الا انہ لا نبی او لا نبوة بعدی وبعد اثبات عموم منازل ہارون نزد موسی استثنا کرد فقط اینکہ بعد من نبوة نیست لہذا امام رسول ونبی بر تو اطلاق

نمیشود تذکرہ آنچہ جمہور مفسرین واہل المناقب در تشریح این حدیث شریف نوشتہ اند منہم ابن طلحہ شافعی آنچہ در کتاب مطالب السئول فی

مناقب آل الرسول نوشتہ اینجا عیناً ذکر میکنیم قال علم بصرک اللہ ثم بخفایا الاسرار وغوامض الحکم ان رسول اللہ صلعم لما وصف علیا بکونہ بمنزلة

هارون من موسی فلا بد فی کشف سرہ من بیان المنزلة التی کانت لہارون من موسی فاقول یعنی ابن طلحہ یقول قد نطق القرآن الکریم الذی لا

یاتیہ الباطل من بین یدیہ ولا من خلفہ بان موسی دعی ربہ فقال واجعل لی وزیرا من اہلی ہارون اخی اشدد بہ ازری واشرکہ

فی امری وان عز وجل اجابہ الی مسئولہ واجناہ من شجرة دعائہ ثمرة سئولہ فقال عز وجل قد اوتیت سئولک یا موسی وقال فی سورة ولقد

اتینا موسی الکتاب وجعلنا معہ اخاہ ہارون وزیرا وقال فی سورة اخری سنشد عضدک باخیک فظہر ان منزلة ہارون من موسی کونہ وزیرا

بیان نصوص ص وصی علی
ہارون بمنزلة خلیفہ
اسما اشیا کہ حضرت رسول صلعم بعلی توصیہ بعلی داده

له والوزر مشتق من احد معان ثلثة احدها من الوزر بکسر الواو و اسکان الزاء وهو الثقل لکونه وزیرا لما یحمل عنه اثقاله و یخففها عنه والمعنی
الثانی من الوزر بفتح الواو والزاء وهو المرجع والملجاء ومنه قوله تعالی کلا لا وزر مرجع الی رایه و معرفته و اسعاده ویلجاء الیه فی الاستعانة به
والمعنی الثالث من الازر وهو الظهر ومنه قوله تعالی حن موسی اشدد به ازری فیحصل بالوزیر قوة الامر واشتداد الظهر کما یقوی البدن
ویشتد به فکان من منزلة هارون من موسی انه یشتد ازره ویعاضده ویحمل عنه من اثقال بنی اسرائیل بقدر ما تصل الیه یده مکنة واستطاعته هذا
من کونه وزیره واما من کونه شریکه فی امره فکان شریکه فی النبوة علی ما نطق به القران فتلخیص منزلة هارون من موسی انه کان اخه و
وزیره وعضده وشریکه فی النبوة وخلیفته علی قومه عند سفره وغیابه وقد جعل رسول الله صلعم علیا منه بهذه المنزلة واثبتها له الا
النبوة فانه استثناها فی اخر الحدیث بقوله انه لا نبی بعدی فبقی ما عدی النبوة المستثناة ثابتا لعلی علیه السلام من کونه اخا
ووزیره وعضده وخلیفته علی اهله عند سفره الی تبوک وهذه من المعارج الشراف ومدارج الازلاف فقد دل الحدیث بمنطوقه
علی ثبوت هذه المزیة العلیة لعلی وهو حدیث متفق علی صحته وثالث ذلك ورابعه قوله یا علی انت منی وانا منك وعلی منی وانا من علی
والکلام فیها و احال انتهی درحدیث قدسی همه محدثین فرقات ومفسرین درابلاغ سوره براة روایة کرده‌اند که هرگاه پیغمبر ابوبکر را با چند ایه از ان سوره بمکه
فرستاده بود جبرئیل نازل شد و از زبان خدا آورد لا یبلغن رسالاتك الا انت او رجل منك فارسل علیا و دراحادیث نبوی است چنانچه نسائی
وغیره روایة کرده‌اند قال بعث النبی براءة مع ابی بکر ثم دعاه فقال لا ینبغی ان یبلغ هذا عنی الا انا او رجل من اهلی فدعی علیا فاعطاه ایاه وفی اخر
ایضا رواه النسائی قال صلعم علی منی وانا منه ولا یؤدی عنی الا انا او علی وفی اخر رواه قال النبی اما انت یا علی صفیی وامینی محققین
منصفین درینجا میگویند که هرگاه شیخ اول قابل رسانیدن دو سه امر نباشد لهذا او پس ازین راه بامر الهی طلبیده شود پس این خلافة که ریاسة عامه
درکافه امور دین ودنیائی بشر را چگونه ابلاغ کرده تواند تا وقتیکه شخصی چنین منصوص الهی خاصة نباشد احمد و اخطب و ابن مغازلی و
دیلمی و همدانی از ابن عباس و سلمان و غیر هما روایة کرده‌اند قال النبی صلعم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی یسبح الله ذلك النور ویقدسه قبل ان یخلق
ادم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی ادم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة
وفی اخر حتی افترق ذلك فی صلب عبد الله وابی طالب ففی النبوة وفی علی الخلافة وفی اخر من روایة جابر فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا
حاصل آنکه پیغمبر فرمود که من و علی نور واحد بحضور خالق بودیم تسبیح وتقدیس الهی میکردیم قبل از ایجاد آدم چهارده هزار سال و نزد ایجاد آدم آن نور را ترکیب
داد در صلب آدم پس همیشه آن نور واحد بود تا در صلب عبد المطلب پس آن نور را در صلب عبد المطلب دو شق کرد شق واحد آن نور در عبد الله رسید در من نبوة قرار
داده مرا پیغمبر برآورد و شق ثانی آن در صلب ابو طالب در علی خلافة قرار داده و علی را خلیفه و وصی گردانیده ایضا اخطب و ابن مغازلی و دیلمی و همدانی وغیرهم
از ابوذر روایة کرده‌اند قال النبی من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی فهو کافر یعنی پیغمبر فرمود هرکه منازعه کند
علی را برای خلافة بعد از من پس داعی و نازع او کافر و محارب خدا و رسول وست وهرکه شك وشبهه در خلافة علی کند پس او هم کافر است تبصره هرگاه این قسم
صحاح احادیث بتواتر رسانیده اهل سنت ثبت وضبط کرده باشند پس کدام عاقلی و عالمی را بغیر جهل و تعصب مجال انکار از افضلیت و از خلافة عترة رسول
میباشد و مراطهر و اطیب زوج بتول تقدیم جهول نماید و برای عاقبة اندیش و متقی و بیدار همین قدر کافی و وافی در تقدیم امامة علی بر کل است والله یهدینا
وجمیع المسلمین الی سواء السبیل بحث ثامن صلاح و افساد ضد یکدیگر اند پس صلاح بمعنی نیکی ضد خرابی است پس اصلاح موافق ومقتضای حال
نیکو کردن و بحال نیك رسانیدن و آوردن حقیقة آن شیء باشد و افساد از حالة صحیحة ثابته شیء را برآوردن بسوی خرابی و تباهی است بحث تاسع
قوله تعالی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین یعنی موسی ببرادر خود هارون بعد از تخلیف خلیفه گردانیدن در قوم یهود پس امر کرد بهارون که در تنظیم امور خلافة بر
بنی اسرائیل و بصلاح برسان و بیار مصالح دینی امور دنیائی ایشان امر فرما کن براه‌ها و طرق مفسدین و مجرمین را و معین عصاة و ظالمین و مفسدین مباش
و مقال ذاکرین را کن ابن عباس وغیره او فرمود احمل بنی اسرائیل علی عبادة الله وبیدا الرفق بهم والاحسان الیهم مراد موسی در امر بهارون درباره
بنی اسرائیل آنکه ایشان را بر عبادة آله و طاعة او تعم بنصایح و مواعظ پسندیده حمل کن و رفتار ایشان بنرمی و احسان کن تا منزجر نشوند و بصلاح آمده فاسد نشوند اشکال
بقرآن ثابت است قطعا که هارون نبی شریك نبوة بموسی در یکوقت معا بود و نبوة اعلی درجه از خلافة تابع است پس چگونه موسی هارون را خلیفه تابع گردانید

تحقیق حدیث منزلت ... مطالب السئول

وبنابران تنزیل

وبنابران تنزیل هرون از شرافت عالیه نبوی بمنزلة متنازله دانیه واهانة وتوهین لازم می آید و تنزیل نبی از نبوة مستقله جایز نیست **جواب** در این حکی نیست که موسی وهارون هر دو رسول بودند **اما** موسے صاحب الریاسة متبوع و هارون تابع او فی الاصالة چون ابراهیم خلیل صاحب الریاسة متبوع و لوط تابع او درحال حیوة او بود **رازی و نیشاپوری** وغیرها گفته اند انه کان الامر کذلک الا انه کان موسی هو الاصل فی تلك النبوة **در مجمع** فرموده وانما امر موسی اخاه هارون بان یخلفه وینوب عنه فی قومه مع ان هارون کان نبیا مرسلا لان الریاسة کانت لموسی علیه وعلی امته **ولم یکن یجوز** ان یقول هارون لموسی مثل ذلك یعنی موسے علیه السلم بنیابة خود خلیفه گردانید هارون را با وجودیکه هارون هم نبی مرسل بوده زیراکه ریاسة مخصوصه خاص برای موسے بر هارون وبر امت او بود **ولهذا** هارون اجازه نبود که موسے را نایب خلیفه خود بگرداند چنین مقال بگوید **ایضا در مجمع** فرموده وفی هذا دلالة علی ان منزلة الامامة منفصلة من النبوة وغیر داخلة فیها **وانما** اجتمع الامران لانبیاء مخصوصین لان هارون لو کان له القیام بامر الامة من حیث کان نبیا لما احتاج فیها الی استخلاف موسی ایاه واقامته مقامه یعنی طبرسی فرموده در آیة وقول موسے دلالة است که منزلة امامت منفصل وجدا از نبوة وغیر داخل در آن است **و** جز این نیست که امر رسالة وخلافة هر دو معا برای انبیا مخصوصه جمع شده است چه هارون اگر قیام با مر امت میکرد من حیث انه کان نبیا هر آیینه در ان محتاج باستخلاف موسی اقامته او بمقام نبوده **اما جواب** تخلیف موسی هارون را تنزیل لازم نمیآید بدو وجه **احدهما** اگر خلافة ورسالة مختلف متفاوة دو منصب متنازل از یکدیگر میبود ورسالة **و** خلافة ووصایة وامامة **و** امارة اسما منصب واحد اند **لهذا** اطلاق اسم نبی **و** رسول **و** خلیفه **و** امام باکثر انبیاء در قران شده کقوله تعر در اوصاف **ائمة یهدون بامرنا** **وایضا** قوله تعر ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة **وایضا** قوله لابرهیم انی جاعلك للناس اماما **ولداود** انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق **وفی باب ادم** انی جاعل فی الارض خلیفة و این نصوص صریح اند که رسالة وخلافة وامامة اسما منصب واحد الهی اند **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس نزد قایلین** انتقول هرون شریک موسے در رسالة وخلافة الهی دو شریک مشترك باهم لقوله اشرکه فی امری بودند **و** هر دو برادر باهم انفاذ وانجاز امر رسالة معا میفرمودند هر چند موسی متبوع هارون در کل الامور بوده **پس** نزد اراده سفر موسی هارون را از جانب خود هم تخلیف در قوم وتوصیه بامور خلافة من باب التاکید کرد **پس** باین جهة تنزیل بهارون عاید نمیشود **ثانیهما** نزد آنکه نبوة ورسالة **و** خلافة دو منصب منفصل از یکدیگر فی الاصالة اند چه از لوازم نبوة وصول خبر من الله خواه منبا آن بغیر باشد یا خود عامل با مخبر باشد **و** خواه خود عامل بان ومبلغ آن الی الغیر باشد **و** خلافة اعم ازین هر دو هست یعنی معناك مخبر ومنفذ وفاعل جمیع افعال نبوة در رسالت باشد **پس نزد قایلین** که موسے ورسول وخلیفه وامام متبوع هارون بود **پس** موسی نزد حرکة خود بهارون تفویض متبوعیة خود تحویل کرد تا انتظام در انجاز واجراء امر رسالة نخند وتاخیر در انفاذ امر الهی نشود **تنبیه** بنابرین هارون را دو منزلة حاصل شد یکی نبوة ورسالة العیده دیگر خلافة موسویه همین وجه مختار جمعی هست منهم ملا جامی **و** محمد بن عبد الله الکسائی **و** داود بن محمود بن محمد الرومی **و** محی الدین عربی **و** غیرهم **در کتاب نقد النصوص** فی شرح نقش الفصوص عبد الرحمن جامی گفته **فص حکمة امامیة** فی کلمة هارونیة **اعلم** ان الامامة المذکورة فی هذا الموطن اسم من اسماء الخلافة وهی تنقسم الی امامة بلا واسطة بینها وبین حضرة الالوهیة والی امامة ثابتة بالواسطة والتعبیر عن الامامة الخالیة عن الواسطة مثل قوله تعر للخلیل علیه السلام انی جاعلك للناس اماما **و** الامامة التی بالواسطة مثل استخلاف موسی هارون علیهما السلم علی قومه حین قال له اخلفنی فی قومی اذا عرفت هذا **فنقول** کل رسول بعث بالسیف فهو خلیفة من خلفاء الحق **و** انه من اولی العزم **و** لا خلاف فی ان موسی وهارون بعثا بالسیف فهما من خلفاء الحق الجامعین بین الرسالة **و** الخلافة فهارون له الامامة التی لا واسطة بینه وبین الحق فیها **و** له الامامة بالواسطة من جهة استخلاف اخیه ایاه علی قومه فجمع بین قسمی الامامة بالواسطة فقویت نسبته الیها فلذلك اضیف حکمته الیها دون غیرها من الصفات **واعلم** ان هارون لموسی حین استخلفه علی قومه وذهب لمیقات ربه بمنزلة نواب محمد علیه وآله الصلوة بعد انقضاء عن النشأة العنصریة ذاهبا الی ربه الخ حاصل ترجمه آنکه امامة وخلافة مذکوره در این موضع اسمی از اسماء ولقبی از القاب خلافة است واو منقسم میشود بامامة بلا واسطه میان آن ومیان حضرت الهیة ومیان امامة ثابتة بلا واسطه **اما تعبیر** از امامة خالیه از واسطه مثل امامة خلیل الرحمن است بقول تعر ای ابراهیم من ترا برای مردم مقتدا ومتبوع میگردانم **و اما** امامتیکه بواسطه است او مثل خلیفه گردانیدن موسے هارون را بر قوم خود میباشد وقتیکه موسی بهارون گفت که خلیفه متبوع در قوم من باش **و** هرگاه این شناختی پس با میگوییم هر رسولیکه مبعوث بسیف گردید او خلیفة الله از خلفاء حق از انبیاء اولو العزم است

وخلافت دارنیکه موسی و هارون مبعوث بالسیف گردیده بودند و این هردو از خلفاء جامع میان رسالة وخلافت بودند پس مرهارون را امامت بلا واسطه نیز بدون اتفاق بالانفراد و امامت بالواسطه و از جهت استخلاف برادرش بر قوم حاصل شد پس هارون هردو قسم امامت را جامع بود لهذا قوی شد نسبت هارون بامامت و برای همین مضاف گردید حکمت بسوی هارون دون غیره الحکمة من الصفات و بدان که نزد حرکت موسی بسوی طور هارون را خلیفه بر قوم گردانید بمنزله نواب محمد که بنیابة محمد حکمرانی در امت کردند بعد القضای آنحضرت از این نشاه عنصریه اما از داؤد بن محمود مثل همین در مطلع فصوص الحکم

گفته فص حکمة امامیة فی کلمة هارونیة الامامة اسم من اسماء الخلافة کما قال فی حق نبیه ابراهیم انی جاعلك للناس اماما ای خلیفة علیهم هی

اما بواسطة او لا بواسطة والقسمان ثابتان فی هارون ع ولذلك اختصت بکلمته اما الاول فکونه خلیفة موسی کما قال اخلفنی فی قومی واما

الثانی فکونه نبیا رسولا مبعوثا من الحق الی الخلق بالسیف کاخیه موسی فقویت نسبة الامامة الیه فکان اماما مطلقا من جانب الحق الی الخلق

واماما مقیدا من جانب موسی علیهما السلام اشکال این قول موسی اخلفنی فی قومی آیا این تخلیف خاص تا مراجعت موسی از طور بود یا عام فی کل الازمنة

بعد از مراجعت موسی از طور جواب درین مفسرین است دو قول دارند احدهما نزد طایفه محققین متدینین عام فی کل الازمنة در وجود موسی و در غیاب

موسی بود بچند وجه اول حضرت هارون بذاته نبی مستقل بنص قرآن بود ثانی در وجود و غیاب موسی هارون وزیر موسی بدرخواست او بقوله واجعل لی وزیرا من

من اهلی هارون اخی و وزیر متحمل اثقال و اوزار سلطنت سلطان در حضور و غیابش و مدبر مملکت و مدبر احکام سلطنت او میباشد ثالث باشد برادر

هارون را مقوی و معین بازو و پشت خود طلب کرده و لتقویة اعانة و امداد و در جمیع از منه مطلوب و بکار موسی در حضور و غیاب وی میباشد رابع اشرکه فی امری

شریک موسی هارون بود در کل امور نبوة و ریاست در حضور و غیاب او تنبیه هرگاه این مقدمات واضح شد پس وهم و گمان بعزل هارون بعد مراجعت موسی

باطل شد خامس عزل هارون زین منصب خلافة و امامة جایز نیست زیراکه آن توهین و تحقیر و تنزیل خلیفه الله لازم میاید پس جمیع آنچه موجب تحقیر و توهین

و تذلیل نبی الله خلیفه الله باشد هرچند بعد بر وصل منصب نبوة خود هم باقی باشد الله بالفعل یا بالقوة باتفاق متکلمین است محال و ممتنع ولا یجوز میباشد بلی امور

و احکام دین الهی را اهل برامور سلاطین دنیائی ظلمه کردن لادینی است اشکال هرگاه هارون پیغمبر بود و بعد آن خلیفه کلیم الله گردید و هر نبی و خلیفه الله

اعلم باصلاح احوال امت و فساد مآل آنها بالقوة و بالفعل من تعلیم الله بالضرورة میباشد پس توصیه موسی بهارون و اصلح ولا تتبع سبیل المفسدین تحصیل

حاصل لا فایده بل باین قول موسی جهل هارون از امور نبوة و خلافة حاصل میشود و این موجب تحقیر و تنفیر خلق از و میشود جواب اول اکثر مفسرین شیعه چون

رازی گفته قلنا المقصود من هذا الامر التاکید کقول ابراهیم ولکن لیطمئن قلبی یعنی توصیه موسی و هارون من باب الاحتیاط و التاکید برای اطمینان قلب

خود موسی بود چنانچه ابراهیم احیاء موتی برای اطمینان قلب درخواست کرده بود جواب ثانی چونکه هردو برادر مشترک در نبوة بودند و هر امری و تعلیمی که

در امت موجب فلاح و صلاح بود آنرا باهم سنجیده و فهمیده با اطلاع یکدیگر آنرا اجاری میکردند و موسی که اراده سفر داشت پس موسی از جانب خود اجازه اعم

دائم بهارون در اجرای اصلاح و ترک فساد داده رفت تا تاخیر در مصالح و ترک مفاسد نافتد اشکال علی یدنیشود و هم الله اعلم اشکال احدی از عقلاء در این

منکر نیست که نبوة و رسالة الهی برای بشر نهایة اعلی درجه امکانی هست و فوق بران منزلتی نیست بجز از منزلة الهیة و هارون رسول الهی بذاته و شریک رسالة

موسی بود پس از ان خلیفه موسی گردیدن هارون تنزیل هارون از ان رتبه مشترکه نبوة بخلافة جاری شد علاوه این چگونه بر هارون نبی الله جایز باشد

جواب این اشکال کرده شد و باز میگوئیم مرتبه نبوة در موسی و هارون متفاوت بود اصالة موسی متبوع و هارون تابع در امور رسالة بود پس از این امر واضح

واللایح شد که نبی متبوع مستقل بذاته تصرفات زایده بالاصالة والاستقلال از تابع خود دارد تنبیه هرگاه این واضح شد پس بنابراین موسی تفویض تصرفات

و امور زایده خود بهارون نبی علاوه بر نبوتش سپرد و تخلیف او بر اجازه و انفاذ همان امور خود بلا انتظار کرد و بهارون در هر رتبه استقلال عالی حاصل شد و همین

مراد قول محی الدین عربی و داؤد بن محمود قیصری و ملا عبدالرحمن جامی و غیرهم از مشایخ صوفیه است که هارون جامع دو خلافة الهیه گردید احدهما خلافة

بلا واسطه و آن نبوة مخصوصه باو بذاته باشد ثانیهما خلافة بالواسطه و آن خلافة الهیه بواسطه موسی حاصل شد پس اشکال باطل شد بلی خلیفه خلیفة الله علیه

تعلی بمنصب نبیه خلیفة الله بلا و غد غه میباشد بحث ثامن واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین تفسیر این اصلاح و افساد دو وجه دارند اول دوام اجرعلی

طریقتك الصلاح ولا تسلك علی طریقة المفسدین یعنی رفتار و گفتار و کردار تو علی الدوام بطور نیک باشد و تبع و پیروی و رفتار بطریقه مفسدین تباه کاران

مکن ثانی اصلح مفاسدهم فی حال غیبتی ولا تکن عونا للظالمین یعنی ای هارون باصلاح بیار مفاسد قوم را علی الدوام خصوصا در حال غیاب من و میاش تو

جواب اشکال ان خلیفه ... عام در کل ...

جواب اشکال تخلیف هارون نبی اصلح ولا تفسد ...

معین و ممد ظالمین **ثالث** اصلحهم ای احملهم علی الطاعة والاخلاص لله فی عبادته **و** لا تتعرض عیوبهم الباطنة فانه تعالی ستار عیوب العباد یعنی حمل کن قوم را بر طاعة و بر اخلاص در عبادة حق و تجسس مکن و متعرض قوم مشو در عیوب باطنی ایشان چه خالق ستار العیوب است چه تجسس و تعرض بعیوب مکنونه مستوره موجب انتشار و فساد قوم میگردد **رابع** چونکه هارون را در غیاب تو خلیفه خود برایشان گردانید پس مخاطب هارون را گرفته خطاب در وقع بقوم میباشد **پس** تقدیرش چنین میشود یا قوم هذا هارون خلیفتی علیکم فی غیابی فاصلحوا یعنی اتبعوا الصالحین یعنی هارون خاصة ولا تتبعوا المعاندین السامری واتباعه یعنی ای قوم این هارون را خلیفه بر شما در غیاب خود مقرر کردم پس شما متابعة یعنی خود هارون صالح خاص بکنید بوجوب عینی **و** متابعت احدی از مفسدین خصوصاً اقوال و افعال سامری را مکنید **خامس** لا تترك الصلاح ولا تتبع من دعاك الی الفساد **سادس** این احتمال همه این وجوه است پس حمل آن بر کل وجوه اولی است از حمل بر بعض و از ترک بعض ثم الله اعلم **تنبیه** درین آیه دلالة است که ثبوت خلافة نبی محتاج و منحصر بر نص او نبی و نصب وی است و بغیر آن خلافة ابدا صحیح و ثابت نمیشود چه بالضرورة معلوم است که مجعول خلق مجعول خالق نیست **پس** بالضرورة اطلاق خلیفة الله و خلیفة الرسول بر او بهتان و افترا محض بر خدا و رسول است **و** هر مفتری ملعون الهی فی القرآن است ثم الله اعلم

قوله تعالی وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ ترجمه این آیه واحده

این ذکر بعد تقرر تخلیف هارون در قوم و رفتن موسی بطور برای اخذ توریة از خدا میباشد پس خالق نقل آن قبل قال میفرماید یعنی وقتی هنگامیکه آمد موسی بمیقات گاه ما یعنی آمد در وقتیکه مقرر و معین کرده بودیم ما با او آن وقت و مقام را جهة کلام کردن و توریة دادن و سخن گفت و کلام کرد با وی یعنی با موسی پروردگار او یعنی وحی جاذبانه کلام خود را شنوانید موسی پس از شنیدن کلام الهی بدست بارگاه الهی عرض کرد ای پروردگار من بنما بعین العین ذات مجرده منزه خود را تا ببینم و بیقین گردان بر دیدن دیده حقیقة ذات عالیه مقدسه و را ... هرگز یعنی ابدالعیون نمی توانی دید زیرا که من مجرد از جسم و جسمانی و لوازم آن میباشم لکن ... ثابت است ... تحمل دیده ... اثر از تو ... پس آن کوه اگر مستقر خود و قرار گرفته ... متحرک و متزلزل نشد پس ... مرا ... پس ... برای آن کوه گردید تجلی آن نور کوه مذکور را ریزه ریزه و پاره پاره و صفا و هموار با خاک گردانید آن کوه را ... و مثل مانند موسی بغشیه بی حس و بیهوش چنان ... بیحرکة ... در پیکر ... باقی نماند پس وقتیکه موسی بهوش آمد از غشیه گفت در آن وقت ... از ... ندامت و پشیمانی و رجوع میکنم و بازگشت بسوی تو از اقدام بر چنین سوال عظیم و جسیم و بسیار بد کردم که چنین مسئلت تو کردم و من اول تصدیق کنندگان اهل ایمان آورندگان بتو بودم و میباشم که ذات مقدسه تو متفرد از جمیع ذوات مجرد از جسم و لوازم و صفات جسمانی است ممتنع و محال است ابدا دیدار و دیده شدن تو جمیع مخلوقات را در کل احوال در دنیا و عقبی **و** در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** ولما جاء موسی لمیقاتنا وجه اتصال این با ما قبل است هرگاه میقات لیالی اربعین را بکمال و اتمام رسانید **و** هارون را خلیفه خود در قوم مقرر کرد ... و هارون را آنچه و ... تعلیم امور شریعة در قوم گفتن لازم بود با و گفت پس از نزد هارون اراده حرکة بسوی طور کرد و برآمد از نزد ایشان **پس** مجملا اخبار الهی در رسیدن موسی بمیقات گاه الهی میباشد **بحث ثانی** این جمله ولما جاء موسی لمیقاتنا دو وجه اند **احدهما** اینجمله عطف بر جمله و واعدنا موسی است **ثانیهما** این جمله مستانفه است و علی التقدیرین معنیش آنکه هنگامی وقتیکه

آمد موسی رسید بمیقات گاه پروردگار خود پس در میقات ربنا دو وجه اند اولهما مراد از میقات موعود بموسی مخصوص مقام کوه طور بود چه مکالمه با هم مخصوص بهمان
مقام واقع شده و توراة والواح اعظم بر آنحضرت در همانجا بر طور نازل شد پس بنا بر این میقات اسم مکان و زمان هر دو است و اصلش موقات بود بکسر میم و او را بیا بدل
کردند کما قالوا ومعناه ولما انتهی موسی الی المکان الذی وقتناه له وامرناه بالمصیر الیه لنکلمه وننزل علیه التوراة وکلمه ربه علی ذلک المقام یعنی و
هرگاه موسی از نزد برادر خود هارون نبی بر آمد و منتهی رو او شد بآن مکان مامور که وقت رسیدنش هم با و مقرر و معین کرده بودیم ما تا کلام کنیم با او و تنزیل توراة هم
کنیم با او و ثانیهما مراد از میقات وقت موقت و مقدر عینا میباشد پس معنیش آنکه هرگاه آمد و رسید موسی بموسم و وقتیکه مقدر و معین کرده بود پروردگار با او
چنانچه این طایفه میگوید ویمکن ان المراد بالمیقات الزمان التی وقته الله تعالی له ان یاتی ذلک المکان فیه فان لفظ المیقات کما یقع علی الزمان یقع علی المکان
کمواقیت الاحرام للحج فانها عینت وقررت للامکنة للعبادات التی لا یجوز فیها ونها لاهل الآفاق الا وهم محرمون فیها یعنی بنا بران معنیش آنکه میقات
در اینجا زمانی عینی است که خدا با موسی معین مقرر کرده بود رسیدنش بآن وقت بمقام طور چه لفظ میقات چنانچه بر زمان اطلاق و واقع میشود همچنان بر مکان هم
اطلاق و واقع میشود چون مواقیت احرام حج که مقرر و معین گردید برای امکنه و عبادات و ران بجویکه جایز نیست تجاوز ازان برای اهل آفاق مگر آنکه حجاج خاص
در انوقت در مکان معین احرام به بندند وجه ثالث تفسیرش آنکه ولما جاء موسی للوقت الذی وقتنا له ان یاتی فیه لمناجاتنا و هرگاه آمد موسی بران وقتیکه
آن وقت را مقرر کرده بودیم اینکه بیاید او برای مناجات و هم کلام شدن او با ما اشکال هرگاه خالق عالم قیوم لا مکانی و لا جهة است پس چرا برای موسی
مقام طور و زمان چهل شب و روز شهر ذی القعده و عشره اول ذی الحجه عینا مقرر و موقت و معین کرد و اینقدر تعین است که خدا و عصر موسی مکان و مقام موازی طور
بالا در جهت سما را رد نشست و بود و او تو مالک الملک خالق الخلق است و ارسی ما کت و شنوای مقالات خلق و لاسیما برای تکلیم و اصغاء کلام انبیا و اصفیاء و اولیاء هر جائی
و هر وقت عام و هر مکان و زمانی دون مکانی و زمانی اجازت باید باشد نه مانند قهار و جبار سلاطین دنیائی که نزد ایشان هر وقت هر جا هر رئیس هم نمیرسد فضلا عن عوام
الرعایا جواب جناب باری هر چند مجرد و منزه از جسم و لوازم جسمانی بذاته است لهذا هر ذره از ذرات کائنات موجودات علوی و سفلی نزد تعالی مکشوف و حاضر
غیر بعید و لا غائب است و تعم علیم و بصیر و خبیر و سمیع و هر ذره بلا تفاوت و لا فصل بحقیقه زیر نظرش همه است و بر همین صفات قاطعه هم ناطق اند در طرح چون قوله تعم
قال لا تخافا انني معکما اسمع واری و نحن اقرب الیه من حبل الورید تنبیه پس باین ثابت شد که او سبحانه بعض بقعات را بر بعض بقعات دیگر و بعض اوقات
را بر اوقات آخر شرف داد چنانچه بعض عباد را بر بعض دیگر فضل و شرف بخشیده کما قال تعم انا انزلناه فی لیلة مبارکة و لیلة القدر خیر من الف شهر و شهر
رمضان را شرف بر شهور احد عشر بخشیده و مکه معظمه و مدینه طیبه را بر کل معابد و مشاهد دیگر و مساجد را بر اماکن غیر مساجد فضل و شرف داده پس هکذا ماه ذی
القعده و ماه ذی الحجه را فضل و شرف داد و هکذا جبل طور را بر جبال آخر فضل و شرف داده چه از قدیم طور موضع مناجاة اله و معبد و مدفن جم غفیر انبیا بوده
و در اشرف بقعات و افضل اوقات دعوات موجب اسرع اجابات چون لیلة الجمعه و یوم الجمعه و سحرگاه در هر شب میباشد لهذا مقام طور و در وقت مقدر برای
کلام موسی و عطا توراة مقرر گردید چنانچه حکما و سلاطین دنیا مواضع قضایا و عطایا و جاهای دیگر اوقات و اماکن بالانفراد مقرر دارند اشکال عاید نمیشود بحث ثالث
تکلیم از کلمته تکلیما بمعنی سخن گفتن با دیگری میباشد چه باب تفعیل متعدی الی الغیر میباشد در مصباح گفته کلمته تکلیما و الکلام الاسم فی اصل اللغة عبارة
عن اصوات متتابعة لمعنی مفهوم یعنی کلام اسم در اصل لغت عبارت است از اصوات متتابعه برای مفهوم و فی اصطلاح النحاة هو اسم لما ترکب من مسند
و مسند الیه و لیس هو عبارة عن فعل المتکلم و ربما جعل ذلک نحو عجبت من کلامک زیدا یعنی در عرف نحویین کلام اسم حروفی است که مرکب باشد از مسند
و مسند الیه و نیست کلام عبارة از فعل متکلم و بسا اعیان همچنین را کلام گردانیدند چنانچه میگوئی که در تعجب او در حرا کلام تو که بزید کردی و قول رافعی الکلام
ینقسم الی مفید و غیر مفید لم یرد الکلام فی اصطلاح النحاة فانه لا یکون الا مفیدا عندهم و انما اراد اللفظ و قد حکی بعض المصنفین ان الکلام
یطلق علی المفید و غیر المفید قال ولهذا یقال هذا کلام مفید و هذا لا یفید و قیل هذا غیر معروف اما در عرف متکلمین در تکلم الهی
ارباب ملل را اختلافی نیست بل خلاف در معنی کلام تعم و در قدم آن و در حدوث بسیار دارند و اما سبب اختلاف آن قیاسین متعارضین اند احدهما ان
کلامه تعم صفة له و کلما هو صفة له فهو قدیم فکلامه تعم قدیم یعنی کلام تعم صفت تعم است و هر آنچه صفت تعم باشد بجهة ذات تعم صفتش هم قدیم می باشد
پس کلام تعالی قدیم است ثانیهما ان کلامه تعالی مؤلف من اجزاء مترتبة متعاقبة فی الوجود و کلما هو کذلک فهو حادث فکلامه تعم حادث فاضطروا الی
القدح فی احد القیاسین و منع بعض المقدمات ضرورة امتناع حقیقة النقیضین یعنی کلام تعالی مرکب و مؤلف بحروف و اصوات باهم مترتب متعاقب فی الوجود

جواب اشکال بعضی علما طور
در وقت آن مقرر کرد
بیان اختلاف فرق در حقیقت کلام الله و کیفیت آن و تعریف فرقهای اسلام در تفصیل

از تکلیم بگراست

از یکدیگر است و هرچه بچنین حالت باشد او حادث است پس ناچار گردیدند بقدح اندر قیاسین یا بمنع بعض مقدمات
قالوا کلامه تعالی حروف و اصوات یقومان بذاته تعالی لا بغیره وقد بالغوا فیه حتی قالوا جهلا الجلد والغلاف ایضا قدیمان فضلا فالحنابلة
المقاصد مزیدا علی المسطور وکفی شاهدا علی جهلهم ما نقل عنهم ان الجلد والغلاف ازلیان وعن بعضهم ان الجسم الذی وفی شرح
فانتظم حروفا ورقوما هو بعینه کلام الله تعالی وقد صار قدیما بعد ما کان حادثا انتهی کلام التفتازانی عینا فی الحنابلة یعنی طایفه حنابله گفتند که قرآن
و اصواتی است که هر دو مرکب باهم قایم بذات خداوند نه بغیر و دران مبالغه کردند و حنابله مبالغه کردند تا آنکه گفتند بجهل خود جلد قران و غلاف آنهم هر دو ازلی با حد
اند و از بعض ایشان زیاده براین تفتازانی نقل کرده که اینها تصریح کردند بتحقیق و بدرستی جسمیکه بآن قرآن مکتوب گردید و حروف و رقومش بآن منتظم شده یعنی
سیاهی از دوده چراغ و صمغ وغیر آن بعینه کلام الهی تعالی میباشد و قدیم گردید بعد از آنکه حادث بوده والکرامیة وافقوا الحنابلة فی ان کلامه تعالی حروف
واصوات وسلموا انها قائمة بذاته تعالی لتجویزهم قیام الحوادث بذاته تعالی فقد قالوا بصحة القیاس الثانی وقدحوا فی کبری القیاس الاول یعنی طایفه کرامیه موافقه
کردند در تعریف کلام الهی و در حدوث حروف مع الاصوات با حنابله و تسلیم کردند اینها بودن حروف و اصوات کلام قایم بذات اله بجهة تجویز ایشان قیام حوادث را بذات
اله چه نزد ایشان مجوز است که ذات اله محلا للحوادث است و حوادث قایم بذات تعالی اند پس اینها تصدیق بصحة قیاس ثانی نمودند و قدح کردند در کبری القیاس الاول
والمعتزلة قالوا کلامه تعالی اصوات و حروف کما ذهب الیه الفرقتان المذکورتان لکنها لیست قائمة بذاته تعالی بل خلقها الله تعالی فی غیره کجبرئیل او النبی
ومعنی کلامه کونه متکلما انه خلق الکلام فی بعض الاجرام العلویة کاللوح المحفوظ وفی الاجسام السفلیة کشجرة موسی علی الطور وهو حادث بالضرورة
کما ذهب الیه الکل فهم ایضا صححوا القیاس الثانی لکنهم قدحوا فی صغری القیاس الثانی یعنی طایفه معتزله مذهب دارند که کلام او تعالی عبارة از ایجاد و تخلیق
اصوات و حروف مرکبه مولفه باهم چنانچه مذهب فریقین حنابله و کرامیه میباشد و لکن آن حروف و اصوات قایم بذاته اصلا نیستند بل مراد آنست که ایجاد و تخلیق
اینها کرده در غیر خود مثل قلب جبرئیل یا در قلب نبی باشد پس مراد از کلام الهی خلق کلام در اجرام علویه چون ایجاد در لوح محفوظ و در اجسام سفلیه چون ایجاد کلام در
شجره موسی بر طور و آن حادث است چنانچه مذهب کرامیه هست پس اینجا تصدیق و تصحیح کردند قیاس ثانی را و قدح کردند صغری القیاس اول را و
الاشاعرة یعنی اتباع ابو الحسن الاشعری قالوا کلامه تعالی لیس من جنس الاصوات والحروف بل هو معنی الحروف والکلمات قایم بذاته تعالی وهذا سموا الکلام
النفسی وهو مدلول الکلام اللفظی المرکب من الحروف وهو قدیم فهم صححوا القیاس الاول وقدحوا فی صغری القیاس الثانی یعنی نزد اشاعره کلام تعالی عبارة نیست
از جنس اصوات حروف بل معنی الحروف و کلمات قایم بذات تعالی است و همین کلام نفسی الهی نامیده شد و آن کلام مدلول لفظی هست که مرکب از حروف میباشد و او
قدیم است پس ایشان تصدیق و تصحیح کردند بقیاس اول و قدح کردند در صغری قیاس ثانی را و اینمنقول از کلیات ابو البقاء و شرح قدیم اصفهانی و شرح
جدید قوشجی وغیر ذلک میباشد و همین ایجاد و تخلیق حروف مولفه مرکبه مع الاصوات در غیر از اجرام علوی و سفلی مذهب امامیه هست قوشجی در شرح فرمود
و معتزله متمسک اند بر تخلیق کلام تعالی در غیر و بر حدوث آن بوجوه چند الاول انه قد علم بالضرورة من دین محمد حتی العوام والصبیان ان القران هو هذا الکلام
المؤلف المنتظم من الحروف المسموعة المفتتح بالتحمید المختتم بالاستعاذة وعلیه انعقد اجماع السلف واکثر الخلف یعنی اول الوجوه آنکه بعلم ضروری از دین
محمد دانسته شد حتی عوام الناس و نسوان و صبیان هم میدانند که آن قرآن منزل همین کلام مؤلف منتظم از حروف مسموعه که افتتاحش بسوره حمد و اختتامش
بسوره قل اعوذ میباشد و برآن اجماع سلف و اکثر خلف بطور مستقر شده الثانی ان ما اشتهر و ثبت بالنص والاجماع من خواص القران انما یصدق
علی هذا المؤلف الحادث لا المعنی القدیم و تلک الخواص ذکر لنزوله تعالی وهذا ذکر مبارک وقوله تعالی انزلناه کذلک وقوله کونه عربیا کما قال
تعالی انا انزلناه قرانا عربیا ومنزلا علی النبی بشهادة النص ومن تلک الآیة الا ... الی آنکه مشهور و ثبت گردیده بنص و اجماع امت از خواص قران بود
صادق میباشد بر قرآن مولف بحروف حادث است نه بر معنی قدیم نفسی از الفاظ و حروف قرآنی ... لفظ ذکر
در آیه وهذا ذکر مبارک و در آیه انا انزلناه ... باللسان میباشد و از خواص آن آنست که منزل قرآن خاص بلسان و الفاظ عربی
است چه کلام هر لسان محدث است نه قدیم و آثار حدوث آن هر ذی شعوری میداند و میبیند که هیچ کلمه و کلامی نیست مگر آنکه حروف مولفه مرتبه اند و در آن
کلمه حروف تقدم بر متأخر تقریرا و تحریرا دارد و در تلاوت حرف سابق مقدم خوانده میشود و بعد آن حرف متأخر و بعد از تحریر حرف سابق اول نوشته میشود
و بعد آن متأخران و این باتفاق کل عقلا از لوازم و خواص حدوث است الثالث ایضا یعنی از معتزله و امامیه نقل کردند قوله ما جاءهم من ذکر

سورة الزخرف

مراد از ذکر اینجا قرآن است و در این نص صریحی است که این ذکر حادث غیر قدیم است **والرابع** واجماع الامة متفقوا
دبهه محدثات متفق علیه مفسرین امت اند ان للاجماع ولقوله تعالی ایضاً حتی یسمع کلام الله **و** مکتوبا فی المصاحف للاجماع یعنی وجه چهارم از دلایل حدوث قرآن
بالالسن **و** مسموع تلاوة وبگوشها شنیده میشود **مع هذا** بر ان نص هم وارد است حتی یسمع کلام الله **و** مکتوب در مصاحف از قدیم الی حین میشود
آنست که ثبت تحویل نمیباشد **فان قیل** المکتوب فی المصاحف هو الصور والاشکال لا اللفظ والمعنی **قلنا** بل اللفظ لان الکتابة تصویر اللفظ بحروف
و تحکم مثبت فی المصحف والاشکال مفهوما بالتحدی لکونه معجزا اجماعا مفصلا الی الصور والایات لقوله تعالی کتاب احکمت ایاته ثم فصلت قابلا
للنسخ وهو من ایات الحدوث لان انما یقع والتمام ولا شئ منها یتصور فی القدیم لان ما ثبت قدمه امتنع عدمه یعنی اگر گفته شود آنچه مکتوب در مصاحف
است او صور واشکال است نه لفظ ومعنی **ما میگوییم** بل مکتوب الفاظ اند چه کتابت در واقع تصویر الفاظ بحروف هجا میباشد **بلی** در مصحف صور واشکال
حروف یا الفاظ ملفوظ مع تهذیب ترتیب ترکیب آیات قرآنیه مقرون بتحدی اجماعا است نه کلام نفسی **و** وصف او کرده که آیات کتاب محکمه مفصله فصل فصل ازقابل
تحریر وکتابه اند **و** همه این از علامات حدوث اند چه اگر الفاظ قرآنی وترکیب وترتیب ظاهری آن کلام الهی نمی بود بل معنی نفسی کلام الهی میبود البته تحدی یعنی کلام
نفسی واقع نمیشد چه غیب الهی ابدا واقف وعارف تحدی نمیباشد ونمیشود **خامس** از وجوه حدوث اینست که مسبوق بکلام قصد وارده میباشد **و** سابق
بر کلام الهی هم قصد وارده هست کما قال فی التکوین انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون **و** معناه انا اذا اردنا شیئا قلنا له کن فیکون فقوله
کن امر وهو قسم من الکلام متاخر عن الارادة الواقعة فی الاستقبال لکونه جزاء له یعنی او تعالی چنانچه در تخلیق اشیا تصریح کرد بسبق اراده خود بقول خود این
است جزاء این بیست ونیکه با اراده ایجاد شئ کردیم قول وامر با آن شئ مقصود الایجاد بلفظ کن میشود بشود وبوجود بیا پس بفوری شود وبوجود میآید پس ثابت است
شد که لفظ کن بعد الاراده خطاب میشود **و** لفظ فیکون آخر آن بوجود میآید وبدیهی است تقدم وتاخر ولفظ کن **و** لفظ فیکون **و** تقدم اراده وقصد بر مراد و
مقصود **تنبیه** هرگاه این آثار ولوازم وخواص آن ضروری وبدیهی در کلام الهی ثابت باشند معهذا آنرا کلام نفسی الهی قدیم شمردن کمتر از سفسطه نمیباشد
و متکلم موجد کلام را میگویند نه ساکت **و** نه اخرس یعنی لال **و** نه طفل رضیع را میگویند **الخامس** کلام الهی بیک لسان نیامده بل بلسان سریانی چون صحف
آدم وشیث ونوح وغیرهم **و** عبرانی **و** یونانی **و** عربی **و** مختلف الالسنة آمده وآن الفاظ بعد ایجاد بلفظ دلالة بر معانی مقصود الهی دارند کما قال **التفتازانی** یدل
علیها العبارات او الکتابة او الاشارة فاذا عبر عنها بالعربیة **فقرآن** وبالیونانیة **فانجیل** وبالعبرانیة **فتوراة** وبالسریانیة **فزبور** وهرگاه بالسنه
مختلفه ودر ازمنه متفاوته نزول این ثابت باشد پس چگونه کلام الهی مع اختلاف احوال قدیم باشد **در شرح مقاصد** فرموده کلام نفسی مذهب اشاعره است
و خالفنا فی ذلک جمیع الفرق **و** زعموا انه لا معنی للکلام الا المنتظم من الحروف المسموعة الدالة علی المعانی المقصودة **و** قالوا ان الکلام النفسی غیر معقول **تنبیه**
در این مسئله کلام از قدیم اعلام امت در بین داشتند **و** بهمین جهت این علم اصول دین بعلم کلام نامیده شده وجز تسمیه کل میباشد **و بوجهی دیگر** چونکه کلام ماخوذ
از کلم یعنی زخم وجرح میباشد **و** دلایل یکدیگر بطور زخم وجرح میرسید لهذا این سبب دیگر تسمیه این علم عقاید بعلم کلام گردیده **و** تفصیل دلایل این مسئله از کتب جامعه علم
دریافت خواهد شد چونکه ما عادت بحث وتفحص از اول مجلد این تفسیر بالجمله داریم لهذا اجمالا البحث این کردیم تا ملاحظه کنند تفسیر این محروم نمانند **بحث رابع**
در تفسیر کلمه ربه وقتیکه موسی بمیقات رسید وکلام وسخن کرد موسی پروردگار او **آیا** بغیر توسط خدا با موسی کلام کرد یا بالتوسط **و** آن متوسط ملک وحی بود چنانچه در دنیا
بتوسط ملک با انبیا خالق کلام میکرد دران دو وجه اند **شیخنا الطبرسی** فرموده کلمه ربه من غیر سفیر **او** وحی کما کان یکلم الانبیاء علی السنة الملائکة
و بر تقدیر اول که بغیر سفیر موسی علیه السلم اگر کلام کرد از کدام موضع ایجاد کرد وبا وشنوانید الله تعالی له لم یذکر من ای موضع اسمعه کلامه من الغمام او من
الشجرة **و در مجمع** بعد این فرموده وذکر فی موضع آخر انه اسمعه کلامه من الشجرة فجعل الشجرة محلا للکلام لان الکلام عرض لا یقوم الا بجسم هرچند در اینجا
ذکر نکرد که از کدام چیز از ابر یا از شجره اسماع کرد او را کلام خود **و در موضع دیگر تصریح** کرد که اسماع کلام خود بموسی از شجره طور کرد **پس** آن شجره را محل برای
کلام خود گردانید چه هر کلام من باب الاعراض است اصلا قایم بذاته نمیباشد وقایم بنفسه نمیشود **اول** یعنی تکلیم موسی بغیر سفیر مذهب اکثر وهو المشهور است چنانچه کلام
بملک وحی میکرد **در کشاف** گفته وکلمه ربه من غیر واسطة کما یکلم الملک **و** تکلیمه ان یخلق الکلام منطوقا به فی بعض الاجرام کما خلقه مخطوطا فی
اللوح وکلام کرد خدا بموسی بغیر واسطه چنانچه کلام بملک وحی میکرد **و** تکلیم تعبیر عبارة است از ایجاد وتخلیق کلام منطوق به در بعض اجرام وایما میباشد چنانچه خطوط
ونقوش حروف در لوح محفوظ بیافرید **وروی** فیه ان موسی کان یسمع ذلک الکلام من کل جهة یعنی مرویست که موسی هر سخن الهی را از هر شش جهت می شنید

و او النسه شود

کلام الهی از عیوب و آفات صفات محدث

قائم بجمیع صفات کمال

بیان آنکه قرآن عربی و انجیل یونانی و توراة عبرانی و زبور سریانی زبان بوده است

تا دانسته شود که مجرد از عالم جسمانی واز کل لوازم است وغیر جسمانی متحیز ومکانی وجهتی اصلا نمیباشد **وبقولی** وکلمه ربه بغیر واسطه ولا کیفیة ذکره فی
المدارک **در کشاف** از ابن عباس روایة کرده کلمه تعم اربعین یوما واربعین لیلة وکتب له الالواح **وقیل** انما کلمه فی اول الاربعین **فخر رازی**
آنچه گفته اینست که در تکلیم تعم بموسی خلافی نیست اما در حقیقة کلام اهل قبله خلاف کردند **فمنهم** من قال کلامه عبارة عن الحروف المنتظمة **ومنهم**
من قال کلامه صفة حقیقیة مغایرة للحروف والاصوات **واما القایلون** بالاول فالعقلاء المحصلون اتفقوا علی انه یجب ان یکون حادثا
کائنا بعد ان لم یکن **وزعمت** الحنابلة والحشویة ان الکلام المرکب من الحروف والاصوات قدیم **وهذا** اخس من ان یلتفت الیه العاقل **و**
قلت یوما انه تعم اما ان یتکلم بهذه الحروف علی الجمع او علی التوالی والتعاقب **والاول** باطل لان هذه الکلمات المسموعة المفهومة انما تکون
مفهومة اذا کانت حروفها متوالیة **فاما** اذا کانت حروفها توجد دفعة واحدة فذلک لا یکون مفیدة البتة **والثانی** یوجب کونها حادثة
لان الحروف اذا کانت متوالیة فعند مجیء الثانی ینقضی الاول فالاول حادث لان کلما ثبت عدمه امتنع قدمه **والثانی** حادث لان کلما
کان وجوده متاخرا عن وجود غیره فهو حادث **فثبت** انه بتقدیر ان یکون کلام الله تعم عبارة عن مجرد الحروف والاصوات فحدث اذا ثبت
هذا **فنقول** للناس ههنا مذهبان **الاول** ان محل تلک الحروف والاصوات هو ذات الله تعم وهو قول الکرامیة **الثانی** ان محلها
مباین لذات الله تعم کالشجرة وغیرها وهو قول المعتزلة **واما القول الثانی** وهو ان کلام الله تعم صفة مغایرة لهذه الحروف والاصوات
فهذا قول اکثر اهل السنة والجماعة **و**تلک الصفة قدیمة ازلیة **والقایلون** بهذا القول اختلفوا فی الشیء الذی سمعه موسی **فقالت**
الاشعریة ان موسی عم سمع تلک الصفة الحقیقیة الازلیة **وقالوا** کما لا یتعذر رؤیة ذاته تعم مع ان ذاته لیست جسما ولا عرضا فکذلک
لا یبعد سماع کلامه مع ان کلامه لا یکون حرفا ولا صوتا **وقال** ابو منصور الماتریدی الذی سمعه موسی اصوات مقطعة وحروف مولفة
قائمة بالشجرة **فاما** الصفة الازلیة التی لیست بحرف ولا صوت فذلک ما سمعه موسی البتة **فهذا** تفصیل مذاهب الناس فی سماع کلام الله تعم
انتهی کلامه حاصلش آنکه در حقیقة کلام الهی دو قول اند **احدهما** حروف منتظم مولفه مرکبه بالاصوات که آنرا در جرمی از اجرام خالق میافریند و همین کلام الهی
است بواسطه ملک بغیر واسطه بانبیا رسیده **و** هر کلام محدث ومخلوق تعم بعد از عدم میباشد **پس** اینها در بین خود خلاف کردند وآنرا بالا بالتفصیل از مذهب
امامیه ومعتزله **و** از مذهب حنابله **و** مذهب کرامیه حشویه شنیدی **ثانیهما** حروف مع الاصوات دال بر مفهوم اند **و** حروف وکلمات حادث اند **اما** مفهوم ومعانی
آن کلمات ازلی قدیم میباشد **و** همین مفهوم ومعنی کلام نفسی الهی در ذات او قدیم ازلی میباشد **پس** موسی را همان صفت ازلی شنوانید هر چند او سبحانه وتعم من الجسم
الاجسام والاعراض نیست پس بطوریکه دیدارش مع منزه تجویز میکنند همان طور تجویز اسماع کلام نفسی بموسی میکنند **و** همین مذهب جمهور اهل سنت است **و**
ابو منصور ماتریدی وغیره که احد ائمه اشعریه هستند از این مذهب برگردیده واو گفته که کلام دو حالت دارد **حالة اولی** ظاهر کلام صوات
منقطعه وحروف مولفه قایم بالغیر میباشد چنانچه کلام الهی بموسی بر طور در شجره آفرید وقایم آن بود **حالة ثانیه** او صفة ازلیه است وآن کلام عبارت
از حروف وصوت نیست **بل** معنی آن حروف ونفس ذات الهی از ازل تا ابد متکلم ومستور بود ومیباشد فذلک ما سمعه موسی البتة یعنی **پس** آنچه موسی شنود
او همان حروف واصوات مولفه در شجره آفریده بود **و** آن کلام نفسی که صفة ازلی میباشد آنرا موسی نشنید **سوال** در تم ایا موسی تن تنها تکلیم کرد که غیر او احدی
آن کلام را نشنید یا کلام بموسی کرد **و** غیر او هم آن کلام شنید **جواب** در آن دو قول اند **احدهما** خاص کلام با موسی واحد کرد و دیگری حتی جبرئیل
هم با او بود واو هم نشنید **و** موسی از جمیع جهات همین کلام اختصاص یافت **و** مرویه بغوی **و سیوطی** که بالا ذکر شده موید ش میباشد **ولما جاء موسی لمیقاتنا**
منتظر وطهر ثیابه وصام **ثم** اتی طور سیناء **وفی القصة** انه تعم انزل ظلمة علی سبع فراسخ وطرد عنه الشیطان وهوام الارض ونحی عنه الملکین
وکشط له السماء فرای الملائکة قیاما فی الهواء ورای العرش بارزا وکلمه الله تعم وناجاه حتی اسمعه **وکان** جبرئیل معه فلم یسمع ما کلمه ربه وادناه
حتی سمع صریر القلم فاستحلی موسی کلام ربه واشتاق الی رؤیته وطلب رؤیته فاجابه تعم لن ترانی **ثانیهما** دیگران هفتاد نفر منتخبین از اجله صحابه
موسی همراه طور بوده وانها هم شنیدند کلامیکه با موسی در ایام ولیالی خالق کرده وموسی بعد فراغ از کلام اله اصحاب خود را پرسید که آیا شنیدید کلام الحق
اما امیدانیم که انکلام الهی با تو بود یا کلام جنی از ابلیس وغیره است **هذا** لن نومن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی تو را تصدیق
نمیکنیم بانکه انکلام الهی خاص است وایمان بتو نمیاریم تا آنکه معاینه بکنیم ذات خدا را علی الاجهار والاعلان **اما جواب** این از تخصیص بر نمیاید زیرا که

خطاب کانه شفاها بلا توسط موسی کرد دیگر آنکه کلام موسے بطور اعجاز بود چنانچه ید بیضا و عصا بدست موسی ثعبان گردید دیگران هم معاینه آن کردند بجای
آن زا عجازیت بر نیامد و یکذا بشنیدن دیگران آن کلام که بموسے شد و اصحابش هم آنرا شنیدند شرکت انها باموسے لازم نیاید و همین قول قاضی ابوبکر
ابنا زی است انه قال بل السبعون المختارون للمیقات سمعوا ایضا کلام الله تعالی وقال لان الغرض باحضارهم ان یشهدوا انهم سمعوا کلام الله مع
موسی وان یخبروا قوم موسی بما یجری هناك وهذا المقصود لا یتم الا عند سماع الکلام وایضا فان تکلیم الله تعالی موسی علی هذا الوجه معجز وقد تقدمت
نبوة موسی فلا بد من ظهور هذا المعنی لغیره انتهی کلامه حاصل آنکه آن هفتاد نفر صحابه منتخبین موسی هم آن کلام الهی که بر طور بموسی شد انها بگوشهای خود شنیدند
و غرض در اسماع الکلام بانها شهادة انها برائے موسی نزد ذکر با جرای آن بقوم بود تا این سامعین هم بدوا نهم در غیاب موسی ندکران باشند و اطمینان ایهم و اتمام
بقوم حاصل شود و این مقصود باتمام نمیرسید مگر نزد سماع کلام بگوشهای خود وایضا تکلیم خدا بموسی باین وجه من باب الاعجاز بعد حصول نبوة بود و از ظهور اینحالة
برای غیر موسے لابد بود و الا احدی ازان قوم جهله تصدیق موسی نمیکرد ایا نمی بینی که اجله صحابه منتخبه از امة موسویه مع استماع کلام الله تا چهل روز شب بموسی
گفتند ما تصدیق تو در اینکلام شدن نمیکنیم که خاص از خدا اینکلام تو بوده تا بعیون رؤس خود معاینه نکنیم ذات خالق را و او نه بحضور ما شفاها و عیانا با تو کلام
نکند تبصره بجاذق بصیر و خبیر از نقل امام رازی توقف در مذهب شعریه مستفاد میشود و لهذا تقویة و ترجیح نداد بجسب عادة مستمره خود قول اشعریه را
بلکه در آخر امام رازی اعتراف بعجز خود کرده که اینمسئله از اشد معضلات کلامیة است و در کتاب الاربعین بعد قیل و قال بسیار از دواسیات
اشعریه اعراض کرده و مذهب ماتریدی را اختیار نموده بقوله واعلم ان الدلیل العقلی المعول علیه فی هذه المسئلة هذا الذی ذکرناه و اوردنا
هذه الاسولة علیه و اعترفنا بالعجز عن الجواب عنها واذا عرفت هذا فنقول فی هذه المسئلة ما اختاره الشیخ ابو المنصور الماتریدی
وهو انا لا نثبت صحة رؤیة الله تعالی بالدلایل العقلیة بل نتمسك فی هذه المسئلة بظواهر القران والاحادیث الصحیحة المتفقة علیها فان اراد
الخصم تاویل هذه الدلایل وصرفها عن ظواهرها بوجوه عقلیة یتمسك بها فی نفی الرؤیة اعترضنا علی دلایلهم و بینا ضعفهم عن تاویل الظواهر
انتهی عین کلامه فی الاربعین بحث خامس ارائه بکسر از باب افعال بمعنی نمودن بغیر بیاید از رایے یری رویة و رایا و رآءة و رؤیا نامهموز العین
و ناقص یائی بمعنے دید و این رویة تعلق بدو چیز دارد احدهما بالعین پس ارائه بمعنی البصرة یعنی بعیون دیدم و در متعدی بیک مفعول میباشد چون رایت
زیدا از افعال ظاهری حواس میباشد ثانیهما تعلق بقلب دارد پس متعدی بدو مفعول میباشد چون رایت زیدا فاضلا پس بمعنی عرفت او علمت زیدا فاضلا
پس از افعال قلوب میباشد و گاه متعدی بسه مفعول میشود علی قول چون رایت زیدا فاضلا کاملا ای ظننته فاضلا کاملا در مصباح گفته الرؤیة الفکر و
التدبر وهی کلمة جرت علی السنتهم بغیر همزة تخفیفا وهی من روأت فی الامر بالهمزة اذا نظرت فیه ایا رؤیة از روی مشتق و او لام است یا از رای
مهموز العین و ناقص یائی است و در آن دو قول اند و رؤیة العین معاینتها للشیء یقال رؤیة العین و رأی العین و جمع الرؤیة مثل مدیة و مدی و
رای فی الامر رأیا و رای فی منامه رؤیا علی فعلی غیر منصرف لالف التانیث بمعنے دیدن چیزے در خواب میباشد و رأیته عالما یستعمل بمعنی العلم
والظن فیتعدی الی مفعولین و رایت زیدا البصرة یتعدی الی واحد لانه من افعال الحواس وهی تتعدی الی واحد فان رأیته علی هیئة نصبته
علی الحال و قلت رأیته قائما و رأیتنی قائما یکون الفاعل هو المفعول وهذا مختص بافعال القلوب علی غیر قیاس فلا یجوز ذلك فی غیر افعال القلوب
بحث سادس نظر ینظر نظرا و منظرا و نظرانا و منظرة و تنظارا بمعنی دیدن بالعین و تامل و تفکر بالقلب میباشد در صحاح فرموده النظر
تامل الشیء بالعین در قاموس فرموده تامل العین و بصارة هم بمعنی دیدن بالعین و بالقلب نیز بصر یبصر بصارة است و البصر بالتحریك حس العین
و جمعه ابصار کما قال فی ق و بصرت الشیء رأیته و البصیر و الخبیر و العلیم بالشیء و تبصرت بالشیء تاملته و البصیرة الحجة کما قال فی ج نظر ته النظرة نظرا و نظرت الیه ایضا
البصر و الفاعل ناظر و الجمع نظارة و الناظر السواد الاصغر من العین الذی یبصر به الانسان شخصه و نظرت فی الامر تدبرت و النظرة الیه
بالالف اخرته و النظرة مثل کلمة بالکسر اسم منه کما فی التنزیل فنظرة الی میسرة ای فتاخیر و نظرت الشیء وانتظرته بمعنی کما فی القران ما ینظرون
الا صیحة واحدة ای ما ینتظرون و النظیر المثیل المساوی للشیء قال فی المصباح وایضا فیه والبصر النور الذی تدرك به الجارحة المبصرات
یعنی بصر بالتحریك نوریست در حدقه چشم که بوجود آن درك میکند مبصرات را و جمعش ابصار چنانچه جمع نظر انظار است و گفته میشود البصرة برویة العین ابصارا
و بصرت بالشیء بضمه بکسر عین بلغتی هست تبصرا بفتحتین بمعنے علمت و دانا به بصیر ای علیم و خبیر و متعدی بباء میشود چون بصرت به و بتضعیف عین چون

جواب سوال ... موسی ... شنیدن ... آن

بصرت تبصیر **تنبیه** بحسب لغت ثابت شد که رویة و بصارة و نظر هر سه متحد المعنی تعلق بالقلب دارند **پس** در آنوقت از اوصاف قلبی یعنی ظن و معرفة
و علم میباشند و نیز هر سه مجاز بصر تعلق دارند **پس** در آنوقت بمعنی معاینه بعیون الراس از اوصاف حس عینی اند و تفریق در استعمال اینها بعیون
و قلب بحسب صلات و قراین آخر میشود **بحث سابع** در تفسیر قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی در اینجا مفعول ثانی چون ارنی نفسک مقدر است
پس هرگاه خالق هم کلام موسی شد پس از زبان موسی گفت ای پروردگار من ذات خود را بمن بنما تا نگاه کنم بسوی تو یعنی ذات تو معاینه کنم آنرا
بعیون الراس خودم خالق جوابش بفهماد و گفت که اصلاً و ابداً نخواهی دید مرا انتهی که در طلب دیدار موسی کلیم الله شکی و خلافی نیست **اما اوّل** کلام دیگر
نیست بل کلام در آنست که آیا رویة الهی بعد از انده و در دنیا و عقبی ممکن است یا ممتنع بعض و محال غیر ممکن است **پس** در اهل اسلام در این مسئله فی الوقوع **دو قول**
اصح القولین ممکن و جایز است و همین مذهب دو طایفه مسلمانان است **اوّلها** فرقه مجسمه و مشبهه و همان فرقه ظاهریه است چه نزد ایشان خالق ذو جسم
و ذوالجهة است و در جهت فوق قدیما مکان و مسکن دارد **داود ظاهری** میگوید که او جسم جوان امرد است و بسا ایشان جوانان امرد را در همین راه در جای
سجده میگذاشتند **و** در جواب سوال مردم از نظر بازیها میفرمودند که خالق بهمین هیکل و شکل و صورت میباشد لهذا میگذاریم نزد التشکون **و** ابن ابی الحدید و محمد شهرستانی
شافعی **و** غیر هما عنهم **ثانیهما** دو فرقه دیگر اینها حنابله **و** اشاعره **اما حنابله** هم میگویند که خالق ذوالاجزاء والاعضا از روی دو دست و پا و پهلو بدن دارد
اما با کیفیة جسمیه نه و اجزاء و اعضایش **همه** بهم نیست که چگونه دارد **و برادران** ایشان فرقه اشعریه اهل سنت و جماعت از همه فرقات مذکوره اکثر اینها
خالق را منزه و مجرد از جسم و جهة بظاهر میدانند **اما** معتقد اند از لوازم جسمانی برلا جسم نه بدون جهة تجویز رویة برتر بعیون الراس میکنند و جایز و ممکن میدانند
پس در همین خود این اشعریه اختلاف کرده اند که **آیا** در دنیا دیدار میشود یا در عقبی **یا** دیدار سبحانه نه ممکن الحصول الوقوع عام است **یا** خاص **پس** اینها بعضی
بعض ایشان میگویند در دنیا هم دیدار شده **و اکثر** ایشان بجواب لن ترانی کلیم منجل شده اینها مخصوص بعقبی گذاشتند **بعضی** میگویند که در دنیا موسی کلام و بمقام
قاب قوسین پیغمبر دیدار فرموده الرشد فقط **و بعضی** میگویند در عقبی خاص بانبیا دیدار حاصل خواهد شد **و بعضی** ضم بانبیا اولیا الله را هم میکنند **صوفیه**
میگویند که مراد از اولیا الله مرشدین صوفیه اند **و** فرقه اشعریه میگویند که مومنین اشعریه اهل سنت و جماعت را خاص دیدار میشود در عقبی **علامه زمخشری**

در کشاف در اینجا فرموده **ثم تعجب** من المتسمین بالاسلام المتسمین باهل السنة والجماعة کیف اتخذوا هذه العظیمة مذهبا **و لا یغرنک** تسترهم بالبلکفة

فانه من منصوبات اشیاخهم **و** القول ما قال بعض العدلیة فیهم شعر لجماعة سموا هواهم سنة + و جماعة حمر لعمری موکفة + وقد تشبهوا بخلقه و تخوفوا
شنع الوری فتستروا بالبلکفة **حاصل ترجمه** مقال زمخشری برادر سنی آنکه پس تعجب کن از متسمین اسلام که خود را مسلمان شمار کنند تا آنکه خود را میگذارند نام
اهل سنت و جماعت چگونه ایشان گرفتند این معصیت عظیمه را مذهب خود یعنی اکبر کبایر را مذهب خود قرار داوند و بان بنا زند که ما اهل سنت و جماعتیم خاص فرقه ناجیه
و ترا هرگز فریب ندهد **و** پوشیدن ایشان آن کفریه و کبیره معصیه را بلفظ بلکفه یعنی دیدار نه را بلا جهة و لا مسافة و لا کیفیة حاصل میشود چه اتفاق بالبلکفة از
مجعولات و منصوبات او اهل مشایخ ایشان میباشد **و** چه خوب قولی بعض علام شعرا عدلیه در باب این جهلیه ایشان انشا کرده **در رباعی** هر آئینه جماعتی نامیده
خواهشهای نفسانی خود را سنت و جماعة و اینها جماعه خران اند قسم بعمر که با اعتقاد چنین معصیة عظیمه معیوب و مذموم گردیدند **و بقول** شارحی یعنی بگردانیدن دیدار
الراد این اهل سنت و جماعة اسلام و دین را معیوب گردانیدند و بلا چاره تشبیه میدهند خالق لاشبیه و لانظیر را بخلق و مخلوق او و بترس و خوف از شنایع و تقبیح و
تفضیح مردم تلبیس میکنند و میپوشند قبح و قدح آن کفر و معصیة کبیره عظیمه را بلفظ بلکفه یعنی عند الاعتراض میگویند که دیدار خدا بعیون الراس می شود بلا کیفیة
بغیر مکان لا جهة و لا مسافة **ثانی القولین** که رویة یعنی معاینه ذات الهی فی الدنیا و العقبی محال است ابداً و اصلاً احدی از ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین حاصل
نشده و ممکن الحصول فی الوقوع نیست **و** همین مذهب عدلیه از معتزله و امامیه **و** جمهور محققین از صحابه **و** همین متفق علیه عقلا و کافه حکما و فلاسفه است
و همین اصح و ثابت ببراهین قطعیه عقلیه **و حجج** و دلایل محکمات سمعیه است **اما** از براهین عقلیه **اوّل** آنکه از جمیع کافه عقلا و حکما و اکثر اهل اسلام و ادیان ثابت
که او سبحانه قدیم ازلی و ابدی و مجرد و منزه و مستغنی از جسم و جسمانی و از لوازم و خواص آن و منجمله آن مکان و جهة میباشد **تنبیه** هرگاه این ثابت شد براهین قطعیه
و برا و حلول هم روا نیست نه در چیزی خود او حال و نه غیری در او حال میشود **پس** رویة با لعیون چگونه جایز و صحیح باشد **پس قول** برویة نه بلا کیفیة و لا مسافة و لا
جهة غیر معقول و واجب البطلان است **برهان ثانی** نزد کافه حکما و فلاسفه و عقلا رویة هر شی مشروط بشرایط اثناعشره است **اوّل** حاسه بصره رائی
صحیح و سالم از علة بالغه باشد چه غیر سلیم بصر را ادراک نمیشود **ثانی** مرئی جایز الرویة یعنی ذو جسم کثیف شی مرئی باشد چه شی مجرد از جسم ابداً یا جسم لطیف اصلاً دیده

میشود وهذا الملموس و ارواح و شموم و اشتواء و امثال آن از موجودات مشهوده است که دیده نمیشوند **ثالث** مرئی بسیار رقیق نباید باشد چه ادق الاشیا دیده نمیشود **رابع** آن مرئی ملصق بحدقه نباشد لهذا مژگان چشم بچشم دیده نمیشود و ناظر مشهود نمیشود **خامس** مرئی بسیار شفاف نباشد چه شفاف کثیر چون هوا دیده نمیشود **سادس** آن مرئی ذی جسم ذی لون باید باشد چه بلون و رنگ آن شئ مرئی نمیشود **سابع** مرئی محجوب نباشد چه هر محجوب مستور دیده نمیشود **ثامن** مرئی بسیار بعید و بمسافة بعیده کثیره نباید باشد چه البعد المسافة مرئی نمیشود **تاسع** شئ مرئی وضیئی و روشن کثیر نباید باشد خواه ضیائیش بذاته باشد خواه بسبب غیر چه کثیر الوضیئی مثل چون آفتاب عینا نمیشود **عاشر** مابین رائی و مرئی تیرگی و ظلمة مفرطه نباشد چه هر شئ در ظلمة تیره اصلا دیده نمیشود **حادی عشر** مرئی نیز در جهة مقابل رائی یا در حکم مقابل باید باشد چه لا استقبال یا در حکم مقابل اصلا دیده چون آئینه نمیشود **ثانی عشر** علی قول البعض اراده و قصد متوجه و دیدن باید باشد چه بغیر اراده شئ مرئی دیده نمیشود و تفصیل بجهت این شرائط اثنا عشر در رؤیت مشروط اند نزد کافه عقلاء حکما و علماء اهل اسلامیه منهم طایفه امامیه و معتزله **و** محققین محصلین از فرقات مختلفه و هر سلیم العقل الفهیم میباشند بحصول شرائط مشروطهم **و** بعدم حصول شرط مشروطهم معدوم بالضرورة است **آیة الله الحلی** رح در کتاب نهایة المرام و در کتاب الاسرار و در کتاب نهج الصدق **و** در کتاب منهج المسترشدین **و** در شرح تجرید **و محقق المقداد** فی شرح کتب آیة الله الحلی منه فی کتاب ارشاد الطالبین و علامه قنبری **و** فهامه میر عبد الحکیم فی شروح فصول الاصول المحقق الحکیم نصیر الدین الطوسی **و** شارحی الجدید و القدیم للتجرید ایضا نقلا هذه الشروط فی ذیل قول المحقق

فقال الشیخ مقداد وعند حصول هذه الشروط باجمعها تجب الرؤیة باتفاق کافة الحکماء **و** المعتزلة والامامیة **و** المحققین من ملل الاسلامیة فاسند الی رؤیة الا بصر ودة عندی ذلک والا یلزم من عدم ذلک القدح فی القضایا النقلیة وخالفت الاشاعرة کافة الحکماء والعلماء فی هذا اذ جوزوا عدم الرؤیة عند حصول هذه الشرائط

حاصل آنکه نزد کافه حکما و معتزله و امامیه **و** محققین اهل اسلامیه نزد حصول این همه شرائط رؤیة شئ واجب است بل اسناد حصول رؤیة مرئی بضرورت کرده اند و الا قدح در اکثر قضایای عقلیه لازم میاید نزد عدم آن **و** فرقه شعریه کافه حکما و عقلا و علماء اهل اسلامیه در این امر مخالفت کرده اند چه ایشانها تجویز عدم رؤیة مع حصول این شرائط کرده اند **پس** مخالفة اشعریه بقضایای عقلیه و براهین قطعیه مکابره کمتر از سفسطه نمی باشد **ایضا** صفات الهی خالی از دو حال نیست یا دال بر کمال و مدح ذات باشد یا بر خلاف آن **و اول** من صفات الثبوتیه و الکمالیه میباشد **مع هذا** اطلاقش محتاج باذن و اجازة شرع میباشد **و اما ثانی** که موجب نقص و عیب و ذم باشد **پس** من باب السلبیات است و تنزیه شرع ازان واجب است **و** این صفة رؤیة بلا شک من باب النقص والعیب منزال الکمال عن الله المتعال میباشد **پس** توصیف شرع بالرؤیة برنفع مسلوب عنه باطل محض است **پس** از عموم شان در این باب رؤیة ساقط الاعتبار فی الواقع عند العقلا قطعا است **اما نصوص سمعیه** از محکمات قرآنیه **و** احادیث صحیحه متفق علیه الامة بر امتناع و عدم امکان رؤیة الهیه با در دنیا و آخرة برای خصوص خواص و عموم خلایق صریح ناطق اند **اما از قرآن** آیه محکمه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی باتفاق مفسرین **و** متکلمین او سبحانه تعالی نفس خود بتاکید و مباهات فرموده بانکه درک نمیکنند حقیقة عین ذات مجرده او الانوار عیون الرؤس کل خلایق در زمان حال و استقبال ابدا یعنی در دنیا و آخرة اصلا و او مجرد سبحانه درک میکند نور جمیع ابصار کل انواع خلایق را در جمیع احوال فی الحال و الاستقبال **و** جمله تذییلیه و هو اللطیف الخبیر در معرض علة و سبب عدم مرئی گردیدن خدا وارد شده یعنی برای آن او تعالی دیده نمیشود و بلکه برای آن او تعالی می بیند چه او لطیف و دانا یعنی مجرد از انواع جسمانیت و از لوازم آنست لهذا و دانا بهر شئ مجرد و مجسم میباشد **بدلالت آنکه** این آیه از اجله نصوص قاطعه بر دیده نشدن او تعالی در دنیا و عقبی است بچند وجه **اول** لفظ تدرکه صیغه استقبال است **و** صیغه استقبال متضمن زمان آینده و ابتداء آن از زمان حال **و** آخرش لا نهایة الی الابد میباشد **پس** نفی لا تدرکه ثابت شد که او تعالی ادراک معاینه بچشم ظاهری و بصری نمیشود در زمانه حال که زمانه دنیا میباشد **و** ادراک نمیشود او تعالی در زمانه آتی یعنی عالم آخرة الی الابد الآباد **و همین** باطل شد مزعوم آنکه در دنیا تجویز رؤیة و دیده شدن او تعالی بخاتم الانبیاء بمقام قاب قوسین او ادنی میکردند **ثانی** الابصار جمع بصر مراد از بصر عین بصر باتفاق اهل وضع **و** لغة **و** اهل معانی میباشد کما صرح به الجوهری البصر حاسة الرؤیة **و** فیروزآبادی البصر حس العین **و** الجمع الابصار **و ایضا** الابصار جمع و بر او بدخول الف و لام استغراقی مقتضی حاوی جمیع افراد ابصار و عیون رؤس کل خلایق علوی و سفلی از نوری **و** ناری و خاکی است **پس** بانیو واضح و ثابت گردید که بعیون الرؤس احدی از انواع اجناس ثلثه مخلوقات در حال الی الابد الآباد احساس ادراک کرده نمیتوانند واجب مجرد مستور الی الابد الآباد **ثالث** جمله ثانیه و هو یدرک الابصار وصف ثانی بالمدح نیز هست که او تعالی ادراک میکند احساس عیون را **پس** لطیفه واضح شد که از ابصار مراد و اینجا آن نوریست از قطره آبی که مساوی مقدار دانه عدس و ضیئی مضیئی بصاحب در حدقه و دیعة نهاده **و آن نور** در حقیقة ضیائی است خارج از حدقه مجرد محض است **تبصره** هر گاه این بتو واضح شد **پس** آیه مبین باینکه

بیان تحقیق لطیف از ادراک بصر

بیان حکم ادراک الابصار

نور ابصار اصلا و ابدا نمیرسد بساحت تجردی واجب احد تم ابدا و آن نور درک ذات مجرده سبحانه در هیچ حال در هیچ زمان اصلا میکند اما واجب تعالی درک
آن ضیاء عینی یا در عین و در خارج آن بحالة تجرد و نشر آن حقیقت و ماهیة آن و حقیقة و ماهیة کماهی همه مجردات و اعراض و مجسمات را بالسویة و ظاهر و باطن هر
روشنی و تاریکی درک میکند و می بیند چه او سبحانه حی مجرد است و هر که متصف بحیوة و تجرد باشد او بالضرورة علیم و خبیر و بصیر بحقایق و ماهیات جمیع انواع
اشیاء کماهی ینبغی می باشد **و اما متکلمین** هم در اینجا دو طریق رفتار کرده اند **احدهما** آن درک البصر عبارة شایعة فی الادراک بالبصر استناد اللفعل
الی الالة **و** الادراک بالبصر هو الرؤیة بمعنی اتحاد المفهومین **او** تلازمهما **و** الجمع المعروف باللام عند عدم قرینة العهد **و** البعضیة للعموم اتفاقا **و** الاستغراق
باجماع اهل العربیة **و** الاصول **و** ائمة التفسیر **و** بشاهدة الفصحاء **و** صحة الاستثناء **فالله** سبحانه قد اخبر مدحا لنفسه بانه لا یراه فی المستقبل و
المستقبل یحتوی جمیع ازمان الدنیا و الاخرة فلو راه الانبیاء و المؤمنون فی الجنة لزم کذبه تعالی و هو محال **ثانیهما** انه تعالی مدح نفسه بکونه لا یری فی
کل زمان من الحال و الاستقبال فانه ذکره فی اثناء ما لا یجد **و ما** کان من الصفات عدمه مدحا کان وجوده نقصا یجب تنزیه الله تعالی عنه فظهر
انه یمتنع رؤیته تعالی فی الدنیا و الاخرة لکل احد من خواص المؤمنین و عوامهم عموما و خصوصا **فتخصیص** رؤیته لبعض دون البعض فی زمان
غیر زمان تخصیص بغیر مخصص قاطع باطل **تنبیه** باین نص جلی قطعی مبرهن گردید که او سبحانه تعالی در دنیا و عقبی اصلا و ابدا مرئی و دیده نمیشود و اعتقاد
باطل محض شد مزعوم باطل آنانکه تجویز رؤیته تعالی در دنیا **یا** عقبی برای انبیاء و اولیا حتی برای جهال از رذال حشویه و کرامیه قوم حنابله و اشعریه و فرقه ظاهریه میکردند
و ایضا نص جلی قرآنی در درخواست کلیم الله رب ارنی انظر الیک جواب آیه لن ترانی میباشد **و** لفظ لن برای نفی تاکید نزد جمعی از نحاة و اهل
لغة **و** برای نفی تابید نزد طایفه دیگر موضوع شد چنانکه صاحب **ذهان** هم تسلیم آن کرده و در قرآن برای تابیدی هم آمده چون **آیه** ان الذین تدعون من
دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له در باب عجز الهة اصنام و اوثان فرموده که ایشان اصلا و ابدا خلق و ایجاد مگسی و پشه کرده نمیتوانند ابدا **و** معلوم است که
کرسی غیر الله احدی ایجاد و احیاء شی برابر سر پشه و خورد تر از آنها ابدا الاباد کرده نمیتوانند و قادر بر ایجاد از عدم و بر احیاء احدی سوای خدا نیست **و در آیه**
فان لم تفعلوا و لن تفعلوا در باب عدم امکان معارضه و اتیان بمثل قرآن احدی را از جن و انس ابدا ممکن نیست برای تابیدی بالاتفاق است **و در سورة**
محمد ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم فلن یغفر الله تصریح کرد که ابد الاباد بکفار نجاة و مغفرت نخواهد شد **و آیه**
و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری **آیه** فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا **پس** جواب لن ترانی نفی ابدی از حصول رؤیة الله تعالی جهت
کلیم الله آمده و هرگاه کلیم الله را ابدا دیدار اله ممکن الحصول نباشد **پس** غیر موسی کلیم الله بالکل و بالاولی دیده نمیتواند ابدا **اشکال** اگر لفظ لن برای نفی
تابید میبود پس در باره یهود مسعود نشد میفرمود و لن یتمنوه ابدا **و** لفظ ابدا لغو بوده باشد **و** لغو الفاظ قرآنی ممتنع است **جواب** این ابد الطبری تاکید بر
معنی تابیدی لن وارد شده چنانچه در آیه فسجد الملائکة کلهم اجمعون **و** بر کلهم لفظ اجمعون تاکید بر تاکید وارد شده اشکال عاید نمیشود **و** اجوبه اشکالات دیگر
بعد نصوص میآید **اما از نصوص** احادیث صحیحه متفق علیها اهل سنت بطور نمونه از آن احادیث در اینجا ذکر میشوند **در کتاب التوحید بخاری**
شعبی از مسروق روایت کرده که آیا پیغمبر در لیلة المعراج بچشم راس خود خدا را دیده از عائشه پرسید قالت من حدثک ان محمدا رای ربه فقد کذب و هو یقول لا
تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و من حدثک انه یعلم علم الغیب فقد کذب هو یقول لا یعلم الغیب الا الله **بخاری ایضا** در سورة النجم
روایت دیگر باین زیادتی ذکر کرده عن مسروق قال قلت لعائشة یا اماه هل رای محمد ربه فقالت لقد قف شعری بما قلت این انت من ثلث من حدثکهن
فقد کذب من حدثک ان محمدا رای ربه فقد کذب **ثم قرئت** لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر **و ما** کان لبشر ان
یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب **و** من حدثک انه یعلم ما فی غد فقد کذب **ثم قرئت** و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا **و** من حدثک
انه کتم شیئا فقد کذب **ثم قرئت** یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک **و لکن** رای جبرئیل فی صورته مرتین انتهی **حاصل** هر دو خبر آنکه مسروق از عائشه
صدیقه پرسید که آیا پیغمبر پروردگار خود را بلیلة المعراج بعیون الراس خود معاینه کرده یا نه **عایشه** صدیقه گفت هر آئینه موی خیز شدم یعنی از این سوال مقال
تو موهای بدنم استاده شده اند تو کجا هستی و کجا رفتی و چه میگوئی تو و اینمقال این انت در جواب سماع مقال اغرب اعجب میگویند **و ایضا** قف شعری در
استماع قول اقبح و افجا و افجع میگویند عرب **پس صدیقه** گفت هر کس که حدیث بسته قول بتو بگوید **مجملا** آن که محمد خدا را بعیون الراس دیدار کرده
پس تحقیق او دروغ گفته و بر پیغمبر افترا بسته **پس** از ذکر آن بر بطلان دروغ راوی **و** بر ثبوت صدق خود و دلیل بر نفی رؤیة الله تعالی لا تدرکه الابصار آورده

بیان روایت عائشه صدیقه

بدفعل تمویه الله

یعنی پیغمبر که از زبان خدا از محکمات قرآن این آیة لا تدرکه الابصار را بیان کرد یعنی بعدم امکان دیدار تعالی بجمیع خلق در کل ازمنه آیة الی الابد بیان کرد پس آن پیغمبر چگونه خلاف
آن بگوید و آیت دیگر بر عدم امکان رویة الله اصحاب وحی و الهام را از ملائکه و انبیاء اولو العزم آورده و مضمونش اینست که نیست هیچ بشری از انبیاء و مرسلین که خدا با
هیچ یکی از رسولان بشر کلام نکرده مگر بطور وحی یا از عقب پس پرده بغیر عیان و منجمله آن تکذیب آنکس بکن که بتو حدیث کند که آنحضرت علم غیب میدانست
و میدانست که فردا من چه خواهم کرد او را تکذیب بکن و بران دلیل آورده تلاوة کرد آیه و ما تدری نفس لخ یعنی احدی از خلق نمیداند که فردا یوم چه کسب کار
خواهد کرد و منجمله آن سومی آنست هر کس که حدیث کند بتو که پیغمبر از وحی و تنزیل چیزی مخفی گذاشته پس بتحقیق او دروغ گفته و نسبته تکذیبش بکن و دلیل بر آن
آورده آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی ای محمد برسان بامت جمیع آنچه بسوی تو تنزیل شد و آخر مسروق پرسید پس آنحضرت در معراج چه دید
در جوابش عایشه فرمود که آنچه پیغمبر دو مرتبه دیده جبرئیل بود و او را بجثه و شکل خودش دید و قبل بران گاهی او را بجثه و شکل خود ندیده بود و ایضا بخاری روایة
ثالثه در همین جا در آیه فکان قاب قوسین او ادنی روایة از ابن مسعود کرده قال انه رای جبرئیل له ستمائة جناح روایة از زر کرد که ابن مسعود فرمود ان محمدا رای
جبرئیل له ستمائة جناح یعنی محمد جبرئیل را بر افلاک دید که با وی ششصد بال بود و در بخاری ایضا باسناد علقمة از عبد الله مسعود روایة رابعه آورده قال لقد
رای من آیات ربه الکبری قال رای رفرفا اخضر قد سد الافق که هر آئینه بتحقیق پیغمبر در معراج از آیات کبیره خالق خود دید و آن رفرفی خضرا بود و طبقه تخت رفرف
فرا گرفته آفاق را بود در مشکوة از مسروق روایة کرده قال دخلت علی عایشة فقلت هل رای ربه فقالت لقد تکلمت بشیء قف له شعری قلت
رویدا ثم قرأت لقد رای من آیات ربه الکبری فقالت این تذهب بک انما هو جبرئیل من اخبرک ان محمدا رای ربه او کتم شیئا مما امر به و یعلم
الخمس التی قال الله تعالی ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث فقد اعظم الفریة و لکنه رای جبرئیل و لم یره فی صورته الا مرتین مرة عند سدرة المنتهی و
مرة فی اجیاد له ستمائة جناح قد سد الافق رواه الترمذی و الشیخان مع زیادة و اختلاف و فی روایتهما قال قلت لعایشة فاین قوله ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی قالت ذاک جبرئیل کان یاتیه فی صورة الرجل و انه اتاه هذه المرة فی صورته التی هی صورته فسد الافق حاصل آنکه مسروق از عایشه
پرسید یا خدا را بعیون الراس معاینه کرد یا نه عایشه در جوابش گفت که بتحقیق بکلام تو موی های بدنم استاده شدند مسروق گفت مهلت ده مرا پس
مسروق گفت بایه لقد رای من آیات ربه الکبری چه دید آنحضرت عایشه گفت کجا رفت گمان و قیاس کجا برد پس آنچه دید او را در خود آیه مذکور است که آیة کبری
را دید و آن آیة غیر الله میباشد نه خود خدا و آن آیة کبری جبرئیل بود و هر کس که بتو خبر بدهد آنحضرت خدا را دید یا کتمان امری از مامورات الهی کرده یا پنج چیز را
آنحضرت میدانست مجملا آن که پیغمبر قیام ساعة قیامت میدانست بتحقیق اعظم فریها و بهتانها را افترا را بست و لکن آنحضرت جبرئیل را دو دفعه بصورة و جثه خود
دید و قبل ازان بصورة اصلیه ندیده بود او را و دفعه واحده نزد سدرة المنتهی بر افلاک سبعه و بدفعه ثانیه در موضع اجیاد که مقامی معروف در شعاب مکه میباشد دید و
کل افاق بجثه او مسدود شده بود و هم روایه ترمذی و بخاری و مسلم در این زیادتی هست و آن اینست که مسروق پرسید که پس تدلی آنحضرت بمقام قاب قوسین
او ادنی کجا و نزد که بوقوع آمد عایشه گفت که آن تدلی جبرائیل بود که او همیشه بصورة آدمی نزد او میآمد و قریب او میشد و این مرتبه بصورة اصلیه خود نزد
آنحضرت آمد و جثه اصلیه او سد افق کرده بود در صحیح مسلم از ابوذر مرویست قال سئلت رسول الله هل رایت ربک قال نور انی اراه یعنی ابوذر
سوال کرد پیغمبر را که یا رسول الله آیا بچشم سر دیدی ذات خدا را پیغمبر فرمود دیدم نوری را چگونه خدا را دیده میتوانستم چه نور حاجب گردید از رویة الله و نوریست مخلوق
و خالقش غیر نور میباشد شارحین این حدیث گفته اند لفظ انی بفتح همزه مع نون مشدده بمعنی کیف میباشد طیبی گفته هکذا رواه جمیع الرواة فی جمیع
الاصول و معناه غشیه النور فان کمال النور یمنع الادراک ایضا فی المشکوة عن ابن مسعود فی قوله فکان قاب قوسین او ادنی و فی قوله ما کذب
الفؤاد ما رای و فی قوله لقد رای من آیات ربه الکبری قال فیها کلها رای جبرئیل فی حلة من رفرف قد ملأ ما بین السماء و الارض و له و للبخاری
فی قوله لقد رای من آیات ربه الکبری قال رای رفرفا اخضر سد افق السماء انتهی مرویات المشکوة در این هر سه ابن مسعود فرموده که آنچه مرئی نبوی بود
دو بال مبارکش خلاف واقع ندیده او آیة الهی جبرئیل بود در حالیکه بود که آفاق را بجثه خود مسدود ساخت در معالم التنزیل امام بغوی و غیره از ابن عباس
روایت کرده قال ما کذب الفؤاد ما رای انه رای جبرئیل و فی حق تفسیر همین آیه ما کذب الفؤاد و در لقد رآه نزلة اخری قال ابن عباس رای محمد جبرئیل
مرتین تشریح مرا اینجا چند وجه میشود اول این صحاح احادیث صحاح ستا نزد اهل سنت خصوصا چون مسلم و بخاری بعد کتاب باری اصح الکتب صحاح
اهل سنت باتفاق اند پس مرویات اینها مطابق محکمات کتاب الله تعالی و آنچه از احادیث موافق ظاهر کتاب الله باشد او واجب التمسک است العمل است و آنچه

منافی و معارض محکمات قرانی باشد او واجب الطرد والترک است و همین مرویه متفق علیه کل فرقات محدثین اسلام است قال رسول الله قد کثرت علی
الکذابون فما یروی لکم منی فعارضوه بکتاب الله فان وافقه فخذوه واعملوا به وما خالفه فاترکوه واضربوه الجدار یعنی پیغمبر فرمود بر انکه شد کذاب افترا
می بندند پس انچه بشما روایة ونقل کرده شود حدیثی از ما قاعده کلیه بشما دران اخبار اینست که او را عارض بسازید بقران و کتاب خدا پس اگر مطابق و موافق او
بود آن حدیث را بگیرید و عمل بان نمائید و انچه از مرویات منافی و مخالف کتاب الله باشد آنرا ترک کنید و بدیوار بزنید تنبیه پس این صحاح احادیث بظاهر
و باطن موافق قران و مطابق ببرهان اند لهذا طوایف معتزله و امامیه و جمهور محققین اسلامیه بعدم امکان رویة بلا دغدغه قایل اند چنانچه فاضل زیدی و
محکی از امام الحرمین و امام فخرالدین رازی در آخر معتقد عدم امکان شده و از اعتقاد رویة برگردیده از اربعین او بالا شنیدی که قول صحیح
قول ماتریدی در عدم رویة صحیح مذهب است ثانی از استفهام سایل از عایشه که پیغمبر آیا خدا بعیون الراس در معراج دیده یا نه عایشه بکمال تعجب بنهایة
قبح آن موی خیز در بدنش شده و در جوابش این یذهب بک در جوابش فرموده چه اگر رویة الله ممکن الحصول غیر ممتنع و محال میبود و از قبح السوالات نمیبود البتة جای
بغیظ نمیآمد و مسروق بلفظ رویة اهمال و مهلت نمیخواست ثالث عایشه استدلال و بر بطلان قول برویة بایه لا تدرکه الابصار نفی عام بر عموم از منه
الی الابد برای کافه خلایق علوی و سفلی از سادة ملائکه و از سادة الناس از انبیاء مرسلین فرموده رابع البتة امر تکذیب قایل برویة الله و عموم رواة و باعظم
الفرية رویة راذکر نمیفرمود پس باین واضح و ثابت شد که جاهلین و منافقین صحابه آن اخبار را وضع نموده و مخترع ساخته اند خامس دیگر استدلال
کرده بر بطلان رویة الله و عدم امکان با جدی ابدا بایه لقد رای من آیات ربه الکبری که آیة یعنی علامة و اثر و نشانه غیر مؤثر میباشد زیرا که آیات را اضافه بسوی
خالق است و معلوم است که مضاف شئ و مضاف الیه غیر او شئ دیگر میباشد پس ببراهین و قرآن رب العالمین و صحاح احادیث سید المرسلین و جمهور
صحابه مدوحین چون ابن عباس و ابن مسعود و سلمان و ابوذر و مقداد و جابر و عکرمه و غیرهم بعلم الیقین ثابت شد که رویة الله باجدی در دنیا و عقبی حالا
و ابدا ممکن الحصول نیست و اما اهل بیت عصمت و طهاره علیهم السلام که احد ثقلین ثانی قران اعلم بتفسیر و تاویل محکم و متشابه و منسوخ و ناسخ و اجب التمسک
است عموما مطلقا خصوصا در مواضع خلاف خاص ایشان اند مجمع علیه ایشان علیهم السلام بر بطلان رویة الله فی الدنیا والعقبی و عدم امکان آن ابدا و
متفق علیه طایفه امامیه هم برانست از روی تیمن و تبرک حدیثی چند بطور نمونه کانه مشتی از انبار در اینجا ضبط و ثبت میکنیم تا هر طایفه از ملاحظه کنندگان تفسیر البصیر
و بصارت و نوری علی نور بیفزاید در شرح مجمع البیان توضیحی فرموده و ما قال بعض السلف من وقوع الرویة بالبصر لیلة المعراج فالجمهور علی خلافه
و روی انه علیه السلام سئل هل رایت ربک فقال رایته بفوادی یعنی سلف گفته که خدا ببصر دیده شده در لیلة المعراج اما جمهور است بر خلاف آن گفته
و مرویست که از پیغمبر پرسیده شد که آیا خدا را ببصر دیدی پیغمبر فرمود بدل خود دیدم یعنی دلم بعین الیقین خدا را دانست الحدیث الاول صدوق المحدثین
در کتاب التوحید از حضرت ابو عبد الله الصادق از ابا خود علیهم السلام روایة کرده قال مر النبی علی رجل وهو رافع بصره الی السماء یدعوا فقال له
رسول الله غض بصرک فانک لن تراه یعنی پیغمبر گذر کرد بر مردی و او چشمهای خود را بسوی آسمان کرده میدید پس پیغمبر با و فرمود چشمت بپند بتحقیق تو او را
نخواهی دید الحدیث الثانی در همین کتاب روایة کرده باسناد اهل البیت مر النبی علی رجل وهو رافع یدیه الی السماء وهو یدعوا فقال له رسول الله
اقصر من یدیک فانک لن تناله یعنی پیغمبر گذر کرد بر مردی و او دو دست خود را بلند بسوی آسمان کرده دعا میکرد پس پیغمبر با و فرمود فرو بیار دو دست خود را بتحقیق تو با
نمیرسد الحدیث الثالث در کتاب الاحتجاج و در نهج البلاغة خطبه ایست از حضرت امیر علیه السلام جمله از فقرات آن اینست احل عن اتخاذ
الابناء و طهر عن ملامسة النساء لا تناله الاوهام فتقدره و لا تتوهمه الفطن فتصوره و لا تدرکه الحواس فتحسه و لا تلمسه الایدی فتمسه و لا یتغیر
بحال و لا یتبدل فی الاحوال و لا تبلیه اللیالی و الایام و لا یغیره الضیاء و لا الظلام و لا یوصف بشئ من الاجزاء و لا بالجوارح و لا الاعضاء
و لا بعرض من الاعراض و لا بالغیریة و الابعاض الخ حاصل آنکه او تعالی منزه است از گرفتن اولاد دیگر و مطهر است از ملامست زنان و مقاربه ایشان نمیرسند او را
باوهام تا تقدیر و اندازه کنند او را و او بتوهم نمیارند او را تیزی ذهنها و فکرها تا تصور اند او را و درک نمیکنند او را حواس تا احساس نمایند او را و لمس نمیکنند او را
دستها تا او را مس نمایند و او متغیر الحال نمیباشد و او متبدل در احوال نمیشود و او را کهنه و سال خورده نمیسازند شبها و روزها تا پیر و ضعیف بشود و او را تغیر
نمیدهد روشنی و تاریکی اوقات تا احوال عالم با و مستور بمانند و او را وصف کرده نمیشود بچیزی از اجزا تا ذو الابعاض باشد و عارض نمیشود او را اعراض و امراض
و نه مغایرت و ابعاض الحدیث الرابع در کافی و توحید مرویست که ابو جعفر هاشمی عرض کرد ابو جعفر بن الرضا علیهما السلام را آیه لا تدرکه

الا ابصار وهو یدرک الابصار فقال علیه السلام یا ابا هاشم اوهام القلوب ادق من ابصار العیون وانت قد تدرک بوهمک السند والهند والبلدان التی لم تدخلها ولا تدرکها ببصرک فاوهام القلوب لا تدرکه فکیف تدرکه ابصار العیون یعنی آنحضرت فرمود که ابو هاشم اوهام قلوب دقیق تر انداز ابصار عیون و تو درک میکنی بوهمت خود سند و هند و بلدانی را که گاهی داخل دران نشده و انها را بعیون ندیده و هرگاه اوهام قلوب خالق را ادراک نمیکنند پس چگونه ابصار عیون اورا ادراک می نمایند **الحدیث الخامس** در کافی مرویست که ابو جعفر هاشمی از حضرت رضا سوال کرد از جواز دیدار خدا **فقال** اما تقرء ایة لا تدرکه الابصار قال بلی فتعرفون الابصار قلت بلی قال ما هی قلت ابصار العیون فقال ان اوهام القلوب اکبر من ابصار العیون فلا تدرکه الاوهام وهو یدرک الاوهام حاصل آنکه آنحضرت در جوابش فرمود آیا تو آیه لا تدرکه الابصار نخوانی عرض کرد آری حضرت فرمود ابصار چیست عرض کردم عیون الراس ندپس آنحضرت فرمود که اوهام قلوب بزرگتر انداز ابصار عیون و اوهام قلوب خدا را درک نمیکنند و او تعالی درک اوهام و نور ابصار میکند **الحدیث السادس** در کتاب توحید است که محمد بن فضیل حضرت رضا را سوال کرده هل رای رسول الله ربه فقال نعم بقلبه رآه اما سمعت قول الله ما یقول ما کذب الفؤاد ما رای ای لم یره بالبصر ولکن رآه بالفؤاد یعنی آیا خدا پیغمبر خدا بچشم سر دیده امام فرمود آری بدل دیده و بعین سر ندیده آیا آیه ما کذب الفؤاد نشنیده مراد ش آنست که خدا بچشم سر ندید بلکه بدل خدا چون معاینه بچشم سر عین الیقین کرد **الحدیث السابع** در کافی و توحید در از حضرت علم الهدی مرویست که ابو قره از راس المتکلمین و المفسرین و المحدثین اهل سنت مشهور فی عصره بود بحضور حضرت رضا گفت که خدا بموسی کلام کرد و بخاتم انبیا رؤیة نفس خود فقال الرضا علیه السلام فمن المبلغ عن الله الی الثقلین الجن والانس لا تدرکه الابصار ولا یحیطون به علما ولیس کمثله شیء الیس محمد قال بلی قال فکیف یجیئ رجل الی الخلق جمیعا فیخبرهم انه جاء من عند الله وانه یدعوهم الی الله بامر الله ویقول لا تدرکه الابصار ولا یحیطون به علما ولیس کمثله شیء ثم یقول انا رایته بعینی و احطت به علما وهو علی صورة البشر اما تستحیون الی ان قال ابو قره فانه یقول ولقد راه نزلة اخری فقال ابو الحسن الرضا ان بعد هذه الایة ما یدل علی ما رای حیث قال ما کذب الفؤاد ما رای یقول ما کذب فؤاد محمد ما رأت عیناه ثم بما رای فقال لقد رای من ایات ربه الکبری فایات الله غیر الله وقد قال ولا یحیطون به علما واذا رأته الابصار فقد احاطت به العلم ووقعت المعرفة ضروریات فقال ابو قره فتکذب بالروایات فقال الرضا اذا کانت الروایات مخالفة للقران کذبت بها وما اجمع علیه المسلمون انه لا یحاط به علما و لا تدرکه الابصار حاصل آنکه امام در جواب ابو قره فرمود هرگاه پیغمبر دیدار خدا کرد پس کیست مبلغ از جانب خدا بجانب ثقلین انس و جن آیه لا تدرکه الابصار و ایه لا یحیطون به علما و لیس کمثله شیء را مع ایتان و ابلاغ این ایات نافیه رؤیة الله چگونه آن پیغمبر خلاف آن بگوید بمردم که من ذات خدا را بعیون الراس دیدم و احاطه او بعلم کردم و او مثل صورة و شکل بشر مخلوق بود ای شما مردم حیا از چنین مقالات متنا قضه نمیکنید ابو قره گفت در آیه لقد راه نزلة اخری چه چیز را معاینه کرد امام در جوابش فرمود که بیان آن مرئی و بیان و ما کذب فؤاد محمد یعنی قلب پیغمبر خلاف حقیقة و واقع اصلا ندید آنچه بدل دید وشنا ... است او بچشم ندید [illegible] آنچه که دل محمد [illegible] دریافت آنچه بعیون [illegible] بقوله تعالی ما زاغ البصر وما طغی یعنی در نظر آنحضرت کجی و انحرافی نبود که منافی فؤاد محمد باشد حاصل آنکه قلب و بصر آنحضرت مطابق یکدیگر دیدند چه آن مرئی ایه کبری الهی بود و آن ایه مرئیه کبری جبرئیل بود در مرتبه حالت صعود و نزول بجثه و بدن اصلیه خود دید **پس امام** فرمود ایات الله غیر الله بالضرورة میباشد **و هرگاه** خدا را با بصار راس دیده پس احاطه کرد و ذات خدا را بعلم حسی بصری و رؤیة و احساس بصر مستلزم معرفة ضروری و انجلائی میباشد و معرفة ضروری غیر معرفة اکتسابی و اختیاری غیر مطلوب و لا مقصود بالضرورة است **پس ابو قره** متحیر گردیده عرض کرد پس آیا تکذیب روایات مرویات میکنی **پس امام** در جوابش فرمود هرگاه روایات مخالف قرآن باشد تکذیب آن لازم است تا معارضه و منافاة کتاب الله بالاخبار رخ ندهد و لازم بناید هر آنچه کل اهل اسلام اتفاق و اجماع دارند و اینست که ذات خدا محاط بالعلم ابدا نمیشود پس فطرت ابدا در دنیا و عقبی انوار ابصار انها هرگز درک نمیکنند **و ابو قره** منقطع گردید **الحدیث الثامن** حدیث برهان البیان است حضرت **امام رضا** در جواب محمد بن عبیده نوشت اتفق الجمیع لا تمانع بینهم بان المعرفة من جهة الرؤیة ضروریة فاذا جاز ان یری الله عز وجل بالعین وقعت المعرفة ضرورة ثم لم تخل تلک المعرفة من ان یکون ایمانا او لیست بایمان فان کانت تلک المعرفة من جهة الرؤیة ایمانا **فالمعرفة** التی فی دار الدنیا من جهة الاکتساب لیست بایمان لانها ضدها فلا تکون فی الدنیا احد مؤمنا لانهم لم یروا الله تعالی **وان لم** تکن تلک المعرفة التی من جهة الرؤیة ایمانا لم تخل هذه المعرفة التی هی من جهة الاکتساب ان تزول **او لا** تزول فی المعاد **فهذا** دلیل علی انه تعالی لا یری بالعین اذ العین تؤدی الی ما وصفناه انتهی حاصل آنکه امام

فرمود متفق جل

احادیث [illegible]

فرمود متفق علیہ کل علماء اسلام بغیر تمانع در بین ایشان است بانکہ معرفة از جهة رویة ضروری ہست وہرگاہ رویة اللہ بالعین مطلوب جایز باشد پس این معرفة ضروری
حاصل میشود پس آن معرفة خالی ازین نیست یا عین ایمان باشد یا ایمان نباشد واگر آن معرفة از جهة رویة ایمان ہست پس معرفة کسبی و نظری در دار دنیا
ایمان نباشد زیراکہ ضد ایمان ضروری ہست پس ہر کسے در دنیا مومن نخواہد بود زیراکہ انہا خدا را ندیدہ اند حتی کل انبیا علیہم السلام با اینکہ مومن نباشند زیراکہ ہیچ یکی را
از انہا ہم ایمان بالرویة حاصل نشدہ واگر معرفة از جهة عدم رویة ایمان نیست پس معرفة اکتسابی بغیر رویة یا زایل در آخرة میشود یا نمیشود پس ہر دو حال معرفة کسبی
لاحاصل ہست والا معرفة بدیہی و ضروری بہر دو حال باطل است وہمین دلیل است برانکہ رویة اللہ بالعیون لایجوز و غیر ممکن ہست الحدیث التاسع جاء رجل
الی امیر المومنین علیہ السلام قال هل رایت ربك حین عبدته فقال ویلك ما کنت اعبد ربا لم اره قال السایل وکیف رایته قال ویلك لا تدرکه العیون
فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان یعنی مردی از امیر المومنین علیہ السلام پرسید کہ آیا خدا را وقت عبادة معاینہ کردی حضرت امیر فرمود
ویل باد مر ترا چہ سان عبادت میکنم معبود حق را کہ او را ندیدہ باشم سایل عرض کرد بچہ کیفیة دیدی او را آنحضرت فرمود کہ خدا را عیون الرؤس درک نمیکنند
بشاهدہ ابصار و انظار و لکن او را قلوب بحقایق ایمان می دانند و می بینند رواہ ثقة الاسلام فی الکافی و صدوق المحدثین فی کتاب التوحید
و غیرهما من اصحاب الامامیة الحدیث العاشر دخل رجل من الخوارج علی ابی جعفر فقال یا ابا جعفر ای شیء تعبد قال اللہ قال رأیته قال لم تره العیون
بمشاهدة العیان ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان لا یعرف بالقیاس ولا یدرك بالحواس ولا یشبه بالناس موصوف بالآیات معروف بالعلامات
لا یجور فی حکمه ذلك اللہ لا الہ الا هو فخرج الرجل وهو یقول اللہ اعلم حیث یجعل رسالته یعنی مرد خارجی بر حضرت باقر علیہ السلام داخل شد پرسید کہ کدام چیز
را عبادة میکنی حضرت امام باقر علیہ السلام فرمود کہ خدا را عبادة میکنم خارجی گفت آیا او را دیدی بعیون الراس امام علیہ السلام فرمود کہ خدا را بمعاینہ نمیکنند عیون الرؤس
بمشاهدہ عیان لکن می بینند او تعالی را قلوب بحقایق ایمان او تعالی شناختہ نمیشود باندازہ و قیاس و ادراک نمیشود بحواس و احساس و شبیہ نیست در ذات و صفات
بناس موصوف است او بآیات و بعلامات معروف و مشہور است و او سبحانہ جایر و ظالم نیست در حکم خود او است الہی کہ شریک و ثانی در ذات و صفات و معبودیت
اصلا ندارد و او مخصوص بمعبودیت و وحدانیت است پس شخص خارجی بر آمد قایل بانکہ خدا میداند کہ ہم جا رسالة خود را بگذاشتہ و ایراد دیگر احادیث زیاد
درین جا مناسب نیست این حاور الطور بمونہ از الاف ضبط شدہ تا کسی نگوید کہ بعض موضوعات منافقین معارض و منافی کتاب اللہ اند نزد جمیع قرآن با
منافیات مخترعہ اخبار و دیار در عقبی بعض اینشود و ندر دنیا از شرح کافی حکیم صدر الدین شیرازی تفصیل این را دریافت کن و در ابتدا اراده داشتم
کہ یک مجلدی بالانفراد خاص درین آیة کلام الموسی وسوال و جواب رب ارنی انظر الیك قال لن ترانی بنویسم و ایضا مجلد دیگری بالانفراد در آیة
لا تدرکه الابصار از کل وجوہ بالتفصیل بنویسم اما باحتمال عدم ایفار زندگی ترک کردہ ام و لکن رسالہ نفی رویة اللہ بالابصار قبل ازین
بالتفصیل مع اکثر اجوبة اشکالات و اجوبة قبل و قال تالیف شدہ و مکرر مطبوع گردیدہ در عالم سایر شدہ ابرہست اشکال نزد مثبتان رب ارنی انظر الیك دلالة
است بر امکان رویة ہست چہ اگر رویة امکان نداشتہ و جایز نمیبود لازم میآید کہ کلیم اللہ آنچہ را کہ تجویز نمیکند بر علیہ تعالی جاہل شدہ و آن ممتنع ہست جواب آنجناب بالحاح و الحاح
قوم جهال این سوال کرد تا قطع معذرة ایشان شود و از زبان خود خالق بشنوند و دلیل بران ہست آیة قرآن اند قال یسئلك اهل الکتاب ان تنزل علیهم
کتابا من السماء فقد سئلوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا اللہ جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم خالق درین تصریح کردہ کہ اہل کتاب یعنی قوم موسی علیہ السلام چنانکہ
خواہش کردہ کہ کتاب قرآن و حروف آن بمعاینة شان از جانب آسمان نازل شود پس تحقیق ایشان سوال بزرگتر موسی را کردہ بودند و گفتہ بودند کہ بنما مارا بعیون الراس
علانیة ذات خدا را پس بدرخواست و بقول اینقول بگرفت صاعقة سماوی ایشان را بسبب ظلم ایشان و ان ظلم خاص درخواست رویة ذات الہی باشد و ایضا ظلم کفر را
بقوله تعالی والکافرون هم الظالمون واگر طلب رویة اللہ عبادة و طاعة و پسندیدہ خدا میبود البتہ بقولہ مستحق عقوبة و نزول عذاب الہی نمیشدند و ہرگاہ بسبب درخواست
آن بفوراً غضب الہی بنار صاعقة سماوی محترق گردیدند پس بان ثابت شد کہ ایشان امر ممتنع لایمکن را کہ از اقبح قبایح و از اکبر کبایر باشد منکرات بود خواستہ
بودند واگر طاعة و رضوان او درخواست رویة اللہ میبود البتہ مستحق مدح و ثواب اعلی درجات بہشت با نہا حاصل میشد و بقیة سید الانبیا و حصہ یعنی کہ با کبر کبایر عنوان تقریر
ثانی در ذات خدا و تکفیر او و بقتل انبیا بغور با خود باتران رسماوی نمیشوند و سزا و جزا ایشان مخصوص بعقبی گذاشتہ و بمواخذہ فوری ایشان تجلی کردہ کہ ایشان
طلب رویة اعظم و اکبر و اقدح و اقبح از تشریک ثانی و از تکفیر بذات الہی بود ثانی آیة و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لك حتی نری اللہ جهرة فاخذتکم الصاعقة
وانتم تنظرون حاصل معنے آنکہ وقت فراغ موسی از مکالمہ الہی از قوم مصاحبین خود بر طور پرسید آیا شنیدید بکلام الہی را و ایشان گفتند شنیدیم اما ندیدیم کہ

جواب از اشکال در ارنی انظر الیك
طلب رویة موسی
جهت منع بود و کلام موسی
سوال کردہ و آنکہ موسی
علامہ منتنع عن ان بجوز
جهلت بکلیم اللہ ان یعلم

اینکلام با تو خدا کرده یا شیطان پس بکمال جهل و مکابره خود گفتند بموسی ابداً تصدیق تو نکنیم تا آنکه معاینه بعیون الرؤس خود ذات خدا را علانیه کنیم و ببینیم
پس ایشان گرفت ایشان را صاعقه سماوی و ایشان بحالة نزول آن نگران او بودند **ثالث** اینکه در همین سوره بعد چند آیات خالق حکایت موسی پیغمبر باید
فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلكتهم من قبل واياى اتهلكنا بما فعل السفهاء منا در اینجا هم صریحاً اسناد رؤیة بقوم کرد که آیا هلاک میسازی ما را بفعل
آنچه بیخردان و احمقان از ما یعنی از قوم ما کردند و گفتند **واگر** اینکه درخواست از خود موسی میبود البته اسناد آن بسفها نمیکرد و دیگر انبیا معصومین ابداً محال است **تنبیه**
پس بثبوت این قطعاً ثابت شد که سوال رؤیة طلب رؤیة از جانب ایشان بوده از جانب خود و نه بجهل آنحضرت بما یجوز و ما لا یجوز علیه **اشکال** لانسلم ذلک چه اگر از
جانب قوم و بالحاح و اجبار ایشان آنحضرت سوال کرده بود پس چرا نگفت لینظروا الیک بعوض ارنی انظر الیک نفرمود و چرا افهام بعدم امکان آن نکرد چنانچه در
جواب اینها اجعل لنا الها فرمودا انکم قوم تجهلون توبیخ کرد **جواب** دراین بدو وجه است **احدهما** افهام و تفهیم و اعلام و تعلیم بایشان فرموده هرچند در آیة
مذکور نیست چه اختصار عادة قرآن است باتقار قراین و آثار بر تقدیر عبارت پس دراینجا لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة دلالة دارد که آنحضرت بایشان نصیحة کرده چونکه مکابره
بجهالة طبیعة قدیمه عادة ایشان بود منتهی و تمام نمیشدند پس در جوابش لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة گفتند **ثانیهما** بلفظ ارنی انظر الیک بعوض ترهم نفسك
لینظروا الیك نگفت تا بشنوند بانکه اینها قابلیت ندارند لهذا مراد دیده نمیتوانند **و** کانه معلوم است که هر نبی است اکمل و اقبل از کل است خود نبیا شد لهذا اسناد طلب رؤیة
الی نفسه کرد زمخشری دراین سوال **هلا** قال ارهم ینظروا الیك **جواب** گفته **قلت** لان الله سبحانه انما كلم موسى وهم يسمعون فلما سمعوا كلام
رب العزة ارادوا ان يرى موسى ذاته معه كما اسمعه كلامه فسمعوه معه ارادة مبنية على قياس فاسد فلذلك قال موسى ارني انظر اليك
لانه اذا زجر عما طلب وانكر عليه في نبوته واختصاصه وزلفته عند الله **وقيل** لهم لن يكون ذلك كان غيره اولى بالانكار لان الرسول امام امته
وكان ما يخاطب به او ما يخاطب راجعاً اليهم يعنى من مكلم بودم ودر او سبب اند **اول** وقتیکه هم کلامی خدا با موسی اینها بواسطه شنیدند پس این سوال رؤیة بموسی
کردند باراده آنکه اگر با و ارائة ذات خود کرد ما هم بالتبع خواهیم دید او را چنانچه کلامش بتبعیة موسی شنیدیم و این اراده فاسده اینها مبنی بر قیاس فاسد اینها بود
لهذا موسی اجبار اینها ارنی انظر الیک گفت **دوم** آنکه موسی بکمال اختصاص و قرب منزلة نزد خدا دارد امید هست که اگر امکان باشد رؤیة اله البته با و ارائة میکند و مع
هذا الحال او زجر و انکار کرد از رؤیة و از امکان آن **سوم** بقولی دراین غرض اظهار قطع لسان و فساد مذهب مجسمه و قائلین برؤیة بود تا بدانند که هر رسول که امام
قابل نزد کامل تر از کل است باشد هرگاه او را رؤیة ممکن و حاصل نشد بل زجر و توبیخ و تقریع بجهة این سوال باو عاید شد پس غیر موسی را بالاولی امکان رؤیة
التى هى ادراك ببعض الحواس وذلك انما يصح فيما كان فى جهة وما ليس بجسم ولا عرض فمحال ان يكون فى جهة **و** منع المجبرة احالته فى العقول غير لازم
نیست باشد **زمخشری** باز گفته فان قلت كيف طلب موسى ذلك وهو من اعلم الناس بالله وصفاته وما يجوز عليه وما لا يجوز وبتعاليه عن الرؤية
لانه ليس باول مكابرتهم وارتكابهم **و** كيف يكون طالبه وقد قال حين اخذتهم الرجفة الذين قالوا ارنا الله جهرة اتهلكنا بما فعل السفهاء منا الى قوله تضل
بها من تشاء فتبرء من فعلهم ودعاهم سفهاء وضلالا حاصل آنکه اگر تو بگوئی موسی چگونه طلب رؤیة کرد و حال آنکه اعلم الناس بخدا و بصفات او و بما یجوز و ما لا یجوز علیه
و متعالیه و تنزه او از ارائة بود **و** رؤیة ادراك ببعض حواس است **و** آن صحیح آنچه در جهتی از جهات شش کائنه میباشد **و** او تعالی من باب الاجسام و الاعراض نیست پس
محال و ممتنع است بودن شیء در جهتی **و** منع جبریه از محال بودن رؤیة شیء در عقول لازم نشمرده و نداشته زیرا که این مقال بهود یا مجبره اول مکابره و ارتکاب ایشان
نیست و چگونه موسی مع کلام علم باشد طالب رؤیة شد **و** موسی وقت اخذ هلاک قوم سائلین را گفت که ای پروردگار آیا هلاک میسازی ما را یعنی مرا بدرخواست
و بفعل سفیهان بیخردان ما پس برائة و بیزاری از سائلین رؤیة اظهار کرد و یاد کرد ایشان را باسم سفها و ضلال **جواب زمخشری** بعد این گفت قلت ما
كان طلبه الرؤية الا ليبكت هؤلاء الذين دعاهم سفهاء وضلالا **و** تبرء من فعلهم وليلقمهم الحجر **و** ذلك انهم حين طلبوا الرؤية انكر عليهم واعلمهم
الخطاء ونبههم على الحق فلجوا **و** تمادوا فى لجاجهم وقالوا لابد ولن نؤمن لك حتى نراه فاراد ان يسمعوا النص من عند الله باستحالة ذلك
وهو قوله لن ترانى ليتيقنوا ويزاح عنهم ما دخلهم من الشبهة فلذلك قال رب ارنى انظر اليك یعنی طلب موسی رؤیة برا نبود مگر برای تبکیت و تسکیت آن سفها
و جهال مقترحین رؤیة بود **و** خود را بری و مبترا ساخت از قول و فعل ایشان و از ضاربان تا از زبان خالق عدم امکان رؤیة شنوانیده و سنگ فواه شان بسته نماید **و**
آن درخواست رؤیة باینطور بوقوع آمد که بطلب رؤیة بر ایشان انکار و اعلام بخطا و تنبیه بر حق قبل بران کرد پس ایشان بکمال تمادی در جهل خود الحاح و جبار
کردند موسی را در سوال و گفتند بموسی لابد است ما تصدیق تو نمیکنیم و ایمان نمیاریم تا بعیون الرؤس ما خود ذات خدا را نه بینیم پس موسی بالحاح درخواست رؤیة

ارادہ سماع نفس از جانب خدا بر محال بودن رویة الله فی الواقع کرد و چون لن ترانی آمد تا اینها متیقن شوند و برّا از ایشان آن شبهه دور کرده تا ازین دل مرکوز
خاطر گردیده بود لهذا استدعاء رب ارنی انظر الیک فرمود **اشکال** هرگاه رویة عین نظر است پس چرا رب ارنی انظر الیک گفت **جواب** زمخشری گفته قلت معنی ارنی
نفسک اجعلنی متمکنا من رویتک بان تتجلی لی فانظر الیک واراک یعنی میگویم که معنی ارنی انظر الیک یعنی تمام مراد ذات خودت را و مرا متمکن و مقتدر بگردان
از دیدار خودت بتجلی خودت برای من تا نگاه کنم بسوی تو و بینم ترا بعیون الراس خود م **اشکال** چرا لن ترانی جوابش آمد چرا بمقابل انظر الیک لن تنظر الی نفرمود
جواب قلت لما قال ارنی بمعنی اجعلنی متمکنا من الرؤیة التی هی الادراک علم ان الطلبة هی الرؤیة لا النظر الذی لا ادراک معه فقیل لن ترانی
ولم یقل لن تنظر الی زمخشری گفته که من میگویم هرگاه موسی ارنی گفت و او معنی بگردان مرا متمکن بر دیدن خودت که رویة بمعنی ادراک است و بالاتر معلوم شد که
مطلوب سایل خاص رویة بالعین است نه نظر چه مع النظر ادراک نیست چنانچه میگویند و نظرت الی الهلال ولم اره **هذا** جوابش صریح بلن ترانی خاص لنفی
رویة بالعین آمد **اشکال** نظر مستلزم رویة نیست پس چرا موسی بعد ارنی انظر الیک گفت **جواب ایضا** زمخشری در آیه انظر الیک گفته وما فیه من
معنی المقابلة التی هی محض التشبیه والتجسیم دلیل انه ترجمة عن مقترحهم **و** حکایة لقولهم وجل صاحب الجمل ان یجعل الله منظورا الیه مقابلا بحاسة
النظر فکیف بمن هو اعرق فی معرفة الله من واصل بن عطاء **و** عمرو بن عبید **و** النظام **و** ابی الهذیل **و** الشیخین **و** جمیع المتکلمین **و ما در ایجا**
از دو سه اجمعین از اوایل متقدمین معتزله بعبارة آخر اجوبها نها را ذکر میکنیم **احدها** ان موسی سئل الرؤیة علی لسان قومه فقد کانوا جاهلین بذلک
یکرهون المسئلة علیه ویقولون لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فسئل موسی الرؤیة لا لنفسه فلما ورد المنع منها ظهر ان ذلک لا سبیل الیه وهین
طریقة شیخین ابو علی و ابو هاشم است **ثانیها** ان موسی سئل ربه من عنده معرفة باهرة باضطرار و اهل هذا التاویل مختلفون فیه **فمنهم** من یقول
سئل رویة المعرفة الضروریة **و منهم** من یقول بل سئله اظهار الایات الباهرة التی عندها تزول الخواطر والوساوس عن معرفته وان کانت من قبل
کما نقول فی معرفة اهل الاخرة **و هذا** هو قول ابو القاسم الکعبی **ثالثها** ان موسی کان عالما بالادلة العقلیة علی امتناع رویته ولکن طلب
سمعا لیتاکد العقلیة بالسمعیة کما طلب ابراهیم رویة احیاء الخلق یوم القیمة فی الحال **و** تعاضد الدلائل مطلوب للعقلاء فی الله والرفا یتقوی ان الدلیل السمعی
مؤکد مطابق بالدلیل العقلی **و هذا** هو قول ابی بکر الاصم **و اما** شیخ در مجمع فرموده اند اختلف العلماء فی وجه مسئلة الرؤیة مع علمه
سبحانه لا یدرک بالحواس علی اقوال **احدها** ما قاله الجمهور **و** هو الاقوی انه لم یسئل الرؤیة لنفسه **و** انما سئلها لقومه حین قالوا لن نؤمن لک
حتی نری الله جهرة **و لذلک** قال لما اخذتهم الرجفة اتهلکنا بما فعل السفهاء منا فاضاف ذلک الی السفهاء **و لیسئل** علی هذا لو جاز ان یسئل الرؤیة
لقومه مع علمه باستحالة الرؤیة علیه تعالی لجاز ان یسئل لقومه سایر ما یستحیل علیه من کونه جسما و ما اشبه ذلک متی شکوا فیه **و الجواب** انما
صح السوال فی الرؤیة لان الشک فی جواز الرؤیة التی لا تقتضی کونه جسما یمکن معه معرفة السمع وانه سبحانه حکیم صادق فی اخباره فیصح ان یعرف
بالجواب الوارد من جهته استحالة ما شکوا فی صحته وجوازه مع الشک فی کونه جسما لا یصح معرفة السمع من حیث ان الجسم لا یجوز ان یکون غنیا
ولا عالما بجمیع المعلومات ولا بد فی العلم بصحة السمع من ذلک فلا ینفع جوابه امتناع ولا علم **و قال** بعض العلماء انه کان یجوز ان یسئل موسی
لقومه ما یعلم استحالته ایضا وان کان دلالة السمع لا یثبت قبل معرفة متی کان فی المعلوم ان ذلک صلاحا للمکلفین فی دینهم عیرانه شرطان
یبین النبی فی مسئلته ذلک علمه باستحالة ما سئل عنه وان عرضه فی السوال و رود الجواب لیکون لطفا **و ثانیها** انه سئل الرؤیة بالبصر ولکن
سئله ان یعلمه نفسه ضرورة باظهار بعض اعلام الاخرة التی تضطره الی المعرفة فتزول عنه الدواعی والشکوک ویستغنی عن الاستدلال فالسوال
وان وقع بلفظ الرؤیة فان الرؤیة یفید العلم کما یفید الادراک بالبصر فبین الله سبحانه ان ذلک لا یکون فی الدنیا **و** هذا القول عن ابی القاسم
البلخی **ثالثها** انه سئل الرؤیة بالبصر علی غیر وجه التشبیه عن الحسن **و** الربیع **و** السدی **و** ذلک معرفة التوحید لهم مع الجهل بمسئلة الرؤیة **و**
معرفة السمع یصح ایضا معه **و** هذا ضعیف لان الامر وان کان علی ما ذکره فالانبیاء لا یجوز ان یخفی علیهم ابدا قال ولن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا
لما انتهی کلامه اعلی الله مقامه **قول** اصح الوجوه و اقویها همان وجه است که با محاج قوم سوال رویة بالعین کرده وغرض ساکت ساختن ایشان بدلیل سمعی برا
قطع لسان و اطمینان ایشان و بگر ایشان تا الی القیمة بود که رویة الله باحدی در دنیا و عقبی ابدا ممکن و جایز نیست **مبحث ثامن** ولکن انظر الی الجبل
فان استقر مکانه فسوف ترانی یعنی بعد جواب لن ترانی فرموده باشد اکنون بنگر تا امل نگاه کن بسوی این کوه عظیم الجثه پس اگر او بظهور تجلی برا

اجوبه معتزله که اخوان اهل سنت جه بیان درامتناع رویة الله

تقريبه بمنع خود انداستقرار كه وقت تزلزل نشد پس رؤيت تو خواهى ديد مرا و چنين تعليق شئ بر شئ ديگر طريقه مشهوره است در استبعاد دين محال و عقلا راست چنانچه حتى يلج الجمل فى
سم الخياط در باب اجتماع و استبعاد در قرآن نيز آمده تنبيه اما بعضى واسه معتزله گفته علق الرؤية باستقرار الجبل الذى جعلناه اندكا لا يستقر لان المقارن صفة
التزلزل وهذه طريقة معروفة بتمثيل الحسى فى استبعاد حصول الشئ لانه تعليق على المحال فما يعلق على المحال فهو محال وههنا علق الرؤية على المحال
وهو قرار الجبل حالة التزلزل ممتنع ومحال فرؤية الله تعالى محال يعنى اينجا تعليق رؤيت كرده بر قرار گرفتن جبل و مى‌دانيم كه قرار جبل عند التزلزل محال است چه جمع ضدين
كه قرار و حركت است بيك حال محال است و اين طريقه معروفه تمثيل حسى است كه استبعاد حصول شئ زيرا كه رؤيت را تعليق به محال كرد پس آنچه معلق بر محال باشد او هم محال
باشد و اينجا تعليق رؤيت بر محال كرده كه آن قرار گرفتن جبل بحالت تزلزل است چه تزلزل كه ضد و نقيض قرار است پس رؤيت محال است در كشاف گفته اگر
گفته شود چگونه بعد نفى ابدى اتصال كرده استدراك را در ولكن انظر الى الجبل بما قبله قلت اتصل به على معنى ان النظر الى محال فلا تطلبه ولكن عليك
بنظر آخر هو ان تنظر الى الجبل الذى يرجف بك وبمن طلبت الرؤية لاجلهم كيف افعل به وكيف اجعله دكا بسبب طلبك الرؤية لتستعظم ما اقدمت
عليه بما اريك من عظم اثره كانه عز وعلا حقق عند طلب الرؤية ما مثله عند نسبة الولد اليه فى قوله وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا فان
استقر مكانه كما كان مستقرا ثابتا ذاهبا فى جهاته فسوف ترانى تعليق الوجود الرؤية بوجود ما لا يكون من استقرار الجبل مكانه حين يدكه دكا ويسويه
بالارض وهذا كلام مدمج بعضه فى بعض وارد على اسلوب عجيب ونمط بديع الا ترى كيف تخلص من النظر الى النظر بكلمة الاستدراك ثم
كيف بنى الوعيد بالرجفة الكائنة بسبب طلب النظر على الشريطة فى وجود الرؤية اعنى قوله فان استقر مكانه فسوف ترانى حاصل آنكه وصل كرد كلمه
استدراك را بما قبل يعنى كه نظر بسوى من محال است زيرا كه منظور اليه ذو جسم در جهت مقابل ناظر بايد باشد و من بخلاف اينها و صفتم پس طلب منظور بودن رؤيت من
مكن و هيچ ابدا حاصل نخواهد شد ولكن تو با و نظر ديگر جسمانى ديگر و او آنست كه نگاه كن بسوى اين كوه جسيم بلند و بالا كه مى جنبند و متزلزل مى شود با تو بسبب آنكه
طلب كردى بجهت اظهار رؤيت را چگونه كار او را ميكنم و چگونه او را ريزه ريزه ميسازم بسبب طلب رؤيت را تا عظيم بدانى و بشمارى آنچه را اقدام بطلب آن كردى
و آنچه ترا بنمايم از عظم اثر او او سبحانه محقق گردانيده استحاله را بسبب نزد طلب او رؤيت اله را مماثل نسبت كردن ولد بحق چون آيه وتخر الجبال هدا ان دعوا
للرحمن ولدا پس اى موسى اگر قرار گرفت جبل بمكان تزلزل خود بقرار خود باقى و ثابت ماند چنانچه بر آن الحال هست پس بدانكه زود خواهى ديد مرا و اين
تعليق براى وجود رؤيت بوجود ما لا يكون از استقرار جبل بمكان خود وقت تزلزل و تسويه او بزمين است و اين كلام الهى اينجا بعضى در بعض خود داخل است بر اسلوب
عجيب و نمط بديع آيا نمى بينى كه چگونه تخليص كرد از كلام ما قبل الى بعد و از رؤيت الى النظر بآوردن كلمه استدراك عين موقع پس از آن چگونه بنا نهاده شد توعيد بالرجفة الكائنة بسبب طلب نظر
شريطه در وجود رؤيت بقوله فان استقر مكانه فسوف ترانى چه غرايب حقايق و چه عجايب دقايق مكنون و مكتوم در عبارات كتاب الله هست هر ذى حظ حظ خود را مى يابد نزد مفسرين
مجبره تعليق رؤيت بر قرار و بقا جبل بحال خود كرده و بقايش ممكن است پس آنچه معلق بر ممكن باشد او هم ممكن است پس رؤيت ممكن است جواب چونكه ضد و نقيض قرار
زلزله و جنبيدن است پس جمع ضدين از قرار و زلزله بيك حال محال است پس رؤيت الله محال است بلى نزد تعيين اراده الهى در جنبانيدن جبل يعنى تخلف اراده تعالى
نيز شرعا و عقلا محال است لقوله تعالى انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون در مجمع زيرو و معنى قيل انه لو كان الغرض بذلك التبعيد لعلقه سبحانه بالمستحيل
كما علق للكفار دخول الجنة بامر مستحيل ولوج الجمل فى سم الخياط يعنى هرگاه غرض تعليق رؤيت به قرار جبل نزد تجلى بعيد و محال بود هر آئينه آنرا معلق بر امر
مستحيل ميكرد چنانچه دخول كفار بجنت تعليق كرد بر ولوج شتر در سوراخ سوزن بحاليكه هر دو بحالت خود باشند و هرگاه تعليق بچنين تمثيل نكرد واضح شد كه اين
رؤيت محال نيست طبرسى پس از ايراد اين فرمود والجواب انه سبحانه علق جواز الرؤية باستقرار الجبل فى تلك الحالة التى جعله فيها دكا وكان ذلك
مستحيلا لما فيه من اجتماع الضدين انتهى يعنى او تعالى تعليق كرد جواز رؤيت بر قرارى جبل در حال تجلى بر آن جبل قرارش در آن حال مستحيل و ممتنع است زيرا كه
در آن اجتماع ضدين بيك وقت مى باشد و نزد تزلزل آن قرارش زايل و مرتفع است پس رؤيت مرتفع است سوال از موسى سوال رؤيت بود رب ارنى انظر اليك
و جوابش لن ترانى مطابق آمد و بعد آن چرا ولكن انظر الى الجبل بلفظ نظر فرمود لازم بود كه بمقابل رؤيت مى‌فرمود چون ولكن ... الى الجبل فان استقر فسوف
ترانى جواب در سوال موسى رب ارنى انظر اليك بود و مراد از رؤيت تبصر بالعيون و از انظر اليك تقليب حدقه الى المنظور المقابل مى باشد و او تعالى
مقابل رؤيت لن ترانى و بمقابل انظر اليك ولكن انظر الى الجبل فرمود پس در اين هم سوى اعلام كرد كه النظر الى ذى الجسم المقابل فى الجهة كرده مى شود و من
... در جهت منزه از تقابل مى باشم و لكن جبل كه ذو الجسم مقابل تو در جهت است نظر كن و نظر بسوى او بگردان كه او متهيئ التجلى باقى مانده مى شوند

پس سخن که مجرد و منزه از همه این اوصافم تو چگونه تقلیب حدیقه خود و نظر بسوی من کرده میتوانی **بحث تاسع** بدانکه در معنی و کیفیت رویت و تبصر علما
بچهار قول اند **قول اوّل** عبارة از انطباع صورة و شکل مبصر و مرئی در عین رائی میباشد **قول ثانی** مرئی محاط رائی میشود بخروج شعاع از عین چشم
بشکل مخروط الراس نزد مرکز باصره و قاعده او بر سطح مرئی میباشد **و** مذهب ابن سینا **و** جمعی کثیر از قدماء حکماء **و** اکثر طوایف معتزله **و** امامیه **و** جمعی از محققین
اشاعره **و** همین مختار حکیم نصیر الملة والدین **و** اکثر تلامذه و تبعه او از خاصه و عامه میباشد **فقالوا** ان الرؤیة تحصل بانطباع صورة المرئی فی العین بخروج
شعاع من العین علی شکل مخروط راسه عند مرکز البصر **و** قاعدته علی سطح المرئی **آیة الله الحلی** رح در کتاب نهایة المرام **و** در کتاب الاسرار و نهج
المسترشدین این مذهب و تعریف را باطل شمرده **الاوّل** ان الشعاع اما ان یکون جسما او عرضا **فان کان** جسما استحال ان یخرج من العین جسم ینفذ را
جرم العین متصل و یحیط بهذه الاجسام العظیمة یعنی ان شعاع خالی از این نیست یا جسم باشد یا عرض **و اگر** جسم باشد محال است که از عین جسمی مساوی دانه
عدس است جسمی بر آید بمقدار همان عین و متصل شود و فراگیر دبطور احاطه اجسام عظیمه مرئیه را **شیخ مقداد** از بعضی نقل کرده که جایز است ان جسم صغیر خارج
کبیر و عظیم گردیده اتصال و احاطه کند بجسم عظیم مرئی را **اقول** این تجویز بلا نعمت است **و اگر** ان شعاع خارج از عین از اعراض باشد فکان ضیاء استحال
علیه الحرکة والانتقال **و** لو فرض لوجب ان یتشوش بالریاح العاصفة اللطیفة فیقع علی غیر المقابل فیری مالا یقابله دون الذی یقابله **و اگر**
آن من باب الاضواء میباشد و برعرض حرکت و انتقال ولا محال است **و اگر مفروض** شود بر آمدن او هر آئینه و جوبا متشوش میشود ببادهای تند و سخت انشعاع
لطیف پس بر غیر مقابل واقع میشود پس مرئی او غیر مقابل میشود **دیگر انکه** انا ننظر الی الارض من تحت الماء الصافی فوجب ان یکون خلاء ثم یدخل
فیه الشعاع **و** الحس یکذبه یعنی ما نگاه میکنیم از تحت آب صاف ارض را پس لازم می آید خلاء تا شعاع در ان داخل میشود **و** احساس تکذیب آن میکند **و** محقق
طوسی در جواب فرمود جمیع ما ذکرتموه کله ینتقض باشعة الکواکب النیرة کالشمس و القمر یعنی جمیع این اعتراضات منقوض اند بشعاع کواکب نیره
چون شمس و قمر **و اما قول ثالث** نیز مذهب طایفه از حکما است و هو ان المشف الذی بین البصر و المرئی تتکیف بکیفیة الشعاع الذی هو فی البصر
و یصیر بذلک آلة للابصار یعنی رویة حاصل میشود بواسطه نور شفافیکه میان بصر و مرئی تکیف میشود بکیفیة شعاعیکه در بصر است و میگردد آن آلة برای تبصر
ابصار **اما قول رابع** و متوسطین متکلمین همین مختار علامه حلی رح است چنانچه در **نهایة** و **اسرار** و **نهج المسترشدین** آیة الله فی العلمین
فرمود **و** الحق ما اخترناه و هو ان الله تعالی جعل للعین قوة یدرک بها المرئی عند مقابلة الحدقة السلیمة له مع حصول الشرایط العشرة یعنی رویة عبارت
است از انکه او تعالی در عین قوة آفریده و مقرر گردانیده تا ادراک کند بان قوة مرئیات از نزد مقابله حدقه سلیمه صحیحه رائی مع حصول شرایط عشره مذکورة الصدر **فنصیر**
در اینجا ما ادراک میکنیم و رد بر قول محقق طوسی بخروج الشعاع انچه **فوشجی** در شرحش فرموده قال المذاهب المشهورة للحکماء فی الابصار ثلثة **الاوّل**
مذهب الریاضیین **و** هو الابصار بخروج الشعاع من العین علی هیئة مخروط راسه عند مرکز البصر **و** قاعدته عند سطح المبصر **ثم انهم** اختلفوا
فیما بینهم **فذهب جماعة** الی ان ذلک المخروط مصمت **و ذهب جماعة** الی انه مرکب من خطوط شعاعیة مستقیمة اطرافها التی تلی البصر
مجتمعة عند مرکزه ثم تمتد متفرقة الی المبصر فما ینطبق علیه من المبصر اطراف تلک الخطوط ادرکه البصر **و** ما وقع بین اطراف تلک الخطوط لم یدرکه **و**
لذلک یخفی علی البصر المسام التی فی غایة الدقة فی سطوح المبصرات **و ذهب جماعة** ثالثة الی ان الخارج من العین خط واحد مستقیم فاذا انتهی الی المبصر
تحرک علی سطحه فی جهتی طوله و عرضه حرکة غایة السرعة و یتخیل بحرکته هیئة مخروط **الثانی** مذهب الطبیعیین وهو ان الابصار بالانطباع
وهو المختار عند **ارسطو** و اتباعه کالشیخ و غیره علی ما قالوا ان مقابلة المبصر للبصر توجب استعداداً تفیض به صورته علی الجلیدیة **و** لا یکفی
فی الابصار الانطباع فی الجلیدیة والا لرای شئ واحد شیئین لانطباع صورته فی جلیدیتی العینین بل لا بد من تادی الصورة الی الملتقی العصبتین
المجوفتین و منه الی الحس المشترک الخ **و الثالث** مذهب طایفة من الحکماء وهو ان المشف الذی بین البصر والمرئی یتکیف بکیفیة الشعاع الذی
هو فی البصر و یصیر بذلک آلة للابصار **اشکال** در روایت قال النبی صلعم مخاطبا لاصحابه سترون ربکم یوم القیمة کما ترون هذا القمر یعنی شما خواهید
دید پروردگار خود را بروز قیامت چنانچه این ماه چهارده را می بینید **و این خبر** هم از اخبار مستفیضه صریح است بر دیده شدن خدا چنانچه ایشان لیلة البدر
دیده میشود و ترک اخبار صحیح الاسناد چگونه جایز میباشد **جواب** بر وجوه است **اوّل** بقاعده کلیه اهل اسلام جمیع آنچه منافی و معارض برهان قاطع و آیات
و اخبار صحیحه باشد در **اینجا** متمسک به برهان و تاویل قرآن مطابق برهان واجب و لازم است **و اگر** بعض آیات یا بعض اخبار معارض قرآن بوده و ما احتمل

بحکم قرآن و تاویل متشابهات از آیات و اخبار لازم است **ثانی** اخبار احاد مظنون المفاد اند هر چند کثیر با سانید مستفیضه باشد و معارف و عقاید بسیار امین علم قطعی
اند پس اگر تاویل نها مطابق برهان و محکم قرآن ممکن نباشد واجب الترک است **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس خبر** سترون ربکم واجب الترک است بچند وجه
اول این خبر منافی و معارض برهان و محکم قرآن است و آنچه چنین باشد واجب الترک است **ثانی** اصل راوی این خبر قیس بن حازم است **و قیس** نزد
ارباب اسانید و اصحاب رایه و رجال مطعون است **شریف المرتضی** وغیره گفتند که قیس در ابتدا نصرانی حلولی بود و بعد اسلام معاند و مبغض علی ابن ابیطالب
علیه السلم بود و در آخر مختل الحواس و العقل گردیده بود نقل و مقبول و معقول هم نیست **و ابن ابی الحدید معتزلی** هم در مجلد اول شرح نهج گفته **قلت**
هذا قیس بن حازم هو الذی روی حدیث انکم ترون ربکم یوم القیمة **و قد طعن** فیه مشایخنا المتکلمون فقالوا انه فاسق لا تقبل روایته الی ان قال
انه یبغض علیا و قال دخل بغضه فی قلبی و من یبغض علیا لا یقبل روایته عند نا یعنی این قیس بن حازم راوی حدیث رویة است **و او مطعون** فیه
نزد مشایخ متکلمین ما است **و ایشان** صریحا گفتند که قیس بن حازم فاسق روایتش متروک غیر مقبول است **و ایضا** گفت که قیس مبغض علی بود **و** علانیه
میگفت که بغض علی مع دلم داخل شده است و هر که مبغض علی باشد روایة و نقل او قبول نیست نزد ما زیرا که هر مبغض علی فاسق است **و نزد** طایفه الفضلا و
منافق است قبال ازین کلی نبوی مرجمه **در ترمذی** وغیره مرویست نحن معاشر الانصار نعرف المنافقین ببغضهم علیا یعنی ما گروه انصار میشناسیم منافق
را بعداوة و بغض علی ابن ابیطالب **ثالث** بفرض تصحیح و تسلیم تاویل این خبر ممکن است باینکه سترون بمعنی ستعرفون ربکم یوم القیمة کما تعرفون هذا القمر
باشد چه رایت بمعنی عرفت در لغت آمده **و** در علم نحو هم مذکور شده **و** از معرفة کشف تام مراد است که بعد آن شکی و شبهه لاحق نمیشود فهم الله اعلم **اشکال** این وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة دلیل صریح است بر حصول رویة الله **جواب** بوجوه است **احدها** این آیه از متشابهات بظاهر معارض آیه آینست محکمه
قرآنیه چون آیه لن ترانی **و** آیه لا تدرکه الابصار **و** آیه لیس کمثله شیء **ثانیها** منافی برهان قاطعه عقلیه مسلمه کل حکما و عقلا و اکثر علماء ملل اسلامیه جمهور
محققین **ثالثها** او سبحانه واجب لذاته مجرد محض از انواع جسمانی و از لوازم آن قایم و دایم بنفسه بلا علة و لا سبب و لا اعتماد بالغیر **و این** آیه الی ربها ناظرة
بظاهر دلالت دارد بر بودن جسمیة و جهت و تقابل منظور الیه **و او تعم** بالاتفاق منزه و متعال از این همه احوال جسمانی و لوازم آن بالاتفاق میباشد **لهذا** این آیه
از متشابهات و اجب التاویل است تا منافاة و معارضه از بین الایات زایل شود **تذکره** هرگاه این مقرر شد **پس** میباید که اول معنی نظر و نضر مقرر شود نظر
در لغت بچند معنی آمده بجمله بمعنی رحمة چنانچه در **قاموس** گفته **و** بمعنی انتظار **و** بمعنی نگاه کردن **تقلیب** حدقه بسوی منظور الیه مجسم در جهة مقابل **و** این معنی آخر
نسبت بخیر و تعالی در دنیا و عقبی ممتنع است **پس** لابد احمل این نظر اینجا بر دو معنی اول معقول و مستحسن است **اما نضرة** بضاد معجمه هم تازگی حال و تازه رویی و نضره و تازگی
ذات نیز در لغت میباشد **اما** وجوه جمع وجه بچند معنی آمده وجه بمعنی جهة و طرف **لقوله تعم** فاینما تولوا فثم وجه الله ای طرف الله و جهت **ب** بمعنی ذات
کما قال الله تعم کل شیء هالک الا وجهه ای الا ذاته تعم **و** کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ای حقیقة ربک **و** اینما تولوا فثم وجه الله ای ذات الله **ج**
اسم اجزاء روی و آن متضمن چند جز باشد جبینین **و** عینین **و** حاجبین **و** صدغین **و** خدین **و** انف **و** شفتین **و** لحیین لقوله تعم فاغسلوا وجوهکم **د**
بالانفراد وجه بمعنی چشم سر است **تنبیه** هرگاه این ثابت شد **پس** تاویلات این آیه بوجوه میباشد **احدها** در اینجا مضاف مقدر است و جوه یومئذ
ناضرة یعنی ذوات المومنین یوم القیمة تکون نضرة یعنی ذوات مومنین بوجود ایمان تر و تازه میباشند نه پژمرده چون ابدان و ذوات کفار بخوف
خدای قهار با دخال نهانی النار **قوله تعم** الی ربها ناظرة بمعنی الی رحمة او ثواب او جزاء ربها ناظرة یعنی ذوات مومنین بوجود ایمان تر و تازه بوده نگران
میباشند بسوی ثواب **یا** رحمة **یا** جزاء **یا** ثواب ربها **یا** جزاء **یا** نعمة پروردگار خود چه عنایت بغایت نعم متنعم عاید و حاصل خواهد شد **ثانیها** ناظرة بمعنی منتظره
تقدیر مضاف میباشد **پس** تقدیرش ذوات المومنین یوم القیمة مخضرة مرطوبة الی حکم ربها منتظرة یعنی ابدان ذوات مومنین بروز قیامت تر و تازه بغیر
پژمرده و لا خوف بوجود ایمان بسوی حکم پروردگار و اجازة و او حال ایشان بجنت منتظر میباشند **و** همین دو تاویل مروی از امیر المومنین علیه السلم **و** از ابن عباس
در کشف البیان و در منثور مروی است **و نظر** بمعنی انتظار در حکایة بالقیس در تنزیل آمده ای ناظرة ای منتظرة بم یرجع المرسلون **اشکال** در اینجا
صله الی در نظر وارد شده **و** در انتظار الی صله وارد نمیشود **جواب** بسیار وارد شده **اما** در قرآن چنانچه اهمال قرشد از فقلنا الی میسرة ای فالانتظار الی
میسرة میباشد **و** هر آیه تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون ای ینتظرونک وهم لا یرونک **ثالثها** لفظ الی واحد آلاء بمعنی نعمة در لغت آمده چنانچه
در مصباح گفته الالی بفتح الهمزة و کسرها النعمة **و** الجمع الآلاء مثل سبب و اسباب لکن ابدلت الهمزة التی هی فاء استثقالا لاجتماع الهمزتین **در قاموس**

گفته

جواب خبر سترون ربکم

ترون هذا القمر و تاویل

آن ١٣

وجوه تاویلات آیه

وجوه یومئذ ناضرة

الی ربها ناظرة

وجوه تأویلات آیه

وجوه بعض تأویلات نا ضرة

الی ربها ناظرة

جواب اشکال معنی لقاء الله در آن

گفته والآء النعم که واحدها الی والی والو والی والالی ودر غوالدرر شرف سیادة وسعادة سید مرتضی از اعشی هم نقل فرموده تنبیه

پس بنا براین تقدیر پس ذوات المؤمنین وابدانهم یوم القیمة مرطوبة ناعمة بنعمة ربها ناظرة عند دخولهم الجنة فی الآخرة مما اعطیهم الله تعم جزاء لما ایمانهم واعمالهم

فی الدنیا یعنی ابدان وروهای مؤمنین بروز قیامت تروتازه بود بنعمة پروردگار خود نگران میباشند نزد دخول شان بجنت بانکه رحمت ورضوان بامر الهی نداء ومحشر

میکنند ایها المؤمنون سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس نزد دخول بجنت مؤمنین معاینه میکنند انواع واقسام نعمات وائمه الهیه را که بعوض ایمان

واعمال که بانها در آخرة داده میشود اینوجه اخر نزد اکثر محققین ماولی وافضل است از وجه آخر چه در آن حذف وتقدیر نیست مطابق لغة ومعقول صحیح

منقول بلا ایراد ولا اشکال است ثم الله اعلم اشکال آیه فمن شاء لقاء ربه بطور مدح آلاء الهی شنیده و آیه وقال الذین لا یرجون لقائنا در ذم منکر لقاء الله تعالی

بالاتفاق وارد شده پس هر ملاقی بماهی الدنیا باشد بمعنی انکار از رؤیة مکابره ومجادله باطل میباشد جواب بانکه لقاء بکسر اول بمعنی آنچه پیش وی مقابل

از لقی یلقی لقیا ولقیا ولقاء است در مصباح گفته ولقاء بالکسر مع المد والقصر هو کل شیء استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه ومنه لقاء البیت وهو

استقباله در مبانی البیان فی علوم القران و مجمع البیان شیخنا الطبرسی و روض الجنان شیخنا ابو الفتوح الرازی و تفسیر تبیان

شیخ الطائفة الناجیة گفتند در اصل بقاعده کلیه هرجا لقاء بمعنی محاذاة شیء است اگرچه بالفاصل والحایل المسافة البعیده باشد فاللقاء نقیض الحجاب و

قال الخلیل اللقاء هو کل شیء استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه واصل الملتقاء الاجتماع مع الشیء علی طریق المحاذاة والمقاربة والاجتماع وقد لا

یکون علی طریق المقاربة والمجاورة کاجتماع العرضین فی محل واحد در نهایة ابن اثیر گفته که لقاء در اصل محاذاة ومقابله یکشیء بدیگری میباشد خواه

بطور مقاربه باشد خواه بمفاصله چون قبال کعبه و فیه حدیث اذا التقی الختانان وجب الغسل ای حاذی احدهما الآخر سواء تلامسا او لم یتلامسا

یقال التقی الفارسان اذا تحاذیا وتقابلا و نظیر فاید تسعیه اذا التقی علی عضو خرقه ثم جامع فان الغسل یجب علیه وان لم یلمس الختان الختان

ومنه حدیث من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقائه والموت دون لقاء الله تنبیه هرگاه وضعا بمعنی لقاء محاذاة

ومقابله ثابت شد پس تاویلش بوجوه اند احدها چنانچه ابن اثیر در حدیث من احب الله لقائه گفته والمراد بلقاء الله هو المصیر الی دار الآخرة وطلب

ما عند الله یعنی مراد از لقاء الله رسیدن بدار الاخرة وطلب آنچه عند الله برای است وثانیها مراد از لقاء الله محاذاة ومقابله بخطاب اله که در تتمه از بطنان عرش

من الله ندا میشود ایها المؤمنون فادخلوا الجنة بتفضلی باشد وثالثها بواسطه ملائکه رحمة ندا میشود مؤمنین را سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یعنی ای

مؤمنین بر شما سلامتی خدا باد نیک بوده بدین داخل جنت ابدی شوید بطور خلود وبلا زوال ورابعها مراد از لقاء الله اعتقاد خود در آخرة بحضور اله برای تحصیل

جزاء وسزاء اعمال افعال خود باشد پس هرکس که در دنیا معتقد بود بجنت ونار وحشر وبعث واحیاء وحساب ومیزان وجزاء برای مدح او در آیه فمن شاء لقاء

ربه فلیعمل عملا صالحا است و هرکس که منکر از عالم آخرة وجزاء وسزاء آن بود پس ذم او در آیه لا یرجون لقائنا میباشد پس حمل لقاء بر رؤیة الله بالعیون

باطل شد چه رؤیة الله ممنوع ومغضوب ومذموم الی العموم از سلبیات است بنا بلین آن تجلی ودر عفو ثبت شد واما لقاء الله از ثبوتیات ممدوح وغیر مذموم

والانعارض ومنافاة در بین لن ترانی ولا تدرکه الابصار و بین لا یرجون لقائنا لازم میآید تدبر تبصر ثم الله الاعلم وتفصیل این از رساله نفی رؤیة

الله بالابصار خواهی یافت بحث سابع تجلی باب تفعل تجلی یتجلی تجلیا بمعنی ظهور وبروز شی وتصفیه شی وآئینه وشمشیر از کثافت میباشد و

زجاج گفته تجلی بمعنی ظهور وبان وواضح است ومنه یقال جلوت العروس اذا ابرزتها وجلوت المراة والسیف اذا ازلت ما علیهما من الصداء و

سیبویه گفته اصل باب تجلی جلی یجلو جلاء بمعنی اوضح وکشف باشد در مصباح گفته جلوت العروس جلوة بالکسر والفتح نعتر وجلاء مثل کتاب

وجلوت السیف ونحوه کشفت صداه جلاء وجلی الخبر للناس جلاء بالفتح والمد وضح وانکشف فهو جلی وجلوته اوضحته یتعدی ولا یتعدی

بحث عاشر دکا ایا بالمد است یا بغیر مد در آن دو قرائة اند قرائة اهل کوفه اینجا بغیر عاصم و در کهف مع موافقة عاصم در کهف بالمد است و قرائة

باقی قراء در هر دو جا بالقصر مع التنوین است بحث حادی عشر دک یدک دکا ودکة بمعنی کوفتن وکوبیدن او ریزه ریزه وسیده وسیده وهموار ومستوی

کردن باشد و از اینجا این آیه و آیه فدکتا دکة واحدة بمعنی هموار وبرابر کردن ومستوی ساختن زمین میباشد از هر بلندی وپستی و مدکوک مدقوق یعنی بسیار باریک

چون آرد کردن ساییدن چیزی میباشد در کشاف دکا مصدر بمعنی مدکوک مفعول چون ضرب الامیر است والدک والدق اخوان کالشک والشق وقیل دکا

بالمد والدکاء اسم للرابیة الناشزة من الارض کالدکة دکا نام بلند روئیده وناشزه از زمین چون کریوه وقطعه زمین بلند مانند خاک توده هموار باشد و

ارضا دكاء اى مستوية و منه قولهم ناقة دكاء متواضعة السنام و عن شعبى قال لى الربيع بن خثيم ابسط يدك دكاء اى مدها مستوية و قرأ

يحيى بن وثاب دكا جمع دكاء زجاج گفته دكا بالتنوين معناه جعله مدقوقا مع الارض و الدكاء و الدكوات الروابى التى مع الارض ناشزة عنها

لا تبلغ ان تكون جبلا و در مصباح الدكة المكان المرتفع يجلس عليه و هو المسطبة معرب و الجمع دكك مثل قصعة و قصع و الدكان معرب

يطلق على الحانوت الحانوت هو الدكان و على الدكة التى يقعد عليها و اما نون دكان يقول فعلى نون ان زايدست نزد سيبويه و ابن

القطاع از جماعتى نقل كرده كه نون دكان اصلى بر وزن فعال آمده و اطلاق بر حانوت و بر دكه هم اطلاق ميشود على التقديرين در بودن نون اشكال نيست

بحث ثانى عشر خسته بحر سقوط و خرو بمعنى بر روى افتادن و سقوط چيزى از بلندى و پستى و خر خر و خرو آواز گلوى نايم و در حالة خواب و آواز شر شره

آب و حالة ادرار صعق بصيحة صعقا بانگ و آواز شديد كه از سمت سما بسوى زمين مع آتش ممزوج فرود ميآيد و صاعقه اسم آن ميباشد در كليات

در قاموس گفته الصاعقة الموت و كل عذاب مهلك و النار فالموت كقوله تعالى فصعق من فى السموات و من فى الارض و العذاب كقوله فاخذتهم

الصاعقة و النار كقوله تعالى يرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء و صيحة العذاب و المخرق الذى بيد الملك سايق السحاب و هو جرم ثقيل

مفرغ و فى الاجزاء اللطيفة الارضية الصاعدة المسماة دخانا و المائية المسماة بخارا و هو حاد فى غاية الحدة و الحرارة لا يقع على شى الا افتت

و احرق و نفذ فى الارض حتى تبلغ الماء فينطفى و يقف و منه الخارصينى انتهى حاصل آنكه ائمه لغات ميگويند صاعقه بمعنى مرگ و هر عذاب مهلك

و نار ميباشد اما در معنى موت چون آيه كه در تتمه بمعنى نفخ صور هر كس كه در آسمانها و زمين باشد و اما بمعنى عذاب چون آيه طالبين رؤيه را فرمود كه پس فرا

گرفت ايشان را صاعقه و اما بمعنى نار پس باب آن فرمود پيغمبر بسيد خدا از جانب سما صواعق را پس ميرساند و هلاك ميسازد خدا بآن صواعق هر كس كه ميخواهد و

اما صيحة العذاب يا مخرق را استعمال ملكى معين و مقرر ميباشد كه بيش ميبرد ابر را و اصل آن صاعقه و آن مخرق جرمى ثقيل گداز از هم جدا شده در اجزا لطيفه

ارضيه صعود كننده بسوى بالا نامش دخان است و اجزا مائيه را نامش بخار است و او نهاية تيز و تند و حرارتش بر هيچ چيزى نميرسد و بنيا فتد مگر آنكه شكافت

و پاش پاش ميسازد و خرق و حرق از او بطن ارض فرو ميرود تا در تحت آن باب ميرسد پس در آنوقت منطفى ميشود و مياستد و از همين خارصينى يعنى خار چينى ميشت

انتهى اما حكماء و متكلمين در باب تولد ابر و باران و برد و برف از بخارات متصاعده ارضى ميگويند كه گاه باشد بسبب اندفاع بجانب سفل هوا

مجاور او متحرك شده باد حادث ميشود يعنى آنكه اجزاء مائى بهوا منقلب شوند و گاه باشد كه بسبب حدوث رياح تخلخل و تكاثف بهم ميرسد و

تخلخل در اصطلاح عبارة از زياد شدن مقدار جسم باشد بى آنكه اجزا جسم زياد شود و تكاثف عبارة [illegible] مقدار بى كم شدن اجزا و حرارة كه

موجب تخلخل ميشود در اجسام و برودت موجب تكاثف و چون هوا متخلخل شود هوا را بجا و خود را دفع ميكند الى قوله كه دخان با بخار منضما مخلوط شده چون

بطبقه زمهريريه رسيده سحاب منعقد گرديده و دخان در مابين سحاب محتبس ميشود و اگر حرارتش باقى مانده ميل بصعود ميكند و اگر حرارتش زايل ميشود بسبب

برودت و ثقل اجزاء ارضيه پس ميل بسوى سفل ميكند و لا محاله در حالة صعود يا نزول تمزيق سحاب ميكند پس صوتى از دريدن سحاب ميشود و آن

رعد ميباشد و اگر آن دخان بسبب حركة عنيفه و تيزيه در مشتعل شود و زود منطفى ميگردد و برق همين باشد و اگر غليظ بود دير منطفى گردد و صاعقه

همين ميباشد و منطفى نميشود تا بزمين ميرسد و گاه باشد كه لطيف شود و اگر بجسم متخلخل منفذ دارى برسد زود ميتافذ او نفوذ ميكند و احراق وى نميكند اگر

بجسم متخلخل صلب برسد سيرا ميگداز و پس اگر بكيسه زر برسد زر را ميگدازد اما كيسه ميسوزد و الاما اخترق من ذوب الذهب و گاه باشد كه بها

كثافت و غلظت باقى ميماند و هر چه ميرسد ميسوزاند آنرا و كثيرا ما يقع على رؤس الجبال و امثالها فيدكه دكا انتهى اختصارا حقيقة الرعد و البرق

و الصاعقه بحث ثالث عشر فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا در اينجا مفسرين دو قول دارند احد القولين در وجه تفسير اين آنكه مضاف
بالفاق

در اينجا محذوف و مقدر است زيرا كه او سبحانه مجرد و منزه بالكل جسما و اعلام ائمه اسلام غير مجسمه و مشبهه و حلوليه است پس در فلما تجلى ربه للجبل اينطايفه دو وجه دارند

احدها فلما ظهر امر ربه لاهل الجبل باشد يعنى پس هنگاميكه ظاهر شد امر پروردگار موسى براى حاضرين اهل جبل يعنى براى موسى و اصحاب طالبين

رؤية ربهما الطالبين را و المعنى انه سبحانه اظهر من الايات ما استدل به من كان عند الجبل ان رؤيته غير جايزة يعنى معنى آن اجمال آنكه تحقيق

او سبحانه اظهار كرد از آيات آنچه استدلال كند هر آنكس كه نزد جبل موجود بوده بر آنكه رؤية الله غير جايز و غير ممكن است حاصل آنكه او تعالى اظهار كرد در جبل طور براى

موسى و اصحاب او علامات دانا كه دليل بود بر آنكه رؤية ذات تعالى اصلا و ابدا ممكن الحصول براى احدى نيست ثانيها معناه ظهر ربه باياته التى

احمد قضا و الجبل

بيان حقيقة و معنى صاعقه بحسب لغت و شريعت

بيان اقوال حكماء و متكلمين در صاعقه و رعد و برق و باران

احدثها فی الجبل لاهل الجبل کما یقال الحمد لله الذی تجلی بقدرته فحل بتزییده ها سبحانه فکانه یتجلی للعباد لها فلما اظهر الاٰیة العجیبة فی الجبل صار کانه
ظهر لاهله یعنی تجلی ربه للجبل آنست که ظاهر شد پروردگار بآیات خود یعنی ایجاد واحداث کرد آن آیات را در جبل برای اهل جبل که اصحاب موسی باشند چنانچه
گفته میشود که حمد مر خدایرا که تجلی کرد بقدرت خود پس هر آیتی را که خالق احداث وایجاد وتجدید آن میکرد گویا بایجاد هر یکی ازان آیة خود را بذاته تجلی و
ظهور میکرد بان برای بندگان پس باظهار آیة عجیبه در الجبل کانه خود را اظهار کرد برای اصحاب موسی که در آنوقت اهل الجبل بودند **ثالثها** قیل ان تجلی بمعنی
جلی کقولهم حدث وتحدث **و** تقدیره جلی ربه للجبل ای ابرز فی ملکوته ما تدکدک به **ویؤید** ما جاء فی الخبران الله تعالی ابرز من العرش
مقدار الخنصر فتدکدک به الجبل تجلی بمعنی جلی چون حدث وتحدث است **و** تقدیرش ظاهر شد وجلا داد پروردگار مر جبل العینی بروز کرد در ملکوت
خود چیزیرا که بان میده میده ریزه ریزه شد **ومؤیدش** آنچه در خبر آمده که او تعالی اظهار وابراز از عرشش بمقدار انگشت خنصر کرد پس جبل ازان کرده کرده و
ریزه ریزه کرد و تجلی بمعنی میباشد **ازابن عباس** مرویست انه قال معناه ظهر نوره یعنی نور ربه للجبل یعنی تجلی درینجا ظهور نور اله برای جبل میباشد
رابعها از حسن بصری انه قال بمعنی ظهر وحی ربه وامره تعالی للجبل جعله دکا ای مستویا فی الارض حسن بصری گفت ظاهر شد وحی الهی وامر تعالی برای
جبل پس کوه برابر مستوی بزمین گردید **خامسها** از زمخشری گفت فلما ظهر له اقتداره وتصدی له امره وارادته جعله دکا دکا مصدر بمعنی مفعول کضرب
الامیر **والدک والدق** اخوان کالشک والشق تجلی بمعنی ظهور اقتدار الهی وپیش آمدن امر واراده او پس او را مدکوک ومدقوق کردانید و دکا مصدر بمعنی مفعول
میباشد چون ضرب الامیر **ودک ودق** دو برادر باهم چون شک وشق دو برادر میباشد **سادسها** دکا بمعنی ترابا نزد ابن عباس است **نزد سفیان**
ثوری ساخ الجبل فی الارض حتی وقع فی البحر فهو یذهب فیه یعنی آن کوه در بحر افتاد و فرو رفت دران **و در برهان** همین مرویست و در چند حدیث
ساخ الجبل فی البحر وهو یهوی حتی هذه الساعة **سادسها** انقطع اربع قطع فقطعة ذهبت نحو المشرق **و** قطعة ذهبت نحو المغرب **و** قطعة
قطعت وسقطت فی البحر **و** قطعة صارت رملا بقول آن جبل چهار قطعه گردید **پس** قطعه ازان بناحیه مشرق **و** قطعه بناحیه مغرب **و** قطعه در بحر افتاد
و قطعه ریگ گردید **وقیل** صارت الجبل ستة اجبل فوقعت ثلثة بالمدینة وثلثة بمکة **فالتی** بالمدینة احد **و** ورقان **و** رضوی **والتی** بمکة
ثور وثبیر وحراء **وروی** ذلک عن النبی **سابعها** نزد محدثین مراد از تجلی بر جبل ظهور جزئی از نور عرش **و** ارتفاع اصوات کل ملائکه یکدفعه حالت
نزول اقسام ملائکه وظهور ایشان بر جبل میباشد وظهور صوت رفیعه انها یکدفعه آن جبل پاره پاره گردید **و** موسی واصحابش بعد مرگ همه گردیده توبه کردند از
طلب دیدار ورویة تعالی واقرار کردند که ممکن نیست رویة تعالی باحدی ابدا واصلا **در برهان** در چند خبر است که چهار روز جبل آتش فرا گرفته بود تا موسی بهول
فزع نکند فات موسی فلما رد الله روحه وافاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین است **و** از سیوطی **و** بغدادی **و** امام بغوی وغیرهم
در حدیث طویلی نقل کرده **و** از آخر فقراتش را نقل میکنیم فلما بدا نور العرش انفرج الجبل من عظمة الرب جل جلاله ورفعت ملائکة السماوات اصواتهم جمیعا
یقولون سبحان الملک القدوس رب العزة ابدا لا یموت فبشدة اصواتهم فاندک الجبل **و** اندک کل شجرة کانت فیه **و** خر موسی العبد الضعیف
صعقا علی وجهه فلیس معه روحه فارسل الله برحمته الروح فتغشاه **و** قلب الله علیه الحجر کان علیه موسی وجعله کهیئة القبة لئلا یحترق موسی
فاقامه الروح مثل اللامة فقام موسی یسبح لله تعالی **و** یقول اٰمنت بک ربی **و** صدقت انه لا یراک احد فیحیی من نظر الی ملائکتک انخلع قلبه فما
اعظمک واعظم ملائکتک انت رب الارباب واله الاٰلهة **و** ملک الملوک **و** لا یعدلک شیء **و** لا یقوم شیء رب تبت الیک الحمد لک لا شریک
لک ما اعظمک وما اجلک رب العالمین **ثانی القولین** ومعنی تفسیر بمذهب جبریه بغیر اضافة ولا تقدیر بظاهر خود باقی است یعنی بجهت طلب موسی
رویة الله را پس خالق باراه نفس خود تجلی بر جبل کرد **پس بنابران** معنی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا آنست که او تعالی بذاته تجلی کرد بر جبل یعنی
اظهار وابراز کرد جهرا واعلانا هویة خود را وبنمود اهل حقیقة وماهیة خود را بموسی پس دفعة موسی مصعوق وبیهوش گردید با همه هفتاد نفر از اصحاب خود **و** آن
جبل هم خاک وارد ومستوی با زمین شد یا پاره پاره وریگ گردید ورفت **وبعض ازیشان** میگویند که اگر گفته شود که جبل جسم جمادی لا حیوة
بالضرورة بود واو قابل اظهار واجهار ذات و دیدار خدا نبود که معاینه واحساس رویة تعالی **بجوابش میگویند** انه تعالی اعطی الجبل حیوة ورویة
واوجد ذلک فی الجبل حتی رآه یعنی او تعالی در جبل روح وحیوة وقوة احساس وادراک ورویة آفرید تا معاینه ظهور ذات تعالی نماید **اقول** این مذهب
البطلان تخلفات بینها بدیهی است زیرا که مجمع علیه الطائفه وکافه عقلاء وحکماء وجمهور علماء کل فرق امة مصطفویه فرقه مجسمه لا یعتد به وفی الاسلام است که او سبحانه

واجب الوجود منزه مخصص از تجسیم و لوازم آن و متعالی از اتحاد و حلول تعم و رفتنی میباشد مع ثبوت هذا قول برؤیة ضروری البطلان معارض و منافی
برهان و قرآن و احادیث متفق علیه گشت است **بحث رابع عشر** و خر موسی صعقا یعنی بمحض تجلی آثار اله بر جبل موسی بر روی بیهوش افتاد و مفسرین
در معنی این خر موسی صعقا نیز دو قول دارند **اولهما** آنکه مراد افتادن بغشی بیهوش میباشد نه مردن و مرگ او و همین اکثر اهل مشهور من المفسرین منهم
ابن عباس و حسن و ابن زید و کلبی و مقاتل و مجاهد و غیرهم است و قالوا معناه سقط موسی مغشیا علیه ولم یمت بدلالة قوله فلما افاق ولا یقال
افاق المیت وانما یقال احیی در جع **و اما السبعون** طالبوا الرؤیة من اصحابه الذین کانوا اتفقوا ما توا کلهم بدلیل ثم بعثنا من بعد موتکم
یعنی ایشان مراد ازین خاص بغشیان موسی بیهوش شد و نمرد بدلیل آیه فلما افاق و افاقه یعنی بحال و بهوش آمدن و صحة یافتن از استحالة میباشد و برای
عودیت عاش و حی و عاد میگویند **اما** آن هفتاد صحابی که با موسی بداسته طور سوال و درخواست رؤیة از موسی کرده بودند بقولهم لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة گفته بودند اینها مرده بودند بدلیل آیه ثم بعثناکم یعنی برانگیختیم شما را بعد از مرگ شما صریحا ثابت میباشد **ثانیهما** قول قتاده و غیره هست ان موسی
مع اصحابه السبعین قد خروا میتا یعنی موسی با اصحاب هفتاد کانه خود یکدفعه همه مردند و همین موت موسی در میقات مروی در تفسیر **برهان و نور**
الثقلین است **سوال** موسی چند روز مغشی و اصحاب هفتاد کانه او میت چند مدة بودند و ابتدا و انتهاء آن مدة و یوم چند بود **جواب** در این هم
بالجملة اختلاف است **نزد بعضی** ستة روز و ستة شب خود موسی بود **اما** اصحاب زیاده بران در موت بودند **در مجمع** فرموده ابن عباس انه قال اخذته
الغشیة عشیة یوم الخمیس یوم عرفه و افاق عشیة یوم الجمعة و فیه نزلت علیه التوراة و مختار **در کشاف** همین است انه قال خر موسی صعقا
یوم عرفه و اعطی التوریة یوم النحر یعنی العشا یوم پنجشنبه که یوم عرفه نهم ذی الحجة فرا گرفت موسی را غشیان **و افاقة** یافت بیوم الجمعة که یوم القربان النحر
دهم ذی الحجة بود **در در منثور** نقل از ابو معشر کرده قال مکث موسی اربعین لیلة لا ینظر الیه احد الا مات من نور رب العالمین یعنی نور عرش
الهی موسی مغشی تا چهل روز و شبانه بود و بعد انقضای آن لیالی اربعین بحال و بهوش آمد و بسوی موسی احدی نگاه بنکرد مگر آنکه گمانش همین بشد
که مرده است **اما** اول آنکس که افاقه و صحة یافت بعد از مرگ از بنی اسرائیل قبل اصحاب برگزیده هفتاد او موسی بود **لقوله** تعم لو شئت اهلکتهم من
قبل اتهلکنا بما فعل السفهاء این دلیل بر افاقة موسی قبل از احیاء اصحاب مرده میباشد **قول** چونکه صعق بمعنی غشی و بمعنی موت در لغت و قرآن آمده
لهذا در باره موسی دو قول اند **لیث** گفته الصعق مثل الغشی یاخذ الانسان و الصعقة الغشیة یقال صعق الرجل فمن قال صعق فهو صعق
و من قال صعق فهو مصعوق **و یقال** ایضا صعق اذا مات و منه آیة فصعق من فی السموات و من فی الارض فسره بالاتفاق بالموت
و منه یومهم الذی فیه یصعقون ای یموتون **در کشاف** گفته صعق اصله من الصاعقة و یقال لها الصاقعة من صقعه اذا ضربه علی
راسه **معناه** خر مغشیا علیه غشیة الموت **و روی** ان الملائکة مرت علیه و هو مغشی علیه فجعلوا یلکزونه بارجلهم و یقولون
یا ابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیة رب العزة یعنی مرویست که ملائکه میگذشتند بر موسی و او مغشی علیه بیهوش افتاده بود و هر یکی از ملائکه لکدی بپایها
خود بموسی میزدند و میگفتند که ای پسر زنان حیض دار شما طمع و طلب رؤیة ذات اله گردید **زجاج** گفته ولا یکاد للمیت یقال قد افاق من موته و
ایضا یقال للمغشی علیه انه قد افاق من غشیته کما قال ثم بعثناکم من بعد موتکم **بحث خامس عشر** در آنکه تاب و اب و آض و
رجع متقارب المعنی در لغت اند **اما توبه** در شرع عبارة است از خجالة و ندامة قلبی بر فعل قبیح ماضی بقصد او لوجه قبحه و عازم بالفعل بر ترک و عدم
معاودة مثل آن فعل تا بقاء زندگی خود در زمان استقبال ابدا میباشد پس بلسان استغفر الله و اتوب الیه و اسئله التوبة نماید **لقوله** تعم و استغفروا
الله و توبوا الیه **و شیخ غزالی** در احیاء العلوم در این باب توبه شرح و بسطی داده در مجلد اول ذکرش شده **بحث سادس عشر** فلما
افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین در اینجا هم مفسرین دو وجه دارند **احدهما** پس وقتیکه موسی از غشیه بهوش آمده و عقل را رجوع
کرده متوجه بدرگاه اله شده عرض کرد موسی ای پروردگار من تو کننده و مبرائی از دیده شدن بعیون الراس ابدا در دنیا و آخرة رجوع کردم بسوی تو بنده
بر طلب رؤیة تو بجهة آنکه طلب رؤیة تو ابدا امکان نیست لهذا اقبح القبائح و اکبر الکبائر بود و میباشد و من اول رجوع کنندگان از بنی اسرائیل میباشم که اینها طلب
رؤیة تو بواسطه من کرده بودند **ثانیهما** بعد افاقه موسی بحال معذرة عرض میکند که ای پروردگار تو مبرائی منزهی از دیده شدن چه تو متعالی از جسم و
از لوازم جسمانی لهذا استمتناع از طلب رؤیة توبه و رجوع میکنم بسوی تو از مثل این قول و اینچنین طلب در زمان استقبال ابدا **و توبه** من قبول کن و من اول

جواب سوال موسی ایام مغشی
[illegible] بعد [illegible] ۱۲
بیان معنی توبه بلغة و شرع ۱۲

ایمان آرندگان

ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان بجمال و جمال و جلال و فرات متفرد و واحده تو بودم و هستم نزد ابن عباس و حسن آنکه و انا اول المومنین بانه لا یراك احد من خلقك ابداً
یعنی اول مصدقین هستم که ترا احدی از خلق نمی بینند اصلاً و ابداً و همچنین مروی از قرآن ناطق ابی عبد الله الصادق ع است انّه قال معناه انا اول من آمن وصدق بانك
لا ترى نزد جبائی ع انا اول المومنین من قومی باستعظام سوال الرؤیة یعنی من اول کسی ام از قوم که ایمان آورده و تصدیق کرده بعظیم بودن سوال رؤیة
نزد سدی و مجاهد انا اول المومنین بانك من بنی اسرائیل بانك واحد متفرد فی الذات لیس کمثلك شئ و انك لا ترى فی الدنیا و لا فی العقبی یعنی من اول مؤمنین
و مصدقین هستم از قوم بنی اسرائیل بودم باینکه تو در ذات خود واحد متفردی از ذوات کل مخلوقات نیست مثل و شبیه و نظیر تو هیچ شئ از موجودات لهذا تو دیده نخواهی
شد ابداً نه در دنیا و نه در عقبی **و بقول بکر** در تفسیر این آیه فلما افاق موسی من صعقته قال سبحانك تبت الیك من السوال الرؤیة عن لسان القوم و انا
اول المومنین بتوحیدك و تجردك و عظمتك و جلالك بان الرؤیة لا یمکن اصلاً و ابداً لاحد من خلقك فی الدنیا و لا الآخرة یعنی هرگاه موسی را افاقه
از غشیه حاصل شده تنزیه و تسبیح و تقدیس خالق متوکد از همه مناقص و قبایح پس از آن بان توبه بعد ندامت قلبی کشوده که رجوع میکنم از سوال قبیح رؤیة که از لسان قوم
کرده بودم چه من اول و قبل براین سوال تصدیق و ایمان بتوحید و تجرد و بزرگی و رفعة و جلالت قطعاً داشتم باینکه رؤیة تو بعیون الراس اصلاً و ابداً برای هیچ خلق تو
ناری و خاکی از علوی و سفلی نه در دنیا و آخرة ممکن الحصول و الوقوع نیست **تنبیه** در اینجا دلالة بر چند چیز است **اول** بدانکه رؤیة فی نفسها در دنیا یا در آخرة
اگر ممکن میبود تسبیح الهی وی عام نمیکرد **ثانی** اگر چنین سوال رؤیة سهر چند از جانب قوم بود اگر از اقبح قبایح و اکبر کبایر فوق تر از تشریك ثانی در ذات نمی بود
البته توبه تبت الیك بکمال ندامة و درخواست معذرة خود از آن سوال نمیکرد **ایراد** پس بنا براین لازم میاید که کلیم الله معصوم نبوده چه سوال از اکبر کبایر کرده لهذا
توبه کرده **جواب** چونکه موسی رسول و سفیر مابین خلق و خالق بوده **پس** بالحاح و اصرار قوم سوال کرده تا با ایشان آنچه کبیر اهین قبل بر سوال گفته بود آنرا از طریق
سمع هم با ایشان بشنواند که عقلاً و سمعاً رؤیة الله ممکن نیست و هر چند سوال برای اثبات تاکید امر معقول صحیح کرده و لکن چنین سوال عظیم بوده بر جسارة و بر جرأة خود
مع علم لا یمکنه کرده گناهی از موسی نبوده چه سوال بطور سفارة از خلق بود **ثالث** بیان این و انا اول المومنین است که آنحضرت قبل از سوال علم و تصدیق و ایمان
بآن داشت که ذات مجرد و هم ابداً قابل دیدار نیست **پس** باطل شد موهومات مجوزین رؤیة الله هستم این آیه هم ثم الله اعلم **در کشاف گفته** فان قلت فان کان طلب
الرؤیة للغرض الذی ذکرته فمم تاب موسی **قلت** من اجرائه تلك المقالة العظیمة و ان کان لغرض صحیح علی لسانه من غیر اذن فیه من الله تعالى
این زمخشری گفت که توبه موسی از اجرای اینقال و سوال عظیم بر لسان بغیر اذن الله در آن بود که مثل و عالمی سزاوار نبود که برای الجاح و افحام و تسلی ایشان با امر
سمعی من بعد سوال رؤیة نماید هر چند بغرض صحیح سوال کرده بود **پس** از این زمخشری گفت فانظر الی اعظام الله امر الرؤیة فی هذه الآیة و کیف ارجف الجبل بطالبیها
و جعله دکاً و کیف اصعقهم و لم یخل کلیمه من نفیان ذلك مبالغة فی اعظام الامر **و** کیف سبّح ربه ملتجیاً الیه و تاب من اجراء تلك الکلمة علی لسانه
و قال انا اول المومنین **ثم** تعجب من المتسمّین بالاسلام المتسمّین باهل السنة و الجماعة کیف اتخذوا هذه العظیمة مذهباً **و** لا یغرنك تسترهم
بالبلکفة فانه من منصوبات اشیاخهم **و** القول ما قال بعض العدلیه فیهم **شعر** ذکرنا و انتشار ذلك فی ابتداء هذه الآیة انتهى یعنی نگر بسوی
عظیم ساختن خدا امر و سوال رؤیة را در این آیه که چگونه بلرزه آورد جبل را برای طالبین رؤیة و آنرا بهم دمیده آورد کرد انید بصاعقه **و** چگونه گشت ایشانرا و نخالی گذاشت
کلیم خود را از نفی آن بکمال مبالغه در اعظام سوال رؤیة **و** پس از بیهوش و بحال آمدن موسی چگونه تسبیح و تقدیس الهی کرد از رؤیة او نمیطور التجاء و التماس **و** چگونه توبه
و ندامة خود از اجرای چنین سوال بر لسان و معذرة بر بیان آن بزبان خود پیش بخالق کرد **و** عرض نمود که من اول کل مؤمنین و مصدقین این امر در دیده
نشدن تو ابداً در دنیا و عقبی بودم و میباشم **پس زمخشری** معروف بجار الله برادر اهل سنت میباشد **و** بعد این تقریر فرمود که بسبب غافل بودن بخصوص
قرآن و صحاح احادیث بسوال سبحانی که متفق علیه امت اند در عدم امکان رؤیة تعجب کن از آن فرقه که ادعای اسلام میکنند و خود را نام میگذارند باهل سنت و
جماعة که چگونه ایشان این گناه و معصیة عظیمه را که دیده شدن خدا باشد مذهب و ملة خود گرفتند و قرار داده اند و باعتقاد این چنین باطلات مباهات و فخر
علی الاعلان بآن مینمایند و متابعة باطلات اشعری بعوض تخطیه تقویة باطل و باطل می نمایند **و** مغرور نسازد ترا فریب و مکر ایشان با پوشیدن خود ایشانرا و پوشیده
با بالبلکفة یعنی بلا جسم و لا جهت و لا کیفیة بدرستیکه حاصل معاینه خواهیشت چه این قول بالبلکفة از اقاویل منصوبات شیوخ آن طایفه خلاصه برهان معقول
و منقول است **و** قول بعض عدلیه چه خوب در باب ایشان رباعی در عربی گفته **و** آن رباعی در ابتدای این ابیات سابق در این تفسیر شده
والله هو الموفق و المعین جمیعاً الی سواء السبیل

بیان در الدوانا اول المومنین چند چیز
بیان زمخشری در معنی رؤیة الله و در اعتقاد اهل سنت ... در بیان

قوله تعالى قَالَ يٰمُوْسٰىٓ اِنِّى اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسٰلٰتِىْ وَبِكَلَامِىْ فَخُذْ مَآ اٰتَيْتُكَ وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ ۝ وَكَتَبْنَا لَهٗ فِى الْاَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَىْءٍ مَّوْعِظَةً وَّتَفْصِيْلًا لِّكُلِّ شَىْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَّاْمُرْ قَوْمَكَ يَاْخُذُوْا بِاَحْسَنِهَا سَاُورِيْكُمْ دَارَ الْفٰسِقِيْنَ ۝ ترجمہ این دو آیه

یعنی خالق فرمود ای موسے بتحقیق من برگزیدم و اختیار کردم ترا بر مردم یعنی از کل بنی اسرائیل و از کل آدمیان اهل عصر ترا برگزیدم بجهة پیغامبری خودم و پیغام رسانی از من بمردم و برگزیدم ترا از کل آن قوم و دست و از کل انبیا بسخن گفتن و بکلام کردن بلا واسطه با تو پس فراگیر تو ای موسے همه آنچه عطا کردم و دادم ترا از رسالة و آیات قاهره و اهلاک کل اعدا و ملک مملکت و دولة ایشان بتو و باش تو بمقابل آن عطایا از شکر و حمد و ثنا کنندگان من و نوشتیم ما برای موسے و تبعه او در الواح توراة از هر چیزے پندی و نصیحتی و تفصیلی را برای هر شئے از احکام دین و دنیا پس ای موسی محکم بگیر بکمال طاقت و قوة امکانیه بشریه خود حکم و امر کن قوم ترا که بگیرند به نیکوترین صورة همه آنرا و باشد که بنمایم شمارا ای بنی اسرائیل سرای و مقام فاسقان و فاجران را **و در تفسیرش چند بحث اند**

بحث اول در وجه اتصال این با ماقبل **بدانکه** بالا هر گاه موسے از جانب قوم درخواست رویة کرده بود تا ایشان از زبان خدا هم خاص بشنوند که رویة الله ابدا ممکن نیست هر چند بغرض صحیحی سوال کرده بود لکن بکمال شان و معارف آن جناب شایع و سلیغ نبود که اقدام بران نماید و بر آن سوال آنحضرت را خطابات و زاجرات عتابات شدیده و صعاق او کرد تا بعد بحال آمدن موسے زبان عذر و توبه و ندامة کشود **پس** بالجمله آن تنزیلیکه بموسے در اعیان ملایکه و خواص و عوام بنی اسرائیل حاصل شده بود با ینجا تلافی و تدارک آن تسلیه و تسلی موسے کرد که ترا برگزیدم برای رسالة و تخصیص دادم ترا بکلام کردن خودم بلا توسط ملک و ترا الواح نوشته دادم و باحدے از انبیا خود چنین حالت سلوک نکردم پس ملول و خاطر شکسته مباش **و** حاصل این آنکه هر گاه تو از روئیتم محروم و ممنوع گردید سوال تو جایز الاجابة نبود زیرا که محال ممتنع ذاتی را درخواست داده بودی **و** لکن بعوض آن گویا ترا برگزیدم از مردم باعطار رسالة و تکلیم بلا توسط بس است برای تو اینمرتبه علیه عظیمه و ملول خاطر مباش **بحث ثانی** در آیة **ا** یا بفتح یا رهست چنانچه بفتح یا اختی اشده و به از بیتی یا بسکون یا، و ران دو قرائة اند **اولی** قرائة ابن کثیر و ابو عمرو است **و ثانیه** قرائة همه قراء است **و** با برسالاتی و بتوحید مصدر و هر مصدر متضمن جمع میباشد یا علی الظاهر بصیغه جمع برسالاتی هست در اینهم دو قرائة اند **اولی** قرائة اهل حجاز **و ثانیه** قرائة باقی قراء است **بحث ثالث** اصطفا بمعنی چیزی جید و صاف و خالص از جنس یا از نوع اشیا اختیار کردن و برگزیدن باب افتعال از صفوة بمعنی صاف و خالص و جید جید و از هر شئی میباشد **در مصباح** گفته صفو الشئ بالفتح خالصه **و** الصفوة بالهاء وکسر الاول مثله **و** صفی صفوا من باب قعد **و** صفاء اذا اخلص من الکدر فهو صاف **و** صفیته من القذی تصفیة ازلته عنه **و** اصفیته بالالف اثرته **و** اصفیته الود اخلصته **و** الصفی **و** الصفیة ما یصطفیه لنفسه من المغنم قبل القسمة ای مختاره **و** جمع الصفیة صفایا مثل عطیة و عطایا **تنبیه** بعض اهل تحقیق گفته اصطفا هر گاه برگزیدن چیز خالص و صافی برای سپردن کار و بار خود باو **یا** برای مصاحبة و موانسة و مشاورة امور خود باو میباشد **سوال** نزد متصوفه اصفیاء اولیاء الله افضل اند از کل انبیا و رسل زیرا که با انبیا سپرد امور و احکام رسالة الی الخلق میشود پس انبیا مصروف الی غیر الله میباشند بخلاف اولیاء اصفیاء چه ایشان علی الدوام مونس الله بحضور متم منقطع از غیر الله خاص الی الله میباشند **و** کاینه معلوم است که اولیاء هر آن محض الهی مونس الهی منقطع از کل ماسوای الله اند **و** آنکس که حاضر و مونس الهی یکجا باشد و اشرف النا صحیح اعلی المراتب و اکثر فی العلم میباشد **پس** اولیاء افضل و اعلی از کل انبیا بالضرورة میباشند **جواب** این مزعوم واهی باطل محض است **و** همین کافی در ابطالت که هر ولی کلمه گوی لابدا از امت پیغمبرے و تابع دین و شرع و رسالة او میباشد و بالضرورة هر نبی بنص الکلام افضل از هر تابع میباشد **پس** هر ولی تابع نبی **و** هر تابع دون مرتبه از هر نبی میباشد **بلی** همه انبیا و رسل اصفی الناس

سوال صوفیه که ولی اعلی مرتبه و افضل از هر نبی است

اصطفا خود برگزیده

اعصار خود برگزیده دا جو مباشند و باشان ج فتح یا تدریجا کل امور و مقصود الهی تفویض شده عامل فاعل و بحسب اراده تعلم در علم تعلق میرسانند و
اهمیصر وفیه از ابلاغ احکام اللہ الی خلق اللہ حایل و مانع و حاجب من اللہ نمیشود چه خالق از عالم جسمانی مجرد و مکانی و دون مکانی نمیباشد تا محجوب از معاینه
خدا بکروند بل حضورے و تانس بالهی عرفانی و علمی امر قلبی است و قلوب شان مشحون و مملو بمعارف الهی بلا زوال میباشد پس واهیات صوفیه باطل محض
میباشد و در مجلدات سابقه اجوبه این سوال بوجوه آخر ثبت شده **بحث رابع** قال یموسی انی اصطفیتک علی الناس برسلتی الجملة مستانفه است
یعنی خدا فرمود ای موسے بدرستی و بتحقیق برگزیدم و چیدم ترا بر مردم به پیامهائی خود بسوی خلق یعنی از همه مردم عصر تو برگزیدم و اختیار کردم خاص ترا
برائی ابلاغ رسالة من **مفسرین** در معنی این گفتند ای اخترتک و اتخذتک صفوة و فضلتک علی الناس برسالاتی **اشکال** بنا بر قراءة برسلتی
مراد عطاء نبوة میباشد اما بر قراءة جمع برسالاتی جمع رسالة چه معنے دارد **جواب** بدانکه رسالة نام پیام الهی و نیز نام منصب الهی پیغمبر است پس در اینجا مراد
از رسالاتی معنی اول است یعنی ترا اختیار از خلق کردم برائے ابلاغ پیامهائی من یکی بعد دیگر بخلق من تا بقاء زندگی خودت **جواب دیگر** مراد از صیغه
جمع اعطاء الواح و اسفار توراة است و هر یک لوحی را یکی بعد دیگر بمردم برساند و احکام هر یکی از انها بمردم از جانب خدا بخواند و ابلاغ نماید **فخر رازی**
وغیره در اینجا گفتند و ذلک انه تعالی اوحی الیه مرة بعد اخری و من قرء برسالتی فلان الرسالة تجری مجری المصدر فیجوز افرادها فی موضع الجمع
اشکال الناس اسم جنس است و بر اسم جنس هرگاه الف و لام داخل شود افاده استغراق جمیع اجزاء و کل افراد آن جنس میکنند و **ایضا** هر رسول برگزیده
همه است خود میباشد پس خصوصیت در اختیار و اصطفاء موسے برسالة و بکلام اصلا حاصل نمیشود خصوصا بر برادرش هارون چه او بدعاء خود موسی اشرکه فی
امری شریک ثانی در نبوتش بوده پس کل انبیاء و رسل مساوی موسے در اصطفاء و در وحی و کلام الهی میباشند **جواب** بدو وجه است **اولها** نزد بعضے
مراد ازین تفضیل موسی بر کل انبیاء و رسل چه تنزیل صحیفه و کتابی بر احدی از انبیاء نوشته بر الواح از اسماء سوائی توراة و کلام اله بلا توسط نیز بهیچ پیغمبر
سوائی موسے نشده پس موسی را شرافت زایده بر کل انبیاء سلف و خلف حاصل میباشد و چنانچه است او را هم تفضیل و تشریف بر جمیع امم سلف و خلف
بانزال من و سلوی و اعطاء آیات قاهره وغیره حاصل شده و فضلتکم علی العالمین اشاره باین امور اشاره میباشد **ثانیها** مراد ازین اصطفاء موسے
خاص از اهالی اعصار خودش و از هارون و غیر او از انبیاء بنی اسرائیل بعد او تبعه او بودند و موسی بالنبوة و شریعة و کتاب در دین مستقل بود لهذا تخصیص همه
انبیاء بود پس اصطفاء و تفضیل در عالمین اعصار خود و بر انبیاء تبعه او بلا شک ثابت و حاصل خواه هارون و خواه بعد او غیر او تا عیسیٰ زیرا که الف و لام
بر الناس معهودی است پس معهود اهل اعصار او میباشد و **هکذا** امة او از بنی اسرائیل عصر موسے را تفضیل بر بقیه امم آتیه انبیاء بنی اسرائیل فضل بود و نه
از کل امم **اما** تخصیص موسی بکلامی که کلام است **زیرا** از شجر طور کلام با موسے کرده یا محل کلام غیر شجر بوده چه او تعالی متکلم نفسانی یعنی بالفاظ لسانی تلفظ
ندارد **فلو سلمنا** پس قطع نظر از تکلیم با یکیه آدم علم انبئهم یا آدم انبئهم باسمائهم وغیره در قصه آدم و **بخاتم الانبیاء** بمقام قاب قوسین او ادنی
فاوحی الی عبده ما اوحی کلام بلا واسطه شده **پس** کلام بلا واسطه با علی و اشرف مقام تحت العرش اعلی و اشرف و افضل از وادی مقام بر طور بالضرورة
میباشد **اما جواب** تنزیل توراة مکتوب بر الواح از سماء بلا شک شرف کتاب توراة جلیل است **اما** خود توراة بذاتها اعجاز نیست چون قرآن و هیچ
منزل من السماء جزو و کل آن بطور اعجاز باشد **پس** او بالضرورة اعلی و افضل از ان منزل است که او بذاتها معجز میباشد **بغوی** در جواب این اشکال
فرمود لما لم تکن الرسالة علی العموم فی حق الناس کافة استقام قوله اصطفیتک علی الناس وان شارک غیره فیها کما یقول الرجل للرجل خصصتک
بمشورتی وان شاورت غیره اذا لم تکن المشورة علی العموم فیکون مستقیما حاصل آنکه برگزیده موسی برائی رسالة و کلام خود چه هم کلامی و رسالة عام
برائے کافه مردم نمیباشد بنوة هر پیغمبر خاص است و هر یکی ازیشان هم بود نا چنانچه تخصیص شخصی دیگر میگوید که تخصیص دادم ترا بمشورة کردن با تو هر چند با دیگر
هم مشوره کرده باشد چه مشوره با عام کرده نمیشود لهذا تفضیل موسے باین طور مستقیم میباشد **خازن بغدادی** گفته درین جواب نظر است که من
جملة من اصطفاه الله برسالته محمد صلعم و هو افضل من موسی ع فلا یستقیم هذا الجواب زیرا که از جمله برگزیده الهی برسالة او محمد آخر الزمان است و او افضل
از موسی است پس جواب بغوی مستقیم نمیباشد **امام فخر رازی** قال ان اللہ بیّن انه خصه بمجموع امرین وهما الرسالة مع الکلام بغیر واسطة و
هذا المجموع ما حصل لغیره فثبت انه انما حصل له التخصیص ههنا لانه سمع ذلک الکلام بغیر واسطة و انما الکلام بغیر واسطة سبب للزید الشرف
بناء علی العرف الظاهر لان من سمع کلام الملک العظیم من فیه کان اعلی و اشرف ممن سمعه بواسطة الحجاب فی التواب حاصل آنکه موسی برسالة

اجوبہ اشکال کہ موسی مخصوص بتخصیص و اصطفا رسالہ بنفع و کلام نبوده پس چگونه تخصیص او آمده

ویکلام بلاواسطه مخصوص گردیده اینحالت برای غیر موسی حاصل نشده و کلام از بن سلطان عظیم الشان بلا واسطه سبب یا دتی شرف بخاطب علام محبت شرف ظاهر
بباشد **خازن** دراینهم نظر تامل دارد لان نبینا قد اصطفاه برسالته و کلمه لیلة المعراج بغیر واسطة و فرض علیه الصلوات و علی منبره خاطبه یا محمد
یدل علیه قوله فاوحی الی عبده ما اوحی و رفعه الی سمع صریف الاقلام و هذا کله یدل علی مزید محمد و شرفه علی موسی و علی غیره من الانبیاء برسالته
فی اعلی المقام فلا یستقیم کلام الرازی و الذی یعتمد علیه فی الجواب ان الله اصطفی موسی برسالته و کلامه علی الناس الذین کانوا فی زمانه و علی
هارون و غیره من بعده لانه کان صاحب الرسالة والشریعة والدین والکتاب فکان اعلی منصبا و افضل مرتبة منهم و من عالمی زمانهم و
هو قوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین فاطبق المفسرون یعنی علی عالمی زمانهم یعنی وجه تامل آنست چه
سید الانبیا محمد را خاص ساخت برسالت و ختم نبوة او را برگزیده و کلام بلاواسطه با او بلیلة المعراج کرد و صلوات یومیه برا و بر امت او فرض کرد اینده و خطاب یا محمد
کرده فرمود بیانش در آیه فاوحی الی عبده ما اوحی و از موحی الیه بروایات موالف و مخالف اثبت یا محمد تو علی را خلیفه و وصی خود بعد خود بدست خود بر خلق بگردان
چنانچه آنرا جمعی منهم احمد و حافظ ابونعیم و حاکم مع التصحیح روایة کرده و ما از ابن طلحه شافعی در اینجا نقل میکنیم که او از حلیة الاولیا ابونعیم **الحدیث**
را آورده که بمقام قاب قوسین باو وحی شده قال قال رسول الله صلعم ان الله عهد الی فی علی عهدا فقلت یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال تعالی ان علیا
رایة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة التی الزمتها المتقین فمن احبه احبنی و من ابغضه فقد ابغضنی فبشره بذلک فبشرته بذلک الخ
پس خازن گفته آنحضرت را هم بالا برده تا صریر و صوت تحریر قلم شنیده و همه اینها دلیل بر مزید فضل و شرف محمد است بر موسی و بر غیر او از انبیا سلف و خلف پس
کلام رازی باین سبب مستقیم نمیشود و بر آنچه در جواب اعتماد و اعتبار هست اینست که او تعالی برگزید موسی را برسالت و کلام خود بر اهل زمانیکه در عصر او بودند از بنی اسرائیل
و هارون و انبیا آخر از آن قوم بعد او چه همه اینها تبعه او و دین و کتاب او و شریعت او الی عیسی بودند پس موسی افضل از اینها بوده خاص و همین تفضیل خاص مراد از
آیه انی فضلتکم علی العالمین یعنی تفضیل بر عالمیان آن اعصار بوده و مفسرین هم اطباق و اتفاق در تفسیر این آیه فضلتکم علی العالمین کرده یعنی عالمی زمانهم
بحث خامس و بکلامی اینهم عطف بر اصطفیتک میباشد یعنی برگزیدم و اختیار و انتخاب کردم ترا برای رسالت و برای همکلامی و در بکلامی دو قول دارند
احدهما بلا توسط ملک خالق با موسی کلام بطور کرد و **ثانیهما** او تعالی بطور وحی همکلام شد بموسی اما در آنچه خالق کلام خود آفریده موسی شنید او چه بود **بقولی**
همان شجر زیتون بود که در ابتداء نبوت از آن موسی کلام اله یا موسی انی انا الله العزیز الحکیم شنیده بود و **بقولی** از رکنی از ارکان عرش کلام آفریده موسی
شنید و **بقولی** در لوح محفوظ کلام آفریده موسی شنید زیرا که او تعالی مجرد محض از جسم و از لوازم آن چون لسان و ادوات و اعضاء و غیر اینها میباشد پس تلفظ بالفاظ
لسانی از وجهت مجرد محال و ممتنع باطل محض است و آنچه از کلام الهی بموسی رسید آنست که در **در منثور** از کعب الاحبار مرویست قال موسی یا رب دلنی
علی عمل اذا عملته کان شکرا لک فیما اصطنعت الی قال تعالی یا موسی قل لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر قال فکان
لو یا موسی لو ان السموات السبع والارضین وضعت فی کفة و وضعت لا اله الا الله فی کفة لرجحت بهن یعنی عرض کردای پروردگار من مرا دلالت کن بر عملیکه
از من برای تو او شکر و ثنا باشد بمقابل آنچه احسان و انعام کردی مرا بان **خالق** فرمود در جواب آن ای موسی این کلمه توحید یا بعبارة مسطوره میباشد اگر هفت آسمان هفت
زمین در یک پله ترازو و آن کلمه تهلیل در پله دیگر ترازو انداخته توزین کرده شود هر آینه آن پله تهلیل راجح تر و سنگین تر گردد از آن پله که همه سموات و ارضین
در آن باشد و مراد موسی از عمل مثل همین عمل مطلوب بود تا بجسم و جان او مشکل اسان و سبک باشد و صعوبة شدیده در فعل آن نباشد **بحث سادس**
فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین پس ای موسی باهتمام تمام بگیر جمیع آنچه عطا کردم و دادم ترا از اعظم عطایا و آثار جود خود و باش تو از معترفان و اظهار کنندگان و قیام
کنندگان شکر و شمار آن نعمات را و ربما بحسب حال و شان آن نعمات فکلما کانت النعمة اعظم و اجل فکان شکرها متقابلا لها اتم و اکمل و ادوم وجوبا یعنی
هرگونه که نعمة عظیم المرتبه باشد شکرش هم بمقابل آن اتم و اعم و اکمل و ادوم باید و جوبا بیابید و بشاید و **در خبر است** که از جمله شکر نعمة ذکر نعمة و اظهارش
میباشد فمن ذکرها فقد شکرها **در مجمع** فرموده و الوجه فی تشریف موسی بالاختصاص بالکلام ان ذلک نعمة عظیمة و منة جسیمة منه تعالی علیه
لانه علمه علم الحکمة من غیر واسطة بینه و بینه و من اخذ العلم من العالم المعظم کان اجل رتبة و منزلة ممن اخذه من دونه انتهی یعنی سبب وجه
تشریف موسی بالاختصاص بکلام آنست که آن تکلیم و تعلیم نعمة عظیمه و منت جسیمه الهی است بر موسی بوده چه او را خود جناب باری بتکلیم و تعلیم حکمة بغیر توسط دیگری کرده
و هر که بلا واسطه اخذ علم کند از اعظم اعلم العلماء البتة رتبه آن متعلم اجل و اعلی است از آنکس که از دونی او اخذ علم کند **در معالم و لباب التنزیل**

بیان آنکه موسی ...

نقل کرده اند

نقل کرده اند ان موسی بعد ما کلمه ربه لا یستطیع احد ان ینظر الی وجهه لما غشی وجهه من النور ولم یزل علی وجهه یبرقع حتی مات وقالت له زوجته انا ایم
منذ کلمک ربک فکشف لها عن وجهه فاخذها مثل شعاع الشمس فوضعت یدها علی وجهها وخرت ساجدة وقالت ادع الله ان یجعلنی زوجتک
فی الجنة قال ذلک لک ان لم تتزوجی بعدی فان المرأة لآخر ازواجها یعنی بعد از تکلیم خدا بموسے احدی ممکن نمیشد برای نگاه کردن بچهره نور روی موسے
بسبب غشیان نور بروی موسی از لیلة التجلی بر او لهذا روی خود را همیشه میپوشید و برقع بر وجه خود شب و روز میانداخت و زوجه موسی بموسے بوقتی گفت
که از روزیکه خالق با تو هم کلام شده ازان روز روی تو اکشوف معاینه نکرده مرا بنما امشب روی خود را پس موسی وقتیکه روی خود را مکشوف ساخت زنش بمحض معاینه
نور وجه موسے بسجده افتاد و گفت یا موسی برای من دعا بکن که خدا در آخرة وجنت مرا زوجه تو گرداند و موسی بوعده بزوجیة او وجنت آخرة داده بشرطیکه بعد تو
من شوهر دیگر نکردی چه زوجه در آخرة بشوهر آخر داده میشود بشرطیکه هر دو با یمان معا بیرند **تنبیه** درینجا واضح شد که زنیکه متعدد شوهر کرده باشد وجنت
باخر شوهر داده میشود بشرط موت ایشان هر دو برایمان **و** علت آن **و** سبب آن عقد نکاح آخر است **و** بآن او احق واولے بزوجیة میباشد **اشکال** بخبر معارض
ومنافی خبریست که در **حق الیقین عربی و معاد بحار** حضرت اقدس مجلسی از حضرت امام موسے کاظم روایة کرده که حضرت ام سلمه ام المومنین
مسئله از حضرت رسول پرسیده سئلت عن رسول الله ان المرأة اذا تزوجت بزوجین وکلاهما دخلا الجنة لای منهما تکون هی زوجة قال النبی صلعم
لاحسنهما خلقا یا ام سلمة ذهب حسن الخلق بخیر الدنیا والاخرة ام سلمه عرض کرد که زنیکه دو شوهر در دنیا گرفته باشد بکدام یک ازان دو شوهر آن
زن بزوجیة در آخرة داده میشود پیغمبر فرمود بآن شوهر داده میشود که احسن الخلق بود چه حسن خلق خیر دنیا وآخرة را گرفته وبرده **و جمع** این خبرین چه گونه
جائز باشد **جواب** در خبر دیگر هست که اگر همه ازواج متساوی در حسن خلق وایمان بودند پس زوجه را اختیار داده میشود هر کس را که بخواهد بزوجیة خود او را اختیار
کند و ترجیح یک خبر بر خبر دیگر اشکال است لهذا درینجا توقف اولی است **و رسالة انوار** در جواب چنین سوال خاص مطبوع ومنشور عالم گردیده دران بیان مفصل
است ثم الله اعلم **بیان** بدانکه جمعی از محققین گفته اند که شکر بالضم عبارة عرفان الاحسان از عبد است **اما** از خدا عبارة از مجازاة و ثنای جمیل میباشد **و**
اصل شکر تصور نعمة واظهار آنست لهذا در خبر آمده من عدها واظهرها فقد شکرها **اما شکر لغوی** چون حمد لغوی است فانها وصف بالسان باذائه
الا ان الحمد یکون باللسان باذاء الشجاعة بخلاف الشکر والنعمة معتبرة فی الشکر بوصولها الی الشاکر بخلافها فی الحمد **و** یختص الشکر بالله تم بخلاف
الحمد **و بعض** ایشان فرموده اند الشکر ما یرجع الی الجناب المقدس لا لغیره من ثناء الثقلین **اما** ان یکون النظر الی ما هو علیه **او** بالنظر الی ما هو منه منعم
فالثانی یسمی شکرا **والاول** ان کان ثبوتیا یسمی حمدا **و** ان کان سلبیا یسمی تسبیحا **والشکر** مطلقا هو الثناء علی المحسن بذکر احسانه فالعبد یشکر الله
ای یثنی علیه بذکر احسانه الذی هو النعمة **و اما شکر الله لعبده** فهو انه تم یشکر العبد ای یثنی علیه بقبول احسانه الذی هو الطاعة **و هذا**
المفهوم ینقسم الی الشکر اللغوی وهو الوصف بالثناء الجمیل علی جهة التعظیم والتبجیل باللسان والجنان والارکان **و** الی الشکر العرفی **و** هو صرف العبد
جمیع ما انعم الله به علیه من السمع والبصر والکلام وغیرها الی ما خلق لاجله کصرف النظر الی مصنوعاته **و** السمع الی تلقی انذاراته
و الذهن الی فهم معانیها وعلی هذا القیاس جوارح اخر من البدن **تنبیه** پس از خطاب کن من الشاکرین بموسے درینجا مراد خاص همین شکر لغوی **و**
عرفی هست که ثنای خالق کن بوصف جمیل وجلیل بر جهة تعظیم وتبجیل بدل وزبان وارکان **و** مصروف باش بجمیع حواس ظاهر وباطن وجوارح واعضا بسوی
امور ثم الله اعلم **بحث** **بیع** الواح بفتح اول جمع لوح بمعنی صحیفه که ظاهرش چیزها را اماده برای کتابت میباشد خواه از چوب خواه از سنگ خواه از فرطاس
وغیر اینها باشد **در مجمع** فرموده اللوح صحیفة مهیاة للکتابة فیها **و** اصله من اللوح وهو اللمع یقال لاح یلوح اذا لمع وتلألأ **و** اصل لوح لمعانی **و**
درخشندگی است چنانچه گفته میشود لاح بمعنی لمعان اولا لا کرد ودرخشید **و** التلویح التضییع للوجه السقم غیره تغییرا ای بنین اثر السقم علیه لان حاله یلوح
بما نزل به واللوح الهواء لانه کاللامع فی هبوبه **فاللوح** تلوح المعانی بالکتابة فیه یعنی در وجه تسمیه صحیفه مکتوب بلوح نامیده شده آنکه ظاهر ومنور میگرداند
اشیاء را اند معانی عباراتیکه دران مکتوب است **و** بعضی گفته اند که لاح بمعنی ظهور وضوح میباشد **در صحاح** گفته لوح بمعنی آنچه چون باشد از تخته وکتف وچوب
وامثال آن **در مصباح** گفته لاح الشیء یلوح لوحا بدا **و** لاح النجم **و** الألاء بالالف تلألأ **و** قیل فی قوله تم فی لوح محفوظ انه نور یلوح للملائکة
فیظهر لهم ما یؤمرون به فیأتمرون **و** قیل اللوح المحفوظ ام الکتاب **و** بالفتح صحیفة من خشب لتف اذا کتب علیه سمی لوحا **و** الجمع الالواح
بلی در وجه تسمیه ام الکتاب که تحت العرش مکتوب بران کل احوال کائنات الی الابد است بلوح محفوظ نامیده شده چه او در حقیقت قطعه از نور چون تخته

جواب اشکال بخبر ام سلمه و بیان جمع خبرین

بیان آنکه زن آن را که زوجیة شوهر آخر حسن الخلق داده میشود

بیان معنی شکر و انواع آن لغوی و شرعی

بیان معنی لوح و وجه تسمیه ام الکتاب بلوح محفوظ

چو بچه بران انچه مکتوب بید قدرة شده همه آن متلالا و درخشنده میباشد و ملائکه رسل آن مکتوب متلالا و لمعان درخشان می دیده بحسب آن رفتار و کردار و گفتار میکنند بحث
ثامن وکتبنا له فی الالواح و خالق پیغمبر باید در وصف توراة که ما نوشتیم مر موسی را در قطعات لوحهائے توراة در اینجا سه سوال اند احدها آیا مراد ازین الواح
لوح واحد توراة است چنانچه از ذکر اوراق کتاب واحد مراد است میگویند کتبت الاوراق ای کتابا ملوحا جامعا للاوراق چنانچه از مجلدات عدیده تفسیر قرآن یک
تفسیر کلا میباشد پس از الواح یک توراة مراد است که او متضمن اسفار بود یا مراد الواح عدیده پس هر لوحی بالانفراد بنفسه توراة بود و دران دو قول اند اول انست
است پس توراة واحد متضمن اسفار خمسه بوده چنانچه قرآن متضمن و حاوی سوره کثیره است زجاج گفته و یجوز فی اللغة ان یقال للوحین الواح و یجوز ان یکون
الواحا جمع اکثر من اثنین من کل شئ یعنی جایز است در لغة گفتن برائے دو لوح بالواح و نیز جایز است که الواح جمع اکثر و زیاده از دو در هر شئ میباشد ثانی
السوال بنابر آنکه مراد از الواح جمع است پس آن الواح منزل من السماء در عدد چند بودند ثالث الاسوله این الواح از چه چیز از اموال ارضیه بودند
یا از اشیاء و اجرام سماویه بودند جواب در اینهم مفسرین خلاف دارند اما نزد آنانکه از الواح مراد لوح واحد نزد ایشان از زمرد واحد ده ذرع طویل بود
و همین قول ابن جریج است انه قال کانت من زمرد واحد و طولها عشرة اذرع بذراع موسی اما نزد آنانکه الواح عدیده بودند پس همه میگویند از
اجرام علویه جنانیه بودند نزد کلبی از زبرجد خضر یعنی سبز و از یاقوت حمرا بودند و همین قول زجاج که ایشان دو لوح از زمرد و یاقوت سرخ بودند نزد ابن عباس
از تخته چوب بهشت بودند و همین منقول از حسن بصری است نزد ربیع بن انس الواح همه از یک نوع زبرجد بودند نزد وهب بن منبه و عطاء
خراسانی بامر اله الواح از صخره سما پارها بریده و تراشیده مصفا شده بودند بغوی گفته الواح تختهائے از درخت سدره جنت بودند قال کانت الالواح من سدر
الجنة طول اللوح اثنا عشر ذراعا و در در منثور از حضرت صادق م روایة کرده عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن النبی قال الالواح التی انزلت
علی موسی کانت من سدر الجنة کان طول اللوح اثنی عشر ذراعا و رواه عنه ایضا ابو حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه در در منثور مرویست از سعید
بن جبیر که الواح از زمرد بودند و کتابتها بالذهب کتبها الله تعالی بیده فسمع اهل السماوات صریف القلم یعنی کتابة الواح بطلاء بود خدا بدست قدرة خود آنرا نوشت
و آن گردش قلم نزد تحریرش صوتش اهل آسمان شنیدند و در در منثور دو خبر دیگر عکرمه است قال کتب التوراة باقلام من ذهب توراة را باقلام طلا نوشت
نزد مجاهد الواح از زمرد جنت عدن و خدا بدست خود بقلم ذکر نوشت و کتابة آن نور نوشت و استمد الرب من نهر النور فکتب به الالواح نزد ابو العالیه
الواح از یعنی از سنگ منجمد بودند کما قال کانت الالواح لموسی من برد در چند خبر مرویست لم یخلق الله بیده الا بیده ثلثة اشیاء الجنة غرسها بیده
و آدم خلقه بیده و التوراة کتبها بیده رواه السیوطی و الثعلبی و البغوی و ابن منذر عن مجاهد و عطاء و عکرمه و عبد حمید و ابی شیبه و غیرهم عن جابر
و غیره یعنی خدا بدست خود هیچ چیز را نیافرید الا سه چیز و در روایة دیگر چهار چیز عرش را و بهشت را و آدم را بدست خود آفرید و توراة را بدست خود نوشت
اشکال خدا از جسم و الاجزاء و الاعضا نیست پس ایضا معنی خلقها و کتبها بیده چه معنی دارد جواب چونکه در لغة ید بمعنی قوة آمده پس حمل ید بر قدرة میباشد
یعنی همه این اشیاء را بید قدرة آفریده اشکال ندارد در معالم و لباب وغیره از مقاتل و وهب منبه نقل کرده که کتابة الواح چون کنده نقش در نگین
خاتم بود رابع الاسوله در تعداد الواح هم خلاف کردند نزد بعضی لوح واحد متضمن پنج اسفار بوده و همین قول زجاج دایر بین الواحد و الاثنین
است نزد ابن عباس انها کانت سبعة الواح یعنی آن هفت الواح بودند نزد فراء دو لوح بودند و همین قول بعض مفسرین است ثم قال الفراء
و انما جمعت الالواح علی عادة العرب فی اطلاق الجمع علی الاثنین و زجاج گفته و انما یطلق الجمع علی الواحد تعظیما له کما اطلق علی الاحاد فی ایة
تعالوا ندع ابناءنا علی الحسن و الحسین و نساءنا علی فاطمة و انفسنا علی علی خاصة نزد بعضی ان الواح پنج عدد بودند نزد وهب ان
الواح عشره بودند نزد مقاتل الواح سته بودند نزد ربیع نزلت التوراة و هی وقر سبعین بعیرا یقرء الجزء منها فی سنة و لم یقرءها الا اربعة
نفر موسی و یوشع بن نون و عزیر و عیسی علیهم السلام و همین در کشاف و غیره مرویست یعنی توراة نازل شد و کتابت آن بار هفتاد شتر بود و یک جزئی
از آن در یک سال خوانده میشد و نخواندند آنرا مگر چهار آدم یکی موسی دوم یوشع سوم عزیر چهارم عیسی اشکال بنابراین باقی اجزاء توراة هرگاه
خوانده نشدند ترک احکام توراة لازم میآید جواب بدانکه اگر این خبر صحیح بشود هم واجب التصدیق نیست زیرا که این خبر واحد است معهذا اشکال لازم نمیآید
چه لم یقرءها بمعنی لم یحفظها و لم یقرءها عن ظهر قلبه الا هؤلاء الاربعة یعنی این محمول است بر آنکه آنرا احدی حفظ نکرد و بلسان بعد الحفظ تلاوة نکرد
سوائے این چهار نفر نزد حسن بصری هذه الایة فی التوراة الف ایة یعنی این کتبنا الخ متضمن هزار آیة بوده در کشاف گفته ذکروا فی عدد

الالواح وفی جوھرھا وطولھا انھا کانت عشرة الواح وقیل سبعة وقیل لوحین وانھا کانت من زمرد جاءبھا جبریل وقیل من زبرجدة خضراء

ویاقوتة حمراء وقیل امر الله موسی بقطعھا من صخرة صماء لینھا له فقطعھا بیده وشققھا باصابعه وعن الحسن کانت من خشب من السماء فیھا التوراة

وان طولھا کان عشرة اذرع **اقول** قیل بذراع موسی کان عرضه مثله **وقال الکشاف** وقیل خر موسی صعقا یوم عرفة واعطی التوراة یوم

النحر **تنبیه** فخر رازی در تفسیر کبیر گفته **اعلم** انه لیس فی لفظ الایة ما یدل علی کیفیة تلک الالواح وعلی کیفیة تلک الکتابة فان ثبت ذلک التفصیل

بدلیل منفصل قوی فوجب القول به والا وجب السکوت عنه یعنی بدانکه آنچه در اقوال مسطوره مذکور شده در لفظ هیچ وجه دلالتی بر اشارتی بر کیفیت الواح

و بر کیفیت کتابت و تحریر آن اصلا نیست اگر این تفصیل بدلیل خارج منفصل ثابت شود پس تصدیق آن واجب میشود والا سکوت از آن واجب است **اقول**

قول رازی بنهایت انسب است **بحث تاسع** من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء این تعلق بکتبنا دارد پس این هر دو جمله بیان مکتوب فی الالواح من کل شیء

میباشد بدانکه من کل شیء محل نصب بجهة وقوع مفعول کتبنا و تقدیرش وکتبنا له فیھا کل شیء است **اما** موعظة بیان کل شیء **وبقول** بدل از من کل شیء **و** تفصیلا

عطف بر موعظة است **و زمخشری** این عطف و معطوف علیه را بدل شمرده **و** المعنی کتبنا له کل شیء مما کانوا محتاجین الیه فی دینھم من المواعظ **و** تفصیل الاحکام

و رازی متبع او فرموده من کل شیء بیان کتبنا است **و** اما موعظة وتفصیلا لکل شیء پس این کالبیان برای جمله مقدمه قوله من کل شیء میباشد پس حاصل این

شریفه آنکه بانوشتیم در الواح توراة از هر شیء که امت یهود محتاج بان از احکام دین و دنیا بود یعنی از امر و نهی و حلال و حرام و محاسن و مقابح را و اعمال و عبادات

و ذکر جنت و نار و حشر و نشر معاد و جزاء و سزاء **و بغوی** در من کل شیء فرموده مما امروا به ونھوا عنه **و** در ذیل موعظة فرموده نھیا عن الجھل **و** حقیقة الموعظة

التذکرة والتحذیر مما یخاف عاقبته **و** در تفصیلا لکل شیء فرموده ای تبیینا لکل شیء من الامر والنھی والحلال والحرام والحدود والاحکام **در مجمع**

فرموده الموعظة التحذیر مما یزجر عن القبیح و یبصر مواقع المخوف **سوال** چرا موعظة را تقدیم بر تفصیلا کرد و حال آنکه موعظة در تفصیل کل شیء داخل بود **جواب اول**

موعظة را تقدیم کرد برای آنکه حقیقة و حاصل موعظة تذکیر و تحذیر و تبشیر میباشد و تقدیم تنذیر و تبشیر قلوب سامعین اماده و مهیا میشوند بعد آن باصغا و قبول اوامر

و نواھی و تقریر و تعیین تکالیف از عبادات و عملیات و حدود و احکام شرایع **پس** موعظة قلوب سامعین را چون ظرف مهیا و تیار و آماده برای وضع احکام و

حدود و تکالیف میکردند **پس** هر واعظ را در اینجا تعلیم است که اول ابتداء ذکر ترغیب و ترهیب باحسن وجه نماید بعد آن مردم را ذکر تکلیف از امر و نهی و عمل

مامور و مطلوب و فعل متروک نماید **جواب ثانی** او تعم در اینجا تقسیم کرد آنچه مکتوب در الواح بود به دو چیز **احدھما** موعظة **واخرھا** تفصیلا لما یجب بیان

یعلم من الاحکام فیدخل فی الموعظة فکلما ذکره الله تعالی من الامور التی توجب الرغبة فی الطاعة والرھبة والنفرة عن المعصیة **و** ذلك بذکر الوعد

والوعید **و** لما قرر ذلك اولا اتبعه بشرح اقسام الاحکام وتفصیل الحلال والحرام فقال وتفصیلا لکل شیء ثم قال لموسی فخذھا بقوة **اشکال** بر الفاظ

این آیه بنگر از کل شیء صریح است که در توراة عمومیة ذکر و بیان و تفصیل کل امور و اشیاء دینی و دنیائی سماوی و ارضی و بری و بحری است **و** حال آنکه عبارة توراة محدود

العبارة والالفاظ والکلمات است و در آن بیان جزئیت فضلا عن بیان الکل من السموات والارض وکل الدنیا والاخرة **پس** این وصف توراة بتفصیل کل

جزئیات عالم و اوام خلاف ظاهر والواقع و غیر معقول و لا مقبول است **جواب** هرچند ظاهر الفاظ دلالت بر عمومیة بیان و تفصیل کل اشیاء است مما یحتاج الیه امة

موسی من احکام الدین وامور الشرایع **و** بر همین انطباق کرده مفسرین اسلام **پس** این نتیجه میباید که آنچه در توراة مذکور نیست بان مکلف امة موسی نیست چه هر

تکالیف محدوده مقرره ایشان در توراة است خاصه این مسلم هر عاقل اشکال باطل شد **تبصره** جمهور مفسرین گفته‌اند در معظم الواح توراة آنچه خالق نوشته او عشر

آیات و کلمات بود **و زمخشری** بعض آن کلمات را نوشته **و ثعلبی** کل آن کلمات عشره در یک فصل ثبت کرده و هی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب

من الله الملك الجبار العزیز القھار لعبده ورسوله موسی بن عمران سبحنی وقدسنی لا اله الا انا فاعبدنی ولا تشرك بی شیئا واشکر لی ولوالدیك

الی المصیر احییك حیوة طیبة ولا تقتل النفس التی حرم الله علیك فتضیق علیك السماء باقطارھا والارض برحبھا ولا تحلف باسمی کاذبا فانی لا

اطھر ولا ازکی من لا یعظم اسمی **و** لا تشھد بما لا یعی سمعك ولا تنظر عینك ولا یقف علیه قلبك فانی اوقف اھل الشھادات علی شھاداتھم

یوم القیمة واسائلھم عنھا **و** لا تحسد الناس علی ما اتیتھم من فضلی ورزقی فان الحاسد عدو لنعمتی ساخط لقسمتی **و** لا تزن **و** لا تسرق فاحجب عنك

وجھی واغلق دون دعوتك ابواب السماوات **و** لا تذبح لغیری فانه لا یصعد من قربان اھل الارض الا ما ذکر علیه اسمی **و** لا تفجر بحلیلة

جارك فانه اکبر مقتا عندی **و** احبب الناس ما تحب لنفسك واکره لھم ما تکره لنفسك **و** همین عشره متفق علیه القرآن بل مشتمل کل شیء از احکام دین است

بیان ظروف و کیفیت الواح

بیان وجوه ترکیب من کل شیء

ذکر آنکه کلمات عشره

مضامین الواح

حاصل ترجمه بعد ذکر بسم الله اینکه این کتاب از خدای مُلک جبار عزیز قهار برای بنده خودم و رسول من موسے است اینکه تنزیه و تقدیس و تسبیح من کن بآنکه نیست
اصلا معبودی سوای الواحد در ذات و صفات خود پس عبادة کن مرا و شریک مساز هیچ چیز برای من و شکر کن مرا و برائے والدین خود بسوی من برگشت و رجوع
همه است زندگی باین اعتقاد زندگی پاکیزه و قتل مکن بناحق نفس آدمی را که حرام کرده ام بنده است خدا برتو قتل او را پس بقتل او وصیق وشک میسازم بر تو بابان
فلکی و فراخی زمین را و قسم مخور دروغ باسم من پس پاک نمیسازم کسی را که تعظیم اسم من نکند و شهادة گواهی مده بچیزیکه نشنید و بخوبی یاد نکرد و نفهمید گوشهای
ترا و ندید و معاینه نکرد چشم تو او را واقف نشده بران دل تو پس تحقیق من واقف ترم اهل گواهیان را بر شهادة و گواهی ایشان در روز قیمة و من میپرسم
ازان شهادات ایشان را و حسد مبر مردم را بر آنچه عطا کردم ایشان را از افزونی خودم برزق زاید و فراوان با ایشان پس تحقیق حاسد دشمن نعمة من ساخط
برائے قسمة من در واقع میباشد و زنا و دزدی مکن پس محجوب میشود از نور مرحمة من قسمے بندم نزد دعا کردن و یاد کردن من دروازه هائے آسمانها
و ذبح مکن حیوانی را برای غیر من چه تحقیق بلند نزد من نمیشود از قربانیهائے اهل زمین مگر آنچه بر ذبح او اسم من را خوانده شده باشد و فجور یعنی زنا مکن نزد حرم
حلیله همسایه خود تا راچه او بزرگتر مسخوط و مغضوب نزد من میباشد و دوست دار برائے مردم آنچه دوست و محبوب میداری برائے نفس خود و مکروه دار
همه آنچه مکروه میداری برائے جان خود و همین است کلمات عشره در اول اعظم الواح توراة بوده **اشکال** هرگاه این آیات متفق علیه القرآن والتوراة
است پس طعن اهل کتاب صحیح و ثابت شد که قرآن ماخوذ و منتخب توراة است **جواب** اشکال مذکور باطل محض است زیرا که دین هر نبی متضمن دو امر
میباشد **احدهما** اصول دین و آن اعتقاد توحید و نبوة و خلافت و معاد است و آن متحد متفق علیه کل انبیاء از آدم الی محمد است علیهم السلام **ثانیهما** فروع احکام
و عملیات اند این پس یا کل متفق علیه باشند یا مختلف فیه **اما اول** یعنی کل آن متفق علیه بودن در کل امم مختلفه در همه ازمنه و اعصار متباینه متباعده
مع امزجه و اشخاص و احوال متفاوته از روئے حکمة و مقتضائے طبایع مبتدء متفرقه عقلا جایز نیست چنانچه برائے صغیر و کبیر و جوان و پیر و قوی و ضعیف یکوزن و یکقسم
غذا و طعام و حکم عقلا و سمعا نمے باشد و چنانچه متفاوة علت و مرض و مزاج و زبان یکدوا و یک نسخه و یک قسم غذا و آب و معاش نمی باشد پس همچنان احکام
امم متفاوة هر عصر را کل شرایع و حدود و احکام و اعمال متحد نباید باشند **اما ثانی** مختلف الاحکام مختلف الامم در مختلف الاعصار باقتضا عقل و حکمة و عدل از
حکیم مدبر علیم وجوبا باید باشد **تنبیه** هرگاه این واضح شد پس در این احکام عشره کل دیان انبیاء از آدم تا محمد متفق علیه و معمول کلهم و مطلوب و معقول در کل عصر
اند و اگر سندی و پاره از احکام دین مطلوب و مقصود در کل الاعصار متحد باشد بآن لازم نمی آید که در کتاب لاحق الحقی از کتاب سابق تمام ماخوذ و منتخب نباشد و
الا لازم می آید که آنچه از احکام و اعمال توراة مطابق صحف ابراهیم و نوح و آدم میباشد پس توراة هم منتخب ماخوذ از کتب سابقه باشد فما هو جوابنا پس اشکال باطل
شد **اشکال** در توراة الی حین بالکل احکام شرعیه فرعیه موجود و مشهود اند و در **زبور** و **انجیل** غیر از پند و نصایح از احکام دین الی حین اصلا نیامده و
دیده و شنیده نشده و برین متفق اند متکلمین و اهل سیر و تواریخ و الی داود و از مرسلین صاحب کتاب و شریعة و ایضا اگر عیسی از انبیاء اولو العزم صاحب الکتاب
والشریعة المستقلة متبوع بالانفراد چون ابراهیم و موسے و محمد میبودند البتة واجب بود برائے این هر دو شریعتی مستقله بالانفراد چون موسے داشته بوده باشند
و هرگاه شریعة این هر دو بالانفراد در کتب زبور و انجیل و بالانفراد هم مقرر و معین دیده نشده مگر آنکه عمل اعمال و حکم احکام شریعة داودیان و عیسویان بنود و نیست
الی حین مگر شریعة توراة و عمل بآن پس واضح و ثابت شد که داود و عیسی علیهما السلام چون هارون و یوشع و کالب از متبعه موسے و عامل باحکام توراة بودند **جواب**
در داود و عیسی علیهما السلام شکے نیست که از انبیاء مرسلین اعلے مراتب صاحب الکتابین بوده اند و متکلمین اسلام و اهل سیر و تواریخ نیز متفق اند که در زبور و انجیل
غیر مواعظ و نصایح احکام شریعة اصلا نیست و عمل اینده و طایفه داودی و عیسوی هم بالجمله بپیروی احکام توراة الی حین است و شریعتی بالانفراد غیر توراة
از ایشان دیده و شنیده نشده پس این اقوی دلیلے و اقطع ثبوتی است که این هر دو نبی از متبعه موسے و توراة بوده اند ثم الله اعلم **بحث عاشر** فخذها بقوة نزد مفسرین
این موضع از مواضعی است که قول در اینجا مضمر و مقدر عطف بر کتبنا میباشد پس تقدیرش چنین خواهد شد فقلنا خذها بقوة ای بقوة القلب بکمال الجد و الاجتهاد
و نهایة الاهتمام و الانتظام یعنی پس گفتیم مخاطب موسے وقت اعطا الواح توراة که بگیر این الواح توراة را بکمال جد و عزیمة و قصد و اجتهاد **سوال** ضمیر ها در
خذها بسوی چه راجع اند **جواب** دران وجوه اند **نزد بعضے** خذ الالواح بالجد و الاجتهاد و الاهتمام یعنی ای موسے بگیر این الواح توراة را بکمال
اراده و جد و جهد و کد و اجتهاد تا در اخذ اینها هیچ وجه وهن و فتور عاید نشود و **نزد بعضے** راجع بسوی لکل شیء است چه کل شیء بمعنے اشیاء است پس در آن وقت
معنیش چنین میشود که پس بگیر اشیاء مندرجه در توراة کل را نه اخذ بعض و دون البعض را و **نزد بعضے** بسوے رسالة عاید است **نزد بعضے** بسوی توراة راجع است

پس بنا بران

جواب از اشکال آنکه بعض از آیات قرآن مطابق توراة باشند پس بعض آیات این قرآن ماخوذ از توراة میباشند

جواب از اشکال داود و عیسی هر که دو نبی شریعت مستقل نداشتند پس انبیاء صاحب شریعت بالانفراد نبودند بلکه از متبعه موسی و توراة بوده اند

پس بنابران بگیر رسالة الهی را **و بقولی** بگیر توراة و رسایل الواح آنرا **اقول** این جمله بهمه وجوه مذکوره جمله است یعنی بگیر الواح توراة و آنچه در آنست از رسالة
و احکام شریعته و امر و نهی و غیر ها را **و** عمومیت اولی و ممکن است **اشکال** چه فایده در تخصیص خطاب فخذها بقوة بموسی با انفراد است و حال آنکه اعطاء کتاب
توراة بالواح و احکام آن و رسالة نهایة مرتبه عالیه بشر است که فوق بران مرتبه نیست و در این امر خطاب فخذها بقوة **جواب** چونکه در توراة تکالیف شدیده و
صعبه بالنسبة امم لاحقه بودند لهذا تخصیص داد و ملفوظ فخذها بقوة و انتظام و اهتمام تا در اخذ ان مسامحه و مماطله ننماید **و قال** بعضهم ان التکلیف کان علی موسی
اشد لانه تعالی لم یخص له ما خص لغیره **و قال** بعضهم بل خص من حیث کلفه البلاغ و الاداء و ان کان مشارکا لقومه فیما عداه **بحث حادیعشر**
و امر قومك یاخذوا باحسنها **و** جزم یاخذوا بجهت ورود او بمورد جواب امر من قوله و امر قومك است **پس** تفسیر آنکه بموسی امر و حکم و الزام کن قوم ترا
اینکه بگیرند احسن و افضل اشیاء در احکام توراة را **اشکال** هر کتاب منزل الهی تنزیل حکیم است و کل آن واجب التمسك و التعبد باموریه همه آن میباشد نه تمسك بالبعض
و ترك بعض آن **پس** اینجا جمله یاخذوا باحسنها دلالة دارد که اخذ احسن نماید و ترك غیر احسن آن کنند **و** در توراة غیر احسن هم جمع میباشد **پس** این در
چنین کتاب عظیم التنزیل لا یجوز میباشد **جواب** آن بوجوه است **احدها** ان تلك التکالیف فیها ما هو حسن **و منها** ما هو احسن کالقصاص
والعفو والانتصار و الصبر و البدل امرهم ان یحملوا انفسهم علی الاخذ بما هو ادخل فی الحسن و اکثر للثواب کقوله تعالی و اتبعوا احسن ما انزل الیکم **و** قوله الذین
یستمعون القول فیتبعون احسنه یعنی تکالیف و احکام توراة پاره نیك **و** پاره دیگر نیك تر چون قصاص گرفتن حسن **و** عفو آن برادر ایمان نیکتر و احسن **و**
انتصار حسن **و** صبر **و** بدل احسن و نکذا پس موسی را مامور گردید که بایشان امر کند باینکه ایشان حمل نفوس خود کنند بر اخذ آنچه او ادخل در حسن و اکثر فی الثواب باشد چنانچه
در **آیه** دیگر آمده ببرج و تحریص که پیروی کنید با فضل آنچه بسوی شما فرستاده شده در آیه دیگر ازانکه گوش گذار میشوند قول را پس متابعت میکنند احسن آنرا **ثانیها**
اگر گفته شود که هرگاه امر با خذ احسن کرد **و** همین حکم و امر منع میکند از اخذ حسن و حسن مفضول میباشد **و** مفضول متروك میباشد بمقابله افضل و احسن **جواب**
بعض اعلام در اینجا فرمودند فاذا حمل امر الله تعالی باخذ الاحسن علی الندب فهو بل المنا قضة عند ذلك یعنی اگر امر الهی را باخذ احسن بر ندب حمل کرده شود پس
مناقضه از میان زایل میشود **ثالثها** قال قطرب یاخذوا باحسنها ای بحسنها و کلها حسن لقوله تعالی ولذکر الله اکبر یعنی نزد قطرب باحسنها یعنی بحسنها یعنی احکام توراة
حسن اند چنانچه در قوله تعالی ولذکر الله اکبر جمیع اذکار الکبیر اند **رابعها** قال بعضهم الحسن یدخل تحته الواجب والندب والمباح **و** احسن هذه الثلثة اشدها
کالفرایض والواجبات والمندوبات بعض مفسرین فرمودند تحت حسن همه فرایض و واجبات و مندوبات و مباحات داخل اند **و** احسن این ثلثة فرایض و مندوبات
از مباحات میباشند **پس** اشق آن احسن است کما روی افضل الاعمال احمزها ای اشقها **خامسها** فی التحلیل زمخشری است و یجوز ان یراد یاخذوا بما
امروا به دون ما نهوا عنه علی قولك الصیف احر من الشتاء انتهی یعنی جایز است که مراد از یاخذوا گرفته شود جمیع آنچه بآن مامور گردیدند سوای منهی عنه
چنانچه تو میگوئی که موسم صیف حارتر است از موسم شتاء **خامسها** قال ابو علی جبائی معناه یاخذوا بالناسخ دون المنسوخ یعنی مراد از یاخذوا اخذ و
عمل بناسخ میباشد دون المنسوخ **شیخنا الطبرسی** متعرض جبائی شده بقوله و هذا ضعیف لان المنسوخ قد خرج من ان یکون حسنا یعنی این
قول جبائی ضعیف است زیرا که منسوخ محض بنسخ از حسن برآمد **سادسها** سدی گفته و قیل هو ان تحمل الکلمة المحتملة لمعنیین او لمعان علی اشبه محتملاتها
بالحق و اقربها الی الصواب یعنی هرگاه لفظی محتمل دو معنی یا معانی عدیده باشد حمل آن بر وجه اقرب الی الصواب اولی است همین قانون در علم اصول فقه مقرر
گردیده **سابعها** ابن عباس فرمود یحلوا حلالها و یحرموا حرامها و یتدبروا امثالها و یعملوا بمحکمها و یقفوا عند متشابهها و کان موسی اشد عبادة
من قومه فامر بما لم یومروا به و ابن عباس در تفسیر این آیه فرمود که مراد آنست که حلال بدارند حلال توراة را و حرام بگذارند حرام آنرا و تدبر نمایند امثال آن را و
عمل نمایند محکمات آنرا و توقف کنند نزد متشابهات آن **و** موسی اشد و اکثر العبادة از قوم خود بود پس مامور گردید بآنچه مامور بان دیگران نگردیدند **بحث**
ثانی عشر ساریکم دار الفاسقین زود ارائة میکنم و مینمایم شما خانه فاسقان **و** فاسق اینجا عبارة از آنکس است که خارج از دین حق و منکر از رب العالمین و از
تصدیق انبیاء المرسلین باشد **نکته** این تلوین الخطاب بالرجعة الی قوم موسی بطور التفات است **پس** از ان مفسرین درین دو قول وارد **قول اول** حاصله
آنکه مراد ازین تهدید و توعید شدید بقوم است **پس** اینها هم در بین خلاف بدو وجه کردند **اولهما** قول جمعی منهم ابن عباس **و** حسن **و** مجاهد **و** جبائی
آنکه مراد ازین دار الفاسقین خاص جهنم است فمعناه فلیکن ذکر جهنم حاضرا فی خاطرکم لتحذروا ان تکونوا منهم فتکونوا معهم فی ذلك حتی آنکه شما
در خاطرهای خود محل جزا و سزا از فساق حاضر داشته باشید که او نار جهنم است و از ان بخوف و بر حذر باشید مبادا شما هم معیت ایشان در ان بسبب انفراد مقیم باشید

جواب اشکال اخذ احسن در تورات بعض از احکام
واجب العمل والتمسك است همه احکام
وجه اختلاف اخذ حسن مع احسن
خاص بعلت امر نسخ
بیان اختلاف مفسرین در دار الفاسقین

یعنی من بعد این تکریم واجلال وتعظیم بالله وعبده غیر الله شد شما هم بالکفار الی الابد ونار جهنم خواهید ماند فانهما نزد جمعی از قدما منهم قتاده وعطیة العوفی وغیره است یعنی سادخلکم الشام واریکم منازل الکافرین الذین کانوا متوطنین فیها من الجبابرة والعمالقة من مصر الی الشام لتعتبروا بها وما صاروا الیه من النکال یعنی زود داخل میسازم شما را بعد از مصر در ارض شام ومینمایم شما را منازل جبابره وعمالقه را تا عبرت بگیرید بمعاینه آن وسعید ایشان چه چیز از وبال ونکال آخرة میباشد کلبی هم از همین جماعت است میگوید ساریکم المساکن والممالک التی کانوا یمرون علیها اذا سافروا من منازل عاد وثمود والقرون الذین اهلکهم الله ثم بکفرهم وکبرهم **وبقولی** محتمل است که این ارائة در قیامة میباشد چه در خبر است که کل اهل محشر بدو صنف میباشد فریق فی الجنة وفریق فی السعیر **و** احدے از اهل نار وجنت نیست مگر آنکه یک خانه او در جنة **و** خانه دیگر او در نار برلے او آماده میباشد **پس** هر یکی را از اهل جنت بر اعراف برده خانه نار را نموده ونام او بر در او نوشته میباشد **و** باو گفته میشود چونکه بر ایمان مردے حالا بعوض او اینجا نه جنت بتو داده میشود **وهکذا** بناسے بر اعراف بنمایند که این خانه تو در جنت بنام تو آماده بود چونکه بر کفر وفسق مردے **والحال** بعوض آن در جهنم اینجانه نار بتو داده شده **پس** ساریکم دار الفاسقین بایشان در آخرة نموده خواهد شد واین اخبار از ان میباشد **قول ثانی** آنکه این من باب التوعید والتهدید نیست بل هو من باب الوعد والبشارة میباشد فمعناه سیبورثکم ارض اعدائکم ودیارهم واموالهم یعنی اینجمله از باب وعده وبشارة است زود بمیراث میرسانند شما را زمین عدوے شما وملکت واموال ایشان را **و** مؤیدش قرائة ساورثکم میباشد **سعودی** بالجمله از مجوزین اینوجه میباشد **واما** علی هذا الوجه والان غیب علی المراد بدار الفاسقین **اما** ارض مصر خاصة **و** مع ارض مصر ارض الجبابرة والعمالقة بالشام فانها ایضا مما اتیهم ای قلدة بنی اسرائیل وکتب لهم کما ینطق بمسابقه یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم **و** معنی الارائة الادخال بطریق الایراث **ویؤیده** قراءة من قرء ساورثکم بالثاء المثلثة کما قال ثم واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض ومغاربها التی الخ **و** قرء ساوریکم **ولعله** من اوریت الزند ای سأبینها لکم انتهی **اقول** این ساریکم متضمن وعده ووعید معًا میباشد پس معنیش آنکه شما را بعد این تفصیل مر ایمان اعمار شما شما را دیار فاسقین جبابره ومتکبرین که بر ارائة کرده میشود تا عبرت بگیرید از کفر وفسق وفجور والا آن فجار وفساق در یک دار نار آخرة بیک مقام بئس القرار ابد الاباد خواهید ماند ثم الله اعلم

قوله تعالى سَاَصْرِفُ عَنْ اٰيٰتِيَ الَّذِيْنَ يَتَكَبَّرُوْنَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَاِنْ يَّرَوْا كُلَّ اٰيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوْا بِهَا وَاِنْ يَّرَوْا سَبِيْلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا وَاِنْ يَّرَوْا سَبِيْلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَكَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِيْنَ ۝ وَالَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ ترجمه این دو آیه

زود باشد که بگردانم از قبول آیات وعلامات خود از اصغا وفهم دلائلیکه دال اند بر شاهد وجود وتوحید من وبر صدق نبوة نبی من محمد بن عبد الله وبر خلافة خلفاء حقه اند عقول وافهام واسماع وعیون آنانیکه تکبر وسرکشی میکنند در زمین بدون استحقاق واگر بینند آن سرکشان هر علامتی ونشانی را ایمان نیارند وتصدیق نمیکنند بدان واگر بینند آن متکبران وسرکشان راه راست وطریق استوار را نگیرند آن راه محکم را راه رفتار وگذار خود واگر می بینند آن راه بی راهی وطغیانی وطریق گمراهی را بگیرند آنرا راه رفتار وگذار خود یعنی طریق حق را دیده ودانسته عمدا ترک کرده راه باطل وضلالة وبدعت اختیار میکنند رفتار آن میمایند آن تصریف متکبرین واعراض از طریق حق ثابت وواضح بسبب آنست که تکذیب کردند همیشه آیات ودلائل ما را وبودند ایشان از نظر

دلائل ما وغافل

بآیات و دلایل با بغیران و بے اعتنائی کنندگان بکبر و عناد و جہل خود و آنانکه تکذیب کردند بآیتهای ما که بیشتر از اعاظم آیات ما قران است بالکلیه از آن اعراض و انکار کردند و دروغ
شمردند حضوری نزد ما در آخرة و مر یوم قیمة باطل و نیست شد عملهائے کرده ایشان یعنی جزاء اعمال مستحسنه عقلیه ایشان بسبب عدم اعتقاد ایشان بعالم آخرة باطل
محض بوده و شده آیا جزا داده میشوند از اعمال حسنه اگر کنند بحالت کفر هم یعنی جز آن اعمال زاده نمیشود ایشان را مگر جزاء همان افعال و اعمال کفر ایشان که بعمل و بفعل
میآوردند و در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** این آیه آیا عام است یا خاص در آن دو وجه اند پس نزد آنانکه عام است مراد از آن کل متکبرین
معرضین کفار و مشرکین از عصر نبوی الی القیمة است پس این نیز اند … میباشد **اما نزد آنانکه** خاص است نزد ایشان تخصیص بیاید ال
منکرین عصر نبوی است و همین قول فخر رازی … وجه اتصال تعظیم الایات با ما قبل او هست اند قال اعلم انه تعالی لما ذکر فی الآیة المتقدمة قوله ساوریکم
دار الفاسقین ذکر فی هذه الایة ما یفعله بهم فقال ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض الخ **بحث ثانی** صرف در لغت یعنی گردانیدن
چیزے از حالی و از جائی بجائے دیگر و در **مصباح** گفته صرفته عن وجهه صرفا و صرفت الاجیر والصبی خلیت سبیله و صرفت المال انفقته باشد اما تکبر
ماخوذ از کبر بمعنے بزرگی از کبر الشئ کرم از باب قرب بمعنی عظم فهو کبیر بمعنے عظیم در **نهایه** گفته و قیل المتکبر علی عتاة خلقه والتاء فیه للتفرد والتخصیص لا تاء التعاطی
والتکلیف و قد تکرر ذکر المتکبر و الکبریاء فی حدیث و هما من الکبر بالکسر و هو العظمة و یقال کبر بالضم یکبر ای عظم فهو کبیر **و بقولی** که تکبر و تعلی النفس
خود بر غیر میباشد یعنی من اعلی و اعظم بر جنس و نوع و امثال خود میباشم و آنرا اظهار بقول یا بفعل خود میسازد و در **تفسیر لباب** گفته در ذیل یتکبرون هو من
الکبر ای من التکبر ای یفتعلون التکبر و یرون انهم افضل من غیرهم فلذلک قال یتکبرون فی الارض بغیر الحق بل بالباطل **و قیل** التکبر اظهار کبر النفس
علی غیرها فهو صفة ذم فی حق جمیع العباد و التکبر علی هذه الصفة لا یکون الا لله تعالی لانه هو الذی له القدرة و الفضل و العظمة لیس لاحد سواه حاصل آنکه
تکبر تفعل از کبر بمعنے افتعال و تفعل یعنی خود را عظیم و بزرگ شمردن و ساختن و اظهار علو و عظمت بر غیر خود کردن میباشد و این صفت ذم اشخاص عتاة و طغاة است **اما** کبریاء
صفت برتری از جمیع موجودات و ممکنات مخصوص جناب تعالی است بغیر او احدے را نمی سزد و همین قول کافه متکلمین است **بحث ثالث** ساصرف عن آیاتی
الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق … و بعد از ذکر فاسقین … و عید کرد پس متصل آن اینجا سبب فجور و فسق ایشان ذکر کرد پس
معنیش آنکه نزد و بیگردانم از معجزات و دلایل آیات خود عقول و افهام و ابصار آنان که … و غرور و علو و بزرگی نفس خود در مخلوق زمین بغیر حق یعنی بباطل
میکنند و حقیقت عمومیت و خصوصیت کافرین و مومنین … یا خلف یا در هر دو مفسرین فی الاصالة دو قول دارند **قول اول** مذهب جبریه است که مراد ازین
تصریف صریح است که خالق خود صارف و مانع کفار و فجار از ایمان آوردن هست چه عقول و افهام و انظار کفار را از تصدیق و ایمان آوردن و از نظر در دلایل قاهره و اعجاز
براهین و معاجز و اله بر ثبوت حق صرف و منع میکند و از قبول آن میگرداند بسوی خلاف ایمان کما قال امام **الرازی** و غیره فی ذیلها بقوله و احتج اصحابنا
بهذه الایة علی انه تعالی قد یمنع عن الایمان و یصد عنه و ذلک ظاهر انتهی کلامه حاصل اصحاب جبریه باین آیه احتجاج میکنند بر آنکه گاهی او تعالی منع میکند
از ایمان آوردن و صد ان از هم میکند و آن ظاهر است **قول ثانی** مذهب عدلیه که منع الهی از ایمان بر تقدیر عقلا و نقلا جایز نیست و الا آنچه مقصودش بود
او در کافر کفر باشد پس ارسال رسل و انزال کتب و وعد و وعید و تهدید و ترهیب بغیر حق بکفار کند و خلق مقصود خود … عذاب بایشان بنماید
بل انه ظلم الظالمین خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **بنا بر آنکه** هرگاه این واضح و ثابت شد **پس** تاویل این آیه واجب است و آن بوجوه میباشد **احدها**
راس المفسرین ابن عباس فرموده مرید الذین یتجبرون علی عبادی و یحاربون اولیائی ساصرفهم عن قبول آیاتی و التصدیق بها حتی لا یومنوا بی …
بحرمان الصابیة لعنادهم عن الحق کقوله فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم **رواه** جم غفیر عنه منهم الثعلبی **و** البغوی **و** صاحب اللباب **و** السیوطی **و** صاحب
التیسیر و غیرهم یعنی ازین صرف و منع جبارین کفار و مشرکین اند که تجبر و تکبر و تعلو میکنند بر بندگان من و محاربه مینمایند و بجنگ اولیاء من از انبیاء و خلفاء من
بر میآیند و آن جبارین مشرکین که قطعا بعلم ازلی خود میدانم که ایشان ایمان نخواهند آورد و خاص همان طوایف متکبرین را منع میکنم و میگردانم از قبول آیات
و علامات من و از تصدیق بآن علامات و آثار تا آنکه ایمان نیارند بمن معاقب و معذب گردند بحرمان هدایت و رشد بمقابل عناد ایشان از قبول حق تا ابتدا قول
ازین مراد آن کفاری متجبرین اند که از عصر نبوی الی القیمة میباشند زیرا که در این آیه **و** ساصرف یتکبرون **و** تا غافلین همه صیغها بالفاظ استقبال اند چون
ابوجهل و ابولهب و مضاهی و امثال ایشان الی القیمة میباشند چه ایشان انحراف کردند و اهم منحرف ساخت قلوب ایشانرا **اما** در این آیات استحکام دارند که چه او
است نزد **سفیان** بن عیینه مراد آیات قران اند فالمراد سامنعهم عن فهم القرآن و آیاتی یعنی من منع میکنم ایشانرا از فهم معانی قرآن نزد ابن جریج

آیا آیه مذکوره خاص است یا عام است

مراد از این آیات خلق و وجود آسمانها و زمین و ما فیهما است ساصرفهم عن ان یتفکروا فیها و یعتبروا بها یعنی متکبرین را بجهة تکبر صرف و صد و منع میکنیم از تفکر و
نظر و تامل در سموات و ارض و از آنچه در بین اینها است چه ایشان بتکبر خود عبرة نمیگیرند و نظر نمیکنند اما نزد اناکه مراد خاص متکبرین اهل مصر است فالمراد
بالآیات الآیات التسعة التی اعطاها الله تعالی لموسی پس مراد بآن آیات تسعه عطیه بموسی میباشد پس بنا بر این غرض اینست که مانع میشوم از نگاه و قبول
کردن این آیات تسعه فراعنه مصر و تبعه او را بجهة کفر مرسوخ دایم قدیم ایشان **ثانیها** نزد زمخشری چگونه در قلوب بزرگان کفار کفر و تکبر مرسوخ و مرکوز مطبوع
گردیده و در شهوات نفسانی منهمک اند لهذا بخذلان ایشان اصارف میشوم و باز میدارم از میلان نظر بآیاتم **و بعد** این از فضیل ابن عیاض روایة کرده قال ذکر
لنا عن رسول الله صلی الله علیه و آله اذا عظمت امتی الدنیا نزع عنها هیبة الاسلام **و** ترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر حرمت برکة الوحی یعنی پیغمبر فرمود وقتیکه امت
من دنیا عظیم میشود از ایشان هیبة اسلام نزع کرده میشود **و** وقتیکه ترک امر معروف **و** نهی منکر کردند حرام میگردد برکة وحی از ایشان **اقول** مفهوم این حدیث
شریف کانه مخصوص اهل اسلام چهارده صدی است **ثالثها** المراد ساصرف و سامنع الکافرین المتکبرین المعارضین جمیعًا من معارضتهم بالآیتنا
مماثلة بآیاتی و معجزاتی و علاماتی علی توحیدی و صدق نبوة انبیائی الی القیمة فلن یتمکنوا ابدًا علی ابطال الآیات والحجج والبینات علی الحق والصدق و
لن یقتدروا علی المنع من اظهارها الانبیاء **و** من اتباعها العلماء **و** من اتباعها المؤمنین اصلاً کما یمنع فرعون و اتباعه موسی و هارون علی معارضته
بالسحر و المنع من اظهارها و بنی اسرائیل من اتباعها فصرفتهم بالاهلاک لتکبرهم و تعدیهم یعنی مراد ازین صرف منع جمیع کفار جبارین متکبرین از معارضه
بآیتان مماثل آیات قرآن و معجزات و علامات من بر ثبوت توحید من و صدق انبیا من تا قیمة پس ایشان اصلا بر اعلام ابطال آیات و حجج و بینات حقه بر ثبوت
حق متمکن شده نمیتوانند **و** قادر ابدا بر منع از اظهار آن بانبیا و بخلفا **و** از اثبات آن بعلما **و** اتباع آن بتبعه اصلا و مطلقا نمیشوند چنانچه فرعون و تبعه او معارض اعجاز
موسی بسحر و منع او از اظهار و مومنین از اتباع آن میشدند **و بخت النصر** اراده اعدام توراة بالکلیه از دنیا **و سلطان حبش** اراده انهدام کعبه کرده بودند
متمکن و مقتدر نشدند و کید همه ایشان باهلاک اینها مانع شدم بجهة تکبر و تعدی ایشان **و** همین وجه از احد وجوه عدلیه معتزله و امامیه منهم الشیخ الطایفه **و** شیخ
طبرسی **و** شیخ ابو الفتوح رازی است **و** این اخبار بعمومیت متکبرین آتین الی القیمة است **و زمخشری** معتزلی هم بعد نقل ثانی الوجوه ثالث الوجوه
قریب بهمین تجویز کرده **فی الکشاف** قال و قیل ساصرفهم عن ابطالها و ان اجتهدوا کما اجتهد فرعون ان یبطل آیة موسی بان جمع لها السحرة
فابی الله الا علو الحق و انتکاس الباطل **و یجوز** ساصرفهم عنها **و** عن الطعن فیها **و** الاستهانة بها **و** تسمیتها سحرًا **و** باهلاکهم **ثم** قال و فیه انذار
للمخاطبین من عاقبة الذین یصرفون عن آیات الله لتکبرهم و کفرهم بها لئلا یکونوا امثالهم فیسلک بهم سبیلهم انتهی یعنی بقول او مراد از ساصرفهم صرف
و منع کفار از ابطال آیات الهی است هر چند جد و کد در آن نمایند چنانچه جد و جهد لا نهایة فرعون میکرد در ابطال آیة موسی باجتماع سحره در معارضه آن بآیتان
سحر بمقابل اژدهای موسی و خدا ابا کرد مگر بعلو و ثبوت حق و نگون سر گردانید سحر باطل ایشان را **و** جایز است که مراد از صرف ایشان از آیات منع اینها از معارضه
اینها و منع از طعن ایشان در آیات الهی از قرآن و معاجز اخری **و** از توهین بآنها **و** از تسمیه اینها بسحر و جادو و باهلاک اینها **پس** ازین فرمود که درین انذار و تحذیر
بمخاطبین هست از سوء عاقبة آنانکه ممنوع و مصروف میشوند بتعلو و تکبر خود از نظر و تامل و تدبر از آیات و معجزات باهره قاهره الهیه پس بجهة تکبر اختیار کفر میکنند تا مثل
متکبرین سلف نشوند پس سلوک کرده میشود بمخالف معرضین از آیات مثل سبیل و سلوک متکبرین سلف **و در اینجا وجوه اخر** از تاویلات عدلیه معتزله است میگیرم
تا بکثرت ادله تقویة عقاید بکمال حاصل شود **الاول** قال الجبائی لا یجوز ان یکون المراد منه انه تعالی یصرفهم عن الایمان بآیاته بدلالات قوله ساصرف یتناول
المستقبل و قد بین تعالی انهم کفروا و کذبوا من قبل هذا الصرف لانه سبحانه وصفهم بکونهم متکبرین بتکبرهم فی الارض بغیر الحق **و** بانهم یروا سبیل
الرشد لا یتخذوه سبیلا و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا فثبت ان الآیة دالة علی ان الکفر قد سبق و حصل لهم فی الزمان الماضی فقوله
تعالی ساصرف عن آیاتی یدل علی هذا الصرف ما حصل و ما سبق لهم فی الزمان الماضی فهذا ثبت و دل علی ان لیس المراد من هذا الصرف عن
الایمان الی الکفر بالله حاصل آنکه جایز نیست که مراد ازین صرف منع از ایمان و صرف الی الکفر باشد بچند وجه **اول** ساصرف صیغه استقبال است و کفر ایشان
ثابت قبل ازین صرف حاصل بوده **دوم** بوجود و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا نیز متضمن زمان استقبال است که آن کفار اگر راه رشد را هم میبینند
میکنند آن سبیل رشد و هدایت را اخذ نمیکنند بل آن را واگذاشته ترک میکنند **ج** و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا یعنی اگر راه غوایة و ضلالة را می بینند
آن را اخذ میکنند پس خود اختصارات آیه که بصیغ استقبال وارد اند دلالة دارند که تکبر کفر شان سابق و حاصل و ثابت بوده پس این ساصرف بعد

بخت النصر اراده اعدام توراة و سلطان حبش اراده انهدام کعبه

وجه سوم از تاویلات عدلیه معتزله ۱۲

الی آخره

کفر سابق بوقوع آمده

کفر سابق بوقوع آمده واین دلالت ندارد که خالق صرف ایشان از ایمان الی الکفر کرده اصلاً **ثانی** ان قوله ساصرف مذکور علی وجه العقوبة علی التکبر والکفر

فلو کان المراد من هذا الصرف هو کفرهم لکان معناه انه تعالی خلق الکفر فیهم عقوبة لهم علی اقدامهم علی الکفر **و** معلوم ان العقوبة علی الکفر

بمثل ذلک الفعل المعاقب علیه لا یجوز فثبت انه لیس المراد من هذا الصرف الکفر بالله تعالی حاصل قوله تعالی ساصرف مذکور بروجه عقوبة وسزا بر

تکبر وکفر سابق شان شده **و** اگر مراد ازین صرف کفر شان میبود هر آئینه معنیش چنین می شد که او تعالی کفر در ایشان آفرید بطریق جزا وسزا بجهت اقدام وارتکاب

شان بر کفر **و** معلوم است که عقوبة وسزا بر کفر بکفر نمیباشد وجایز نیست **پس** باین ثابت شد که مراد ازین صرف تخلیق کفر وصرف از ایمان اصلاً نمی باشد **ثالث**

انه تعالی لو صرفهم عن الایمان وصدهم عنه فکیف یمکن ان یقول مع ذلک فما لهم لا یومنون **و** فما لهم عن التذکرة معرضین **و** ما منع الناس

ان یومنوا فثبت ان حمل الآیة علی هذا الوجه غیر ممکن فیجب حمل الآیة علی وجه صحیح معقول یعنی او اگر صرف وصد ایشان از ایمان میکرد

پس چگونه ممکن وصحیح می شد مهذا استفسار از ایشان که چرا کفار ایمان نمی آرند **و** چرا ایشان از پند ومواعظ اعراض میکنند **و** چه منع کرد مردم را از ایمان

آوردن **و** اگر خالق مانع میبود در جوابش میگفتند که تو خود مانع شدی ما را از ایمان آوردن چنانچه ابلیس در جوابش گفت که مرا از نار آفریدی یا دیة علویه که

مرا منع از سجده خاکی میکند **و** ثابت شد که حمل آیه بر ظاهر این وجه ممکن نیست **پس** واجب شد حمل این آیه بر وجه صحیح معقول **وجه اول** قال الکعبی

و ابو مسلم الاصفهانی ان هذا الکلام تمام لما وعد الله موسی به من اهلاک اعدائه **و** معنی صرفهم اهلاکهم فلا یقدرون علی منع موسی

من تبلیغها **و** لا علی منع المؤمنین من الایمان بها **و** هو شبیه بقوله بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

من الناس فاراد تعالی ان یمنع اعداءه موسی من ایذائه ومنعه من القیام بما یلزمه فی تبلیغ النبوة والرسالة **حاصل آنکه** این آیه از تمامی وعده نمو

است از هلاک ساختن دشمنان او پس معنی صرف در اینجا اهلاک اعداء اوست تا قادر نشوند بر منع موسی از تبلیغ رسالة ومتمکن نشوند بر منع مومنین از

ایمان بآیات موسی این شبیه بآیه بلغ ما انزل الیک الخ **حاصل آنکه** تبلیغ رسالة کن وخدا حافظ تو مانع از وصول مضرة وازمنع مردم میباشد پس مراد

منع اعداء از ایصال ایذاء بموسی ومنع او از قیام او بآنچه لازم شد تبلیغ رسالة ونبوة میباشد **وجه ثانی** از تاویل ابو علی جبائی قال ساصرف هؤلاء المتکبرین

عن نیل ما فی آیاتی من العز والکرامة المعدین للانبیاء والمؤمنین **و** انما یصرفهم عن ذلک بواسطة انزال الذلة والاذلال بهم وذلک یجری

مجری العقوبة علی کفرهم وتکبرهم علی الله **و** ترجمه این در وجه سابقه ذکر شده **وجه ثالث** در تاویل آیه ساصرف عن آیاتی ان من الآیات

لا یمکن الانتفاع بها الا بعد سبق الایمان فاذا کفروا فقد صیروا انفسهم بحیث لا یمکنهم الانتفاع بتلک الآیات فحینئذ یصرفهم الله تعالی عنها

حاصل آنکه مراد ذات این که تحقیق بعض آیات اند که انتفاع بان ممکن نیست مگر بعد سبق وتقدم ایمان بران پس وقتیکه ایشان تکبر کفر کردند وکافر بودند

قبل الایمان پس گردانیدند ایشان جانهای خود را بجوریکه متمکن نشدند بانتفاع ازان آیات پس درینوقت خدا صرف کرد ایشان را ازین آیات لاحقه

وجه رابع در تاویل آیه ساصرف ان الله تعالی اذا علم من حال بعضهم انه اذا شاهد تلک الآیة فانه لا یستدل بها بل یستخف بها ولا یقوم بحقها

فاذا علم الله ذلک منه صح من الله تعالی ان یصرفه عنها حاصل آنکه او تعالی وقتیکه از حال بعض کفار متکبرین که هر گاه اینها معاینه آیات جدیده آخر نظر نکنند

واستدلال بان آیات نمیکنند بلکه خفیف بسیار میدانند ازآن وتوهین میکنند وقیام بحق واقامت او نمیکنند پس از دانستن خدا حال آنها صحیح است که او تعالی

صرف آن کفار از ان روایت بکند **وجه خامس** در تاویل آیه ساصرف محکی ومنقول از ابو الحسن بصری است انه قال ان من الکفار من یبالغ فی کفره

وینتهی الی الحد الذی اذا وصل الیه مات قلبه فالمراد من قوله ساصرف عن آیاتی هؤلاء یعنی از کفار کسی در شرک وکفر خود بحد نهایت میرسد پس دل

او بمیرد یعنی سیاه دل بالکلیه میشود پس مراد از صرف در اینجا چنین کفار **و** وجوه دیگر انداز ذکر اینها همین قدر کافی است **بحث رابع** از متکبرین مراد

بزرگان کفار اند که خود را بزرگ دانسته بر تقوم وریس ایشان دانسته تکبر ومن هستی خود با انبیاء وامنای مومنین بمکابره ومعارضه ومحاربه قدیما حدیثا گرفتار کردند وگذارده

می نمایند مراد **ذی** یتکبرون فرموده انهم یرون انهم افضل الخلق وان لهم من الحق ما لیس لغیرهم **و** هذه الصفة اعنی التکبر لا تکون الا لله

تعالی لانه هو الذی له القدرة والفضل الذی لیس لاحد سواه فلا جرم یستحق کونه متکبراً **و** قال بعضهم التکبر اظهار کبر النفس علی غیرها و صفة

التکبر صفة ذم فی جمیع العباد **و** صفة مدح فی الله جل جلاله لانه یستحق اظهار ذلک علی من سواه لان ذلک فی حقه حق وفی غیره باطل **و** در

مجمع هم همین مضمون ذکر فرموده یعنی متکبرین خود را افضل خلق میشمارند وگمان میکنند که برای ما چیزیست که برای غیر ما آن حاصل نیست **و** اینها

وجوه تاویلات ... ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون

تکبر صفتی خاص مر خدا یراست و بغیر او احدی را نمیسزد وجه او سبحانه واجب لذاته غنی از غیره ذو القدرة والفضل است که بهیچ یکی از کل ما سواه اصلا و ابدا محتاج نمیباشد پس لا جرم لا شک
مستحق تکبر است **وبقولی** تکبر اظهار کبر بنفس خود بر غیر میباشد **و** صفة تکبر فی الواقع مذموم در حق جمیع من سواه من العباد میباشد **و** صفت مدح و ثنا در ذات خالق
است زیرا که اظهار کبر و تکبر را مستحق بر کل من سواه **و** این صفت در تمه حق **و** در غیر تمه از جمیع ممکنات و موجودات باطل است **اشکال** تکبر بغیر الحق چگونه فرمود چه تکبر هر گاه
بالذات باطل و مذموم است **پس** این دلالة دارد که تکبر گاه بحق هم میباشد و تکبر بحق کجا و چگونه جایز میباشد **جواب** تکبر در هر حال باطل و حرام غیر جایز است مطلقا برای
عبد الا اظهار کبر مومن محق را عند الباطل جایز بل الجملة واجب است کما قال المتکلمون والمفسرون ان اظهار الکبر علی الغیر قد یکون بالحق فان للمحق ان یتکبر علی المبطل فی
الکلام المشهور التکبر علی المتکبر صدقة **سوال** اعراب بغیر الحق چیست **جواب** در ان دو وجه اند **احدهما** نزد بعضی صله یتکبرون واقع شد پس تقدیر
یتکبرون بما لیس بحق وهو دینهم الباطل وظلمهم المفرط **ثانیهما** این متعلق بمحذوف جمله حالیه از فاعل یتکبرون بتقدیر ملتبسین بغیر الحق **او** یتکبرون غیر محقین
میباشند وجه ثانی اکثر است ثم الله اعلم **بحث خامس** رشد یرشد رشدا بمعنی صواب خلاف غی وضلاله **و** رشاد اسم فهو راشد و رشید فاعل و صفة از ثلاثی مجرد
بمعنی زیرک و صاحب دانش و فهم **و** مرشد از مزید بمعنی راه نماینده و هادی و بهدایة رساننده **و** ارشد الی الشیء ای دله علیه **و** مراشد جمع مرشد بمعنی طرق در
صحاح گفته ارشده الله فهو رشید و المراشد مقاصد الطریق الارشاد نحو الاقصد **بحث سادس** آیا رشد بفتح را و شین است و در اینجا **یا** بضم را
و سکون است در ان دو قرائة اند **قرائة اولی** قرائة حمزه و کسائی است **و قرائة ثانیه** قرائة باقی قراء است **سوال** فرق ما بین این دو قرائة چیست **جواب**
تفریق میان ابو عمرو کرده فقال الرشد بضم الراء الصلاح لقوله تعالی فان آنستم منهم رشدا ای صلاحا **و** الرشد بفتحتین الاستقامة فی الدین کما قال تعالی مما
علمت رشدا **والکسائی** هما لغتان بمعنی واحد مثل الحزن والحزن **و** السقم والسقم **وقیل** الرشد بالضم الاسم **و** بالفتحتین المصدر یعنی رشد بضم
اول و سکون ثانی بمعنی صلاح میباشد بدلالة آیه دیگر که اگر شما دیده اید و معاشره از مردم سفیها طفلان یتیم صلاح را دریافتید پس تفویض کنید بسوی ایشان اموال
ایشان را **و اما** بفتحتین اول و ثانی بمعنی استقامت در دین و ثبات رای و عقل و فهم میباشد **وبقول کسائی** این دو لغة اند بمعنی واحد چون حزن و حزن
و سقم و سقم **وبقولی** رشد بضم اسم است **و** بفتحتین مصدر **بحث سابع** وان یروا کل آیة لا یومنوا بها **ذلک** انجملات عطف بر یتکبرون داخل
مع ذلک در حکم اند پس معنیش آنکه و اگر چه منکرین مشاهده و معاینه بعیون الروس خود میکنند هر معجزه از معجزات و هر آیتی از قرآن و هر حجت و دلیلی از حجج و دلایل بر ثبوت
حق و بطلان باطل قدیما و حدیثا بسبب تکبر خود ایمان نمی آرند ایشان با آن **و** مراد عموم نفی النفی یعنی نفی عموم یکفرون بکل واحدة منها لعدم اعتبارهم ایاها
کما هی **سوال** معنی آیه در اینجا چیست **آیا** لغوی مراد است **یا** شرعی **و** اگر مراد شرعی است **آیا** معنی کدام است **جواب** بدانکه آیة در لغة علامة بمعنی
نشانه خاصة برای شناخت الشی میباشد **و** جمعش آیای **و** آیات **و** آیاء **و** بمعنی عبرة **و** امارة **و نزد اهل اشتقاق** اصل آیة اویة بالتحریک میباشد
نزد سیبویه مهموز الفا **و** اجوف واوی بمقابل عین **و** ناقص یائی بر وزن فعلة میباشد فما کان موضع العین منه واو **و** اللام یاء فالکثیر ما موضع العین
واللام منه یا آن مثل شویت **و** النسبة الیه اووی **نزد فرا** الآیة هی من الفعل فاعلة **و** انما ذهبت منه اللام **و** لو جاءت تامة لجاءت آییة **و**
لکنها خففت **و فیروز آبادی** گفته الآیة العلامة **و** الشخص **و** وزنها فعلة بفتح الاول و سکون الثانی **و** فعلة **و** فاعلة ج آیات **و**
آیای **و** آیاء **و** ج آیاء **اما در شریعة** علم بر قول و فعل خارق از معقولات و منقولات الهی گردیده خواه بر دست انبیاء و خلفاء مخصوصه خود ایجاد کند
خواه بتوسط احدی تا دلالت کند بر حقیقت و صدق و ثبوت وجود موجد و مظهر آرنده او **و** معارضه آن اصلا ممکن نباشد **پس از قرآن** خاص قطعه و طایفه و پاره
کلامی متصل باهم تا انقطاع و آخر آن باشد خواه کثیر العبارة باشد خواه قصیر و قلیل العبارة **و** آیه بر سبیل اعجاز علم گردیده و آن فعل خواه اعاده و ایجاد معدوم باشد
خواه بر عکس یعنی اعدام موجود چون مبتلعات عصا موسی **و** مقلبات و صورة منقوشه و شیر بنگیه مامون الرشید **و** بر حجاب و پرده متوکل ملعون هر یکی
از ینها بالانفراد بالکل یک یک آدم را در مجلس و معاینه التقامون الرشید **و** در مجلس متوکل لعین دریده مردیده یک یک آدم را بلع و فرو برده کرده **و** بعد آن بحالة
و صورة منقوشه اصلیه خود گردیده اصلا و ابدا اثری از آن مبتلعات عصا موسی **و** از مبتلعات و صورت منقوشه و شیر نمودار و معاینه نشده **تنبیه** هر گاه این واضح
شد پس بدانکه در اینجا مراد از کل آیة جمیع الانواع افعال از معجزات **و** اقوال الهی از کتب منزله سماوی خصوصا سور و آیات از عبارات قرآنی مقصود و مطلوب بوجود
لفظ کل آیة میباشد **پس** انجمله وان یروا کل آیة اخبار و اعلام تعالی بنبی و بمعاصرین آنحضرت میباشد که طوایف اکابر منکرین کفار و فجار تا بقاء خود ایمان در زمان
استقبال نخواهند آورد **و** غرض ازین جمله تسلی نبی و قطع طمع پیغمبر از ایمان آوری ایشان میباشد **بحث ثامن** وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه

جواب سوال معنی آیه لغة و شرعا و ماخذ آیه چیست

سبيلا وان يروا سبيل الغي يتخذوه سبيلا واين عطف تاقبل است گويا بمورد بيان دلاويمنوا ميباشد سبيل رشد عبارة از طريق هداية ودين حق صحيح ثابت
بعلم وعمل وسبيل غي غواية وضلالة خلاف حق صحيح ميباشد يعني ان يا بان يعني واگر معاينه ومشاهده هم ميكنند بعيون الرؤس خودهمه كفار متكبرين طريق صواب را
مستقيم را عيانا كه راه حق ثابت صحيح ديده ودانسته عمدا نميگيرند وترك آن بجهة تكبر وعناد وجهل خود علاني ميكنند واگر طريق ضلالة وراه باطل ميبينند و
بچشمهاي خود معاينه مينمايند آن راه باطل ملت كفر وحاطل ايمان عقبة دل ميگيرند وبحسب آن كفر را بعمل مياورند ويقولي مراد از رشد ايمان وازغي كفر و
شرك ميباشد ويقولي مراد از رشد هر امر محمود ومعقول منزل من الله وازغي مراد هر امر مقبوح ومنهي مذموم في العقل ميباشد عند الله فالحاصل ان اكابر
المتكبرين من الكفار والمشركين ان يروا ويعرفوا طريق الحق الواحد عيانا عيلا يتركوه ولا يتخذوه ولا يختاروه لا نفسهم طريقا في الدين ليسلكوه
وليصلوا الى الصواب والحق والهداية المطلق الرشاد المحقق وان يروا ويعرفوا قطعا طريق الكفر والضلال يختاروه ويتبعوه بسبب رسوخ
كفرهم السابق وترك نظرهم في الدلايل واعراضهم عن الاستماع فذلك حاصله تم قد بما وحد بنا حاصل اين آية شريفه آنكه اكابر متكبرين مشركين كفار وفاسقين
فجار اگرچه معاينه ميكنند قطعا طريق حق وصراط مستقيم واحد بحق وهداية وسداد وصواب مطلق را عيانا وقطعا بشناسند آنرا بپايرا مي لنفوس خود آنطريق حق صحيح
موصل الى الله را در دين اختيار نميكنند تا بسبب سلوك در آن بسوي صواب حق ثابت وهداية ورشد مطلق بلا تردد برسيد بل ترك آن صراط
مستقيم ثابت را عمدا وعنادا شناخته وديده ميكنند واگر كفر وراه ضلالة وغواية را قطعا ودانسته بجاي آن اختيار واتباع واختيار او بر دين حق مينمايند بسبب رسوخ
كفر بد ايشان سابقي وتقليد اسلافي وطمع جيفه دنياوي وترك نظر بالكل ميكنند در حجج ودلايل واعراض مطلق نشنيدن آنها وگوش گذاري نصيحة اهل عقل وارشادي
پس اين اكابر كل كفار متكبرين را قديما وحديثا همين عادة مستمر ميباشد وهر كه چنين احوال وكردار شان باشد او چگونه مهتدي ورستگار ميشود لهذا باهمه ايشان
بسوي همان حالة واميگذاريم ودانگ ميشويم چه خود عاقل فاعل مختار ميباشند من شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر ولا اكراه في الدين بعد نصب الدلايل وارشاد علامت
واگذاشتن ايشان بحالة خود بتعبير شان ببا كفر شده ثم الله اعلم بمراده كلام بحث تاسع ذلك بانهم كذبوا باياتنا وكانوا عنها غافلين ذلك مبتدا و
بانهم مع جملة خبرش است وغفلة بمعني بي خبري وذهاب يادو معلوم از قلب بفتور ميباشد در مصباح گفته الغفلة غيبة الشئ عن بال الانسان
وعدم تذكره له وقد يستعمل فيمن تركه اهمالا واعراضا كما في قوله تم وهم في غفلة معرضون يقال منه غفلت عن الشئ غفولا من باب قعد وله
ثلثة مصادر غفول وهو اعمها وغفلة وزان تمرة وغفل وزان سبب واغفل اغفالا بحث عاشر در اين مشار اليه ذلك خلاف كردند نزد
بعضي ميسر فهم عن الايات ونزد بعضي باتخاذ ايشان غي وترك طريق رشد ونزد بعضي رشد هر امر محمود وممدوح وغي هر امر مقدوح مذموم ميباشد
تنبيه پس انجمله تذييليه در بيان سبب ترك رشد واخذ سبيل غي وارد شده يعني آن ترك دين حق واخذ راه كفر باطل كردند بجهة آنكه ايشان تكذيب ميكردند
وغلط ودروغ ميشمردند آيات معجزات وبينات مارا حمل بر جادو وسحر ونظر بندي ميكردند وكانوا عنها غافلين سبب ديگر از تكذيب ايشان بيان كرد وايشان
از غافلين ومعرضين از ايات ما بودند چه اصغا بسبب آن ونظر وتامل در ايات ما نكردند وهر كس كه گوش ونظر وتامل نكند دلايل وحجج وبينات را البته او بي خبر وبي
اطلاع وغافل از حقيقة احوال چون ساهي وناسي ميباشد اشكال شرط تكليف حصول معرفة وعلم بتكليف وكيفية ميباشد وهرگاه ايشان غافل وبي خبر از حقيقة
حال بودند پس هر غافل بي معرفة وبي اطلاع از حال تكليف عقلا وشرعا غير مكلف ولا ماخوذ بجهة غفلت ميباشد پس چرا در باره ايشان توعيد اثم وتهديد
اثم وارد شده جواب بدو وجه است احدهما ايشان بعناد وجهل وكبر خود راه غفلة اندا ختند ومتنفذ ومتوجه نشدند وعمدا اعراض كردند لهذا مستحق ذم
وتوعيد ميباشند ثانيهما آنكه اين غفلت دراينجا تشبيهي است نه غفلة حقيقي كه زوال علم وتذكر مطلقا از قلب باشد چون صم بكم عمي فهم لا يبصرون پس
مراد آنست كه رفتار وكردار از دين ودلايل ناشنيده وديده وفهميده چون غافلان وبي خبران از حقيقة حال بيها ميكردند لهذا بذم ووعيد مستحق گرديدند اشكال عايد
نميشود وبعض علام فرمودند كه بكبر ايشان سبب دو چيز گرديده اولهما صرفهما عن تدبر ايات الله وعن النظر فيها ثانيهما مودت غفلة لانهم
واظبوا على الاعراض عنها حتى صاروا بمنزلة الغافلين عنها فلاجل ذلك تركوا سبيل الرشد واختاروا سبيل الغي والضلالة ثم الله اعلم بحث
حادي عشر والذين مع جملة ما بعد شن مرفوع المحل بالابتداء وحبطت اعمالهم خبرش است بحث ثاني عشر حبوط در لغة بمعني سقوط العمل عن الجزاء ميباشد
كانه يعمل از حبط يحبط حبطا وحبوطا واصل حبوط در كسي مرضي هست كه در بطن شتر ناشي ميشود در مجمع فرمود واصل الفساد من الحبط وهو داء ياخذ
البعير في بطنه من فساد الكلاء عليه ويقال حبطت الابل تحبط حبطا اذا اصابها ذلك واذا عمل الانسان عملا على خلاف الوجه الذي يريد يقال حبط

جواب اشكال شرط تكليف حصول علم بتكليف است پس ايشان غافل غير مكلف باشند

بحث ثالث عشر والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم و این عطف بر جمله ماقبل است پس آیا این خبر خاص از احوال متکبرین مذکورین
است یا عام از کل کفار مکذبین در این دو وجه اند عمومیت اولی و دوران اخل نیز متکبرین مذکورین اند پس معنیش آنکه و آنانکه تکذیب میکنند و دروغ بشمارند معاجز
و بینات الهیه را که دال بر وجود و احدانیه و بر صدق نبوة انبیاء و خلافت خلفاء منصوبه منصوصه شد و کتب اله اند و تکذیب مینمایند حشر و نشر و جزا و سزا جسمانی بروز
قیمت را ساقط میشوند همه عملهاست نیک انها را پس جزائی و ثوابی بر اعمال معموله خود اصلا نمی یابند زیرا که خلاف نفع مطلوب بوقوع آمدند و آنچه بخلاف وجه مطلوب
بوقوع میاید او غیر صحیح و لا ثابت باطل کالعدم میباشد پس آنچه غیر ثابت و غیر صحیح در وقوع میباشد جزا او هم غیر لازم و لا ثابت عقلا و نقلا است و عدم
استحقاق جزائی را تعبیر بحبط عمل کرده میشود یعنی انها نه علمی ثابت و نه جزائی وحقی بمقابل آن دارند و معنی احباط بالتفصیل مکرر در مجلدات سابقه خصوصا
در مجلد اول در سورهٔ بقره ذکر شده در کشاف در لقاء الآخرة گفته یجوز ان یکون من اضافة المصدر الی المفعول یرای ولقائهم الآخرة ومشاهدتهم
احوالها و من اضافة المصدر الی الظرف بمعنی ولقاء ما وعد الله فی الآخرة اینجواب سوال تقدیر یست که این اضافه لقاء بچه است زمخشری
جوابش بدو وجه داده احدهما جایز است اضافه بمفعول به خود چون لقائهم الآخرة تقدیر باشد یعنی مشاهده ایشان احوال قیمت را ثانیهما جایز است
که این اضافه مصدر بظرف باشد یعنی لقاء ما وعدهم الله فی الآخرة اشکال این آیه دلالت دارد که بعض اعمال کفار صحیح اند و تکذیب آیات و تکذیب
یوم الجزاء یوم الحشر والنشر باشد حبط صحیح اعمال ایشان می شود و عقل و عدل مقتضی است که بجهة شرک که از اعاظم و اصل اصول جرایم و اقبح قبایح است کل افعال
و اعمال غیر مقبول و غیر ثابت باشند پس تصحیح بعض دون البعض و ابطال آن بعد الثبوت لایجوز است موجب جهل الهی از حال و مآل و ظلم بفاعل میباشد
جواب بدانکه اعمال و افعال خالی از دو حال نیست یا عقلی محض اند بغیر اشتراط نیت تقرب و ایمان یا سمعی محض اند مشروط بایمان و نیت تقرب و امتثال
معهوده الهیه پس آنچه از مستحسنات عقلیه بغیر شرط باشد چون مداوات و معالجات مریضان و خلاصی مظلومان و بنا رقناطیر و صفائح و امن
طرق از سارق و قاطع و حفر آبار بین راه برای آبخوری مسافران و بنا کاروان سرای و البا س عریان و انفاق جایعان و امثال اینها امور اخرا
وایضا اعواض آلام و تعریض ابتدائی در غیر حق مکلف فانی البته در اینچنین امور مستحسنه جزائی و ثوابی عقلا لازم و ثابت است نزد اهل ظاهر و اهل
حدیث اگر در آخر اعظم مبطلات اینها الفعل نیاورد پس آنچه در احادیث و آیات ذکر حبطت اعمالهم آمده او محمول بر ابطال این اعمال و حبط ثواب آن میباشد
نزد امامیه و محققین شعریه جزاء اینچنین اعمال عقلیه با اینها لازم الحصول خواه در دنیا و یا در عقبی بتخفیف جزئی از عذاب میباشد آیا دائما تفریقا علی الاوقات
یا یکدفعه منقطع باشد در ان خلاف بدو قول کردند اما عمل سمعی که مشروط بعد تصدیق و ایمان بکل دین پس آن اعمال اگر مکذبین کفار بکل دین اسلام
یا ببعض ضروری آن چون عود محشر جسمانی بر عمل سمعی معهوده را اگر بعمل بیارند او فی الاصالة غیر صحیح و لا ثابت است زیرا که او بحسب شرط مشروط فی الصحة بوقوع
نیامده پس بطلان اصل عمل فی البدایة جزایش و ثوابش در آخر نمیباشد زیرا که قاعده کلیه عقلیه و شرعیه اذا بطل الشرط بطل المشروط معا میباشد تنبیه
پس اینچنین حالت را تعبیر بحبطت اعمالهم در کتاب الله و سنت رسول الله وارد و بران محمول شده نه بر حبط عمل و ثواب بعد ثبوت آن چه او موجب جهل او
ظلم عامل لایجوز است جواب ثانی بعض اعلام اینجا فرموده که بالاهرگاه ذکر حال متکبرین غافلین فرمود پس اینجا از اینها مع عموم کفار مکذبین احوال اعمال
انها ذکر فرموده واعلم یجوز ان یظن انهم مختلفون فی باب العقاب لان فیهم من یعمل بعض اعمال البر فبین تع حال جمیعهم سواء متکبرا او متواضعا
او کان قلیل الاحسان او کان کثیر الاحسان فقال والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة یعنی بذلک جحدهم للمیعاد و جرأتهم علی المعاصی فبین تع ان
اعمالهم محبطة یعنی بدانکه مظنون است که کل کفار مختلف در عقاب باشند زیرا که در ایشان کسی که بعض اعمال بر و نیک کند پس او سبحانه ذکر کرد احوال
کل ایشان را بالسویه خواه متکبر غافل باشد خواه متواضع خواه قلیل الاحسان خواه کثیر الاحسان پس در اینجا با کل ایشان فرمود آنانکه تکذیب بآیات ما و جحد
و حصول عالم آخرة کنند یعنی با حیا ر قیمة و حصول جزاء و سزا و را انکار نماید و جرئة بر کفر و شرک و معاصی نماید پس در اینجا بیان کرد که کل اعمال مبروره و حسنه ایشان
چه عقلی باشند چه سمعی حبط و ساقط می شوند پس جزا نیکی اعمال ایشان بسبب موت و فوت ایشان بر کفر باطل محض گردید اصلا صله نیکی با ایشان نمیرسد و
تمثیلش چون حوض گلابی یا کیوره یا خوشبودار گورا باشد بعد از پر کردن او در او یک جرو آرد ناروا و رت و نجاسات متعفنه القا شود همه آن حوض گنده
نجس و حقیقة و ماهیة و صفات او متبدل میشود و همین قول قائلین بموافقات است بمصداق آیه اوفوا بعهدی اوف بعهدکم تا مرگ و موت عمل
نیک هر عامل ودیعة و بطور امانة تا بین الدجنین میباشد پس اگر وقت موت بتصدیق و ایمان فت جزا از عمل نیک عمری باو حاصل میشود و الا انعل و صله او

جواب اشکال ... دار ذکر کفار عمل نیکی دارند باعث تکذیب آیات حبط آن میشود ۱۲

باطل میشود

باطل میشود **بحث رابع عشر** هل یجزون الا ما کانوا یعملون **بدانکه** هل دراینجا صورة استفهام است ولکن مراد ازان انکار و توبیخ است **آیا** بشکبر که این مخصوص کم است توجیه ثانی باینها باشد **یا** عام بکل کفار است **یا** اعم بکل مومن و کافر است دران وجوه وارد شد **در مجمع** فرموده معناه لیس یجزون الا ما عملوه ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا انتهی یعنی ایشان جزای نیابند در دنیا مگر آنچه ایشان آنرا بعمل و بفعل آورده باشند اگر عمل نیک کرده باشند جزا نیک بیابند و اگر عمل بد کرده باشند جزا بد بیابند **مرازی** گفته وفیه حذف والتقدیر هل یجزون الا بما کانوا یعملون او علی ما کانوا یعملون **سعودی** گفته لا یجزون الا جزاء الا بما کانوا یعملونه من الکفر والمعاصی **در مدارک** در تفسیر این گفته وهو تکذیب الاحوال تکذیب الارسال **خطیب** گفته لا ثواب لهم الا جزاء ما کانوا یعملون من التکفیر و التکذیب **اشکال** ظاهر این آیه هل یجزون الا ما کانوا منافی حبطت اعمالهم است **چه** حبطت اعمالهم دلالت دارد بر بطلان جمیع اعمال مکذبین بتکذیب شان میشود و جزا ایشان براینها داده نمیشود خواه صالحات و اشتند خواه طالحات **و اینجمله** هل یجزون الا ما کانوا یعملون دلالت دارد بر خلاف بالا یعنی آیا جزا براینها داده میشود مگر بجمیع آنچه از نیک و بد بعمل آورده اند **و جمع** تنها تقضین چگونه صحیح باشد زیرا که هرگاه احباط سابق واقع شد پس عملی باقی نماند جزا کدام عمل با نهاده میشود **جواب** مراد ازین که جمیع نوعین اعمال از نیک و بد حبط نمی مراد از حبطت اعمالهم سقوط و حبوط حسنات ایشان که مشروط بتصدیق و ایمان نیست باشد **پس** از احباط و سقاط حسنات باقی نماند از اینها مگر اعمال کفریات و معصیات **تنبیه** هرگاه این اصح شد **پس** مراد از آیه هل یجزون الا ما کانوا یعملون نیست مگر همان اعمال کفریات **پس** جزا همین قبایح معموله با نها عقبی داده میشود **بلی** لفظ جزا مشترک الاستعمال حسنات و سیئات معا میباشد **پس** منافاتی با بین الآیتین نیست ثم الله اعلم **تنبیه** دراین آیه دلالت است بر فاعل مختار و ذو الاراده بودن عباد چه تکبر و تکذیب وغیرها اسناد باینها کرده **و ایضا** ثابت شد هل یجزون الا ما کانوا یعملون بندگان عامل اعمال خود بالاختیار اند و الا وصف ایشان به یعملون نیکرد **پس** باطل شد قول مجبره که خالق اعمال عباد خداست بنده دخلی ندارد **ایضا** ابوهاشم گفت که این دلیل است ان تارك الواجب یستحق العقاب بمجرد ان لا یفعل الواجب **بیکن** **ان** گفته این آیه دلالت دارد علی انه لا جزاء الا علی العمل لیس ترک الواجب بعمل فوجب ان لا یجازی علیه فثبت ان الجزاء انما یحصل علی فعل ضده وهمین قول اشاعره است

قوله تعالی

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسٰی مِنْ بَعْدِهٖ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهٗ خُوَارٌ ؕ اَلَمْ يَرَوْا اَنَّهٗ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيْهِمْ سَبِيْلًا ۘ اِتَّخَذُوْهُ وَكَانُوْا ظٰلِمِيْنَ ۝ ترجمه این آیه

یعنی فراگرفت قوم موسی مع سامری که یکی از ذوالجلال منافقین است یهود در عصر حضرت کلیم الله بود یعنی **ان سامری** منافق زرگر کاملی بود بعد از حرکت موسی بکوه طور از زیورات طلا و نقره از مملکت فرعون بغنیمة گرفته نزد سامری جمع کرده شد با مر هارون نبی چونکه با مسئله اموال غنیمة حلال نبود بر یهود پس نقدین را سامری گداخته از قالب بصورت و هیئت گاو ساله بدنی را بلا روح و لاحیوة بر آورده جسد گاو ساله صنعتی کرده بود مراد از آواز و صدا چون صدای گاو ساله میآمد و شنیده می شد آیا ندیدند و معاینه نکرده بنی اسرائیل یعنی دیدند و دانستند که آن گاو ساله جمادی سخن و کلام نمیکند ایشان را و هدایة و راهی هم نمی نماید ایشان را بطرقی و جائے معهذا الحال بنی اسرائیل بگرفتند آن گاو ساله را بمعبودیة و الهیة و گردیدند و شدند ایشان ستمگاران بر جانهائے خود بعذاب نار ابدی **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** حلیهم سه قرأة اند **قرائت** حمزه و کسائی حلیهم بکسر الحاء و اللام **و قرائت** یعقوب بسکون لام و فتح حاء **و قرائت** باقی قراء بضم حاء و کسر لام است **و هر کس** که بضم حاء و کسر لام و یاء و غام یا میخوانند نزد او جمع حلی چون ثدی و ثدی است **و هر کس** که بکسره حاء و لام و تشدید یاء میخوانند نزد او کسره باتباع کسره میباشد **و هر کس** که بفتح حاء و سکون لام میخواند نزد او واحد اسم جنس میباشد اطلاق بر قلیل و کثیر و برواحد و بر جمع میشود **زمخشری و رازی** وغیره گفته الحلی علی التوحید اسم ما یتحسن به من الذهب والفضة **و بقول** بعضے ما یتزین به من اشیاء الزینة لبسا و تعلیقا یعنی حلی عبارة است از اشیاء زیور زینت از طلا و نقره و جمیع آنچه از اشیاء تزیین لبسا و یا تعلیقا بستن میباشد **در مصباح** گفته زینت المراة حلیها ساکن اللام البیت الحلی و اتخذته و علقته علی جسدها و جمع حلی و الاصل علی فعول مثل فلس و فلوس والحلیة بالکسر الصفة و الجمع حلی مقصور و تضم الحاء و تکسر و حلیة السیف زینته **ابن الفارس** گفته

جزا باشتمال اعمال است

یجزون منافی حبطت اعمالهم است

وتحليت المرأة لبست الحلي و اتخذته وحليتها بالتشديد البستها الحلي واتخذته لها لتلبسه **در مجمع** فرمود الحلي ما اتخذ للزينة من الذهب و الفضة و
يقال حلي الشيء في عيني يحلى حلياً و حلا في فمي يحلو حلاوة و حليت الرجل تحلية اذا وصفته بما ترى منه و تحلى بكذا تزين به و تحسن **بحث ثاني** عجلا
بكسر اول اسم گاو ساله و گاو بچه نزديک ماهي مي باشد چنانچه در **مصباح** گفته و العجل ولد البقرة ما دام له شهر بعده ينتقل عنه الاسم و الانثى عجلة و العجول **و در**
وجه تسميه گاو ساله بعجل بعضي گمان برده كه براي آن ناميده كه او بعجل نزول بسرعة حركة قيام و قعود و مشي ميكند ماخوذ از عجل يعجل عجلا از باب ضرب بمعنى اسرع
و حضر و استعجل في امره ميباشد **بحث ثالث** جسد بمعنى بدن و جمعش اجساد **در مصباح** گفته الجسد جمعه اجساد **و لا** يقال الشيء من خلق الارض جسد بمعنى
جسد اجساد است **و براي** هيچ چيزي از خلق زمين جسد اطلاق نميشود **در رياض** گفته لا يقال الجسد الا للحيوان العاقل و هو الانسان و الملائكة و الجن **و لا**
يقال لغيره جسد الا للزعفران و الدم اذا يبس ايضا جسد و جاسد **و من** هذا قوله تعالى فاخرج لهم عجلا جسدا اي ذا جثة على التشبيه بالعاقل و بالجسم
و الجساد بالكسر الزعفران و نحوه من الصبغ الاحمر و الاصفر **در مجمع** فرمود و الجسد جسم الحيوان مثل البدن و هو روح و جسد **فالروح** ما لطف و الجسد
ما كثف و الجسم يقع على جسد الحيوان و غيره من الجمادات يعني جسد جسم حيوان مثل بدن ميباشد **و** او روح و جسد معا است **و** روح آنچه لطيف **و** جسد آنچه
كثيف باشد **و** جسم اطلاق ميشود و واقع ميشود بر جسم حيوان و غير حيوان از جمادات **بحث رابع** خوار بضمه خاء معجمه فوقانيه و فتح واو در حقيقة آواز گاو نر و صوت غليظ
ميباشد **در مجمع** فرمود و الخوار صوت الثور و هو صوت غليظ و بنائه فعال بدل على الافة نحو الصراخ و العطاس **زمخشري و طبرسي** و غير هما نقل
كرده اند از قرائة امير المومنين عليه السلم جوار بجيم معجمه مضمومه مع همزه بمعنى صيحه و آواز شديد بلند ميباشد كما قالوا **وقرء** علي عليه السلم جؤار بالجيم و الهمزة من جأر
اذا صاح **بحث خامس** اتخذ قوم موسى من بعده **بدانكه** اتخاذ اجتباء شيء براي امري از امور باب افتعال از اخذ يا خذ اخذا بمعنى گرفتن ميباشد
كما قال الطبرسي الاتخاذ اجتباء الشيء لامر من الامور فلهذا اتخذ العجل للعباده **پس** معنيش آنكه گرفت قوم بيار از حركت و رفتن موسى بميقات المقام طور
اين مختار اكثر مفسرين است **و** محتمل است كه ضمير بعده راجع بسوي اهلاك فرعون باشد **و** معنيش آنكه گرفت قوم موسى و ساختند بعد اهلاك فرعون از حليات
طلا و نقره از اموال خزاين فرعونيان گاو ساله ذو الجسم را **و** متفق عليه مفسرين است كه جسد گاو ساله طلا و نقره را خاص سامري بنا كرده و ساخته چه او زرگر كاملي
صاحب صنعة مشهور و معروف در بني اسرائيل بوده **تذكره** بدانكه فرعون مع كل تبعه او غرق بحر شدند **و** قوم بني اسرائيل هرگاه از غرق بحر نجاة و بكنار بحر سلامة
رسيده و در كنار آن بتخانه و اصنام گاو ساله پرستي ديدند در عيون ايشان موقر **و** در قلوب ايشان مرغوب محبوب و مركوز و فتنه گرديده بوسوسه شيطان آن و مقام بلا
اختيار اجعل لنا الها كما لهم الهة درخواست گاو ساله پرستي كرده بودند **و** بهان محبة در قلوب بجهالت حركة موسى بطور باقي بود **و** بآن ذوق و شوق قلبي بعد موسى
مع حضور هارون نبي رسيدند و گاو ساله پرستي شام و صباح تا چهل روز بجهالت محبة و فتنه خود ترددند **و** نهي و زجر هارون بعد بلو نبي بكرات و مرات اراده قتلش كردند
اشكال هرگاه متخذ و صانع گاو ساله خاص شخص واحد سامري بوده **پس** اسناد اتخاذ الى القوم كلهم خلاف واقع چرا كرد **جواب** دران وجوهي
چند ساند **اولها** سامري از قوم بني اسرائيل مرد زرگر بسيار بوده لهذا اسناد بسوي قوم ايشان **ثانيها** سامري زرگر زيور ساز با نواع صيغه عجيبه در
عمل زيورات و زينات مشهور بود **ثالثها** در رفتن موسى اول و در اين اثنا معين بود **رابعها** و معاينه اصنام پرستي محرك ايشان و معهم قايل اجعل لنا الها كما لهم
الهة سامري باصل نفاق باطني خود بود **خامسها** چونكه اموال غنايم بر قوم موسى حلال مباح بود و اموال غنايم آن قوم مامور باحراق بودند و نزد او جميع نقره و طلا ملكة
فرعونيان جمع كردند **سادسها** بر ضاء اراده بني اسرائيل آن نقره و طلا را سامري در آتش انداخت **سابعها** بشاوره رضاي بني اسرائيل سامري از آن
طلا و نقره گداخته مانند قالبي ريخته جسدي گاو ساله بشكل كه دران بتخانه مقبول ديده بود تدان قالب بر آورد **و** در حالة ريختن طلا و نقره مشت خاكي از زير پاي جبرئيل
يا از زير پاي فرس جبرئيل كه حين غرق شدن فرعون سامري برداشته بود در قالب او انداخت **پس** آن جسد گاو ساله را باثر آن خاك صراخي و صباحي و
صوتي حاصل شد **تنبيه** بين باين وجوه اسناد اتخاذ الى كل القوم فرموده **جواب** مفسرين بدو وجه آخر نيز باد كردند چنانچه **رازي و زمخشري** و غير هما
فرموده **احدها** ان ينسب الفعل اليهم لان رجلا منهم باشره و وجد فيما بين ظهرانيهم كما يقال بنو تميم قالوا كذا و القبيل و الفاعل واحد **و ثانيها** انهم كانوا
مريدين لاتخاذه راضين به فكانهم اجتمعوا عليه يعني حاصلش آنكه نسبة فعل صنع عجل بسوي قوم جميعا شده هر چند از قوم واحدي فاعل و قايل باشد و اين صحيح
بدو وجه **يكي** آنكه از حاضرين مجتمعين قوم اگر احدي فعلي كرد يا قولي گفت و قومش منكر از ان نشد معلوم شد كه كل قوم بآن راضي و مريد بودند **ديگر** آنچه ايجاد و ابداع
بصفوف جمعي و قومي كرده ميشود هر چند واحدي از ان قوم بكند اسناد آن فعل بسوي كل ايشان ميشود چنانچه گفته ميشود كه بني تميم و بني اسد چنين گفتند و چنين كردند

جواب اشكال صانع گاو ساله خاص شخص واحد سامري بود اسناد الى القوم چرا

ع ر د ۱۲

و هكذا در اينجا از قوم

وهکذا در اینجا از قوم بنی اسرائیل سامری واحد کرده و انها با فی وراضی بان چه اصل سبب با برتیه آن از طلا ونقره باو جمع کرده آوردند مرید وطالب آن بودند
لهذا اسناد آن بسوی ایشان جمعا شده **وثانیها** ان یراد واتخذوه الٰها وعبدوه یعنی بجهة آن بسوے ایشان اسناد شده چه ایشان آن گاوسالہ را بالہیة
کردند **بحث سادس** من حلیتهم عجلا **بدانکہ** این لفظ من متعلق باتخذ است چون من اول برائے اختلاف دو معنی اینها **فان الاول** یعنی من بعدنا
للابتداء **والثانی** للتبعیض **وجایز** است کہ من اول برائے بیان **ومن ثانی** متعلق بمحذوف حال از ما بعد خود است **واما** عجلا منصوب بمفعول اتخذ باشد **و**
جسدا منصوب ببدل از عجلا است **بحث سابع** در معنی من حلیتهم عجلا جسدا یعنی بعد حرکة موسے بطور قوم وی از زیورات طلا ونقره خود گاوسالہ ذو الجسم
والجسد را ساختہ بالہیت خود گرفتند وعبادت شب وروز باو تا مراجعة موسے از طور یا تا چہل روز میکردند **ومفسرین** بعد اتفاق برانیکہ سامری صانع گاوسالہ
خاص مع اتفاق واراده ورضاء قوم از جمیع انواع زیور نقره وطلائی کہ نزد ایشان بود بعد گداختن آن گاوسالہ را از قالب برآوردند **و** برائے عبادة خود اورا معبود
کلهم گرفتند **پس** در جسد او کہ **آیا** آن جسد طلائی جمادی بود **یا** بدن ادم مع الروح گردیده درآن بعد قول خلاف کردند **قول واحد** مختار جم غفیر مفسرین
جبریة وغیرهم است کہ مراد از جسدا بدن مع روح ذو الحیوة ذو اللحم والدم والعظم والشعر آن گاوسالہ از قالب برآمده در اوراصدار آواز گاوسالہ بود **واما** در خوار
وصدار وهمین میفهمد انا الهکم واله موسی چه نزد ایشان تقلیب ماهیة طلا ونقره بلحم وعظم وذو الحیوة وصدا شش این بود چنانکه فرعون مع قوم خود تعاقب
موسے کردند یکبار بحر رسید اسپهائے فرعون ولشکر او اقدام در بحر مینکرد وجبرئیل بر باد بان ابلق **فرس الحیوة** بروایة ثعلبی وغیره نامش بوده بر او سوار
شده پیش پیش ایشان میرفت **و** نر بان از اسپ فرعون ولشکرش بوی آن مادیان جبرئیل تعاقب او بلا اختیار کردند **و** هر جا کہ فرس جبرئیل پای خود مینهاد بمحض داشتن
پاے سبزه وریاحین وقعت در اینجا میروئید **وسامری** مرد زرنگی هشیار بود دانست کہ آنخاک زیر سم این کرامتی دارد بقبض قرآن قبضه خاکی از زیر پای فرس
جبرئیل برداشتہ نگاه داشت **پس** وقت گداختن آن نقره وطلا سامری قدر خاکی از ان در قالب گاوسالہ وقت ریختن حلی گداختہ انداخت **و** سبب تبدیل وتقلیب
ماهیة نقره وطلا بلحم وعظم ودم وحیوة او گردید **و** بر تبدیل طلا بلحم ودم وروح دو دلیل ذکر کردند **دلیل اول** قوله تم عجلا جسدا له خوار **و** الجسد
اسم للجسم الذی یکون من اللحم والدم والعظم والحیوة **ومنهم** من نازع فی ذلک فقال ان الجسد اسم لکل کثیف سواء کان من اللحم والعظم والدم
او لم یکن الجسد کذلک یعنی جسد اسم است برائی بدنیکہ از لحم وعظم وخون وحیوة باشد **پس** مراد اینجا عجلا ذو العظم والدم وروح باشد **وجواب** این بعضی فرمودند
لا نسلم ذلک چه در لغة جسد اسم برائے هر چیز کثیف میباشد خواه از لحم ودم وعظم وروح باشد خواه نباشد یعنی بر جسم ذوی اللحم والحیوة وبر غیر ان هر دو اطلاق
میشود **دلیل ثانی** انه تعالی اثبت له خوار وقرأة علی الجوار بالجیم والهمزة ذلک صریح بان له صوت وصراخ والصوت والصراخ مستلزم للحیوان الحی
فثبت ان ذلک العجل کان من ذوی الابدان الاحیاء یعنی او تعالی در اینجا اثبات کرد کہ مرآن جسد را خوار بود ومصرحش قرأة جناب ابرهیم له جوار از جار است
وآن صریح بمعنی صوت وآواز نقره میباشد وصوت از جماد ممتنع است بل صوت از لوازم احیا وابدان ذوی الاحیاء حیوانات میباشد **بل** باین جهة ثابت
شد کہ آن گاوسالہ ذو اللحم والحیوة بود **والجواب** انا لا ننکر عن الخوار لعجل له خوار بصنعة السامری فیه علی وجه مخصوص ولکن ننکر بان العجل
کان جمادا لا ذو لحم وروح وصوت ذاتا وطبعا یعنی ما منکر نیستیم از اینکہ آن گوسالہ را صوتی بود بل بصنعت سامری بوجه مخصوص سبب ظهور خوار در ان وضع
کرده بود **ولکن** منکریم اول از اینکہ آن گاوسالہ جسم جمادی بالجسم ولا روح وخوارش شبیه بصوت نقره بود چه صوت وتکلیم وحس وحرکة از صنم جمادی بذاته و
طبعه ممتنع ومحال است **پس** قول بتبدیل وتحویل ماهیة ان گاوسالہ جمادی بلحم ودم وعظم وروح وکلام بصوت حقیقی بقره حیوانی باطل میباشد **اشکال** چونکہ
اینجا محل من باب الامتحان وابتلاء بنی اسرائیل بوده **و** در ابتلاء جایز است کہ او تعالی بتاثیر خاک پای فرس جبرئیل تقلیب تبدیل وتحویل حقیقة ماهیة آن گاوسالہ
بلحم ودم وروح وصوت وکلام خالق کرده باشد **و** موید ش آنچه ثعلبی در عرایس از مفسرین نقل کرده کہ موسے بامر الٰه آن گاوسالہ را ذبح کرده **و** بامر موسے
جبرئیل سامری بر ند بوح گاوسالہ شاشیده بغرض توهین او ودر آتش جسدش سوزانیده وخاکسترش در رود نیل پاشیده **و** قالوا فاخذ موسی العجل فذبحه ثم
برّده ثم احرقه ثم جمع رماده وامر السامری بالبول علیه استخفافا به وتصغیرا له ثم ذرّه فی ماء النیل فذلک قوله وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا الاية
ثعلبی **و** سیوطی در در منثور دو روایة کردند کہ قال موسی یا رب فمن جعل الروح فیه قال تعالی انا قال فانت اضللتهم یا رب قال تعالی رأیت ذلک فی قلوبهم
فیسرته لهم **و** همین مضمون بطرق خاصه هم روایة شده **جواب اول** نزد ما انکہ خالق مبرّا ومنزه متعال از اضلال خلق وایجاد ضلالة وکفر است **پس**
نزد ما اینها این تقلیب وتحویل وتبدیل ماهیة جمادی بلحم ودم وروح واجرا واظهار صوت انا الهکم واله موسی بر خلاف واقع در حال امتحان وابتلاء وغیر آن وصلالت

وابدا جایز نیست چه چنین تلبیس از ابلیس لعین اشر و البس و اقبح میشود تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا **جواب ثانی** متم این آیه الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا
ضمیر فاعل در یهدی و صیغه لا یکلمهم ولا یهدیهم عاید بعجل ست **پس** این دلیل قطعی ست بر عدم تقلیب و تبدیل ماهیة جسد جمادی بلحم و روح و موی بر آوردن آن
گاو ساله **و** بر عدم تکلم و تکلیم او بقوم **پس** و قتیکه خود قران ناطق بر نفی آن باشد واضح و ثابت شد قطعا که آن گاو ساله جسد و جسم جمادی طلا و نقره بود و خوار
در مجهول بصنعة سامری بود نه تخلیقی اله **پس** قول هذا الهکم واله موسی از سامری بود نزد اظهار آن عجل **و** اسناد این قول در خوار عجل غلط بهتان محض باطل
فی الاصالة است **و اخبار یکه** معارض و منافی برهان **و** محکم قران باشد او موضوع و مختلق متروک العمل و جوبا است هر چند صحیح الاسناد باشند چه متون انها
فاسد و از احاد اند **و** اخبار احاد غیر حجة قاطعه من باب الظنون میباشد و تمسک و عمل ظن جایز نیست بمقابل علم قطعی بالاتفاق **و عجب العجاب** آنکه کسی
خود اعتقاد چنین مفاهیم احادیث نداشته آنرا ایراد و ثبت و ضبط نماید **بقول ثانی** در اینجا گاو ساله جمادی طلائی را زرگر سامری از حلی بنی اسرائیل ساخته بود
لحم و دم و عظم نبود **و همین قول** مذهب عدلیه طایفه امامیه و معتزله و جمهور محققین اشعریه و غیرهم است و همین معقول و مقبول است **اشکال** کل بنی اسرائیل معصوم
و مغفور بودند زیرا که زنان و مردان ایشان از فرعونیان بغلامی و کنیزی گرفته بودند و بایشان فقط شب گذاره معاش و غذا میدادند **پس** اینکه بشب گذاره محتاج بودند
آن قدر سیم و زر و جواهرات کجا پیدا شد که جثه و جسد گاو ساله از آن تیار شود و پس اسناد من حلیهم بسوی ایشان چگونه صحیح میشود **جواب** اینقدر سیم و جواهر بایشان
از فرعونیان بمیراث رسیده و وصول شد کما قال تع و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی بارکنا فیها **تنبیه** هرگاه این واضح
شد **پس** نزد اهل سیر و تفسیر بدو صورة اموال و اشیاء حلی فرعونیان بقوم موسی رسید **اولها** قیل کان لبنی اسرائیل یوم الزینة یوم عید و اجتماع فی السنة
معینا و یتزینون فیه کلهم من الذکور والاناث ویستعیرون الحلی من القبط فاستعاروا الحلی منهم حتی بقی تلک عندهم الی ان اهلکوا بالغرق
کلهم یعنی بنی اسرائیل یوم العید یوم الزینة والاجتماع در هر سال معین بود و از قبطیان بعاریة لباس و زیور گرفتند و آن زیور و لباس قبطی تا غرق فرعونیان نزد
یهود باقی ماند **ثانیهما** بعد غرق و اهلاک فرعونیان کلهم جمیع آنچه از املاک و اموال و اشیاء خزاین و اماکن همه آن بنی اسرائیل بوعده الهی بمیراث رسید **اما**
اشیاء نقدیه انها در اعصار و از منه انبیاء اسلاف غنیمة جایز التصرف بمومنین هم **یا** خاص بامة موسویه نبود بل کل نقدیات والبسه را مجبور بودند که آتش از اسمان سوزاند
و اموال غنیمة خاص حلال و مباح باین امت رحمة علیهم شده **و** این از احد خصایص این امت میباشد **پس** همه مملکت و دولة فرعونیان باسرائیلیان بمیراث
رسیده **و سامری** مردی معظم و متوقر زرگر کامل بسیار و صناعی مشهور بود **بنی اسرائیل** همه اشیاء فرعونی از جواهرات و نقدیات نزد سامری جمع کردند
و باراده و رضا ایشان سامری گاو ساله مقبول الشکل مصنوع الانابیب در بطن او ذو الخوار از قالب بر آورد **تبصره** هرگاه این ذکر شد **پس** اموال فرعونیان
منتقل بسوی یهود شده مملوک ایشان گردیده لهذا در من حلیهم اسناد حلی بسوی اسرائیلیان کرد **اشکال** چه بعد اهلاک جمیع اموال شان ملک و مملوک ایشان
گردیده بود **سوال** آیا اسم فرس جبرئیل از افراس جنانی بود **یا** از افراس دنیائی **و اگر** از افراس جنانی بلا بال و پر بود چگونه از جنانیکه تحت عرش باشد
بر زمین فرود آمد علیهم رسید **و آیا** آن فرس نر بود **یا** مادیان **و آیا** اسمی آن طرح دیان داشت **یا نه** **و اگر** داشت چه نامش بود **جواب** از افراس جنانیه ماده
ابلق رنگ بود و بالجملة این متفق جمعی میباشد **و اسمش** بروایة ثعلبی **فرس الحیوة** بود و بجای سم و قدم نهنها دیگر انکه مقدم او بفور حیوة میبافت و دفعة
گل و ریاحین و سبزه گوناگون در انجا میروئید **و سامری** مرد هشیاری بود آنرا دیده گمان کرد که اینفرس شانی و عظمی بذاته دارد لهذا قبضه خاکی از جای پایه
نهاد آن فرس برداشته نگاه داشت **و** در قالب آن گاو ساله مشتی از همان خاک در قالب گاو ساله وقت ریختن طلا گداخته **و بقول** دیگر و در دهان آن گاو ساله
بعد بر آوردن او از قالب انداخت بسبب آن ذو الخوار و الصوت گردید **اما** در فرود آمدن از جنان سماوی خالق در فرس بال آفریده چون صعود و فرود آمدن طیر
آمده و رفته باشد **و** ممکن جایز است که بامر الهی بر لخته ابر جمادی فرود آمده باشد **قال الثعلبی** و غیره فجاء جبرئیل علی فرس یقال لها **فرس الحیاة** وهی
بلقاء انثی لا تصیب شیئا الا حیی **فلما** راه السامری علی تلک الفرس عرفه و قال ان لهذا الفرس لشانا عظیما **و** اخذ قبضة من تراب حافر جبرئیل
هذا قول السدی **سوال** آیا سامری همین نام از قدیم داشت **یا** نامی و اسمی غیر آن چیست **و آیا** از قوم و قبیله بنی اسرائیل **یا** از قوم و قبیله غیر ایشان بود
پس اینقوم از کدام ملک و بلد بودند **ایضا** چرا خاص سامری جبرئیل را دیده و شناخت لهذا خاک از زیر پای فرس او برداشت **و** بغیر او احدی از بنی اسرائیل
جبرئیل را ندیده و نشناختند **جواب** اسم اصلی سامری **موسی ظفر** بود و در انتساب او در اهل سیر دو قول اند **ذ** جمعی از غیر بنی اسرائیل از اهل
کرمان بود همین قول ابن جبیر است **ثعلبی** از قتاده و سدی نقل کرده ان السامری کان عظیما من عظماء بنی اسرائیل من قبیلة یقال سامرة ولکن

جواب اشکال معصوم و مغفور بودن ... و اطلاق ... اسناد کرده

جواب اشکال که اسم
فرس جبرئیل چه بود
و آن فرس جنانی آنکه
بود چگونه از سماء
بر زمین فرود آمد ۱۲

كان عدو الله منافقا يعني سامري مرد عظيمي از بزرگان بني اسرائيل بوده از آن قبيله كه مشهور بقبيلهٔ سامره دشمن خدا اول و راس المنافقين از قبايل ضلال بود و قال سعيد بن جبير كان السامري اهل كرمان وقال غيرهما كان رجلا صائغا من اهل باجرمي واسمه ميخا فقال ابن عباس اسمه موسى ظفر وكان منافقا قد اظهر الاسلام وكان ممن يعبد من البقر قد حل في قلبه حب البقر لاجل ذلك صنع البقر بعد حركة موسى الى الطور وقال للقوم قد مات موسى وهذا الهكم واله موسى حاصل همه اين آنكه نزد قتاده و سدي سامري از عظماء بني اسرائيل بنا بر آن بود و شكى

نزد سعيد بن جبير سامري از اهل كرمان زرگر بود زيورات قبطيان و اسرائيليان با نوع گونا گون طرز بساخت از اهل باجرمي و اسمش ميخا بود نزد ابن عباس اسمش موسى ظفر مرد منافقي مظهر اسلام و كاتم كفر عابد گاوساله از قديم بود و حب گاوساله پرستي در قلبش مرسوخ بود لهذا بعد حركت موسى بطور گاوساله را از زيور ساخت بني اسرائيل گفت كه وعده مراجعت موسى بسوي شما بعد سي روز بود و نيامد چه او مرد و اين گاوساله معبود شما و معبود موسى است باين عبادة بكنيد سوال اسم گاوساله سامري چيزي بود يا نه بل همين عجل نامش بود و چرا باسم عجل ناميده شد بنا بر آن قول جواب هم منهم ثعلبي از حسن بصري نقل كرده اسم عجل بني اسرائيل الذي عبدوه بهموت يعني اسم گاوساله سامري كه بني اسرائيل او را بالهيت گرفتند بهموت بود اما مشهور بعجل براي آن شد كه بعجلة و سرعة بر تورد و عبادة او قبل مراجعت موسى كردند و نيز روايت كردند قال البعض انما سمي العجل لانهم تعجلوه قبل رجوع موسى سوال آيا كل امت يهود از بني اسرائيل گاوساله را تا مراجعت موسى الهيت گرفتند و سجده كردند يا بعض طوايف و هارون نبي كجا بود چه ميكرد جواب در اين خلاف دارند نزد اكثر كل قوم يهود كافر بالله مشرك شدند سجده و عبادة عجل روز و شب تا مراجعت موسى از طور بگاوساله و ترك خالق كردند و بقولي تا يكماه و خالق برهان طور بموسى وحي كرد على المقدرين ان قومك اتخذوا العجل الها من دوني وهو عجل ذو جسد له خوار غير سببين رجلا كانوا مع موسى على الطور فانهم ما عبدوه و همين قول قتاده است نزد حسن بصري كل قوم شش لك يهودي بودند يكدفعه عبادة و سجده بگاوساله كردند الا دوازده هزار از انها مع هارون بغير آن باقي ماندند و قال فلما رأوا العجل و سمعوا قول السامري افتتنوا به غير اثني عشر الفا وكان مع هارون ستمائة الف فعكفوا عليه يعبدونه من دون الله واحبوه حبا ما احبوا مثله شيئا قط فقال لهم هارون يا بني اسرائيل انما فتنتم به وان ربكم الرحمن فاتبعوني واطيعوا امري قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع الينا موسى فاقام هارون فيمن معه من المسلمين حاصل مقال حسن بصري آنكه كل يهوديان همراه هارون شش لك آدم بودند و هرگاه گاوساله سامري را بديدند و خوار او شنيدند همه بعبادة گاوساله مبتلا شدند سواي آنكه دوازده هزار آدم از انها گاوساله پرستي نكردند و هارون نبي بايشان فرمود اي قوم شما مفتون و ممتحن شديد و پروردگار شما خالق مهربان است پيروي و اطاعت كنيد مرا و همه عابدين عجل گفتند در جوابش ما عاكف بر الهيت و عبادة عجل هستيم تا مراجعت موسى و قايم بر ايمان همان مردم ماندند كه با هارون بودند يعني نزد محققين كل قوم گاوساله پرست بودند الا چند نفري و معدودي قليل كه با هارون بودند مجمل ايشان پسران هارون و يوشع و كالب و آنانكه انها بعد هارون خلفاء موسى و انبيا گرديدند و آن هفتاد آدم كه با موسى بطور رفته بودند انها گاوساله پرستي نكردند و همين صحيح و اقوى است زيرا كه واتخذ قوم موسى من بعده الخ عام است و عموميت قوم مقتضي كل است و استثناء بعض از ان ثابت نيست الا هارون و برايته او بدو وجه ثابت است بقران و نبوة كه مشروط بالعصمة است و در هارون هر دو نبوة و عصمة بلا خلاف ثابت است و برايته آنانكه بعد هارون و موسى چون اولاد هارون و كالب و يوشع و غيرهم خلفاء و اوصياء موسى گرديدند و آن هفتاد نفر كه بمعيت موسى بر طور رفته بودند بلفظ من بعده قطعا برآمدند فخر رازي و نيشاپوري هم همين در اينجا گفتند ان هذه الاية تفيد العموم يعني تفيد كل القوم قد اتخذ العجل الها قال الحسن كلهم عبدوا العجل غير هارون وقال اخرون بل قد بقي في بني اسرائيل من ثبت على ايمانه وان ذلك الكفر انما وقع في قوم مخصوصين لقوله تعالى ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون اقول اين آيه ومن قوم موسى امة يهدون بالحق احتمال دارد كه اين قوم هداة و عدول وصف آن قومي باشد كه بعد موسى انبيا قايم مقام او گرديده باشند چه نبوة مشروط است كه شرك و كافر بالله بطرفة العين ابدا قبل النبوة و بعد آن نبوده باشد بعد قيام برهان بقرآن هم كقوله تعالى مجيبا لابراهيم لا ينال عهدي الظالمين پس مراد از اين آيه امة يهدون بالحق اوصياء و خلفاء و انبياء بني اسرائيل ميباشند لقوله تعالى في وصفهم ائمة يهدون بامرنا نه عوام الناس ثم الله اعلم تذكره و تبصره بدانكه در اينجا دو امر ثابت شدند احدهما حضرت كليم الله بامر اله از شش لك آدم هفتاد هزار آدم و از هفتاد هزار آدم هفتصد و از هفتصد هفتاد آدم اشرف الشرفاء و اكمل الكملاء و اتقى الاتقياء و اعرف العرفاء يافته برگزيده و چيده بمصاحبت خود بطور رسيد تا كلام اله گوش نمايند و ان

جواب سوال سامري چه نام داشت و از كدام قبيله و از كدام شهر و قوم و اسمش چه بود

جواب سوال اسم گاوساله سامري چه بود

بيان اينكه كل قوم يهود گاوساله پرست شده بودند بجز بعض

اصحاب منتخب ومنتخب نبي الله هارون **و** کليم الله اولو العزم غير منتخب آمدند و کفر کردند بدر خواست روية الله لعيون الراس **پس** اين دلالت قطعيه دارد که انتخاب غير انبيا معصومين بالاولى باطل ومنافي واقع ميباشد **پس** بثبوت اين چگونه عاقلي تجويز مينمايد مع معاينه اين حال که بانتخاب جماعتي از جهال اين امة **يا** از ين صحابه که غير انبيا و غير معصومين بالاتفاق باشند منتخب ايشان شخص غير معصوم را براى خلافت نبوة بلا نصب نبي ولا نص صحيح مطابق واقع بغير خلل و زلل و خطاء على الدوام باشند **قايم نماهر** گاه اينجا ثابت شد که شش لك آدم از امة موسى که باهم بحضور هارون نبي مع منع او دفعة ترك الٰه کرده گاو و گوساله سامرى را الٰه گيرند و عبادة او کنند **پس** اين دلالة دارد که ارتداد صحابه اين نبي هم بهذا جايز الحصول والامکان بل حاصل الوقوع بمحض موت اين نبي ميباشد چنانچه گاو و گوساله پرستان ترك هارون نبي الله کرده ارادهٔ قتل او کردند **هكذا** در اين امة هم بلا تفاوة نعل بالنعل هو بهو چون فعل بني اسرائيل بوقوع آمده که ترك وصي اين نبي خاتم کرده پيروى و اتباع عجل آدمي نمي تعجلة کردند و همين عده باين امت صحابه آمده **اما بقر آن** چون آيه لتركبن طبقا عن طبق است **اما** در تفسير اين آيه باحاديث متفق عليه امة چنانچه **در ترمذی** در باب لتركبن سنن من كان قبلكم از ابي واقد ليثي رواية کرده ان رسول الله لما خرج الى حنين مر بشجرة للمشركين يقال لها ذات انواط يعلقون عليها اسلحتهم قالوا يا رسول الله اجعل لنا ذات انواط كما لهم ذات انواط فقال النبي صلعم سبحان الله هذا كما قال قوم موسى اجعل لنا الٰها كما لهم آلهة **والذى** نفسي بيده لتركبن سنة من كان قبلكم هذا حديث حسن **و** في الباب عن ابي سعيد الخدرى **و** ابي هريرة **حاصل** ترجمه آنکه روزيکه پيغمبر بجنگ حنين بر آمد بين راه بدرختى ذات الانواط رسيدند و مشرکين آن درخت پرستش ميکردند و تيمن و استمداد اسلحه خود بآن مياويختند اصحاب وقتيکه آن را ديدند نبي را گفتند که براى ما هم ذات الانواطى مقرر کن چنانچه باين مشرکين ذات الانواط مقرر است **پس** پيغمبر در جواب صحابه فرمود سبحان الله اينمقال شما چون مقال قوم موسى است که اجعل لنا الٰها كما لهم آلهة گفتند **و** قسم بخدا بجز اينکه شما مرتکب سنة و خصلة و عمل سابقين خود خواهيد شد که پيش شما گذشته اند يعني مثل يهود رفتار شما هو بهو خواهد شد **و** راوى الحديث ابو واقد **و** سعيد خدرى **و** ابو هريره هست **بخارى** در جلد رابع در باب ما ذكر عن بني اسرائيل از سعيد خدرى رواية کرده ان النبي صلعم قال لتتبعن سنن من كان قبلكم شبرا بشبر و ذراعا بذراع حتى لو سلكوا حجر ضب لسلكتموه **قلنا** يا رسول الله اليهود والنصارى قال النبي صلعم فمن يعني پيغمبر فرمود هر آئينه البته شما صحابه رفتار و پيروى خواهيد کرد آنانکه پيش از شما بودند از امم سلف وجب بوجب ذراع بذراع حتى اگر ايشان رفتار بغار سوسمار کرده و رفته باشند شما هم هر آئينه بآن غار خواهيد رفت **و** رسيد **و** ما صحابه عرض کرديم که آن پيشينيان آيا يهود و نصارى اند پيغمبر فرمود باز کيست يعني بعد من شما صحابه بصفة يهود و نصارى فره فره هو بهو عمل خواهيد کرد و بلا تفاوة و همين خبر **در مسلم** هم آورده **و بخارى** در همين جلد و همين جا بالا چند سطر رواية کرده **پيغمبر** فرمود تو سيوخذ رجال من اصحابي ذات اليمين و ذات الشمال فاقول اصحابي فيقال انهم لن يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح عيسى بن مريم وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شئ شهيد **ايضا بخارى** در مجلد سابع در تفسير سورة كوثر متعدد احاديث در ارتداد صحابه ايراد کرده **منها** ان النبي قال يرد على الحوض رجال وفي اخرى يرد يوم القيمة على رهط من اصحابي فيحلئون من الحوض **و** في اخرى ازدادوهم يعرفوني وانا اعرفهم فيؤخذون ذات الشمال فاقول يا رب اصحابي فيقال انك لا تدرى ما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقرى فاقول سحقا سحقا لمن غير بعدى **حاصل** آنکه جماعتي در قيامت از صحابه من بر من وارد ميشوند و بهر انها را ميشناسند و من هم انها را ميشناسم از نزد حوض کوثر کشيده و در ذات الشمال يعني بسوى نار جهنم ميبرند **و** من ندا ميکنم اى پروردگار من اينها اصحاب من بودند **پس** از خدا ندا من ميشود که تو نميدانى که ايشان بعد تو چه بدعات احداث و ايجاد در دين کرده **و** تحقيق اينها بعد تو مرتد شدند و پس پشت قهقرى رفتند يعني بسوى کفر اصلى بر گرديدند **پس** در آن وقت من ميگويم دور کنيد دور کنيد هر که بعد تغير داد دين مرا **در بخارى** در مجلد ثامن در کتاب التوحيد چند رواية ايراد کرده **احدها** از مغيرة بن شعبه قال سمعت النبي يقول لا تزال من امتي قوم ظاهرين على الناس حتى يأتيهم امر الله **ثانيها** از معاويه رواية کرده يقول النبي لا تزال من امتي امة قائمة بامر الله لا يضرهم من كذبهم ولا من خالفهم حتى يأتي امر الله وهم على ذلك **و** همين در مسلم **و** ترمذى **و** ابن ماجه است **حاصل** ترجمه پيغمبر فرمود هميشه على الدوام از امة من يك پاره و طايفه قايم بامر الله و على دين ميباشد ضرر نميرساند آن طايفه را تکذيب مکذبان باهمها **و** مخالفت مخالفان با نها ضرر نميرساند باقى ميباشند ايشان بران حال در تمام زمان تا آمدن امر الله و حکم تقدير آخر با ايشان **اقول** شارحين خاصه و عامه حتى يأتي امر الله را مخصوص کرده اند

اقولهما مراد ازین آمدن امر الله مهدی آخر الزمان است که او کل اهل دنیا را بر حق ثابت میگیرد و میسازد چنانچه بران اینطایفه دینا باقی بوده باشد اخرهما یوم
القیمة چه دران روز بغیر الطایفه واحده ناجیه نمیباشد و آن طایفه ناجیه بجنت میروند و باقی طوایف ضاله مضله مسلمانان کلا بنار میروند و مصرحش نیز خبر
متواتر متفق علیه لامة است قال النبی ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلها فی النار الا الواحدة منها ناجیه یعنی نزدیک متفرق میشود امت من بر هفتاد و
سه فرقه هفتاد و دو فرقه از انها ناری اند مگر یک فرقه هفتاد و سوم از انها خاص ناجی از نار ابدی میباشد **بحث ثامن** در معنی له خوار مرجع له عجل است پس
معنیش آنکه مر گاوساله جمادی مصنوع سامری را صورت گاوساله بود و صدا او شبیه بگاو بچه بود **اما** بمحض اخراج و اظهار او صوت طبیعی واقعی بقره یکدفعه نمود یا
شد **یا** صوتی جعلی شبیه صوت عجل بعد اظهار و اخراج او گاه گاه بسبب خارجی از گاوساله مسموع میشد دران دو وجه اند **نزد طائفه** جبریه که جسد آن گاوساله
بالقاء سامری خاک از زیر قدم فرس جبرئیل در جبین طلاء گداخته در قالب و جسد جمادی عجل مبدل بلحم و عظم و دم و روح و شعر بدن گردیده حتی مشی و قیام
کلام انا الهکم و اله موسی بنداء میگفت لهذا او را بالهیت گرفتند **و اخر** آن عجل را موسی ذبح کرده خاکسترش در نهر نیل انداخت **اما نزد طائفه عدلیه**
گاوساله جمادی از طلاء از قالب برآورد بغیر تبدیل ماهیته بلحم و دم و عظم و شعر بلا روح و کلام چه تبدل تقلیب او بحیوان ذی لحم و روح و کلام غیر معقول و لا
یجوز نزد ما هست بدو جهة **احدهما** اینحالة اگر صحیح شود خارق العادت سامری بلا اعجاز موسی بتقلیب عصا اژدها باشد و ظهور خوارق از کذاب بطال ابداً جایز نیست
ثانیهما اگر چنین تاثیر بخاک پای جبرئیل فرض شود بر نعم واجب است امساک آن اثر تا موجب اعزاز و اغوار خلق کثیر در اختیار عجل باله در عبادة باو و در ترک خالق جبراً
و قهراً نگردد و هیچگونه تهدید و توعید شدید و ذم و لوم بر انها کرده نتواند و در تفحص چون و چرا با جواب داده نمیتوانند که چرا تقلیب جماد بحیوان ناطق بهذا الهکم و اله
موسی خود ثابت کردی و ما بیچاره مضطر شدیم بتصدیق و تعبید عجل بالهیته چنانچه بتقلیب عصا اژدها مجبور و مقهور گردیده بتصدیق تو موسی هیچگونه اینحالة جمع تواند شد انجا
با بیه لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل **پس** برهان و قران مزعوم جبریه باطل محض است **اشکال** آیا الله خوار در قرآن نیست پس این اخوار هیچگونه از
گاوساله جمادی صادر و ظاهر شد **جواب** اینطایفه بعد اتفاق برآنکه او خوار و صدا بلا شک داشت **اما** آن خوار صنعی و جعلی در او بود **پس** در خوار عجل وجوه
دارند **نزد بعضی** حین اخراج امتحان او از قالب در دهان آن گاوساله جمادی خاک پای جبرئیل انداخت لهذا صدا و خوار از و برکات و مرات ظاهر شد
نزد بعضی در بطن گاوساله انابیب مقرر بصورة مخصوصه در او صنع کرده بود و بر بدن باد و نفوذ آن در انابیب بطنی آنگاوساله از جانب دهان او چون صوت گاو و
بچه و شبیه بآواز او مینمود و همین را نیز **رازی و نیشاپوری** وغیرهما از مفسرین کثیرین نقل کرده حیث قال فی **الکبیر و الغرایب** و قال کثیر
المفسرین من المعتزلة انه کان قد جعل ذلک العجل مجوفا و صنع فی جوفه انابیب علی شکل مخصوص و کان قد وضع ذلک التمثال علی مهب الریاح
فکانت الریح تدخل فی جوف الانابیب و یظهر منه صوت مخصوص یشبه خوار العجل **و قال** صاحب هذا القول و الناس قد یفعلون الآن فی التصاویر
التی یجرون فیها الماء علی سبیل الفوارات ما یشبه ذلک فبهذا الطریق و غیره اظهر الصوت من ذلک التمثال **اقول** و درین عصار از صنایع فرنگ
از ساعات دیوارگیر با وضاع موضوعه ساعة بساعة اصوات بروز و ظاهر میشوند **و** کذا مسموع الاسماع گردیده که از اجسام مجوفه منفوذ باد در او **و** بابیدن در انها صوت
بنحو وضع مقرری بروز میکند **پس** ظهور خوار از دهان عجل جمادی ازهمین باب حیل و صنعت موضوعه بوده **ثعلبی** نقل کرده ان ابلیس دخل فی بطنه و صاح فی وسطه
ان هذا الهکم و اله موسی یعنی ابلیس داخل در بطن و جوف گاوساله شده صدا کرد که همین است اله شما و اله موسی مردم سجده او افتادند **ایضاً ثعلبی** نقل کرده
و یقال ان السامری جعل موخر العجل الی حایط و حفر فی جانب الاخر فی الارض و اجلس فیه انساناً فوضع فمه فی دبره فخار و تکلم بما تکلم به فقال هذا الهکم
و اله موسی فلبس السامری علی جهال بنی اسرائیل حتی اضلهم و قال لهم ان موسی قد اخطاء ربه فاتاکم ربه اراد ان یریکم انه قادر علی ان یدعوکم الی نفسه
بنفسه و انه لم یبعث موسی لحاجة منه الیه و انه قد اظهر الیکم العجل لیکلمکم من وسطه کما کلم موسی من الشجرة حاصل آنکه بقولی سامری موخر گاوساله
متصل بدیواری نهاده و خارج دیوار سر راه و در زمین حفر کرده و آنرا بالا نمود نهاده و انسانی دران مقرر فرموده که او نزد اجتماع مردم بدهان خود در منفذ دبر گاوساله
دمیده باشد بهذا الهکم و اله موسی یعنی ای مردم اینست اله شما و اله موسی **و** شنیدن این صوت و کلام مردم سجده او بیافتادند **پس** تلبیس سامری مردم گمراه
شدند **و** گفت سامری بمردم موسی خطا کرد خدا را **و** خدا خود بنفسه آمد شما را تا بنماید بخود و بشما که او تنها قادر است بر اراءة ذات خود شما را **و** بنداء بتطلیه شما را بسوی نفس
خود بلا واسطه موسی **و** او تنها محتاج بابعث رسالت موسی نبوده نیست لهذا اظهار اینگاوساله کرد بشما **و** در او خود حلول نموده تا بنفسه با شما هم کلام شود چنانچه تسلی شما
مردم چنانچه موسی هم کلام بدانه شد بحلول در شجره **و** همین قول مطابق مذهب حلولیه منهم متصوفه میباشد **و رازی** نیز این را نقل کرده **و قال الخ**

جواب ظهور صوت از عجل
بسبب دیا یا صوت
از خود عجل بود یا مجعول

بیان اقوال در کیفیت
ظهور صوت از گاوساله سامری

جواب اشکال خوار عجل آیا متضمن کلامی بود یا نه چه بود

انه جعل التمثال اجوف وجعل تحته في الموضع الذي نصب فيه العجل من ينفخ فيه من حيث لا يشعر فلما سمعوا الصوت من العجل من فيه ومن جوفه سجد له
الناس كلهم دفعة فلا تاملوا ولا نبين واو نقوا على هذا الى رجوع موسى من الطور انتهى **اقول** حاصل این اقوال دو قول است **احدهما** آنکه گاوساله
بلحم ودم وروح منقلب گردید لهذا صوت حقیقی واقعی بقره از خود او ظاهر شد **ثانیهما** گاوساله بحالة جمادی طلا باقی بود بغیر تبدیل وتقلیب حقیقة او پس آنچه از
خوار وصوت از و نمودار شد او حقیقة از صنم عجل جمادی نبود بل آن صوت مجعولی ومصنوعی شبیه باواز گاو بچه بود خواه بدمیده شدن باد دراو خواه بحلول ابلیس
دراو **اشکال** بر قول ثانی آنکه یخوار دلالة دارد که صوت خاص از خود عجل بود لقوله تعالى له خوار پس این منافی قول ثانی میباشد **جواب** آنکه تقلیب ماهیة گاوساله
جایز میدانند پس نزد ایشان اسناد صوت الى العجل تخصیصا باعتبار محل ظهور میباشد اشکال عاید نمیشود **اشکال** آیا آن خوار وصوت مشتمل کلامی بود یا نه
بل بغیر کلام صرف صوت چون صوت گاو بچه مے بود واگر متضمن کلام بود پس چگونه عقلا امتی کثیر العدد بمحض سماع صوت بقره او را بالهیة بگیرند و
اگر مشتمل کلامی بود آن چه کلام بود **جواب** در آن نیز دو وجه اند **احدهما** الصوت متضمن همین کلام بود هذا الهکم واله موسی خواه مبدل بلحم وروح شده
بود خواه جمادی بی روح بود **ثانیهما** متضمن کلام اصلا صوت عجل نبود بل بصوت گاو بچه مینمود بدو دلیل **دلیل اول** مابعد همین **آیه** الم یروا انه لا یکلمهم
ولا یهدیهم سبیلا صریح ناطق است که ایشان ندیدند ونشنیدند از گاوساله کلامی ودلالتی را بر هدایة پس با این نفی صریح باطل شد تکلیم وتکلم گاوساله را
بالاصالة والوقع وكما هو معلوم است چه از خود جماد تکلم ممکن نیست **دلیل ثانی** هذا اشاره الى العجل است **و** این مقتضی مغایرة است که قایل هذا الهکم مشیر باشد
گاوساله باید باشد **و** سامری بود ونزد ظهور خوار وصوت عجل **اما** اخذ عجل بمحض ظهور خوار از و عجب ومستبعد از اجهل واعنی الجهال والاغبیاء بنی اسرائیل نیست
چه اعجب از این از بنی اسرائیل کرات ومرات بظهور بوقوع آمده **سوال** خوار از و بمره واحده ظاهر شد یا بکرات ومرات **جواب** درانهم خلاف است
بقولی ابتدا بمره واحده صوت از گاو بچه نمودار شد **وبقولی دیگر** بکرات ومرات وهرگاه صوت از و ظاهر شد **و** هر وقت که صوت ظاهر شد
در آن وقت مردم بسجده افتادند **خطیب** وتفسیر خود گفت **قیل** انه ما خار الا مرة واحدة **وقیل** انه کان یخور کثیرا فاذا خار سجدوا له **و**اذا سکت
رفعوا رؤسهم **قال** وهب یسمع منه الخوار ولا یتحرك **وقال** السدی کان یخور ویمشی **بحث تاسع** الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا
بدانکه این جمله مستانفه است **و** هرگاه بالا ذکر کرد ایشان بالهیت وعبادة عجل را گرفتند **پس** درینجا ذکر افساد وابطال فعل وعمل شان مع تقریع **و**تشنیع **و**توهین **و**
توبیخ عقول **و**تسفیه ایشان کرد بجهة اختیار ایشان اقبح قبایح واغلظ منکرات **پس** درین چند وجوه اند **منها** الم یروا ان العجل جماد یعنی آیا اخذین گاوساله
را بالهیة معاینه نکردند وبعیون الرؤس خود ندیدند که بمعاینه ایشان در آتش اول داده او گداخته شد و آن از قالب بصورة گاوساله جمادی بر آورده نشد **منها** الم
یعرفوا بنظاهر صورته وحالة آیا ایشان نشناختند واحساس نکردند بمعرفة ضروری وبدیهی که آن گاوساله جمادی مصنوع ومجعول بدست وبحضور ایشان گردیده
شده **منها** الم یعلموا بعلم الحق والیقین انه جمادی لا حیوة ولا علم ولا قدرة علی قول ولا فعل ابدا آیا بعلم حق ویقین ندانستند که آن گاوساله
حقیقة جمادی بغیر حیوة ولا علم ولا قدرة است و بر قولے وفعلی اصلا وابدا مقتدر نیست **و**این مقال توبیخ وتقریع بانها است که دیدند وشناختند ودانستند که زندگی
وعلم وقدرة اصلا وابدا هیچ چیزے آن گاوساله ندارد ومعهذا چگونه آن گاوساله را بعبادة بالهیة گرفتند وترک کردند مرا مع ارائة آیات تسعه قاهره وانفلاق بحر وما
بحث عاشر انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا یعنی آیا ندیدند یعنی دیدند وقطعا دانستند که آنگاوساله کلام نمیکند ایشان را وهدایة الى الخیر والصواب والرشد
ودلالة بفلاح وصلاح سبیلے وطریقی نمیکند چه جماد بر آن اصلا متمکن ومقتدر نیست مع هذا الحال چگونه بعوض من او را معبود واله گرفتند **در این** تقریع بنهایت
بگاوساله پرستان **و** تعجیب غایة عقلا وهر زبان راست تا که متنبه شوند **تنبیه** در این دلالة است هر چه عالم ومتکلم وقادر بذاته نبراید او را اله صلاة نباشد او
ابدا قابل الهیة واجلال وتعظیم نیست زیرا که تکلیم وهدا مسبوق بصفة ذاتیه حیاة وعلم وقدرة است پس به ثبوت این متمکن ومقتدر بر ایجاد کلام از امر ونهی وصلاح
وفلاح وارشاد واهدار للغیر میباشد **پس** هر کس که بالذات باین متصف نباشد او مستحق الهیة اصلا نیست لان الاله هو الذی له الحیوة والعلم الذاتی بالخیر
والشر ویعلم حسن الحسن وقبح القبیح والشر لاجل ذلك یامر بالصلاح والفلاح والصواب وینهی عن الشر والقبح فیهدی ویهدی علیهما **واما**
غیر الله **اما** کان جمادا والجماد لیس متصف بهذا بالضرورة فلیس مستحقا للالهیة **واما** کان حیوانا **فالحیوان** اما کان غیر عاقل ولا علم
ولا نطق فلا یقدر علی ذلك فلا یستحق للالهیة **واما** کان انسانا فهو ایضا لا یستحق للالهیة لانه لیس له علم بحقایق جمیع المحاسن والقبائح
فلا یقدر علی الاعلام بذلك **لان** المراد من الهدایة ایجاد الدلایل ونصبها علی الخیر والشر وازاحة العلل انما نحتاج عن تحصیلها فلا یحصل ذلك لجهل

بیان ثبوت الهیة للمنعم وبطلان الهیة للمستعمل

الهیة غیر الله

الهیة غیر الواجب لذاته الجامع لصفات الکمال والجمال والجلال فذات الله تعالی جامعة لهذه کلها فیجب ان یکون هذا الشخص الواحد معبودا الهاً وغیره ابدًا واصلاً حاصل آنکه درآیة دلالة است که بغیر خدا کوا حد مستحق الوهیة نیست زیراکه غیر او قادر بر تکلیم وابداء نیست چه الٰه آنکس است که مراد از حیوة وعلم وقدرة ذاتی باشد تا بداند حسن حسن وقبح قبیح را ولهذا امر بحسن ونهی از قبیح ودلالة بران کند **اما** غیر الله یا جماد باشد وجماد متصف باین وصف نیست بالضرورة پس جماد مطلقا قابل الهیة نیست **یا حیوان** باشد **اما حیوان** یا غیر عاقل ولا ناطق ولا علیم باشد پس او وهم را قدرة بر تکلیم وابداء نیست عاجز از آنچه لهذا امر نوع حیوان ذی الحیوة هم مستحق الهیة نیست **یا انسان** باشد واو مستحق الهیة نیست زیراکه او هم علم حادث بحقایق محاسن ومقابح بذاته ندارد ناقص است پس قدرت ابداء وهدایة بذاته ندارد **و** مراد از این ابداء وهدایة ایجاد دلایل ونصب آن بر خیر وشر **و** ازالة علل نعم از تحصیل آن است **لهذا** باطل شد استحقاق الهیة هرکس غیر واجب الوجود لذاته زیراکه او تعالی جامع جمیع صفات کمالیه وجمالیه وجلالیه باشد **و** ذات تعالی جامع همه این کمالات است پس واجب شد که معبود اله غیر او نباشد واحد عینیه ابدًا واصلا دیگری نباشد **تذکرة** هرگاه بدلالة این آیه واضح شد که غیر عالم وغیر قادر بر هدایت وابداء مستحق الهیة ابدًا نیست **پس** ثبوت این ثابت ولازم شد که نائب وخلیفه خالق تعالی در خلق زمین ناقص وجاهل غیر عالم وغیر عاقل وغیر قابل وغیر قادر بر تحمل اثقال واوامر ومناهی واحکام شریعة وخلافة ورسالة مستحق خلافة ورسالة الهی نیست چه خلافت تابع وقایم مقام الهیة وتابع الاحکام دین وابداء خلق اجمعین میباشد **پس** هر خلیفه الٰهی که متصف بکمال نباشد او هم مستحق نبوة وخلافت نبوة نمیباشد اصلاً وابدًا ثم الله اعلم **بحث نحوی عشر** اتخذوه وکانوا ظالمین ضمیر اتخذوه وقطعا راجع بسوی عجل است پس مراد آنست که مراد بنی اسرائیل گرفتن عجل جمادی لا یسمع ولا یبصر ولا ینفع ولا یضر را بالهیت برای عبادة کردند وایشان بسبب اتخاذ وستم کنندگان جانهای خود را در دنیا بلعنة الله ودر عقبی بعذاب اشد نار الله

قوله تعالی وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ ترجمه این آیه

او تعالی اینجا نقل حال ایشان بعد اخذ عجل بالهیة میفرماید وهرگاه افگنده شد ندامة در دستهای ایشان ودر انظار خود هم خود افتادند واین مستعمل در کلام عرب است نزد حصول وظهور خسران در امری ندامة ظاهر میشود واظهار امر ادش آنکه چون بنی اسرائیل متخجل شدند بعد از عبادة عجل ودیدند ودانستند ایشان آنکه بتحقیق گمراه شده اند ایشان از دین حق صحیح ثابت گفتند در انوقت از روی ندامة وخجالة اگر رحمة نخورد رحم نکند مارا پروردگار ما ونیامرزد برائی ما این گناه گوساله پرستی را قسم بخدا میباشیم ومیگردیم ما از زیانکاران وهلاک شده گان بعذاب شدید ابدی **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ولما سقط فی ایدیهم اشکال نحویه کلام مفید مرام مستعمل اعلام میباشد **جواب** این نحو کنایه از عرب است در حصول ووقوع ندامت وخجالت **نزد زجاج** معناه سقط الندم فی ایدیهم ای فی قلوبهم کما یقال حصل مکروه فی یدیهم بخان من المحال حصول المکروه الواقع فی الید الا انهم اطلقوا علی المکروه الواقع فی القلب و النفس کونه واقعا فی الید فکذا هیهنا یعنی ندامة افتاد در دستهای ایشان یعنی در قلوب ایشان چنانچه میگویند مکروهی حاصل شد در دست ایشان چه از محالات است حصول مکروه واقع در ید مگر آنکه ایشان اطلاق مکروه واقع در قلب ونفس کردند بوقوع آن در ید ودست پس همچنین در اینجا هم تعبیرش بسقط الندم فی ایدیهم کرده شد **نزد زمخشری** انه قال انما یقال لمن ندم سقط فی یده لان من شان من اشتد ندمه وحسرته ان یعض یده غما فیصیر ندمه مسقوطا فیها لان فاه قد وقع فیها یعنی در عرب مستعمل ومشهور است که کسی که خجالت کثیر حاصل میشود او دستهای خود بدندان خود میگزد ومیکند از جهة غم وندامة وخجالة پس اثر ندامت او بدستهای او میرسد وباین حالة آنرا تعبیر بسقوط الندامة فی یدیهم میکنند چه دهان او بدست او رسید **و** خجالة وندامة وحسرة بنی اسرائیل بسبب اخذ عجل الٰهی بانتها رسیده بود لهذا بعجم آن بدهانها ودندانهای دستهای خود را میگزیدند وسقط فی ایدیهم را کنایه از همان حالة ایشان بما نقل فرموده **و بیضاوی** وسدی وغیرهما هم همین گفتند ذلک کنایة عن اشتداد ندمهم وحسرتهم بعبادة العجل فان النادم المتحسر یعض یده غما فیصیر یده مسقوطا فیها لان فاه قد وقع فیها **بغوی و خازن** گفتند ولما ندموا علی عبادة العجل تقول العرب لکل نادم علی امر قد سقط فی یده وذلک لان من شان من اشتد ندمه

ندم مثلا ان يعض يده ثم يضرب على فخذه فتصير يده ساقطة لان السقوط عبارة عن النزول من اعلى الى اسفل يعني هرگاه ندامت كسيكه بنهايت
شديد شد پس او بدندان دستهاي خود را ميگزد پس بر رانهاي خود بدست ميزند و نيز دست را بر روست خود بجهت تاسف و تحسر ميزند پس او ساقط اليد ميشود
چه سقوط عبارة است از نزول از اعلى بسوی اسفل و باين جهة چنين حالة خاسر و نادم را كنايه و تعبير بسقط في ايديهم ميشود و **شيخنا الطبرسي** فرموده بلغة
معنى سقط في ايديهم وقوع البلاء في ايديهم اي وجدوه وجدان من يده فيه يقال ذلك للنادم عند ما يجده مما كان خفي عليه و يقال سقط في
يده و اسقط في يده و بغير الالف افصح و **قيل** معناه صار الذي كان يضربه ملقى في يده **سوال** در اسناد اين سوء سقوط في اليدين چه فايده
است **جواب** اظهار و اثبات نهاية حزن و غم و اندوه و حسرة لهذا دست بر دست ميزدند و فاضل **واحدي** و **جيد** در اينجا بطور يا خذ از اهل اشتقاق
نقل كرده ان هذا ماخوذ من السقيط و هو ما يغشي الارض بالغدوات شبه الثلج كما يقال منه و سقطت الارض ثلجت الارض ثلجا اي يغشي وجه
الارض للسقيط و الثلج و معنى سقط في يده اي وقع في يده السقيط و الثلج فالسقيط و الثلج يذوب بادنى حرارة و لا يبقى فمن وقعا في يديهما يذهب
و لا يبقيه **هذا** صار مثلا لكل من خسر في عاقبته لمن اثم ثم تحسر و ندم على فوته لم يفيده حاصل آنكه اين سقوط ماخوذ از سقيط است و آن آنچه در شبهاي
زمستان سفيدي چون برف رقيق و رقيق بسيار و از روي زمين و اوراق اشجار صبح نمودار ميشود و آن بادنى تمازت و حرارة گداز ميشود و هر كسي كه آنرا بدست گيرد
براي انتفاع نفع نميديد هرچه او گداز ميشود **پس** اين تمثيل گرديده براي كسي كه نفعي از دست او فوت شود و بر ايد باز بدست او نمايد و حسرة و خسران او مي افزايد چون
اينها ما نفع عظيم عبادة و توحيد اله از دست بعبادة گاو و ساله فوت شد بعوض ندامة و حسرة بدست اينها باقي ماند پس حال اين سقوط چون سقيط در ايدي ميباشد
و اهل معاني در توجيه و فايده اين تمثيل گفته النادم انما يقال له سقط في يده لانه يتحير في امره و يعجز عن عمله و لانه الاصل في الاعمال فكانت
الامور هي اليد و العاجز في حكم الساقط فلما اقترن السقوط بالايدي علم ان السقوط في اليد انما حصل بسبب العجز التام و يقال في العرف لمن لا يهتدي
لما يصنع ضلت يده و زلت رجله انتهى **اقول** مقصود بهمين وجوه و اقوال ائمه لغت و تفسير متحد است كه بجهايه اشتر و احوال خود حسرة و ندامة اينها بنهاية و نهاية
رسيده بدندانهاي خود دستهاي خود را ميگزيدند و دست بدست و بر رانهاي خود ميزدند لهذا كناية آن حالة را تعبير بسقط في ايديهم كردند اشكال باطل محض است
بحث ثاني در يرحمنا و تغفر و ربنا بفتح خطاب يا غياب دو قرائة اند **قرائة** اهل كوفه بغير از عاصم بتاء مثناة فوقانيه و بفتح ربنا است **و قرائة** باء مثناة
تحتانية و ربنا بضمه قرائة باقي كل قراء است اما نصب ربنا دو وجه اند **ثانيهما** بحذف حرف نداء يا ربنا محتمل ميباشد **بحث ثالث** در لئن لم يرحمنا
لام موطئ قسم و الله لو لم يرحمنا و جواب قسم جمله لنكونن من الخاسرين ميباشد **بحث رابع** رأوا انهم قد ضلوا يعني ديدند و شناختند اينها قطعا ضلالة
خود را بعين اليقين پس اول ندامة قلبي كه اصل توبه است كردند و بعده طلب استغفار و طلب مرحمة باين كلمات آية لسانا كردند **بحث خامس** قالوا لئن
لم يرحمنا ربنا و يغفر لنا لنكونن من الخاسرين **بدانكه** بني اسرائيل بعد حصول ندامة قلبي بر اخذ عجل بطور معبود بلفظ باين الفاظ آدم بني لسانا ذكر كردند **بعد**
قرائة اهل كوفه بخطاب بخالق گفتند قسم بخدا بهمه بداهت واحده تو كه اگر ترحم نكني ارادي پروردگار ما و پرورنده ما و بيامرزي تو وبال و نكال پرستش گاو و ساله بر سر
ما هر آئينه البته از زيانكاران و نقصان و خسران يابندگان در دنيا و آخرة ميباشيم **و قرائة** غياب گفتند ايشان بياد قسم باهم كه اگر رحم نكند مارا و نبخشد خدا
مارا هر آئينه البته ما ميباشيم از جمله زيانكاران مشركان مستحق نار ابدي عقبي **و** رحمة تقديم در تلفظ بر مغفرت كردند چه بعد ترحم غفران و عفو ميشود **و** ربنا را كه كلمه
استعطاف بعد رحمة قبل مغفرة ذكر كردند چه تو پرورنده مائي از ابتداء الى النهاية البته مربي و رب مالك غفران و عفو مواخذه تمردي و عصيان عبيد خود بسبب اعتراف
و اقرار معصيت و ندامت خود از روی ترحم و تفضل ميباشي نزد **تنبيه** در اينجا دلالة است كه عفو و غفران عصاة **و** اجابت توبه ايشان بجهة رحمة از
تفضل الهي است لهذا رحمة را تقديم بر طلب مغفرة ذكر كردند **پس** باطل شد قول معتزله كه اجابة توبه بر خالق ثواب واجب نيست **ايضا** در اين دلالة بر بطلان مذهب
و اهيه جبريه است كه موجد و فاعل اعمال عباد خالق است چه اگر چنين ميبود البته اسناد و تحويل ايجاد عجل و اتخاذ او للعبادة بسوی ايشان نبودن و رجوع محض باطل
بود تعالى الله عنه علوا كبيرا **سوال** اين طلب مغفرة و توبه آيا قبل از رجوع موسى از طور كردند **يا** بعد رجوع او **جواب** ظاهر سير و آيات دلالة دارند
كه بعد از رجوع موسى بعد رجوع كردند و ثانيا در وقت عبادة عجل ميگردند ثم الله اعلم بالاحوال **قوله تعالى**

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي

در اسناد سقوط في اليدين چه فايده است ١٢

جواب سوال طلب مغفرت قبل از رجوع موسى يا بعد رجوع ١٢

أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

ترجمه این دو آیه یعنی هرگاه برگردید از طور موسی بسوی قوم خود خشمگین واندوهناک گفت موسی مخاطب بقوم بیاید بد جانشینی زشت رفتار گردید مرا بعد از من آیا پیشی وسرعت کردید فرمان پروردگار تا نزد توقف وانتظار حکم خدا نکردید وانتظار بر شما لازم بود وبینداخت موسی الواح توراة را از دستهای خود یعنی بر زمین آنرا بگذاشت الواح توراة را وبگرفت سر برادر خود هارون بنی ام را میکشید سرش را گرفته بسوی خود گفت هارون بموسی ای پسر مادر من بدرستی وبتحقیق قوم بنی اسرائیل ضعیف وناتوان ساختند مرا بعد تو در این مخمصه وقریب ونزدیک بود که بکشتند مرا پس خوشنود وشاد مکن بنسبت من دشمنان مرا وبگردان وشمار مرا با گروه ستمگاران پس وقتیکه این سخن را از برادر خود هارون شنید موسی روی بدرگاه اله کرده گفت ای پروردگار من بیامرز مرا وبیامرز برادرم هارون را ودرآور ما هر دو برادر را در رحمت واسعه خود وتو رحمت کنندهٔ ترین رحمت کنندگانی **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** غضبان وغضبی بروزن فعلان ومونث او فعلی غیر منصرف بالف ونون چون عثمان نقیض رحمة بمعنی خشم وغیظ بوصول منافر غیر ملایم در طبیعة از غضب یغضب مغضبة وغضبا فهو غضبان وامرئة غضبی وقوم غضبی وغضابی مثل سکری وسکاری **و** غضاب ایضا مثل عطشان **و** غضبت لفلان اذا کان حیا **و** غضبت به اذا کان میتا وتغضب علیه مثل غضب **و** سخط وغیظ **جوهری** گفته هر سه متقارب اند **نزد اهل معانی** فرق در بین آنست که غضب از قسمین خود ممتاز میباشد بجهة وصول منافر ومنافی بطبیعة بجوشش خون وهیجان آن لون ورنگ چهره وبدن آدمی سرخ شده اراده حمله وانتقام از مغضوب علیه میکند بسا اوقات موسی سینه وشانهٔ شخص غضبان استاده میشوند **اما اسف ولهف** هر دو بمعنی اشد حزن بوصول سبب غم در دل ناشی میشود آیا در بین این هر دو فرقی هست یا نه **نزد بعضی** لهف شد از اسف است **نزد دیگری** برعکس این **در صحاح** گفته الاسف اشد الحزن **و** قد اسف علی ما فاته **و** تاسف ای تلهف **و** اسف علیه اسفا ای غضب واسفه اغضبه **و** الاسیف **و** الاسوف السریع الحزن الرقیق **و** قد یکون الاسیف الغضبان مع الحزن **نزد ابن سکیت** جمعش اسفاء است از اسف یاسف اسفا **و** تاسف **و** از لهف یلهف لهفا ولهفا وتلهف **بحث ثانی** ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا **بدانکه** این هر دو کلمه غضبان اسفا دو حال از موسی اند **نزد بعضی** محتمل است که اسفا حال از مستکن غضبان باشد **و این بیان** احوالیست که بعد مراجعة موسی از طور بوقوع آمد یعنی هرگاه برگردید موسی از مناجاة پروردگار خود از مقام طور بسوی قوم خود بحالتیکه خشمناک غمگین وحزین بود برقوم بجهة اتخاذ عجل بالهیة وعبادة او **سوال** وقتیکه موسی برگردید بسوی قوم پس بمعاینه گاوساله پرستی غضبناک وحزین وغمگین گردیده شد یا قبل از حرکة از طور عارف وعالم بگاوساله پرستی بود **و پس** از ابتداء حرکة از طور بنهایت غضبناک حزین آمده نزد قوم رسید **جواب** مفسرین دران دو قول دارند **اکثر قول ثانی است و** مقتضای ظاهر این آیه **و** سوره طه همین است که بحالة غضبان وحزن از طور موسی رجوع الی القوم کرد پس موسی قبل از وصول وقبل معاینه گاوساله پرستی قوم مطلع بر احوال قوم شده بود **و** همین مروی **در در منثور** روایت اخرج احمد عن ابن عباس ان موسی لما اتی ربه لوعدة قال یا موسی ان قومک افتتنوا من بعدک قال یا رب وکیف یفتتنون وقد انجیتهم من فرعون و نجیتهم من البحر وانعمت علیهم قال یا موسی انهم اتخذ وامن بعدک عجلا جسدا له خوار یعنی موسی وقتیکه از نزد قوم بمیقات طور برای مناجات الهی روانه شد خالق بمحض رسیدن موسی بطور فرمود ای موسی قوم مفتون بعد تو گردیدند یعنی بعبادة گاوساله **و** موسی عرض کرد ای پروردگار چگونه ایشان چنین کردند وحال تو انهارا نجاة از فرعون واز بحر دادی وانعام بایشان کردی خالق بجواب موسی فرمود ای موسی ایشان اخذ عجل بالهیت وعبادة کردند وبرای آن گاوساله صوتی وآوازی بود **پس** قائلین بقول در بین خود بار خلاف کردند **نزد بعضی** بمحض شنیدن احوال قوم بلا وقفه موسی رجوع بسوی قوم کرد **و** این غلط است چه در همین آیه ذکر والقی الالواح است پس ازین ثابت شد که موسی بعد فراغ از مناجاة وباخذ الواح

جواب اشکال با موسی بمعاینه گاو وساله پرستی غضبناک شد یا قبل از غضبناک از طور حکمت از طور گاو وساله پرستی بود

رجوع الی القوم کرده بود و بقول دیگر قبل الاربعین از طور برای اصلاح قوم آمده رجوع الی الطور کرد پس بعد انقضای ایام عشره مع الواح توراة الی القوم مرة ثانیه رجوع فرمود **اقول** اینهم ضعیف بغیر دلیل میباشد **قول ثالث** اصح الاقوال است که خالق بعد اعطار توراة درهمان وقت بر طور اعلامش اطلاع بموسی داد از افتتان یهود ثم الله اعلم **بحث ثالث** غضبان بمعنی **اول** آنکه مراد از اسف حزن و غم است چه بمحض سمع خبر گاو ساله پرستی غضبناک بر قوم و غمگین مع حزین برای تبدیل صلاح باقبح قبایح بود **و موید** این قول یعقوب بر فراق یوسف بقوله یا اسفی باشد **و** در اینجا یعقوب نهایت حزین و غمگین گردیده بگریه نابینا شد **و** دو لفظ متغایر بدو معنی یکجا احسن است **و** در لغة هم اصل الحزن وارد است **پس** حمل بر دو معنی اولی میباشد **و** این قول از احد القولین ابن عباس **و** حسن **و** سدی شمرده اند **ثانی** اسف شدید الغضب است لهذا بعد غضبان ذکر کرده که آن حضرت رجوع الی القوم باشد غضبان رجوع کرده **و** همین ثانی الروایتین از ابن عباس **و** قول ابو دردا **و** عطار خراسانی **و** مختار زجاج است و احتجاج کردند بقوله تعالی فلما آسفونا انتقمنا منهم ای اغضبونا **ثالث** نزد ابو مسلم غضبان علی قومه لعبادتهم العجل متلهفا علی فوت مناجاة ربه **و** همین مختار واحدی است **بحث رابع** بئس ما خلفتمونی **سوال** اگر بئس از افعال ذم است **پس** فاعل **و** مخصوص بالذم او کجا است **جواب** بدانکه او در اینجا نکره موصوفه و فاعل ذم از بئس مضمر در او تفسیرش ما خلفتمونی میکند **و** مخصوص بالضم محذوف تقدیرش بئس خلافة خلفتمونیها من بعدی خلافتکم میباشد **بیضاوی** هم همین گفته و ما نکرة موصوفة یفسر المستکن فی بئس **و** المخصوص بالذم محذوف **و** تقدیره بئس خلافة خلفتمونیها من بعدی خلافتکم **بحث خامس** در معنی بئس ما خلفتمونی من بعدی ای بئسما عملتم خلفی و بئس الفعل فعلکم بعد ذهابی الی میقات ربی یعنی نهایت بد و زشت رفتار و عمل کردید شما بعد از رفتن من بسوی طور و منکر و قبیح فعلی کردید در خلافة من در اخذ گاو ساله بالهیة و عبادة او **سوال** این خطاب بئس ما خلفتمونی بکیست **جواب** مفسرین دو قول دارند **قول اول** مخاطب عبده گاو ساله سامری و تبعه کلهم میباشند که شما قبیح رفتار و اعمال و افعال بترک اله حق و بعوض او اخذ عجل عبادة او در خلف و عقب من کردید و حال آنکه شمارا وصیت کردم بهارون و اورا خلیفه خود در شما معین و مقرر کرده بودم که بغیر امر هارون و بلا اجازة و بلا رضاء او اصلا کاری اختیار نکنید و بخلاف امرم و بخلاف وصیتم هارون گاو ساله پرستی کردید اینحالة اشد و اقبح قبایح میباشد **قول ثانی** این خطاب بخاصان مومنین متقین صالحین میباشد و راس اینها هارون نبی و یوشع و کالب امثالهم اصحاب او بودند بدلیل قوله تعالی حکایة عن موسی لهارون اخلفنی فی قومی **پس** تنا بر آن چنین معنیش میباشد ای هارون و ای مومنین مخلصین از تبعه هارون شما بد خلافتی بعد من کردید بترک امر و نهی و بعدم منع از اتخاذ عجل بالهیة و عبادة او بعوض خالق کردند و با ... شتی جهال از تشریک الهی و از تعبید غیر او تعالی **و** شما جد و جهد و بذل قوة و طاقة لازم و واجب و باز داشتن مردم از تشریک نعم و تعبید بغیر و سجاده جوع ... تا اینها مشرک و کافر باشند بعد ایمان شدند **سوال** بعد قول بئسما خلفتمونی لا فایدة قوله تعالی من بعدی میباشد چه در خلفتمونی معنی من بعدی میباشد در افصح کلام الله لغو کلمه چرا باشد **جواب** لغویة کلام من بعدی لازم نمیاید چه این بعدی متضمن افعال خلافة است کما قال جمع منهم الزمخشری ومن تبعه کالرازی **و** النیشاپوری **و** البیضاوی **و** الخطیب **و** التفتازانی **و** خازن البغدادی وغیرهم **قلت** معناه من بعد ما رایتم منی من توحید الله تعالی ونفی الشرکاء عنه **و** اخلاص العبادة له او من بعد ما کنت احمل بنی اسرائیل علی التوحید و اکفهم عما طمحت ابصارهم من عبادة البقر حین قالوا اجعل لنا الها کما لهم آلهة **و** من حق الخلفاء ان یسیروا بسیرة المستخلف من بعده ولا یخالفوا ونحوه فخلف من بعدهم خلف ای من بعد اولئک الموصوفین بالصفات الحمیدة انتهی عبارة الکشاف عینا حاصل آنکه باعتبار توجیه خطاب خلفتمونی الی بنی اسرائیل معنیش آنکه ای بنی اسرائیل و ای سامری بدکرداری و رفتاری در غیاب من کردید بعد از آنکه دیده بودید مرا بر توحید اله واحد و نفی تشریک نعم **و** تخلیص عبادة مر او را بود م و شما را هم بر همین گرفتم و او ... شما چگونه ترک خالق کرده گاو ساله پرست شدید **و اما** بنا بر توجیه ثانی که خطاب بهارون و بتبعه مخلصین مومنین هارون میباشد معنیش چنین میباشد شما دیده بودید که من بنی اسرائیل را همیشه حمل بر توحید اله میکردم و باز میداشتم چشمها و میلان بنی اسرائیل را از عبادة گاو ساله وقتیکه بانظار ایشان گاو پرستی موثر نمود و در قلوب ایشان محبوب و رسوخ گردیده درخواست اجعل لنا الها کما لهم آلهة کرده بودند **و** از حق و فرایض خلفا همین بود که خصلة و سیرة ایشان مطابق و موافق سیرة و خصلة مستخلف بعد او بوده باشد در امور نه تخلف و مخالفت آن پس تخلف و مساهله و مسامحه کردند ایشان در اهتمام و انتظام این تا اصنام گاو ساله پرستی ناشی و حاصل شد در بنی اسرائیل **و موید** این آیة قال یا هارون ما منعک اذ رایتهم ضلوا ان لا تتبعنی افعصیت امری میباشد **اشکال** بنا بر توجیه خطاب ثانی بخطاب موسی بهارون ایا از روی

حواب بئس ما خلفتمونی سوال مع جواب

میباشد

جواب اشکال بر توجیه خطاب بهارون قبل ... میباشد ۱۲

علم موسی بود

علم موسے بود لہٰذا ہارون بنی را حمل بر مسامحہ و تخطیہ کردیا بلا علمی نزدیمادظنا و قیاسا بود و یرا اول لازم میاید خطا ہارون نبی معصوم کہ او بترک لوازم خلافت از ترک
امر و نہی عاصی گردید و از نبی معصوم صدور خطا ممتنع است و بر ثانی یعنی اگر بلا علمی این حال این قیل و قال بنیاد بود پس جہل کلیم اللہ الجلیل لازم میاید و ایضا
سوء خلق موسے بنبی اللہ المعصوم ہارون الجمیل لازم میاید و سوء ظن بادنی مومن ممنوع و محذور است جواب ما میگوئیم کہ قیل و قال کلیم اللہ با ہارون نبی اللہ
المعصومین من باب العلم و من باب سوء الظن نبود بل من باب الاستفہام و استعلام کیفیۃ وقوع این اصنام پرستی بود و دریافت حالۃ از ہارون چرا
و بچہ سبب بوقوع آمد اینحالۃ و تو کجا بودی و توجہ کردی با اینہا در اینحالۃ بدلیل آیہ مزبورہ بالا یا ہارون ما منعک اذ رأیتہم ضلوا الخ اشکال باطل میباشد
ایراد و لما رجع موسی الی قومہ غضبان اسفا صریح است کہ موسی بکمال غیظ و غضب ازطور برگردید و انخطاب بئسما خلفتمونی من بعدی اگر راجع بہارون
باشد لازم میاید کہ موسی بنہایت غیض و بکمال غضب انفعال و انجال و اخذ راس اخیہ ہارون یجرہ الیہ بیگناہ از موسے بوقوع آمدہ و از نبی جلیل کلیم اللہ
چرا چون اقاویل و افاعیل بجا نیس بصدور بیاید جواب بدانکہ موسے کلیم ہرگاہ ترک لہ و اخذ گاوسالہ بالہ و عبادۃ او از قوم بنی اسرائیل اجمالا شنید البتہ بغضب
و غیظ او ناشی شد مصداق الحب فی اللہ والبغض فی اللہ بل بر مکلف تکلیف بیزاری و اظہار نارضائی و غیظ و غضب از وقوع منکر واجب و منکر است تنبیہ
ہرگاہ این واضح شد کہ غیظ و غضب موسے امر تکلیفی بود و برائے حصول اصنام پرستی بر قوم عصاۃ ناشی شدہ پس ایراد باطل شد چہ آنحضرت را غیظ و غضب
بر ہارون و ایضا از ہارون منکرے حاصل نشدہ بود و آنحضرت راس ہارون را بسوی خود کشیدہ بحالۃ غیظ و غضب و اسف علی ارتداد القوم و از و پرسید
کہ چرا چنین شدہ بوجود تو پس این مقبوح و مقدوح نیست چہ غیظ و غضب او للہ مر ارتداد قوم بودہ و اگر جر راس والی نفسہ بلا املاک نفس بہیجان طبیعۃ
علے کفر القوم بوقوع آمدہ نہ بر تقصیر ہارون فی الواقع باز ہم قدح ندارد چہ افعال غیر اختیاریہ موجب مدح و قدح عقلا و شرعا اصلا نمیباشد چہ اینحالۃ اللہ تعالی بود
حمل اینحالہ بر اقاویل و افاعیل اجاہیل کہیل سایل میباشد و جواب دیگر از اساطین اعلام عنقریب میاید بحث سادس اعجلتم امر ربکم ای مخاطبین بنی
اسرائیل ای سامری سبقۃ و سرعۃ و عجلۃ کردید در امر پروردگار خود و مفسرین در لفظ عجلۃ وجوہ دارند نزد ابن عباس سبقۃ در بکم فلم تصبروا الی رجوعی نزد
حسن یعنی سبقتم وعد ربکم الذی وعدنی من الاربعین لیلۃ نزد جبی اعجلتم بعبادۃ العجل قبل ان یاتی حکم ربکم بیعنی قول کلبی است نزد جبائی
اعجلتم امر اللہ بعبادۃ تخاصمہ لہ و عدلتم الی عبادۃ العجل و بقولے اعجلتم سخط ربکم بعبادۃ العجل تنبیہ عجلۃ در لغۃ بمعنے تقدیم ہر فعلی بسرعۃ
بر فعل دیگر قبل الوقت میباشد در تفسیر کبیر در لباب گفتہ معنی العجلۃ التقدم بالشئ قبل وقتہ و لذلک صارت مذمومۃ و السرعۃ غیر مذمومۃ
لان معناہا عمل الشئ فی اول وقتہ بدلیل قول موسی و عجلت الیک رب لترضی در مجمع فرمود و العجلۃ التقدم بالشئ قبل وقتہ و السرعۃ عملہ
فی اول وقتہ و لذلک صارت العجلۃ مذمومۃ و یقال عجلتہ ای سبقتہ و اعجلتہ استعجلتہ در مصباح گفتہ از باب تعب عجل عجلا و عجلۃ بمعنے
اسرع فہو عاجل و منہ العاجلۃ الساعۃ الحاضرۃ و عجلت الی الشئ بمعنی سبقت الیہ و در آیہ خلق الانسان من عجل ہو حلی القلب و المعنی خلق العجل
من الانسان یعنی آیہ خلق الانسان من عجل این من باب القلب است پس معنیش آنکہ آفریدہ شدہ عجلۃ و سرعۃ در امور از انسان و یحتمل من زاید باشد فمعنا
خلق الانسان عجولا آفریدہ شد انسان عجول و سریع فی الطبیعۃ و یحتمل و ہو اقوی الوجوہ فی در اینجا مفید باشد پس تقدیرش خلق فی الانسان من عجلۃ
الطبیعۃ باشد یعنی آفریدہ شد در انسان سرعۃ طبیعۃ لہذا السرعۃ و سبقت در مقتضیات و شہوات نفسانی خود میکند و وجوہ آخر اند در تفسیر خود این ایہ موضع خوش بیان
بحث سابع و القی الالواح و اخذ براس اخیہ یجرہ الیہ یعنی کلیم اللہ حامل الواح توراۃ بودہ بدانکہ جر یجر جرا بمعنی جذب و این ہر دو بمعنی کشیدن می باشد
چنانچہ جر نفع و جلب جذب نفع میگویند و ایضا جلوہ جرا کشیدن کفع بسوی خود منتہی طریحی فرمود الجر بالجیم المعجمۃ و الفتح و التشدید الجذب و منہ
جر الاب الولاء اذا اعتق و اصل الجر من السحب و ایضا بمعنے انار معروف من خزف و الجع جرار ظرفی بمعنے سبوی بزرگ برائے نگہداشتن
آب و غلہ و امثال آن میباشد و جریرہ بمعنے گناہ و جنایت است بر فعل آن در دنیا تعزیر و ملامۃ و در آخرۃ عذاب است و سمیت بذلک لانہا مجر المعقوبۃ الی الیہا
و منہ الدعا یا من لم یواخذ بالجریرۃ و لم یہتک الستر بحث ثامن در وجہ تفسیر اینجملہ مزبورہ یعنی وقتیکہ حضرت موسی از مقام طور مع الواح توراۃ
برگردید ہرگاہ کل یا اکثر بنی اسرائیل را عاکف بر عبادۃ گاو سالہ دید غیظ و غضب لا نہایۃ آن حضرت را ناشی شد ہر چند قبل بر این بر طور از زبان خدا کفر
و ارتداد اینہا اجمالا شنیدہ بود اما شنیدہ کی باشد مانند دیدہ پس زمام اختیار از دستش بکمال غیظ و غضب للہ تعالی برآمد حتی لا تملک نفس خود نبود
بقولی الواح توراۃ از دستش بلا اختیار افتاد چنانچہ مرات و کراۃ معاینہ گردیدہ صاحب مزاج صفراوی را بکمال غیظ کل بدنش سخت میلرزد و می جنبد

خطاب ایراد و جواب و توجیہ
خطاب اول ہارون ۲

یعنی سبقت بعمل بیع از آنکہ بیاید امر رب ما
پیشتر تعیین کردہ در وعدہ بعبادت مشغول گشتید
از جہت عجلت و مستعجلی کہ غضب و عجلت می کنند

چنانچه اشتد بارتعاش کل من تحتش بحال میلرزد و متزلزل میشود و بقول کشف منجز الواح توراة را بر زمین انداخت چونکه نزد بعض الواح از زمرد بودند
منکسر گردیدند چهار لوح باقی از آن بلا شکستن ماندند و جمازت دفعة سرو ریش برادر خود هارون نبی را گرفته بسوی خود کشید پس درینجا اصحاب الروایة
وارباب سیر و التفسیر بالاتفاق نقل کردند که بالقاء موسی الواح منکسر شدند یا کل الواح منکسر شدند یا بعض الواح دران دو قول دارند اول مستفاد از
عرایس ثعلبی میشود که بعد اخبار الهی از افتتان قوم اجمالاً شنیده و هرگاه نزد قوم رسید فلما راهم حول العجل و ما یصنعون القی الالواح من یده فتکسر
فصعد عامتها الکلام الذی کان ولم یبق منها الا اسدسها ثم اعیدت لوحین پس و قتیکه معاینه کرد دور گاؤ سال صنعة و عبادة قوم بجل انداخت الواح توراة
از دست خود پس شکستند الواح توراة یعنی کل الواح مکسور گردیدند و قطعات مکسوره الواح صعود بآسمان کردند مع تمام کلام منزل آن و باقی از آن در دنیا
اندک شش یک آن پس از آن دو لوح بدنیا عود کردند پس فکر این ثعلبی از ابن عباس روایة کرده قال لیس المعاین کالمخبر قال الله تعالی لموسی
ان القوم قد فتنوا فلم یلق الالواح فلما عاین القی الالواح فکسرها و رواه ایضا الخاصة و العامة منها الشیخ الطبرسی و الشیخ ابو الفتوح الرازی
و الثعلبی و السیوطی فی الدر المنثور و غیرهم یعنی پیغمبر فرموده که شنیده و معاینه دیده شده چون خبر شنیده مساوی نمیباشد و او سبحانه موسی را از افتتان
قوم خبر اجمالاً داده و در الوقت القاء الواح نکرده بود پس و قتیکه حالة ایشان را معاینه کرد الواح را از دست بینداخت پس بقطعه قطعه مکسور گردیدند ثعلبی
در همین جا روایة تمیم داری کرده قال قلت یا رسول الله مررت ببلدة صفتها کیت و کیت قریبة من ساحل البحر فقال صلعم تلک انطاکیة اما ان فی غارها
من غیر بلا انضاض من الواح موسی و ما من سحابة شرقیة و لا غربیة تمر بها الا القت علیها من برکاتها و لن تذهب الایام و اللیالی حتی یسکنها
رجل من اهل بیتی یملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً قالوا فلما رای موسی ما صنع قومه من بعده من عبادة العجل اخذ بشعر راس اخیه هارون
بیمینه و لحیته بشماله کان هارون قد اعتزلهم فی اثنی عشر الفاً لم یعبدوا العجل الخ حاصل آنکه تمیم داری عرض حال کرد بحضرت رسول صلعم که من بشهری
گذشتم که وصفش چنین چنین بوده قریب بکناره بحر پس پیغمبر صلعم فرموده که او بلد انطاکیه است اما در آنجا غاریست از غارهای آن بلاد و دران غار
و الواح مکسوره موسی زیر پاشیده میباشد و هیچ ابری شرقی یا غربی نمیگذرد بآن غار مگر آنکه برکات خود را بران میباشد و نمیگذرند ایام و لیالی دنیا تا آنکه
ساکن آن غار میشود مردی از اهل بیت من یعنی امام دوازدهم از خلفاء حقه منصوصه مهدی آخر الزمان علیه که پر مملو میسازد دنیا و عالم ارضی را کلاً بعدل
و انصاف چنانچه قبل بران مملو شده باشد بجور و ظلم و بیداد پس مفسرین گفتند که موسی هرگاه صنعة قوم معاینه کرد که بعد گاؤ سالة را گرفته عبادة میکنند
و موسی بمعاینه آن الواح را انداخته بدست راست خود سر برادر خود هارون و بدست چپ ریش او را گرفت و بسوی خود او را میکشید و حال آنکه هارون مع دوازده هزار
مومنین بنی اسرائیل که گاؤ سال پرست نبودند از عبده عجل اعتزال کرده بود اما قول ثانی بعض الواح مکسور شدند پس مکسورات بآسمان رفتند و
آنچه غیر مکسور بود در دنیا باقی ماندند پس در تعیین کل الواح و در مکسورات البعض آن بالجمله خلاف کردند در لباب التنزیل و معالم التنزیل
قالت الرواة و اصحاب الاخبار کانت التوراة سبعة اسباع فلما القی موسی الالواح تکسرت فرفع منها ستة اسباع و بقی سبع و احد ما فیه المواعظ و
الاحکام و الحلال و الحرام یعنی اصحاب روایة و ارباب سیر و اخبار گفتند که توراة هفت سبع بود و هرگاه موسی آنرا القاء بر زمین کرده مکسور گردیدند الواح آن بالا
بآسمان برده شد شش سبع آن و باقی ماند از آن یک سبع آن که در آن مواعظ و احکام حلال و حرام بود در در منثور از ابن عباس روایة کرده قال
اعطی الله موسی التوراة فی سبعة الواح من زبرجد فیها تبیان لکل شیء و موعظة بالنور مکتوبة فلما جاء بها فرای بنی اسرائیل عکوفاً علی العجل فرمی
التوراة من یده فتحطمت و اقبل علی هارون فاخذ برأسه فرفع الله منها ستة اسباع و بقی سبع فلما ذهب عن موسی الغضب اخذ الالواح و فی
نسختها هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون فیما بقی منها حاصل توراتیکه از خدا بموسی عطا شده بود در هفت الواح زبرجد بیان هر شیء دران و موعظه
آن بنور مکتوب بود پس و قتیکه موسی دید قوم عاکف بر عبادة گاؤ سال اند پس توراة را از دست بر زمین انداخت ریزه ریزه قطعه قطعه شد و زود بهارون
آورد و سرش را گرفت و خدا شش سبع توراة را بالا بآسمان برد و باقی حصه هفتم آن در زمین ماند و بعد ذهاب غضب از موسی اخذ الواحی کرد که دران خاص
هدایت و رحمة بود و مرانا نیز را از بنی اسرائیل که راهب خدا ترس بودند در در منثور بواسطه ابو عبید و ابن منذر از مجاهد و او از سعید بن جبیر روایة کرده قال
کانت التوراة من زمرد فلما القاها موسی ذهب التفصیل و بقی الهدی و الرحمة و قرء و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلاً لکل شیء و قرء و لما
سکت عن موسی الغضب اخذ الالواح و فی نسختها هدی و رحمة و لم یذکر التفصیل بقولی الواح عشره بودند و هفت از آن مکسور گردیده و پنج لوح آن الا کسر

متضمن موعظة و احکام شریعة آن باقی ماندند و همان پنج اسفار نزد ائمه اہل بیت محفوظ تا ظهور مهدی آخر الزمان اند و بقولی الواح شش بودند و چهار الواح
آن بلا انکسار از قسم مواعظ و ہدایة در دنیا باقی ماندند و مکسور آن با مر الہی بآسمان صعود کردند **اشکال عظیم** بنی کلیم اللہ اعظم انبیاء بسبب نہایة غیظ و غضب
یکدفعه الواح کتاب الہی که بید قدرة خود خدا بنور بر الواح جواہر لاماثل جمیع ما یحتاج الیه قوم موسی با تفصیل تحریر کرده از دست بر زمین بزند بنحویکه مکسور و ریزه
ریزه آن الواح بگردند و اینچنین حرکات جسارة دلالة بر توہین و استخفاف کتاب اللہ و بر نہایة جسارة و جرأة موسی میبود و آداب بر کلام اللہ میکنند این
چگونه بر بنی علیم معصوم کلیم جایز بوده چه نزد فقہاء اگر کسی قرآن را در قاذورات بیندازد یا بر زمین بیا نکه بپائی بان بزند یا لا اعتنائی بان یا پائی بسوی
آن بکند عمدا و قتل بجهة توہین و تکفیر او بالاخلاف باشد **جواب اول** بنا بر مذہب مجوزین معاصی بر انبیاء اللہ بفعل صغیره خواه کبیره بحال نبوة هم غیر
ما خوذ و بسبب نبوة معاصی انہا بکفر میکردند اشکال ساقط بالراس است **جواب ثانی** نزد منزہین انبیاء و خلفاء و ائمہ علیہم السلام این حالت موسی از
القاء الواح واجب التاویل است **و مجمله** تاویلات اینست که لفظ القاء محمول بر افتادن از دست بلا اراده و پراندن انداختن بالاراده سخت است **اما** نبوة
مستلزم کمال علم و عصمة است لہذا احمل القاء بر وجه اول جایز بل لازم است که غضب و غیظ موسی للہ بوده **و** کل بدنش بحرکة و تزلزل آمده از دستش الواح
خطا شدند چه بمعاینه گاو سالہ پرستی توجه قلبی او متوجه بسوی قوم عبده اصنام بود بلا اراده و از دست او افتادند قدحی عاید نمیشود **و منها** آنحضرت مزاج
صفرائی طبعا تیز و تند مزاج هم بود **و** از لوازم آن مزاج آنست که نزد معاینه و وصول منافی و غیر ملائم یکدفعه غیظ و غضب در مزاج ناشی میشود اکثر و اغلب کل
ظاہر و باطن بدن بتزلزل میاید بحرکة شدید چون رعشه شدیده مرتعش میکند و متماسک نفس خود شده نمیتوانند و زمام اختیار از دست او میرود **و** اینجا
سبب غیظ و غضب باشد موسی معاینه اقبح قبایح کل یا اکثر قوم بالیقین بود **پس** سبب این غیظ موسی هرگاه فی الواقع جایز غیر ممنوع و لا مقدوح
بود پس بلا اراده و لا توہین و لا استخفاف الواح کتاب اللہ بر القاء کرده قدحی و قبحی از او بوقوع نیامده **و** مویدش آنچه از فحول علماء تفسیر چون صاحب
التیسیر و المدارک و **بیضاوی** فرموده در ذیل و القی الالواح ضجرا عندما سمعه حدیث العجل غضبا للہ و کان فی نفسه شدید الغضب
و کان هارون الین منه جانبا **و** لذلک کان هارون احب الی بنی اسرائیل من موسی **در کشاف** در القی الالواح فرموده طرحها لما لحقه من
فرط الدهش و شدة الضجر عند استماعه حدیث العجل غضبا للہ **و** حمیة لدینه **و** کان فی نفسه حدیدا شدید الغضب **و** کان هارون الین منه
جانبا و لذلک کان احب الی بنی اسرائیل من موسی اشکال علی کل حال عاید نمیشود ثم اللہ اعلم **اقول** و القی الالواح در کتاب اللہ هست **اما** کسر الواح در
قرآن مذکور نیست **و فخر رازی** و تبعه او گفته لیس فی القرآن الا انه القی الالواح فاما انه القاها بحیث تکسرت فهذا لیس فی القرآن **و** انه لجرأة عظیمة
علی کتاب اللہ **و** مثله لا یلیق بالانبیاء علیہم السلام **مخففا** سعی در معنی و اخذ براس اخیه و یجره الیه یعنی و موسی بمحض القاء الواح بدست راست
سر و بدست چپ ریش برادر خود را گرفته بسوی خود میکشید **و هارون** برادر بزرگ مادری موسی سه سال از ابتداء عمر موسی بود بتوهم آنکه او تقصیری در حمیة
و حمایة و حفاظت دین کرده باشد **و** مع هذا الحال هرگاه از زبان هارون حقیقة حال لا دنیا (؟) شنیده از توهم عدم اهمال از هارون تسلی و تسکین خاطر موسی شد
پس دعا کرد بقوله رب اغفر لی و لاخی هارون **اما** غضب بر مرتدین مشتعل و باقی ماند **اشکال** بر نبی کلیم اللہ چنین حرکة مجانین یعنی اخذ سر و ریش
هارون معصوم کشیدن بعیان خلایق نیک و بد چگونه جایز باشد چه در این توہین و تحقیر هر دو بود **و** ادنی بدگمانی نسبت با دانی مومنین بشرع اسلام ممنوع است
فضلا عن الانبیاء علی الانبیاء علیہم السلام **جواب** بوجوه است **اولها** ان موسی انما فعل ذلک مستعظما منفکرا فیما کان منهم کما یفعل الانسان
بنفسه مثل ذلک عند الغضب و شدة الفکرة فیقبض علی لحیته و یعض علی شفته فاجری موسی اخاه هارون مجری نفسه فصنع به ما یصنع
بنفسه الانسان عند حالة الغضب فی الفکر یعنی موسی را چنین حالة غیظ و غضب باستعظام و تفکر در آنچه بنی اسرائیل کردند ناشی شد چنانچه بسا احیان مردم
غضبان بفرط غیظ و غضب بشدة فکر بسر خود میزند و ریش خود بدست میگیرد و بدندان دست خود را میکند و لب زیرینه زیر دندان میگیرد **و هارون**
چونکه از یک پدر و مادر و برادر بودند **و** او را جاری مجرای نفس و جان خود میدانست **پس** با وکرد آنچه آدم غضبان ببدن و بجان خود میکند **و** منقول
راس و سر امامیه شرف السادة حضرة علم الهدی **سید مرتضی** در تنزیه الانبیاء **و** از معتزلہ ابو علی جبائی هست **و** بعد سید این گفت هذا من الامور
التی یختلف احکامها بالعادة فیکون ما هو اکرام فی موضع استخفافا فی غیره **و** یکون ما هو استخفاف فی موضع اکراما فی آخر و ایضا تختلف الاحکام
بحسب عادة میباشد پس آنچه من باب الاکرام در موضعی میباشد بجائی دیگر همان استخفاف محسوب میشود و میگردد **و** آنچه در موضعی استخفاف باشد در موضع آخر

جواب اشکال موسی بن عمران بغضب الواح را بر زمین زد که الواح مکسور شد نزد این جسارة است و استخفاف

جواب اشکال کشیدن ریش هارون

موسی بن عمران چنین حرکت مجانین چگونه نمود

اکرام میشود **ثانیها** انه اراد ان یظهر ما اعتراه من الغضب علی قومه لاکبار منهم ما صاروا الیه من الکفر والارتداد فصدر ذلک منه للتالم بضلال
ضلالهم واعلامهم عظم الحال فلینزجروا منه وعن مثله فی مستقبل الاحوال یعنی اراده کرد موسی باظهار آنچه او را لاحق ولاصق شد از غیظ وغضب
برقوم برای صدور اکبر کبایر از آنها از کفر وارتداد پس صدور اینحاله تالم وریخ وتعب از آنحضرة بضلالة ضلال ایشان بغرض اعلام ایشان از عظم سوء حال
ومآل دنیا وعقبی تا منزجر شوند از ان منکر وقبح الحال واتیان واقدام بمثل آن در مستقبل از منه والاحوال **و** همین قول شیخ سدید رشید حضرت شیخنا المفید محمد
بن نعمان ونتیجه او از عموزاده آنحضرت شیخ المشایخ ابو الفتوح میباشد **ثالثها** انه انما جره الی نفسه لینا جیه ویستبرء حال منه **لهذا** اظهر هارون
برائة نفسه لما اظهر برائته فدعی له موسی لنفسه وله للتهمة بقوله رب اغفر لی ولاخی یعنی کشیدن هارون بسر وریش گرفته بسوی نفس خود برای
راز گوئی در بین خود هر دو برادر بود **و** هر گاه برئة از هارون شنید پس اظهار کرد برائة برای خود و برای هارون بدعا بقوله ای پروردگار من بیامرز مرا و برادرم
هارون را **و** همین قول شیخنا الطبرسی میباشد **رابعها** ان موسی لما رای بهارون مثل ما به من الجزع والفزع والقلق اخذ برأس اخیه هارون مسلیا
فکره هارون ان یظن الجهال ذلک استخفافا فاظهر برائته هارون بالدعاء له اذالة للتهمة یعنی هر گاه موسی دید بهارون مثل آنچه بخود وش از جزع
وفزع وقلق بود لهذا موسی اخذ سر برادر خود بغرض تسکین گرفت **و** هارون او را مکروه شمرد بانیجهة که جهال گمان برند استخفاف کنند پس برای اظهار برائة
هارون بدعا کرده بغرض ازالة تهمة **خامسها** انه انکر علی هارون ما تبینه فی سورة طه ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن الایة **و** همین قول
ابو مسلم اصفهانی است یعنی ابو مسلم گفت که موسی را غرض در اخذ راس وریش هارون انکار بر هارون بود و هر گاه بحسب آیات سوره طه از هارون شنید
متنبه شد که اصلا تقصیری واهمالی در ان نکرده اما سعی او بیش نشد و قول او اصلا قبول نکردند **سادسها** از مختری در ذیل واخذ براسه فرموده ای بشعر
راسه یجره الیه بذوائبه **و** ذلک لشدة ما ورد علیه من الامر الذی استفزه **و** ذهب بفطنته ظنا باخیه انه فرط فی الکف یعنی موسی سر هارون
را گرفته بسوی خود کشید بجهة ورود آنچه فهم وفطانتش ربوده بود از و بگمان وتوهم آنکه هارون تقصیر وتفریط کرده باشد در باز داشتن قوم از گوساله
پرستی پس وقتیکه مجبوریة هارون شنید که قریب بود که او را بجهة منع از عبادة عجل قتل نمایند پس از جانب برادر تسکین یافت **سابعها** آنچه حضرت
علم الهدی در **تنزیه الانبیا** در ذیل این آیه والقی الالواح الی قول هارون ولا تجعلنی مع القوم الظالمین **و** بر اشکال ان فرموده **الجواب**
قلنا لیس فیما حکاه الله تعالی من فعل موسی واخیه ما یقتضی وقوع معصیة ولا قبیح من واحد منهما وذلک ان موسی اقبل وهو غضبان علی قوم
لما احدثوا بعده مستعظما لفعلهم منکرا فیما کان منهم فاخذ براس اخیه یجره الیه کما یفعل الانسان بنفسه مثل ذلک عند الغضب فی شدة الفکر
الا تری ان المفکر الغضبان قد یعض علی نفسه ویفتل علی اصابعه ویقبض علی لحیته فاجری موسی اخاه هارون مجرای نفسه فصنع به ما
یصنع الرجل نفسه ثم ذکر ما ذکر فی الوجوه المسطورة انفا لا حاجة الی اعادتها **ثامنها** رازی هم از جانب مثبتین عصمة انبیا در جر راس هارون
الی نفسه فرموده ان موسی جره الی نفسه لیساره ویستکشف منه کیفیة تلک الواقعة **فان قیل** فلما ذا قال یا بن ام ان القوم استضعفونی **قلنا**
الجواب عنه ان هارون خاف ان یتوهم جهال بنی اسرائیل ان موسی غضبان علیه کما انه غضبان علی عبدة العجل فقال له یا بن ام ان القوم
استضعفونی وما اطاعونی فی ترک عبادة العجل وقد نهیتهم ولم یکن معی من الجمیع ما امنعهم به عن هذا العمل فلا تفعل بی ما تشمت اعدائی
به اعدائک فان القوم یحملون هذا الفعل الذی تفعله بی علی الاهانة علی الاکرام انتهی **تنبیه** پس جمهور مفسرین انبیا اکتفا در اینجا بر القاء الواح
بغیر کسر اینها کرده اند زیرا که کسر الواح خاص از کتاب الله هر گاه ثابت و واضح نباشد **پس** اعتقاد وقول بکسر اینها خلاف عصمة انبیا و کتاب الله میباشد چه بجنین القاء
لا ابالانی از موسی کلیم علیه لازم وتوهین واستخفاف بکتاب الله تعالی عاید می شود **و** آن محال وممتنع از مطهرین معصومین انبیا علیهم السلم میباشد **و** اقوال بعض
اخبار احاد که صریح بر کسر الواح وارد اند مطابق تواریخ یهود و واجب الترک اند زیرا که منافی ومعارض صحیح کتب الله القران المجید الحمید اند **بقاعدة کلیه**
هر چیز یکه معارض ومنافی قرآن باشد هر چند صحیح الاسناد باشد **و** لکن بجهة فاسد بودن الفاظ متن او غیر صحیح وغیر معمول است **بلی** اگر توفیق آن بمطابق
برهان **و** محکم تاویلش ممکن باشد ماول شود والا فیجب الطرد والترک تا معارضه ومنافاة از بین زایل شود ثم الله اعلم **بحث عاشر** در ابن ام دو قرائة اند
قرائة ابن عامر **و** حمزه **و** کسائی **و** ابو بکر از عاصم بل قرائة کل اهل کوفه ابن ام بکسر میم در اینجا **و** در سوره طه بتقدیر ابن امی است بحذف یاء اضافی واسقاطی
لان مبنی النداء علی الحذف فبقی الکسر علی المیم بغیر اظهار الیاء لیدل علی الاضافة کما قال ثم یا عباد **قرائة باقی قول** بفتح میم در هر دو جا در سوره تین است

پس در سبب شغل

پس در سبب فتح میم یا ابن ام دو قول اند احدهما نزد طایفه ابن و ام هر دو بکثرة استعمال اسما واحد چون خمسة عشر و حضرموت گردیدند و همین قول
جمعی از مفسرین نحاة منهم قول زمخشری است ثانیهما نصب ام بر حذف الف مبدله از یاء الاضافه اصلش یا ابن اما میباشد چنانچه شاعر هم گفته شعر یا ابن امّا لا
تلومی واهجعی شاعر در اینجا عمّا را بالفتح خوانده و باقی گذاشته و الف را در یا ابن عمّا بکثرة استعمال شد پس یا ابن عمّ باقی ماند و همچنین در این هر دو صورة الف امّا
در آخرش حذف گردیده و یا ابن امّ بر فتح باقی نهادند تا دلالة بر حذف الف و فتح میم یا ابن عم کند تبصره از قرائة شاذه از مجاهد نقل کردند که تشمت بالیاء و
بالتاء بفتح اول و المیم و الاعداء نیز منصوب خوانده شد امّا نصب ابن بتقدیر حرف نداء است چون قال یا ابن ام بحث حادی عشر لفظ ام بمعنی
مادر باشد که از و میزاید و او مرجع ولد میباشد و در لغة ام بضم اول و ادغام میم بمعنی اصل شیء است کما قاله فی المصباح و ام الشیء اصله و الام الوالدة
وقیل اصلها امّهة و لهذا یجمع علی امهات و بقولی اصلش امات بغیر ها باشد و بقولی امهات و امات دو لغة اند و در ناس امهات و در غیر انسان
از حیوانات و غیره امات بلا ها بکثیر الاستعمال و بلفظ امهات قرآن آمده بقوله و ازواجه امهاتهم نزد اهل اشتقاق ماخوذ از امّ یأمّ امّاً از باب قتل بمعنی
قصد فی الاصالة است پس نزد اهل معانی مادر را بام نامیدند چه اصل و مقصود ولد میباشد و مقتدا را امام نامیدند چه مقصود و ماموم منه مقتدا بان
میباشد و ام الکتاب لوح محفوظ را نامیدند چه اصل کتب منزله میباشد و ام الکتاب نیز بقرآن میگویند چه ماخذ مرجع کل کتب علوم دینیه است و مکه معظمه را ام القری
نامیدند چه اول و اصل کل قری و بلاد دنیا است زیرا که اول زمین مکه آفریده شد و از ان مدحو و مبسوط کل زمین شد و اول آبادی دنیا بلد مکه بدست آدم و بقولی اول
بدست ملائکه شد بنا آن مقام و بلد شد و قوم عرب را امّی نامیدند چه ایشان از کتابی منزل تا مجیء قرآن بیاموده آمده و ایشان بلا علم کتب الهی بودند و علوم الهی نمیدانستند
وقال فی المصباح الامّی فی کلام العرب لا یحسن الکتابة فقیل نسبة الی الام لان الکتابة مکتسبة فهو علی ما ولدته امه من الجهل بالکتابة یعنی عرب را
امّی برای آن گفتند که ایشان نوشتن و خواندن از روی کتاب نمیدانستند چه نوشتن و خواندن اکتسابی است و قوم عرب اصل کتابت بالذات نمیدانند لهذا منسوب الی الام
باین جهة شدند و قرآن هم بهمین معنی آمده بقوله هو الذی بعث فی الامیین رسولا پس امیین اهل مکه و قوم عرب را نامیده و قیل ذلک نسبة الی امة العرب لانه
کان اکثرهم امیین سوال خاتم الانبیاء را چرا مدح بوصف امی بودن آنحضرت کرده و نسبت با امیت چه معنی دارد جواب دران وجوه گفتند احدها
چونکه این پیغمبر لا سواد بود خواندن و نوشتن کتابت نمیدانستند لهذا بامی وصفش شد مع هذا کتابی آورد و از صغر روزگار همه کتب منزله را بشست و منسوخ ساخت
اشکال اعجاز آنحضرت ست ثانیها چونکه مولدش ام القری که آبا و اجداد بوده لهذا منسوب به بلدیة شده ثالثها چونکه آنحضرت از قوم امیین عرب بود و بسوی آن امیین
برسالة مبعوث گردیده پس بنا بر این امی اسناد قومی بآنحضرت میباشد رابعها آنحضرت چونکه مقصود و مرجع الیه امة الی القیمة است لهذا وصفش بامی شده هرچند
آنحضرت بتعلیم الهی نوشتن و خواندن کتابة بطور اعجاز میدانستند کما رواه الخاصة و العامة منهم العلامة ابوالبقاء در کتاب کلیات از حضرت جعفر بن محمد
الصادق علیهم السلم و نیز مویدش آنچه در خبر دیگر محو کردن از عهدنامه صلح حدیبیه بدست خود آنحضرت لفظ رسول الله است بحث ثانی عشر بدانکه لفظ کاد که
از افعال مقاربه بمعنی نزدیکی قرب چیزی شدن باشد چنانچه در مصباح گفته کاد و کیدا از باب باع بمعنی خدعه و مکر به و الاسم المکیدة و کاد و یفعل کذا
یکاد من باب تعب قارب الفعل ابن انباری از لغویین گفته کدت افعل معناه قاربت الفعل و لم افعل و ما کدت افعل معناه فعلت بعد ابطاء ازهری
گفته که بهمین معنی قرآن هم آمده کوما کادوا یفعلون معناه ذبحوا البقرة بعد ابطاء و کادوا یقتلوننی ای هم قریبون ان یقتلوننی و قد یکون ما کدت افعل بمعنی
ما قاربت بحث ثالث عشر قال ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی گفت هارون ای پسر مادر من یعنی ای برادر من از جانب مادر تحقیق قوم
بنی اسرائیل ضعیف و ناتوان ساختند مرا و ترک کردند مرا و امر و نهی مرا احدی گوش نمیداد و قریب بود که بکشند مرا و بقتل بیارند مرا آنچه امر و نهی و زجر و انکار من بر ایشان
حاصل آنکه بعضی بدیدن گوساله و بعضی شنیدن صوت هذا الهکم و اله موسی یکدفعه کل قوم بالاجتماع بسجده آن گوساله افتادند هرچند منع و زجر و انکار بلیغ شب و روز
از ان اقبح و اشنع الامور میکردم احدی گوش نمیداد تخم را و بلوی کردند عموماً بر من قریب بود که مرا بقتل برسانند و من دفع عامة البلوی ایشان کرده نمیتوانستم چه مرا
اعوان و انصار نبودند تا مقاومة در دفع اینها میکردم سوال آیا هارون برادر مادری موسی بود تا ذکرش بیا ابن ام کرده جواب متفق علیه اهل سیر و انساب
و ارباب تفسیر بالاتفاق است که هارون و موسی از یک پدر و مادر بودند ایراد اگر چنین بود پس چرا ذکرش اضافتش الی الام خاص کرد و اتحاد او هر دو از پدر
اقوی و اقرب میباشد از احد الطرفین جواب مفسرین گفتند منهم الحسن والله انه کان اخاه لابیه و امه الا انما نسبه الی الام لان ذکر الام
ابلغ فی الاستعطاف و اللین و الام فی الترحم چه تذکر نسبت الی الاب موجب شجاعة قلبی باعث و ذکر اسناد الی الام رقت و ترحم قلبی میباشد سوال پس معنی و مراد استضعفونی

بیان وجوه تسمیه ختم الانبیاء بلفظ امی علیه لغةً و شرعاً

جواب سوال ایا هارون برادر مادری بود

بعض وجه ذکر برادر مادری

وکبیده در اینجا خاص چه معنی دارد **جواب** اما کاد و ابمعنی قرب و ا بمعنی مقاربت قتلی باشد **اما** استضعفونی بقولی بجهة عدم معین و ناصر بر دفع انها مرا ناتوان پنداشتند
لهذا قریب بودند که مرا قتل کنند **بقولی** مرا ذلیل و خوار ناتوان پنداشتند لهذا قریب بود که مرا بکشند **و بقولی** مرا ذلیل شمردند و مهوا بقتلی **تنبیه** نزد آنکه
جمعی از مومنین غیر عابدین عجل نزد هارون بودند **اما** هارون مع معاونت انها دانست که مقاومة خود در دفع عامة البلوی عبده گاو ساله نمیتوانند شد لهذا ترک
دفاع و مقاتله و قهر باز داشتن ایشان کرد **پس** اینجا دلالة دارد که تا وقتیکه مظلوم مقاومة و دفاع خود نداند دفاع خصم جایز نیست **و نزد آنانکه** کل قوم کافر
شده بودند **پس** نزد ایشان مقابله و مدافعه کثرة خصام ظلمه بتن تنها بالاولی جایز نباشد **اشکال** پس سید الشهداء ابو عبد الله الحسین علیه السلم با هفتاد
و یک تن چرا و چگونه مقابله دوازده هزار لشکر یزیدیان از شامیان و کوفیان مع نهی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة در دفع آنها اقدام کرد و لازم بود که چون هارون
و برادر خود امام حسن ترک دفاع **یا** مصالحه با انها میکرد **جواب** بدانکه علم الهدی **و** شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در **شافی و تلخیص الشافی و تنزیه**
الانبیاء و سید ابن طاوس و غیرهم بوجوه جواب داده اند **و لکن احقر** میگوییم که آنحضرت در خواست متارکه و مراجعة بمدینه خود کرده بود **و**
ایشان قبول نکردند **یا** بیعة یزید لعین **یا** زنده اسیر بردن **یا** قتل آنحضرت بامر یزید علیه اللعنة و ابن زیاد لعین **پس** بر آنحضرت و آل رسول و اولاد بتول صغار
و کبار هرگاه راههای چهار طرفش را محاصره کرده بستند **و** علاوه بران آب و عاش بر ایشان باتفاق است ممنوع بالکل گردانیدند **و** آنحضرت در بیعة یزید کافر
فاجر منجاهر خلل و زلل در دین اسلام دانست **و** در اسیر شدن خود و آل و اولاد و اهلبیت صغار و کبار و ذکور و اناث توهین دین و تذلیل نبوة و خلافت دید **پس** در دفاع
ایشان بلابدی و لاچاری قیام نمود و عار و ننگ که باسلام و اهل آن عاید میشد آنرا گوارا و جایز ندانست و اورا شهید ساختند فلعنة الله علی قاتلیهم و الراضین بقتلهم
و معاونیهم و مشایعیهم و محبیهم من الاولین و الاخرین ابد الابدین **و** سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **اما جواب** آیه و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة نص صریح است که این نهی لا تلقوا در حالة اختیار و امکان مفر و منجی وارد است **و** حالة اجبار از ان خارج شد **پس** دفاع آنحضرت بحالة مجبوره و مقهوره بود
پس اشکال بحمد الله باطل محض شد **بحث رابع عشر** شماتة بمعنی شادمانی و خوشنودی و فرحة عدو بر بلای مکروه و مصیبة و غم و هم و ذلة دشمن خود **بقولی**
این اسم و **بقولی** این مصدر است از شمت یشمت شمتا **در مصباح** گفته شمت به یشمت اذا فرح بمصیبة نزلت **و** الاسم الشماتة **و** اشمت الله به العدو
در لباب گفته اصل الشماتة الفرح ببلیة من تعادیک **و** یعادیک یقال شمت فلان بفلان اذا سره مکروه نزل به یعنی اصل شماتة فرحة بی اندازه است
بدیدن بلیة و آفت کسیکه تو و او دشمن میداری و (حیثما اتفق) دشمن میدار و چنانچه گفته میشود که فلانی مسرور و خوشنود گردید بدیدن ورود مکاره و مطارح باو **در مجمع**
فرموده الشماتة سرور العدو بسوء العاقبة یقال شمت به شماتة اشمته اشماتا عرضته لتلک الحال یعنی شماتة سرور و خوشنودی دشمن بان شماتة میباشد **و** شماتت
کردم او را یعنی عارض ساختم حالة زشت و بد را باو **بحث خامس عشر** فلا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین هرگاه موسی سر و ریش برادر خود
هارون را بسوی خود کشید در آنوقت بنقول هارون مخاطب بموسی گفت که ای برادر مادری من پس مکن تو رفتار و گفتار و اطوار بمن بطوریکه ظاهر آن موهم و موجب
فرحت و سرور و خوشنودی دشمنان باشد و بگردد و مگردان مرا با قوم ستمکاران از عبده عجل یعنی مرا شریک مثل عبده گاو ساله مگردان تا انها بفعل و قول تو نسبت
بمن مسرور و خوشنود و محظوظ بان بگردند و گمان بد و توهین و تذلیل تو بمن کنند چنانچه کسی سر و ریش دیگری را باراده اجلال و تعظیم **و** بجهة شخص مقدس را باراده
بوسه دادن بروی و ریش و میگیرد چنانچه عادة جاریه و ساریه این اعصار است که وارد بین حجاج و زائرین قربان خود را معانقه و بوسه یکدیگر برده و بسر میکنند **و**
نیز مانند آنکه بزرگی دست دیگری را گرفته بسوی خود میکشد تا قریب و نزدیکتر نزد خود او را بیارد و با جلال با لجمله **پس** اعدا یا تماشابینان بیخبر از حقیقت گمان
می برند که این بطور توهین او را کشیده **و** هارون بجهة اشتباه دشمنان بجانب اینحالة گمان بد میکنند بمن و بموسی بلحضدا تا رعان موسی برا نهی فلا تجعلنی الخ گفت
افعال و اطوار انبیاء مشتبه و متهم و متاثل بظاهر مثل افعال و اقوال سفهاء جهال نشوند و گمان بد نکنند **و** عموم مفهوم حدیث اتقوا عن مواضع التهم نیز مخصوص بخاص
بالاولی میباشد **اشکال** نهی از فعل حرام میباشد پس نهی هارون تابع بر رسل متبوع معصوم چگونه بقوله فلا تجعلنی الخ جایز باشد **معهذا** اجل موسی و تنزیل
و اعلمیت هارون لازم میآید **جواب** مکرر در مجلدات این تفسیر بذا ذکر شد که امر مشترک در چند معنی واجب و ندب و اباحة و اعلام و تعلیم و تادیب است **و** همچنین
نهی هم مشترک و متضمن حرام تحریمی و تنزیهی و تادیبی و اعلام و افهام است **پس** اینجا فلا تجعلنی من باب الافهام و الاعلام است چه موسی علم نداشت که عبده عجل
دشمن جان هارون اند **پس** موسی و قتیکه از زبان هارون دشمنی گاو ساله پرستان فهمید دست از هارون برداشت **و** دعا کرد بقوله رب اغفر لی و لاخی
چنانچه اطلاع میدهی بکسی فعل هذا و لا تفعل هذا و اترک هذا و لا تقرب این امر و نهی متضمن اعلام و تفهیم حصول نفع و ضرر و مضرة میباشد بحمد الله بتنزیل این اشکال
باطل است

جواب اشکال در مقاتله امام حسین با هفتاد و دو نفر و قلیل مقابل لشکر یزیدیان کثیر که جمع شده بودند برای دفاع شان کرد

جواب اشکال هارون نهی از موسی بقوله فلا تجعلنی الخ

باطل است ثم الله اعلم **بحث سادس عشر** قال رب اغفرلی ولاخی اینجا در معرض جواب سوال وارد شده که پس موسی چه کرد و چه گفت بهارون نزد فلا تجعلنی کانه جواب شد اینجا قال رب اغفرلی ولاخی وارد شده یعنی بعد ازانکه از زبان هارون احوال دریافت شد گفت موسی متوجها الی الله ای پروردگار من بیامرز مرا و برادرم هارون را هر گاه تقصیری از من یا از برادرم درباره عبده عجل صادر شده باشد **اشکال** اگر از هارون تقصیری و معصیتی بعمل نیامده چرا موسی التحضرة مغفرة خود و برادر خود درخواست کرد **جواب اول** استغفار و طلب رحمة برای نفس خود و برادر خود موسی بغرض اظهار رافت و مرحمة در بین خود کرد تا گمان بد بگاو گوساله پرست و تهمة نکنند عبده عجل درباره آن هر دو برادر که باهم این کردار از روی غیظ و غضب بود **جواب ثانی** قول موسی رب اغفرلی ای ما فعلت باخی هارون من غیر ذنب مقترف من قبله ولاخی ان فرط منه تقصیر اما فی کفهم عما فعلوه من العظیمة استغفر لنفسه لیرضی اخاه و لیظهر للشامتین رضاه لئلا تتم شماتتهم به ولاخیه للایذان بانه محتاج الی الاستغفار حیث یجب علیهما ان یقاتلهم **قول** اینجه بعض علام نحو المفهوم و قریب المآل بقول اول است یعنی موسی استغفار کرد برای خود بجهة آنچه با برادر خود رفتار و گمان کرده بود بلا وجه و بغیر گناهی صادر و مقرر از جانب هارون **اما** برای برادر خود هارون استغفار و طلب رحمة برای آن کرد که اگر از و افراطی و اهمالی و تقصیری در کف و باز داشتن او عبده عجل در باطن بوقوع آمده باشد **و نیز** غرض در استغفار او برای خود آن بود که راضی سازد برادر خود هارون را که با و خطاب و عتاب شدید بلا وجه و لاسبب آن کرده بود **و** برای آنکه اظهار کند برای شامیان آن بود عبده گاو گوساله را رضا خود بهارون تا تمام نشود شماتة و سرور و فرحة ایشان درباره خود موسی و برادر او **و** برای برادر خود استغفار کرد بانکه او محتاج باستغفار است چه در اینجا واجب بود برادر قتال ایشان **و** همین قول زمخشری و تبعه او هست **جواب ثالث** استغفار انبیا معصومین محض ظهور عن الخلل والزلل تعلیما و تلقینا للامة میباشد تا امة بدانند که انبیا بغیر معاصی برای خود استغفار و توبه طلبا للثواب میکنند و ما عصاة بالاولی شب و روز توبه و استغفار برای عفو معاصی بکنیم **جواب رابع** چونکه بالنسبة انبیا حسنات الابرار سیئات المقربین میباشد لهذا ایشان علیهم السلام معصوم بوده دایم الاستغفار میباشند **جواب** از انبیا ترک مندوب و اولی گاه صادر میشود **و** خاص برای معصومین استغفار و توبه برای تحصیل استرجاع ثواب فائته آن میباشد **و** همین وجه را جمیع ارشکلین امامیه و مفسرین ایشان چون شیخ الشیوخ حضرت **ابو الفتوح** الرازی ارجح و اصوب درباره معصومین انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام دانسته **بحث سابع عشر** وادخلنا فی رحمتک وانت ارحم الراحمین وایشهم منتم و عایه موسی برای خود و برای هارون است یعنی ای پروردگار ما داخل کن ما را در دنیا و آخرة در رحمة خاصه و عامة خود است و تو رحیم ترین رحمة کنندگانی **در مجمع** فرموده تا ید کن فی الدعاء ارحم الراحمین لبیان شدة الرجا من جهة فان الابتداء بالنعمة یوجب الاتمام بالنعمة **و** سعة الرحمة تقتضی لزیادة فیها فقال ارحم الراحمین لاستدعاء الرحمة من جهة کما یقال اجود الاجودین لاستدعاء الجود من قبله حاصل آنکه در دعا ذکر ارحم برای بیان شدة امید از جهة منتهی میباشد چه ابتدا بنعمة موجب اتمام نعمة است **و** سعة رحمة مقتضی زیادتی در آنست لهذا ارحم الراحمین گفته چنانچه اجود الاجودین برای استدعا زیادتی جود از جانب منتهی گفته میشود **سوال** لفظ ارحم افعل التفضیل متضمن از زیدة رحمة است و رحمة بدانها شی واحد بغیر حیثیت میباشد پس تفضیل اینجا چگونه صحیح و ثابت میشود **جواب** بدانکه رحمة در واقع برقة قلبی مهربانی ناشی در قلب راحم شده پس مهربانی عفو مجرم و محبة مخلص ناشی و حاصل میشود **تنبیه** هر گاه این واضح شد پس این رحمة هم دو وجه دارد بدایتی **و** نهایتی **اما بدایتی** بوجود حصول آن عفو مجرم از مواخذه میشود **و اما نهایتی** پس بوجو حالة ابتدائی عفو جرم مجرم **و** در آخر و غایت او بذل و عطا نفع و ثواب ما فات از و بجرم جبر یره او میشود **و** ارحم الراحمین بجالق قیاص مطلق اطلاق میشود چه او تعالی بعد عفو مواخذه بذل ما فات للمجرم بفضله در دنیا و آخرة میکند **اشکال** هر گاه او سبحانه از جسم و لوازم جسمانی منزه و مبرا است پس رحمة چگونه از و ناشی میشود **جواب** بدانکه در علم موضوع **و** علم کلام **و** اصول فقه قاعده کلیه مقرر و مبرهن گردیده که لفظیکه برای معنی وضع شده **و** اگر برای موضوعیة استعمالش ممتنع باشد **پس** لابد بر لوازم موضوع حمل میشود چون آیة انما المؤمنون اخوة **و** اخوة حقیقی عبارتست از تولد دو کون دو شی فصاعدا از یک ماده **و** در اینجا مشهور است که کل مومنین از یک لدین بالضرورة متولد نشده اند بل از آبا و امهات شتی بوجود آمده اند **پس** حمل معنی این اخوة بر لوازم اخوة از باهم محاباة و مناصرة و معاونة و مقاومة در اخلاص و خلاصی یکدیگر و مخابرة و امثال این شده **تبصره** هر گاه این شیوه واضح شد **پس** همین قانون کلی در اسماء و صفات الهی هم جاری است که هر جا حمل اسم و صفت بر حقیقة ممتنع باشد در اینجا حمل آن بر مجاز واجب است **اما** اقرب مجازات اقدم و اولی است **و مجاز** در باب رحمة در گذشتن و بخشیدن جرم مجرم میباشد زیرا که رقة قلبی از لوازم جسمانی است و او سبحانه از آن مجرد و متعالی است **و** رحمة هم دو حالة بدایتی و غایتی دارد ابتداء از رقة **و** در غایة عفو مجرم **و** هر گاه حالة بدایتی بر او محال باشد **پس** بمعنی رحیم بودن الهی غایتی آن میباشد بوجوب مایعنی اشکال باطل است ثم الله اعلم

قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ○ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ○ وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُّوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ ۖ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ○

ترجمه این سه آیه بدرستی وتحقیق آنانکه گرفتند بالهیت گاوساله را زود میرسد ایشان را خشمی واثر آن خشم از جانب پروردگار ایشان وزود میرسد ایشانرا خواری وتنزیلی ورسوائی وهمچنین که مشرکین وعبده عجل را پاداش وجزا وسزا در دنیا داده شد جزا وسزا میدهیم همه دروغ بافندگان وانانکه بعمل آوردند انواع گناهان وقبایح را پس ازان یعنی پس از عمل گناه از شرک وکفر توبه ورجوع بندامت کردند بفور بعد آن وایمان آوردند بوجود وتوحید خدا وبرسولان وبایات او مقر وبمعاد جسمانی بدرستی وتحقیق پروردگارت بعد توبه واقعی وایمان انها هر آئینه آمرزنده گناهان سلف ومهربان بایشان در دنیا وآخرت است وهرگاه خاموش شد از موسی خشم وغیظ فراگرفت الواح توراة ملقیه را ودر لوحی ونسخه او مکتوب بود دلایل راه نمائی ومهربانی الهی برایے کسانیکه ایشان خاص برایے پروردگار خود ترسگاری میکنند وبمقتضای اعمار خود از عذاب ومواخذه خدا خائف وترسناک میباشند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** در اتخذوا العجل مفعول ثانی مقدر است تقدیرش اتخذوا العجل الها ومعبودا **بحث ثانی** نوال بفتح اول بمعنے نورد که بران جامه را می پیچید وبمعنی عطا ودادن چیزے بکسی ورسیدن آن باو وازینجاست **آیه** لا ینال عهدی الظالمین ای لا یصل عهدی الظالمین یعنی نمیرسد وعطا نمیشود عهد امامت من بقوم ستمکاران ابدا **و** تناول گرفتن شے باشد **و** ناولته فتناوله ای اعطیته فاخذه از نال ینال نولا ونوالا **در مصباح** گفته نولته المال تنویلا بمعنی اعطیته **والاسم** النوال **و** نلت للمال لہ بالعطیه انول نولا من باب قال **و** ناولته الشیء فتناوله **و** المنوال بکسر النون خشبة ینسج علیها ویلف علیها الثوب وقت النسج **والجمع** مناویل **در مجمع** فرموده النول الحرق **و** اصله مد الید الی الشیء الذی یبلغه یعنی اصل نول دراز کردن دست بسوی چیزے میباشد که آن چیز باو برسد **و** ازینجا قول است نوالک ان تفعل کذا ای ینبغی ان تفعله فانه یلحقک خیره **بحث ثالث** ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم وذلة فی الحیوة الدنیا **آیا** این آیه عام است یعنی قدیما وحدیثا هرکس که گاوساله پرست است همه انها را شامل است **یا** خاص توعید بقوم عبده گاوساله سامری دران دو وجه اند **نزد** آنانکه عام است دلیل انها اینست که عبرة واعتبار بلفظ است وان عام ومطلق است درین مثاله توعید عام است **نزد آنانکه** خاص است انها میگویند که هر چند لفظ عام است اما خاص وقصص بنی اسرائیل مذکور هذا مخصوص عبده عجل سامری میباشد **اقول** ورود ونزول آیتی وحکمی خاص در قومی مانع از عمومیت حکم نمیباشد چنانچه مکرر در مجلدات این تفسیر مذکور ودر علم اصول فقه قانون مقرر گردیده **پس** عمومیت لفظ مورد واین در قومی توعید عام وآن اولی است چه هر دو در این شامل اند **بحث رابع** معنے اینجمله آنکه بدرستی وتحقیق آنانکه گرفتند گاوساله سامری را **یا** هر گاوساله را اله ومعبود خود زود میرسد القوم عبده گاوساله را خشمی وغیظی از جانب پروردگار شان تعجیلا در دنیا وتاجیلا در عقبی بجهت فعل قبیح قبایح **و** این سین سینال برایے تقریب معنے وتقریب آن در زمان استقبال میباشد **و** زمان استقبال ابتدایش از زمان حال است **سوال** هرگاه سخط وغیظ وغضب متقارب بمعنی خشم باشد وهمه این اوصاف جسمانی وتغیر وتلون مزاجی اند وخالق ازان منزه ومبرا است پس اطلاق این بر تو چگونه جایز باشد چه بوده منافی بطبیعة آدمی طبیعه آدمی بحرکت آمده خون در بدنش بجوش بیاید ودر ظاهر بشره وچهره او سرخی آن نمودار میشود غالبا بسبب اراده انتقام متولم میکند **جواب** آنفا در آیه ارحم الراحمین دانستی که اسماء وصفاتیکه متضمن جسمانیت باشند در انها دو حالة اند چون غضب **حالة** بدایة که تغیر مزاج است واینحالة بر تو ابدا جایز نیست **اما حالة** نهایتی غضب انتقام گرفتن از مولم خود ودر آخر میگذارد **و پس** نزد متکلمین مراد از غضب الهی مواخذه مجرم وتعذیب میباشد چنانچه از رضا نقیض غضب مراد ثابه شفقت بر عبد مومن میباشد اشکال باطل است **سوال** بنا بر قول آنانکه آیه مخصوص قوم موسی است **پس** ایا عنیا مراد همان مباشرین عجل سامری اند که اورا بالهیة گرفتند وعبادة او کردند **یا** ذریة وانسال انها تا عصر محمد مراد اند **پس** بر اول وجه

هرگاه اوایل عبده تو بارزان کردند با نها چگونه این توعید بعد توبه آمد و بر ثانی اگر انسال انها تا عصر محمد مراد اند با ینها این توعید و تعبیر بغیر نعل لا سبب آن چرا
عاید شده وعقل ونقل ابا وانکار این دارد اما عقلا این انسال بعد ابا ر انجل گاو ساله پرستی الی حین ندارند و اصلا نکردند و اما نقلا از قرآن چرا
ولا تزر وازرة وزر اخری یو بال کسی غیر او ماخوذ نمیشود جواب چونکه نزد ابن جریج مراد از این آیه مخصوص همان عبده عجل سامری اند که در زمان موسی
عبادة او کردند و بران مُردند یا فرار از قتل توبه آن کردند اشکال هرچند قول ابن جریج قوی و متین است ولکن جم غفیر مفسرین برآن اعتراض کردند
زیرا که در سینالهم سین استقبال داخل شده پس مقتضی اینکلمه آنست که در زمنه استقبال بایشان غضب الهی وذلة الله خواهد رسید و حال آنکه بقول ابن جریج
انها قبل حصول این توعید بر کفر مردند و با نها در دنیا نرسید جواب این ممکن است که این آیه من باب الاخبار موسی بر طور بوده که قوم مفتون بعبادة
گاو ساله شده اند ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم وذلة فی الحیاة الدنیا پس این خبر متضمن توعید مشرکینیکه بران بغیر توبه مرده
باشند خاص با نها شامل است که در آخرة بایشان غضب وذلة بعذاب الهی شامل خواهد شد پس ا ینخبر سابق بر وقوع میباشد اشکال بر توجیه ابن جریج حاصل
شد پس تا بین سابقین و ذریه لاحقین این توعید و وصول غضب و ذلة من الله ثابت میباشد اما جواب بر شق ثانی که مراد از این
یا مباشرین عبادة عجل سامری یا ذریه و نسل ایشان تا عصر محمد اند پس جواب حد اول اینکه او سبحانه موسی بر طور خبر از فساد قوم الی آخر الایة
سابق بر دیدن موسی حالة شان داده پس از سوی غضب الله توبه شان قتل یکدیگر یا قتل هر یکی جان خود را قرار داده و در ان بکمال فرط قتل حاصل
در آخر شده باز هم اشکال عاید نمیشود اما جواب بر وجه ثانی که مراد انسال ایشان که در عصر نبوی بوده و همین قول منقول از ابن عباس شده اند
قال هم الذین ادرکوا النبیؐ و ابائهم هم الذین عبدوا العجل و اراد بالغضب عذاب الآخرة و بالذلة فی الدنیا الجزیة یعنی این توعید یهود و نسبت
که آنها ادراک خاتم انبیا کردند و پدران ایشان گاو ساله پرستی کرده بودند پس مراد از غضب الله عذاب آخرة و از ذلة جزیه برانها است و همین قول
بسیاری منهم عطیه عوفی است و قال سینال اولاد الذین عبدوا العجل و هم الذین کانوا علی عهد رسول الله و اراد بالذلة ما اصاب
بنی النضیر و قریظة من القتل والجلاء انتهی عطیه گفت مراد از نوال غضب الله با ولاد ثانی است که پدران انها عبادة گاو ساله کردند و انها اثانی اند که
بر عهد خاتم پیغمبر موجود بودند پس مراد از غضب الله قتل قوم بنی النضیر و بنی قریظه بدست مسلمانان رسیده و مراد از ذلة اجلاء ایشان از وطن ایشان حاصل
شده میباشد اشکال سابق بنا بر قول ابن عباس و عطیه عوفی لازم شد که چگونه بنیه سابقین عبده عجل بلا سبب لا وجه توعید بنا حق بغضب و ذلة
کرده جواب بدو وجه داده اند الاول ذکر تحسین و تقبیح سیر آبا شفاها بابنا عادة قدیمه جاریه در هر قوم است چه ابنا بمنزلة قایم مقام ابا میباشد لهذا
تعییر بابنا را نها کرده کما قیل ان العرب تعیر الابناء بقبائح افعال الآباء کما تفعل و تمدح لهم فی المناقب والمفاخر لاباتهم فتقول للابناء فعلتم
کذا وکذا و انما فعل ذلک آبائهم فکذا ههنا ذم الیهود الذین من ذریاتهم فی زمن نبینا صلعم کما قال یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم یعنی
عادة عرب قدیما و حدیثا الی حال جاری است که مدح و تعییر میکنند اولاد و انسال اند بذکر قبائح افعال آبا و گذشته انها چنانچه انها مدح میکنند انسال را بذکر محامد و مناقب
و مفاخر آبای انها و میگویند بابنا در حضا که شما چنین و چنان کردید و حال آنکه انها اصلا آن اعمال را نکرده باشند پس همچنین با این قوم یهود از عصر نبوی
دا این توعید موعود گردید چنانچه در آیات آخر بمعاصرین یهود خدا فرموده که ای بنی اسرائیل یاد کنید شما نعمتهای مرا که انعام بشما کردم و حال آنکه فلق بحر و نجاة
از فرعون و انزال من و سلوی و اظلال جبل و غیرها با ینها نکرده بلکه با ایشان کرده شده الثانی تکون الآیة من باب حذف المضاف فالمعنی ان
الذین اتخذوا العجل الها و معبودا و باشرها بعبادته سینال اولادهم الخ و انما حذف المضاف لدلالة الکلام علیه یعنی وجه ثانی جواب آنکه در آیه مضاف
حذف است بجهة دلالة کلام بر حذف آن پس معنیش چنین میباشد ا نانیکه گاو ساله پرستی اله و معبود دانسته عبادت کردند زود با ولاد ایشان غضب الله و ذلة من ربهم
خواهد رسید در دنیا و در عقبی معاد و تاویل هذا را رازی وغیره او صحیح دانسته نقال فتم هذا التأویل من هذا الاعتبار اقول احقر درین نظر و تامل دارم
نبصیرة نزد آنکه این توعید بعبده عجل است خاصة پس آیا این توعید با ینها در دنیا است یا در عقبی و اگر در دنیا است پس از غضب الله و ذلة چه مراد
است نزد ابو العالیه در دنیا وعده بود و مراد از غضب الله قتل خود بدستهای خود بکمال تذلل خود با امر الله کردند و ذلیل خوار در انظار معاصرین اغیار
بودند جواب اشکال بر سینالهم ذکر شده و نزد بعضی انغضب الله و ذلة بر غیر تائبین و فراریان آنها از توبه تقبل نفوس خود موعود بغضب الله و ذلة
نسلا بالنسل الی بقاء الدنیا اند و مؤیدش نیز آیه ضربت علیهم الذلة والمسکنة و باؤا بغضب من الله میباشد و مجمله غضب بر ایشان اینست

کہ تا قیمت ورانها سلطنت نبیاشد و ذلیل و خوار گردند اقوام اینها میگذرانند هر چند اصحاب دولة و اموال بسیار داشته باشند **اما نزد انانکه** این توعید معاصرین نبوی را نگاه
نبوة خاتم الانبیا ذریه گاوساله پرست تا بقاء دنیا مغضوب نه بی سلطان حقیر و ذلیل و خوار نبیاشند و حقیر و ذلیل در انظار خلایق باشان اصلا نبیاشد **وجواب**
اشکال این که بعد هزار سال زیاده انسال گاوساله پرست را چگونه بلا سبب و لا وجه مغضوب و ذلیل تا بقاء دنیا بدارد و خلاف آیه ولا تزر وازرة وزر اخری
بفرماید انفاذ کرده شد **بحث رابع** وکذلک نجزی المفترین و همچنین گاوساله پرستان یهود با آنها جزا و سزا رسیده هیم در دنیا و عقبی چه اینها دروغ بخدا بستند
بودند در امور دین برب العالمین و همین جزاء ایشان بود **وبقولی** هر طور که جزا و سزا داده شد بمفتریان گاوساله پرست را همچنین جزا و سزا میرسد هیم
بهر مبتدع و مخترع مذهب و دین را در دنیا و آخرة **واما** اینها را مفتری برای آن وصف کرد که گاوساله را باله و معبود بطور افترا گرفته و نامیده بودند **ابو قلابه**
گفت هی والله جزاء کل مفتر الی یوم القیمة بان یغضب علیهم ویذلهم فی الدنیا یعنی قسم بخدا همین جزاء هر مفتری تا قیمة میباشد با اینکه مفتریان را
غضب کنند و ذلیل رسوا و خوار در دنیا باقی بگذارد و بگیرد اند **وهمین قول سفیان بن عیینه** است یعنی این توعید عام شامل هر مفتری و مخترع و مبتدع
است وقال هذا فی کل مبتدع الی یوم القیمة **وانس بن مالك** گفته ما من مبتدع الا وهو یجد فوق راسه ذلة ثم قرء هذه الایة فقال المبتدع
مفتر فی دین الله یعنی نیست هیچ بدعی و مبتدعی مگر آنکه بربالای سر او ذلة و لعنة الهی میباشد بدلیل این آیه **و** هر مبتدع مفتری دروغ بافنده در دین است میباشد
سوال شبه به در و کلمه کیست و چیست **جواب** دران دو قول اند **احدهما** شبه به هر مفتری **و** شبه گاوساله پرست اند **فانیهما** شبه به عبده عجل است
و شبه هر متهم مفتری در دین الله هست **در جامع الاخبار** مرویست قال رسول الله صلعم من بهت مؤمنا او مؤمنة او قال فیه ما لیس فیه اقامه
الله عز وجل علی تل من نار حتی یخرج مما قال فیه یعنی حضرت رسول صلعم فرمود هر که بهتان ببندد و مؤمنی از مرد و زن یا بگوید درباره او آنچه در او نباشد قایم و باقی میدارد
خدا آن باهت و مفتری را بر کریو از نار تا برآید از و آنچه در او بوده **در جامع** ایضا مرویست قال رسول الله صلعم ایاکم والکذب فان الکذب یهدی الی الفجور
والفجور یهدی الی النار یعنی پیغمبر صلعم فرمود پرهیز باشید و بترسید از دروغ چه دروغ میرساند بفجور **و** فجور میرساند بسوی نار **ایضا فیه** قال رسول الله صلعم
المؤمن اذا کذب من غیر عذر لعنه سبعون الف ملك وخرج من قلبه نتن حتی یبلغ العرش فیلعنه حملة العرش وکتب الله علیه بتلك الکذبة سبعین
زنیة اهونها کمن یزنی مع امه یعنی حضرت رسول صلعم فرمود مومن هرگاه دروغ بغیر عذر بگوید لعنت میکنند برا و هفتاد هزار ملک بر میآید از دل کاذب گندگی که
عفونة آن تا بعرش میرسد پس حمله بر او لعنت میکنند و مینویسد خدا بر او بان یکدروغ هفتاد مرتبه زنا کاری کرده اونی درجه آن زنا چون کسی باشد که گویا با
مادر خود او زنا کرده باشد **ایضا فیه** قال الصادق الکذب مذموم الا فی امرین دفع شر الظلمة واصلاح ذات البین حضرت صادق فرمود که دروغ بد است
مذموم و مقبوح هست مگر در و جای یکی برای دفع شر دروغ بگوید **دیگر** در اصلاح ذات البین که فساد و نزاع بان دروغ باصلاح در طرفین برسد **ایضا**
فیه قال موسی یا رب ای عبادک خیر عملا قال من لا یکذب لسانه ولا یفجر قلبه ولا یزنی فرجه یعنی موسی عرض کردی پروردگارا کدام بندگانت
بهتر اند از روی عمل خالق فرمود کسی که زبانش دروغ نگوید و فجور نکند دلش و زنا نکند فرجش **ایضا فیه** سئل رسول الله صلعم ایکون المؤمن جبانا قال صلعم
نعم قیل ایکون بخیلا قال نعم قیل ایکون کذابا قال لا یعنی از حضرت رسول پرسیده شد که آیا مومن بزدل میباشد آنحضرت فرمودند آری عرض کردند آیا مومن بخیل میباشد
فرمود آری عرض کردند آیا کذاب و دروغگوی مومن میباشد فرمودند نه **ایضا فیه** قال الامام العسکری جعلت الخبایث کلها فی بیت واحد وجعل مفتاحه
الکذب یعنی حضرت امام عسکری فرمود که کل خباثات یعنی کل گناهان در یک خانه میباشند و کلید آنخانه دروغ است **سوال** لفظ جزا چه معنی دارد **یا** مشترک
در خیر و شر است یا غیر مشترک چون بشارة **و** اینجا نجزی المفترین دلالة بر عدم اشتراک دارد بل خاص برای شر استعمال میشود **جواب** بدانکه جزی یجزی جزاء
چون قضی یقضی قضاء وزنا و معنی یکی اند یعنی پاداش و صله کار را میگافاة عمل عامل باشد **نزد اخفش** جزی و اجزی بمعنی کفی میآید **و** این لفظ جزی
چون لفظ بشر مشترک در خیر و شر مستعمل هر دو اند چنانچه گفته میشود جزاه خیرا **و** جزاه شرا **و** اگر بجای مطلق لفظ خیر و شر ذکر شد و پس بحسب متعلقات و قراین دریافت
میشود که اینجا چه مراد است چنانچه معلوم شد که از نجزی المفترین مراد شر یعنی پاداش و صله است **اما صله** و پاداش عمل نیک و بد را بجزا نامیده اند چه در
عوض و سزا آن کافی میباشد **و** بنقل اخفش جزاء و اجزاء دو لغة متقارب المعنی اند **پس** لفظ جزاء ماخوذ از اجزء الشیء مجزی عنه بمعنی کفی و اغنی عنه و اجتزء
بالشیء اکتفیت به باشد **و** از اینجا جزء پاره و طایفه کافی از شیء و از کل است **و** جزء بعبارة از ما یوخذ من اهل الذمة برای گذشتن ایشان بر حال خود باشد
و بعض جزی مثل سید و سیدة است **بحث رابع** سیئات جمع سیئة بمعنی بد و زشت و گناه و فعل قبیح و منکر است **در مصباح** گفته والسیئة خلاف الحسنة

والسیئة خلاف الحسنة

جواب اشکال مشهور که شبه به کیست و چیست

جواب معنی جزاء و وجه تسمیه آن بجزاء

والسیٔ خلاف الحسن وھو اسم فاعل من ساء یسوء سوءًا اذا قبح ھو آسوء القوم وھی سوء السوأی ای اقبحھم والناس سوء الاحوال والمراد بہا کل
او اضعف الاحوال والمسائۃ نقیض المسرۃ واصلھا مسوئۃ علی مفعلۃ بفتح المیم والعین والسوءۃ بفتح السین العورۃ وھی فرج الرجل والمرأۃ و
التثنیۃ السوءتان والجمع سوءات سوال چرا فعل گناه را بسیئه وچرا فعل نیک را بحسنه نامیدند جواب اما عمل قبیح و بد را بجهة آن سیئه نامیدند
چه آن فعل بدوزشت است وعاملش را پاداش وجزا وسزایش بد میباشد واما عمل نیک را بحسنه نامیدند چه آن فعل حسن ونیک است وعاملش را اجر و
پاداش وصله آن نیک وحسن میباشد بحث خامس والذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها وامنوا ان ربك لغفور رحیم بدانکه السیئات
صیغه جمع مع دخول الف ولام استغراقی مقصود جمیع افراد گناهان واعظم سیئات شرک وکفر است که در آن بالاصالة داخل میباشد پس معنیش آنکه بتحقیق آنانکه اعمال
بد از شرك ومعاصی بجمیع اقسام صغایر وکبایر عمدا وجهلا بعمل و بفعل آوردند منجمله آن گاو ساله پرستی است پس توبه کردند بعد از همه انواع آن گناهان یکدفعه وبعد
توبه ایمان جدید بکمال آوردند یعنی اول آنانکه شرك وکفر وانواع واقسام همه معاصی بعمل آوردند پس از آن ترك همه آن بندامة قلبی وایمان بکمال اخلاص بیاوردند ان
ربك لغفور رحیم موضع آن دو وجه احتمال دارند احدها اینجمله مستانفه است پس خبر الذین اینجا مقدر است معناه فالله یقبل توبتهم وایمانهم
ثانیهما ان ربك جمله در معرض خبر الذین متضمن بیان سبب قبول توبه وایمان میباشد بحث سادس ان ربك من بعدها لغفور رحیم اینجمله و بیان
سبب قبول توبه بندگان است یعنی سبب قبول توبه بندگان از جمیع انواع شرك وکفر وکل اقسام معاصی اینست که بتحقیق یا محمد پروردگار تست قدیما وحدیثا
بعد از توبه که مقرون بایمان کامل خالص باشد هر آئینه امرزنده گناهان مهربان تائبان اهل ایمان است کما قال نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم یعنی یا محمد خبر
بده بندگان مرا که بتحقیق من خداوند امرزنده گناهان مهربان بایشان باشم بعض اعلام در اینجا فرموده فهذا یفید ان من عمل السیئات فلا بد ان یتوب اولا
عنها وذلك بان یترکها اولا ویرجع عنها ثم یومن بعد ذلك وثانیا یعنی بعد الا زندا دیومن جدیدا ویصدق بالله کاملا بانه لا اله الا الله وحده
لا شریك له فی ذاته وصفاته ولا افعاله فان ربك من بعدها لغفور رحیم یعنی اینکلام افاده میکند هر که فاعل اقسام شرك سیئات باشد لابد هست که اولا
توبه کند یعنی ترك همه اقسام آن گناهان کند ورجوع از آن بدیها بالکلیه نماید پس از ترك گناهان ورجوع از آن ایمان را تجدید نماید خواه کافر اصلی باشد
خواه مرتد از ایمان شده باشد وتصدیق کامل نماید تا بر آن ایمان بمیرد پس تحقیق پروردگار تست بعد از توبه بصوحا وایمان وتصدیق کامل بها که تا مرگ داشته
وبر آن مرده امرزنده جمیع اقسام گناهان مهربان تائبین اهل ایمان در دنیا وعقبی میباشد اشکال ثم تابوا چرا قبل از من بعدها آورده چه ثم برای
تراخی وتاخیر موضوع شده وحاجت ذکر من بعدها نبود واگر امنوا من بعدها بعد ثم تابوا میفرمود البته انسب واطیب واصح در نظم بود جواب اهل معانی
ونحویین وعلم نحو فرمودند که لفظ ثم بلا تراخی بمعنی واو عاطفه است تقدیرش چنین میباشد والذین عملوا السیئات وتابوا من بعدها وامنوا پس اینجا لفظ ثم
در واقع عاطفه است ومعنی تراخی اینجا اصلا نیست لهذا بسیار در اشعار وهم در آیات کتاب رب العالمین وارد ومستعمل است ومثل این از کتاب مغنی
لبیب دریابد وما هم مکرر در مجادلات سابقه ذکر کرده ایم حاجت اعاده نیست سوال بعد تقدیم توبه چرا ایمان عطف بر امنوا فرموده چه عاصی هرگاه از
عصیان توبه محض کرد پس از توبه مراد نیست مگر رجوع بندامة قلبی از شرك وکفر وجمله اقسام معاصی عمری الی موته وهرگاه معنی توبه همین است پس
حاجت ذکر شرط امنوا نبود وجه بترك جمیع انواع معاصی باقی نماند مگر خاص ایمان چنانچه بعد از ترك ایمان باقی نیست مگر ضلالة کفر کما قال تم فماذا بعد الحق الا
الضلال جواب بدانکه نزد آنانکه این آیه عام است پس اگر کافر مثلا ترك شراب خوری وزنا کاری میکند اما توبه از کفر وشرك اصلی واز کل سیئات نکند نزد
بعض متکلمین توبه او از بعض گناه جایز است اما غفران ندارد چه غفران منحصر است بر حصول ایمان تنبیه هرگاه این واضح شد پس از ثم تابوا
من بعدها عطف بر آن بر امنوا کرد تا دانسته شود که اگر توبه از کل سیئات مع کفره کرده ایمان بیارد البته اورا جزاء غفران برحمة تم میباشد واگر بعد توبه از کفر
وکل سیئات کرده ایمان نیارد مستحق غفران الهی ابدا نمیشود جواب ثانی نزد آنانکه این خاص در عبده عجل سامری است پس نزد ایشان چونکه این عبده عجل مرتد
وکافر گردیده بودند پس باطماع نجاة وغفران بایشان وعده داده شد که بعد توبه از کل سیئات وارتداد سلف رجوع بسوی ایمان خالص وتصدیق جدید
بعبود واجب احد کرده برایمان من بعد آن بمیرند پس بهر دو تقدیر اشکال عاید نمیشود تذکره بعض مفسرین در اینجا فرمودند ان هذه الآیة تدل
علی ان السیئات باسرها مشترکة فی ان التوبة منها توجب الغفران لان قوله والذین عملوا السیئات یتناول الکل والتقدیر من اتی بجمیع السیئات
ثم تاب فان الله یغفرها له وهذا من اعظم البشارة والفرح للمذنبین انتهی یعنی این آیه دلالة دارد که کل گناهان در این مشترك اند در اینکه توبه از همه

جواب سوال چرا گناه را بسیئه وفعل نیک را بحسنه نامیدند

تا امنوا ثم تابوا آورده

من بعدها آورده

جواب بعض نقل ثم توبوا عطف بر امنوا فرموده

انها موجب غفران است چه جملهٔ الذین عملوا السیئات متناول و شامل کل معاصی است و تقدیرش آنکه هر کس بعد عمل جمیع انواع سیئات توبه نصوحا کند خدا غفران
همه انها باو میکند و این از اعاظم بشارات فرح و نجاة برای مذنبین است وایضا دلالة دارد که تایب از همه گناهان توبه کند و توبه از بعض دون البعض
غفران عاید و حاصل نشود ثم الله اعلم اما غفران بتوبه مشروطه است تلافی و تدارک چون قتل مومن و اخذ اموال و اضاعة آن فی اضرار بایشان و امثال
اینها پس مع التوبه میباید یا استعفاء و استحلال از اهالی آن یا تسلیم حقوق از نفس و مال باینها نموده توبه کنند یا قضاء مافات من الصلوات الیومیة و صیام
و حج و آنرا مع التوبة ادا کند یا غفران مع التوبه مشروطه بتلافی و تدارک نیست چون مشرک و کافر ترک شرک و کفر خود کرده ایمان بیارد پس همین فقط ندامت
و طلب آمرزش کفر سلف کافی است و باقی تفصیل این از کتب کلامیه در باب التوبه دریابد **بحث سابع** سکوت و سکون هر دو بمعنی صمت و خاموشی و قرار و
آرام گرفتن باشد از سکت یسکت سکوتا بمعنی صمت و خاموشی از کلام باشد و سکت الغضب بمعنی قرار و آرام گرفتن غیظ و غضب میباشد **در مجمع** فرموده سکت
بمعنی سکن است و السکوت هو امساک عن الکلام بهیئة منافیة لسببه و هو تسکین آلة الکلام یعنی سکوت بمعنی سکون و او عبارة است از امساک کلام و
سخن بهیئة منافیه برای سبب آن و او تسکین آلة الکلام یعنی گرفتن زبان از کلام کردن میباشد **اشکال** سکوت موضوع خاص برای تکلم جهرا و خفیة است پس
چگونه سکوت بمعنی سکون غضب باب استعمال شده **جواب** اهل معانی گفتند استعمال سکوت در غضب بطور مجاز و توسع شده نه بحقیقة **در مجمع** فرموده
انما قیل سکت الغضب توسعا و مجازا لانه لما کان بالفوریة دالا علی ما فی نفس المغضوب علیه کان بمنزلة الناطق بذلک فاذا سکنت تلک الفورة
کان بمنزلة الساکت عما کان متکلما به فالسکوت فی هذا الموضع احسن من السکون لتضمنه معنی سکوته عن المعاتبة مع سکون غضبه انتهی یعنی
سکوت غضب را در اینجا از روی توسع و مجاز فرموده زیرا که فوریت طبیعی و هیجان کلام حالة دلالة دارد بر آنچه در نفس مغضوب علیه است او بمنزله ناطق آن هست **پس** فیکه
سکون فوریت بمنزله سکوت و صمت از تکلم متکلم میباشد پس با [illegible] بحث سکوت در اینموضع احسن الاستعمال از سکون گردیده برای تضمن او بمعنی سکوت از عتاب
مع سکون غضب او **صاحب الباب** در اینجا نقل کرده **احدهما** مثل صاحب مجمع بمعنی و لما سکن عن موسی الغضب لان السکوت
اصله الامساک عن الشیء **و** لما کان السکت یعنی السکون استعیر سکون الغضب لان الغضب لا یتکلم لکنه لما کان بفوریته دالا علی ما فی
نفس المغضب کان بمنزلة الناطق فاذا سکنت تلک الفورة کان بمنزلة السکوت عما کان متکلما به **ثانیهما** قیل معناه و لما سکت موسی عن الغضب فهو
من المقلوب کما تقول ادخلت القلنسوة فی راسی و المعنی ادخلت راسی فی القلنسوة **و** القول الاول الاشهر الاصح لانه هو قول اهل اللغة و التفسیر
معا یعنی بقول لفظ سکوت از غضب از باب مقلوب بمعنی میباشد چنانچه تو میگوئی که داخل کردم کلاه را در سر در آن یعنی داخل کردم سر را در کلاه و همین قول عکرمه
است **و** این قول ضعیف و اول اشهر و اصح است و همان قول اهل لغة و تفسیر معا است **و امام رازی** قول ثالث فرموده المراد بالسکوت السکون و الزوال
و علی هذا جاز سکت الغضب عن موسی و لا یجوز صمت الغضب عن موسی لان سکت بمعنی سکن **و اما** صمت فمعناه سد الفم عن الکلام و ذلک
لا یجوز فی الغضب حاصل آنکه مراد بسکوت سکون غضب و زوال است پس بنابران معنی سکوت غضب زوال غضب میباشد نه صمت غضب بمعنی سد دهان چه بستن دهان
در غضب جایز نیست **بحث ثامن** اخذ الالواح یعنی بعد سکون و آرامی غضب طبیعی بگرفت و برداشت الواح توراة ملقیه را که در ابتدای ظهور و صدور غضب
بر اهل عجل الواح توراة را از دست خود القا و طرح بر زمین کرده بود **بحث تاسع** و فی نسختها هدی و رحمة یعنی در نسخه تحریر او هدایة و راهنمائی برای
گمرهان امت موسی و نعمت و مهربانی خدا برای اهل ایمان انها بود **و** بقولی مراد از هدی دلالة و بیان ما یحتاج الیه البشر من امت موسی **و** عفو انها بالتوبة
از ما سلف بود **تنبیه** بدانکه آیا بالقاء موسی الواح توراة را عند الغضب مکسور و ریزه ریزه گردیده بود یا همه الواح آن بلا کسر در زمین باقی بودند
بالائی این آیه و النسخ که مفسرین و ران دو قول ارشد **نمود طایفه** بالکل غیر مکسور در زمین صحیح و سالم همه توراة باقی بود **و** همین قول علم الهدی **ف**
فخر الدین رازی و محققین است چه در قرآن اشعار و علامتی نیست بان **و** همین اولی و انسب بشان کلیم و تنزیه الانبیاء است **پس** نزد این طایفه در معنی فی نسختها گفته
النسخ عبارة عن النقل و التحویل فاذا نسخت کتابا من کتاب حرفا بحرف فقد نقلت ما فی الاصل الی الفرع یعنی نسخه ماخوذ از نسخ و نسخ از نسخ ینسخ
نسخا عبارة از نقل و تحویل حروف عبارة از اصل کتاب میباشد **پس** قول نسخت کردم یعنی کتابة و تحریر کردم حرف بحرف آنچه در اصل و اول کتاب بود بسوی
کتابی دیگر یعنی نقل آن حروف عینا بنوشتن بسوی کتابی دیگر کردم و آن نسخه ثانیه فرعش باشد **پس** بعد ذکر این در بین خود خلاف کرده اند بدو قول
احدهما المراد بنسختها اخذ موسی لنسخة التوراة المنزلة من السماء المنقولة من اللوح المحفوظ بتحریرها و نقلها بالکتابة یعنی از نسخه آنست که موسی

نقل برداشتن

جواب اشکال سکوت موضوع است برای چگونه بمعنی غضب استعمال شده ۱۲

نقل برداشتن و نوشتن گرفت و مشغول شد بتحریر نقل از ان توراة منزلهٔ سماوی که فی الاصالة او منقول از توراة لوح محفوظ بود و ثانیهما دیگر آن طایفه گفتند که مراد از
نسختها بنا بر وحدهٔ یک نسخه یعنی یک لوحی است از الواح عدیده توراة که در آن خاص بدایة احکام شریعة و نعمة الهی برای قوم موسی بود و مراد از گرفتن موسی همان
نسخه واحده توراة از نوشتن و کتابة نقل کردن میباشد تا اجمال و تمام آنرا نوشت و همان معمول یومیه در بنی اسرائیل بود **اما** آنچه در الواح باقیه بود آنرا در
است اشاعت نکرد چه بعد گاوساله پرستی و بعد توبه هم باینها قابلیت اعطار علم آن الواح باقی نماند مصلحة الٰهی از اعطار آن باینها مبدل گردید **اشکال** بنا بر
این لازم میاید عبث تنزیل الواح عدیده توراة و جهل او سبحانه از مآل احوال بنی اسرائیل **والا** چرا باز داشت بعد کفر و توبه اینها از ابلاغ و اعلام و تعلیم علوم
باقی الواح عدیده سوای یک لوح آن **جواب اول** نزد آنانکه مراد از الواح کل یک توراة است **پس** الواح آن عبارة از اسفار آن چون اسفار قرآن
سی پاره کل میباشد و همین صحیح است **پس** بنا بر این اشکال بالراس حل شد **جواب ثانی** که مراد از الواح عدیده آن هر لوحی کتابی کامل بالانفراد است
پس در اینحالت جواب شان آنست که او سبحانه در ازل از مآل احوال همه عالم و آدم میدانست **پس** عالم بالاصلح مصلحة همین قرار داد که بنی اسرائیل اگر گاوساله
پرست نشده علم کل الواح عدیده بایشان داده شود **والا** بغیر یک لوح هدایة و رحمت باینها داده نشود **اقول** در جواب ثانی نظر و تامل دارم اول جواب
معقول لا اشکال است **قول ثانی** الواح بالقاء مکسور گردیده‌اند **پس** اینها در نسختها نیز خلاف کردند **وجه اول** از ان الواح لوح هدایة و رحمة سالم باقی
مانده و مکسورات بسماوات معاوده کردند **پس** مراد از نسختها همان لوح واحد غیر مکسور در زمین باقی مانده را موسی نزد او را می غضب او بنقل کردن از و و
بنوشتن آن گرفت و نوشت **نزد بعضی** اراد بها النسخة المکتبة من الالواح التی اخذها موسی بعد ما تکسرت یعنی مراد از نسختها النسخة مکتبة الالواح مکسوره
است که موسی گرفت آنرا بعد کسر اینها **ثانیهما** نزد ابن عباس **و** همین قول عمر بن دینار است لما القی موسی الالواح فتکسرت صام اربعین صباحا فردت
علیه فی لوحین و فیهما ما فی الاولی بعینها فیکون نسختها نقلها یعنی هرگاه بالقاء موسی الواح مکسور گردید پس موسی صیام چهل روز را گرفت خالق برا او رد کرد
کل توراة در دو لوح و در ان عینا همان بود که در کل الواح بود **پس** بنا بر این مراد از نسخ نقل آن میباشد **فخر رازی** گفته علی التقدیرین مراد فی نسختها
نقل کتابة اصل کتاب منزل توراة است بقولی از لوح واحد **و** بقولی دیگر ان همه الواح یک توراة موسی نوشت و جمع کرد **سوال** هرگاه از اصل منزول
مکتوب و منقول شده **پس** توراتیکه در عهد موسی و اعصار انبیاء دایر و سایر بود اصل منزل عینی نبوده چه بتحویل نقل آن بوده **پس** چگونه اطلاق اصل عینی
بر نقل شده میتواند **جواب** این اشکال عینا در قرآن سابق بر این مجلد بوجوه مکرره ذکر شده که نقل نقوش در قوم کلمات و حروف آن عینا بلا تغیر و لا تبدیل و لا تحریف
و لا تزید و لا تنقیص شده **پس** بر نقل عینی از اصل عینی اطلاق اصل بر مجاز توسعا میشود خواه توراة باشد خواه انجیل خواه قرآن باشد اشکال عاید میشود و چنانچه
ذریه و نسل آدم ابو البشر را الی حین **و** با نسل اسرائیل مع انتقال تنزلی اطلاق و نداء به یا بنی آدم **و** یا بنی اسرائیل میشود **بحث عاشر** که هم دو قول
دارند **احدهما** این لربهم مفعول یرهبون مقدم واقع شده و هرگاه لام بر مفعول داخل شد عمل فعل در ان ضعیف میشود **پس** گویا بمنزله لا یتعدی باللام
میگردد و **ثانیهما** این لربهم بمنزله لاجله میباشد به حول لام خواه مقدم باشد خواه آخر چنانچه در روف الکم است **پس** آن لام لربهم صله واقع شده بسبب تعدی
چه خود این فعل متعدی هست **پس** تقدیرش یرهبون ربهم باشد **بحث حادی عشر** للذین هم لربهم یرهبون رهب بمعنی ترس است خشیة **و**
رهب **و** رعب **و** خوف **و** وجل متقارب اند هرچند حصول اسباب آن بالجملة متفرق اند از رهب یرهب رهبا **در مصباح** گفته و الاسم الرهبة فهو
راهب و ذاک مرهوب من الله **و** الاصل راهب مرهوب من عقاب الله ثم **والراهب** عالم النصاری من ذلک **و** الجمع رهبان **و** ربما قیل
رهابین چنانچه پرهاد علما و قوامین اهل ایمان و اسلام ربانی **و** ربانیین **و** قوام **و** قوامین چون راهب **و** راهبین **و** رهبانیین علم گردیده **بحث
ثانی عشر** معنی للذین هم لربهم یرهبون آنکه توراة منزله سماوی دلالة و بیان و راهنمائی و نعمت و مهربانی الٰهی هست برای آن همه و بیان خاص که برای
تعذیب پروردگار خایف و ترسان علی الدوام باشند تا بغیر تردد عصیان علی الدوام عامل با حکام مکتوبه فی التوراة باشند **تنبیه** بعض علما فرموده که
جایز بود موسی القاء توراة باظهار کمال غضب بر مشرکین اعداء الله و بعد آن اخذ آن برای ترویج احکام الله **و** همین مایل مولینا الطبرسی است **اما** نزد
دیگران القاء آن بلا اختیار از صدور نهایت غیظ و غضب بر اعداء الله بود و نه بتوبیخ و نه بزجر و اختیار و اراده **و** برامر غیر صحیح مکلف ماخوذ و مذموم نمی باشد

قوله تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا فلما اخذتهم الرجفة

جواب اشکال که در تنزیل الواح علیه هم عبث لازم میاید

جواب اشکال نقل توراة از الواح منزله بکتابة اصل توراة میباشد

قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ اَهْلَكْتَهُمْ مِّنْ قَبْلُ وَاِيَّايَ اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاۤءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاۤءُ وَتَهْدِيْ مَنْ تَشَاۤءُ اَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ ٥ ترجمهٔ این آیه

وبرگزید موسے از قوم خود و اختیار و ایثار کرد کاملین اصحاب با خود هفتاد مرد را از برای میعاد ما تا بشنوند ایشان کلام ما که بموسے میکنیم و بر سماع آن گواه و شاهد باشند لهذا برای موسی در امته و بقیه قوم او پس ایشان با موسی بمقام و میقاتگاه رسیده کلام خدا را شنیده موسی را گفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة یعنی باور و تصدیق مرترا نمیکنیم اینکه میکلام کلام خدا با تو بوده و با تو خاص خدا کلام کرده تا وقتیکه بعیون الرؤس خود خدا را معاینه و مشاهده نکنیم پس آن هنگام بجهة تکذیب آنها موسی و طلب آنها ممتنع و محال را فرا گرفت همه آن اصحاب کاملین منتخبه موسے را که درخواست و طلب رؤیة الله و دیدار تم کرده بودند صاعقه سماوی تا همه آنها بفور بقهر الهی مردند و سوختند و بایه دیگر موسے هم بجهة آنکه از جانب زبان ایشان سوال رؤیة کرده بود بان صاعقه مرد یا مصعوق و غشی شد بدگردید و بعد احیاء یا بحال آمدن آوار الشیان موسے عرض بارگاه کرد ای پروردگار من اگر تو میخواستی اهلاک میکردی ایشانرا قبل از همین ایشان بمیقات گاه یا هلاک میساختی نیز مرا قبل از این چه در اهلاک ایشان بحال جهله بنی اسرائیل کلهم مرا متهم میکرداند که منتخبین قوم بار منزد ما بجهة اسماع و اصلاح کلام الله بردی و انها را اهلاک ساختی آیا اهلاک میسازی ما را مراد بجمع خاص یک نفس مقدس خود موسی است بدلیل بما فعل السفهاء منا بسبب آنچه درخواست و طلب بیدار نو کردند ابلهان و بیخردان از قوم ما یعنی اصحاب طوراز منا مراد اند نیست ان هی یعنی نیست آن حالة بتکلیم تو با من مگر ابتلاء و امتحان تو بقوم گمراه میکنی هلاک میسازی تو بآن حالة فتنه و امتحان هر که را میخواهی و راهنمائی و دلالة میکنی هر کس را که تو میخواهی ای پروردگار ما تو متولی امور مائی در دنیا و آخرة پس بیامرز ما را و بخشا خطاهای ما را و تو بهترین امرزندگانی **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه اختیار و ایثار هر دو بیک معنی اند و آن در اصل گرفتن و برگزیدن آنچیزیست که بهتر باشد **در مجمع** فرمود الاختیار ارادة ما هو خیر یقال خیّرته بین امرین فاختار احدهما **و** الاختیار و الایثار بمعنی واحد **نزد اهل اشتقاق** اختیار ماخوذ از لفظ خیر است کما یقال اذا اختار الشیء اذا اخذ خیره و خیاره باشد **اما صرفیان** گویند اصل اختیار اختیر بود بجهة فتح ماقبل یاء را بدل بالف کردند اختیار بختیار اختیار اگر دید فهو مختار و کلمه مختار فاعل **و** مفعول بظاهر لفظ متساوی و متشابه یکدیگر اند **اما تفریق** در بین اینست که باصل میشود فاعلش بکسر یاء مختیر **و** مفعولش بفتح یاء مختیر **و** بفتح ماقبل هر دو این هر دو نیز یاء بالف مبدل میگردد **سوال** هر گاه اختیار بمعنی شئی بهتر و خوبتر برگزیدن و گرفتن باشد سبب این اختیار چیست و چرا پیدا شد **جواب عقلی و اعلم** ان العقل و الاعضاء و الحواس الجبلیة بحسب سلامتها الاصلیة صالحة للفعل و الترك و صالحة للفعل و لضده مادام یبقی علی هذا الاستواء امتنع ان یصیر مصدرا لاحد الجانبین دون الثانی **و** الا لزم رجحان الممکن المختار او الترك بلا مرجح و هو محال **فمعقول** ان العاقل ابدا احكم ان فی الفعل او فی تركه نفعا زائدا و صلاحا فقد حكم بان ذلك الجانب الواحد خیر من ضده فعند حصول هذا الاعتقاد فی القلب یصیر الفعل راجحا علی الترك او بالعكس فلو لم یكن ذلك عنده خیرا من الطرف الآخر متنع ان یصیر فاعلا فلما كان صدور الفعل عن الانسان موقوفا علی حكمه بكون الفعل خیرا من تركه فلاجل ذلك سمی الفعل الحیوانی اختیاریا حاصل آنکه عقل و حواس جبلیه انسانی بحسب سلامة اصلیه صالح برای فعل و ترک آن و صالح برای فعل ضد آن هست **و** مادام این استوار باقی هست ممتنع است که مصدر احد جانبین دون ثانی شود **و** الا ترجیح بلا مرجح لازم میآید و آن ممتنع است **و هر گاه** این واضح شد **پس** عاقل عند التعقل یا باعتقاد لابدا حکم میکند بکردن کاری **یا** بترک آن چه در آن صلاحی یا نفعی زاید بالجمله بر طرف دیگرش هست **پس** باعتقاد خود حکم کرد که جانب واحد این خیر و بهتر از ضد او هست **و** بحصول چنین اعتقاد رجحان پیدا بفعل یا ترک آن **پس** سبب اختیار و ایثار فعل یا ترک آن اعتقاد شخص بحسن و خیریت احد جانبین شئی میباشد ثم الله اعلم **اشکال** بنا بر این انسان گاهی قتل نفس خود گاهی رمی خود از سر کوه و دیوار بلند و گاهی بزهر خوردن و امثال آن میکند **و** همچنین حالة اصلا از امور خیرات نیست بل از عین شر و غیر معقول است **و** دیده شده که ابلد حیوانات الاغ و گاو و گاو میش و گوسفند هست که انها مهما امکن خود را در مهلکات نمیاندازند پس چگونه حاصل شود **جواب**

سبب سوال سبب اختیار

جواب اشکال آن چنانیست

اشکال ختم شد

تعیین جواب اشکال

انسان گاهی خود را هلاک

میکند

قتل نفس خود و انداختن

میکند

تفسیر واختار موسی من قومه سبعین رجلا

بدانکه بعضے گفتند کہ بکمال جہل وغشیان عقل اما بجان حقرا بہم بترجیح شخص قاتل نفس خود حاصل میشود فنقول ان الانسان العاقل لا یقدم علی قتل نفسه الا اذا
اعتقد انه بسبب ذلك القتل یتخلص عن ضرر اعظم من ذلك القتل والضرر الا سهل بالنسبة الی الضرر الاعظم یکون خیرا لا شرا وبهذا التوجیه
الاشكال زایل شود والله اعلم یعنے انسان عاقل اقدام برقتل نفس خود نمیکند مگر وقتیکه اعتقاد کند که بسبب قتل نفس خود از ضرر اعظم ازین قتل خلاص میشوم ونجاة
مییابم از اعظم واثقل مضرات دیگر پس قتل نفس خود را ضرر اسهل واهون واقل بالنسبة ضرر اعظم دیگر خیر وبهتر مے پندارد نه شر وبا ینوجه بالجمله اشکال زایل میشود
ثم الله اعلم **بحث ثانی** نزد نحاة در اینجا تقدیر واختار موسی من قومه سبعین رجلا بود پس اینجا کلمه من را در اینجا حذف کرده وبوصل فعل بقومه
قومه را نصب کرده بجهة وقوع او مفعول اول واختار کما یقال اخترت من الرجال زیدا واخترت الرجال زیدا **وشعر فرزدق** ازین باب است
ومنا الذی اختار الرجال سماحة وجودا اذا هب الریاح الزعازع در این شعر بعد ومفعول اختار را ذکر کرده **وابو علی فارسی** گفته والاصل فی هذا
الباب ان من الافعال ما یتعدی الی الثانی بحرف واحد ثم یتسع فیقال اخترت الرجال زیدا وقولك استغفر الله من ذنبی واستغفر الله ذنبی **وقال**
الشاعر استغفر الله ذنبا لست احصیه ویقال امرت فیدا بالخیر وامرت زیدا الخیر **وقال الشاعر** امرتك الخیر فافعل ما امرت به **وبعض**
محققین اینجا فرموده که اینجا سبعین رجلا عطف بیان جنس قوم قومه است وهمین قول رازی وتبعه اوست **بحث ثالث** در وجه تفسیر واختار موسی
من قومه سبعین رجلا موسے بامر الله از منتخبین اقوام بنی اسرائیل منتخب فرمود واعقل واکمل وقبیل ایشانرا برگزید برای میقات گاه الله **مفسرین** نقل کرده اند
اختار موسی من اثنی عشر سبطا من کل سبط ستة فصاروا اثنین وسبعین رجلا فقال موسی لیتخلف منکم رجلان فتشاجروا فقال من قعد منکم فان
له مثل من خرج فقعد منهم اثنان کالب ویوشع بن نون یعنے موسی برگزید از دوازده اسباط بنی اسرائیل از هر سبطی شش آدم را پس مجتمع شدند هفتاد و
دو آدم وموسے فرمود که دو آدم از شما ببین جا بمانند ودر بست این مردم منازعه ومشاجره در تخلف واقع شد چه هیچ یکی تخلف خود نمیخواست پس موسی فرمود
هر کس که از شما قعود اختیار کند برای مثل اجر آنکس است که با ما بر آمده باشد پس دو آدم **کالب ویوشع** قعود وتخلف خود اختیار کردند **وروی**
انه لم یجد الا ستین شیخا فاوحی الله الیه ان یختار من الشبان عشرة فاختارهم فاصبحوا شیوخا فامرهم موسی ان یصوموا ویتطهروا ویطهروا ثیابهم
ثم خرج بهم الی المیقات انتهی یعنی مفسرین واهل سیر روایة کردند چونکه موسے مامور بود که هفتاد آدم شیوخ زاید از عمر شصت یا چهل ساله همه باشد پس بغیر از شصت
آدم شیوخ قابل کامل العقل ده از ایشانرا یافت نشد پس بوحی الهی موسے ده آدم جوان دیگر برگزید وایشانرا شیوخ صحیح کردند پس امر کرد موسے همه ایشانرا که
صوم بگیرید وابدان والبسه خود را پاك وصاف سازید پس ازین همه ایشانرا با موسی برآمدند بسوی میقات گاه خود **بحث رابع** لمیقاتنا معنے میقات آیا
اسم مکان یا اسم زمان یا اسم مکان است قبل ازین در ابتدای قصه موسے بالتفصیل ذکر یافته **اما رجفه** در لغت بمعنے اضطراب وزلزله وحرکت ورعشه
اندام ومفاصل بدن میباشد **کما فی الصحاح** الرجفة الزلزلة وقد رجفت الارض ترجف رجفا والرجفان الاضطراب الشدید والرجاف البحر
وسمی به لاضطرابه **بحث خامس** در تفسیر واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی موسے برگزید یاران خود هفتاد مرد برای میقات ما آمد وسید برای
استماع کلام یا برای اعتذار وتوبه از معاصی کردند پس مفسرین در این میقات خلاف کرده اند **نزد جمهور** دلیل بر اشهر المنصور است که این میقات اول همان میقات موعود
است که بعد هلاك فرعون وقوم او موسے مامور من الله گردیده بود که با هفتاد نفر از افاضل واکامل شیوخ برگزیده از بنی اسرائیل بمعیت خود بر طور برای اخذ توراة
واستماع وصحابت کلام وی حاضر شود وبا ینوقت **قالوا** انه هو میقات الکلام وطلب الرؤیة فلما وصل موسی مع هولاء السبعین من اکامل قومه واقاصل
اصحابه الی جبل الطور وقع علیه عمود من الغمام حتی احاط بالجبل کله ودخل موسی فیه **وقال** للقوم ادنوا فدنوا حتی دخلوا فی الغمام ووقعوا سجدا فسمعوا
وهو تعالی یکلم موسی یامره وینهاه افعل ولا تفعل ثم انکشف الغمام فاقبلوا الی موسی فطلبوا الرؤیة **وقال** جمع منهم الی الزمخشری فوعظهم وزجرهم وانکر
علیهم زجرا بلیغا وقال لهم ذلك ممتنع ومحال فقالوا یا موسی لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فقال رب ارنی انظر الیك یرید یسمعوا الرد والانكار من
جهته فاجیب لن ترانی ورجف الجبل بهم فصعقوا **وفی آیة اخری** فاخذتهم الصاعقة وهی المراد بها من الرجفة المذکورة فی هذه الآیة حاصل
آنکه مراد از میقات میقات کلام وطلب رؤیة الله ونزول توراة است پس وقتیکه موسے مع آن هفتاد نفر اصحاب با فاضل واکامل بکوه طور رسیدند ابر کوه طور
ولحفه ابر غلیظی فرود آمده فرا گرفت کل آن کوه را وموسے داخل ابر شد وبامر آنحضرت اصحابش همه داخل در ان ابر شدند وهمه اصحاب سرهای خود را بسجده
انداختند کلام الهی بموسی میشد بامر ونهی افعل ولا تفعل اصحابش همه شنیدند پس انکشاف ابر واختتام کلام همه بکلمه واحده کل اصحاب بموسی گفتند ای موسے

مراد از میقات میقات کلام

ما تصدیق در این نمیکنیم که اینکلام از خود خدا باشد تا وقتیکه با همه بعیون رؤس خود عین ذات خدا را علانیه معاینه کنیم و در طلب ایشان رویه را عیاناً دو سبب
احدهما آنکه چون ما قطع کرده نمیتوانیم که این متکلم شیطان است یا خالق رحمان لهذا تصدیق تو نمیکنیم تا وقتیکه علی الاعلان با خدا را معاینه و مشاهده کنیم
ثانیهما ایشان گفتند ای موسی آیا تو خود خدا را دیدی آنحضرت فرمود نه چه او قابل دیده شدن نیست و ایشان گفتند که خدائی که دیده شده نمیتواند چه طور میگوئی
که این متکلم عیناً خداست پس گفتند که با تصدیق تو در این تکلیم نمیکنیم که از خداست تا وقتیکه علی الاجهار و الاعلان عین ذات خدا را معاینه بچشمهای سر نکنیم
و موسی ایشانرا بسیار افهام و تفهیم و اعلام و تعلیم و زجر و نهی و انکار بلیغ کرد که رویه ذات ممتنع و محال است زیرا که او مثل هیچ شئ از اشیاء است اصلاً نیست اخر موسی
بکمال الحاح و اصرار ایشان در طلب رویه از جانب ایشان بقوله رب ارنی انظر الیک کرد و غرضش از زبان خدا رد و امتناع بشنوانند پس جواب لن ترانی آمد
و بر ایشان از جانب آسمان صاعقه شد بعد که بصدا از آن جبل قطعه قطعه پریده و تا شرے متزلزل شده و همه ایشان سوختند و مردند در مجمع فرموده هذا
هو مذهب الجبائی و ابی مسلم الاصفهانی و جماعة من المفسرین و هو الصحیح و رواه علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره نزد طایفه دیگر از مفسرین
این میقات ثانی بدفعه ثانیه برائے اعتذار توبه عبده عجل هفتاد نفر با موسے بطور رفته بودند چه در مره اولی بجهة طلب رویه بر اینها صاعقه نازل شده همه سوخته و مرده
بودند و این دفعه اینها را لرزه اندام و زلزله طور بهلاکه قریب سانیده بود و همین مذهب امام السیر محمد بن اسحاق است • کما قالوا ان موسی اختار السبعین
من قومه بالکرة الثانیة للمیقات الثانی هذا غیر الاول بعد عبادة العجل لیعتذروا منهم و یطلبوا التوبة لهم فلما سمعوا کلام الله فطلبوا رؤیة الله ثم
و قالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الرجفة و هی الرعدة و الحرکة الشدیدة حتی کادت بنیان مفاصلهم و خاف موسی علیهم الموت فدعی و بکی لخوف ان
یتهم بنوا اسرائیل علی امانة السبعین و لم یصدقوه عند عوده و رجوعه الیهم فبه عائد اعادهم الله صحیحاً سلیماً الی القوم یعنی موسے بدفعه ثانیه بسوی
میقات ثانی بر طور بر هفتاد نفر را بعد گاو پرستی تا عذر کنند از جانب عبده عجل و برائے آنها طلب توبه نمایند و هرگاه ایشان وقتیکه کلام کردن خدا با موسی
شنیدند پس اینها هم طلب رویة الله عیاناً از موسے کردند و اینها را رجفه گرفت و آن رعشه و حرکة و زلزله شدیده در ابدان اینها که اندامهای گرفت تا آنکه قریب
بود که مفاصل ایشان از هم جدا شوند و موسے بر مرگ ایشان یقین کرد لهذا دعا و بکا کرد شدید کرد تا بنی اسرائیل عند المراجعت الیهم آنحضرت را متهم نسازند با شیاء آن
از زدن ما اینها را برده همه را کشتی پس خدا بدعاء آنحضرت ایشان را صحیح و سالم بر گردانید و قول سدی و حسن و جمعی دیگر همه است نزد ابن عباس انه
قال ان السبعین الذین قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة کانوا قبل السبعین الذین اخذتهم الرجفة و انما امر الله موسی ان یختار من
قومه سبعین رجلاً فاختارهم و برز بهم لیدعوا ربهم فکان دعائهم ان قالوا اللهم اعطنا ما لم تعط احداً قبلنا و لا تعطیه احداً بعدنا فکره الله ذلک من دعائهم
فاخذتهم الرجفة یعنی ابن عباس فرمود آن هفتاد صحابیکه طلب رویة الله کرده بودند بموسے لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة گفتند و صاعقه اینها را کشت و در او اینها
سابق بر این سبعین رجلاً بودند چه با مر موسے هفتاد آدم مره دیگر با خود بطور برائے دعا کردن رفتند و دعا اینها این بود بار خدایا بده مارا آنچه که با حدی ندادی و بعد ما
با احدی ندهی خالق ابتدعا ایشانرا مکروه شمرد و نا خوش لهذا ایشانرا رجفه گرفت پس بدعا موسے از رجفه نجات یافتند پس رجفه بقولی عبارة از لرزه و عرشه
اندام ابدان اینهاست و بقولی تزلزل زمین است نزد بعضے و همین مروی بطرق عامه از حضرت امیر المومنین علیه السلام است انه قال انما اخذتهم
الرجفة من اجل اتهامهم و کذعوتهم علی موسی فی قتل هارون و ذلک ان موسی و هارون و شبراً و شبیراً ابنی هارون انطلقوا الی سفح جبل فنام
هارون علی سریره فتوفاه الله فلما مات دفنه موسی فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له این هارون قال لهم موسی توفاه الله ثم فقالوا لا بل انت قتلته
حسدتنا علی خلقه و لینه لنا قال لهم فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعین رجلاً و ذهب بهم فلما انتهوا الی قبره قال موسی یا هارون قتلت
ام مت فاجابه الله ثم فنوداً و قال هارون ما قتلنی احد و لکن توفانی الله فاخذتهم الرجفة و قتلهم و موسی یرجع یمیناً و شمالاً لا یلومنهم و یقول الله
رب لو شئت اهلکتهم الخ حاصل آنکه فرا گرفت هفتاد آدم را که اصحاب موسے بودند بجهة اتهام و دعوا ایشان بر موسے در قتل هارون و حقیقت آن چنین بود
که با موسے هارون و دو پسر او شبر و شبیر سیاحة بسوی کوهی از کوهستان شام رفتند و بدامنه کوهی حضرت هارون بر سریر خوابید خالق او را میرانید و موسی
او را دفن کرد پس هنگام مراجعت بسوی بنی اسرائیل گفتند که خدا هارون انگشت بلکه تو او را کشتی بجهة آنکه تو حاسد او بودی بجهة خلق و حلم و نرمی او با ما پس
ایشان با موسی هفتاد هزار آدم گرفته تا از خود هارون بپرسند و دریافت نمایند که کشت ترا و خود موسے و بروایة دیگر آن هفتاد آدم نزد قبر هارون ندا
کرد ندای هارون آیا تو مقتول گردیدی یا مردی بقضا خود هارون بصدا و ندا بلند گفت مرا احدی نکشت و من بقضاء الهی مردم پس آن هفتاد

بیان وجوه تفسیر فلما اخذتهم الرجفه کسالام میقات مراد

آدم رجفه سخت

آدم ریخته شد انداهها و تزلزل زمین فرا گرفت گشت و موسی بمعاینه احوال راست و چپ آنها نگریده بگریه عرض بارگاه اله کرد که اگر میخواستی ایشانرا پیشتر ازین هلاک
میکردی و اینقوم جهال مرا بانهم متهم میسازند و میگویند برادر خود را کشتی و هم این هفتاد نفر منتخبین را با جمله بجهت استشهاد از نزد ما بردی و آنها را هم کشتی اینها تصدیق مرا نمی
نمیکنند پس خالق بدعاء موسی انها را زنده گردانید و بسوی قوم با موسی برگردیدند و شهادة دادند که هارون را خدا کشته نه موسی بکشت نزد قتاده و ابن جریج
و محمد بن کعب آنکه این هفتاد آدم آنانی بودند که معیت و صحبت کلی با عبده عجل داشتند اما خود عابد عجل نشدند و امر و نهی بان قوم از گاو پرستی و هم مفارقة از انها
نکردند و موسی انها را امر بترک محبة و ملازمة و از آمد و رفت نزد انها و امر توبه بایشان میفرمود و ایشان ترک انها و امر و نهی و توبه نکردند لهذا ایشانرا رجفه گرفت و
همین حدمرویات ابن عباس است قال انما تناولتهم الرجفة لانهم لم یزالوا القوم حین نصبوا العجل وما کرهوا الا جتماع معهم و مجاهد زیاد
کرده فلما اخذتهم الرجفة فیدعون الله ویسئلونه ان یکشف هذه البلیة فلم یجبهم الله و همین قول قرطبی است ثم احیاهم بدعاء موسی و وهب بن منبه
گفته لم تکن تلك الرجفة موتا ولکن القوم لما رأوا تلك الهیبة اخذتهم الرعدة فقلقلوا ورجفوا حتی کادت تبین منه مفاصلهم وتنقض ظهورهم فلما رای موسی
موسی ذالك خاف الموت علیهم ورحمهم لانهم کانوا وزرائه علی الخیر فدعا لهم حتی زال عنهم الرجفة یعنی آن رجفه موت نبود بلکه قوم وقتیکه آن هیبة وصعقه
الهی را دیدند بخوف آن رعده و تقلقل اعضاء واندام و مفاصل و عظام شان بحرکة شدیده آمدند تا حدیکه از مفاصل شان نزدیک بود که مفاصل شان از یکدیگر
جدا شوند و استخوانهای پهلو و پشتهای شان بشکنند و آرو بکردند و موسی احوال شان معاینه کرده و خوف هلاکت و موت شان کرده رحمه آمد موسی را برانها چه انها
وزیر های آنحضرت برای خیر بودند لهذا موسی برای انها دعا کرد تا آن لرزه و تزلزل از انها زایل شده سالم رجوع بسوی قوم کردند نزد بعضی که بعد این
حالة اینها هم توبه کردند و همین هفتاد آدم شهود انبیا گردیدند در مجمع هم نقل این قول فرموده قلنا سمعوا عن هارون ما قتلنی احد بل توفانی الله ثم فاخذتهم
الرجفة و صعقوا ثم احیاهم الله بدعاء موسی فتابوا و قالوا لن یعص بعد الیوم و جعلهم الله انبیاء سوال بنابر این قول لازم میاید که انانکه بکرات و مرات
مرتد شوند و کفر کنند بعد توبه مستحق نبوة و خلافة و رسالة می شوند و انبیاء و خلفاء خلق میگردند یا این جایز نیست یا ممکن نیست جواب در این مسئله دو سمت
دو قول اند نزد بعضی از اهل اسلام جایز است که کافر بعد اسلام پیغمبر و خلیفة الله بگردد چه نزد انها عصمت شرط صحت نبوة نیست و نزد اهل سنت بکنند
که او کفر شرط صحت نبوة عصمة و اسلام هم نیست بل شرط صحت نبوة ظهور اعجاز مطابق دعوای نبوة است پس بر دست کافر اینها اگر اعجاز مطابق دعوی اش ظاهر و
ثابت شد نبوة و رسالت او ثابت پس تصدیق او لازم است و این قول اگرچه صحیح ثابت شود از معتزل عقبار اعتبار و اعتماد ساقط محض است اما کافر زاده بودن پیغمبر را نیست
تجویز دارند چنانچه کفر والدین سید انبیا را عیاذاً بالله اکثر معتقد اند اما وجوب عصمة و طهارة انبیا از کل انواع کبائر و صغایر معاً قبل از نبوة و بعد النبوة یا التوبه
یا بعد النبوة خاص از هر قسم معاصی و کفر و نفاق یا قبل از نبوة از صغایر عمداً مشروط و بعد از نبوة عمداً از صغایر و کبایر معاً مشروط الا تاویلا او جهلا او سهوا است
خلاف عظیم دارند و در علم کلام تفصیل انها و اضح خواهد شد و اول یعنی طهارة و عصمة انبیا از عهد الی لحد از جمیع اقسام معاصی صغایر و کبایر از هر نوع جهل
و خلل و زلل و خطاء و سهو و نسیان تاویلا و تفریعاً قرعاً و عنفاً مصون و محروس و معصوم و محفوظ در هر حال بودند و اینمذهب امامیه اثنا عشریه شرط صحت نبوة و خلافة
بلا واسطه و بالواسطه متفق علیه است ببراهین عقل و نقل اما مجمله عقل جمیع آنچه موجب طعن و لعن و وهن و نفرة عند العقل الکامل العالم باشد منزه
و مطهر و محروس و محفوظ و معصوم بودن ایشان از بدایة الی نهایة اعمار ایشان واجب است و اما از نقل بجمله قرآن ابراهیم در آیه و اذ ابتلی ابراهیم ربه تا
اما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین لا ینال مضارع و الظالمین جمع اسم فاعل محلی بالف ولام استغراقی مشتمل جمیع افراد و اقسام ظالم است و
ایضاً مراد و لفظ مقتضی زمان استقبال الی نهایة عمر هم و بدایتش از زمان حال است پس ثابت شد که از بدایة اراده فعل قبیح الی زمان لا یتناهی عهد
الهی که امامت و خلافة الله در خلق زمین است بظالم نمیرسد پس بطریق ثابت شد که قبل از امامة و النبوة و بعد آن هیچ نبی و امام معصوم از جمیع اقسام معاصی صغایر و کبایر و در کل احوال
بوجوه عقلی میباشد و همین بسبب اضعف و اقوی و النسب با حوال نبوة و امامت است چه معلوم و مشهور است که نفرة و گفتار و کردار و هر چه کار کند سلب نیک و صغیر
بعمل کرد و بوده مرعوب کل اصناف خلق میگردد و قول و فعل او نافذ بغیر اعتراض بر او مسموع و مطبوع میباشد بالبداهة چنانکه فاعل هر منصب باکبایر در قبایح عقلا و نقلا
باشد سوال بعد توبه که التائب کمن لا ذنب له چرا مستحق رسالة و امامة نمیشود جواب چونکه توبه ندامت و پشیمانی بر فعل قبیح ماضی و عزم بر عدم ارتفاع فعل
ان الحال الی بقائه فی الاستقبال است پس بتوبه بجمیع الشرائط غایتش آنکه عفو عقوبة او میشود و بتوبه عدالت حاصل نمی شود چه تائب عفو میشود و فضلا عن العصمة
اما عدالة عبارة از حصول قوة یا از ملکه نفسانی بحیث الاقوی است که او جود آن ترک اوامر و محاسن و مرتکب قبایح و کبایر عمدا و مصر بر صغایر میشود

جواب استدلال کسیکه بعد کفر و ارتداد و شخصی بکرات و مرات او را پیغمبر شدن میتوانند دانستن

ثبوت امامت و عصمت انبیا علیهم السلام عقلا و نقلا

جواب مسئله بعد

ولکن جایز الخطایا وصعد المخلوق از ل عصر حال میباشد و ابتداءً امر اکتسابی است تحصیل آن هر مکلف است بخلاف عصمت چه او قوة متنوره خاص موهبی من الحق تعالی برای خاص بندگان ناشی وحاصل میشود و بوجود تفصیل جمیع معارف و اوامر ونواهی وتقلیج نزد او مستحضر زیر نظر صاحب او مستمر او نیما در جمیع احوال میباشد لهذا از انها در هیچ وقت و هیچ حال جاهل و نه اهل غافل اصلاً و ابداً نمیشود فلا جل صادر الخطایا و جایز الزلل والخلل نمیشود تنبیه هر کس را که اینحالة من الله حاصل نشد او ابداً و اصلاً مستحق و قابل خلافة و رسالة که منصب اعلی الهی هست نمیشود و باو نمیرسد و مشیر اینمرام لا ینال عهدی الظالمین هست تامل و تعقل سوال اگر این شرط نبوة و امامت باشد پس این عتابات که در کتاب الله بانبیاء وارد شده اند چرا باشد جواب این عتابات مأول و محمول بر مصداق حسنات الابرار سیئات المقربین شده چه توجه ایشان از عالم لاهوت والملکوت الی عالم الناسوت کانه گناه ایشان میباشد و تاویل هر خطابی و عتابی بذیل هر آیه مفسرین خصوصاً و این تفسیر ذکر شده میرود والله یوید نا فی تنزیه المعصومین من الانبیاء والمرسلین والائمة الطاهرین صلوات الله علیهم من رب العالمین اشکال لنا که میقات سبعین رجال میقات واحد بنظر بود که با انها توراة آمد و طلب رؤیة الله کرده بودند لهذا بر انها بغضب قهار تعه صاعقه آمده و انها را در واده خاکستر گردانید و بدعاء موسی بدنیا باز گردیدند پس این آیه رجفه که غیر صاعقه باشد چگونه در میقات واحد در یکوقت جمع شده توانسته و باین تنافی و تناقض در کلام الله عاید میشود و جمع متناقضین ممتنع می باشد جواب بعون الوهاب بدانکه اول ما به النزاع از روی وضع لغوی معین شود بدانکه صاعقه از صعق یصعق صعقاً بمعنی آتش سماوی مع الصوت الشدید مزد رعد سماوی نازل شده سریع الاحراق والنفوذ میباشد اما رجفه از رجف الشئ یرجف رجفاً و رجیفاً و رجفاناً بمعنی حرکت و اضطراب شدید است لهذا بر زلزله زمین رجفه در قرآن و لغة وارد و بر رعشه مرتعش نیز رجفه اطلاق میشود تنبیه هر گاه این واضح شد پس رجفه رجفه خاص همین معنی جنبیدن و تزلزل اعضاء کل مفاصل و اندمهای ابدان ایشان بسماع صوت صاعقه اولاً حاصل شده مع ورود آن بر انها محترق گردیدند بحمد الله تناقض تعارض و تنافی مرتفع و زایل گردید اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم بحث خامس فاخذتهم الرجفة و این مقتضی تقدیر و حذف است و تقدیرش چنین خواهد بود ولما بلغوا میقاتنا و فعلوا منکراً من القول والفعل فلذلک اخذتهم الرجفة یعنی هر گاه موسی مع قوم هفتاد آدم بمیقات گاه الٰه رسید و ایشان بانجا رسیده فعل منکری قولی یا فعلی بعمل آوردند پس بآن عمل منکر فرا گرفت ایشانرا اضطراب قلبی و تزلزل مفاصل و اندام جمیع اعضاء ابدان ایشانرا و بقول ابن عباس فرا گرفت ایشانرا صاعقه سماوی نادر واد و خاکستر ساخت همه ایشانرا پس یا باخذ رجفه همه ایشان بفور مردند یا زنده مع الرجفة باقی ماندند مفسرین در بقاء حیوة و موت ایشان دو قول دارند و همین جا در بحث میقات ذکرش یافته و اصح القولین هلاک و موت ایشان بود بعد این آیة ثابتست بحث سادس لو شئت اهلکتهم من قبل وایای و لفظ ایای مرکب بیای متکلم از ضمایر منفصله است پس از اهلاک ایشان موسی در مناجات خود به پروردگار عرض میکند که ای پروردگار من اگر تو میخواستی و مشیت تو مقتضی اهلاک و اعدام و اماتة ایشان و اهلاک من میشد قبل برین البته در آن مضایقه نبود چه اینهارا از نزد بنی اسرائیل بوعده ایشان توراة یا بسبب شهادة در استماع کلام تو یا برای توبه کردن از گناه یا برای اعتذار عبده عجل آورده ام وصامن مراجعة ایشان نزد ایشان بالصحة والسلامة شده ام بخلاف موعود آن تکذیب من میکنند و متهم میسازند مرا که بحیله منتخب بزرگان ما از نزد ما بردی و همه ایشان را هلاک ساختی چنانچه در اماتة برادرم هارون مرا متهم ساخته بودند سوال مراد از اهلکتهم من قبل کدام قبلیت است برین مراد است جواب بوجه اختلاف در میقات این قبلیة هم مختلف میباشد قوم بعضی بوقت عبادة گاو سالپرستی بحضور قوم ایشانرا هلاک میساختی و بقولی نزد طلب رؤیة تو انها را میساختی وجه اول اقوی بلا اعتراض و بعده وجه ثانی قوی است اشکال اگر اینان معاصی قبل ازین هلاک میساخت مضایقه نبود چه مرتد و عاصی بودند اما کلیم الله معصوم چگونه در اهلاک و اماتة خود قبل برین بعثت انها گفت چه بلا جرم و معاصی چگونه بعقوبة سخت جلیل را هلاک سازد و این موهم میشود که کلیم الله هم شریک ایشان در گناهی بوده و الا جسارت کلیم الله هست و نعوذ بالله منقول بر خدا اگر آنکه گفته شود که خالق قهار ظلام و جبار است بلا جرم عقاب بندگان میکند جواب بدو وجه آنحضرت لفظ ایای عرض کرده باشد احدهما بجهت آنکه بعد از تکلیم تو بمن بجائی جبل اینقوم و اصرار بلیغ و تکذیب من کردند بقول لهم لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة هر چند بایشان زجر و پند کردم که رؤیة الله ممکن ابداً نیست الا بمحو دل ایشان کلمه شیء اصلاً قبول نکردند آخر مجبور گردیده از السنه واز جانب ایشان مسئله برب ارنی انظر الیک عرض شده و مثل من لا ینبغی چنین سوال کردن و جسارة بود و اگر برای جسارة من در آن سوال هر چند برای اسماع اینها از زبان خود ست بشنوند و انقطاع عذر اینها و اتمام حجة بر ایشان که رؤیة الله ممتنع و محال هر کس از انبیاء و اولیاء و کل امم انتقیا ابداً در دنیا و آخرة است و مرا باینجهة میکشتی مضایقه نبود ثانیهما محتمل که برای

قتل قبطی که ذکر کرد بلا اراده قتلش از دست کلیم الله شد بود و بلا اذن تعالی نزد استغاثه اسرائیلی حیث انها گردیده بود لفظ ایای فرموده باشد و علی التقدیرین اشکال ثم اعلاه

صدور معاصی از آنحضرت باطل میباشد ثم الله اعلم **بحث سابع** سفهاء جمع سفیه خفیف الرای و ضعیف العقل از سفه سیفه سفهاً فهو سفیه **و** سفاهة

در **مصباح** فرموده والسفه نقص فی العقل **و** اصله الخفة **و** سفه الحق جهله **و** سفهته نسبته الی الجهل **بحث ثامن** ثم اتهلکنا بما فعل

السفهاء منا بالاتفاق و اینجا ظاهر همزه استفهام بمعنی جحد و تنکیر است **پس** ثابت میشود دو وجه اند **احدهما** انک لا تفعل کما تقول لمن یخدمک أتهین من

یخدمک ای لا تهن من یخدمک **و** ینقول ابن الانباری هست یعنی ای پروردگار هلاک مساز ایشان را چنانچه میگوئی تو کسی را آیا اهانت می‌کنی خدمتگار خود یعنی

اهانت مکن او را **ثانیهما** این استفهام استعطافی هست بمعنی یا رب لا تهلک هولاء بما فعل الضعفاء من قومنا یعنی هلاک مساز اینجا عترا بفعل گناه اناک خفیف

الرای و ضعیف العقل و جهیل از حقیقت معرفت تو اند از قوم ما بنی اسرائیل **و** بمعنی جهل بتر است **سوال** مراد از سفهاء کدام اند **جواب** این نیز چه دو وجه است

اولهما مراد از السفهاء منا خود همین اصحاب سبعین اند که اینها بعد استماع کلام تکذیب موسی **و** طلب رؤیة الله کردند بسبب طلب اعظم کبایر مستحق هلاک گردیده

موسی التماس از عدم ابقاء اماتة ایشان بموت الی یوم القیمة یعنی بعد اماتة ایشان طلب احیاء ایشان کرد فالق بعد اماتة ایشان احیاء کرد اینها **و** همین قول

جمهور محققین مفسرین است **ثانیهما** نزد طائفه مراد از السفهاء منا عبده عجل است که بجهت گاوساله پرستی قوم با وسفاهت و بیخردی اینها میکشی ما را بلا جرم **اول**

معقول و منصور مختار جمهور است انه لا یجوز العقل ان کلیم الله کیف یظن ان الله یواخذ بالقتل والهلاک یوزد الانبیاء و معاصیهم الذین ما عصوا و کیف یقول

الله ثم اتهلکنا بما فعل هولاء السفهاء من عبدة العجل چه عقل سلیم اصلا تجویز نمیکند که کلیم الله گمان به خالق کند مواخذه بیگناه بقتل و اهلاک قومی بعوض وبال گناه

قومی دیگر و چگونه بخالق میگوید که آیا اهلاک میکنی ما را بسبب آنچه آن جهال بیخردان گاوساله پرستان عمل بفعل آوردند این عقلاً و نقلاً باطل است **اما عقلاً** آنکه

بلا گناه و بلا جرم مواخذه او ظلمی ظلم و اقبح قبائح است و ما الله بظلام للعبید نص صریح بر نفی آنست **واما سمعاً** آیه و لا تزر وازرة وزر اخری و نزد و بال

کسی بر کسی دیگر از غیر او با نمیکند و مواخذه غیر عامل و فاعل نمیشود و بلی بنا بر مذهب مجبره چنین قول موسی بخالق مجوز خواهد شد چه نزد ایشان خالق قهار و جبار

و غفار ظلم و ستم بر نفس روا است عیاذاً بالله تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیرا **اشکال** موسی آنکه اطلاق کرد سفاهت و سفهاء با اینها سبب چیست اینها حمقاء یا ناقص العقل

بودند و غیر عاقل غیر مکلف است مواخذه اینها چرا کرد و یا کامل العقل بودند پس مکلف کامل بودند و با اینها چگونه کلیم الله وصف خلاف واقع کرد **جواب اول**

حضرت کلیم الله وصف ایشان بسفهاء و بضعفاء باعتبار خود چه هر چی کامل العقل الفهم و الادراک از کل امت خود بود و نیز شرط حصول تمیز است اشکال بالا من حل شد

جواب ثانی بقوت عقل دو حالت دارد **حالت اولی** ظاهر یعنی **حالت ثانیه** حقیقت و باطن یعنی **پس** اینها ظاهرین بودند **اما** آل احوال حقیقت یعنی

جهال بنی اسرائیل بودند پس آنچه میگفتند و میکردند بظاهر یعنی میگفتند و میکردند و تحقق در هیچ امری نمیکردند لهذا وصف ایشان بسفاهت کرد و هر حال اشکال مذکور

ثم الله اعلم **بحث تاسع** افتتان و امتحان و ابتلاء و اختبار مترادف یعنی آزمودن کسی تا حال او در عیون و اعیان میان و نمودار شود و باشد ماخوذ از فتن یفتن

فتونا بمعنی آزمودن تا حال باطن مستور او دریافتن شود **و فتنه** اسم چنانچه گفته میشود فی دینه فتنت بالمجهول ایضا **و** بحث فتن در **مصباح** گفته اصل

الفتنة من قولک فتنت الذهب والفضة اذا احرقته بالنار لتبین الجید من الردی یعنی اصل معنی فتنه اشقار طلاء و نقره در آتش میباشد تا بان واضح شود و هر دو

خوب آن از ردی و خراب آن **اشکال** امتحان و اختبار کار بیخبران از مآل احوال اشیاء و اوست عالم الغیوب القلوب الخفیه والشهادة بالسویه است امتحان و اختبار

برنه چگونه جایز است **جواب** چونکه رفتار مردم بسه حالة در دنیا میباشد یا کافر مطلق یا مومن مطلق هر دو علی الاعلان ظاهراً و باطناً بالسویه یا منافق یعنی بیان

اظهار وفاق **و** بقلب کتمان کفر و نفاق است **و** مقصود الهی ترک کفر و نفاق از مکلفین میباشد **پس** این ابتلاء در این عالم تمحیص هر یکی احوال بال

بکل هر ذره و هر شی از بدایة الی نهایة نزد تم حاضر و ظاهر و هویدا بالاشتمال است **پس** غرض از امتحان مکلفین اظهار احوال اینها در انظار ملائکه است تا شناخته شود

برای مومن استحقاق **و** بر کافر و منافق بوجود کفر و نفاق لعنت کنند و استغفار نکنند **بحث عاشر** ان هی الا فتنتک ان در اینجا نافیه است بدلیل الا

الا فتنتک است **اما** مرجع هی علی الظاهر بسوی رجفه است **و** رجفه فتنه برای آن قوم بود **و احدی** فتنه الکنایه فی قوله هی عائدة الی الفتنة کما تقول ان هو الا

زید و ان هی الا هند **و** المعنی ان تلک الفتنة التی وقع فیها السفهاء لم تکن الا فتنتک اضللت بها قوما فافتتنوا **و** عصمت بها قوما فثبتوا علی الحق یعنی لفظ راجع

عاید بسوی فتنه هست چنانچه گفته میشود این و مثال برای مردان هو الا زید بضمیر مذکر و برای مونث و ان هی الا هند بضمیر مونث **پس** معنی این خواهد شد

فتنه که در آن افتادند سفهاء قوم اسرائیلی از گاو پرستی پس بین امتحان تو قومی را گمراه کردی **و** قومی محروس محفوظ ثابت بر حق و باقی بر ایمان نهادی **بحث حادی عشر**

ان هي الا فتنتك درحصل دو تفسیر این دو قول دارند **قول اول** مذهب علیه است پس بنها دو وجه دارند **اول** مذهب امامیه **و** معتزله است معناه ان الرجفة الا اختبار
وابتلائك ومحنتك ای تشدد بذلك فی التعبد والتکلیف علینا بالصبر علی ما انزلته بنا کما قال تعالی اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین یعنی بالعلاء والامراض
والامراض والاسقام التی شدد الله بها التعبد علی عباده یعنی این رجفه نیست مگر اختبار و ابتلاء و امتحان تو تشدید بدو تعبد و تکلیف بر ما بصبر کردن بر آنچه تو نازل
کردی و فرستادی بر ما چنانچه در آیه دیگر فرموده آیا نمی بینند ایشان که ایشان ممتحن و مبتلا می شوند در هر سال یکدفعه یا دو دفعه بگرانی نرخ و قحط و بعسرة و حاجة و بامراض
شتی و اسقام و الام و اوجاع بانواع که او تعالی تنزیل و تسلیط آن بر عباد غرض کشید بدانها بشکند ایشان در تعبد و تثبت ایشان بحال میباشد **وقالوا** انما سمی ذلک الرجفة
فتنة لانه یشتد الصبر علیها الناس **و** مثله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون **و ابنطایفه** گفتند برای آن رجفه را فتنه نامیدند چه
شدید و سخت میشود در چنین مبتلیات صبر و ثبات بر ان بلایا و گرفتاریها **و** مثل آن در آیه دیگر فرموده آیا گمان میکنند مردم متروک و رها شوند تا اینکه بگویند ما ایمان
آورده ایم و حال آنکه مفتتن و ممتحن نشده یعنی بلا امتحان ادعا میکنند که ما مومنیم و ایمان آورده ایم **و** قول جماعتی از مفسرین تابعین صحابه چون سعید بن جبیر **و** ابو العالیة
و ربیع بن انس و همین معقول و مقبول میباشد **نزد ابن عباس** رح ان المراد ان هي ای الرجفة الا عذابك وقد سمی الله العذاب فتنة کما فی قوله یوم
هم علی النار یفتنون ای یعذبون فکانه قال لیس هذا الاهلاک الا عذابک لهم بما فعلوه من الکفر وعبادة العجل وسوالهم الرؤیة یعنی مراد از ان هي
رجفه است و رجفه نیست مگر عذاب تو **اقاستیه** عذاب بفتنه میباشد چنانچه در آیه دیگر فرموده بروز قیامت کفار بر نار جهنم رسانیده معذب خواهند شد **پس** مراد از قول
موسی چنین است که نیست این هلاک برجفه و احراق بصاعقه مگر عقوبه و عذاب تو مر ایشان را بسبب آنچه ایشان از کفر و گاو پرستی بعمل آوردند **و** طلب رؤیة تو
کردند **قول ثانی** مذهب جبریه است چه باعتقاد ایمان و کفر خاص من فعل الله میدانند لهذا میگویند که موسی هم اسناد اضلال و اهداء الی الله کرده **کما قال**
الواحدی چنانچه الحال یعنی فتنه ازو شنیدی که ای خدا این فتنه که در ان سفهاء افتادند ازو نبود مگر فعل تو و بان فتنه قومی را در ضلالة انداختی گمراه بکفر و بگاو پرستی
شدند و قومی دیگر را محفوظ از کفر و ضلالة و معصوم گردانیدی تا بر هدایة ایمان او باقی ماندند و آنرا اختیار کردند **و** بعد این گفته ثم اکد هذا ببیان ان الکل من الله
تعالی فقال تضل بها من تشاء و تهدی من تشاء **ثم قال** وهذه الایة من الحجج الظاهرة علی القدریة التی لا یبقی لهم معها عذر یعنی بیان تاکید ان هي الا
فتنتك ما بعد ش آیه تضل بها من تشاء الخ است **پس** این آیه از حجتهای ظاهره بر قدریه هست باقی نگذاشت مر ایشان را این هیچ عذری **تذکره** بدانکه فرقه اشعریه
معتزله را بقدریه نامیده اند زیرا که ایشان منکر جبر اند **و معتزله** جبریه را قدریه نامیده اند زیرا که معتقد کل خیر و شر و ایمان و کفر بقضا و قدر میباشند **تذ محاکمه**
انصاف همین است که انانکه منکر جبر باشند نامیدن ایشان از اطلاق جبری و قدری میباشد چه اسنادو فعل بفاعل در قول تقابل و جو با میشود نه بغیره و جبریه در تسمیه معتزله بقدریه
نیز بجبر و ظلم گفتار دارند چه همیشه ایشان خلاف عقل و نقل رفتار دارند لهذا ازیشان اطلاق برعکس عجب نیست **بحث ثانی عشر** تضل بها من تشاء و تهدی
من تشاء بدانکه در اینهم دو قول اند **قول اول** باعتقاد جبریه است مخاطب بخدا عرض کردکه تو گمراه میسازی بآن فتنه و محنت هر کس را که میخواهی **و** هدایه میکنی کسی
که میخواهی چه نزد اینفرقه کفر و ایمان در عباد مخلوق و آفریده خدا است **در شرح تجرید** قوشجی گفته و اما الاشاعرة فالاضلال عندهم بمعنی خلق الکفر و
الضلال بناء علی انه لا قبیح منه تعالی شیء نزد فرقه جبریه تابعه ابو موسی اشعری اضلال بمعنی خلق کفر و ضلالة در عباد من الله هست بنابر مذهب ایشان که هیچ فعلی قبیح بر خدا
نیست **قول ثانی** نزد اهل تنزیه الله از جمیع منکرات و قبایح که امامیه و معتزله اند **پس** خالق غنی علیم حلیم کریم را مبرا و منزه از جمیع اقسام و انواع قبایح قولی و فعلی
میدانند نزد ایشان چنین آیات منافی برهان و محکم قرآن و احسب التاویل مطابق برهان و محکم قرآن میباشند تا تعارض و تناقض از بین زایل شود **تبصره** پس اول
ما به النزاع اضلال و اهدا در این آیه مذکوره است **اما در لغت** اضلال و اهداء مقابل یکدیگر بسه معنی آمده **در شرح تجرید** آنچه قوشجی اشعری گفته یطلق
الاضلال علی معان ثلثة **الاول** الاشارة الی خلاف الحق **الثانی** فعل الضلالة **الثالث** الاهلاك **والهدی** مطابق له علی مقابلات المعانی
الثلثة المذكورة **الف** الاشارة الی الحق **ب** وفعل الهدایة **ج** وعدم الاهلاك **والاضلال** بالمعنیین الاولین منتف عنه تعالی لانه قبیح والله تعالی منزه
عن فعل القبیح **واما الهدی** فموجود لاتصافه تعالی بالمعانی الثلثة فما ورد فی الآیات من اسناد الاضلال الی الله فهو بالمعنی الثالث اعنی الاهلاك
والتعذیب حاصل آنکه اطلاق اضلال بسه معنی میشود **یکی** اشاره و دلالة بخلاف حق **دوم** بمعنی آفریدن و ایجاد ضلالة **سوم** هلاکت **اما هدایة** هم
مقابل و نقیض ضلالة سه معنی دارد **یکی** اشاره و دلالة بسوی حق مطابق واقع **دوم** ایجاد هدایة **سوم** عدم اهلاک **اما اضلال** بدو معنی اول مخالف
منتفی است زیرا که خداوند تعالی بر خلاف حق اشاره و تلبیس از ابلیس میگردد و خدا عیاذاً بالله چون ابلیس مطالبان راه هدایت ایشان را نزد آن تعیین بر خلاف واقع نمی نماید و خالق

چگونه طالبان

چگونه طالب راه رسیدن نزد او تعالی خلاف واقع وخلاف حقیقت بگویند بنابراین اما بمعنی ایجاد محض ضلالة وتخلیق کفر در عباد ایشان جایز نیست چه این ظلم باشد وبعد
ایجاد کفر وضلاله چرا انبیا وکتب را با ایشان بفرستد که شما ترک کفر وضلالة مخلوقه که در شما از تخلیق من شده ترک آن بکنید والا شما را باشد نار عذاب الیم دایم پس کیم چه
معلوم است که بر نزع امر تخلیقی ایشان اصلاً قادر وممکن ابدا بر دفع آن نیستند وبندگان در جواب انبیا گفته میتوانستند اگر مرادش کفر وضلاله بود چرا اول در ما آفرید و
سن ابعد مارا میگوید که اخراج وترک آن کنید وما بر ترک فعل امر مخلوق اصلاً قادر نیستیم الزام با انبیا والا از کفار حاصل میشود اما بمعنی هلاکت اضاعة وتخریب البته
هیمینه صحیح است اما اهدا بمعانی ثلثه اسناد فعل الی الله جایز است اقول تجویز توجیهی معانی ثلثه در اهدا غلط کرده چه ایجاد ایمان وهدایة انیطلوب نیست
چه بر فعل مخلوق از هدایة مدح وثواب نیست چنانچه بر فعل ایجاد ضلالة ذم وقدح نیست پس وجه ایجاد هدایة باین معنی باطل است الا آنکه از ایجاد هدایة اسباب
هدایت مراد گرفته باشد اما بمعنی هدایت صحیح معقول نزدیکی اشاره ودلالة بحق دیگر ثابت وجزاء عمل نیک پس مراد از اسناد اضلال الی الله نیست
مگر اهلاک عذاب نار وبر هر یکی ازین ضلالة وهدایة بمعنی اثابة واهلاک آیات کثیره کتاب الله صریح ناطق اند پس بقاعده کلیة تاویل جمیع آیات اضلال واهدا
واجب است تا تعارض وتساقط لازم نیاید تنبیه هرگاه این معانی اضلال واهدا بلغة وقرآن ثابت باشد پس وجوه تاویلات الحال بالاجمال بشنو احدها
ای تصیب بهذه الجنة من تشاء وتصرفها عن تشاء یعنی میرسانی ومبتلا میسازی باین جنه هر کس را که میخواستی ومیگردانی آن رجفه وباز میداری آنرا از هر کس
که میخواهی واین قول ابن عباس است بعض علام فرموده اند وتقدیره تهلک بها من تشاء وتنجی من تشاء یعنی معنی قول ابن عباس اینست هلاک میسازی
بتسلیط رجفه هر کس را که میخواهی ونجات میدهی از رجفه واز هلاکة بان هر کس را که میخواهی ثانیها عموما در اینجا ودر هر جا چنین آیه یضل من تشاء ویهدی من تشاء در قرآن
مذکور است معنیش آنکه تضل ای تهلک وتعذب من تشاء بعدلک وتهدی ای تثیب الجنة من تشاء بفضلک وهمین دلیل متکلمین معتزله وامامیه منهم حکیم نصیر الملة والدین
طوسی وعلامه الله الحلی وغیرهم است یعنی توهلاک بعذاب میسازی بعدل خود هر کس را که میخواهی وثواب جنت ابدی میدهی بفضل ولطف خود هر کس را که میخواهی
ثالثها معناها تضل بترک الصبر والتحمل علی فتنتک وترک الرضاء بها من تشاء عن نیل ثوابک ودخول جنتک وتهدی بالرضا علیها والصبر علیها من تشاء
معنیش نزد بعضی آنکه گمراه میسازی بترک صبر وتحمل بر ابتلا وبترک رضا بان فتنه ومحنت ومرض ومصیبت وگرفتگی بلیة هر کس را که تو میخواهی از ایصال ثواب ودخال
الجنت وهدایة واشعار واشاره میکنی بصبر ورضا بران هر کس را که میخواهی رابعها جار الله زمخشری در معنی این آیه ان تهلکنا بما فعل السفهاء الخ فرموده یعنی اتهلکنا
جمیعاً یعنی نفسه وایاهم لانه انما طلب الرؤیة زجراً للسفهاء وهم طلبوه سفهاً وجهلاً ان هی الا فتنتک ای محنتک وابتلاؤک حین کلمتنی وسمعوا کلامک
فاستدلوا بالکلام علی الرؤیة استدلالا وسدا حتی افتتنوا وضلوا تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء ای تضل بالمحنة الجاهلین غیر الثابتین فی معرفتک و
تهدی العالمین بک الثابتین بالقول الثابت وجعل ذلک اضلالاً من الله وهدی منه لان محنته لما کانت سبباً لان ضلوا واهتدوا فکانه اضلهم
بها وهداهم علی الاتساع فی الکلام انتهی کلامه حاصل آنکه موسی نزد گرفته شدن اصحاب سبعین او بر رجفه در مناجات باری عرض کرد که آیا هلاک میسازی مرا وایشان
همراه حال آنکه من طلب الرؤیة بجهة ردو زجر القیان کردم تا بگوش خود از زبان تو بشنوند امتناع واستحاله آن وخود ایشان سفهاء وجهلاء بجهة ردی وجهالة ونادانی و
بلامعرفت از من واز تو طلب کردند این طلب رؤیة نکردن ایشان نیست مگر فتنه ومحنت از جانب تو تا بامتحان وتحصیل وابتلاء تو ایشان را نزد تکلیم تو بمن پس این جماعه خود را
استدلال کردند بکلام کردن تو با من باستدلال فاسد وباطل بر تجویز دیده شدن تو تا آنکه ایشان بسبب طلب رؤیة در فتنه ومحنت افتادند خود را وآن سوال رؤیة
ایشان موجب امتحان وضلالة وکفریة وهلاک ایشان گردید پس با ینجهة موسی عرض کرد تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء یعنی هلاک وگمراه میسازی تو بسبب
محنت وکلفت وشدة وصعوبة ومصیبت مردمان جهال غیر ثابتین را در دین غیر عارفین را در معرفت شناخت خود ترا وبدلاله وراه نمائی میکنی تو با نیکو عالم وعارف
کامل بذات وصفات تو ثابت القدم وراسخ وقایم بقول ثابت اند بر ایمان وتوحید تو پس گردانیده شد طلب رؤیة ونام نهاده شد رجفه امتحانی وابتلائی بلفظ ضلالة و
هدایة از برای آنکه آن فتنه ومحنتیکه خود ایشان خود را افکندند سبب ابتدا در ضلال ایشان واهتدا دیگران در آخر من الله گردید یعنی طلب رؤیة ابتدا از جانب خود ایشان
موجب امتحان وابتلاء ایشان در آخر من الله گردید تا ممتز ودور بین ثابت بر آن وموافق از منافق وکامل از ضعیف در خلائق هویدا وواضح گردد ومعلوم شود
اشکال صاین نوشتن اهلکتهم من قبل وایای ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء نهایة جسور وذی جرئت بوده بملک الملک تعالی چنین خطاب الزام
اعتراض علانی کرده واعتراض کلیم الله بر مالک قهار الحکومة چگونه جایز باشد جواب بالاتفاق شکا موسی علیه السلام من باب الدعا ومعذرة از جانب خود وجماعت ایشان
بوده پس ما به النزاع ایجاد وعاجت وپانیها اول معنی دعا ودای بیان شود که دعا از جنبت ما ملکه دعا لغة بفتح التماس ومسئلة یحتاج بطور تضرع

ازسئول وال عالی باسید اجابت واجازة ادباو مبالغه تنبیه هرگاه اینواضح شد پس بنابراین از سایل قبیل بعالی جلیل اعطنی بخبنی وافعل بی ولاتفعل من باب الخطاب بالامر والحکم بعالی نباشد بل خاص من باب الدعاء والالتماس غیرباب خطاب امر ونهی بالانفراد در علم لغت و کلام و اصول فقه و تفسیر مقرر گردیده پس اشکال سائل باطل محض بلباشد بحث ثالث عشر انت ولینا فاغفرلنا بعد ان موسے در دعا عرض کرد که ای پروردگار ما تو خاص بذات خود مولا ای متولی و متصرف جمیع امور ما ای از حفظ و یاری و پرورش و تربیت و غیره بغیر تو احدی بما والی متولی نیست و اینکلمه مقتضی حصر است پس متولی نافع و دافع ما و خلق در دنیا و آخرت احدے نیست سوائی تو پس این دلالت دارد نفع خیرات و دفع بلیات و افات احدے بغیر الله خواسته نشود پس مزعوم قبور پرستان صوفیه و اشباههم در استعانة از اهل قبور باطل است بلی شاید مراد انبیاء ائمه هدی از عترة رسول الله محل اجابت دعوات بالنصوص الثابتة الواردة فی صحاح مسانید المسلمین مستثنی از عمومیت این بباشد ثم الله اعلم بحث رابع عشر فاغفرلنا وارحمنا بعد از اقرار بولایة و تولیة اله عموما و خصوصا که از اداب مقدمات مدح و ثنا اله است عرض کرد ای مولی متولی ما پس بیامرز ما را و رحمت کن ما را بمهربانی و رحمت عامه و خاصه خود که برذات مقدسه خود ازرا التزام کردی چه غفران فرع نشو کل و اجابت توبه نزد غیر معتزله بدلیل لا حتمی سمعی واجب گردید نه بدلیل عقلی از سید الساجدین در ملحقات صحیفه در مناجات وارد است مولائی انت المولی وانا العبد و هل یرحم العبد الا المولی مولائی مولائی انت

العزیز وانا الذلیل و هل یرحم الذلیل الا العزیز و مولائی مولائی انت الخالق وانا المخلوق و هل یرحم المخلوق الا الخالق مولائی مولائی انت المعطی و انا السائل

و هل یرحم السائل الا المعطی مولائی مولائی انت المغیث و انا المستغیث و هل یرحم المستغیث الا المغیث و مولائی مولائی انت الباقی و انا الفانی و

هل یرحم الفانی الا الباقی و مولائی مولائی انت الدائم و انا الزائل و یرحم الزائل الا الدائم و مولائی مولائی انت الحی و انا المیت و هل یرحم المیت الا

الحی و مولائی مولائی انت القوی و انا الضعیف و هل یرحم الضعیف الا القوی و مولائی مولائی انت الکبیر و انا الصغیر و هل یرحم الصغیر الا الکبیر

مولائی مولائی انت المالک و انا المملوک و هل یرحم المملوک الا المالک اقول هر فقره از فقرات این مناجات دلیل جداگانه هست که اجابت توبه و غفران ذنوب عبید بتفضیل و رحمت عامه ارحم الراحمین است ثم الله اعلم اشکال در فاغفرلنا وارحمنا طلب غفران و رحمت برای خود و برای آن عصاة سبعین یا توبه کرد و این مقتضی هست که از کلیم الله خللی و زللی صدور بوقوع آمده و آن چیست جواب از دو مفسرین انبیاء دو وجه اند اول اینکه چونکه دعا عبادة است و هر نبی را سزاوار است پس دعا یا برای طلب صلح و ثواب زاید بباشد یا برای دفع مضار و اینجا ضم نفس خود با قوم برای تسکین قوم کرد چونکه نبی معصوم از خلل و زلل بود پس برای خود او طلب نفع و برای عصاة امت دفع ضرر خواسته ثانیها چونکه از جانب قوم و الحاح ایشان طلب رویة بمثل از علیم کلیم برای رد ایشان چنین سوال الایق نبود لهذا در فاغفرلنا غفران و عفو و تجاوز و برای طلب رویة از قوم بخشش آن خواست ثالثا از وجه برای اقدام قول لوشئت اهلکتهم و تضل بها من تشاء و برای ان هی الا فتنتک طلب مغفرة و رحمت خواست چه چنین عبارة برای آن حضرت جایز نبود هر چند ذکرامری واقعی در ان بود و همین قول رازی و تبعه اوست بحث خامس عشر وانت خیر الغافرین بدانکه غفران در اصل بمعنی ستر و پوشیدن شی بسا تر است پس از طلب غفران و رحمت برای خود بکلمه مرغبه در غفران مدح خالق کرد یعنی تو بهترین پوشندگان عیوب و فضایح و قبایح عبادی لان کل من سواک انما یغفر الذنوب اما طلبا للثناء الجمیل

و لدفع ضرر اما انت یارب تغفر ذنوب عبادک لا لطلب عوض ولا غرض بل لمحض الفضل والکرم فانت خیر الغافرین و خیر الراحمین فلا جل ذلک وجب القطع بکونه خیر الغافرین و خیر الراحمین فی الدنیا والاخرة چه هر کس بغیر تو ای خالق عفو و غفران گناهان میکند بغیر اینحاله نمی باشد و بغرض طلب عاجل ثنا جمیل و جلیل یا برای دفع ضرر خود اما تو برای پروردگار من تو غفران اکبر کبایر و اعظم معاصی بندگان خود بغیر طلب عوضی و غرضی و بغیر عوضی برای محض فضل و کرم خود میکنی لهذا تو بهترین غافرینی و بهترین راحمینی پس باین جهة بخیر الغافرین وارحم الراحمین بودن تو واجب و ثابت شد تنبیه این بدلالة دارد چونکه او سبحانه بصیغه مبالغه تواب و ارحم است لهذا از قدیم ادیان خالق منان بتفضل خود بکرات و مرات لسید توبه عصاة و اهل ازمنه قبول میکرد و تا ظهور اثار قیامة چون ظهور دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب بر حمة واسع خود از هر عاصی یکبار توبه یقینا قبول خواهد فرمود و جمعی از مفسرین و محدثین در تفسیر ایه و رحمتی وسعت کل شیء روایة از حسن و قتاده کرده اند قالا وسعت رحمته فی الدنیا البر والفاجر و هی یوم القیمة للذین اتقوا خاصة یعنی رحمت واسعه الهی در دنیا عام برای نیک و بد شامل است اما در قیامة آن رحمت مخصوص مومنین خدا ترسان و پرهیزگاران از شرک و کفر خاصه است در در منثور از جمعی از سلمان فارسی روایة کرده اند قال النبی صلعم

ان الله خلق مائة رحمة یوم خلق السماوات والارض کل رحمة منها طباق ما بین السماوات والارض فاهبط منها رحمة الی الارض فبها تراحم الخلایق و بها تعطف الوالدة علی ولدها و بها یشرب الطیر والوحوش من الماء و بها یعیش الخلایق فاذا کان یوم القیمة انتزعها من خلقه ثم افاضها علی المتقین و زاد تسعة

سیفین یا محفوظ ۶

وتسعین رحمة وقوله ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون حاصل آنکه خالق یکصد جزو رحمت را آفریده بروز پیدایش ارض وسما و هر جزو رحمت از آن اجزاء طبق مطبق میان ارض وسماوات است پس یکجزو آن رحمت بسوی زمین فرستاد بوجود آن تراحم و رحمت میان کل اصناف خلایق حیوان وانسان است و رافت مادر برای ولد است و با کل حیوانات از طیور و وحوش شراب آب میان کل اصناف خلایق زیست و زندگی میکنند و بروز قیمت این جزو رحمت از خلایق گرفته با نود و نه جزو دیگر ضم نموده وافزوده خاص برمتقیان مومنین افاضه میشود پس اینست ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون بتحریم تلاوة فرمود اللهم اجعلنا مع جمیع امهاتی وذریاتی وعشیرتی المومنین من اهل ملتی من المرحومین فی الدنیا والاخرة انک انت ارحم الراحمین آمین **قوله تعالی**

وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ○ ترجمه این آیه

این منتهم دعا موسی است یعنی و ای پروردگار ما بنویس و ثابت و لازم کن برای ما مردم در این دنیا نیکی را تا مدة الاعمار و مراد از نیکی ایمان بعد الاعمار باقی با ایمان و مراد از ایمان بهمه چیز چه افضل و اکمل حسنات و نعمات دنیا کمال ایمان و مراد از ان است و بنویس برای ما در آخرة هم نیکی یعنی ثواب دائم و جزاء جلیل و جزیل جمیل آن بدرستیکه ما رجوع کردیم الحال بسوی تو یعنی این قوم بعد از کفر الحال توبه از ان رجوع کردند با ایمان بسوی تو خالق فرمود عذاب من وصفت و آنست که میرسانم او را بسبب آن عذاب بهر کس که میخواهم بعدل و انصاف جزاء و سزا ایش میرسانم و رحمت و مهربانی من وسیع و کشاده و بسیط است از هر چیز همه اشیاء را فرا گرفته در دنیا بمومن و کافر متعا و شامل است یعنی بهر دو فریق پس مینویسم یعنی نوشتم بنفس خود و ثابت و لازم گردانیدم آن رحمة را در آخرة خاص برای آنانیکه خدا ترس پرهیزگاران اهل ایمان باشند و زکوة اموال خود بوقت وجوب ادا میکنند و برای آنانی که ایشان با آیات ما که بواسطه انبیاء فرستادم ایمان بآن میارند و تصدیق آن مینمایند **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** کتب یکتب کتبا و کتابة بمعنی نوشتن و بمعنی ثبوت و بمعنی وجوب یعنی الزام وغیره در لغت و قرآن بهمه معنی استعمال شده **در مصباح** گفته کتابة اسم صناعة تحریر و نوشتن است **و کتاب** یعنی آنچه مکتوب چون حساب یعنی محسوب باشد **سوال** چرا مکتوب را بکتاب نامیده شده **جواب** چونکه حروف و کلمات مقصود در نوشته ثبت و ضبط از سقوط و تلف و تفریق و ضیاع آن جمع یکجا و یکجمله میشود لهذا آنرا در هر امر ثابت کتابة و کتاب بمعنی مکتوب نامیده شد و ازینجا است الصلوة علی المومنین کتابا موقوتا ای واجبا ثابتا **بحث ثانی** وجه تنظیم این آیه با ماقبل آنکه این آیه از منتهم و ضمیمه ماقبل از دعا کلیم الله است **بدانکه** قاعده کلیه درخواست دعا مقرر شده اینست که **اول** باید که خالق بحمد و مدح و ثنا و باسماء حسنی **و** اخلاص و رجوع و امید خود بسوی تعالی یاد کرده شود **و ثانیا** مطلب خویش کند اما مطلب **یا** دفع ضرر باشد **یا** طلب نفع اما دفع ضرر در ذکر اقدم بر طلب نفع نماید **و اینجا** کلیم الله هم سوال کرده **اول** انت ولینا گفته یعنی انت مولینا متولی جمیع امورنا من الدین والدنیا لا ولی التصرف احد لنا سواک **پس** از ان عموما دفع ضرر دینا و عقبی را فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الغافرین تقدیما ذکر کرده **پس** از ان واکتب لنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة خیر و حسن دنیا و آخرة را طلبیده با ظهار هدنا الیک رجوع خود فرموده **و** همین طریقه رضیه دعا انبیاء و ائمه معصومین سلام الله اجمعین **و** تادیب برای امم میباشد **و** تاسی ایشان برایم لازم است تا رستگاری حاصل شود **بحث ثالث** واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الاخرة کلیم الله عرض کرد وای پروردگار ما بنویس برای ما در این دنیا نیکی را و بنویس در آخرة هم برای ما نیکی چنانچه از دعا مومنین این است در قرآن ذکر فرموده ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة **و مفسرین** در معنی الکتب و حسنة وجوه دارند **احدها** اجعل لنا فی الدنیا والاخرة حسنة یعنی نعمت یعنی بگردان ما را از آنانیکه برای ایشان نزد تو نعمت دین و دنیا هست **اما** آن نعمت دنیا ایمان کامل ثابت در دنیا **و** در عقبی ثواب جلیل و جمیل و جزیل آنست **و برای** آن ایمان را از نعمة حسنة شمرده و طلبیده چه اکمل و افضل جمیع اعمال و اصل آن ایمان و بوجود آن در دنیا و آخرة محفوظ من الله از غضب و قهر **و** موجب بقاء ابد مع النعم الی لانهایة است و بصحت و ثبوت آن همه آن همه اعمال صالحات صحیح میشوند

جواب سوال چرا مکتوب را بکتاب نامیده مثل

و اینقول اکثر است سوال چرا لغت را حسنة نامیده و حال آنکه حسنة اسم جنس طاعة است جواب بچند وجه است احدها قبل ان النعمة تستقبلها النفس کما
ان الطاعة یتقبلها العقل یعنی نزد بعضی چونکه نعمت را نفس قبول میکند چنانچه طاعت را عقل قبول میکند واخرها انها ثمرة الطاعة لله تعالی یعنی بسبب آنکه نعمت
ثمرۀ طاعت و ایمان است لهذا باسم حسنة ذکرش و درخواستش کرد ثانیها اکتب لنا بمعنی عین وحقق وثبت لنا ثواب الدنیا والاخرة والنفع بهما ثالثها
واکتب لنا یعنی واکتبنا ممن کتبت لهم حسن العاقبة وخیر الخاتمة فی الدنیا والاخرة حتی نموت فی الدنیا علیها وفی الاخرة صرنا من اهل الجنة لا من اهل
الاعراف یعنی بنویس ما را از آنانیکه نوشته برائ ایشان خاتمة بالخیر یعنی موت ما در دنیا بر ایمان و در آخرة دخول جنت ابدی تا از اهل اعراف در اعراف نبوس نشویم دنیا ثم
رابعها واکتب لنا فی الدنیا الذنوب السابقة منها عبادة العجل وذنب طلب رؤیة مغفرة وفی الاخرة بعد النجاة من النار دخولا فی الجنة یعنی بنویس عوض
گناهان ما در دنیا حسنات را و در آخرة بعد نجات از عذاب نار دخول ما در بهشت خامسها واکتب لنا دوام التوفیق للاعمال الصالحات فی الدنیا وفی الاخرة قبولها
اقول بحان احقر نال همه این وجوه متعدد است سوال چرا لفظ اکتب لنا گفت و اجعل لنا و اوجب لنا نگفت جواب اول بمصداق و مفهوم آیه یمحو الله
ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب در لوح محو و اثبات در هر روز و شب هر چه برای هر کس میخواهد و میداند مینویسد لهذا بلفظ اکتب ذکر کرد جواب ثانی قیل انما
ذکر بلفظ الکتابة ولم یقل واجعل او اوجب لنا لان الکتابة اثبت وادوم کما یقال رزق فلان وشهرته فی الدیوان فیبقی ویثبت ذلک له علی الدوام من
مرور الازمان والشهور وغیره فینه دوام وصول نعمته بغیر قطع ولا فصل برائ آن بلفظ اکتب بغیر اجعل و اوجب گفت چه آنچه مکتوب شد او ثبت و ادوم
بر شهور و مرور جاری میباشد چنانچه وظیفه که در ایوان و دفتر سلطان بنام کسی نوشته شد آن وظیفه بر شهور و دهور او را بغیر قطع و بلا فصل میرسد ثم الله اعلم
بحث رابع هدنا از هاد یهود هودا در لغت باشد کما قال الليث الهود التوبة در مصباح گفته هود اسم نبی عربی منصرف است یقال هاد الرجل
هودا اذا رجع فهو هائد والجمع هود مثل بازل وبزل سوال در آیه کونوا هودا او نصاری چه معنی دارد جواب متفق علیه مفسرین مراد آنست که بشوید و بگردید
یهود قوم موسی یا نصاری قوم عیسی شوید و یهودی اسم نسبتی قوم موسی بسوی یهودا ابن یعقوب و هود الرجل ابنه یعنی جعله یهودیا و هوّد دخل فی دین الیهود
و یعنی حدیث نبوی مروی در مسانید ائمه حدیث مسلمین است قال النبی کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه
یعنی هر مولود ایلاد و میشود بر طریقه اسلام پس والدینش او را مجوسی گردانند یا یهودی یا نصرانی و بقولی قوم موسی بعد گاوساله پرستی و طلب رویة وقتیکه
توبه کردند چنانچه موسی از جانب ایشان در این آیه انا هدنا الیک یعنی تبنا و رجعنا من الشرک والکفر الیک فرمود پس از آن وقت بنی اسرائیل کل قوم موسی یهود نامیده
شدند و باسم یهود قوم موسی در آن وقت شاید الی حین هم فخر و مباهات میکنند که ما هاییت توبه یافتیم و توبه ما بدعاء موسی قبول گردید اقول محتمل که تسمیه قوم یهود وجه
انتسابی یهودا و یهنا بوده باشد و در لباب گفته الهود الرجوع برفق وقال بعضهم و به سمیت الیهود وکان اسم مدح قبل نسخ شریعتهم فلما نسخت
شریعتهم صار ذلك اسم ذم وهو لازم لهم حاصل آنکه لفظ هود بمعنی رجوع بنرمی و ملائمت میباشد و بقولی لفظ یهود اسم مدح ایشان قبل نسخ شرع ایشان بود و بعد
نسخ آن اسم ذم گردید و آن مر ایشان را لازم دائم میباشد در کشاف در هدنا الیک تبنا الیک فرمود و هاد الیه یهود اذا رجع وتاب والهود جمع هائد و
هو التائب ولبعضهم شعر یا راکب الذنب هد هد + واسجد کانك هدهد بحث خامس در هدنا بضم اول از هاد یهود و صیغه معلوم بمعنی تبنا یا
هدنا بکسر اول مجهول از ماده تقدیر هود یهید بمعنی حرکنا و املنا الیک دو قرائة اند و بصیغه معلوم هدنا بضم اول قرائة مشهوره و ثانی از قرائة شاذه است و در
کشاف هم بعد نقل احتمال هر دو امر داده وقال وقرء ابو وجزة السعدی هدنا بکسر الهاء من هاده یهیده اذا حرکه و اماله ویحتمل امرین ان
یکون مبنیا للفاعل والمفعول بمعنی حرکنا الیک و املنا علی تقدیر فعلنا کقولك جئت یا مریض بکسر العین بمعنی فعلت من العیادة ویجوز عدت بالاشمام
وعدت باخلاص الضمة فیمن قال عود المریض وقول القول ویجوز علی هذه اللغة ان یکون هدنا بالضم فعلنا من هاده یهیده انتهی بحث سادس
انا هدنا الیك بدل آنکه هر گاه موسی بالا طلب دامة حسنة دنیا و آخرة کرد پس بایجملا انا هدنا الیک کانه در معرض استحقاق بحق بآن بلا فضل بطور دلیل هم طلب
حسنة دنیا و آخرة کردند یعنی بتحقیق ما طلب ادامة حسن دنیا و آخرة کردیم زیرا که ما الحال بتحقیق و بدرستی توبه خالصه نصوحا از کفر و شرک و جمله معاصی تا انتهاء اعمار و
مقدار خود کردیم و از آن رجوع بسوی تو خاص نمودیم و از عموم ثوابی تو امید قطعی داریم که همین توبه ما قبول کرده و حسن دنیا و آخرة ما را باقی دار در بحث
اعلام در اینجا فرمود وانما ذکر هذا السبب الذی یقتضی حسن طلب هذه الاشیاء لیس الا مجموع هذین الامرین کونه الهنا وربنا وفیما کوننا عبیدا
تائبین خاضعین خاشعین فالاول یقتضی عناية الربوبیة والثانی یقتضی لنا العبودیة فاذا حصلا و اجتمعا فلا سبب اقوی منهما انتهی یعنی هر گاه

جواب سوال چرا لغت حسنة نامیده ۱۳

جواب اشکال چرا لفظ اکتب لنا گفت و اجعل لنا و اوجب لنا نگفت

جواب سوال در کونوا هودا او نصاری

آن ذکر این سبب توبه دنبال آورد که این سبب مقتضی حسن دنیا و آخرة میباشد پس فیست ال مجموع این امر طلب اشیا و توبه مگر اقرار ایکه او سجانه المولی مطلق و بودن بایندگان تائب آیب خاضع و خاشع لله تعو **واول** عهد عزت ربوبیت **الثانی** عهد ذلة عبودیة بایندگان پس نزد حصول اجتماع اینها سبب اقوی ازانها نیست

رمز دقیق هرگاه ایشان بعد طلب حسن دنیا و آخرة اظهار توبه کردند پس خالق تصریح در اعطار حسن دنیا و آخرة **و** در اجابت توبه ایشان نکرد بل اعراض ازان و اشاره و اشعار از سوء حال و مآل بل توعید بانها بران در استقبال در این آیه ابعد کرد و بهر خری فهمی و وضع خواهد شد خفایای رموز قرانی و دقایق کتاب الهی چه بعد این توبه آن قوم چه اکبر کبایر و اعظم معاصی از قتل انبیا و ایذا ازانها و ظلم و تعدی بخلق و دو دین بعد موسی کردند لهذا بکرات و مرات ازانها طایفه مسوخ ببوزنیه و غیره و ببر گردیدند **بحث سابع** قال عذابی اصیب به من اشاء اصیب باب افعال اصاب یصیب صاب بمعنی رسانیدن چیزی بکسی دیگر میباشد خواه ایصال و ارسال نیک کند یا بد **در مصباح** گفته اصاب السهم اصابة وصل الغرض یعنی بمقصود و اصل و حاصل شد وفیه لغتان آخریان **احدهما** اصابه صوبًا من باب قال **والثانیة** یصیبه صیبًا من باب باع بیعًا **و** فاعل باب افعال مصیب و مفعولش مصاب **و** فاعل صاب یصوب صوبًا فهو صایب بمعنی رسیدن شیٔ بمقصود **و** ازینجاست رای صایب نقیض خاطی و خطا **و** صواب بمعنی نیک ضد خطا است **و** مصیب رساننده شیٔ بجای مقصود بلا خطا باشد **و** صوب بصوب تصویبًا راست گوئی و انشستن و تحسین کردن بر وصول مراد **و** استصواب طلب رای و خیال صحیح و نیک کردن است **و** اصابة الشیٔ ادراک شیٔ و ایصال آن بموضع لازم خود میباشد **بحث ثامن** در وجه تفسیر قال عذابی اصیب به من اشاء این متضمن توعید بان قوم تائبین است تقدیرش آنکه قال الله تعو فی جواب هم عذابی شانه و صفته اصیب به من اشاء و لا اعفوه بعد اخذه و اصابته یعنی او تعو در جواب طالبین حسنات دنیا و آخرة بعد توبه اینها فرمود که عذاب من صفة و شان او اینست که رسانیده خواهد شد آن عذاب آنکس را که مشیت من بحسب عدل و انصاف بر تعذیب او در دنیا یا در آخرة یا در هر دو عالم متعلق قرار گرفته پس عفو مواخذه او نکنم **در مجمع** فرموده تفسیر این اصیب به من اشاء ممن عصانی و استحقه بعصیانه انما علقه علی المشیة لجواز الغفران فی العقل **در کشاف** فرموده ای من وجب علیّ فی الحکمة تعذیبه و لم یکن فی العفو عنه مساغ لکونه مفسدة **ترجمه** پیدا او تعو فرمود که عذاب من شدید است تعذیب میکنم بان هر کس راکه میخواهم مومن باشد خواه کافر چه من مالک الملک و الخلق ام اگر انبیا را بنار **و** ابلیس و فرعون و نمرود را بجنت بفرستم مختارم هیچ چیزی مرا مانع ازین نیست چه نزد اینها یعنی هیچ قبحی و منکری عقلی و سمعی بر ما لک قبیح و منکر نیست **و** نزد اینها حسن و قبیح اصلاً عقلی نیست **در قراءة** حسن **و** شافعی اصیب به من اساء بسین مهمله صیغه معلوم غائب است یعنی عذاب من خواهد رسید بالتخلف هر کس را که فاعل عامل سیئات بعد توبه باشد پس هرگز و معفو نخواهد شد **اقول** بعد موسی آن قوم بکثرة معاصی خلاف توبه لسانی بکرات و مرات بل الی حین کردند لهذا در هر عصر بهر رنگ تاعیسی نبینا با لوان عذابهای الهی گرفتار بکرات شدند اعاذنا الله من المعصیة من خلاف التوبة و نزول العقوبة فی الدنیا و الاخرة برحمته الواسعة انه ارحم الراحمین **بحث تاسع** وسعة بمعنی فراخی و کشایش و توانگری و دسترس و طاقت میباشد **و** ازینجاست لینفق ذو سعة من سعته **و** انا لموسعون از وسع یسع وسعًا و سعة **بحث عاشر** و رحمتی وسعت کل شیٔ و بخشایش نعمت و رحمت من وسیع و بسیط فرا گرفته است هر چیز را یعنی مومن و کافر و مطیع و عاصی در دنیا مگر آنکه در نعمت و رحمت و مهربانی تربیت یافته و با و حاصل و واصل شده عام است **نزد حسن و قتاده** ان رحمته فی الدنیا وسعت البر و الفاجر و هی یوم القیمة للمتقین **عطیه عوفی** گفته وسعت رحمته کل شیٔ و لکن لا یجب الا للذین یتقون **و** ذلک ان الکافر یرزق و یدفع عنه بالمومن لسعة رحمة الله للمومن فی عیش فیها فاذا صار فی الاخرة وجبت للمومنین خاصة کالمستضیٔ بنار و سراج فاذا ذهب صاحب السراج بسراجه تعطل المستضیٔ یعنی رحمة الهی هر چند ابتدا وسیع و حاوی و شامل هر شیٔ است لکن فی الاصالة ان رحمة خاص در دنیا و عقبی بهر اتقیا مومنین آفریده شده **و** در دنیا آن رحمة بطفیل مومن بهر مشرک و کافر عاید و حاصل و شامل شده چنانچه مستضی از صاحب چراغ و شمع نار در ظلمة تاریک بروشنی آن منتفع میشود **و** بذهاب صاحب چراغ مستضی در تاریکی معطل میماند پس تا بقاء دنیا عصر بعصر هر قسم کافر و مشرک و عاصی بان رحمة متسعه الهی حظی و سهمی وافر میابد **و** بعد قیام قیمة آن رحمة با مومن میرود و مخصوص میگردد چون صاحب سراج **و** هر کافر و مشرک محروم و ممنوع از انتفاع گردیده در ظلمة تاریکی نار جهنم میافتد علی الدوام محترق میگردد **و بقولی دیگر** انها تسع کل شیٔ ان دخلوها فلو دخل الجمیع فیها لوسعتهم الا ان فیهم من لا یدخل فیها لضلالته یعنی رحمت واسع بهر شیٔ است اگر همه خلق دران داخل شوند هر آئینه فراخی و کشادگی شمول و دخول بهاداده مگر ضلال بضلالة خود دران داخل نمیشوند مانند کسی که خالق رحمت خود را صد جزء آفریده **و** هر جزئی ازان بفراخی ما بین ارض و سماوات است یک جزء در دنیا بر کل ذی حیوة تقسیم شده تا لوجود آن بهایم خود مرحمت دارند و طیور آب و حاشش خود را از سنگدانهای فرو برده آب و دانه بر آورده و منقار دو دان بچگان خود میلایند و میخورانند **ویوم القیمة** این نود و نه

تحقیق معنی عذابی

اصیب به من اشاء

تحقیق معنی رحمتی

وسعت کل شئ

فی الدنیا مع نود و نه جزء بقیه اجزاء رحمت وصل و ضم کرده مخصوص بمؤمنین میکند و ل میدارند لیس بوسعة چنین درجه رحمة اغلب میدانند بل جا قطعی است که احدی از
مؤمنین اصلا و ابدا بنار نمیروند اللهم اجعلنا مع المؤمنین جمیعًا من اهل هذه الرحمة الواسعة العامة التامة مسألك انت ارحم الراحمین **در مجمع** از بخاری مرویست
که پیغمبر در نماز قایم شد اعرابی آمد دعا کرد اللهم ارحمنی و محمدا ولا ترحم معنا احدا بار خدایا رحم کن بمن و محمد بینی و با احدی دیگرے را رحم مکن فقال النبی للاعرابی لقد
تحجرت واسعا یرید رحمة الله پس پیغمبر با اعرابی معترض شد که تحقیق منع کردی از شیٔ واسع دیگران یعنی از رحمت واسعه محرومیة دیگران خواستی **و در آخر بحث** این
آیه ذکر عمومیة و خصوصیت رحمة بوجه دیگر میاید **بحث دیگر** فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم بایٰتنا یؤمنون یعنی واجب کردم رحمة
خودم خاص برای آنانکه بجد اند بسی اتقاء و پرهیز از شرک و کفر و جمیع اقسام معاصی صغایر و کبایر مدة الاعمار خود میکنند تا دم مردن **و** ادا نمایند بوقت وجوب زکوة
مال برایشان **و** برای آنانکه ایشان بجمیع انبیاء سلف و خلف از آدم تا محمد **و** بجمیع آیات کتب منزله و احکام ایشان تصدیق نمایند و ایمان آرند بهمه آن **نزد** ابن عباس
و حسن یطیعون الله و رسوله فی جمیع امور الدین **و** انما ذهبا الی تزکیة النفس و تطهیرها بالاتقاء یعنی ایشان اطاعة کنند خدا و رسول ورا در جمیع امور دین
چه نزد این دو نفر مراد از اتقاء تزکیه نفس و پاکی آن باحکام قرآن و برسول و خاتم الایمان نه اطاعة در بعض و ترک بعض چون عمل بعض کتاب الله و ترک بعض
کتب الله چون ترک انجیل و قرآن **و** نصاری ترک قرآن کردند چنانچه خالق نقل آن در آیات دیگر فرموده یؤمنون ببعض الکتاب و یکفرون بالبعض **در**
کشاف فرموده فسأکتب هذه الرحمة کتبة خاصة منکم یا بنی اسرائیل للذین یکونون فی آخر الزمان من امة محمد والذین هم بایٰتنا و کتبنا یؤمنون
لا یکفرون بشیٔ منها یعنی زود این رحمت که بر نفس خودم نوشتم و بر خودم فرض و واجب گردانیدم ای بنی اسرائیل مخصوص برای آنانی هست که در آخر زمان
از امة محمد میباشند و ایشان آنانی اند که بجمیع کتب منزله و انبیاء مرسله بار اسطه مصدق و مؤمن تا قیمة باشند **تذکره** مفسرین بالاطباق **در نزول** این نقل کردند
لما نزلت و سعت رحمتی کل شیٔ فتطاول ابلیس طمعه و عنقه الیها و قال وانا من الشیٔ فنزعها الله ثم ابلیس بقوله فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون
الزکوة الخ فایس ابلیس منها یعنی هرگاه این آیه وسعة رحمة الٰهی نازل شد ابلیس لعین طمع و گردن خود دراز و بلند کرد با امید آنکه منهم احد شیٔ از الٰهی بسیم
و او را مایوس گردانید بانزال و ارسال فسأکتبها للذین یتقون الخ بعدم اتقاء و پرهیز از کفر مایوس شد **پس** یهود گفتند و نحن نتقی و نؤتی الزکوة و نؤمن
بآیات الله فنزعها الله من الیهود و اثبتها لهذه الامة فقال الذین یتبعون الرسول النبی الامی الآیة یعنی ما هم تقوی داریم و ادا زکوة میکنیم و ایمان
بآیات خدا آورده ایم **و** خالق طمع و امید یهود هم برید و برآورد و مایوس کردند بانزال آیه آنانکه پیروی رسول نبی امی الخ میکنند این رحمت مخصوص امة
او هست **رواه** جماعة من العامة من الخاصة صاحب **المجمع** **و** **الجنان** عن ابن عباس **و** قتاده **و** ابن جریج **نوف بکالی گفت** لما اختار موسی
من قومه سبعین رجلا قال ثم لموسی اجعل لکم الارض مسجدا و طهورا تصلون حیث ادرکتکم الصلوة الا عند مرحاض او حمام او قبر و اجعل
السکینة فی قلوبکم و اجعلکم تقرؤن التوراة عن ظهر قلوبکم یقرئها الرجل والمرأة والحر والعبد والکبیر فقال موسی لقومه ذلک فقالوا لا
نرید ان نصلی الا فی الکنایس ولا نستطیع حمل السکینة فی قلوبنا ولا نستطیع ان نقرء التوراة عن ظهر قلوبنا ولا نرید ان نقرئها الا نظرا فقال الله
فسأکتبها للذین یتقون الی قوله المفلحون فجعلها الله ثم هذه الرحمة لهذه الامة فقال اللهم اجعلنی منهم قال له یا موسی انک لن تدرکهم
حاصل آنکه وقتیکه موسے هفتاد اصحاب خود را برگزید برائے میقات اله ادتم بموسے فرمود برای شما میگردانم روی زمین را جای سجده نماز و مطهر تا هر جا نخواهید نماز
بخوانید نزد در رسول وقت نماز مگر بجائے جامه شوئی و غسلخانه یا نزد حمام یا نزد قبرستان و بحضور قبر **و** بگردانم سکینه را در قلوب شما **و** بگردانم شما را تا
تلاوة توراة بظهر قلوب بخوانید هر مرد و زن و آزاد و بنده و کبیر **و** موسی بقوم از وحی الٰهی خبر داد **و** ایشان گفتند ما نمیخواهیم همه آنرا **و** نماز نمیخوانیم
مگر خاص در معابد مقرره **و** طاقة بر برداشتن سکینه نداریم **و** تلاوة توراة نمیتوانیم مگر بدیده **و** قوة بحفظ آن نداریم **پس** خالق فرمود پس این رحمة را مینویسیم
برای آنانیکه اتقاء دارند تا آخر مفلحون **نقله** ثعلبی **و** البغوی **و** السیوطی **و** خازن البغدادی و غیرهم **و** در آخر این موسے عرض کرد پروردگارا بجماعة
مهربان از بنی اسرائیل نزدیک آدم با ندادی بغیر یا دادی آنچه دادی **پس** خالق برائے تسلی موسے فرستاد و انزال فرمود و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون **پس** موسے بآن راضی شد **بحث ثانی عشر** این رحمت آیا عام در دنیا شامل هر کافر و مؤمن بل هر ذوی الحیوة تا قیمة هست
یا مخصوص است بمؤمن ولکن تحقیق مومن از کافر کل ذوی الحیوة در دنیا بطفیلی مومن مستفیض باین فیض فیضان میشوند مفسرین فی الاصاله در این دو
قول دارند **اما** در آخرة برای مومن مخصوص بالاتفاق بلا خلاف است **نزد ما** آنکه در دنیا عام ست فقالوا ان رحمته فی الدنیا عمت الکل **و اما**

تحقیق معنی فسأکتبها للذین یتقون ۱۲

آیا این رحمت عام در دنیا شامل هر کافر و مومن بود ۱۲

والآخرة فهی

في الاخرة فهي مختصة بالمؤمن واليه الاشارة في قوله تعالى فساكتبها للذين يتقون الخ فقالوا لان الوجود خير من العدم وعلى هذا التقدير فلا موجود
الا وقد وصل اليه رحمته واقل المراتب وجوده **واما الخير** مطلوب بالذات والشر مطلوب بالعرض **وما** بالذات فهو راجح غالب **وما** بالعرض
مرجوح مغلوب يعني پس قائلين باين اند كه رحمت در دنيا عام شامل كل است **واما** در آخرت مختص بمومن وبسوي آن اشاره درين فساكتبها للذين
يتقون است **پس** اين گفتند زيراكه امر وجودي بهتر وخير محض است از عدم **و** براين تقدير موجودي نيست مگر آنكه بتحقيق باو واصل وحاصل شده رحمت **و** اقل
مراتب وجود او هست **واما خير** وا و مطلوب بالذات **و** شر مطلوب بالعرض است **وانچه** بالذات باشد پس او راجح غالب هست **وانچه** بالعرض باشد او
مرجوع مغلوب است **اما نزد معتزله** فقالوا الرحمة عبارة عن ارادة الخير ولا حي الا وقد خلقه الله تعالى للرحمة واللذة والخير لان ان كان منتفعا
او متمكنا من الانتفاع فهو رحمة الله من جهات كثيرة وان حصل هناك الم فله الاعواض الجزيلة الكثيرة وهي من نعمة الله تعالى ورحمته فلهذا السبب
قال تعالى ورحمتي وسعت كل شيء يعني رحمت عبارت است از اراده خير وذي حياتي نيست مگر آنكه آفريد او را براي رحمت ولذت وخير چه او بالفعل منتفع يا بالقوة متمكن از
انتفاع بان ميباشد **پس** او رحمت اله از جهات كثيره ميباشد **واگر** در آن حال المي ورنجي وضرري از الله مكلف لاحق وحاصل ميشود براي حصول آن تالم اعواض
جزيله جميله عايد ميشوند **پس** آنهم از نعمت ورحمت اله سبحانه است **پس** براي همين سبب ورحمتي وسعت كل شيء فرمود **اما نزد جبريه** فالوا في قوله ورحمتي وسعت
الرحمن العام الذي اريد به الخاص كقوله تعالى واوتيت من كل شيء **اما قوله** تعالى فساكتبها للذين يتقون الخ فاعلموا ان جميع تكاليف الله محصورة في النوعين
الاول التروك وهي الاشياء التي يجب على الانسان تركها والاحتراز عنها **و** الاتقاء منها **و** هذا النوع اليه الاشارة بقوله الذين يتقون الخ **والثاني**
الافعال وتلك التكاليف **اما** ان تكون متوجهة على مال الانسان او على نفسه يعني اينها گفتند در آيه ورحمتي وسعت كل شيء عام بلا قيد نيست كه مراد بان
خاص ميباشد چون آيه واوتيت من كل شيء **اما آيه** فساكتبها الخ **پس** بدانكه جميع اقسام تكاليف اله محصور بر دو نوع اند **اول** تروك از مناهي وبر
هر انسان ترك واحتراز از آنها واجب است پس بترك آنها اتقا حاصل ميشود **و** باين نوع اشاره است بقوله تعالى للذين يتقون **ثانيهما** بعمل آوردن اعمال وافعال
است وان اوامر تعالى ميباشند **پس** اوامرها يا متوجه بر مال حال انسان باشند يا بر نفس ذات او **اما القسم الاول** فهو الزكوة واداؤها وايصالها
الى مستحقها واليه الاشارة في ويؤتون الزكوة **اما** قسم اول پس او زكوة مال واداء او واخراج ان عند الحصول وصول آن بمستحق فقراء مقرره مذكوره خلق است
وبسوي آن اشاره است در ويؤتون الزكوة **واما القسم الثاني** فيدخل فيه ما يجب على الانسان علما وعملا **واما العلم** فالمعرفة **واما**
العمل فالاقرار باللسان والعمل بالاركان **و** يدخل فيها الصلوة **و** الى هذا المجموع الاشارة بقوله والذين هم باياتنا يؤمنون **و** نظيره في سورة البقرة
هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون انتهى كلامهم **اما قسم ثاني** در آن داخل ميشود جميع آنچه بر انسان از علم
وعمل واجب است **اما** علم پس او شامل جميع معارف اصول وفروع دين است **اما عمل** او عبارت از اقرار بلسان **و** عمل باركان هست **و** در آن اداء صلوة داخل هست
بسوي المجموع علمي عملي اشاره گشت در اول سورة البقره كه هدايت براي پرهيزگاران خداترسان هست كه تصديق **و** ايمان بغيب اله دارند **و** اقامت صلوات مفروضه
ومندوبه مينمايند **و** انفاق ميكنند از بعض آنچه ما بايشان روزي داديم **خاتمة الابحاث** اين آيه كريمه كه بنص قرآني **و** اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا
بدلالت ميكند اهل سير وتفسير ميگويند كه موسى وهارون هر دو پيغمبر بامر اله از قوم وامت هفتاد آدم اهل الفضل والعقل **و** از هفتاد آدم كامل العقل والفهم وغيره از منتخبين
اصحاب بگمان نهايي خود منتخب وبرگزيده بميقات اله بطور كليم الله با خود برده **پس** در اين نيكي وخلافي دراست نيست كه همه آن هفتاد نفر منتخبه منتخبه نبي معصوم هارون
وموسي غير منتجب وغير منتخب در آخر بحضور موسى وعيان كليم الله بر آمدند بظهور خلل وخطا وزلل ودرخواست ما لا ينبغي ولا يجوز عليهم تا آنكه معتوب ومغضوب عليهم شدند
بجهة آن اكبر كبائر گرويده بصاعقه محترق گرويدند **تنبيه** پكتا يفيد است و اينجا ميگويد كه هرگاه اكامل وافاضل اصحاب دو نبي الله معصوم غير منتخب برآمدند و
انفاق واجتماع آنها بحضور كليم الله المعصوم بر كفر باطل بظهور آمد **پس** بغير نص اختيار وانتخاب جهالي چند براي انعقاد خلافت وتخليف شخصي بمقام نبي آخر الزمان
بالاولي غير صحيح غير حجة وغير لازم باطل محض ميباشد **تذكره** كه اين قصه موسويه دلالت بر چند امور ديگر دارد **منها** حضرت موسى وقتيكه بهارون فرمود اخلفني في
قومي **پس** هارون را خليفه براست خود مقرر كرد وبعيت از هفتاد هزار آدم گرفت **و** بروايت ديگر از يك لك بيست وچهار هزار آدم بجهة هارون گرفت و
خود بنفس خود مسافت براي چند روزي بطور رفت براي اخذ توراة ومكالمه با خداي سبحانه تعالى با هفتاد آدم از اكمل صحابه افضل بني اسرائيل **پس** هنوز يكماه تا چهل روز نگذشته
مگر آنكه كل بني اسرائيل مرتد شده ترك بيعت هارون نموده گوساله پرست سامري شدند **و** احدي بسخن هارون گوش والتفات نميكرد **و** اين مجمع عليه اسلاف

وضلت الی حین است پس بوعده قرآنی و مرویه کل سلام ورثت کبن طبقا عن طبق پیغمبر باصحابه خود وعده قطعی فرمود که شما هم کردار و رفتار و گفتار بعد موت من بعمل
بالنعل و قدم بقدم و شبر بشبر و ذراع بذراع چون امم پیشینیان خود خواهید کرد حتی اگر ایشان بسوراخ سوسمار رفته باشند شما هم خواهید رفت و صحابه عرض کردند که یا
نبی الله از امم سلف و قبل ما آیا مراد یهود و نصاری است پیغمبر فرمود آری پس کدام باشند رواه البخاری و المسلم و الترمذی و احمد و غیرهم من محدثی اهل
السنة سابق را اینجا تکرار نقل و ذکر شد تنبیه هرگاه از شواهد نبوة درکتاب الله و حدیث متفق علیه امت صحیح و ثابت باشد پس بعض مرگ پیغمبر اکثر اصحاب
آنحضرت مرتد شدند و ترک بیعت علی که بیوم غدیر از صحابه گرفته بود واحدی بعد موت پیغمبر نظر بعلی یا شنوائی سخن او منکر و پس خبر قرآنی و نبوی از اعاظم شواهد صحت کتاب الله
و نبوة خاتم الانبیا است هو بهو مطابق بوقوع آمد پس قرآن منزل و محمد نبی خاتم مرسل من الله قطعا میباشد پس استبعاد از ارتداد اکثر صحابه پیغمبر و از ترک آنها
خلافت علی را باطل محض بضعف عقل یا بجهل میباشد چه رده امتی بحضور و زندگی نبی معصوم هارون و موسی هرگاه غلط و مستبعد نباشد در غیاب ابن نبی
چگونه این مستبعد باشد و الا جو ابهم جو ابنا در کتاب اکمال الدین صدوق المحدثین و در احتجاج و غیرهما چون صاحب البرهان و نور الثقلین و
المنهج و غیرهما روایة کردند که سعد بن عبد الله القمی از حضرت حجة الله القائم مهدی الآخر علیهم السلم پرسید قال قلت فاخبرنی یا مولای عن العلة التی تمنع القوم
من اختیار امام لانفسهم قال مصلح او مفسد قلت مصلح قال فهل یجوز ان یقع خیرتهم علی المفسد بعد ان لا یعلم احدهم ما یخطر ببال غیره
من صلاح او فساد قلت بلی قال هی العلة اوردها لک ببرهان و قال ع اخبرنی عن الرسل الذین اصطفاهم الله و انزل علیهم الکتب و ایدهم بالعصمة
اذهم اعلام الامم و اهدی الی الاختیار منهم مثل موسی و عیسی و هل یجوز مع وفور عقلهما و کمال علمهما اذا همّا بالاختیار ان یقع خیرتهما علی المنافق
وهما یظنان انه مومن قلت لا فقال هذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول الوحی اختار من اعیان قومه و وجوه عسکره لمیقات
ربه سبعین رجلا ممن لا یشک فی ایمانهم و اخلاصهم فوقعت خیرته علی المنافقین قال تعالی و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا الی حکایة قولهم
لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم فلما وجدنا اختیار من قد اصطفیه الله للنبوة واقعا علی الافسد دون الاصلح و هو یظن
انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لیس الا لمن یعلم ما تخفی الصدور و تکن الضمائر و تنصرف علیه السرائر و ان لا خطر لاختیار المهاجرین
و الانصار بعد وقوع خیرة الانبیا علی ذوی الفساد لما ارادوا اهل الصلاح که ای مولا و آقای من مرا خبر بده از علة و سببیکه ممنوع است قوم و امت نبی از اختیار
و ایثار امام برای نفسهای خود بغیر نص امام علیه السلام فرمود اختیار کردن شخصی برای امامت و ریاست دینی و دنیائی است آیا مصلح است یا مفسد
سایل عرض کرد بظاهر مصلح است نه مفسد امام علیه السلام فرمود پس آیا جایز هست آن نیست که مختار برگزیده است بوده مفسد و فاسد در واقع بوده باشد
پس فاسد را اختیار کرده باشند بعد از آنکه احدی نمیداند که چه چیز بدل و قلب دیگر خطور کرده از صلاح و فساد سایل عرض کرد آری همین طور است امام فرمود
پس همین جهل ایشان بحال و آل و سبب و علة مانع است از اختیار کردن و ساختن شخصی برای ریاست و امامت دین و دنیائی کافه است و ایراد کردم مر ترا برهانی
را که عقل تو بفور آنرا قبول میکند و امام فرمود که خبر ده مرا از انبیا مرسلین که خالق ایشان را برگزیده از کافه خود امم ایشان و بر ایشان تنزیل کتب خود و تایید شان
بعصمة از جهل و زلل و خطا و خلل در هر حال کرد چه ایشان عالمترین امتهای خود و بهترین ایشانند برای برگزیدن و اختیار کردن احدی از آن امم مثل موسی
و عیسی باشند مع وفور عقل و کمال علم ایشان آیا جایز هست که نزد اراده ایشان باختیار کردن احدی و برگزیدن او پس آن مختار برگزیده ایشان بر منافق واقع میشود
و منافق بر آید و ایشان هر دو گمان مومن کامل و خیر امت بودن او داشته باشند سایل عرض کرد نه یعنی جایز نیست که خیر مختار ایشان شر بر آید امام فرمود
پس اینست موسی کلیم الله مع توفیر علم و کمال عقل و فهم و عصمة و نزول وحی بر او از کل امت و اهل ملت خود اعیان و وجوه قوم و اکامل و افاضل ایشان از جانب و
گمان خود برای میقات پروردگار خود چیده و برگزیده ایشان آنانی بودند که در ایمان و اخلاص ایشان شک و شبهه لاحق نبود و نمیشد پس برگزیده ایشان بر نفاق و
منافق واقع شد تا که ایشان مرتد و کافر شدند بطلب رویة و تکذیب موسی در کلام کردن خدا با او بقولهم لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة پس یافتیم که مختار
برگزیده کلیم الله النبی بر افسد واقع شد نه بر اصلح و اصح و حال آنکه او بلا شک نزد مظنون او اصلح دون الافسد بود و پس از اینجا بما علم قطعی حاصل شد که اختیار
برای ریاست خلافة و امامت دینی و دنیائی امت اصلا و ابدا احدی را نباید و نشاید سوای آنکس که عالم الغیوب القلوب بخفایای صدور و مکنونات مستور بالتفصیل
خاص باشد نه غیر او از انبیاء پس چگونه خطرناک نباشد مختار مهاجرین و انصار بعد وقوع خیره انبیا هارون و موسی کلیم الله المعصومین بر اصحاب خلل اهل
فساد و زلل و مفسد نزد اراده ایشان در اختیار اهل صلاح و سداد اشکال عقلا و نقلا باید که هر نبی مجیب الدعوة وجوبا باشد و این آیه انه قال عذابی اصیب به

من اشاء مع قوله

من شاء مع قوله فساكتبها للذين يتقون الى يؤمنون نص صريح است كه او تم اعراض بل رد دعا موسى پس برد دعا كليم الله تنزيل تغيير او لازم ميآيد اينگونه جايز
باشد جواب قول مثل اين آيه انى جاعلك للناس اماما قال ومن ذريتى قال لا ينال عهدى الظالمين است چه دراين هر دو رد انها نيست بل اجابت
انهاست باعطا مسئول انها بخواص مخصوصين بهذه الاوصاف پس دراين اجوبه بيان تخصيص آنها سوال عام انهاست كه موصوفين باين اوصاف مستحق اين
امور ميباشند نه عموما هر كس انها جواب ثانى در كشاف گفته فان قلت كيف تنطبق هذا الجواب على قول موسى ودعائه قلت انما دعى لنفسه ولبنى اسرائيل
أُجيب بما هو منطو على توبيخ قومه موسى على استجازتهم الرؤية على الله وعلى كفرهم بآيات الله العظام التى اجريها على يد موسى وعرّض بذلك
فى قوله والذين هم بآياتنا يؤمنون وأريد به ان يكون استماع اوصاف اعقابهم الذين آمنوا برسول الله وما جاء به كعبد الله بن سلام وغيره من اهل
الكتاب بين لطفالهم وترغيباً فى اخلاص الايمان والعمل الصالح وفى ان يحشروا معهم ولا يفرّق بينهم وبين اعقابهم عن الرحمة التى وسعت كل شىء انتهى جواب

قوله تعالى الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ
لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي
أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○

ترجمه اين آيه واحد يعنى آنانكه بكمال اعتقاد وصدق متابعت وپيروى ميكنند پيغمبر فرستاده را كه صفت او پيغمبر نا نويسنده وناخواننده است يعنى رسول
مرسل من است كه نوشتن وخواندن از روى كتاب مكتوب نميداند محض از زبان قدرت الهى شنيده به بندگان من همو بلا زيادتى ولا نقصان ميرساند آن پيغمبر
هست كه مييابند وصف ونعت او را اهل كتابين كه آن وصف نوشته شده نزد ايشان در كتاب توراة ودر كتاب انجيل است كه امر وحكم ميكند آن نبى امى اهل
كتابين وغيرهما همه بشر را بنيكوئى دين ودنيا وباز ميدارد ايشان را از همه منكرات وقبايح عقلى وسمعى وحلال ومباح ميگرداند مر ايشان را جميع آنچه از مطعومات ماكولات
ومشروبات بالذات پاك وپاكيزه بلا اضرار بالفعل يا بالقوة باشد وحرام وممنوع ميگرداند بر ايشان جميع آنچه از خورشها وخوردنيها پليد وزشت بالفعل يا بالقوة باشد
منجملة انها اكل خوك وشراب مخمر است وفرو ميانداز يعنى تخفيف ميدهد از ايشان بارهاى گران واثقال اعمال ايشان كه شاق است بر ايشان وميانداز وترك
ميسازد از غل بندها ودست بندهاى ايشان را كه بآن محبوس ومشدود بودند آن اصار واغلاليكه بر ايشان بار وگردن بسته بود نداز وقتهاى قديمها وحديثها پس
آنكسانيكه از اهل كتابين وغيرهم تصديق نمايند وايمان واقعى بآن نبى امى بيارند وتوقير وتعظيم وامداد ويارى وياورى او ودر مدة اعمار خود بكمال اخلاص كردند
پيروى ومتابعة نورى كردند كه آن نور مضيئى با آن نبى امى فرستاده شده وآن قرآن وجميع آنچه او بغير آن هم ميگويد وحى من ميباشد از خود هرگز كلى نميگويد
وعده انگروه تبعه آن نبى امى اين است كه ايشان خاص فيروزى ورستگارى يافته دين ودنيا ميباشند ودر تفسيرش چند بحث اند بحث اول
بدانكه در اعراب الذين يتبعون وجوه گفته اند احدها خاص مجرور المحل بجهة وقوع صفت الذين يتقون است ثانيها بدل كل يا بعض از للذين است
ثالثها منصوب المحل بتقدير اعنى الذين است رابعها مرفوع المحل بتقدير مبتدا چون وهم الذين يتبعون خامسها يا مبتدا وخبرش يامرهم وهم اولئك
هم المفلحون سعودى بنابر آخر وجه بجهة معنے غير شديد است بحث ثانى الذين يتبعون الرسول النبى بدل انكه هرگاه موسى براى است خود مغفرة
ورحمة بطور مخصوصيت خواسته وآخرش واكتب لنا فى هذه الدنيا حسنة وفى الآخرة گفته خالق در جوابش اعراض از خصوصيت آن كرده پس

استقبال که متضمن زمان آینده لانهایت است فرمود و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون تا آخر این آیه که الحال در تفسیر او هستیم ای موسی رحمة من مخصوص نصیب
بطایفه دون الطایفه بل رحمت عام من وسیع لانهایت است هر شیء را فرا گرفته و احاطه کرده است پس از رحمة واسعه عامه را بغور و زود می بینویسیم فرض و جب
میگردانم پرهیزگاری از جمیع انواع کفر و معاصی نمایند و ادا زکوة بوقت وجوب میکنند و آنانیکه ایشان بجمیع کتب منزل سلف و خلف مر التصدیق بکنند و ایمان بهمه
آن بیارند تا برآن بمیرند تا اینجا از فساکتبها همه صیغها این آیه مضارع متضمن زمان استقبال آتی اند پس از ذکر آن ضم کرد بآن بهر وجه اعراب مذکوره صدر این
آیه الذین یتبعون الرسول النبی الامی پس حاصل این دو آیه مفسرین دو قول آرند **احدهما** آن رحمة خود مینویسیم مر آنانی را مع وصف اتقاء و ادا زکوة و
ایمان آنانی را که متابعت و پیروی باعتقاد در ازمنه آینده الی القیمة میکنند رسول مرا که مرفوع المراتب والمنازل فی الدنیا والآخرة صفت خاصه یعنی او ناخوان و
ناویسنده از جمیع انبیاء مرسلین بیاشد پس بنابرین وجه تخصیص این رحمة واسعه خاصه کرد این امت محمد برا **لهذا** این امت بقوله تعالی کنتم خیر امة موسوم
گردید بخیریت و باست مرحومه **ثانیهما** این رحمة واسعه من شامل میشوند از قوم تو در آخر زمان آنانیکه اتقاء و ایتاء زکوة و تصدیق بقرآن داشته پیروی بکمال اخلاص
کنند رسول مرا که رفیع المراتب از کل خلق و از جمیع انبیاء مرسلین در دنیا و آخرة صفة خاصه او بلا اشتراک احدی از انبیاء آنست که خواندن از روی کتاب و نوشتن
از بدایت تولد تا نهایة موت او نمیدانست **در کشاف** گفته فساکتب هذه الرحمة کتبة خاصة منکم یا بنی اسرائیل للذین یکونون فی آخر الزمان من امة
محمد صلعم هم بجمیع آیاتنا وکتبنا یؤمنون لا یکفرون بشیء منها الذین یتبعون الرسول الذی یوحی الیه کتابا مختصا به وهو القرآن النبی صاحب المعجزات
الذی یجدونه اولئک الذین یتبعونه من بنی اسرائیل حاصل آنکه زود مینویسیم و شامل بسازم این رحمة واسعه خود مر خوشتن مخصوصه ای بنی اسرائیل از شما آنانی را
که میباشند در آخر زمان از امت محمد خاتم المرسلین ایشان از جمیع آیات قرآن و بجمیع کتب منزله سلف و خلف تصدیق واقعی کامل بغیر کفر و انکار جزئی چیزی از آیات
و احکام انها داشته باشند ایشان آنانی اند که اتباع و پیروی میکنند رسول مرا که بسوی او وحی کرده میشود از جانب من کتابی مختص جامع و آن کتاب الله خاص
قرآن نام خواهد بود و آن رسول من پیغمبری است صاحب المعجزات الکثیرة صفة مخصوصه او امی است که نوشتن و خواندن از روی کتاب و از بشر
مدة العمر نداشته و نا موخته باشد آن پیغمبر شخصی است که بیابند و میدانند صفة و نام او را بجمله و احمد در کتب خود پس آن طایفه مخصوصه بنی اسرائیل را که از امت
محمد باین اوصاف باشند بیبها بالجمله رحمة من شامل خواهد شد والا فلا **فخر رازی** در معنی الذین یتبعونه اینجا دو توجیه کرده **احدهما** المراد بذلک
ان یتبعوه فی عهده وعصره باعتقاد نبوته من حیث وجدوا صفته فی التوراة والانجیل اذ لا یجوز ان یتبعوه فی شرایعه قبل ان یبعثه الی الخلق
وقبل ان ینزل الانجیل ذلک من المحال ان یجلوه قیده من قبل تنزیله یعنی مراد آنست که یهود و نصاری در عهد و عصر خاتم الانبیاء متابعت و پیروی آنحضرت
نمایند باعتقاد نبوة او از حیثیتیکه یافته اند ایشان هر دو طایفه یهود و نصاری در توراة و انجیل وصف و نعت و اسم مخصوص آنحضرت را **چه** جایز نیست متابعت
در احکام شرایع قبل از بعثت پیغمبر و قبل از نزول انجیل برآنها این از جمله محالات است که قبل از تنزیل انجیل شرایع اسلام محمدی را آنها بیابند و عمل بآن نمایند
ومعترض بقول لا تقول المراد به تحمیل شرایع الاسلام قبل تنزیلها بل یقال انهم وجدوا فی التوراة والانجیل نبوة خاتم الانبیاء بشارة الله به و
وصفته المخصوصه فیجب علیهم تصدیقه وتسلیمه من وقت وجدانه کما یجب علینا تصدیق ظهور المهدی فی آخر الزمان ونزول عیسی فی عهده وظهور
الدجال البطال الی زمانه وقتله فی عهده علی یدی عیسی **و** تصدیق قیام القیامة **و** وجود الجنة والنار الجسمانیتان الی حین وغیر ذلک یعنی معترض
برین توجیه میگوید مراد مرا ازین اتباع عمل شرایع اسلام محمد قبل بعثت و انزال آن بل مقصود آنست که هرگاه اهل کتابین در توراة و انجیل نبوة خاتم الانبیاء
وصف و نعت و اسم مخصوص آنحضرت دریافتند تسلیم و تصدیق نبوة آنحضرت از محض وجدان آن برایشان فرض عین و عین ایمان است چنانچه برما
تصدیق بسیار اخبار آینده واجب است چون تصدیق وجود مهدی آخر الزمان و ظهور آنحضرت در آخر زمان **و** نزول عیسی در عهد آنحضرت **و** وجود دجال
بطال از عصر پیغمبر تا عهد مهدی **و** قتل آن لعین بدست عیسی در آن وقت **و** تصدیق قیام قیمة و شدائد و احوال آن **و** وجود جنة و جهنم جسمانی الی حین برما
واجب است **والوجه الثانی** ان المراد من الحق من بنی اسرائیل زمان رسول الله فبین تعالی ان هؤلاء اللاحقین لا یکتب لهم رحمة الآخرة
الا اذا اتبعوه **و** قال هذا القول هو الاقرب لان اتباعه قبل ان یبعث لا یمکن فبین بهذه الآیتان هذه الرحمة لا یفوز بها من بنی اسرائیل
الا من اتقی واتی الزکوة وامن بآیات الله فی زمن موسی ومن کانت هذه صفته فی ایام رسول الله **و** کان ذلک متبعا للنبی فی شرایعه **فعلی**
هذا المراد من قوله الذین یتبعون الرسول من بنی اسرائیل خاصة انتهی خلاصة آنکه دو همین قول زمخشری هست یعنی مراد ازین اتباع آن یهود و نصاری

بیان اینکه رحمت خاص امت محمدیست

توجیه فخر رازی در آیه الذین یتبعون

بنی اسرائیل اندکہ زمان خاتم الانبیا بودند و در پیروی و قبول و عمل بالحق باہل اسلام شدند پس حاصل مراد آنکہ در عصر نبوی صلعم تا آخر یہود و نصاری کہ بودند رحمة آخرة برای ایشان اصلا نمیباشد مگر خاص و قتیکہ ایشان تصدیق محمدؐ و اتباع او و دین و کتاب او بالتفصیل نمایند رازی فرمود کہ ہمین وجہ اقرب است چہ اتباع قبل البعث و قبل نزال قرآن ممکن نیست پس بیان کرد باین آیہ کہ یہود و نصاری باین رحمة مستفیض و فایز نمیشوند مگر بعد اتقا و ادا ز کوة و ایمان بایات موسی و عیسی و محمدؐ در ایام نبوة محمدؐ و باین صفات متصف و باحکام اسلام باعتقاد و عامل باشند البتہ بایشان شامل این رحمة میشود پس بنا بر این قول این آیہ در یہود و نصاری خاص است کہ ایشان مع این اوصاف معتقد خاتم الانبیا و عامل بشریعة او اعتقادا باشند صاحب اللباب در اینجا فرمود و جمہور المفسرین علی خلاف ذالک فانہم قالوا ان المراد بہم جمیع امتہ الذین امنوا بہ واتبعوہ سواء کانوا من بنی اسرائیل او غیرہم یعنی جمہور المفسرین بر خلاف این قول اند چہ ایشان گفتند کہ بان مراد جمیع امة مسلمہ الی القیمة ہست کہ ایشان بکمال اخلاص بخاتم الانبیا ایمان آوردہ و تصدیق دین و کتاب کردہ عاملین شریعة اسلام بالکلیہ باشند خواہ آن مسلمانان از مجوس و یہود و نصاری باشند خواہ غیر ایشان از فرقات دیگر مشرکین و کافرین و منکرین از وجود الہ باشند بوجود حصول اسلام رحمة بہمہ امت مسلمہ میشود و ہمین قول مشہور و مقصود مختار جمہور امت است زیرا کہ امة محمدؐ مخصوص خیر امة و امة مرحومہ و پیغمبر خاتم ایشان رحمة است لقولہ تعم و ما ارسلناک الا رحمة للعلمین ثم اللہ اعلم اشکال بر الرسول النبی الامی بر الف و لام داخل کرد و تصریح او نکرد اسما و ایضا چرا بالرسول النبی آورد چہ الرسول اعم بحسب لغة میباشد چہ ہر رسول نبی ہست اما ہر نبی رسول نیست البتہ اگر تقدیم النبی بر الرسول میکرد عطف بیان نبی بود بالعلی در جہ و دلیل بر کمال و بر ارسال و الی الامة میشد جواب از اشکال اول بر الرسول و النبی و الامی الف و لام عہدی آوردہ تا دلالة کند بر کمال توقیر ان رسول مذکور پس تقدیر الرسول النبی رسولی و نبی مضاف بسوی یای متکلم میباشد و تقدیرش یتبعون رسولی و نبیی میباشد لیکن بدخال الف و لام عوض رسولے و نبیی الرسول و النبی شد چنانچہ در اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم تقدیرش اطیعونی و اطیعوا رسولی و اطیعوا اولی الامر منکم میباشد اما مراد بالرسول و بالنبی و بالامی خاص معہود محمد بن عبد اللہ ہست بقرینہ موجودہ الامی چہ بغیر آنحضرت از جمیع انبیا و مرسلین احدی امی نبود اما بغیر اسم یعنی ذکرش بمنصب بالرسول کردن موجب توقیر و تعظیم و تشویق آن رسول میباشد اما جواب ثانی از اشکال ثانی بعد ذکر الرسول بالنبی آورد موجب تنزیل نمیشود در ان دو وجہ اند احدہما ذکر النبی بمعنے و باعتبار اشتقاق لفظے او میباشد چہ نزد اہل لغة ماخوذ از نبوة بفتح نون و سکون بای بمعنے رفعة است پس ہر نبی چونکہ رفیع المراتب و المنازل نزد امة مرسل الیہا میباشد پس بلفظ النبی بعد ذکر الرسول آوردہ تا دلالة کند رسول من خاتم الانبیا از کل انبیا و مرسلین اعلی المنازل و ارفع المراتب از کل امم ایشان در دنیا و آخرة عند اللہ ہست لہذا مفسرین تفسیرش کردند انکہ متابعة رسول ارفع المراتب میکنند صفتش امی ناخواندہ و نانویسندہ از مہد الی لحد میباشد پس اشکال و شبہ باطل بالراس شدہ و حاجة بقیل و قال نماندہ ثم اللہ اعلم ثانیہما بنا بر خصوصیت لفظ معنے نبی باز ہم اشکال عاید نیست چہ در این اعلام ہست بخلق کہ محمدؐ ہر دو حالة نبوة و رسالة داشت بالفعل مبعوث بالرسالة الی کافة الناس لقولہ تعم و ما ارسلناک الا کافة للناس و اما قبل بر این در بدایة نبی علی نفسہ بود و بحسب بنا رماد در بدایة عمل میکرد نہ باتباع و نبی و پیروی رسولی سابق لہذا مرفوع المرتبہ از کل انبیا ہست اما ذکر النبی بعد الرسول صفة الرسول است چنانچہ الامی صفة دیگر الرسول ہست پس بنا بر این ہمیشش انانیکہ متابعة میکنند رسولی را کہ اعلی و ارفع المراتب ناخوان است اشکال باطل شد بحث ثالث الذین یتبعون الرسول النبی الامی بدانکہ انسما اعلام نبیؐ و اسما منصبی و القابی آنحضرت بسیار اند اما از اسما اعلام در قران خاص احمد و محمد ہست لقولہ تعم حکایة عن عیسی فی بشارتہ و یاتی من بعدی اسمہ احمد و لقولہ تعم محمد رسول اللہ و احمد اصل تفضیل بمعنی حامد ترین کل خلایق از امم و انبیا بخالق میباشد لہذا آنحضرت را احمد و ان نام در کتب سلف است و اما محمد صیغہ از باب تحمید ہست چہ آنحضرت در اہل سماوات و ارض الی القیمة محمود و ممدوح تا قیامة میباشد اما اسماء و اوصافی و القابی ایشان ہم در قران بسیار اند صاحب مواہب و صاحب شفاء قاضی عیاض و شیخنا حضرت ابو علی طبرسے در کتاب اعلام الوری و حضرت اقدس مجلسی در نبوة حیوة القلوب و نبوة البحار و غیر آن اسما و اوصافی و القابی مع آیات ایشان ہمہ ذکر کردہ اند و انچہ بصحاح احادیث متفق علیہ و از صحف و کتب منزلہ بر انبیا سلف قطع نظر از احادیث مختلفہ اہل سیر و حدیث ضبط و ثبت کردہ اند و جمعی از اعلام سیر و ائمہ محدثین اسلام بالانفراد ثبت و ضبط و جمع کردہ از ہزار اسما زیادہ است و از اعلام الوری تیمنا بغیر آیات ذکر میکنیم و انہا الرسول و النبی و الامی و المزمل و المدثر و النذیر المبین و بشر و احمد و محمد و مصطفے و کریم و نور و نعمة اللہ و رحمة للعلمین و عبدہ و رؤف

جواب اشکال اول و اشکال ثانی الرسول النبی الامی

جواب اشکال دوم

ورحیم بقوله تعالی رؤف رحیما و شاهد و بشیر و نذیر و داعی الی الله و مذکر و منذر و مطاع و طه و یس و سراج منیر و متین و حلیم و خاتم النبوة و حکیم بقوله تعالی ویعلمهم الکتاب والحکمة و بقوله تعالی و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و شهید و شاهد و الشمس و النجم و همین اسما نیز در شفاء قاضی عیاض شمرده **تنبیه** بدانکه هر اسمی و صفتی مستلزم معنی و مسمی و صفتی بالضرورة میباشد **پس** تکثیر اسماء و اوصاف تکثیر معانی اسماء و صفات میباشد **و** تکثیر اسماء و صفات و القاب کثیر المحامد و المدائح و الفواضل و الفضایل و المحاسن و المناقب و المفاخر میباشد **و** هر کثیر الاوصاف کثیر المناقب و المفاخر اعلی و افضل از انان است کردما نها این کثرة محامد و مدائح و مناقب جمع میباشد **و** این از احد دلایل بر افضلیت خاتم الانبیاء از جمیع انبیاء و مرسلین است **بحث رابع** الامی بدانکه متفق علیه مفسرین امة هست که این هر سه لفظ الرسول و النبی و الامی از اعاظم و اعالی اسماء القاب و اوصاف خاتم الانبیاء است **اما** لفظ الرسول مشترک در کل انبیاء **و** دو وصف دیگر بعد آن بحسب معنی علم اشتقاق خاص در بنجا بر انحضرت ذکر فرموده **و** بالا ذکر شد که لفظ نبی ماخوذ از نبوة بمعنی رفعة و علو است **پس** النبی صفت الرسول میباشد **بنا بر این** الرسول النبی بمعنی محمد پیغمبر خاتم شریف رفیع و اعلی مراتب عند الله از کل انبیاء و مرسلین میباشد **و ایضا** لفظ الامی الامی صفت دیگر الرسول است **پس** از اوصاف بمعنی طریقه واضحه الهیه در خلق مقصود و مطاع است الی القیمة میباشد **تنبیه** مفسرین در الامی وجوه دارند **اولها** بانحضرت اطلاق امی شده **پس** این باعتبار بلدیة است چه انحضرت آباً و جداً قدیماً و حدیثاً از وارثان مکه معظمه بودند **و** مکه معظمه قدیما ام القری است چه او اول و اصل بلاد و دیگر بلاد و بنیاد شده چنانچه الی حین ساکنان آن بلد محترم را مکی میگویند چنانچه اضافة اشخاص ساکنین چون مدنی **و** رومی **و** بغدادی **و** غیره میشود **و** در آن تعظیم مکین و مکان هردو است **و** مصرحش آیه لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد است **و** مراد از بلد و بلد الامین خاص همین مکه معظمه ام القری هست **ثانیها** چونکه امی در لغة بمعنی اصل شیء است چنانچه ام و ام الولد بمعنی والده اصل مولود و ولد خود میباشد کما قال فی **الصحاح و الصراح و القاموس و المصباح** پس بنا بر این معنی الامی اصل منبوة کافه انبیاء و مرسلین است **بحدیث صحیح** متفق علیه است و کنت نبیا و ادم بین الماء والطین یعنی من شرف نبوة داشتم و حالانکه هنوز آدم بنی خمیر میان گل و آب بود **و بحدیث قدسی** مرویه است است قال الله تعالی لولاک لما خلقت الافلاک یعنی ای محمد اگر وجود تو در عرصه موجودات مراد هم نمیبود هرگز نه افلاک و نه انهار را اصلا نیافریدیم **پس** بنا بر این معنیش انکه رحمة واسعه من شامل میشود مگر انانکه که متابعت و پیروی کنند رسولی را که رفیع المرتبه اصل اول در نبوة و رسالة و خلافت من میباشد هر چند در آخر بظهور آمده لهذا او بخاتم النبوة ملقب گردیده **ثالثها** امی در لغة بمعنی طریق واضح کما فی القاموس **و** الامی اذا تم اما بمعنی قصد کما فی الصحاح **و** المصباح چه هر نبی طریق مقصود میباشد **پس** بنا بر این معنیش چنین خواهد شد که رحمة واسعه من بهر سد انانیکه خاص پیروی نمایند رسول مرا که طریق واضح الی الله مقتدای مقصود است الی القیمة محمد بن عبد الله میباشد **رابعها** امی ماخوذ از امة بمعنی دین است کما فی الصحاح **پس** بنا بر این پیروی نمایند رسول رفیع المرتبه را که دینش ناسخ باقی ثابت بلا زوال الی القیمة است **خامسها** این امی نسبت قومی هست چه قوم عرب است **پس** در این هم دو وجه اند **یکی** آنکه اکثر ایشان نوشتن و خواندن نداشتند و نمی دانستند لهذا انها را امی مینامند **دیگر** آنکه قدیما انها را کتاب الله بودند بعد از اسمعیل تا محمد از ایشان پیغمبری مبعوث نشده و کتاب الهی هم با انها نیامده بود و با آنکه پیغمبر عیسی و کتاب الهی نیامده بر انها اطلاق امی میشود لهذا یهود و نصاری را اهل الکتابین میگویند **و** بفرقات مجوس و هنود و دیگر طوایف مشرکین و کفره را اهل الکتاب نمیگویند **پس** باینجهة قوم عرب را امیین میگویند چه ایشان نوشتن و خواندن کتاب الله و علم آن نداشتند **و مصرحش** آیه هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین فلا جله قوم عرب با میین نامیده شده چه همه انها علم کتاب الله تا اتیان محمد نداشتند **سادسها** اسناد امی بانحضرت اسناد الی الام بمعنی حالة نادری است چه انحضرت از مهد تا لحد بهمان حالة تولید مادری لایکتب و لا یقرا بود و نوشتن و خواندن کتابة نمیدانست علی الظاهر **و** همین قول اکثر و مشهور و راست است **و** همین احد اقوال در مجمع است ثانیها انه منسوب الی الام و المعنی انه علی حالة ولدته امه قبل استفادة الکتابة **و** همین قول ابن عباس است انه قال هو نبیکم محمد بن عبد الله انه کان امیا لا یکتب و لا یقرء و لا یحسب **و قد صح** ان النبی قال نحن امة امیة لا نکتب و لا نحسب یعنی نبی امی پیغمبر شما محمد بن عبد الله بی سواد و بی کتابة بود یعنی سواد و تحریری نداشت از کتابة نخوانده و نوشته نمیتوانست و نه حساب میدانست **و** تحقیق صحیح شده که پیغمبر فرمود که بتحقیق ما امتی امی هستیم نوشتن و خواندن کتاب و حساب نمیدانیم **سوال** انحضرت بعد از نبوة آیا نوشتن و خواندن اند و کتاب تمکن و مقتدر بود و لکن بمصلحتی نخوانده و ننوشت **و** بعد نبوة هم بر همان حالة تولید مادری بوده و اصلا متمکن و مقتدر از مهد الی لحد نبوده **جواب** است در آن دو قول از **اولها** مختار جمهور است که بعد نبوة بطور خارق العادات مقتدر و متمکن گردیده بود **اما** نخوانده و ننوشت **و** همین صحیح است بطرق عامه و خاصه مروی از حضرت

امی لقب پیغمبر است و به وجوه مختلفه دارد معنی

جواب سوال آیا پیغمبر بعد نبوة بر خواندن و نوشتن قادر بود یا نه

صادق آل محمد

صادق آل محمد علیهم السلام است ثانیهما مختار اکثر است و مشهور و منصور نزد اهل حق است اشکال هر چند صفتی بذاتها کمالی نیست هر چند علم از اوصاف شریفه
اعلی از کل کمالات است و بدون آن اینده کمال کرا کثر و ارمدار و وجه بنا بر همین دو وصف در نبی بشر است معهذا چگونه بر آنحضرت اطلاق سید الکائنات و سید
الموجودات و افضل انبیاء و مرسلین و اکمل العالمین صحیح میشود جواب بعون الله الوهاب به دو وجه است جواب اول به دو وجه اول که معانی امی
غیر معنی لا یکتب و لا یقرء است اشکال باطل و ساقط است و باقی ماند اینکه چرا نخوانده از روی کتاب و چرا ننوشت او برای مصلحتی تا که اعداء اتهام نکنند که اکتساب
نموده از مطالعه کتب منزله و کتب تواریخ و سیر نقل میکند و بالجمله بانها این شبهه عندی خفیف بود اما جواب ثانی بنا بر وجه آخر که امی بمعنی اسناد الی الام
بمعنی لا یکتب و لا یقرء است پس اینحالة از اجله کمالات و از اعظم داین معجزات و خوارق العادات آنحضرت است که مثل آن باحدی از انبیاء و مرسلین الی عیسی
غیر از آنحضرت بظهور نیامد و چه معنی امیت نزد احدی علم و درس نخوانده و در عرب خصوص در مکه معظمه عالمی نبوده تا نزد او آمد و رفت و صحبت کرده آموخته باشد
و فطرة و اجمالا ممکن نیست که بلا اکتساب و لا تحصیل و لا تدریس و لا مجالسة و لا مصاحبة با کامل فاضل جمیع کمالات بشری و اوصاف انسانی بدرجه اتم و اعم و اکمل
خود بخود ناشی و حاصل شوند و این نبی امی کتاب قرآن را جامع جمیع فنون و علوم عقلی و سمعی و قوانین و قواعد کل امور و احکام دنیا و دین و ذکر مغیبات ماضی و استقبال
آتی الی ابد القیمة مفصل مع براهین القاطعة القاهرة و حجج الساطعة الباهرة و دلائل الزاهرة اللامعة آورد که هیچ یکی از صحیفه و کتاب الهی یا منصورة و بانحالة
اصلا نیامده و دیده نشده و بوجود و ظهور این کتاب نبی همه کتب منزله الهیه و ادیان و قوانین و شرایع جمیع انبیاء مرسلین منسوخ و محو گردانید از دنیا و
حکماء فلاسفه هر فقره آن کتاب الی حین انگشتان حیرت زیر دندان گرفته حظوظ خود را از آن اخذ مینمایند و افاضل فضلا و اکامل کملا از ازل الی
ملة اسلام از وقت نزول آن الی حین از سیزده چهارده صدی چند سال گذشته از بحر محیط البحار لآلی و درر گونا گون شب و روز بغواصی در هر فقره
آن کرده بکثرة استخراج مینمایند و انها با تمام نمیرسند که از یک قطره از این بحر لا نهایة متلاطم دارای مجمع جواهرات و منبع درر و لآلی آن که نیکی از اعداد و لا
احصاء و لا اشمار بر میدارند تنبیه هرگاه این بیان باشد و عیان را حاجت بیان نیست پس مجیء این نبی امی باین کتاب و باین تهذیب و تادیب
و حسن اخلاق بکمال علم علوم و فنون بغیر از خوارق معجزات کار و صفت بشری از بدایة دنیا ممکن و مشهور نشده و مسموع نگردیده و انبیاء سلف کلهم بعشر عشیر
از اعشار این نیاوردند پس وصف آنحضرت باقی از اجله کمالات و صفات و اعظم معجزات است که هیچ پیغمبرے ابدا و اصلا این مرتبه اعلی نیست با نحالة حاصل
نشده پس قول بعض آنحضرت بالاطلاق امی باطل محض گردید والحمد لله تعالی اشکال معاینه گردید که بعض مردم امی که سواد و خواندن و نوشتن اصلا
بیندانست بکمال حافظه و عاقل خود او جه خصام مع نقل آیه و حدیث و دلیل و فلان صفحه کتاب خصم ثبت و ضبط است الزام و رد و قدح بمخالف و مناظر خود
میکردند پس محتمل که آنحضرت هم مثل اینها حدیث بوده باشد که بمباحثه و بمذاکره معاندین و معارضین اهل کتاب علم بکمال عاقله و حافظه خود قرآن را جمع کرده
باشد و این بعید نیست جواب در مبادی همین جلد ذکر شده و لکن اینجا سه وجه ذکر میکنیم یکی اگر مفروض مذکور صحیح و ثابت هم میشود پس آن
شخص امی مسموعات خود را کلام و السنه مردم شنیده و فهمیده ثبت و نقل میکند چون رواة متن حدیث و اینحالة از حالات غریبه نیست دوم چونکه آن شخص
امی قوة علمی و ملکه نفسانی ندارد مجال ایراد و رد و ابطال قول خصم مع الدلیل و البرهان ندارد سوم شخص امی قیل و قال و اثبات و ابطال در بعض مسائل مشتمل
است کرده میتواند کرد و باتفصیل در کلیات و جزئیات علوم عقلیه و فنون نقلیه در احکام شرعیه و در ابطال اقوال ثنویه و دهریه و زنادقه و الحادیه و طبیعیه فلسفیه
و غیرهم معطل محض میماند و فهمیده برای قطعا نمیشود چه در اصل امی بلا سواد و لا واسطه علم میباشد بخلاف این نبی امی که رد و قدح کل اقسام لا خدایان و
وثنیان و طبیعیان و دهریان انواع مشرکان و فلسفیان و کافران با طلات ایشان و باثبات خلاف ایشان هر مطلب خود مع براهین قاطعه و حجج ساطعه
دلایل قاهره و کتابی جامع همه انواع علوم بالدلائل المفصلة قرآن نام را آورده و مناظرات و مباحثات با همه فرقات مخالفین یا اعدا خود شفاها پیش شده تا
فلاسفه اعیان و اعالی کتابات و اعلام اهل ادیان و عقلاء زمان دفعة نزد اعتراض یا بالقا برهان همه ایشان چون لال صم بکم عمی فهم لا یعقلون
مبهوت و معطل محض مانده حیران میشدند و متتبعین علم سیر و تواریخ مخالف و موالف بخوبی اینحال واضح و لایح میباشد فمن شاء ذلك فليرجع الى ذلك
پس مثل مماثلة امی باین نبی امی بالاصالة باطل محض میباشد تذکره نزد اهل تحقیق مراد از امی بودن آنحضرت لا یقرء و لا یکتب و لا یحسب از جمله اجله معجزات
آنحضرت است که باحدی از کل انبیاء و نبی بشر این قسم خارق حاصل نشده اند بچند وجه الاول انه علیهم السلام کان یقرء علیهم کتاب الله تعالی منظوما مرة
بعد اخرى من غير تبديل الفاظه و لا تغيير كلماته و الخطيب من العرب اذا ارتجل خطبة ثم اعادها فانه لا بد ان يزيد فيها او ان ينقص عنها بالقليل و

جواب اشکال خواندن و نوشتن بلا تعلم

جواب اشکال بعض ایمان دیده شد که بلا تعلم خوانده میشود

افضلیت انبیاء و علم

وجوه معانی امی بودن آنحضرت

معجزات ختم النبوة بوده

والکثیر ثم انه علیه السلام مع کان یکتب وما کان یقرء تیلوا کتاب الله من غیر زیادة ولا نقصان ولا تغییر فکان ذلک من المعجزات والیه الاشارة بقوله تم سنقرئک فلا تنسی یعنی پیغمبر صلعم پیش اقوام عرب بکرات ومرات کتاب الله المجید بحسب تنظیم وترتیب آیات یکی بعد دیگر بغیر تبدیل الفاظ وبغیر تغییر کلمات آن و خطیب وقت ارتجال وانطلاق واجرای خطبه پس از آن اعاده کند آن خطبه را لابد هست که در آن زیاده یا کم میشود قلیل یا کثیر و آنحضرت باوجودیکه لایکتب ولا یقرء بود تلاوة کتاب الله بغیر زیادتی ونقص دائما میکرد و اینحالة از اعجاز آنحضرت بود و بسوی همین اشاره هست در آیه قرآن که ما آنچه بتو قرائة میکنیم آنرا فراموش نکنی والثانی انه لو کان یحسن الخط والقرائة لصار متهما فی انه ربما طالع کتب الاولین فحصل له هذه العلوم من تلک المطالعة فلما اتی بهذا القران العظیم المشتمل علی العلوم الکثیرة من دقایق العقلیة وحقایق النقلیة والمغیبات الماضیة والاتیة وخطرات القلوبیة والاسرار المکنونة من غیر تعلم ولا صحبة ولا مطالعة فکان من اجلة المعجزات له وهذا هو المراد من قوله وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون یعنی اگر آنحضرت حفظ وقرائة میدانست هر آئینه او را اعداء دین متهم میگردانیدند که آنحضرت را مطالعه کتب اولین این علوم وفنون حاصل شده و هرگاه آنحضرت باین قرآن عظیم آمد که مشتمل ومتضمن هست بانواع علوم کثیره از دقایق عقلیه وحقایق نقلیه و مغیبات گذشته وآینده ووساوس صدوریه وخطرات قلوبیه وفوادیه واسرار مکنونه بغیر اکتساب وتعلیم وتعلم ودرس وبغیر صحبة علماء لبدیه وکتابیه وبغیر مطالعه ومذاکره پس قطعا ثابت شد که اینحالة از اجله معجزات خارق عادات بشریه میباشد و همین مراد از آیه قرآنیه که اگر محمد بودی تو قبل ازین تالی وقاری کتابی علی و نه بودی نویسنده بدست راست خودت تا شک آرند در نبوة تو مبطلین معاندین از کفار ومشرکین اقول ظاهر منطوق این لفظ من قبله مثبت است که قبل از نبوة آنحضرت لایقرء ولایکتب بود اما مفهوم آن دلالة ندارد که بعد حصول نبوة هم قاری وکاتب باعجاز نبوده والثالث ان تعلم الخط شیء سهل فان اقل الناس ذکاء وفطنة یتعلمون الخط بادنی سعی فعدم تعلمه وعدم تعلم الحساب یدل علی نقصان عظیم فی الفهم ثم انه تم اتاه علوم الاولین والاخرین وعلم الفرایض والمواریث المرتب علی تقسیم السهام والحصص واعطاه من العلوم والحقایق ما لم یصل الیه احد من البشر ومع تلک القوة فی العقل والفهم جعله بحیث لم یتعلم الخط والکتابة والحساب الیسهل تعلمها علی اقل الخلق عقلا وفهما فکان الجمع بین هاتین الحالتین المتضادتین جاریا مجری الجمع بین الضدین و ذلک من الامور الخارقة لعادة البشر جاریا مجری المعجزات العظیمة یعنی آموختن حساب وشناختن حروف هجی وکلمات مرکبه وتلاوة آن شئی وحالتی نهایت سهل وآسان هست چه اقل الناس در فهم وذکاء وفطانه را تعلم این هر سه حالة بادنی توجهی وسعیی حاصل میشود و عدم تعلم آن دلیل بر نقصان عظیم در فهم وغیر قابل از آن میباشد و مشروط است که هر پیغمبر کامل العقل والفهم والذکاء والفطانة والبصارة از کل مرسل الیهم بایه باشد و چگونه عقل تجویز میکند که مع دعوای ختم نبوة خود از چنین ادانی اوصاف وامور جاهل غیر قابل باشد حاشا وکلا بلی خالق او را از اکتساب کل انواع کمالات از نزد بشر باز داشته تا ابعاث او برسالة پس او تنها نزد اعطاء خلافة ورسالة خود وفتح کل نوع علوم اولین وآخرین وانبیاء علم حکمة از دقایق وحقایق جمیع اشیاء بحدیکه هیچ بشری علیهم السلام از بدایة فطرة الی حین بان نرسیده وباو حاصل نشده پس اینحال شاهد صحیح ثابت ناطق است که آنحضرت بدرجه اکمل العقل والفهم واقبل بالذات آفریده شده بود و مصلحة واراده خالق آنحضرت چنین حالت رفتار وکردار داشت کانه لم یتعلم الخط والکتابة والحساب و تحصیل و تعلم این امور اسهل الحصول لاقل الخلق وابلد الاذهان والافهام میباشد پس هر ذی فهمی وبصیرتی وبصارتی میداند که جمع این دو حالت متضادة جاری مجرای جمع بین الضدین والنقیضین میباشد پس باینجهة اینحالة از امور خارق العادة از اعظم معجزات قاطعه بر ثبوت نبوة او میباشد پس باین ثابت شده که آنحضرت قبل از نبوة وبعد آن هم ممکن قابل باین اوصاف بوده و بعد حصول نبوة با آنحضرة یکدفعه داده شده اما بجهة مصلحة تحریر کتاب وتقریر از روی کتاب وتذکیر بطور مهندسین حساب نمیکرد اما شاهد ثانی بر کمال جمیع اوصاف آن نبی امی امیر المؤمنین علی است که او از عهد الی موته در دامن او تربیت وتادیب وتهذیب وتعلیم کل موهبی ودینی ودنیائی وعلوم یافته ومتفق علیه امت است که علی از غیر نبی اصلا از احدی تلمذ نکرده واز اعجب عجائبات واغرب غرائبات همه سیره وکردار علی امیر المؤمنین نمونه خاتم الانبیاء والمرسلین میباشد وکل کمالات علمی عقلی ونقلی دینی ودنیوی را آنحضرت مرجع ومنبع است بحدیکه غیر ختم الانبیاء در هیچ کمالی ووصفی از انبیاء اولو العزم احدی مساواة ندارد وکتاب ین الفتی فی مشابهة علی بالانبیاء فاضلی عاصمی سنی شباهت علی به هر نبی در یکو صفی از آدم تا محمد بالتفصیل نوشته گویا در حقیقة تشریح حدیث مروی متفق علیه الامة من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی شکره و الی ابراهیم فی خلته والی موسی فی مناجاته والی عیسی فی زهده والی یحیی فی عبادته والی محمد فی کماله فلینظر الی علی بن ابی طالب علیهم السلام ملاحظه نماید که بانبیاء بحیثیة هر وصف کامل بیک نبی کلا در علی امیر المؤمنین جمع بودند و در کتاب البشری بالحسنی در تشریح مودة القربی سید علی همدانی احقرهم بالجمله تشریح این حدیث

تشریف کرده

شریف کردہ و اھل سیر خصوصًا نبیرہ جوزی در کتاب تذکرہ و از محمد بن طلحہ شافعی در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل رسول مسئلہ دیناریہ
را کہ در حقیقت مسئلہ حسابیہ مفروضہ میراثیہ است ایراد کردہ و فرمودہ قال و شرحها ان امرأة جاءت الی امیر المؤمنین ع وقد خرج من داره لیرکب فترک رجله فی الرکاب
فقالت یا امیر المؤمنین ان اخی قد مات وخلف ستمائة دینار وقد دفعوا الیّ من ماله دینارا واحدا و اسئلک انصافی و ایصال حقی الیّ فقال لها خلف
اخوک بنتین فقالت نعم قال لهما الثلثان اربع مائة و خلف امّا قالت نعم فقال لها السدس مائة و خلف زوجة قالت نعم قال لها الثمن خمس وسبعون
و خلف معک اثنا عشر اخا قالت نعم قال لها و لکل اخ دیناران و لک دینار فقد اخذت حقک فانصرفی ثم رکب لوقته فسمیت هذه المسئلة الدیناریة
باعتبار ذلک یعنی زنی نزد امیر المومنین ع آمد و آنحضرت از خانه برآمده بارادہ سوار شدن یک پای مبارک بر رکاب اسپ نهاد و آن زن عرض کرد یا امیر مومنان حاکم دو جهان
برادر من مرده شش صد اشرفی باقی گذاشت و ورثه مرافعه بمن از ترکه او یک دینار داده اند و من ملتمس انصاف در ایصال حقم بجناب شما هستم و امیر المومنین بعلم
خود پیشی کرد بهمان حالت پای بر رکاب که ای زن برادرت دو دختر گذاشت زن عرض کرد آری و امیر المومنین فرمود پس برای او از مال متروکه برادرت دو ثلث
یعنی چهار صد دینار و خلف خود مادر را گذاشت زن عرض کرد آری و حضرت امیر المومنین فرمود پس برای او سدس متروکه او صد دینار است و
آنحضرت فرمود آن شخص زوجه خود را العقب خود گذاشت زن عرض کرد آری و آنحضرت فرمود برای او ثمن است هفتاد و پنج درهم و با تو دوازده برادر گذاشت
زن عرض کرد آری پس آنحضرت فرمود پس برای هر یکی از برادرانت دو دینار و برای تو یک دینار میباشد پس تو حق خود را یافتی برگرد بجای خود تو
حقی دیگر در اموال نداری و باین اعتبار این مسئله در صحابه و تابعین مسئله میراثیه بمسئله دیناریه مشهور گردید و کل صحابه و تابعین حاضرین بمعاینه پیش گوئی و سرعت
جواب در تقسیم سهام میراثی بلا تروّی همه تعجبها میکردند و فقهای صحابه بواسطه ازین فرموده حصص سهام را در باب الفرایض والمیراث بعد ضرب تقسیم کردند و
مسئله منبریه معروف و مشهور در فقهای صحابه و تابعین است ابن طلحه شافعی گفت و شرحها انه کان علی منبر الکوفة فقام الیه رجل فقال یا
امیر المؤمنین ان ابنتی قد مات زوجها ولها من ترکته الثمن وقد اعطوها التسع فاسئلک الانصاف منهم فقال خلف صهرک بنتین قال نعم قال والبواه
باقیان قال نعم قال صار ثمنها تسعا فلا تطلب سواه ارتجالا ثم مضی فی خطبته وفی استحضاره هذا الجواب وتخریج السائل به واصابة الصواب ما یعقل
عقول اولی الالباب ویخجل من اتاه الحکمة و فصل الخطاب یعنی امیر المومنین بر منبر کوفه بود ناگاه مردی استاده شد عرض کرد که یا امیر المومنین بتحقیق شوهر
دخترم مرده برای دخترم ثمن میراث میرسید و او را نه یک داده اند و من ملتمسم که انصاف از انها بگیر بائید پس حضرت امیر در بین خطبه خود میفرمود که داماد تو دو
دختر باقی گذاشت آن مرد عرض کرد آری پس حضرت امیر فرمود که والدین داماد تو زنده باقی اند آن مرد عرض کرد آری پس حضرت امیر فرمود که بهمین جهة
ثمن دخترت تسع شد پس زیاده بران مطالبه از میراث پس از بیان مسئله در خطبه خود رفت و خوند از جائیکه گذاشته بود خطبه را و صحابه و تابعین فقها در مجلس
کمال تعجب میکردند از استحضار آنحضرت چنین مسئله مشکله معضله و از سرعت جواب آنجناب در بین ذکر خطبه و ترک آن و از خوابیدن جوشش سایل بجواب بالصواب
فوری و از باز برداشتن خطبه از همانجا که گذاشته بود آنرا گویا در بین خطبه کلام اجنبی نیامده بود و بموقع رسانیده جواب بصواب مسئله را که تعقل میکنند آنرا عقول آنانکه
عقل خالص صافی کامل دارند و جواب مسئله بلا خطاء و لا زلل الصواب چرا نباشد چه او از آنکس بظهور آمده که در اعطاء شده حکمت و فیصل مطابق واقع و در دین رب
الارباب تنبیه هرگاه حضرت امیر المومنین جامع کمالات بشریه و حاوی جمیع عقلیه و نقلیه و هندسیه بود و جمیع و ثابت شد بشهادة کافه موالف و مخالف که آنحضرت
شاگرد تعلیم و تهذیب و ادب یافته بالاتفاق من بدایة العمر الی نهایة از سید الانبیاء خاص بود پس شاهد ثانی در کمالات علمی و عملی و عقلی و شعر و ادبی و تحریری
و تقریری بنبوی بهمین میباشد که آنحضرت امّی یعنی بعد نبوة لا یقرء و لا یکتب و لا یحسب نماند و نبود و حساب نه انشاء الله تعالی اشکال شعر گوئی و شعر خوانی بهمه از انبیاء
کمالی است و بنص صریح قرآن در نفی ان هم از پیغمبر ص بقوله وما علمناه الشعر وما ینبغی له الخ وارد شده و این علائی دلیل بر نقص این کمال است از آنحضرت وارد و از آل
صحابه خصوصًا ائمه اهل البیت لا سیما امیر المومنین اشعر الشعراء بودند و اگر بر آنحضرت شعر گوئی جایز نباشد پس بر ائمه عترة طاهره چگونه شعر گوئی و شعر خوانی جایز باشد
جواب چونکه عرب وقتیکه عبارت کتاب الله منتظم بقوافی و مسجع یافتند انها گفتند که محمد اشعار بیراگونا گون میخواند و انشا میکند میگویید که خدا امر تعلیم آن سید بعد
میگوید پس جواب روایشان و ما علمناه الشعر وما ینبغی له از ال فرمود تا آن حضرت را شاعر ندانند و نگویند چه شان نبوة در وصف آنحضرت ارفع و اعلی از آنست
و بهمین سبب تنزیل این جمیع منهم کلبی و بغوی و ثعلبی وغیرهم نقل کرده اند و ایضا هم شاعر ساقط الاعتبار است چه غالبا در شعر لغو و لهو الفاظ و غلط و مبالغه
در مدح یا در ذم میباشد چنانچه شاعر فارسی گفته مصرع هرچه اکذب اوست احسن اوست لهذا پیروی اشعار و شعرا مرا ملاهی و لاعب و لاغی و غاوی میکند

بیان قضایای علی در مسائل حساب میراثیه و تقسیم مختصر جواب و ضرب کسر بعد بغور بیان نمود

جواب اشکال آنکه آنحضرت شعر گفتن و خواندن

نه تنها بنت ابنهم

نقص کمال است

وشاعر حیران و پریشان در خیال بندی و شعرا ای اکثر بباطل اوقات خود را میگذرانند لهذا غالباً بعض بعض انها را مالیخولیا و جنون لاحق و از انظار عقلا ساقط الاعتبار
بشود و شاعری در واقع نیست اهل توقع و حاجت و پیشه اوباش و ارذال غالباً است رطب و یابس اکثر دروغ میگوید و نبوة اعلی و ارفع مراتب عالم امکانی بعد
درجه الهیت است اهل عصمت و صدق و معاجزاند و غرض کفار حط و حبط حالة و شان انحضرت بود و لهذا در آیه دیگر برای همین تصریح تنزیل شعرا و تقبیح انها کرده
والشعراء یتبعهم الغاوون و از کید معاندین جهال کفار این بود که در خلق حال آینده انحضرترا مشتبه بشاعر سازند تا رسول گویند و نبی ندانند و را پس او تعالی در
ابطال کید و در رد انها این دو آیه فرو فرستاد که ما او را تعلیم شعر نداده ایم و نه شان او شاعری و نه سزاوار او شعر خوانی است و شعرا را پیروی اهل غوایة و ضلالة و جهالة
میکنند این محمد پیغمبر مرسل با کتاب منزل من میباشد و باقی وجوه مفصله در اجوبه این بحر اصنع خود میآیند فادع و انتظر البلوغ الی هذه الآیات انما بخیر خاتم النبوة
از ائمه عترة طاهره و برای صحابه شعرگویی و شعرخوانی متضمن دعوات و مناجاة و ادا مطالب بحق هر چند جایز است و لکن بر سید البشر جایز نبود تا کفار بعناد
تبدیل اسم پیغمبری او باسم شاعری نکرده اند و قرآنرا اشعار نگویند و منشور و مشهور آنرا در خلق نسازند چه بعد از درجه الهیة در عالم امکانی وصول و حصول منصب نبوة و رسالة
و خلافة الهی که منتهای کمال رفعة و علو رتبه و غایة درجه شرف است و فوق برین هیچ کس عالم امکانی را رسیدن ممتنع و محال است اشکال عاید نمیشود و ثم الله اعلم

بحث خامس الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورة والانجیل یعنی آن رسول نبی امی است که مییابند بطور علم الیقین کما یعرفون ابناءهم نوشته شده
است اسما مخصوصه علمی و لقبی و وصفی نزد ایشان در کتاب توراة و انجیل و **مفسرین** فرموده اند بالاتفاق انهم یجدون صفته و نعته و نبوته مکتوبة عندهم
یعرفها علماؤهم و احبارهم و رهبانهم فی کتبهم والسنة انبیائهم و لکنهم کتموا و حرفوا و اولوا و بدلوا و غیروا و ذلك حسدا و عنادا منهم و خوفا علی
زوال ریاستهم و عوایدهم و فوایدهم عن خواصهم و عدم رجوع عوامهم الیهم و قد حصل لهم ما کانوا یخافون فقد زالت ریاستهم و وقعوا فی الذل
والهوان و خسروا خسرانا مبینا یعنی اهل کتاب یهود و نصاری بعلم الیقین دریافتند و دانستند نبوة و صفة و نعتة مخصوصه و اسم علم و اسم بلد مولد و مسکن و ابتدا
و نهایة خاتم النبوة را که مکتوب است تخاتة پیغمبر آخر الزمان و کتاب منزل بر آنها و احبار و رهبانان انها میدانستند آن اوصاف و نعوت انحضرترا و ایشان نبوة
انحضرت اوضح و ابین از شمس فی کبد السماء است چنانچه اولاد مولوده خود را میشناختند و از السنه انبیاء خود شفاها فهمیده بودند و لکن ایشان همه آنرا اخفا کردند بتحریف و
تبدیل و تغییر الفاظ و معانی انها بالتاویل بجهة حسد و عناد خود و بجهة خوف بر زوال ریاست و عواید و فواید از خواص خود و بر زوال رجوع عوام بسوی ایشان و تحقیق
حاصل شد ایشان را آنچه ازان میترسیدند بوصول و حصول ذلة و اهانة و خسران و نقصان مبین در دنیا و آخرة از **بخاری** صاحب اللباب نقل کرده که عطا
بن یسار گفت که من ملاقی عمرو بن عاص شدم و با او گفتم خبر ده مرا از صفت رسول الله که در توراة بود فقال اجل انه لموصوف فی التوراة ببعض صفته فی القران یا ایها
النبی انا ارسلناك شاهدا و مبشرا و نذیرا و حرزا للامیین انت عبدی و رسولی سمیتك المتوکل لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب فی الاسواق و لا
یدفع بالسیئة السیئة و لکن یعفو و یغفر و لن یقبضه الله حتی یقیم الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله و یفتح به اعینا عمیا و آذانا صما و قلوبا غلفا
انتهی یعنی ابن عاص گفت بلی وصف انحضرت در توراة مثل بعض اوصاف در قرآن است چون شاهد و مبشر و نذیر و حفیظ امیان ای محمد تو بنده منی و رسول منی نام ست
نهادم ترا متوکل و نیست او بدگوی و بدخوی غلیظ القلب یعنی سخت دل بی رحم و کثیر الصیاح در بازار یعنی آواز ها بلند کننده در بازارها و دفع گناه بگناه نمیکند
و لکن عفو کننده و بخشنده بسیار است و خدا او را قبض نمیکند از دنیا بر نمیدارد تا آنکه قایم و برپای بسازد ملت رخنه و کج شده را باینکه میگویند علی الاعلان لا اله الا الله
و چشمهای نابینا را بان میکشایند و گوشهای کر آنرا سامع و شنوا میسازد و دلهای بسته که بخلاف کفر بپا شد از غلاف ها بر میآرند و **شرح الفاظ غریبه**
ابن الجوزی و اعلوا ان الفظ بالفاء و الظاء المعجمة المعجمتین بمعنی السیء الخلق و الغلیظ ایضا بمعنی الجافی یعنی حدید اللسان و شدید القلب و
السخاب قیل بالسین و الصاد المهملتین لغتان هو کثیر الصیاح فی الاسواق و الاعوجاج ضد الاستقامة و اراد بالملة العوجاء الکفر و المراد
بالقلب الاغلف الذی لا یصل الیه شیء من الخیر ینفعه و شبهه بالاغلف کانه مغلف بغلاف فغطاه کله و یکنی به انه سواد القلب در
معالم التنزیل باسناد خود از کعب الاحبار روایت کرده انه قال انی اجد فی التوراة مکتوبا محمد رسول الله لا فظ و لا غلیظ و لا سخاب فی
الاسواق لا یجزی بالسیئة و لکن یعفو و یصفح امته الحامدون یحمدون الله فی کل منزلة و یکبرونه علی کل نجد یأتزرون علی انصافهم
و یتوضؤن اطرافهم و صفهم فی الصلوة و صفهم فی القتال سواء و منادیهم ینادی فی جو السماء لهم فی جوف اللیل دوی کدوی النحل مولده
بمکة و مهاجره بطیبه و ملکه بالشام یعنی کعب که یکی از اعلام یهود و مسلمان شده بود و میگوید که بتحقیق من در توراة دیدم و یافتم که نوشته بود محمد رسول خدا

وسخت دل بی رحم نیست ونمیباشد وکثیر الصیاح نیست چنانکه اوباش وارذال مردم در کوچهای وبازارهای بلند نداها کرده میکردند وجزا دهنده گناهگار را بگناه
نیست واو بسیار عفو کننده وبخشنده میباشد وامت او حمد کنندگان خدا در حضر وسفر در هر وقت ومکان میباشد وتکبیر گویندگان در هر زمین بلند یعنی بر منارهای
اذان دهندگان در هر روز وشب میباشند ازار پوش بر نصف ابدان خود وچشم پوش از اطراف خود میباشند وصف جماعة شان در نماز بوسیه وصف لشکر مجاهدین
شان بالتسویه یکحال در هر دو موضع قایم چون بنیان مرصوص میباشند ومرایشان را در جو آسمان صوتی چون صوت زنبور عسل میباشد یعنی بقیام نافله تهجد و
مولد ومحل ولادة آن پیغمبر مکه وجای هجرة او مدینه موصوفه بطیبه ومملکت واهل ملت وامة او بنواحی ملک شام میباشد تنویر الهی بدانچه هم مختصری از بشارات
محمدی صلعم بعض بشارات از کتب یهود ونصاری تیمنا ذکر میکنیم در توراة عربی مع ترجمه فارسی وهندی مترجم هوبی در مطبع نولکشور
چهاپ ساخته در قرائت سادس وعشرون بعد حمل گرفتن هاجره از ابراهیم با سمعیل است بشارة اولی ثم قال لها ملاك الرب عن قول
الرب انا مكثر ذريتك ونسلك حتى لا تحصوا من كثرتهم ثم قال ملاك الرب انك حبلى وستلدين ابنا وتدعين اسمه اسماعيل لان الرب قد
عرف ذلك وخضوعك ويكون ابنك هذا وحشي الناس يده على كل ويد كل به ويسكن على حدود جميع اخوته ترجمه فارسی مترجمین انگلیس پس از حامله
شدن هاجره بهاجره گفت فرشته پروردگار از گفته خدا یعنی از زبان خالق که من بسیار کثرة دهنده ام فدیه ترا وبرکت ونمایش وزیادتی دهنده ام یعنی در کثرة نسل
وذریة آن پسر ترا ناشمرده وبحساب وبعد در آمده نمیتوانند آنها از کثرة عدد پس باز گفت فرشته الرب مخاطب بهاجره که بدرستی که تو آبستنی وحمل گرفتی وقریب بود
خواهی زایید پسر را وتو خواهی گذاشت نامش اسماعیل چرا که پروردگارت شناخت ودانست خواری وذلة ترا وعاجزی ترا ومیباشد این پسر تو اسماعیل نام
کناره کش مردم ومیباشد دست آن پسر اسماعیل نام بر همه مردم ودست همه مردم زیر دست او یا او ونزد میباید آن پسر بر حدود واطراف همه برادران خود قیام
اقول باین چند امر واضح شد اول آنکه آن پسر اسماعیل کثیر الذریة ومیمون وبرکت خدا در ذریة او تا بقا دنیا میباشد وعدد آنها از روی کثرت آنها بشمار
نیاید ثانی آن پسر اسماعیل نام منزوی وکناره جوئی از مردم میباشد وبعد او در کوهستان وبیابان مکه زایید وساکن فاران بود وآن سکونت او موانست بعید بود چه
در قرابه مکه ضرع وغیر عاقه وقوافل الی حین بیداوار نبود ثالث آنکه فدیه او بالا دست وزیر دست او زبر دست بر همه مردم وبر برادران وفرقه آنها میباشد رابع
نزد وعنقریب میباید آن پسر بر حدود واطراف املاک برادران خود اقول مراد ازین آنکه دست ورحمة وبیعت او غالب میباشد بر همه دستهای مردم وکل مردم
زیر فرمان او تا قیامت میباشند وخلیفه نبوة نزد میباید بر حدود واطراف واملاک همه برادران خود که اولاد ابراهیم خلیل بنی اسحاق باشند واین بشارة اخبار واعلام
از ظهور محمد ودین اسلام است بشارة ثانیه بعد از تولد اسماعیل بر ابراهیم پیغمبر باید دربارة دعای اسماعیل بعد دو صفحه ازین قرائة وقال ابراهیم لله یالیت
اسماعیل یحیی بین یدیك یعنی ابراهیم گفت بخدا ای کاشکه اسماعیل زندگی کند وزنده بماند پیش روی تو اقول ابراهیم تمنا ودعا کرد در زنده وباقی ماندن
اسماعیل بعد خود ابراهیم بشارة ثالثة بعد دو سطر درهمین صفحه است مخاطب با ابراهیم خالق فرمود فقال استجبت لك في اسماعيل وباركته وكثرته وانميته
جدا جدا يولد اثنا عشر عظيما واجعله رئيسا لشعب عظيم ترجمه مترجمین خالق پیغمبر باید بمقابل دعای ابراهیم بتحقیق مستجاب وقبول کردم دعایت برای تو در
فرزندت اسماعیل وملاحظه کن که آنرا برکت میدهم واو را کثرة میدهم ذریه ونسل ورا ونمو ونمایش میدهم واو را البته پیدا میشوند از دوازده بزرگ و در دیگر کتاب
رئیسا ودو گویم امیر انجابی عظیما است بر سر لفظ یکی دوازده رؤس مراد حکام عظیم الشان عند الله در خلق دنیا میباشند ومیگردانم پسر ترا سرور وسردار بر قبایل
وگروه عظیم خلق اقول مولوی مجتهد اکبرابادی در کتاب اظهار الحق این بشارة مذکوره در آیه ٢٠ درباب ١٧ از سفر تکوین توراة عربی بوعده
ابراهیم در حق اسماعیل چنین الفاظ نقل فرموده وعلی اسماعیل ستجیب الك هوذا اباركه واكبره واكثره جدا اثنی عشر رئیسا واجعله لشعب كبير واو
شرح اجمالی این دو اصطلاحات است قول ابراهیم ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلو عليهم اياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم انك انت العزيز
الحكيم ای پروردگار ما بفرست در آنها یعنی در امت عرب وغیرهم رسولی را از آنها تلاوة کند بر ایشان آیات ترا وتعلیم نماید ایشان را کتاب ودانش ترا وپاک گرداند
ایشان را از لوث کفر وشرک وجهل تو بتحقیق خالق عزیز بدین اسوه علمای اعلام متفق اند که مراد از اثنا عشر عظیما ائمه اثنا عشر از عترة خاتم الانبیاء جملة واحدة
اند اول ایشان علی امیر المؤمنین وثانی عشر آخر ایشان مهدی قایم اسلام از آل محمد است سوال ذکر محمد بن عبد الله در بشارة کجا است جواب اهل اسلام
میگویند ذکر محمد بواجعله رئيسا لشعب عظيم است چه یعنی عظیم وکبیر بر سر همه اقوام وقبایل عرب وعجم در بنی اسماعیل غیر محمد بن عبد الله نیست لهذا این در
آخر ائمه اثنی عشر بالانفراد ذکر فرموده وقرطبی گفته که اسم محمد بوجا از بشارة بحساب جمل واضح ومستفاد میشود یکی از لفظ جدا جدا یعنی بماد ماد چه عدد

اینحروف نود و دو است اما بادو وسیم چهل والف یک و دال چهار و میم دوم چهل والف واحد و دال چهار و مجموعه همین عدد است دیگر از شعب
کبیر بحسب همان قاعده حساب اسم محمد بر میآید در اظهار الحق نقل کرده عبد الله سلام از احبار یهود مسلمان شد در عهد سلطان بایزید او هم بعد اسلام
رساله هادیه بهمین حساب جمل که یهود در عصر سلیمان قاعده موضوع کردند بحسب آن قاعده در این آیه توراة دو جا اسم محمد هویدا میشود و بعد این ذکر تفصیل
اجمال کرده بشارة رابعه در سفر استثناء در توراة ترجمه عربیه است وقال جاء الرب من سيناء واشرق لنا من ساعير واستعلن من جبل فاران
ومعه الوف الاطهار یعنی آمد رب از جانب طور سینا که در نواحی شام است و روشن شد رب برائے ما از کوه ساعیر و باستعلان و اشتهار آمد از کوه فاران
با او بیشتر هزارها پاکان بودند پس مراد آمدن کتاب توراة برائے موسی از طرف کوه طور و از کوه ساعیر مراد آمدن انجیل بعیسی و از کوه فاران که از کوهائے
مکه است مراد آمدن قرآن است و با او هزار ملک پاک بودند چه با هر صورة قرآنی هزارها ملک فرود میآمدند بتعظیم آن و حرکه خدا نیست در سفر تکوین
در حال اسماعیل است وكان الله معه ونمى وسكن في البرية وصار شابا يرمي بالسهام وسكن برية فاران واخذت له امه من ارض مصر یعنی خدا بعیت
اسماعیل بود تا جوان شد و نشو و نما کرد و اسماعیل در آن بیابانهاے و دامنه کوه فاران بود و تیراندازی میکرد و تفسیر البریة در آخر این آیه هست که آن بریة کوه
فاران و فاران از جبال مکه بود و مادر اسماعیل زنی از اهل مصر برای زوجیة اسماعیل گرفت و این در بشارة محمدی اصرح است بشارة خامسه در
توراة عربیه در سفر تکوین فلا يزول القضيب من يهودا والمدبر من فخذه حتى يجيء الذي له الكل واياه تنتظر الامم و در مطبوعه دیگر هست فلا يزول القضيب
من يهودا والرسم من تحت امره الى ان يجيء الذي هو له الكل واياه واليه يجتمع الشعوب در رساله هادیه عبد السلام حبر یهودی که مسلم شده
بود او نقل چنین کرده لا يزول من يهودا ولا راسم من بين رجليه حتى يجيء الذي له واليه يجتمع الشعوب تنبیه عادة اهل کتاب تحریف حروف
و الفاظ کتب منزله قدیما و حدیثا الی حین است لهذا هیچ کتاب مطبوعه ایشان اگر چه جدید طبع باشد خالی از تبدیل و تغییر نیست حاصل آنکه عصا حکم و تدبیر یعنی
حکم نبوة از خانه اسحاق و یعقوب زایل نمیشود و از دست او برنمیآید تا آنکه بیاید بنبی آن شخصیکه برای او حکم کل اهل دنیا است و خاص در انتظار او کل امتها و کل
قبایل باشند و جمیع شعوب و قبایل اقوام دنیا مجتمع برای او میشوند قول رسل الی کافة الناس تا قیامت احدی نیست مگر خاتم الانبیا محمد بن عبد الله زیرا که
بعد اسحاق و یعقوب بموسے و عیسی این بشارة شامل و صحیح نیست احدهما بجهة آنکه از توراة و انجیل و قرآن معا ثابت است که این هر دو پیغمبر خاص مبعوث
بسوی بنی اسرائیل بودند نه بکل خلق و مردم دنیا اما این آیه توراة مطابق ختمی مرتبت است و قرآن بران ناص است چون آیه وما ارسلناك الا كافة
للناس بشيرا ونذيرا یعنی ما نفرستادیم ترا برسالت مگر بسوی کل و همه مردم دنیا بشیر بجنت و ترساننده از نار جهنم و آیه قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم
جميعا یعنی بگو تو یا محمد که بتحقیق من رسول خدا مرسل گردیدم بسوی شما یعنی آدم همه را بخلاف انبیاء سلف چه ایشان مرسل گردیده بودند مخصوص بسوی
اهل زبان قوم خود بدلیل آیه وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم پس موسے و عیسی هم مخصوص بیک قوم واحد بنی اسرائیل که
هم لسان آن دو نبی خاص مرسل بودند نه بسوی کل اهل دنیا مختلف الالسنه و دلیل دیگر آنکه واليه يجتمع الشعوب یعنی قبایل و اقوام مختلفه دنیا خاص
برای همین یک آدم محمد بن عبد الله جمع شده و آن مشهود و نیز معلوم اهل سیر و تواریخ مسلم و غیر مسلم است منهم قبایل عرب و عجم و یهود و نصاری و هنود
و غیرهم از لا تعد ایان بخلاف موسے و عیسی بغیر یک طایفه بنی اسرائیل خصوصا بعیسی قلیلے ایمان آوردند اما داؤد و عیسی هر دو از تبعه توراة اند
الی حین انها شریعتی بالانفراد از موسے ندارند و پیغمبر ما جامع کل اصول و فروع بشریعة مستقله آمده و در ورود ش انتظار و چشم براهش کل عالم
و انبیاء و امم و اهل دنیا بودند پس پیغمبر ما این بشارة با حدی صحیح نمیشود بشارة سادسه در سفر پنجم توراة در وصایای اله موسی بقوم
در اصحاح هاد بشر يقيم لكم الله ربكم بل يقيم لكم نبيا من اخوتكم مثلي فاطيعوا ذلك النبي یعنی موسے از وصایای خالق بنی اسرائیل
وصیت میکند و امر الهی با ایشان میرساند که آن نیست عطا میکند شما را پروردگار شما بلکه قایم بر پای باقی میگذارد خدا مر شما را پیغمبری از برادران شما مثل
من یعنی با نبوة و کتاب و شریعة مستقله پس اطاعت و فرمان برداری آن پیغمبر کنید ایضا همین جا آیه دیگر است قال الرب لي ما احسن ما تكلموا
سأقيم لهم نبيا من اخوتهم مثلك واجعل قولي في فيه ويقول لهم ما امر به والرجل الذي لا يقبل قول النبي يتكلم باسمي انا انتقم منه یعنی
موسے گفت که پروردگار گفت چه خوب گفتند ایشان و قایم میکنم بر پاے باقی میگذارم من مر ایشان را پیغمبرے از برادران ایشان مثل
تو یعنی موسی با نبوة و کتاب و شریعة مستقله و جاری و روان میکردانم کلام و قول خود را در دهان او و او میگوید مر خلایق را جمیع آنچه من امر و حکم میکنم

اور ابرسانیدن آن بایشان و هر آدمیکه قبول نکند سخنش وامرش راکه باسم من واز زبان من رسانیده باشد آن سخن را پس انتقام میگیرم از منکریکه قبولش
سخنش قبول نکرده باشد **اقول** چونکه قدیماً وحدیثاً عادة ائمه اهل کتاب این است تزئید وتنقیص وتحریف وتبدیل کلمات وکتب اعتقادیه عتیقه وجدیده
مکتوبه ومطبوعه هیچ یکی را احرف والفاظ وکلمات مطابق یکدیگر اصلا یافته و دیده نشده **از باب ثامن عشر سفر استثنا توراة** عربیه مطبوعه
لندن این بشارة را بجنس الفاظ **در اظهار الحق** مولوی رحمة الله حنفی نقل کرده آیه ۱۷ فقال الرب لی نعم جمیع ما قالوا ۱۸ وسوف اقیم
لهم نبیا مثلك من بین اخوتهم واجعل کلامی فی فمه ویکلمهم بکل الذی آمره به ۱۹ ومن لم یطع کلامه الذی یتکلم به باسمی فانا اکون
المنتقم من ذلك **ودر کتاب الاعمال** مطبوعه لندن ودر ترجمه عربیه ۱۸۴۴ء نقل کرده ان موسی قال ان الرب الهکم یقیم لکم نبیا من اخوتکم
مثلی له تسمعون فی کلما یکلمکم به ویکون کل نفس لا تسمع ذلك النبی تهلك من الشعب **شرح** این آیات از اخص خواص بشارات خاتم
الانبیاء محمد بن عبد الله صلعم بنص و بوصیة الهی وموسوی است **اول** این وصایای الهی اخبار و اعلام به بنی اسرائیل خصوصا وبغیر ایشان عموما بوده **ثانی** لفظ سوف
وسین در سوف اقیم ویقیم لکم وساقیم در کتب مترجمین برای تقریر وتعیین حصول مخبر به در ازمنه استقبال آخر زمانه حال بحسب علم موضوع ولغة عرب میباشد پس
این سین وسوف برصیغهای استقبال قطعی مع التاکید واجب الحصول آن خبر در آینده باشد **ثالث** از یقیم لکم ویعطیکم برای کم نبیا مثلی ومثلك
من بین اخوتکم مماثلة واتحاد نبی مراد نیست بل مغایرة انتسابی مراد بالضرورة است پس لابدا ثابت شد که مماثله و مشابهت نسبی وصفاتی مراد بوده
است پس موسی صاحب نبوة وکتاب وشریعة متبوعه مستقله تا زمان محمد بود و همه انبیاء بعد او از تبعه او و توریة وشریعة او بودند پس این نبی آتی مخبر به
مثل او در نبوة وکتاب او وشریعة متبوعه مستقله مثل موسی وتوراة و رسالة وکتاب و شریعة مستقله متبوع کل بنی اسرائیل وکل اصناف بنی بشر باقی تا قیمة
عیناً و حتماً میباید باشد چه زمان استقبال لاتناهی است پس بقاء او بلا زوال باقی الی القیمة بوجوب عینی ثابت شد ومصرح آیه قرآن وما محمد
ابا احد ولکن رسول الله وخاتم النبیین است یعنی محمد رسول خدا خاتم جمیع انبیاء مرسلین بلازوال ولا تبدیل باقی است وبعد او اصلا وابدا پیغمبر و دینی
وکتابی نیاید و براو نبوة ورسالة الهی ختم شده **رابع** بلفظ من اخوتکم قطعا ثابت شد آن پیغمبر مخبر به بوجوب عینی از برادران بنی اسرائیل خواهد بود نه از
قوم بنی اسرائیل وختم نبوة بنی اسرائیل عیسی شد پس آن پیغمبر مخبر به از اخوان و برادران بنی اسرائیل خاص بنی اسماعیل اند واز کل بنی اسماعیل این نبی مخبر
به مماثل موسی کلیم در کل صفات احدی نیامده ومبعوث نشده غیر از یک جان واحد محمد بن عبد الله پس بوجوب عینی خاص همین محمد آن نبی مماثل موسی
از اخوان بنی اسرائیل است وهیچ یکی غیر محمد این خبر مطابق وصحیح نمیشود **خامس** واجعل کلامی فی فمه ویکلمهم بکل شیء امره به صریح وبیانش
در قرآن در آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی یعنی محمد پیغمبر اصلا کلامی وابدا تا بقار خود هیچ کلمه وسخنی بخواهش نفسانی نمیگوید مگر آنکه هر لفظ
وهر حرف وهر کلمه او خاص بوحی والهام الهی واز زبان او میباشد واین وصف از کل انبیا مخصوص همین پیغمبر مخبر به فی الانجیل والزبور والتوراة محمد بن
عبد الله است پس نبوة محمد بن عبد الله باین خبر نیز ثابت شد **بشارة سابعة** از زبور حبقوق پیغمبر بشارة ونبوة پیغمبر آخر الزمان است احسن و
افضل بنی بشر از وی ولسب او ونعمة میگوید براست این او را خدا مبارک بکرد و اندتا ابد الدهر واحسن تر در آیه ۱۷-۱۰ امنت ویکون بنوك عوضا من آبائك تقیمهم
رؤسا علی سائر الارض ۱۸ اساذکر اسمك فی کل جیل وجیل من اجل ذلك تعترف لك الشعوب الی الدهر والی دهر الداهرین **اقول** این
اوصاف هم خاص در خاتم النبوة ثابت اند **اول** حسن روی مبارکش مورخین ومخترضین نصاری هم آنرا ثبت کرده اند عائشه عرض کرد انت
احسن وجها ام یوسف النبی قال انا یوسف اصبح وجها منی وانا املح منه یعنی یوسف صبیح الوجه ومن املح الوجه از یوسفم ام معبد گفت اجمل الناس من
بعید واحلاهم واحسن من قریب یعنی آنحضرت اجمل الناس در بعد مسافت مینمود واحسن الوجه بقریب هویدا میشد در اخبار وارد شده در سیاهی
تاریک اوقات سوزنهای افتاده زوجات آنحضرت از زمین بنور سوی روی آنحضرت می یافتند ودر شبهاست تار در نماز عشا وغلس صبح دو انگشت بلند
دو تهامی آنحضرت وقت تکبیر بلند کردن چون دو شمع روشن مینمایید **ثانی** افضل البشر بدلایل قطعیه ثابت همین خاتم النبوة بوده از روی کمال
ذات وصفات وبحدیث انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر ودر علم کلام ودر هر محل این تفسیر خصوصا در تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
مبین گردیده **ثالث** اما نسبت النعمة علی شفتیك ایشم کانه معلوم است بکمال فصاحة وبلاغة وخطب ومواعظ آنحضرت وتوضیح ودقایق توحید الهیه
وحقایق معانی صفات الهیه بذی علم متبحر واضح است که مثل آن بتحقیق کل انبیاء اولین وآخرین قطعا نمیرسد ونظیرش نیامده **رابع** لذلك بارکك الله الی

بشارة سابعة از زبور داود
این پیغمبر وارث اهل
ارض میباشند ۱۲

الدهر تا آخر اینجا مضاف مقدر است یعنی الی ابد الدهر یعنی برائے چکیدن و ریختن نعمت تازه باکره کلمات توحید و تسبیح و تقدیس از لبهای تو مبارک باد یمن و برکت تا ابد زمان و دنیا ترا باقی نهاد دین و کتاب و آئین و شریعة ترا پس بعد این تا ابد الدهر پیغمبرے نمی آید چه نبوة ختم شده **خامس** تقلد سیفك علی فخذك ایها القوی بحسنك و جمالك اینهم اشاره بختم انبیا که خود شمشیر بکمر مبارک خود بسته در شتاد و چند جنگ بجها در فته بدست خود شمشیر در راه خدا زده **سادس** تا آخر و یکون بنوك عوضا من ابائك این حرف است اینجا شاید اینک بوده چه پیغمبر فرموده ان لکل نبی ابنا و ابنای و ان ابنی علی بن ابیطالب و الائمة من ولده رواه جمع منهم الهمدانی فی المودة و الدمی فی الینابیع و الطبری و حموینی یعنی برائے هر پیغمبر معجزه و آیتی بوده آیه من الله هست بر ثبوت نبوة او از آیات و از معجزات من من الله این علی و ائمه یازده گانه از اولاد علی اند و بیانش در آیه رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا و جبرائیل بجهة آن سلطان یاری دهنده دست علی گرفته داده **ثامن** و نقیمهم رؤسا علی سائر الارض محتمل است که بنون تقیمهم صیغه متکلم باشد زیرا که ما بعد این فقره سأذکر اسمك یعنی خدا میفرماید که ما قایم میکنیم یا بخطاب یعنی تو ایشانرا قایم میگردانی بریاست کل اهل زمین یعنی خلافة نبوة معروف بامامت یعنی رئیس هست در جمیع امور دین و دنیا بنص و نصب آن حضرت میباشد و اینهم مخصوص آنحضرت است چه اولاد حضرت آنحضرت بالنص و حکم اله و بحکم آنحضرت هر یکے در عصر خود بود و اول آن روس علی و آخر شان که امام ثانی عشر مهدی آخر الزمان متوقع الظهور باعتقاد کافه مسلمانان است و الحمد لله ریاست و امامت ائمه اثنا عشر از عترة طاهره آنحضرت منصوص و مذکور و در کتب سلف خصوص در توراة و زبور و انجیل بحسب هذا فی حقیقة امامتهم و ریاستهم فی الدنیا **و ذریة** این حضرت از نسل ائمه اثنا عشر هم از قدیم الی حین سلاطین و وزرا و رؤس در عرب و عجم و هند بوده اند رحمة الله در اظهار الحق **و صاحب براهین** ساباطی هم گفته فقد وصل من ابناء الامام الحسن و الحسین الی الخلافة الوف فی اقالیم مختلفة من الحجاز و الیمن و مصر و المغرب و الشام و فارس و الهند و غیرها و فازوا بالسلطنة و الامارة العالیة و الی الان ایضا کانوا فی دیار الحجاز و الیمن و فی غیرهما توجد الامراء و الحکام من قبله صلعم و سیظهر انشاء الله الامام المهدی من نسله و یکون خلیفة الله فی الارض و یکون الدین کله لله فی عهده الشریف **تاسع** سأذکر اسمك فی کل جیل و جیل یعنی زود است ترا ذکر میسازم یاد و مذکور خواهد شد بهر بلندی از مناره و از هر جامی و از گریوه و در هر شب و روز بهر وقت بالشهادتین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله در اذان و اقامت نماز یومیه و در هر خطبه کتابی بعد حمد الله و صلی الله علی محمد رسول الله و ذکر اسم هیچ یکی از انبیا بغیر یک محمد نشد و نمیباشد تا قیمة **عاشر** من اجل ذلك تعترف لك الشعوب الی الدهر الدهر الداهرین از این جهت اقرار و اعتراف میکنند برائے نبوة تو قبایل قبایل گروه گروه اقوام اقوام دنیا تا قیام قیمة و فنای زمان و بالاجمال شرح بعض بعض فقرات زبور داود علیه السلام که مرقوم گردید بجهت بسط تعبیر بمناسبت **بشارت تاسعه** در باب ثانی از انجیل متی از مشاهدات در اظهار الحق و ازالة الاوهام و شواهد النبوة و براهین جواد ساباطی و سیف الامة و غیر اینها از زبان عیسی بلا تفاوة نقل کرده اند و من یغلب و یحفظ اعمالی الی النهایة فساعطیه سلطانا علی الامم فیرعاهم بقضیب من حدید کما تکسر آنیة من خزف کما اخذت ایضا من عند ابی و اعطیه کوکب الصبح من له اذن فلیسمع ما یقوله الروح بالکنایس فهذا الغالب الذی سلطانا علی الامم و یرعاهم بالقضیب من حدید یعنی آنکس که غالب میشود بر عالم و حفظ کند اعمال مرا تا نهایت پس من زود عطا میکنم او را سلطنت و تسلط بر همه امتهائے دنیا پس چوپانی میکند و میچراند آن امم را بچوب آهنی یعنی متمردین اهل ایمان تعقیب میزند پاره پاره میسازد و انها را چنانچه ظرف خزفی و گلی ریزه ریزه میشود چنانچه آن سلطنت نبوة را همچنین از نزد پدر خود گرفتم پس میگرداند خدا کسیکه هم او را ستاره درخشنده صبح را هر کس که گوش شنوائی دارد پس او گوش کند و بشنود جمیع آنچه آنرا روح القدس و معابد میگوید **پس** این غالب آنکسی هست که سلطان و پادشاه الهی بر امتهائے دنیا میباشد و چوپانی آن امتها میکند بچوب آهنی **اقول** این بشارة هم از صحیح بشارات مخصوص خاتمی مرتبت است چه بعد عیسی تا محمد پیغمبرے اصلا با این شان و شوکت و سلطنت الی حین نیامده بوجوه چند **اول** مراد از یغلب و یحفظ اعمالی الی النهایة زمان قیمة و آن نهایت و آخر زمان دنیا هست **پس** مراد این هست که او غالب بر خلق دنیا باشد و او حفظ احکام دین مرا میکند تا نهایت و آخر زمان دنیا و او یوم القیمة است و مصرح همین آیه و ما محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین است و بعد او پیغمبر نیست چه ختم نبوة شده **ثانی** فساعطیه سلطانا علی الامم این بیان است که ذکر شد که او از جانب خدا سلطان کل امتها و خلق دنیا میباشد زیرا که امم صیغه جمع و او الف و لام استغراقی حاوی و جامع جمیع افراد بنی بشر تا بقا و نهایت دنیا و زمان آن یوم القیمة است لهذا این نبی موسوم

بخاتم الانبیاء

بخاتم الانبیا گردیده **وایضاً** مصرح این عمومیت آیه قرآنی وما ارسلناک الا کافة للناس است یعنی بسوی کافهٔ اہل دنیا سیاه و سفید تا قیامت مرسل
بنبوة گردیده **ثالث** بیدها قضیب من حدید کما تکسر انیة من خزف مراد از قضیب آهنی شمشیر ذوالفقار نام است که **بروز بدر** با حضرت این
شمشیر را خالق از جانب آسمان فرستاد چنانچه الواح توراة را بموسی فرستاد **و** ملائکه در میان ارض و سما ندا بلند صدا مانند اینها بکرات و مرات لشکریان
شنیدند در مغازی لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار **و مرویست** قال انا المبعوث بالسیف **وسطح** کاهن هم وصف او
براکب الجمل و صاحب الهراوة نیز کرده **رابع** مراد از کما تکسر انیة من خزف آنست که متمردین مشرکین کفار را بان قضیب آهنی ریزه ریزه پاره پاره
میکند چنانچه ظرف گلی را شکستن آن میشود و این حالت در فن مغازی ثبت است و نصاری مع نقل این بشارة در شان نبی آخر الزمان خروج آنحضرت
را بالقضیب آهنی آخر از اطاعت آنحضرت بخلاف این بشارة قرار نداده اند **خامس** قول عیسی است ایضاً من عند ابی تشبیه است آنکه بطوریکه
مرا بانبوة ارسال بسوی بنی اسرائیل کرد همچنین بعد از رحلت مستقلا از جانب پدر من این پیغمبر هم مع السیف و القضیب میباشد و میاید **و مصحح**
این آیه قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا است **سادس** مراد و اعطیه کوکب الصبح باتفاق است اسلام مراد ازین کوکب صبح ظهور
و طلوع در آخر الزمان قریب بقیامت و خلیفه ثانی عشر از عترة آنحضرت علیهم السلام است که تمام انواع و اقسام شرک و کفر و اختلاف
الادیان و الملل را از کل دنیا و فتح نموده کل اهل دنیا را بر یک ملة حنیفه اسلام جمع میکند **و** خود عیسی هم برای معاونة آنحضرت نیز از سما فرود میاید
و باقتدا او بمهدی در جماعة مسلمانان عیسی نماز میخواند **و** این خبر موعود و هم واجب الوقوع و در انجیل است **و** سنت **و** قرآن بآیه وعد الله الذین
آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم الی قوله لا یشرکون بی شیئا **سابع** نزد نصاری روح
القدس و معنی **احدهما خدا ثانیهما** فرشته عظیم المرتبه جبرئیل یا فوق از وملکی دیگر روح نام **و** همین وجه ثانی قول اهل اسلام در روح است
پس مراد آنکه هر کس گوش شنوا دارد یعنی عقل و تمیز و فهم دارد و مراد و لازم است که گوش کند و گوش بدهد و حی الهی و مقال روح القدس را و عمل
بان کند یعنی تصدیق و اتفی نماید و ایمان بیارد این سلطان الهی را که غالب و حافظ کتاب و شریعة تم الی النهایة باشد بغیر محمد احدی بعد عیسی
الی القیمة نیست و نیامده اصلا **بشارة تاسعه** از زبور یکصد و چهل و نه نقل کرده اند در ترجمه عربیه سبحوا الرب تسبیحا جدیدا تسبیحه فی مجمع
الابرار **بشارة عاشره** همین مضمون در کتاب اشعیا نبی ۹ التی کانت اولها اتت **و** انا مخبر ایضا بالاحداث قبل ان تحدث و سمعکم
ایاها ا سبحوا للرب تسبیحة جدیدة حمده من اقاصی الارض راکبین فی البحر و ملائها الجزائر و سکانهن ۱۲ یجعلون للرب کرامة و حمده
یخبرون فی الجزائر **حاصل** ترجمه هر دو بشارة آنکه از است پیغمبر موعود آخر الزمان و صفتش اینست که آن امت تنزیه و تقدیس و تسبیح بطور جدید
نو میکنند خدا را در مجمع و شهر نیکان **و** بان امت موعود آن نبی موعود آمد **و** من خبر میدهم شما را باحداث اعمال افعال و اقوال ایشان قبل از
حدوث و ظهور اینها و بشنوانم شما را آن اعمال جدیده حادثه اینها را اینست که آن امت پیغمبر موعود تسبیح و تقدیس الله از شرک و نقص و عیوب و
قبایح میکنند بتسبیحات جدیده که در امم سلف آن طور تسبیحات بخدا تا آن وقت نشده حمد او نمو میکنند از بلاد بعیدالمسافات از اطراف روی
زمین سوار در جهاز و کشتیهای شده طی بر و بحر میکنند و میرسانند جزایر بحری و ساکن ساکنان اینها را میگردانند و قرار میدهند در این سفرها برای
پروردگار خود عظمت و کرامت مر خدا را **و** حمد و ثنا میکنند خالق را خبر و تعلیم میدهند بان تسبیحات و حمد و ثنا در جزایر بحری ساکنان جزایر را **اقول**
این تسبیح چون سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلوة شبانروزی این امت جدیده مقرر
گردیده **و** در هیچ امتی این طور تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و تفویض کل امور خود بخالق نبوده سوای این مرحومه محمدی **پس** باخبار احداث ثابت شد که دین
اسلام جدید غیر ادیان انبیا سلف است **و** مراد از رکوب بحر و چنین سفر آمدن برای حج بمکه معظمه هر سال از اقاصی و اطراف بری و بحری دنیا تسبیح
و تلبیه گویان الی البقاء دنیا همین منوال اعمال در رفتار میباشد **و** امت احدی از انبیا این طور عمل حج و تقدیس و تسبیح ادا نداشتند سوای امت همین خاتم
الانبیا **بشارة حادیعشر** حافظ زبر پادشاه فاضل علامه حمدانی عالم با سه نجاف و سلف سریانی و عبرانی کل کتاب **مفتاح**
النبوة متضمن بشارات خاتم النبوة بعین عبارات عبرانی و بعض سریانی مع ترجمه لغوی لفظ اینها بعد آن بترجمه سلیس فارسی آنرا جمع نموده
منجمله آنچه داود نبی **در زبور** ترجمه عبری آن اینست که شمشیر بیندای صاحب عظمة و جبروت چه شریعة مقرون است بهیبت و دست و بازوی تو

بشارت ثامن و تاسع از کتاب ...

بشارت عاشره از کتاب اشعیا نبی

بشارت حادیعشر از کتاب ...

وسہام تو تیز کردہ شدہ وجمیع امم تحت تو جاری خواہد شد و این صاحب شمشیر ونیزہ وتیر خاتم الانبیا است نہ عیسی چہ آنحضرت بگیر ودار یہود خایف گریان از فراریان حیران دہ بدہ وشہر بشہر روز بجائی وشب بجائی مخفی میگردیدہ ومیماند باتفاق نہ شمشیری داشت نہ تیر ونیزہ تا بآسمان بگریخت ورفت وتسلط اہل اسلام کہ رعب وخوف تمام انبیا در قلوب اعدا کفار سلاطین قہار دنیا براہ ہائی دو ماہ وسہ ماہ بودہ والی حین دارند **بشارة ثانی عشر** بعبارة عبرانی **در انجیل یوحنا** کہ نزد نصاری افضل واصح ہمہ اناجیل حواریین میباشد **ئم جین اتون لی فقدا نای طار وانوا بعی من اب دمر ینو فارقلیط الخ** حاصل ترجمہ فارسیش آنکہ ہر گاہ دوست میدارید مرا ای حواریین ووصیتہائی مرا حفظ کنید ومن مسئلیم از پدرم علیحدہ **فارقلیط** نام یعنی محمد را بدہد بشما تا بماند با شما تا ابد دنیا یعنی تا در آخر عالم **و آن محمد روح حقیقت است و** آنرا این عالم تاب وتوان ندارد کہ قبول کند اورا بسبب راستی ودرستی او ندیدہ است اورا دنیا واہل آن یعنی مانند او کسی دیگر در دنیا با بیجلالة وعظمة تا اینوقت نیامدہ واورا اہل دنیا ندیدہ پس اہل دنیا نتوانستند دانست وشناخت وقدر ومرتبہ اورا میدانند شما یعنی آنانیکہ بالجملہ اطلاعی از بواطن واز ملکوت اشیاء بہم رسانیدہ اند وبحقایق وارواح موجودات بی پردہ باشند واز اہل آنحضرت خالص شدہ اند وحرص دنیا نداشتہ باشند میتوانند اورا شناخت نہ دنیا پرستان ظاہربین **ودر فصل پانزدہم** انجیل یوحنا بزبان

سریانی است **مادن داتی فارقلیطا ھاود نا مشد در نا لکون من لوت اب روحا د شرا رھا ودمن لوت**

دہنگیکہ بیاید پسندیدہ ہاکہ من میفرستم بشما از نزد پدرم روح حق حقیقت آنکیکہ از نزد

اب نا بنق ھو نسھد علی آوف اتون سھدیتون دمن شورای عام اتون حاصل ترجمہ آنکہ عیسی بحواریین میفرماید

پدرم بیرون میآید او شہادة میدہد برمن وشما ہم شہادت میدہید کہ از ابتدا با من بودہ

وقتیکہ بیاید شخص پسندیدہ یعنی محمد حبیب نام ہمانکہ میفرستیم بشما از نزد پدرم واو روح حق وحقیقت است یعنی در حقیقت نبوة با من شریک است متحد است یعنی او ہم پیغمبر خدا است آنکس کہ از نزد پدرم میآید شہادة میدہد برمن کہ پیغمبر خدایم وپسر خدا نیستم **و** شما ہم شہادة میدہید بپیغمبرے او بسبب آنکہ شما ابتدا با من بودہ ودو صیتہائی مرا اگر شنیدہ بدو برشان او کہ پیغمبر بحق است **ودر فصل ١٦** ہمین بار ذکر مجی فارقلیط کردہ حاصل ترجمہ او آنکہ از حرف وسخنہائی من غصہ واندوہ پر کردہ دلہا شمارا ولیکن من راست وسخن حق بشما میگویم کہ صلاح وخیر شما درین است کہ من از میان شما بروم اگر من نروم **فارقلیط** نام از خدا تا آنوقت بشما نیاید وہر گاہ من رفتم میفرستیم اورا **و** ہمین کہ بیاید او تنبیہ میکند غافلان را ونجاة میدہد گناہگاران عالم را الخ **اقول** در معنی فارقلیط علماء کتابیین واہل لغة سریانی وعبرانی بمعنی **پارا کلیتم** گفتہ وآن در عربی بمعنی حبیب **و** محبوب میباشد **و** بمعنی پسندیدہ ومحمود صفات **پس** در مفتاح گفتہ بہر دو تقدیر دو اسم خاتم الانبیا محمد وحبیب اللہ وارد **پس** مدعی ما بہیچ معنی بر آنحضرت صحیح است **تتمة** در اثبات بشارات بر نبوة خاتم الانبیاء **و** بر امامة ائمہ اثنا عشر در کتب منزلہ سلف لا تعد ولا تحصی است آید ہر چند بجہت الزامات اہل اسلام اہل کتاب در تبدیل وتاویل وتحریف آن الفاظ قدیما وحدیثا لا یتناہی سال بسال سعی کردند ومیکنند باز ہم حق چون نور آفتاب بغیر اگر فتن ابر بہاریہ روز مستور ومخفی نخواہد ماند **و** اعلام اسلام شکر اللہ مساعیہم الجمیلة از قدیم الی حین بالانفراد کتب بشارة تدوین وتالیف کردہ اند **و** از متاخرین چون براہین ساباطی **و** ازالة الاوہام **و** اظہار الحق اکبر آبادی ہندی حنفی **و** از امامیہ چون مفتاح النبوة **و** سیف الامة بعین عبارات اہل سریانی **و** عبرانی **و** عربی **و** فارسی در عالم بالفعل ایز وسایر اند **و** قرة عینی ولدی **سید علی حائری** رسالة بشارات احمدی در جواب سوال نصرانی ہم نوشتہ مطبوع ومشہور عالم اند **و** صورة بسط وشرح در این تفسیر زیادہ بر این نبود **اشکال** وجود بشارات **آیا** شرط صحة وثبوة نبوة وخلافة رسول وخلیفہ الہی وافی وکافی ہست تا بتطابق بعض **یا** کل صفات مبشر ومخبر بہ تسلیم وتصدیق وایمان بان شخص آوردن واجب عینی است **یا** شرط ثبوت نبوة وصحة آن منحصر بر بشارات نیست **و** اگر شرط نیست چرا نیست **و** اگر غیر بشارات شرط ثبوت نبوة است پس او چیست **جواب** بدانکہ متفق علیہ کل متکلمین اسلام بشارة انبیاء سلف شرط در ثبوت نبوة نبی خلف نیست بل این موجب اخلال نبوة نبی صحیح صادق خلف تبفاوة اغراض وافہام وعقول مم میشود **و** آنچہ موجب احتمال اختلال واختلاف گردد او عقلا جایز نیست پس باینجہت ثبوت نبوة منحصر اصلا بر بشارة سلف نیست **بلی** من باب المؤیدات میگردد **اما** آنچہ ثبوت رسالة وخلافة است او چند چیز است **اول** مدعی نبوة خود داعی بمحال وبغیر معقول نباشد چون دعوای صریحا یا ضمنا متضمن بتشریک ونفی ذات الہ وصفات ذاتیہ وفعلیہ تعالی ابدا نباید **ثانی** مدعی نبوة وخلافة ہم اصلا واعلی عامل قبایح عقلی ومرتکب وسوء اعمال وافعال اصلا متصف بکذب ودروغ مشہور نباشد بل بخلاف این در عامة البلوی باید مشہور بالاتفاق باشد **ثالث** بعد این منحصر است حصول نبوة وخلافة مدعی وشرط صحة واثبات آن مع دعوای نبوة وقرین بان دعوای اظہار معجزة خارق العادة

بشر بغیر امکان

بشارت ثانی عشر از انجیل یوحنا در آمدن فارقلیط ١٢

جواب اشکال شرط ثبوت صحة نبوة بشارة بانبیا نیست

صحة نبوة وخلافة چیست بیان شرائط

بشرط بغیر امکان معارضه آن از آنچه بامرسلین الیهم آن پیغمبر مقرر کنند بهمان عینا مطابق واقع بوقوع بیاید خواه آن خارق قولی باشد چون اعجاز قرآن و اخبار بغیب
خواه فعلی باشد و آن فعل خواه منع از شئی ثابت باشد خواه ایجاد معدوم خواه اعدام موجود چون عدم وجدان متبلغات عصا موسی و ابتلاع دو صورة
شیر بعد از تجسم ایشان دو آدم جسیم را در محضر مامون و متوکل عباسی باعجاز دو امام واجب الاحترام حضرت رضا و حضرت تقی علیهما السلام پس مظهرات خارق بدا
التصدیق والاجلال والتعظیم بلا نکیر احدی از اشخاص سلیم العقل میباشد **سوال** پس ایا اتیان اعجاز واحد کافی در ثبوت نبوة نبی است فقط یا تکثیر آن
و ایا اظهار معجزه بحسب طلب خواهش امت مرسله شرط است یا نه بل بهر اعجاز که بنبی مخصوص گردیده و باو داده شده باشد **حق** آنست که در نبوة او یک
معجزه مخصوصه آن نبی ولو یکمرتبه کافی است و تکریرش واجب نیست | **اشکال** در الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا فی التوراة
والانجیل مکتوبا عندهم در اینجا دو اعتراض اند **احدهما** اتباع نبی امی چگونه قبل بعثت آنحضرت میکردند و هنوز نه آنحضرت بوجود آمده نه شریعة و
کتاب او نازل شده بود **ثانیهما** قبل از نزول انجیل چگونه انها مکتوب وصف آنحضرت را در انجیل یافتند و این هر دو حالة محال از تکلیف مالایطاق غیر معقول و لایجوز
میباشد **جواب** این اخبار الهی است بما که در هر دو کتاب توراة و انجیل اسم و وصف و نعت آنحضرت تنزیل یافته و هر دو طایفه بعد تنزیل آن دو کتاب صیف
آنحضرت را مکتوب در انها میدیدند و میبافتند و بحسب آن معرفة آنحضرت قطعا بانها حاصل گردیده بود که در آخر زمان مبعوث خواهد شد پس از ظهور و قدوم آنحضرت
مع شریعت اتباع او و اتباع کتاب و دین و شریعة او بهر فرد مکلف خصوصا یهود و نصاری فرض عین و عین فرض است پس بوضوح این بحث این
اینست که نزد وجدان صفة آنحضرت فی الحال اعتقاد و تصدیق بمجی و ظهور آنحضرت چون تصدیق بحصول معاد جسمانی و ثواب و عقاب آن و وقت وجود آنحضرت
متابعت آنجناب و شریعة و کتاب او فرض عین است و رحمت الهی بانها در هر دو زمان در هر دو حالة شامل خواهد شد **نزد بعضی** مراد از متبوع متابعت بعقیدة
باعتقاد در اسلاف نزد وجدان آنحضرت است پس بتصدیق اعتقادی متابعت انها حاصل و رحمة بانها شامل خواهد شد | **اما نزد بعضی** مراد اتباع قرنیه
اخلاف لاحقین یهود و نصاری که خاص اعصاری بآنحضرت مع الاعتقاد بالفعل میباشد **سوال** اوصاف آنحضرت در توریة و انجیل ایا اجمالی مذکور
در انها بود یا تفصیلی بود بنحویکه عین الیقین بعد معاینه آنحضرت حاصل شده یا نه **جواب** هر چند تذکره تفصیلی اوصاف و نعوت و اسماء آنحضرت جایز هست اما
بطوالة زمان و تبدیل و تحویل و تحریف ایشان تفصیلی که شک و ریب بان باقی نماند مشکل است و بقاء اجمالی آن الی الآن ظاهر است لکن علی التقدیرین اثبات نبوة محتاج
الی الاعجاز بود والله اعلم **بحث سادس** در یامرهم بالمعروف **نزد زجاج** دو وجه اند **احدهما** یجوز ان یکون تقدیره یجدونه مکتوبا عندهم انه یامرهم
بالمعروف یعنی جایز است که لفظ انه در اینجا مقدر باشد **ثانیهما** یجوز ان یکون یامرهم استینافا یعنی از یامرهم جملة استینافیه باشد **بحث سابع** یامرهم بالمعروف
وینهیهم عن المنکر بدانکه معروف امر حق صحیح ثابت و مقصود عقلا و شرعا میباشد | **اما منکر** وخلاف معروف آنچه منکر و قبیح غیر مقصود و باطل عقلا و شرعا باشد
در مجمع زمود معروف حق و منکر باطل محض است در لباب گفت المعروف ما عرف بالشریعة والسنة والمنکر ما لا یعرف فی الشریعة ولا سنة یعنی معروف
عبارتست از آنچه بشریعة و کتاب و سنت شناخته شده و منکر عبارتست از آنچه در شریعة و سنت شناخته نشده | **قول** این وجه نه بمجبریه اشعریه هست چه نزد ایشان
حسن و قبح عقلی نیست و عقل را اصلا مدخلیت در تحسین و تقبیح و ادراک حسن و قبح نیست و بسمع اگر ذوات المحارم چون مادر و دختر در نکاح پدر و برادر و خواهر تجویز نماید حسن
و جایز و مباح میشود و قدحی قبحی بان عاید نمیشود **بخلاف** عدلیه چه نزد ایشان حسن و قبح عقلی است پس آنچه نزد عقل حسن و قبیح است او شرعا هم حسن و قبیح است
پس آنچه عند العقل قبیح نیست او شرعا هم قبیح نیست و در علم کلام و اصول فقه اثبات آن عقلا بالتفصیل مبرهن است **ایراد** در بسیاری احکام
شریعة عقل ادراک حسن و قبح نکرد پس آن احکام چگونه واجب التعمیل باشد **جواب** آنچه خالق در کتاب خود و رسول او و سنت و شریعة خود معروف و منکر قرار
داده هر چند حسن و قبح آن هنوز مثلا عقل ما را ادراک نشده و لکن علیم و حکیم تعمد و رسول سلیم او از خلل و زلل متعالی و منزه و مبرا اند لهذا امر بفعل قبیح و بعمل منکر
ذاتی نمیکنند و آنرا در شریعت قرار نمیدهند پس بالقطع ثابت است که احکام مقرره فی الشریعة بغیر حسن و قبح عقلی صلاحیت اشکال ندارند **بحث سابع**
در وجه تفسیر یامرهم بالمعروف وینهیهم عن المنکر یعنی اهل کتابین در هر دو کتاب منزله خود مکتوب یافتند و دیدند که آن پیغمبر امی باسعت علم بعمل نیک و حسن میکند
و ایشان از قبیح و فعل و قول و عمل و اراده بد و منکر مردم را باز میدارد **نزد طبرسی** در اینجا دو وجه مجوز اند **احدهما** یجوز ان یکون هذا مکتوبا فی التوراة والانجیل
فیکون موصولا بما قبله و بیانا لمن یکتب له رحمة الولایة والمحبة جایز است اینکه صفت امر و نهی نبی امی عموما بکمال است مکتوب در توراة و انجیل باشد پس ظاهر
این جمله موصول با ماقبل و بیان آنکه رحمة ولایة و اتباع و محبة برای انها مکتوب گردیده **ثانیهما** یجوز ان یکون ابتداء من قول الله مدحا للنبی انه یامرهم انما

جواب اشکال قبل ایجاد محمد و قبل نزول قرآن چگونه یهود متابعت آنحضرت و شریعت او میکردند و قبل نزول انجیل چگونه انها وصف مجمل یافتند

علی احقاق الحق واثباته وابطال الباطل وازهاقه جایز است که انجمله استینافیه وابتدائیه از کلام بغیر تعلق باما قبل باشد پس بنابراین مدح این پیغمبر است که آن
علی الدوام مصروف بر احقاق حق واثبات آن و ابطال باطل وامحاق وازهاق وازاله آن میباشد اما از جمله معروف توحید اله وعبادة او واخلاص واطاعت
انبیا وخلفا وخصوصیاتها وعمل بکتاب الله وسنت رسول الله است اما جمله منکر ترک عبادة الهیه انداد واضداد اله از اقسام اصنام واوثان و ترک متابعت
بخلاف گفتار انبیا واوصیا وخلفا وخلاف عمل برای وقیاس میباشد عطاء گفته یامرهم بالمعروف بعبادة الخالق الواحد وتصدیق توحیده وانبیائه ورسله
وکتبه وثواب الجسمانی وعذابه ومکارم الاخلاق وتوصل الارحام وینهاهم عن المناهی منها بخلع الانداد ونزع الاضداد وسوء الاخلاق و
قطع الارحام واظلام الانام وغیرها یعنی مراد از امر معروف بنی امی حکم وفرمان بعبادت خالق واحد و تصدیق توحید او و تصدیق انبیا ورسولان وکتب
منزله او وثواب وعذاب جسمانی وامر بمکارم اخلاق و توصل ارحام میباشد و مراد از نهی مناهی خلع انداد و نزع اضداد و سوء اخلاق و ترک قطع ارحام
وظلم انام و امثال اینها میباشد رازی درامر ونهی روایة کرده قال النبی التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فقال الرازی هذا الحدیث کلمة جامعة
لجمیع جهات الامر بالمعروف سوال آیا امر ونهی انبیاء علیهم السلام کلهم مشروط بتجویز تاثیر مطلقاً هست یا مشروط نیست جواب جمهور متکلمین قایل شده‌اند
اندکه تجویز تاثیر شرط وتاخیر نیست از بدایة بعثة الی موتهم زیراکه اهداء وهدایت امت منحصر است برامر بمعروف وبرنهی منکر واگر پیغمبر منتظر تجویز تاثیر بماند هدایت
چگونه حاصل و معروف و منکر وقبیح مطلوب الهی چگونه حاصل و ثابت درخلق شود پس بربنی جان واحد را المقابل للحصا اعداء مشرکین وکفار اشرار علی
الاجهار والاعلان ابلاغ و تبلیغ امر معروف ونهی منکر شفاهاً واجب وفرض عین براوست اگرچه مظنون ومتیقن بقتل خود و عدم تجویز تاثیر باشد و برای
اداوابلاغ آن او را مبعوث ساخته تخلف ابداً از ان برانبیا جایز نیست و همین مذهب شریف حضرت علم الهدی سید مرتضی و محکی از شیخنا السعید الشیخ
مفید و شیخ الطایفه و شیخ علی طبرسی و شیخ ابوالفتوح رازی وغیرهم هست نزد محققین اگرامر ونهی وابلاغ آن
فوری بغیر تراخی ولاتعیینی باشد پس ابلاغ واصداع آن فرض عین وعین فرض بفوریت هرچند قتل شود والا تاخر وتراخی برای او جایز است
چه در بدایة بعثة باشد چه بکمال بعثة بالسویة است و مؤید آنچه درنزول ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس میباشد بطرق عامه از عایشه مرویست که پیغمبر تا نزول این وعده حفظ از اشرار است پرحذر بود و وقتیکه این وعده صیانة وحفاظت الهی
نازل شد سرمبارک ازروزن خانه برآورد و هرامر ونهی را بلاحذر ولاخوف بهرکس از امت میفرمود و اصحاب اسباب نزول از خاصه وعامه مینویسند
که پیغمبر درحجة الوداع وقتیکه رفت این آیه بغیر یعصمک درحال حجی بحجفه نازل شد آنحضرت عصمة خواست پس ازان دریوم عرفه یوم الجمعه درعرفه باز جبرئیل این
ایه بغیر یعصمک آمد آنحضرت ضمانت وحفاظت طلب کرد پس ازان درحال مراجعة از حجة الوداع بمقام غدیر خم مابین مکه ومدینه جبرئیل این آیه مع ضمانة
ضمیمه والله یعصمک من الناس آنحضرت بوجوب فوری درمقام غدیر منتصف روز درکمال تابش آفتاب درزشت خارستان سنگ دار از شتر خود فوراً فرود آمده برای
اجتماع کل لشکر که پس وپیش بود بامر آنحضرت الصلوة جامعة اذان داده شده بربالای منبر از زینهای شتر بار رفته بعد از خطبه نزول این آیه بیان فرمود
وفرمود الست اولی بکم من انفسکم سه بار قالوا بلی همه اصحاب گفتند و به بنابره جوزی در تذکره یک لک وبیست هزار صحابی واز اطراف خلق
لفظ بلی بکلمه واحده بلند گفتند پس پیغمبر فرمود من کنت ولیه فهذا علی ولیه و بتعبیر دیگر من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و
انصر من نصره واخذل من خذله اللهم انت شهید بی قد بلغتهم امرک پس درکمال نبوة درواجب تراخی تاخیر بالجمله جایز است والا خاتم الانبیا چنین نمیکرد
بحث ثامن خبث بمعنی ضد طاب عام بمعنی ردی و قذر و بول و غایط و آنچه کریه الطعم وکریه الرایحه و مردار و نجس باشد
و بمجاز بر بار وعقرب هم عرب اطلاق میکنند و خباثة اسم و خبایث جمع الخبیثة و اخباث نیز جمع کما ذکره فی المصباح بحث تاسع در وجه تفسیر و
یحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث بدانکه اینجا نزد وجه تفسیر نکتو با است و ایضا محتمل که درمعرض تفسیر امر ونهی باشد نزد اکثر جمله مستانفه
هست دران وجوه اند احدها الطیبات هی المستلذات التی تستطیبها الانفس والخبایث ماتنفر عند الطبع وتستقذره النفس لان الاصل
فی المضار الحرمة الا ما اثبته الدلیل المنفصل بالحل و بالدلیل الخارج یعنی مراد از طیبات متلذذ ذاتی اندکه بالذات پاک ونفوس بان رغبت دارند و مراد
از خبایث جمیع آنچه طبایع ازان متنفر ومعرض اند و آنرا النفس مردم قذر وپلید وزشت میدانند زیراکه اصل در اشیاء ضاره ومضره حرمة است مگر آنچه
او را دلیل متصل بحلال یا دلیل خارج اجازة واباحة کند ثانیها المراد من تحلیل الطیبات التی کان محرماً فی التوراة من الطیبات وهو لحوم

الابل وشحم الغنم و المعز والشاة و البقر والمراد من الخبائث قال ابن عباس يريد الميتة والدم ولحم الخنزير و ما ذبح على غير اسم الله تم یعنی مراد از تحلیل طیبات آنچه بر ایشان حرام گردیده بود از اشیاء مباحه حلال و آن لحوم شتر و پیه و چربی بز و گوسفند و دنبه و گاو باشد و مراد از خبائث بقول ابن عباس حیوان مرده و گوشت خوک و آنچه بر نام غیر خدا ذبح یا نحر شده باشد ثالثها ویحل لهم ما اکتسبوه من وجه طیب و یحرم علیهم ما اکتسبوه من وجه خبیث یعنی تحلیل میکند و اجازه و اباحه میکند آنچه ایشان بمکاسب حلال و مباح اکتساب کرده باشند و تحریم میکند آنچه ایشان از وجه زشت و بد و قبیح کسب حاصل کرده باشند چون پول زانیه و پول خمر و رشوة و قمار و سود از مسلمان و دزدی و فریب و ظلم و ستم و قطع طریق و راه زنی و جمیع از محرم و امثال این همه انواع حرام تحریم یافته خود میکند رابعها ویحل علیهم الطیبات التی ما حرم علی السابقین من اهل الکتابین بظلمهم و ما حرم علیهم رهبانهم و احبارهم و ما حرم علیهم فی التوراة من صید السمک و لحوم الابل و الباند و شحم البقر و المعز و ما یحرمه الجاهلیة و ما حرم اهل الجاهلیة من البحایر و السوائب و الحوامی و المبایعة و التجارة فی الطعام فیما بین المسلمین و الکافرین و یحرم علیهم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله علی الاصنام و الخمر و بیع الحرایر و مبایعة اعیان النجاسة کالکلاب و الخنازیر و البول و الغایط و غیرها قال الشافعی انه قال بعد ذکره لانه روی عن النبی صلعم انه قال الکلب خبیث و خبیث ثمنه و اذا ثبت خبثه و خبث ثمنه وجب ان یکون کلما خبث حرام و فی الخبایث الخمر و الخمر و بیعه و شرائه حرام لانه رجس و کل رجس حرام بدلیل قوله تعالی انما الخمر و المیسر الی قوله رجس و الرجس خبیث قذر بدلیل طباق اهل اللغة علیه و قال تعالی و یحرم علیهم الخبائث یعنی آن نبی آخر الزمان تحلیل طیبات و حلالها میکند که آنها بر یهود و نصاری سابقین بجهة صدور جرایم و مآثم از اینها بر ایشان در تورات خالق حرام و ممنوع گردانیده بود چون صید سمک در سبت و اکل آن تحلیل آنچه حرام بر ایشان رهبانان و احباران برای و قیاس حرام گردانیده بودند و تحلیل آنچه در جاهلیة اهل جاهلیة حرام گردانیده چون حیوانات بحایر و سوائب و حوامی و تحلیل میکند و تجارة و مبایعه و معامله حبوب طعام خشک مابین مسلمانان و کافران یعنی بیکدیگر بیع و شراء آن مباح و مجاز و حلال است و حرام میکند از برای تحقیق حیوان مرده و خون آنها و گوشت خوک و گوشت آنچه بر غیر نام خدا ذبح و نحر شده باشد از اصنام و اوثان و حرام میکند بیع و شراء اقسام خمر و بیع و شراء مردم آزاد و بیع و شراء اعیان نجسه چون سگ و خوک و غایط و بول و امثال آنها از خبائث و همین مذهب شافعی و حضرت امامیه است چه از ابن عباس آن از پیغمبر روایت کرده که سگ خبیث است پس قیمت آن خبیث و همین مروی در بخاری و مسلم است پس هرچه خبیث باشد او حرام بالذات پس قیمتش هم حرام و بیع و شراء آنها هم البته حرام محض است و در خبایث خمر هم داخل بقرآن و لغة است اما قرآن آیه انما الخمر و المیسر الی قوله رجس فاجتنبوه و هر رجس پلید و خبیث پس اجتناب از آن عموما واجب است و باتفاق اهل لغة هم که خمر رجس است پس نجاسة و شر خمر تحریم بیع و شراء و ثمن آن حرام میباشد قطعا تنبیه این آیه در تحلیل طیبات و تحریم محرمات نزد مفسرین هرگاه عام است پس جمیع محللات طیبه حلال و جمیع محرمات خبیثه حرام و معاملات و استیجار و بیع و شراء و اعانة و امداد بر آن مطلقا اختیار احرام منصوص این آیه و یحتمل الاصل فی المستلذات الحل بما فی المضار و ما ینفر عنه النفس فی الاصل الحرمة حکایة حکیمة از حضرت سید ابن طاوس بدانکه جناب شان برای مظلومی بسر رشته دار و فرمان نویس سلطان عباسی سفارشی در خلاصی مومن مظلوم نوشته بدست طالب علمی نزد وی فرستاد و آن طالب علم قلم سر رشته دار را تیار کرده بدست خود قط زده و فرمان نویس سر رشته دار که خدمت برای خلاصی و نجاة آن مومن مظلوم نوشت پس آن طالب علم قلم که تحریر سفارشی قط زده آن قلم را از دست فرمان نویس گرفته قطش را بشکست و فرمان نویس با وی گفت اول قلم را تیار کردی تراشیدی و الحال چرا چنین کردی و طالب العلم گفت که تراشیدم و قط زدم آن را برای تحریر کار خیری و الحال آن را شکستم که مبادا با آن قط حکمی از احکام ظلم و ظلمه بنویسی و من شریک معاون تو در آن باشم تبصرة هرگاه تحلیل طیبات و محللات و تحریم محرمات خبایث عموما از این نبی امی ثبوت و وضوح شد پس از این دلیل است که برای اهل کتابین آنچه بعمل نافع و حرام از طیبات و محللات اصلیه بیوقبل بر آنهم آنچه در تورات بر ایشان حرام گردیده بود بظهور و ثبوت نبوة خاتم الانبیا ادیان و احکام سلف منسوخ گردیده پس ایشان در این امت مرحومه بنی الرحمة مدخول و محسوب گردیده و شدند پس آنچه از اطعمه بر ایشان سابق حرام شده بود بسبب این نبی برای آنها و برای اینها عموما حلال و مباح و مجاز گردیده خواه آنها عموما مسلمان بشوند خواه بعض ایشان و ایضا ثابت شد که اطعمه که ما یعیش به الانسان از جمیع انواع و اقسام حبوبات از گندم و جو و ارد و ماش و نخود و عدس و غیرها و بقولات و فواکه در جانبین اهل اسلام و اهل کتابین و مشرکین و کفار را علی الاطلاق و اجازة در بیع و شراء و مباح و مجاز بآن گردیدند بآیه مائده یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات الی قوله الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم الخ از تفهیم طعام اهل کتاب بجهة تقدم ایشان تحلیل بعض آنها چون و انزلنا علیکم المن و السلوی کلوا من طیبات ما رزقناکم و آیه و اذ قلتم یموسی لن نصبر علی طعام

واحد فادع لنا ربك يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها الآية كه در سورة بقره است وبجهة تحريم بعض آن بر ايشان در تورات
ونسل جرايم ايشان بآيه سورة نساء فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم وبصدهم عن سبيل الله كثيرا ميباشد ايراد طعام لفظ
عام است وجمعى از اهل سنت در اين طعام داخل كردند ذبيحه ايشان را پس چگونه لحوم ذبيحه ايشان غير حلال بر اهل اسلام باشد جواب در لغت اصل طعام على الحقيقة
خاص جو وگندم وقسم حبوب كه عموما كل خلق دنيا فقرا واغنيا ميخورند والى حين در السنه عرب لفظ طعام جارى ودر اطلاق خاص بر گندم وجو ميباشد وبر لحوم مجاز و
اصل در استعمال لفظ حقيقة است حقيقة اول واصل مقصود از لفظ موضوع ميباشد پس باصل موضوعية طعام مخصوص گرديد بر آنچه از جو وگندم وحبوب خاص باشد
اما مطبوخ هر چند اطلاق طعام بر او ميشود لكن بجهة كفر به نبوة محمدى وكتاب الله وبدين اسلام بدليل خارج او خبيث است زيرا كه هر كافر بجهة كفر او خبيث قذر است
ومنع وتحريم آن از كتاب الله همين آيه قبيل ويحرم عليهم الخبائث است واما نصارى فتشريك ذات الخبائث نجس اند پس هر مشرك بعموم نص آيه انما المشركون
نجس نجس وجنس خبيث است وذبيح نصارى خاص مرده حرام است آيه وما اهل لغير الله به هم غير خدا فوق ذبح ونحر شده چه نزد ايشان الله نام سه چيز مركب است و
در مجلدات سابقه در اين تفسير در ذيل هر آيه مقتضى اين احكام بالتفصيل ذكر شده ورساله جواب بالصواب در حلية طعام اهل الكتاب خاص در اين آيه
طعام الذين اوتوا الكتاب بالانفراد نوشته مطبوع گرديده در سند وايران وسائر است بحث عاشر در اصر در قرائة اند قرائت ابن عامر تنها آصارهم بصيغه جمع
است وقرائت باقى قراء اصرهم صيغه مفرد است ابو على فارسى گفته كه اصر مصدر واقع بر كثرة ميشود مع افراد لفظه قابلية الانواع واقسام وضروب عهود مختلفه دارد
لهذا گاه بصيغ جمع مذكور ميشود چنانچه در آيه ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم شده وسمع را بافراد آورد ومراد اسماع مقابل ابصارهم است ودر آيه و
تظنون بالله الظنونا در اينجا ظنون را بجمع ذكر كرده بحث حادى عشر اصر در لغت بمعنى ثقل وسنگينى بار بسته ميباشد در مصباح گفته اصر از اصر يصر اصرا
از باب اذا شده تشد وحتره بعنى وداوعام خليط در بسته وجمعش آصار چون عرف است در كشاف گفته الاصر الثقل الذى يأصر صاحبه اى يحبسه
من الحراك لثقله وهو مثل لثقل تكليفهم وصعوبتة عليهم الاصار بالجمع ومراد در اينجا تكاليف شاقه وصعبه بنى اسرائيل ميباشد در لباب التنزيل
فرموده والمراد من الاصر العهد والميثاق الذى اخذ على بنى اسرائيل ان يعملوا بما فى التوراة من الاحكام فكانت تلك الشدايد يعنى در اينجا مراد از اصر عهد وميثاقى
است كه گرفته شده او بر بنى اسرائيل كه جميع آنچه در توراة از احكام كل آن بعمل بيارند پس آن تعميل باعمال صعبه وشاقه را تعبير باصر كرده شد اما اغلال جمع غل
بالضم بمعنى طوق آهن در گردن است وجمعش اغلال بحث ثانى عشر ويضع عنهم اصرهم والاغلال التى كانت عليهم يعنى وآن نبى امى وضع وتخفيف
ميكند يعنى مياندازد وفرود ميارد واز استعاره جوبه اثقال بارهاى سنگين انها كه بر سر انها بسته شده بود وطوقهاى وزنجير تا اينكه بآن گردن ودست وپاهاى
ايشان معقود ومشدود بود ومراد بدين اثقال واغلال الزام جميع آنچه در توراة از احكام شرايع بر ايشان نازل وميثاق همه آن از ايشان گرفته شده بود كه اصلا
وابدا بخلاف آن رفتار وگفتار وكردار الى بقائهم نكرده باشند اشكال اگر مراد عمل باحكام وشرايع وتوراة بود پس چرا احكام دين را آصار واغلال نامبرده كه
موجب توهين مامور واحكام الهى ميباشند جواب هيچ قسم توهين باحكام دين توراة عايد نميشود چه ميثاق شديد از يهود بواسطه موسى گرفته شد در تعميل جميع آنچه
در توراة بايشان نازل شده وآن احكام بالنسبه اين امت شاق وصعب بوده وبعمل بسته شده بودند كه تا مدة بقاء خود اصلا وابدا خلاف وترك آن ننمايند والزام
آنرا بمجاز تعبير باصار واغلال كرده وبا اين توهين احكام كتاب الله لازم نميايد سوال اين احكام شرايع يهود را كه تعبير باصار واغلال كرده شد انها چگونه
وكدام بودند جواب بدانكه مفسرين ميگويند منهم الزمخشرى وتبعه او وامام رازى وتبعه او وما از لباب التنزيل نقل مجتمعه اينها در اينجا ميكنيم
والمراد بالاصر هنا العهد والميثاق الذى اخذ على بنى اسرائيل ان يعملوا بما فى التوراة من الاحكام فكانت تلك الاعمال شديدة وصعبة عليهم و
الاغلال التى كانت عليهم يعنى ويضع الاثقال والشدايد التى كانت عليهم فى الدين والشريعة ويخففها نبينا وذلك مثل قتل النفس
فى التوبة وعدم العفو وعدم اخذ الدية فى القصاص عمدا او خطاء وقطع الاعضاء الخاطئة وقرض النجاسة بالبول والغايط عن البدن والثوب
بالمقاريض وكون الجنب نجسا الى غسله واخراج الحائض والنفساء من البيت الى خارج البلد وكونها نجسة الى طهرها وتعيين القصاص فى
وترك العمل فى السبت وان صلاتهم لا تجوز الا فى الكنايس وتحريم اكل العروق فى اللحم وتحريم الشحوم الا ما حوت الحوايا واحراق الغنائم
وظهور الذنوب على ابواب بيوتهم وعدم القضاء فيما فاتهم عن الاعمال والعبادات وقيل كانت بنو اسرائيل اذا قامت الى الصلوة لبسوا
المسوح وغلوا ايديهم الى اعناقهم تواضعا لله تعالى قال الرازى فعلى هذا القول الاغلال على الحقيقة غير مستعارة يعنى مراد از اصر در اينجا

مراد از اصار واغلال
ازين تكاليف صعبه
بنى اسرائيل عمل آن فرض
بوده ۱۲

اخذ عهد وميثاق

اخذ عهد و میثاق است که از بنی اسرائیل گرفته شده بود که جمیع آنچه در توراة نازل شده هیچ چیزے ازو اصلا ترک کرده نشود پس آن اعمال شاق شدید و صعب بر ایشان بود و **اما مراد از اغلال** ایشان منع و تخفیف اثقال اعمال صعبه شدیده ایشان در شریعة و احکام دین ازین است مرحومه است **مجملا** آنچون بجای توبه بر ایشان قتل نفس خود واجب بود و عفو قاتل **و** عدم اخذ دیت از قاتل عمد و خاطی قطع اعضا قاطع بچشم چشم **و** بدست دست و بپای پای و کذا **و** مجروح منه خود را جرح و زخم مقابل بفاعل او بود **و** بمقراض قطع گوشت بدن و جامه خود بود بمقراض با نجس که ادرار بول و غایط و منی خود یا غیر میرسید و جنب تا غسل نجس است **و** حایض بمحض ظهور حیض **و** نفاس دار هر دو را از خانه و بلد اخراج کرده نجس و متروک بودند تا طهر و طهارة **و** قصاص واجب عینی بر قاتل هر نوع بود **و** ترک همه انواع کار و بار معاش و غیر معاش در روز شنبه از صبح تا شام معین بود و غیر از عبادة الله و ادای نماز با ایشان اصلا جایز و صحیح نبود و غیر از کنایس و کنایس معابد و مساجد و بر ایشان گوشت رگ دار خوردن حرام و ممنوع بود **و** بر ایشان چربی گوشت با گوشت و بغیر گوشت حرام مگر آنچه بار و دهای مذبوحات خاص بوده **و** بر ایشان احراق اموال غنایم واجب بود **و** هر کس که گناه میکرد بدروازه خانه او آن گناه نوشته میشد **و** از عبادة و اعمال قضا ایشان بود **رازی** نقل کرده که بنی اسرائیل وقتیکه بادای نماز قایم میشدند لباس درشت از موی بافته میپوشیدند **و** هر دو دستهای خود را بگردنهای خود بطور زنجیر می‌بستند **رازی** در اینجا فرموده بنا بر این قول اغلال بر حقیقة است و بطور مستعار استعمال نشده **و نزد اکثر مفسرین** فقالوا شبهت الاحکام الشدیدة بالاغلال مجازا الا ان التحریم یمنع من الفعل کما ان الغل یمنع من العمل یعنی احکام توراة و شریعة آنرا تشبیه داده شد باغلال بطور مجاز نه علی الحقیقة زیرا که تحریم فعلی منع فعل خلاف آن میکند چنانچه غل منع میکند از عملی و فعلی **و قیل** شبهت بالاغلال التی تجمع الید الی العنق کما ان الید لا تمتد مع وجود الغل فکذلک لا تمتد الی الحرام الذی نهی عنه **و** کانت هذه الاغلال والاثقال فی شریعة موسی فلما جاء خاتم الانبیاء نبی الرحمة نسخ ذلک کله فخففه الله برحمته عن هذه الامة المرحومة **و بقولی** تشبیه داده شد اثقال را باغلال چونکه غل گردن را با کردن بسته و جمع شده بجای دیگر بردن و نهادن ممنوع میباشد همچنین از منهی عنه دست بسته شده از دراز کردن بسوی او و این اثقال و اغلال در شریعة موسی جاری و ساری بود **اما** چون خاتم الانبیاء که رحمة للعالمین است از رحم الراحمین برحمة عامه خود همه آن احکام اثقال و اغلال را از امة مرحومه آنحضرت منسوخ گردانیده و اعمال خفیفه قلیله بجای آن مقرر کرده **و** کل خلق دنیا است آن نبی الرحمة گردید **بعض علام الیمن** در اینجا فرموده و اعلم ان هذه الایة تدل علی ان الاصل فی المضار ان لا تکون مشروعة لان کلما کان ضررا کان اصرا و غلا **و** ظاهر هذا النص یقتضی عدم المشروعیة **و هذا** نظیر قوله علیه السلام لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام **و** بقوله صلعم جئت بالحنیفیة السهلة السمحة وهو اصل کبیر فی الشریعة **و هذا** هو قول الرازی ایضا یعنی این آیه دلالت دارد بر اینکه اصل در مضار آنست که مشروع نباشد زیرا که هر چه در حقیقة مضر باشد همان ضرر و غل میباشد **و** ظاهر این نص مقتضی عدم مشروعیة آنست **و** این دلیل عقلی نظیر قول پیغمبر است که ضرر و اضرار در دین اسلام نیست **و** برای قول آنحضرت که من آمده ام بدین ملة و شریعة سهل و آسان **و** این اصل کبیر در شریعت است **اشکال** هرگاه ثقل و غل از احکام شرایع فی الحقیقة مضار غیر معقول باشد و هر مضار باید که شریعت نباشد **پس** این مضار چگونه شریعة الهی برای امم سالفه مقرر گردیده بود **جواب** چونکه اشخاص از منه مختلف الطبایع والقوی والاحوال بودند **و** بحسب اختلاف احوال خلق حکم هم عقلا مختلف میباید و میشاید **پس** احکام توراة بالنسبة امزجه اثقال و اغلال و اصار نبود بل بالنسبة احوال ایشان اخف بوده برای ایشان مقرر گردیده **و** بالنسبة اهل این عصر که ضعیف الاحوال اند آن احکام باین اعتبار اصار و اغلال شمرده شد لهذا برای امة اخف از آن مقرر شد **تمثیلش** آنکه مثلا یک آدمی در اینوقت بار یک من ثقیل نیست **و** همان یک من بآدم دیگر ثقل غیر متحمل آن میباشد **پس** برای اول تحمل یک من غیر مضر و لا ضرر **و** برای ثانی اضر است **پس** بحکم عقلی برای اول حکم اول معقول **و** برای ثانی آن حکم اول ضرر غیر معقول باشد **تنبیه** این آیه الی قوله و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم نص جلی و اقوی دلیلی و حجتی و برهانی است بر وقوع نسخ توراة و انجیل و کتب ادیان سلف و ناسخ آن دین اسلام است **پس** باطل شد قول آنانکه میگویند که در قرآن دلیلے و حجتے واضحی نیست بر انتساخ ادیان و کتب سلف **اشکال** نسخ حکم سابق از خالق غیر معقول و لا یجوز میباشد چه تبدیل حکم اول جهل علم ثم لازم میآید و آن محال است **پس** نسخ شرع سابق محال است **جواب** اشکال باطل است زیرا که او تعالی عالم ازلی و ابدی بیک حال بلا تغیر است **و** او تعالی بعلم ازلی خود در اعصار و ازمنه مختلفه متفاوته خلایق را مختلف الاحوال و القوی و الاجسام و الامزجه آفریده **و** در علم ازلی خود برای احوال متفاوته خلق حکم هم متفاوته در اعصار مختلفه موافق مطابق احوال شان مقرر کرده تا بهج

بیان آنکه این آیه بر وضع عنهم اصرهم والاغلال جمیع احکام شاقه قاطع است در دین اسلام و قرآن ناسخ کتب و ادیان سلف

بیان اوصاف شتی پیغمبر احسان صلعم

درهر ج وظلم بخلق عاید نشود چنانچه طبیب حاذق تبدیل دوا و نسخه و غذا برای علیل بحسب معرفة متفاوتة حال او میکند و هرگاه در تمثیل طبیب علیل تبدیل دوا و غذا بتو جاصلح شد پس بهمین تمثیل بدانکه چه علیم حکیم تبدیل تکالیف بندگان مطابق احوال شان واجب ونسخ ثابت و اشکال باطل شد ثم الله اعلم **بحث ثالث عشر** وعزروه **زجاج** گفت که اهل لغت گفتند عزرت فلانا واعزرته عذرا یعنی رددته واحنته ولنته و بالتشدید ونصرته ومنعته **در کشاف** گفته واصل العزر المنع **و** منه التعزیر هو الضرب دون الحد لانه منع من معاودة القبیح الا ترى الى تسمیة الحد والحد هو المنع یعنی اصل منع است از همین باب تعزیر یعنی زدن کمتر از حد میباشد زیراکه او مانع از عود قبیح است **ایا** یعنی بسوی تسمیه ضرب را بحد چه او منع است از زدن زیاده از تعزیر یعنی از برآمدن از مقرر محدود **پس** بنابراین **سعودی** در تفسیر خود فرمود عزروه یعنی عظموه ووقروه **و** اعانوه بمنع اعدائه عنه **و** قرء بالتخفیف **و** اصله المنع **و** منه التعزیر

بحث رابع عشر فالذین امنوا به وعزروه ونصروه **بدانکه** هرگاه در این آیه توصیف این پیغمبر بصفات نه گانه کرده **احدها** رسول او یعنی مرسل من الله الی الخلق ومنصوب بر منصب عالی برسالة الهی میباشد **ثانیها** نبی این وصف رسول یعنی ارفع واعلی مرتبه از کل رسل وکل بعثهم الی القیمة است **ثالثها** امی این کمال معجزه ذاتی دیدنی آنحضرت خاص نیز از کل انبیاء ورسل میباشد واحدی از مرسلین باین اعجاز نیامده سوای محمد بن عبد الله صلعم **رابعها** الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورة والانجیل ایشان مرتبه و وصف آنحضرت که قبل ایجاد او در کتب منزله بر انبیاء اعلام واخبار باسم سلف وخلف کرده تا وقر وعظم واجلال وشوق وذوق او در کل اسلاف واخلاف بیفزاید **خامسها** یامرهم بالمعروف **سادسها** ینهاهم عن المنکر این بیان جمال افعال واقوال عمده آنحضرت میباشد **سابعها** یحل لهم الطیبات **ثامنها** ویحرم علیهم الخبائث ایشان وصف آنحضرت در تقریر وتعیین شریعة او در است الی القیمة بتحلیل جمیع انواع مستلذات طیبه ومشتهیات محللا نفسانیه **و** تحریم جمیع اقسام محرمات ومکروهات مضره موذیه فی الدنیا والاخرة میباشد دلیل بر تجدید شریعة مطهره اوالی القیمة است **تاسعها** ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم ایشان کمال وصف ورتبه او عند الله در تخفیف احکام دینیه وتقریر شریعة مطهره سهله سمحه واز اصار ثقیله واغلال صعبه شدیده برای امة مرحومه دلالة دارد که آنحضرت ذو الاختیار در تخفیف احکام بوده **و** نیز دلالة دارد که شریعة آنحضرت ناسخ شرایع اسلاف است تا ترک ووضع ونسخ احکام ادیان سلف کرده **تنبیه** پس از ذکر این اوصاف جمیله جلیله کامله رفیعه وعده بامة متبعه او بما بعد این الی هم المفلحون فرمود **بحث خامس عشر** فالذین امنوا به پس آنانکه تصدیق باآنحضرت کردند وایمان آوردند باو مفسرین در این مومنین دو قول دارند **نزد ابن عباس** انه یرید من الیهود والنصاری مراد از این خاص از یهود ونصاری اند وبا ایشان وعده اولئک هم المفلحون باین شرایط میباشد چه اتحاد این خاص در ذکر ایشان است وآخرش هم در ایشان باین شرایط میباشد **نزد اکثر** عام است از یهود ونصاری کل انواع مشرکین وکافرین **و** بنابران پس آنانکه برسول نبی امی ایمان آوردند باین شرایط تا دم والپسین باقی ماندند همان جماعة رستگار صلاح وفلاح دنیا وآخرة یافته اند **و** ظاهر عموم اولی است **بحث سادس عشر** وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه یعنی آن مومنین بعد تصدیق وایمان باآنحضرت تعظیم وتوقیر واعانة ویاوری ویاری بها کردند ومیکنند در اشاعت واقامت دین مبین ومنع بکنند از وصول مضرة باآنحضرة وحفظ نمایند شریعت او را از اعداء مشرکین در حضور وغیاب و پیروی نمایند نوری را که فرو فرستاده شده با او **و** **مفسرین** در معنی نور ونزول آن دو وجوه دارند **اول** مراد از نور منزل قرآن مجید وفرقان حمید مع نبوة خاتم المرسلین است چه بیان نبوة آنحضرت وثبوت آن مع قرآن زیرا که معجزه است وبعبث معجزه وعوا مدعی نبوة ثابت میشود **ثانی** نور نزد بعض الطیبین حکماء النور جوهر وضیی بذاته مضیئی لغیره است **تبصره** وقرآن را تعبیر بنور کرد لان النور علی التعریف المسطور فالقران هو المبنی عن کونه ظاهرا بنفسه مظهر الغیبة او مظهر الحقایق کاشفا عنها لمناسبة الاتباع یعنی قرآن را نور نامید چه قرآن خبر داده است ظاهر بذات خود که من کتاب منزل الهی ام ومظهر است بنبوة محمدی واحکام الهی وهدایة خلق الی سبحانهم وهرگاه لوازم وخواص نور در قرآن ثابت باشد پس بایجهه تسمیه آن بنور کرد یا تسمیه آن بنور کرد زیرا که قرآن مظهر حقایق ودقایق کلام خالق برای خلایق وکاشف حق وباطل است بمتابعت آن تابع بمقصود ومطلوب میرسد **پس** بمناسبة آن تسمیه آن بنور کرد **ثانی** المراد بالنور بالقرآن **و** سمی القران نورا لان به یستنیر قلب المتقی فیخرج به من ظلمة الکفر الی نور الایمان **و** من الشک والشبهة والجهالة **و** الضلالة الی ضیاء الحق والایقان یعنی مراد بنور قرآن است **و** نام نهاد قرآن را بنور چه بآن روشنی میابند ومنور میشوند قلوب خدا ترسان وعاقبت اندیشان وفکر کنندگان **پس** بر میایند بآن از تاریکی کفر وشرک بسوی نور ایمان **و** از شکوک وشبهات وجهالة وضلالة بسوی روشنی حق وعلم ویقین **و** این هر دو وجه متقاربا اند **ثالث** یجوز ان یکون معه متعلقا باتبعوا ای واتبعوا القران المنزل مع اتباعه صلعم بالعمل بسنته وبما امر به ونهی عنه **او** اتبعوا القران کما اتبعه

منها جهان الله

مصاحبین لہ فی اتباعہ جایزاست لفظ معہ متعلق بجملہ اتبعوا باشد پس معنیش آنکہ متابعت وپیروی مینمایند قرآن منزل را مع پیروی آنحضرت صلعم درعمل نسبت او

وآنچہ امر بان ونہی ازان نماید **رازی** فرمودہ واتبعوا النور الذی انزل معہ وھو القرآن **وقیل** ھو الھدی والبیان والرسالۃ **وقیل** ھو الحق الذی

بیانہ فی القلوب کبیان النور **رابع** در واتبعوا النور معناہ القرآن الذی ھو نور فی القلوب کما ان النور ضیاء فی العیون ویھتدی بہ الخلق فی امور

الدین واحکامہ کما یھتدون بالنور فی امور الدنیا یعنی قرآن نور است در قلوب مومنین چنانچہ نور روشنی است درعیون **و** ہدایت میابند بان خلق

درامور دین واحکام رب العالمین چنانچہ ہدایت میابند بنور درامور دنیا **خامس** درسورہ مایدہ خالق یادکردہ آنحضرت را بنور فی قولہ قد جاءکم من اللہ

نور وکتاب مبین **و** کتاب را عطف بر نور کردہ **و** مابین معطوف علیہ ومعطوف مغایرہ لازم است **پس** ثابت شد کہ نبوۃ ختمی مرتبت ہم نور الٰہی مرسل ومنزل

بالکتاب الی الخلق است **پس** بنابراین ہر دو آیہ باہم تطابق وتوافق دارند یعنی نبوۃ آنحضرت **و** کلام الٰہی ہر دو نور الٰہی منزل من اللہ الی الخلق اند **پس**

بمتابعہ این ہر دو نور معًا یعنی قرآن ونبی کہ من اللہ بخلق آمدند مستنیر ومستضیٔ میشوند تا حق از باطل بایشان واضح میگردد **اشکال** الذی انزل معہ معنی

مع الصاق دارد **و** کانہ معلوم ومشہود برای العیون است کہ قرآن مع محمد صلعم از سما رسیدہ وبا محمد ملصق بود بل قرآن مع جبرئیل فرود آمدہ اینچگونہ صحیح میشود

جواب اول قیل معناہ انہ انزل مع نبوتہ لان نبوتہ ظہرت مع ظہور القرآن لان استنبائہ کان مصحوبا بالقرآن مشفوعا بہ **بقولی** معنیش آنکہ قرآن

مع نبوۃ آنحضرت منزل گردید چہ نبوۃ آنحضرت ظاہر شد مع ظہور قرآن **و** قرآن معجزہ آنحضرت است مع بیان نبوۃ واوصاف او **قال** الزمخشری وہمین قول

رازی است **جواب ثانی** شیخنا الطبرسی فرمودہ در الذی انزل معہ ای انزل علیہ **و** قد یقوم لفظ مع مقام علی کما یقول علی مقام مع یعنی مع دراینجا

بمعنے علیہ چہ گاہی لفظ مع قایم بمقام علی میشود چنانچہ گاہی علی بمقام مع قایم میشود **جواب ثالث** قیل معناہ انزل فی زمانہ وعلی عہدہ **بقولی** مع

دراینجا بمعنے فی است یعنی درزمان وعہد او آمدہ **اقول** اول بلاتکلف اقوی مطابق بظاہر مشہور است ثم اللہ اعلم **بحث سابع عشر** اولئک ھم المفلحون

اینوعدہ قطعی بنتیجہ نبی امی است کہ آنانکہ از امم وجمیع اصناف واقوام نبی آدم بعد تصدیق وایمان بر متابعۃ وحفاظۃ ویاری آنحضرت مروند رحمۃ عامہ مخصوص

ایشان در دنیا ودر آخرۃ ایشان مخصوص فلاح یافتہ فایز بنجاۃ ابدی وجنت سرمدی میباشند **سوال** دراین خلافی وشکی دراہل اسلام نیست کہ ہرکس

کہ بعد کمال تصدیق وایمان بکتاب وبدین ختمی مرتبت از دنیا رفتہ او فلاح یافتہ وفایز شدہ **آیا** سابقین این است چون صحابہ افضل واعلی اند یا تابعین

از آخرین این است اعلی وافضل اند **جواب** دران سہ قول اند **قول اول** بمصداق ومنطوق ظواہر آیات چون السابقون السابقون اولئک المقربون

عموما دلالۃ بر افضلیت واقربیت اینہا عند اللہ میباشد **و** ہمین قول مختار اکثر است ہست **قول ثانی** بعد از موت پیغمبر آخرین این است الکمل فی الایمان

وافضل واکمل از متقدمین مومنین مصدقین اند **و** برایشان ایات قرآن **و** صحاح احادیث بطرق خاصہ وعامہ ناطق اند **اما** از جملہ ایات آن

آیات ابتدای سورہ بقرہ است الذین یومنون بالغیب ویقیمون الصلوۃ ومما رزقنٰھم ینفقون الی قولہ تعالی اولئک علی ھدی من ربھم واولئک ھم

المفلحون خالق دراینجا مدح اعم واتم کردہ بانانکہ تصدیق نمایند وایمان بغیب بیارند بعد فقد پیغمبر وبعد زمان از وور آخر واولئک ھم المفلحون وعدہ قطعی

باینہا دادہ **اما** سبب تفضیل وترجیح ایمان ایشان باینجہت کہ ایشان بعد موت پیغمبر وبغیر معاینہ نزول وحی وبغیر مشاہدہ اعجاز درحالۃ غیاب بغیب تصدیق

کردند وتصدیق ایشان بعد موت نبی وبعد زمان صاحب وحی بکمال درجہ ایمان آوردند وتصدیق کردند بنحویکہ اصلا تزلزل وشک وریب بل رفع آن

بدلایل کردند **پس** بالضرورۃ ایمان ایشان اکمل وافضل واعلی وارجح است عقلا وسمعا ازانکہ نبی ووحی ونزول کتاب وملک ومعاجز را دیدہ اند **از**

صحاح احادیث متفق خاصہ **و** عامہ روایتیست کہ مخاطب بصحابہ پیغمبر صلعم فرمود ای الخلق اعجب الیکم ایمانا قالوا الملائکۃ فقال صلعم ومالھم لا یومنون

وھم عند ربھم قالوا فالنبیون قال صلعم ومالھم لا یومنون والوحی ینزل علیھم قالوا فنحن قال صلعم ومالکم لا تومنون وانا بین اظہرکم قال

فقال رسول اللہ صلعم ان اعجب الخلق الی ایمانا لقوم یکونون من بعدی یجدون صحفا فیھا کتاب یومنون بما فیھا رواہ شیخنا فی ....

یعنی ای صحابہ کدام جماعۃ خلق نزد شما عجیب تر است از روی ایمان **صحابہ** عرض کردند ملایکہ **پس پیغمبر** صلعم فرمود ایشان چرا ایمان نیارند چہ ایشان نزد پروردگار

خود اند **صحابہ** عرض کردند پس انبیا میباشند **پیغمبر** صلعم گفت چہ مانع است ایشان را از ایمان وچرا ایشان ایمان نیارند بحالی آنکہ وحی الٰہی بایشان ہر ساعت

شب وروز ہمہ عمر میرسد **صحابہ** گفتند ما صحابہ میباشیم **پیغمبر** گفت چگونہ ایمان شما اعجب باشد وشما ایمان نیارید چہ پیش روی شما من پیغمبر شما

صاحب الوحی والاعجاز موجود وظاہرم **پس پیغمبر** صلعم فرمود بتحقیق اعجب الخلق بسوی من از روی ایمان ہر آئینہ قومیست کہ بعد من میباشند میابند صحیفہ را

جواب اشکال در الذی انزل معہ ومعنی آن ۱۲

جواب سوال ایمان مومنین صحابہ افضل یا تابعین

جواب سوال ایمان مومنین کہ ایمان کدام افضل است ۱۲

از آخرین بعد غیاب نبی افضل واکمل است ۱۲

وسان نوشته می بینند و ایمان مے آرند بجمیع آنچه دران نوشته بیباشد و همین اور **مجمع و مشکوة** وغیرها از فریقین روایة کرده اند در **دلایل النبوة** بیهقی روایة کرده النبی یقول انه سیکون فی آخر هذه الامة قوم لهم مثل اجر اولهم یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقاتلون اهل الفتن و رواه فی المشکوة عنه یعنی پیغمبر ص فرمود که زود بیباشد در آخر این امت قومیکه مر ایشان را اجر مثل اولین از صحابه بیباشد ایشان امر بمعروف و نهی از منکر و مقاتله با اهل فتن و فساد و ضلال میکنند **احمد حنبل** از ابو امامه باهلی روایة کرده ان رسول الله ص قال طوبی لمن رانی و طوبی سبع مرات لمن لم یرنی و امن بی یعنی بتحقیق پیغمبر فرمود خوشا حال یکبار با آنکه مرا بعیون الراس دیده ایمان آورده و خوشا حال مر آنانرا که مرا ندیده و ایمان بمن آورده در **مشکوة** مرویست ابو عبیده جراح عرض کرده یا رسول الله احد خیر منا اسلمنا و جاهدنا معک قال نعم قوم یکونون من بعدکم یومنون بی و لم یرونی **و رواه احمد و الدارمی** یعنی ای پیغمبر ص هیچکس از ما بهتر است که با اسلام آوردیم و جهاد و بیعت تو کردیم پیغمبر فرمود آری قومیکه بیباشد بعد شما صحابه ایمان بیارند بمن و حال آنکه ندیده باشند مرا و این احادیث و غیرها صریح اند اناکه ایمان بغیب بعد پیغمبر بیارند انها ارجح و افضل از صحابه می باشند چه اینها در غیاب بغیر رویة نبی و بغیر معاینه اعجاز ایمان آوردند **قول ثالث** آنکه ایمان دو طایفه خاص ارجح از صحابه است **احدهما** اناکه در بدایة دعوای نبوة بعد تصور تصدیق کردند و ایمان آورده بر معاونة و مناصرة نبی و بمتابعت او مروند البته ایمان ایشان ارجح و افضل و اعلی است از کسانیکه بعد کمال نبوة و بعد ثبوت آن ایمان آوردند و ان السابقون السابقون مراد همان مردم اند نه کل صحابه چه دران وقت کل ندا کا فر و تکذیب پیغمبر میکردند مثل آنحضرت بودند **پس** سابق سابقین از مردان علی و از زنان خدیجه کبرے زوجه پیغمبر ص و زید بن حارثه بودند **و** براین احادیث کثیره متفق علیه است وارد و بران جماعتے از صحابه اند **ثانیهما** مومنیکه بعد مرگ پیغمبر بغیب ایمان آوردند **پس** هر قدر تجدید بعد زمان بیباشد ایمان ایشان ارجح و افضل از متوسطین صحابه است **و** همین قول جمهور محققین **و** همین نزد احقر اقوی است ثم الله اعلم

قوله تعالی

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ ترجمه این آیه

بگو تو یا محمد بر سبیل عموم ای همه اقوام و اصناف مردم بدرستی و بتحقیق من فرستاده خدایم بسوی همه شما بنی آدم نه مخصوص بطایفه غیر طایفه آن خدائیکه مراورا ست ملک آسمانها و زمین و بادشاهی و تصرف و تدبیر و تنظیم درانها نیست هیچ قسم و جنس الهی معبود مستحق عبادة سوای ذات واحده مقدسه منزهه او تعالی که مرده را زنده میکند و زنده را میمیراند پس ایمان بیارید بخدائیکه وصف او را شنیدید و ایمان بیارید برسول فرستاده او را که رفیع المراتب نزد خدا صاحب الاعجاز و العلم المحیط است مع ناخواندن و نانوشتن او آن پیغمبریکه بذاته خود او ایمان دارد و آورد بیگانگی و وحدانیت ذات و بصفات کمال و جلال او سبحانه و بسخنها و بکلام فرستاده او بر جمیع انبیا و مرسلین و پیروی کنید آن پیغمبر را او فرمانبرداری نمائید در جمیع اقوال و افعال او تا شما راه راست الی الحق سبحانه بیابید و بسوی تعالی برسید **و** در **تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** نصب جمیعا بر حال از خطاب الیکم جمیعا **و** عامل در حال معنی فعل در رسول است **بحث ثانی** لفظ جمیعا کلمه تاکید برای عدد مذکور در ما قبل یعنی هر فردی از عدد جمع مجتمع شده و حاصل شده بیباشد **از ابن السکیت** نقل کرده اند از جمیع بمعنی جمعا و جمیعا فهو جامع و کذا المجموع مراد بان حصول و وصول کل عدد و افراد جنس یا نوع بیباشد کما فی قولهم جاء القوم جمیعا ای مجتمعین ای ما بقی منهم احد فمعناه جاء کل احد من القوم جمعا و اجتماعا و ما تاخر منهم احد **و** یقال بالاعراب الثلثة مطابقا للمؤکد به بقولهم جاؤا اجمعون **و** رأیتهم اجمعین **و** مررت بهم اجمعین و جاؤا باجمعهم بفتح المیم **و** قبضت المال اجمعه و جمیعه فیؤکد به کما یعد **و** کما یصح افترقته حسنا و حسنا **در صحاح** گفته جمع جمع سم تاکید مفرد است کما تقول اخذت حقی اجمع فی توکید المذکر و هو توکید محض **و** کذلک اجمعون **و** جمعاء **و** جمع **و** اکتعون **و** ابتعون لاتکون تاکیدا

ولا يبتدء ولا يخبر به ولا عند ولا يكون فاعلا ولا مفعولا **بحث ثالث** در وجه اتصال این آیه با ماقبل دران دو وجه است **احدهما** هرگاه بالا وجواب موسی فرمود که این رحمت واسعه را مستحق نمیشود مگر امت مرحومه بسبب اتقاء وپیروی ایشان رسول نبی امی پس هر کس که رفتارش وکردارش چنین باشد برای رحمه من مکتوب میشود **پس** اینجا متصل با آن امر کرد رسول امی خود را که ابلاغ کن واطلاع بنی آدم که من آن رسول نبی امی مرسل بسوی کافه بنی بشر شده ام **ثانیهما** هرگاه در بالا خالق ذکر اوصاف آنحضرت کرد که چنین وچنان میباشد **پس** دراینجا بعد مجی آنحضرت امر کرد آنحضرت را که آن رسول موصوف منم بسوی کافه بنی بشر مبعوث من الله گردیده ام ایمان بمن بیارید تا هدایت بیابید **بحث رابع** قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا خطاب قل خاص بجنس حضرت محمد بن عبد الله است بوجوب فوری علینی یعنی بگو تو یا محمد مقولش ما بعدش میباشد ای مردم وای اولاد آدم از مردوزن در هر عصر الی القیمة بدرستی وتحقیق باز وشک من پیغمبر خدا وفرستاده او هستم بسوی شما همه **جمعی** منهم امام رازی نیشاپوری رحمه الله گفتند وقال طائفة من الیهود یقال لهم **العیسویه** وهم اتباع عیسی الاصفهانی ان محمدا رسول الله صادق مبعوث الی العرب خاصة غیر مبعوث الی بنی اسرائیل یعنی طایفه عیسویه از یهود که اتباع عیسی اصفهانی اند ایشان میگویند که بتحقیق محمد رسول خدا صادق است چه او مبعوث خاص باقوام عرب شده وبسوی بنی اسرائیل مبعوث نیست **نزد اهل اسلام** قول ایشان لغو وباطل محض است بچند دلیل **اول** بعمومیت آیات قرآن **منها** وما ارسلناك الا کافة للناس یعنی وما نفرستادیم ترا برسالت خود مگر بسوی کافه مردم **وکافه** یعنی جمیع ناس باشد **و** ناس اسم جنس بنی آدم از مرد وزن دنیا باشنده روی زمین است **منها** خود این آیه که در ذیل تفسیرش میباشیم **ثانی** خطاب نداء یا ایها الناس ومخاطبان عقلا مکلفین کل روی زمین از مرد وزن از سیاه وسفید وخطابات الهی با اهل هر عصر ممدود وجمیعا وتقدیر مخاطبان ومراد هر فرد بشر است چون با زید ویا بکر ویا عمرو ویا هند ویا زینب انا رسول الیك میباشد **ثالث** آنکه لفظ ناس اسم جنس کل اهل واولاد وذریه ونسل آدم وحوا از مرد وزن وصغیر وکبیر را شامل است **و** قاعده کلیه اهل عربیت است که بر اسم جنس اگر الف ولام استغراقی داخل شد حاوی وجامع جمیع افراد واقسام وانواع واجزاء آن جنس میشود **رابع** انی رسول الله الیکم جمیعا بعد خطاب الیکم لفظ جمیعا تاکید الکید آمده پس این صریح است که آنحضرت مبعوث ومرسل بسوی کافه وکل بنی آدم تا قیمة شده **خامس** متواترکا نه معلوم است که آنحضرت از بدایة الی عمره مدعی بود که من مبعوث بسوی کل عالمیان بنی آدم **و** بنی الجان الی القیمة گردیده ام پس بنا براین **اما** ان یقال انه کان رسولا حقا **و** ما کان کذلك **فان کان** رسولا حقا امتنع الکذب علیه ووجب الجزم بکونه صادقا بکل ما یدعیه **فلما** ثبت بالتواتر وبظاهر هذه الآیات انه کان یدعی وانما کونه مبعوثا الی الخلق وجب کونه صادقا فی هذا القول ایضا لا بعضا دون بعض فبطل زعم من یقول نه الرسول الی العرب خاصة دون غیرهم للتناقض فیه حاصل آنکه بقول اعم هرگاه آنحضرت رسول صادق است لیس باید که در کلما یدعیه صادق وجوبا وقطعا باشد **و** بدعوای آنحضرت هم متواتر معلوم است که دعوا مدعی بود که من مرسل الی کل الخلق اجمعین ام وقرآن هم مصدق اوست در این دعوا پس او قطعا وجزما رسول الی الکل تا قیمة است **والا** تناقض وتعارض در قول زاعم که او رسول عرب خاص است لازم میآید این قول واجب البطلان است **پس** بطلان قول که رسول است البعض رسول الی کل الخلق اجمعین تا قیمة واجب وثابت شد وهو المطلوب **بحث خامس** در این شکی نیست که با این آیه وآیات آخر ودعوا آنحضرت کما قال دائما انی بعثت الی الاحمر والاسود بخبر متواتر نیز ثابت شد که آنحضرت رسول مرسل الی کل بنی بشر تا قیمة است **و** **اما** این تعمیم تخصیص یافته وآن چیست **یا** تخصیص قطعی ندارد ولهذا بر عمومیت خود این آیات باقی است دران دو وجه اند **اولهما** نزد ما آنکه بالجمله تخصیص یافته او ثبت که خطاب یا ایها الناس خاص بمکلفین عقلا بالغین است ودر الناس اطفال صغار **و** مجانین **و** اموات **و** نائمین قطعا داخل نیست زیرا که ایشان غیر مکلف خارج ازین عموم عقلا وسمعا اند **اما** سمعا خبر متواتر از ضروریه دین این نبی امی است **قال** علیه وآله السلام رفع القلم عن ثلث عن الصبی حتی یبلغ **و** عن النائم حتی یستیقظ **و** عن المجنون حتی یفیق **و** **روی** عن قوم حتی یبلغ ویعلمه بنوته یعنی از سه مرفوع القلم است کسی یکی طفلیکه نابالغ باشد تا بلوغش **و** از نائمیکه بیدار میشود **و** از مجنونیکه افاقه تام یاد شود **و** از قومیکه با ایشان نبوة ورسالة رسول نرسیده باشد همه ایشان غیر مکلف خارج از خطاب این آیه اند **پس** تخصیص بالجمله ثابت شد **جواب اول** براین اشخاص لغة وشرعا لفظ ناس اطلاق میشود بلا نکیر **اما** تکلیف با ایشان عاید نمیشود بوجود اعذار ایشان **و** بعذر عارضی خارج از اطلاق ناس وامت از بعثت پیغمبر الیهم نمیشوند زیرا که تکلیف با ایشان بعد زوال عذر عاید میشود هر چند با ینحالة الحال قابل تکلیف نباشند ولکن در واقع لفظ ناس شامل بان طوایف است **جواب ثانی** علی قول اینها که طوایف مزبوره از جمله مکلفین نیستند **پس** با زهم تعمیم ثابت واشکال ساقط است زیرا که بر اینها هرگاه لفظ ناس قطعا اطلاق نمیشود پس در حکم بهایم اند وبهایم خلاف نوع انسان مکلف مجازا است **وجه ثانی** نزد ما آنکه آیه

قول‌ ایشان میگویند که محمد رسول صادق است الی العرب خاصة
قوله انی رسول الله الیکم جمیعا با وجود عمومیت با قیست یا تخصیص یافته دران دو قول دارند

عام هست تخصیص اصلاً نیافته پس نزد اینها نداء و خطاب مستلزم نیست که بمحض نداء و خطاب عامل التکلیف بفور بیا باشد و تاخیر بیان التکلیف نزد جمعی از
اینها جایز بل واقع هست و جمعی منهم الرازی فی نیشاپوری از مقلدین او گفتند و من الناس من انکر القول بدخول التخصیص فی هذه الایة بوجهین
اما الاول فتقریره قوله تعالی یا ایها الناس خطاب وهذا الخطاب لا یتناول الا المکلفین و اذا کان کذلک فالناس الذین دخلوا تحت ایة
یا ایها الناس عام دخله التخصیص اند مبعوث الی عقلاء المکلفین و غیرهم ما کانوا من الناس و اینوجه بلاتفاوت جواب ثانی هست و اما الثانی فلانه
یبعد جداً ان یقال حصل فی طرف من اطراف الارض قوم لم یبلغهم خبر ظهور محمد و معجزاته و شرایعه و اذا کان کذلک کالمستبعد لم یکن بنا
حاجة الی التزام هذا التخصیص انتهی یعنی اگر تسلیم شود که قومی در طرفی از اطراف کره زمین بوده با ینها صیت نبوة و اعجاز و شریعة او نرسیده چون اهل امریکه
مع استبعاد آن بما حاجت نیست که بان التزام تخصیص کنیم اقول ما در مجلدات سابقه تکلیف اهل امریکه و حصول کیفیت قبله ذکر کردیم حاجت اعاده آن نیست اشکال
قوم یاجوج و ماجوج ایا اینها مکلف اند یا غیر مکلف و اگر اینها مکلف اند پس اینها اینوقت بر چه ملة اند ایا باینها دعوة اسلام رسیده و اگر رسیده چگونه رسیده
چه اینها مصدود وراء السد اند با نه جواب متکلمین اسلام در ایشان دو قول دارند قاضی القضاة در اینقوم یاجوج و ماجوج هر دو احتمال تجویز کرده
احدهما قال ان لا یکون مکلفین اصلاً لانهم کانوا مفسدین فی الارض کالبهایم المفسدة فی الارض احد الاحتمالین اینکه اینها هر دو فرقه در اصل مکلف
نیستند چه ایشان علی الدوام مفسد در ارض اند چون بهایم مفسده فی الارض ثانیهما یحتمل ان یکونا مکلفین و قد بلغتهم دعوة نبینا صلعم بان یقربوا من
الامکنة التی یسمعون فیها کلام من هو وراء السد انتهی احتمال ثانی آنکه آن هر دو قوم مکلف باشند بتحقیق باینها دعوة اسلام رسیده باینطور که اینها قریب اند
بان اماکن و املاک اسلام که در آن میشنوند کلام آنانکه خلف وراء سد ساکن اند چون اذان صلوات خمسه و قال بعضهم یجوز ان یکون فی بعض البقاع
من لم یبلغه دعوته علیه السلام و صیت رسالته فلا یکون هو مکلفاً بشریعته یعنی بعضی تجویز کرده اند که جایز است که در بعض بقعات ارض بعض اشخاص
باشند که باینها صیت و دعوة پیغمبر ما نرسیده باشد پس اینچنین اشخاص مکلف بشریعة آنحضرت و عامل باعمال اسلام و احکام آن نباشند پس یاجوج و ماجوج هم غیر
مکلف باشند چه باینها دعوة اسلام نرسیده و این قول مختار اکثر است در شرح تجرید العلامة آیة الله الحلی ره فرموده و عندی ان المراد بذلک الامکان عدم
تکلیفهم مطلقاً سواء بلغتهم بعد ذلک الدعوة ام لا فهو باطل قطعاً لما بیّنا من عموم نبوته علیه و آله السلام و ان کان المراد انهم غیر مکلفین ما داموا غایبین
عالمین فاذا بلغتهم الدعوة صاروا مکلفین بها فهو حق یعنی نزد من اگر مراد بان اینست که ایشان اگر غیر قابل تکلیف بالذات اند مطلقاً پس مکلف نیستند خواه باینها
دعوة بعد استحالة برسد خواه نرسد این باطل است قطعاً زیرا که ما بیان کردیم عمومیت نبوة آنحضرت را و اگر مراد اینست که اینها غیر مکلف اند ما دام که غیر عالم باشند
باحکام اسلام پس وقتیکه بایشان دعوة اسلام و احکام آن رسید پس در آنوقت مکلف گردیدند پس این حق و صحیح است اقول توجیه آیة الله خالی از قوت
نیست بل اقوی در باب یاجوج و ماجوج است تذکره همین دلیل کافی در اهل امریکه هست که واجب نیست که دعوة رسول و تکلیف کل احکام او
بهر فردی از بنی آدم در کل اقطار ارض بمحض بعثت او در یک آن برسد چه اینحالت ممتنع است پس اهل امریکه را وقتیکه صیت و دعوة اسلام و احکام شریعة او
بعض آنها رسید پس از آنوقت مکلف بان تکلیف گردیدند پس اعتراض بعض معترضین در عدم بلوغ دعوة الی حین مجاز اعتراض باطل گردید سوال قوم یاجوج
و ماجوج بنی آدم اند یا غیر آدم بر اول ایا عقلی و شعوری دارند یا ندارند و اگر عقل و شعور و فهم دارند پس لابداً بایشان تکلیف الهی رسیده باشد
و کیفیت رسیدنش معلوم و ثابت نیست و بر ثانی اگر غیر بنی آدم اند پس ایا از بنی الجان اند یا نه بل محض حیوانات بهایم و اگر از بنی الجان اند پس بسوی
قوم جن هم این نبی مبعوث گردیده و اینها هم چون آدم مکلف اند لقوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن
جواب و در این مفسرین محدثین عامه و خاصه خلاف بدو قول دارند احدهما ذریة آدم بنی بشر بعضی ایشان صورة بهایم سیرت و طبیعة چون مجانین و نواحی
جبال مردم سود انی الارض و الاشعر اند کعب الاحبار گفته هم نادرة من ولد آدم و ذلک ان آدم احتلم ذات یوم و امتزجت نطفته بالتراب فخلق
الله من ذلک الماء و التراب یاجوج و ماجوج فهم متصلون بنا من جهة الاب دون الام یعنی این قوم یاجوج و ماجوج نادر از اولاد آدم اند چه روزی
آدم محتلم شده منی او بزمین افتاد و آن منی و خاک با هم آمیخته هر دو قوم آفریده شدند پس ایشان بما متصل از جهة پدر بغیر مادر اند مجلسی ره و بعض علما این
خبر را مستبعد دانستند ثانیهما این هر دو قوم غیر بنی آدم و غیر بنی الجان نوع حیوانی بعض اینها بهیکل و شکل انسانی چون انسان ابی و وحشی جنگلی لا یشعر
و لا یفهم میباشند و دویش در معاد بحار منقول از ابن عباس هست قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن الخلق فقال ع خلق الله الفاً و مائتان

فالجن والنساء ومائتين في البحر و اجناس بني آدم سبعون جنساً و الناس ولد آدم ما خلا یاجوج و ماجوج یعنی حضرت امیر علیہ السلام در جواب سایل فرمود کہ خدا خلق کرد
یک ہزار و دو صد مخلوق را در زمین و یک ہزار و دو صد را در بحر و اجناس بنی آدم ہفتاد جنس اند و ناس کلا اولاد آدم اند سوای قوم یاجوج و ماجوج و مجلسی
فرمود و یمکن حمل ھذا الخبر علی ان المعنی انہ لیس غیر الناس من ولد آدم ما خلا یاجوج و ماجوج فانھم لیسوا من ولد آدم انتہی و اما بالاستقلال یا شتمل
تفصیل جزو کل از مجلد ثانی **غایت المقصود** قرۃ العین مولوی **سید علی حایری** یا باب در نبوۃ بحار و **حق الیقین** عربی و فارسی
آخر فرمود و لعدم ورود تفصیل احوالہم فی الاحادیث المعتبرۃ اکتفینا بما ذکر **فلا** بد من الایمان بوجودھم مجملا **و** خروجھم قریبا من القیمۃ و من سد
ذی القرنین و کلما ورد فی القرآن **و لا** یلتفت الی کلام الملاحدۃ والزنادقۃ و شبہاتھم **و لا** یحتاج الی تفحص الجزئیات یعنی بجہت عدم ورود تفصیل
احوال انہا باحادیث صحیحہ معتمدہ اکتفا کردیم بہمین مذکور **و اما** لابد است از تصدیق و ایمان بوجود ایشان و قوم اجمالا **و** بخروج ایشان قریب بقیامت **و** از تصدیق بسد
ذو القرنین و کل آنچہ در قرآن وارد است **و** اصلا التفات بکلام ملاحدہ و شبہات زنادقہ کردہ نشود **و** حاجت نیست بسوی تفحص جزئیات این **بحث**
سادس در این شکی نیست کہ محمد بن عبد اللہ خاتم الانبیا بنبوۃ عامہ الی جمیع الناس تا قیامت مبعوث شدہ و آن بقرآن قطعا ثابت است **و ھکذا** بقرآن و صحاح
احادیث ثابت است کہ آنحضرت الی بنی الجان کلہم نیز مبعوث است **سوال آیا** آنحضرت مبعوث الی الانبیا کلہم بودہ باہمچنینکہ میثاق نبوۃ آنحضرت از انبیا
ہم گرفتہ و ایشان ہم ایمان و تصدیق داشتند یا نہ **و اگر** اخذ میثاق نبی امی از کل انبیا گرفتہ پس در کجا این واقع و حاصل شدہ **آیا** دلیل عقلی بر آنست
یا نقلی **جواب** چند آیات قرآن **و** احادیث کثیرہ بطرق عامہ و خاصہ وارد است کہ از جمیع انبیا میثاق نبوۃ آنحضرت **و** تصدیق بولایۃ و امامت ائمہ اثنا عشر
عترۃ طاہرہ آنحضرۃ گرفتہ شدہ **منہا** و اذ اخذ اللہ میثاق النبیین الی قولہ ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن بہ و لتنصرنہ قال ءاقررتم علی
ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشہدوا و انا معکم من الشاہدین **منہا** واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثتم یعنی ای محمد بپرس از
انبیا مرسلین ما کہ قبل از تو برسالۃ فرستادیم کہ بر چہ شما مبعوث شدید در **احادیث کثیرہ** خاصہ و عامہ کہ در **غایۃ المرام** اکثر از آنہا باسانید جمع نمودہ
فقالوا علی الھنا ربوبیتک و نبوۃ نبیک و ولایۃ اخیہ و ابن عمہ علی پس ہمہ انبیا در جوابش گفتند بر تصدیق ربوبیت پروردگار تو **و** بر اقرار نبوۃ تو **و** بر امامت و ولایۃ
برادر تو و پسر عمت علی ابن ابیطالب **و باید** ذر فی قولہ الست بربکم قالوا بلی انت ربنا و محمد نبینا و علی امیرنا و امامنا **و** از اینجا چند حدیث در مسند
احمد و مشکوۃ آوردہ اند کہ عمر توریتیکہ گفت کہ این صحیفہ منتخبہ از کتاب یہود است **آیا** تو اجازت میدہی در ادخال آن در اسلام پیغمبر فرمود در جواب عمر شنیند
انتہوکون یابن الخطاب واللہ لقد جئتکم بیضاء نقیۃ لو کان موسی فی حیوۃ لما وسعہ الا اتباعی **و** برای ہمین عیسی باقتدا مہدی نماز در
جماعت بالو میکند و انکار برای ہمین میکند از امامت خود کما قال کیف انتم اذا نزل عیسی بن مریم فیقول امیرکم تعال صل بنا فیقول لا انما بعضکم علی بعض
امراء تکرمۃ من اللہ لھذہ الامۃ آوردہ مسلم **و** الترمذی وغیرہ **و** في اخری ویقول لا و اما مکم منکم **سوال** این اخذ میثاق از کل کجا اخذ شدہ این خلاف
واقع ممتنع و محال نیز ثابت است **و اگر** در غیر این دنیا واقع شدہ او کدام وقت و کدام مکان بود **آیا** او حجت بر خلق میشود یا نہ **جواب** در این چہار وجہ وارد بود
وجہ اول در عالم ذر این میثاق از انبیا علیحدہ و از کافہ امم علیحدہ اجتماعا اخذ شدہ وقتیکہ از ظہر آدم ذریۃ او را بصورۃ ذر بر آوردہ و او فقہم الست بربکم فرمود
انبیا و کافہ امم در جوابش گفتند بلی انت ربنا و محمد نبینا و علی امیرنا **وجہ ثانی** در عالم ارواح قبل ایجاد ابدان ایشان دو ہزار سال از ارواح این میثاق
گرفتہ شد کما روی ان اللہ قد خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام فقال الست بربکم قالوا بلی انت ربنا و محمد نبینا و علی امیرنا **وجہ ثالث** لیلۃ المعراج زیر
درخت سدرۃ المنتہی در فلک چہارم ارواح انبیا مع اجساد ہم برای ملاقات آنحضرت جمع کردہ بود خطاب فاسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثتم
از جانب الہی آمدہ در جواب آنحضرت ہمہ انبیا یکد فعہ علی نبوتک و امارۃ اخیک علی عرض کردند **وجہ رابع** نزد جمہور محققین اعلام است این میثاق
الہیہ و نبوۃ خاتم النبوۃ **و** امامت شاہ ولایۃ در دنیا از ہر نبی در ہر عصر خود بواسطہ وحی گرفتہ شدہ **و** نیز ہر نبی از امت خود این میثاق گرفتہ **و** امت خود خبر
نبی امی **و** امامت علی و ائمہ احد عشر بلا فصل تاکید دادہ **و** اوصاف اینہا بیان فرمودند چنانچہ از ہمین آیہ مزبورہ یجدونہ مکتوبا عندہم بتوریۃ نص
قرآن واضح شدہ **پس** در لیلۃ المعراج تحت درخت سدرہ حسب خطاب فاسئل من ارسلنا الخ از انبیا پیغمبر ما این امور از ایشان دریافت تنبیہا بر این حجیۃ
این میثاق بلا اشکال حجۃ صحیحہ بر انبیا و امم ایشان ثابت میباشد **و** ہمین مذہب علم الہدی سید مرتضی **و** شیخ الطائفہ طوسی **و** شیخ ابو الفتوح رازی **و** شیخ
طبرسی **و** مجلسی **و** غیرہ از مشایخ معتمدین طایفہ امامیہ میباشد **بحث سابع** ہرگاہ عمومیت نبوۃ ختمی مرتبت از این آیہ و آیات اخر و احادیث متواترہ و دلیل دیگر

سورۃ الاعراف

جواب سوال آیا آنحضرت مبعوث ہم مبعوث
الی الانبیا بودند یا نہ و میثاق از آن گرفتہ
شد یا نہ بعد وجہ ۲

جواب سوال این اخذ
میثاق از کل بکجا کردہ
شد

آنحضرت بسوی کافۂ بشر ثابت شده پس رسول امی مخصوص باین رسالت الی الکل بوده پس آیا انبیاء سابقین بدلالۂ این آیه واحادیث کثیره دلالۂ قطعیه دارند که کل انبیا
از عیسی الی آدم احدی مبعوث الی کل الانس والجن نبودند بل از ایشان هریکے مبعوث الی قومه والی اهل لسانه بقوله وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه بودند و
ارسلنا نوحا الی قومه هکذا تا عیسی چه موسی وعیسی هم خاص بقوم خود بنی اسرائیل خاص مبعوث بودند بنص توراة و انجیل و قرآن بچند دلیل **قول** بهمین آیه
ان رسول الله الیکم جمیعا **ثانی** وما ارسلناك الا كافة للناس **ثالث** با بیه واذ اخذ الله میثاق النبیین الی قوله ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
الا **رابع** انه استمع نفر من الجن الخ **واما از احادیث صحیحه** متفق علیه روی جابر قال رسول الله اعطیت خمسا لم یعطهن احد قبلی کان کل نبی
یبعث الی قومه خاصة وبعثت الی كل احمر واسود واحلت لی الغنائم ولم تحل لاحد قبلی وجعلت لی الارض طیبة وطهورا فایما رجل ادرکته الصلوة
صلی حیث کان ونصرت بالرعب علی العدو بین یدی مسیرة شهر واعطیت الشفاعة **ودر روایۃ مسلم** فضلت بستة اعطیت جوامع الکلم و
در آخرش وارسلت الی الخلق كافة وختم بی النبیون **ودر خبر متواتر** است و قتیکه این آیه جمیعا نازل آنحضرت فرمود بعثت الی الاحمر والاسود وغیرها
ومراد بقوله از احمر عجم و باسود مراد عرب واقوام سودان اند **وبقولی** مراد با حمر انس و بالاسود جن اند چه خلقت انها از ماده دخان وآتش است **تنبیه**
هرگاه عمومیۃ نبوة وارسال آنحضرت بسوی کل خلق از انس وجن تا قیمة ثابت شد **پس** باین ثابت شد که این نبی امی اکمل و افضل وارفع واعلی واشرف
کل انبیا و کل خلق است زیرا که مطاع متبوع همه ایشان است **و** هر متبوع مطاع افضل میباشد **ایضا** سلطانی که هفت اقلیم کلا مملکت او و اهالی همه انها
رعیت او باشد **پس** او بالضرورة سلطان سلاطین و شاهنشاه اجمعین افضل از ان سلاطین باشد که سلطان ملکی یا قومی باشد **ایضا** سلطانیکه دائم
السلطنت در حضور وغیاب الی اخر الزمان الدنیا در کل دنیا باشد البته او افضل واعلی مراتب از ان سلاطین میباشد که مملکت انها دائم قایم نباشد **پس** بمجرد این
اسباب القابش سلطان انبیا **و** سید الرسل **و** شاهنشاه دین **و** خواجه کائنات **و** سید موجودات **و** خیر البریات **و** خاتم الانبیا والمرسلین **و** امام الانبیا **و**
مطاع ومتبوع الانبیاء اجمعین صحیح وثابت و واضح گردید **تنبیه** دراینجا جمعی از ائمه کلام وتفسیر منهم **فخر الدین الرازی** مع تبعه او دراینجا فرمودند
هذه الایة وان دلت علی ان محمدا مبعوث الی کل الخلق فلیس فیها دلالة علی ان غیره من الانبیاء ما کان مبعوثا الی کل الخلق ام لا الی سایر الدلایل
یعنی این آیه هرچند دلالۂ دارد که محمد مبعوث بسوی کل خلق هست ولکن دلالۂ ندارد براینکه غیر آنحضرت احدی از کل انبیا مبعوث الی کل الخلق شده یا نه **فقال الرازی**
فنقول تمسك جمع من العلماء فی ان احدا غیره ما کان مبعوثا الی کل الخلق بقوله اعطیت خمسا وساق لم یعطهن احد قبلی الخ یعنی با میگوئیم که جمعی از
علماء فرمودند که احدی غیر این نبی مبعوث الی کل الخلق نشده بآیات مذکوره بالا **و** بتصریح صحاح اخبار یکه آنحضرت فرمود که مرا پنج یا شش چیز داده شد که باحدی
مثل آنها از انبیاء سابقین داده نشده منجمله آنها من مرسل بکل احمر واسود خلق مبعوث گردیدم وبمن ختم نبوة انبیاء گردیده **اقول** همین صحیح وثابت باد لغا رجه
چون ارسلنا نوحا الی قومه و هکذا با نبیاء آخر واحادیث کثیره دیگر **بحث خامس** الذی له ملك السموات والارض بدانکه دراینجا این آیه او نعم هرگاه امر کرد
برسول الله قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا باظهار عموم رسالة خود و ابلاغ آن بخلق که من رسول الله شما مبعوث الی کافة الناس الی القیمة بلا زوال میباشم
پس متصل بآن صفة مرسل خود بالذی له الخ کرد که مرسل من الهی است که مرا ورا ملک و مملکت اسمانها و زمین است **و** ان مملکت ملک سموات وارض ملوکیت
بسبب تخلیق وایجاد آن از محض عدم ومبنی مستد بر وتصرف آن مملکت بطور اصلیة دارد نه بطور توهیب و توریث که از احدے بدیگری میرسد و نه بطور تملیک
چنانکه احدی بدیگری میکند **و** غرض بذکر این اظهار سلطنت وقوة وقدرة وعلو وکمال تصرف واعلی شان اوست در عیون و قلوب اصناف خلایق **و** بعد اثبات آن
اظهار شان رسالة خود است که من رسول این مالک الملوك وخالق الخلق بسوی کل بوده کافه عالمیان ام وا و را مانعی ومنازعی وضدی وندی وشریکی در ملک و مملکت
وابدانیست **بحث سادس** لا اله الا هو یحیی ویمیت یعنی هرگاه در ماقبل اثبات مملکت ملک سموات والارض وما فیهما کرد پس متصل بآن معبودیه او نعم توحید
بلا شریک مع کمال وصف او ذکرش کرد پس بیانش آنکه آن مالک سموات وارض خالقی لذاته موحد جمیع موجودات عالم وادم هست که اصلا وابدا نیست معبودی
اهل واحق بعبادة غیر او وا بند و وصف در معرض اختصاص الهیة وعبادة آورده که آن معبود بحق زنده میکند مرده را وازنابودی محض بوجود میآرد ودوی الحیوة را
و بمیرانند احیا را موجود بن راکه احدے اصلا وابدا بر ایجاد حیوة جماد واموات و اعدام حیوة از احیاء قدرة وتوانائی ندارد سوای آن ذات عالیه منزه باری تعم
وبعض مفسرین فرمودند که هرگاه محمد را نبی کرد اینده وبعد آن امر کرد باو که علی الاعلان عموما بکافة ناس بلاغ کند که من رسول خدا ام بسوی کل بنی
بشر بلا زوال تا قیمة **و** آن خدای مرسل من مالک وخالق سماوات وارض وما فیهما ومدبر همه امور آنها معبود لاشریک فی الذات ولا فی الصفات قایم ودائم

بلا زوال و تغیر

بلازوال ولا تغیر ولا انفعال موجد حیوة همه انواع واجناس وموجد موت در جمیع اجناس واقسام ذوالحیوة که ایند وحالت محسوس ومشهود العیون همه شما است پس
آنکس که چنین سماوات وارض وما بینها باین عظم وجرم وجسم ونظم از محض نیستی ونابودی بیافریند وشب وروز بکیدیگر چه از وقت آفرینش بلا اخلال ولا زلل بر مرکز
وحال خود باقی میماند لابدًا وقطعًا وجزمًا الهی لاشریک فی الذات والصفات الکمالیه والجلالیه بغیر ند وضد وولد ووالد وزوجه میباشد واز صفات کمالیه او علم هست
حال ومال هر کل وجزء سماوات وارض را قبل از ایجاد وما بالتفصیل است وبر ایجاد واعدام واحیاء وافناء آن هر وقت بلا ایجاب ولا اضطرار قادر ومقتدر بر اعاده و
احیاء شما در قیمة است **بحث عاشر** فامنوا بالله ورسوله النبی الامی هرگاه در ما قبل این دلایل شبهة الهیت ومالکیت وخالقیت خود وتوحید کرد پس متصل
بان امر کرد جمله عقلا مکلفین را الی القیمة عصر بعصر که بنبوت مرسل رسول وشان وشوکت شما همه تصدیق کنید وایمان بیارید بوجود اله معبود وتوحید و برسول او
که رفیع المراتب عند الله که بلا نوشته ولا خوان از کل انبیاء وامم واین است وصف امیت او از اعاظم واجله خوارق العادات بشر است که معجزه الحالة یعلمکم
الکتاب والحکمة تعلیم علوم جنس کتب منزله وعلوم معاش ومعاد واظهار حقایق ودقایق آن میکند **اشکال** اینجا باز تکرار کرد در ذکر بلفظ رسوله النبی الامی **جواب**
ذکر آنحضرت برسول کرد باعتبار اضافه متحمل رسالة وارسال او من الله تع و ذکر آنحضرت بنبی کرد باضافه الی العبید ذکر امی کرد باظهار اعجاز او که از احد اجله اوصاف
ذات او امیت است مع هذا چنین کتابی قران نام متضمن جمیع علوم عقلیه ونقلیه واحکام دینیه وتنظیم امور دنیویه وحقایق ودقایق حکمیه واخبار ماضیه وآتیه در ان درج
اند وهمین صفت امیت او فرقا بین الحق والباطل است و کرور زیاده از حکماء وافاضل علماء واکامل عقلا تا این چهارده صدی از هر آیتی وسوره لآلی ابدار و
جواهر زاهر و درر ابدار وتابدار وابکار از بدایت نزول آن شب وروز الی حین غوصی کرده بر میآرند و باختتام وباتمام نمیرسند **بیضاوی** هم در اینجا گفته
وانما سماه رسولا بالاضافة الی الله تع ونبیا بالاضافة الی العباد **والامی** الذی لا یکتب ولا یقرء وصفه به تنبیها علی ان کمال علمه مع حاله
الامیة احدی معجزاته **اشکال** چرا در همین یک آیه عدول از خطاب الی الغیاب کرد **جواب اول** این عدول من باب الالتفات احد
ابواب بلاغت مقرر در علم فصاحت مفصل مذکور هست و غرض در این کمال توقیر وتعظیم در قلوب خلایق از شان نبوی هست **جواب ثانی** از بعض
اعلام فرمودوا انما عدل عن التکلم الی الغیبة لاجراء هذه الصفات الداعیة الی الایمان به والاتباع له یعنی از تکلم بسوی غیبت عدول کرد برای
اجراء این صفات داعیه موصله بسوی ایمان ومتابعة آنحضرت **بحث حادی عشر** الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه این الذی کلمه موصوله مجرور صفت
نبی امی هست یعنی آن رسول نبی امی آنکسی هست که بنفسه تقدیما علی تکلیفکم بالایمان تصدیق کرده وخود ایمان آورده بوجود وتوحید وکمال وجلال خدا و
ایمان آورده بکلمات وسخنان اله وبعد آن بشما امر بان کرده باو متابعت وپیروی کنید ان رسول در جمیع بشما امر ونهی میکند و تکلیف باو اکثر وازید از
شما هم از ابلاغ وقیام وادوست بان واجراء وعمل بان است در این دو وجه اند **احدها** بیان آنکه این پیغمبر اول مکلف بایمان بخدا وجمیع کلمات
تم هست وهرگاه خود او مصدق ومومن وعامل بان بوده باشد پس شما هم اوی در تصدیق وایمان بجمیع اوامر ونواهی وشرایع باشید چه است وقتیکه
می بیند که خود رسول عامل بتکالیف هست امت امتناع از ترک متابعة آنحضرت نمیکند ومیدانند که اگر این احکام امور اله نمیبودند البته خود فاعل وعامل
بان نبیشد **ثانیها** مداین قطع السنه معترضین هست چنانچه در آیه اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی آیا خود امر بنیکی میکنید وخود را فراموش میکنید یعنی
امر بدیگران در عمل آوردن نیکی میکنید خود آنرا ترک میکنید و اگر امر ونهی غیر خود عامل امر ونهی باشد در قلوب مامورین آنرا اثر عظیم هست و در کلماته دو وجه گفتند
احدهما از قتاده مراد از کلماته آیات قران اند **ثانیهما** از مجاهد وسدی مراد عیسی بن مریم زیرا که درباره تولد او آنحضرت وکلمته وآن کلمه کن هست و در
این حمل نصاری جمل حجه بنبوة عیسی **اقول** این مطابقة ندارد وکلماته بصیغه جمع هست **ثالثها** از جمعی مراد جمیع کلمات منزله هست چه قرآن بیان صحف
وتوراة وزبور وانجیل واحوال اکثر انبیاء را ذکر کرده پس کلمات اومصدق جمیع کلمات اسلاف انبیاء کتب واحوال امم سلف است پس باین جهه بر شما
تصدیق آنحضرت ومتابعت او لازم وواجب چه بتصدیق او تصدیق همه اسلاف شما میشود و در حمل اهل کتابین بر اسلام میباشد **رابعها** مراد از کلمات
وحی الهی جمیع کتب وصحف منزله وجمیع اوامر ونواهی واحکام شرایع واقوال وافعال است و در جمیع امور مذکوره از عموما بمتابعت آنحضرت کرده و این عموم
اولی وآیه حامل همه آن است الا مستثنی از عمومیة کل آنچه از خصایص آنحضرت بدلیل خارج میباشد در آن متابعة جایز نیست **تنبیه** در اینجا واضح شد
که از مکلفین هر عصر هر نبی عصر مقدم بر امت میباشد چه باو اول تکلیف میشود بایمان اله وبتوحید وبتصدیق وبوحی واحکام شریعة اله و ایما آخر سوره
بقره صریح دیگرش میباشد امن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله سمعوا

جواب اشکال چرا انکار بلفظ رسول نبی امی کرد درکلان چه فایده هست

جواب اشکال چرا عدول از تکلم بسوی غیاب

است را ثبوت نبوة هر نبی بطلب معاجز و صدور و ظهور آنها بر دست آن پیغمبر میشود **و هر پیغمبر** را در بدایت نبوة خود چگونه صحیح ثابت میشود که این گوینده و آینده رحمانی خاص است نه شیطانی **جواب** بسه وجه **اول** قابلیة و عقل و فهم و بصارة و بصیرة هر پیغمبر بکمال در حد قبل نزول رسالت و وحی میباشد پس خوانا طل اول با ان ممتاز با میشود که اینجا له معقول رحمانی هست نه شیطانی باطل **ثانی** معهذا هر نبی طلب مصدق از ملقی وحی میکند بطوریکه با طلب مصدق از پیغمبر بشر میکنیم **پس** ملک اظهار خارق عادة بشر میکند که آن نبی هم قطعا میداند که این اعجاز با و از فعل الله تصدیق هست **آیا** نمی بینی که موسی در بدایت نبوة خود دیده که از شجره ندا و صدا برآمد یا موسی انی انا الله العزیز الحکیم شد **و** آن شجره مخضره یک لخته آتش از زیر تا بالای شاخهایش چون مشعل روشن بود **و** از اندرخت آتشی بهیزم رسید و فعة آن را در داده نزد عیال خود رسانید **ثالث** وقت نزول وحی الهی نزول نور اول بقلب پیغمبر رسیده منور گردیده پس کلام الهی با دمید **بحث** فاینعلکم لعلکم تهتدون بمعنی لکی تهتدوا و تصیبوا الحق الذی لا خلاف ولا زوال الی ابد الآباد یعنی اے کافه امم و بنی بشر متابعت پیغمبر امی محمد بن عبد الله در جمیع اوامر و نواهی کنید تا هدایة و رشد بیابید و بان میرسید صواب و حق را که خلاف و زوال تا ابد الآباد ندارد و آن در آخرة ثواب و مقام جنت سرمدی میباشد

قوله تعالیٰ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰٓ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِۦ يَعْدِلُونَ ۝ وَقَطَّعْنَٰهُمُ ٱثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا ۚ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ إِذِ ٱسْتَسْقَىٰهُ قَوْمُهُۥٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ ۖ فَٱنۢبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۚ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْغَمَٰمَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ ٱلْمَنَّ وَٱلسَّلْوَىٰ ۖ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ ۚ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝

ترجمه ابنده **و** آینده یعنی و از قوم موسی گروهی است راه می نمایند خلق را بحق و بصدق و بحق و راستی و بعدل و گفتار و رفتار و کردار میکردند در خلق و بریدیم یا وجدا کردیم قوم موسی را یعنی از قوم موسی جدا کردیم دوازده سبط را که از اولاد اسحاق و یعقوب بودند یعنی دوازده قوم از دوازده اولاد ذریة یعقوب **پس** از هر قومی ازان دوازده قوم اسباط یک پیشوا و امیری بر سر یکی از قوم خود جدا جدا مقرر کردیم یا یک راسی و پیشوای هر سبط با قوم خود مقرر باشد تا در بین این اقوام اسباط نزاعی ناشی نشود **و** وحی کردیم بسوی موسی هنگامیکه آب خواستند موسی را قوم او یعنی هر قومی ازان دوازده اسباط وقتیکه درخواست آب گردید و آنچه وحی شد بموسی اینست که بزن بعصای خود آن سنگ را که در وادی تیه با تو سخن آمد و کلام میکرد و موسی بعصای خود زد آن سنگ را پس شگافته و نمودار شد ازان سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط دوازده گانه و برای قوم هر سبطی یک چشمه جوشیده بوادی و جای قرارگاه هر یکی جوی موافق کفایة آن قوم جاری و ساری شد بدرستی و بتحقیق دانست هر یک طایفه ازان طوایف مردم اسباط جوی و چشمه خود را و جای آب گیری و آب خوری خود را و سایه بان کردانیدیم بر همه آن طوایف دوازده گانه ابر را و فرو فرستادیم برایشان از جانب سما هر صباح من را **و** چون چیزی ترنجبین شیرین ذوق بوده **و** فرو فرستادیم برایشان سلوی را **و** او نزد اکثر مرغی بریان برابر وزن جثه سمانی بوده و بعد ازال آن امر اباحة و اطلاق کردیم همه آن اقوام اثنا عشر را که بخورید از پاکیزهای و لذائذ چیزها یکه بمحض عنایت و کرم خود بشما فرستادیم و دادیم و بعدان بظلم بنی اسرائیل آن عطیه سماوی بریده و قطع شد و در باره آن میفرمایدکه و آنها ظلم و ستم نکردند بما را و لکن بودند ایشان نافرمان و بنافرمانی بیجا بنفسهای خود ستم کردند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه در هر مجلد ذکر شد که لفظ بر کل معاصرین پیغمبر و بر باره و طایفه بنی آدم و حیوانات هم **و** بر احاد اشخاص هم در لغة و شریعة اطلاق شد **اما اول**

پس بر معهود بر

پس بر تبعه و بر غیر تبعه او که نه مستعمل معلوم است **اما ثانی** چنانچه او هم واضح از این آیه شد و من قوم موسى امة يهدون بامرنا است **و** بر کلاب هم **و** بر طیور
واقسام حیوانات طیر و غیر طیر اطلاق است کقوله علیه السلم لولا الكلاب امة لامرت بقتل كلها **اما ثالث** بر احاد کما قال تعالى ان ابراهيم كان امة
قانتا **و** قال علی عبد المطلب انه امة واحدة يحشر وحدها **و** الرجل المتفرد كما **في النهاية** ذكره ابن الاثير **سوال** چرا معاصرین مردم را بامت نامیده
جواب در همین مجلد سابق بر این ذکر شد وجه تسمیه آن چه است ماخوذ از ام بالضم است یعنی مقصود و مرجع و مقتدا میباشد **پس** در اینجا دو وجه بعضی وارند
احدهما در نبی و رسول مقصود و بهدایت همین خلق معاصرین میباشند **ثانیهما** مقصود و مقتدا و مرجع خلق معاصرین پیغمبر اینها در جمیع امور دین و دنیا میباشد
پس باین دو جهة خلق مکلفین را بامت نامیده اند **بحث ثانی** فی عدل یعدل عدلا یعنی میانه روی بغیر افراط و تفریط و اصل ماخوذ از عدل یعنی وضع الشی
فی موضعه بغیر انحراف **بحث ثالث** ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون در وجه تنظیم آیه با ما قبل بدانکه در آیات بالا ذکر قبایح و کفر و معاصی
قوم موسی عموما کرد **پس** در اینجا عود کرده اند که قوم موسی که اینها دو فرقه بودند **احدهما** قوم کفره و فسقه و ضاله و مضله و اینها بجهت آن مایوس از رحمت مکتوبه موعوده اگردیدند
و اینها را حظی و نصیبی از خیر دنیا و دین نیست الی حین **ثانیهما** فرقه دیگر است از قوم موسی که اینها در آن زمان الی حین اهل حق و یقین بر دین حق و صدق بودند
و میباشند **و** خالق با عراض جواب موسی وا وقت طلب و غفران عام را بفاسا کتبها للذين يتقون الخ یعنی رحمت مکتوبه من یتقیان اسم بصفات مزبوره مذکوره
در آیه بالا تا اینجا **و** الحال این آیه در بیان آن میباشد **بحث رابع** در وجه تفسیر این آیه و من در اینجا تبعیضیه است معنیش آنکه از امت موسی یک فرقه یکطایفه
هست که بر دین حق خود اینها باقی و ثابت از قدیم الی حین بودند راه نمائی و ارشاد بخلق بسوی دین حق ثابت میکنند و بسوی همان دین ثابت حق مردم را مایل
میسازند و دلالت میکنند **پس** بگروه و یک طایفه اهل حق را در اینجا اثبات کرد **و** **در خبر متواتر** نیز این یک فرقه حق ثابت است **قال صلعم** افترقت
اليهود على احدى وسبعين فرقه **و** افترقت النصارى على اثنين وسبعين فرقه **و** ستفترق امتي على ثلثة وسبعين فرقة كلها في النار الا واحدة
منها الناجية یعنی یهود متفرق شدند در دین خود بهفتاد و یک فرقه **و** نصاری متفرق شدند بهفتاد و دو فرقه **و** زود است من هم متفرق خواهد شد بهفتاد و سه فرقه **و** اند
هر یکی از این سه اهل ملت کل فرقات ناری اند سوای یک فرقه از هر یکی از این سه امت یهود و نصاری و اسلام **و** این خبر بزیادتی آخر در **تفسیر در منثور**
باخراج ابو حاتم از حضرت علی آورده قال افترقت بنو اسرائيل بعد موسى احدى وسبعين فرقة كلها في النار الا فرقة **و** افترقت النصارى بعد عيسى
على ثنتين وسبعين فرقة كلها في النار الا فرقة **و** تفترق هذه الامة على ثلث وسبعين فرقة كلها في النار الا فرقة **فاما اليهود** فان الله
يقول ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون **واما النصارى** فانه يقول منهم امة مقتصدة فهذه التي تنجو **واما نحن** فيقول
وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون فهذه التي تنجو من هذه الامة انتهى **اقول** بقضیه عقلیه هم قطعی هست که در امر مختلف فیه حق شی واحد
است و در واقع بیک طرف میباشد نه بطرف هر مدعی چه او محال است **تنبیه** هرگاه حقیت یک فرقه از امت موسی اثبات شد **پس** مراد از این فرقه حقه موسویه
آیا فرقه عصر موسویه خاص است **یا** عام از الوقت عصر بعصر الی حین قیام الاسلام موجود اند مراد است در آن دو قول وارند **اکثرهما** همین ثانی هست که قدیما
از عصر موسی دهر بدهر راسخ و ثابت بر حق بودند و از همان قوم در عهد نبوی داخل در دین اسلام شدند **و** همین مقتضای ظاهر همین آیات موسویه الی هذه
الآیه هست **و اولهما** مختار جبی که یک طایفه هادیه خاصه از امت موسویه هست که ایشان غیر عبده عجل و غیر طالبین رویة بر دین موسی باقی بودند و ماندند **و**
وقتیکه خالق اعراض کرد از اجابة و دعای موسی بشمول کل بنی اسرائیل در رحمت مکتوبه مخصوصه بامت مرحومه نبی الرحمة **پس** برای تسکین و تسلی موسی دو اعطا
شده یکی همین و من قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون **و** دیگر یا موسى اني اخترتك لكلامي و جعلناك كليما لنفسي موسى من بعد وصول این
بشارت خوشنود شد **تذکره** هرگاه این ذکر شد **پس** در این قوم هادیه از امت موسویه کدام مراد است اند مفسرین در آن خلاف وارند **قال الوجوه**
نزد جبی **و** **در مجمع** از اصحاب امامیه غیره است این آیه مخصوص مسلمین این امت نازل شده چه انچه روایت کرده اند النبي لما قرأ ومن جعلنا
امة يهدون بالحق وبه يعدلون هذه لكم وقد اعطى الله قوم موسى مثلها یعنی پیغمبر وقت نزول و تلاوة این آیه فرمود که این آیه مخصوص
شما است بقوم موسی هم مثل این عطا شده **ایضا** از تفسیر **ابی حمزه ثمالی** و حکم بن ظهیر نقل کرده اند ترجمه او اینست که موسی بعد اخذ الواح تورات عرض
کرد ای پروردگار من در الواح می بینم امتی خیر و بهترین امم هست اخرجت للناس يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر چه آن امت از کل امم برادر و شد
هدایت مردم و صفت شان اینست که اینها امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و بگردان این خیر امم است مرا خالق فرمود این امت محمد است **و**

حقیقت مکلفین بامت

بیان وجوه دلالت این بر اینکه هادیه موسویه کدام اند ۱۲

موسی عرض کرد کہ بیابم کہ امتی در آخر خلق میشود سابق بر ہمہ داخل بجنت میشود او را امت من بگردان خالق فرمود او امت احمد است موسے عرض کرد
کہ بیابم امتے را کہ کتاب منزل بر ایشان محفوظ در صدور شان میباشد و آنرا بزبان تلاوۃ میکنند او را امت من بگردان خالق فرمود او امت احمد است موسے
عرض کرد کہ بیابم امتے را تصدیق و ایمان بکتب اوائل و بکتاب آخر ہم دارند و قتل دجال اعور دجال کذاب میکنند او را امت من بگردان خالق فرمود
او امت احمد است موسی عرض کرد بیابم امتے را کہ اگر احدے از اینہا قصد نیکی کرد پس از قصد بعمل نیاورد برای او یک حسنہ نوشتہ میشود و اگر بعمل آورد
امثال او دہ دیگر برائے او نوشتہ میشود و اگر ہم بگناہی کرد و بعمل نیاورد ہیچ برائی او نوشتہ نمیشود و اگر بعمل آورد برای او یک گناہ نوشتہ میشود او را امت
من بگردان خالق فرمود کہ او امت احمد است موسی عرض کرد کہ بیابم امتے را کہ ایشان شافع عصاۃ خود باشند و بایشان شفاعت دادہ میشود او را
امت من بگردان خالق فرمود کہ او امت احمد است موسے عرض کرد کہ پس مرا از این امت بگردان ابو حمزہ فرمود کہ او تعالی در آن وقت بموسے
عطا کرد دو چیز را حدی بمثل او عطا نکرد یکی آنکہ قال تعالی یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی یعنے ای موسے ترا برگزیدم بر مردم بعطاء رسالات
و بکلام خودم کہ بنفسہ بلا واسطہ با تو ہم کلام شدم دیگر قال تعالی ومن قوم موسی امۃ یہدون بالحق وبہ یعدلون یعنی از قوم موسے یک طائفہ ہادی بحق و
دال و ناصح بسوی آن میباشد فرضی موسی کل الرضاء انتہی پس موسے بسماع این دو بشارۃ نہایت راضی و خوشنود بان گردید و مثل این خبر بنا و فی الاعاظم
محدثین و مفسرین عامہ کثیر منہم ثعلبی و بغوی و صاحب دُر منثور و غیرہم در ذیل آیہ وکتبنا لہ فی الالواح باسانید خود ثبت کردند و در این خبر ذکر فضل و خیریت
این امت و خصائص اینہا مذکور است تبصرہ خصایص خیر این امۃ ہر گاہ موسے فضل امت احمدی بر کل امم دید عرض کرد کہ چرا تفضیل دادی امت
احمد را بر ہمہ امم مروی بطریق صاحب البحار از ابن عباس و غیرہ فرمودند فقال اللہ تعالی فضلتہم لعشر خصال قال موسی وما تلک الخصال التی
یعملونہا حتی امر بنی اسرائیل یعملونہا قال اللہ تعالی الصلوۃ والزکوۃ والصوم والحج والجہاد والجمعۃ والجماعۃ والقرآن والعلم والعاشوراء
قال موسی یا رب وما العاشوراء قال تعالی البکاء والتباکی علی سبط محمد المصطفی والمرثیۃ والعزاء علی مصیبۃ ولد المصطفی یا موسی ما من عبد
من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی او تعزی علی ولد المصطفی الا وکانت لہ الجنۃ ثابتا فیہا وما من عبد انفق من مالہ فی محبۃ ابن بنت نبیہ طعاما
وغیر ذلک درہما او دینارا الا وبارکت لہ فی دار الدنیا الدرہم بسبعین درہما وکان معافا فی الجنۃ وغفرت لہ ذنوبہ وعزتی وجلالی ما من
رجل وامرأۃ سال دمع عینیہ فی یوم عاشوراء وغیرہ قطرۃ واحدۃ الا وکتبت لہ اجر مائۃ شہید انتہی حاصل ترجمہ آنکہ موسے عرض کرد کہ
آن خصال چیست تعالی فرمود کہ خصال عشرہ ہست ۱ ادای نماز پنجگانہ ۲ زکوۃ ۳ صوم ۴ حج ۵ جہاد ۶ نماز جمعہ ۷ ادای نماز بجماعت ۸ تلاوت قرآن ۹ تحصیل علم
دین ۱۰ اقیام عاشورا موسی عرض کرد عاشورا چیست خدا فرمود گریستن و شبیہ گریہ کنندہ کردن خود بر سبط مظلوم پیغمبر آخر زمان [illegible] خواندن و تعزیہ
گرفتن بر مصیبت فرزند آنحضرت است و او واجب الجنۃ میشود و ہر کہ بمحبت خود با آنحضرت درہمے یا دیناری را صرف و خرج در انفاق آن نماید او را برکت ہفتاد درہم
در دنیا میدہم و عیش نعمات لانہایت در جنت میکند و جمیع گناہان او را میامرزم قسم بعزت و جلالت خودم احدی نمیباشد کہ از چشم او قطرہ اشکے در روز عاشورا و در
غیر آن بمصیبت او بریزد مگر آنکہ ثواب ہفتاد شہید در راہ خدا برای او مینویسم ثانی الوجوہ این آیہ آنکہ مراد از این آیہ قوم یہود یکہ در عہد نبوی اسلام آوردند
چون عبد اللہ بن سلام و ابن صوریا و اصحاب ایشان و بیر اسید و کعب الاحبار و غیرہم کہ از یہود اسلام آوردند و ہمین قول اکثر متاخرین است اشکال بنا بر
این قول لفظ امت بر جم غفیر و کثیر اطلاق میشود و این مردم قلیل العدد بودند بر اینہا اطلاق امت چگونہ جائز باشد جواب ہر کس کہ مومن مخلص کامل باشد
بر او اطلاق امت در لغت و قرآن و حدیث شدہ ہر چند شخص واحد باشد چنانچہ بر ان ابراہیم کان امۃ قانتا و بعبد المطلب انہ کان امۃ وحدہ
و یحشر وحدہ وارد شدہ معہذا در عہد نبوی تا آخر سلطنت بنی العباس و سلطنت شاہان صفویہ و غیرہم عصر بعصر بسیار اسلام آوردند باجتماع کل
ایشان اطلاق امت کثیر میشود اشکال باطل است ثالث الوجوہ مراد از این آیہ طائفہ موسویہ ہست کہ بعد موت موسی بنی اسرائیل ضلال متفرق باطل
شدند و کافر گردیدند بکفر و قتل انبیا و تبدیل و تحریف توراۃ و ترک شرایع آن الا یک طائفہ اینہا بر دین حق موسے و شریعۃ او و بر اصل احکام توراۃ بغیر تحریف
و بر محبی عیسی بنبوۃ و محبی خاتم النبوۃ عصر بعصر باقی بودند تا در عہد عیسے بتسلیم نبوۃ عیسے و در عہد محمد بتصدیق قرآن و نبوۃ محمد کردند و مسلمان شدند
خاص اینہا مراد اند و منکرین عیسے و محمد کفار اند اینہا داخل اصلا در این نیستند و قول ابو علی جبائی ہست رابع الوجوہ در معالم التنزیل بغوی
و صاحب لباب التنزیل از کلبی و ضحاک و ربیع و غیرہم نقل کردند قالوا ہم قوم خلف الصین باقصی الشرق علی نہر یسمی نہر الاردن

سوال و جواب درمیان خالق و موسی در فضیلت این امت ۱۲

جواب اشکال امۃ جم غفیر را میگویند و این مردم قلیل العدد بودند پس چگونہ بر اینان اطلاق شود ۱۲

وآخرهم الرمل جار يقال له نهر اوداف ليس لاحد منهم مال دون صاحبه يمطرون بالليل ويضحون بالنهار ويزرعون ولا يصل اليهم احد منا
ولا احد منهم الينا وهم على دين الحق يعني آن قوم حق وهادي بحق قومي خلف وعقب ملك چين باقصاي مشرق بر كنار نهري آتش اردن ودر تفاسير
ديگر نهر ريگ جاري نامش اوداف است ساكن ميباشند نيست براي هيچ يكي از ايشان مالي بغير يك ذوجه او شب بايشان باران ميبارد و چاشت ايشان برون
ميباشند و بايشان بشبانه روز زراعت تيار مي شود و از آن ميخورند و نيز سد بسوي ايشان احدي از ما ازين املاك و نيز نيايد احدي از ايشان بسوي ما و
ايشان بر دين حق ثابت و عامل ميباشند در تفاسير امامية هم همين مرويست بالتفصيل در روض الجنان و مجمع البيان احد وجوه اين
نقل فرموده انهم قوم من وراء الصين وبينهم وبين الصين واد من الرمل جار لم يغيروا ولم يبدلوا عن ابن عباس والسدي والضحاك و
عطاء والكلبي والربيع و ابن جريج وجماعة من التابعين يعني آن قوم بر حق و بر دين صحيح و ثابت الى حين ماوراء ملك چين ساكن ميباشند ميان
ايشان و ملك چين ميدان ريگ جاري حايل است و ايشان تغيير دين و آئين و كتاب رب العالمين اصلا نكرده و همين قوم راس عباس و ايه تفسير تابعين
قدما است و منجمله ايشان اين اسما مذكوره از ائمه تفسير ميباشند و همين مروي از امام محمد باقر عليه السلام است اشكال اگر ايشان از امت موسى قوم بني اسرائيل
اند و همه ايشان ساكنين ملك و نواحي شام بودند پس اينها چگونه و كدام وقت و چرا از شام برآمده و خلف ملك چين بسر حد مشرق رسيدند جواب جمعي
سيوطي و ثعلبي و بغوي و خازن وغيرهم نقل كردند قال السدي و ابن جريج وجماعة من المفسرين ان بني اسرائيل لما قتلوا انبياءهم بعد موسى وكفروا
وتفرقوا وكانوا اثنا عشر سبطا تبرء سبط منهم مما صنعوا واعتذروا الى الله فسئلوه ان يفرقهم ويبعدهم عنهم ففتح الله لهم نفقا في الارض فساروا فيه
حتى خرجوا من وراء الصين فهم هناك حنفاء مسلمون يستقبلون قبلتنا الكعبة يعني جماعه از مفسرين گفتند كه بني اسرائيل بعد موت موسى كافر شدند
و قتل انبياء خود كردند و متفرق بملل ضاله كثيره شدند و از دوازده سبط يك سبطي از اعمال و افعال و صنايع بيزاري خود نموده عذر بخدا آوردند و التماس بخالق كردند
كه مارا از همه اقوام اين متفرق و بعيد از مجاورة ايشان بگردان پس خالق مر ايشان را زمين شگافته راه باريكي دران يافته و دران شگافته زمين آن
قوم سبط در آمده بهمان راه در بطن زمين رفتار كرده خارج از ملك برآمده و در آن ناحيه شرقي سكونت كردند و ايشان از عهد موسى مابر ملت خالصه اسلام
اند و بسوي قبله ما كه كعبه است سجده نماز ميكنند سيوطي و صاحب اللباب نيز از ابن جريج نقل كردند قال ابن عباس ساروا في السرب سنة ونصفا
رواه الطبري يعني سبب و خواست ايشان خالق زمين در جائي از ملك شام شگافته دران فرو آمده وادي بسيط ديدند و دران راهي را برابر تا شام زير زمين شگافته
بان راه يكسال و نيم رفتار كردند تا خلف ملك چين از وادي برآمدند و سكونت كردند و طبري هم در تفسير خود از ابن عباس اين را روايت كرده و در در منثور
از مقاتل درين زياده كرده و استجاب الله لهم سربا في الارض فدخلوا فيه وجعل معهم نهرا يجري وجعل لهم مصباحا من نور بين ايديهم فساروا
فيه سنة ونصفا وذلك من بيت المقدس الى مجلسهم الذي هم فيه فاخرجهم الى ارض تجتمع فيها الهوام والبهائم والسباع مختلطين بها ليست فيها ذنوب
ولا معاصي يعني بسبب دعاء آن قوم هادي مهدي خالق اجابت فرمود پس خالق در شگافته ارض براي ايشان راهي نمودار ساخت و با ايشان جوي آبي و پيش
پيش ايشان نوري چون چراغي ميرفت پس ايشان بهمان راه تا يكسال و نيم از بيت المقدس تا آنجا كه الحال ساكن اند رفتار كردند و دران ارض الى الآن
جانوران گزنده چون مار و بهايم و درندگان با خلط و ملط كلي باهم دارند و دران زمين اصلا گناهي و معصيتي بوقوع و بظهور نيامده بر دين اسلام اند قبله ايشان كعبه
ميباشد ايضا در منثور از سدي درين آيه آورده قال بينكم وبينهم نهر من سهل من رمل يجري يعني ميان شما و ميان ايشان حايل نهر ريگ روان
است ايضا در در منثور از ابو حاتم از صفوان بن عمر نقل كرده وهم سبطان من اسباط بني اسرائيل يوم الملحمة العظمى ينصرون الاسلام واهله
يعني آن قوم مهدي و هادي بحق دو سبط از اسباط دوازده گانه اسرائيلند و در فساد عظيم همه ايشان ياري و اعانت باسلام و اهل آن ميكنند اقول اين يوم عظيم
عظيم يوم ظهور مهدي آخر الزمان و قتل دجال بطال كذاب ميباشد و ملك جابلقا جابرسا هم نواحي آخر مشرق زمين ملك مهدي آخر الزمان است كه تحقيق
نيز در احاديث اهل البيت است چنانچه در مجمع وغيره فرموده و روي اصحابنا انهم يخرجون مع القائم من آل محمد و نيز در بحار بابر
الدار جابلقا صفار و غيران از كتب حديث محدثين قميين مفصل احاديث وارد اند كه اين دو سرحد مشرقي و مغربي ملك مهدي آخر الزمان است و در بعض
اخبار صريح است كه آن بلاد مفتوحه و منسوبه بهر يكي از اولاد امام مهدي عليه السلام و احوال اهل آن دو ملك ايضا طور است كه شب تحت پاشي ميكنند عصر و روز شام
هانا ميخوانند در در منثور ايضا آورده قال ان لله عبادا من وراء الاندلس كما بيننا وبين الاندلس لا يرون ان الله عصاه مخلوق (رضا)

الدر والیاقوت وحیاتهم الذهب والفضة لا یزرعون ولا یحصدون ولا یعملون عملا لهم شجر علی ابوابهم لها اوراق عراض هو ملبسهم ولهم شجر علی
ابوابهم لها ثمر فمنها یاکلون **و** مفصل تر از مجلدات **غایة المقصود** قرة عینی مولوی **سید علی حایری** لاهوری در باب در ضرض
بعو را رمهمله و بدو صاد معجمه یعنے سنگریزه است کما فی الصراح پس معنیش آنکه سنگریزهاے ملک ایشان دُر و یاقوت است **و** کوهلے انها طلا و نقره **و** انطایفه ذراعے
وزیروی **و** عملی ندارند که از آن سبب بخورند مر ایشان را درختی بر درهاے خانهای شان هست مر اندرختان را برگهای است عریض و طویل همان اوراق اشجار
لباس شان است **و** نیز درختے دیگر بر در واز هاے شان هست مر آن اشجار میوه هست که از یک درخت برگهایش بعوض لباس میپوشند **و** از درخت دیگر میوه از
میخورند و همین معاش شان است **اشکال** در وصول ایشان بصورة مذکوره تکلف است و لوسلمناه **پس** از انهاسوی ما احدی نمیرسد **و** از ما هم احدی بایشان
نمیرسد **پس** لابد ایشان الی حین یعنی بدون نبی عیسے و محمد بر یهودیة باقی باشند **و** شریعة موسے و توراة و احکام آن نبی عیسے **و** نبی خاتم الانبیاء محمد علیهم السلام
بر دین منسوخ باقی باشند **و یا** بیعت رسول الله الیکم جمیعا حکم دین موسے و عیسے زایل گردیده **پس** بقا بر دین منسوخ لایجوز بل کفر است **پس** وصف
کفره مع بقائهم علی الیهودیة المنسوخة تا اینوقت بهدون بالحق و به یعدلون چگونه شایع باشد **و اگر گفته شود** با نها خبر اسلام رسیده مسلمان شده اند میگویم
چونکه جم غفیر نقل کرده اند که بجز ریگستان ما بین ایشان **و** ما بین آبادی ما ظرف حایل و مانع است لهذا احدی از جانبین بیکدیگر رسیده نمیتوانند **پس** غیر مکلف
میباشند و غیر مکلف ممدوح نمیباشد **و اگر بالفرض** خبرے رسیده و را اگر نیز آن گروه عمل بر یهودیت کردند **پس** کافر میباشند و کافر را وصف بهدون بالحق
کرده نمیشود **جواب الزامی** اگر قوم یاجوج و ماجوج عقلا بنی آدم اند **پس** با نها حجة و خبر اسلام رسیده **یا نه پس** بهر طور که با نها رسید با ینها هم حجة الله
و خبر اسلام رسید و الاجواب کم جواب ما **جواب بیانی** جم غفیر از تابعین مفسرین مزبورین الصدر منهم زمخشری **و** ثعلبی **و** نسفی و بغوی **و** امام رازی **و** نیشاپوری
و سیوطی و غیرهم نقل از انها کرده اند **قالوا** ذکر لنا ان جبریل ذهب بالنبی لیلة الاسراء به فکلمهم فقال لهم جبریل هل تعرفون من تکلمون قالوا لا قال
هذا محمد النبی الامی فامنوا به قالوا یا رسول الله ان موسی اوصانا من ادرک منکم احمد فلیقرء منی علیه السلام فرد رسول الله علیه السلام وسلم علی
قوم موسی **ثم** اقرءهم عشر سور من القران نزلت علیه بمکة **و لم** تکن نزلت فریضة غیر الصلوة **و** الزکوة **و** امرهم ان یقیموا مکانهم **و**
کانوا یسبتون فامرهم ان یجمعوا و یترکوا السبت یعنے ایشان گفتند که ما را مذکور شد که جبریل پیغمبر را شب معراج بسوی آن قوم برد و با ایشان کلام کرد **پس**
جبریل با ایشان گفت آیا میشناسید که کیست این شما را که کلام میکند ایشان گفتند نمیشناسیم **جبریل** فرمود این همان محمد نبی امی موعود بموسی و شما است **پس**
ایشان ایمان بآنحضرت آوردند **و** عرض کردند یا رسول الله موسے بما وصیت کرده است که هر کس از شما احمد محمود و مرسل ا بیابد بهر آئینه او را از من سلام برساند
او را **و** پیغمبر رد سلام موسے و با نقوم کرد **پس** از ان پیغمبر انها را بخواند آن ده سوره مبارکه از قرآن که در مکه نازل شده بودند **و** تا آنوقت فریضه غیر صلوة
و غیر زکوة نازل نشده بود **و** امر کرد ایشانرا که اقامت بمقام خود کنند **و** امر کرد ایشان را بترک روز شنبه **و** امر کرد بعوض آن بگیرند یوم الجمعه را **تنبیه**
اینواقعه را جمعی ضعیف شمرده اند کما قال الرازی قال بعض المحققین ان هذا القول ضعیف **و ما** درینجا عبارة صاحب **لباب التنزیل** در ضعف
این نقل میکنیم انه قال هذه الحکایة ضعیفة من وجوه یعنی این حکایت ضعیف است بچند وجه **الاول** از اهل منالا یصل الیهم **و** اذا کان کذلک فمن
ذا الذی وصل خبرهم الینا حاصل هرگاه خبر ایشان نمیرسد پس خبر با نها چگونه برسد **الوجه الثانی** قولهم ان جبریل ذهب بالنبی الیهم لیلة
الاسراء به و هذا لم یرد به نقل صحیح **و** لا رواه احد من ائمة الحدیث فلا یلتفت قول الاخباریین والقصاصین فی ذلک یعنی آنچه نقل
کرده اند پیغمبر لیلة الاسراء با نها تعلیم داده **و** این نقل و روایت صحیح از احدی از ائمه حدیث مروی نشده **پس** التفات بقول اخباریین **و** قصه گویان
در شریعت نیست **الوجه الثالث** قولهم قد ذهبوا من الشام الی وراء الصین من نقب هذا تکلف ظاهر صریح لا یعتمد علی مثل هذا
الذهاب **و** لا ارباب العقلاء یعنی قول انها که قومی از ملک شام بجانب ملک چین بمشرق رفتند از نقب بین این تکلفی صریح است **و** اهل عقل مثل
این بر ذهاب و ارباب اعتمادی و اعتنائی ندارند و نمیکنند **الوجه الرابع** قولهم انهم بلغوا النبی السلام من موسی و رد النبی علی موسی و علی
قومه السلام **و** قد صح ان موسی قد لقی نبینا فی تلک الوقت فی مقام السدرة فوق السموات و سلم علی نبینا فذلک صنیعه الصانعین علی
قبول هذا القول وجه رابع یعنے اینجا ایراد کرده اند که بقول انها قوم از زبان موسے بنبی ما سلام رسانیدند و آنحضرت هم جواب سلام با نها و بموسے رد کرد
اینهم دلالة دارد بر وضع و اضعان برے قبولیت این قول **الوجه الخامس** قولهم اقرءهم عشر سور وقد نزلت علیه بمکة اکثر من ذلک **و**

جواب اشکال جگونه بانها خبر اسلام نرسید و انبیاء هم رسید

بیان از اهل تحقیق در بطلان قول کسیکه بیهود ما ورا چین لعنة الله بجهت احکام اسلام

مقام حضرت الاعظم

ما فرضت الی ذلک الوقت فریضۃ الزکاۃ وھی نزلت وفرضت بالمدینۃ فکیف یامرھم بھا قبل نزولھا وفرضیتھا وفی ایجاب الصلوۃ قبل المعراج خلاف مشھور فی الاصولیین یعنی قول ایشان که ده سوره منزله مکیه اظهار اخوانند وحال آنکه از ده سوره زیاده تا آن وقت نازل شده بود و زکوة در مدینه نازل شده نه در مکه پس چگونه قبل تنزیل وجوب زکوة بآنها امر داده آن کرد **واما** در ایجاب صلوة یومیه بر بہشت قبل المعراج خلاف در علم کلام اصول فقه مشهور است **ثم قال الخازن** والمحققون فاعلم اذا ثبت بما ذکرنا ه بطلان هذه الروایة فالمختار فی تفسیر هذه الایة انها **اما** ان تکون نزلت فی قوم کانوا متمسکین بدین موسی قبل التبدیل والتغییر ثم ماتوا علی ذلک **واما** ان تکون قد نزلت فیمن اسلم من الیهود علی عهد رسول الله فمنهم عبد الله بن السلام وابن صوریا واضرابهما انتهی کلامهم یعنی پس ازین خازن ومحققین اینجا فرمودند هرگاه بطلان چنین روایة غیر مستنده با دله متعارضه آن ثابت شد **پس** مختار جمهور آنست که مفهوم این آیه دایر در دو وجه است **یا** مراد از ینقوم یهود ان قوم و یکطایفه از امت اوست که بعد موسے متمسک دین حق صحیح موسی قبل از تبدیل وتحریف وعامل بران بوده مردند **یا** آنکه مراد قومی از موسویان است که در عهد رسول الله اسلام آورده بر ایمان صحیح مردند و مطابق بهمین صحاح وحسان احادیث اند ترک ظاهر قرآن وصحاح احادیث عدول بسوی تاویل رکیک اضعف از اوهن البیوت عنکبوت نیست

اقول همین بطرق امامیه از نبوی وائمه اهل البیت علیهم السلام هست چنانچه از صاحب مجمع بالاسناد **قال الصادق** علیه السلام المراد فی هذه الایة قوم موسی وهم اهل الاسلام **رواه** ابو المسعود العیاشی فی تفسیره **و** فی الصافی والنور وغیرهم **وایضا** بالا ذکر شد حدیث امیر المؤمنین ع در تفرقه یهود ونصاری ومسلمانان بفرقات **و** در آخر فاما الیهود فان الله یقول فیهم ومن قوم موسی امة الخ **واما** النصاری فان الله یقول منهم امة مقتصدة فهذه التی تنجو **واما نحن** فیقول ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون فهذه التی تنجو من هذه الامة **واما اینکه** در اخبار عامه مذکور شد که وراء چین بمشرق خلقی هست که معاش شان بلا اکتساب هست که شب باران میبارد چاشت زراعت شان میروید وعصر درو کرده شب از ان جو زراعت میخورند وسنگریزهای آن ملک شان جواهرات **و** برو رهای خانهای شان درختی از ثمر است از ان میخورند تصریح وتفصیل آن در احادیث اهل البیت میباشد که آن ملک حضرت مهدی آخر الزمان عه است **و** نام دو بلد آن ملک جابلقا و جابرسا است ساکنین آنها خاص شیعیان اهل بیت رسالة اند در آن ملک فسق وفجور وگناه وکفر نمیشود **و** ائمه ع بدفعات بعض بعض کاملین مخلصین اصحاب را باعجاز آن ملک واهل آن نموده وانهاد بیان مفصل در تمام حالات امام مهدی آخر الزمان علیه السلام از مجلدات **غایت المقصود** قرة عینی مولوی **سید علی حایری** لاهوری دریابد **بحث خامس** ازهری گفته سبط بمعنی فرقه وطایفه متفرده لاثنی ولا لجمع ولا لمؤنث وگاهی جمع او کرده میشود چون اسباط **و** اشتقاقش از سبط السبط سبطا وان بمعنی شجره واحدان سبطه است **و** رجل سبط الشعر وامرئة سبطة وقد سبطة شعره سبوطة وهو الذی لاجعودة له یعنی مرومی ونشره است وصاف موی بغیر جعده وار است **و** سبده خلاف سبطه موے است **و** رجل سبط الاصابع طویلها یعنی مرومی انگشت دراز است **و** سبط الکف سمحا یعنی کف دست مستوی برابر باشد **در مجمع** فرمود السبط کلام العرب خاصة الاولاد یعنی سبط در کلام عرب خاص اولاد میباشد **و** الصحیح الاسباط فی ولد اسحاق بمنزلة القبایل بین ولد اسماعیل فولد ولده **و** کل ولد من اولاد یعقوب سبط **و** کل ولد من اسماعیل قبیلة یعنی صحیح شده که اطلاق اسباط در اولاد اسحق بمنزله قبایل در اولاد اسماعیل است **و** هر ولد یعقوب سبط **و** هر ولد اسماعیل قبیله هست **سوال** چرا باولاد یعقوب اسباط **و** باولاد اسماعیل قبایل نامیدند **جواب** شیخنا الطبرسی فرموده وانما سموا هؤلاء بالاسباط **و** هؤلاء بالقبایل لیفصل بین ولد اسماعیل **و** ولد اسحاق **و** معنے قبیله جماعة است لهذا شجره شاخ دار اطلاق میشود لهذا قبایل کانه اسحاق **و** اسماعیل در واقع چون دو شجره ذات الاغصان میباشند **و** علماء انساب هم والد را بمنزله شجره واولادش را چون شاخها ونسب قرار داده اند **در نهایة ابن اثیر** گفته السبط من الشعر المنبسط المسترسل **و** القطط الشدید الجعودة ای کان شعره بینهما **و** فیه الحسن والحسین سبطان من الاسباط ای امة من الامم فی الخیر **و** الاسباط فی اولاد اسحق بن ابراهیم الخلیل بمنزلة القبایل فی ولد اسماعیل واحدهم سبط فهو واقع علی الامة والامة واقعة علیه **و** منه الحدیث الاخر الحسن والحسین سبطا رسول الله ص ای طایفتان رسول الله ای قطعتان وطایفتان منه **و** قیل الاسباط خاصة الاولاد **و** قیل اولاد الاولاد **و** قیل اولاد البنات فی عبارة النهایة **بحث سادس** قطع باب تفعیل متعدی جدا کردانیدن از قطع یقطع قطعا بمعنی بریدن وجدا کردن حقیقة باشد چون بریدن کرباس هم **و** بریدن درخت ازبن یا مجازا باشد چون جدا کردن شئے از شئے خواه از جنس خود باشد چنانچه بز وگوسفند از رمه نوع خود علیحده کرده میشود وخواه از

جواب سوال اسباط و قبایل چیست چرا اولاد یعقوب را اسباط و اولاد اسماعیل را قبایل میگویند

گفتند که مارا بابیوادی بے آب وبلا معاش برای کشتن وہلاکت آوردی بما ہم آب وافر بدہ **بحث حادیعشر** ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه

اثنتا عشرة عینا انجملۃ تا وظللنا موحی الیہ میباشد یعنی آنچه او وحی بموسے کردیم اینست اینکه بزن بعصائے خود آن سنگ را تو در اینوادی کلام کرد و چنانچه

عبارت بوجود قرینه مقدرست ولما ضرب الحجر بامرنا فانبجست منه یعنی ہرگاه موسے بعصائے خود زد آن سنگ معلوم را بامر ما پس منفجر شد از ان سنگ دوازده

چشمه بعدد اسباط دوازده گانه قوم بنی اسرائیل **و** از ہریک چشمه یک جدول آب مخصوص بسوئی ہریک قوم سبطی جاری میشد **و** کل قوم موسے شش لکهه

آدم بود **و** معسکر انہا بدور دوازده میل میشد **و** ہر سبطی مع قوم یکجا یکطرف قرار میگرفتند **و** ہمین را در سوره بقره ذکر فرموده **سوال** آیا ازین الحجر مراد

جنس است پس بالتعیین ہر سنگیکه بعصا میزد عیون ہویدا میشدند پس بنابرین تاثیر اجرای آب از ہر سنگ از ضرب عصائے موسوی چه او اعجازش

بود یا این حجر خاصے ذو الشرف بذاته بود پس آیا حجر دنیائی بوده پس از کجا بود یا حجر جنانی بود پس بموسے چگونه وازکجا رسید **جواب** مفسرین

کلا در اصل اینجا دو قول دارند **اولها** ان حجر دنیائی بود پس اینها در بین خود خلاف کردند **نزد جمعی** حجر جنسیت دارد پس ہر جا رسیده ہر حجر را که میزد

بتاثیر ضرب عصا بامر الله آب از دوازده چشمه او بسوی ہر سبطے یک جدول آبی جاری میشد **نزد جمعی** آن حجر طوری بود که بران ہم کلام با خالق شده بود و از

کوه طور با خود برداشته بود **و** لکن کعب یعنی سینه بلند سنگی بود **نزد جمعی** این ہمان سنگیست بود که موسے در کناره وقت غسل لباس خود گذاشته و باد ان لباس را پرانده

برد و موسے از آب برآمده عریان ماندواز اتہام قومش خالق او را بان تقریب مبرا گردانید پس باشاره جبرئیل آن سنگ را باخود برداشت و ہر مقام برای اجرا

واظہار آب بعصا آنرا میزد **و** **بقولی** این حجر از احجار فاضله بیت المقدس بود چه قومش گفتند که ما چگونه بملکی دو وادی برویم که دران اصلا حجارتی موجود نیست

پس یک سنگی از فاضله بیت المقدس باخود موسے برداشت **و** **بقولی** آن سنگ زمے خوش سنگے بنظر موسی خوش آمد آنرا باخود برداشت تا با وقاتی بکار آید

ثانیهما آن سنگ جنانی بود **بقولی** جبرئیل از بہشت برآورده بموسے داد **و** **بقول جم غفیری** آن سنگ **و** آن عصا را آدم با خود از بہشت برآورده

وقت ہبوط از سما بسوی الارض آدم وحوا همراه کرده فرود آمدند **و** از آدم دست بدست انبیا بیکدیگر ودیعه سپرده تا بشعیب نبی تحویل شد **و** شعیب از صندوق

آن سنگ وعصا بموسے سپرد **و** **کان** ذلك الحجر ذراعا فی ذراع **و** العصا من آس الجنة عشرة اذرع بذراع موسی یعنی حجر در طول وعرض ذراع در ذراع

و عصا از درخت آس جنت در طول ده ذراع بذراع موسے بود **در احادیث** اہلبیت نبوة است که آن سنگ وعصا موسے از خاتم الانبیاء مع تحایف آخر

کل انبیا نزد ما ائمه اہل بیت طہاره یکی بعد دیگر است **پس** آن عصا وسنگ را مهدی آخر الزمان در عصر خود باخود اجهار واظہار علانی بیسازد **مرویست**

بنی اسرائیل روزے گفتند لو فقد موسی عصاه لمتنا عطشا فاوحی الله الیه لا تقرع الحجارة وکلمها تطعك لعلهم یعتبرون اگر موسے را عصایش مفقود شد

پس البته ما خواہیم مرد تشنه خالق وحی کرد باو من بعد بعصا زده باش بلکه بکلام از حجر آب خواسته باش اطاعه تو حجر ہمیشه خواہد کرد تا ایشان اعتبار کنند **سوال**

عقل قبول نمیکند که از حجر صلب طبیعة از جائے بجائے دیگر برداشته وگذاشته میشد ظہور عیون الماء واجرای جداول ازان **و** آنچه غیر معقول باشد اغیر مقبول

است پس ظہور عیون از حجر موسے در مقام ہر منزل بعد وضع غیر جایز وغیر معقول ولا مقبول رقصه نقش لا بالعقل مجہول میکند **جواب** اینقول بعض طبیعیین

است واو منکر از اجراء آب از حجر شده **و** ہمین الحال مذہب معاصرین نیچریه مشہور شده چه از بسیاری از معاجزه موسویه وغیره منکر شده **و** **ما میگوئیم**

که این استبعاد آیا از امتناع وعدم تمکن له بر ایجادات است پس آن از متکلمین اسلام واشراقیین باطل کرده اند چه او سبحانه بر جمیع مقدورات وممکنات قادر

است **و** اگر این استبعاد بالنسبة ظہور آب از حجر خاص است **و** اینہم باطل است زیرا که تبدیل طبیعة وماہیة شئے بخالق قادر علی کل شئی ممکن است **و** ہر ممکن مقدور

خالق است **و** تخصیص قدرة علی بعض دون البعض تخصیص بلا مخصص نیز باطل است **بلی** اظہار چنین احوال خارق العادة **و** ہر خارق العادة

بالذات ممکن غیر محال ولا ممتنع بطلانش در کتب کلامیه مبسوط مبرہن است من شاء فلیرجع الی کتاب نہایت المرام للعلام الحلی رح **بیرا غب اصفہانی**

وامام الحرمین **و** البیضاوی از متکلمین در اینجا میگویند ومن انکر امثال ہذه المعجزات فلغایة جہله بالله وقلة تدبره فی عجائب صنعه وغرائب فعله نعم فانه لما

امکن ان یکون من الاحجار ما یحلق الشعر من حجر النورة **و** یحرقه من الخل کحجر با منضج الخل فانه لا یقبل الخل بل لا یقر الخل فی اناء ہذا الحجر وینحو عنه ویلقیه

وما یجذب الحدید کالمغناطیس وامثال ذلك مسلم عندهم ولما لم یمتنع ذلك فلم یمتنع ان یخلق الله حجرا یسخره طبیعته لجذب الماء من تحت الارض او

لجذب الهواء من الجوانب وتصییره ماء بقوة التبرید مع وجود جزئیة الطینة فی الحجر قبل ذلك التحویل ونحوه واذا ثبت هذا فبطل انکار بعض اتباع

الطبیعیین والحمد لله رب العالمین حاصل آنکه ہرکه انکار کند امثال این معجزه انبیاء وجهه نهایة جہالة بالله وقلت تدبر او در عجائب صنایع وغرائب خلایق

شد دخواص و طبایع اشیا رچه هرگاه نزد شما مسلم است که از احجار بعضی هست که بیتر اشد مثل بدنر چون حجر نوراة و از بعض احجار است که نفرة از سرکه ادعا چنانچه اگر ان سنگ با عفص النحل جامی خواهی بود باشد او سرکه را میگیرد و در خل را القا او و رفع از خود میکند و قبول اصلا میکند و همچنین حجر الحدید را که جذب بسوی خود اهن را میکند چون مقناطیسی و امثال اینها اقسام احجار را آخر آفریده و این مسلم نزد اینها است و هرگاه این ممتنع نیست پس چگونه ممتنع باشد تخلیق حجرے که مستر طبیعة او برائے جذب آب از تحت ارض باشد یا برائے جذب هوا و از جوانب او بعد تحت سنگ تا آب بگرداند از انجمله ایجاد قوة تبریدیه مع وجود جزئیت طینیه در حجر قبل تحویل هوا بما ر میباشد و هرگاه این ثابت شد پس انکار بعض از طبیعین و استبعاد او از چنین معاجز باطل محض است که لا یلتفتها العقلاء و اهل الادیان الذی ثبت لهم نبوة نبی بالبراهین القطعیة العقلیة و شاهدوا معاجز الکثیرة مطابقة لحقیقتها الواقعیة والحقیة الصادقة ❊ اشکال انبجاس جوشیدن آب بقلت کم و انفجار جوشیدن و برآمدن آب بکثرة است و در سوره بقره فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا گفته پس جمع این چگونه جایز باشد جواب اول بدانکه نزد جمعی از اهل لغة انبجاس و انفجار و انشقاق و انفتاح بمعنے شگافتن خاص میباشد خواه زمین باشد خواه سنگ و جریان و ظهور آب از ان شگاف امرے دیگر بمقدار شگافت آب از ان بر سیاست چنانچه واحدے در سیده گفته بجس لما و بجسه انبجاس انفجر عند اهل اللغة میباشد پس بنابر این اشکال فے الاصالة زایل شد چه هر دو لفظ انبجاس و انفجار متحد بمعنے و المال است جواب ثانی بنابر معنے انبجاس قلت و انفجار جریان الماء بکثرة میباشد پس جمع این سهل است چه در ابتدا ظهور آب قلیل بعد از ان کثیر میشود و همین فرق منقول از ابی عمرو بن العلاء رشد علی التقدیرین منافی در حارضه بین الاتیین بلیست عندالله اعلم بحث تا سع عشر قد علم کل اناس مشربهم و هب منبه گفته که موسی نزد حجر بقر عصا عینی برائے هر سبطی مقر بسیکرد و سمت آن سبط جدول آن جاری می شد اما لفظ اناس بضم اول اسم جمع بغیر مکسر چون رجال و ثقال ضمه آن بدل از کسره است چنانچه در شکاری و شخاری بدل از فتحه است قال الزمخشری یعنی هر یک فرقه و قوم سبطی بطور قطعی دانست جوی و جای آب گرفتنی خود را چنانکه از ان جداول عیون اثنا عشر و هر جوی از چشمه مخصوص بسوی قوم سبطی جاری میشد هر قبیله که برائے شرب قوم و دواب اینها در هر شب و روز مطلوب و بکار شان بود و وقت ارتحال آب از عیون الحجر خشک میشد و وقت طلب و رامن عسکر آب هر یکے از عیون جاری میشد سوال این اسباط اثنا عشر از یک پدر و از یک مثل منتهی موسے بر دین واحد بودند چرا برای هر یکے از ایشان جداول از عیون اثنا عشر بالانفراد جاری و ساری می شد و در اتحاد نسبی و قومی و اتحاد ملتے منازعه و مشاجره نمیشود جواب چونکه طبیعة قوم بنی اسرائیل جهل مرکب بود و در کثرة الکها آدم از صغار و کبار مردان و زنان مع بهایم و کثرة دواب هر یکے از ایشان بود اگر یک چشمه یا یک جو برائے ایشان ظاهر و جاری میشد البته موجب جنگ و جدال و نزاع در میان اینها هر وقت ناشی می شد زیرا که از یک مشرب کل است مع کثرة بهایم هر وقت آب گرفتن و حیوانات دادن نمیشد و بالانفراد هر یکے ماده فساد و نزاع زایل شد بحث ثالث عشر و ظللنا علیهم از باب تفعیل بمعنے سایه افگندن از ظل یظل ظلا و اما ظل و فیء هر دو بیک معنی سایه اند یا متفرق المعنی و آن و منشاء هر یکے از اینها چیست جواب در حقیقة این اهل لغة هم خلاف دارند نزد بعضے ظل و فیء هر دو بمعنے سایه اند کما قال ابن قتیبه ذهب الناس الی ان الظل والفیء بمعنی واحد ولیس کذلک بل الظل یکون غدوة و عشیة والفیء لا یکون الا بعد الزوال فلا یقال لما قبل الزوال فیء و انما سمی بعد الزوال فیئا لانه ظل فاء من جانب المغرب الی جانب المشرق والفیء الرجوع یعنی ابن قتیبه گفت مذهب مردم آنست که ظل و فیء بیک معنے اند و همچنین نیست بلکه ظل عبارة است از ان سایه که صبح و شام بنظر آفتاب در عالم ممدود میباشد اما فیء او عبارت است از ان سایه که بعد زوال ناشی و ظاهر بسمت شرقی میشود پس انچه از زوال بسمت غربی میباشد بر او فیء اطلاق نمیشود و تسمیه بفیء بعد زوال حاصل میشود بجهة آنکه از جانب غرب بر میگردد بجانب مشرق اما فیء او بمعنے رجوع میباشد و قال ابن السکیت الظل من الطلوع الی الزوال والفیء من الزوال الی الغروب یعنی ابن سکیت گفت ظل سایه هست که از ابتدا طلوع شمس تا زوال اما فیء او سایه هست از ابتدا زوال الشمس تا غروب و قال ثعلب الظل للشجرة وغیرها بالغداة والفیء بالعشی نزد ثعلب ظل برائے شجره و هر درخت سایه دار و غیر آن بعد صبح میباشد و فیء بعد عشا شب میباشد و قال رؤبة بن العجاج کلما کانت علیه الشمس فزالت عنه فهو ظل و فیء و ما لم یکن علیه الشمس فهو ظل و من هنا قیل الشمس تنسخ الظل والفیء ینسخ الشمس یعنی رؤبه گفت بر هر آنچه آفتاب تابد بعد از زوال او ظل و فیء هر دو اطلاق می شود و بر آنچه آفتاب نتابد او خاص ظل است و از همینجا گفته میشود که آفتاب نسخ ظل و فیء نسخ شمس میکند و مظلل بمعنے ظل انداز سایه بان و آنچه سایبان کرده شود بحث رابع عشر غمام و غمایم جمع غیم بمعنے ابر غلیظ و سحاب و غیم هر دو بمعنے واحد ابر اند اما غیم ابر را نامیدند چه باد پوشیده میشود آفتاب و اینجا ابر را غمام گفته و جرز ابرانیم و بغمة نامیدند کرد دل ... ...

بپوشاند چنانچه ابر غلیظ آفتاب را میپوشاند در مصباح گفته غمت الشیء غما من باب قتل بمعنی غطاه ومنه قیل للحزن غم لانه یغطی السرور والعقل والحلم
وهو فی غماء ای حیرة ولبس والجمع غمم وغمام مثل عرفة وعرف غما لیوم والسماء غما وغم الهلال ای ستر الهلال بالسحاب از سحب سحب سحابا ف
سحب وسحاب جمع اوست وبرای آن ابر را سحاب نامیدند چه او بار کشیده می شود از یک طرفی بطرف دیگر کما فی المصباح والسحاب معروف سمی
بذلک لانسحابه فی الهواء والواحدة سحابة والجمع سحب بضمتین وهر دو بمعنی ابر اند اما فرق اینست که سحاب بر رقیق وگاه بر غلیظ وغیم خاص ابر
غلیظ پوشنده قرص شمس اطلاق می شود واصل غیم عطار واصل سحاب جر است بحث خامس عشر وظللنا علیهم الغمام این جمله مستانفه است
جمله یا قبل از وحی آنچه بود تمام شد ویقول انیعطف بر او حینا است یعنی بنی اسرائیل وقتیکه در وادی تیه رسیدند بموسی گفتند در دشتی ما را انداختی بتمام روز
در آفتاب می سوزیم وشب روشنی چراغ نداریم ولباس ما چرک وکهنه میشود صورة تبدیل وتغسیل وتجدید آن نیست باز راسی نیست که غذا بگیریم وبخوریم خالق
بجمال رحمة آب انهار از سنگ هر جایی داد وابر را روزانه برای کل معسکر بنی اسرائیل فرستاد ودر روزانه بر انها سایه افکن بود وذکرش خالق اینجا میفرماید وما سایه
وظل ممدود بر سر ایشان در وادی تیه مقرر کردیم تا از تابش آفتاب روزانه محفوظ وبآرام باشند وشبانه عمود وستون آتشی میفرستاد تا دم صبح برای انها روشنی وضیا
آن رفتار میکردند ولباس انها کهنه وچرکین نمیشد وبرای انها بلا محنت غذای من وسلوی هر یوم میفرستاد قال فی الکشاف وذلک فی التیه سخر
الله لهم السحاب یسیر بسیرهم یظلهم من الشمس وینزل باللیل عمود من نار یسیرون فی ضوئه وثیابهم لا تتسخ ولا تبلی وینزل علیهم المن والسلوی
بحث سادس عشر المن بالادغام ماخوذ از من بمعنی منا ومن بمعنی چیزی حلو وشیرین وگوارا بود که خالق با نزال آن امتنان بر نهاده وبان بر انها منت
گذاشته وبوجوه اهل لغت وتفسیر خواهد آمد اما سلوی بوزن فعلی اسم جمع یا جنس است در قاموس گفته طایر واحدته سلواة گر در اصل از سلی
یسلو سلوا وسلوا تا در صحاح گفته سلوت عنه سلوا وسلیت عنه بالکسر سلیا مثله والسلوی طایر قال الاخفش لم اسمع له بواحد و
یشبه ان یکون واحده سلوی والسلوی العسل وقال الذی من السلوی در مصباح گفته والسلوی فعلی طایر نحو الحمامة وهو طویل الساقین
والعنق منها ولونه شبیه بلون السمانی سریع الحرکة ویقع السلوی علی الواحد والجمع قال الاخفش یعنی اخفش سلوی بمعنی شهد بلکه لذیذ تر از سلوی
است ونزد صاحب مصباح سلوی بوزن فعلی جانوری است در جثه مثل کبوتر وسلوی طویل تر در پاهای وگردن است از کبوتر وصورة ولون ورنگ او بلون سمانی
سریع الحرکة میباشد واطلاق سلوی بر واحد وجمع معا نزد اخفش میشود بحث سابع عشر در وجه تفسیر وانزلنا علیهم المن والسلوی نزد جمعی انیعطف
بر وظللنا است نزد بعضی استیناف جمله بعد جمله است یعنی وما فرستادیم بر بنی اسرائیل جنس من وجنس سلوی را برای غذا شان در وادی تیه اما از جنت
آخرة یا از دنیا از ما بین ارض وسما من این شار ومن حیث شار فرستاده ثانی مشهور بین المفسرین است در تنویة بجار در وادی تیه آنچه خالق بلطف
عام خود انعام واکرام کرد بنی اسرائیل وذلک انهم قالوا لموسی فی التیه اهلکتنا واخرجتنا من العمران والبنیان الی مفازة لا ظل فیها ولا کن فانزل الله
تعالی علیهم غماما ابیض رقیقا ولیس بغمام المطر ادق واطیب وابرد منه فاظلهم وکان یسیر معهم اذا ساروا ویدوم علیهم من فوقهم اذا نزلوا فلذلک
قوله تعالی وظللنا علیکم الغمام یعنی فی التیه تقیکم من حر الشمس ومنها انه جعل لهم عمودا من نور یضیئ لهم باللیل اذا لم یکن ضوء القمر فقال هذا
الظل والنور قد حصل فاین الطعام فانزل الله علیهم المن والسلوی واختلفوا فقال مجاهد هو شیء کالصمغ کان یقع علی الاشجار وطعمه کالشهد
وقال الضحاک هو الترنجبین وهو قول جماعة منهم الزمخشری واتباعه المتاخرین وقال لوهب هو الخبز الرقیق وقال السدی
هو عسل کان یقع علی الشجر من اللیل فیاکلون منه وقال عکرمة هو شیء انزله الله تعالی علیهم مثل الرب الغلیظ وقال الزجاج جملة المن ما یمن
الله به مما لا تعب فیه ولا نصب کقول النبی الکماة من المن وماؤها شفاء العین وقالوا وکان ینزل علیهم هذا المن علی اشجارهم مثل الثلج لکل انسان
لکل انسان صاع منهم کل لیلة فقالوا یا موسی قتلنا هذا المن حلاوة فادع لنا ربک یطعمنا اللحم فدعا موسی فانزل الله علیهم السلوی حاصل ترجمه
آنکه قوم اسرائیلی بموسی گفتند در وادی آوردی هلاک ساختی ما را وبر آوردی از آبادی بلاد بسوی وادیکه در آن نه حجر است نه شجری تا سایه افکند بر ما پس خدا فرستاد
برای سایه ایشان ابر سپید باریک رقیق را پاکیزه وسرد تر از ابر باران بود وبر ایشان سایه افکن ودر سیر وقعود وقیام انها بر بالای سر انها بود که حفظ ایشان از حرارة و
تابش آفتاب میکرد وانها گفتند اینست شبهای تاریک چراغی پس خالق کریم ستون وعمود نوری بروشنی داد در شب برای انها هر شب میفرستاد وضیا او چون
ضیاء ماه چهارده بود وانها گفتند اینست آب واینست سایه واینست روشنی اما طعام وغذاء ما کجا است خالق بر انها هر یوم من وسلوی میفرستاد اما

درجمعه تمن

درحقیقة من که چیست خلاف کردند نزد مجاهد من چون صمغی بود که بر اوراق اشجار شب بسته میشد ولذتِ او چون لذة شهد بود نزد ضحاک من
ترنجبین بود و همین قول زمخشری و اکثر متاخرین است اقول اگر شبیه ترنجبین در حلاوة بود عیب ندارد واگر عین ترنجبین بود او غذا نیست بل او دوا
ملین است و یا بهما باید من شیئی باشد که دران غذائیت باتلیین و بلا اسهال باشد ترنجبین بخلاف اینحالة است طبعًا نزد وهب منبه او نان
رقیقی باریکی بود اقول آن نان از چه قسم آرد بود او مجهول و غیر مذکور است نزد سدی او عسل بود که بر اشجار آکنده شب میبارید صبح آنها میخوردند
آنرا نزد عکرمه او چون رب غلیظی بود بر اوراق اشجار و احجار شب میبارید نزد زجاج جمله من از آنچیزها است که بارسال آن بر ایشان منت گذاشته
که دران تعب و نصب و رنج و حضر نبود و چون قول پیمبر کمأة از من است و آبش شفاء برای عیون است و من در لغت سمارغ در زبان هندی میشود و آن نباتی کوه
خود میروید و آب آن شفائی برای عیون است چنانچه در حدیث صاحب مخزن الادویه هم در خواص همین مع التفصیل نوشته است نزد جمعی
من مثل برف سفید شب بر اشجار نازل میشد و برای هر انسانی از ایشان بوزن یک صاع معین بود و هیمرده هریکی میخوردند پس قوم بموسی گفت که یا موسی
این حلاوت من باراکشت از خدا برای ما گوشت بخواه قال المجلسی رح فاختلفوا فیه فقال ابن عباس و اکثر الناس هو طائر یشبه السمانی وقال
ابوالعالیة ومقاتل هی طیر حمر بعث الله سبحانه فمطرت السماء علیهم فی عرض میل و قدر طول رمح فی السماء بعضها علی بعض وکانت السماء تمطر علیهم
ذلک وقیل کانت طیرًا مثل فراخ الحمام طیبًا وسمنًا قد تمعط ریشها وزغبها فکانت الریح تأتی بها الیهم فیصبحون وهو فی معسکرهم وقیل
انها طیر کانت تأتیهم فتسترسل لهم فیأخذونها بایدیهم وقال عکرمة هی طیر تکون بالهند اکبر من العصفور وقیل هو العسل بلغة کنانة
فالله یرسل علیهم المن والسلوی فیأخذ کل واحد منهما ما یکفیه یوما ولیلة اذا کان یوم الجمعة اخذ ما یکفیه یومین لانه لم ینزل علیهم یوم السبت
یعنی در حقیقت سلوی هم خلاف کردند نزد ابن عباس او جانوری شبیه سمانی در جثه و لون بود نزد ابوالعالیه و مقاتل او طیری سرخ رنگ بود
و از آسمان میبارید برای ایشان در مسافة عرض یکمیل و در بلندی یک نیزه بعضی بر بعضی میافتادند نزد بعضی جانوری بود مثل بچهای
کبوتر پاکیزه و چرب پرهای و مویهای زرد بر آورده پس باد جنوب آنهارا اجتماع میاورد پس صبح در معسکر اینها میانداخت نزد بعضی نوع پرنده
میباید یک دفعه در معسکر بکثرة داخل شده هر یکی بدستهای خود میگرفت آنهارا بقدر کفایة نزد عکرمه این سلوی جانوریست در هند بزرگتر از گنجشک نزد بعضی
سلوی بلغة کنانه عسل است و بارسال و انزال حق هر یکی از قوم از من و سلوی بمقدار کفایة یکروزه و شب میگرفت و بروز جمعه کفائی دو روز میگرفت چه بروز سبت
برای ایشان نازل نمیشد اقول نزد اکثر مفسرین خاصه و عامه بل بهمان اشهر اخبار و اظهر صحاح و حسان است که آن جانور سمانی بضمه اول و فتح نون مع الف مقصوره
در آخر علی قول بکسر نون مع الیاء بقول دیگر او مرغیست که آنرا سلوی نیز میگویند و بهندی بٹیر نامند وسلوی بفتح اول و سوم مع الف مقصوره نام مرغیکه
آنرا سمانی نیز میگویند و بفارسی آنرا بودنه و بهندی بٹیر میگویند کما فی المنتخب والغیاث تنبیه از این من و سلوی حاصل اصل اشکال من و
سلوی مختلف فیهما اند جمع یا صحة بعض دون البعض ممتنع میباشد جواب در اعتقاد مجی اند و چیزهایها حاصل شده و تفصیل آنها بر ما واجب نیست اما جایز
و ممکن جمع اختلاف بانکه او نعم جنس طیر و انواع من در مختلف الایام بایشان فرستاده و اشکال عاید نمیشود و ثم الله اعلم فقال المجلسی رح ثم اختلفوا فی ذلک الحجر
ما هو فقال ابن عباس کان حجرًا خفیفًا مربعًا مثل رأس الرجل امر ان یحمله فکان یضع فی مخلاته فاذا احتاجوا الی الماء القاه وضربه بعصاه فسقیهم
وقال ابو روق کان الحجر من الکذان وهو حجارة رخوة کالمدر وکان فیه اثنتا عشرة حفرة ینبع من کل حفرة عین ماء عذب فیأخذونه فاذا فرغوا
ضربه بعصاه فیمسک الماء وکان یسقی کل یوم ستمائة الف فقالوا فی التیه یا موسی من این لنا اللباس فجعل الله لهم ثیابهم التی کانت علی ابدانهم
لا تنسخ ولا تبلی علی کر الایام ومر الاعوام الا جدة وطراوة ولا تتخلق ولا تبلی وتنموا علی صبیانهم کما ینمون انتهی کلامه اعلی الله
مقامه مرفوعا علیین یعنی در حجر موسی هم خلاف کردند که چگونه بود نزد ابن عباس سنگ خفیفی مربع مثل سر آدمی بود بامر الهی آنرا مخلاب بر داشته میگذاشت
وقت حاجة آنرا بر آورده بر زمین نهاده بضرب عصا آب از ان جاری میشد و وقت ارتحال بضرب عصا اش حبس میشد نزد ابو روق او حجر کذان چون
کلوخ ریگ و دران دوازده حفره بودند و از هر حفره چشمه بضرب عصا جاری میشد و شش لک آدم با هر شب و روز قطع نظر از مراکب و بهایم از آن حجر
آب میرسید پس از حصول این اشیا بموسی گفتند که لباس ما کهنه و چرک اگر شد تغسیل و تجدید و تبدیل آن چگونه میشود موسی گفت با ایشان چرکین و کهنه نخواهد شد
پس البسه ملبوسه شان بر ابدان اینها بکر و را ایام و بمرور اعوام هرگز چرکین و کهنه نمیشد بل یوم فیوم طراوة و صفائی اینها تازه و زیاده میشد چنانچه اطفال را نمو و بالیدگی

جواب اشکال اگر گفته شود
ترنجبین بود عیب ندارد
واگر عین ترنجبین بود دوا
غذا نیست ۱۲

جواب جمع حجر باختلاف
باجمع بعض و ترجیح بعض

انها یوم خمیم بود می شود **بحث شانزدهم** کلوا من طیبت ما رزقناکم در اینجا تقدیر و قلنا کلوا الخ یعنی و گفتیم با مر ایشان الخ بخورید از لذیذ پاکیزۂ هر چه بایشان روزی کرده ایم شمارا **و** این لفظ کلوا امر اباحة و اجازة است در اکل طیبات مرزوقه الهیه نه امر وجوب با کل من **و نقولی** هر گاه بنی اسرائیل از اکل من وسلوی تنگ آمدند بموسے گفتند بار حالا از اقسام و اجناس حبوبات و بقولات و خضراوات بده چنانچه در سوره بقره از انها حکایة کرده و اذ قلتم یموسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربك یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم حاصل ترجمه آنکه قوم موسے گفتند که با صبر و تحمل حبس نفس خود بر طعام واحد نمیکنیم پس بخواه برائے ما از خدای خود بر آرد و بروباند برای ما از زمین خاص بقولات و سبزیات آن و خیار و ترها را و سیر و عدس و پیاز را موسے در جواب ایشان فرمود آیا تبدیل طعمہ بهتر میخواهید با دنی بروید بمصر در آنجا مر شمار امسئول شما حاصل خواهد شد **چونکه** اکثر و اغلب مطعومات و ماکولات بنی اسرائیل همین اقسام بقولات و خضراوات و حبوبات که بران تولد یافته بودند خاصیة و خواهش بنی آدم و رغبة انهم و ادوم بهمان اغذیه و اطعمه میشود که نطفهاے انها از ان متولد و منعقد شده و با کل آن زندگی کرده **لهذا** طبایع بنی اسرائیل عادی با غذیه حلوا علی الدوام بوده باین اشیار معتاده خود که دنی بالنسبة من وسلوی بودند خواستند **و** موسے هم ایراد برانها همین کرد تعجبا که اغذیه اعلی را بتبدیل ادنے آیا علے قلبے میکنید **تنبیه** در آیة دلالة لذات طیبات خاص از ارزاق الهی برائے عباد خاص آفریده **و** آنچه لذات غیر طیبات و غیر محللات و غیر مباحات و موذی النفس انسان باشد او رزق ورد سے من الخالق بخلق نمیباشد **و** آنرا اسناد الی نفسه چون کلوا مما رزقناکم **و** کلوا من طیبات ما رزقناکم احلالا نکرده و نمیکند چه ارزاق حرام و اسناد آن بخالق انام عند العدلیه جائز نیست بخلاف جبریه چه نزد ایشان حسن و قبح عقلی نیست لهذا میگویند آنچه رزق بالذات باشد خلال و حرام خالق امر با کل آن کرده هذا معاذ الله عنه **بحث هفدهم** و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون **و** سا نافیه بدلیل مجی کلمه استدراکیه بعد آن میباشد **تنبیه** جمعی از مفسرین در اینجا مقدر است بقیام قرینه از خود این آیه فظلموا انفسهم بکفر النعم و المنعم و ما ظلمونا الخ یعنی بنی اسرائیل مع این انعام و اکرام و اعطاء جمیع آنچه میخواستند پس ایشان ستم و ظلم و نقصان کردند بر نفسهاے خود بکفران نعم و منعم و ما ظلم و ستم و نقص نکرده ایم ایشان را لکن خود ایشان بنفسهاے خود ظلم و ستم میکردند **سوال** صیغه اول ماضی ورود ما ظلمونا **و** صیغه ثانیه استقبال یظلمون چرا منباین الزمان بیجا آورده **جواب** بدان اشعار و ایهام بما از سوء عادة و حالة قدیمه و تمادی انها فیما هم فیه من الظلم و الکفر در زمان استقبال است **تبصره** در اسناد الا ثبت که او سبحانه مبراء و منزه است از ظلم و از فعل او از رضا بان زیراکه و ما ظلمونا نفی مطلق از خود **و** در یظلمون اسناد ظلم بسوی خود بنی اسرائیل کرد **و** لیس عدم مجبره باطل است

قوله تعالى وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ ۚ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ۝ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ۝ ترجمه ایند و آیه

یعنی یاد کن اے محمد وقتیکه گفته شد مر بنی اسرائیل را که ساکن شوید در این قریه **اریحا** یا درده **ایلیا** و بخورید از انجا فواکه و ثمار و حبوب انهار از هر جا و از هر مقام و از هر قسم و انواع و اجناس آن بخواهید و بگوئید بطور دعا و درخواست از الله **حطة** را که کیفیت وضع و ریختن و انداختن باشد و در آئید بدروازه قلعی انخانه یا آبده در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا بمعنی متواضع کنندگان باشید نه بطور تکبر متکبران سر بلند گذارندگان بلی آنحال **حطة** بگوئید در حالة سجده بیامرزیم همه گناهان شمار از خود و افزونی و زیاده میکنیم بمقابل آن جزائے نیکوکاران پس تبدیل کردند و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند از آن قوم بهود سخن مامور به را بغیر آنچه گفته شده بود ایشان را که بگوئید بگفتند الخ بعوض حطة **حنطة** فیها شعیرة یعنی گندم گفتند که در ان جو میز است و غرض انها این استهزا و سخریه بموسے و سجده بود پس بسبب سوء احوال افعال اقوال ایشان فرستادیم بر تبدیل و تغییر دهندگان عذابی را از آسمان بجهة و سبب آنکه بودند ایشان قدیما ستم و ظلم میکردند **و در تفسیر** این چند بحث اند **بحث اول** بدانکه قرائة اهل مدینه **و** ابن عامر و یعقوب لفظ تغفر را بصیغه مؤنث مجهول یعنی بضمه تا مثناة فوقانیه **و**

بفتح فا است

جواب سؤال الصیغة اول ماضی و صیغة دوم استقبال در حکایة حال عبارات...

بفتح فا است و نزد باقی قراء بصیغه جمع متکلم معلوم بنون و فتح و کسر فا است اما در خطیئاتکم هم قراءات مختلفه اند قراءة ابن عامر خطیئتکم بتوحید و
رفع تا و فوقانیه است و قراءة ابو عمرو بصیغه جمع تکسیر خطایاکم بلا همزه است و قراءة اهل مدینه و یعقوب خطیئاتکم بجمع سالم و رفع تاء فوقانیه است و قراءة
آخرین قراء بجمع سالم و کسر تاء فوقانیه است **بحث ثانی** جمله و اذ قیل لهم بمحل نصب مخاطب ختم الرسل بتقدیر و اذکر یا محمد اذ قیل لهم است یعنی یاد
کن ای محمد وقتیکه گفته شد مر بنی اسرائیل را یعنی وقتیکه گفته شد اسلاف حاضرین بنی اسرائیل را بواسطه موسی کلیم الله **اشکال** فاعل قیل کیست خدا
است یا ملکی یا غیر او اگر خدا بلا واسطه یا بالواسطه است قایل اینجا مجهول گذاشته چه دلیل است که قایل این خدا است **جواب** بدلیل سوره
بقره قایل این قول خاص خدا است بر لسان موسی چه در سوره بقره و اذ قلنا است و نون کبریائیت دال است که این قایل خدا است **اما ایراد قیل**
بصیغه مجهول مع اسناد و الیه تعم برسنن و عادة شان جبروتیت و برای استغنا از تصریح قایل و برای تعلیم اسم قایل و برای تفریق با بین عبارة
سوره بقره و اینجا و برای تشدید در توبیخ و تقریع ایشان میباشد **بحث ثالث** اسکنوا هذه القریة این خطاب اسکنوا و اینجا بمعنی تقریر و تثبیت و
تسکین فیهمی و مقامی بخلاف حرکة میباشد **و مراد قریه** بالجمله خلافی کردند **نزد** جمعی خاص بیت المقدس است **نزد** بعضی اریحا است **نزد** بعضی
اریحات **پس** آنچه منقول قول است این است که ای بنی اسرائیل ساکن شوید باین قریه و بلد را **اشکال** در این آیه از بدایة الی نهایة آن اشکالات اند
اشکال اول در اینجا باختفاء قایل قیل و در سوره بقره و اذ قلنا بصیغه معلوم اسناد قول به نفسه کرده و سببش در جوابش بحال شنیدی **اشکال ثانی**
در سوره بقره ادخلوا هذه القریة و در اینجا اسکنوا هذه القریة چرا منافی یکدیگر فرموده چه دخول مستلزم سکون نیست و سکون مستلزم دخول است **جواب**
در اینجا تنافی نیست چه اولا لفظ ادخلوا من باب اذن دخول **و ثانیا** اسکنوا بعد دخول حکم بتقریر و تسکین در خانه و بلد میباشد **پس** حاصل از ادخلوا
اسکنوا اجمعا چنین میشود که ای بنی اسرائیل بعد دخول ساکن در آن بلد شوید یعنی اوطن قرار بدهید **یا** خطاب ادخلوا **و** خطاب اسکنوا امر و حکم بوجوب
اعیانی یا منها بود که سکنی مادام بقاء ایشان بکنند **یا** اباحت و اطلاق و اجازة بود **پس** من باب تحلیل الانتفاع منه بغیر تملیک الاصل میباشد **پس** من باب
تملیک الملک باشد در آن هر دو وجه محتمل اند **و اول الوجه** متجه بجهت خطاب ادخلوا **و** اسکنوا بود بعد آن فکلوا میباشد ثم الله اعلم **بحث رابع**
و کلوا منها حیث شئتم بعد اذن دخول و امر بسکون دوام در آن اجازة و اباحت تام و عام بکلمات القریة است **و** ضمیر منها راجع الی القریه میباشد یعنی ای بنی
اسرائیل و شما بخورید جمیع میوه و ارالقریه را از جمیع اقسام فواکه و ثمار و زروع و حبوب و بقول و تره و خیار و سیر و پیاز و امثال اجناس اینها هر وقت از اوقات
لیالی و نهار از هر جا و هر مقام و هر بقعه آن ملک و ممنوع از بعض دون البعض نیستید **اشکال** در سوره بقره بلفظ فکلوا مع الفا **و** در اینجا و کلوا بالواو چرا
فرمود **و** فرق در بین فا **و** واو چیست در اینجا **جواب** ان الفاء یستعمل غالبا للتفریع او للتعقیب و فیهما التعقیب بخلاف الواو فانها لا تکون
للتعقیب فالفرق واضح بان الدخول حالة مقتضیة للاکل لا جلد عقیبه فحسن دخول الفاء للتعقیب و لما کانت السکنی حالة استمراریة حسن دخول
الواو و عقیب السکنی فیکون الاکل حاصلا متی شاؤا و این شاؤا بدانکه کلمه فا غالبا برای تعقیب و تفریع میباشد **پس** در اینجا برای تعقیب است بخلاف
واو که او برای تعقیب نمیباشد **پس** فرق واضح شد چه دخول در بلد و دار مقتضی اکل میباشد لهذا الفا لتعقیبه در اینجا ذکر کرد این دخول فا نهایت مرتبه
حسن است **و اما** سکونت که حالت استمراریه است لهذا دخول واو عقب سکنی حسن است پس اکل اشیاء هر وقت و هر جاکه بخواهند حاصل میشود **و ایضا**
قیل الفرق ان الدخول حالة مخصوصة یحصل بوجود بعضها و ینعدم فانه انما یکون داخلا فی اول دخوله و اما ما بعد ذلک فیکون سکونا لا دخولا **و** اذ ثبت
هذا فنقول الدخول حالة منقضیة زائلة و لیس له استمرار فلا جرم یحسن ذکر فاء التعقیب بعده فلهذا قال ادخلوا **و اما** السکون فحالة مستمرة باقیة
فیکون الاکل حاصلا معه لا عقیبه فظهر الفرق بینهما **بحث خامس** در اینجا بغیر رغدا **و** در سوره بقره رغدا چرا فرمود **و** رغدا بمعنی عیش فراخ
و واسع میباشد **جواب** ان الاکل عقیب الدخول یکون الذ لان الحاجة الی ذلک الاکل کانت اکمل و اتم و لما کان ذلک الاکل الذ لا جرم فیه قوله
رغدا **و اما** الاکل حال سکون القریة فالظاهر انه لا یکون فی محل الحاجة الشدیدة ما لم تکن اللذة فیه متکاملة فلا جرم ترک قوله رغدا فیه تحقیق
اکل عقب دخول لذیذتر میباشد زیراکه حاجت بسوی اکل اکمل و اتم است و هرگاه آن اکل لذیذ بود لا جرم در آن لفظ رغدا اطلاق شد **و اما** اکل بحال سکونت
در قریه پس بظاهر در محل حاجت شدید نمیشود مادام که لذة در آن کامل نباشد پس باینجهة لا بد از ترک قول رغدا اینجا فرمود **بحث سادس** و قولوا
حطة و ادخلوا الباب سجدا **و** حطة بمعنی طلب قبول خطا و حطة در لغت بمعنی وضع و انزال رحل و بار و و بال میباشد **پس** یعنی اینکه بگوئید شما بنی اسرائیل

جواب اشکال اول در سوره بقره بصیغه معلوم ... جواب اشکال در سوره بقره فکلوا مع الفا و اینجا وکلوا با واو چرا فرمود

بریزد بینداز جمیع گناهان ما را **و** داخل شوید در دروازه بیت المقدس یا بدروازه **اریحا** یا بدروازه **ایلیا** بحالیکه سجده و خضوع کننده بیند باشید **اشکال**
در سوره بقره برعکس این تنظیم و تاخیر و تقدیم الفاظ یعنی وادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة چرا گفته و تنافات بین است **جواب** ولا منافاة فی ذلك
لان المقصود من ذلك تعظیم امر الله تعالی واظهار الخضوع والخشوع لہ فلم یتفاوت الحال بسبب التقدیم والتاخیر یعنی منافاتے در آن دو عبارة قرانے
در جانیست چه اصل مقصود از ذکر این تعظیم امر الہی و اظہار خضوع و خشوع مرایشان را پس احوال بتفاوة عبارتین نمیشود **جواب ثانی** غرض اقصی
درین ایجاد قوم در داخل باب بود **و** درخواست کنند حط اوزار و وبال خواه قبل از سجده خواه بحال سجده خواه بغیر سجده **فالمراد** امر التخییری لهم فهذا تنبیه علی
انه یحسن تقدیم کل واحد من هذین الذکرین علی الاخر فلم یتفاوت الحال بحسب التقدیم والتاخیر یعنی غرض اصلی و عار حطة گفتن و سجده کردن است
خواه تقدیما بود قوع و بعمل بیارید یا تاخیر یکدیگر بتفاوة این تفاوة حال نمیشود **سوال** لفظ حطة ایا بلفظ بلفظ حطة عینا واجب بود یا آنچه هم معنے آن چون
اغفر لنا یا چون تب علینا باشد بعوض آن کافی بود و ایا در سجده قول حطة بجای ذکر واجب بود یا سجده بر خاک بغیر ذکر آن واجب بود **و** قول حطة بغیر سجده
قبل یا بعد سجده واجب بود **جواب** درین دو قول **احدهما** عینا قول حطة ذکر سجده بر ایشان عینا واجب بود و بدلیل فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم قول ایشان
دیگر کردند **پس** برای همین درینجا و تقدیم و قولوا حطة میان ذکر و ان سجده علیحده فرموده تا بالاستقلال اینها و حکم اله بدانند یکی سجده **و** دیگری ذکر در آن
سجده خاص حطة است **پس** تقدیم و تاخیر ذکر حطة در سوره بقره **و** درین اعراف منافی و جوب آن نباشد **ثانیهما** یعنی هیچی ازین سجده **و** از ذکر آن
حطة بذاتها مقصود و واجب بود خواه قبل سجده خواه در سجده آنرا میگویند **ثانی** مختار جمعی منهم **زمخشری** و تبعه او **و** رازی و مقلدین اوست چنانچه **در**
کشاف گفته ولیس الغرض انهم امروا بلفظ بعینه وهو لفظ الحطة بل بان یقولوا بلفظ احر مستقل بمعنی ما امروا به لم یواخذوا
به کما لو قالوا مکان حطة نستغفرك ونتوب الیك او اللهم اعف عنا وما اشبه ذلك یعنی اینها مامور بلفظ عینی حطة و عین سجده نبودند **و** لکن اینها بلفظ
دیگر مستقل هم معنے حطة چون قول اغفر یا تب یا نستغفرك یا نتوب الیك یا اعف عنا میگفتند البته ماخوذ نشدند **اشکال** در حطة چرا رفع هست و بلفظ
قولوا حطة مقتضے نصب بود وجه رفع معلوم نیست **جواب** بدانکه در اعراب حطة مشهور قرائة رفع بتقدیر خبر مبتدا ربیاشد چون قولوا امرك حطة **و** قرائة
حطة نصب وارد چه اصل نصب است یعنی قولوا حط عنا ذنوبنا حطة **و** همین قرائة ابی هست **در کشاف** گفته حطة فعلة من الحط کالجلسة والرکبة
وهی خبر مبتدا محذوف ای مسئلتنا حطة **او** امرك حطة **و** الاصل النصب بمعنی حط عنا ذنوبنا حطة **و** انما رفعت لتعطی معنی الثبات کقوله **صبر**
جمیل فکلانا مبتلی **و** الاصل صبرا علی تقدیر صبر صبرا **و** قرء ابن ابی عبلة بالنصب علی الاصل **وقیل** معناه امرنا حطة ای ان نحط ای نحط
فی هذه القریة ونستقر فیها **ثم قال** ولا یجوز ان ینتصب باضمار فعلها وینتصب محل ذلك المضمر بقولوا **سوال** در وادخلوا الباب سجدا
بدخول الف و لام عهد فهم میشود که مراد کدام باب معین هست **جواب** در آن هم خلاف کردند **نزد طایفه** مراد از باب باب المقدس است چه بنی اسرائیل تا مراجعت
در بیت المقدس داخل نشده بودند **و** عند المراجعت و نزد اراده دخول اینها به بیت المقدس مامور گردیدند اول سجده بکنند و لفظ حطة عینا **یا** هم معنے آن در آنوقت بگویند
نزد بعضے کما قیل هو باب القبة التی کانوا یصلون الیها وهم لم یدخلوا بیت المقدس فی حیوة موسی فامروا بالسجود عند الانتهاء الی الباب شکرا
لله تعالی و تواضعا له یعنے مراد باب ازین باب قبه بیت المقدس هست که بسوی او نماز میخواندند و قبله اینها بود و نزد انتها آن باب رسیده سجده بکنند و حطة بگویند
چه ایشان در زندگی موسے داخل بیت المقدس نشده بودند **و** ایشان مامور بسجده نزد آن باب گردیدند بطور شکر و تواضع برای خدا **و بقولی** آن باب
اریحا از قریهای شام بود و بسجده مامور گردیدند نزد دخول ایشان بآن قریه بطور شکر بعد از مراجعت از وادی تیه **و بقولی** آن باب باب **ایلیا** بود
و بقول جمعی مراد ازین سجده انحنا و خول آن باب بانحنا بکردن و بدن کسی خاضع و خاشع چون متواضعان بالتعظیم قایل بقول حطة بوده باشیم
و بقولی آن باب بلند نبود بلکه پست تر از همه ابواب بود **و** اینها مامور گردیدند که ایشان داخل بباب بر زانوها قعود کرده سر و گردن نگون و خم داده بدن
و کمر بخشوع حطة گویان داخل شوند **تبصره و تذکره** نزد طایفه دیگر وقتیکه قوم از اکل من و سلوی عاجز شده تبدیل آن بیقلها و قثائها و فومها
وعدسها و بصلها خواستند و اینها مامور گردیدند باهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم **پس** ایشان از وادی تیه مراجعت بسوی مصر کردند **و** موسی و هارون
مامور گردیده بودند که شما هر دو برادر در مصر خانه خود در میان و چهار دور آن بیوت قوم خود ساخته و شما هر دو برادر خانه خود را قبله قوم خود بگردانید و شما اقامة
صلوات خود در آن کرده باشید قوم شما خانه شما را قبله نمازهای خود بگردانند پس نزد مراجعت ایشان از وادی تیه بمصر آمدند خانه هارون را قبله گردانیدند

نکلنه خوندند

نماز خوانند و وقتیکه بشام آمدند بیت المقدس را قبله گرفتند نزد دخول بباب هر دو مامور گردیدند که در سجده حطة گویان باید باشند و همین مروی در بسیاری
احادیث بطرق اهل سنت و امامیه هست و بالطور نمونه کانه از انبار حبه از سوی تیمن و تبرک در اینجا ضبط میکنیم **ابن مغازلی** از حذیفه بن اسید غفاری نیز
روایة کرده مشتملبر اینکه رسول خدا صلعم پیغام فرستاد بسوی ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر صحابه تا مسدود گردانند ابواب و دروازهای خانهای خود را که بسوی
مسجد رسول خدا مفتوح گذاشته بودند و علی را فرمود که در تو بجای خود باز و باقی باشد و چون بر رسول خدا شکایة صحابه و قرابه در سد ابواب همه اینها سوای
یک باب علی رسید آنحضرت اصحاب را طلبیده خطبه خواندند و فرمودند والله ما اخرجتهم او اخرجتکم و لا اسکنته ان الله عز وجل اوحی الی موسی و اخیه ان تبوّءا
لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و اقیموا الصلوة و امر موسی ان لا یسکن مسجده و لا ینکح فیه و لا یدخله الا هارون و ذریته و ان علیا منی
بمنزلة هارون من موسی یعنی قسم بخدا من برنیاوردم شما اصحاب را و اینها از مسجد و ساکن نساختم او را یعنی علی را در آن مسجد بلکه بتحقیق خالق وحی کرده بود بموسی
و برادرش که جا بسازید و بنا کنید شما هر دو برادر برای قوم خود در بلد مصر خانها را و بگردانید خانهای خود را قبله و برپا دارید نماز را و برپا دارید شما افراد
خود و امر کرد موسی را ساکن در آن مسجد نشود احدی و وطی زنان نکند در آن و داخل در آن مسجد نشود و نباشد سوای هارون و ذریة او و بتحقیق علی از من است
نزد من منزلة و مرتبه هارون دارد که نزد موسی داشت و همین روایة را عینا **ابن شهر آشوب** از ائمه حدیث اهل سنت از سی نفر اجله صحابه چون زید بن ارقم
و سعد بن ابی وقاص و از سعید خدری و ام سلمه و ابو رافع و ابو الطفیل از حذیفه و ابو حازم از ابن عباس و از ابن عمر و از حضرت باقر و از حضرت
رضاء و غیرهم کثیری بلا تفاوة نقل کرده اند **حافظ ابوبکر** یا در مناقب عباس از عبد الله عباس روایة کرده که حضرت رسول بعلی ابن ابیطالب
فرمود ان موسی سئل الله ان یطهر مسجدا و لا یسکنه جنب و لا ... الا هو و هارون و انی سئلت الله ان یطهر مسجدی لک و لذریتک **احمد**
در مسند از زید ارقم روایة کرده که پیغمبر کل اصحاب را فرمود سدوا هذه الابواب الا باب علی یعنی ای اصحاب دروازهای خود را از جانب مسجد همه بسته سازید
سوای علی پس صحابه بشکایت در باب سد ابواب اینها خاص سوای فتح باب علی پس حضرت رسول بعد سماع خبر این شکایة بر منبر رفته خطبه مشتملبر
حمد و ثنا ادا کرده فرمود اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال قائلکم والله ما سددت شیئا و لا فتحته و لکن امرت بشیئ فاتبعته یعنی
فرمود اما بعد بتحقیق من مامور گردیدم در بستن کنانیدن این ابواب غیر از دروازه علی پس گفتند قائلین شما بخدا قسم من نه بستم در احدی را و نه گشادم در علی را و لکن
من مامور گردیدم بشیئی پس پیروی او کردم **نسائی** در خصایص **خوارزمی** در مناقب و **ابو نعیم** در حلیة و منقبة المطهرین و **صاحب** بلاذری
و احمد در مسند و **ابن مغازلی** و **ابو یعلی** در فضایل خود از جابر و از سعید خدری و ابو رافع و ام سلمه و حضرت امیر و از عمر و ابن عباس و عبد الله
ابن عمر و شعبه و حذیفه و سعد بن ابی وقاص و زید بن ارقم و معاذ بن جبل و از جم غفیر روایة کردند قال النبی صلعم یا علی لا یحل لاحد ان یجنب
فی هذا المسجد غیری و غیرک **و زاد** الشافعی ابو یعلی فی حدیث الخدری غیری و غیرک و غیر ذریتک یعنی حاصل آنکه ای علی حلال نیست برای احدی از قرابه
و صحابه من و امت تا قیامة که جنب سازد در این مسجد سوای من و غیر از من و غیر از تو و غیر از ذریة تو **هذا** جمیع هم شافعی از فقهای تجویز کرده اند وطی زوجات خود در
مسجد نبی خاص علی و ذریة علی را **اقول** ذریة علی محمول میشود بر ایه مطهرین که اینها مطهر اند عموم اشتعال کلی ... مشهور اند **تنبیه** بدانکه جمعی از ائمه
محدثین مفسرین در تاویل این آیه کریمه با احادیث کثیره روایة کرده اند که برای بنی اسرائیل چنانکه باب حطه محل امتحان بود همچنین باین امت محل ابتلاء و امتحان
اهل بیت نبوة و عصمة باب حطه و محل امتحان بودند چنانچه در **فرائد السمطین** با سانید مشایخ خود ابراهیم حموینی شامی که از اجله محدثین متاخرین اهل سنت
است از سعید خدری روایت کرده قال سمعت رسول الله یقول انما مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق **و انما**
مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له یعنی سعید خدری فرمود که شنیدم حضرت رسول میفرمود جز این نیست که مثال اهلبیت
من در این هست مثال سفینه نوح هست هر که در آن کشتی سوار شد او نجاة یافت از غرق و هر که تخلف از آن کرد غرق شد **پس** هر که بر این کشتی اهلبیت
طهارة من سوار شد او در دنیا نجاة از بحر ضلالت یافت و هر که از این کشتی من تخلف کرد او در بحر هلاکت ابدی افتاد و غرق شد **دیگر** پیغمبر فرمود جز این
نیست مثال اهلبیت من در شما امت مثل باب حطه در بنی اسرائیل است هر که داخل در این باب حطه اهل من شد با اعتقاد و تصدیق او مغفور له میگردد
صواعق ابن حجر هم در ذیل آیه سابعه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم حاصل آنکه خلیل پیغمبر خود فرمود که خدا عذاب نمیکند امتی را که تو در آنها
بباشی **ابن حجر** بعد ایراد آن فرمود اشار صلعم الی وجود ذلک المعنی فی اهل بیته و انهم امان لاهل الارض کما کان هو صلعم امانا لهم

احادیث بسد ابواب صحابه سوای باب علی علیه السلام

قوله صلعم مثل اهل بیتی ... مثل باب حطه فی بنی اسرائیل

فی ذلک احادیث کثیرة و بالجملة بعضها آنحضرت پیغمبر صلعم اشاره بسوی همین معنی در اهل بیت طاهرین خود فرموده که بدرستی و تحقیق اهل بیت من امان و امن اند
از نزول عذاب الهی مر اهل زمین را چنانچه آنحضرت بذات مبارک خود امن و امان بود مر اهل زمین را و در این باب بالمعنی بسیار احادیث وارد اند
بعض و پاره از آنها پس در اینجا سه قسم احادیث در ذیل این آیه سابعه ثبت کرده **اول الاقسام** قال ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان
لاهل السماء و اذا ذهب اهل بیتی عن الارض جمیعا اذهب اهل الارض جمیعا **و فی اخری** فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء **و اذا ذهب**
اهل بیتی ذهب اهل الارض یعنی پیغمبر صلعم فرموده تحقیق اهل بیت من امان اند برای اهل زمین چنانچه ستاره های امان اند مر اهل آسمان را و قتیکه اهل بیت من از کل
از زمین بروند اهل زمین در آن وقت هم بروند همه ها و همین از مرویات احمد در مسند است **و حاکم** مع التصحیح بر شرط شیخین روایة کرده النجوم امان لاهل الارض
من الغرق **و** اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس یعنی اهل بیت من امن اند امان برای
اهل زمین اند از غرق شدن **و** امان اند برای امت از اختلاف **پس** وقتیکه بمخالفت آنها اختلاف کند قبیله و قومی از عرب **پس** آنها میگردند حزب
جنود و لشکر ابلیس **ثانی اقسام** انما مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی **و فی** مسلم و من تخلفت عنها غرق **و فی** روایة هلک یعنی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده جز این نیست اهل البیت من مثل سفینه نوح در طوفان خلاف و ضلالة هر که سوار شد در کشتی نوح از طوفان آب و از غرق در آن
نجاة یافت **و همچنین** هر که در این کشتی اهل بیت من سوار شد یعنی باعتقاد تمسک کرد هر آئینه او نجاة یافت از غرق شدن در بحر ضلالة **و** هر که تخلف کرد و آنها
غرق و هلاک شد **صاحب فصول المهمة** از ابوذر غفاری روایت کرده انی سمعت رسول الله صلعم مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها زخ فی النار ثم قال صلعم اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الرأس من الجسد و مکان العینین من الرأس و لا یهتدی الرأس الا بالعینین حاصل
آنکه بعد ذکر آنکه هر که از سفینه آل من روگردانید او در نار کشیده میشود فرموده اهل بیت من بجای سر از جسد خود و بجای دو چشم خود در سر بگذارید چه اهتدی سر ره
نمی یابد مگر بدو چشم خود **تذکره** این حدیث سفینه هم از اجلاء احادیث متواتره در مسانید ائمه حدیث اهل سنت ثبت و ضبط است قطع نظر از مرویات امامیه
هر که بخواهد که احادیث مجتمعه خاصه و عامه متکاثره باب سفینه معاینه کند البته کتاب مستطاب **غایة المرام** رئیس المحدثین آقا سید هاشم بحرینی **و کتاب**
المناقب ابن شهر آشوب بلکه در این اسماء رواة را جمع کرده ملاحظه نماید **ثالث اقسام** قال رسول الله صلعم انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة
فی بنی اسرائیل من دخله غفر له ثم قال ابن حجر و فی اخری غفر له الذنوب یعنی حضرت رسول صلعم فرموده است جز این نیست مثال اهل بیت من در شما
صحابه و امت الی القیمة مثل و مماثل باب حطه بنی اسرائیل است که مرد و زن ایشان کلهم مامور بوجوب عینی گردیده بودند بدخول در باب حطه همچنین شما هم
کلهم مامور گردیده اید بدخول بباب حطه اهل بیت عصمة و طهارة من **و** هر که از آنها در آن باب باعتقاد و تصدیق کامل داخل آن شده ممتحن بالایمان گردیده
مغفور الذنوب جمیعا خواهد شد قطعا **و خبر دیگر** ایضا از همین **صاحب صواعق** نقل کرده اند که در جای دیگر صواعق ایضا ایراد کرده **قال**
صلعم علی باب حطة من دخل فیه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا یعنی پیغمبر فرموده که علی باب الحطه بنی اسرائیل در این امت است هر که داخل
باعتقاد باین باب حطه علوی صلعم شد او مومن کامل ممتحن بالایمان است **و** هر که خارج از آن باب شد او کافر است **مبحث سابع** نغفر لکم خطایاکم
این وعده قطعیه است بقوم موسی که آنانکه داخل باب حطه حطه گویان یعنی داخل در مسجد سجده کنان و در سجده دعاء مغفرت ذنوب خواستند جمیع گناهان
گذشته آنها مغفور خواهد شد **و** جزم نغفر بجهت وقوع جواب صیغه امر ادخلوا میباشد **سوال** این وعده مغفرت خطایای آنها آیا منحصر بر دعای حطة بالانفراد
یا بر سجده بدخول و در درون باب یا معا بر هر دو منحصر بود **جواب** ظاهر عبارة سوره بقره مقتضی است که غفران ذنوب شان بر هر دو معا بود **مبحث**
ثامن سنزید المحسنین یعنی علاوه بر وعده نغفر لکم سنزید المحسنین میباشد یعنی ما زود زیاد میکنیم احسان خود فاعلین احسان را **سوال** در سوره
بقره و سنزید بود و پس این دلالة داشت که غفران ذنوب بمذنبین و احسان زاید بفاعلین احسان میکرد سقوط واو عاطفه در اینجا بطریق باقیل **و یا** بعدهم
ندارد پس این سنزید بکدام واو داده **جواب** بدانکه اسقاط واو در اینعبارة مخل نمیباشد زیرا که اینجمله استینافیه است مرتب بر تقدیر قول قایل سایلی که شی
از اخبار بغفران بشود کانه قیل و ماذا بعد الغفران فقیل فی جوابه سنزید المحسنین **جواب ثانی** محتمل آنکه جمله نغفر لکم وعده غفران بخاطئین بود
و اینجمله سنزید در جواب سائل که و من لم یکن خاطئا فما له فقیل فی جوابه سنزید المحسنین فی ثواب احسانه لعدم عصیانه یعنی سایل گویا میپرسد که آنکس
که خاطی و عاصی نبوده پس برای او چه میباشد جوابش داده که ما زیاد میکنیم ثواب فاعلین و عاملین احسان را بجهت عدم عصیان ایشان **مبحث تاسع**

فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم یعنی پس تبدیل کردند آنانکه ظلم کردند یعنے آنانکه عمل معاصی از انها میکردند گفتند قولی دیگر را که غیر القول
که گفته شده بود مر ایشان را که بگویند آنرا یعنے اشرار بنی اسرائیل که گفته شده بود که عند الدخول من الباب در سجده دعا بکنند و مغفرة خود از معاصی خود
بلفظ حطة یعنے بپوش و بیامرز بار گناهان ما بگویند و ایشان تبدیل کردند آن قول را بقولے غیر آن و مفسرین بالجملہ متفق اند آن قول مبدل حنطة
لنا بود **اشکال** عرب نبودند که حنطة لنا یعنے گندم بده مارا گفتند **جواب** چونکه انها عبرانی لسان بودند و ترجمه آن بعربی حنطة است و جمعی گفتند
قالوا یا النبطیة حطا سمقاثا یعنون به حنطة حمراء استخفافا بامر الله تعالی و استهزاء بموسی یعنی بایشان بلسان نبطیه حطا سمقاثا گفتند که معنیش گندم
سرخ رنگ باشد و غرض شان استخفاف بخدا و استهزا بموسی بود و **نقولی** گفتند حنطة فی شعیرة **در کشاف** نقل کرده عدلوا عن طلب ما
عند الله الی طلب ما یشتهون من اغراض الدنیا یعنے ایشان عدول کردند از طلب آنچه عند الله بود و بسوی آنچه خواهش و شهیات نفسانی انها از
اغراض دنیا بود **بحث عاشر** فارسلنا علیهم رجزا من السماء بما کانوا یظلمون **بدانکه** رجز بکسر اول یعنے عذاب هلاکت است و **بفتحتین** نوع
اشعاری هست متضمن مدح و فخر که عند المقابله وقت مقاتله یکدیگر در مدح بنفس خود میخوانند **پس** ما ارسال کردیم یعنی فرستادیم بر ایشان عذاب هلاکت
در دنیا تعجیلا از جهت آسمان بسبب آنچه ایشان ستم بر نفسهای خود باقسام افعال معاصی میکردند و **فا** اینجا تعقیبی **و با** سببیه هست یعنی پس در آخر بسبب
اعمال معاصی و خلاف رفتار و گفتار الهی رفتار و گفتار بوکردار میکردند لهذا مستحق بنزول عذاب الهی تعجیلا فی الدنیا گردیدند **ابن زید** گفت آنانکه حنطة
حمراء فیها شعیرة گفتند بیست و چهار هزار آدم از انها دفعة بطاعون یکجا یکوقت مردند و همه انها کبرا و بزرگان بودند **سوال** در سوره بقره لفظ انزلنا و اینجا
ارسلنا چرا فرمود **جواب** معنی ارسال و انزال هر دو از علو الی سفل میباشد برعایت تکرار یک مطلب بالجمله بتفاوة یسیر مع تقارب المعنے بالفاظ مختلفه رفتار کرد
او میباشد **امّا فرق** این دو لفظ علی قول و هو ان الانزال لا یشعر بالکثرة **و** الارسال یشعر بذلک فکانه تعالی بدأ بانزال العذاب قلیلا **ثم**
ارسله کثیرا یعنے انزال مشعر بکثرت نمی باشد **و امّا** ارسال مشعر بکثرة است گویا او تعالی در بدایت تنزیل عذاب قلیل **پس** ازان تکثیر دران کرد **و** مماثله این فایت
تعلقه در فانجرت بکثرة میباشد **سوال** در سوره بقره بما کانوا یفسقون **و** در اینجا بما کانوا یظلمون چرا فرمود و در این چه فرق است **جواب** چونکه هر عاصی
ظالم هست **و** هر ظالم بفعل ظلم فاسق **و** هر فاسق خارج از طاعة است پس فاعل من حیث البدایة ظالم **و** من حیث النهایة است لهذا بهر دو وصف انها ذکر کرده
تم الله تعالی بمراده اعلم **تنبیه** این دلالة بر دو چیز وارد **اوّل** بهما در دعا که مقال لسانی هست اثری عند الله در عفو ذنوب هست **پس** قول استغفر الله **و**
اتوب الیک و تجاوز عنی **و** حطّ وزری و امثال این اقوال محسوب در توبه هست کما قال تعالی و استغفروا الله ای فاطلبوا المغفرة **و** توبوا الیه ای بعد ندامة القلب
وقولوا باللسان و اتوب الیه **سوال** ایا مع العلم یعنے این کلمات اثر هست **و** بغیر آن چنانچه آدمی این الفاظ میخواند المعنے این میداند چون مردمان
کوهی و این نواحی **جواب** اصح آنست که موثر در عفو و ثواب میباشد هر چند معنی استغفار ندانند ثم الله اعلم **ثانیهما** این آیه دلالة دارد بر بطلان مزعوم جبریه
که عباد فعلی و قولی عملا ندارند چه او سبحانه اسناد افعال و تبدیل اقوال و اعمال بقوم موسے کرد **و** فارسلنا علیهم رجزا **با** بفا جزائیه **و** بما کانوا یظلمون **و** بباء
سببیه ذکر فرمود **و** اگر فعل و قول از انها باراده خود انها نمیبود البته اسناد آن بسوی ایشان افترا و بهتان بر انها بود **و** بر تعالی اطلاق کذب و بهتان و افترا اصلا
جایز نیست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا

قوله تعالی وَاسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ ترجمه این آیه واحده

یعنے وای محمد بپرس قوم یهود را از خبر دهیکه بود او بیش روی و نزدیک یاے سمندر و میگویند که آن دیه **مقنا** نام و آشتنیان ...

جواب اشکال عرب نبودند که حنطة لنا یعنے گندم گفتند ...
بجواب سوال در سوره بقره انزلنا و اینجا ارسلنا فرمود

ایلة بود و بقولی میان مدین و طور بود **امّا** آن بحر از ساحل طبریه بوده و قیتیکه در میگذشتند تجاوز میکردند مردم آن قریه از حدود و احکام و اوامر و نواهی
الهی یا در روز شنبه که تعظیم آن بر ایشان بود و ترک صید ماهی مامور به جوب علیهم کلهم عموما بوده وندهنگا میکه میآمدند ایشانرا ماهیان ایشان یعنی ماهیان در بحر ایشان بروز شنبه
ایشان که منهی ایشان در آنروز خاص صید ماهی اخذ آنها بود ظاهر و علانیة بکثرت بر می آمدند و میرفتند بر روی آب و سرهای خود اکثر مینمودند **و** روزیکه عمل سبت
نیکردند یعنی شنبه نبود یعنی در غیر شنبه از یکشنبه تا شام جمعه ماهیان در بحر ایشان مثل آنروز شنبه نمی آمدند خالق میفرماید همچنان ما میآمودیم و ابتلا و امتحان میکردیم ایشانرا
بانچه ایشان از طاعة الله خارج میشدند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** سوال بالهمزه در اصل بمعنی طلبیدن و درخواستن و دریافتن و از اینجا
است او بثبت سؤلك یا موسی از سئل یسئل عن کذا و بکذا سؤالا و تسئالا و مسئلة و تسئالا و سئالة فهو سایل وکذا مسئول **در مصباح** گفته سئلت الله
العافیة ای طلبتها سؤالا و مسئله **و** جمعها مسایل بالهمزة **و** جمع سوال اسئولة و اسئله چه القاء همزه و ابدال آن بالف هر دو جایز چون سال یسال سل من باب
خاف یخاف خف **در علم صرف** تعلیل و تصریف آن ثبت و ضبط است **بحث ثانی** واسئلهم انخطاب هم بحضرت حقیقی مرتبت است یعنی ای محمد بپرس
و خبر بگیر از احبار و اعلام معاصرین یهود خود **و** این سوال توبیخ و تقریع و تفریح بر ایشان بود **و** این سوال من باب التجهل و لاعلمی انحضرت نیست بل انجاست
از خفایای علوم است که بر اکثر ایشان این احوال مستور و غیر معلوم بوده است الا احبار سین و راسخین ایشان آن عالم بودند **سوال** این و اسئلهم بر چه عطف است **جواب**
انجمله مستانفه و بیان تصدیق یهود است که در عهد داود و بنی معاصی بجز آن بصید ماهی در روز شنبه که ممنوع بود و مسوخ گردیدند **پس** انعطف بر مقدر واذا قیل لهم
واسئل المعاصرین من الیهود سوال توبیخ لم مسخ اهل القریة بالقردة والخنازیر **اشکال** هرگاه انحضرت عالم باحوال اهل قریه بود پس چه از احبار یهود از احوال
آن قریه سوال کرد تحصیل حاصل باطل **و** تجاهل از معلوم بر انبیا چگونه جایز باشد **و** از این سوال چه مقصود و غرض است **جواب** در این سوال فواید صحیحه است یکی
یاد آوری یهود که باسلاف ایشان بسبب تعدی ایشان خالق چه سلوک کرد **و** صور نوعیه ایشانرا تبدیل بصورت دیه و دنیه قبیحه بوزینه کرد **دوم** اخبار و اعلام ایشان بود
بان ذلک مع کونه من علومهم الخفیة التی لا یقف علیها الا من مارس کتبهم وقد احاط به النبی خبرا **و** اذ لیس ذلك بالتلقی من کتبهم لانه علیه السلام کان
بمنزل عن ذلك لانه کان امیا **و** لا تلمذ احدا من العلماء ابدا علم جزما قد ثبت انه علیه السلام قد وقف و علم خفایا احوالهم الاسلاف و قرونهم الخالیة
بالوحی الصریح الالهی لاجل ذلك لا یمکن لهم الانکار عن هذا الاخبار یعنی و در اعلام اخبار است که از علوم خفیه مستوره که عارف و واقف بر آن از خود ایشان بود مگر
آنکس که راسخ و حاذق و ماهر کتب ایشان بود **و** پیغمبر ما محیط همه احوال و اخبار ظاهر و باطن ایشان بود و بایشان اعلام و اخبار کرد بان **و** علم انحضرت به تعلم و
تلقی کتب ایشان نبود و از این حال معزل بود زیرا که امی لا سواد و لا یقرء بود **و** تلمذ احدی از علماء اصلا مدة العمر هم نکرد زیرا که او نه از مکه برامد **و** نه در مکه احدی
از علماء اهل کتابین بوده **پس** مع هذا الحال لاجرم قطعا ثابت شد که وقوف و علم خفایای احوال اسلاف یهود و نصاری و از قرون ماضیه مفصل بوحی
الهی حاصل شده برای همین ایشان را مجال انکار از اخبار ممکن نشد **چنانچه در کشاف** گفته وهذا السؤال معناه التقریر والتقریع بقدیم کفرهم وتجاوزهم
لحدود الله والاعلام بان هذا من علومهم التی لا تعلم الا بکتاب او وحی فاذا اعلمهم به من لم یقرء کتابهم علم انه من جهة الوحی **و** نظیره همزة
الاستفهام التی یراد بها التقریر فی قولك أعلمتم فی السبت یعنی و این سوال پیغمبر از احبار معاصرین یهود بطور تقریر و تقریع بقدیم کفر ایشان و تجاوز ایشان برای
حدود محدود الله **و** اعلام و اخبار بانکه این اعلام از علوم ایشان بود که آنرا احدی نمیدانست مگر بکتاب و وحی **پس** هنگامیکه بایشان اعلام کرد بان حال مخفی و مکتوم
ایشان آنکس که کتب ایشان اصلا نخوانده و ندیده و نشنیده بود علم قطعی حاصل شد که آن اخبار و اعلام بغیب من جهة الوحی بود **پس** محمد امی نبی برحق و صادق من الله
مبعوث الی کل الخلق بود یقینا **و** همچنان **در تفسیر کبیر** گفته وانما المقصود من ذکر هذا السؤال احد اشیاء یعنی مقصود و مطلوب از این
سوال پیغمبر از احبار معاصرین احد اشیا بود **الاوّل** ان المقصود من ذکر هذا السؤال تقریرا انهم کانوا قد اصروا علی هذا الذنب القبیح والمعصیة الفاحشة
تنبیها علی ان اصرارهم علی الکفر بمحمد **و** بمعجزاته لیس شیئا حدث فی هذا الزمان بل هذا الکفر والاصرار کان قدیما حاصلا فی اسلافهم الخالیة
یعنی اوّل آنکه مقصود از ذکر این سوال تقریر و تثبیت بر ایشان است که این طایفه همیشه بر چنین ذنوب میکردند خصوصا این ذنب عظیم و معصیت فاحشه این
تنبیه است بر انکه اصرار ایشان بر کفر به نبوة محمد **و** با معجزات انحضرت شی حادث جدیدی در این زمان ناشی از ایشان نشده بلکه این کفر و اصرار از قدیم در اسلاف
ایشان مستمر جاری و ساری بوده باشد **و الفایدة الثانیة** ان الانسان قد یقول لغیره هل تعرف هذا الامر کذا و کذا لیعرف بذلك انه محیط بذلك
الواقعة الخفیة **و** غیر هذا ذا اهل عن دقایقها و لما کان النبی رجلا امیا لم یتعلم علما و لم یطلع کتابا **ثم** انه بعد ذلك العین کر هذه القصص علی وجهها

من غیر تفاوت

وسیرهم ... منزل دوم

بحث بیان سوال و اسئلهم ... بحث بر حفظ

جواب اشکال الحضرت علم بحوال قریه یهود بانبوت اوّل ... بحث بحواب سوال الموعود

من غير تفاوة ولا زيادة ولا نقصان كان ذلك جاريا مجرى الاعجاز انتهى كلامه يعني جواب ازين سوال آنست كه انسانی که گاهی نیکو ید بغیر خود را یا
این چنین امر میدانی آیا فلانه سخن چنین وچنان است غرض ازین سوال اعلام واخبار وتعریف ومعرفی مسئول عنه است که سایل عرف وعلم محیط بالواقعیه
منقبه است وغیر این غافل وذاهل از دقایق وحقایق اصلیه آنست و چونکه پیغمبر با انکی لا یقرء بود ونزد احدی از بشر علم نیاموخته وسخن نخوانده ونشنیده ومطلع
بکتب علما نبوده معهذا ذکر چنین سالفه وقرون را که بالتفصیل علی حقیقتها ووجهها بغیر تفاوة ولا زيادة ولا نقصان نقل باعلام ملل نماید و ذکرش جاری
مجرای اعجاز میباشد پس هر عاقل منصف بعلم اليقين میداند که این خبر بوحی وتعلیم عالم الغیوب والقلوب میباشد **بحث ثالث** عن القرية التي كانت
حاضرة البحر **بدانکه** درینجا تقدیر مضاف است و آن نزد اکثر اهل القرية نزد دیگران عن حال القرية و اول اولی است یعنی وای محمد بپرس احبار
معاصرین یهود را از احوال اهل بلدیکه حاضر یعنی مجاور برکناره نزدیک قریب ومشرف بر دریای سمندر بود چه حضور نقیض غیبة وبمعنی نزدیک غیر بعید است
وبحر اسم مخصوص علم بر مجمع آب سمندر گردیده وبر انهار بدیه جاریه در زمین باسم نهر وشط وبر کوچک جوی وجدول بمخصوص شده **اما** در تعیین
قریه اختلاف دارند نزد ابن عباس آن قریه ایله بود وبروایت دیگر آن دیه مدین بود نزد زهری آن قریه طبریه شام بود نزد وهب بن
منبه هي قرية ما بين مدين وعينوني على ساحل البحر مشرقة یعنی قریه ما بین مدین وعینونا مشرف بر ساحل بحر بسیار قریب وآب زیر او بود وبقولی
ما بين مدين وطور القريه برکنار بحر شام بود ودر **لباب التنزیل** بروایة دیگر هي قرية بين مصر والمدينة والمغرب در **مدارك** همين نقل
کرده و بعد آن گفته وفي نسخة هي ايلة بين مصر والمدينة والمغرب ودر **منثور** از ابن زید آورده هي قرية يقال لها مقنا بين مدين وعينونا
وایله اشهر واکثر است در **کشاف** وکبیر ومجمع همین اسمای ثلثه قریه ایله ومدین وطبریه ذکر کرده اند **سوال** آن قریه دیه بود یا بلدی معروف
واگر بلد بود بر بلد اسم قریه چرا اطلاق کرده چه بلد اکبر واعظم از دیه وقریه است در آن ساکنین اکثر شرفا ونجبا وعقلا ودر قریه ساکنین عوام جهلا اند آنچه بلند بود دانی مردم
میباشند **جواب** جمعی مثل رازی وسعودی ونسفی وبیضاوی وزمخشری گفتند والعرب تسمي المدينة قرية وعن ابي عمرو بن العلاء ما رأيت
قرويين افصح من الحسن والحجاج يعني هذين الرجلين من المدن یعنی عرب نام شهرها وبلد ومدینه یعنی شهر را قریه یعنی دیه نهند چنانچه ابی عمرو بن علاء گفت که من
ندیدم قرويين را که افصح از حسن بصری وحجاج باشند ومراد او همین دو مرد از قری بلاد ومداين بود **واما** مطلبی که در بلاد فصحا وبلغا وعلما وعقلا مع
اعتبار اینها ساکن میباشند همچنین در دهات هم هر قسم آدم ساکن میباشد **بحث رابع** در قرائت یعدون باو عام وال اصلش یعتدون بود و از عام داده
شد تا را در دال بعد نقل حرکت دال بعین یعدون یعنی اعداد وآماده وتیار کردن آلات صید ماهی برای یوم السبت میباشد **بحث خامس** عدای
یعدو عدوا وعدوا مثل فلس وفلوس وعداء ایضا یعنی دشمنی تجاوز از حد کردن ودویدن در **مصباح** بعد این گفته وعداه بالفتح والمد ظلم وتجاوز
الحد وهو عاد والجمع عادون مثل قاض وقاضون واعتدى وتعدى مثله وعدى في مشيه عدوا وأقارب الهرولة وهو دون الجري ونحو آن
بعدو نامیده چه او از حد محبت بسوی دشمنی وعداوة برآمده ودویدن بعدو نامیده چه او رفتار تند وزیاده از عادت معتاد او میباشد **بحث سادس**
سبت نام روز شنبه که یوم الراحة برای یهود وروز یکشنبه یوم الراحة نصاری ویوم الجمعة یوم جماعة نماز جمعه واجتماع اهل اسلام در مسجد جامع برای عبادة
ادای صلوة جمعه که صلوة وسطی میباشد در **مصباح** گفته یوم السبت جمعه سبوت واسبت مثل فلس وفلوس وسبت اليهود انقطاعهم عن المعيشة
والاكتساب وهو مصدر يقال سبتوا سبتا اذا اقاموا بذلك واسبتوا بالالف ايضا لغة فيه واصل القطع میباشد در **نهایة ابن اثیر**
در معنی قول عمرو بن مسعود معاویه گفته ما تسئل عن شيخ نومه سبات وليله هبات ونوم المريض والشيخ المسن وهو النوم الخفيفة واصله من السبت
الراحة والسكون او من القطع وترك الاعمال وفيه ذكر يوم السبت وسبت اليهود وسبت اليهود تسبت اذا اقاموا عمل يوم السبت لان الله
خلق العالم في ستة ايام آخرها الجمعة وانقطع العمل فسمي اليوم السابع يوم السبت پس وجه تسمیه یوم شنبه بیوم السبت باعتبار سکون وراحت آرام
از کار وبار دنیا ومعاش میباشد **بحث سابع** در محل اعراب اذ یعدون واذ تاتیهم زمخشری در آن تجویزات وارد **اما الاول** فیجوز ان یکون
بدلا من القرية مجرورا في المحل والمراد بالقرية اهلها كانه قيل وسلهم عن اهل القرية وقت عدوانهم في السبت وهو من بدل الاشتمال
یعنی واذ یعدون جایز است که بدل از قریه محلا مجرور باشد ومراد از قریه اهل قریه است نه خود قریه کانه گفته شد که بپرس یهود را از احوال اهل قریه چه شد
ایشان را وقت تجاوز وتعدی ایشان وتعظیم یوم شنبه پس بنابرین اذ یعدون بدل اشتمال از قریه است ویجوز ان یکون منصوبا بکانت

او بحاضرة یعنی جایزست که منصوب المحل باشد باعتبار کانت یا باعتبار حاضرة البحر **واما الثانی** فنصوب بیعدون ویجوز ان یکون بدلاً بعد بدل یعنی ثانی اذ تاتیهم منصوب المحل بیعدون است وجایزست که اذ تاتیهم بدل بعد بدل باشد **سعودی** گفته واذ ظرف المضاف المحذوف وبدل منه وقیل ظرف لکانت او حاضرة ولیس بذاک اذ لا فایدة فی تقییدا لکون او الحضور بوقت العدوان **بحث ثامن** اذ یعدون فی السبت بدانکه مفسرین گفتند والسبت مصدر سبتت الیهود اذا عظمت سبتها فقوله اذ یعدون فی السبت معناه اذ یعدون فی تعظیم هذا الیوم یعنی سبتها مصدر سبت است یعنی آنکه یوم السبت یوم تعظیم یهود بود پس معنی این جمله انیست وقتیکه یهود تعدی وتجاوز میکردند از حدود محدوده خدا و مؤیدش نیز قراءة یوم سبتهم است **وبقولی** یتجاوزون حدالله فیه وما امرهم به من تعظیمه فخالفوا امر الله وحکمه بصیدالسمک فیه یعنی تجاوز وتعدی میکردند حدود محدوده یوم السبت را وبآنچه مامور بعمل دران یوم از تعظیم اوگردیده بودند پس مخالفة کردند یهود القریه امر الله وحکم بتم را بشکار کردن ماهی دران یوم سبت وحال آنکه منهی عنه صید ماهی در یوم السبت عینا بودند **وبقرائة** یُعِدّون من الاعداد فمعناه وکانوا یعدون الات الصید یوم السبت وهم مامورون بان لا یشتغلوا فیه بغیر العبادة لله والتعظیم للسبت **بقرائة دیگر** یُعِدّون بمعنی اعداد و اماده باشد پس معنیش چنین خواهد بود که یهود آن قریه آماده وتیار کردند الات واسباب وداحهای صید برای شکار واخذ ماهی در روز شنبه وحال آنکه یهود مامور بودند که اصلا هیچ شغلی درآن روز و تعظیم غیر عبادة نکنند پس بشغل عبادة اله تعظیم یوم السبت هم حاصل میشود **بحث تاسع** الشرعة بکسر اول بمعنی طریقه واضحه صحیحه ثابته میباشد از شرع یشرع شرعا وشرعة در **مصباح** گفته الشرعة بالکسر الدین **والشرع والشریعة** مثله ماخوذ من الشریعة وهی مورد الناس للاستقاء سمیت بذلک لوضوحها وظهورها وجمعها شرایع وشرع الله لنا کذا یشرعه اظهره واوضحه **والمشرعة** بفتح المیم والراء شریعة الماء یعنی شرعة بکسر شین معجمه مثلثه بمعنی دین **وشرع و** شریعة مثل وماخوذ از شریعة است **و** او مورد مردم هست برای آب گیری وآب خوری **و** برای وضوح وظهور وتقرری احکام دین مبین از جانب رب العالمین بر دست پیغمبر تسمیه آن بشرع وشریعة شده **و** جمع شریعة شرایع است **و** معنی شرع الله لنا کذا اظهار وایضاح آن میباشد **و** مشرعة بفتح میم **و** راء جای مقرر آب برداشتن وگرفتن از جوی ونهر وچشمه هست **و** طریق شارع بمعنی سلوک مردم عموما فاعل بمعنی مفعول مثل طریق قاصد بمعنی مقصود **و** جمعش شوارع است در **مجمع** فرموده والشرع اصله الظهور **ومنه** الشرعة **و** الشریعة وهو الظاهر المستقیم من المذاهب منه المشرعة والشریعة لکونها فی مکان ظاهر من النهر **ومنه** شراع السفینة لظهورها **و** شرعة ومنهج وملة **و** دین همه اینها متقارب اند بمعنی طریق وصول الی الله ورسوله میباشند **و** ازینجاست شرعة ومنهاجا ای طریقة واضحة موضوعة من الله فی الخلق علی لسان النبی وفیه الی ثواب الله تعالی **و** مصرح اینکه شرع لکم میباشد در **مجمع البحرین** فرموده والشریعة ما شرع الله لعباده وافترضه علیهم **و**قد شرع لکم بمعنی سن لکم است یعنی شریعة عبارت است از آنچه خالق آنرا وضع ومقرره کرده برای بندگان خود از فرایض واحکام دین وامر نمود بعمل آن بسوی جنت خدائی برسند **و** شرع بمعنی سن ووضع وقرار دادن طریقا للاعتقاد والعمل **و** الشارع الطریق الاعظم **و** الشارع هو النبی **و** المتشرعة علماء است در **کلیات** ابو البقا گفته الشرع فی الاصل البیان والاظهار **و** المراد بالشرع المذکور علی لسان الفقهاء بیان الاحکام الشرعیة شرع در اصل بمعنی بیان واظهار ودر عرف فقها بیان احکام شرعیه میباشد **والشریعة** هی مورد الابل الی الماء الجاری **ثم** استعیر لکل طریقة موضوعة بوضع الهی ثابت من نبی من الانبیاء **ثم قال** ذلک اسم للاحکام الجزئیة التی یتهذب بها المکلف معاشا ومعادا سواء کانت منصوصة من الشارع او راجعة الیه **و**الشرع کالشریعة کل فعل او ترک مخصوص من نبی من الانبیاء صریحا او دلالة **فاطلاقه** علی الاصول الکلیة مجاز وان کان شایعا بخلاف الملة فان اطلاقها علی الفروع مجاز **و** تطلق علی الاصول حقیقة کالایمان بالله وملائکته وکتبه ورسله وغیر ذلک **وهذا** لا تتبدل بالنسخ ولا یختلف فیها الانبیاء **و** لا تطلق علی احاد الاصول حاصل آنکه شریعة در اصل جائی ورود شتر بسوی آب جاری است **پس** از آن عاریة آورده شد برای هر طریقه موضوعه که بوضع وتقریر وتعیین الهی ثابت از احد انبیائی باشد **پس** ازین شریعة اسم احکام جزئیه هست که بان مکلف تهذیب یابد در معاش دنیائی یا در باب معاد عقبائی خواه منصوص از شارع عینا باشد **یا** راجع بسوی او **و**شرع هم چون شریعة هر فعلی یا هر ترکی یعنی امر ونهی مخصوص از پیغمبری باشد صریحا یا دلالة **اما** اطلاق شرع بر اصول دین مجاز میشود اگرچه شایع وذایع است بخلاف لفظ ملة چه اطلاق ملة بر فروع مجاز میباشد **و** اطلاق ملة بر اصول دین علی الحقیقت میشود وچون اعتقاد وتوحید الله وتصدیق صفات کمال وجلال وافعال او وبتصدیق ملائکه وکتب منزله ومجئ رسل ومعاد جسمانی ولوازم واحکام اخرویه او میباشد **لهذا** این اصول دین کل انبیاء از بدایة آدم الی محمد علیهم السلام متحد غیر مختلف است تبدیل آن بنسخ نمیشود وانبیاء هم دران مختلف فیها نمیباشند **اما** ملة براحاد اصول اطلاق نمیشود **وبعد**

بیان معنی دین و شریعة و ملت و منهج همه بمعنی طریق موصل الی الله میباشند ۱۲

گفت والشرع فى الشئ التلبس بجزءٍ من اجزائه و الشريعة ابتداء الطريق و المنهاج الطريق الواضح و الاول الدين و الثانى الدليل و عن ابن عباس
الشريعة ما ورد به القران و المنهاج ما ورد به السنة يعنى شروع بمعنى تلبس در جزئى از اجزاء شئ است و شريعة بمعنى ابتداء طريق و منهاج بمعنى طريق واضح
و روشن است و اول يعنى شريعة دين و ثانى يعنى منهاج دليل بباشد و ابن عباس فرموده بآنچه قرآن آمده او شريعة است و آنچه سنت رسول آمده او منهاج
است و بالجمله فرقى باين حاصل شد چنانچه فرض آنچه از قرآن محكم ماخوذ باشد و واجب آنچه از سنت رسول محكم گرفته شده باشد و بعد اين از امام رئيس خود
ابو منصور ما تريدى نقل كرده انه قال ما ثبت بقائه من شريعة من قبلنا بكتابنا او بقول رسولنا صار شريعة لرسولنا فيلزمه و يلزمنا على شريعته لا على
شريعة من قبلنا لان الرسالة سفارة العبد بين الله تعالى و بين ذوى الالباب من عباده ليبين ما قصرت عنه عقولهم فى مصالح دارت بهم فلو
لزمنا شريعة من قبلنا كان رسولنا رسول من قبله سفيرًا بينه و بين امته لا رسول الله تعالى و هذا فاسد انتهى كلامه **بحث عاشر** حيتان
جمع حوت و حوت و سمك و نون همه اينها اسماء ماهى مثل مترادف اند و اصل حيتان حوتان بود بجهة اشتباه تثنيه ضمه بيار بدل بكسر كرده پس واو را بكسره بدل كرده
بما قبل و او را بدل حيتان شد در مصباح گفت الحوت العظيم من السمك و هو مذكر و فى التنزيل فالتقمه الحوت و انثى نبت الحوت و الجمع حيتان
در بحرين قاموس واحوات و حوتة زياده كرده اند و حوت نيز احد بروج سماوى است و جمع نون نينان و انوان قال الفيروزآبادى و السعود
كمهت و حيتان و زنا و معنى **بحث حادى عشر** اذ تاتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا يعنى وقتيكه آمد بر ايشان ماهيهاى بحر ايشان يوم شنبه بوم تعظيم ايشان
ظاهر الرؤس والابدان و در شرعا دو جا جز انگه با شعار الهى در طبايع و قلوب انها انفت يوم السبت خالق آفريده لهذا بكثرت على الاجهار و الاعلان و الاظهار
بر روى نزد قريه ايشان آمده و درنگ و وقفه ميكردند و همين قول ابن عباس است **و در ضحاك** تاتيهم متتابعة يتبع بعضها بعضا يعنى مى آمدند فوج فوج در
پى يكديگر **و حسن** يعنى تاتيهم رافعة رؤسها مظهرة ابدانها من الماء يعنى بيرون آمده ماهيهاى بحر ايله ميامدند بجائيكه بلند ميكردند سرهاى خود و ظاهر ميساختند
اجساد خود را از زير آب بحر **و حسن** بصرى گفت تشرع الى ابوابهم مثل الكباش البيض لانها كانت امنة يوم سبتها يعنى ماهى ميامدند غلانى بدر وازهاى
اهل ايله مثل گوسفند سفيد رنگ و بازى باهم ميكردند زيرا كه روز امن و امان انها يوم السبت بود و بيان كباش جمع كبش **در قاموس** بمعنى حمل
در منتهى الارب و صحاح يعنى چهار ساله آن نوع گوسفند كه دو شاخ كلفت و سخت منعطف پس گوشهايش ميباشند و بر آن نواحى مردم بازى
جنگانيدن باهم اينها را اتخاذ ميدارند **رازى** گفته و شرع جمع شارع و شارعة و كل شئ دان من شئ فهو شارع و شارعة اى دنت من الطريق و
نجوم شارعة اى دنت من المغيب على هذا فمعناه ان الحيتان تدنوا من القرية بحيث يمكنهم صيدها و اخذها حاصل آنكه شرعا جمع شارع و شارعة است
و هر شيئى كه بشيئى نزديك شود قريب باشد او را شارع ميگويند و ازينجا نجوم كه قريب الغروب باشند انها را نجوم شارعة ميگويند پس بنابر اين معنى آيه آنكه ماهيان
در يوم السبت باهل قريه نزديك مى شدند بنحويكه اخذ و صيد انها هر وقت ممكن و بيو چيز مقدور بود **سوال** نصب شرعا بچه سبب است **جواب** نصب
آن بجهة وقوع او حال از حيتان ميباشد **سوال** در يوم سبتهم اضافة سبت اليهم چرا كرده **جواب** بدو سبب **اولها** چونكه يوم السبت يوم التعطيل و التعظيم
والمراعة مخصوص آن قوم بود لهذا اضافة و اسناد آن اليهم كرده **و ثانيهما** يحتمل كه ايتان حيتان الى جونهم خاصة فى يوم اسنادهم يوم السبت بهم **در**
تفسير خواجه سعودى بهم گفته و اضافتها اليهم للاشعار باختصاصها بهم لا ستقلالها بما لا يكاد يوجد فى سائر افراد الجنس من الخواص الخارقة
للعادة **او لان** المراد بها الحيتان الكائنة فى تلك الناحية و ان ما ذكر من الاتيان و عدمه لاعتيادها احوالهم فى عدم التعرض فى يوم السبت
انتهى **بحث ثانى عشر** لا يسبتون قرائة مختلفه اند **قرائة** حضرت امير عليه السلام بضمة يا مضارع معلوم از باب اكرام از افعال است **و قرائة** بصيغه
مجهول بفتح با موحده و ضمه يا مثناة تحتانيه **و قرائة** عمر بن عبد العزيز يوم اسباتهم جمله ما قبل است **بحث ثالث عشر** و يوم لا يسبتون لا تاتيهم
يعنى روز يكشنبه كه يوم الامن سبت ماهيان بود بكثرة بر ظاهر روى آب بحر ميامدند و روزيكه سبت مردم نبود ماهيان بان نا چيها اصلا نميامدند و خود را اظهار نميكردند
تا سبت ديگر يعنى شب يكشنبه از محض غروب آفتاب ماهيها دفعة فرار ميكردند و ميگريختند و شب يا صبح شنبه ديگر روى آب بحر بلد ايله فوج فوج پى در پى
يكديگر با اتصال ميامدند **تنبيه** دلالة است كه خالق طبايع و قلوب ماهيان آن بحر انفة از صيد انها و عيب و ميل [illegible] و هم مى انها بسوى بلد ايله
بيا فريد تا بلا پروا و لا خوف باظهار رؤس و ابدان خود بر روى آب ميامدند و تا شام در آنجا باقى ميماندند و كذا شب يكشنبه ميل و رجوع در انها آفريده لهذا
بغور يكبار دفعة از ناحيه ايله بر ميگرديدند و فرار ميشدند **بحث رابع عشر** كلمات كذلك محل نصب بدو وجه ميباشد **احدهما** تعلق بنبلوهم دارد **و ثانيهما**

جواب سوال نصب شرعا بچه سبب است

جواب سوال اضافه يوم سبتهم

جواب سوال اضافه سبت اليهم

یحتمل کہ تعلق بیوم لا یسبتون لا تاتیهم کذلک شرعا حال از تاتیهم و از جملہ نبلوهم استیناف باشد **بحث خامس عشر** کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون
درین شبہ بہم مفسرین دو قول وارند **اول** آنکہ یعنی مثل ذلک البلاء العجیب لفظیع نعاملهم معاملة من یختبرهم لیظهر عنادهم و عداوتهم و مخالفتهم
بانبیائنا و احکامنا فنؤاخذهم بہ بسبب فسقهم المستمر الباقی علیہ لکن لا فی تلک المادة فان فسقهم لا یکون سببها للبلوی بل بسبب فسقهم المستمر
فی کل ما یاتون و ما یذرون یعنی مثل آن بلای عجیب قطیع وجیع با ایشان معاملہ مختبرین یعنی خبر گیرندگان و امتحان کنندگان میکنیم تا ظاهر شود عناد و عداوة
و مخالفت ایشان با پیغمبران و احکام ما **پس** بظهور آن مواخذه میکنیم ایشان را بسبب فسق یعنی بخروج ایشان از اطاعت و از دین خدا که بر الفسق مستمر علے
الدوام باقی اند پس ابتلا بالسمک حین یبود و نه دو میباشند دو در اینمادہ چه فسق ایشان در مادہ موجب و سبب برای بلوی و امتحان نمیباشد بل بسبب فسق دایم و مستمری ایشان
در بہر زمان است کہ تارک آن اصلا و ابدا نمیشوند **ثانیهما** کہ کذلک تعلق بما قبل لا تاتیهم دارد فالجملة بعدہ استیناف مبنی علی السؤال عن حکمة اختلاف
حال الحیتان بالاتیان تارة وعدمه اخری یعنی بنا بر وجہ ثانی کہ تعلق کاف بلا یاتیهم دارد معنیش چنین خواہد شد کہ نمی آیند حیتان مثل آمدن آنها بیوم سبت
ایشان یعنی بالمجیئة یوم السبت در ایام ستة آخر بعد آن بنهایت اندک و مخفی بخلاف حالة وصورة میآمدند استاده و قفہ نزدیک بلد ایله میکردند و میگریختند
پس بنا برین سخن بعد لا یاتیهم کذلک جملہ نبلوهم آه استینافیہ مبنی بر سؤال حکمت اختلاف حالة اتیان و عدم اتیان ماهیها باشد **اشکال** این احوال
اشخاص و حیتان ماضیہ را چرا بصیغ استقبالیہ آورده لازم بود کہ بصیغهای ماضی ذکر میفرمود **جواب** بصیغہ استقبال ذکرش آورد و لحکایة الحال الماضیة
لاستحضار صورتها والتعجیب منها للحاضرین السامعین حکایتهم فلاجل ذلک جمع فی هذه الآیة ابتداءً و انتهاءً بصیغتی الماضی و الحال ثم الله اعلم
یعنی در ذکر قصہ احوال حیتان و اشخاص بصیغہ استقبالیہ برای استحضار صورتها و تعجیب حاضرین سامعین حکایت آنها کرد تا غایب بمنزلہ حاضر گردد فلهذا در ابتداء
و انتهاء این آیہ بہر دو قسم صیغهای ماضی و مضارع کرد ثم الله اعلم **جواب** چونکہ در طبایع انسان خلاف اسلاف ماده فسق و فجور باقی بود تکمیل برای تنبیه ایشان
ذکر اسلاف ایشان کرد تا متنبه از ابتلا و امتحان الهی بر حذر باشند کہ مانند اسلاف اینها رفتار نکنند **تبصره** فخر رازی دیده و در اینجا از ابن عباس و مجاهد
نقل کرده ان الیهود امروا بالیوم الذی امرتم به یوم الجمعة فترکوه و اختاروا السبت فابتلاهم الله به وحرم علیهم الصید فیه وامروا بتعظیمه فاذا کان یوم
السبت شرعت لهم الحیتان ینظرون الیها فی البحر فاذا انقضی ذهبت و ما تعود الا فی السبت المقبل و ذلک بلاء ابتلاهم الله فذلک معنی قوله
و یوم لا یسبتون لا تاتیهم و قوله کذلک نبلوهم ای مثل ذلک البلاء الشدید نبلوهم بسبب فسقهم و ذلک یدل علی ان من اطاع الله خفف الله عنه احوال
الدنیا والآخرة و من عصاه ابتلاه بانواع البلاء والمحن انتهی کلام الرازی یعنی حاصل آنکہ یهود مامور گردیده بودند باخذ و تعظیم یوم جمعه و ایشان ترک
آن کرده بعوض آن یوم شنبه را اختیار نمودند پس خالق بمبتلا ساخت ایشان را بشنبه و حرام گردانید بر ایشان صید بحر را در آن روز و مامور گردیدند بتعظیم شنبه پس
یوم شنبه نزد ایشان ماهیان بحر آمده نزدیک میشدند و نگاه میکردند بسوی ماهیان بحر و روز شنبه و قتیکه منقضی میشد یکدفعه ماهیان بحر از مقام ایله بر
میگردیده اند و مراجعه بفور بسوی اطراف دیگر بحر میکردند و عود بسوی ایله نمیکردند مگر در یوم آینده دیگر **و** آن امتحان و ابتلائی بود بر یهود عصر او و نهی را
و آن امتحان کرد اینها را **و** همین معنی آیہ لا یسبتون لا تاتیهم **و** معنی کذلک نبلوهم است یعنی بمثل این بلا شدید ایشان را مبتلا ساختیم بسبب آنکہ
ایشان در ایام الفسق والفجور والکفر و با طغیت بودند **و** رازی بعد این گفته کہ این دلالة دارد بر آنکہ هر کہ مطیع اله باشد خالق تخفیف ابتلا او در دنیا و آخرة
میکند **و** هر کہ عاصی و فاجر باشد تشدید بلا یا و محن با و میفرماید اللهم بحرمتک و کرمک لا تبتلنا فی الدنیا والآخرة **و** ثبتنا علی دینک حتی تتوفنا علی ذلک
انک انت اکرم الاکرمین **بحث سادس عشر** اصحاب ایشان نیز خلاف کردند که چگونه ایشان اخذ ماهیان میکردند **پس** بعضی بوسوسه و تعلیم
ابلیس ایشان القاء الآت و دامهای برو شنبه میکردند و ماهیان بسته دام و الآت می شدند پس بروز یکشنبه دامها را مع ماهی از بحر بر میآوردند **نزد**
جمعی بتعلیم ابلیس جداول و جویها از بحر و حیاض را در خارج حفر کرده میکندند شنبه و بتموج بحر آب مع ماهیان از جداول و نهرها و حوضها میافتادند و نزد
مراجعه موج ماهیان از آبار و حیاض بر آمده نمیتوانستند پس روزهای غیر شنبه از آبار و حیاض ماهیها را اخذ میکردند **نزد** طایفه چونکه ماهیان علانی نزد
ابواب اینها آمده استاده میشدند و باهم بازی میکردند و ایشان بدستهای خود اخذ اینها میکردند **و** همین قول حسن بصری **و** ثانی قول ابن عباس **و** عکرمه است
نزد بعضی بهیچ وجه اخذ و صید ماهی نزد از مردان و صغار و کبار اینها میکردند **پس** بتمادی ایشان و تاخیر مواخذه اینها حیله کردیدند و گفتند که حلالا ما
غیر ممنوع کردیدیم لهذا ابا عنا الی بنیا ندبنا کز اشتغلو و بصید اینها یوم السبت هم **و** منقول آنکه عامه و اسے از تمسک بعضی از ترک بعض دیگر است ثم الله اعلم

تنبیه نزد

تنبیہ که نزد عدلیه در اینجا دلالت بر رعایة صلاح یا بر صلح است لهذا اصلاح و صلح در اینجا بود که بامتحان نفاق و کفر مکتوم ایشان ظاهر گردیده در عقوبة ایشان تعجیل کرده شود نزد جبریه صلاح و اصلح بر تم جایز نیست ولو وجب علیه الصلاح والاصلح لوجب ان لایکثر هذه الحیتان فی ذلک الیوم صونا لهم عن ذلک الکفر ولما لم یفعل ذلک علمنا ان رعایة الصلاح والاصلح غیر واجبة علی الله تعالی **جواب** صلاح که تعلق با فعال عباد دارد **پس** افعال خالی از حسن و قبح نیست **پس** بعد لطف بالسویة بالنسبة مومن و منافق گاه مراعاة صلاح تعلق بیگیرد در اظهار کفر و نفاق دو شخص در دنیا و کفر و نفاق ان طایفه چونکه مکتوم بود صلاح در اظهار آن کردید لهذا بسبب اظهار نفاق انها کثیر حیتان و عدم صیانت مردمان از اخذ ماهیان گردید وکذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون مشعر باین امر است پس اشکال جبریه عاید نمی شود ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَاِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُوْنَ قَوْمَا ۨ اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيْدًا ؕ قَالُوْا مَعْذِرَةً اِلٰى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ۝ فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖۤ اَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْٓءِ وَاَخَذْنَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا بِعَذَابٍۭ بَـِٕيْسٍۭ بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ۝ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّا نُهُوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوْا قِرَدَةً خٰسِـِٕيْنَ ۝ **ترجمه این سه آیه**

یعنی و یا محمد بپرس از اهل کتاب خبر اینها چون گفت طایفه و گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل ترک و امر و نهی آن مرگروه و قوم ماهیان را که چرا پند و نصیحت میکنید و قومی را که بزعم شما بیشک و بی شبه خدا هلاک کننده یا عذاب شدید کننده ایشان است فرقه ناهیه در جواب ایشان گفت که این وعظ و نصیحه میکنیم ایشان را از روی عذر بسوی پروردگار شما که چرا شما صالحان و دانایان با این قوم جهال وعظ و نصیحت و امر بمامور و نهی از منهی نکردید و ماخوذ بترک امر و نهی نزد خالق نشویم و دیگر برای آن با ایشان وعظ میکنیم تا ایشان بترسند خدا را و اجتناب و پرهیز نمایند از مخالفت مناهی الهی پس آن هنگامیکه صیادان ترک کردند و اصلا اعتنا و التفات نکردند بانچه یاد داده شدند ایشان را و مواعظ مذکوره را قبول نمودند نجات دادیم ما و رهانیدیم ناصحان را که نهی میکردند قوم را از بدی و از اعمال و افعال بد و زشت و نافرمانی و بگرفتیم بطور مواخذه و عقوبت آنانی را که ستم و تعدی کردند از نهی و حد منهی الهی بعذابی شدید و سخت بسبب آنچه بودند ایشان عامل و فاعل فسق و فجور یعنی باستمراری فسق و فجور ایشان مستحق گردیدند تعجیل عذاب شدید در دنیا پس آن هنگام که نافرمان شدند و گردن کشیدند از آنچه نهی کرده شده بود ایشان را یعنی از صید ماهی باز نماندند گفتیم ما امر ایشان را که بگردید و بشوید بوزینگان دور و ناامید شده از رحمت رحیم عالمیان و خوار و رسوا باشید در انظار عالمیان **و در تفسیر ش** چند بحث اند **بحث اول** واذ قالت امة عطف بر اذ یعدون فی السبت است حکم اعراب این حکم اعراب همان دارد **بحث ثانی** واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا یعنی و یا محمد بشنو از ما **و یا** بپرس از یهود خبر آنانکه از اسلاف اینها و قتیکه گفت یک طایفه از منهی شدگان از صید ماهی در یوم السبت دانسته بقول از طایفه بطایفه ماهیان خود که چرا شما وعظ و نصیحت میکنید آن قومی را که خدا تعالی اینها را هلاک سازنده در دنیا بتعجیل الجزاء یا عذاب کننده بنار در آخرت است چه اینها متاثر و ملتفت اصلا و گوش گذار نمیشوند **سوال** بنی اسرائیل همه صیاد ماهیان بودند یا طایفه از ایشان صیاد بودند یا قایل این قول صیاد آن بودند یا غیر صیادان ماهی از اینها **جواب** مفسرین در این دو قول اند **احد الاقوال** آنکه دو طایفه بودند **یکی** منهیان **دیگر** ماهیان **پس** نزد اینها همین طایفه ... گفتند که هرگاه بزعم شما ماخوذ بعذاب شدید نصیب ماهی قطعا میشویم پس شما چرا به آنکس که یعنی پند و نصیحت میکنید چرا ما را بکار خود واگذاشتید و شما از آن مانع ما میشوید و این استهزا بر واعظان بود که اگر نزول عذاب بما مقتضی است پس چرا عذاب بما نمی آید و چرا مهلت تا امید داده شد **ثانی الاقوال** بنی اسرائیل سه فرقه گردیده بودند **یکی** صیاد ماهی بود **دیگر** ناصح و ناهی ایشان از صید **سیوم** متوقف نصید و

جواب سوال صیادان چیتان ... دو طایفه بودند ... طایفه ...

نہی میکردند اینہا پس فرقہ متوقفہ بواعظان گفت کہ اینہا متعظ و متنبہ نمیشوند بتوعیظ شما پس چرا شما بقوم ہالکین و معذبین وعظ میکنید کہ اصلاً ایشان
ملتفت و متاثر و مستمع بمواعظ نمیشوند بگذارید ایشان را بر ہمین احوال تا ماخوذ بعذاب بکردند و دیگران بتنزیل عذاب متنبہ و متیقظ بشوند **سوال** لفظ لِمَ
آیا مفرد است یا مرکب است فعلی التقدیرین معنی وجہ اعراب دارد **جواب** بدانکہ لفظ لِمَ بکسر اول و بفتح ثانی مرکب از دو حرف **ل** و **ماء** استفہامیہ
است موضوع برای استفہام و دریافت حال و علۃ و سبب امری و شئے شدہ کما قال **فی الصحاح** ولِمَ حرف یستفہم بہ تقول لِمَ ذہبت **پس**
از ترکیب اینہ دو حرف لام و ماء استفہامیہ الف را ہمہ آخرش حذف کردند لِمَ بکسرہ اول و فتحہ میم باقی گذاشتند چنانچہ در تنزیل عفا اللہ عنک لِمَ اذنت
آمدہ ولک ان تدخل علیہا الہاء فی الوقف فتقول لِمَہ یعنی جایز است کہ در آخر لِمَ ہا بحالۃ وقفی داخل کنی و بگوئی بجائے لِمَ لِمَہ **در مجمع** ہم فرمود
واصل لِمَ لما و لکن ہذہ الالف یحذف مع حروف الجر یقول لِمَ و فیم و علام و عمّ و فیم یعنی اصل لِمَ لما بود و الف با حروف جر از ان حذف
کردہ میشوند چون لِمَ و فیمَ و علامَ و عمَّ و بِمَ استعمال میشوند **بحث ثالث** در معذرۃ دو قرائۃ اند قرائۃ حفص از عاصم معذرۃً بالنصب
و قرائۃ باقی قراء بالرفع است فقال الزجاج معناہ نعتذر معذرۃ و اما من رفع فالتقدیر ہذہ معذرۃ او قولنا معذرۃ وھی
خبر لہذا المحذوف **زجاج** فتح معذرۃ بتقدیر نعتذر معذرۃ نصبش بمصدریۃ است و اما نزد آنانکہ مرفوع است او بجہۃ خبر مبتدا مقدر چون
ہذہ معذرۃ یا قولنا معذرۃ و این وجہ تقدیر بہتر است **بحث رابع** بدانکہ لفظ معذرۃ مصدر میمی چون عذر است چنانچہ **ابو عبید** و ابو زید گفت
اعذرہ عذراً و معذرۃ پس معنی عذرۃ در لغۃ قام بعذرۃ باشد چنانچہ گفتہ میشود من یعذرنی ای یقوم بعذری و عذرت فلاناً فیما صنع ای قمت
بعذرہ پس بنابرین معذرۃ الی ربکم یعنی قیام بعذر انفسنا الی اللہ و **ازہری** گفتہ کہ معذرہ اسم بر وزن مفعلہ از عذر یعذر عذراً و اقیم مقام الاعتذار
کانہم قالوا موعظتنا اعتذار و یقال اعتذر فلان اعتذاراً و عذراً و معذرۃ من ذنبہ فعذرتہ **در مجمع** فرمود و العذرۃ و المعذرۃ العذر
و العذری واحد مصدر و المعذر الذی لہ عذر صحیح و المعذّر بالتشدید الذی لا عذر لہ وھو یریک انہ معذور فہو المقصر و المعتذر قد یکون
لمن لہ عذر و لمن لا عذر لہ و قولہم من یعذرنی معناہ من یقوم بعذری **در صحاح و صراح** گفتہ عذر بالضم و السکون بہانہ و معذور یعنی معاف
داشتن معذرۃ بکسر ذال و عُذری و عِذرہ بالکسر اسم عذر یعنی بہانہ و حیلہ باشد **بحث خامس** قالوا معذرۃ الی ربکم و لعلہم یتقون گفتند
ناہیان از افعال صید بصیادین و بقولی دیگر بجواب متوقفین از صید کہ نہی میکنیم صیادین را بطور عذر خواہی خود از پروردگار شما **وجہ**
دیگر آنکہ ناہیان میگویند بجواب سائلین لِمَ تعظون کہ وعظ و نصیحت عند شما یا عند صیادان شما ہر دو فریق صیاد و متوقف بسوی پروردگار شما میبرا ہیم
میکنیم **و بوجہی** دیگر موعظہ ما شما یا با اینہا معذرۃ از جانب شما میکنیم بپروردگار شما **و بوجہی** دیگر یا ادای فرض خود کہ امر و نہی و وعظ واجب بیابش
میکنیم بسوی پروردگار شما تا با ہم با شما ماخوذ و مواخذہ در دنیا و عذاب در آخرۃ نکند **و بوجہی دیگر** آنکہ ما نہی و وعظ میکنیم تا عذر ما باشد شما را بسوی
پروردگار شما و بعلۃ دیگر آنکہ تا بترسند ایشان از مواخذہ خدا و بپرہیزند از مناہی الٰہی و عصیان شم **اقول** لہذا این مستفاد میشود کہ بنی اسرائیل کہ مبتلا گردیدند
دو فرقہ شدند **فرقہ اولی** صیادان ماہیان بودند **و فرقہ ثانیہ** غیر صیادان ہفتاد ہزار آدم بودند **پس فرقہ ثانیہ** نیز آن ہم دو فرقہ شدند
احدہما متوقف از صید بودند و با اینہا شرکت صید نشدند و نہ ایشان را منع و نہی از صید میکردند **و ثانیہما** فرقہ کارنا نہیہ و ناہیہ صیادان بودند پس
فرقہ متوقفین از صید بناہیان گفتند کہ شما چرا وعظ میکنید قومی را کہ در دنیا با اینہا ہلاکت میرسید و می شود یا در آخرۃ اینہا را عذاب شدید نازل کنند و اینہا متاثر
و گوش گذار سخنان شما نمیشوند **پس واعظان** در جواب ایشان گفتند کہ با اعتذار خود باد او فرض مواعظ کہ بر ما واجب است بپروردگار شما میکنیم و اصرار
بر نہی اینہار ا میکنیم **و علت دیگر** آنست کہ شاید ایشان بتقوی و بہذا نہی پرہیز کنند و بتقوی بصلاح و فلاح برسند و ترک مناہی عنہ نمایند **و ہمین**
اصح بظاہر قرآن است زیرا کہ اگر خود صیادین قائل لِمَ تعظون میبودند پس بعد قول لِمَ تعظون قول اینہا بغیاب مہلکہم و معذبہم **و بعد آن** قول ناہیان
و لعلہم یتقون صحیح نمیشود بل لازم بود کہ خود صیادین در جواب ناہیین لِمَ تعظونا و اللہ مہلکنا او معذبنا بہ خطاب حکم و از ناہیین و لعلکم تتقون میگفتند
تنبیہ باین قطعاً ثابت شد کہ قائلین لِمَ تعظون قوماً فرقہ متوقفین بود و ہمین قول محققین منہم **الواحدی** و ہمین ثابت و صحیح است **بحث**
سادس فلما نسوا ما ذکروا بہ انجینا الذین ینہون عن السوء یعنی پس ہر گاہ صیادین ترک کردند والتفات اصلاً نکردند بانچہ ایشان را ناہیان
و واعظان نہی و وعظ باز میکردند ما نجات دادیم آنان را کہ نہی و وعظ بصیادین از عمل بدی و قبیح میکردند یعنی بدانکہ ہر گاہ فائدہ ندیدی بصیادین تا اثر

نشدند و ترک صید

نشنند و ترک صید ننمودند بلکه مصر بران ماندند پس ناهیان قطعا امید داشتند که باینها ضرور عذاب الهی در دنیا عاید خواهد شد پس این واعظان مسکن
و مکان و نبوت از معتدین صیادین علیحده گرفتند و بالانفراد سکونت کردند بترس آنکه نزول غضب الهی باو در مین ساکن بوده شامل با هم شود یا از خارج
بلد بعید از ایشان یا در میان بلد محل و مستقر خود جدا و علیحده گرفتند درین دو قول ثم اشهرها و اصحها اول است که خارج بلد برآمده سکونت کردند سوال
بنابر تو چیکه قایل لم تعظون فرقه متوقفین غیر صیادین و غیر ناهین است پس یا اینها با کدام یکی ازین فریقین معیت و سکونت در بلد یا خارج بلد کردند جواب درینهم
دو وجه اند ثم اشهر همین است که آن فرقه متوقفین داخل بلد سکونت کردند چه ایشان هرچند صیاد نبودند ولکن بقول لم تعظون انکار و منع از نهی ناهیان
کردند و انکار و منع و نهی از قول امر و نهی قبیح و منکر عظیم نیز هست اقول جواب در قول قائلین لم تعظون دلالت ندارد که اینها نهی ناهین کرده و راضی بفعل
صیادین بودند چه جاین است که اینها دریافت علة و اصرار بر نهی اینها کرده باشند که هرگاه می بینید که اینها متاثر نمیشوند پس چه لم و سبب است در اصرار
شما بر نهی ایشان بحث سابع بدانکه در لفظ بیس قرائة مختلفه اند احدها بئیس بوزن فعیل و ابو علی فارسی دران دو وجه گفته یکی بئیس
فعیل از بؤس بیئس باشا اذا اشتد باشد دیگر آنچه ابو زید گفته که بئیس ماخوذ از بؤس بمعنی فقر و حاجة شدیده است کما یقال بئس الرجل یباس بؤسا و
باسا و بیئسا اذا افتقر فهو بائس فقوله عذاب بئیس بمعنی ذی بؤس باشد ثانیها قرائة بئس چون حذر است ثالثها بیس بقلب همزه بیاء
بیباشد چون ذیب بالیاء در ذئب بالهمزه رابعها بئیس بوزن فعیل بالیاء بالهمزه معا است خامسها بئیس بوزن تئیس بقلب همزه بیاء در بیس و ادغام
یاء در آن سادسها بیس بتخفیف بیس چون بین درین و در کشاف و تفسیر کبیر هر دو این قرائت سته را نقل کرده اند بحث ثامن
و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس یعنی با نجاة دادیم ناصحان و ناهیان اینها را و سوا خذه کردیم اناثی را که ستمگار بودند بتعدی بیکرد و نداره حدود الهی و از
منهی تعم بعذابی نهایت سخت و شدید در کشاف و در منثور از حسن بصری نقل فرمودند و ایم الله ما حوت اخذه قوم فاکلوه اعظم عند الله
من قتل رجل مسلم و لکن الله جعل موعدا و الساعة ادهی و امر قسم بخدا ماهیکه آنرا گرفته قومی خوردند او اعظم و اکبر عند الله نیست از قتل مرد مسلمی
ولکن خالق موعد و ضمنی و ساعتی و یومی قرار داده برای سزا و جزا آنچه آن ساعة نامیده و افتضاح شد و بلا ئی عظیم تر است و تلخ تر و سختی است اقول
هرگاه زمخشری و حسن بصری چنین فرمودند پس خیال قیاس کن در قتال آل رسول ابن باب الحطة و سفینة نجاة نوح و ثانی قرآن و راست مقرر بوده چگونه
آن باب الحطه را بنار در دادند و سفینه نجاة را کسر و پاره پاره و ریزه ریزه و زیر سم اسپان ابدان مطهره شان را پامال کردند و سبط مطهر رسول را در دشت
کربلا گرسنه و تشنه شهید ساختند اینها پس چه سود احوال اشد نکال باینها خواهد بود و تا براه مریدان اینها بری نمیشوند ابد الاباد و در دنیا لعنة خلق بر اینها و در
آخرة اعظم و اشد جمیع اقسام و الوان عذابها گرفتار میباشند اللهم زدهم و اللاعنین بهم و المبرئین من اهل ارادتهم اشد العذاب فی الاخرة و فی
الدنیا علیهم لعنة الله و الملائکة و الخلق اجمعین ابد الابدین و در کبیر و لباب التاویل در نجاة فرقه ثانیه ساکتین که قایل لم تعظون و هم
در اول متوقف بود و در آخر برگردید کما روی عکرمة عن ابن عباس قال اسمع الله یقول انجینا الذین ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب
بئیس فلا ادری ما فعلت الفرقة الساکتة و جعل یبکی قال عکرمة فقلت له جعلنی الله فداک الا تریهم تذکروا و کرهوا ماهم علیه و قالوا
لم تعظون قوما الله مهلکهم و ان لم یقل الله انجیتهم لم یقل اهلکتهم قال فاعجبه قولی و رضی به و امر لی ببردین فکسانیهما یعنی ابن عباس
گفت که خدا شنوانید ما را و این آیه نجاة ناهیان و اخذ ظالمان و لکن من نمیدانم که بفرقه ساکته چه کرد و گریه میکرد و عکرمه که تلمیذ ابن عباس بود عرض کرد
آیا نمی بینی که فرقه ساکته بصیادین انکار کردند و کاره از کار و بار اینها بود و لهذا لم تعظون قوما الله مهلکهم دلیل بر آن میباشد اگرچه او سبحانه انجیتهم تصریح
نکرده و لکن اهلکتهم و اخذتهم هم نگفت پس عکرمه گفت که ابن عباس بقول من نهایت خوشنود گردیده تعجب آورد و دو برد یمانی مرا خلعة
و پوشانید مرا از رمخی نقل کرده و نقل عن ابن عباس هلکت الفرقتان و نجت الناجیة و کان ابن عباس اذا قرء هذه الآیة بکی و قال ان هؤلاء
الذین سکتوا عن النهی هلکوا و نحن نری اشیاء ننکرها ثم نسکت و لا نقول شیئا و قال الحسن الفرقة الساکتة ناجیة فعلی هذا نجت فرقتان
و هلکت الثالثة یمان بن رباب گفت که دو طایفه نجاة یکی قایلین لم تعظون گفتند دیگر انطایفه که معذرة الی ربکم گفتند و فرقه ثالثه که
اخذ صیادان بودند اینها هلاک گردیدند بحث تاسع بدانکه باین آیه ثابت شد که امر و نهی قدیما در ملل ادیان سالفه هم واجب بود لهذا طایفه
عصاة و طائفه ساکته عن النهی هلاک گردیدند سوال امر و نهی آیا عقلی هست یا سمعی و بر هر دو چه دلیل است و آیا بالشرایط مشروط امر و نهی

کردن واجب است یا بدون شرایط آیا واجب عینی هست یا واجب کفائی **جواب** بدانکه در واجب بودن امر بحقی خلافی در امم نیست **اما** در عقلی
و سمعی و عینی **و** کفائی متکلمین و فقهاء دو قول دارند چه هر معروف حسن و هر منکر قبیح است **پس** از اتفاق بر وجوب امر و نهی خلاف در چند مقام
علماء امامیه کردند **الاول** هل الوجوب عقلا **و** سمعی **فقال الشیخ الطوسی** ره بالاول **و** هذا هو مذهب الجبائیان **و السید** المرتضی
بالثانی **و** آیة الله الحلی ره اختاره الثانی فی اکثر کتب کلامه **و** هذا هو قول محقق الطوسی فی التجرید **و** هذا هو مذهب الاشاعرة
اما الشیخ و ابو علی **و** ابنه الهاشم فقد قالوا انهما لطفان فی فعل الواجب و ترک القبیح فیجبان یعنی اول مقام خلاف نیست که عقلی بمذهب
شیخ طایفه امامیه **و** رؤس معتزله ابو علی جبائی **و** پسرش ابو هاشم امر و نهی واجب است مطلقا عقلا **اما نزد** جمهور امامیه منهم سید مرتضی **و** آیة الله الحلی
علامه **و** محقق نصیر الدین طوسی **و** نزد اکثر فرقه اشاعره سمعی هست **اما دلیل** بر وجوب عقلی بودن امر و نهی اینست که آن هر دو لطف الهی اند
در فعل واجب **و** ترک قبیح پس باینجهت هر دو امر و نهی واجب عقلی اند **اما نزد** جمهور امامیه منهم سید مرتضی **و** محقق نصیر الدین طوسی در تجرید **و** آیة الله
الحلی علامه در اکثر کتب کلامیه خود و تبعه ایشان **و** نزد طایفه اشاعره کلهم امر و نهی واجب سمعی هست بالکتاب والسنة **اما القرآن** فمنه آیة کنتم
خیر امة اخرجت للناس یامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر **و اما از سنت** قال صلعم لتامرون بالمعروف و لتنهون عن المنکر
او لیسلطن شرارکم علی خیارکم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم است و این هر دو دلالة بر وجوب امر و نهی سمعا است **و** ان لم یجبا شرعا بل یجبا
عقلا لزم خلاف الواقع او اخلال الواجب منه یعنی لو کانا عقلیین فهو غیر مختص باحد فیجب علیه تعالی و هو باطل لانه لو فعلهما
لزم ان یقع کل قبیح و کل واجب اذ الامر هو الحمل علی الشیء **و** النهی هو المنع منه لکن الواقع خلافه **و** لو لم یفعلهما لزم اخلاله تعالی بالواجب
لکنه تعالی حکیم فثبت انهما سمعیان لا عقلیان یعنی اگر آن هر دو واجب شرعا نبودند خلاف واقع **یا** اخلال واجب از تعالی لازم می آید و آن واجب البطلان
است یعنی اگر امر و نهی هر دو عقلی بودند پس مختص باحدی نمیباشد پس هم اینوقت واجب بر تعالی میباشد زیرا که وجه وجوب نزد تعالی ثابت هست پس فعل
و نهی واجب الوقوع میباشد و آن خلاف واقع باطل زیرا که امر عبارة است از حمل بر شیء **و** نهی عبارة از منع شیء است **و اگر** او تعالی بوجود نیارد و آن هر دو را
لازم می آید اخلال واجب از تعالی **پس** بطلان آن وجوب سمعی ثابت شد **شیخنا المقداد** در این نظر و تامل دارد **تنبیه** پس نزد ایشان امر در
فعل واجب **و** نهی در ترک منهی واجب **و** در مندوب ندب **و** در مکروه نیز مستحب است **المقام الثانی** هل هما واجبان علی الاعیان **او الکفایة**
فقال الشیخ بالاول **و السید** رحمهما بالثانی **احتج الشیخ** بعموم الوجوب بآیة کنتم خیر امة تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
و احتج السید بان المقصود وقوع الواجب و ارتفاع القبیح فمن قام به کفی عن الآخر فی الامتثال **و لقوله تعالی** و لتکن منکم امة یدعون الی
الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر **و** هذا هو قول الاشاعرة منهم الرازی فی کتب کلامه یعنی مقام ثانی خلاف اینست که آیا امر و نهی اعیانا
بر هر کس واجب است یا کفائی در اینهم دو قول اند **اول** مذهب شیخ الطایفة الناجیة است یعنی بر هر کس واجب عینی مع شرایط آینده هست **ثانی** قول سید
الطایفه علم الهدی هست یعنی واجب کفائی **اما حجة شیخ** آیه عموم کنتم خیر امة الخ است پس بر هر یکی امر و نهی کردن واجب است اگر هر دو را بجا ند
و اما احتجاج سید بدلیل عقلی و سمعی هست **اما عقلی** آنکه مقصود از امر وقوع واجب **و** از نهی ارتفاع قبیح و منکر است **پس** بتوجه و قیام
یکی بمنکر کفایة از دیگری میشود چه غرض اصلی قیامة اینها در خلق است پس از دیگران ساقط میشود **اما سمعی** او آیه قرآنی است که هر آئینه یک گروهی باشد
از شما امة داعی الی الخیرات و امر بمعروفات و ناهی از منکرات و محرمات **و** همین قول اکثر طوائف اسلام منهم الاشعریه **و** منهم الرازی **و** همین مشهور است **المقام**
الثالث هل هما واجبان بالشرایط **ام** بغیر الشرایط فقیل الاول للامة **و الثانی** بغیر الشرایط لکل الانبیاء لانهم مبعوثون للابلاغ خاصة فما
یجب علیه فهو اداء کل امر و نهی سواء کان فیه تاثیر ام لا و ان کان النبی نفسا و احلّ مقابلا للامة الکافرة یجب علیه عینا الدعوة الی الله
تعم و الامر بالطاعة و النهی عن ترک الشرک و الکفر و کل معصیة یعنی مقام ثالث خلاف اینست که آیا امر و نهی مشروط بغیر شرایط واجب بر نبی **و** بر
هر کس از امت است **یا** مشروط بشرایط نیست در آن نیز دو قول اند **اول** یعنی بالشرایط بر امت واجب است **اما ثانی** یعنی امر و نهی و دعوة الی الله بر هر نبی
عینا بغیر شرایط واجب است زیرا که اصل مقصود از بعثت و ارسال رسل ابلاغ دعوة الی الله **و** بسوی اطاعة خود **و** امر بطاعة معروف **و** نهی از منکر خواه
در مقصود تاثیر در امر و نهی ایشان باشد خواه نباشد اگر هیچ از آن عینا هر وقت واجب نباشد باز کدام کس دعوة و امر و نهی کنند هر چند پیغمبر تنها

نفس بے حد بمقابل قہار کفار سلاطین و امت کفرہ خون خوار او باشد ہر چند مظنون قتل خود ہم داشتہ باشد ابلاغ امر الله واجب عینی ہست بر پیغمبر بلی در لزوم
و تراخی البحملہ جائی دارد سوال آیا بر اوصیا و خلفا منصوبہ مخصوصہ انبیا ہم ہمین حکم ہست یا نہ جواب بر خلیفہ رسول بالذات بغیر شرائط عینا واجب امر و نہی
نیست الا آنگہ رسول امر باو کند کہ ابلاغ این امر بہ ہزار کفار تو بکن چنانچہ حدیث قدسی متفق علیہ است یا محمد لا یبلغن رسالاتک الا انت او رجل من
اهلك فادو سل علیا مع سورة البراءة الی کفار مکة فبلغها الیهم یعنی یا محمد ابلاغ رسالة تو احدی نکند مگر بذات خود یا مردی از اہل بیت مخصوص تو پس
باین سبب ابو بکر را واپس طلبانیده و علی را با سورہ برائة فرستاد بکفار مکہ در ہزار ہا مشرکین خود بخود در مقام منی و بمقام صفا و مروہ مکرر رسانید و خود بر اینہا و بغیر
مہدی این است برائیہ اہل بیت مظلوم الابلاغ ہر امر و نہی بدون شرائط واجب نیست و اما شرائطیکہ قبل از امر و نہی ہست انہا چند اند اول آمر و ناہی
علم بمعروف و منکر و جو باو داشتہ باشد و بداند عینا کہ این معروف و این منکر ہست ثانی ہر دو متوقع در استقبال باشد چہ بماضی امر و نہی عبث میباشد
ثالث آمر و ناہی را مظنون باشد کہ امر و نہی تاثیر در سامع خواہد کرد و الا فلا چنانچہ در این آیہ اشارہ باین دو امر قولہ تعالی معذرة الی ربکم و لعلہم یتقون میبا
رابع آمر و ناہی آمن و بیخوف باشد از حصول و وصول ضرر اینہا بخود و الا فلا چنان اما این امر و نہی بقلب و بلسان و بید تدریجا میباشد و لکن در
ہر حال کراہیة در قلب اعراض از فاعلین قبایح و تارکین واجب وجوبا داشتہ باشد و ایضا تدریجا اسہل الاختیار نماید بر اصعب و در امر و نہی وعظ ابتدا
بسجدة و شدة و غلظة و ضرب نکند بل تدریجا رفتار نماید و کنایہ و اشارہ از صراحة و کم کلامی و آخر ترک کلام و مصاحبة و مجالسة و آمد و رفت مبہم نماید چہ افہام مردم
متفاوة اند لہذا رفتار ہم باینہا متفاوة کردہ بشود بحث عاشر عتی العتو عتوا از باب بمعنی کبر و منہی و استعلا خود از عبر کردن فہو عات و از اینجا عتی الشیخ
عتیا بمعنی کبیر السن شدہ باشد و جمعش عتی و اصلش عتو بر وزن فعول بودہ پس واو یکہ در طرف بود صرفیان آنرا بیا بدل کردند پس واو ثانیہ را ہم بیا بدل کردہ
ادغام در ہر دو یا کردہ و ضمہ یا ضمہ اصلیہ واو را بکسرہ بدل کردند بحث حادی عشر قرد اسم بوزنیہ و میمون حیوانی جنگلی و در نواحی آناسی و ناسی ہم گذرندہ
میکنند از حیوانات در رنگ و ترشابہت ظاہر جسدی قریب بانسان دارد و طایفہ طبیعیین کہ لا خدا قایل بقدم عالم و آدم اند جمعی از اینہا تخمین میگویند کہ
اصل آدمی ہمین حیوان بودہ بامتداد زمان دنب او بسبب مرضی ساقط شد پس بچہ از نسل او نیز بلا دنب متولد شد و انسان الی حین در دنیا از نسل
او بلا دنب و نطق باقی میباشد جوہری و صغانی و صاحب المصباح گفتند القرد ہو حیوان خبیث و الانثی قردة و جمع الذکر
علی قرود و قردة و افراد مثل حمل و حمول و احمال و علی قردة ایضا مثال عنبة و جمع الانثی قرد مثل سدر و سدر بحث ثانی عشر خسار
سگ را بیچہ نو قابینہ بمعنی طرد و راندن و ابعاد و دوری شئی از چیزی باشد چنانچہ در زواید کتاب المغرب گفتہ خسئت الکلب خسأ طردتہ
فخسأ یتعدی و لا یتعدی و انخسأ و خسا بصرہ خسأ و خسوءً و تخاسأ القوم بالحجارة تخاساة ترامو بہا در مجمع گفتہ فی قولہ تعالی اخسئوا فیہا
ای ابعدوا و ہو ابعاد بمکروہ و منہ خاسئین ای باعدین و مبعدین و اکثر بسبب اخسا بمعنی دور شو گفتہ بشود بحث ثالث عشر فلما عتوا
عما نہوا عنہ رازی گفتہ عتو عبارة است از اباء و انکار و اصرار بر عصیان پس نزد ابن عباس فلما عتوا ای ابوا و انکروا عن الطاعة و عن
ترك المعصية و صيد الحيتان و استحلالهم ما حرم الله عليهم يوم السبت يعنی ہرگاہ بنی اسرائیل ابا و انکار از طاعت و از ترک معصیت و از صید ماہیان
و از حلال شمردن جمیع آنچہ خدا برایشان محظور و حرام و سخت محض در روز شنبہ گردانیدہ بود و بقول بگی فلما عتوا ای تکبروا و تمردوا و ابوا ان
ینتہوا و یرجعوا عن صید الحیتان و اصروا و استمروا علی ذلك بل زادوا الكفر مع المواعظ و بعضی در اینجا فرمودند کہ در اینجا مضاف حذف
است پس تقدیرش اذا ابوا ترك النهي باشد بحث رابع عشر قلنا لهم کونوا قردة خاسئین بدانکہ نزد جمعی از ساطعین مفسرین متاخرین
چون زمخشری و تبعہ او و بیضاوی و امام رازی و مقلدین او قایل اند کہ بعذاب بئیس مبہم بودہ و این آیہ تسبیح مبین و مفصل آن مبہم است
پس این مقتضی دو وجہ است احدہما یقتضی ان الله عذبہم اولا بعذاب شدید فعتوا بعد ذلك فمسخہم یعنی این آیہ مقتضی ہست کہ خالق
اول اینہا را عذاب شدید کرد پس اینہا بعذاب باز تمردی کردند پس خالق اینہا مسخ کرد ثانیہما یجوز ان یکون الایة الثانیة تقریرا و تفسیرا للاولی
یعنی جایز است کہ این آیہ ثانیہ تقریر و تفصیل مبہم و مجمل آیہ اول باشد و مفسرین در خطاب کونوا دو قول دارند احدہما کونوا حقیقة
قول خطاب بعصاة صیادین در تبدل صورة نوعیہ است پس بنا بر این بظاہر معانی الفاظ باقی اند یعنی گفتیم با مخاطب بعصیادین بشوید شما بصورة
و سیرة بوزنہ ہا و میمونہا بحالت تکمیلیہ و دور از صورة علمیة اصلیہ بصور ردیہ و ہیئة خبیثة شوید و قول بگی نزد قتادہ و لما قال تعالی لہم کونوا قردة

فصار واقردة خاسئین لهاذ نا تعاوی بعدان کانوا رجالا ونساء یعنی بعد از قول کونوا انها بوزینه ذنب دار وعوعو کنان گردیدند بعد ازآنکه مردان وزنان
بودند از نوعیة وصورت آدمیت بتبدیل ماهیة برآمدند و زجاج گفته جایز است که بانها بعد اراده قول کونوا انها شنیده بوزینه شدند **قول دیگر**
از مجاهد ما مسخت صورهم ولکن قلوبهم فمثلوا بالقردة کما مثلوا بالحمار فی قوله کمثل الحمار یحمل اسفارا یعنی صورة انها مبدل نشد بل قلوب شان مسخ
ومبدل چون بوزینه گردید چنانچه تمثیل علماء سوء در آیه کمثل الحمار بالاغ داده شد که حمل اسفار کتب میکنند ولکن نمیدانند که چه حمل کردیم **و ایه دیگر** چون انما امرنا
لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون حاصل آنکه نزد اراده با شدن چیزے امر و حکم میشود وشود پس بفور میشود و این دلیل دیگر است که خطاب کن قول است
و همین مختار عامه مفسرین است **اقول** نزد جمهور محققین مفسرین و متکلمین اسلامیه این خطاب بانها بعید و ممتنع است زیرا که صیادین ابدا متمکن ومقتدر بر تبدیل
حقیقة وصورت نوعیة اصلیة خود بحقیقة وصورة نوعیه حیوانیه وغیر حیوانیه نبودند **پس** شمردن لفظ کونوا از قول خطابی خطا باطل محض عقلا است **و** قول جم غفیر
از معتزله و امامیه و اشعریه وغیرهم سنهم **الرازی** وتبعه او است چنانچه **سعودی** گفته والمراد بالامر هو الامر التکوینی لا القولی یعنی مراد از امر در اینجا امر
تخلیقی و تکوینی است نه امر قولی **ورازی** گفته و فیه دلالة علی ان قوله انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون هو معنی الفعل لا الکلام یعنی در این دلالت
است که قول کن بمعنی فعل است به معنی کلام **ثانیهما** این قول کونوا بمعنی تخلیق و تکوین فعل است نه قول **پس** تاویلش بوجوه میباشد ماول بوجعلناهم قردة
خاسئین **و** خاسئین برعایة ... منصوب مفعول ثانی جعل است یعنی ما گردانیدیم صیادین را بوزینه مبعود از نوعیة وطبیعة واز صورة وشکل وخصلة انسانی
مطرود و متروک از جمیع خیرات دنیا و دین از لوازم وتکالیف انسانی **و انما** ذکر کن لیدل علی انه لا یمتنع علیه تعالی شیء یعنی لفظ کن را ذکر کرد تا دلالت کند بر اینکه بر نفس
ممتنع هیچ چیزے نیست **و** همین قول ابو الهذیل است نزد **ابن عباس** انه قال جعل الله منهم القردة والخنازیر فجعل شبان القوم قردة **و** الشیوخ منهم
خنازیر یعنی صیادان را مسخ گردانید بدو صنف جوانها را میمون **و** پیران را خوک **رازی** گفته در قول گردیدند خنزیر شیوخ انها فی ظاهر قرآن است چه در آن
کونوا قردة است و خنازیر نیست **اشکال** حاصل این آیه کونوا قردة دایر در دو قول است **احدهما** مراد از لفظ کن قول و تلفظ مخاطب بصیادین است که ای
صیادین بشوید وگردید شما بوزینه **ثانیهما** مراد از آیه کن **و** از آیات آخر من امثالها چون انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون **و** انما قولنا لشیء اذا
اردناه ان نقول له کن فیکون **پس** صریحا ثابت است که لفظ کن بیان قول است **و** این لازم میآید خطاب بمعدوم اشیاء در حالت عدم **و** آن جایز نیست **و** اینجا لازم
میآید که صیادان را امر بتبدیل وتقلیب و تحویل ماهیة وصورة نوعیه خود میکرده و اینها را این تبدیل و تحویل ماهیة وحقیقت وصورة خود ابدا ممکن نیست **هذا** در تجویز تلفظ
بکن بطور رد و توضیح ... **بیضاوی و فخر الدین** فرموده اعلم ان هذا الکلام علی هذا بعید لان المامور بالفعل یجب ان یکون قادرا مقدورا علیه
والقوم ما کانوا قادرین علی ان یقلبوا انفسهم قردة انتهی یعنی این کلام زجاج وغیره بعید است زیرا که در مامور بالفعل واجب است که فاعل قادر بر آن باشد
وحال آنکه مقدور قوم و قادر بر آن ... نبودند که تقلیب و تبدیل حقیقت وصورة خود نمایند **و بیضاوی** هم گفته و قوله کونوا لیس بامر اذ لا قدرة لهم
علیه **پس** بنابر اول تکلیف بمحال **و ایضا** خطاب باشیاء معدومه بحال عدم قبل ایجاد نمود با نها عاید میشود **و ثانی** که بمعنی تکوین و تخلیق باشد نیز دو امر
محال لازم میآید یکی غیر مطابقه دین ... ظاهر الفاظ قرآن قلنا لهم کونوا قردة **دیگر** آنکه این کلمه تکوینی باشد پس صفت ازلیه تعالی است کما قاله الاشعری
پس بنابر این مکونات عالم کلا قدیم ازلی باشد وحال آنکه وجود عالم محدث و آثار حدوث در عالم کبیر و صغیر شب و روز مشهود و محسوس میباشد **قبل الجواب**
بدانکه نزد ابو الحسن اشعری که امام الجبریه ابتدای هستند او گفته که کلمه **کن** صفت ازلیه است تکوین اشیاء بکلمه کن میکند و بعض بلفظ کن فیکون کون
در آن میشود چنانچه متکلمین اشاعره نقل کرده اند چنانچه در تهذیب **و** در شرح آن تنقیح گفته انه یکون الاشیاء بصفة ازلیة وهی **کن** لقوله تعالی انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون **پس** بنابر این وقتیکه کثرة اشکالات و اعتراضات متوجه او دیدند و لا جواب شدند پس متاخرین اشاعره و
ماده کوشیدند **و** بعضی محققین اشاعره ترک قولش کردند **تنبیه** هرگاه اصل نزاع ذکر و بیان شد و الحال **جواب اشکال هذا** بشنو هرگاه اراده
الهی بایجاد یا باعدام شیء تعلق گرفت پس بمجرد اراده بلا فصل ثانیه وآنے موجود و حاصل میشود **و** در آیات مزبوره قول کن فیکون بیان حصول مراد
بایجاد تام بکمال سرعة بمحض اراده است چنانچه **بیضاوی** هم در این آیه ذکر کرده وانما المراد سرعة التکوین **و در مجمع** راس المفسرین در سوره بقره فرموده
هذا اخبار عن سرعة فعله ومسخه ایاهم لا ان هناک امرا فمعناه وجعلناهم قردة کقوله تعالی فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین
ولم یکن هناک قول **و انما** اخبر سبحانه عن تسهیل الفعل علیه وتکوینه بلا مشقة فشبهه ... الله عقوبة لهم وکانوا یتعادون ... یعنی قول قلنا لهم قردة ...

جواب اشکال مشکل از تفسیر ... خاسئین

جواب اشکال حاصل این آیه کونوا قردة ... دو قول است

واعلام بما از نهایت بسرعة نفل خود ومسخ گردانیدن ایشان ست نه آنکه در آنوقت امر قولے فرموده پس معنی این جمله قلنا لهم کونوا قردة بیان کمال اسراع تطیب
وتبدیل صورة نوعیه انها دفعة میباشد چنانچه درباره ایجاد سموات وارض ائتینا طوعا او کرها و جواب آن هردو اتینا طائعین تمثیلا فرموده ومراد ازین اظهار دخیل بجا
از کمال قدرة وسرعة نفاذ حکم نعمه درجمیع مخلوقات میباشد چنانچه بسموات وارض گفتیم بیائید و انها بفور بلا تاخر آمدند یعنی بوجود آمدند محض اراده نه بقبیل قال
چه درآنوقت قولی وکلامی با معدومات محض اصلا نبوده بلی بلفظ کن اخبار واعلام بعقلا راز تسهیل فعال و ایجاد معدومات و اعدام موجودات و تبدیل حالات
و تقلیب ماهیات اشیاء بلا محنة ولا مشقة ولا تعطیل و تعال بالمعدومات میباشد پس همچنین بلاقبیل قال کن فیکون اینجا بسبب تمادی ایشان برنا فرمانی انطاغیه
بطور عقوبة تعجیلا فی الدنیا تبدیل ماهیته وصورة انها محض اراده کرد و انها انسان بوده اخبث واقبح حیوانات بفور یکدفعه گردیده عو عو چون کلاب درمیان خود میکردند
هیچ اشکال عاید نمیشود اما جواب بعض ازانکه گفتند که این مسخ علی الحقیقة تبدیل صورة و تقلیب حقیقة انسانی علی الحقیقة نبود بل این نوع تمثیلے
هست چون کمثل الحمار یحمل اسفارا که قلوب وسیرة انسانی شان چون قلوب وصفات وخصلة بوزینه مبتدل گردانید که قابل تاثیر وعظ ونصیحت وفهم نماندند لا نحو
اینهم باطل است اولها اینخلاف ظاهر کتاب الله کونوا قردة است ثانیهما منافی ظاهر صحاح احادیث که صحابه معاصرین پیغمبر طبق بطبق ومسخیت ماهیته وصفو
ایشان درسانید بجمیع اسلام جمع نمود تفسیر این آیات وارد اند ونزد اجتماع همه انها تواتر حاصل میشود ثالثها مجمع علیه آئمه اهل بیت و صحابه حضرت رسول و صحا
ائمه الطاهرة و مجمع علیه جمهور بل کل مفسرین اسلام از اسلاف واخلاف الی حین بغیر خلاف ثابت میباشد رابعها بر هان چه استبعاد و عدول از مسخ گردیدن
بدو حقیقت صورة ایشان لابدا خالی ازین دو حال نمیباشد یا از عدم اقتدار فاعل بر تبدیل حقیقة و ماهیته وصورة نوعیه نوعی از حیوانات یا بجهة عدم
قابلیة مفعول و خلاف این عقلا ونقلا ثابت است اما اول پس جمیع موجودات قطعا دال وناص اند که خالق همه انها عالم وقادر علی الاطلاق علی
جمیع المقدورات والممکنات عموما است ونفاذ قدرت هم بالسویه در همه انها است اما ثانی که تقلیب حقیقة نوعیه باشد پس اینهم باتفاق کافه عقلا ار
امر ممکن ومقدور است ممتنع ومحال بالذات نیست تنبیه پس به ثبوت این استبعاد در تقلیب وتحویل حقیقة نوعیه شئی باطل محض و قول بخلاف ظاهر
قرآن وعدول از ظاهر آن بلا ضرورة قطعی ومنافی معقول غیر معقول ولا یجوز باطل عاطل محض است و قطع نظر ازین براهین وجه درمسخیت انها غرض
اقتضے تخویف وتنذیر وعبرة برای باقی ماندگان که آنرا عیان نمایند و برای شنوندگان تا دیگران ازاینگان رفتار وگفتار وکردار مثل انها نمایند
ونکنند ومطیع خدای قهار بدل وجان علی الدوام همه باشند و این غرض درتبدیل تمثیل کمثل الحمار در اوصاف انها اصلا بوجود عصاة و بدیگران ابدا
حاصل نمیشود چه اکثر مردم با اوصاف حمار وبهایم بمتابعة طبیعة بهیمی وحیوانی در هر عصر مشهود العیون میباشند دیگر تبدیل سیر و اوصاف و احوال واشکال
والوان همه انواع انسان وحیوان پرنده وچرنده ورونده بری وبحری ابتداء از تولد وتکون و جوانی و پیری قوی وقصیفه بحسب طبیعة قدیما وحدیثا متغیر
ومتبدل میشوند آن مشهود ومحسوس بهر کس از ذوی العقول والعیون میشود ومیباشد پس تقلیب قلوب وصفات انها چون بوزینه یعنی عدم انقیاد قابلیة انهام
واستماع وتبدیل رفتار واوصاف شان چون بهایم وحمار غرض ونتیجه آن باطل محض میشود فلا یقبل ولا یعقل هذا القول کما لا یخفی دیگر درچنین آیات
فقلنا لهم کونوا قردة و اذا اردناه ان نقول له کن فیکون خالق درمدح خود باظهار نفاذ کمال قدرة خود درجمیع موجودات وممکنات میکند پس اگر
اوصاف جمعی چون اوصاف بهایم وحمار گردانید چگونه این حالة از لوازم طبیعی ممتاز نشود و در امور لازمه طبیعی چه مدح واظهار قدرة متعم بهر عام وخاص میشود
پس لابدا تاویل قایل با اوصاف واجب البطلان علی الاعلان است **بحث خامس عشر** هر گاه مسخ گردیدن باطن وظاهر صیادان بنی اسرائیل
واضح وثابت شد پس آیا از انسال انها در دنیا الی حین باقی اند یا نه دران نیز دو قول اند ثانی اکثر ومشهور در اهل اسلام است که انها تا سه روز بلا
اکل وشرب زنده ماندند ومردم انهار امعاینه بعیون الراس کردند و بعد از سه روز کلهم اشیاء از خالق هلاک ساخت **بحث سادس عشر** متفق اهل
تفسیر وحدیث و سیر است که واعظان وناهیان وصیادان خارج بلد انها مساکن گرفته بودند پس از چند روزی دیدند که دوازده بلد صیادین ابواب
دیار ایشان صبحی بسته دیدند بسبب بان بالای چهار دور دیوار شهر رفته فرود شهر هر در خانه را کشوده مردمان دیدند که درون هر خانه ذکور واناث صغیر
وکبیر بوزینها اند عو عو میکنند تمام بر فتح ابواب خانهای خود میدوند و بر بامها و دیوارها بیخبر کما بالا شدند و ناصحان هر یکے را از عزیزان خود میگفت که آیا
تو فلانی نیستی وآیا ما شما تحذیر وتنذیر از نزول عذاب نمیکردیم پس هر بوزینه بسر خود اقرار وگریه ونگاه بسوی قایل عزیز خود میکرد **سوال** اگر
بوزینه بصورت حیوانی دیگر مسخ گردیدند یا خاص بصورة یک نوع بوزینه **جواب** در مفسرین در اینده و وجه اند **احدهما** خاص بیک نوع

بوزینه مسخ گردیدند ثانیهما بصورت بوزینه و بصورة خنازیر دو نوع مسخ گردیدند و ابن عباس فرمود ان شباب القوم صاروا قردة و الشیوخ خنازیر
یعنی جوانان آنطایفه بوزینه و پیران آنطایفه خنازیر گردیده بودند و محتمل که اصحاب عقل و فهم انها که بوزینه سیاه موی و عوام انها بوزینه گردیدند که آن
باین متعرض شده قال و هذا القول علی خلاف ظاهر القران و در روایات عدیده وارد است که بوزینه و خوک و ماراهی گردیدند راوندی و
ابن شهر اشوب و ملا جامی روایة کرده اند حاصل همه این روایات آنکه حضرت امیر در ایام طغیانی آب فرات بالتماس مردم با مردم بر کنار
فرات بر آمده بعصا خاتم الانبیاء بر روی آب فرات یکمره زد آب کم شد و بمره ثانیه برای تقلیل آب بالتماس دیگر زد پس بسمت نهر رسیده ماهیان تمام
شده همه جملة بالسلام علیک یا امیر المؤمنین سلام کردند مگر یک طایفه دیگر که بلا فلوس بودند انها سلام نکردند اهل کوفه از عدم سلام کردن انها پرسید
حضرت امیر فرمود که اینطایفه از مسوخات بنی اسرائیل اند و بخبر دیگر حضرت امیر از خود انها پرسید و انها جواب دادند که ما مسوخات بنی اسرائیل هستیم که
انبیاء مسخ گردیدیم ابن شهر اشوب قال و استفاض بین الخاص و العام ان اهل الکوفة فزعوا الی امیر المؤمنین من الغرق لما زادت الفرات
فاسبغ الوضوء و صلی منفردا ثم دعی الله ثم تقدم الی الفرات متوکیا علی قضیب بیده حتی ضرب بیده حتی ضرب به صفحة الماء و قال انقص باذن
الله و مشیته ففاض الماء حتی بدت الحیتان فنطق کثیر منها بالسلم علیه بامرة المؤمنین و لم ینطق منها اصناف من السمك و هی الجری و المار
ماهی و الزمار فتعجب الناس لذلك و سئلوه عن علة ما نطق و صموت ما صمت فقال انطق ما طهر من السموك و اصمت عنی ما حرمه الله و نجسه
و البعد و بعد این خبر دیگر از محمد بن قیس بن احمد بغدادی مطابق مرویه جامی که بالا ترجمه او ذکر شده در علل الشرایع روایة کرده ان علیا خرج
ذات یوم فوقف علی الفرات و قال یا هناش هناش فاطلع الجری راسه فقال علی من انت قال انا من امة بنی اسرائیل عرضت علی ولایتکم
فلم اقبلها فمسخت جریا یعنی حضرت امیر بر کنار آب فرات ندا کرد یا هناش پس جری نمود ارشد حضرت امیر باو فرمود که تو که بودی عرض کرد که من از
امت بنی اسرائیل بودم بر من ولایة تو عرض کرده شد بعدم قبول آن مسخ گردیدم بحث سابع عشر بعد از مسخ شدن آنها آیا خود انها کلا او
بعضا زنده یا انسال انها باقی ماندند و الی حین این بوزینها و خنازیر و ماراهی در دنیا از انسال ممسوخات اولی اند یا نه در اینهم درامت دو قول اند
احدهما مذهب طایفه از محدثین و جماعتی از فقهاء است و طایفه از اهل ظاهر است لهذا در علم فقه یک باب مستقلا در طهارة جلود مسوخات و صلوة در لباس
آن مع فحمهم و دباغتهم و در بیع و شراء خود انها و جلود و موی و پشم انها مینویسند ثانیهما احدی از اصلا قول مسوخات باقی نمانده و نه انسال از انها موجود
است و این مذهب جمیع متکلمین و مفسرین و اهل سیر و تواریخ معتمدین اسلامیة خاصه و عامه است انها میگویند که اهل ایله هفتاد هزار آدم مرد و زن بودند
نزد طایفه نصف انها تا صح بودند و همه انها نجات یافتند باقی کل صیاد بودند و همه انها مسخ گردیدند بقردة نزد طایفه دیگر ثلث غیر صیاد بودند
ناجی شدند ثلث سوم صیاد مسخ گردیدند نزد بعضی صیادین قریب دوازده هزار بودند یکدفعه خاص همان مسخ گردیده بعد سه روز یکدفعه همه مرده و
باد سخت انها را برداشته در دریا انداخته و همین مختار صاحب مجمع از امامیه و تبعه اوست چنانچه در مجمع فرمود فمسخهم الله عقوبة لهم و کانوا ابتعاد و
یقول ثلثة ایام لم یاکلوا و لم یشربوا و لم یتناسلوا ثم اهلکهم الله و جائت ریح فهبت بهم و القتهم فی البحر و ما مسخ الله امة الا اهلکها
هذه القردة و الخنازیر لیست من نسل اولئك و لکن مسخ اولئك علی صورة هؤلاء عبد علیه اجماع المسلمین و اتفقوا علی انه
لیس فی القردة و الخنازیر من اولاد آدم و لو کانت من اولاد الممسوخین لکانت من بنی آدم و تصریح و تشریح این لکانت من بنی آدم در آخر این
آیه میآید حاصل آنکه خالق بجهت معاصی انها را مسخ کرد انید و انها عو عو میکردند و نطق انسانی نداشتند و لیکن انها تا سه روز زنده ماندند در این ایام
اکل و شرب و تناسل با هم نکردند تا آنکه همه انها را خالق بعد سوم روز هلاک ساخت و باد و زیده بدریا انداخت و قومی از هیچ امتی مسخ نکردیده مگر آنکه بعد
مسخ بعجلة همه مردند پس این جنس بوزینه و خنزیر که الی الان در زمین موجود اند از انسال ممسوخین بنی اسرائیل اصلا نیستند و طایفه از بنی اسرائیل
بصورة این بوزینه و خنزیر مسخ گردیدند و بر این دلیل اجماع کل مسلمانان است ایشان اتفاق دارند بر اینکه در قرود و خنازیر کلا او بعضا از اولاد
و انسال انها اصلا نیستند و اگر از اولاد ممسوخات باقی میماندند البتة انها بنی آدم باشند و نزد نافین بقاء انسال ممسوخین اگر تجویز بقاء انسال ممسوخین
شود پس بر هر یکی از قرود و خنازیر بشتباه انسال الیقینی اطلاق ولد آدم ابو البشر میشود و این علی الظاهر خلاف واقع ضروری البطلان است تنبیه
برای فریقین از مجوزین ابقاء انسال ممسوخین و از عدم مجوزین بقاء انها و عدم بقاء تناسل و اکل ممسوخین از قران اصلا ثبوت نیست الا

پاره از اخبار بطرق

پاره از اخبار بطرق خاصه و عامه بر بقاء نسل ایشان دلالتی دارند ولکن این طایفه متکلمین آن را منافی قرآن و برهان دانسته منافی قرآن را متروک و هیچ یک بدراته از اخبار
آحاد دانسته در صفحات غیر معمول و لا مقبول بشمار آرند و صورة تأویل آنها هم میسر با نیها نشد لهذا اطراح و ترک کردند حجیة آنرا بقاعده کلیه آنچه معارض قرآن
و برهان باشد اگر تأویلش مطابق آنها ممکن نباشد او واجب الطرح والترک است و همین هم در خبر متفق علیه الامة وارد است که قال النبی قد کثر علی
الکذابون فما یروی لکم فاعرضوه بکتاب الله فما وافقه فخذوه واعملوا به وما خالفه فاضربوه الجدار دواتکوه در تفسیر کبیر اینجا گفته واختلفوا
فی ان الذین مسخوا هل بقوا قردة و هل هذه القردة من نسلهم او هلکوا وانقطع نسلهم و لا دلالة علیه فی الایة یعنی خلاف کردند در آنکه مسخ
گردیدند که آیا بعد انسلاخ آنها زنده باقی ماندند بصورة قردة و آیا این بوزینها از انسال آنها در دنیا الی حین اند یا اول مسوخین بعد انسلاخ کلا او بعضا هلاک
شدند و نسل آنها بالکلیه منقطع و معدوم بوده و گردیده حق آنست که در آیة قرآنی اصلا دلالتی بر این نیست شد ثم الله اعلم سوال این مسوخین در کدام زمان
و عصر پیغمبر بودند جواب بحسب اخبار در اکثر اعصار انبیای بنی اسماعیل بعد موسی خصوصا در عصر داود و عیسی بن مریم بعد اکل مائده سماوی تکفیر
آن کردند مسوخ گردیدند چه این هر دو پیغمبر مذکور بر آنها نفرین و لعنت کردند کما قال لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم
مسخ گردیدند و مفسرین متفق علیه اند که صیادان اهل ایله از بنی اسرائیل در عصر داود بلعن و نفرین او مسوخ بقرود گردیدند ما خذ از خاص مسخ
علی قول لعنة عیسی بعد انکار مائده و نبوة عیسی ع گردیدند کما قالوا العنهم داود فاصبح الناهون ذات یوم فی مجالسهم ولم یخرج من المعتدین احد فقالوا
ان لهم لشانا فعلوا الجدار فنظروا فاذا هم قردة ففتحوا الباب ودخلوا علیهم فعرفت القردة انسابهم من الانس وهم لا یعرفونها فجعل القردة
یاتی نسیبه فیشم ثیابه فیبکی و یقول له الم ننهکم فیقول القرد برأسه بلی ثم ماتوا کلهم عن ثلث یعنی آن طائفه بعصر داود بنفرین او ملعون و مسوخ
بقرود گردیده یک صبحی دروازه بلده آنها مفتوح نشد ناهیان گفتند برای آنها سببی شده و بدیوار شهر پناه بالا شده دیدند که در هر خانه از اماکن آن بلده
غیر از بوزینها بر سطوح و جدران بالا میشوند و فرود میآیند و از بوزینها اهل انساب و اقارب خود را شناختند اما اهل انساب ایشان را نشناختند پس
هر یکی از بوزینها نر و ماده بدور نسبی خود میگردید لباسهای آنها را می بوئید و می بوسید و میگفت که آیا من شما را نهی و منع از این معصیت نمیکردم هر یکی از آن بوزینها
بسر اقرار و گریه میکرد پس کلهم یکدفعه همه آن بوزینها مردند تا سه روز این است هم در اعصار امویه عباسیه از سبابان و از لاعنان علی بکرات و مرات
بخرس و سگ مسخ شده و بعض بعض اهل سیر و مورخین امویه و عباسیه نوشته اند و از جملة تفاسیر حدائق احمد آن دهلی بصورة تلخیص این خبر
را نقل میکنیم مرویست که واقدی که از اجله و ائمه مورخین و محدثین و مفسرین اهل سنت است که در عصر هارون عباسی دشمن آل علی و بنی علیهم السلام بوده
پس واقدی میگوید که من نزد هارون الرشید رفتم و نزد او همه اعلام بغداد جمع و حاضر بودند و هارون بشافعی خطاب کرد که یا ابن عم چقدر فضایل
علی چند حدیث از رواة ثقات رسیده شافعی گفت از پنجصد زیاده است پس از محمد بن اسحاق پرسید او گفت از هزار متجاوز پس از محمد بن یوسف
پرسید او گفت از تو و از اصحاب تو خائفم و مامون گفت تو امینی و بگو تو نیز پس او گفت از یازده هزار زیاده مسند و مثل آن مرسل پس از واقدی
پرسید و واقدی گفت که زیاده ازینها از محمد بن یوسف کثیر تنها باشد پس در آن وقت هارون گفت که من آنچه بچشم خود دیدم و استغفار از قتل و ظلم آل علی و شیعه او کردم او
اهل بیت و همه اعلام و اهل مجلس گوش شد او ندکه یوسف بن حجاج که والی و نایب من در دمشق است بمن نوشت که خطیبی زبان بلعن و طعن و سب علی هر وقت
در مساجد و محافل عام میکشاید و آواز من ممنوع نمیشود و در باره او هر چه حکم تو باشد بعمل آورده خواهد شد هارون میگوید که من باو نوشتم که او را بخ
من مغلول مقید بفرست و من با او گفتم که تو چرا بر علی لعن و سب میکنی و او گفت انه او اصول ما و فروع اولاد و احفاد و اخوان من بقتل آمدند و من با او گفتم
که آیا نمیدانی که هر که را قتل کرد بامر خدا و رسول کرد و توبه کن و الا بعقوبة شدیده ترا میکشم و آن لعین گفت که من ابدا دست بردار از لعن او نمیشوم
تو هر چه میخواهی بمن بکن پس بامر من بحضور من او را صد تازیانه زدند و حبس آن حجره کردند و قصد من بود که او را باشد عقوبة و باعظم ایذائی سیاست کنم
من بخواب دیدم که درهای سماء کشوده شده پیغمبر و علی با جبرئیل فرود آمده و نبی صلعم بجبرئیل ابریق داده و شیعیان علی بندا بلند جبرئیل جمع شده
پس جام آب کوثر بهر یکی از شیعه خود داده و از مقربان و غلامان هم هیچ کس که آنها را ایشان سیم آب داده و بعرض علی پیغمبر از آن مرد سباب علی پرسید
کرامی دمشقی دشنام بعلی میدهی دمشقی گفت بلی پس پیغمبر دعا کرد که بار خدایا این دمشقی را مسخ گردان و هارون گفت که من لرزان
بیدار شدم گفتم خبر دمشقی بیارید خبر آوردند که در آن حجره مقفول و محروس غیر از سگ سیاهی که دو گوش او چون دو گوش آدمی اند آدمی نیست و بالتماس

جواب سوال این مسوخین در کدام زمان و عصر پیغمبر بودند ۱۲

خبر مسخ گردیدن دمشقی سباب و ملعون علی در عصر هارون و علماء اعلام ... منقول از ... ۱۲

همه آئمه اعلام بغداد آن سگ‌ها بزنجیر بسته در معاینه علما و هارون آورده معاینه کردند پس شافعی مع اعلام دیگر گفتند که بفور او با همان خانه ببرید چو هیچ
سنگی زنده و باقی نمانده و با حضور این امین نشیم که مبادا عقوبتی از سما بیاید و با هم صدمه آن میرسد و سگ‌ها دران حجره حبس کردند پس لحظه نگذشت
مگر آنکه بلا ابر صدای صاعقه نهایت سخت و مهول شدید شنیدند و علما گفتند این آفت بهمین ممسوخ رسیده باشد دیدند که صاعقه سوراخ بسقف
قالبی کرده سگ‌ها سوخته زغال بدن او دیدند و علما و هارون مشغول باستغفار شدند و هارون گفت ای اعلام مجلس گواه باشید که من هم
از دشمنی آل علی و شیعه او و از ظلم و قتل بها توبه میکنم اشکال از خصایص امت مرحومه این نبی الرحمة وغیرها عقوبت سماوی و مسخ و نسخ دنیاوی بآیه
وما کان الله معذبهم وانت فیهم بالکلیه مرتفع و نیز بران اجماع امت منعقد است پس مسخ گردیدن این شخص ازین امت مرحومه خلاف وعده صحیح
و جایز الحصول و الوقوع ثابت بشود و خود شما در همین قصه موسویه این بحث را اثبات کردید جواب اول مسخ شدن بعض بعض احاد اشخاص.
درین امت نادر الوقوع عبرة وتنبيها للعصاة الحاضرين زجرا للكفار والفجار الآتين واظهارا واحقاقا لحقية المحققين تعظيما واجلالا لحجج الله المعصومين
المطهرين عليهم السلم وتصديقا لما وقع في الامم السالفين جایز و صحیح است و امر نادر و شاذ منافی وعده قرانی نمیشود جواب ثانی چونکه وعده قرانی
بعدم تنزیل عقوبة سماوی برین امة نبی الرحمة مشروط بوجود ذی جود آنحضرت بقوله وما کان الله معذبهم وانت فیهم است و مسخ گردیدن بعض
فجره کفره بحالة عدم و غیاب آنحضرت ص بوقوع آمده منافی وعده قرانی نمیشود قصه نیباشد که در واقع کفر و سب و لعن علی مجد او و نبی الله بود و اشکال باطل
بالراس است سوال در بدایة اراده بادی و بانی صید ماهی احاد بود یا جماعة جملة و چگونه صید ماهی در ابتدا شد جواب جمعی از مفسرین اظهار
کردند که ابلیس آمده بانها القا کرد که شما خاص ممنوع در اخذ ماهی بیوم السبت هستید نه در غیر آن یوم پس شما آبار و حیاض عمیق را مع جداول
آب روی از بحر بسوی آبار و حیاض حفر کرده بگذارید بیوم السبت بتموج آب ماهیان در آبار و حیاض میافتند پس ازان پیش روی جوبها و
سر روش آبار و حیاض بمشبکات بسته بگذارید تا ماهیان برآمده نتوانند و بیوم الاحد ماهیان را گرفته بخورید و بگیرید و بفروشید و اینها بحسب تلبیس
ابلیس لعین عمل کردند و صید ماهیان بمدة مدیدی کردند تا آخر ممسوخ گردیدند اما در بدایة مرد واحدی روز شنبه ماهی را گرفته دنب او را ریسمانی
بسته و آن ریسمان را بکناره دریا بسته کرده گذاشته بروز یکشنبه گرفته بنار بریان و کباب کرده خورد و مردم دیگر باو ملامت کردند و گفتند که معذب خواهی
شد و هر گاه فرد او را معذب نیافتند مردمان دیگر هم جرئت و جسارة برصید ماهی کردند قال ابن زید و نقل عند الخاصة والعامة منهم من الامامية
شیخ المشایخ ابوالفتوح و صاحب المجمع و ثعلبی و زمخشری و السیوطی و السعودی و غالهم قال اخذ رجل منهم حوتا وربط في ذنبه خيطا وشده
الى الساحل ثم اخرجه واخذه يوم الاحد وشواه فلاموه نكلهم على ذلك فلما يأتهم العذاب اخذ واذلك واكلوه وباعوه الى برهة من الزمان
کادوا مسخوا من اثنی عشر الفا الى ان مسخوا قردة في زمن داود النبی بلعنه عليهم الخ اشکال هرگاه اینها تا دهری برصید حیتان مهلة داده شدند
پس اینها اطفال صغار هم و زنان ایشان ذوات الاحمال بحسب جریان عادة الله القدیمه یقینا بوده باشند و اگر کل رجال و نسوان اینها مستحق
عقوبة المسخ لتعجیل الجزا ایشان فی الدنیا گردیدند اطفال صغار و احمال فی بطون النسوان عند العدلیه چگونه مستحق تنزیل عقوبت مسخ گردیدند و جرم والدین
شان حمل و طفل صغیر غیر مکلف بلاجرم ماخوذ شدن عقلا و سمعا بقول ولا تزر وازرة وزر اخری جایز نیست و اخذ شان بلا استحقاق ظلمی ظلم
اقبح بر عادل و کریم تعالی غیر جایز است جواب اگر امهال باینها الی دهر حاصل شد پس تا اندهر صغار شان مکلف کامل بالغ گردیده شریک و الذین
خود درین منکر شده مستحق عقوبة بجرم خود شدند اما جواب مسخ گردیدن زنان قوم صیادان مع حملهای خود و حاملات بودن اینها جایز
نیست چه خالق علام بالتفصیل از ازل آزال میداند جمیع آنچه در رحم آن از ابد آباد بکند پس درین زمان امهال اصلاب مردان و ارحام زنان را
عقیم گردانیده باشد از انعقاد نطفات باولاد و بحمد الله اشکال بجایه نمیشود و ثم الله اعلم بحث ثامن عشر در دریافت معنی مسخ و حقیقة سوال
معنی مسخ چیست پس عبارة یا از انتقال روح انسانی فقط بسوی بدن حیوانی دیگر غیر انسان باشد یا تبدل صورة و شکل و هیکل انسانی بحیوانی
دیگر باشد پس ایا با بدن مع مادة و روح او متبدل و متغیر میشود و بغیر روح و مادة خاص تبدل هیکل و صورة میشود آنچه در کوه مراد
فرمود که نفس ناطقه انسانی اگر بعد از موت او ببدن انسانی دیگر رفت آنرا نسخ میگویند و اگر ببدن حیوانی غیر ناطق رفت آنرا مسخ میگویند
و اگر بجسم نباتی رفت آنرا فسخ میگویند و اگر بجرم معدنی رفت آنرا رسخ میگویند ازین انواع درینجا صحیح و ثابت و مقصود از آیه نیست پس

مراد از مسخ در این آیه چیست و اگر امکان او قوع و ممکن الحصول است پس مسخ و مجوزین وغیر مجوزین بر دعاوی خود چه دلیل دارند **جواب** بطور حاصل در اینجا دو قول اند
قول اول بدانکه انسان عبارة است از ماده وصورة وهیکل معًا چه خالی ماده وروح او در واقع انسان نیست **ایضًا** خالی بدن وهیکل وصورة حیوان وانسان نیست
زیرا که از تولد تا شیخوخیت ابدان هر انسان وحیوان ضعیف وقوی وچاق ولاغر وشکل وصورة متبدل ومتغیر میشود مع هذا او همان انسان وهمان حیوان میبود واول
میباشد و بتبدلات بدنیه اصلا اعتبار ندارد و لهذا واجب شد که اصلیه ماده وروح مع صورة وهیکل وشکل دیگر حیوان عبارة از مسخ میباشد **پس** خالق عالم ماده
مع بدن وهیکل وصورة ولوازم او را در اینجا تقلیب وتحویل وتبدیل کرده همانرا عینا حیوانی دیگر چون قرود وخنازیر ومار وماهی تجدیدًا آفریده **پس** این تقلیب ماهیة
وماده معًا بلاشک امر امکانی هست وممتنع ومحال نیست و دلیلی عقلی قاطع بران قایم نیست و دلیل سمعی کونوا قردة بران صریح وثابت است و اینوجه مختار احمد
طایفه قایلین بوقوع مسخ حقیقی میباشد و بقاعده کلیه مقتضاے هر کلمه موضوعه حملش بر معنی موضوع حقیقی واجب است **پس** بنابر این مسخ اینها مع اجسامهم
وارواحهم بوقوع آمده **قول ثانی** آنکه خاص هیکل وصورة نوعیه انسانی بغیر روح او تقلیب تبدیل وتغیر یافته چه اصل انسان مادیة وروح است و بنابر این ظاهر
هیکل وصورة وشکل صیادین سمک تغیر وتبدیل یافته نه روح وماده اصلیه انسانی **پس** اینجا ظاهرًا بوزینه وخنزیر و باطنا صیادین سمک انسان میباشند لان
الهیکل والشکل والصورة والاعضاء من باب الاعراض قائمًا بالمادة والروح للانسان وکل الحیوان فلا یعتبر فی تغیرها وتبدیلها **فثبت** ان الانسان
شیٔ آخر سوی هذا الشکل والهیکل **خواه** آن حقیقت را کسی جسمانی بداند **خواه** جسم لطیف ساری در دواخل بدن بقلب یا بجگر یا بدماغ یا از جواهر قایم بذاته
خارج وتعلق ببدن بداند چون تعلق هوا وکشتی بداند کما قاله الحکماء وجمهور المتکلمین **فلو جوزنا هذا** لما آمنا بکل ما نراه من المسوخات قردا
وخنزیرًا وکلبًا وخرسًا انه کان فی الواقع انسانًا عاقلا وذلک یقتضی الی الشک فی البدیهیات والمشاهدات وخلاف المحسوس والمشهود ضروری البطلان
سفسطة یعنی اگر ما تجویز مسخ بالمنقول بکنیم البته ما ایمن نمیباشیم در هر مسخی از حیوانات مسوخه که این بوزینه **و** خنزیر وسگ **و** خرس است زیرا که در واقع هر یکی از اینها
انسان عاقل است کما اینه میکنیم گفته وتفکر کرده نمیتوانیم **و** این مقتضی وموجب میشود بسوی شک وشبه در بدیهیات ومشاهدات وخلاف مشهودات ومحسوسات
سفسطه ضروری البطلان است **و** دیگر این **قول آخر** مذهب محدثین وجماعتے از فقها از خاصه وعامه است **اشکال** هرگاه صیادین ودیگر امم بقرود وخنازیر مسوخ
گردیدند **و** با اینها عقل وفهم وعلم هم زایل شده قطعًا **و** بتبدیل اینها باینصورة قرود وخنازیر مع سلامتی ابدان بغیر تالم اینها مسخ شدند **و** هرگاه اینحالة اینها ثابت شد **پس**
چگونه اطلاق عذاب الیم بر اینها صحیح میشود **جواب** بر قول اول در واقع بتبدیل صورة وشکل اینها عذاب فی الاصالة بر اینها بود خواه اینها احساس تبدل خود وادراک
آن در ابتداء تبدیل وبعد آن کردند یا نه **و اما** بر قول ثانی البته تبدیل خود را بعد تبدیل می دیدند ومیدانستند **و** موید آن است که عزیزان انسانی اینها مسوخین
میگفتند که آیا ما شما را ازین عذاب بترسانیدیم واینها بسر جنبانی خود اقرار وگریه میکردند و بدم وخرطومهای خود دور میکردند **و** السنه خود چون متغیر بودند بدندان
میجویدند **سوال** هرگاه اهل مسوخین بعد المسخ بانقضاء سه یوم بیک دفعه یکوقت هلاک گردیدند **پس** اینقسم قرود وخنازیر دنیا الی حین آیا از نسل مسوخین
باقیمانده اند یا غیر اینها اقبل اینها یا بعد اینها خلق غیر اینها اند **جواب** در اینجم دو قول اند اصحاب قول اول **و** اکثر اصحاب قول ثانی که این قرود وخنازیر
قبل از مسخ بنی اسرائیل وجنس جمیع آن مخلوق موجود بودند والی القیمة موجود خواهند بود **و** صورة مشابهت اینهم وجنس اینها مسخ شدند **و** نزد طایفه از فقها **و** محدثین
اینها از انسال مسوخین بنی اسرائیل برای عبرة گرفتن خلق تا قیمة نسل بنسل الی القیمة باقی خواسته بود **و** بهمین قدر تبلیغ قال در باب مسخ اینجا اکتفا کردیم **و**
در سورة بقره بالازاع آخر مباحث را ایراد کردیم والله ولی التوفیق والاتمام لکل مجلدات هذا التفسیر والید فوضت امری وهو حسبی ونعم الوکیل

قوله تعالى وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمُ
الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُم بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ○

جواب سوال هرگاه صیادین بقرود وخنازیر مسخ شدند پس اطلاق عذاب الیم براینها صحیح میشود

ترجمه اینده و آیه یعنی ای محمد و یاد کن و تصور بیار هنگامیکه آگاهی و اطلاع داد پروردگارت که هر آئینه او تعالی بر میانگیزد و مسلط میسازد بر قوم یهود تا روز قیامت
کسی را که برنجاند ایشان را عذاب بد و سخت چون قتل و اجلاء اوطان و ضرب و جزیه چون بخت النصر بابلی و بعده سلاطین فرس تا عصر خاتم النبوة صلعم و الی القیمة
دخوار بلا قیام سلطانی و دولتی از قوم یهود در اینها وعده قطعی بر ایشان مقرر گردیده بد پرستی پروردگار تو زود عقوبه کنند بر همه انواع کفار خصوصاً یهود راست و تحقیق
پروردگار بخشنده مهربان باهل ایمان و طاعة در دنیا و آخرة است و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را در روی زمین جماعتها و گروهها یعنی هیچ ملکی و ولایتی نمیباشد
مگر آنکه در ان متفرق یهود میباشند بعضی ایشان شایستگان بدین موسی میباشند و بعضی ایشان از نیکان فرو دتر بر کفر و فسق مستمر و مصر میباشند و بیازمودیم
ایشان را بنیکی چون توانگری و ببدی چون تنگی و بعسر و فقر تا ایشان شاید برگردند از کفر عناد و جحد و کبر خود و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول**
در وجه تنظیم آیه با ماقبل **بدانکه** هرگاه بالا شرح قبایح و فضایح یهود و ممسوخ گردیدن یهود ذکر فرمود پس اینجا بیان کرد که اینها تا قیمة در همه طوایف خلق در
روی زمین ذلیل و خوار بلا دولة و لا سلطان از قوم خود میباشند و این نوع دیگر عذاب برای آنها در دنیا است **بحث ثانی** بدانکه متفق علیه مفسرین و
نحویین در لفظ تاذن بمعنی اعلم و صلح للاعلام و الاخبار است و از همین جا فاذن مؤذن بینهم و آیه اذان من الله و رسوله بمعنی اعلام و اخبار من الله
است **فخر رازی** فرموده تاذن ان لفظة تاذن تفعل ههنا لیس معناه انه اظهر شیئا لیس فیه بل معناه فعل فقوله تاذن بمعنی اذن کما فی قوله سبحانه
و تعالی تعالی شانه کون معناه و ادتفع که بمعنی انما ظهر من نفسه العلو و ان لم یحصل ذلك فیه حاصل آنکه تفاعل و تفعل موضوع گردیده برای اظهار معنیکه در قایل فاعل
فی الواقع نباشد چنانچه تمرض فلان بمعنی فلانی بصورة مریض خود را نمود و لفظ تاذن تفعل است اما معنیش این نیست که اظهار کرد چیزیرا که در او نیست بلکه تاذن بمعنی
اذن از ایذان و اعلام و اخبار بالغ میباشد چنانچه در آیه سبحانه و تعالی بمعنی اظهار علو نفس خود کردن نیست بل بمعنی ارتفاع است **اشکال** هرگاه تاذن بمعنی ایذان
نیست پس چرا بجز اذن ذکر کرد تا مشتبه بمتشبهین نشد **جواب** آنکه تعالی منهم **زمخشری** گفته تاذن در اینجا بمعنی عزم و قصد مصمم و متحتم میباشد کما قال
فی تاذن ربك بمعنی عزم ربك و هو تفعل من الایذان و هو الاعلام لان العازم علی الامر یحدث نفسه به و یؤذنها بفعله و المعنی و اذ حکم ربك
و کتب علی نفسه یعنی تاذن از تفعل بمعنی ایذان و آن اعلام میباشد چه عازم بر امرے حدیث بنفس خود و ان سخن میگوید و اذن یعنی خبر آن بنفس خود میدهد
که من چنین میکنم لهذا بلفظ تاذن ذکر کرد پس تاذن بمعنی حکم و کتب ربك علی نفسه ایجاب هذا الفعل باشد **بحث ثالث** و اذ تاذن ربك
این جاری مجرای قسم است زیرا که در ان معنی عزم جزم و حتم چون علم الله و شهد الله و کتب الله و ختم الله و همه این فقرات معنی قطعی الوقوع و هرچه قطعی
الایقاع باشد او مقتضی قسم ربك لیبعثن علیهم قسم ثابت است لهذا در جوابش لیبعثن لام ایراد و داخل کرده و بکاف در ربك خطاب بحضرت ختمی مآب است
بحث رابع و اذ تاذن ربك منصوب بر مفعولیت بمضمر معطوف بر قول تم و اسئلهم اذ تاذن باشد ذکره السعودی **بحث خامس** و اذ
تاذن ربك فمعناه ای محمد اذکر الیهود حان الله اعلمنی و اقسم علی ذلك یعنی ای محمد و ذکر کن و بگو یهود معاصرین خود را بد پرستی و تحقیق خدا اعلام کرد
و خبر داد مرا و قسم خورد بر ان اعلام **لهذا** بوجوه ذکر تفسیر تاذن کردند **احدها** بمعنی کتب الله **ثانیها** وجب الله **ثالثها** الزم الله **رابعها** ختم الله **خامسها**
عزم الله بالعزیمة **سادسها** اقسم الله فی ایقاع هذا الاعلام **بیضاوی** گفته و المعنی و اذا وجب الله ربك علی نفسه لیسلطن علی الیهود الی القیمة
یعنی وقتیکه خدا واجب کرد بر نفس خود که هر آئینه و البته مسلط میکرد دائم بر یهود تا قیام قیمة **زمخشری** گفت و المعنی و اذ ختم الله و اذ کتب ربك علی نفسه
و ابن عباس گفت و اذ قال ربك **خازن** گفت الی ربك بمعنی اقسم ربك **نسفی** گفت و اذا اعلم ربك **اقول** همه اقوال و وجوه مفسرین متحد المآل
و اذ تاذن متضمن معنی قسم است لهذا در جوابش لام آورده **بحث سادس** لیبعثن علیهم الی یوم القیمة یعنی خالق در این اعلام یهود و قسم خورد که هر آئینه البته بر میانگیزد بر
ایشان تا قیام قیامت **اکثر مفسرین** میگویند مراد که معنی لیبعثن بمعنی لیسلطن علیهم میباشد یعنی هر آئینه البته مسلط میگرداند بر ایشان یعنی بر میانگیزد بر یهود
تسلط و غلبه عصر بعصر و زمان بزمان کسی را **اما** در مرجع ضمیر علیهم خلاف کردند **نزد بعضی** مقتضی ان یکون راجعا الی قوله فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم کونوا
قردة خاسئین لکن قد علم ان الذین مسخوا لم یبق منهم فیحتمل ان یکون المراد الذین بقوا منهم فالحق الذل بهم یعنی این عبارة مقتضی است که ضمیر
هم راجع بسوی کونوا قردة باشد چونکه اینها مسخ گردیدند و احدی از اینها باقی نماندند پس محتمل است که راجع بسوی آنان است که از اینها باقی ماندند پس اینها ذلت الحاق
کرده شد **بقولی** ان المراد به سایر الیهود الذین من بعدهم لان الذین بقوا من اهل القریة طایفتان من الصالحین و الطالحین الی زمان محمد
علیهم السلام یعنی مراد ازین همه قوم یهود باقیماندگان است که بعد از ممسوخین اهل قریه دو طایفه صالحه و طالحه باشند پس اینها باختلاط باهم در لیالی و ایام

مرتکب کبایر معاصی تا زمان محمد شدند **وبقولی** ان المراد به الذین بقوا من انسالهم الی زمان محمد علیه وآله السلام یعنی مراد ازین ہمان یہود
اندکه از انسال اینها خاص باقیمانده بودند تا زمان محمد **وبقولی** المراد به الیهود الذین کانوا خاصة فی عصر محمد فان من لم یؤمن بالله ورسوله الی
القیمة **وهذا مذهب** اکثر المسلمین یعنی مراد باین ہمان یہود خاص اندکه در عصر خاتم النبوة بودند وایمان بآنحضرت نیاوردند وکفر بخدا ورسول او کردند
پس بایشان الزام ذلة کرد تا قیام قیمة **وبقولی** ان المراد به بعد الممسوخین جمیع اقوام الیهود الذین کفروا فی کل عصر بانبیائهم وما آمنوا بعیسی
ومحمد علیهما السلام الی یوم القیمة یعنی مراد باین بعد از ممسوخین جمیع اقوام وطوایف یہود تا قیمة اندکه در ہر عصر کفر وانکار بانبیاء معاصرین خود کردند **و**ایمان
بعیسی ومحمد صلعم نیاوردند **و** این قول بعمومیت کل قوم یہود بعد از ممسوخین که کافر بودند وتا قیمة برکفر باقی بمانند اولی وشامل همه اینهاست **فخر رازی**
وبتبعه او ورا اینجا گفتند لا شبهة فی ان المراد به الیهود الذین ثبتوا علی کفرهم والیهودیة **فاما** الذین آمنوا بمحمد فخارجون عن هذا الحکم یعنی شک و
شبهه نیست که مراد باین ہمان یہود اندکه برکفر ویہودیة در آخر الزمان باقی ماندند **و**مؤمنین که بمحمد در آخر ایمان آوردند خارج ازین حکم وسوء حال میباشند **بحث**
سابع سام یسوم سوما بمعنی چریدن مواشی گیاه وخوردن علف چاره از دشت بنفسها فهو سایم بمعنی راعی یعنی چراننده مواشی **از** سامت الماشیة تسوم
من باب قال رعت بنفسها قاله فی المصباح **وبقولی** زسیم الخسف **وکذا** قاله فی النهایة بمعنی کلف والزم **و**اصله الواو وکسره فقلبت ضمة
السین کسرة فانقلبت الواو یاء **در صراح** گفته تسویم گذاشتن حکم کسی برائے مال تا هرچه بخواهد بکند **و** رها کردن ستور را بچراگاه برائے چریدن
وهمین قول بوزیده است **بحث ثامن** من یسومهم سوء العذاب این لفظ من مفعول لیبعثن است یعنی البته خدا بر ایشان برانگیزد وبطور غلبه وتسلط بر یہود
در ہر عصر تا قیام قیمة کسی را که بچشاند او ایشان را بد وسخت عذاب را چنانچه در **آیه** بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید بمعنی سلطنا علیکم است **سوال** مراد
ازین سوء العذاب در دنیا چیست **ایضا سوال ثانی** آیا لفظ من نکره است **یا** تعریفیه **پس** بر **ثانی** آن شخص معروف کیست وآن شخص واحد معروف
که در ہر عصر بر یہود تا قیمة زنده باقی بماند پس لا بد از وجود ہر عصر سوء عذاب ایشان را بچشاند کیست **و**بر **اول** یعنی بنابر تنکیر بعد از ممسوخین یہود از آن وقت
تا قیمة صیغه استقبال لیبعثن **و**یسومهم آن اشخاص متعددین اینها عصر بعصر الی یوم القیمة چه کسان اند **جواب اشکال اول** مراد آن سوء العذاب
در دنیا ارتفاع نبوة که نهایت منزلة دینی عند الله **و** ازالة سلطنت از القوم الی القیمة که نهایت مرتبه دنیای در آن قوم است که سلطان قومی باشد بایشان لقوله تعالی
وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤ بغضب من الله **و**قتل کبار وسبی نسوان واطفال صغار **و**گرداندن اینها در رقیت غلام وکنیز **و**جزیه **و**هوانه وصغار **و**
اجلاء اوطان **و**سلب فر وعظم اینها از قلوب اقوام آخر **و**عدم اعتبار در انظار اولو الابصار الی ظهور المهدی آخر الزمان ونزول عیسی وخروج دجال **و**قتل عام کل
یہود در آن زمان میباشد **سوال** اهل اسلام روایة کردند که قوم یہود اتباع واشیاع دجال بطال میباشند **پس** چگونه خواری ودولة ایشان بعدم وجود
سلطان الی القیمة ثابت وحاصل میشود چه خروج دجال قبل القیمة در عهد است میشود **پس** بثبوت سلطنت دجال بطال ومتبوعیة او در یہود عزت ورفعت یہود
خلاف موعود خبر مقدس نبوی ص ثابت میشود **جواب** قال صاحب اللباب **و**الخطیب فی المیزان ان ذلك العزة تحصل لهم باتباع الدجال ذلك فی نفسه
غایة الذلة لانهم یدعون بعد الیهودیة الهیة الدجال فیزدادوا کفرا علی کفرهم فاذا هلك الدجال علی ید عیسی فاهلکهم المسلمون **و**قتلوهم
جمیعا فذلك هو الذلة والصغار والهوان المشار الیه فی هذه الآیة لیبعثن علیهم الخ یعنی هرگاه یہود در متابعت دجال عزت حاصل شود وآن متابعت
یہود دجال را فی الواقع غایة ذلة واستخفاف وهوان بر یہود ثابت میشود چه تا ظهور دجال مدعی یہودیة بودند **و**بظهور دجال بپیروی وتصدیق دعوای دجال
بالهیة دجال معتقد شده کفر دیگر برکفر خود افزودند **و** وقتیکه در زمانه وعهد امام مهدی آخر الزمان بدست عیسی دجال بقتل میرسد **پس** مسلمانان
قتل کل قوم یہود میکنند احدی بغیر اسلام باقی در دنیا نمیماند **و**همین ذلة وصغار وهوان واستخفاف وقتل عام اینها مشار الیه در لیبعثن علیهم الخ میباشد
وشبل همین بالاختصار **امام رازی** وتبعه او گفتند **ولحنبل** المروی فان اتباع الدجال هم الیهود خاصة **و**انهم منهم فان صح فمعناه انهم
کانوا قبل خروجه یهودا **ثم** مثلوا بالمیتة الخ **اما جواب اشکال ثانی** دو اند دو وجه اند **احدهما** نزد ما آنکه احتمال تنکیر من است **پس** در
اینها بعد مسخ گردیدن طایفه اهل ایله بر باقیماندگان یہود **سلیمان** وبعد او **بخت النصر** مجوس بابلی مسلط گردید **و** او مردان یہود را قتل عام
وزنان واطفال ایشان را اسیر **و** اموال ایشان را بغارت برد **و** اماکن اینها را ویران ساخت **و** اجلاء اوطان ساخت **و** ایشان را ذلیل وخوار گردانید **و** جزیه بر اینها
مقرر کرد **و** بعد بخت النصر بر یہود **سنحاریب** وبعد او ملوک روم از نصاری **و** **سلاطین** فرس بر اینها تسلط کرده بودند **و** مجوس جزیه میدادند تا هو

پاسوال اول از سوء العذاب چه مراد است ۱۲

جواب اشکال ثانی

معنی سوء العذاب

بیهود الی القیمة ۱۲

خاتم النبوة وبهان حال بودند و بعد ظهور آن حضرت نیز همین منوال رفتار ایشان در اهل اسلام بود و میباشد **ثانیهما** نزد ما آنکه من تعریفیه هست **پس** نزد ما ایشان
آیه در یهود معاصرین منکرین خاتم النبوة محمد بن عبد الله صلعم واست آنحضرت است الی قیمة **پس** بنابراین یهود عزت اعلی مرتبه دین که در عالم امکانی فوق
براین مرتبه ومنزلتی از جانب الهی نیست و سلطنت ودولة ومملکت دنیا الی اعلی درجه دنیائی نیست بوعده این آیه **وبایه** وضربت علیهم الذلة والمسکنة
مصرح زوال اینچهر دو رتبه از قوم یهود الی القیمة بوعده قطعیه ثابت وجاری الی بدایة چهارده صدی هجری بحمدالله هست **و** بعد ان ضرب وقتل کبار ایشان
وسبی نسوان **و** صبیان ایشان در رقیة کنیز وغلامی **و** غصب اموال از ایشان **و** اجلا از اوطان چنانچه منهم بنی قریظه **و** بنی نظیر **و** اهل خیبر **و** نواحی اهل مدینه
و عراقین وغیرهم را بتسلیط اهل اسلام بر ایشان **و** تقریر جزیه بصغار وذل وهوان گذران ایشان الی حین ملتزم جاری وباقی تا ظهور دولة حق قایم آل محمد علیهم
السلم بلا تخلف ولا تفاوة میباشد لان الله اصدق الصادقین فانه لا یخلف المیعاد **اشکال** سلمنا که مراد از من یسومهم محمد واست متبعه اوست **پس**
از انقضای آنحضرت چگونه اینحالة ثابت میشود **جواب** بدانکه متتبعین اهل تواریخ **و** سیر اینحالة صغار وهوان وذلة واستخفاف واخذ جزیه از یهود واضح ولایح است
که بعد انقضاء ذات مقدسه حضرت ختمی مرتبت در اعصار خلفاء ثلثه **و** بعد ایشان در اعصار سلاطین امویه **و** بعد ایشان در اعصار سلاطین مروانیه **و** بعد ایشان در سلطنت
سلاطین عباسیه **و** بعد ایشان در توران **و** ایران **و** روم **و** سلاطین چغتیه ودر قلمرو همه ایشان **و** الحال هم در سلطنت اسلامیه از ایران **و** روم **و** بخارا **و** کابل
و دیگر ادنی ریاست اسلام صغار وذل وجزیه وخواری ایشان الی حین که سنه چهارده صدی هجری الحال جاری وباقی است **و** هکذا الی ظهور امام المهدی الثانی
عشر اهلبیت نبوی علیهم السلم اینحالة برایشان باقی خواهد بود قطعًا لا نه تعالی هو اصدق الصادقین فلا یخلف میعاده الی یوم الدین بالیقین **تنبیه** اینخبر قرآنی
در تعذیب وتذلیل وتفرقه قوم یهود **و** عدم قیام ووجود سلطانی مستقل در ایشان تا این چهارده صدی بلا دغدغه ولا شک چون آفتاب روشن فی کبد السماء ظاهر
وهویدا ومشهور کافه برایا است **و** خبر بعد اخبار بان مطابق مخبر به مطابق هو بهو بلا تخلف ولا تفاوة بوقوع آمد **و** پیش خبری کسی که مطابق بوقوع باشد مخبر ان
اصدق الصادقین است صاحب الاعجاز میباشد **پس** مخبر این محمد بن عبد الله صلعم است **پس** محمد پیغمبر اصدق واجب التصدیق کتابش قرآن **و** دینش
اسلام صحیح ثابت وواجب التمسک بهما ومنکر یا شاک در آن کافر مطلق میباشد **پس** باطل شد مزعوم جاهل معاند واهی که اعجازی از محمد در قرآن ثابت
نیست **اشکال** هرگاه ابعاث من یسومهم سوء العذاب الی نفسه المنزه عن الظلم والرضاء بظلم الظالم کرد **و** در اینجا مذکور شد که از سلف بخت النصر
و بخاریب مجوسی **و** بعد محمد بعض اظلم الظالمین سلاطین اموی **و** مروانی عباسی **و** چغتی **و** دیگر سلاطین ظلمه عرب **و** عجم بر ایشان مسلط کرد اسناد افعال
واعمال کفار وظلام چگونه جایز وصحیح بلا اجازة الهی میشود **جواب** اسناد افعال سلاطین کافر وظالمین بیهود من باب التخلیة وترک المنع منهم میباشد اگرچه
بلا اذن ولا اجازت بر وجه معصیت بود **و** مختار همین بعض من اصحابنا صاحب المجمع **و** صاحب روض الجنان است **و** العامه منهم **الرازی** نافلا عنهم
والعبارة من الرازی وتابعیه واختلفوا فی ان الذین یلحقون هذا الذل بهؤلاء الیهود منهم **فقال** بعضهم الرسول وامته **وقیل** یحتمل دخول
الولاة الظلمة منهم **و** ان لم یومروا بالقیام بذلک اذا اذلوهم **و** هذا القایل حمل قوله لیبعثن الخ علی نحو قوله انا ارسلنا الشیاطین علی
الکافرین تؤزهم ازًّا **فاذا** جاز ان یکون المراد بالارسال التخلیة وترک المنع فکذلک هیهنا البعثة محمول علی ذلک انتهی یعنی مفسرین ومصلین
سوء العذاب بیهود قول اکثرین اینست که در آخر محمد نبی وامت اوست **پس** تا بلی در جواب سوال مقدر مذکور الصدر گفت که محتمل است دخول ایمان ظلمه از
امت محمد در آن هرچند ایشان مجاز ومأذون ومامور عینا با قامت وایصال عذاب بیهود ونکرده بودند لکن بوعده تو عبیدی اله یهود بلا اجازة ارسال نمودند
محسوب شد دخول حصول وعده توعید قطعًا میشود **پس** نزد قایلین اینقول حمل معنی لیبعثن الله بر مثل معنی آیه انا ارسلنا الشیاطین میباشد یعنی برانگیخته
شدن شیاطین بر کفار بتخلیه وتمکین وترک منع وترک باز داشتن ما ایشان را میباشد تا قلع ایشان کردند قلع کردن کلی لهذا افاده شد در ایذا رسانی وانتقام
کشی ایشان در دنیا **و** این من المجاز والتوسع باب مشهور میباشد اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم **و** همین تاویل مشیر است قول **زمخشری** انه قال هیهنا و
معنی لیبعثن لیسلطن علیهم کقوله بعثنا علیکم عبادًا لنا اولی باس شدید بمعنی مکناهم بالتخلیة وترک منعهم عن ذلک باشد ثم الله اعلم
بحث تاسع ان ربک لسریع العقاب یعنی بدرستی وتحقیق پروردگارت زود عقاب عذاب کننده است در این دو معنی اند **احدهما** این بیان
ایصال عذاب بیهود بجهة اصرار ایشان کثرة معاصی وکفر مستحق بسرعة عذاب در دنیا کردیدند **ثانیهما** این بیان است که این عذاب یهود در دنیا متصل است
ومعین دار بعذاب عقبی بمحض مردن ایشان از هردو عذاب ایشان طرفة العین مهلة اصلا ندارند **اشکال** هرگاه مراد از سریع العقاب عذاب آخرتست و آن

بروز قیمة حاصل

خواہد شد بر ان سریع العقاب چگونہ صحیح خواہد شد بل بعید العقاب خواہد بود **جواب** اما بنا بر آنکہ محض موت عقاب آخرۃ ہم بہود و شامل میشود اشکال ساقط است **واما** اگر مراد عذاب یوم القیمۃ اشد العذاب بالنار باشد **پس** مفسرین گفتند کلما آت قطعا من اللہ یوم القیمۃ و علا بہ فہو قریب **و بقول دیگر** سریع العقاب بمعنی لمن شاء یعاقبہ عاجلا فی الدنیا می باشد بہر حال اشکال نیست **بحث عاشر** وانہ لغفور رحیم و او ہم بخشندہ گناہان تائبان مہربان باہل ایمان در دنیا و آخرۃ سعادت است **در لباب** گفتہ در ان ربك لسریع العقاب گفتہ یعنی لمن اقام علی الکفر **فقید** دلیل علی ان یجمع لہم مع ذلۃ الدنیا عذاب الآخرۃ فیکون العذاب علیہم مستمرا فی الدنیا والآخرۃ **ثم** ختمہ علی بانہ لغفور رحیم یعنی لمن آمن منہم و تاب و رجع عن الکفر و الیہودیۃ و دخل فی دین الاسلام یعنے او تعالی مسرع در عذاب کسی است کہ بر کفر و شرک قائم بماند **و** در این دلالۃ است کہ مع ذلۃ دنیا عذاب آخرۃ ہم باو شامل مستمر بلا انقطاع است **پس** ختم این بر غفور رحیم بلام التاکید کرد تا بداند کہ بتحقیق غفران ذنوب میکند برای ہر کافر و عاصی کہ از کفر و عصیان رجوع و توبہ نماید و بایمان بصدق واقعی داخل در دین اسلام میشود **تنبیہ** بقول جمعی عدم سلطنت و ریاست دنیا در قومی دلالۃ بر ذلۃ آن قوم است چنانچہ وجود سلطان قومی در قومی عزۃ دنیائی مر آن قوم راست **و** در یہود بعد موسے از یک سبط سلطان **و** از سبط دیگر نبی من اللہ مبعوث می شد **و** بتمادی ایشان مصر و بالذلۃ بازالہ نبوۃ دین **و** سلطنت دنیائی القیمۃ بسیل ابن آیہ **و** بایہ ضربت علیہم الذلۃ والمسکنۃ گردیدند ثم اللہ اعلم **بحث حادی عشر** وقطعناہم فی الارض امما و در نصب امما دو احتمال اند **احدہما** مفعول ثانی قطعنا **ثانیہما** حال از مفعول قطعنا **پس** معنی آنکہ و پاریدیم جمعیت ایشان را پس فرقہ فرقہ گروہ گروہ از یکدیگر جدا ساختیم تا متفرق شدند در زمین و بقعہ زمینی و بلدی در روی زمین نباشد مگر آنکہ در آن ساکن جمعی یا مردمانی یہود کثیر یا قلیل میباشد **و بقول** و انما فرقتہم بان فرق دواعیہم حتی افترقوا فی البلاد **و** تفرقہم ہذا ایضا ذل لہم بمنزلۃ اخذ الجزیۃ لئلا یتعاونون ولا یتناصرون ولا یتفقون علی امر یہود را التفریق بتفرقات منتشر در روی زمین ساخت **و** غرض از ان تفریق دواعی و اراء و عقول ایشان میباشد **پس** باین تفریق ایشان در اقطار ارض ذلۃ ایشان بمنزلۃ تقریر جزیہ و اخذ آن میباشد تا معاونۃ و مناصرۃ یکدیگر و اتفاق رائی بر فسادے و بر بہبودی خود کردہ نتوانند و نمانند **سوال** اگر گفتہ شود بنا بر این کہ اہل ایران و کشمیر ہم متفرق چون یہود در اکثر بلاد و قری اند با وجود ایمان و اسلام چرا ایشان را منتشر ساخت **جواب** فرق در بین تفرق اہل اسلام و ایمان **و** یہود آنست کہ تفرقہ و نشر یہود یک نوع و قسم ذلۃ و اہانۃ من اللہ برایشان موعود گردیدہ پس در ہر بلد و قریہ کہ بگردند مصر و بالذلۃ میگردند و آن عقوبۃ مصر بہ برایشان فی الاصالۃ است بخلاف نشر اہل اسلام و ایمان کشمیر و ایران و غیرہم در قری و بلدان چنانچہ می بینی کہ تعلیل و تعریض انبیا معصومین و مطہرین **و** اطفال صغار بلا گناہان **و** زہاد و اکابر بقصد تبیین اعیان بعلل تبتلا میباشند و بطور عقوبۃ و عذاب بر ایشان نمیباشد بخلاف کفار و فجار غالبا تعییر و تحقیر و تعریض ایشان بطور مکافاۃ عصیان با ایشان میباشد سوال باطل شد **و بقول دیگر** فرقہم لما علمہ سبحانہ من الصلاح لہم فی دینہم فصلح فریق **و** عصی فریق لہذا اخبر بذلك فی ما بعدہ وجہ دیگر در تفریق ایشان جائز است کہ ہر گاہ او سبحانہ مصلحت و صلاح دانست در دین ایشان پس ایشان را تفریق کرد پس بان تفریق بیکدیگر نرسیدہ و ندیدہ فرقہ از عصاۃ ایشان بصلاح و بفلاح رسیدند و در اسلام داخل شدند چہ اگر کلہم مجتمع میبودند احتمال قوی بود کہ دیگران ایشان را راہ بایمان و رای باسلام نمیدادند **بحث ثانی عشر** منہم الصالحون یعنی منہم راجع بیہود است این فرقات فرقہ صالح شدہ یعنی آن طایفہ اسلام و ایمان بخاتم النبوۃ آوردہ نیک صالح شدند **و** ابن عباس **و** مجاہد گفت ان المراد بالصالحین الذین ادرکوا النبی من الیہود و آمنوا بہ **رواہ** البغوی و غیرہ **و** طبری گفتہ مراد از صالحین یک طایفہ از قدیم بر دین عیسی بعضہم تا محمد باقی بودند و آخر اسلام و ایمان بمحمد و قرآن آوردند **و** باقی ہمہ طوایف ضلال کفار بودند **و** مؤید این حدیث است ان الیہود قد افترقت علی احدی و سبعین فرقۃ کلہا ہالکۃ الا واحدۃ منہا ناجیۃ یعنی در یہود ہفتاد و یک فرقہ شدہ و ہفتاد کلہم ناری **و** یک فرقہ زاید بر ہفتاد ناجی ہفتاد **و** ناجی ایشان شدہ و قتیکہ مومن ثابت الایمان در ہر زمان باشد **و** بہار ایشان فرقہ در عہد محمد ایمان آوردہ و صفت ایشان صالح در اینجا کردہ ثم اللہ اعلم بمراد کلامہ **بحث ثالث عشر** بدانکہ لفظ دون ایا از و جمل مشتق می شود یا نہ در ان دو قول اند **احدہما** از ظرفیات بمعنی تحت نقیض فوق نمیباشد او را اشتقاق نیست **ثانیہما** از وان یدون دونا **و** آوان ادا بمعنے نزدیک قریب و بمعنے سوا و جز و اندک حقیر باشد قال فی الصحاح **و** القراح **در مصباح** گفتہ و ہذا دون ذاك علی الظرف ای اقرب منہ **و** شئ من دون بالتنوین ای حقیر ساقط **و** رجل من دون ہذا اکثر فی کلام العرب **و** لا یشتق منہ فعل **بحث رابع عشر** ومنہم دون ذلك شاید نوع المحل بجہۃ وقوع صفت موصوف محذوف چون ومنہم ناس منحطون من الصلاح والایمان و ان قوم یہود و جملی دیگر است کہ ایشان

صالح طالح کفار اند اصلا ایمان از قدیم ندارند یعنی یک طایفه از یهود ایمان آوردند صالح و نیک اند دنیک شدند **و** فرقه دیگر یهود دنیا و ردن ایمان طالح کافر بودند و کفر بنبی آخر الزمان کردند **از مجاهد** و **عطاء** نقل کردند که یهود دو فرقه شدند یک فرقه با ایمان بنبی محمد صالح شد **و** فرقه دیگر انکار و تکفیر نبی محمد کردند طالح بودند کافر شدند **اشکال** هرگاه دون بمعنی قریب و نزدیک و تحت باشد **پس** معنی این و منهم دون ذلک چرا بمعنی قریب و کم از صلاح فرقه اولی صلاح اینها باشد پس حاصلش چنین باشد که یکفرقه یهود بصلاح کامل **و** فرقه دیگر بصلاح نزدیک یا کمتر از فرقه صالح اولی باشد تا ربط اعم دانم در لفظ و معنی حاصل و آن افضل از غیر این معنی باشد **جواب** چونکه این وجه را مانع قول ما بعدش لعلهم یرجعون است چه باین ثابت شد که یکفرقه مرسوخ الکفر و مصر بران بود ایمان و اسلام اصلا نیاوردند و این فرقه حقیر و قصیه التصدیق والایمان نکیر بالاسلام تحت قوم صالح سوا اینها بحالة کفر بودند اشکال عاید میشود ثم الله اعلم

بحث خامس عشر و بلوناهم بالحسنات والسیئات یعنی و ما بیاز مودیم و معامله مختبرین با قوم یهود رفتار کردیم بحسنات و سیئات یعنی ابتلا بنیک و بد با اینها کردیم تا کافر از مومن و بد از نیک ممتاز گردد و در این حسنات و سیئات وجوه دارند **احدها** بنعم و بنقم **ثانیها** بارزانی و گرانی **ثالثها** بوفور مال و معاش و تنگی عسر و فقر **رابعها** بصحت و علة و مرض و امثال این **اما** اعطار نعم بجهت ترغیب الی الطاعة والایمان **و اما** بنقم ترهیب از کفر و معاصی **بحث سادس عشر** لعلهم یرجعون یعنی کی بتوبوا و یطیعوا و یومنوا الی یعنی این ابتلا را بیهود بنعم و نقم و صحت و سقم و سعة و فقر بغرض این بود تا ایشان رجوع از کفر بسوی ایمان کنند **تکلمه** در آیة دلالة صریحه هست که ببا در ابتلاء و امتحان بتوفیر اشیاء و توقیر **و ایضا** امتحان مردم بتنگی عسر و فقر و مرض و صحة و سعة

یا بشما اللهم لا تبتلینا بجمیع الوجه من البلیات فی الدنیا والاخرة وهب لنا قلب عقول لا غیر غافل عن امور الطاعة والاخرة انک لطیف کما الطفتنا

الی حین برحمتک یا ارحم الراحمین واجبت عونا انک انت اکرم الاکرمین

قوله تعالی فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتب یاخذون عرض هذا الادنی ویقولون سیغفر لنا وان یاتهم عرض مثله یاخذوه الم یؤخذ علیهم میثاق الکتب ان لا یقولوا علی الله الا الحق ودرسوا ما فیه والدار الاخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون ○ والذین یمسکون بالکتب واقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین ○

ترجمه اینده وآیه یعنی پس از پس ایشان در آمدند پس آیندگان یعنی پس از ایشان خلفهای ناخلف بر آمدند اینها بمیراث گرفتند کتاب توراة را و علم آنرا آموختند از اسلاف خود فرا میگیرند متاع دنی ترین دینار را یعنی آن ناخلفان اینها رشوة میگیرند متاع دنی دینار را بمقابل بیان حکم الله و تعلیم کتاب الله را اسجای آنچه در آن است بیان مینمایند و میگویند اینها یعنی در جواب اخذ رشوة که زود امرزیده میشود برای ما گناه اخذ و اکل رشوة و حال آنکه اگر بیاید ایشان را رشوة مالی و متاعی دیگر مثل آن میگیرند آنرا و ترک آن نمیکنند خلاف بطور رشوه بر ایشان میسر باید آیا گرفته نشده بود بر ایشان عهد موثق مذکور در کتاب توراة یعنی میثاق و عهد از ایشان بواسطه توراة گرفته شده بود باینکه نگویند بر خدای مگر سخن راست و خواندند ایشان بدرس خوانده بودند آنچه در کتاب الله توراة بود و سرای دیگر و رستگاری آن بهتر است مر آنانرا که پرهیز میکنند از استحلال رشوة و محارم و دروغ بستن و گفتن بر خدا پس چرا العقل و تدبر نمیکنند و آنانکه از یهود محکم میگیرند کتاب خدا و احکام آنرا موافق آن میکردند و اکثر از این کتاب قرآن است بر پای داشتند و ادا کردند باوقات خود نماز را بدرستی و تحقیق با ضایع و باطل نمیکنیم مزد و اجر آن فاعلین صلاح و اصلاح آرندگان را **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خلف بفتحتین بمعنی عوض و بدل است کما قال **فی المصباح** بعد ذلک یقال الجعل هذا خلفا من هذا **و** بالضم و سکون لام اسم آنچه مطابق وعده نباشد و ایفاء بوعده خود نکند **و ابو زید** گفت که عرب میگویند خلف الله لک بخیر **و** خلف علیک بخیر بغیر الف بخلف خلفا **و** الخلف در کتاب **الامثال ابو عبیده**

گذشته المولف

جواب اشکال جواب الفظ دون ... خلاف معنی ... اصلاح ... ۱۲ منه

گفته الخلف من القول هو سقط الردی کالخلف من الناس و الخلف بفتحتین العوض والبدل کما یقال جعل هذا خلفا من هذا یعنی خلف از قول کلام ردی
ساقط الاعتبار چون خلف از مردم میباشد و خلف بفتحتین عوض شئ و بدل آنست زجاج گفته یقال للقرن الذی یجیء فی اثر قرن خلف و الخلف اخلف
علیک بدلا مما ذهب منک گفته میشود برای قرنیکه میآید در اثر قرن دیگر خلف است و خلف عبارة است از آنچه بیاید بر تو بدل از آنچه از تو رفته بود و فراء
گفته لفظ خلف در استعمال مشترک در نیک و بد در صالح و طالح چنانچه و هو خلف صدق و خلف سوء و همین قول احمد بن یحیی است و عیسی رمانی گفته
و قد یجیء ضع احدهما مکان الاخر رازی گفته و حاصل الکلام ان من اهل العربیة قال والخلف قد یذکر فی الصالح و فی الردی و منهم من یقول الخلف
مخصوص بالذم قال لبید ع و بقیت فی خلف کجلد الاجرب و منهم الخلف المستعمل فی الذم ماخوذ من الخالف و هو الفساد یقال للردی من القول
خلف و منه المثل المشهور سکت الفا و نطق خلفا و خلف الشیء یخلف خلوفا و خلفا اذا فسد و کذا الفم اذا تغیرت رایحته حاصل آنکه بعض اهل عربیت
گفته که خلف گاهی در صالح و در ردی استعمال میشود و نزد بعض اینها مخصوص بذم میباشد چنانچه در شعر خود خلف را چون جلد اجرب ذکر کرده
نزد بعض اینها خلف مذموم ماخوذ از خالف بمعنی فساد است برای قول ردی اطلاق خلف شده و از همین معنی تمثیل مشهور سکت الفا و نطق خلفا
است و از همین باب خلف یخلف خلوفا و خلفا بمعنی فسد است و از همین جاست خلوف الفم است وقتیکه بسبب فاقه بوی و مزه دهان متغیر و متعفن
میشود بحث ثانی در اینجلد و مجلدات سابقه بالانواع معانی لغوی و شرعی میراث شنیدی و میراث مفعال از ورث یرث ارثا و ورثا و وراثة اسم
آنچه از بقیه متروکات اشیاء از اموات اسلاف باحیاء اخلاف بحسب سهام بنسب و سبب بلا کسب میرسد میباشد و در کلیات گفته المیراث والارث
و کالامر القدیم و البقیة من الشیء توارثه الاخر عن الاول بحث ثالث فخلف من بعدهم خلف مرفوع خلف بنا بر فاعلیة است اما واحد است یا
جمع در آن دو قول است نزد بعضی مصدر بان نعت کرده شده لهذا بر واحد اطلاق میشود و قول جمعی منهم السعودی است و بقولی هو جمع شایع فی المثل
خلف اسم مفرد چون رهط و قوم در است اطلاق بر جمع و واحد میشود و بقول اول مشهور است بحث رابع فخلف من بعدهم خلف یعنی بعد از آنکه گاه
بالا ذکر یهود اسلاف از صالحین و طالحین کرده اینجا ذکر اخلاف سوء ایشان پس اسلاف یهود بدل از بعد خود گذاشتند اخلاف زشت و بدتر و شریر در [illegible]
اللباب گفته الیهود المذکور وصفهم خلفوا بعدهم خلف سوء یعنی حدث من بعدهم و بدل منهم بدل سوء و منه یقال هو خلف صدق او صالح
بفتح اللام و خلف سوء بسکونها فاکثر ما یقال فی المدح بفتح اللام و فی الذم بسکونها و قد تحرک فی الذم و تسکن فی المدح یعنی یهود مذکور الصدر بالوصف
دنبال عقب بعد خود خلاف و اعقاب بد و زشت گذاشتند یعنی بعد ایشان قوم بدی و شریری حادث شدند و بدل ایشان بد و زشت مردم یهود ناشی و پیدا
شده و بجای و عوض اینها بودند و از اینجا گفته میشود که عقب فلانی خلف صدق و صالح بفتح و خلف سوء و طالح بسکون لام میباشد و اکثر در مدح
بفتح لام و در ذم بسکون لام میباشد و گاهی در ذم متحرک اللام و در مدح بسکون آن میباشد و نیز بعکس آن یعنی استعمال میشود در مجمع فرموده معناه
فذهب اولئک و قام مقامهم قوم اخر من یعنی اسلاف مذکورین از دنیا رفتند و قایم بمقامهم قومی دیگر گذاشتند رازی گفته ظاهر الاول ممدوح و الثانی
مذموم و اذا کان کذلک یجب ان یکون المراد فخلف من بعد الصالحین منهم الذین تقدم ذکرهم خلف یعنی ظاهر خلف اول ممدوح و خلف ثانی
مذموم است و هرگاه چنین باشد پس واجب است مراد ازین چنین خواهند که خلیفه و جانشین بعد از صالحین خلف اینها از یهود ناخلف شدند که ذکر اینها تقدم یافت سوال
اینکه خلف و خلف ظاهرا متحد لغةً و اشتقاقاً و لفظاً اند پس باید که هر دو لفظ متحد المعنی و الوصف باشند و تخصیص اول بالمدح و الثانی بالذم در یک موضع
بغیر مخصص باطل میباشد جواب آنکه لغة اشتراک لفظ واحد بدو معنی متناقضین ثابت و موجود میباشد پس احد موضوعین آن بحسب قرینه استعمال میشود پس استعمال این بطور تخصیص مرابط
باقبل و ما بعد میباشد و اینجا مطابق ما قبل این آیه منهم الصالحون و منهم دون ذلک مخصص ثابت است سوال آیا مراد ازین سوء اخلاف معاصرین از منکرین خاتم الانبیاء اند یا مراد
اخلاف هر طبقه از طالحین خلاف یهود که عصر بعصر الی حین اسوء بوجود آمدند یا هر طبقه لاحقه بالنسبة طبقه سابقه اسوء و شریر میباشد یا مراد بعد از صالحین یهود مطلق
طالحین خلف و سوء و ظلم بوجود آمدند جواب در آن خلاف است اصح نزد اکثر آنست که از صالحین سلف طالحین خلف باقی ماندند و از همه متخلفین
اسوء الاحوال و اقبح الاعمال و الافعال طبقه معاصرین نبوی یهود میباشند و همین مقتضی ظاهر آیه است ثم الله اعلم بحث خامس عرض معانی کثیره
و لغة وارد و بفتحتین متاع و اموال و اشیاء دنیا نقدی و جنسی عام میباشد در مصباح فرموده العرض بفتحتین متاع الدنیا و العرض بالسکون هو
العین مخصوص بالدراهم و الدنانیر و ما سواهما عرض و الجمع العروض و قال ابو عبیدة العرض بفتح الراء الدنیا و جمیع الامتعة التی لا یدخلها

کیل ولا وزن ولا تکون حیوانا ولا اعتقادا و العرض بالکسر النفس و الحسب و اما بفتح اول و سکون را، در اصطلاح متکلمین عبارت است از ما لا یقوم
بنفسه ولا یوجد الا فی محل یقوم به و هو خلاف الجوهر و ذلک نحو حمرة الخجل و صفرة الوجل یعنی عرض چیزیست که قایم بذاته نمیباشد و یافته بنفسه نمیشود مگر
در محل و بآن قایم میشود و او خلاف جوهر چون سرخی خجالت و زردی ترس و جمعش اعراض میباشد رازی بعد نقل قول ابو عبیده زیاد نقل کرده یقال
الدنیا عرض حاضر یاکل منها البر و الفاجر و اما العرض بسکون الراء فما خالف العین اعنی الدراهم والدنانیر و جمعه عروض فکان کل عرض عرضا و
لیس کل عرض عرضا و بعد این گفته والمراد بقوله عرض هذا الادنی حطام هذا الشیء الادنی یرید الدنیا و ما یتمتع به منها یعنی مراد از عرض
هذا الادنی حطام هر شئ اندک دنیائی دنی میباشد در مجمع فرموده العرض ما یعرض و یقل لبثه و منه سمی العرض القائم بالجسم عرضا لانه یعرض فی الوجود
ولا یجب له من اللبث ما للاجسام و عرض عبارة است از چیزیکه عارض کرده میشود و قلیل باشد لبث و بقاء او و ازین جهة عرضیکه قایم مع الجسم باشد بعرض
نامیده شد چه او معروض در وجود خود میباشد و واجب نیست مر او را البث و البقاء آنچه برای اجسام بالذات است بحث سادس اما ادنی صفت دنیا ماخوذ
از دنی یدنو دنوا ناقص الواو و ادنی افعل فعلی بمعنی قرب و نزدیک فهو دان باشد و بلغت دیگر زدنا یدنا دناءة فهو دنیء مهموز اللام بمعنی کم رتبه
و قلیل المنزلة والقدر بسبب خبث حقیقت ان آدنی زبون تر بالذات و ردی تر میباشد سوال چرا دنیا را بدنیا و عالم دیگر را که عالم جزائی است بعالم عقبی و
آخرة نامیدند جواب چونکه دنیا را بدنیا نامیدند بنابر دو وجه اول که قلیل البقاء در معرض زوال عاجل الحصول متصل و قریب باخرة است و ثانی
قدر و منزلة دنیا و اشیاء آن قلیل البقاء و الوفاء و قلیل الرتبة والمنزلة و فرو درجه حقیر و خسیس بالنسبة عالم عالی ابدی عقبی و اشیاء آن هست اما تسمیه عالم جزاء را
بعالم آخرة و بعالم عقبی برای آن نامیدند چه او سرای دیگر برای جزاء آخر است بعد الدنیا و عقب آن جای قرار ابدی بلازوال برای خلق میباشد بحث سابع
ورثوا الکتب یاخذون عرض هذا الادنی جمله صفت خلف باشد و بقولی یاخذون عرض هذا الادنی جمله منصوب المحل بحال از ضمیر ورثوا پس
عرض منصوب بمفعولیت یاخذون هست بحث ثامن ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی یعنی آن اخلاف سوء باقی مانده اسلاف صالحین
وارث و مالک کتاب و عالم بکلمات توراة و واقف باوامر و نواهی و احکام حلال و حرام آن که یجوز و لا یجوز علیه بوده حال آنکه ایشان توراة معهذا الاحوال و العلم اخذ میکردند
و میگرفتند عاجل لاوفا حطام دنیا و قلیل بقاء متاع الدنیا بمقابل ذکر احکام از کتاب خدا بتحریف و تبدیل و تاویل کلمات آن بمعانی آخر و اقبح و اخبث و اخذ میکردند همه
اموال دنیا اخذان برشوة بر تبدیل آن نزد مفسرین از ابن الکتاب بالاتفاق مراد بالف لام عهدی توراة است پس معنی آن چنین کردند انتقل الی
الخلف کتاب التوراة توریثا عن آبائهم الاسلاف یاخذون عرض هذا الادنی و العرض بفتح الراء المهملة جمیع متاع الدنیا کما یقال الدنیا عرض حاضر یاکل
منها کل بر من البر و الفاجر و العرض بسکون الراء جمیع المال سوی العین من الدراهم والدنانیر فالمعنی انهم کانوا یاخذون الرشاء فی بیان احکام التوراة
بتبدیل الکلام و تغییره و ذلک الذی یاخذونه من حطام الدنیا هو الشیء الخسیس الحقیر غیر الوافیه و غیر الباقیة لان الدنیا و اشیائها باسرها
فانیة حقیرة غیر وافیة و الراغب فیها احقر وادون و الیهود ورثوا التوراة خلفا عن سلف و علموا ما فیها من الاحکام و الامر و النهی و ضیعوا
العمل بما فیها و ترکوه و اخذوا الرشی فی الاحکام و یعلمون انها حرام سحت و هم مع علمهم بذلک اقدموا علی هذا الذنب العظیم یصرون علیها مصر
ترجمه آنکه کتاب توراة بتواتر منتقل از اسلاف آباء یهود با اولاد و یهود اقارب اخلاف ایشان میگرفتند این اخلاف متاع معروض دنی دنیا و حطام خسیسه آن که فی الواقع
دنیا عرض حاضری است که هر نیک و بد میخورد و میگیرد آنرا پس مراد آنکه ایشان مستمر اخذ رشوة میکردند در بیان احکام الهی از توراة بتبدیل کلام و تغییر آن و تاویل
معانی الفاظ و آنچه ایشان بمقابل ذکر احکام الله میگرفتند از ریزه پاش دنیا که او شئی خسیس خبیث حقیر غیر باقی و لا وافی بود چه دنیا و همه اشیاء اجزاء او و اشیاء
آن فانی دنی حقیر غیر وفا کننده بود و هر راغب و مایل و طامع بآن هم احقر و ادون و خسیس و ناقص میباشد و یهود خلف بتوارث توراة خلفا عن سلف مع علم ایشان
بالتفصیل بجمیع آنچه دران از احکام و اوامر و نواهی الهی در آن بوده و عمل بآن تضییع و ترک کرده بودند و اخذ رشوة برای بیان احکام توراة میکردند با وجود یکه میدانستند
که اخذ عوض در بیان احکام الله و گرفتن رشوة بر آن حرام و سحت و خبث محض است که مرتکب اعظم کبایر شده اضلال خلق کثیر الی حین کردند و بر آن الی
مصر اند بحث تاسع و یقولون سیغفر لنا بدانکه این تحقیر کبیره ایشان منقول چه صغیره را اگر حقیر کسی بداند و اعتنا بآن نکند البته آن صغیره کبیره میگردد و اگر کبیره
حقیر شمرده شود او اکبر کبایر رو میگردد پس گویا این قول در جواب سوال ناشئ از خود عبارة میشود لما علموا انهم ان اخذ الاجرة والرشوة حرام کبیرة علی بیان حکم الله
فاذا یقولون فیه قیل فی الجواب انهم یقولون سیغفر لنا یعنی هرگاه آن یهود میدانستند که اخذ اجرة و رشوة بر بیان حکم الله مطابق الکتاب قطع نظر بالتحریف

حرام کبیره است

حرام کبیره است پس یهود در ان چه میگفتند گویا در جواب این سؤال از ایشانقل کرده که آن یهود در جواب این سوال میگفتند که زود بما این گناه اخذ رشوت
بخشیده و امرزیده می شود زیرا که با اولاد انبیا و علما رکتاب ایم در افتار ما ما خوذ نخواهیم شد در **لباب التنزیل** در ذیل این فرمود یعنی سیغفر
ذنوبنا فهذا یتمنون علی الله الاماني الباطلة الكاذبة **عن** شداد بن اوس قال قال رسول الله صلعم قال الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت
والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله الاماني رواه في **الترمذي** یعنی قول یهود که گناهان ما امرزیده خواهند شد **و** این تمنا باطل
ایشان بر خدا است **و** حضرت رسول صلعم فرمود که عاقل کی آنکس است کرد در دنیا قبل الموت محاسبه با نفس خود بکند از انچه بعد الموت او را پیش میآید
و عاجز آنکس است که متابعت خواهش نفسانی نماید **و** تمنی آرزوها بر خدا کند **شارحین** گفتند والمراد من دان نفسه حاسبها في الدنيا قبل ان
یحاسب یوم القيمة **و** موضع الاستشهاد من الحديث على الاية قوله وتمنى على الله الاماني لان اليهود كانوا يقدمون على الذنوب ويقولون سيغفر لنا
وهذا هو التمني بعينه یعنی کیس معنی زیرک و شخص هشیار است پس از دان نفسه مراد اینست که زیرک حساب نفس خود کند در دنیا قبل از محاسبه او در قیامة
و موضع استشهاد از حدیث بر آیه اینست که یهود گناه میکردند و میگفتند زود امرزیده می شویم مع علمهم بان ذلک ذنب کبیر و یعذب فاعله و همین معنی تمنا بعینه
هست **رازی** گفته انهم یاخذون الرشا في الاحكام على تحريف الكلام **ثم** حكى عنهم انهم يستحقرون ذلك الذنب ويقولون سيغفر لنا یعنی
مستمرا اخذ رشوة در بیان احکام توراة بر تحریف کلام الله یهود میکردند **پس** ازان باستخفاف و تحقیر آن می گفتند که زود امرزیده شود و آواز ما **بحث عاشر**
وان یاتهم عرض مثله یاخذوه **و** این جمله حالیه از لنا است **پس** این بطور اخبار و اعلام بما از کمال طمع و حرص یهود است **و** همین قول حسن بصری هست هذا
اخبار عن حرصهم على الدنيا وانهم لا يستمتعون ولا ينتفعون منها فانهم يرجون المغفرة والحال انهم مصرون على الذنب عايدون ويأخذون مثله
غير تائبين منه یعنی اگر چه اشیا از حطام و اموال دنیا مثل رشوة سابقه من بعدهم بدست میآمد میگرفتند بلا دغدغه آنرا و امید مغفرت آن میداشتند و میکردند
و حال آنکه ایشان مصر بران ذنب بودند عود میکردند بر رشوة بتحریف کلام الله بغیر توبه یعنی توبه از اخذ رشوة نمیکردند بلکه مستمرا کرة بعد کرات اخذ رشوة میکردند **و**
این ذکر و بیان حرص یهود بر تحصیل حطام دنیا است خواه بطور حلال خواه بطور حرام بدست میآمد آنرا میگرفتند بلا اندیشه عقبی **اقول** همین است در این نواحی
در عصر حالة و عادة اکثر مردم از احکام دین و دنیا الا شاذ و نادر احدی اگر بری ازین باشد اعاذنا الله وذريتي والمؤمنين من حرص النفس الامارة بالسوء
و هر حریص و طامع دیده شد که خوار و ذلیل میباشد **و** همین دیده شد که از انظار عقلا رافتاد و ساقط الاعتبار شده **و حديث مشهور** مؤید شد حدیث
قال صلعم عز من قنع وذل من طمع **و سدی** گفته كانت بنو اسرائيل لا يستقضون قاضيا الا ارتشى في الحكم فيقال له مالك ترتشي فيقول سيغفر لي فيطعن عليه
الاخرون فاذا مات او نزع من الحكم وجعل مكانه اخر كان عليه ارتشى ايضا **و** من هذا اخبر الله لنا وان ياتهم الاخر بعرض من الدنيا ياخذونه
حاصل آنکه **سدی** گفت که بنی اسرائیل قاضی برای حکم نمیگرفتند مگر آنکه او رشوة میگرفت **اگر** او را گفته میشد که چرا رشوة گرفتی میگفت که این برما مغفور است و دیگران
او دیگران طعن میکردند **و اگر** او میمرد یا منع او از حکم میکردند و بجای او دیگری را میگماشتند او رشوة میگرفت و از همین خالق بما خبر داده با آیه وان یاتهم عرض
مثله یاخذوه نقله البغوي في المعالم **و** الخازن في اللباب **و** سيوطي در در منثور **بحث حادي عشر** الم يوخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا
على الله الا الحق **و** عطف بیان بیثاق ان لا یقول انهست **پس** این احتجاج الهی بر یهود تنقید بر قول است کانه قال الله تم الم یوخذ الخ در این و جه **اندحد**
یعنی بالزام یهود میفرماید و همزه استفهام تقریری بطور توبیخ و تقریع هست آیا اخذ میثاق و عهد موثوق و محکم بر عمل کتاب توراة بر یهود نگرفته شد یعنی میثاق
از یهود گرفته شده بود که کل آنچه در توراة نازل شده عمل بکل آن بر شما فرض عین است **مجمل** آنکه نگویند بر خدا مگر آنچه حق و صدق و لایق بشان احدیت
کبریائیت الهی باشد معنیها ایشان بخلاف توراة گفتار و رفتار کردند **ثانیها** قیل ان المراد انه نهيهم عن تحريف التوراة وتغيير شرايع الله المسطورة في التوراة
لاجل اخذ الرشوة یعنی آیا از ایشان میثاق گرفته نشده بود که ایشان ممنوع اند از تبدیل معانی کلمات توراة و در تحریف الفاظ و عبارت آن و ابدا و اصلا
تغییر و تاویل کلام الله منافی ظاهر کلمات الله نکنند **و** بران رشوة نگیرند ا جرة بر بیان آن نگیرند پس مع غذ این میثاق از ایشان چرا خلاف میثاق الله در کتاب
الله گفتار و رفتار مینمایند **وجه ثالث** ان قولهم سيغفر لنا بلا توبة قول باطل افتراء على الله تعالى وخروج عن ميثاق الكتاب فان فيه ان العاصي مالم
یتب لن یغفر الله تعالى یعنی قول یهود که این گناه اخذ رشوة بما خدا خواهد بخشید قول باطل افترا و بهتان بر خالق و خروج از میثاق کتاب میباشد زیرا که در توراة مذکور است
که گناه عصاة امرزیده نمیشود تا که توبه در دنیا از انگناه نکنند **اشکال** عبدیه میگویند که قول یهود مطابق اعتقاد ما و قران مذکور است **پس** بهر دو کتاب توراة و قران

اکادیث علماء ابرار … اخذ رشوة … جواب سوال … مطابق … مغفور است

ثابت شده که هر صاحب کبیره بغیر توبه در دنیا و عقبی مغفور صلاً نیست **جواب** این کرر در مجلدات تفسیر ہذا ذکر شده عقلاً و نقلاً مومن صاحب کبیره فاسق
مغفور ہست **اما عقلاً** فلموته علی الایمان والایمان یقتضی الجزاء فلولم یثب فعذابه منقطع فیثاب بعد دائماً لا یماننا ولا لزم الظلم واذا ابطل ذلك
ثبت نجاته و ثوابه یعنی غفران مومن فاجر که بر ایمان مرده باشد واجب الغفران است زیراکه بر ایمان مرده و مومن بر ایمان مستلزم جزاء دایم است زیراکه علة
دائمة ثواب او بر ایمان اوست **واگر** مومن فاسق بغیر توبه رفته **و** بغیر شمول عفو و شفاعة مانده پس از اول سزای آن کبیره واجب النجاة والثواب برای وجود
ایمان در او میباشد **و** الا ظلم لازم **و** ببطلان ظلم نجاة از عذاب و جزاء ثواب او ثابت شد **واما نقلاً** پس بجهة آن آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره کبیر باین آیه عدل هم جزاء ثواب مومن فاسق ثابت و قول عیدیه باطل است **اما جواب** این آیه خاص در شریعة غیر
اسلام بوده **و** ایشان غفران کبیره در جواب بغیر توبه میگفتند **و** با غفران ذنوب بغیر توبه بوجوب یعنی قطعاً هر کس میگوییم و فرق در این شیبنا و بینهم باینوا صحیح شد
دعوای وعیدیه باطل محض میباشد ثم الله اعلم **بحث ثانی عشر** درس بمعنی خوندن علم است **و** درس **و** قراءة **و** تلاوة الفاظ و عبارة کتب از و معلم میباشد از
درس بدرس درسا و دراسة **و** کهنه و محو شدن حالة ظاهره او **در مصباح** گفته درس المنزل درسا من باب قعد عفی و خفیت آثاره **و** درس الکتاب
عتق **و** درست العلم درسا من باب قتل **و** دراسة قرأته **و** المدرسة بفتح المیم موضع الدرس **بغوی در معالم** گفته و درس الکتاب قرأته
وتدبره مرة بعد اخری **در مجمع** فرموده والدرس تکریر الشیء ویقال درس الکتاب اذا کرر قراءته **و** درس المنزل اذا تکرر علیه مرور الامطار
والریاح حتی انمحی اثره یعنی درس در اصل عبارة از تکریر هر شیئے است چنانچه گفته میشود که درس کتاب کرد یعنی بمرات و کرات قراءة و تلاوة او کرد **و** درس المنزل
عبارة است که بمرور بارانها و بادها اثرش بالکلیه محو و زایل و نابود گردیده **بحث ثالث عشر** و درسوا ما فیه در عطف او دو وجه اند **احدهما** عطف بر ورثوا
الکتاب است پس بنابران والم یوخذ علیهم الی قوله الا الحق جمله معترضه ما بین ورثوا **و** درسوا میباشد **و** معنیش بنا بر این چنین است انا که از یهود وارث
توراة و بدرس خوانده اند جمیع آنچه دران از امر و نهی و حلال و حرام مرج و مثبت بود و معهذا خلاف معلومات مدارسه رفتار و گفتار کردند و انکس که تحصیل علم بدرس
کرده باشد او را سزاوار نیست که ترک معلوم قطعی کند **ثانیهما** انعطف بر الم یوخذ علیهم است پس تقدیرش اخذ علیهم میثاق الکتاب **و** درسوا جمیع ما
فیه و علموه فلم خالفوه و ترکوه است یعنی اخذ میثاق کتاب توراة بر یهود کرده و ایشان آنرا بدرس از اول تا آخر اخذ بلفظه و حکمه بحکم کل آن خوندند مع ذلك
چگونه و چرا مخالف معلوم و مدروس اینها رفتار و گفتار کردند و خلاف آن عمل میکنند **تنبیه** اینجا دلالة دارد که علم شئے متعلق صارف از خلاف آن شئے میباشد
چه یهود مع علمهم و دراستهم خلاف معلومات قطعیه خود کردند **و ایضاً** عمل بخلاف معلوم اقبح القبایح است حفظنا الله و ذریاتی مع طلاب المؤمنین عن العمل بخلاف
المعلوم وهو خیر الحافظین **بحث رابع عشر** والدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا یعقلون **فمعناه** وما فی الدار الآخرة باقیة دائمة غیر
زایلة ولا صائرة مما اعد الله لاولیائه واهل طاعته العاملین بما امرهم الله به وفهمهم عنه من کتابه ولم یغیروا ولم یبدلوا ولم یحرفوا ولم یرتشوا
علی بیان احکام الله وکتابه ثم خیر من ذلك التخسیس القانی عنیا لوانی للذین یجتنبون عن المحارم ویخافون عقابه الا لیهم افلا یعقلون ولا یتاملون
ولا یتدبرون فی ذلك هؤلاء الیهود فانهم یترکون الدایم ویاخذون القضاء من حطام الدنیا غیر انوا فیة الباقیة والدار الآخرة خیرة البقی للمتقین یعنی
مکان و مقام آخرة که جنة ابدی با نعمات و کرامات و عزة سرمدی بلا تغیر و لازوال بهتر و افضل است ازین دنیا و حطام غیر باقیه مع عقاب شدید و ایلام آن برای
کسانیکه خدا ترس پرهیزگاران از ترک واجبات و عمل محرمات میباشند پس چرا تعقل و تامل و تدبر نمیکنند ایشان در آن و مفسرین میگویند که فضل و خیر عالم آخرة
بچند وجه است **مجملة** آن عالم آخرة و همه اشیاء آن الطیب و الطهر الذ و اوفر و اکثر و اصلح و اهنی و اعلی و البقی و ادوم و اقوم غیر زایل و لا موذی و لا مضر بالفعل
والقوة بیکمال میباشد **و** آن اماده برای اولیا الله و اهل طاعة و تقوی و عامل بانچه امر و نهی در کتاب خود و بر السنه انبیاء و خلفاء خود فرستاده و بغیر تغیر و
تبدیل و تحریف و بغیر رشوة گیری بر احکام الهی رفتار و کردار کرده باشد **و هرچه** متصف بچنین اوصاف قطعاً باشد او بالضرورة اکمل و اعلی و افضل از
کل عالم دنیا و حطام و جمیع اشیاء آن که خسیس بالذات غیر باقی و لا وافی و لا دایم بوجه اگر نعمة است لکن متضمن نقمة و محنة و حلیة و حرمة موذی الی المضرة و
اندیشه عقوبة در دنیا و در عاقبة است **تنبیه** هرگاه این مذکور شد **پس** آن عالم آخرة ابد خاص برای پرهیزگاران و خدا ترسان از محرمات و منهیات
و ممنوعات که همه اینها موذیات فی الحال و سبب استقبال میباشد و عقلاء راحة و نعمة و عطیه قایمه سالمه دایمه لا اکتساب و لا تحصیل را ترک کرده بعوض آن اشیاء
اختیار ادنی لا انتقاد و لا وفا میکنند **و** یهود از عقلاء بوده چرا تدبر و تامل و تعقل در این نمیکنند بعوض اعلی دادوم و اهنا اختیار ادنی مورث و موجب اذی اشاد

وتبدیل میکنند انکار عقلا عالمین نیست ودر قرائتی افلا تعقلون بتاء مخاطب تقدیر افلا تعقلون است **بحث خامس عشر** ومسکت ومتمسک
واستمسک بالشی یعنی واحد اعتصم یعنی چنگ زدن ونگاه داشتن و بدست گرفتن شیء مضبوط میباشد **بحث سادس عشر** آیا از باب افعال بضمه حرف مضارع و
سکون میم است یا بفتحه میم وتشدید سین و هر دو بمعنی متحد اند درین دو قرائت **قرائت اولی** قرائت ابوبکر از عاصم است **وثانیه** قرائت باقی قراء از تفعیل است
واحدی گفته بتشدید اقوی است لان التشدید للکثرة وههنا اریدبه الکثرة ولا نه یقال تمسکته وقل ما یقال مسکت به **بحث سابع عشر** و
اعراب الذین مع جمله بعدش دو وجه از **احدهما** مرفوع المحل بالابتداء وخبرش انا لا نضیع اجر المصلحین است **ثانیهما** مجرور المحل عطف بر الذین یتقون و
انا لا نضیع الخ زیادتی مذکوره برای تاکید ما قبل وارد شده **بحث ثامن عشر** والذین یمسکون بالکتاب یعنی وآنانکه متمسک میشوند وچنگ مضبوط میزنند بکتاب
الله تعالی یعنی بکمال ایقان واعتقاد تام عمل بجمیع احکام کتاب الله از امر ونهی وحلال وحرام بغیر تغییر وتبدیل وتحریف وتاویل نمایند وعمل بعض وترک بعض آن نکنند
سوال مراد ازین متمسکین بکتاب توراة مراد اند **و** مراد متمسکین اخبار یهود چون عبد الله بن سلام **و** کعب الاحبار **و** وهب بن منبه **و** امثال واصحاب اینها اند یا خاص
امت محمدیه واز کتاب خاص قران مراد است **جواب** دران سه وجه اند **اول** قول مجاهد **و** ابن زید است هم الیهود الذین یمسکون التوراة ولا یحرفونها ولا یکتمو
ما فیها **ثانی** مختار جمعی منهم حسن بصری است فانهم تمسکوا بالتوراة ولم یحرفوه ولم یکتموه ولم یتخذوه رشوة واجرة فلاجل ذلک اسلموا وترکوا الیهودیة
یعنی مراد احبار یهودی اند چون اشخاص مزبورین چه ایشان متمسک توراة اند اگر بلا تحریف ولا کتمان وصف نبوی وبغیر اخذ رشوة واجرة بر تبدیل احکام الله تعالی تا
عصر محمدی بودند وبنا بشناختن اوصاف محمدی آخر اسلام آورده اخذ قران واحکام آن کرده ترک یهودیة کردند وبر اسلام مردند **ثالث** قول عطا است که مراد
ازین خاص امت محمدیه واز کتاب قران است وبر احکام قران باعتقاد عمل داشته بر ایمان واسلام مردند **در لباب التنزیل** گفته والمراد بالتمسک بالکتاب
العمل بما فیه من الحلال والحرام وتحریم حرامه وتحلیل حلاله واقامة حدوده والتمسک بجمیع احکامه **ونزلت** هذه الآیة فی الذین اسلموا من اهل الکتاب
مثل عبد الله بن السلام واصحابه لانهم تمسکوا باحکام الکتاب الاول التوراة ولم یحرفوه ولم یغیروه فادیهم هذا التمسک الی الایمان بالکتاب الثانی هو القران
انتهی **ودر منثور** احد الاقوال قریب بهمین مضمون آورده **بحث تاسع عشر** واقاموا الصلوة انا لا نضیع المصلحین تقدیر منهم ای منهم عطف بر
ما قبل است یعنی آنانکه متمسکین کتاب الله بالکمال شدند وادامت باقامة نماز نمودند وادا آن باوقات موقتة مقررة اینها کردند تحقیق ما ضایع نمیسازیم اجر وجزاء کار
صلاح ارندگان کردار وعمل عاملان وفاعلان صلاح وشایستگی شایستگان اینها را **اشکال** تمسک بکتاب واو مشتمل همه انواع عبادات میباشد **پس** افراد
باقامة صلوة چرا ذکر کرده **جواب** چونکه صلوة افضل همه عبادات واعظم واعلی از همه طاعات روح وبدن بعد ایمان **و** در ظاهر هم مفرق بین الکفر والایمان است
لهذا اجلالا واعظاما بالانفراد ذکرش کرده **کما قال** صلعم الصلوة حد بین الکفر والاسلام یعنی اقامة نماز حدی محدود ما بین کفر واسلام میباشد یعنی باقامة نماز
در حد اسلام وبترک آن در حد کفر هست **ایضا** صلعم الصلوة عماد الدین من اقامها فقد اقام الدین ومن هدمها او من ترکها فقد هدم الدین **ایضا** الصلوة اذا قبلت
قبل ما سواها واذا ردت ردت ما سواها یعنی نماز رکن اعظم دین است هر که نماز را برپا دارد دین خود را برپا داشته وهر که ترک نماز کرده تحقیق هدم وکسر دین
خود کرده وهر گاه نماز قبول شده جمیع اعمال از سوای نماز هم قبول میشود وهر گاه نماز غیر مقبول ورد شده ما سوای نماز جمیع اعمال وعبادات مردود وغیر مقبول میشود +

قوله تعالی وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَاَنَّهٗ ظُلَّةٌ وَّظَنُّوْٓا اَنَّهٗ وَاقِعٌۢ بِهِمْ ۚ خُذُوْا مَآ اٰتَيْنٰكُمْ بِقُوَّةٍ وَّاذْكُرُوْا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ۞ بحث این یک آیت واحده

ویاد محمد یاد کن ویهود معاصرین خود یا وبده زمان وقتیکه بکندیم وبر داشتیم کوه طور را بر بالای سر ایشان یهود چون سایه بان سایه وظلل افگن وراقرار دادیم وگمان کردند
ودانستند ایشان که آن کوه فرود آینده است بر سر ایشان اگر توراة را قبول نکنند گفتیم مر ایشانرا باسخا اینکه بگیرید آنچه دادیم شمارا از کتاب واحکام آن بطاقة تمام
یعنی باعتقاد کامل وپیوسته یاد کنید وعمل نمایید جمیع آنچه دران مسطور ومذکور است از احکام وحدود الهی تا که شما پرهیز کنید واجتناب نمایید از مناهی واز ترک اوامر
ودر تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** نتق ینتق نتقا از بیخ وبنیاد برآوردن شی است **ابو عبید** گفته اصل النتق قلع الشیء من موضع

جواب اشکال تمسک بکتاب که مشتمل انواع عبادات میباشد تخصیص اقامت صلوة چرا ذکر کرده

والرمی به یقال نتق ما فی الجراب و رمی به وصبه و امرئة ناتق و منتاق اذا کثر ولدها لانها ترمی اولادها رمیا یعنی اصل نتق از بیخ کندن چیزے از جاے
خود و انداختن او باشد چنانچه گفته میشود که گندم از میان جراب خود ریختم دانه ختم آنرا و ازینجا میگویند زنی ناتق و منتاق است یعنی کثیر الولادة اکثر اولادش
زائیده زائیدن او اولاد را بمنزلهٔ رمی انها میباشد **در مجمع** از ابن الاعرابی نقل کرده قال النتق الرفع و منه امرئة ناتق لرفعها الاولاد و منه امرئة ناتق
و منتاق اذا کثر ولادها **و بقول دیگر** اصله الجذب نقله البیضاوی و صاحب المجمع نقله عن ابی مسلم **و جوهری** گفته اصله الزعزعة والنفض
بحث ثانی ظلة بکسر اول بمعنی سایه و آنچه سایه بیندازد چون سقیف خواه از سقف خانه خواه از کرباس و جلود ساخته شده و از شعور یافته شده خواه از ابر خواه
از شاخ و برگهاے کثیره درخت از آفتاب سایه انداز باشد خلاصه آنچه سایه افگن باشد چون چهتری بلسان هندی او مظله عام است **و نزدیک** در همین جلد فرق
بیان ظل و فیء بالتفصیل ذکر شد **در صحاح** گفته الظل معروف و الجمع ظلال و ایضا ما اظلک من سحاب نحوه و ظل اللیل سواده کما یقال اتانا فی ظل اللیل
در کبیر فرموده والظلة کل ما اظلک من سقف بیت او سحابة او جناح حایط و الجمع ظلل و ظلال و عن ابن عباس منها سقیفة **بحث ثالث** ظن یظن ظنا
خلاف یقین و بمعنی یقین متاخم علم نیز میباشد و دریافت این بحسب مقامات و قراین عبارات میشود **در مصباح** گفته الظن مصدر من باب قتل و هو
خلاف الیقین قال **الازهری** و غیره و قد یستعمل بمعنی الیقین کآیة الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم **و منه** المظنة بکسر الظاء المعجمة للمعلم و هو
حیث یعلم الشیء کما قال **النابغة** فان مظنة الجهل الشباب و المظان **و ابن فارس** گفته مظنة الشیء موضعه و مألفه و المظنة بالکسر التهمة
و هی اسم من ظننته اذا اتهمته فهو ظنین بمعنی مفعول و فی التنزیل و ما هو علی الغیب بظنین ای بمتهم **بحث رابع** وقع یقع وقوعا بمعنی نزول و سقوط و وصول
و حصول شیء میباشد کما یقال وقع الشیء سقط و فلان وقع فی فلان وقوعا و وقیعة و یقال وقع المطر یقع وقعا بمعنی نزل و لا یقال سقط المطر و وقع سهم
ظرف از وقوع میباشد و بهمین معنی در **حدیث نبوی** آمده اتقوا النار و لو بشق تمرة فانها تقع من الجایع موقعها من الشبعان ای لا تغنی الشبعان
فلا ینبغی له ان یبخل بها فاذا تصدق بهذا الشق فهذا یحصل له ما یسد جوعته و یقع موقعا من کفایته ای غناه یعنی شکم سیر و پیشکم سیر بداند
عذاب نار شده بداگرچه بدادن یک شق خرما باشد چه او سیر بگرسنه بموقع و بجای الطف تبسته مر شکم سیر یعنی آن شق تمره بی نیاز نمیسازد شکم سیر را پس
سزاوار نیست صاحب وسعت را که بخل و امساک کند در اعطاء تمره یا شق آن چه وقتیکه تصدق کند او بشقی پس آن شق تمر و خیزد از دمی شود که جایع و گرسنه بموقع
و بان تسکین وسد جوع و گرسنگی و بی نیازی میسازد او را از گرسنگی یا نسداد جوع او **بحث خامس** و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة در اینجا هم تقدیر
است و اذکر یا محمد اذ نتقنا الخ است **بقولی** جمله استینافیه متضمن قصه دیگر بنی اسرائیل است **و بقولی** هر چند بحسب مضمون استیناف است اما در شکل
عطف بر واو اذ تأذن ربک میباشد **بحث سادس** در وجه تفسیر این **بدانکه** هرگاه بنی اسرائیل تکالیف شاقه در توراة دیدند امتناع از قبولیت آن کردند
پس بارهٔ امتناع ایشان از اجابت احکام توراة این تخویف حسی با ایشان آمد تا قبول نمایند آنرا **پس** معنیش آنکه یاد کن یا محمد و یا دیار معاصرین یهود را
آنهنگام وقتیکه ما قلع کردیم و از بیخ و بن بر آوردیم **و بقولی** دریده و بردیم کوه را بر سر بنی اسرائیل که بالاے و سایه بان و سایه افگن چون سقیفه بر رؤس ایشان
بر هوا قرار یافت **و** متسکر همه انها سیل و ریل بود **سوال** این جبل آیا معین هست که کدام جبل عینا قلع یا قطع کرده فوق رؤس کل طوایف یهود در هوا او را چون
سقیفه و ابر سایه افگن قرار داده **یا** مقرر و معین نیست **جواب** در این دو قول اند اکثر و اشهر آنست که آن کوه طور بود **سوال** هرگاه نتقنا بمعنی قلعنا هست
پس کوه طور را که از بیخ و بنیاد کنده آورده البته از تحت اسفل صفحه زمین کنده بر آورده البته با قتلاع آن خصوصا و سائر نواحی در ارض شلمه و شگاف عظیمی
تا ثری حاصل شده پس بتخییل کسر اصل خود اعظم اثقال بوده چگونه بر هوا فوق رؤس بها بغیر عماید و لا اساطین قرار گرفته عقل تصدیق نمیکند این **جواب**
نزد ما آنکه نتقنا بمعنی قلعنا هست پس بنا بر آن از وجه بالای زمین بریده برداشته باشد **و نزد آنکه** نتقنا بمعنی قلعنا هست این مستلزم نیست که از
تحت الثری از تخوم ارض بر کنده آورده تا ثلمه و سوراخ و شگاف تا ثری در زمین نمودار شده باشد **پس** جایز است که این قلع بمعنی ارتفاع جبل از مقر او معین بود
شده میباشد **پس** آنچه از مستقر بریده و دریده شده بر او نتق و قلع لغة و عرفا استعمال و اطلاق شده اشکال عاید نمیشود **جواب ثانی** در لو سلمنا السوال الخ پس
که قدرة بر نتق و قلع جبل بر دن آن از جای خود بجای دیگر **و** پس گردانیدن او بمقر و مقام خود قادر باشیم **نزد** او الیتام ارض چیزی ادما انجا مفقود و اوباشد
تا شگاف او نمودار نشود و باقی نماند چنانچه جراحات و شگاف و سیخ دمامیل **و** جبر و وصل عظم مکسور میکند **اما جواب** سوال که جبل اعظم اثقال بوده چگونه
بر سر انها بر هوا معلق قرار گرفته آنست که بطوریکه قطعات در ثقل اعظم احبالتم میباشند بر هوا و قفه و سکونت ما بین ارض و سماوات قرار میگیرد و باد انهار را از عالی بعالم

زیرکه میبرود و بر میدارد

دیگری بر و بر میدارد و بطوریکه افلاک را و شمس و قمر را مع عظم جسم و ثقل عظیم بر منفرد خود بلا عماد و لا تعلیق قرار داده و در دور و ند و میباشد همان طور جبل را بر رؤس یهود آورده قرار داده چه همه این امور ممکن و مقدور خالق اند هیچ ذی عقلی و شعور از ین انکار کرده نمیتوانند مگر مکابر اهل سفسطه و او لا اعتبار باطل بالاصالة است **اشکال** عقل کل عقلا در حیرة اند که یهود چرا احکام توراة قبول نکنند **و** بعد آن باظلال جبل ضروری المعارف نگردند **و اگر** مع معاینه اینحال تسلیم کردند **پس** معارف و عبادات و تسلیم شان بالاضطرار و الاجبار چگونه صحیح و مقبول گردیده بر عمل اجباری و اضطراری مدح و ذم و ثواب و عقاب عقلاً و شرعاً اصلا مرتب نیست و نمیشود **جواب** یهود یعنی از زمین اهل دنیا و اجهل مکابرین بودند لهذا مکابره و مجادله ایشان قدیماً و حدیثاً از معاینه اینها و از علم سیر دریافته مثل سایر تا آخر دنیا باقی میباشد **و** هرگاه ادراک فهم و جهل و مکابره طبیعی اینها چنین حالة بوده **پس** چگونه باین چنین آیات قاهره و معاجز باهره بتصدیق و عمل اینها ضروری و بآن ملجا و مضطر و مجبور گردند **بلی** معاجز اینها قطع نظر از معاینه بسمع آن بالنسبة امم اواخر بجهة کمال عقل و فهم و ادراک اینها ضروری میباشد و میشود **لاجل** باین است معجزه دائمه باقیه کلام اله بالبلاغة والفصاحة مشتمل بر دقایق و حقایق آمده تا قیام قیامة لطایف حقایق و دقایق آنرا میفهمند و تسلیم اسلام بغیر موجود بودن صاحب الوحی دارند آنرا بنبوة و رسالة تسلیم دارند **و** مشهود هر کس تفاوة عقل فهم و ادراک و غباوة مردم معاصرین خود است که چنین جماعة صدبار افهام و تفهیم و اعلام تعلیم کرده تعقل و فهم و ندلهذا اینها بدیع و میفهمد و بغیر زد و کوب کار گذار نمیشود و اشیاء عجیبه غریبه امی بینند و تعجب مینمایند فضلا عن درک الحقیقة والمآل **پس** یهود هم همچنین بودند و هستند

اشکال هرگاه یهود همچنین احوال بودند پس بهایم بانسان صورة غیر مکلف باشند چه غیر عاقل بودند و بغیر عاقل تنزیل کتاب **و** ارسال رسل **و** وعد و وعید نمیشود و نمیباید **و** باینها چرا کتاب و انبیا آمدند **جواب** در مجلدات سابقه خصوصاً در سوره بقره در قصه موسویه مکرر با نواع اجوبه اینچنین اشکالات ذکر شده و اینجا میگوئیم که اینها عقل و فهم و ادراک داشتند **اما** اینها اجهل الناس یعنی الیهم مکابره طبعا بودند لهذا معاجز نگاه باینها آمده معهذا مکابره بر تصدیق کامل و ثابت خود باقی نشدند و مرتد و کفار شدند کما اعجاز سوآوتی باینها بیامده بود **اشکال** عاید نمیشود **اشکال** آنکس که انکار از شق و قطع جبل از جای خود و اظلال بر رؤس اینها میکند و میگوید که این معقول نیست لهذا تاویل این میکند که یهود بدامنه یک طرف کوه بودند و سایه جبل از آفتاب بسوی اینها در آنوقت بود و آن امر معقول و مقبول میباشد **جواب** بدانکه اولا لازم است که دیده شود که آیا قطع و قلع جبل از امور محالات و ممتنعات هست یا از امور ممکنات مقدور خالق هست اگرچه خارق و خلاف عادت باشد **و** مقدور و ممکن بودن حالة قلع این جبل هیچ عاقلی و حکیمی حتی ذی شعوریکه ادنی عقل و شعوری داشته باشد اصلا انکار کرده نمیتوانند مگر اعمی و اجهل الناس مکابر سوفسطائی چه او خلاف موجودات و مشهودات و ضروریات عقلی میکند **ثانیاً** هرگاه مخبر صادق واجب التصدیق و برسالة او تسلیم داشته پس تاویل و تنزیل کلام صحیح او چرا بغیر موضوع لغوی کرده شود **و** تاویل **و** عدول از ظاهر موضوع عند الضرورة جایز است **و** ضرورة محال عقلی و ممتنع واقعی **یا** منافی ببرهان باشد **و** اینجا منافی و ممتنع و محال نیست **و** امم سالفه یهود از بدایة وقوع و حصول آن طبقاً عن طبق بعد عیان اسلاف اخلاف اینها الی حین ثبت و ضبط کرده آمدند **و** مسلم امم یهود و نصاری و کل فرقات اهل اسلام هم بر وقوع متفق اند **و** قرآن هم ناطق صریح بران باشد تاویل کلام الهی و اخراج آن از معنی موضوعی حقیقی چگونه و چرا جایز باشد **و** انکار و استبعاد بجهة شبهه رکیکه و وسوسه ابلیس لعین غیر معقول و عند عقلاء الناس و اذکیاء از و اهل لادیان باطل محض و لادینی هست فلا یقبله اهل الایمان والادیان تاویل الشیطان **بحث** **ها** **پس** ظنوا انه واقع بهم نزد اکثر و اینجا ظن بمعنی تیقن است پس معنیش آنکه و قتیکه جبل بر سر یهود چون سایه بان سایه افگن شد و یهود متیقن شدند که جبل بر ما ساقط خواهد شد و ما و فتا هلاک خواهیم شد **و** نزد جمعی منهم الحسن ظنوا بمعنی علموا و ایقنوا است **نزد** دیگران منهم الرمانی **و** جبائی ظن در اینجا بر معنی ظاهری باقی هست ای قوی فی نفوسهم سقوطه علیهم **سوال** هرگاه اینها اظلال جبل بر رؤس خود معاینه کردند پس امر مشهودی و مرئی از علم الیقین بعلم ضروری و بدیهی رسیده مع هذا الحال چرا ظنوا استعمال شده و عوض علموا وصف ایشان کرد **جواب** در این سبب اند **احدها** انهم علموا ان الجبل العظیم الثقیل لا یثبت فی الجو **ثانیهما** انهم کانوا ابوا عن ان یقبلوا فلولا قبلوا و انما اطلق الظن علی ما حصل لهم فی قلوبهم لعدم وقوع متعلقه **و** ذلک بانهم ابوا ابتداء عن ان یقبلوا احکام التوراة لثقلها و زیادة المشقة فی تکالیفها فلما دوا ان الجبل قد جاء علی رؤسهم و صار کالسقیفة و الظلة فظنوا انه واقع بهم فحکی الله تعالی حالة قلوبهم و اطلق الظن علیه لعدم وقوع متعلقه یعنی **احد السببین** آنکه اینها وقتیکه برای العین معاینه کردند که جبل بر سر اینها آمد و میدانستند که جبل جسیم ثقیل عظیم در جو ثابت نمی ماند **ثانیهما** آنکه اینها موعود بورود و بوقوع آن بودند اگر قبول نکردند توراة را **پس** برای عدم وقوع متعلق اطلاق ظن کرد بر ما حصل لهم فی قلوبهم را **سوال** در اظلال جبل بر رؤس یهود **آیا** وقتی موقت یکروز **یا** یکشب **یا** یکساعة شبانه **یا** روزانه بر رؤس یهود مظلل بود

جواب اشکال یهود از اظلال جبل ... (حاشیه: یادداشت‌های دست‌نویس کناری، تا حد زیادی ناخوانا)

بانه **جواب** الى حين مقصود از الى حين تصريحی درين باب نديدم **الا** انكه اظلال جبل بر قوم دلالة دارد كه چندان مدة بچنان حالة نمانده باشد چه غرض اقتضی
در اظلال اجابة وقبول كردن ايشان تورات بود پس بعض معاينه مجی جبل واظلال آن قبول واجابة آن بغير فصل البتة كرده باشند ثم الله اعلم **بحث سابع** قوة بمعنی
طاقت بدنی كه بآن توان كار وبار وامور پيشود حيوان وانسان برادد **مصباح** گفته قوی يقوی قوة **و** الجمع اقويا **و** **الاسم** القوة **و** الجمع القوی
و قوی علی الامر وليس له قوة ای طاقة **ادر وجه تسميه** طاقت بقوة بعض ارباب معانی گفتند كه بوجود آن بقاء روح وبدن برای حيوان
وانسان وبعدم آن عدم آن ميباشد **بحث ثامن** خذوا ما اتيناكم بقوة اين بقوة حال از واو خذوا واقع شده **و** درانجا نيز تقدير چون وقلنا **و**
قائلين خذوا ما اتيناكم بقوة يعنی وگفتيم مر اينها را بگيريد جميع آنچه اعطا كرديم شما را بقوة قلب **و** **بقولی** برغبت تام وميل دل **و** **بقولی** بجد
وعزم مصمم بتحمل مشقت تكاليف توراة واحكام وفرايض واوامر ونواهی پيشوند تقصير در اخذ آن وبعد اخذ آن افراط وتفريط نكنيد **و** آن **بحث [illegible]سع** واذكروا
ما فيه ای العهود والمواثيق التی اخذناها عليكم بالعمل بما فيه اين عطف بر خذوا است يعنی وبعد اخذ كتاب ياد كنيد جميع آنچه مذكور ومسطور است از
عهود وحدود ومواثيقيكه ما اخذ كرديم آنرا بر شما بعمل كردن آنچه در آن درج وثبت است وترك آن اصلا وابدا **التاكيد وتوجيه ديگر** خذوا ما اتيناكم
من الاية العظيمة بقوة ان كنتم تطيقونه كما قال الله تعالی ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا يعنی بگيريد آنچه عطا كرديم شما را
از آية عظيمه بقوة تامه وآن آية عظيمه توراة مسطوره عند الله برالواح بشما فرستاديم اگر طاقة وقوة اخذ آن يعنی قابلية وبه الجملة آن داريد وعمل بجميع آنچه در
آن درج است چنانچه در آيه ديگر فرمود كه اگر استطاعة داريد نفوذ كنيد وبرويد از اقطار آسمانها وزمين پس برويد **بحث عاشر** لعلكم تتقون تا شما با خذ
وپند كردن آنچه در آنست خدا ترس وپرهيزگار شويد كاربند كار شويد اعتقاد واعمال واخلاق خود را صحيح ودرست [illegible] بد وخلاف آنرا ترك نمائيد رستگار شويد
تنبيه متكلمين اين آيه را من باب تعريض الثواب التخريج من ترك لعذاب لهم از كمال لطف ومهربانی سبحانه با اينها وبجميع عباد ميباشد **تذكره**
مفسرين بالاتفاق گفتند **مروی** ان اليهود لما رأوا التوراة متضمنة باحكام كثيرة شديدة ثقيلة غليظة [illegible] فابوا عن قبولها فرفع الله الطور من موضعه
علی رؤسهم مقدار معسكرهم وكان فرسخا فی فرسخ فقيل لهم ان قبلتموها بما فيها والا ليقعن الطور عليكم فلما نظروا الی الجبل جاء علی رؤسهم واستقر
فوق رؤسهم كالظلة والسقيفة خروا كلهم ساجدا علی حاجبه الايسر وهو ينظر اليه بعينه اليمنی خوفا من سقوطه فلذلك لا ترى يهوديا
يسجد الا علی حاجبه الايسر ويقولون هی السجدة التی رفعت بها عنا العقوبة **اقول** اين حالة عجب از جهال يهود عنود نيست وكرامت از اين عجب
گفتار خود كرده رد داشتند **و** **زاد الزمخشری** ولما نشر موسى الالواح وفيها كتاب الله لم يبق جبل ولا شجر ولا حجر الا اهتز فلذلك لا
ترى يهوديا يقرء عليه التوراة الا اهتز وانغض لها رأسه حاصل آنكه هرگاه يهود ديدند توراة كه متضمن ومشتمل تكاليف شديده صعبه كثيره شاقه است
پس انكار وابا كردند از اقرار وقبول آن **و** با ايشان در آن وقت گفته شد كه اگر شما قبول [illegible] كرديد فبها والا كوه طور بر سرهای فرود آمده بيافتد وشما را آرد ببينند
پس بهمين حال جبل طور بر هوا آمده نزديك بسر اينها چون سايه بان درنگ كرد چون ايشان جبل را بر سرهای خود بر هوا وقفه كرده ديدند كه قهرا از ايشان
ساجد شد بر حاجب چپ روی خود وگران دنا ظر بچشم راست خود بسوی جبل بود [illegible] سقوط وافتادن او بر سر اينها لهذا يهود را از آن وقت الی
نمی بينی كه سجده بكنند بر حاجب چپ خود وميگويند يهود كه اين نوع سجده ماست كه بسبب آن [illegible] از ما عقوبة نازله مرفوع گرديده **و** **هرگاه** موسى الواح
توراة را نشر وواكرد باقی نماند هيچ كوهی ودرختی وسنگی مگر آنكه بهيبت كلام الله بجنبش وحركت [illegible] ونيز لرزان آمد **و** **برای همين** يهود را نمی بينی كه براو
توراة خوانده شود مگر آنكه سر خود نگون كرده سر وبدن خود را می جنبانند وميلرزانند **ثعلبی** از ابن عباس روايت كرده انه قال رفع الله تعالی فوق رؤسهم الطور
و بعث نارا من قبل وجوههم **و** اتاهم البحر الملح من خلفهم **و** قيل لهم خذوا ما اتيناكم بقوة واسمعوا فان قبلتموه وفعلتم ما امرتكم به والا رضختكم
بهذا الجبل واغرقتكم فی هذا البحر واحرقتكم بهذه النار فلما راوا ان لا مهرب لهم منها قبلوا ذلك وسجدوا علی شق وجوههم يلاحظون الجبل
وهم سجود فصارت سنة فی اليهود فلا يسجدون الا علی انصاف وجوههم فلما زال الجبل قالوا يا موسى سمعنا واطعنا ولولا الجبل ما اطعناك
در معالم **و** **در منثور** اين زياده است اذا نظروا الی الجبل قالوا سمعنا واطعنا **و** **اذا نظروا** الی الكتاب قالوا سمعنا وعصينا حاصل آنكه خالق
بر روس يهود طور را آورد **و** از پيش روی اينها نار درخشنده **و** از پس پشت ايشان بحر مالح يا بحر ملجاج **و** گفته شد با اينها بگيريد اين كتاب توراة بقوة بدنی وعزيمة
قلبی وقبول كنيد وبشنويد امر الهی را پس اگر شما قبول كرديد وبفعل وبعمل آورديد آنچه بشما امر كردم ليكن خوب والا سنگ كوبی شما با اين كوه **و** غرق بااين بحر **و**

احراق شما با اين

احراق شما باتش کنیم پس قبیله ایشان بهیچ وجه نجاتی نیافتند که تا حدوداً قبول کرده سجده بریک شق ویکطرف روی خود کرده ملاحظه ومعاینه جبل میکردند بحالة سجود خود پس سنت در ایشان گردید که سجده درینها بر احد خدین ویکطرف روی خود میکنند **وهرگاه** قیام جبل برسر خود دیده گفتند که سمعنا وطاعة قبول داریم وهرگاه زوال جبل از رؤس خود دیدند درآنوقت گفتند که شنیدیم وعصیان کردیم

قوله تعالى وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۝ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۝ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ ترجمه این آیات ثلثه

یعنی ویاد کن ای محمد ویاد بده مشرکان را وقتیکه فراگرفت پروردگارت از فرزندان آدم از پشت های ایشان یعنی بعد از برآوردن از اصلاب آباء اولاد وانسال ایشان را نسلا بالنسل که عصر بعصر الی القیمة زنده بوجود می آمدند وگواه ساخت ایشان را بر اقرار نفسهای خود ایشان بچنان حالتیکه قابلیة ولیاقة واهلیة جواب بعد فهم خطاب الست بربکم داشتند که آیا نیستم من خالق پرورنده شما درجوابش کلهم یکدفعه بکلمه واحده گفتند آری تو آفریننده پرورنده مائی بلاشک ولاشبهه **و** درانیجا قال مقدر است یعنی بمحض اقرارشان خالق فرمود **یا** ملائکه فرمودند ماهم گواه شدیم براین اقرار واخذ میثاق از شما برای اینکه بگوئید شما در روز قیامت که بتحقیق بودیم ما ازین الهیت وخالقیت تو مردمان بیخبران وبهیچ وجه خبردار ومطلع نبودیم **یا** بگوئید بطور عذر که جز این نیست شرک آوردند پدران ما پیش از ما **و** ما بودیم فرزندان بعد ایشان پس ایشان چه اولاد همیشه بمتابعت پدران رفتار وکردار وگفتار مطابق میکنند **آیا** پس هلاک بسازی وعذاب میکنی بنار الیم ابدی ما را بسبب آنچه میکردند تباه کاران وگمراهان مشرکان **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** در وجه اتصال وتنظیم آیه با ماقبل **بدانکه** درین سوره در اکثر آیات بالاتصال خاص قصه یهود وقبلش قال عیسا با انها **و** الحال هم تمثیل ذکر اخذ میثاق از انها واز کل بنی بشر عموماً بطور ترهیب وترغیب کرد واتماماً للحجة علیهم وقطعاً للمعذرة **و** همین قول رازی وزمخشری است **قال الرازی** اعلم انه تعالى لماشرح قصة موسى مع توابعها على اقصى الوجوه ذکر فی هذه الآیة ماجری مجری تقریر الحجة على جمیع المکلفین یعنی بدانکه وقتیکه هرگاه نشر بحال وتصریحاً تا اینجا بالاتصال والتسلسل باقصی الوجوه بیان فرمود پس درین آیه ذکر کرد آنچه جاری مجرای تقریر حجة واثبات آن بر جمیع مکلفین باشد **در کشاف** فرمود **قلت** بنو آدم وذریاتهم من هم **قلت** عنی ببنی آدم اسلاف الیهود الذین اشرکوا بالله وکفروا حیث قالوا عزیر ابن الله وبذریاتهم الذین کانوا فی عهد رسول الله من اخلافهم المقلدین بآبائهم **و** الدلیل على انها فی المشرکین واولادهم **قوله تعالى** او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل **و** الدلیل على انها فی الیهود الآیات التی عطفت علیها هی **والتی** عطفت علیها وهی على نظمها واسلوبها وذلک قوله واسئلهم عن القریة التی **و** اذ قالت امة منهم **و** اذ تأذن **و** اذ نتقنا الجبل فوقهم **و** اتل علیهم نبأ الذی اتیناه یعنی اگر بگوئی تو که مراد از بنی آدم وذریات ایشان کیستند **من میگویم** از بنی آدم مراد دراینجا خاص اسلاف یهود هائی اند که شرک وکفر بخدا کرده بودند وقتیکه گفتند که عزیر پسر خدا است وبذریات وانسال ایشان مراد آنانی اند که در عهد خاتم النبوة از اسلاف ابا خود اخلاف مقلدین آنها باقی بودند میباشند **و** دلیل برآنکه آبا واولاد ایشان مشرکین بودند **آیة** او تقولون انما اشرک اباؤنا من قبل است **واما دلیل** برآنکه این آیه در یهود است همان آیاتی اند که این آیه عطف بر انهاست واین آیه بر نظم واسلوب انها در قصص انها وارد وثابت است چون **آیه** واسئلهم عن القریة **و** واذ قالت امة منهم **وآیه** واذ تأذن ربک **وآیه** واذ نتقنا الجبل فوقهم **وآیه** آخر این آیه واتل علیهم نبأ الذی اتیناه میباشد **تنبیه** ازین ثابت است که این آیه نیز خاص درباب اسلاف واخلاف کفار ومشرکین بلکه وذریة خلاف یهود که معاصرین نبوی بوده وارد شده است **ونتیجه** این در تفسیر این آیه هویدا

تفسیر آیه میثاق

الست بربکم ...

وواضح خواهد شد **بحث ثانی** ذریاتهم آیا بافراد است یا بجمع درآن دو قرائة اند **قرائة اولی** بالتوحید والافراد قرائة ابن کثیر و اهل کوفه است زیراکه
ذریة هرچند لفظ مفرد است معنی جنسیت دارد و اسم جنس گاه بر واحد و گاه بر جمع اطلاق میشود چون بشر لقوله تعم وکنا ذریة من بعدهم **و** قوله تعم و ذریة من حملنا
مع نوح **و** قوله رب هب لی من لدنك ذریة طیبة بر جمع اطلاق شده **قرائة ثانیه** ذریاتهم در اینجا بالجمع است **و** یونس **و** ابوعلی فارسی **و** واحدی گفتند
الذریة یقع علی الواحد والجمع فمن افرد فانه قد استغنی عن الجمع بوقوعه علی الجمع فصار کالبشر فانه یقع علی الواحد کقوله ما هذا بشرا **و** علی الجمع کقوله أبشر
یهدوننا **و** قوله ان انتم الا بشر مثلنا **و** من جمع قالوا فان الذریة وان کان واحدا فلا اشکال فی جواز الجمع **و** ان کان جمعا فجمعه ایضا حسن **بحث ثالث**
ذریة نام انسال آبا و امهات بشر و بر غیر بشر هم اطلاق میشود **و** اصل آن خلقت و پیدایش از ذرء یذرء ذرءا بمعنے خلق الله خلقا است **در صحاح** گفته ذرء الله الخلق
یذرؤهم ذرءا **و منه** الذریة وهی نسل الثقلین یعنی ذریة نسل انس و جن میباشد **و** جمعش ذریات **و** ذراری میباشد **سوال** ذریه آیا یائی است چنانچه
همین ظاهرش است یا واوی است پس یائی چگونه شد **جواب** در اصل یائی است مهموز اللام از ذرء یذرء ذرءا **در کلیات** علامه ابوالبقاء گفته الذریة هی اما
فعلیة من الذر **او** فعلولة من الذرء فابدلت همزتها یاء ثم قلبت الواو یاء **و** ادغمت الیاء فی الیاء **و** معناها لغة **قیل** نسل الثقلین **و قیل** ولد
الرجل **و قیل** من الاضداد یجیء تارة بمعنی الابناء **و** تارة بمعنی الآباء **و** النسل عبارة عن خروج شیء عن شیء مطلقا فیکون اعم من الولادة +
حاصل لفظ ذریة یا بوزن فعلیة از ذر باشد یا فعولة از ذرء باشد **اهل تعلیل** ابدال همزه آن بیاء کردند **پس** از آن قلب واو بیاء کرده **پس** یا را در یا ادغام
کردند ذریة کردید **اما** معنے ذریة بحسب لغة **بقولی** نسل ثقلین یعنی نسل انس و جن باشد **و بقولی** پسر مولود مردی باشد **و بقولی** این لفظ ذریة
از اسماء اضداد است **گاهی** بمعنے ابناء **و گاهی** بمعنے آباء میباید **اما نسل** عبارت است از خروج شئے از شئی بهرحال پس نسل اعم از ولادة میباشد
بحث رابع ظهر یظهر ظهرا و ظهورا بمعنے پشت و طریق در بر بمعنے بروز و اطلاع و کشف حال شئی باشد **و** جمعش اظهر و ظهور مثل فلس و افلس و فلوس میباشد
بحث خامس باید که شهادت در وقوع نوع علمی قطعی بحصول شاهد میباشد **اما** از شاهد مجرد از تجسم شهادة بمعنے بیان حق است **و** از اینجا است معنی شهد الله
انه لا اله الا هو بمعنی بین الله الحق ان الله معبود واحد لا ثانی و لا شریك له ابدا یعنی خدا بیان حق حقیقة ذات خود بما کرد که من معبود بحقم واحد فی الذات
والصفات ثانی و شریک در ذات و صفات اصلا و ابدا ندارم **و** همین قول اکثر اهل معانی و بیان **و** همین مختار ابوالبقاء در **کتاب کلیات و نیز نزد**
رافعی در کتاب غرائب الکبیر است **اما** از شاهد عالم جسمانی بمعنی اقرار چون از ملائکه نورانی در و شهدت الملائکة بانه لا اله الا هو بمعنی اقرت الملائکة انه
تعم هو واحد احدی لا ثانی و لا شریك له یعنی ملائکه بمعاینه و لایل قاطعة اقرار کردند قطعی که بدرستی و بتحقیق او سبحانه بذات و صفات خود واحد احد است
که ثانی و شریک مر او را اصلا و ابدا نیست **اما** شاهد بنوع دیگر بشر از عالم جسمانی اخبار و اظهار دادن خبر قطعی که بحواس ظاهری و باطنی احساس و بمدارک ادراک
از محسوسات و مدرکات کرده میباشد **پس** قول واشهد ان لا اله الا الله **و** اشهد ان محمدا رسول الله **و** ان علیا خلیفة رسول الله م بمعنی انی اعلم قطعا واذکر اعتقادا
انه تعم معبود واحد فی الذات والصفات لا معبود سواه فلا یحق العبادة غیره یعنی من بعلم قطعی میدانم و ذکر و اظهار و اقرار بزبان از روی اعتقاد میکنم که او تعم معبود
واحد در ذات و صفات خود است معبودی اصلا و ابدا سوای او تعم نیست و عبادة خاص مر او را است با او احدی بغیر او تعم سزاوار نیست **و** هکذا میدانم و با اعتقاد ذکر و
اقرار میکنم که محمد خاتم النبوة الی القیمة **و** علی خلیفه او قایم بمقام آنحضرت بلا فصل است **و ایضا** شهادة بمعنے قسم میباشد چون اشهد بالله لقد کان کذا بمعنی
اقسم بالله یعنی قسم بخدا میخورم که هر آئینه بتحقیق چنان بود و چنان دیدم و شنیدم باشد **و** شهدت الشیء بمعنے اطلعت علیه و عاینته او سمعته است **و**
اشهاد باب افعال واقف و عارف و مطلع کردانیدن شخصی بر شیئی میباشد خواه بعد اطلاع اعتقاد و اقرار و ادا بکند آنرا خواه نکند **بحث سادس** لفظ
بلی بالف مقصوره حرف ایجاب در جواب استفهام و نفی واقع میشود **در مصباح** گفته و بلی حرف ایجاب **فاذا قیل** ما قام زید **فقلت** فی الجواب
بلی فمعناه اثبات القیام **و اذا قیل** الیس کان کذا **و قلت** بلی فمعناه التقریر والاثبات **و** لا تکون الا بعد نفی **اما** فی اول الکلام کما تقدم **و**
اما فی اثنائه کقوله تعم ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی **و** التقدیر بلی نجمعها **و** قد یکون مع النفی استفهام **و** قد لا یکون کما تقدم فهو ابدا یرفع
حکم النفی **و** یوجب نقیضه وهو الاثبات حاصل آنکه لفظ بلی حرف ایجاب در جواب نفی گفته میشود چون زید ایستاده نشد **و** تو میگوئی بلی پس معنیش اثبات
قیام زید میباشد یعنی زید قایم شد **و** هنگامیکه مقابل استفهام مع النفی گفته چنانچه در این الست بربکم آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی آری گفتند **پس** معنیش
تقریر و الاثبات است و موضع بلی همین باشد اگر بعد نفی یا در اول کلام چنانچه ذکر شد **و** یا در اثناء کلام میباشد چون ایحسب الانسان یعنی آیا گمان میکند که بعد

جواب سوال الذریة یائی است یا واوی هست ١٢

بیان معنی شهد الله و معنی شهادة ملائکة و معنی شهادة انسان لا اله الا الله

حیث ١٢

موت وفنا، او جمع استخوان نمیکنیم درجواب آن فرمود بلی یعنی آری جمع استخوان ها میکنیم **و** گاهی بعد استفهام بلے میباشد **و** گاهی بعد آن نمیباشد چنانچه ذکرش شد **و** لفظ بلے رفع حکم نفی و موجب نقیض میکند **و** آن اثبات معنی میباشد **سوال** نعم بفتح اوّل و ثانی و سکون آخر نیز حرف ایجاب فرق ما بین اینها چیست **جواب** فرق آنست که بلفظ بلے ابطال نفی ما قبل و اثبات نقیض آن میکند **و** نعم بخلاف این میباشد چنانچه و اصفین گفته اند **و قولهم** فی الجواب نعم معناها التصدیق ان وقعت بعد الماضی نحو هل قام زید **و** الوعد ای معنی الوعد ان وقعت بعد المستقبل نحو هل تقوم قال **سیبویه** نعم عدة **و** تصدیق **وقیل** انها عدة فی الاستفهام **و** تصدیق للاخبار **و** لا یراد به الاجتماع الامرین فیها فی کل حال **وقیل** وهی تبقی الکلام علی ما هو علیه من ایجاب او نفی لانها وضعت لتصدیق ما تقدم من غیران ترفع النفی وتبطله **فاذا قال** القایل ما جاء زید ولم یکن جاء **و** قلت فی الجواب نعم کان التقدیر نعم ما جاء فصدقت الکلام علی نفیه ولم تبطل النفی کما تبطله بلی **و** ان کان قد جاءت فی الجواب بلی **و** المعنی قد جاء فنعم تبقی المنفی علی حاله ولا تبطله **و** فی التنزیل الست بربکم قالوا بلی **و** لو قالوا نعم کان کفرا اذ معناه نعم لست بربنا لانها لا تزیل النفی بخلاف بلی فانها للایجاب بعد النفی **بحث سابع** در وجه تفسیر این ایه واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی **بدانکه** این آیه در اخذ میثاق از ذریه در عالم ذرات **و** اعلام است و تفسیر این چیران الی حین اند یعنی یاد کن یا محمد صلی الله علیه وسلم بدیگران عموماً خصوصاً بمعاصرین یهود یاد بده **و** وقتیکه عهد گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای اینها ذریة ایشان را **و** ظهورهم بدل بعض از کل بنی آدم **و** ذریتهم مفعول ثانی اخذ بحذف مفعول اوّل است **پس** تقدیرش من ظهور بنی آدم ذریتهم میباشد یعنی وقتیکه فرا گرفت پروردگار تو میثاق را از پشتهاے فرزندان آدم ذریه ایشان را و شاهد و گواه ساخت ایشانرا بر نفسهای خود ایشان **و** بیان آن اخذ میثاق این سوال جواب است که خالق فرمود مخاطب بکافه بنی بشر آیا نیستم من آفریننده پرورنده شما در جوابش کلهم یکدفعه بکلمه واحده بفور گفتند آری تو پروردگار مائی مارا آفریدی **بحث ثامن** ان تقولوا **آیا** بصیغه خطاب است **یا** بصیغه غیاب در آن دو قرائة اند **قرائة ثانیه** قرائة ابو عمرو بالیا المثناة التحتانیه در ان یقولوا **و** در ان یقولوا انما اشرک اباؤنا میباشد زیراکه الفاظ ما قبل این بصیغ غیاب من ظهورهم **و** ذریتهم **و** اشهدهم **و** علی انفسهم اند پس اینهم انسب بمقام بغیاب میباید باشد **و قرائة اولی** مختار باقی کل قرا است **بحث تاسع** در شهدنا نیز نحاة و قرا، دو قول دارند **اما** بر دو قول لفظ لئلا مقدر در تقولوا **و** یقولوا است **اما قول اوّل** بر لفظ بلی وقف تام **و** از شهدنا جمله مبتدائیه بتقدیر قال **یا** قلنا است اینمذهب کوفین است **فقال الکوفیون** انه من شهدنا الی غافلین من کلام الله تعالی فی قطع عذرهم یوم القیمة **او** من شهادة الملائکة علیهم الخ وذلک لانهم لما قالوا بلی قال الله للملائکة اشهدوا فقالوا شهدنا **فقالوا** وعلی هذا القول یحسن الوقف علی قوله قالوا بلی لان کلام الذریة قد انقطع ههنا **و اما** قوله ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین تقریره ان الملائکة قالوا شهدنا علیهم بالاقرار لئلا یقولوا ما اقررنا فاسقط کلمة لئلا لدلالة الکلام کما قال والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم یرید لئلا تمید بکم انتهی کلام الکوفیین یعنی کوفیه گفتند که بر لفظ بلی کلام ذریتهم شد **و** بران وقف لازم است **پس** از شهدنا در کلام ابتدا، و قول قبل بر این مقدر میباشد **و** تقدیرش قلنا **او** قال الله للملئکة اشهدوا علی مقالهم یعنی خالق بملائکه فرمود که شما شاهد باشید بر اقرار اینها **پس** ملائکه گفتند ما شاهد شدیم بر این اقرار ذریه بنی آدم تا نگویند ما خود بن میثاق بروز قیمه که ما ازین مقال بیخبر بودیم **و** کلمه لئلا درینجا حذف است چنانچه در القی فی الارض رواسی ان تمید بکم لئلا تمید بکم محذوف است **اما قول ثانی** مذهب بصریین است انهم قالوا ان قوله شهدنا من بقیة کلام الذریة علی هذا التقریر فقوله ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین متعلق بقوله واشهدهم علی انفسهم بکذا وکذا لئلا یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین **و** کراهیة ان تقولوا ذلک **و** علی هذا التفسیر فلا یجوز الوقف عند قوله شهدنا لان قوله ان یقولوا متعلق بما قبله وهو قوله واشهدهم فلم یجز قطعه منه یعنی مذهب بصریین اینست که کلمه شهدنا از بقیه کلام ذریه میباشد تقریر است که جمله آن یقولوا یوم القیمة الخ متصل با ما قبل متعلق بواشهدهم علی انفسهم بکذا لئلا یقولوا الخ **او** کراهیة ان تقولوا ذلک **پس** برین تقدیر وقف بر شهدنا جایز نیست زیراکه ان یقولوا بالیا، **یا** بالتا متعلق بو اشهدهم است لهذا قطع آن از شهدنا جایز نیست **بحث عاشر** شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین **پس** در معنی این جمله بجهة دو قرائة مختلفه و قول کوفیین و بصریین دو قول اند **قول اوّل** دو وجه اند **احدهما** بنابر ابتدا، جدید از شهدنا من مقالة شهادة بحذا است **و** تقدیرش قال الله شهدنا لئلا تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی وقتیکه ذریه ربوبیت اله را قبول کردند و بلی گفتند خالق در آن وقت مخاطب بذریه بتقریر فرمود ما هم شاهد و گواه شدیم و هستیم براینکه مباد ابروز قیامة شما

لفظ نعم و بلی

اقوال مختلفه کوفیین و بصریین در شهدنا

بگویید که ما ازین اقرار و اعتقاد بی خبر بودیم تا بینهما این شهادت اسناد بملائکه هست پس بنا برین تقدیرش قلنا الملائکة اشهدوا فقالوا انا شهدنا علیهم لئلا یقولوا او تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین است یعنی او تعم در وقت اقرار ذریه بلفظ بلی بملائکه فرمود که شما هم گواه برایشان باشید پس ملائکه در آن وقت گفتند مخاطب بذریه که ما هم گواه شدیم بر اقرارشان تا نگویید شما یا نگویید ایشان بر روز قیمة که بتحقیق ما ازین اقرار غافل و بیخبر ماندیم یا بیخبرانیم در مجمع فرمود که انیخلاف ظاهر قرآن و ما علیه المفسرون هست زیراکه ذکر ملائکه بالکل نیامده و بر قول ثانی که وقف بر بلی نیست بلکه شهدنا متصل بما قبل است و تقدیرش نیست و اشهدهم علی انفسهم بکذا قال لئلا یقولوا او کراهیة ان تقولوا او ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین یعنی و شاهد گذاشت خود ذریه را بر اقرار نفسهای خود انها بقولهم بلی شهدنا شهادة بربوبیت دادیم و اقرار بان کردیم و در اینجا قال الله مقدر هست یعنی بعد اقرار بلی شهدنا خدا علیت این اشهاد ایشان بر قول بلی شهدنا بلفظ لئلا یقولوا بیان کرد تا نگویند و منکر نشوند یا بکراهت بگویید بر روز قیمة که ما ازین اقرار و تصدیق غافل و بی خبر بودیم باتفاق مفسرین غرض اقصی ازین استشهاد و اشهاد قطع عذر مشرکین در آخرة و اتمام حجة بر جمیع ایشان در عالم ذر یا در دنیا میباشد و عذر ایشان که ما غافل و بیخبر بودیم یا مقلدین اباء مشرکین خود ایشان مشرک شدیم بعد اتمام حجة و اقامة دلایل و توضیح هیچ نوع عذر از مشرکین بعد معقول و مقبول نخواهد شد تنبیه منطوق این آیه دلالة دارد که شهادة و گواهی مقر بر اقرار خود قد و مسموع بخلاف شهادة مقر برای نفس خود و غیر مقبول و لا مسموع است الا شهادة مقر معصوم مطلقا مسموع و نافذ است مخفی نماند که در معنی این آیه و کیفیت اخذ میثاق فی الاصالة کل مفسرین ہست چهار قول دارند قول اول جسمانی مذهب معتقد اکثر فرقات اسلام از قدماء و متاخرین چون سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و ضحاک و کلبی و عکرمه و همین منسوب ابن عباس و همین مختار اہل ظاہر و حدیث میباشد که از اصلاب آدم و کل ذریه او از ذکور و اناث که تا قیمة زنده مع اعطاء فهم و نطق و عقل از بدایة آدم الی القیمة متولد خواهند شد از هر یکی این میثاق الست بربکم قالوا بلی شهدنا گرفته شد یا بهر فردی ازان ذریه فرادی فرادی خطاب الست بربکم کرده شد و هر فردی فرادی فرادی بلی شهدنا گفتند یا بعد اخراج کل ایشان یکدفعه خطاب بجمله ایشان یکدفعه الست بربکم کرده شد و بلی اقررنا و شهدنا ایشان بیکدفعه بکلمه واحده بصوت واحد گفتند گفتند که ظاهر قرآن مقتضی آن است اما در تفسیر این اخبار مختلفه کل خاصه و عامه در مسانید خود مرفوعا و موقوفا نقل کرده و ما در اینجا از مسانید تفاسیر عامه بحذف اسانید مختلف المضامین درین باب نقل میکنیم و امثال اینها در مسانید امامیه مروی و ثبت و ضبط است من شاء فلیرجع الی ذلک الحدیث

الاول عمر بن خطاب نقل میکند که سمعت رسول الله ص سئل عن هذه الآیة فقال ان الله تعالی خلق آدم ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء للجنة و بعمل اهل الجنة ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذریة فقال خلقت هؤلاء للنار و بعمل اهل النار فقال رجل یا رسول الله ففیم العمل فقال ص ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتی یموت علی عمل اهل الجنة و اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار فیدخله النار اخرجه مالک فی الموطاء و ابو داود و الترمذی فی سننهما و البغوی فی المصابیح حاصل آنکه عمر میگوید که حضرت رسول در جواب سائلی ازین آیه فرمود که او سبحانه بعد تخلیق و احیاء آدم بطرف راست پشت او دست مالید پس ذریة نیک او دفعة برآمد و تعم فرمود که این طایفه را برای بهشت آفریدیم و عمل اہل جنة میکنند و پس دست گردانید بطرف چپ او طایفه دیگر ذریه او برآورده فرمود اینطایفه را برای نار آفریدیم و عمل اہل نار میکنند پس مردی عرض کرد یا رسول الله پس اینها در چه عمل مصروف میباشند پیغمبر فرمود که آنانکه برای جنت اند اینها را مصروف میسازد بعمل اہل جنت تا بران عمل میرند و آنانی را که برای نار آفرید اینها را مصروف میسازد بعمل اہل نار همین خبر را مالک و ابو داود و ترمذی و احمد در مسند و بخاری در تاریخ و نسائی در سنن و ابو الشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در اسماء و صفات و ابن مردویه روایت کرده اند و ترمذی گفته حدیث حسن است و لکن مسلم بن یسار جهنی از خود عمر نشنیده و قال بعضهم فی هذا الاسناد بین مسلم بن یسار و عمر رجل مجهول و طبری مثل همین از ابوهریره روایة کرده انه قال قال ص لما خلق الله سبحانه آدم مسح ظهره فسقط من ظهره کل نسمة هو خالقها من ذریته الی یوم القیمة و جعل بین عینی کل انسان بیصاء من نور ثم عرضهم علی آدم فقال ای رب من هؤلاء قال هؤلاء ذریتک فرای رجلا منهم فاعجبه بیض ما بین عینیه فقال یا رب من هذا قال هذا داود قال رب کم جعلت عمره قال ستین سنة قال رب زده من عمری اربعین سنة قال رسول الله ص فلما انقضی عمر آدم الا اربعین جاءه ملک الموت فقال آدم او لم یبق من عمری اربعون سنة قال ثم او لم تعطها ابنک داود فجحد آدم فجحدت ذریته و نسی آدم فاکل من الشجرة فنسیت ذریته هذا ایضا اخرجه الترمذی و قریب بهمین بطریق امامیه هم این خبر وارد است حاصل خبر آنکه مسح تعم ظهر آدم را پس جمیع ذریتیکه تا قیامة ازو بوجود آمد دفعة بظهور آمدند و هر یکی از اینها مابین دو عین درخشنده گی نور سفید بود پس آدم نزد و ساعیه اینها نور است یکی بتعجب آورد و پرسید که این کیست و عمرش چند سال است جواب شنید که این از ذریه تو داود نام دارد و عمرش شصت سال است و آدم از عمر خود چهل سال بخشید و نزد وفی ملک الموت آدم دعوی کرد که هنوز چهل سال از عمرم باقی است ملک گفت آنرا بداود بخشیده بودی و در

قول اول در اخذ میثاق

وکیفیت اخذ میثاق

اخبار دیگر هست که آدم گفت بار آدم بنا آید فنسی آدم ولم نجد له عزما باین جهت وصف آدم کرده پس آدم انکار کرد و ذریتش نیز انکار کردند پس از درخت منهی خورد و بهمین جهت نسیان
از آدم بذریه او میراث رسیده است از ابن عباس چند روایت نقل کرده‌اند منها قال لما خلق الله آدم اخذ میثاقه انه ربه و کتب رزقه و اجله و مصایبه و استخرج ذریته
کالذر و کتب ارزاقهم و اجالهم و مصایبهم و منها ان الله مسح صلب آدم فاستخرج کل نسمة هو خالقها الی یوم القیمة فاخذ منهم المیثاق ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا
وتکفل لهم بالارزاق ثم اعادهم فی صلبه فلن تقوم الساعة حتی یولد کل من اعطی المیثاق یومئذ حاصل هر دو آنکه هرگاه او تعالی آفرید آدم را از و عهد گرفت با آنکه او
سبحانه رب او هست و نوشت رزق و اجل و مصائب او را و برآورد ذریه او را که تا قیامة از و بوجود بیایند چون صورة ذره و نوشت ارزاق و اجال و مصائب انهارا و میثاق گرفت
از انها با آنکه خاص عبادة بخالق کنند و شریک باو نسازند هیچ چیزرا و متکفل ارزاق شده پس اعاده کرد انهارا در صلب آدم و قیامة قایم نخواهد شد تا آنکه هرکس که میثاق
داده آنروز بر آید سدی و مقاتل گفتند مسح الله ظهر آدم الیمنی فاخرج منها ذریة بیضاء کهیئة الذر یتحرکون ثم مسح صفحة ظهره الیسری فاخرج منها ذریة
سوداء کهیئة الذر یتحرکون وفی اخری کهیئة النمل الصغار الصفر فقال لهم یا آدم هؤلاء ذریتک ثم قال لهم الست بربکم قالوا بلی فقال للبیض هؤلاء فی الجنة
برحمتی و هم اصحاب الیمین و قال للسوداء هؤلاء فی النار ولا ابالی و هم اصحاب الشمال ثم اعادهم جمیعا فی صلب آدم فاهل القبور محبوسون حتی یخرج اهل المیثاق
جمیعا حاصل آنکه مسح الله طرف راست پشت آدم یک قسم ذریه چون صورة ذره سفید یا صورة مورچهای بنهایة صغیر زرد رنگ برآمده بحرکة آمدند پس از مسح دیگر از طرف
چپ پشت ذریه سیاه یا مورچه صغار سیاه برآمده متحرک شدند و با آدم فرمود که این ذریه تو تا قیمة بیا شد پس از انها میثاق از دو صنف ذریه سفیدرا گفت که شما اصحاب
یمین در بهشت برحمة من بیا شد باک ندارم و بذریه سیاه گفت که شما اصحاب شمال در نار باشید مبالاة ندارم پس از همه ذریه بصلب برگردانید و اهل قبور مقید و محبوس
اند تا همه ماخوذین اهل میثاق پیدا شوند و در اخبار دیگر حدیث طینة استطلاب ازان در اینجا بصورة حاصل ضبط و ثبت میشود که او تعالی هرگاه طینة آدم را
باب شور و شیرین خمیر کرد فاستخرجها و عرکها [illegible] کالذر من یمینه و شماله پس بابدان و فشردن ازان طینة کل ذریة آدم برآمده بر همه انها عرض
کرد که آیا ... گفتند ... ازطینة نشات آب شیرین بودند انبیا و اولیا و آخرة مومنین ناجی بودند و آنانکه از خمیر شور بودند انها در
دنیا و آخرة کفار ناری گردیدند خلاف میثاق کردند و از اخذ میثاق گرفته شد در انهم روایة کثیره اند قال الله لهم جمیعا اعلموا انه لا اله لکم غیری و
انا ربکم لا رب لکم غیری فلا تشرکوا بی شیئا فانی سانتقم ممن اشرک ولم یؤمن بی و انی مرسل الیکم رسلا یذکرونکم عهدی و میثاقی و منزل علیکم کتبا
فتکلموا جمیعا و قالوا اشهدنا ای اقررنا انک ربنا لا رب لنا غیرک فاخذ بذلک مواثیقهم ثم کتب مواثیقهم مع اجالهم و ارزاقهم و مصایبهم فنظر
الیهم او رای منهم الغنی والفقیر و حسن الصورة والصحیح والسقیم و دون ذلک فقال آدم یا رب لولا سویت بینهم فقال تعالی انی احب ان اشکر فلما
قررهم التوحید و اشهد بعضهم علی بعض اعادهم الی صلبه فلا تقوم الساعة حتی یولد کل من اخذ منه المیثاق حاصل ترجمه آنکه خدا خطاب بذریه آدم
فرمود ای ذریه آدم عالم و شمارا خالقی سوای من نیست و پروردگاری شما احدی بجز از من نیست پس بمن شرک میارید ابدا هیچ چیزیرا و تحقیق من انتقام
بگیرم از کسیکه بمن شرک بیارد و بمن ایمان نیارد و من بفرستم پیغمبران خود را بسوی شما تا یاد دهند شمارا این میثاق را و نازل سازم بر شما کتب خود را پس همه گفتند
که اقرار کردیم بانکه تو پروردگار مائی بغیر تو ما را خالقی نیست پس مواثیق از انها گرفته مواثیق و اجال و ارزاق و مصائب انها نوشته و از انها بعضی غنی و فقیر و
نیک صورت و بد صورة و بعضی سقیم و صحیح ابدان و غیر این احوال بودند و آدم این تفاوت احوال دیده عرض کرد ای خالق چرا اینهارا بالسویه نگذاشتی
خالق فرمود که خواستم که شکر من کرده شود و هرگاه توحید خود با انها مقرر کرده و بعض را بر بعض شاهد گذاشته پس همه ذریه را اعاده بصلب
آدم کرد و قیمة قایم نخواهد شد تا همه انها در دنیا متولد شوند تنبیه اگر تفصیل اخبار صحاح و حسان مجتمعا در این باب میثاق بالتفصیل از یک کتاب بخواهی
پس تفسیر کبیر در منثور جلال الدین سیوطی را ملاحظه کن تبصره جمعی دیگر گفتند که میثاق عینا از کل ذریه آدم در عالم ذر گرفته شد اول اقرار توحید
ربوبیت و بعد آن بنبوة مطلقه و بعد آن بنبوة خاصه خاتم النبوة و بعد آن بخلافة و امامة امیر المومنین از حذیفه قال قال النبی لو علم الناس متی سمی علی امیر
المومنین علیه والصلوة والسلام والتحیة ما انکروا فضله سمی امیر المومنین و آدم بین الروح والجسد و عن ابی هریرة قال قیل یا رسول الله متی وجبت
لک النبوة قال قبل ان یخلق الله آدم ونفخ الروح فیه و قال واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی
فقال انا ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم حاصل آنکه در عالم ذر برای من نبوة و برای علی امارة و خلافة امة مقرر شد وقتیکه او تعالی فرمود بذریه آیا نیستم من رب شما
ملائکه در جواب گفتند آری ما شاهدیم بران پس خدا گفت که من رب شما و محمد نبی شما و علی امیر شماست رواه جمع منهم فی الفردوس فی الباب الرابع عشر

و الهمدانی فی المودة الرابعة و سلیمان الرومی فی الینابیع و منا علامة فی نهج الصدق و منهاج الکرامة و ابن شهر اشوب فی المناقب من عدة اهل السنة و ما
در کتاب البشری و در شرح مودة القربی بالتفصیل ذکر کردیم و سید عباس مفتی لکهنوی در روایح و ملا رضا همدانی در سفینه و مولوی سید علی حایری در منهاج السلام
و غیرها نقل کرده اند و میثاق نبوة خاتم النبوة و امامت علی از کل انبیاء در عالم ذر و در لیلة المعراج در بیت المعمور بر آسمان هفتم نیز گرفته شد مصداق آیه و اسئل
من ارسلنا من قبلك من رسلنا کل انبیاء را محمد پرسید که شما قبل از من بر چه فرستاده شدید فقال الانبیاء کلهم علی شهادة ان لا اله الا الله و الاقرار
بنبوتك و الولایة لعلی یعنی بر اقرار بتوحید رب و بنبوة تو و بولایة و امامت علی ع رواه ابو نعیم فی الحلیة ابراهیم الحموینی فی فراید السمطین عن ابن مسعود و
عن ابن عباس سوال هرگاه کل انسان از بدایة ابو البشر آدم تا قیامة عصر بعد عصر نسلاً بالنسل و بطون مادران حیوة یافته اگرچه حذف و سقط هم شده و مرده باشند
و کل ایشان را برای اخذ میثاق بر آورده زمانی و مکانی عینی برای اخراج ایشان واجب و لازم میباشد و در کدام زمین و کدام وقت بود آیا قبل هبوط آدم این اخراج
بوقوع آمد یا بعد الهبوط آیا در سماوات یا در جنات یا در دنیا بر روی زمین کدام جا این میثاق از همه انها گرفته شد جواب درین مفسرین و محدثین خلاف دارند
نزد جمعی بیوم عرفه که نهم ذی الحجة در وادی نعمان که وراء عرفه است و همین در قولین ابن عباس است کما قال مسح ربك ظهر آدم فخرجت کل نسمة هو خالقها
الی یوم القیمة بنعمان هذا الذی وراء و اخذ میثاقهم بقوله الست بربکم قالوا بلی شهدنا و در روایة دیگر از ابن عباس در وادی خود عرفه
بوقوع آمده کما قال اخذ الله المیثاق من ظهر آدم ذریته بنعمان یعنی بعرفه و آنرا نعمان سحاب نیز می نامند و میگویند نزدیک بعرفات بل متصل آنست نزد
بعضی این اخذ میثاق از ذریة آدم بعد هبوط او در ارض هند بوادی دهنا کما نقل ایضاً عنه قال ان اول ما اهبط الله آدم الی الارض التی اهبط بها
من الهند فمسح ظهره و اخرج منه کل نسمة هو بارئها الی یوم القیمة الخ و بقولی بنابر اول که مهبط آدم از ارض هند جزیره سراندیپ نزد اکثر مفسرین
پس مخرج ذریة آدم برای میثاق مذکور همان ارض سراندیپ باشد نزد کلبی اخرج الله ذریته بین مکة و الطایف یعنی این اخراج ذریة از آدم در مابین
ارض مکه معظمه و طایف شده نزد بعضی بعد اخراج آدم از جنت در آسمان اخراج ذریة از صلب او و اخذ میثاق بوقوع آمد و بغوی هم همین در معالم
از سدی نقل کرده اند قال اخرج الله آدم من الجنة و لم یهبطه من السماء ثم مسح ظهره فاخرج ذریته و اخذ عنهم المیثاق و همین مروی در در منثور
از ابن مسعود است کما قال عن ابن مسعود و ناس من الصحابة لما اخرج الله آدم من الجنة قبل ان یهبطه من السماء فمسح ظهره الیمنی فاخرج منه ذریة بیضاء مثل
اللؤلؤ الخ نزد جمعی بر کل روی زمین ذریة را از آدم بر آورد و کل زمین مملو و مشحون از انها گردید همین را طبرانی و ابن مردویه و ابو الدنیا و ابو الشیخ و
بیهقی در شعب از حسن و معاویه دو روایة کرده اند ان الله اخرج ذریة آدم من [redacted] قالوا فقصم احکی یدیه علی الاخری نزد
بعضی پیش روی دروازه جنت فضائی هست که در آن فضا اخراج این ذریة از آدم بوقوع آمده و همین را در تفسیر حسینی از جمهور مفسرین نیز نقل میکند که
جمهور مفسران بر انند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول او بجنت بوده بر فضائیکه بر در بهشت است و عرض آن پنجهزار ساله راه است و نعم از صلب آدم
کل ذریة او الی القیمة بر آورده بعضی مثل مورچهائی زرد یا سفید و سرخ و بقولی در جنت اخراج این ذریة و اخذ میثاق بوقوع آمده و در مدارك و
تیسیر نیز همین نقل کرده و قیل وقع هذا فی الجنة اقول در این اخبار که بجسمانی این میثاق بوقوع آمده نهایة اضطراب است چنانچه شمهٔ آن بطور نمونه اینجا
دیدی قول ثانی اخذ این میثاق از ارواح قبل از اجساد شده و خالص از ارواح احیاء جمیع بنی آدم که در دنیا تا فناء آن متولد خواهند شد بوقوع آمده و درین
باب هم روایات کثیره ایراد کرده اند و فرار از عالم جسمانی بسوی ارواحی بجهة منافات اخبار در بسر هان و بظاهر قران منهم محمد بن کعب قرظی جماعتی کرده اند ابو الشیخ
از محمد بن کعب قرظی نقل کرده اند انه قال اقروا له بالایمان و المعرفة الارواح قبل ان یخلق الاجساد فاخذ میثاقهم یعنی محمد بن کعب گفته بالهیة اله و تصدیق
بتوحید و معرفة او تعالی اقرار کردند کل ارواح بنی آدم که بدنیا تا قیامة متولد میشوند قبل از ایجاد اجساد اهل آن میثاق پس اخذ میثاق از ارواح خالص و خاص بوقوع
آمده ایضاً ابن جریر و ابو الشیخ و سیوطی در تفسیر در منثور از محمد بن کعب همین قول نقل کرده در در منثور ایضاً ازو نقل کرده انه قال خلق الله الارواح
قبل ان یخلق الاجساد فاخذ میثاقهم یعنی محمد بن کعب فرمود که خالق خلق کرد جمیع ارواح بنی آدم را قبل از ایجاد اجساد بر روایة دیگر دو هزار سال پس میثاق
گرفت از کل ارواح انها اقول بر این قول هم اشکالات لاینحل کثیره اند منجمله آن تنها روح مکلف در دنیا و جزا او بلا معیت بدن داده نمیشود و تدبر بتصر
اما قول ثالث در تفسیر این آیه که در این دنیا از کل مکلفین این میثاق باینطور اخذ شده و این قول از جمهور امامیه و اکثر طوایف معتزله میباشد و همین
قول محققین اهل نظر و استدلال است کما ذکره البغوی و البغدادی ایضاً فقالوا ان المراد بالایة ان الله سبحانه اخرج بنی آدم عصراً فعصراً من اصلاب

اباۤئهم وارحام امهاتهم ثم رقاهم درجة بعد درجة علقة ثم مضغة ثم انشاء كلا منهم بشرا سويا ثم حيا مكلفا ناطقا ثم اراهم آثار صنعه ومكنهم
من معرفة دلائله حتى كانه اشهدهم وقال لهم الست بربكم فقالوا بلى فعلى هذا يكون المعنى اشهدهم على انفسهم دلهم بخلقه على توحيده وانما
اشهدهم على انفسهم بذلك لما جعل فى عقولهم من الادلة الدالة على وحدانيته وركب فيهم عجائب خلقه وغرائب صنعه وفى غيرهم فكانه سبحانه
بمنزلة المشهد لهم على انفسهم فكانوا فى مشاهدة ذلك وظهوره فيهم على الوجه الذى اراده الله وتعذر امتناعهم منه بمنزلة المعترف المقر وان لم
هناك اشهاد صورة وحقيقة ونظير ذلك قوله تعالى فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين وان لم يكن ثم قول و لا منهما جواب ومثله
قوله تعالى شاهدين على انفسهم بالكفر وان الكفار لم يعترفوا بكفرهم بالسنتهم لكنه لما ظهر منهم ظهورا لا يتمكنون من دفعه فكانهم اعترفوا به ومثله
المجاز فى كلام العرب حاصل مراد آنکه اوتعالى برآورد بنى آدم را از اصلاب ظهور آباء ايشان بسوى ارحام مادران انها پس تدريجا از نطفه علقه واز علقه مضغه واز مضغه انها
را صورة بشر آدم پس انها را بعد عطاء حيوة و زندگى مكلف شد و بصير وفهيم وعقيل كامل گردانيده پس ارائه كرد بمنود بايشان آثار صنايع خود و تمكين
داد ايشانرا از معارف وشناختن دلائل خود تا آنكه بان گويا شاهد و گواه ساخت بر وجود و توحيد خود پس در ان حالت كمال خطاب كرد بانها آيا نيستم من پروردگار
شما و همه انها آرى خالق ما گفتند پس معنى اشهاد انها بر انفس خود دلايل و براهين تخليق بر توحيد و بر اقرار بر ربوبيت تعالى ميباشد واشاره گرشاهد ساختن
انها بر انفس خود بجهة آن فرمود كه ارائة آن امور صنايع و دلايل الربالقية و توحيد خود در عقول افهام انها مقرر كرد و تركيب داود در ايشان از ادراك عجايب
خلقت و غرائب صنعته خود در انفس خود ايشان و در وجود غير ايشان پس بايجهت كانه سبحانه بمنزله مشهد يعنى شاهد كرداننده انها بر انفس خود ايشان شاهد
و معاينه و ظهور آن امور و احوال صنايع بسبب اراده و مراد الله و تعذر امتناع انها از ان بمنزله اعتراف و اقرار مقر ايشان گرديده و هر چند در انجا و الوقت قيل
و قالى و ارائة و اشهادى و اقرارى لسانى على سبيل الحقيقة نبوده من المجاز ميباشد پس توسع و كثرت آن باب المجاز در همه كتب منزله الهية و اشعار شعراء و دواوين معلوم
اعلام حاذقين فنون شعر و دواوين است حاجت اثبات ثابت و بيان مبين نيست ومن هذا الباب ايمان نقول له كن فيكون وايه فقال لها و
للارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين ميباشد يعنى خالق وقت اراده تخليق ارض وسما فرمود بشويد و بيائيد برغبة يا باكراهة انها هر دو گفتند بطور
طائعين راغبين فرمان بردگان آمديم و آنوقت نه قولى من الله بود و نه جوابى از ارض و سماء و نه مجئ انها چون مجئ انسان و حيوان ذو الحيوة و الشئ
مثل آنها و مثل همين آيه شاهدين على انفسهم بالكفر ميباشد چه كانه معلوم هست كه كافر كفر خود را كفر نميداند لهذا كفار اعتراف و اقرار بالسنة خود بكفر خود
نميكنند لكن نزد ظهور كفر و اثبات آن بر انها متمكن بدفع آن بهيچ وجه پس در آنوقت سكوت انها چون اعتراف و اقرار مى باشد چنانچه از بعض خطباء منقول شده
قال سئل الارض من شق انهارك وغرس اشجارك وا ثمارك يعنى بپرس زمين را كدام كس شگافت نهر هاى ترا و بنشاند درختهاى ترا و تيار و پخته كرد ميوه ها
ترا و قايل ميگويد بيشهد جوابا اجابتك شعر قالت العينان سمعا وطاعة وغيره بسيار اشعار اند و همين قول رمانى و ابو مسلم اصفهانى و ابن الاخشيد
غيرهم است و فاضل فيض در تفسير صافى بذوق خود اينچنين را العبير و درج كرده لازم است كه عينا اينجا درج و ثبت بكنيم تا امر صاحب حفظ عقلى و نقلى
معتذر خط خود خط بگيرد قال اخرج من اصلابهم نسلهم على ما يتولدون قرنا بعد قرن يعنى نثر حقايقهم بين يدى علمه فاستنطق الحقايق بالسنة قابليات
جواهرها والسن استعدادات ذواتها ونصب لهم دلائل ربوبيته وركب فى عقولهم ما يدعوهم الى الاقرار بها حتى صاروا بمنزلة الاشهاد على
طريقة التمثيل نظير ذلك انما قولنا لشئ اذا اردناه ان نقول له كن فيكون وايه فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين و
معلوم انه لا قول ثمة وانما هو تمثيل و تصوير المعنى وذلك حين كانت انفسهم فى اصلاب آبائهم العقلية و معادنهم الاصلية يعنى شاهدهم
وهم رقايق فى تلك الحقايق وعبر عن تلك الآباء بالظهور لان كل واحد منهم ظهر او مظهر لطائفة من النفوس او ظاهر كعندية الكونه صورة عقلية
نورية ظاهرة بذاتها واشهدهم على انفسهم اى اعطاهم فى تلك النشاة الادراكية العقلية شهود ذواتهم العقلية وهو يا تهم النورية فكانوا بتلك
القوى العقلية يسمعون يفهمون خطاب الست بربكم كما يسمعون الخطاب فى دار الدنيا بهذه القوى البدنية وقالوا بالسنة تلك العقول
بلى انت ربنا الذى اعطيتنا وجودا قدسيا ربانيا سمعنا كلامك واجبنا خطابك ولا يبعد ايضا ان يكون ذلك نطق البيان باللسان الملكوتى فى
العالم المثالى الذى دون عالم العقل فان لكل شئ ملكوتا فى ذلك العالم كما اشير اليه سبحانه فسبحان الذى بيده ملكوت كل شئ والملكوت باطن الملك
وهو كله حيوة ولكل ذرة لسان ملكوتى بالتسبيح والتقديس والتمجيد والتوحيد والتحميد وبهذا اللسان نطق الحصاء فى كف النبى وبه تنطق الارض

بيان فاضل فيض در تفسير صافى عينا از تفسير صافى بحمد بعيد شده

معتذر انيد

معادن است داود و دياكب ثانيه

بیوم القیمة یوم تحدث اخبارها و بنطق الجوارح انطقنا الله الذی انطق کل شیء حاصل آنکه کلام لذیذ آنکه او سبحانه بر آورد از اصلاب ایشان نسل ایشان بطریق توالد
قرن بعد قرن یعنی نشر حقیقت ایشان پیش روی علم خود کرد پس آن حقایق را بالسنه قابلیات جواهر خود بنطق آورد و بزبانهای استعدادات خود ذوات بکلام آمدند و
شاهد ساخت ایشانرا بر انفس خود بعد از قول الست بربکم بلفظ بلی گفتند یعنی بنصب کرد در ایشان دلایل ربوبیت خود و مرکب ساخت در عقول ایشان آنچه داعی میشود ایشانرا
بسوی اقرار بان تا آنکه گردیدند ایشان بمنزله شاهد و گواه گردانیدن بر طریق تمثیل و نظیرش مفهوم آیه که متضمن خطاب بسماء و ارض که بیایید شما هر دو بطور
طوع یا باکراهة و آنها هر دو گفتند که آمدیم بطور طاعت و معلوم هست که در اینجا خطابی قولی اصلا نبوده بلکه او تمثیل و تصویر معنی است و اینهم در وقتی بود که ایشان در اصلاب
عقلیه و معدنهای صلبیه خود بودند ایشان مشاهده و معاینه کردند بجا لیتکه ایشان رقایق صورتهای عقلیه و هویات نوریه خود پس شدند و گردیدند آن قوی قویه عقلیه
قابل سمع خطاب الست بربکم و جواب بلی چنانچه در دنیا بوجود این قوی بدنیه میباشد پس قابلیت همان بالسنه همان عقول جواب دادند بانکه تو پروردگار مائی
عطا کرد ما را وجود قدسی ربانی ای پروردگار ما شنیدیم کلام ترا و اجابه کردیم خطاب ترا و صاحب الفیض بعد این فرمود که همچنین بعید نیست که این
جواب سوال سبحانی بنطق لسان ملکوتی باشد در عالم مثالی که سوای عالم عقلی سوای این دار دنیا است چه برای هر شیئی ملکوتی است چنانچه مشیر بان آیه سبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء و ملکوت عبارت از ملک باطن و او همه عین زندگی و حیوة واقعی هست و برای هر ذره لسان ملکوتی ناطق شاغل بلا فصل تسبیح و
تقدیس و تمجید و توحید و تحمید میباشد و بهمین زبان سنگریزها در کف دست پیغمبر نطق بتسبیح بلند میکردند و مردم تسبیحات ایشانرا می شنیدند و بهمین زبان بروز
قیامت احداث جمیع واقعات که در دنیا بر او واقع شده میگویند و بهمین زبان جوارح و اعضاء مردم در قیامة گواهی میدهند بانطاق خالقیکه بنطق هر شیئی میآرد
تنبیه بنا بر این تقریر سه چیز ناشی می شوند اول اینکه قیل و قال میان خالق و خلق از کل بنی آدم بعالم عقلی و بحالة مثالی بوقوع آمد که علماء و جمعی از متکلمین
خاصه و عامه ما بین این دو عالم و بنا و عقبی اثبات کرده اند ثانی نطق سنگریزها در دست پیغمبر معجزه لجهة النطق و الانطاق نبوده چه هر ذره نطق بلسان ملکوتی
و ایمان از جماد و نبات و عنصرها دارند بل باسماع آن تسبیحات مردم را اعجاز میباشد ثالث اینوجه بیان بطور جمع ما بین سمعی و عقلی میباشد خالی از لطف نیست اما
بتسلیم این عایده در دنیا از ان بظهور نیامده اصلا رابع الاقوال در وجه تفسیر این آیه ذکری شده اند ثم انما عنی بذلک جماعة من ذریة آدم
خلقهم و اکمل عقولهم و قررهم علی السن الرسل بمعرفته و بما یجب من طاعته فاقروا بذلک و اشهدهم علی انفسهم به لئلا یقولوا یوم القیمة انا
کنا عن هذا غافلین او یقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل فقلدناهم فی ذلک فنبه سبحانه علی انه لا یعاقب من له عذر ذلک رحمة و کرما منه
لخلقه فهذا یقتضی ان یکون ذلک فی قوم خاص من بنی آدم فی الدنیا و لا یدخل جمیعهم فیه لان المؤمن لا ندبان ان هؤلاء الماخوذ میثاقهم کان
لهم سلف فی الشرک و ان ولد آدم لصلبه لم یوخذ و من ظهور بنی آدم فقد خرجوا من ذلک و هذا هو مختار جماعة من المعتزلة و الامامیة منهم
الجبائی و قاضی عبد الجبار و ابو هاشم و الزمخشری و غیرهم و من رأس رؤس الامامیة علم الهدی الشریف المرتضی و غیره حاصل آنکه مراد از این
آیه شریفه اخذ میثاق از جماعتی خاص از ذریة آدم در وقتی خاص میباشد پس از ایلاد و تولید آنجماعة بتکمیل عقول ایشان و تقریر کردن بایشان بر السنه انبیاء و اعصار ایشان
از امور معرفت و آنچه از طاعة اله بر ایشان واجب بود و ایشان اقرار بلی شهدنا بان کردند و تسلیم آن نمودند و خالق بعد اقرار و تسلیم ایشان شاهد ساخت خود ایشان
را بر اقرار خودشان تا بروز قیمة نگویند که ما ازین بی خبر و غافل و بی اطلاع بودیم یا در روز قیمة نگویند پروردگارا شرک آوردند پدران ما قبل از ما و بتقلید آباء
مشرکین کردار و رفتار و گفتار کردیم در ان امور پس ارحم الراحمین بکرم و رحمة عامه خود تنبیه کرد ایشانرا تا عقاب و عذاب نکند آنکسرا که عذری معقول
داشته باشد پس ظاهر عبارت این آیه صریحا مقتضی هست که در قومی خاص از بنی آدم این آیه است و در آن داخل کل نسل آدم الی القیمة نیست اما
مؤمن در این داخل و شامل نیست زیرا که او سبحانه بیان کرد که آن اشخاصیکه اخذ میثاق از ایشان شده برای ایشان در اسلاف آباء مشرکین داشتند و اولاد
صلبی آدم بالکلیه آباء مشرکین نداشتند پس بان جهت عمومیت اولاد صلبی آدم بالضرورة از این آیه بر آمدند و از ایشان قطعا اخذ میثاق نشده و همین
قول و مذهب جبائی و ابو هاشم و قاضی ابو بکر زمخشری و غیرهم از عمایدو اساطین معتزله قدماء و از راس رؤس جمهور امامیه اساس محققین فرقه ناجیه حضرت
علم الهدی شریف المرتضی و تبعه او چون شیخ المشایخ ابو الفتوح و بالجمله خاتمة المفسرین حضرت شیخ ابو علی و صاحب المجمع و نیز محکی از رئیس طایفه ناجیه صاحب
التبیان الشیخ ابو جعفر الطوسی میباشد تنبیه زیرا که میگویند که این آیه خاص در جماعتی هست که خود ایشان و آباء ایشان مشرک بودند و ان اخلاف بتقلید اسلاف
شرک و کفر کردند پس ایشان تصریح کردند بانکه ایشان خاص طایفه یهود اند که در عهد نبی ما بودند و آباء ایشان مشرک بودند چنانچه زمخشری در کشاف در بحث

اول تفسیر این آیه عین عبارت او ذکر شده فانقلت بنو آدم منهم قلت عنی بنی آدم اسلاف الذین اشرکوا بالله حیث قالوا عزیر ابن الله وبذریاتهم عنی
الذین کانوا فی عهد رسول الله من اخلافهم المقلدین بآبائهم **و**الدلیل علی انها فی المشرکین واولادهم قوله تعالی او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل **و**
الدلیل علی انها فی الیهود الآیات التی عطفت علیها هی والتی عطفت علیها وهی علی نظمها واسلوبها **و**ذلک قوله واسئلهم عن القریة التی الخ
واذ قالت طائفة منهم **و**اذ تاذن ربک **و**اذ نتقنا الجبل فوقهم **و**اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا انتهی کلامه **در درر الغرر** نیز علم
الهدی فرموده تبرکاً در اینجا یاد میکنیم در ذیل این آیه بالنسبة قائلین بقول اول که از کل ذریه آدم بصورة ذر برآورده این میثاق گرفته شد **وقال قد** ظن بعض
من لا بصیرة له ولا فطنة عنده ان تاویل هذه الآیة انه تعالی استخرج من ظهر آدم جمیع ذریته وهم فی خلق الذر فقررهم بمعرفته واشهدهم علی
انفسهم **وهذا التاویل** مع ان العقل یبطله ویحیله مما یشهد ظاهر القرآن بخلافه لان الله تعالی قال واذ اخذ ربک من بنی آدم وقال من ظهورهم
ولم یقل من ظهره وقال ذریاتهم ولم یقل ذریته **ثم** اخبر تعالی بانه فعل ذلک لئلا یقولوا انهم کانوا عن هذا غافلین **او** یعتذروا بشرک آبائهم
وانهم نشؤا علی دینهم وسنتهم **وهذا** یقتضی ان الآیة لم تتناول ولد آدم لصلبه **و**انها تناولت من کان له آباء مشرکون **وهذا** یدل علی
اختصاصها ببعض ذریة آدم **فهذه** شهادة الظاهر ببطلان تاویلهم **واما شهادة العقل** فمن حیث لا تخلوا هذه الذریة التی استخرجت
من ظهر آدم فخوطبت وقررت من ان یکون کاملة العقل مستوفیة لشروط التکلیف **او** لا تکون کاملة العقل مستوفیة لشرایط التکلیف کذلک
فان کانت بالصفة الاولی وجب ان یذکر هؤلاء بعد خلقهم وانشائهم واکمال عقولهم ما کانوا علیه فی تلک الحال **و**ما قرروا به واستشهدوا
علیه لان العاقل لا ینسی ما جری هذا المجری **و**ان بعد العهد وطال الزمان **وهذا** لا یجوز ان یتصرف احدنا فی بلد من البلدان وهو عاقل
کامل فینسی مع بعد العهد جمیع تصرفه المتقدم وسایر احواله **ولیس** ایضاً لتخلل الموت من الحالین تاثیر لانه لو کان تخلل الموت یزیل
الذکر لکان تخلل النوم والسکر والجنون والاغماء بین احوال العقلاء یزیل ذکرهم لما مضی من احوالهم لان السائل ما عددناه مما ینفی
العلوم یجری مجری الموت فی هذا الباب **ولیس** ان یقولوا اذا جاز فی العاقل الکامل ان ینسی ما کان علیه من حال الطفولیة جاز ما ذکرناه **و**
ذلک انا انما اوجبنا ذکره للعقلاء لما ادعوه اذا کملت عقولهم من حیث جری علیهم وهم کاملوا العقول ولو کانوا بصفة الاطفال فی
تلک الحال لم نوجب علیهم ما اوجبناه علی ان تجویز النسیان علیهم ینقض الغرض فی الآیة **و**ذلک ان الله تعالی اخبر بما فعله بهم لعلة الامر الی سقوط
الحجة علیهم وزوالها **وان کانوا** علی الصفة الثانیة من فقد العقل وشرایط التکلیف قبح خطابهم وتقریرهم واشهادهم وصار ذلک عبثاً قبیحاً تعالی
الله عنه علواً کبیراً **فان قیل** قد ابطلتم تاویل مخالفیکم فما تاویلها الصحیح عندکم **قلنا** فی الآیة وجهان **احدهما** ان یکون تعالی انما عنی بها جماعة
خاصة من ذریة بنی آدم خلقهم وبلغهم واکمل عقولهم وقررهم علی لسن رسله علیهم السلام بمعرفته وما یجب من طاعته فاقروا بذلک واشهدهم
علی انفسهم به لئلا یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین **او** یعتذروا بشرک آبائهم **وانما** اتی من اشتبه علیه تاویل هذه الآیة من
حیث ظن ان اسم الذریة لا یقع الا علی من لم یکن کاملاً عاقلاً **ولیس** الامر کما ظن لانا نسمی بجمیع البشر بانهم ذریة آدم وان دخل فیهم
العقلاء والکاملون **وقد** قال تعالی ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم **و**لفظ الصالح لا یطلق
الا علی من کان کاملاً عاقلاً **فان** استبعدوا تاویلنا وحملنا الآیة المذکورة علی البالغین المکلفین فهذا جوابهم **والجواب الثانی** وهو
احسن انه تعالی لما خلقهم ورکبهم ترکیباً یدل علی معرفته ویشهد بقدرته ووجوب عبادته واراهم العبر والآیات والدلایل فی غیرهم و
فی انفسهم کان بمنزلة المشهد لهم علی انفسهم وکانوا فی مشاهدة ذلک ومعرفته وظهوره فیهم علی الوجه الذی اراده الله تعالی **و**تعذر امتناعهم
منه وانفکاکهم من دلالته بمنزلة المقر المعترف **و**ان لم یکن هناک اشهاد ولا اعتراف علی الحقیقة ویجری ذلک مجری قوله تعالی ثم استوی الی
السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین **وان لم یکن** منه قول علی الحقیقة ولا منهما جواب **و**مثله قوله
تعالی شاهدین علی انفسهم بالکفر **و**نحن نعلم ان الکفار لم یعترفوا بالکفر بالسنتهم **وانما** ظهر منهم ظهوراً لا یتمکنون من دفعه کانوا کالمعترفین
به **و**مثل هذا قولهم جوارحی تشهد بنعمتک **و**حالی معترفة باحسانک **وما روی** عن بعض الحکماء سل الارض من شق انهارک **و**
غرس اشجارک حتی ثمارک وهذا باب کبیر ونظایره فی النظم کثیر فی النظم والنثر انتهی کلامه اعلی الله مقامه **اقول** قول ثالث **و**قول

رابع متحد المعنی اند و همین اصح الاقوال است در این باب تذکره با چند حجة دیگر بر دلایل زمخشری و علم الهدی بوجه اختصار بر بطلان قول اول و ثبوت قول ثانی کرده میشود حجة
بحث طول کشید حجة اولی آن ذریه که بصورة ذر بر آورده و از انها میثاق گرفته پس آیا کامل العقل و فهم و نطق بوده اند یا بودند بر اول تکلیف غیر عاقل
غیر جایز است و بر ثانی پس چرا ما نها در دنیا اصلاً و ابداً یاد و نمیآید حتی عند تذکیر هم یاد و نمیآید چه عاقل که امور عجیبه و غریبه دیده یا بامور عظیمه مبتلا شده یا در وقایع
جسیمه مهیبه واقع شده و افتاده باشد محو و سهو و نسیان انها بالکل قلیل یا کثیر مع کمال العقل و الفهم نمیشود پس وقوع این حادثه غلط میباشد حجة ثانیه اگر در اخذ میثاق
از کل ذریه آدم مع الروح و الجسد بوقوع آمده باشد پس تناسخ عیناً در اینجا و مثال لازم و حاصل بالضرور میشود و حال آنکه بالاتفاق نزد اهل اسلام تناسخ قطعاً واجب
البطلان میباشد لانا نقول لو کانت ارواحنا قد حصلت قبل هذه فی اجساد اخری لوجب ان نتذکر الآن بانا کنا قبل هذا الجسد فی جسد اخری و حیث لم
نتذکر ذلک حتی مع تذکیر المذکر الصحیح الصادق فلما لم نتذکر ذلک اصلا ثبت بطلان التناسخ و اذا کان اعتمادنا فی ابطال التناسخ علی هذا الدلیل
بعینه قایما فهذا الدلیل بطل دعوی وقوع هذه الواقعة من اخذ میثاق الذریة وایضاً قال بعض علام المتکلمین هیهنا الیسر لبطال التناسخ الا هذا
الدلیل و هذا الدلیل قایم بعینه فی هذه المسئلة وجب القول بمقتضاه فلو جاز ان یقال انا فی وقت المیثاق اعطینا العهد و المیثاق مع انا فی هذا الوقت
لا نتذکر منه شیئا ابدا فلم لا یجوز ایضا ان یقال انا کنا قبل هذا البدن فی بدن اخر مع انا فی هذا البدن لا نتذکر من تلک الاحوال شیئا اصلا و بالجملة
فلا فرق بین هذا القول و بین مذهب اهل التناسخ فانلم بیعدا لتزام هذا القول لم یبعد ایضا مذهب التناسخ یعنی بطلان تناسخ ما میگوییم که اگر ارواح ما در
غیر این اجساد قبل از این بودند هر آئینه این وقت و حوادث ما یاد میآید جمیع معلومات ما که آن ابدان قبل برین حاصل کرده بودیم و در اینوقت حتی بتذکیر مذکر صحیح
و صادق هم اصلا یاد نمیآید و عادة اذکیا و عقلاء معلومات و مشهود و موقعات عظیمه مهیبه تا بقاء حیوة محو و سهو و نسی نمیشوند حتی مع التذکیر هم اصلا یاد نمیآید پس این
اقوی و اعظم برهانی بر بطلان تناسخ فی الاصالة هست و هرگاه کمال اعتماد در ابطال بر بطلان تناسخ این دلیل باشد پس بوجود همین برهان قاطع دعوای وقوع
و حصول این واقعه اخذ میثاق از ذریه آدم بالضرور باطل محض است و بعض متکلمان اعلام هم در اینجا فرموده که بر بطلان تناسخ دلیلی اقطع و اقوی ازین
نمیباشد و همین برهان و دلیل مبطل تناسخ عیناً در اینجا قایم است پس در این مسئله واجب شد قول بمقتضای آن و اگر تجویز شود که در عالم ذر با عهد و پیمان را دادیم
مع ذلک که اینوقت اصلا یاد نمیآید بهیچ وجه هیچ حالة و صورة آن میثاق را پس چرا جایز نباشد تناسخ و صحیح نشود ادعای آن باینکه ما قبل برین آمدن در اجساد دیگر
بودیم لهذا ما را هیچ چیزی در این ابدان آخر یاد نمیآید و فرق هیچ وجه در قول اخذ میثاق از ذر و در مذهب تناسخ نمیباشد پس التزام اخذ میثاق در التزام مذهب
تناسخ لازم میآید پس هر دو قول واجب البطلان اند حجة ثالثه هرگاه کل ذریة از بدایة الی القیمة بالفرض از یک آدم بر آورده پس در حصول حیوة و عقل
و فهم و علم و نطق بنیه شرط صحة است و اگر بنیه نبود پس چون ذرات هباء منثوره میباشند بلا جسم قابل بقاء و حیوة و عقل و فهم و نطق اصلا نیستند و اگر مع بنیه
و الجسم بجسم و دم و عظم صغیر یا کبیر بودند پس دو امر غریب لازم میآید احدهما از یک جسم صغیر محدود و موزون آدم چگونه کل ابدان و اجسام جمیع ذریة او الی القیمة
بر آمد و چگونه جسد آدم بر همان حالة اولی باقی مانده و بعد اعاده ابدان کل انها در بدن یک آدم چگونه بر حالة و بمقدار بدن سابق باقیمانده مع امزجه متفاوته انسان از صفراء
و سوداء و بلغم و دم ثانیهما کدام عرصه ارض گنجایش آن ذریه داشت که بر آن زمین انها یک وقت جمع شده توانستند حجة رابعه و لو سلمنا ذلک پس غرض اصلی
در اخذ میثاق چه بود و اگر همین غرض بود که در وقت اخذ آن میثاق بر انها حجة باشد و بعد آن بدخول ایشان در دار دنیا اخرا بر انها حجة بگردد و باشد اول
باطل است ببرهان صحیح و نقل اجماع است که بغیر از تصدیق با ایمان و بکفر این دار دنیا مستحق مدح و ذم و ثواب و عقاب احدی اصلا نمیشود اما ثانی هم
باطل است زیرا که با ایشان اصلا آن میثاق عند التذکیر هم یاد نمیآید پس حجیة آن باطل و لهو و لغو و عبث علاوه و حاصل میشود و عبث و لهو و لغو اصلا بر حکیم علیم تعالی جایز نیست
حجة خامسه بقول میثاق از ایشان در آنوقت بکمال عقل و فهم و ذکا کرد و اینده گرفته شد یا نه بل بغیر کمال چون صبیان و اطفال پس بر وجه اول بعد
طول زمان و حایل گردیدن عدم بموت و در دار دنیا عود کردند لهذا یاد ایشان نمیآید و بر شق ثانی اخذ میثاق از غیر کامل گرفتن لغو و عبث لازم و آن باطل
است بر حکیم مدبر و علیم ازلی و ابدی اما اول نیز هم باطل است زیرا که نوم اخ الموت است بعد از انتباه از خواب طویل هم معلوم قطعی سابق النوم منسی و محو
و سهو نمیشود و هرگاه تجویز نسیان بانتقال از عالمی الی عالمی و از ملکی طول آن باین وقت یعنی چگونه کل خلایق اعمال و افعال خود یاد و نمیاید پس بنابر آن بتذکیر
ملائکه و تذکیر علام الغیوب القلوب هم با ایشان مثل همین میثاق هنا یاد نیاید بدانجا اجسب البطلان است حجة سادسه بعد ایجاد آدم عادة الله جاری الی القیمة
است که هر انسان بل هر حیوان خاص از نطفه والدین منعقد و متولد میشود و بعد ابو البشر انسان نام بر همین اشخاص است که از نطفات آباء در ارحام امهات رسیده

حجت ثانیه بر بطلان تناسخ
اخذ میثاق و بیان تناسخ
در بیان میثاق

تد بیجا انسان جامع اجزا ارشده متولد میشود وآیات خصوصاً فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق ودر دیگر آیه من منی یمنی مصرح اند مرام با لتفصیل
است و این ذریه هرگاه در عالم ذر بوجود آمدند بغیر اینحالة وبغیر از منی مخلوق شدند خاص از یک آدم پس آن ذریه انسان با ینمعنی مذکور فی القران والمشهود
بالوجدان غیر این انسان نوع آدمی دیگر بالضرورة بوده پس القسم انسان هنوز مخلوق نشده واین قسم انسان اخذ میثاق نشده لهذا بتذکیر هم
متذکر اینها نمیشوند پس ادعا با خذ میثاق ازین آدمی واجب البطلان است اگر گفته شود که بر عیسی اطلاق انسان از اولاد آدم ابو البشر باتفاق
عقلا وعلما ردا جماع است میشود وحال آنکه او هم از نطفه والدین بوجود نیامده وهرگاه براین عیسی اطلاق آدم وبشر واز ذریه آدم ابو البشر باتفاق میشود پس
بر ذریه عالم ذر که بلا نطفه غیر شده چرا جایز نباشد جواب در تولد عیسی در سوره آل عمران ودر سوره انعام سبب تولد او بیان بالتفصیل کردیم واینجا
میگوییم تولد ولد از دو نطفه والدین میشود ودر نطفه ذکور قوه حاره عاقده ودر منی زن که بارد ورقیق قوه منعقده منفعله است وباجتماع هر دو در رحم ولد باراده
خالق منعقد می شود اما ایلاد عیسی بطور خارق العادة خاص از کل بنی آدم که عیسی آفریده شد وبمتمثل جبرئیل بشر سوی نزد مریم استاده شده از کرده است
مریم منی جاریه بقوه عاقده واز کلمه جبرئیل نطفه منی بار متضمن قوه منعقده آفریده وبقیل قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا بتخیل
مریم بحقیقه اجتماع مرد وزن متوجه شده بعض دمیدن جبرائیل از سر دو کرده ودو نوع منی نازل شده ودر رحم مریم عیسی منعقد گردیده متولد شد واما جواب
اطلاق ذریه آدم وانسان بر عیسی متولد او از رحم مادر خود باین جهت میشود واگر منی از مریم متولد نمیشد البته بر عیسی ذریه آدم ابو البشر در آنوقت اطلاق نمیشد
واشکال مثال هذا باطل گردید بحمد الله المتعال حجة سابعة تذکیر را کامل الاحیا وبعد احیا اخراج کرده وبعدان احیاء انها را اعاده در بدن آدم کرده یا
بعد الاماتة اموات انها را اعاده وداخل بدن آدم کرده بهرحال بدن آدم مقبره انها میگردد ومع هذا در این دار دنیا باز ایشان را مرة ثانیه ایجاد کرده اما
ایشان میکنند واینحال بعینه مشهود هر کس است پس برای آنها متعدد ایجاد واماته در دنیا ودر قبور ودر قیامه حاصل میشود واحییتنا اثنتین وامتنا اثنتین و
دفعه مقرر است پس برای انها معاد بدنیا سعاد آخرة بوده باشد وبا بهاد را منعا جزاء دسرا جنت ونار تا حال حاصل نشده لهذا این واجب البطلان است حجة
ثامنة آن ذریه در عالم ذر یا کامل العقول والافهام والمقدار بودند یا کامل نبودند اول که کامل بودند ومعرفة را باستدلال یا بعلم ضروری حاصل کرده
بودند پس از آن وقت معرفة انها الی هذه الحیوة الدنیا آیا باقی است بغیر حاجت بتجدید اعلام وتعلیم میباشد یا محتاج باعلام وتعلیم جدید الحال نباشند اول باطل
بالضرورة است زیرا که هیچ اثری از آن میثاق در اینعالم از آن ذریه یافته نمیشود وثانی احتیاج بتعلیم جدید بالضرورة اند محتاج تری ذلک فی نفسه پس اخذ
آن میثاق لغو وعبث محض باطل است واگر این اعلام وتعلیم برای تذکیر آن میثاق میباشد پس بنا بر این تسلسل لازم میاید که قبل بر آن اخذ میثاق لا نهایه برا
یاد آوری سابق بر آن بلا ترتب فایده بر آن بد واجب البطلان است اما اگر کامل العقول والافهام نبودند بل در آن وقت چون صبیان عقل وفهم ونطق نا قاصر
بالجمله بودند پس بنا بر این توجه خطاب وتکلیف بغیر کامل لا یجوز میباشد پس بهمه وجوه اخذ میثاق غیر واقع ولا حصول میباشد حجة تاسعة خود این آیه مبطل
این دعوی با خذ میثاق بچند وجه صریح است منها باتفاق مفسرین که من ظهورهم بدل بعض از کل از قول بنی آدم از این ثابت شد که مراد بعض ذریه است
نه کل ذریه آدم ومنها من ظهورهم صیغه جمع از ظهر بمعنی اصلاب است واگر کلهم از آدم بر میاورد پس لفظ من ظهر آدم میفرمود وبعد هم ذکر ظهر آدم بالتوحید دعوا اخراج
کل ذریه او یک ظهر آدم باطل شد ومنها اضافة ظهور هم مضاف ومضاف الیه هر دو جمع اند پس این دلیل است که عصر بعصر امت بعد امت از اصلاب آبا دالی
ارحام الامهات بطور عادیه بعنوان توالد وتناسل بر آورده نه خاص از یک ظهر آدم ومنها ذریتهم نیز مضاف بسوی جمع لفظ هم است این هم مبطل دعوا اخذ
میثاق از کل بنی آدم است چه من ذریه با فراد نفرمود ومنها انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون این دلالة صریحه
دارد که قبل از آن ذریه آبا مشرکین مبطلین انها واشتند وابنها عقب واخلاف انها در عصر دیگر غیر عصر آبا خود بودند ومنها ولعلهم یرجعون نیز دلیل
قطعی صریح است تا که این اخلاف از شرک سابق اسلاف خود بر گردند وبالفعل از ان شرک وکفر رجوع الی توحید الله وانبیائه نمایند وقبل از آدم نه ذریه
ونه شرک وکفر بود وشرک وکفر با نتمر بعد از آدم از انسال بنی آدم بوجود وبظهور آمده تنبیه بثبوت این براهین ودلایل خود آیه اخذ میثاق از کل ذریه آدم
جمعا اوردتا باطل محض است واصح الاقوی قول علم الهدی وزمخشری است که این آیه خاص دربیان طایفه بنی آدم از مشرکین وکافرین است وانها بخصوصاً
خصوصاً میباشند اشکال لا ینحل هرگاه قول ولی میثاق باطل باشد پس این صحیح وحسان اخبار بطرق امامیه ودیگر فرق اسلامیه که بکثرة وارد
اند اگر تواتر لفظی بالا سانید اطلاق نشود لکن در تواتر معنوی نزد اجتماع رواة آن شکی نیست پس ترک این کثرة صحاح احادیث چگونه جایز باشد

جواب بدانکه بمنطوق قرآن و اجماع اهل اسلام قانون کلی مقرر گردیده که بطوریکه مذکور در کتاب الله فیه آیات محکمات و اخر متشابهات صریح است همچنین احادیث هم محکم و متشابه میباشد و نیز در مرویه متفق علیه الامة وارد است قال علیه السلام قد کثرت علی الکذابون فما یروی لکم منی فاعرضوه علی کتاب الله فما وافقه فخذوه و اعملوا و ما خالفه فاترکوه و اضربوه الجدار و بانحدیث قانون کلی مقرر گردید بهر حدیثیکه بشما برسد او را بکتاب الله عارض سازید پس آنچه مطابق کتاب الله باشد او را عمل کرده و از واجب است و آنچه منافی و معارض کتاب الله باشد و متروک العمل میباشد و اگر قرآن منافی برهان باشد در آن وقت هم تطبیق و توفیق قرآن ببرهان لازم و واجب است و اگر تاویل مطابق قرآن امکان نباشد پس تصدیق قرآن و تحویل تاویل آن الی الله و الی الراسخین فی العلم من المعصومین واجب است قانون کلی از متکلمین و اصولیین اسلام اینجا نقل میکنیم منهم آنچه در کتاب نهایة المرام و ارشاد الطالبین آیة الله فی العالمین و در شرح فصول الاصول محقق طوسی شیخنا المقداد فرموده است و اعلم ان الدلیل العقلی و النقلی اذا تعارضا فاما یعمل بهما و هو جمع بین المتناقضین او لا یعمل بهما و هو رفع النقیضین او یعمل باحدهما و یطرح الآخر فلا جایز ان یعمل بالنقل و یطرح العقل لاستلزامه باطراح النقل لان النقل فرع من العقل و لانه ما لم یثبت صدق المنقول عنه عقلا لم یمکن طریق الی تصدیقه و حیث قد طرح اصله لزم اطراحه بطریق اولی فبقی ان یعمل العقلی و یأول النقلی اذا امکن کما هو رای اکثر المتکلمین او تفویض علمه الی الله تعالی کما رای اکثر السلف فح یجب تاویل الآیات المتشابهات المذکورة فی القرآن علی وجه لا ینافی الادلة العقلیة عند الامکان و الا یجب التصدیق بها بغیر العمل حاصل آنکه دلیل عقلی و نقلی وقتیکه باهم متعارض یکدیگر باشند یا بهر دو عمل کرده شود پس جمع بین النقیضین لازم میاید یا ترک عمل بهر دو کرده میشود پس ارتفاع نقیضین هر دو صورة ممتنع اند یا عمل بیکی و ترک دیگران کرده شود این مسلم اما ترک معقول و عمل منقول جایز نیست چه عمل بنقل و ترک عقل مستلزم طرح نقل است زیرا که عقل اصل و نقل فرع اوست پس بترک اصل ترک فرع او لازم میباشد و بجهة آنکه تا وقتی که ثبوت صدق منقول عقلا حاصل نشود طریقی اصلا بتصدیق نقل نمیباشد و هر جا که طرح و ترک اصل شده میشود طرح فرع بطریق اولی لازم میباشد پس بنابراین قانون کلی باقی ماند و جیب (؟) و التحصیل خاص دلیل عقلی بسبب اصلیة او و دلیل نقلی نزد منافات و تعارض با و بعقلی واجب التاویل موافق و مطابق مع الامکان میباشد چنانچه رای اکثر متکلمین است یا تفویض تاویل علم او بسوی حق کرده شود چنانچه رای اکثر سلف است و در اینوقت تاویل آیات منافیه مطابق برهان و بدلایل عقلیه مع الامکان کرده تا منافات و معارضات از بین آن هر دو زایل بشود تنبیه هرگاه این قانون کلی مقرر گردید پس جواب اشکال آنکه برهان و خود قرآن نافی این احادیث میثاق که مطابق اصحاب قول اول صحیح و ثابت است پس عمل و اعتقاد ببرهان و بقرآن لازم و واجب و عدم التفات بچنین اخبار احاد یا بالذات و یا اخبار میثاق و اخبار طینت لازم است و بفرض تصحیح انها افاده ظن میکند و برهان و قرآن موجب علم الیقین است و هذا عقلا و شرعا اخذ مظنون و ترک معلوم جایز نیست و اخبار میثاق و اخبار طینت متروک غیر معمول تاویل آنها تفویض الی الله و الی الراسخین المعصومین و سکوت و چنین مقامات محل نجات میباشد و قول علم الهدی و زمخشری مطابقة و ارحم الله اعلم بمراد کلامه و تاویل این اخبار اگر میثاقی دیگر غیر این عالم جسمانی در عالم عقلی و مثالی باشد چنانچه صاحب التفسیر کرده در آن ترک اخبار باطلیه لازم نمیاید ثم الله اعلم و در اینجا اجوبه و اشکالات عدیده بود مدبطول است بحث تفصیل نمایان کرده شد **بحث ثانی** تفسیر او تقولوا انما اشرک اباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم این عطف بران تقولوا است و دو توجیه در این اندام احدهما بر قرائة غیاب او یقولوا یعنی الذین فی الدنیا لانبیاء یوم القیمة بعد اخذ هذا المیثاق انما اشرک اباؤنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم یعنی ذریة الاحقین بعد نشان اسیر انبیا و در یوم القیمة بجواب سوال ملائکه بعد اقرار میثاق میگویند که جز این نیست شرک پدران ما قبل از ما کرده بودند و ما ذریه ایشان بودیم تو را با پدر مشرکین خود کرده ایم و تقلید و پیروی انها باهم مشرک شدیم ثانیهما بر قرائة خطاب و بقول اخر او یقولوا او تقولوا یوم القیمة انما اشرک اباؤنا من قبل فاقتدوا علی شرکهم و کفرهم احتجاجا بالتقلید و تعذرا کفرهم الخ یعنی یا میگویند در قیمة که پدران ما پیش از ما شرک آورده مشرک مردند و ما هم بر شرک و کفر ایشان بعد از ایشان بودیم پس ما را بشرک پدرهای ما مواخذه مکن اشتغال الیهما بطور احتجاج و اعتذار از خود در تقلید شرک میباشد و وجه ثالث بر قول آخر فالاول (؟) جعلوا علی ان المراد ... انا نصبنا هذه الدلایل و اظهرناها للعقول و قررناها لکم علی السنة رسلنا کراهة ان تقولوا او لئلا تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او کراهة ان تقولوا انما اشرکنا تقلیدا لآبائنا الاسلاف لان نصب الادلة علی التوحید قائم معهم فلا عذر لهم فی الاعراض عنه و الاقبال علی التقلید و الاقتداء بالآباء فالشرک یعنی قایلین بقول آخر میگویند که مراد ازین آیه مجرد نصب دلایل و بیان حجج بالسنه انبیاء میباشد پس معنی چنین که ما نصب دلایل و اظهار آن بر وجود و توحید خود برای عقول شما و

تقریر اول بشما نیز بر السنهٔ انبیا تاکید بآن کردیم تا نگوئید شما بقیمة که ما ازین بیخبر بودیم یا نگر اینکه بگوئید که ما تقلید اباء پیشینیان نمودیم باقیم چه منصب او تاکید بر توحید و وجود و منصب ثبت ایشان قایم و ثابت بودند و بوجود دلایل اعراض از دلیل و عمل بتقلید غیر معقول و عذر غیر مقبول است **بحث ثالث عشر** افتهلکنا بما فعل المبطلون این متمم حکایت مقال کفار اهل میثاق است که آیا پس هلاک میسازی ما را العذاب نار الیم ابدی بسبب آنچه بعمل آوردند باطلین مطلین کفار و کبیره اسلاف ما این من باب اعذار مشرکین درباره شرک خود بروز قیمة پیش میکنند **و** عالم الغیوب در دنیا قطع اعذار ایشان باخذ میثاق و انزال کتب و نصب براهین و دلایل بر اثبات توحید و تاکید آن بارسال رسل کرده پس از اتمام حجت عذر اصلا بکار نیاید بحال قال لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل **و قال** فلله الحجة البالغة چه جای مقال عذر برای انها نگذاشته **صاحب اللباب** وغیره گفتند که این باس کلی واد مشرکین را که هیچ عذری از ایشان بروز قیامت ابدا قبول نخواهد شد چه اتمام حجت با نها قبل بر تکلیف ایمان و توحید کرده بود **بحث رابع عشر** وکذلک نفصل الآیات ولعلهم یرجعون یعنی بطوریکه پیشینیان را آیات و علامات قاطعه بر وجود و توحید ذات و صفات بالتفصیل یعنی جدا جدا هر یکی را از دلایل و آیات بیان نمودیم تا بوعیان مشرکین فرستادیم همچنین برای خلفین هر طبقه خصوصا باین متبعه اخلاف مشرکین فرستادیم تا اینها هم از تقلید بشرک و کفر توبه نمایند و از ان برگردند بسوی دین حق و صدق **و** غرض در تفصیل دلایل و تعدید و تبحیر آیات اینست که تدبر و تامل در انها نمایند بندگان من پس رجوع کنند بسوی حق و ایمان و اعراض نمایند از باطل شرک و کفر و رستگار آیند در دنیا و آخرة میشوند **سوال** مراد از تفصیل آیات چیست **جواب** مراد از تفصیل تبیین دلایل و حجج جدا جدا بر اثبات حق و بطلان خلاف آن میباشد **بحث الطبرسی** فرموده تفسیر این معناه انا کما بینا هذه الآیات کذلک نفصلها للعباد ونبینها لیتدبروها **و** تفصیل الآیات تبیینها لیتمکن من الاستدلال بکل واحدة منها لعلهم یرجعوا بالتامل والتعقل فیها من الباطل الی الحق الثابت یعنی بدرستی و بتحقیق چنانچه بیان کردیم این آیات را همچنین بالتفصیل یعنی فصل فصل جدا جدا بیان میکنیم با مر بندگان آینده گان **و** تفصیل عبارة از تمیز آیات است یعنی یکی را از دیگر بنمایان و جدا با نها مقرر کردیم و نصب نمودیم تا در هر یکی از آفاقی و از انفسی و اشیاء موجوده مخلوقه تفکر و فکر و تعقل و تامل کرده حق ثابت را از کفر باطل جدا یابند **و** به تمیز و تدبر در آن هر یکی از متمکن و مقتدر بر استدلال گردیده ترک باطل و رجوع الی الحق الصادق الثابت نمایند **سوال** واو در ولعلهم یرجعون چرا آورده در لعلی و ترجیه نشد **جواب** نزد بعضی آن واو زایده است **تنبیه** و این دلالت بر چند چیز است **اول** اینکه افعال و عقاید و اعمال بندگان مخلوق الهی نیست چه اگر مخلوق الهی میبود بر آئینه اعذار ایشان بود **و** الیه ایشان عذر خود با نما اشرک اباءنا الی قولهم افتهلکنا بما فعل المبطلون اسناد شرک الی باطلهم المبطلین میکردند **ثانیها** تقلید اسلاف آبار و ارباب نیز حرام مطلق و در اصول دین قطعا **و** نیز در فروع آن مطلقا بنحوی که باطل محض است **ثالثها** تامل و تدبر و تعقل در ادله و آیات و حجج بر هر کسی واجب و فرض عین است تا آن از هلاکة عظیمه بر آمده نجات دایمه قایمه یابند شود والله اعلم

قوله تعالی

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِيٓ اٰتَيْنٰهُ اٰيٰتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ ۝ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنٰهُ بِهَا وَلٰكِنَّهٗٓ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰىهُ ۚ فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ الْكَلْبِ ۚ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ۗ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا ۚ فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ ۝ سَآءَ مَثَلَا ِۨ الْقَوْمُ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا وَاَنْفُسَهُمْ كَانُوْا يَظْلِمُوْنَ ۝ مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيْ ۚ وَمَنْ يُّضْلِلْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝ تتمه این آیات ربع

یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن ان بر آنها یعنی بر یهود خبر آنکس که دادیم او را آیات خود را یا علم آیات کتب منزله خود را او اسم او در تفسیرش میآید پس بجهة کفر بیرون آمد
از آن آیات چون بیرون آمدن مار از پوست بالای خود پس به پیوست او را شیطان و تعاقب و تتبع او کرد و ابلیس لبیس و بود یا شد او از گمراهان و اغوا کنندگان
و اگر میخواستیم با هر آئینه بر میداشتیم او را بسبب آن آیات صحف یا بحالتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم الهی ولکن او بواسطه دنائت همت و خباثت باطن خود میل کرد بسوی زمین
یعنی بحضیض رذالت و پیروی کرد آرزوی خود را پس مثال و صفت در خست و دنائت طبعی او چون صفت و خصلت سگ است بل اخص الاحوال و اسوء الخصال
او میباشد اگر حمله میکنی بر او و بر آئی او را زبان از دهان خود بیرون میآرد یا اگر بگذاری او را و برانی باز هم زبان از دهن خود بر میآرد و میآویزد یعنی راندن سگ و نراندن
او یک حال و یکسان است در هر حال خصلت و صفت خود را ترک نمیکند این مثل که گفته شد مثل گروهیست که از روی جحود و استکبار دروغ شمردند علامات و آیات ما را که
قرآنست یعنی این گروه مکذب قرآن مشرکین قریش اند پس بخوان بر ایشان این خبرها و قصهها را تا شاید ایشان تفکر و نظر نمایند و عبرة بگیرند بد مثال است مثال آنانکه
تکذیب کردند آیات ما را که قرآن میباشد بعد اقامت حجة بر ایشان و بر نفسهای خود بودند ایشان ستم و تعدی و ظلم میکردند یعنی بودند ایشان ظلم و ستم کنندگان
نفسهای خود را و علی انفسهم مفعول مقدم میباشد بر یظلمون هر کس را که راه می نماید خدای بلطف و کرم خود پس او هدایت یافته است و هر کس را که گمراه میسازد بحکم
عدل خود پس آن گروه گمراهان همان زیان کاران اند در دنیا و عقبی الی الابد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خبر و نبا بیک معنی آگاهی اند

اما فرق آنکه جایز است که اخبار متضمن صدق و کذب میباشد بخلاف نبا زیرا که کذب آمیز نمیباشد **در مجمع** فرمود النبأ الخبر عن الامر العظیم و منه
اشتقاق النبوة و بناه الله جعله نبیا یعنی نبا بمعنی خبر از امر عظیم میباشد **و** از همین جا اشتقاق نبوة است و نباه الله بمعنی گردانیده او پیغمبر باشد **پس**
لفظ نبی صفت مخصوصه برای شخص مخصوص کامل الذات و الصفات بری از انواع قبایح عقلی و سمعی من البدایة الی النهایة بالسویة میباشد **پس** بکمال
اهلیة و قابلیة جمیع کمالات مستحق حصول غایة درجه رفیعه از عالم امکانیه میگردد **یا** لفظ نبی از مهموز اللام است یا از ناقص یائی که بنابر آن معنی نبی طریق واضح
موصل خیر الی الله میباشد در آن اهل اشتقاق سه قول دارند **اول** مختار اکثر است نبا بالهمزه بمعنی خبر است **پس** بنا بر این نبی منبا و مخبر من الله الی الخلق
میباشد **و نزد جمعی** ماخوذ از نبوة بتقدیم نون و بفتح آن بمعنی رفعت و علو مرتبه است **و** بنا بر آن معنی نبی ارفع المراتب عند الله از کل معاصرین بحصول درجه
نبوة می باشد خواه مبلغ الی الغیره باشد خواه نباشد **و نزد بعضی** که ناقص یائی است **پس** بنا بر آن نبی طریق واضح و رفیع در میان خلق و خالق و موصل
ایشان الی الله بآن راه میباشد **در کلیات** گفته و النبی اذا همز فالله من النبأ و هو خبر ذو فایدة عظیمة یحصل به علم **او** غلبة ظن **و** حقه ان
یتعری عن الکذب و القبح **در** **راغب اصفهانی** گفته و لا یقال للخبر فی الاصل نبأ حتی یتضمن هذه الاشیاء الثلثة **و** **اشعری** گفته الانبیاء هم
النفوس الکاملة التامة بجمیع الوجوه ... قویهم فیحصل لها شیء من البقاء فلا یتخلل صحبة ابدانهم و ان فارقهم ادواحهم
بل یبقی الی زمان انتشاء النشاءة الاخری یعنی انبیا نفوس کاملة تامه بالذات بجمیع وجوه اسباب ... ابدان و قوای ایشان میباشند **پس**
بسبب آن حاصل میشود مر ایشان را نوعی از بقاء متحلل و تحلیل نمیشود صورت ظاهره ابدان ایشان هر چند ارواح از ابدان مفارقت نمایند تا نشئی و قایم شدن عالم و
زمان آخرت **ثم قال** و کرامة النبوة **اما** تفضل من الله تعالی علی من یشاء و کل البشر فی ذلک القابلیة فی الاصالة سواء **و اما** افاضة حق علی المستعدین
لها بالمواظبة علی الطاعة و التحلی بالاخلاص و الفرق بینهم بالتفضیل و البعثة بانتر بعض منهی عنه و انما الفرق بالتصدیق **سوال**
اهلیة و قابلیة نبوة و خلافت الهیة **آیا** هر بشر از مرد و زن بالذات دارد یا بعض مخصوص **جواب** در اینهم دو قول اند **اول** منصب نبوة و خلافة
الهیة عهدی معهودی الهی که مخصوص خواص اکمل میباشد **و** مصرحش آیه انی جاعل فی الارض خلیفة انی جاعلک للناس اماما **و** آیة ان الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین **پس** ... قابل اصطفا للنبوة و الخلافه هر کس نمیباشد **ثانیهما** غیر ضعیف است **اما**
اینکه در نبوة انبیاء از مردان خلاف و اشتباه است چنانچه **در کلیات** تصریح آنها کرده **اما** از **رجال** بی مختلف فیهست آدم زیاده اند کما قال **و** اختلف
فی نبوتهم بضعة و عشرون لقمان **و** ذو القرنین **و** الخضر **و** ذو الکفل **و** سام **و** طالوت **و** عزیر **و** تبع **و** کالب **و** خالد بن سنان **و** حنظلة بن صفوان **و**
الاسباط و هم احد عشر **اما** در **نبوة زنان** نیز دو قول اند **نووی در شرح مسلم** گفته مشهور عدم نبوة زنان قایلش احد مجهول غیر ثابت است
و در کلیات گفته قایلش ابو الحسن اشعری است قول واحد نبوة خرق اجماع است **کما قال** **و اما** حواء **و** مریم **و** ام موسی **و** ساره **و** هاجر
و آسیه و لم یشتهر مخبة بل ذلک القول یعنی نبوة النسوان غیر ابی الحسن الاشعری فانه قال بنبوة اربعة **و** الواحد لا یخرق الاجماع علی انه

بحث در سوال هر مرد و زن قابلیت و اهلیت نبوة و خلافت الهیه دارند یا مخصوص ... مردان

لا ينبغي امرئة بدليل قوله تعالى وما ارسلنا من قبلك الا رجالا فجعل هذه الاية مستند لهذا الاجماع فيما هو المجمع عليه **بحث ثاني** في تلى يتلو تلوا فهو تال بمعنى
خواندن و در پی کسی رفتن **و** از اینجا است والشمس وضحها والقمر اذا تلها چه در پی و دنبال همراه میرود و تلاوة و قرائة هر دو بیک معنی اند کما قال في المصباح **بحث**
ثالث واتل عليهم نبأ الذي اتيناه اياتنا **و** خطاب اتل بخاتم الانبياء است که و بخوان تو یا محمد قصه اخری برایشان یعنی بر یهود یا بر قریش یا بهر دو خبر آنکس که
دادیم او را علامات و نشانهای ربوبیت و الهیت خود را **و** در منزول فیه و متلو علیه چند قول اند **قول اول** منزول و متلو علیه یهود اند **و** در اسم او عینا باختلاف
اخبار نیز اقوال مختلف اند نزد اکثر مفسرین و اهل سیر و اهل حدیث هو بلعام **بن** باعوراء **بن** باعر **بن** ایاد **بن** مارث **بن** لوط **و** كان من الكنعانيين
من مدينة **بلقاء** و سميت بها بلقاء لان ملكها رجل يقال له بالق بن صافوراء **و اما قصة بلعام** على ما ذكره ابن عباس **و** ابن اسحاق **و** السدي
و الكلبي **و** جماعة من المفسرين حاصله ان موسى لما قصد حرب الجبارين و نزل ارض بني كنعان من ارض الشام اتى قوم بلعام الى بلعام و كان عنده اسم الله
الاعظم فقالوا له ان موسى رجل حديد و معه جنود كثيرة و انه قد جاء ليخرجنا من بلادنا و يقتلنا و يحلها لبني اسرائيل و انا قومك و بنو عمك و جيرانك
و ليس لنا منزل و انت رجل مجاب الدعوة فادع الله على موسى و قومه ليردهم عنا فلم يجبهم بلعام فلما اصروه مرات و كرات اجيب دعائه فوقع موسى
بدعاءه مع قومه في وادي التيه فقال موسى يا رب باي وقعت في التيه قال بدعاء بلعام فقال كما سمعت دعائه علي فاسمع دعائي عليه فدعى موسى عليه
فنزع الله عنه الاسم و الايمان فانسلخ منها خلاصه آنکه این آیه نازل در بلعام بن باعورا از قوم کنعانیان است باشنده شهر **بلقاء** بود **و** وجه تسمیه
بلد بلقاء برای آن بود که بانی آن و مالک و سلطان آن ملک شخصی نامش **بالق** بن صافورا بود **و اما قصه بلعام** بنا بر تحریر جماعتی چون امام السیر
محمد بن اسحاق **و** سدی **و** کلبی **و** غیرهم نیز از ابن عباس نقل کردند حاصلش آنکه هرگاه کلیم الله با قوم کل بنی اسرائیل و لشکر کثیر باراده جنگ جبارین کنعانیین
بارض کنعان رسید **و قوم بلعام** نزد بلعام بالحاح اعم و اصرار اتم کردند که تو از بنی عم ما مجاب الدعوتی موسی اراده قتل عام و اخراج ما از این ارض و اسکان و ادخال
قوم خود در این بلد و ملک دارد تو برو رفع او و قوم او از این ملک بکن **و** بلعام در اوایل انکار کرد **و** آخر باصرار و کرات الحاح انهاد دعا بر موسی و قومش کرد تا موسی بدعاء
بلعام در وادی **التیه** حیران تا چهل سال افتاد و موسی هم در همان وادی و در آن وادی تیه دفن کرده بد **پس** موسی عرض کرد خدایا بچه گناه و سبب مرا و در وادی
تیه حیران کرده ای **خالق** فرمود بدعاء بلعام **و** موسی عرض کرد که دعا مرا هم برا او قبول کن در آن از بلعام دین و ایمان و اسم اعظم خود را بگیر خالق اسم و ایمان
از بلعام برآورده مرتد مرد انتهی اجمالا **و در مجمع** از ابن عباس **و** ابن مسعود نقل کرده و كان رجلا على دين موسى و كان في المدينة التي قصدها و كانوا كفارا و
كان عنده اسم الله الاعظم اذا دعى الله به اجابه و در این خبر آن رجل مجهول الاسم نقل شده **و بقول دیگر** نقل فرموده هو بلعم بن باعوراء من بني هاب
بن لوط **و** همین منقول از ابو حمزه ثمالی است **در در منثور** از مالک بن دینار نقل کرده اند قال هو بلعام بن باعوراء بعثه كليم الله الى ملك مدين يدعوهم
الى الله و كان مجاب الدعوة و كان من علماء بني اسرائيل فكان موسى يقدمه في الشدائد فاقطعه و ارضاه فترك دين موسى و تبع دينه فانزل الله هذه
الاية في احواله **و** همین ابو منذر **و** ابو حاتم از او نیز نقل کرده اند ان منسلخ الایمان بلعم بن باعوراء است که او را موسی کلیم الله بسوی اهل ملک **مدین** برای
دعوة الی الله فرستاده بود و او مجاب الدعوة هم از اعلام علماء بنی اسرائیل بود **و** او را موسی همیشه تقدیم در ارسال شدائد و صعوبات میکرد و همه آنرا قطع میکرد و
موسی را راضی میساخت پس آخر ترک دین و کتاب موسی کرده متابعة بدین مخترع خود رفتار کرد یعنی مبدع و مخترع کردین باطل پس بهمان آن مرتد مرد پس این آیه
واتل علیهم در احوال وی و کفر او نازل شد **در در منثور** از ابن جریر **و** ابن ابی حاتم از ابن عباس نیز نقل کردند قال هو رجل يدعى بلعم من اهل اليمن
اتاه الله اياته فتركها یعنی آن بلعم از مردم یمن بوده ایاتیکه خدا باو عطا کرده بود آنرا ترک کرده **و بقول** هو رجل من بني اسرائيل يقال له بلعم بن ابر حاصل آن مرد
بلعم پسر ابر بود **و** فرا یک جماعت قائل اند منهم الفریابی **و** ابن مردویه **و** عبد الرزاق **و** عبد بن حمید **و** النسائی **و** ابن جریر **و** ابن المنذر **و** ابن ابی حاتم **و** ابو الشیخ
و الطبرانی عن عبد الله بن مسعود **در لباب التاویل** گفته اختلفوا فيه **فقال** ابن عباس هو بلعم بن باعوراء **و قال** ابن مسعود هو بلعم بن ابر **و قال**
عطية العوفي انه كان من بني اسرائيل **و** قيل هو من الكنعانيين من بلد الجبارين **و قال** مقاتل هو من مدينة البلقاء **و قيل** من اهل اليمن **و قيل**
من اهل مدين **اقول** مع هذا الاختلاف از خلاف یهود نزد اکثر این ماجرا عصر موسی است **و** بقول بعضی بعد عصر موسی **قول ثانی** از بعضی خاصه و عامه منهم سیوطی در
در منثور و خازن و لباب **و** در **مجمع** فرموده قال مجاهد هو نبي في بني اسرائيل يعني بلعم اوتي له النبوة فرشاه قومه على ان يدعو عليهم يعني على
موسى ففعل و وقعوا بسبب دعائه في التيه یعنی منقول از مجاهد که آن شخص منسلخ الایمان و النبوة پیغمبری از انبیاء بنی اسرائیل نامش بلعم بود که بجهت اخذ رشوة از قوم خود

قصه بلعم باعورا

نفرین بر کلیم موسی مع القوم در وادی افتادند و خدا بجهة نفرین موسے بر بلعم ایمان و نبوة از بلعم بر آورده کافر مطلق گردانید و را **اشکال** از دو قول اول و ثانی ثابت شد
که آن بلعم یا ولی از اولیاء الله یا نبی از انبیاء الله یا پیغمبر ابنیه و حالة بوده **پس** چگونه **اولا** اجابت نفرین او بر نبی کلیم الله کرد تا او را خدا از اعظم جهاد کفار فی سبیل الله
برگردانیده در وادی تیه اورا حیران ساخته **پس ثانیا** نفرین موسے از این بلعم ولایة و نبوة و ایمان ربوده کافر کرد اند و حصول ولایة و نبوة مشروط بکمال علم و معارف
و عصمة بالاتفاق میباشد چگونه جایز باشد که ولی صفی و نبی معصوم علیمی کار اجهل الناس کند که بر انبیاء اولوا العزم نفرین نماید **ثالثا** انکه خواه ولی و نبی بوده
یا وصی و ولی و نبی نبوده چگونه عقل عاقلی تجویز نماید که عالم الغیوب والقلوب تعه بر سفیر کبیر خود مع لکهای مومنین بنی اسرائیل اجابة نفرین او بلا حق نماید و
اراده نفرین و بعد آن دعاء نفرین او بر انبیاء و رسل فی الواقع کفر باشد **چه** بمحض اراده آن او مرتد کافر میگردد چگونه خالق علیم حکیم دعاء نفرین آن کافر
قبول بر نبی اولوا العزم کند **جواب** فی الواقع این هر دو مقال خلاف قانون اسلام منافی برهان معارض قرآن اند **هذا** قول محققین و جمهور متکلمین از صحة
این **هر** دو مقال منکر اند چنانچه در **مجمع البیان** فرموده اند و هذا لا یجوز لان الانبیاء منزهون عن ذلک فانهم حجج الله علی خلقه و اصفیاءه عن
لنعمته یعنی تجویز نبی بودن این منسلخ النبوة غیر جایز و محال است زیرا که انبیاء معصوم و مبرا و منزه از چنین احوال و افعال از بدایة الی نهایة اعمارهم در هر حال میباشند
چه ایشان حجتهای الله بر خلق و اصفیاء برگزیده اهل اصفیاء جمعین اند و صدور چنین امور مقالات از انبیاء معصومین و خلفاء مطهرین ممتنع و محال میباشد و همین
مذکوره مقال غرف السیادة علم الهدی است **و امام فخر الدین رازی** و تبعه او از اشاعره سنیان نیز همین است **فان قال قایل** فهل یصح ان یقال
ان المذکور فی هذه الایة کان نبیا ثم صار کافرا **قلنا** هذا بعید لانه تعالی قال الله اعلم حیث یجعل رسالته و ذلک یدل علی انه لا یشرف عبدا من
عبیده برسالته الا اذا علم حاله فکیف یلیق بها الکفر و سلب النبوة حاصل آنکه اگر قایلی بگوید که آیا ایجاله مذکوره در ذیل این آیه صحیح است که او باین حال
بعد حصول نبوة در او کافر و مسلوب النبوة گردیده **جوابش** میگوییم این بعید و ممتنع است زیرا که او تعه فرموده که خدا دانا تر است بجاییکه رسالة خود را بگذارد و
بپاروبیس اینمعلاله دارد که احدی از بندگان شرف یاب برسالة و خلافة الهی نمیشود مگر آنکه اهلیة و قابلیة محل رسالة و خلافة قبل از اعطاء رسالة از بدایة
الی النهایة عالم الغیوب القلوب تعم اعلم باو میباشد پس چگونه ممکن باشد صدور کفر و ردة از پیغمبر معصوم و از وصی مطهر پیغمبر و سلب نبوة و خلافة او بسبب وقوع
کفر از و شود **اما جواب** اجابة نفرین غیر نبی بلعام نام بر موسی کلیم **و نفرین** کلیم الله بر بلعام در طلب کفر و سلب ایمان او بر خدا و موسے غیر معقول و لا
صحیح منقول لا یجوز مصفا است **و صاحب اللباب** آنچه جواب این سوال در اینجا گفته او معقول و مقبول بحسب قواعد اسلام است **فان قلت**
هذه القصة ذکرها جماعة من المفسرین و المحدثین **و** فیها ان موسی دعی علی بلعام بان ینزع عنه الاسم الاعظم **و** الایمان فکیف یجوز لکلیم الله ذلک
منع علو منصبه فی النبوة علی ان یدعو علی انسان بالکفر بعد الایمان و رضی له بذلک و کیف یجیب الله دعاءهما علی صاحبه یعنی حاصل آنکه اگر تو گوئی
که جماعتی از مفسرین و محدثین قصه نفرین بلعام و موسی بر یکدیگر نقل کرده اند **و** خدا چگونه اجابت نفرین هر دو بر یکدیگر انها کرده خصوصا از موسی چگونه جایز
باشد طلب نزع اسم اعظم و ایمان از بلعام مع علو منصب نبوة موسی و بکفر او راضی شد **جواب** خازن بغدادی اینست **قلت و الجواب** عنه من
وجوه **احدها** منع صحة هذه القصة لانها من الاسرائیلیات فلا یلتفت الی ما یسطره اهل الاخبار اذا خالف الاصول **جواب اول** این
قصه ممنوع الصحة و الاعتقاد بان میباشد و پر از قصص اسرائیلیات است پس التفات بسوی مسطور منقول اهل سیر و تواریخ اهل کتابین **و** بسوی ضعاف
اخبار اخباریان حاکرده نشود و قتیکه منقول مخالف قواعد اصول اسلام باشد و اینجا در مثال اینها چه اخباریین آنچه بحسب استاد مسلسل از طیبین
میباشد و لیفها اینها ضبط و ثبت مسموع است خواه الفاظ آن مطابق بقواعد مقننة مقرره اسلام باشد خواه نباشد چه اکثر مردم رواة از یهودیة و نصرانیت
اسلام آورده نقل هم از انها کرده سلف میکنند **الوجه الثانی** ان سبب وقوع بنی اسرائیل فی التیه هو عبادتهم العجل **و** قولهم لموسی اجعل
لنا الها فکان ذلک هو سبب وقوعهم فی التیه لا دعاء بلعام علیهم یعنی وجه ثانی وقوع بنی اسرائیل در وادی تیه بسبب گاو پرستی بنی
اسرائیل شد یا بقول نها بمعنی که برای ما الهی مقرر کردان چنانچه بایرن اهل اصنام اصنام عدیده معبود میباشند در تیه افتادند **الوجه الثالث**
علی تقدیر صحة هذه القصة و ان موسی ما دعی علی بلعام الا بعد ان ثبت عنده ان بلعام کفر و ارتد عن الایمان بل عاند علی موسی و اثر الحیوة
الدنیا فدعی علیه مقابلة لما عانده علیه والله سبحانه اعلم بحقیقة ذلک کله **و** المقصود من ذلک تنزیه منصب النبوة عما ینقله
اصحاب الاخبار فی کتبهم من غیر نظر فیه و لا بحث عن معناه انتهی کلامه یعنی وجه ثالث جواب بر تقدیر تسلیم صحة این قصه آنکه موسی نفرین

بر بلعام کرده که

جواب اشکال نبوة بلعم و اجابت نفرین وی بر کلیم الله ... بسبب نفرین موسی بر بلعام ...

گر بعد از نفرین او بر دست و بسبب آن نفرین بلعام کافر و مرتد از اسلام شده بود و بسبب ایثار او حطام دنیا را پس موسی بمقابل نفرین او بحالت کفر و نفرین
بر او کرد و او تم بحقیقت حال او اعلم بود و مقصود ازین تنزیه و تجلیه منصب نبوة است از آنچه اصحاب اخبار در مسانید خود بغیر نظر و تامل و بلا تجسس و تفحص جمع
و ثبت و ضبط و نقل کرده اند و عمل بهر خبر اینها کرده نمیشود هر چند صحیح الاسناد باشد و خبریکه صحیح الاسناد مطعون و مقدوح الالفاظ و المتن منافی برهان
معارض قرآن مخالف قواعد اسلام باشد جایز التمسک و العمل نیست بل واجب الترک است پس اشکال علی کل حال عاید نمیشود ثم الله اعلم **قول ثانی**

قد نزلت هذه الایة فی امیة بن ابی الصلت الثقفی و کان قد قرء الکتب و علم ان الله مرسل رسولا فی ذلک الوقت و رجی ان یکون هو ذلک الرسو
فلما ارسل الله محمدا صلعم حسده ثم مات کافرا و لم یومن بالنبی و هو الذی قال النبی انه امن شعره و کفر قلبه یعنی ان شعره کشعر المومنین و ذلک
انه یوحد الله فی شعره و یذکر فیه دلایل توحیده من خلق السموت و الارض و احوال الاخرة و الجنة حاصل آنکه این آیه در امیة بن ابی صلت
ثقفی نازل شده چه او علم کتب سلف داشت و دانسته بود که درین عصر او خدا رسولی خواهد فرستاد و امید و گمان داشت که من آن رسول خواهم بود پس
وقتیکه خالق محمد را برسالت مبعوث کرد امیه حسد کافر مرد و ایمان بآنحضرت نیاورد و او آن کسی است که پیغمبر صلعم او را بفاسق نامیده و درباره او فرموده که شعر
مشعر ایمان و قلبش کفر و انکار کرده یعنی شعرش متضمن توحید و خلق سماوات و ارض و احوال آخرة از جنت و نار میباشد **در معالم و لباب**
و در منثور زیاد کرده که امیه صاحب علم سلف و صاحب حکمة و موعظه حسنه بوده و وقت مراجعت از نزد بعض ملوک مر علی قتلی بدر فسئل عمن قتلهم.
فقیل له قتلهم محمد فقال لو کان محمد رسولا ما قتل اقرباءه فمات امیه کافرا یعنی بر مقتولان بدر گذشت و از مردم پرسید قتل اینها کدام کس کرده در جوابش گفتند که
اگر محمد رسول بحق میبود البته اقربا و قوم خود را قتل نمیکرد و پس امیه کافر از اسلام شده مرد **رواه** الخاصة منهم ابو حمزة الثمالی و صاحب المجمع و صاحب
روض الجنان عن عبد الله ابن عمر و عمرو بن العاص و سعید ابن المسیب و لیث بن سعد و زید بن اسلم و ابو روق و نقله الرازی و النیشابوری
و صاحب المدارک و المعالم و الثعلبی و السیوطی و الخطیب و غیرهم من مفسری العامة عنهم **قول ثالث** در وجه نزول این آیه انها نزلت فی ابی
عامر بن النعمان بن صیفی الراهب المدنی الذی سماه النبی الفاسق و هو بانی مسجد الشقاق و الضرار فی المدینة لقطع طریق ضعفاء المومنین عن
الذهاب للصلوة فی مسجد القبا مع النبی و کان قد ترهب فی الجاهلیة و لبس المسوح فقدم المدینة فقال النبی ما هذا الذی جئت به قال جئت بالحنیفة
دین ابراهیم قال النبی فانا علیها فقال لست و لکنک ادخلت فیها ما لیس منها فقال ابو عامر امات الله الکاذب منا طریدا وحیدا فخرج الی الشام و ارسل
الی المنافقین ان استعدوا القوة و الاسلحة ثم اتی الی قیصر و جاء بجند منه لیخرج النبی من المدینة فمات بالشام طریدا وحیدا و هذا قول سعید
بن المسیب ایضا یعنی نزد طایفه از قدما مفسرین منهم سعید بن المسیب این آیه نازل در ابو عامر بن نعمان صیفی راهب مدنی که او را پیغمبر صلعم فاسق نام نهاده و
فرموده و بانی مسجد ضرار و شقاق در مدینه برای صد راه روندگان ضعفا مومنین بسوی مسجد قبا برای اداء نماز مع النبی بود و او در جاهلیة
رهبانیة اختیار کرده و لباس رهبانی را پوشیده و وارد مدینه شد پس نبی گفت آنچه چیز آوردی و پیغمبر گفتند دین استوار ابراهیم خلیل آورده ام و ابو عامر
گفت و من بران هستم پیغمبر بروش فرمود که تو بر ملت خالصه ابراهیم نیستی و تو ابراز و داخل در آن کردی آنچه از آن نبود و ابو عامر گفت دروغگو را از
خدا ای بمیراند وحید و طرید پس ابو عامر باراده سفر شام از خانه برآمده منافقین را باستعداد قوة و آمادگی اسلحه برای جنگ با محمد گفت پس ابو عامر بسوی
سلطان روم قیصر نام رفت تا فوجی و لشکری از او گرفته بمدینه بیاید و پیغمبر را از مدینه اخراج سازد و در همین سفر براه شام طرید و وحید بدرک اسفل نار
رسید **و در در منثور** از جمعی نقل کرده که نزد ابن عمر کسی این آیه را خواند فقال ابن عمر من هو فقال الراوی قال بعضهم هو صیفی بن الراهب
و قال بعضهم هو بلعم رجل من بنی اسرائیل فقال ابن عمر لا فقالوا من هو قال هو امیة ابن ابی الصلت یعنی ابن عمر گفت که آیا میدانید این کیست
راوی نافع بن عاصم گفت که بعض مفسرین صحابه میگویند که او صیفی بن راهب است و بعضی میگویند که او بلعم مردی از بنی اسرائیل بود و **عبد الله**
عمر گفت هیچ یکی از اینها نیست و مردم گفتند پس او کیست ابن عمر گفت که او امیه بن ابی الصلت است **ایضا** از شعبی در بیان آورده قال قال
ابن عباس هو رجل من بنی اسرائیل یقال له بلعم بن باعور و کانت تقول الانصار هو ابن الراهب بنی له مسجد الشقاق و کانت الثقیف تقول
هو امیة ابن ابی الصلت **اقول** از نقل این دو عبد الله صحابی نیز خلاف ثابت شد که این مسلم نزد بعضی صحابه بلعم نزد بعضی صیفی راهب نزد
بعضی امیه ابن ابی الصلت است **اشکال** هرگاه در خود صحابه خلاف در بر سه قول بسه شخص باشد ترجیح احد الاقوال ترجیح بلا مرجح لازم میاید و آن باطل است

جواب اگر ہر سہ قول صحیح شوند پس جمع این ممکن است کہ این آیہ در حال ہر سہ شخص نازل شدہ چہ این ہر سہ متحد الحال ومتحد المآل گردیدند براء دفع ہمہ
می شد کہ لفظ الذین می بود وحال آنکہ در واتل علیہم نبأ الذی آتیناہ لفظ الذی وضمیر آتیناہ مفرد است جواب جائز است کہ از الذی آتیناہ بالافراد ہر یکی از
ثلثہ یکی بعد دیگر مراد باشد اشکال عاید نیشود قول رابع ثعلبی وبغوی نیز از ابن عباس نقل کردند کہ در این آیہ مردے از بنی اسرائیل ساکن بلدہ بسوس بودہ
نازل شدہ قالا وفی روایۃ عن ابن عباس انہا نزلت فی البسوس رجل من بنی اسرائیل وکان قد اعطی لہ ثلث دعوات مستجابات وکانت لہ امرأۃ منہا ولد
فقالت اجعل لی منہا دعوۃ فقال لک منہا واحدۃ فما تریدین قالت ادع اللہ ان یجعلنی اجمل امرأۃ فی بنی اسرائیل فدعی لہا فجعلت اجمل النساء فی بنی اسرائیل
فلما علمت انہ لیس فیہم مثلہا رغبت عنہ فغضب الزوج ودعی علیہا فصارت کلبۃ نباحۃ فیہا دعوتان فجاء بنوہا وقالوا لیس لنا علی ہذا قرار
قد صارت امنا کلبۃ نباحۃ والناس یعیروننا بہا فادع اللہ ان یردہا الی الحال التی کانت علیہا فدعی اللہ فعادت کما کانت فذہبت فیہا الدعوات
کلہا انتہی یعنی ابن عباس گفتہ کہ این آیہ در بسوس مردی اسرائیلی نازل شدہ واو را سہ دعوۃ مجاب دادہ شدہ بود ومر او را زوجہ اوگفت کہ برای من دعا کن کہ من
اجمل زنان بنی اسرائیل گردم پس بدعا او وقتیکہ حسین وجمیل گردید از شوہر خود بسوی مردم دیگر رغبت کرد پس بدفعۃ ثانیہ بدعا او آن زن مادہ سگ گردید
وبالتماس اولادِ او پس بدعا دفعۃ ثالثہ آن زن کہ مادہ سگ گردیدہ بود باز عود بصورۃ اولیہ کرد پس ہر سہ دعوۃ او از آن مرد بر آمدند وبغوی نیز اینجا
گفت والقولان الاولان اظہر یعنی دو قول اول یعنی بلعم وامیہ بن ابی الصلت اظہر است قول خامس در وجہ نزول این آیہ انہا نزلت فی منافقی
اہل الکتاب یعرفون کما یعرفون ابنائہم وہذا ہو قول الحسن ابن کیسان یعنی این آیہ در منافقین اہل کتاب نازل شدہ کہ ایشان می شناختند آنحضرت را
چنانکہ اولاد را خود میشناختند وہمین قول حسن بصری وابن کیسان است قول سادس ان ہذا مثل ضربہ اللہ لمن عرض علیہ الہدی فابی ان یقبلہ
فنزلت ہذہ الآیۃ تمثیلا فی ذلک عموما من السلف والخلف وہذا ہو قول قتادہ نقلہ البغوی والخازن وغیرہما یعنی او تمام این آیہ را عام بطور
ضرب المثل در اشخاص سلف وخلف نازل ساختہ برای کسیکہ بر او ہدایت وایمان عرض کردہ شد واو انکار واعراض از آن کردہ وقبول نمودہ پس این تمثیلا در اینجا
بطور عموم نازل شدہ وہمین عمومیت صحیح از حضرت ابو جعفر الباقر مروی است کہ آنحضرت فرمود کہ اصل تمثیل این در بلعم لکنہ ضرب اللہ بہ مثلا لکل مؤثر ہو
بہ علی ہدی اللہ من اہل القبلۃ تفسیر ابن بلعم تمثیل این ضرب ند بہر مؤثر زیرا کہ ہوسے وخواہش نفسانی بر ہدایت اختیار کند از اہل این قبلہ قول سابع
بغوی نقل کردہ در روایۃ دیگری از ابن عباس انہا نزلت فی رجل اوتی لہ کتابا فانسلخ ای خرج منہا کما تنسلخ الحیۃ من جلدہا یعنی این آیہ در مرد قاص
نازل شدہ کہ باو علم کتاب الہی دادہ شدہ پس بخلاف رفتار او از علم آن کتاب بر آمد وخارج شد از عمل وحکم آن کتاب چون بر آمدن مار از پوست خود وترک کرد
آن کتاب را چون ترک والقاء مار پوست ظاہری خود را وہمین قول صاحب کشاف وتبعہ او ہست ہو عالم من علماء بنی اسرائیل وقد اوتی لہ علم بعض کتب اللہ
فانسلخ منہا من الآیات بان کفر بہا ونبذہا وراء ظہورہا یعنی این آیہ در عالمی از علماء بنی اسرائیل وارد شدہ کہ باو علم بعض کتب الہ دادہ شدہ بود و
آیات آن از او بر آمد باین معنی کہ کفر بآن کرد وآیات آن کتاب را پس پشت خود انداخت تذکرہ اضطراب ابن عباس در تعیین شخص منزول فیہ علی حسب ما نقلہ
المفسرون والمحدثون سند در علم تفسیر پیچ ایجی دیدہ نشدہ قول ثامن نزد ابو مسلم مراد از این واتل علیہم نبأ الذی آتیناہ آیاتنا ہو فرعون اذ آتیناہ
الحجج الدالۃ علی صدق موسی فلم یقبلہا یعنی مراد از این فرعون لعین است کہ او را آیات والحجج قاہرہ بر صدق وحقیت موسی دادہ شدہ وآن لعین می دید
ودانستہ ترک آن کردہ بیباشد اقول قول بعمومیت این آیہ در جمیع آنانکہ از اسلاف واخلاف بخلاف آیات واحکام کتب اللہ الی القیامۃ گفتار ورفتار کنند شامل باشد
ہر چند واحد سبب نزول آن در ابتداء باشد چہ خصوصیت سبب مانع از عمومیت شمول مع ثبوت مماثلۃ وصفیہ باشد ثم اللہ اعلم بحث رابع در تعیین آیات نیز
خلاف کردہ اند نزد مجاہد مراد از آیات نبوۃ است این را جمہور مفسرین محققین ومتکلمین ممتنع دانستند والان بیان شد نزد ابو مسلم
اصفہانی مراد خاص معاجز موسے بنی اند کہ بفرعون آمدہ ونمود واو دیدہ ودانستہ کہ این آیات خارق العادات ہمہ معجزات موسے اند ولکن از انہا بطمع مملکت
وبخوف زوال آن انکار ورد کرد اجابۃ انہا کردہ نزد بعضے مراد عموم معجزات انبیا اند کہ بر ثبوت صدق انہا بعض بعضہم انہا تصدیق انہا کردند نزد حسن
مراد از این آیات ایمان وہدایۃ ودین حق است از آن مردم بعد تصدیق آن مرتد بانکار انہا شدند وبقول جمعی مراد از آیات اسم اعظم الہی بلعم بن باعورست کہ
دعوات او ہر وقت ببرکت آن مجاب الدعوۃ واخر بردہ اوآن اسم اعظم واجابت دعوات از و منسلخ گردید نزد جمعی مراد آیات کتاب اللہ وسلف آیات تورٰۃ
در آخر آیات قرآن میباشد پس بنفاق اصلی نزد اظہار ردہ وکفر ترک آیات کتب اللہ کردند واز دین حق بسوی کفر وشرک بر آمدند اقول این قول قوی وانسب

بالا اشکال میباشد

اقوال مختلفہ در نزول واتل علیہم نبأ الذی ۱۲

بلا اشکال میباشد **سوال** اسم اعظم که مشهور در خواص و عوام است او کدام اسم **و** چرا او مخفی مبهم است **جواب** بدانکه نزد جمهور محققین و اساطین متکلمین خاصه علامه
است آن اسمی میباشد که دلالت خاص بر عین مسمی بلا اعتبارات او صاف کند **و** آن اسم از دو نوع **و** به اسماء الهی خاص یک اسم مظهر **و** دیگر اسم مضمر میباشد لا غیرهما **اما**
اسم مظهر که دال بر عین ذات تعالی میکند آن اسم جلاله تعالی خاص یک کلمه **الله** است چه این اسم بغیر اعتبارات دلالت خاص بر ذات واجبه قائمه بذاتها بلا علة و لا سبب لا
اعتماد بغیرها مجرد و منزه از ارائث قبایح جامعه جمیع صفات کمالیه جمالیه جلالیه مستحق الهیت میباشد نه غیر این **اما** اسم مضمر بین و خاص لفظ **هو** است چه اینهم بغیر
اعتبارات خارجیه شیر بسوی عین ذات واجبه مجرده تعریف میباشد **و** دیگر جمیع اسماء الله اسماء حسنی تعالی بالاتفاق اوصافی اند تعالی الله اعلم **اما جواب** در خفاء و ابهام
اسم الله الاعظم یخفی به الاموات چون اخفاء لیلة القدر میباشد **تا** اطلاع و علم بان فساد در خلق عالم و آدم ناشی نشود **و** هذا بغیر معصومین انبیاء و خلفاء الله علم و
تعلیم اسم اعظم عینا جایز نیست **بحث خامس** انسلاخ باب انفعال بمعنی بر آمدن شیء از چیزے ماخوذ از سلخ یسلخ سلخا بمعنے پوست باز کردن و بدن از جامه
یا جامه لباس از بدن بر آوردن **و** مسلوخ گوسفند پوست بر کنده شده **و** سلخ بر آمدن ایام از شهر و ماه **و** مسلخ مکان و مقام پوست بر آوردن حیوان است **در**
مصباح گفته سلخت الشاة سلخا **و** لا یقال للبعیر سلخت جلده **و** یقال له کشطت جلده **و** سلخت الشهر سلخا و سلوخا صرت فی اخره فانسلخ ای مضی **و**
سلخ الشهر اخره **بحث سادس** غاوین صیغه جمع غاو اسم فاعل از غوی یغوی غیا بمعنے ضلالة و گمراهی و از حق بعید بل در باطل و نا امید است **در مصباح**
گفته غوی یغوی غیا انهمک فی الجهل و هو خلاف الرشد **و** الاسم الغوایة بالفتح **و** الجمع الغواة مثل قاض و قضاة یعنی غی انهماک و غرق در جهالت خلاف رشد
میباشد و بمعنی خائب و ضال است **بحث سابع** فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین یعنی پس آن شخص که او را آیات الهی رسیده بود از آن بیرون بر آمد و خارج شد
از آیات و نشانهای الهی و علم آن آیات از وی سلب شد پس لاحق و دنبال او شد شیطان تا که تابع سر خود گردانید او را **و** فکان بسوی و جه اند **احدهما** پس بود او از بدایة خود از جمله گمراهان
و گمراهان یعنی از ابتداء آن شخص بظاهر اقرار و در باطن منافق بود و پس در آخر آن نفاق قدیمی خود اظهار کرد **ثانیهما** کان بمعنی صار است پس بنا بر آن بعد از ایمان آن شخص از اهل ضلالت و هلاکت گردید
یعنی بعد از ایمان کافر شد چنانچه در البحر کان من الکافرین بمعنی صار و جمع مفسرین دارند تعلیل بآن اینکه لانه توارد که این شخص صاحب آیات الله و صاحب علم الکتاب الله بوده و لکن در آخر
سلخ و خروج و ترک آن کرده **بحث تاسع** و لو شئنا لرفعنا یعنی و اگر ما میخواستیم هر آئینه رفیع و بلند عالی منزلت میگردانیدیم او را بسبب آن آیات و بجهت بقاء او بر ایمان چونکه او بر تصدیق آیات و ایمان
باقی نماند و آن را خود ترک کرد پس بدینجهت مستحق ارتفاع منزلت و رتبه نماند و خود را از آن حالت رفیعه محروم گردانید **بحث عاشر** اخلاد از خلد بمعنی خلود یعنی سکون
در مکانے و میل و رکون بسوی چیزی اغلب اکثر میباشد **در مصباح** گفته خلد بالمکان خلودا من قعد اقام **و** اخلد بالالف مثله **و** خلد الی کذا **و** اخلد رکن
رازی گفت قال اصحاب العربیة اصل الاخلاد اللزوم علی الدوام و کانه قیل لزم المیل الی الارض **و** منه یقال اخلد فلان بالمکان اذا لزم الاقامة **در**
مجمع فرموده و اخلد الی کذا و خلد الیه سکن الیه و اخلد الیه و **اصله** اللزوم علی الدوام **و** رجل مخلد اذا ابطأ عنه **و** اخلد الی الارض لصق بها **و**
شعر مالک بن نویره بایمضمون و تمثیل بین بعض طبری و رازی ایراد کرده اند **بحث عاشر** و لکنه اخلد الی الارض واتبع هواه این متعلق بما قبل
است یعنی اگر ما میخواستیم هر آئینه بلند مرتبه میگردانیدیم او را بسبب وجود آن آیات و لکن او مایل و راغب شد بسوی عالم ارضی و دنی و دنیا و پیروی کرد در ایثار و
اختیار آن خواهش نفسانی را **بیضاوی** یعنی این شخص مذکور اگر ترک کتاب الله و احکام آن نمیکرد هر آئینه او را بمقام رفیع اعلی میرسانیدیم **بیضاوی و کشاف** گفته
لرفعناه الی منازل الابرار و الاخیار من العلماء الکبار بسبب تلک الایات و ملازمتها و لکنه اخلد الی الارض ای مثل الی الدنیا الدنیة و السفالة الردیة
الفانیة و رغب فیها و اتبع هوی نفسه فی ایثار الدنیا و استرضاء قومه و اعرض عن مقتضی الایات یعنی هر آئینه رفیع المراتب و بلند میگردانیدیم او را بسوی
مدارج و منازل ابرار و اخیار در دنیا و عقبی از علماء ربانیین و اولین کبار بسبب بقاء او بر ایات و ملازمتها الی الموت و لکن آن شخص مایل به اختیار دنیا و رغبت آن
و تحصیل رضاء قوم خود شد و اعراض کرد از مقتضیات ایات الله پس از آن جهت محروم ساخت خود را از این درجه عالیه باقیه دائمه **ابن عباس** تفسیر اخلد
الی الارض بمثل الی الارض کرده **مقاتل** رغب بالدنیا و مثل عن الاخرة **زجاج** گفت سکن الی الدنیا **و** دیگر گفته اند سکن فی السفل و هو جهنم تحت الثری
و تنزل عن العالم الاعلی لتبقی **واحدی** گفت ابن جماعة تابعین و ائمه مفسرین تفسیر ارض در این آیه بدنیا کرده اند و دنیا و استیلام ارضی سفلی است لهذا بارض
ذکرش کرده کما قال لان الدنیا هی الارض لان ما فیها من العقار و الضیاع و المتاع و سائر اشیائها و المعادن و النبات و الحیوان مستخرج من الارض
اشکال هرگاه او سبحانه رفع او را تعلیق کرد بمشیئت خود **و** تعلیق نکرد بر فعل خود او که مستحق رفع بان میشد پس باین ثابت شد مزعوم جبریه که ایمان و مراد
منوط لطف او و رفع نکرد **جواب اول** بدانکه مشیئة تعالی در رفع تابع لزوم او بود و دلیل بران کلمه استدراک بعد مشیئت مذکور است **و** همین قول زجاج میباشد پس

وآرام در دنیا آفریده شده اند و بغیر آن فکری و خیالی اصلا ندارند و مرخدا راست نامهای نیکو پس بخوانید و یاد کنید او تعالی را بآن اسما در هر وقت و هر حال و بگذارید
متابعت و پیروی آنانکه از روی جهل و کبر الحاد و میل بکجی میکنند در نامهای الٰہی تحقیق زود باشد که جزا و سزا داده می شوند ملحدان را سزای آنچه بان عمل میکردند
و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول ذرء بذرء ذرءًا بمعنے آفریدن و خلق شیء میباشد در صحاح گفته کما ذکرنا فذرء الله الخلق
یذرءهم ذرءًا خلقهم و منه الذرية وهي نسل الثقلين الا ان العرب تركت همزها و الجمع الذراری در قاموس است ذرء کجعل خلق و
الشیء کثره و منه الذرية مثلثة لنسل الثقلين در مجمع زمو و انشار و احداث و خلق و ذرء بهمه متقارب و متحد بمعنے ایجاد شیء و تکوین آن میباشد آیا
فرقی در بین دارند و اکثر تصریحی از اہل لغت و معانی نیافتم الا آنکہ بعض اہل معانی ذرء را بالجملہ خاص اطلاق بذوی الحیوة میشود و لهذا ذریة با نسال ثقلین جن و
انس میشود و این تخصیص ذریة بنسل ثقلین نیز تصریح جمعی از بعض ائمہ لغویین منهم جوہری و فیروزآبادی و غیرہما میباشد بحث ثانی جن و انس ہر دو
اسم دو جنس حیوانی کہ اولهما جن مخلوق ناری غیر مشهود العیون الناس میباشد ثانیهما انس مخلوق خاکی محسوس و مشهود ہر ذوی العیون میباشد اما
از این ہر دو طایفہ جنی و انسی ہر کس کہ کامل الخلقة و الحیوة و الفهم و العقل میباشد او بلا خلاف نزد اہل اسلام مکلف بتکالیف علیم حکیم مدبر الٰہی عقلا و سمعًا میباشد و تعریف
ماہیت و حقیقت این ہر دو جنس در این مجلدات سابقہ مکرر بانواع ذکر رفتہ حاجت اعادہ آن نیست بحث ثالث فقہ بکسر اول و سکون ثانی در لغت بمعنی فهم و دریافتن
مفهوم سخن بود و انش میباشد کما قال فی الکلیات الفقه هو العلم بالشیء و الفهم له و الفطنة و لهذا قیل الفقه فی العرف الوقوف علی المعنی یتعلق به الحکم
و در عرف فقهاء خاصه و عامہ فقہ اسم علم بر علم احکام دین و شرع متین از حلال و حرام و واجب و ندب و مکروہ و مستحب و مباح میباشد و تحدید این بحدود مختلفه
ذکر کردہ اند چنانچه اکثر وجوہ الشان مکرر در مجلدات سابقہ ذکر یافتہ و اوجد اینست و الفقه هو العلم الحاصل بالاحکام الشرعية الفرعية من ادلتها التفصيلية
یعنی فقہ او علمیست حاصل باحکام شرعیہ و فرعیہ از ادلہ تفصیلیہ و الفقیه هو العالم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التف[صيلية] یعنی پس فقیہ عبارتست
از عالم باحکام شرعیہ فرعیہ از ادلہ تفصیلیہ مقررہ و بقولی الفقیه هو العالم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ماخذها من ... قول این تعریف
اخیر تعریف اخباریین میباشد چه ایشان قایل باجتهاد و استنباط احکام اصلا نیستند و بقولی دیگر الفقه هو ... معرفة النصوص
بمعانيها و العمل به و یعبر عنه بانه معرفة الفروع الشرعية استدلالًا و العمل بها و قیل الفقه عبارة عن ... الشرعية العملية المكتسبة من
الادلة التفصيلية لتلك الاحكام فدخل فيه بالعلم جميع العلم و خرج بالاحكام العلم بالذوات و الصفات و ... الشرعية العلم بالاحكام
العلم بغير الشرعية سواء كانت عقلية كاحكام الهندسية و غيرها كاحكام النجوم و بالعملية العلم بالاحكام الشرعية التي تتعلق ببيان الاعتقاد كمسايل
علم الكلام و بالمكتسب العلم بكون اركان الاسلام من ديننا فان كونها من الدين بلغ في الشهرة حد العلم و المتدين و غيره و قيل نقل الفقه
اصطلاحا ما يختص بالاحكام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية فخرج بذلك العلم بالاعتقادات و هو الفقه الاكبر المسمى بعلم اصول الدين و
الخلقيات المسمى بعلم الاخلاق و الادب و تفصیل آن از تحقیق مصنفه مولوی سید علی حایری یابید بحث رابع و لقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن و الانس بدانکه
ہر گاه در آیات ما قبل افعال و اعمال کفرہ یہود را بالتفصیل بیان کرد و بعد از آن فرمود و انفسهم كانوا يظلمون و در آیات آخر در بارہ مشرکین و کفار اخلاف و اسلاف و ما
ظلمونا و لكن كانوا انفسهم يظلمون نیز ذکر فرمود پس متصل این بطور عطف بران بصورة احوال آل انها اینجا ذکر فرمود و ہر آئینہ بتحقیق آفریدیم برای نار جهنم بسیاری
از قوم جن و قوم انس کفرہ و مشرکین حتی از صد ہزار از ہر یکی ازین جنسین جن و انس شخص واحد ناجی فی الجنان و صد ہزار الا یک شخص بنیران میروند
و میسوزند کما رواه ابو حمزة الثمالي في تفسيره و معهذا جهنم مملو و ممتلی نمیشود و پس ندا از مصدر جلال الٰہی میآید بجهنم هل امتلئت و تقول هل من مزید
در در منثور از ابو درداء روایت کردہ قال قال رسول الله صلعم خلق الله الجن ثلثة صنف حيات و عقارب و خشاش الارض و صنف كالريح في الهواء
و صنف عليهم الحساب و العقاب و خلق الله الانس ثلثة اصناف صنف كالبهائم قال الله لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم اذان لا
يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل و جنس اجسادهم اجساد بني آدم و ارواحهم ارواح الشياطين و صنف في ظل الله يوم لا ظل الا ظله
رواه حکیم ترمذی و ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه عن ابی الدرداء یعنی حضرت رسول صلعم فرمود
خالق آفرید جن را سه صنف صنفی از انها بصورة و شکل مارها و عقربها و حشرات الارض یعنی از قسم کرمها و صنفی از انها چون ریح در ہوا و در جوارض و
سما و صنفی از انها عقلاء مکلفین بر انها حساب و عقاب است اما انس را خالق نیز سه صنف آفرید صنفی چون بهایم میباشد بل اضل از انها و صنفی

اینها همان است که در این آیه ذکر فرموده بعد آن فرمود بلکه گمراه تراند از اینها و **صنفی** دیگری هست که اجساد اینها اجساد آدمی و ارواح ایشان ارواح شیاطین است و **صنفی** از اینها در ظل و سایه اله میباشند روزیکه ظلی جز ظل او نباشد مگر ظل الله تم **تنبیه** اثبات وجود ماهیة و حقیقت جن در سوره انعام بالتفصیل و در هر مجلد این تفسیر بانواع براهین قاطعه ذکر یافته **اشکال** هرگاه ابلیس و کفره و عصاة قوم بنی الجان مخلوق ناری اند و جنس از جنس خود متالم و متاذی نمیشود پس ابلیس و جن چگونه متحرک و متالم از نار میشود و وجدانهم بران شاهد است **جواب** اینهم مکرر ذکر شد و الحال میگوئیم که جن از خالص نار آفریده نشده بل اینها هم از عناصر مرکبه آفریده شده اند الا آنکه جزء ناریه اینها بالجمله زیاده از اجزاء اخرا است چنانچه آدم از خالص خاک آفریده نشده **بلی** جزء خاکیش بالجمله غالب است **تنبیه** هرگاه اینها واضح شد **پس** آنچه مستحیل و منقلب از اصل حقیقت مادیة بحجم و دم و عظم و جبهوة شده باشد متاذی و متالم و محترق اولاً از اقوی و اشد النار جهنم جایز و بسبب دافعه است چنانچه ابدان و اجساد و اجرام جمادی را زمین میخورد و نیست و نابود میسازد حتی اگر بر زمین بیافتد یا کلوخی بآدمی زده میشود و متاذی و مجروح و دم جاری میشود و اینحالة مشهودی و وجدانی هر ذی حیوة النبی میباشد **حکایة مرویة** ثقات اعلام است **شخصی** از معاصرین امام الفقهاء اهل سنة **ابوحنیفه** کوفی نام بطرف مدرسه حالة تدریس ابوحنیفه گذر کرد و ابوحنیفه بطلبه میگفت که استادم حضرت صادق آل محمد علیهم السلام فرموده که خیر و شر را فاعل بنده است نه خدا پس خدا امری در دنیا و عقبی اصلا نمیشود **ج** ابلیس بنار جهنم معذب نمیشود و این مقبول و غیر معقول است **آن شخص** کننده کلوخی از خاک ابوحنیفه زد آن کلوخ بر پیشانی ابوحنیفه رسیده متاذی شده و **آن شخص** زننده مجنون مثال نزد خلیفه و سلطان عصر بردند **وان مجنون** مثل در جواب سوال سلطان گفت که من کلوخ باو نزدم بل اگر زده خدا زده باشد چه ابوحنیفه گفت که فاعل هر خیر و شر خالق است نه بنده و بنده فعلی و عملی ندارد **پس** باید خدا را مواخذه کرده شود نه مرا چه من زننده نیستم **دیگر** میگفت خدا مرئی و دیده بعیون الرؤس میشود با وجود تجرد و لا جسمیت و لا مکانیت او **پس** ابوحنیفه آن الم خود را بنماید که چگونه و چیست **دیگر** گفت که ابلیس و جن مخلوق از نار اند اینها چگونه بنار متاذی میشوند **پس** ابوحنیفه مخلوق از خاک است و کلوخ خاک چگونه ابوحنیفه متاذی شده همه دعاوی او غلط و بهتان اند **میگویند** که ابوحنیفه منقطع مع شاگردهای خود و نیز آن سلطان حاکم هم حیران و متعجب از مقال مجنون شدند و ابوحنیفه گفت که این مرد مجنون نیست خود را مجنون ساخته و این امامیه مذهب بل معتزله مشرب میباشد **و بعضی** تصریح کرده که این کلوخ زن **بهلول** انا بود که بصورة مجانین رفتار و گفتار میکرد **اقول** صحة این ادعا مشکل است چه ابوحنیفه در عصر سلاطین امویه **و بهلول** در عصر سلطنت عباسیه هارون الرشید بوده لهذا جمع این هر دو بالجمله مشکل مینماید الا آنکه بگوئیم که اسم این کلوخ انداز هم بهلول دیگر قبل از این بهلول عباسی بوده **اشکال** این آیه لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس معارض و منافی **آیه** وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون هست زیرا که در این آیه مفسره لام لجهنم و لام لیعبدون لام الغرض و التعلیل است و اینهم دو غرض معارض و منافی ضد یکدیگر اند و در کلام عالم الغیوب و القلوب تعارض و منافاة ابدا نباید باشد **جواب** آیه منحاه و جمهور محققین از مفسرین قدما و متاخرین خاصه و عامه منهم چون قاضی ابوبکر و ربانی و واحدی و رازی و نیشاپوری و صاحب التیسیر و المدارک و البغوی و صاحب اللباب و الخطیب و السعودی و صاحب شواهد التنزیل الحاکم و السیوطی و غیرهم و من الخاصة صاحب التبیان و صاحب المجمع و صاحب روض الجنان و صاحب المبانی و صاحب المنهج و اهل الاعتزال کلهم تصریح کردند که لام لجهنم لام العاقبة است بمعنی خلقهم و عاقبة امرهم لسوء اختیارهم و استمرار کفرهم مصیرهم الی النار کما فی آیة فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا و انما التقطه آل فرعون لیکون لهم قرة عین یعنی آفرید جن و انس اکثر را بغرض معرفة و عبادة خود و عاقبة اکثر ایشان بسوء اختیار اینها و استمرار کفر اینها مصیر و مرجع و مآل ایشان نار جهنم گردید چنانچه موسی که ملتقط آل فرعون بغرض قرة العین برای خود بود چنانچه آسیه گفت قرة عین لی و لک پس ملتقط فرعونیان یعنی موسی آخر موجب حزن و غم و دشمنی و سبب هلاکة اینها گردید **و هکذا** در این اشعار لام للموت و لام للخراب

الا یا ساکن القصر المعلی	ستدفن عن قریب فی التراب	له ملک ینادی کل یوم	لدوا للموت و ابنوا للخراب

برای عاقبة است یعنی عاقبة ولادة هر مولود موت و عاقبة هر بنا خرابی و ویرانی هست **پس** همچنین آفرید اینها را برای معرفة ولکن بترک نکردن کفر سوء حال و مآل اینها جهنم گردید و زود در جواب جبریه بیان واضح تر خواهد آمد **اما** لام لیعبدون لام غرض و تعلیل باشد یعنی ایجاد کل جن و انس خاص بجهة معرفة و عبادة آفریده شدند در آن قدحی نیست **پس** منافاة نیست در بین اینها و لام واضح و ثابت و بجهة التنافا قول باطل شد **بحث خامس** لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اینجا کانه در معرض و بیان مصیر و صیرورة الی النار میباشد یعنی مردم کثیر از جن و انس دلهای دارند لکن تفکر و تامل و تدبر بران نمیکنند و مر اینها را عیون اند که تبصر و نظر در دلایل مشهوده و مبصره نمیکنند بان عیون و مر ایشان را است گوشها گوش نمیکنند ...

ذکر حکایة کلوخ زدن شخصی بهلول نام با ابوحنیفه و الزام ابوحنیفه در مسئله جبر و امامیه

جواب اشکال معارض بین این آیه لقد ذرأنا لجهنم و آیه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و دفع تعارض و تحقیق این که لام عاقبة است

بابایاتنا هست ثانیهما مثلاً مفعول ساء واقع شده پس تقدیرش ساء المثل مثلاً باشد **سعودی** و **طبرانی** فرموده که نصب مثلاً لانه تفسیر المضمر فی ساء
التی هی بمعنی بئس فیکون فعلا ماضیا غیر متصرف و تقدیره ساء المثل مثلاً وفی الکلام حذف آخر و تقدیره ساء المثل مثلاً مثل القوم ثم حذف المثل
الاول لدلالة المنصوب علیه وحذف الثانی لقیام المضاف الیه مقامه ولان المعنی مفهوم **رازی** درینجا گفته که یک گفت ساء یسوء سوءً فعل
لازم ومتعدی میباشد چنانچه ساء الشیء یسیء سوءً فهو سیئ اذا قبح وساء یسوء مساءة میباشد و**نحویان** گفته تقدیرش ساء مثل القوم ونصب مثلا بر تمیز است کانک
اذا قلت ساء جاز ان تذکر شیئا آخر سوی مثلا فلما ذکرت نوعا فقد میزته من سایر الانواع **سوال** رفع القوم چیست **جواب** بدو وجه است
احدهما رفع قوم بمبتداء و خبرش ساء مثلاً والذی الخ جملہ بیانیہ اوست **ثانیهما** رفع بخبر مبتدا محذوف است چه وقتیکه ساء مثلا گفتی **پس** سوال مقدر است که
قیل من هو فقیل القوم **پس** موصوله برای ربط جملتین ما قبل ومابعد محتمل است **بحث سادس عشر** ساء مثلا القوم الذین کذبوا بآیاتنا وانفسهم کانوا
یظلمون جملہ مستانفه متضمن بیان مآل احوال مذکورین بالا هست یعنی زشت و بد مثالی هست مثال قومیکه ایشان بعد حصول علم مرانها را که انکار وتکذیب کردند علامات وآیات
ما را از معجزه وآیات کتاب منزل ما یعنی تکذیب آیات انبیاء وکتب منزله ما خصوصا تکذیب نبوة محمد و قرآن کردند و بجانها خود ایشان ستم و ظلم میکردند چه با نکار از تصدیق
وایمان تعدی وستم بر جانهای خود میکردند و آن ظلم زوال نعمت ابدیه جاودانیه و خلود در اودیه نار شد بدتر این میباشد و بانقضی دهری از کفر و تکذیب وانکار انسان
ابداً عاید نمیشود چنانچه بتصدیق و ایمان ایشان بما نفعی نمیرسد **اشکال** ظاهر ساء مثلا مقتضی بودن مثل موصوف بالسوء میباشد و آن غیر جایز است از جانب خدا
جواب صاحب المجمع گفته هیچ قدحی وایرادی عاید نمیشود لان معناه بئست الصفة المضروب فیها المثل و قبح حال المضروب فیه لان المثل حسن وحکمة
وصواب **و**انما القبیح صفتهم یعنی معنیش آنکه بد است صفتیکه مثل بدان مضروب شده یا قبیح است حال مضروب فیه زیرا که مثل فی نفسه نیک حکمت وصواب است
وقبیح هست صفة انها **رازی** وغیره گفته این مثل فی الواقع داعی الی الایمان و زاجر از کفر است پس چگونه مثل موصوف بسوء میشود **و** در آنکه این مثل آمده انها
تکذیب آیات الله واعراض ایشان سوء و بد بودند لهذا ممثل بتمثیل الکلب اللاهث خود را گردانیدند پس مساءة مثل در حقیقت عاید بان اشخاص بسبب انتصاف
خود انها میشود اشکال ندارد **بحث سابع عشر** هدایة وضلالة مقابل یکدیگر در لغة و شریعة بسه معنی دارد و مستعمل اند **احدها** ضلالة یعنی خلق کفر و فعل ضلالة
و مقابل آن خلق وایجاد ایمان وهدایة است **و** این وجه باطل محض است زیرا که اگر این صحیح میبود انزال کتب و عده و وعید وارسال رسل الینا نمیفرمود **و** ایشان این
دلیل بر عدم تخلیق کفر در کافر و عدم ایجاد ایمان و فعل آن در مومن **هم هذا** بران مدح وذم و ثواب بر امر مخلوقی عاید و مرتب نمیشود **پس** این وجه وجه
البطلان هست **ثانیها** ضلالة وضلال یعنی دلالة و شماره بخلاف واقع و خلاف حق ثابت چنانچه طریق رفتار بسوی خانه یا محله یا بلدی صحیح ثابت باشد و بخلاف
و بغیر آن بطریق دیگر راهنمائی ودلالة کند مثلا راه که سمت مغرب است بسائل دلالت کند بطریق شرق بتخانه [illegible] **و** بنارس **وهدایة** هم بمعنی ارائه راه صحیح
ودلالة مطابق واقع وحق ثابت است **پس** ضلالة واضلال باین معنی بالنسبة منزه تعالی باطل محض است چه عیاذا بالله اگر خالق چنین کند از ابلیس شریر تر و بد تر شود
زیرا که آن لعین اگر دوستی راه رسیدن خود [illegible] بپرسد قطعا راه خلاف وصول الیه نمیگوید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **بلی** هدایة وارشاد باین معنی معقول ومطلوب
ومقبول نزد کافه عقلاء مطلقا میباشد **ثالثها** ضلالة وضلال بمعنی اهلاک وضاعت **واهداء** هم بمعنی اثابة واعطاء جزاء میباشد **پس** این معنی آخر درینجا
ودر امثال آن مقصود و مطلوب است **بحث ثامن عشر** من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئک هم الخسرون **بدانکه**
لفظ یا در یهدی **و**المهتدی باتفاق جمیع قراء خاص درینجا بالیاء مکتوب میشود **مجمع** فرموده کتبت ها هنا بالیاء ولیس فی القرآن غیره بالیاء
واثبت الیاء ههنا فی اللفظ جمیع القراء **ورازی** گفته یجوز اثبات الیاء فیه علی الاصل **و**یجوز حذفها طلبا للتخفیف کما قیل **شعر** فطرت بمنصلی
فی یعملات ۞ دوامی الایدی یخبطن السریحا ۞ **تنبیه** هرگاه معنی ضلالة وهدایة بتو واضح شد **و**اسناد خلق ضلالة و کفر و خلق ایمان وهدایة در عباد هرگاه محال
وممتنع عقلا ونقلا مکرر در هر مجلد این بتو واضح شد **پس** تاویل این آیة وامثال آن واجب عند العدلیه میباشد تا ازاله تعارض ومنافاة از بین ثابت شود **و**ها اول
این بوجوه کرده اند **احدها** من یهده الله الی نیل الثواب کما یهدی المومن الی ذلک فی الدنیا والی دخول الجنة فی القیمة فهو المهتدی للایمان **و**

من یضلله الله عن طریق الجنة وعن نیل الثواب عقوبة علی کفره وفسقه فاولئک هم الخاسرون عن دخول الجنة وعن حصول نعیمها والانتفاع بها
یعنی هر کس را خدا راهنمونی بسوی وصول جنت میکند چنانچه مومن را ارائه راه نجاة در دنیا بنصب ادله **و** با و در قیمه راه جنة مینماید پس او بهدایة و راه نجاة
بجهة ایمان یافته **و** در آخرة فی الجنة میباشد **و** هر کس را که خدا راه جنت گم کند یعنی از طریقه نیل ثواب بر گرداند در قیمة از روی عقوبت بجهة کفر و فسق او پس

بیان معنی ضلالة وهدایة لغة وشرعا

لطائف زبان

آن طایفهٔ زیانکاران و ناامیدان از دخول جنت و از حصول نعمتهای قایمه دایمه او و از انتفاع بان محروم میمانند **ثانیها** المهتدی هو الذی هداه الله فقبل
الهدایة و اجاب الیها **و** الذی ضلّه الله هو الذی اختار الضلالة فخلی الله بینه و بین ما اختاره و لم یمنعه منه هذا هو قول البلخی یعنی مهتدی در راه
حق صحیح ثابت آنکس یافته که خدا راه حق با و نموده یعنی نصب دلیل بر هدایة و ازاحة علة مانعه از وصول بسوی او کرده پس آن شخص که اجابة و قبول نموده او در واقع
هدایت یافته میباشد **و** آنکس راکه خدا گمراه کرده او آنکس است که اختیار راه ضلالة کرده و اجابة الهی نموده پس خدا تخلیه میان آن شخص و میان آنچه اختیار کرده نماند
پس او تهم حایل و مانع او از اراده و اختیار او نشده پس آن شخص با همین معنی گمراه کرده خدا میباشد چنانچه سلطان حکیم مدبری مثلا مامورات و منهیات خود را اول ذکر نماید و
بر اختیار هم انها را باقی میگذارد و بین احد الشخصین که کل مامورات او را اجابة و عمل کرده **و** شخص دیگر اجابت امر و نهی سلطان نکرده بخلاف او رفتار علانی نموده
و بر اول اطلاق مطیع سلطانی را مهتدی **و** بثانی که متمرد و غیر مطیع است مضل سلطانی باین اعتبار میشود **و** همین معنی قول بلخی است انه قال فی هذه الآیة حذف
والتقدیر من یهده فقبل و اجابه و تمسک به فهو المهتدی **و** من یضلل فهو الخاسر یعنی هر که متمسک امر اله شد او هدایة یافته است **و** هر که گمراه شد متمسک امر اله نشد
او کم از خدا شده است **ثالثها** ان یکون المراد من یهده الله معنی ان من وصفه الله بکونه مهتدیا فهو المهتدی لان ذلک کالمدح و مدح الله لا یحصل
الا فی حق من کان موصوفا بذلک الوصف المدوح **و** من وصفه الله بکونه ضالا فاولئک هم الخاسرون هر کسرا که عالم الغیوب و القلوب وصف باهتدا
و باضلال کند آن مذکور بالهدایة مهتدی **و** آن مذکور بالضلالة ضال خاسر است زیراکه این مدح و ذم آن شخص من باب توصیفها از عالم الغیوب و القلوب
در خلق علوی و سفلی میباشد **و** خلاف واقع در مدح و ذم از تو ممتنع است لهذا اشکال عاید نمیشود **رابعها** مراد از ین خاص الطاف زاید است که مومن
میکنند و آن زیادتی بکافر نمیکند بجهت علم او بآنکه زید اجابت و عود میکند **و** دیگر اجابتم نمیکند چنانچه مضیفی درباره ضیفی اهتمام زاید درباره مجی او میکند کما قال
انیکون المراد من یهده بالالطاف الزاید علی الهدی فهو المهتدی و من یضلل عن ذلک لما تقدم منه من سوء اختیاره فاخرج لهذا السبب
من تلک الالطاف الزاید **خامسها** نزد احقر چونکه حکیم علیم بتدبر الهی بکافه عباد بعد لطف با ستویه تکلیف بافعال و تروک کرد پس مکلفین دو فرقه
گردیدند لهذا اسناد مهتدیان بجهة الله **و** ضالین بضلیل ایشان می شود در این قدحی و قبحی نمیباشد و این نوع دلیل را مجبره انکار کرده منتوا اشد تم الله
اعلم **سوال** در یهدی الله فهو المهتدی بالافراد **و** در یضلل الله فاولئک هم الخاسرون چرا بجمع خاسرون را ایراد کرد **جواب** چونکه هدایة واهل آن
نوع واحد است **و اما** ضلالة انواع و اقسام مختلفه کثیره دارد **لهذا** مهتدی را بافراد **و** خاسرون را بجمع ذکر کرد **تبصره** خسران **یا** فقط در دنیا **یا**
در عقبی **یا** در هر دو عالم دنیا و عقبی معا میباشد **و** برای آخر جمعا آیه خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین در کتاب رب العالمین صریحا وارد شده

قوله تعالى وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۝ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

ترجمه این دو آیه و بدرستیکه آفریدیم ما برای دوزخ بسیاری را از دیوان و آدمیان مر ایشان را دلهائی هست که مطلقا درنمی یابند و تعقل و تدبر در آثار بان دلها
نمیکنند و مر ایشان را چشمهائی اند که اصلا تبصر نمیکنند و نمی بینند بان حق و صدق را و مر ایشان را گوشهائی است که بهیچ وجه و هیچ وقت دلایل الهی شنوند و سخن
حق را بهوش گوش نمیکنند بان و گویا این جوارح خاص ندارند این جماعه مانند چهارپایان بهایم گوسفند و گاو و شتر مصروف تعیش و تنعم دائما شب و روز
اند بلکه این گروه گمراه تر اند از انعام زیرا که انعام را عقلی و تکلیفی نیست آن گروه آدمیان غافلان اند از احوال عاقبة گویا برای همین اکل و شرب و عیاشی در جنت

اینجا بطلان لازم ملزوم هم باطل شد و همین قول جمعی از محققین اهل معانی منهم زمخشری هست کما قال المعنی ولو لزم العمل بالآیات ولم ینسلخ منها لرفعناه بها و ذلک

ان مشیة الله تعالی رفعه تابعة للزوم الآیات فذکرت المشیة و المراد ما هی تابعة له و مسببه عنه کانه قیل ولو لزمها لرفعناه بها الا تری الی قوله

ثم ولکنه اخلد الی الارض فاستدرک المشیة باخلاده الذی هو فعله فوجب ان یکون ولو شئنا فی معنی ما هو فعله ولو کان الکلام علی ظاهره لوجب ان یقال لو

شئنا لرفعناه ولکنا لم نشاء **جواب ثانی** چونکه عباد در افعال فاعل مختار اند من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر نیز آیه قرآنی نص صریح بر اراده و مشیة عباد در

اختیار ایمان یا کفر است **پس** در اینجا جاری است ولو شئنا اشاره بمشیة الجائی و اجباری باشد یعنی بمشیت الجائی و اجباری الزام و القاء او با آیات نکردیم چه بر تقدیر

اجباری مدح و ذم و ثواب و عقاب صلاح مرتب نمیشود **پس** مزعوم جبریه باطل است و همین مختار بعض آئمه اعتزالیه هست و قال لو شئنا لرفعناه بان نحول بینه و بین

الکفر قهرا و جبرا الا ان ذلک ینافی التکلیف فلا جرم ترکناه مع اختیاره و همین ابو القاسم بلخی و نیز محکی از زجاج شده **جواب ثالث** معناه ولو شئنا لرفعناه

بمنزلة علمه و معرفته قبل ان یکفر ولکن ابقیناه لیزداد الایمان فکفر و هذا هو قول الجبائی **جواب رابع** و قال بعضهم هذا اخبار عن کمال قدرته یا نه مع

القدرة ما حلنا بینه و بین ما اختاره من المعصیة پس در هر حال مزعوم مجبره باطل محض است **بحث حادی عشر** مثل بکسر و التحریک مثل چون امیر در

قاموس بمعنی شبیه و مانند میباشد **در صحاح** گفته مثل کلمه تسویه است چنانچه گفته میشود هذا مثله و مثله چنانچه شبهه و شبهه بیک معنی میباشد و مثل

مثلا و تمثل بمعنی شبیه ساختن خود بکسی و از اینجا هست در باب جبرائیل فتمثل لها بشرا سویا و جمع مثل امثال و تمثال صورة و تماثیل جمع و مثال اذری معروف در

قول و فعل جمع مثلات **علماء معانی** فرمودند المثل یستعمل علی ثلثة اوجه فهو بمعنی التشبیه و نفس الشیء و عین ذاته و زایدة یعنی مثل استعمال

بسه وجه میشود ۱ بمعنی شبیه و مانند چیزی ۲ عین ذات او ۳ زاید پس وصف کرده میشود بان مذکر و مؤنث و جمع را فیقال هو و هما و هم و هی مثله کما قال انؤمن لبشرین

مثلنا و انا بشر مثلکم و در لیس کمثله شیء دو وجه اند **احدهما** لیس کوصفه شیء و هو اولی من القول بالزیادة لانها علی خلاف الاصل **ثانیهما** معناه

لیس کذاته شیء یعنی همتای ذات او کسی نیست **در صحاح** گفته و المثل بفتحتین و المثیل و زن کریم بمعنی شبیه و نظیر و مانند در ذات یا در صفات و مثل

بالکسر شبیه و مفتوح بمعنی وصف و از اینجا ضرب الله مثلا یعنی وصفا باشد و المثال بالکسر اسم از ماثله ای شابهه باشد و استعمال مثل بمعنی وصف و صورة میشود

چنانچه مثاله کذا ای وصفه کذا و صورته کذا و جمع مثل میباشد و تمثال صورة مصوره میباشد و مثله بضم اول حرف فیه اسم است از بریدن گوش و بینی کسی بطور

تنکیل چنانچه میگویند مثلت بالقتیل مثلا اذا جدعته و ظهرت آثار فعلک علیه تنکیلا و التشدید مبالغة **بحث ثانی عشر** لهث یلهث لهثا و لهثا فهو

لهث و کذا الملهوث بضم بمعنی مرد تشنه آب و امرئة لهثی و لهث الکلب یعنی زبان تشنگی از دهان بر آوردن **در صحاح** گفته اللهاث بالضم اذا اخرج لسانه من

التعب و العطش و العطشان **در صراح** گفته لهثان بالتحریک تشنگی و بالتسکین تشنه آب و لهثا و لهاث بضمه اول حرارت تشنگی و زبان

بحرارت تشنگی از دهان خود بیرون بر آورده او تشنگی و آن بسیار لهاثی خود و ماندگی میباشد **در مجمع** فرموده اللهث ان یدلع الکلب لسانه من العطش و

اللهاث حر العطش **و لیث** گفته هو ان الکلب اذا ناله الاعیاء عند شدة العدو و عند شدة الحر فانه یدلع لسانه من العطش یعنی لهث عبارة از دلع

بدال مهمله بمعنی احتراق باطن بکمال حرارة لهذا سگ بد بدن خود و در ایام شده تمازت آفتاب زبان خود را بیرون آورده هوا میکاوید **بحث ثالث عشر**

فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث این جمله در شخص مذکور آورده که ترک علم و فضل و عمل کند و رجوع و رغبة بسوی جیفه دنیا نموده یعنی پس مثال او

چون مثال سگ است اگر او را دو در نمائی و برانی زبان خود از دهان خود بیرون آورده میآویزد و بحرارة طبعی و تمازة موسمی یا او را تو رانی زبان خود را در ایام

گرما و سرما بحرقة و حرارة باطنی بیرون از دهان خود آورده میآویزد **تنبیه** خالق در اینجا و در سوره جمعه از عالم بی عمل تشبیه بد و مثل زد **احدهما** مثل الذین

حملوا التوراة کمثل الحمار یحمل اسفارا یعنی مثال علماء یهود که حمل توراة کرده و خوانده و احکام آن دانسته اند مثال خر و الاغ هست که بار بر میدارد و نمیدانند که بر پشت

یعنی اکثر علماء یهود جمعی از سوء علماء این امت احکام و علم توراة و قرآن بالتفصیل میدانند **اما** بخلاف آن عمل و گفتار و رفتار می نمایند مثل خرها بار بر داشته

اند و منتفع بعمل آن نمیشوند **ثانیهما** فمثله کمثل الکلب الخ یعنی مثال آن عالم که خلاف مقتضای کتاب الله و علم الله عمل و رفتار و گفتار بطمع و حرص حصول

حطام دنیائی میکند خواه از یهود و مجوس و نصاری خواه جمعی از علماء اسلام مثال و مشابهت انها بسگ است خواه او را احطام و جیفه دنیا بدهند و برسد خواه نرسد طمع و

حرص انها بدنیا و اشیاء او در هر جا میباشد میافزاید چنانچه در مرویه کعب بن مالک انصاری از حضرت رسول صلعم میباشد انه قال صلعم ما ذئبان جائعان

ارسلا فی غنم بافسد لها من حرص المرء علی المال و الشرف لدینه رواه فی **اللباب** عن الترمذی یعنی پیغمبر فرموده دو گرگ گرسنه که بر گله مواشی بیفتند محرب

اجوبه اشکال جبا ... لغو و تعلیق کرد به مشیت و در فعل ...

اجوبه اشکال جبریه ... مشیت ... الکلب ... السلام ...

د مفسد ...

ومفسد ترمرا اینها باشند از مرد حریص بر مال واز افزونی وبی اندازه رفتار در دین خود میباشد **سوال** چرا تمثیل بعض علما در اینجا بکلب لاهث داده و
حال آنکه سگ بکسل و ترک لاهث نمی باشد بل عند ازجر احیان عوعو وحمله برزاجر خود میکند **جواب** اول سبب لهث کلب فکر میشود واعلم ان کل حیوان یری
یلهث من اعیاء و کلال وعطش لحرارة الطبیعة والموسمیة الا الکلب فانه یلهث فی حال الاعیاء **و** الکلال **و** فی الراحة **و** فی حال العطش وفی حال الری
وکان ذلک عادة طبیعیة منه لاجل ذلک یدوم ویواظب علیه لعادته الطبیعیة الاصلیة الخسیسة لا لاجل حاجة وضرورة یعنی بدانکه هر حیوان
بری زبان از دهان بیرون بهوا میبارد بجهت حصول ملال و کلال یا بجهة حرارة طبیعة **و** تمازة موسمیة مگر سگ چه او در همه احوال ملال **و** کلال **و** راحت **و** آرام
و در حال عطش **و** در حال ریة **و** این از لوازم وخواص طبیعة خسیسه اوست لهذا مدام ومواظب بر زبان بیرون آوردن میباشد نه خاص وقت ضرورة وحاجت
ثانیه هر گاه این واضح شد **پس** بدانکه هذا مثل ضربه الله تعالی وان کان سبب تنزیله الخاص ولکن المضروب عام شامل لسوء العلماء الضالین المضلین المختار
الدنیا علی العقبی لان هذا آتاه آیاته وحکمته وعلمه وترکها وعدل عنها واتبع هواه ونزع خیر عاقبته وباع الاخرة بالخس قلیل من متاع الدنیا فخر الدنیا
والاخرة ذلک هو الخسران المبین فلاجل ذلک شبهه باخس الحیوانات النجسة وخصلته وصفته الخسیسة هو الکلب اللاهث لان الکلب فی حال
لهثه لا یقدر علی نفع نفسه ولا علی دفع ضرره فکذلک العالم الحریص بعد ترک یتبع هواه لا یقدر علی نفع نفسه ولا علی دفع ضرر نفسه فی الاخرة
لانه هو یلهث کالکلب اللاهث علی اخذ حطام الدنیا سواء وعظ ام لا وعظ وصار له الحرص والطمع کالطبیعة الاصلیة فهو من الذین قال الله
فیهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون حاصل آنکه او سبحانه این ضرب المثل هر چند تنزیلش خاص است ولکن مضروب به عام شامل و داخل در ان جمیع علماء سوء ضال
ومضل موثر دنیا بر عقبی باشند چه این شخص که با وتعالی آیات کتاب خود وحکمة ودانش وفضل وکمال داده عدول از آن وترک نموده اتباع وپیروی خواهش نفسانی
بهیمیه خود ونزع وترک دولة ابدیه عاقبة نموده بفروشد آخرة خود را باخس قلیل متاع فانیه دنیه دنیا را پس بیع این او را خسران زیان دنیا وآخرة میشود وهمین
راخسران و زیان روشن و واضح میگویند **پس** برای همین سبب تشبیه داده عالم الغیوب والقلوب آن چنین عالم را باخس حیوانات نجسه وخصلة رذیله
وذمیمه خبیثه خسیسه سگ لاهث زیرا که سگ در حال لهث خود مالک ومقتدر بر نفع خود ودر دفع ضرر خود نمیباشد **پس** همچنین مرد عالم حریص طامع دنیا بعد ترک
علم ومقتضه آن پیروی میکند هوای نفسانی خود را المقتدر وقادر بر نفع نفس خود ودر دفع ضرر خود در آخرة نیست چه او چون سگ لاهث مولع خباثث دنیا مستمر است شب وروز
مصروف وگرفتار چون کلب لاهث میباشد خواه او را امر ونهی ووعظ کرده بشود یا نشود وترک آن نمیکند زیرا که حرص وطمع که وصف ذمیمه است چون طبیعة اصلیه
با او گردیده **پس** همچنین شخص از آنجمله میباشد که ذم اینها خالق فرموده که لال وکر ونابینا بلا تعقل میباشد اینها اصلا تدبر وتفکر در دلایل وامر ونهی ووعظ میکنند
تنبیه هر گاه نیک تامل میکنی بعد آدم صفی الله قدیما وحدیثا الی حین می بینی تو که تعدد نحل وملل از اهل حق وباطل از همچنین مردمان حریص دنیا بوقوع آمده و
زلالة وضلالة ومثل کلاب لاهثه اوشیان در هر عصر حاصل شده اعاذنا الله وذریتی والمؤمنین جمیعا من حرص الدنیا وبیع الاخرة بمتاع قلیل الدنیا و
اعاذنا الله من النفس الامارة بالسوء **سوال** محل اعراب این جمله ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث چیست **جواب** در محل نصب بحال میباشد تقدیر کانه
مثل الکلب ذلیلا لاهثا فی جمیع الاحوال کلها میباشد ثم الله اعلم **بحث رابع عشر** ذلک مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا فاقصص القصص لعلهم
یتفکرون معنیش آنکه آنچه مذکور از این واقعه شد او صفة آنانی هست که تکذیب میکنند ودروغ میشمارند آیات واحکام واوامر ونواهی ما را **نزد حسن** مراد عموم
اهل کتابین ومشرکین اند **نزد ابن عباس** مراد اهل مکة انهم کانوا یتمنون هادیا منهم یهدیهم ویدعوهم الی طاعة الله فلما جاءهم من لا یشکون
فی صدقه ودیانته محمد بن عبد الله کذبوه فلم یهتدوا به **پس** یا محمد بخوان تو از جانب خود اخبار واحوال امم گذشتگان را بر ایشان انما للبحجة تا شاید تفکر و
تامل نمایند در ان وعبرة بگیرند بان ومستحق عقوبة مثل اینها نگردند **نزد زمخشری** گفته بخوان بر معاصرین منکرین کفار قصه های یهود وعلم را که ایشان بعثة خاتم
الانبیاء وحالات واوصاف او واعجازیت قرآن منزل بر او که جامع احوال ماضی وحال ومستقبال بالتفصیل میباشد میدانستند **و** مردم را آن علما قبل او مژده
وبشارة مجی او میدادند که قریب است **پس** نزد بعثة او بجهة حرص وطمع دنیاوی تکذیب آیات کتاب توراة ونصاری تکذیب آیات انجیل کردند **پس** تکذیب اینها
مستحق عقوبات دنیا وآخرة گردیدند **و** اگر عبرة نگرفتند بذکر آن قصص ومثل سیرة اینها گفتار وکردار ورفتار کردند **پس** اینها هم مثل اینها مستحق عقوبات خواهند
شد عاجلا وآجلا **تنبیه** مراد از این واضح شد غرض در ذکر قصص سلف وخلف تنبیه این امت واتمام حجة بر اینها است تا عبرة بگیرند وتامل در ان **بحث
خامس عشر** در نصب مثلا دو توجیه اند **احدهما** ساء بمعنی بئس **و** فاعل آن مضمر در آن **و** مثلا تمیز مفسر مر او است **و** مخصوص بالذم او القوم الذین کذبوا

جواب اشکال چرا تمثیل بعض علما در اینجا بکلب لاهث داده است ۱۲

جواب سوال محل اعراب جملهٔ یلهث چیست ۱۲

نمی شوند بان امور سمعیات و نقلیات و مجاهد گفته لهم قلوب لا یفقهون بها شیئا من امر الآخرة و لهم اعین لا یبصرون بها الهدی و لهم آذان
لا یسمعون بها الحق اشکال این وصف چگونه صحیح می شود مع وجود و سلامتی این حواس حساسه و درّاکه که فهم ندارند و معاینه نمیکنند و نمیشنوند چه مع سلامتی این
حواس احساس و ادراک اقرب الحصول میباشد انخلاف شهودات و بدیهیات است جواب اهل معانی در اینجا فرموده اند ان الکفار لهم قلوب یفقهون بها مصالحهم
المتعلقة بالدنیا و لهم اعین یبصرون بها المرئیات و آذان یسمعون بها الکلمات وهذا لا شک فیه و لما وصفهم الله تعالی انهم لا یفقهون و لا یبصرون و لا یسمعون
مع وجود هذه الحواس المدرکة علم بذلک ان المراد یرجع الی مصالح الدین و ما ینفعهم فی الآخرة و حاصل هذا الکلام انهم مع وجود هذه الحواس لا ینتفعون
بها فیما ینفعهم فی امور الدین والعرب یقول مثل ذلک لمن ترک استعمال بعض جوارحه فیما لا یصلح له ومنه قول الشاعر من العرب شعر وعوراء الکلام
صممت عنها ✽ وانی ان اشاء سمیع ✽ حاصل آنکه کفار قلوبی دارند بوجود انها مصالح دنیا را درک و فهم میکنند و عیونی دارند بان اقسام و اشیاء مرئیات دنیائی که
متعلق بشهوانیات جسمانی است معاینه میکنند و گوشهائی دارند که بان کلماتی را می شنوند که موجب فساد و خرابی انها بالقوة بان میشود و مدرک احساس و ادراک انها
این امور را اشکال و سبب نیست و خالق بجهة اعراض مطلق جمعی از کفار این ذم عظیم کرده که اصحاب عقل و فهم و نظر و بصر بوده معهذا تعقل و تدبر و تأمل و تفقه و فهم و نظر
در دلایل و بینی و براهین و در بدیهیات اصلا نمیکنند چنانچه بیان شد که مجاهد گفته لهم قلوب لا یفقهون بها شیئا من امر الآخرة و لهم اعین لا یبصرون
بها الهدی و لهم آذان لا یسمعون بها الحق و لا یلتفتون الیه اصلا پس بجهة ترک و اعراض ایشان بالکلیة از تدبر در معقولات و مبصرات و مشهودات
و مسموعات عاقبة و آخرة ایشان مخلوق نار گردیدند یعنی مع قلوب و ابصار و اسماع انها برای نار گویا آفریده شده بودند در کشاف جار الله زمخشری در تفسیر
ان کثیرا من الجن و الانس فرموده هم المطبوع علی قلوبهم الذین علم الله انه لا لطف لهم و جعلهم فی انهم لا یلقون اذهانهم الی معرفة الحق و لا ینظرون
بعیونهم الی ما خلق الله نظر اعتبار و لا یسمعون ما یتلی علیهم من آیات الله سماع تدبر کانهم عدموا فهم القلوب و ابصار العیون و اسماع الآذان
جعلهم لاغراقهم فی الکفر و شدة شکائمهم فیه و انه لا یأتی منهم الا افعال اهل النار مخلوقین للنار دلالة علی توغلهم فی الموجبات و تمکنهم فیما
یوهلهم لدخول النار حاصل آنکه مراد از این طایفه جن و انس در معلوم عالم الغیوب و قلوب مطبوع القلوب بر کفر و رسوخ الشرک میباشند و مر ایشان را لطفی
از الطاف رحیم و کریم الهی بجهة آن شامل نمیشود و گر و اینه ایشان را هیچ یک التفات اذهان خود بسوی معرفة حق تعالی نمیکنند و نگاه بسوی مشهودات مخلوقات الهی بنظر عبرت
و عبرت نمایند و گوش نمیکنند و برغبت و بتدبر نمیشنوند دلایل سمعیه را گویا که فهمیدن قلوب و تبصر عیون و شنوائی اسماع و آذان از ایشان معدوم و مسلوب
بالاصالة میباشد و سلب این اوصاف از ایشان کرده بسبب بجهة اغراق ایشان در کفر و بسبب پاداش و سیرة ایشان چون سخت دهان لجام فرس ایشان از خالق
و رفتار برگردیده و رجوع کرده نمیتوانند لهذا ابدا از ایشان توجه بدریافت حق بوقوع نمیاید مگر افعال و اعمال اهل نار که انها مخلوق خاص برای نار شده
باشند این حالة انها دلالة است بر کمال توغل ایشان در موجبات و تمکن ایشان در باطل واقعی از بدایة و نشو و نمو ایشان تا آخر بر کفر باطل که سبب موجب
دخول انها در نار میباشد اقول غرض اقصی ازین اخبار از طایفه جن و انس آنست که مع اعطاء اسباب تعقل و تفهم و تبصر ترک معقولات و مسموعات و مبصرات
میکنند بجهة آنکه ایلاد و تولید انها بر کفر و شرک شده و بران تربیت و تادیب و ترتیب نشو و نمو مدة الاعمار خود تا مرگ یافته لهذا بجهت وحمایة کفر ترک آن اصلا
نمیکنند گویا فی الواقع و الاصالة تخلیق انها برای نار شده لاجل ذلک ترک حق بالکل کرده عمل اهل نار مستمرا میکنند چنانچه در آیات آخر نیز ذکر وصف ایشان
با یه صم بکم عمی فهم لا یعقلون و لا یبصرون فرموده و زمخشری بعد این فرموده و منه کتاب عمر الی خالد بن الولید بلغنی ان اهل الشام
اتخذوا لک دلوکا عجن بخمر انی لا اظنکم آل المغیرة ذرء النار و یقال لمن عرّ نیقا فی بعض الامور ما خلق فلان الا لکذا حاصل آنکه عمر خطاب بخالد
ولید فرمان قهری نوشت که بمن رسیده که اهل شام برای تو دلوک میسازند و آن عبارتست از چیزیکه بدن را بوقت غسل بدن صفائی و خوشبوئی میمالند چون
صابون و اشنان و اشباه انها کما ذکره فی النهایة فی شرح ابن الاثیر یعنی اهل شام برای تو مالیدن بدن تو مصفی معجون میسازند بخمر آمیز و من تحقیق
گمان میکنم که آل اولاد مغیره مخلوق اهل نار بود و خالد از اولاد مغیره بود لهذا عمر خالد را از اهل نار شمرده چه خالد و خاندان او کما در اسلام هم غرق خمر و ایام الاوقات
بودند و زمخشری بعد این گفت که هر کس که غرق در بعضی امور میباشد گفته میشود که فلانی مخلوق بران امر شده چنانچه در عرف گفته میشود که دایم
تلاوة کتاب الله برای تلاوة و دایم العبادات و الصلوات و الصیام را برای عبادة نماز و صیام آفریده شده بجث سادس اولئک کالانعام بل هم
اضل اولئک هم الغافلون مرجع اولئک همان جماعة جن و انس است که انها اسباب و آلات ادراک معارف از قلوب و اعین و آذان مثل و مساوی هر مکلف

جواب اشکال ایشان با وجود فهم
گفته اند که ایشان با وجود حواس سلامتی حواس صحیح مشعور

بیان آنکه خلیفه ثانی بخالد ولید فرمان قهری نوشت

بشر و جن داخل شده

بشر و جن داشته ترک تفقه و تبصر و اصغا کرده مماثل و مشابه چهار پایان گاو و گوسفند و شتر و انواع بهایم میباشند بلکه گمراه تر از بهایم زیرا که انها زجر منزجر میشوند و براهی که
انها را اندراه میکنی و بهر راهیکه انهارا میبری میروند اینها همان جماعتی اندکه به بیخبری از حق و به بیخبر دیگر گفتار و رفتار و کردار اند **در مجمع** در تفسیر این جمله فرموده ای
هؤلاء الذین لا یتدبرون ایات الله و لا یستدلون بها علی وحدانیة الله و کماله و جلاله و صدق انبیائه و خلفائه هم اشباه الانعام و البهایم التی
لا تفقه و لا تعلم بل هم اضل عن البهائم فانها اذا زجرت انزجرت و اذا ارشدت الی طریق اهتدت **و هؤلاء** لکفرهم و عتوهم لا یهتدون الی شیٔ
من الخیرات مع ما رکبهم الله فیهم من العقول الدالة علی الرشاد الصارفة عن الفساد و لم یذکر بل ههنا للرجوع عن الاول **و لکن** للاضراب
عنه مع بقائه **و قیل** انما قال بل هم اضل من الانعام لم تعط آلة المعرفة و التمیز فلا تلحقها المذمة و هؤلاء اعطوا المعرفة و التمیز فضیعوها و لم
ینتفعوا بها و لان الانعام و ان لم تکن مطیعة لم تکن عاصیة و هؤلاء عصاة مع عقولهم و ابصارهم و اسماعهم فهم اسوء حالا و اقبح مآلا
منها اولئک هم الغافلون عن ایاتی و حججی و عن الاستدلال و الاعتبار و التدبر بها و التفکر فیها و ذوا البهائم التی هی مسخرة مصروفة **و قیل** الغافلون عما یحل
بهم فی الاخرة من انشد النکال و العذاب حاصل کلام آنکه آن جماعت کفار از جن و انس که تدبر در آیات الله و استدلال بان نمیکنند بر وحدانیت خداوند و کمال و جلال او
و بر صدق انبیا و خلفا او پس ایشان اشباه و امثال بهایم و چارپایان اند که انها تفقه و علم تحصیل در امور دین نمیکنند بل ایشان گمراه تر و خراب تر از بهایم و مواشی
میباشند چه انهارا وقتیکه زجر کرده می شود منزجر میشوند و بهر راهیکه ایشان را راهنمونی کرده میشود بان راه میروند **و** آن جماعت کفره جن و انس هدایت نمیشوند بسوی
امور خیر و ترک کفر مضر خود نمیکنند مع وجود عقول و افهام و ابصار و اذان که مستدرک نفع و ضرر و دلیل راه رشد و رشد صارف از مفاسد و مقابح یاد نمی کنند و خیال
نیارند منافع و مضار خود را نمی بینند و بهایم زجر منزجر میشوند و براهیکه انهارا میبری میروند با وجودیکه عقل و فهم ندارند و معاینه بکرات شده اگر خر و اسب و گاو و بز را بر رفتن
براه مضر و مهلک زده میشوند و کوب خود قبول میکنند اما بمهلکه خود را اصلا نمی اندازند **و لفظ بل** را در اینجا برای رجوع از حال اول و ذکر سابق نکرده **و لکن**
ذکرش برای اضراب از کلام اول مع بقائه علیه آورده **پس** معنیش آنکه مع الحواس ایشان شبیه بهایم بلکه بدتر از انها میباشند **و بقولی لفظ بل هم اضل من الانعام**
یعنی بلکه گمراه تر و بدتر از بهایم اند زیرا که بهایم اسباب و آلات حصول معرفت و تمیز داده نشده لهذا با انها ذم عاید نمیشود و بنی الجان و بنی البشر مع اعطاء این اسباب معرفت
منتفع بان نمیشوند **و** انعام و بهایم اگرچه مکلف و مطیع نیستند و لکن عاصی هم نیستند بل مسخر آدمی اند و آن دو طایفه جن و انس عصاة مستمره اند لهذا انها اسوء
الحال و اقبح المآل از بهایم اند و آن اشد انواع و اقبح الامر نار علی الدوام لازم با انها میباشد و از این اسوء احوال خود غافل و بیخبر از عاقبت میباشند و بایام اعمار
خود را میگذرانند و اعتنا و توجه بدلایل حجتهای ما اصلا نمیکنند و استدلال و اعتبار و تدبر و تفکر و نظر در انها ابدا نمی نمایند **و** بهایم بخلاف انها مسخر و مصرف
آدمیان میباشند **و بقولی** این دو طایفه عقلا کفار جن و انس غافل اند از آنچه حلول کند با ایشان در آخرة از عذاب اشد نار و ایم **در خطبه امیر المؤمنین**
علیه السلم که مرویه خاصه **و** از عامه **احمد بیهقی** در کتاب مناقب شافعی و در تفسیر کبیر **و** غیر او است ان علیا قد خطب الناس ذات یوم فقال بعد حمد الله
و ثنائه نبیه و اعجب مافی الانسان قلبه فیه مواد من الحکمة و اضداد دهافان سنح له الرجاء اذله الطمع **و** ان هاج له الطمع اهلکه الحرص **و** ان املکه
الیاس قتله الاسف **و** ان عرض له الغضب اشتد به الغیظ **و** ان سعد بالرضا نسی بالتحفظ **و** ان ناله الخوف شغله الحزن **و** ان اصابته المصیبة
قتله الجزع **و** ان وجد مالا اطغاه الغنی **و** ان عضته فاقة شغله البلاء **و** ان افضه الجوع فقعد به الضعف فکل تقصیر به مضر و کل افراط له مفسد
حاصل کلام صاحب سلونی آنکه بعد حمد و نعت و تعجب بیاورد هر آنچه در بدن انسان قلب او میباشد چه در آن مواد و ماده حکمت و دانش **و** اضداد و دانش هر دو
جمع است **پس** اگر عارض باو امید شد بسر گشتگی بیاورد حیران بسازد او را طمع **و** اگر طمعش هیجان و بر انگیخته شد هلاک میسازد او را حرص **و** اگر هلاک ساخت
او را یاس و ناامیدی قتلش میکند تاسف و اندوه **و** اگر عارض شد مر او را غضب شدة بیابد و شدید میشود او را آن غیظ و غضب **و** اگر مسعود و سعادة رضا
شد شقی و بدبخت میشود بسخط و غیظ **و** اگر او را خوف رسید مشغول میسازد او را اندوه و هم و غم **و** اگر مصیبت رسید او را قتلش جزع و فزع و ترس کند **و** اگر یافت
مالی و دولتی را بطغیان میرساند آنرا غنی **و** اگر گزید یعنی رسید او را گرسنگی فاقه مشغول میسازد او را بلا و آفة **و** اگر سختی و شدة برساند او را گرسنگی قاعده میشود
دی نشیند بان ناتوانی و ضعف پس هر تقصیر باو مضر **و** هر افراط برای او مفسد میباشد **اشکال** چگونه او تعم اشرف مخلوقات جن و انس اضل از کل بهایم
و انعام وصف کرده و تشبیه داده و چرا از انها بدتر شمرده و چگونه این صحیح میشود چه انسان قابل جمیع کمالات بخلاف جمیع اجناس حیوانات بالضرورة میباشد **جواب**
اول باید که دانسته بشود که ما بین ایشان و جمیع انواع حیوانات فرقی هست یا نه **و** اگر هست او چیست **پس** بدانکه جمیع اجناس و انواع حیوانات بری و بحری

والسنه ودیعنی درحقیقت حیوانیت وحیوة حیوانی واجزاء احساسیه وادراکی ظاهری وباطنی مشترک بالسویه اند الا فرق درمین مکلفین انست وغیر ایشان از حیوانات
اینکه عقل است وآن جوهری ومعنی بذاته مدرک نفع وضر وقابل جمیع معقولات ومدرکات ومرکب علوم ضروریه میباشد و درغیر انسان عقل باین معنی نمی باشد و بجای
انها سجای عقل شعوری وآن فقط مدرک نفع وضر نفسانی بالفعل میباشد و همین مقال فلاسفه هست فقالوا ان الانسان وسایر انواع الحیوانات متشارکة فی
قوی الطبیعة العادیة و النامیة والمولدة ومتشارکة ایضا فی منافع الحواس الخمس الباطنة والظاهرة و فی احوال التخیل والتفکر والتذکر وانما حصل الامتیاز
بین الانسان وبین سایر الحیوانات فی القوة العقلیة والفکریة التی تهدیه الی معرفة الحق لذاته والخیر لاجل العمل به فلما اعرض الکفار عن اعتبار
احوال العقل والفکر ومعرفة الحق والعمل به کانوا کالانعام بل اضل من جمیعها لان الحیوانات لا قدرة لها علی تحصیل هذه الکمالات والفضایل والانسان
له القدرة علی تحصیلها ومن اعرض عن اکتساب الفضایل العظیمة مع القدرة علی تحصیلها کان اخس حالا ممن لم یکتسبها مع العجز عنها فلهذا قال تعالی
بل هم اضل وقال الحکیم الشاعر الروح عند الله العرش مبدئه ✤ تربة الارض اصل الجسم والبدن ✤ قد الف الملک المنان بینهما ✤ لیصلحا لقبول
الامر والمحن ✤ فالروح فی غربة والجسم فی وطن ✤ فاعرف ذمام الغریب النازح الوطن ✤ **تنبیه** هرگاه اینواضح شد پس **جواب** این بچند وجه است
اول چونکه عقل اشرف وافضل عالم امکانی وروحانی هست وکفار مع اعطاء العقل ترک مقتضای آن در دین ودر معرفت رب العالمین کردند و حیوانات مع عدم
عقل ترک نافع واخذ مضار خود مهما امکن نمیکنند لهذا ادنی وافضل از بهایم ومواشی میباشد چه فرق مابین انسان وغیر انسان از حیوان نیست مگر بعد عقل نطق
لسانی اینها بمقتضای عقل رفتار نمیکنند **ثانی** مقاتل گفته هم اخفاء طریقا من الانعام لان الانعام تعرف ربها وتسبح له وتذکره وهم لا یعرفون الله ولا یذکرونه
یعنی کفار ومشرکین غافلتر از رفتار وطریق اند از بهایم زیرا که بهایم وانعام پروردگار خود را می شناسند ویادش بحسب حال خود میکنند بخلاف کفار ومشرکین چه اینها
خالق منعم مربی خود را نمی شناسند ویاد نمی کنند او تعالی را **ثالث** زجاج گفته بل هم اضل لان الانعام تبصر منافعها ومضارها فتسعی فی تحصیل منافعها
وتحترز عن مضارها و هؤلاء الکفار واهل العناد اکثرهم یعلمون انهم معاندون ومع ذلک یصرون علیه ویلقون انفسهم فی النار والعذاب و
همین قول ابو العلاف هست یعنی کفار اضل از انعام اند زیرا که انعام می بینند نافع ومضار خود را پس سعی میکنند در تحصیل واکل نافع واحتراز مینمایند از مضر خود
و انکفار واهل عناد مع العقل والبصر میدانند که ما اهل عنادیم مع هذا اصرار بر عناد وکفر میکنند و انفس خود را در شدائد الام وعذاب نار وایلام عمدا ودیده میاندازند
بخلاف بهایم رفتار وگفتار وکردار واعمال میکنند پس باین جهت بدتر وگمراه تر وخسیس تر از مواشی میباشند **رابعها** ان الانعام والبهایم ترجع ابدا الی اربابها
ومن یقوم بمصالحها والکافر یهرب ویفر عن ربه واله الذی انعم علیه بنعم لا احصاء ولا عدد لها یعنی بهایم از میادین بر میگردند بسوی ارباب ومواضع آرام
خود بخود والیا بسوی آنکس که قیام مصالح وتربیت انها میباشد و کافر میگریزد وفرار میکند از رب خود که منعم ومالک او الاء ونعماء بلا حد میباشد **خامسها**
ان الانعام تغفل وتضرب اذا لم یکن معها مرشد فاما اذا کان معها مرشد فقلما تضل و هؤلاء الکفار قد جاءهم الداعین من الانبیاء والخلفاء الصالحین
المذکرین المرشدین الحافظین مع کتبهم المنزلة لفلاحهم وصلاحهم فی الدین والدنیا وهم یترکونهم وینکرونهم ویفرون منهم ویقتلونهم ویؤذونهم فلاجل
ذلک صاروا هم اضل وابعد من الانعام یعنی بهایم اگر بلا مالک میباشند البته مهر وشبه حیران وجبال ومیادین میگردند **واگر** با انها چوپانی چراننده
ورا هنما برنده میباشد البته انها اصلا فرار ومنتشر وحیران نمیشوند و باین کفار چوپانان از جانب الهی صالح ومذکر ومودب ومرشد حافظ از وصول مضرت انها
واز وقوع انها در مهلکه مع کتب منزله برای اصلاح وفلاح دین ودنیا بایشان آمده و کفار ترک وانکار ایشان کرده فرار میکنند از انها بل ایذا میرسانند
وقتل انها مینمایند و مشهور العیون خلق هست که اگر سگ را یک مرتبه احسانی بیک لقمه میکنی مدة بقاء خود آن سگ ترک وایذاء وضرار لقمه دهنده خود نمیکند و
باین جهت قطع نظر از انعام اضل هم ارذل واخس وزبون وبدتر از کلاب میباشند **حکایة مناظره** هشام بن حکم با عمرو بن عبید قاضی بصره وهشام
از سعید تلکا بن ابانیه مشهور عالم بوده وشهرة تامه در الزام دادن علماء اعلام عامه عراق وحجاز در میان مقرر کردند که اگر هشام بن حکم یا هشام بن سالم نام کسی باید
ورا نزد وی باید انگذاشته باشد **مجمله** اعلام عامه قاضی بصره عمرو بن عبید بود یوم الجمعه در مسجد بصره وعظ میکرد وهشام بن حکم با دربان گذاشت آخر هشام
لباس قیمتی خود مبادله بلباس چوپانی کرده در انبوه جماعتی داخل بر قاضی شده وخود را پیش روی منبر قاضی رسانیده واو میگفت که نزد شیعه سلطانی معصوم
واجب الاطاعت از جانب خدا ورسول در هر عصر در خلق عینا وجود ما موجود باشد و هشام بهمین مقام کلام گفت که یا قاضی من آدم غریبم اجازه بده
که از تو مسئله بپرسم **قاضی** گفت بپرس **هشام** گفت که ای قاضی آیا تو چشم داری **قاضی** گفت که از این امر مشهود می چه پرسیدن است ازین سوال

احمقانه واضح شد که اعرابی نادانی هشام گفت سوال من همین است پس باذن قاضی هشام گفت اگر چشم داری بآن چه میکنی قاضی گفت که بآن الوان
واشخاص را معاینه میکنم پس هشام گفت الثالث انف یعنی بینی داری قاضی گفت آری دارم هشام گفت که بآن چه میکنی قاضی گفت که بآن
شم روایح میکنم هشام گفت آیا زبان داری و بآن چه میکنی قاضی گفت آری زبان دارم کلام میکنم و بآن بتلفظ مقصود میفهمانم هشام گفت آیا گوشی داری
بآن چه میکنی قاضی گفت بلی دارم و بآن اصوات و آواز ها را میشنوم هشام گفت آیا دست داری بآن چه میکنی قاضی گفت آری دارم بآن گیر و داد و بآن
لین را از خشن تمیز میکنم هشام گفت آیا پائی داری و بآن چه میکنی قاضی گفت آری دارم بآن منتقل از مکانی بمکانی دیگر میروم هشام گفت آیا
دهانی داری و بآن چه میکنی قاضی گفت آری دارم بآن مشارب و مطاعم مختلفه مینوشم و میخورم و ذوائقات را می شناسم و تمیز میکنم هشام گفت آیا قلبی داری
بآن چه میکنی و چه کاره هست او قاضی گفت بلی دارم و این جوارح آنچه درک میکنند بدل هر یکی خبر خود میرسانند پس در آنچه این جوارح شک میکنند قلب
در مجردات و مدرکات اینها را تمیز میدهد و شکوک اینها را دفع نموده حق و باطل و صحیح و غلط را تعیین می سازد هشام گفت چرا قلب این جوارح خبر میدهند
قاضی گفت چونکه قلب سلطان مطبوع در بدن و این جوارح جنود و لشکر تبعه او اند هشام گفت که آیا لابد قلب سلطان متبوع کل جوارح و اعضاء
بدنی و اینها تابع و کارگذار حسب فرمان قلب اند قاضی گفت آری هشام گفت که آیا خود قلب قهرا اینها را مسخر و تابع خود گردانید یا خود جوارح و اعضا
برای خود قلب را سلطان خود قرار دادند یا کسی دیگر و او کیست قاضی گفت بل خالق قلب را سلطان متبوع و جوارح را لشکر و جنود او قرار داد تا از جانب
خالق منتظم و مدبر بدن لابد امیباشد و اهمال لازم نیاید پس هشام گفت خلاف مقال خود گفتی که امام متبوع من الله لازم نیست و مردم دنیا خود سلطانی را
برای تنظیم امور و تدبیر عالم و آدم و سلاک رفع شکوک و حفظ مقرر نمایند و وقتیکه بدن هیچ یک حیوانی و انسانی بلا سلطان الٰهی عقلا جایز نیست پس کل اهل دنیا
را تا قیام قیامت چگونه بغیر تقرر سلطانی معصومی علیم حکیم و دبیر عالم و آدم و دافع و دافع شکوک و اوهام در امور دین و دنیا مهمل بگذارد و جایز باشد پس قاضی
و اهل جماعت شاهدین مبهوت و معطل مانده حیران و منقطع شدند پس قاضی برای رفع خجالت خود ملتفت بهشام شد فقال هل انت هشام قال لا فقال اجالستند
قال الهشام لا فقال فمن این انت قال الهشام من اهل الکوفة فقال القاضی فانت اذا هو وقال الهشام فضمنی الی نفسه وعظمنی واقعدنی فی مجلسه
و ما نطق بکلام حتی قمت مجلسه و خرجت پس از انقطاع و تعطل خود قاضی بهشام گفت که آیا تو هشامی هشام در جوابش گفت که نه پس آیا مجلس او
رسیده هشام گفت نه قاضی گفت از کدام بلدی هشام گفت از اهل کوفه ام قاضی گفت پس تو گویا هشامی از منبر خود فرود آمد و هشام را بصدر خود
جا نشانید و اجلال و تعظیم او کرده نزد خود جایش داد و تا وقت برآمدن هشام از نزد قاضی قاضی لال شد کلامی اصلا نکرد و حضرت صادق ع از
زبان هشام هم این نقل مناظره شنیده تبسم کرده فرمود از کجا این مناظره دانستی هشام عرض کرد که بلا اختیار بر زبانم جاری شد فقال الصادق هذا
والله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی یعنی قسم بخدا همین مضمون در صحف ابراهیم و موسی مسطور است اشکال این آیه ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن
والانس صریح است برای آنکه مشرکین و کفار جن و انس خاص برای نار آفریده و خالق صارف قلوب و عیون و اسماع ایشان از ایمان است و امثال این
آیات آخر چون ختم الله و یضل من یشاء و یهدی من یشاء میباشد معهذا معارضه و منافات میان الایات ثابت است این چگونه بر شما جایز است جواب
این در اینجا اگر گذشت و این مذهب مجبره و در حسب ابطال است بچند وجه اول آیات کثیره نیز دال اند که مکلفین جن و انس برای علت صحیحه و اراده سلیمه
همه اینها آفریده شده اند و آن بعد تصدیق و ایمان و عمل و طاعت مطلوب و صلاح و فلاح اینها میباشد چون آیه انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا
لتؤمنوا بالله و رسوله و آیه و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و آیه ولقد صرفنا بینهم لیذکروا و آیه هو الذی ینزل علی
عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و آیه و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط و آیه یدعوکم لیغفر لکم من
ذنوبکم و آیه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و امثال این آیات کثیره اند و بالضرورة میدانیم که وقوع تناقض در قرآن اصلا
جایز نیست لهذا قطعا ثابت شد که این آیه ولقد ذرانا مأول بر غیر ظاهر آن مطابق معقول و صحیح ظاهر منقول میباشد تا تعارض بین الایات لازم
نیاید و عمل بر دو متناقضین ثانی در آیه بعد ولقد ذرانا لجهنم کثیرا لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان
لا یسمعون بها فرمود این بالیقین بطور ذم ایشان ذکر کرد و اگر ایشان را خالق برای نار خاص خلق کرده بود البته ایشان را ذم نمیکرد زیرا که مخلوق
مجبور بوده اند ابدا و اصلا مقتدر بر ایمان نبوده اند چنانچه بر خلاف رنگ سیاه و سفید خود متمکن نمیباشند ثالث علت واقعی در آفریدن ایشان

مناظرهٔ هشام بن حکم با قاضی

تبسم حضرت صادق علیه السلام از فعل او

جواب اشکال از این آیه

کفار جن و انس برای نار پیدا شدند

مخصوص نمیبود البتہ بلا وجہ ولا سبب عذاب ایشان بلا حق ظلم صریحی می بود و ارسال رسل و انزال امر و نهی و وعد و وعید و کتب لغو و لعب و لهو و عبث
بود و از سفاهت و عبث و لهو و لغو او تعم منزه و مبرا است **رابع** مدح و ذم و ثواب و عقاب بر احوال تخلیقی و اجباری ابدا و اصلا مرتب نمیشود و خالص
خلقت ایشان برای نار بلا حق بود پس چرا در هدایت ایشان را در تار ریبا فرید چه فایده و نتیجه مرتب نیست که باستدراج ایشان را بنار برساند بخلق کفر در
ایشان **سادس** مع ذلک جم غفیر ائمه نحویین و عمائد مفسرین ذکر جمعی از آنها در ابتدا ازین آیه گذشت متفق اند که لام لجهنم لام عاقبة است یعنی
انها را برای طاعت خالص آفریده بود و لکن بسوء اختیار عاقبة و آخر حال و مآل ایشان نار جهنم شد چنانچه آخر مآل ابلیس جهنم و لعنت شد **سابع**
لو سلمنا ظاهر هذه الایة پس اینجا تقدیر حرف شرط لازم است تقدیرش چنین خواهد بود و لقد ذرأنا کثیرا من الجن و الانس لجهنم لو کفروا و ترکوا
الطاعة یعنی اگر کفر و ترک طاعت معبود کردند برای نار جهنم این جماعت مخلوق میگردد پس تاویل باین چنین وجه می شود **اشکال** اگر گفته شود که خالق
جاعل و مانع ایشان از تصدیق و ایمان شده و داعی الی الکفر شده لهذا قلوب و ابصار و آذان انها ملتفت و متوجه بدلایل نمیشوند پس موجد دعوة
و ترک ایمان خود خالق بوده **جواب** این هم باطل محض است داعی فعل و ترک اراده عاقل و آن اراده فعل عاقل مکلف است این امر وجدانی
هست که هر عاقل از قصد و اراده باختیار خودش هست لهذا فعل و ترک آن بوقوع می آید **پس** اگر موجد داعی خالق میبود حدود لغو بود مدح و ذم و ثواب
با و عاید نمیشد کما **قیل** ایضا انی اجد من نفسی انی ان شئت الفعل فعلت **و** ان شئت الترک ترکت فما احس واجد فی نفسی ان غیری قد اوجدهما
فی نفسی بغیر اختیاری فالفعل یحصل لی بارادتی لا بغیری یعنی من در نفس خودم میبابم که من بخواهم فعلی را پس اگر خواستم کردم **و** اگر ترک فعل
خواستم ترک کردم یعنی **و** اگر نخواستم ترک آن کردم پس در نفس خود نمیبابم اصلا که در نفسم محرک و موجد فعل **یا** موجد ترک آن بغیر اراده نفسم و خواهم
دیگری بوده باشد **پس** فعل و ترک آن باراده خودم حاصل میشود **و** امر وجدان دلیل قطعی برای هر کس است که موجد داعی امر و ترک نفس خودم است
پس باطل شد مزعوم کسیکه میگوید که داعی امر غیر بنده است و باین تسلسل در داعی و در داعی نیز باطل شد ثم الله اعلم **بحث سابع** آیا این آیه عام در کل کفار
و مشرکین هست **یا** خاص در یهود و لکن حکمش عام است اگرچه خصوص سبب مانع از عموم حکم نیست عموم لفظ معتبر باشد درآن دو قول اند **اول** مراد عموم کفار
و این مذهب جمهور است **ثانی** یعنی خاص در یهود و این مذهب اکثر عدلیه منهم زمخشری است کما قال فی **الکشاف** و المراد به وصف حال الیهود فی عظم
ما اقدموا علیه من تکذیب رسول الله مع علمهم انه النبی الموعود و انهم من جملة الکثیر الذین لا یکادون الایمان یتاتی منهم کانهم خلقوا منهم انتهی **بحث**
ثامن اسم در لغة بمعنی نام و علامت بر شیء میباشد که بوجه آن ممتاز و شناخته میشود و از اشتقاق یعنی نوعی خود و از غیر جنسی و انواع **در ماخذ** آن اهل اشتقاق
دو قول وارند **نزد بصریین** همزه اسم وصل هست از سمی یسمو سموا بمعنی علو و علاو بلندی باشد **و** از اینجا گفته میشود سمت همته الی معالی الامور اذا
طلب العز و الشرف یعنی بلند شد همت او بسوی معالی امور وقتیکه طلب عزت و شرف کرد **و** دلیل بر آن تصغیرش سمی **و** جمع تکسیرش اسماء **و** بنا بر این ناقص الآخر
و زنش افع **و** همزه عوض لام او میباشد **پس** بنا بر این اسم بر مسمی علم گردیده **و نزد کوفیین** اصل اسم از وسم بمعنی نشان و علامت شناخت میباشد
و بسبب آن مسمی شناخته میشود کما قالوا ان اصله وسم لانه من الوسم و هو العلامة فحذفت الواو و هی فاء الکلمة و عوض عنها الهمزة **و** علی هذا وزنه
اعل **مجمعی** این را ضعیف شمرد تا چه اگر این صحیح می بود تصغیرش وسیم **و** جمعش اوسام میشد **پس** بنا بر این اسم و نشان و علامت بر شیء میباشد چنانچه
بواسطه کلمه نشان کرده میشود تا بآن نشان ممتاز و شناخته از دیگر شود و بتحاط مشتبه نگردد **طبرسی** نقل کرده که اسم چهار لغت اند اسم **و** اُسم **و** سِم **و** سُم
سوال لفظ اسم **آیا** عین مسمی هست **یا** غیر مسمی **جواب** درآن دو قول است و اراد **اول** مذهب ابو الحسن اشعری هست که اسم الله عین مسمی هست **و**
این ادعا خود بنفسه اوخلاف بدیهیات و بدیه و دانسته از آن بعضی اعراض مطلق و انکار بحث کردند **و** بعضی بتاویل قولش کوشیدند **ثانی** مختار اکثر اهل اسلام
است که هر اسم غیر مسمی هست زیرا که کل **اهل لغة** گفته اند انما جعل الاسم تنویها علی المعنی لان المعنی تحت الاسم **و التسمیة** غیر الاسم لان التسمیة
عبارة عن وضع اللفظ المعین لتعریف ذات الشیء **و الاسم** عبارة عن تلک الالفاظ المعینة فثبت ان الاسم غیر المسمی یعنی اسم بلند و بالا است و معنی
و معنی تحت اسم میباشد **و** تسمیه غیر اسم است زیرا که تسمیه عبارة است از وضع لفظ معین برای شناخت دادن ذات شیء **و** اسم عبارة است از آن لفظ معین
بر آن ذات و حقیقة آن شیء **پس** باین وضع ثابت شد که اسم غیر مسمی هست **و بعضی** گفته اند الاسم هو اللفظ الدال علی المسمی بالاستقلال المجرد
عن الزمان **فقد** یکون الاسم نفس المسمی کلفظ الاسم فانه بنفسه صالح من جملة المسمیات **و قد یکون** مغایرا للمسمی کسائر الاسماء کلفظ الماء

بحث هفتم جواب اشکال اگر گفته شود که خالق جاعل ایشان از ایمان ... بحث هشتم معنی اسم ... سوال لفظ اسم آیا عین مسمی هست یا

والجار و المجرور

والجار والخبر وغیرها لانها کلها دالة علی معناه المتغایر و علی بن عیسی رمانی فرموده الاسم کلمة تدل علی المعنی دلالة الاشارة و
الفعل کلمة تدل علی المعنی دلالة الافادة و الصفة کلمة ماخوذة للمذکور من اصل من الاصول لتجری علیه تابعة له یعنی اسم کلمه ایست که دلالت
میکند بر معنی که دال بالاشارة باشد و فعل کلمه ایست که دلالت میکند بر معنی که دال بر افاده باشد و اما صفت کلمه ایست ماخوذ برای معنی مذکور از اصلی
از اصول تا جاری شود بر او تابعیت برای متبوع خود **بحث تاسع** حسنی بضم اول و بالف مقصوره بوزن فعلی مونث افعل التفضیل چون کبری
و صغری بمعنی نیکتر و خوبتر ضد سوئی ماخوذ از حسن یحسن حسنا فهو حاسن و حسن و حسین و جمعش حسان و حسانون است بمعنی بهتر و خوب و
جمال و نیک ذات و محمود الصفات عام میباشد و از اینجا دو سبط رسول بحسن و حسین من الله موسوم گردیدند **در نهایة** از ابو هریره روایة کرده
که قال کنا عند رسول الله صلعم فی لیلة ظلماء حندس وعنده الحسن والحسین فسمع تولول فاطمة وهی تناديهما یا حسنان یا حسینان فقال النبی الحقا
بامکما پس ابن اثیر گفت غلبت احد الاسمین علی الآخر کما قالوا القمران والشمسان للشمس والقمر **تذکره** بدانکه در **کلیات** گفته الحسن
بالضم عبارة عن تناسب الاعضاء الجمیع علی محاسن علی غیر قیاس **و اکثر** ما یقال فی تعارف العامة فی المستحسن بالبصر **و اکثر** ما جاء فی
القرآن من الحسن فهو المستحسن من جهة البصیرة و کمال الحسن فی الشعر و الصباحة فی الوجه و الوضاءة فی البشرة و الجمال فی الانف و الملاحة
فی الفم و الحلاوة فی العینین و الظرف فی اللسان و الرشاقة فی القد و اللیاقة فی الشمایل حاصل آنکه حسن بضمه عبارة در انسان بل در حیوان هم
بالجمله از مناسبة اعضا جمعش بمحاسن بر غیر قیاس میاید **و اکثر** در عرف عامه در نیک منظر گفته میشود **و اکثر** آنچه در کتاب الله تعالی ذکر حسن آمده
او بر مستحسن از جهة بصیرة و معرفة وارد شده **و کمال حسن** در انسان از مرد و زن طلاق می شود او حسن مویش میباشد و صباحة در رویش
و ضیاء و روشنی و صفائی در جلدش و زینت و جمال در بینیش و نمکینی در لبهایش و شیرینی در چشمش و ظرافة در زبانش و رشاقة یعنی نازک
بدن و نیک اندام و نیک قد و حسن قامت و لیاقت در شمایل و سیر و شکل و قیام و قعود و رفتار میباشد **پس** از ابن ابو البقاء گفت والحسن هو
الکاین علی وجه یمیل الیه الطبع و تقبله النفس غیر ان ما یمیل المرء الیه طبعا یکون حسنا طبعا **و ما** یمیل الیه عقلا و شرعا هو کالایمان بالله والعدل والاحسان
و اصول العبادات و مقادیرها و هیئاتها یمیل الیه المرء الداعا الشرع ایاه الیه فهو حسن شرعا لا عقلا و لا طبعا **و قیل** الحسن ما لو فعله العالم به اختیارا
لم یستحق ذما علی فعله **و القبیح** ما لو فعله العالم به اختیارا لیستحق الذم علیه و مسئلة الحسن و القبح مشترکة بین العلوم الثلثة کلامیة من جهة
البحث عن افعال الباری انها هل تتصف بالحسن و هل تدخل القبایح تحت ارادته و هل تکون بخلقه و مشیته ام لا **و فقهیة** من حیث ان
جمیع محمولات المسایل الفقهیة الشرعیة یرجع الیهما و یثبتان بالامر والنهی **شعر** ان کلا من الحسن والقبح یطلق علی معان ثلثة **الاول** صفة
الکمال و صفة النقص کما یقال العلم حسن و الجهل قبیح **و الثانی** ملائمة الغرض و منافرته **و قد** یعبر عنهما بالمصلحة و المفسدة **و الثالث**
تعلق المدح و الذم عاجلا و الثواب آجلا فالحسن والقبح بالمعنیین الاولین ثبتا بالعقل اتفاقا **اما** بالمعنی فقد اختلفوا فیه الخ **بحث عاشر**
ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها **بدانکه** درما قبل این ذکر غفلت قلب متعلق کرد که موجب خلود نار ابدی باشد پس متصل بآن نقیض غفلة که تنبیه بذکر قلبی
و لسانی باشد اینجا ایراد فرموده تا موجب خلود جنت ابدی بشود و لان القلب اذا غفل عن ذکر الله و اقبل علی الدنیا و شهواتها وقع فی باب الحرص و زمهریر
الحرمان فلا یزال ینتقل من رغبة الی رغبة و من طلب الی طلب و من ظلمة الی ظلمة فاذا انفتح علی قلبه باب ذکر الله و معرفة الله تخلص عن نیران الآفا
ت و عن حسرات الخسارات و استشعر بمعرفته ابواب البرکات و الخیرات مفتوحة من رب الارض والسماوات یعنی قلب هر گاه متذکر بذکر الله
نمیشود و غافل از خالق بالکلیه میگردد و رو می آورد بدنیا و بامور شهوانیات آن میافتد پس در حرص دنیا و تحصیل آن و در زمهریر محرومی واقع میشود پس همیشه از والی
از رغبتی بسوی رغبتی دیگر و از طلبی بطلب دیگر و از تاریکی بتاریکی دیگر تیره تر منتقل میشود **و** بذکر و یاد آوری خالق ابواب معرفة الله در قلبش مفتوح می شوند
و خلاصی از نیران حرص و آفات طمع و از حسرات خسران خلاصی یافته بحصول معرفة متشعر می یابد که ابواب برکات و خیرات از پروردگار زمین و آسمانها مفتوح
میباشند و برای هر مرضی دوائی خالق آفریده پس دواء مرض غفلة ذکر الله باسماء حسنی میباشد **لهذا** امر در اینجا به هر حال بیاد آوری خود بذکر اسماء حسنی خود فرمود
و این کمال مهربانی نسبت به بندگان میباشد **بحث حادی عشر** **در معالم** از سبب نزول این نحوی نقل کرده قال ذلک ان رجلا دعی
الله فی صلاته و دعی الرحمن فقال بعض مشرکی مکة ان محمدا و اصحابه یزعمون انهم یعبدون ربا واحدا فما بال هذا یدعو اثنین فانزل الله فی جوا

در تحقیق معنی و تعریف حسن گویند و وجه تسمیه حسنین ع

در بیان سبب نزول

در وجه اسماء الله الحسنی

وللّٰه الاسماء الحسنىٰ فادعوه بها یعنی شخصی از اہل اسلام یاد کرد و خواند خدا را در نماز خود بلفظ اللّٰه و بالرحمٰن پس بعض مشرکین گفتند که محمد و اصحاب او
گمان خود عبادة میکنند خدای واحد را پس چه شد این مرد را که میخواند و عبادة میکند اللّٰه و رحمان دو خدا را پس این آیه ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها
در جواب رد او نازل شد یعنی خدا معبود واحد است ولکن او تعالی اسمای نیکو متعدد دارد پس بهر اسمی از ان اسمای مخصوصه مر او را یاد میکنند از نامجازو ما ذون بها
بحث ثانی عشر ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها **بدانکه** این آیه ولله الاسماء الحسنی در چهار سوره قرآن است **یکی** در این سوره اعراف **دوم**
در سوره بنی اسرائیل قل ادعوا اللّٰه او ادعوا الرحمٰن ایًّا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی **سوم** در اول طٰه اللّٰه لا الٰه الا هو له الاسماء الحسنی **چهارم** در آخر
سوره حشر هو اللّٰه الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی است **بدانکه** در ولله لام تخصیصی است پس معنیش آنکه مخصوص و محصور برای خدا اسمائی نیک معانی
متضمن اوصاف کمالیه و جمالیه و جلالیه اند بهر یکی ازان اسماء خالق را بخوانید و یاد کنید و حسنی مونث احسن افعل التفضیل است پس بجهة احسن معنی هر اسم هم احسن میشود
وآن یا متضمن وصف کمال و جمال **یا** بنعت جلال بالنسبة تعالی می باشد و این محصور در دو نوع است **احدهما** عدم افتقاره تعالی الی غیره لکماله تعالی **ثانیهما** افتقار
غیره من کل ما سواه لنقصانه الی اللّٰه تعالی **پس** هر اسمیکه دال بر احد النعتین باشد او داخل در الاسماء الحسنی میباشد **و بقولی** مراد از اسماء حسنی آن اسمی هست که یا
متضمن معنی کمال تعلیه ذات واجب تعالی **یا** متضمن معنی تنزیه تعالی از نقص و قبح باشد **و در مجمع** نقل کرده وقیل المراد بالحسنی ما مثلت الیه النفوس من ذکر
العفو والتوبة والرحمة والنعمة دون السخط والنقمة **یعنی** بقولی مراد از حسنی اسمی هست که نفوس مردم بسوی او مائل و راغب شوند از ذکر عفو و توبه و رحمة عامه
سوای غضب و سخط و نقمه **واوّل** مشهور و منصور بنصوص است **بحث ثالث عشر** بعض اعظم اصحاب ما امامیه فرموده و تفسیر این اسماء حسنی هی احسن الاسماء
لانها تتضمن معانی حسنة بعضها تدل علی عین ذاته اجمالاً **و** بعضها تدل علی وصف ذاته **و** بعضها تدل علی صفات فعله **و** بعضها تدل علی تقدیسه
وتنزیهه عن النقص والقبح **واما الاولی** فمن المضمرات لفظ **هو** فانه تدل علی عین ذاته اجمالاً بغیر اعتبار خارج **ومن المظهرات** هو اسم
الجلالة لفظ **اللّٰه** فقط ومعناه ذات واجبة دائمة قائمة لذاتها بغیر علة ولا سبب ولا اعتماد ظاهراً و باطناً **مجردة** عن النقائص والجسمانیات
ولوازمها **جامعة** لجمیع صفات الکمالیة والجمالیة والجلالیة بلا اکتساب لاجلها تصیر **مستحقة** للالهیة والعبادة ابداً لا غیرها **وجمهور
المحققین** قد قطعوا علی انهما الاسمان الاعظمان من کل اسماء اللّٰه تعالی خاصة لا غیرهما لان ما یدل علی عین الذات فهو اعلی و اشرف مما یدل
علی بعض اوصافها **و** لان لفظ الاله یقع علی الکل موصوفاً و معلوم ان الموصوف هو الاصل المتبوع **و** الاصل المتبوع هو الاعظم الاعلی من
الصفة التابعة للموصوف **و** لان لفظ اللّٰه قدیماً وحدیثاً علم علی ذات اللّٰه تعالی ولا یسمّی به احدٌ ابداً **ویقال** ان لفظ هو اعلی و اشرف من لفظ
اللّٰه لان هو تشیر الی عین حقیقة الذات الواجبة المجردة بغیر اعتبار **حاصل** معنی آنکه اسماء حسنی ای احسن الاسماء اند زیرا که متضمن معانی حسنه اند پس
بعض اینها دلالة بر عین حقیقة اجمالاً میکنند **و** بعض اینها دلالة دارند بر صفت ذات **و** بعضی دلالة دارند بر صفات فعل **و** بعض دلالة میکنند بر تنزیه و تمجید و
تقدیس ذات از نقص و قبح آن **اما اسمای که** خاص دلالة میکنند بر عین حقیقت ذات بلا اعتبارات پس او از مضمرات کلمه **هو** خاص است فقط
واما از مظهرات او خاص اسم جلاله لفظ **اللّٰه** از کل اسماء تعالی میباشد **و** معنی لفظ اللّٰه عبارتست از ذات واجب الوجود که دایم و قایم بذات خود بغیر علة
و بغیر سبب و بلا اعتماد بر چیزی ظاهراً و باطناً **مجرد** از نقصانها و از جسمانیات و لوازم اینها **جامع** جمیع صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه بیک حال بلا اکتساب و بلا
تحصیل میباشد **لهذا** همین ذات خاص مستحق الهیت و عبادة ابداً میباشد نه غیر این ذات **و** جمهور **محققین** از متکلمین به علم الیقین قطع کرده
که همین دو اسم فقط دو اسم اعظم و اعلی از کل اسماء الٰهی اند نه غیر اینها بچند دلیل **اول** هر اسمیکه دلالة بر عین ذات مسمّی بکند او اعلی و اشرف از همه آن اسماء است
که دلالة بر بعض اوصاف ذات نماید **ثانی** لفظ اللّٰه همیشه موصوف واقع میشود **و** معلوم است که موصوف اصل متبوع **و** صفة تابع متبوع میباشد **و**
موصوف اصل متبوع بالضرورة اعظم و اعلی و اشرف از صفة تابع میباشد **ثالث** لفظ اللّٰه اسم علم خاص بر ذات تعالی قدیماً و حدیثاً و باین اسم جلالة احدی
موسوم نگردیده **و** یا لفظ هو یا لفظ اللّٰه هر دو متساوی در شرف اند یا استفادة دران دو وجه اند **اوجهما** بقولی هو شرف زیاده از لفظ جلاله دارد هر چند
هر دو اسم اعظم باشند **واما الثانیه** من صفات ذاته تعالی فهی کواجب الوجود والعالم والقادر والحی **فهذه** الاربعة من اصل صفات ذاته تعالی فکل ما سواها
من الصفات فهی ترجع الی هذه الاربعة یعنی قسم ثانیه از صفات ذاته است چون وجوب وجود و عالم و قادر و حی **و** این چهار صفة از اصل صفات ذاته تعالی اند و بغیر این صفات اخر را
مرجع همین چهار صفت اند چون خالق و رازق و محیی و ممیت و امثال اینها **واما الثالثه** من صفات التمجید والتقدیس کالقدوس والغنی والواحد **تبصره**

یقول بعضے دیگر بدانکه اسماء بالنسبة الی ذاته المقدسة بر سه قسم است **قسم اول** آنچه اطلاقش بر تعالی ممتنع باشد و آن هر اسمیست که دلالت کند بر معنی که عقل آنرا محال بالنسبة ذات منزه تعالی میداند چون اسماء دالّه بر جسمانیت و لوازم و اجزاء آن **و** آنچه مشتمل نقص و تنقیص و حاجت و انفعال باشد **قسم ثانی** آنچه عقلاً اطلاق آن جایز غیر محال و لا ممنوع بر ذات مقدسه تعالی و وارد در کتاب الله و سنت رسول الله و سنت ائمه اطهار از عترت آن حضرت صلعم ثابت باشد **پس** ذکر تعالی بآن اسماء و صفات جایز بل واجب است امتثالاً للامر الشرعی و کیفیت اطلاق آن بحسب احوال و اوقات و تعبدات **اما وجوباً او ندباً قسم ثالث** آنچه اطلاقه علیه تعالی و لکن با جازة اطلاق آن در کتاب الله و سنت شریفه رسول الله صلعم وارد نشده باشد چون اطلاق لفظ **جوهر** چه از احد وجوه معانی آن کون الشیء قائماً بذاته غیر مفتقر الی غیره است **و** این معنی هر چند ثابت بالنسبة تعالی هست و عقل مانع از اطلاق نیست لکنه لیس من الادب فیمکن ان لا یناسبه من جهة اخری لا نعلمها چه عقل مطلع نیست بر کافه ما یمکن ان یکون معلوماً فان کثیراً من الاشیاء لا نعلمها اجمالاً و لا تفصیلاً **و** اذا جاز عدم المناسبة **و** ضرورتی هم داعی بسوی نسبت آن نباشد **پس** واجب شد اجتناب امتناع اطلاق آن و امثال آن چون **یا عارف یا طبیب یا عاقل یا واقف** و غیر ذلک از جمیع آنچه نص صحیح شرعی در اطلاق آن وارد نشده **و همین** است معنی قول علماء ان اسمائه تعالی توقیفیة یعنی اطلاق اسماء بر ذات تعالی موقوف است بر نص و اذن و اجازه شرعی **بدانکه** جمیع اسماء تعالی خالی ازین نیست **یا** دلالة بر ذات بغیر اعتبارے میکند فقط **یا** دلالة میکند با عتباری **پس** آن امر **یا** اضافی ذهنی فقط باشد **یا** سلبی فقط **یا** اضافی و سلبی معاً **پس** این چهار قسم گردید **فالاول** ما یدل علی الذات فقط و هو من المضمرات **هو** فقط کما ورد فی الدعوات یا هو یا من لا یعلم ما هو الا هو **و من المظهرات** هو لفظ الله فانه هو اسم للذات الموصوفة بجمیع الکمالات الربانیة المنفردة بالوجود الحقیقی فان کل موجود سواه غیر مستحق للوجود بذاته بل انما استفاد من الغیر **و یقرب** من هذا الاسم لفظ الحق **و ایضاً** لفظ الثابت اذا ارید بهما الذات من حیث هی واجبة الوجود فان الحق یراد به دایم الثبوت و البقاء **و** الواجب ثابت دایماً غیر قابل للعدم و الفناء فهو حق بل هو احق من کل حق **یعنی قسم اول** آنچه دلالة بر حقیقة عین بلا اعتبارات خارجه میکند از مضمرات فقط لفظ **هو** میباشد چنانچه در اکثر ادعیه صحیحه یا هو الخ وارد شده **و** از مظهرات فقط اسم الله میباشد چه او اسم ذات موصوفه تعالی بجمیع کمالات ربانیه منفرده بوجود حقیقی میباشد چنانچه همین جا ذکر شد بوجود حقیقی او هر موجودی وجود یافته و موجود میباشد **پس** هر موجودی سوا الله تعالی غیر مستحق برائے وجود خود بذاته است بلکه وجود هر موجود مستفاد از وجود غیر است و آن غیر واجب الوجود لذاته خالق سبحانه خاص است **و** قریب باین معنی لفظ ثابت **و** لفظ حق است وقتیکه مراد با آن ذات واجب الوجود گرفته شود چه معنی و مراد از لفظ حق شئے دایم الثبوت و البقاء بذاته بیک حال بغیر تغیر و لا انفعال است **و** واجب ثابت دایم البقاء غیر قابل للعدم و ممتنع الفناء و الزوال علی کل الاحوال میباشد **پس** او در اصل حق بل و حق از هر حق است **پس** همین ذات موجوده حقه را حیوة دائمه صفت عینیه ذاتیه بجهت عدم فناء و لا زوال و لا تغیر و لا انفعال واجب و لازم میباشد چون جماد لا یشعر و لا یدرک **و القسم الثانی** ما یدل علی الذات مع الاضافة **کالقادر** فانه بالاضافة الی المقدور و تعلقت به القدرة بالتاثیر **و العالم** فانه ایضاً للذات باعتبار انکشاف الاشیاء علیها **و الخالق** فانه اسم للذات باعتبار تقدیر الاشیاء **و البارئ** فانه اسم للذات باعتبار اختراعها و ایجادها **و المصور** باعتبار انه مرتب صور المخترعات احسن ترتیب **و الکریم** فانه اسم للذات باعتبار اعطاء السئولات **و العفو** عن السیئات **و العلی** اسم للذات باعتبار انه فوق سائر الذوات **و العظیم** فانه اسم للذات باعتبار تجاوزها حد الادراکات الحسیة و العقلیة **و الاول** باعتبار سبقه علی جمیع الموجودات **و الآخر** باعتبار بقائه بعد فناء سائر الموجودات و صیرورة الموجودات فی الایجاب الیه تعالی **و الظاهر** هو اسم للذات باعتبار دلالة العقل علی وجودها دلالة بیّنة **و الباطن** فانه اسم بالاضافة الی عدم ادراک الحس و الوهم و الخیال لانه عن الوصال الیه متعال **یعنی قسم ثانی** آنچه دلالة بر ذات مع الاضافة میکند چون لفظ **قادر** چه او صفة ذات بالاضافة بسوی مقدور میباشد و تاثیر قدرة با و وارد **و عالم** ایضاً صفت ذات است باعتبار انکشاف حقایق و احوال ظاهر و باطن جمیع اشیاء معلومات از موجودات علی ما هی علیه **و خالق** هر چند اسم ذات است و لکن باعتبار تقدیر اشیاء صفة فعل است **و باری** ایضاً اسم ذات است باعتبار اختراع اشیاء بلا سبق مماثل و مثال صفة فعل است **و مصور** باعتبار ترتیب صور مخترعه باحسن ترتیب و تنظیم صفة فعل است **و کریم** باعتبار اعطاء مسئولات صفة فعل است **و عفو** باعتبار ترک مواخذه از سیئات مجرمین صفة ذاتیه است **و علی** اسم ذات باعتبار اینکه و الاتر فوق همه ذوات موجودات است **و عظیم** اسم ذات باعتبار تجاوز حدود ادراکات حسیه و عقلیه است **و اول** باعتبار وجود تعالی سابق بر جمیع موجودات میباشد **و آخر** باعتبار بقاء تعالی بعد فناء کل موجودات **و** گردیدن نهایت کل موجودات در ایجاد و

لاهوری ۱۲ السید علی حائری

خود بسوی او تو **وظاهر** او هم اسم ذات است باعتبار دلالة عقل بر وجوب وجود ذات موجد تعالی بدلالة بینه یعنی وجود سبحانه بحسب دلایل عقلیه و ادراک و احساس
اشیا موجودات عالم دلالة بینه قاطعه هر یکی می باشد بر ظهور خالقیت و الهیت سبحانه **و باطن** یعنی وجود واقعی است باعتبار عدم ادراک عقل و فهم و بصر و حس
و خیال حقیقت ذات و ماهیت آن چه ذات مجرده ذو الجلال از احساس و ادراک عقول و وصول حواس و افهام الی ساحة کبریائه علی الدوام محال و متعال است
و هکذا دیگر اسماء صفات اند هر چند هر اسمی و صفتی معانی عدیده آخری دارند بلحاظ بسط تفسیر باینوجه واحد برای بعض اینصفات اکتفا شده اگر زندگی وفا
کرد انشاء الله القدیر شرحی کبیر و بسیط در تفسیر این آیه مع وجوه معانی اسماء حسنی الهی خواهیم نوشت **و اگر** تفصیل تفصیل زاید بخواهی **بمنهاج** حلیمی **و شرح**
اسماء الحسنی غزالی **و لوامع البینات** فی تفسیر الاسماء و الصفات متضمن دقایق دقیقه و حقایق حقیقه **فخر رازی** که در دنیا تا اینوقت مثل این کتاب
تالیف نشده **و شرح جوشن کبیر** شیخ هادی سبزواری **و شرح الاسماء** شیخنا المقداد را ملاحظه کن **والقسم الثالث** ما یدل علی الذات
باعتبار سلب الغیر عنه کالواحد الاحد باعتبار سلب المثل و الضد و الند و الحد و عدم النظیر و الشبیه و الشریک له **والفرد والوتر** باعتبار سلب
القسمة و البعضیة و الترکیب عقلا و حسا **و** عدم قابلیة ذاته المجردة بذلک **والغنی** باعتبار سلب الحاجة له الی غیره ابدا **والقدیم الازلی**
باعتبار سلب العدم اولا و بدایة **والدائم الابدی** باعتبار سلب العدم عنه آخرا و نهایة **والسلام** باعتبار کمال سلامة الذات و سلب العیوب
والنقایص منه **والقدوس والسبوح** باعتبار تنزه ذاته المقدسة عن جمیع انواع القبایح و عن الانداد من الصاحبة و الوالد و الاولاد و الاضداد
حقیقة او حکما و غیره ذلک مما یخطر فی الفواد **قسم ثالث** آنچه دال بر ذات متعال باعتبار سلب اغیار بیاشد چون **واحد احد** باعتبار سلب ند
و ضد و عدد و حد و نظیر و شبیه و شریک مر تو را نباشد **و فرد و وتر** باعتبار سلب قسمة و بعضیة و ترکیب عقلا و حسا **و** عدم قابلیت تقسیم ذات مجرده در هر حال
بباشد **و غنی** باعتبار سلب حاجة از تو الی غیره ابدا است **و قدیم ازلی** باعتبار سلب العدم اولا و بدایة یعنی در اولیت ابتداء ندارد **دائم ابدی**
باعتبار سلب عدم در نهایة و آخر یعنی در اولیت ابتدار **و** در آخر نهایت ندارد **و سلام** باعتبار کمال سلامتی ذات از نقصان و سلب عیوب و قبایح **و**
قدوس و سبوح باعتبار مبرا و منزه بودن ذات واجب تعالی از جمیع انواع قبایح **و** از وجود انداد از زوجه **و** از والد **و** اولاد **و** ایلاد حقیقة و حکما
و غیر آنچه در خواطر خطور کند و بعد و بگذرد **والقسم الرابع** ما یدل باعتبار السلب الاضافة معا کالحی فانه المدرک الفعال الذی لا یلحقه الموت و الفوت **و**
الواسع باعتبار سعة علمه و معلومه و عدم فوت شیء منه **والعزیز** هو الذی لا یدرکه الابصار و لا یلحقه العلة **والرحمن الرحیم** فان الرحمن اسم للذات
و الرحیم هو صفته باعتبار شمول نعمته رحمته العامة لکافة الخلقة **و** شمول رحمته الخاصة لخواص خلقه فی الآخرة غیر ذلک یعنی **قسم رابع** صفتی است که دال
باعتبار سلب حالتی **و** اضافة حالتی باشد چون **حی** پس یعنی مدرک فعالی است که ملحق نمیشود با و نابودی بموت و فوت یعنی بقاء وجود او مع الادراک اضافی **و**
سلب موت و فوت از زوال الابد سلبی است **و واسع** باعتبار وسعت علم و معلوم کل مملوکات او و عدم فوت و سلب شیء از علم او **و عزیز** باعتبار اینکه او را علو و رفعت
است **و** ذلت درک او نمیکند **و** علت با و ملحق نمیشود و زوال عزة ندارد **و رحمن الرحیم** رحمن اسم ذات **و** رحیم صفة او باعتبار نعمة وجود و تدبیر بهر فرد و جزء
کل عالم در دنیا عموما جاری و جاری و شامل **و** در آخرة بخواص خلق جمیع انواع خیرات بعد ایصال آن غیر زایل است **و هکذا** دیگر اسماء صفات اند **اشکال**
هرگاه لفظ هو **و** لفظ الله دو اسم اعظم و اعلی از جمیع اسماء الله اند **پس** قرائت و اثر اجابة فوری و احضار اشیاء مطلوبه من الله جرا نباشد است ناشی و حاصل دفعة
و فورا نمیشود **پس** باین واضح و ثابت شد که این هر دو اسم هم چون اسماء آخر الهی غیر اسم اعظم غیر واجب الاجابة اند **و** اسم اعظم غیر اینهر دو اسم بباشد **پس**
آن اسم اعظم را چرا خالق مخفی نهاد **و** آن کدام اسم بکدام حروف بباشد **و** آیا بهمین حروف تهجی از الف تا یا است **یا** از غیر این حروف است **جواب**
اول در این شکی نیست که اینهر دو اسم از اجله اسماء مقدسه الهیه خاص و ال بر معنی ذات بغیر اعتبارات خارجه بباشند **اما** آن اسم اعظمیکه واجب الاجابة فی الفور
هر دعا و واجب الحصول هر مطلوب است **و** قابلیت اطلاع و اعلام و تعلیم آن احدی از امم سلف و خلف نداشت و نمیدارد و غیر از مطهرین انبیاء الله و خلفائهم المعصومین
المنصوصین من الله زیرا که عطاء این اسم اعظم خاص با نبیاء و خلفاء معصومین منصوصین ایشان برای اظهار معاجز خارق العادات بشر نباشد تا بوجود اعطاء آن
امتیاز و فرق بین حق و الباطل من جانب الله در خلق ثابت و واضح باشد **اما جواب ثانی** پس در تعیین اسم اعظم الهی علماء راست خلاف کردند که او
کدام است در **جمعی** او یا حی یا قیوم **و در روایتی** یا ذا الجلال و الاکرام **در جمعی** یا الله یا حی یا قیوم الذی لا یموت یا حی یا دیموم الذی لا یفوت
و در روایتی یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت **و بعضی** گفتند چنانچه طبرسی هم نقل کرده بلسان عبرانی **آهیا و شراهیا** ترجمه یا قیوم است

ببین اهیا و شراهیا

تنبیه اهیّاً وشراهیّاً آیا سریانی یا عبرانی است یا یونانی یا بکسر همزه است یا بفتح آن همدان سه وجه **اند در قاموس** گفته بفتح غلط و بکسر صحیح است

کما قال **واهیّا** بکسر الهمزة **شراهیّا** بفتح الهمزة والشین **یونانیة** ای الازلی الذی لم یزل **و لیس هذا** موضعه لان الناس یغلطون فیقولون **اهیّا شراهیّا**

وهو خطاء علی ما زعم اخبار اهل الیهود انتهی کلامه **و نزد اکثر** اهل ظاهر حدیث **و در ترجمه قاموس** از ازهری نقل میکنند که **ابو حاتم** میگوید که

باهیّا اصل و بسر یانیه **یا شراهیّا** است یعنی روحی ازلی و **شیخ زین العابدین** در اینجا فرموده و در هیچ کدام تمام کیفیت کلمه بحسب ضمه و فتحه و کسره

و تشدید و تنوین منقول معلوم و واضح نشده آن اسم اعظم الهی که بحسب اکثر روایات هفتاد و سه حرف غیر مرتبه ولا مرکبه میباشد بهر پیغمبری بعضی بعضی حروف آن داده

شده و هفتاد و دو حرف آن بخاتم الانبیا محمد بن عبد الله علیه و آله السلم عطا شده **و** حرف واحد آن خالق اشیاء برای نفس خود مخصوص نموده و با حدی از ملک

و پیغمبر اطلاع آن نداد **پس** آن هفتاد و دو حرف کلا نزد اثنا عشر ائمه اطهار از اهل بیت نبوة میباشد **لهذا** بسبب آن خوارق العادات از همه ایشان ظاهر

می شد کما روی **فی اصول الکافی** عن ابی الحسن العسکری قال النوفلی سمعته یقول اسم الله الاعظم ثلثة و سبعون حرفا کان عند آصف بن برخیا حرف

فتکلم به فانخرقت له الارض فیما بینه و بین سبأ فتناول عرش بلقیس حتی صیره الی سلیمان ثم انبسطت الارض فی اقل من طرفة عین و عندنا منه اثنان

و سبعون حرفا و حرف عند الله استاثر به فی علم الغیب **ایضا فی الکافی** عن جابر عن ابی جعفر قال ان اسم الله الاعظم علی ثلثة و سبعین حرفا **و** انما

کان عند آصف منها حرف واحد فتکلم به فخسف بالارض ما بینه و بین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده **ثم** عادت الارض کما کانت اسرع من طرفة

العین **و** نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا **و** حرف عند الله استاثر به فی علم الغیب عنده **و فیه** ایضا عن ابی عبد الله الصادق

ان عیسی بن مریم اعطی حرفین کان یعمل بهما **و** اعطی موسی اربعة احرف **و** اعطی ابراهیم ثمانیة احرف **و** اعطی نوح خمسة عشر حرفا **و** اعطی آدم

خمسة و عشرین حرفا **و** ان الله تعالی جمع ذلک کله لمحمد **و** ان اسم الله الاعظم ثلثة و سبعون حرفا اعطی محمدا اثنین و سبعین حرفا **و** حجب عنه

حرف واحد **حاصل** همه این حدیث ائمه اطهار علیهم السلم آنکه اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است از آن یک حرف باصف وصی سلیمان داده بود تا بوجود آن

از مسافت عظیمه کثیره عرش بلقیس را زمین دریده بکمتر از چشم زدن نزد سلیمان رسانید **و** بعیسی دو حرف **و** بموسی چار حرف **و** بابراهیم هشت حرف **و**

بنوح پانزده حرف **و** بآدم بیست و پنج حرف **و** بمحمد هفتاد و دو حرف از آن اسم اعظم داده شده **و** یک حرف آن مختص خود خالق گردانید **و بعضی** در تاویل

این حروف فرموده اند که از این هفتاد و سه حرف مراد هفتاد و سه اسم الهی اند نه حروف چه هیچ اسمی زیاده از شش حرف مرکب نمیباشد **تنبیه** از این اخبار صحاح

معتبر بن عقل واضح و ثابت شد دو چیز **احدهما** آنکه اسم اعظم غیر این اسماء حسنی است بغیر حروف مرتبه و مرکبه **و** هر حرفی از آن جدا جدا تاثیری عظیم دارد

ثانیهما بعض بعض حروف آن خاص انبیاء اولو العزم و بعضی اوصیاء و صفیای ایشان بود **و اما** هفتاد و دو حرف آن بختم انبیاء و بعد او مختص بائمه اطهار

علیهم السلم میباشد **اما جواب ثالث** از این احادیث واضح که آن اسم هفتاد و سه حرف میباشد **پس** در این دو احتمال اند **احدهما** که حروف

آن غیر این حروف تهجی است چه این حروف تهجی هفتاد و سه حرف نیست **ثانیهما** بعضی احتمال داده که حرف تهجی آن از سریانی و عبرانی و عربی خواهند بود

ولکن غیر انبیاء و خلفاء نقد علم آن حروف را عینا و ترتیب و ترکیب آن نمیدانند لهذا تا ثیراتها بروز نمیکند **و** خاص و عام روایت کرده اند که امیر المؤمنین

ندا میکرد بخدا یا **کهیعص و یا** حمعسق چنانچه در بدایة این سوره اعراف از کشاف **و** بیضاوی مذکور گردید **و در خبر** مروی است از حضرت صادق

است ان الله تعالی خلق اسما بالحروف غیر منصوت الی ان قال فجعله کلمة تامة علی اربعة اجزاء معا لیس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلثة اسماء

کانها الله العلی العظیم **و** الله الرحمن الرحیم لفاقة الخلق و حاجتهم الیها و حجب واحدا **و هو** الاسم الاعظم المخزون المکنون **و** سخر لکل اسم من هذه

الاسماء اربعة ارکان فذلک اثنی عشر رکنا **ثم** خلق لکل رکن ثلثین اسما فعلا منسوبا الیها کانه علی بدایته فهو الرحمن الرحیم الخ **و بعض**

شارحین این حدیث فرموده اند لا یخفی ان هذا الحدیث من اسرارهم علیهم السلام لا یعقلها الا العالمون **و ما** شرح این حدیث ببسط بجای دیگر میکنیم

ان شاء الله **سوال** چرا این اسم اعظم را مخفی و مستور نهاده از کل امم غیر انبیاء و ائمه علیهم السلم **جواب** مقتضی حکمت اخفاء این اسم از کل عوام مردم بود چنانچه لیلة

القدر را مستور نهاده زیرا که علم و معرفت آن شب **و** اسم اعظم موجب فسادات عظیمه می شد و خرابیهای کثیره در عالم و آدم هر وقت بوقوع میآید **پس** آنچه موجب

فسادات و خرابیهای کثیره می شد بر حکیم مدبر عالم الغیوب والقلوب انسداد آن لازم بود لهذا عینیت اینها مبهم و مستور گذاشت **اشکال** در اکثر ادعیه اشاره

بیاد قسم مرویست که در این دعا اسم اعظم است **پس** از این واضح شد که اسم اعظم همین حروف تهجی مرتب و مرکب در این بود و نه اسم الهی داخل میباشد **و** اگر آن صحیح است

پس چرا تاثیر اجابة سریعه آن بظهور نمی‌آید **و** بذکر آن اسم تاخیر اجابت جایز نمی‌باشد **جواب** نزد ما آنکه لفظ هو **و** لفظ جلالة الله از اعظم اسماء حسنی باعتبار دلالة خاصه بر مسمی ذات بغیر اعتبار وصف است **پس** بنا بر این اشکال ساقط است چه اجابة دعا بفور یا بتاخیر بحسب مقتضای مصلحة و مشیت علیم و حکیم مدبر اله المی باشد **مانند** آنانکه اسم اعظم بحروف آخر که بذکر آن احیاء اموات و اعاده فوات و اجابة همه دعوات بفور می شود اعطاء آن مخصوص بمعصومین انبیاء و مطهرین خلفاء ایشان است **و** قرة عینی مولوی **سید علی حایری** در چهار جلد کبیر کتابی **غایت المقصود** نام نوشته در مجلد اول آن بتفصیل تحقیق جزئیات اسم اعظم نموده ثم الله اعلم **بحث رابع عشر** در تعدید و تحدید این اسماء الحسنی باتفاق خاصه و عامه نود و نه اسم اند **رواه** انه قال

رسول الله ان لله تسعة و تسعین اسما من حفظها دخل الجنة **و** الله وتر یحب الوتر **رواه مسلم** حضرت رضا ع باسناد آباء خود از حضرت رسول روایة کرده لله تعالی تسعة و تسعون اسما من دعی الله بها استجاب **و** من احصیها دخل الجنة **رواه** صدوق المحدثین فی کتاب التوحید **و** بمعنی احصاها در بخاری **و** در ترمذی ولکن بخاری احصاها احفظها روایة کرده **و** در مجمع **و** لباب از **مسلم** آورده لله تسعة و تسعون اسما مائة الا واحدا لا یحفظها احد الا دخل الجنة وهو وتر یحب الوتر حاصل همه آنکه بتحقیق برای خدا یک کم صد نام یعنی نود و نه نام است هر که آنها را بشمار و حفظ آنها مع معانی آنها کند دعایش مجاب و داخل و مستحق جنت میشود **و** خالق در ذات خود فرد و احد و وتر تنها است دوست میدارد فرد و وتر را **سوال** آیا مراد از ان لله تسعة و تسعین اسما حصر عدد اسماء مراد است که خاص همین اسماء حسنی نود و نه اند یا مراد حصر نیست **جواب** متکلمین **و** مفسرین **و** محدثین درین دو قول دارند **احدهما** مراد حصر اسماء است بجهة لام تخصیص در لله **و** همین قول فخر رازی و بتبعه او ست **ثانیهما** مذهب جمعی دیگر منهم **نووی** اند قال و لیس معناه انه لیس اسماء غیر هذه التسعة و التسعین **و انما** المقصود من هذا الحدیث التسعة و التسعین اسما الاخبار عن دخول الجنة باحصائها لا الاخبار بحصر الاسماء **و لهذا** جاء فی حدیث آخر اسئلک بکل اسم سمیت به نفسک و استاثرت فی علم الغیب عندک یعنی معنیش این است که غیر این نود و نه اسم دیگر ندارد **و ابو بکر عربی مالکی** گفته برای خالق هزار اسم است **و ابن العربی** گفته بلکه قول بهزار قلیل است **و در حفظها** هم خلاف کرده‌اند نزد **محققین** مراد آن احصاء حفظ اسماء بدل است چنانچه در خبر دیگر لفظ حفظها آمده **و** همین قول بخاری است نه محض شمردن اسماء **و بقولی** مراد از احصاء تعدید و شمردن آنها در دعا است **و بقولی** تعدید اسماء در دعا مع حفظ معنی مسمی از اسماء و تفکر در اسماء و اعتقاد بآنها موجب اجابة و دخول جنت میباشد **و اما** در معنی و الله وتر یحب الوتر شارحین فرموده‌اند معناه نعم فی ذاته انه فرد واحد لا شریک له و لا نظیر فهذا الا اسماء باعتبار العدد و تر لاجل یحب الوتر چونکه او متفرد و متوحد در ذات خود است این نود و نه اسماء هم در شمار در عدد وتر آمده جفت نه لهذا تعدید اسماء و وتر را محبوب دارد **و بعضی** فرموده‌اند و فیه تفضیل الوتر فی الاعمال لان اکثر الطاعات وتر **اشکال** ابو القاسم قشیری گفته هرگاه خدا نود و نه اسم دارد پس باید که هر اسم عین مسمی باشد و الا لازم میآید که همه این اسماء غیر الله مع الله میباشند **جواب** او فخر رازی داده دلت هذه الایة ان الاسم غیر المسمی لانها تدل علی ان اسماء الله کثیرة لان لفظ الاسماء لفظ الجمع **و هو** یفید الثلثة فما فوقها فثبت ان اسماء الله کثیرة و لا شک ان الله واحد فلزم القطع بان الاسم غیر المسمی **و ایضا** قال قوله تع و لله الاسماء الحسنی یقتضی اضافة الاسماء الی الله تع **و** اضافة الشیء الی نفسه محال فثبت مغایرة الاسم عن المسمی یعنی این آیة دلالة دارد که بتحقیق اسم غیر مسمی است زیرا که دلالة دارد که اسماء الله کثیر اند **و** لفظ اسماء صیغه جمع است **و** اقل جمع بر کمتر از سه نمیباشد بل مافوق سه میباشند پس بنا بر این ثابت شد که اسماء الله کثیر اند و شکی نیست که خدا ذات واحد است **پس** قطعا ثابت شد باین جهة که هر اسم غیر مسمی است **و ما میگوئیم** که اسم عین مسمی نمیباشد بل هر اسم دال بر مسمی میباشد و دال و دلالة و مدلول علیه مستلزم مغایرة بالضرورة در بین دارند **و رازی ایضا** فرموده قول تع و لله الاسماء الحسنی است این مقتضی اضافة اسماء الی الله است **و** اگر اسم و مسمی در اصل واحد میباشد باین لازم میاید اضافة شی الی نفسه **و** اضافة شی الی نفسه محال و اجب البطلان است **پس** مغایرت اسم از مسمی ثابت شد **و** همین مضمون از هشام بن حکم از قرآن ناطق حضرت صادق است **فی اصول الکافی** فقال ع فی جواب هشام الله مشتق من اله و اله یقتضی مالوها **و الاسم** غیر المسمی فمن عبد الاسم دون المعنی فقد کفر و لم یعبد شیئا **و** من عبد الاسم و المعنی فقد اشرک و عبد اثنین **و** من عبد المعنی دون الاسم فذلک التوحید **و** قال هشام زدنی فقال لله تسعة و تسعون اسما فلو کان الاسم هو المسمی لکان لکل منها الها **و** لکن الله معنی یدل علیه بهذه الاسماء و کلها غیره تع **یا هشام** الخبز اسم الماکول و الماء اسم المشروب **و** الثوب اسم الملبوس **و** النار اسم المحرق حاصل آنکه الله مشتق از اله یا اله الها این مقتضی مالوهی است **و** اسم غیر مسمی است **پس** هر که عبادة باسم کرده دون

المعنی پس او

جواب اشکال در تاخیر اجابت

جواب اشکال رازی

المعنی پس او بتحقیق کافر شد و عبادت باحدی نکرد و هرکه عبادت باسم و معنی آن کرد عبادة بدو کرد پس او شرک آورد و عبادت بدو کرد و هرکه عبادة معنے کرد بغیر اسم پس او توحید ست عبادت بسمائی واحد کرد هشام زدی عرض کرد امام فرمود خدا یرا نود و نه نام اند پس اگر هر اسمی عین مسمی باشد هر آئینه بر هر یک اسمی از اینها الٰهی جداگانه باید باشد ولکن خدا در واقع معنی واحد ست دلالة میکند هر اسمی بیان معنی واحد و کل آن اسماء غیر ستند ای هشام بدان خبز اسم نان ماکول وماء اسم آب مشروب وثوب اسم لباس ملبوس ونار اسم آتش سوزاننده ست بحث خامس عشر در تعدید آن اسماء نود و نه نام که متفق علیه الامة ست و اینها نیست ١ الله ٢ الرحمن ٣ الرحیم ٤ الملك ٥ القدوس ٦ السلام ٧ المؤمن ٨ المهیمن ٩ العزیز ١٠ الجبار ١١ المتکبر ١٢ الخالق ١٣ البارئ ١٤ المصور ١٥ الغفار ١٦ القهار ١٧ الوهاب ١٨ الرزاق ١٩ الفتاح ٢٠ العلیم ٢١ القابض ٢٢ الباسط ٢٣ الخافض ٢٤ الرافع ٢٥ المعز ٢٦ المذل ٢٧ السمیع ٢٨ البصیر ٢٩ الحکم ٣٠ العدل ٣١ اللطیف ٣٢ الخبیر ٣٣ الحلیم ٣٤ العظیم ٣٥ الغفور ٣٦ الشکور ٣٧ العلی ٣٨ الکبیر ٣٩ الحفیظ ٤٠ المقیت ٤١ الحسیب ٤٢ الجلیل ٤٣ الکریم ٤٤ الرقیب ٤٥ المجیب ٤٦ الواسع ٤٧ الحکیم ٤٨ الودود ٤٩ المجید ٥٠ الباعث ٥١ الشهید ٥٢ الحق ٥٣ الوکیل ٥٤ القوی ٥٥ المتین ٥٦ الولی ٥٧ الحمید ٥٨ المحصی ٥٩ المبدئ ٦٠ المعید ٦١ المحیی ٦٢ الممیت ٦٣ الحی ٦٤ القیوم ٦٥ الواجد ٦٦ الماجد ٦٧ الواحد ٦٨ الاحد ٦٩ الصمد ٧٠ القادر ٧١ المقتدر ٧٢ المقدم ٧٣ المؤخر ٧٤ الاول ٧٥ الآخر ٧٦ الظاهر ٧٧ الباطن ٧٨ الوالی ٧٩ المتعالی ٨٠ البر ٨١ التواب ٨٢ المنتقم ٨٣ العفو ٨٤ الرؤف ٨٥ مالك الملك ٨٦ ذو الجلال والاکرام ٨٧ المقسط ٨٨ الجامع ٨٩ الغنی ٩٠ المغنی ٩١ المانع ٩٢ الضار ٩٣ النافع ٩٤ النور ٩٥ الهادی ٩٦ البدیع ٩٧ الباقی ٩٨ الوارث ٩٩ الرشید الصبور مروی ست از الامامیة ابن الفهد فی عدة الداعی والکفعمی ابراهیم بن علی الجبعی فی مصباحه والشهید الاول محمد بن مکی ابن محمد بن حامد العاملی فی قواعد الاصول در ان فرمود که از اسماء الحسنی لفظ الرب و المولی و النصیر و الفاطر و العلام و الکافی و ذو الطول و ذو المعارج در کتاب الله نیز مذکور وارد ست واز عامه بسیار جمعی منهم الترمذی و البیهقی فی الدعوات الکبیر و الغزالی و صاحب در المنثور و صاحب اللباب و المدارک وغیرهم و صاحب مشکوة وغیرهم روایة او نقل کرده اند از ابوهریره و رزین وغیرهما در کتاب التوحید صدوق المحدثین از حضرت صادق باسناد با طاهرین خود و در عدة الداعی و کفعمی نیز از حضرت امام رضا از آبا طاهرین خود روایة کرده اند ان لله تسعة وتسعین اسماء مائة الا واحدا من دعی بها استجیب له ومن احصاها دخل الجنة وهی الله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب الحمید الحفی الرب الرحمان الرحیم الذارئ الرزاق الرقیب الرؤف الرائی السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث الفاطر الفرد الفتاح الفالق القوی القریب القیوم القابض الباسط القاضی المجید الولی المنان المحیط المبین المقیت المصور الکریم الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر الواسع الودود الهادی الوفی الوکیل الوارث البر الباعث التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی انتهی الروایة ودر دعاء مشلول و جوشن کبیر وغیر آن هم اسماء اکثر برین اسماء زائد اند چون یحیی یاهو یا ذا الملك والملکوت یا ذا العزة والجبروت یا ملك یا قدوس یا سلام یا مؤمن یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا صادق یا فالق یا مصور یا مفید یا مدبر یا شدید یا مبدی یا معید یا مبید یا ودود یا محمود یا بعید یا قریب یا مجیب یا رقیب یا حسیب یا بدیع یا رفیع یا منیع یا سمیع یا علیم یا حلیم یا کریم یا حکیم یا قدیم یا علی یا عالم یا حاکم یا قاضی یا عادل یا فاصل یا واصل یا طاهر یا مطهر یا قادر یا مقتدر یا کبیر یا متکبر یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد الی قوله سبحانه یا علی یا شامخ یا باذخ یا فتاح یا نفاح یا مرتاح یا مفرج یا ناصر یا منتصر یا مدرک یا مهلک یا منتقم یا باعث یا وارث یا تواب یا اواب یا وهاب یا علام یا خلاق یا رزاق یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا من حیث ما دعی اجاب یا ظهور یا شکور یا عفو یا غفور یا نور النور یا مدبر الامور یا لطیف یا خبیر یا مجیر یا منیر یا بصیر یا نصیر یا کبیر یا وتر یا فرد یا ابد یا سند یا صمد یا کافی یا شافی یا وافی یا معافی یا محسن یا مجمل یا منعم یا مفضل یا متفضل یا متکرم یا متفرد یا جلیل یا جمیل یا وکیل یا کفیل یا دلیل یا قبیل یا مدیل یا منیل یا مقیل یا محیل یا قاهر یا ساتر یا قادر یا کاسر یا جابر یا ذاکر یا ناظر یا شافع یا قدوس یا صبور یا شکور یا رؤف یا عطوف یا صادق یا فالق یا فارق یا فاتق یا راتق یا سابق یا سامق یا معین یا امین یا مبین

تعیین اسماء حسنی بروایت متفق علیها الخاصة والعامة

حدیث یک عدد اسماء

حسنی الٰہی بحیج بیگر اسماء حسنی زیادة از نود و نه هم میباشند

یا امین یا سید یا وحید یا حمید یا مجید یا شدید یا شهید یا دایم یا قایم یا قدیم یا سرمد یا واحد یا احد یا عزیز یا رفیع یا منیع یا وسیع یا سمیع یا بصیر یا خبیر یا قدیر یا منعم یا اکرم یا معطی یا غنی یا مغنی یا مفنی یا مفنی یا محیی یا مرضی یا منجی یا باسط یا منشی یا موجد یا حنان یا منان یا دیان یا برهان یا سلطان یا رضوان یا غفران یا سبحان یا مستعان یا جواد یا ذالمن والبیان یا ملک یا مالک الملک یا حامد یا محمود یا شاکر یا شکور **تنبیه** در این شکی نیست که مفردات اسماء حسنی الهی تا سه صد می باشد **واما** بالاضافة والترکیب زیاده از هزار اسماء است **و** هر کس تفصیل مفردات و مرکبات اسماء الله تعالی بخواهد **جوشن کبیر** را مع شرح انها از ملا هادی سبزواری ملاحظه نماید **پس** قول رازی و نووی **و** حافظ ابوبکر عربی مالکی **و** محیی الدین اعرابی **و** غزالی **و** حلبی **و** غیرهم اصح است **اشکال** پس در ولله الاسماء الحسنی لام تخصیص ولالة دارد که اسماء اله محصور العدد در خبر مروی متفق علیه الامة میباشند **جواب** این حصر مجهول شده بر انکه اطلاق اسماء الحسنی علی الله منحصر علی التوقیف وتعلیم الله میباشد لا غیر ماثوری ولا منصوصی ولا منقولی فی کتاب الله وسنت نبیه **کما**

قال النووی وغیره کالعیاض اتفق العلماء علی ان هذا الحدیث لیس فیه حصر لاسمائه سبحانه ولیس معناه انه لیس له اسماء غیر هذه التسعة و التسعین **وانما** المقصود من الحدیث من احصاها دخل الجنة **فالمراد** هو الاخبار عن دخول الجنة باحصائها لا الاخبار بحصر الاسماء **تذکره** هرگاه اجلال وتعظیم موجد منعم بجهة کمال ذات جامع جمیع صفات کمالیه وجلالیه وتقدیس وتسبیح وتنزیه او تعالی عز اسمه بر هر شخص عینا واجب از روی عقل ونقل چون **آیه** سبح اسم ربک الاعلی ثابت شد **پس** بکذا بلا تفاوت تعظیم وتنزیه اسماء ذاتی وصفاتی تعالی واجب میباشد و توهین آن موجب کفر موهن انها است **و** اتفق علماء الاسلام علی ذلک **وقال العلماء** کافة کما یجب تنزیه الله تعالی عن جمیع النقایص والقبایح والعیوب فکذا یجب تنزیه اسماء الذاتیة والصفاتیة لا سیما اسم الجلالة هو لفظ الله **و**منها تعظیمه ان لا یمس اسم الجلالة بغیر طهارة لان تعظیمه ازید من الاخری لانه اسم ذاته العالیة

در درمنثور از حافظ ابونعیم روایت کرده که محمد بن جعفر میگوید که من پرسیدم از ابوجعفر باقر محمد الصادق علیهم السلم از خبر اسماء الله تسعة وتسعین اسما من احصاها دخل الجنة **پس** آنحضرت فرمود آن خبر صحیح و آن اسماء در کتاب الله تعالی ثابت اند **پس** در سوره **فاتحه** پنج اسم اند یا الله یا رب یا رحمن یا رحیم یا مالک **و** سوره **بقره** سی وسه یا محیط یا قدیر یا علیم یا حکیم یا علی یا عظیم یا تواب یا بصیر یا ولی یا واسع یا کافی یا رؤف یا بدیع یا شاکر یا واحد یا بدیع یا شاکر یا واحد یا سمیع یا قابض یا باسط یا حی یا قیوم یا غنی یا حمید یا غفور یا حلیم یا اله یا قریب یا مجیب یا عزیز یا نصیر یا قوی یا شدید یا سریع یا خبیر **و** در **آل عمران** یا وهاب یا قایم یا صادق یا باعث یا منعم یا متفضل **و** در سوره **نساء** یا رقیب یا حسیب یا شهید یا مقیت یا وکیل یا علی یا کبیر **و** در **انعام** فاطر وقاهر ولطیف وبرهان **و** در **اعراف** یا محیی یا ممیت **و** در **انفال** یا نعم المولی یا نعم النصیر **و** در **هود** یا حفیظ یا مجید یا ودود یا فعال لما یرید **و** در **رعد** یا کبیر یا متعال **و** در **ابراهیم** یا منان یا وارث **و** در **حجر** یا خلاق **و** در **مریم** یا فرد **و** در **طه** یا غفار **و** در **افلح** یا کریم **و** در **نور** یا حق المبین **و** در **فرقان** یا هادی **و** در **سبا** یا فتاح **و** در سوره **زمر** یا عالم **و** در سوره **غافر** یا قابل التوب یا ذا الطول **و** در **ذاریات** یا رزاق یا ذا القوة یا متین **و** در **طور** یا بر **و** در **اقتربت** یا ملیک یا مقتدر **و** در **رحمن** یا ذا الجلال والاکرام یا رب المشرقین یا رب المغربین یا باقی یا مهیمن **و** در **حدید** یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن **و** در **حشر** یا ملک یا قدوس یا سلام یا مومن یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصور **و** در **بروج** یا مبدء یا معید **و** در **فجر** یا وتر **و** در **اخلاص** یا احد یا صمد انتهی **ابن مسعود** نقل کرده که حضرت رسول فرمود من اصابه هم او حزن فلیقل اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضائک اسئلک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور بصری وذهاب همی وجلاء حزنی فقال ما قالهن مهموم قط الا اذهب الله همه وابدله بهم فرجا فتعلموهن وعلموهن **حاصل آنکه** هر کس را که هم وغم وحزن لاحق شود این دعا را بخواند **واحدی** این را نمی خواند هرگز مگر آنکه خالق ازلی می سازد از تالی این همه را وبدل میکرداند غم وهم بعد الفرج وکشایش **پس** ای مردم خود هم یاد کنید وبر دم هم تعلیم بدهید **تکمله** در تاویل اسماء الحسنی بطرق خاصه وعامه از اهل بیت طهارة مرویست قالوا علیهم السلام نحن اسماء الله الحسنی فادع الله بنا یعنی با عترة طاهره جمیع مرتبت اسماء رونما هادی نایک او شیئتم یاد کنند خدا را بعد ذکرنا **و** در **تفسیر عیاشی والصافی** مرویست قال علیه السلام اذا نزلت بکم شدة فاستعینوا بنا علی الله وهو قول الله ولله الاسماء الحسنی

بیان اسماء و صفات الهی

بیان تعیین اسماء حسنی از سور قرآن که ابونعیم و غیره از حضرت باقر و ابن مسعود ۱۲۵

فادعوه بها **وقال** قال ابو عبد الله الصادق علیه السلام نحن والله الاسماء الحسنی الذی لا یقبل من احد الا بمعرفتنا فادعوا الله بها یعنی ائمه هدی فرمودند وقتیکه شدتی و کربتی نازل شود و فرا گیرد پس طلب اعانت کنید بما از خدا **و** اینست مراد از قول خدا ولله الاسماء الحسنی وامر کرد بدعا کردن بآن **و حضرت صادق** فرمود قسم بخدا ما آن اسماء حسنی هستیم که خدا قبول نمیکند ایمان وعمل احدی را مگر بمعرفت ما پس یاد کنید خدا را بمعرفت وتصدیق وایمان بما **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** قطع نظر از این امت انبیاء سلف نیز در وقت شدائد وکربات وغموم وهموم بر انها بعد ذکر اسماء طهرین چهارده معصوم علیهم السلام مطالب خود را از خالق میخواستند چنانچه فتلقی آدم من ربه کلمات بطرق اهل سنت ذکر شد که آدم وقتیکه این اسماء چهارده معصوم را بر ساق عرش بنور نوشته دید بوحی دانست که وقت مصیبت حفظ این اسماء بکار میآید **پس** در دنیا یادش آمده بدرگاه الله عرض کرد اللهم بحرمة محمد وانت المحمود و بحرمة علی وانت العلی الاعلی و بحرمة فاطمة وانت فاطر السموات والارض و بحرمة الحسن وانت المحسن **و بحرمة** الحسین وانت قدیم الاحسان تب علی فتاب الله علیه **وقال** ولو طلبت غفران جمیع ذریتک لغفرتهم جمیعا **و روایات کثیرة** بطرق خاصه وعامه با زیادتی الفاظ وارد اند بجهت طول احادیث وضبط آن اخبار مفصل در اینجا مناسب نیست **و** بجای دیگر خواهند آمد انشاء الله تعالی **اشکال** این چهارده معصوم جنس بشر اجسام احیاء اند **پس** انها چگونه اسماء حسنی بر خالق اطلاق شده میتوانند چه هر اسم از حروف واله بر مسمی ذاتی میباشد **جواب** باینکه حالا ضرور بالاشتیدی الا سم هو ما یدل علی ذات شیء او وصف شیء **پس** هر اسم حسن عبارت است از صفات واله بر معانی حسنه الاتصاف او للاضافة بالحسن **و بقولی** الاسم قد یطلق علی ما یفهم من معنی اللفظ فی الذهن فعلی هذا الاسم معنی ذهنی **و** المعنی موجود عینی وهو المسمی **و** بسوی این اشاره است حدیث حضرت رضا در سوال سائل ما الاسم فقال هو صفة لموصوف **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** هر معصومی از چهارده حضرات بذات اسمی اند تعالی بمجازی باشد بدو جهت **احدهما** باعتبار شرافت واخذ اسماء مطهره ایشان از اسماء حسنی تعالی چون محمد از اسم الحمید و محمود و علی از اعلی علی **و** فاطمه از فاطر و حسن و حسین از محسن و ذو الاحسان میباشد چنانچه در احادیث قدسیه و نبویه بطرق خاصه و عامه این مروی هست **پس** از روی ماخذ ثابت شد که اسماء ایشان علیهم السلام ماخوذ از اسماء حسنی الهی اند **و** اسماء هم ایشان اسماء حسنی الهی اند **ثانیهما** از روی معنی هم ایشان اسماء حسنی عظمی الهی اند زیرا که هر اسم عبارة از معنی وال بر مسمی **و** مسمی آن خواه ذات باشد خواه صفة **پس** اینها **ذاتا** اسم اسماء حسنی اند زیرا که هر یکی از انبیاء حضور خصوصا این چهارده معصوم علیهم السلام حجة قاطعه وال بر مسمی ذات حسنه محسنه خالق اند و خلق را ایشان هدایت الی الحق و دلالة صدق بر وجود موجد واحد مطلق میکنند **و** از اینجا مروی است بطرق خاصه و عامه است قال النبی انا و علی حجة الله علی الخلق ای و نحن دلالة علی ذات الله سبحانه وموصلة الیه **تم** بحمد الله نحن والله الاسماء الحسنی **اشکال** ازین شد **اشکال** هرگاه ثابت شد که هر اسم و صفت که دال بر کمال و جمال و جلال ذات باشد بر لوازم ذات از اوصاف محموده میکند **پس** اطلاق او بر خالق جائز نیست **و** اسماء حسنی و صفات او خالی ازین معانی نیست **پس** لفظ شیء آیا اطلاقش بر تعالی جائز است یا نه **جواب** متکلمین اسلام درین دو قول دارند **احدهما** قول جهم بن صفوان در این مشهور است که جائز نیست لان اسم الشیء یقع علی اخس الاشیاء **و** اکثرها حقارة و ابعدها عن مراتب الشرف **و** کل اسم و صفة من الاسماء الحسنی والعلیا یدل علی کمال ذات الله و شرف نوع من اوصافه **و** اسم الشیء لیس کذلک واذا ثبت هذا فامتنع اطلاق لفظ الشیء وتسمیته علیه تعالی ما ورد ذلک فی کتابه ولا فی سنة رسوله **واما** اطلاق انه تعالی منشیء الاشیاء فاطلاق حق جائز لانه نبینا لما … والشرف فی ذاته الا لفظ الشیء یعنی لفظ شیء واقع می شود بر خس و حقیر اشیاء و ابعد آن از درجات شرف هر اسم **و** صفت حسنی و علیا دلالت میکند بر کمال ذات و علو آن **یا** بر شرف نوعی از لوازم و اوصاف ذات **و** اسم شیء نه دلالت بر کمال ذات میکند و نه بر شرف وصفی و نه بر شرف بعض لوازم ذات **و** هرگاه اسم شیء چنین باشد **پس** باین جهت اطلاق لفظ شیء بر تعالی و تسمیه بآن بر حکیم علیم تعالی ممتنع و غیر جائز است مع ذلک لفظ شیء نه در کتاب الله وارد و نه در حدیثی نام خبر مروی صحیح متفق آمده **و اگر بگوئی** منشیء الاشیاء اطلاق آیا میشود **میگوئیم** بلی اطلاق لفظ منشیء الاشیاء میشود چه این کلمه حق صحیح و ثابت بر تعالی است چه این لفظ افاده مدح و جلال و شرف در ذات تعالی میکند بخلاف لفظ شیء چه این اصلا دلالتی بر مدح و ثنا و الهی و تمجید نمیکند الا اینقدر که شیء نام ذاتی چیزی از ذوات و اشیاء است **ثانیهما** اطلاق لفظ شیء بر تعالی جائز است لفظ شیء نام چیز **و** اطلاق بر حقیقت و ماهیت موجوده و معدومه می شود چون لفظ موجود **و** مذکور **و** معلوم **و** ثابت **و** ذات **و** حقیقت **و** مفهوم و مسمی و هر یکی از اینها اطلاق بر تعالی بحسب المعنی مطابق واقع جائز است هرچند دلالت بر کمال ذات **و** بر شرف صفتی هیچ یکی از اینها دلالت ندارد **و** این الفاظ از جملات بلا معنی نیستند **پس** بثبوت این اطلاق این الفاظ باعتبار ذات بر تعالی جائز است **اما** اطلاق اینها بنداء چون یا شیء یا حقیقة یا مفهوم یا ذات

سورة الاعراف … بیان مراد از اسماء حسنی … چهارده معصوم … جواب اشکال … اطلاق لفظ شیء … منشیء الاشیاء …

یا مسمّی یا معلوم یا مذکور ممنوع است چه اجازه و استعمال اینها سیدار وارد نشده چنانچه یا حق یا ثابت یا رحمن یا رحیم یا هو یا الله اطلاق و استعمال و اجازه وارد
شده **دیگر دلیل** از آیات لیس کمثله شیء است خواه کاف زاید باشد خواه کاف زاید نباشد **و** بر قول بعدم زیادتی کاف هم کمثله تقدیرش و معنیش عین الشیء
مثل لمثل نفسه غیر مسکه است بل مفهومش اینکه شیء لیس مثل الاشیاء الممکنة الحادثة میباشد **ایضاً** و آیه قل ای شیء اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم معنیش
قل هو الشیء الشهید بینی و بینکم هو الله الموجود است در احادیث کثیره **اصول کافی** از **ائمه اطهار** وارد است چون ایجوز ان یقال الله شیء قالوا علیهم
السلام نعم هو شیء بخلاف الاشیاء لیس کمثله شیء **و ایضاً** قالوا نعم هو شیء یخرجه من الحدین حد التعطیل و حد التشبیه و کلما وقع علیه اسم شیء ما
خلی الله فهو مخلوق و الله خالق کل شیء تبارک الذی لیس کمثله شیء حاصل همه آنکه برا و لغة اطلاق شیء می شود و او بخلاف اشیا و خارج از حد تعطیل و تشبیه
است و بر هر چه اسم شیء واقع شد غیر خدا او مخلوق و خدا خالق هر شیء برتر است نیست مثل و هیچ شیء **در خطبه** بعض فقراتش اینست هو شیء داخل فی
الاشیاء بغیر ممازجة خارج عن الاشیاء بغیر مباینة داخل فی الاشیاء لا کشیء داخل فی شیء و خارج من الاشیاء لا کشیء خارج عن شیء حاصل آنکه
باعتبار شیء خدا داخل در اشیا بغیر مزج و خلط است **و** خارج از اشیا و مباعدة است پس داخل در اشیا هست نه چون دخول شیء در شیء **و** خارج از همه اشیا هست نه
چون شیء خارج از شیء باشد زیرا که واجب لذاته موجد جمیع اشیا است مماثلة و مشابهة با اشیا اصلا ندارد **بحث خامس عشر** در یلحدون **قرائة**
یلحدون بفتح یا و حا در قرآن هر جا که هست میباشد **و** موافقه کردند با و عاصم و کسائی و خلف در سوره نحل **نزد باقی قراء** بضم یا و حا هر جا هست **نزد**
قراء و ابو الحسن لحد و الحد و لغة اند **و** الحاد در کلام استعمال می شود **بحث سادس عشر** الحاد بمعنی عدول از استقامة و انحراف از آن است
و از همین جا لحد قبر است که در یک جانب قبر حفر کرده میشود و برای وضع میت در آن **در مجمع** فرموده اللحد خلاف الضریح الذی یحفر فی وسطه یعنی لحد
خلاف ضریح میباشد چه لحد در یک طرف قبر **و** ضریح در میان قبر محفور میشود **در مصباح** گفته اللحد الشق فی جانب القبر **و** الجمع لحود مثل فلس و فلوس
و بالضم لغة و جمعه الحاد مثل قفل و اقفال **و** لحدت اللحد لحداً من باب نفع **و** الحدت الحاداً حفرته **و** لحدت المیت جعلته فی اللحد **و** لحد الرجل
فی الدین لحداً **و** الحد الحاداً بمعنی طعن **و بعضی** اعلام گفتند که الحاد و ملحدین فی زماننا قوم باطنیه اند و ایشان میگویند که برای قرآن ظاهری و باطنی
هست و آن باطن را خاص سید ایشان فاحالوا بذلک ظاهر الشریعة لانهم تاولوا بما یخالف العربیة الذی نزل بها القرآن **و** ملحد بر آنده از دین حق
بسوی دین باطل و جمعش ملاحده میباشد **ابو عبیده** گفت الحد الحاداً عادل و مادی **و** لحد بمعنی ظلم **و** الحد فی الحرم استحل حرمته و انتهکها
و الملتحد بالفتح اسم الموضع و هو الملجاء **بدانکه** رازی گفت که معنی الحاد در لغة عبارت میل از قصد میباشد **و** ابن سکیت گفت ملحد بضم اول و کسر حا فاعل
الحاد بمعنی عادل از حق و داخل کننده در آن آنچه از آن نباشد **و** از اینجا گفته می شود قد الحد فی الدین **و ابو عمرو** از اهل لغة نقل کرد که الحاد بمعنی عدول
از استقامة **و** از انحراف از آن میباشد **و** از اینجا لحد قبر در یک جانب او میباشد **و** اهل ای گفته الحاد اکثر در کلام عرب استعمال نزد عدول از حقیقة امری
الی الباطل است **در مجمع البیان** از شارحین الحاد نقل کرده ان الالحاد علی ضربین الشرک بالله **و** الشرک بالاسباب **فالاول** ینافی الایمان و یبطله
و الثانی یوهن عراه و یبطله **و ایضاً** تفسیر قوله الملحدة و الملحد نقل کرده که مراد با ملحده فرقه اسماعیلیه هست که عمل بشرع در غیبة امام نمیکنند **و**
مراد با ... [illegible] ... انستی شده اند که گفتار و رفتار ایشان بعقل مناقض
خود هست که خدا را واحد میگویند **و** منکر نبوة ... [illegible] ... و منکر حشر و نشر قائل بحسن و قبح عقلی میباشند **سوال** ما بین زندیق **و** ملحد
بمعنی چه فرق است **جواب** زندیق بوزن قندیل لقب لفظ فارسی معرب شده است **جوالیقی** گفته رجل زندیق و زندیق بمعنی شده بر البخل ...
و ثعلب از و اعرابی پرسید که زندیق کیست **و** ایشان گفتند که زندیق شخص نظار در امور میباشد **و المشهور** علی السنة الناس ان الزندیق
و هو الذی لا یتمسک بشریعة و یقول بدوام الدهر **و** العرب عن هذا بقولهم ملحد ای طاعن فی الادیان **و در کتاب بارع** گفته زندیق
و زناوقه و زنادیق در اصل از کلام عرب نیست **در تهذیب الاسماء** و زندقة الزندیق انه لا یؤمن بالاخرة و لا بوحدانیة الخالق و تشبیه
پس ملحد و زندیق در واقع کفار منکر نبوة و شرایع و حشر و نشر جسمانی و ثواب و عذاب آخره میباشند من حیث الحال و المآل هر دو یکی میباشد **بحث سابع**
عشر و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه و این جمله را عطف بر ما قبل فرموده یعنی بگذارید و ترک کنید آنانی را که الحاد میکنند در اسماء الله و عدول میکنند
از معنی حقیقی و صلی اینها بسوی باطل معانی **و مفسرین** در معنی الحاد فی اسمائه سه وجوه دارند **احدها** نزد جمعی یسمون باسماء الله اصنامهم بغیرها

بالزیادة والنقصان

وقرئ یُلحدون و یَلحدون بضم الیاء و فتحها ...

بان بزيادة والنقصان فاشتقوا اللات من الله والعزى من العزيز ومنات من المنان وهمين قول ابن عباس ومجاهد يعني كفار نام ميگذارند باسماء خدا اصنام خود و تغيير ميدهند آن اسماء را در ظاهر بزيادتي حروف و نقصان و اسماء را مشتق مي سازند از آن اسماء الاصنام را چون لات را از لفظ الله و عزي را از لفظ عزيز و منات را از منان و هبل از هو الاول و يا الرحمن مسيلمه كذاب خود را ناميده بود ثاني همين قول اهل معاني است قالوا ان الالحاد في اسماء الله هو تسميته تعالى بما لم يسم الله و لم يوصف به نفسه و لم يرد فيه نص من كتاب الله و لا سنة نبيه لان اسماء الله سبحانه توقيفية كما تقدم ذكره فلا يجوز فيها غير ما ورد في الشرع بل ندع الله باسمائه التي جائت في الكتاب و السنة على وجه التعظيم و الاطمينان يعني نزد اهل معاني الحاد در اسماء الهي عبارة است كه نام نهادن بر خدا بانچه خدا خود بان نام ننهاده و در كتاب قرآن و بر لسان پيغمبر خود آن نام نفرستاده پس بايد كه بالغير آن نامها بنامي غير آن ياد خدا نكنيم چه او ممكن باب الالحاد ميباشد و آنچه از اسماء ماثوره بما رسيده و در قرآن اجلال و تعظيم اله و بما اطمينان ثابت است ثالث نزد و اناكه اين آيه خاص در قصه اهل كتابين است پس نزد ايشان معنيش جبائي است قالوا انهم سموا الله آبا لقولهم عزير ابن الله و عيسى مسيح ابن الله و هذا الحاد و عدول عن اسمائه الحسنى في تسميته اباً بابن الله يعني اهل كتابين خدا را ابنا ناميدند بقولهم عزير ابن الله و عيسى ابن الله نام ذكر كردن عدول است چه او تعالى در اسماء خود بلفظ ابن الله احدي را نام زد نكرده بلكه روا نبودش بلم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احدا كرده اقول اين وجه هم در عموميت وجه ثاني داخل ميشود مما بالانفراد و اندنه رابع مراعاة حسن الادب في الدعاء فلا يجوز ان يقال يا ضار يا مانع يا خالق القردة و الخنازير بل يقال يا ضار يا نافع يا معطي يا خالق الخلق يعني در دعا و تسميه اله مراعاة حسن ادب ميباشد پس چون يا ضار و يا مانع يا خالق القردة و الخنازير روا و صواب نيست بلكه يا ضار و يا نافع و يا معطي و يا خالق الخلق با دب جائز است خامس ان لا يسمي الله العبد باسم لا يعرف معناه فانه ربما اسماه باسم لا يليق اطلاقه على كمال الله و جلالته و لا يجوز ان يسمي بما فيه من الغرابة سوال باعتبار فعلي يا وصفي خدا يا ملائكه يا انبيا را اطلاق اسمي بر انها آيا جائز هست چون آيه و علم آدم الاسماء كلها و علمك ما لم تعلم و يحبهم و يحبونه يا معلم و يا محب و در حق انبياء چون آيه و عصى آدم ربه فغوى يا غاوي يا آدم و موسى يا اجير بقوله يا ابت استاجره يا جائز نيست جواب جائز نيست اطلاق چنين الفاظ بر ايشان و انبياء را جائز نيست چه من باب الادب نيست و همين مختار جمهور متكلمين منهم الرازي است تنبيه شيخنا الطبرسي فرمود كه در اين دلالة است كه تسمية اله باسمي كه خود خدا بر خود ننهاده و معصومين انبياء و اوصياء ايشان اجازت نداد لا يجوز است و در اين آيه انواع هم مسايل مدفون اند صورة تفصيل آن در اينجا نيست بحث سابع عشر سيجزون ما كانوا يعملون اين جمله در توعيد ملحدين اسماء الله وارد شده يعني زود جزا و سزا داده مي شوند بانچه ايشان عمل ميكردند و لفعل ميآوردند تتمه عدليه ميگويند كه در اين دلالة است بر اثبات عمل و فعل مر عباد را و مبطل مزعوم جبريه هست

قوله تعالى وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون ○ والذين كذبوا باياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون ○ واملي لهم ان كيدي متين ○

كه بندگان اصلاح فعلي ندارند

ترجمه ابن بعد آن ... و از جن و انس آفريديم يا طايفه و گروهي را براي حقيقة ابدي علامت شناخته اينها نيستند كه خود انها براه راست راه مي نمايند و بيان ديگران را بسوي حق و بحق گفتار و كردار ... همیشه اعتدال و افعال ... افراط و تفريط ... و بين عمل ميكنند و انانيكه تكذيب مي نمايند و دروغ و باطل ميپندارند آيات ما را ... تكذيب ايشان زود و درجه بدرجه پايه بپايه فرو ميبريم ايشان را بمقام منتهاي هلاكه ابديه كه نار جهنم است از حيثيتي كه ايشان نشناسند فرود آمدن خود را ... مركذبين را بدرستي و تحقيق اخذ من يعني جزا و سزا من نهايت قوي و شديد هست و در تفسيرش چند بحث اند بحث اول بدانكه اين جمله مستانفه است بدانكه در و من خلقنا من يعني بعض تقديرش و بعض خلقنا در محل رفع بالابتدا باعتبار مضمونش يا بتقدير موصوف و ما بعدش خبرش تقديرش چون و بعض من خلقنا و بعض ممن خلقنا امة من الثقلين من الجن و الانس ميباشد بحث ثاني در وجه تنظيم اين آيه باقبل وجوه اند

جواب سوال باعتبار فعل يا وصفي خدا يا ملائكه يا انبياء اطلاق اسمي جائز است يا نه

احدها چونکه بالا در قصه موسی اشارت بمصداق آیه ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون که دو فرقه بود واینجا هم بیان کرد که در این امت دو فرقه اند
احدها فرقه حقه ناجیه ثانیها فرقه کفره ضاله مضله ثانیها چونکه خالق ثقلین جن وانس را آفریده امت وانبوه کثیر از ایشان بر کفر وضلالت واضلال وفساد
وشرور منسوب شدند و بجهت کفر دایم ولازم ترک آن نکردند لهذا واجب النار ومخلوق نار جهنم در آخر گردیدند بیانش آیه ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس
واینجا بالنسبة کثرة کفره ثقلین گردید و طایفه اینها از اهل هدایت وحق نهایت قلیل باشند ذکرش کرد ثالثها این آیه ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن
والانس الی یعدلون من عجیب الاعتبار والاعلام بما بینهما است که جمیع آنانکه از ثقلین جن وانس آفریدیم باز دو فرقه اند احدها باختیار خود کفر را مخلوق نار
شدند ثانیها از ثقلین این طایفه مهدیه هادیه باختیار ایمان ناجی گردیدند بحث ثالث آیا این آیه در عموم کفار ومشرکین عرب وعجم نازل شده یا خاص
در کفار مکه یا خاص بهر اهل حق وباطل این امت مسلمه در آن خلاف کردند اختیار اکثر مفسرین است رازی وغیره گفتند حمله اکثر المفسرین علی ان المراد منه
امة محمد چنانچه قتاده وابن جریج از نبوی صلعم روایت کردند قال هی هذه الامة بالحق یاخذون وبالحق یعدلون وقد اعطی القوم بین ایدیکم مثلها
من قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون لعلها الی هذه الامة والجامع معهم الزمخشری والرازی وصاحب التیسیر وصاحب در المنثور وصاحب المعالم
والثعلبی والبغوی وغیرهم ایضا خاص وعام مثل الرازی وغیرهم از ابن جریج روایت کردند قال النبی لما نزلت هذه الآیة فقال ان من امتی قوما
علی الحق حتی ینزل عیسی بن مریم وایضا از ربیع بن انس روایت کردند قرأ النبی هذه الآیة فقال ان من امتی قوما علی الحق حتی ینزل عیسی
بن مریم وبعد قول ابن عباس است که مراد این آیه الا المهاجرین این امة محمد تا نزول عیسی در معالم ولباب التأویل وخطیب وغیرهم از بخاری
ازمعاویه نقل کرده وهو یخطب سمعت رسول الله قال لا من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم
علی ذلک در مشکوة گفته که این خبر متفق علیه اهل صحاح اهل سنت است یعنی پیغمبر فرمود همیشه بلا زوال یک طایفه از امت من قایم بامر خدا میباشد
ضرر نمیرساند ایشان را تخذیل مخذلین ونه خلاف مخالفین ایشان تا وقتیکه بیاید امر و وقت قیام قیامت و آن طایفه دایما قایم بر هدایت وحق میباشد
در در منثور و در مجمع وعیاشی در تفسیر هر دو فرقه با سناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که قال والذی نفسی بیده لتفترقن هذه
الامة علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة واحدة لقوله تعالی وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون فهذه التی تنجو یعنی حضرت امیر
فرمود قسم بخدا آنکه جانم بدست قدرت اوست هر آئینه البته متفرق خواهد شد واین امت بهفتاد وسه ملت همه اینها در نار میباشد مگر یک فرقه از همه اینها بحق ناجیه میباشد
وبعد این مقال این آیه را خواند ومجلسی روایت کرده در باب ما جاء فی اهل الشام قال رسول الله اذا فسد اهل الشام فلا خیر فیکم وقال لا تزال طایفة
من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة یعنی هرگاه اهل شام فاسد شوند پیغمبر در شما نمی باشد وهمیشه یک طایفه از امت
من همیشه منصور میباشد ضرر نمیرساند ایشان را تخذیل وتذلیل مخذلان ومذلان حتی که قایم شود قیامت مجلسی بعد این گفت ونقل این خبر قطع نظر از معویه بن
قره عبد الله بن حواله وابن عمر وزید بن ثابت وعبد الله بن مسعود است وفیها حدیث صحیح ونیز مجلسی همین جا از ابن عباس روایت کرده قال
النبی لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض یعنی پیغمبر مخاطب بصحابه فرموده که شما بعد مرگ من رجوع بکفر اصلی خود مکنید تا بزنید بعض شما
گردنهای بعضی دیگران خود را در بخاری و در سنن ابن ماجه هر یک با سناد خود روایت کردند که حضرت رسول مخاطب با صحاب فرمود
لتتبعن سنن من کان قبلکم ذراعا بذراع وشبرا بشبر حتی لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فیه قالوا یا رسول الله هم الیهود والنصاری قال فمن یعنی هر آئینه
البته شما صحابه متابعت وپیروی ورفتار خواهید کرد طریقه وراههای پیشینیان خود را ذراع بذراع وجب بوجب حتی آنکه اگر سابقین داخل سوراخ سوسماری
شده باشند هر آئینه شما هم داخل در آن خواهید شد پس صحابه عرض کردند سابقین ما آیا اینها یهود ونصاری اند پیغمبر فرمود پس کدام باشند بحث رابع و
ممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی وبعضی از آنانکه آفریدیم از جن وانس طایفه وفرقه میباشد که خود هدایت یافته دیگران را هدایت ورهنمائی بسوی
حق میکنند واین طایفه مهتدیه هادیه بعدل بغیر افراط وتفریط در دین واحکام شرع متین عمل خواهند کرد پس در این اهل حق از این امت نیز خلاف کرده
هر یکی از این هفتاد وسه ملت اهل قبله ادعا حقیة خود میکنند که ما ایم فرقه ناجیه اما خاص معاصرین سنی کل از مهاجرین وانصار میباشند لنقلهم انهم ستلوا
ممن هم قال اصحابی وناجی بودن کل از مهاجرین وانصار منقوض چه بالضرورة بعض از آن در صحابه علی الظاهر منافقین بودند لقوله تعالی اذا جاءک المنافقون
قالوا نشهد انک لرسول الله الی قوله ان المنافقین لکاذبون خالق تکذیب شهادة ایشان کرد پس فرقه در صحابه که بر ایمان مردند وبر عدالة مدة الاعمار رفتند

گروه مراد میباشند

بحث حدیث ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة منها ناجیه

وتفصیل این مطلب باستدلال نقلیه وبراهین عقلیه در چهار مجلد کتاب مستطاب غایت المقصود تصنیف علامه نامدار شمس سماء الشریعه سرکار مولوی سید علی حایری لاهوری دام ظله العالی در باب ابو الفضل رضوی القمی

کردند مراد میباشد **اقول** در آیه یهدون بالحق و به یعدلون دو صیغه استقبال اند این مقتضی هست که در هر عصر تا قیام قیامة طایفه اهل حق و عدل موجود میباشند
مومنین کاملین صادقین صحابه **و** صحاح احادیث معتبره این نیز صریح اند که این طایفه اهل حق در این امة الی القیمة در هر عصر موجود و جا میباشند **فاما**
اهل حق ناجی با طایفه امامیه اثنا عشریه میباشیم **و** بر این بعد دلایل عقلیه از نقلیات مخالفین خود قطع نظر از مرویات مسانید خود متواتر اثبات و ایراد کرده ایم
خبر صحیح متفق علیه بهتان تارک فیکم الثقلین الخ **منها** ایضاً حدیث سفینه نوح **منها** مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له و من
خرج عنه فقد کفر **منها** مرویه صاحب صواعق از سخاوی **و** دیلمی قال یا علی ان الله قد غفر لک و لذریتک و لولدک و لاهلک **و** لشیعتک و لمحبی
شیعتک فابشر انک انزع البطین **و اما مینه** میگویند ما خاص و اخل این سفینه اهل بیت و متمسک ثقلین و قرآن بلا تاخیر و لا تفصیل بلا توسط میباشیم
منها متفق علیه آیه مودة القربی محب ایشان بمال و آل و جان اهل البیت میباشیم **و حدیث** متفق علیه است من مات علی حب آل محمد مات شهیداً الخ **منها**
خاص میباشیم **منها** مرویه صواعق از احمد حنبل من ابغض اهل البیت فهو منافق **منها** مرویه ترمذی نحن نعرف المنافقین ببغضهم علیاً **منها** مرویه صواعق
از شارح خود من ابغضنا اهل البیت حشره الله یوم القیمة یهودیاً و ان شهد ان لا اله الا الله یعنی مبغض آل محمد منافق است **و** معرفة منافق بطور بغض
اهل بیت رسول است که در عصر رسول بنا و ایشان شناخته می شد **منها** مرویه **و** صواعق **و** ثعلبی **و** غیرهم **در** آیه خیر البریه از ابن عباس و غیره که
این آیه نازل شد رسول خدا صلعم فرمود لعلی هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمة راضیین مرضیین **و** یاتی عدوک مقمحین **منها**
مرویه مسلم و غیره مخاطب بآل عبا خود فرمود حربا بکم حربی و سلمکم سلمی **منها** مرویه صواعق من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من فارق علیاً فقد فارقنی ان علیاً
منی و انا منه خلق من طینتی **منها** مرویه صواعق الا انی مخلف فیکم کتاب ربی و عترتی اهل بیتی **ثم** اخذ بید علی فرفعها فقال هذا علی مع
القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض **ایضاً** فیه مرویه عایشه علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیث ما دار **ایضاً** روایت کردند
علی و شیعته هم المفلحون **و** حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلم فرمود نحن هم یعنی اهل حق و اهل عدل در این آیه ما ائمه اهل بیت رسول الله صلعم **تغلیبه**
هم فرقات ترک اهل البیت کردند و حقوق ایشان بظلم گرفتند و قتل و ضرب با ایشان کردند **و** دشمنان و معاندان ایشان را که منافق بودند مقتدا و دوست
گرفتند **و تفریق** در ثقلین کردند و ترک ایشان کرده بآرا باطله و قیاس در احکام رفتار کردند به همین حال از چندین رفتار دارند **تنبیه** در جای گفته حاصل
آنکه این آیه دلالة دارد که هیچ عصری و زمانی از محقین الی حین خالی نبود **پس** اجماع محقین باین آیه حجة میباشد **و** مصرح **حدیث** لا یجتمع امتی
علی خطاء است **اقول** حجیت اجماع طایفه اهل حق ثابت می شود اگر کل ایشان معصومین صادقین باشند **یا** معهم صادقی معصوم و امام موجود باشد
و دلیل بیان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین است چه طایفه مومنین باین امور معیت و متابعت صادقین گردیدند پس این
مقتضی مغایرت باین مومنین و صادقین هست پس صادقین معصومین و ائمه الصدق میباشند لهذا مومنین با مور متابعة ایشان گردیدند چه دایم و ثابت
الصدق مستمر علی الدوام ممکن نیست مگر از مطهرین معصومین علیهم السلم **و انها** در این امت غیر از پیغمبر و ائمه اثنا عشر و حضرت زهرا علیهم السلم احدی نیست
لهذا ائمه اطهار مراد اهل حق از این آیه فرمودند نحن هم **پس** اجماع ایشان **یا** اجماع آن طایفه که معه امام معصوم موجود باشند حجة میباشد **بغیر این**
چه هر فردی از طایفه است خالی از خلل و زلل نیست **و** عموماً اجماع فرقه غیر معصوم حجة نمیشود که حجیت مجهول بودن حقیته ایشان **ثم** الله اعلم **سنستدرجهم**
استدراج باب استفعال از فرود آمدن کسی با شئی پایه بپایه از بالا بپایین میباشد **و** مقابلش استعلا است یعنی درجه بدرجه پایه بپایه بالا آوردن میباشد **در تفسیر**
کبیر فرمود الاستدراج استفعال من الدرجة یعنی الاستصعاد **او** الاستنزال درجة بعد درجة **و** منه درج الصبی اذا قارب بین خطاه **و**
ادراج الکتاب طواه شیئاً بعد شئ **و** درج القوم مات بعضهم عقیب بعضهم **و** یحتمل ان یکون هذا اللفظ ماخوذا من الدرج و هو لف الشئ و طیه
جزءاً فجزءاً **و** همین مضمون نیز صحیح است یعنی استدراج باب استفعال ماخوذ از درج یعنی استصعاد یعنی بلندی بردن است **و** از بلندی فرود آوردن
درجه درجه کیف **و** ازین باب است درج الصبی یعنی طفل هم چنانکه ابتدا در رفتار میاید قدمهای نزدیک نزدیک کم کم میکند **و** درج کتاب
کرد یعنی پیچید مطالب را بعد یکدیگر در کتاب **و** درج القوم یعنی مرد بعض بعقب دیگر **و** محتمل که ماخوذ از درج یعنی لف شئی پیچیدن آن چون
کردن قوب و جمع کردن اوراق کتاب و طومار جزء بعد جزء میباشد از درج بدرج و جا و درجا **و مسعودی** در تفسیر خود فرموده الاستدراج استفعال
من درج بمعنی صعد **ثم** اتسع فیه فاستعمل فی کل نقل تدریجی سواء کان بطریق الصعود **او** الهبوط **او** الاستقامة **و اما** بمعنی مشی مشیاً

ضعیفا و اما بمعنی طوی و لا اول هو الانسب بالمعنی المراد الذی هو النقل الی اعلی درجات المهالک لیبلغ اقصی مراتب العقوبة و العذاب ثم استعید
لطلب کل نقل تدریجی من حال الی حال من الاحوال الملائمة للمنتقل الموافقة لهواه بحیث یزعم ان ذلک ترق فی مراقی منافعه مع انه فی الحقیقة ترد
فی مهاوی مصارعه فاستدراجه سبحانه ایاهم ان یواتر علیهم النعم مع انهماکهم فی الغی فیحسبوا انها لطف لهم منه ثم فیزدادوا بطرا و طغیانا
حاصل آنکه استدراج باب استفعال بمعنی طلب فعل در واقع است ماخوذ از درج یدرج درجا و دروجا بمعنی صعد یعنی بلند و بالا و داخل درج شد پس از ان
بطور توسع استعمال در هر نقل و منتقل تدریجی کردند و در آن مساوی است طریق صعود یا هبوط یا استقامة یا بمعنی مشی ضعیف یا بمعنی پیچیدن و جمع و ته
کردن ثوب و کتاب و طومار و اول معنی در اینجا انسب است که نقل و با علی درجات مهالک و بقول بکر اولی وجه ثانی این یعنی نقل و انتقال
از علو درجه بسوی اقصی درجه و اسفل درکه منتزله عقوبة و عذاب دایم میباشد پس ازین عبارة آورده اند برائی طلب هر نقل تدریجی از حالی بسوی حالی
دیگر از احوال ملائمه برائی منتقل که مطابق بهوا و خواهش و حال او میباشد بحویکه گمان میکند آن منتقل که ترقی در مراقی و مدارج منافع خود و فی الواقع آن
زاعم ارتقاء وارد میشود در مهاوی و مصارع خود پس استدراج سبحانه بنده فاجر و فاسق را بدو طور میباشد احدهما ایراد تواتر آلاء و نعمای خود
بر او با ملح انهماک و غرق در بحر غوایة و انها گمان میکنند که این ایرادنعمات من است مع طغیان او در عمل معاصی و ضلالات بلطف لطیف الهامی باشد
ثانیهما تنزیل به تنقیص عوایید و فوایید و نعمات دالادر دنیا تدریجا تا او بمنتهای واقعی جزاء و سزاء استحقاقی سوء اعمال خود میرسد تا شاید متنبه شده نادم و تائب شود
اما سوء اعمال خود اعاذنا الله مع انسالی و المومنین عن استدراج الالهیة و امثالنا نشمل برحمته الواسعة انه ارحم الراحمین **بحث سادس** والذین
کذبوا بایاتنا بدانکه بطور قاعده کلیه عادة الله در کل قرآن جاریست که هر جا ذکر مومنین بمدح بوعده میکند مقابل آن همانجا ذکر کافرین بذم و وعید انها میکند
پس بالا ذکر اهل حق و بمدح انها کرده اینجا پس متصل بآن در اینجا ذکر وعید کفار و مشرکین و منافقین کرد **بحث سابع** والذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون یعنی آنانکه تکذیب کردند بعلامات ما عموما و خصوصا بایات کتاب الله که قرآن باشد زود و ادنی درجه پایه به پایه قلیل قلیل فرود میاریم تا بمقام
جزاء و سزاء و مقر خاص اصلی و ابدی خود برسند بحیثیتکه اصلا ایشان شعور از تنزل خود نمیکنند و نمیدانند در دنیا استدراج خود را [illegible] سنستدرجهم
الی ما یهلکهم و یضاعف عقابهم من حیث لا یعلمون ما یراد بهم و ذلک لانهم کلما اتوا جرما او اقترفوا علی ذنب فتح الله علیهم بابا من ابواب النعمة
والخیر فی الدنیا فیزدادون بطرا و انهماکا فی الفساد و تمادیا فی الغی و یتدرجون فی المعاصی بسبب ترادف النعم ثم یاخذهم دفعة واحدة علی غرتهم اغفل
ما یکونون علیه حاصل آنکه معنی سنستدرجهم بهمین سنقربهم میباشد یعنی زود و عنقریب کفار و مکذبین را با مرسانیم بسوی مقام هلاکت و دو چند میکنیم ایشان را
عقاب و عذاب شدید ناری بحیثیکه ایشان نمیدانند که چه اراده با ایشان کرده شد و آن حالت ایشان عارض میشد برای که ایشان هر قدر که اعمال جرایم بجا
میاورند و اقدام بر معاصی میکردند خالق ما باب نعمی و خیری بر ایشان مقابل آن معصیة میکشاد در ایام دنیا پس با ایشان سرگشتگی و حیرانی و توغل با فعال
قبایح و زیادتی در عمل فساد و تمادی در غوایة و لجاجة و مدرج در انواع معاصی میزاد و تکاثر عمل ضالی می شد پس از ان حکیم مدبر تعالی یکدفعه واحده بحالة
غرور و غفلت انها از انچه میبودند علیه میگیرد ایشان را پس در آن وقت با ایشان واضح میشود که الی الحین این امهال و ایراد نعمت بعد نعمت با ایشان من باب الاکرام و التحسین نبوده
بل این من باب الامتحان و الابتلاء بوده و کما قال هم فیما اتیهم نعمة و هم لا یشعرون انه الی الحین بهم بوشانیدن مع اقرار و انسال ایشان همه بلایا و [illegible]
واز عزو [illegible] بنجاة بدهد و بقول ضحاک معناه کلما جددوا معصیة جددنا لهم نعمة و قول کلبی گفته نزین اعمالهم فنهلکهم بها و سفیان
ثوری گفته نسبغ علیهم النعم ثم نسلبهم الشکر و زمخشری گفته که این استدراج العبارة است از تواتر الاحسان [illegible] ایشان از [illegible]
تمادی و اصرار ایشان در کفر و تکذیب ایات واضحات ما قول اوجه و بنا بر آنست که این استدراج در دنیا با انهاد نوع میباشد ما قول ثانی قیل یعنی [illegible]
یرید عذاب الاخرة ای نقربهم تدریجا من الدنیا الی عذاب البرزخ ثم الی [illegible] الحشر ثم الی درکات النار [illegible]
فعلی هذا معنی الاستدراج استنزالهم تدریجا من الدنیا الی جهنم یعنی بر قول ثانی در تفسیر آیه جاریه است که ما قریب میگردانیم ایشان را ساعة فساعة
و یوما فیوما از دنیا تدریجا بسوی عذاب آخرة ابتداء آن احتضار پس از ان عذاب برزخ پس از ان شدائد حشر و نشر و هولهای قیامة پس از ان درک
بدرک با خود درکات قعر جهنم و بنا بر این استدراج استنزال ایشان تدریجا از دنیا بسوی قعر جهنم میباشد و بر قول ثالث این استدراج از درجه یعنی طریق
چه درج بمعنی مشی سریعا است پس بنا بر این ما میگیریم ایشان را بطریقی و صورتیکه ایشان نمیدانند و نمی فهمند آن طریق اخذ و مواخذه را فان الطرق کلها

علی وجه اصلاً فلا یغلبنی غالب ولا یقهرنی قاهر ولا یسبقنی سابق ولا یفوتنی هارب و بر **قول رابع** این استدراج ماخوذ از الدرج بمعنی سنطویهم عن وجه
الارض یعنی نطویهم کلهم ولا نکذب احدا ممن یکذب بایاتی **نیشاپوری** و **رازی** و **خازن بغدادی** روایت کردند که روی ان عمر بن الخطاب لما حمل
الیه کنوز کسری قال اللهم انی اعوذ بک ان اکون مستدرجا فانی سمعتک تقول سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی وقتیکه خزاین کسری وکنوز او نزد عمر رسید
عمر در آن وقت گفت که بار خدایا من پناه می برم بسوی تو از اینکه شوم از مستدرجین باشم چه من در کتاب تو از تو شنیدم که زود کفار را بتدریج یعنی با زیاد دولت
ونعمات دنیا کرده بیک دفعه مواخذه میکنیم **بحث ثامن** املی بمعنی املاء در لغت بمعنی اطالة و امهال تا مدتی میباشد **در مجمع** فرموده الاملاء التاخیر
والامهال من الملی یقال مضی علیه ملی من الدهر وملاوة من الدهر بضم المیم وفتحها وکسرها ای قطعة منه و اصل الاملاء استمرار علی العمل من غیر
لبث من املیت الکتاب یعنی املاء در لغت بمعنی تاخیر است و امهال زملی بمعنی گذشتن زمانی از دهر بضم میم و بفتح آن و کسر آن نیز وارد شده بمعنی قطعه از
زمان و اصل الاملاء استمرار بر عمل میباشد بغیر لبث و درنگ از املیت الکتاب یعنی انشاء عبارة کتابه است و از همین جا است الملاة الفلاة ذات الحر و السراب
رازی گفته امهال اطالة مدة نقیض آن اعجال است و اما املی او هم زمان طویل از دهر است چنانچه آیه واهجرنی ملیا بمعنی زمان طویلا میباشد اما المتین
القوی والشدید و اصله من المتن وهو اللحم الغلیظ الذی عن جانب الصلب وهما متنان یعنی متین بمعنی قوی و شدید میباشد و اصل آن از متن و او گوشت
غلیظ است که از جانب پشت باشد و آن دو متن است اما کید و کید بمعنی واحد حیله و فریفتن و کوشش **در صحاح** گفته الکید المکر کاده یکاده کیدا و کیدة
و مکیدة اما حرف الواوی کو واذکاد یکاد کودا و مکادة بمعنی قارب ولم یفعل باشد **بحث تاسع** و املی لهم ان کیدی متین این عطف بر سنستدرجهم
است پس بعین در اینهم بسبب عطف داخل است یعنی و من زود امهال میکنم ایشان را بمعنی مهلت میدهیم و اطالة میکنم در بقاء و طول اعمار ایشان و تعجیل نمیکنم در اماتة
و اخذ و انزال عقوبة بر ایشان تا بکنند ایشان آنچه بخواهند و اراده آن از کفر و معاصی بکنند و بوقوع و تعجیل آن زند و فتح باب قوی بر ایشان میکنم و تحقیق اخذ من
شدید و قوی است وقتیکه اخذ و مواخذه میکنم و مرا منع مانعی و دفع عذاب دافعی جلوا نمیکند پس در اینجا سه چیز من الله ثابت شد یکی استدراج و آن اکثر
بمقابل [illegible] میباشد و فائده باز از نعمه و عقوبة منع زوال نعمه میباشد و آدمی باز از نعمت منع اعمال المعصیة گمان میکند که این از نعمة
برضوان الله میباشد دوم امهال [illegible] و اطالة اعمار ظالمین [illegible] کفر و معصیت من باب الاستدراج است [illegible] تا بنهایت رسد و این امهال الا انها
من باب الخذلان میباشد نه من باب الرضوان سوم عقوبة [illegible] شدید عقوبات میباشد [illegible]
[illegible] **اشکال** [illegible] جبره [illegible] [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] باطل است [illegible]
[illegible]
[illegible] **اشکال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اشکال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] **احدها** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **رابعها** [illegible]

بن حیث انه فی الظاهر احسان وفی الحقیقة خذلان یعنی کید متین یعنی اخذ شدید اله هست زیراکه شد است بکسیکه چیزی از انعام مع ظاهرش احسان و در واقع موجب خذلان هست و همین قول مشتری هست **سوال** آیا این تهدید در عموم مشرکین یا خصوص مشرکین مکه نازل شده **وجه قاقول** ابن عباس است **بحث عاشر**

صاحب اللباب و صاحب المعالم وغیرهما نقل کرده اند قال المفسرون نزلت هذه الایة فی المستهزئین من قریش امهلهم قتلهم فی لیلة واحدة والی هذا یشیر اذا جاء نصر الله والفتح **وانا فتحنا لك فتحا مبینا** یعنی مفسرین میگویند که این آیه مستهزئین قریش نازل شده و اول ایشانرا مهلت داد پس ازان کلهم ایشانرا در شب واحد قتل کرد و مصرح این آیه انا فتحنا لك و سوره اذا جاء نصر الله والفتح است **بحث حادی عشر** نزد سدی این امهال کفار در بدایة اسلام در مکه بود و بعد ازان منسوخ گردید باية قتل کما رواه **فی الدر المنثور** السیوطی وغیره قال السدی فی واملی لهم ان کیدی متین کف عنهم واخرهم علی رسلهم ان مکر بهم شد بدائم لنسخها فانزل الله فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم **اقول** اگر قول ابن عباس اثبات شود پس منافی قول اکثر مفسرین نیست چه این الفاظ قرآنی عام اند اصلا دلالة بر خصوصیت نا دارند پس مهند اخصوص سنزول مانع از عمومیت حکم نمیباشد پس چنین معنیش خواهد شد جمیع آنانکه مکذبین آیات و معاجز پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم باشند جزاء و سزاء همه ایشانرا چنین است ثم الله اعلم

قوله تعالی اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝ أَوَلَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ۝ مَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ ترجمه این چهار آیه

یعنی مکذبین معاندین آیا فکر نکردند و اندیشه ننمودند در اسناد جنون بسوی پیغمبر یا نیست صاحب ایشانرا یعنی محمد را از هیچ نوع دیوانگی و جنون و الیهو لیبا قیل انه دعوة نبوة او رامیه شما مشرکین محمد امین بگفتید و صدوق المتدینین قطعا کسی را نیست اوگر بیم کننده و ترساننده هویدا انکار را بخلاق از عذاب شدید خالق آیا نظر و نگاه نکردند بدیده دل و تامل در عقل و حقایق ملکهای آسمانها که متضمن شمس و قمر و نجوم هست که چگونه دوران و قیام و قوام اینها منتظم و در ملک زمین که در او بحار و انهار و اشجار و جبال و آنچه رستنیهای اوست و نظر نکردند در آنچه آفریده است خالق از هر چیز اشیائی و لا تعد و لا تحصی تا بجانب این صنایع موجودات و جستجو و صانع واحد قطعا ثابت می شد با ایشان و دیگر نگاه و نظر نکردند در اینکه شاید نزدیک و قریب شده باشد اجل بقا و منتهای اعمار ایشان پس اگر آجال بقا و اوقات ایام حیوة دنیا ایشان قریب الاختتام رسیده باشد پس بقرب حصول اجل بکدام سخن گوش بدهند و بعد از قرآن الهی و ایمان بآن بیارند هر کس را که گمراه و هلاک ساخت خدا پس راه نماینده نیست احدی مر او را تا براه هدایت و حیوة ابدی برسد و میگذارد ایشان یعنی کفار را در طغیانی گمراهی سرگردان و حیران میگذارند **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** فکر و نظر از افعال و امور قلبی است چه قلب در امور مجردات خود وقت توجه دریافت حقیقة و اصل ماهیت و حال و مآل آنها می نماید چنانچه **بعض حکماء** الهیین اسلام در اینجا همین مضمون مشروحا بیان فرموده اند قال الفکر طلب المعنی بالقلب و ذلك فکرة القلب هو المسمی بالنظر و التعقل فی الشیء والتامل فیه و التدبر له و کما ان الرؤیة بالبصر حالة مخصوصة من الانکشاف والجلاء ولها مقدمة وهی تقلیب الحدقة الی جهة المرئی طلبا لتحصیل تلك الرؤیة بالبصر **فکذلك** الرؤیة بالبصیرة وهی المسماة بالعلم و الیقین حالة مخصوصة فی الانکشاف و التجلی **و** ذلك هو المسمی بنظر العقل و فکرته و تدبره انتهی حاصل آنکه تفکر طلب معنی بدل میباشد **و** همین فکر قلبی موسوم بنظر و تعقل و تدبر و تامل در شیء است چنانچه رؤیه بالبصر حالة مخصوصه از انکشاف و جلاء مرئی در عین رائی و قلب او می باشد **و** برای حصول او مقدمه هست و آن تقلیب و تحویل حدقه بجهت مرئی بطور طلب برای تحصیل آن رؤیة ببصر است **و** همچنین دیدن بصیرة

قلبی موسوم بعلم الیقین حالة مخصوصه در انکشاف و تجلی هست که آنرا التعبیر بنظر و فکر و تدبر و تعقل و تامل کرده میشوند **بحث ثانی** جنة بکسر اول بمعنی ذات
فعلیة برای بیان صورة و حالة فعلی چون جلسة و رکبة نوعی از حالت جنون عارض بدماغ و قلب میشود پس باقوال نابیننده ولا ایراد تلفظ می نماید از جن
یجن جنا و مجنونا بمعنی ستر و پوشیدن چیزی و مستور شدن آن **لهذا** جنون مرض دماغی هست که عقل را پوشیده و مستور میدارد **و** جن نوع حیوان ناری
است **و** جنان و جنت باغیکه مجتمع اشجار باشد **و** جنین ولدی هست که در شکم مادر باشد **و** جنان بمعنی دل که در صدر میباشد **و** بجهت مستور بودن این اشیاء
از انظار باین اسما نامیده شدند چه اصل جن و جنون ستر و خفا شئ هست **و** جنة بضم آنچه ساتر باشد و مجنة بکسر میم نام سپر که بان از ضرب شمشیر بدن را
میپوشند **بحث ثالث** رحموت بر وزن فعلوت بزیادتی واو و تا از ملک در آن معنی مبالغه چون رهبوت از رهبة بمعنی هیبت **و** رحموت ماخوذ از رحمة
بمعنی مهربانی و جبروت از جبر قهر میباشد چنانچه گفته میشود ملکوت العراق **و** ملکوة العراق چون ترقوة لغتی هست ایضا بمعنی عزة و سلطنت و مملکت
است **در مجمع** فرموده الملکوت هو الملك الاعظم للمالك ثم بین بملوك یعنی ملکوت رب و مملکت اعظم رب که مالک بدون مملوک نمیباشد **و**
مفسرین در تفسیر ملکوت کلشیئ فرموده اند بعضی ملکوت کل شیئ ما یقوم به ذلك الشیئ من عالم الارواح والملائکه **بعضی دیگر** فرموده اند الملکوت
حقایق الاشیاء وماهیاتها ومادیاتها مع ظاهرها **در صوفیه** ملکوت الشیئ حقیقته المجردة اللطیفة الغیر المقیدة بقیود کثیفة **و** حسیة
جسمانیة **و** بمقابله الملك بمعنی المادة الکثیفة بالقیود **بحث رابع** اولم یتفکروا آنها سه گاه بالا تنذیر و توعید کرده بعد ازان معرضین کفار
متصل این بیان خصوصا و عموما شروع در جواب شبهات انکار در **بحث خامس** اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة **بدانکه** متفق علیه مفسرین
است که بر اولم یتفکروا کلام تمام شده و ما بصاحبهم من جنة ابتداء و تجدید کرده **و بعضی** تصریح کرده اند که در اینجا تقدیر مقال محمد و مقاله یا یقولون فیعلموا ما
بصاحبهم من جنة **و تعریض** انکم لا یتفکرون هولاء المکذبون بمحمد و بنبوته فی اقواله و افعاله و اعماله فیعلموا انه لیس بمجنون اذ لیس فی اقواله
و افعاله ما یدل علی الجنون یعنی چرا تفکر نمیکنند آن قوم مکذبین بنبوة محمد در اقوال و افعال و اعمال محمد تا بدانند که محمد مجنون نیست چه فعل و
قول هر فاعل و قایل دلیل بر احوال او میباشد اگر افعال و اقوال او سفاهت متضمن خبط و خبط و باشد او سفیه لا عقل و احمق و ذو الاختباط میباشد
شاعر گفته چو و سخن باشد همه داند کسی که گوهر فروش است یا پیلهور در اقوال و افعال و اعمال و بیان او اصلا و ابدا خلل و زلل و اختباط نیست پس
او مجنون نیست و اسناد جنون بسوی او مع هذا الکمال باطل محض است و از اقوال منکرین و دلیل بر سفاهت و حماقت و نافهمی خود ایشان میباشد **و** عادة کفار جهال
قدیما است که بانبیاء اسناد جنون میکردند چنانچه بنوح گفتند انه لمجنون و بدینها بسیاری انبیا مجنون میگفتند **ایضا** هرگاه محمد در اظهر شما زاده و
نشو و نما کرده و خود شما بمحمد امین و صدوق المتدینین نام نهاده بودید و یاد میکردید **پس** با دعای نبوتش شما چگونه او را کاذب و ساحر میدانید و مینویسید
و باین الزام محجوج شما باید شد **و سوال** سبب اسناد جنون الی النبی چه بوده **و** در آیه دیگر هم هست که کفار با اهل اسلام طعن میکردند ان یتبعون الخ
رجلا مسحورا **جواب** در آن سه وجه اند **اول** ان قوله علیه السلام مخالفا لاقوالهم و اعتقادهم کان معرضا مطلقا عن الدنیا مقبلا
علی الاخرة مشتغلا بالدعوة الی الله فلما راو ذلك منه مخالفا لطریقتهم و اعتقادهم فاسندوا الجنون الیه یعنی چونکه آنحضرت از دنیا
معرض مطلق قدیما باتفاق موالف و مخالف بوده و مامور و مشغول بدعوة الی الله شب و روز میشد پس دعوة آنحضرت هرگاه مخالف و منافی اعتقاد و اعمال
و افعال و اقوال خود دیدند اسناد جنون بسوی آنحضرت کردند تا سخن و دعوة او قابل قبول و التفات ننمود و احدی رجوع بسوی او ننماید **ثانی**
اصحاب تنزیل هم سبب نزول این آیه همین نوشته اند ان النبی قام علی الصفا لیلا فجعل یدعو قریشا فخذا فخذا یا بنی فلان یا بنی فلان انی لکم
نذیر مبین ارسل الیکم وکان یحذرهم باس الله و وقایع الاحزاب الی الصباح فقال قایل منهم ان هذا صاحبکم لمجنون لانه بات یصوت
الی الصباح فانزل الله هذه الآیة فی ردهم و برائة النبی عن الجنون وعن اسناده الیه بدلیل قاطع اولم یتفکروا فی اقواله و افعاله ما یقول
وما یطلب عنکم وما یدعوکم الیه **رواه** الثعلبی **و** البغوی **و** الواحدی **و** الرازی **و** النیشابوری **و** البغدادی **و** المسعودی **و** غیرهم
عن قتادة **و** الحسن **و** ابن المنذر **و** ابن الجریر یعنی وجه نزول آن نزد این ایمه در رد اسناد جنون بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین نوشته اند
که پیغمبر بر کوه صفا برآمده قوم بقوم و قبیله بقبیله قریش را ندا بلند میکرد ای بنی فلان ای بنی فلان من منذر و مرسل بسوی عموم و شما خصوصا
... تحذیر و تنذیر باس الله و ذکر وقایع امم اولی تا صباح میکرد **پس** قایلی از ایشان گفت ای قریش این صاحب شما دیوانه هست چه او تمام

جواب اشکال در سبب اسناد جنون الی النبی علیه السلام

شب تا صبح گذرانید بقیل و قال تحذیر و تنذیر از تنزیل عذاب برایا انکار و تکذیب او پس این آیه در رد انها و تحریر بینی خود نازل کرد که صاحب شما محمد را جنون عارض
نشده چه بمقالات ممتاز میشود سلیم العقل و سقیم الحال والعقل حجة الفکر و تامل و تدبر نمیکنید در اقوال صاحب خود که بیان او دعوة و مقال او سقیم است یا سلیم اقوال
او دعوة الی الله الواحد القهار و ترک جمیع الٰهه احجار و اشجار میباشد و این امر معقول است ثالث سبب دیگر در اسناد جنون الی النبی بزعم معاندین جهال کفار چنین
بود انه علیه السلام عند نزول الوحی تارة یغشاه حالة عجیبة فیتغیر وجهه و یصفر لونه و یعرق بدنه و یعرض له حالة شبیهة بالغشی فالجهال من الاعداء
الجاحدین کانوا یقولون انه جنون فالله سبحانه بین فی هذه الایة انه لیس به نوع من انواع الجنون والصرع و هذه الحالة تحصل له عند القائه
بی و وحیی الیه افلا یتفکرون فیما یقوله هو بعد ذلک و هو یدعوهم الی الخالق الواحد والمعبود المطلق لیس احد خالقا سواه و یفهم لهم علی
ذلک البراهین القاطعة والبینات الواضحة والدلایل القاهرة بالفاظ واضحة فصیحة ملیحة بلیغة الی حیث عجز الاولون والاخرون من العقلاء
واعلام الملل والنحل من العرب والعجم عن معارضتها متضمنة بالحقائق الحقیقة والدقائق الدقیقة والخفایا الخفیة علی عقول اولی الالباب والارباب
فلا یمکنهم انکارها فمن المعلوم بالضرورة ان مثل هذا الانسان لا یمکن وصفه بالجنون والصرع والمالیخولیا لان فی کل کلمة من کلامه دلالة قطعیة
عن کمال علمه و عرفانه فبوجود ذلک صار سید الانبیا و سند العلماء و قدوة عقلاء العالمین الی حین حاصل مطلب آنکه نزد نزول بعض انواع وحی
الهی بگاه بگاه آنحضرت را فرا میگرفت حالت غشیان عجیب بگاه که سوار بر ناقه بود ناقه مرکوب متحمل ثقل آنحضرت نمیشد اکثر آن مراکب بلا اراده قعود میکردند و گاه گمان
ناقها هم چون کمان میشد و متغیر الوجه و صفرة لون میشد و بدنش عرق کثیر میکرد و این حالت شبیه بحالت غشی میشد کفار معاندین جهال معاندین الی حین آن حالت را
حمل بر نوع جنون و صرع میکردند و آنحضرت بعض برآمدن از آن حالت سور قرآنی و آیات آن را دفعة بر حاضرین اصحاب و ازواج و اهل بیت و بر دوست و دشمن
تلاوة میکرد پس او سبحانه در رد کفار معاندین جهال بیان فرمود که محمد نبی را هیچ نوعی از جنون و صرع و مالیخولیا اصلا نمیباشد و این حالت بیحالی که بآنحضرت گاه
گاه عارض می شود از سبب لقاء او من و وحی من باو می باشد پس چرا آن جماعت مکذبین و منکرین تعقل و تدبر و تفکر نمیکنند در مقالات او چه او دعوة میکند
خلق الی الخالق الواحد بالحق معبود بالصدق ببراهین قاطعه و بینات واضحه و دلایل قاهره بالفاظ ملیحه فصیحه بلیغه تکلم میفرمود بحدیکه عقلاء اولین و آخرین از اعلام
ملل و نحل عرب و عجم از مماثل و معارضه آن بالکلیه عاجز شدند چه آن کلمات جناب قطع نظر از نهایة بلاغت و غایة فصاحت و ملاحت متضمن مشتمل حقایق حقیقة و
دقایق دقیقه و خفایای خفیه بر عقول اولوالالباب و بر افهام اولوالارباب مستور بودند و آن از خاص ایشان ادراک میکردند لهذا ایشان را انکار و تکذیب نبوة آنحضرت
ممکن نشد و از معلوم ضروری است که بمثل چنین شخص وصف و اسناد جنون و صرع و مالیخولیا ابدا و اصلا امکان نیست چه هر کلمه از کلام او حکمة و دلالة قطعیه
بر کمال سلامتی عقل و علم و عرفان است انحطاط از دیگر انبیا بظهور رسالت نیامده لهذا این شخص سید الانبیاء العظام و سند و مرجع اعلام امم و اثار قدوة العقلاء
والحکماء السنام عالیان سابقین و لاحقین بالیقین فی جمیع الامور والاحکام گردید و این احوال بر ماهرین حاذقین علم سیر و تواریخ و کتب منزله بلیغین و اضح
و لایح میباشد اشکال چرا مثل انبیاء سلف بهم صلعم وحی نمیشد و این پیغمبر را نزد نزول وحی بیحالی و غشی عارض و لاحق می شد بمعاینه چنین احوال لابد
حال بر انها مشتبه شده اسناد جنون بنوح و محمد کردند جواب بدانکه باقسام میباشد نوعی القاء و قذف در قلوب انبیا مراد الهی میشد نوعی دیگر در
جرمی از اجرام علوی و جسمی از اجسام جمادی خالق ایجاد کلام متضمن مراد خود کرده پیغمبر از آن میشنوانید چنانچه در شجره طور کلام را با صوت آفریده یا موسی انی
انا الله العزیز الحکیم وحی کرد نوعی وحی متضمن حروف از جانب سماء بگوش ایشان میرسید نوعی دیگر کلامی بر السنه انبیا آفریده بلا اختیار از زبان انبیا
انها جاری میشد چنانچه در لسان آدم نزد مکالمه او با ملک آفریده کلام کرد نوعی دیگر بواسطه ملک وحی مخصوص با آن جبرائیل بود و میفرستاد کقوله
الله یقرئک السلام و یقول بلغ هذا الی عبادی این نوع غالب از انواع وحیها با انبیاء اولوالعزم بود نوعی دیگر در لوحی یا ورقی بغیر صوت حروف فی صفحه
یا مرکب باهم منقوش یا مکتوب من الله بانها میرسید و ایشان مراد الٰه فهمیده و دیده بحسب آن رفتار میکردند نوع اعلی آخر که خالق بلا واسطه با انبیا بهم
کلام می شد و باین سبب از حالت ناسوتیت بر آمده بعالم لاهوتیت رسیده کلام شفاها کلام الهی صفا میکردند لهذا بیحالی چون غشی بانها عارض و لاحق میشد
و این حالت را احکماء مشائین و تبعه انها صوفیه فنا فی الله مینامند تا باین حالت استعداد اتم و اهم قابل قبول و وصول و حصول فیض فیضان فیاض مطلق میکردند
تنبیه چونکه این محمد بن عبد الله سید الانبیاء و خاتم الرسل بوده غالبا این نوع وحی بآنحضرت حاصل میشد تا شرف او از کل انبیاء و رسل باین وجه اتم
وجه تفضیل در عالم ملکوت و ناسوت آشکار و هویدا باشد پس آنچه مردم از اظهار غشیان آنحضرت مینمودند آن را تعبیر بجنون و بصرع میکردند از قصور قابلیت

بیان سبب اسناد جنون بنبی صلعم کفار

وجه بیحالی نبی صلعم

کفار اسناد جنون و صرع به انبیاء سلف نمیکنند چرا

وعدم ذکا

بیان الفاظ و جمال البلاغة و اعلی اقسام این بحث التشبیه مستنبط هذا غثیثه اجتماع کلامی نمود ارشد

وعدم ذراکه رفقه معرفة مدعی نبوة بود چنانچه جبرئیل را بکرات و مرات در محضر نبوی بصورت دحیه کلبی و بعض اوقات بصورت اعرابی ملاقات دیگر بر بوم خود و بیگانگان
حی شد و می نمودند و حال آنکه دحیه و اعراب شهری اینها نبودند و بعدم قابلیت و فقد ادراک مردم چنان ایشان را متصور میباید تدبر تبصر و کلا ببینات مثل خبیر تبصره
و دلالة برچند چیز است اول لفظ ما بصاحبهم نافیه جنسیه است و لفظ جنة هم متضمن جنسیه و لفظ من در من جنة بیانی هست پس باین واضح و ثابت شد
که در آنحضرت هیچ نوعی از اقسام جنون و ضعف عقل و فهم و ادراک نبود و اصلا از بدایة الی نهایة موت آنحضرت ضعف و فتور در حواس و ادراک و عقل و فهم گاهی
لاحق نشده ثانی در اینجا دلالت هست بطوریکه معرفة الهی امر عقلی محتاج الی التفکر و التعقل و آثار صنایع میباشند هکذا معرفة نبوة و خلافت الهیه هم امری عقلی
محتاج بنظر و فکر و تدبر و تعقل است لهذا در اینجا اولم تتفکروا فرمود یعنی فی حاله و اقواله و افعاله و اعماله و قبل از نبوة هرگاه باتفاق اقوام مشرکین و اهل کتابین
موسوم بمحمد امین و صدیق المتدینین و رأس العاقلین بود حالا در حال نبوة آن شخص نقیض و خلاف این چرا ذم میکنید ثالث تقلید در اصول دین بالکلیه
نیز باطل محض شد بحث سادس ان هو الا نذیر مبین بدانکه ان در اینجا نافیه و الا استثنا بعد نفی آمده افاده حصر میکند پس معنیش بوجوه بقولی
لا هو الا معلم مواضع المخافة و المضرة بانواعها و اقسامها بکمال الوضوح و البیان حتی لا یخفی علی السامع مضرة یعنی با آنحضرت هیچ نوع ضعف عقل از
سفاهت و جنون و صرع نیست مگر آنحضرت خاص معلم و مذکر و مبین جاهای خوف و ضرر بجمیع الانواع و اقسام اینها بالفعل و بالقوة بکمال وضاحة و نهایة بیان است
و بقولی مبین بمعنی موضح امر الله لهم بکمال صحة بیان بغیر تبیین و تنقیص فیه یعنی مبین بمعنی موضح اوامر و نواهی خدا بنهایت و بکمال بیان قوی بلا زیادة
و تنقیص در آن و بقولی نذیر بمعنی منذر من الله موضح انذاره بلا خلل و لا زلل و لا زیادة و لا نقص فیه یعنی نذیر بمعنی منذر از جانب زبان
خدا واضح کننده انذار تنها بغیر خلل و لا زلل و لا زیادتی و بغیر نقص و کمی در آن چون الیم بمعنی مولم میباشد تنبیه در این دلالت است بر عصمة آنحضرت زیرا که او
تعالی حصر کرده تذیر و تبلیغ آنرا بلفظ مبین پس این توصیف نبی از عالم الغیوب و القلوب بطور اخبار و اعلام خلق میباشد که امر و نهی آنحضرت بغیر کذب و لا
خلل و لا زلل هو بهو علینا من لسان الله میباشد و بمعنی عصمة معصوم همین است پس باطل شد مزعوم آن کفار که میگویند عصمة انبیاء منهم عصمة محمد از قرآن
بغیر عیسی ثابت نیست و المجد کذ بحث سابع اولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض و ما خلق الله من شیء بدانکه این هر دو استفهام در ما قبل
در اینجا استفهام تنکیری بمعرض تقریع و توبیخ بقوم خاص قریش اولا و حکمش عام شامل بهر عاقل غیر ناظر میباشد که آیا چرا نظر و فکر بغور نکردند و نمیکنند منکرین
کفار در حقایق و دقایق عوالم آسمانهای و زمین و آنچه خالق خلق کرده بوجود آورده از ارض و سماء و جمیع آنچه در اینها از کبار و صغار اشیا است چه از مقتضای عقل
تعقل و تدبر و تامل در هر چیزی از مبصرات و مرئیات و در ماهیات و حقایق اینها میباشد و انسان اشرف مخلوقات بوده بعد مشاهده موجودات از مشهودات
علوی و سفلی چرا تعقل و تدبر و تامل در ظاهر وجود و در باطن حقیقة هر چیزی از اینها نمیکنند بترک آن اضل از بهایم و انعام متصف میشوند چه هر چیزی از موجودات
علوی و سفلی اجرام و اجسام و اعراض اثر هستی یا لا انفراد از موجد موثر قطعا و جزما میباشد چه هیچ ذره از ذرات موجودات بذاته و بنفسه بوجود آمدن ممتنع عقلی
و محال است زیرا که هر شی قبل وجود معدوم و نیست و نابود محض بوده و بایجاد علت ایجاد نفس خود او محال است قطعا پس لا بد او قطعا برای آن موجود
موجدی غیر او قبل از ایجاد او موجود باید باشد تا او را ایجاد نماید پس آن موجد موجود یا واجب الوجود لذاته باشد یا وجود او هم بغیره باشد ثانی مخلوق
ممکن الوجود است چه وجود او محتاج فی ایجاده الی غیره است پس اول لازم و ثابت شد قطعا یعنی واجب الوجود لذاته قبل ایجاد همه این موجودات علوی
و سفلی موجود لابد او خارج از سلسله ممکنات متصف بکمال صفات ذاتیه چون حی و عالم بجمیع معلومات و قادر بر جمیع مقدورات و ممکنات در هر حال باسویه
واحد میباشد و تغیر و تعدد ابدا بر او ممتنع علی الدوام باشد اما موجد واجب لذاته از ابتدا واحد بنا بر این که قطع نظر از تمانع در وجود موجود واحد که
در واقع معلول واحد است بدو علت عامه تامه کامله بوجود آمدن ممتنع و محال است پس باین واضح و ثابت شد که هر ذره از ذرات موجودات اثری کامل
مستلزم موثر واحد کامل لذات و الصفات بذاته بغیر تغیر و انفعالات در هر حال در بین بودنش واجب است تنبیه خالق علام تحریص و ترغیب
بسوی این چنین دلیل و استدلال بهر دم برو جوب وجود وحید خود در اولم ینظروا مع ذم و تقریع و توبیخ بر ترک استدلال فرموده تبصره بدانکه موجودات
خالق لا تعد و لا تحصی و مملکت او تم است بغیر خود هیچ احدی احصار و تعدید اینها کرده نمیتواند و نمیتوانند پس تشریح و تفصیل ملکوت ارض و سماوات
علی الاجمال بسبب تقسیم اصول تقدیری ذکر میکنیم اما کل ما سوی الله تعالی خالی از این نیست یا متحیز باشد یا حال در متحیز یا غیر متحیز و لا حال در متحیز
باشد اما متحیز پس او یا بسیط یا مرکب باشد اما بسایط اینها یا علویه اند یا سفلیه اما علویه پس اینها املاک و افلاک و کواکب و

شمس وقمر ونجوم وکرسی وسدره وداخل آن جنت ونار وبیت المعمور وسقف مرفوع وحجب وغیر این اشیا آخر مع التفصیل اند **واما سفلیه** او طبقات
ارض عناصر اربعه داخل در آن بحار وما فیها والجبال والاصخار والاشجار وغیر اینها انچه در آن داخل میباشد مع التفاصیل **واما مرکبات** پس اینها هم چهار اند
و آثار علویه ومعادن ونبات **و** انواع حیوانات مع اجناسها الاربعه تفصیلا **واما حال در متحیز** او جنس اعراض است **و** اجناس این تقریبا تا
چهل جنس اجمالا فی العدد معدود می شوند **و** تحت هر جنسی انواع واقسام کثیره داخل اند **و** هر عاقل که تامل کند در عجب صنعت اینها واحکامها ولوازمها
وآثارها ومؤثراتها کانه بحر محیط لا نهایت ولا ساحل اند میباید خوض وغوص در آن بکند **اما قسم ثالث** که او موجود غیر متحیز ولا حال فی المتحیز است
او دو قسم دارد **یا** متعلق با جسام بالتدبیر والتحریک چون با دکشتی دارد او موسوم بالارواح میباشد **واما** **مجرد** چنین نباشد **پس** او جواهر قدسیه
مبرا از علایق جسمانی **و** اینها موسوم بلسان شریعة بملایکه میباشند **اما** اعلی واشرف وافضل اینها از روح ثمانیه حمله عرش اند کما قال الله تعالی ویحمل عرش
ربک فوقهم یومئذ ثمانیة اند **واما** تالی بعد اینها ارواح مقدسه مشار الیها وتری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم **و بعد اینها** سکان
الکرسی **و** بسوی این اشاره در آیه من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه
السموات والارض **و بعد اینها** ملائکه طبقات سماوات هفتگانه اشاره باینها در آیه والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا **و** از صفات اینها
لا یعصون الله ما امرهم الآیة **و بعد اینها** ملائکه حفظه اشیا ارضیه **و** اشخاص کرام الکاتبین بحسب مدارج همه اینها می باشند **تنبیه** وکیف یمکن احاطة عقل
البشر بجمالها ملک الله وملکوته انه تعالی قال وبیده ملکوت کل شیء لاجل ذلک قال تعالی وما یعلم جنود ربک الا هو **و** لهذا ملایکه گفتند اظهار عجز خود
از علم معلومات اکثر غیر بقولهم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا **و** شاعری حکیم گفته یا ایها الناس کم لله من فلک یجری النجوم به والشمس والقمر
هنا علی الله ماضینا وغابرنا فما لنا فی نواحی غیره خطر **بحث ثامن** بدانکه جمله وان عسی عطف بر ملکوت السموات **و** ان مخففه از ان مدغمه
و اسمش ضمیر الشان وخبرش عسی مع فاعلها الذی هو ان یکون **و** اسم یکون نیز ضمیر الشان **و** خبر یکون قد اقترب اجلهم است **پس** تقدیرش
اولم ینظروا فی ان الشان عسی انه یکون الشان قد اقترب اجلهم باشد **و** جایز است که اسم یکون اجلهم **و** خبرش قد اقترب باشد علی انها جملة من فعل
و فاعل هو ضمیر اجلهم لتقدمه حکما **بحث تاسع** بدانکه لفظ عسی فعل ماضی جامد غیر متصرف از افعال مقاربه بمعنی ترجی وامید وطمع میباشد در
مصباح گفته وقد یاتی بمعنی الظن **و** الیقین **و** تکون ناقصة وتامة **پس** عسی ناقصه را خبرش مضارع منصوب میاید چون عسی زید ان یقوم
فمعناه قارب او قرب زید القیام فالخبر مفعول **او** فی معنی المفعول **و قیل** معناه لعل زیدا ان یقوم ای اطمع ان یفعل زید القیام **واما تامه**
چون عسی ان یقوم زید **و** هذا فاعل وهو جملة فی اللفظ **فاذا قیل** این یکون الفاعل جملة فی اللفظ **فجوابه** ان المصدر یتاول الفعل
بحث عاشر وان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم معنی آن بوجوه گفتند **احدها** اولم ینظروا او یتفکروا فی ان عسی انه یکون قد اقترب
اجلهم وهو اجل موتهم فاذا اخذهم الموت فکیف یومنون بعد الموت یعنی چرا ایشان نظر وفکر نمیکنند در اینکه شاید اجل مرگ ایشان قریب شده
فرا بگیرد مرگ ایشان را پس از موت چگونه ایشان ایمان بیارند واز عذاب دایم نیز از آن نجات بیابند **ثانیها** لم لا یستعجلون فی النظر فی الدلایل لیعلموا الحق
عن الباطل فیومنوا به عاجلا لان الاجل قریب لکل ذی حیوة فلو جاءهم الاجل عاجلا فکیف یتحققون الحق ویومنون به بعد الموت
یعنی ایشان چرا تاخیر از نظر در دلایل میکنند تا حق را از باطل می شناختند وسعی یافتند وایمان بیاوردند بزودی بآن چه اجل برای هر ذی حیوة قریب
ولاحق است واگر اجل در این تاخیر ایشان را فرا گرفت پس چگونه ایشان نظر وکی تحقق حق وایمان بآن بعد موت کرده بتوانند **ثالثها** در مجمع فرمود
ومعناه لعل اجلهم قریب وهم لا یعلمون یعنی شاید که وقت مرگ ایشان نزدیک شده باشد وایشان نمیدانند قرب اجل خود پس چگونه ایمان
بیارند **رابعها** اولم ینظروا فی ان الشان والحدیث عسی انه یکون قد اقترب اجلهم ولعلهم یموتون عنقریب فیسارعوا الی النظر وطلب الحق
وما ینجیهم مفاجاة الاجل وحلول العقاب لشدید علی الکفر یعنی چرا ایشان نظر وفکر نمیکنند در تحقیق حق امید هست که اجل ایشان نزدیک شده
باشد شاید که ایشان بفوت میرند پس چرا ایشان مسارعة بسوی نظر وطلب حق ودر تحصیل آن نمیکنند چه سبب بدن اجل ناگهانی هر کس را مهلت نمیدهد
یا که هیچ ذی حیوانی را مؤخر نمیگذارد تا یک نفس دم پس بمحض موت حلول میکنند عذاب شدید ناری ابدی بر کفر ایشان **خامسها** والمعنی
ولعل اجلهم یکون قد اقترب فیموتوا علی الکفر قبل ان یومنوا فیصیروا الی النار واذا کان الامر کذلک وجب علی العاقل المعاجلة والمبادرة الی

التفکر والاعتبار

ف وما ملکوت سماوی وارضی
از ملکوت سماوی والعرش اخفی
یعنی بیان تقسیم ملکوت
بیان عسی فعل جامد متصرف
و بیان معنی ظن
و گاه بمعنی یقین میباشد

التفکر والاعتبار والنظر المودی الی الفوز بالنعیم المقیم یعنی محتمل است که اجل شان قریب شده پس بر کفر شان بمیرند قبل از ایمان آوردن پس مصیر ومقر
ایشان نار دائم مولم میباشد و بر هر عاقل لازم و واجب است که مسارعت و مبادرت کند بسوی تفکر و نظر و اعتبار که مودی بسوی فوز بدار القرار و عظیم نعیم بلا زوال
آن بگردد **بحث حادیعشر** فبای حدیث بعده یومنون یعنی بعد این کتاب الله و کلام الله تعالی که قرآن منزل بکدام کلام و کتاب دیگر تصدیق
میکنند و ایمان بآن بیارند چه بعد این خاتم النبوة پیغمبری دیگر و بعد این قرآن کتابی دیگر تا قیامة ابدا نمی آید چه محمد خاتم الانبیاء و قرآن خاتم الکتب المنزله
و دین اسلام خاتم الادیان است **وجه دیگر** آنکه اجل قریب بهر ذی حیوة است پس اجل اینها هم نزدیک شده و این وقت محمد بنبوة و بکلام خالق
قرآن نام آمده و بدلایل قاهره اعجازیه آن ثابت شده و اگر مرگ ایشان را فرا گرفت **پس** ایشان بعد از حصول مرگ بکدام نبی و بکدام الهی ایمان بیارند
چه بحصول مرگ آدمی غیر حی و غیر عاقل مثل جمادات لا حس و لا عقل و لا حیوة میگردد و پس بعد مرگ لایق هیچ امری نمیباشد و از عالم تکلیف بعالم جزاء
وسزا میرسد واجالهم قریب فلم لایبادرون ولا یسارعون الی قبول الایمان بعد النظر وماذا ینتظرون بعد وضوح الحق وای حدیث وکلام
صحیح اثبت واهدی واحق منه ویؤخرون عنه وینتظرون به وما بعد ثبوت الحق الا الضلال **تنبیه** این هر چند دلالة دارد **اول** آنکه او
سبحانه کلام خود یعنی قرآن را حدیث یاد کرد **و** حدیث فعیل از حدث یحدث حدثا وحدوثا فهو حادث **و** حدوث و حدوث بمعنی جدید الایجاد والوجود بعد
العدم و نقیضش قدیم ازلی **و** نیز عتیق قریب الوجود باتفاق اهل لغة میباشد **و** از اینجا خورد سال را حدیث السن **و** حدیث العمر و جدید الوجود میگویند
یعنی لیس هو العتیق **تذکره** هرگاه این واضح شد **پس بدانکه** هر کلام اله و کلام غیر او کلام حادث غیر قدیم لفظا و معنی است چه حدیث و کلام اطلاق نمیشود
مگر بر کلمات مرکبه بحروف متقدمه و متاخره که متضمن المعانی باشد **و** مفاهیم و معانی ذهنی متکلم را باتفاق عقلاء و حکماء و اعلام محققین اسلام کلام نمیگویند تا
وقتیکه تلفظ بالفاظ داله بر معانی خود نکند **پس** واجب البطلان است مزعوم اشاعره که مراد فقط از کلام اله معانی آن میگیرند **یا** عین الفاظ را فقط بدون معانی
و مفاهیم اینها کلام الله میدانند **ثانی** در این تحریص است در ترک تقلید و اخذ باجتهاد و دلیل در کافه امور دینی از اصولیه و فروع آن **سوال** این
متفحص و بین و متحقق ایمان و ایقان اگر در حال فحص و تحقیق مرد بغیر تمسک باحد الطرفین کفر یا ایمان **یا** تا وقت تیقن و اعتقاد باحد الطرفین در دنیا و عقبی چه
حکم دارد و مقرش کدام جا باشد **جواب** در میان اسلام کلا در این مسئله اضطراب عظیم میباشد **نزد بعضی** کافر مطلق است **نزد بعضی** مومن مطلق **نزد
بعضی** لا کافر المطلق و لا مومن المطلق مرده بل بین البین چنین مرده و از ضعفاء میشود بر وجه اول **و** بر وجه ثانی چنین شخص غیر کافر و مومن علیحده بالانفراد
در دنیا و آخرة معین است **اما بر وجه ثالث** در دنیا حکم کفر **و اما** در آخرة **نزد بعضی** بحسب امتحان او بالقاء خود او در مقامیکه باطنه الرحمة وظاهره
من قبله العذاب باشد کرده خواهد شد **نزد بعضی** بحسب علم خود حق سبحانه نسبت باو حکم خواهد فرمود یعنی در معلوم تعالی اگر او قطعا و یقینا مومن مرده محکوم بنجات
والامن از النار خواهد شد **ثالث** در آیه دلالة است که نزد اقتراب اجل و احتضار او ایمان و توبه او از کفر و معاصی مجاب و قبول نیست **رابع** بعد از قرآن الی القیمة
کتاب الهی من الله نمی آید و ابدا قابل تصدیق نیست **بحث ثانیعشر** من یضلل الله فلا هادی له این جمله مستانفه من شرطیه مع جزائیه مجتمع **و** تقدیرش من
یضلل الله فلا یهدیه احد میباشد یعنی هر کس که با هدا و دلالة خالق مهتدی نشود پس احدی از خلق هادی و راه نماینده او نیست و اصلا با هدا او مهتدی نمیشود
بحث ثالثعشر طغیان اسم فعل **و** طاغوت از همین باب فاعل طغیان بمعنی تجاوز از حد عصیان از طغی یطغی طغیا فهو طاغ بمعنی تجاوز از حد مقدر محدود
در عصیان و در هر شیء میباشد **در تهذیب** گفته لفظ طاغوت بوزن فعلوت بتاء مبالغه چون رحموت از اسماء مخصوصه شیطان است **و** این تا بعوض
یا در طاغی ملحق شده تا دلالة بر کمال طغیان و غوایة و عصیان عامل معاصی کند **و** ابلیس که اول و اصل و استاد کل طواغی و طغاة است لهذا او باسم طاغوت
موسوم گردیده **اما** یعمهون یعنی حیرت و سرگشتگی و حیرانی و تردد کلی در امری از عمه یعمه عمها فهو عمه **و** از اینجا ارض عمهاء یعنی زمینی و دشتی بسیط که
در آن آدمی راه نمی یابد و حیران و پریشان میگردد و العمه فی القلب کالعمی فی العین **بحث ثالثعشر** قرائة اهل عراق غیر عاصم و یذرهم بیاء و
بجزم براء وقوع جواب من شرطیه **نزد باقی قراء** و نذرهم بالنون والرفع جمله مستانفه منقطع از ما قبل میباشد **در مجمع** فرموده قرائة هر کس که بالنون
است تقدیرش و انا نذرهم است **و** قرائة هر کس که بالیاء است پس او رد کرده بسوی اسم الله **پس** بنابر آن و هو یذرهم منقطع از اول بهر دو وجه رفع
الا اینکه جواب شرط نیست **اما** آنانکه بجزم میخوانند پس نزد اینها عطف بر موضع فا فلا هادی له میباشد **مسعودی** فرموده و یذرهم بالیاء والرفع علی
الاستیناف ای و هو یذرهم **و قری** بنون العظمة علی طریقة الالتفات ای و نحن نذرهم **و قری** بالیاء والجزم عطفا علی محل فلا هادی له تا تذییل

بیان ترک تقلید و اخذ باجتهاد و الاستدلال

من يضلل الله فلا هادى له احد ويذرهم وقد روى الجزم بالنون عن نافع وابى عمرو فى الشواذ **البحث الرابع عشر** ويذرهم فى طغيانهم يعمهون **بدانكه** بسبب دو قرائة در اينجا دو معنى ميشوند **احدهما** ويتركهم فى ضلالتهم وتماديهم فى الكفر يترددون متحيرين لا يهتدون سبيلا يعنى هرگاه انها گمراه شدند وخدا ترک ميكند ايشانرا در ضلالة وتمادى ايشان در كفر متردد ومتحير مدة الاعمار ميباشند راه نجاة وخلاصى از انجيرة ابدا نميابند **ثانيهما** ولما ضلوا وتركهم فى الضلالة متحيرين ولا نخرجهم منها ابدا **اشكال** نزد جبريه اين صريح نص است بر اضلال الهى وترک ايشان در ضلالة حاير وساير **جواب** در ما قبل اين مكرر گذشته **واينجا** ميگوييم كه اسناد اين مسبب الى سبب المسبب ميباشد چه او تعالى دلايل هداية ونصب آن وارسال رسل وانبياء وانزال كتب خود عام براى خلق بالسويه كرد پس خلق دو صنف گرديدند **احدهما** اختيار هدايت **ثانيهما** اختيار كفر وضلالة كردند **پس** در اين معنى نزاعى نيست بل اين مسلم است كه خالق سبب اختلاف اينها بنصب ادله نفس الاصالة كرديد **اما** اضلال وكفر بمعنى خلاف دلالة بحق **يا** ايجاد آن در عباد كردن اين باطل است هيچ عاقلى وذى شعورى قبول وتسليم آن نميكند **پس** مزعوم مجبره باطل شد **اشكال** منكرين نبوات از اهل طبيعة **ودهريه** **وبراهمه** هند ميگويند كه ما مكلف بحسن وقبح عقلى مستقيم **پس** آنچه معقول است واجب العمل ومقبول است وخلاف آن غير معقول واجب الترک ومتروک است **لهذا** در آن بما حاجة اعلام وتعليم وانزال كتب وارسال رسل نيست **واگر** انبياء معقول آوردند وتحصيل حاصل بلا فايده است **واگر** منافى عقل آوردند او غير معقول واجب الطرد والترک است **وايضا** انبياء موجب اختلاف خلق بقبول وعدم قبول ميگردد وسبب اختلاف بر حكيم عليم قدير مدبر منتظم جايز نيست عقلا **پس** نبوة بكار نيست **جواب** اين در هر مجلدات سابقه بمرات وكرات ذكر شده **واينجا ميگوييم** بدانكه در حجية عقل كامل وسالم هيچ عقلاء نزاع ندارند **اما جواب اول** بدانكه عقل جزئيات كلى را بالتفصيل دفعة ادراک ودريافت كرده نميتواند مگر باستمداد زمان **پس** آنچه نبى ميارد **واگر** عقل او از دريافته **پس** در ما جاء به النبى من المعقول تاكيد وتائيد مؤيد گردد **واطمينان** اتم واعم بان در ميرسد معقول باشد **واگر** منافى عقل ما آورد در ارشاد عقل ما اهداء بما كرد چه آن بيان از خالق عقل آورده **وعقل** ما بان بالفعل پى نبرده وآن واجب التصديق است چه معقولات دو قسم است **ثانى** آن دريافت ترتيب وتركيب وتمثيل وكيفيت فعلى آن منحصر بسمع صحيح است چنانچه با ادويات وبعض معالجات را ميدانيم **اما** تركيب وترتيب وكيفيت استعمال بغير اعلام وتعليم واسماع وارائه حكيم صادق وطبيب حاذق كرده نميتوانيم ونميدانيم **هكذا** اينجا ميباشد نه تحصيل حاصل ونه واجب الترک لازم ميايد **اما جواب** ارسال انبياء سبب اختلاف خلق خالق ميشود جايز نيست **بدانكه** خالق فى الواقع براى بيان واظهار ضار از نافع بسوى بعض تا انبياء انبياء مبين را فرستاده **وطايفه** از خلق بالكليه اصغاء واستماع قول او نكردند واعراض مطلق نمودند **پس** سبب اين اختلاف بسوى اختيار خود ايشان ناشى وعايد برين شد چون شخصى بغرض اجلال وتعظيم از مقام خود بسوى آن چند قدم پيش ميشود **ومعظم** له گمان ميكند كه براى ضرب وزدن من برخواسته وآمده **ومعظم** له بگريزد **پس** اين فرار وگمان وگفتار اين موجب قدح وذم وقبح اراده تعظيم كننده نميشود چه بغرض وى اين مخالف است **جواب تمثيلى ديگر** لو سلمنا **پس** بدانكه مثلا نزول باران رحمت خير كثير براى عالم وآدم عموما وخصوصا در ان جميع كل اقسام حيوانات بلاشک عقلا هست **پس** با نزال اين باران اگر خانهاى جمعى از فقراء منهدم شود **پس** اين ضرر انهدام شر قليل بالنسبة آن باران خير كثير است **وآن** خير كثير سبب فساد نميباشد وبفساد معدود ومحسوب عقلا نميشود **وحكيم** بر ترک خير كثير براى حصول ضرر قليل نميكند **جواب تمثيلى الزامى ديگر** آنكه مار بگزد بانگشت پاى **يا** بانگشت دست آدمى **وحكمة** حكيم حاذق قطعا مقتضى بقطع آن عضو گزيده بوده وآن عضو را دفعة ببريد تا سميت آن عضو با بقى كل بدن وروح او نرسد وصحيح وسالم مياند يقينا **وبريدن** اين انگشت مسموم ضرر براى آن شخص هر چند بالفعل است بلا نكير **اما** بقطع او سلامتى او از موت خير كثير است قطعا زيراكه كل بدن وزندگى او صحيح سالم باقى ماند **پس** آيا قطع اين انگشت قدح وقبح اين حكيم قاطع ميباشد **يا** نه جواب كه عن هذا جوابنا **تنبيه** بثبوت اين انكار جميع انبياء مطلقا باطل **ونفع** بعثت ايشان معلوم العقلاء است والله اعلم

قوله تعالى يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰهَا ط قُلْ اِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّىْ لَا يُجَلِّيْهَا لِوَقْتِهَآ اِلَّا هُوَ ط ثَقُلَتْ فِى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط لَا تَاْتِيْكُمْ اِلَّا بَغْتَةً ط يَسْـَٔلُوْنَكَ

كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝

ترجمۂ این آیت یعنی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم جماعتی می پرسند وسوال میکنند ترا از قیام ساعة یوم القیمة که کدام وقت وکدام زمان قایم برپا کرده میشود آن ساعت یوم قیمة یا محمد صلعم بگو تو در جواب سائلین علم مجی واقامت ساعة قیمة نزد پروردگار من مخصوص وست چه او تعالی خاص عالم الغیب والشهادة بالتفصیل است واقامت آن هم از مغیبات الهی است انکشاف او واظهار اقامة وقت آنرا نمیکند مگر خاص او سبحانه وتعالی اظهار وقت قیمت آن وعلم آن سنگین است در اهل آسمانها وزمینها یعنی علم قیام آن عظیم وگران وبزرگ است لهذا متحمل علم آن احدی از خلق علوی چون فرشتگان وسفلی چون رسولان مرسل اصلا ندارند واطلاع آن نداشتهم ندارند ونمی آید شما را یعنی قیام یوم القیمة نمی شود بر شما مگر ناگهان وبجاءة بیخبری مردم دنیا دفعة برپا گشته وقایم می شود بدر می پرسند وسوال میکنند ترا وقت قیام قیمة را بجهت آنکه تو صاحب الوحی حاوی علوم وداناتری بمغیبات امور منجمله آن گویا قیام آنهم میدانی **و بوجهی** دیگر گویا تو مهربانی بسوال کنندگان چنین امور در جواب شان بگو تو سائلین این امر را تحقیق جز این نیست که علم اقامة ساعة قیمة که از امور غیب است خاص نزد یک خدای است ولیکن بیشتر مردمان علم آن نمیدارند ونمیدانند آنرا که بغیر عالم الغیوب والقلوب تعالی هیچ یکی نمیداند علم غیب من جمله آن قیام ساعة قیامت میباشد **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** ایّا بکسر همزه لفظ ایّان است با لفتح همزه **ثانی** مشهور وضعیف **واول** قول سلمی یعنی بکسر همزه است **بحث ثانی** سئل یسئل سئلاً وسوالاً ومسئلة در علم لغت **یعنی** درخواست وطلب شیء و دریافت آن بصورة سوال میباشد خواه از فعل سوال باشد خواه از قول جرئے واجسامی باشد خواه از اعراض **وآیا** از مجردات هم سوال کرده میشود **بانه** ظاهر میشود چون یسئلونک عن الله ما هو ویسئلونک عن الروح **در مصباح** گفته سئلت الله العافیة طلبتها سؤالاً ومسئلة وجمعها مسائل بالهمزة والسؤول ما یسئل والسائل من یطلب **و** المسئول الامر المطلوب **بحث ثالث** ایّان ظرف زمان متضمن معنی استفهام چون متی هر دو متضمن استفهام واستعلام زمان میباشد **وایّان** وابن **آیا** مشتق اند پس از چه مشتق اند یا جامد غیر مشتق اند **اول** یعنی اشتقاق ایشان از آن یعنی اینما مثل خان یخین حیناً فهو آین علی فاعل وزناً ومعنی کما قال فی **المصباح** وقیل وأیّاناً مصدر اخر منه **وایّان** غیر منصرف چون رحمان است **ودر تقدیر** وزن ایّان **آیا** فعلان است **یا** فعّال وهو سوال عن الزمان بمعنی متی **و** ای حین در آن نیز دو وجه اند **فقال فی المصباح** وفی این وایّان عموم البدل وهو نسبته الی جمیع مدلولاته لا عموم الجمیع الا بقرینة فقوله این تجلس اجلس یلزم الجلوس فی مکان واحد **بعض مفسرین** فرموده ایّان معناه الاستفهام عن الوقت الذی یجیئ وهو سوال عن الزمان یعنی لفظ ایان بمعنی استفهام از وقتی میباشد که میاید **و** او سوال از زمان آینده است **اقول** واعلم حاصل الکلام ان ایّان بمعنی متی **و** فی اشتقاقه قولان **و** المشهور انه ماخوذ من الاین **وابن الجنی** قد انکره وقال ایّان سؤال عن الزمان **واین** سؤال عن المکان فکیف یکون احدهما ماخوذ عن الاخر **والثانی** وهو مختار ابن الجنی بجیزه من ای فعلان منه لان معناه ای وقت **ولفظة** ای فعل من اویت الیه لان البعض آو الی مکان الکل متساندا لیه هکذا انتهی قول الجنی **وقرء** السلمی ایّان بکسر الهمزه یعنی بدانکه حاصل قیل وقال کثیر این مسئله آنکه ایان بمعنی متی است **ودر** اشتقاق آن دو قول اند **وقول مشهور** آنکه او ماخوذ از این است **وابن جنی** منکر آن شده چه ایّان سوال از زمان **و** این سوال از مکان است **پس** چگونه ماخذ یکی دیگر باشد **وقول ثانی** مختار ابن جنی است که ایّان مشتق من ای فعلان منه ومعنیش ای وقت است **ولفظ** ای فعل اویت الیه میباشد چه بعض آوی الی الکل متساند الیه است انتهی تقریر ابن الجنی **وقرائة** سلمی ایّان بکسر اول لغت دیگر در ایّان بالفتح است **بحث رابع** در مرسی **آیا** مصدر میمی چون مدخل **یا** اسم مکان است اکثر **اول** وهمان مشهور است پس مرسی بمعنی ارساء بمعنی اجراء وارساء بمعنی اثبات از رسی یرسو رسواً اذا ثبت باشد ورسوا فهو راس کما قال تعالی بسم الله مجریها ومرسیها والجبال ارسیها بمعنی اثبتها **و** یقال جبال راسیة **و** راسیات ورواسی والجبال الرواسی ای الثوابت المنتقل **وریست** اقدامهم فی الحرب بمعنی ثبتت اقدامهم **اهل معانی** گفته اند کان الرسو لیس اسماً لمطلق الثبات بل هو اسم لثبات الشیء اذا کان ثقیلاً **و** منه ارساء الجبال وارساء السفینة **اشکال** هرگاه ارسار بمعنی اثبات وقرار کانه نقیض اجراء وحرکة باشد پس در آیه مجریها ومرسیها چرا اجراء را تقدیم بر ارساء کرده ولازم که مرسیها را بر مجریها تقدیماً ذکر میکرد چه سفینه نوح اول قایم ثابت مستقر وبعد قرار جریان وحرکة آمد **جواب**

جواب اشکال در آیة مجریها ومرسیها مقدم بر ارساء

مراد ازین مرسیہا اثبات و تقرر سفینہ بعد فرو نشستن آب طوفان میباشد لہٰذا آخر مرسیہا آورد **بحث خامس** بدانکہ کاف یسئلونک مفعول اول و عن الساعۃ درموضع مفعول ثانی میباشد **و** ایان مرسیہا متعلق بمدلول سوال و تقدیرش قائلین ایان مرسیہا است **و** مرسیہا مرفوع بالابتداء موخر **و** ایان خبرش بجہۃ ظرفیۃ مقدم **و** بغتۃ مصدر درموضع حال از ضمیر تاتیکم ہست **بحث سادس** در سبب نزول این آیۃ **و** در سبب نزول این دو قول اند **احدھما** قیل جاء قوم من الیہود فقالوا یا محمد اخبرنا عن الساعۃ متی ھی ان کنت نبیا فنزلت ہذہ الآیۃ یعنی جماعتے از یہود منہم جبل بن ابی قشیر **و** سمول بن زید از حضرت رسولؐ پرسیدند کہ یا محمدؐ خبردہ ما را از قیام ساعۃ قیمۃ کہ او کی میآید و کدام وقت حاصل و قایم میشود اگر تو پیغمبرے مع آنکہ میدانستند ایشان کہ علم قیام آن مخصوص تعالیٰ است و غیر او تعالیٰ اصلاً احدی نمیداند کما نقلہ الزمخشری **و** ذلک کان امتحانا منہم لنبینا صلعم پس این آیہ درجواب شان آمد **و** ہمین قول ابن عباسؓ ست **ثانیہما** ان قریشا قالوا ان تنذرنا من القیمۃ وتقول یا محمد انہا اقتربت قیامہا و بیننا و بینک قرابۃ فاسرالینا متی تقوم ساعۃ الساعۃ فنزلت ہذہ الآیۃ فی جوابہم یعنی طائفہ قریش وقتیکہ بکرات و مرات اہوال و شدائد یوم القیمۃ از آیات قرآن شنیدند **پس** قریش گفتند یا محمدؐ تو بکرات و مرات از شدائد یوم القیمۃ تحذیر و تبلیغ میکنی و میگوئی کہ قیام او قریب است **و** مابین ما و تو وصلۃ قرابۃ است پس ما را این راز بگو کہ کدام وقت قیام ساعت قیمۃ خواہد شد **پس** این آیہ درجواب ایشان آمد **و** ہمین قول جمعی منہم قتادہ و حسن ست **سوال** نزول آیہ واحدہ بدو سبب چگونہ جمع توانند شد **و** بتمسک احد القولین ترک آخر لازم میآید بدون ترجیح بلا مرجح **جواب** جایز است در وقت واحد یا متفاوتہ سوال فریقین متحد باشد **و** درجواب فریقین آیۃ آمدہ ہر دو وجہ بلا ترجیح بغیر مرجح باطل شد **بحث سابع** یسئلونک عن الساعۃ ایان مرسیہا یعنی یا محمدؐ میپرسند ترا جماعتی از مردم از آمدن و قیام یوم القیمۃ کدام وقت ثابت و قایم میشود اوچہ قیام قیمۃ امر عظیمی موجب وحشت و دہشۃ جسمی در قلوب و اسماع خلق است لہٰذا از قیام آن مسئلۃ از پیغمبر کردند **بحث ثامن** در وجہ تنظیم این با ماقبل و سبب اند **احدھما** ہر گاہ در آیات بالا در اثبات توحید و نبوۃ **و** ضلالۃ و شرارۃ **و** ہدایت و ایمان خلق کرد **پس** باین سبب اینجا ذکر یوم جزاء و سزا در خلق کرد **و** اصل مطلب در تنزیل قرآن ہمین اصول خمسہ از توحید تا معاد جسمانی میباشد **ثانیہما** ہر گاہ در آیہ بالا وان عسی ان یکون قد اقترب اجلہم کرد تا ذکر آن باعث سرعۃ الی التوبۃ قبل الموت و قیام قیمۃ باشد بنا بگرد وجہ نزد معاینہ احوال آخرت از حضوری موت و آثار قیمۃ توبہ احدی ابداً قبول نمیشود زیراکہ وقت تکلیف مرتفع میشود و بمعاینہ آثار آخرۃ معرفۃ ضروریہ میگردد **و** معرفۃ و طاعۃ ضروری والجائی عقلاً و شرعاً مطلوب نیست **لہٰذا** ذکر معاد بقیام یوم القیمۃ آورد **و** وقت قیام آن مبہم نہاد تا عباد بصلاح و تقوی و طاعۃ اقرب و از معاصی و تمردی ابعد و برحذر باشند **سوال** بلفظ ساعۃ چرا یوم القیمۃ را ذکر کرد حال آنکہ یوم القیمۃ بنص یوما کان مقدارہ خمسین الف سنۃ مساوی و برابر پنجاہ ہزار سال از ایام دنیا قطعاً میباشد اینذکر خلاف حالت واقعیہ چگونہ جایز میباشد **جواب** بدانکہ لفظ ساعۃ نام جزء زمانی از اجزاء زمان یوم واحد میباشد **و** درانجا بلسان شریعۃ نام زمان عدالت و ایصال جزاء و سزا بکافہ جن و انس در آخر و انصرام زمان دنیا میباشد **پس** از اسماء مخصوصہ آخر الزمان دنیا فانی نیست **و** ابتدا و اول زمان عقبی کہ یوم القیمۃ باشد لفظ **الساعۃ** مع الالف کثیر در قرآن قطع نظر از سنت وارد شدہ **ایا** این زمان آخر دنیا تعلق بدنیا دارد **یا** آخرۃ **یا** بہر دو دارد **یا** بہیچ یکے ندارد **اخر الوجہ** اصح الوجوہ و الشقوق عند التحقیق کہ زمان یوم القیمۃ ہر چند آخر اوقات دنیا **و** اول وقت آخرۃ ہست **اما** ابتداء وقت آخرۃ فی الواقع بخلود اہل جنت بجنان **و** اہل نار بنیران محدود و محسوب میشود **پس** آن وقت انصرام و انقطاع و تبدل در بین بطرفۃ العین ابد الاباد ندارد یعنی مثل ساعات شب و روز و اسبوع و شہر و سنہ و دہر اجزاء حقیقی **و** فرضی و اعتباری بذاتہ ندارد و بیکدرجہ و حالۃ و صورت واحدہ وقت ممتد چون مابین صبح صادق و طلوع شمس از افق شرقی میباشد و در جنت شمس و قمر و شب و روز ابداً نیست **اما** در وجہ تسمیہ یوم القیمۃ **باسم الساعۃ** علماء وجوہ دارند **احدھا** اول آن ساعتیکہ در آن یوم القیمۃ قایم میشود بآن ساعت موسوم گردید **و** این من باب تسمیۃ الجزء بالکل میباشد **ثانیہا** قیل وسمیت القیمۃ بالساعۃ لوقوعہا بغتۃ یعنی نام نہادہ شد قیمۃ را بلفظ ساعۃ برای وقوع آن بساعۃ ناگہانی **ثالثہا** وسمیت القیمۃ بالساعۃ التی یموت فیہا کل الخلائق یعنی نام نہادہ شد بقیمۃ آن راکہ کل خلق در ساعۃ دفعۃً میمیرند **و** ہمین قول زجاج است **رابعہا** سمیت القیمۃ بالساعۃ وھی الساعۃ التی اقیم الناس کلہم فی الحشر یعنی نام نہادہ شد قیمۃ بآن ساعۃ کہ در آن کل مردم در محشر قایم میشوند **و** ہمین قول اکثر مفسرین ہست **خامسہا** وقیل وھی وقت فناء الخلق یعنی نزد بعضی الساعۃ نام فناء خلق است **سادسہا** زمخشری و صاحب تفسیر کبیر و نیشاپوری و غیرہم ہمہ این وجوہ دو وجوہ اخیر را جمع کردہ اند **ففی الکشاف** الساعۃ من الاسماء الغالبۃ للقیمۃ کالنجم للثریا **و** سمیت القیمۃ بالساعۃ لوقوعہا بغتۃ فیہا **او** لانہا علی طولہا کساعۃ واحدۃ عند الخلق **او** لان حساب الخلائق یقضی فیہا فی ساعۃ واحدۃ فسمی بالساعۃ لہذا السبب یعنی

جواب سوال نزول آیہ واحدہ بدو سبب چگونہ جمع توانند شد ۱۲

جواب سوال بلفظ ساعۃ چگونہ قیمۃ را یاد کرد و ذکر کرد وجہ تسمیہ آن چیست ۱۲

ساعۃ از اسماء

ساعة از اسمار غالبه قیمة است چنانچه اسم النجم غالب بر ثریا است **و** نامیده شد قیمة بساعت بجهة وقوع آن ناگهانی در آن **یا** بساعت برای آن نامیده شد که عمل آن چون ساعت واحده نزد خلق معدود می شود **و** بجهة حساب کل خلق در آن ساعت واحد کرده خواهد شد چه **در خبر** است که در حساب کل خلائق دلو عمل در انها بار به دوشیدن یک گوسفند فراغ حاصل میشود **اشکال** بدانکه یوم اسم وقتی محدود واز ابتدار طلوع فجر یا طلوع شمس تا غروب آن میباشد **و** ساعة اسم جزء زمان قلیل از یوم میباشد **پس** در این آیه یسئلونك عن الساعة **و آیه** یوما کان مقداره خمسین الف سنة تنافی و تعارض باهم لازم میاید بچگونه جایز باشد **جواب** اصلا در بین تعارض و تنافی نیست زیرا که حالا شنیدی که ساعة اسم جزء زمانی از یوم است و باعتبار آن یوم اسم کل که آن اجزاء محدوده میباشد چنانچه بالنسبة بدیگر یوم جزء اسبوع **و** اسبوع جزء شهر **و** شهر جزء سنة **و** سنة جزء دهر میباشد **پس** این اطلاق ساعة بر کل اجزاء یوم پنجاه هزار سال من باب تسمیه جزء بر کل میباشد **پس** این اطلاق من باب المجاز ممنوع نیست وضعا و عرفا پس اشکال باطل است **اشکال** حشر و نشر کل اصناف خلائق خصوصا جمیع افراد ثقلین از جن و انس از بدایة آدم علیه السلام قیام الساعة و احیاء و اعاده همه اینها **و** بعد از موت مسائله و محاسبه عمری و معامله با هر فردی از جمیع افراد اینها **و** ایصال هریکی از اینها بمقام جزاء و سزاء خود بعهده ادقول در مقدار زمان یک ساعت یا مساوی یا کمتر از زمان دوشیدن شیر یک بز غیر معقول و لا مقبول متروک محض عند العقل میباشد این چگونه صحیح و ثابت میشود **جواب بعون الله الوهاب** بوجوه منها بانطاق و اطلاق جمیع جوارح هر فردی و انطاق دفاتر اعمال شبانه روزی و اشهاد شهود هر کس در یک آن و یک ساعة آورده حق جزاء و سزاء هر فردی از ایشان ثابت میسازد **و** بتجرد تام از جسم و لوازم جسمانی و مکانی مانع اصغاء و استماع از اتفاق اصوات و کلمات مسئولین در یک آن و ساعة اصلا نمیشود و چه این امر سے ممکن الحصول و الوقوع بالذات است **پس** بیک ساعة و بمقدار دوشیدن شیر یک گوسفند صرف زمان نخواهد شد **و** باقی تفاصیل با استدلال عقلیه در میزان الاعمال مصنفه قرة عینی مولوی سید علی جابری دیده باید **بحث ثامن** تجلے اظهار و انکشاف امر مخفی و مستور آن باشد التجلی کالعنی الواضح یعنی جلے بمعنے واضح کما قال فی القاموس **و** جلے یجلی تجلیة و هو اظهار الشیء **و** التجلی ظهوره قاله **الرازی** و یقال جلی الشیء ای کشف **و** انجلی عنه الهم ای انکشف **و** تجلی الشیء بمعنی تکشف کما قاله فی **الصحاح** ماخوذ از جلوت الشیء بمعنی اوضحت و کشفت **و** الجلی نقیض الخفی **و** الجلیة الخبر الیقین **و** جلی الی التجلی وضع است **در صراح** گفته جلی بالکسر تابدان از طرف بام والله یجلی الساعة ای تظهرها **و بقولی** اصل باب جلا رفتن است **و** از ینجا جلاء الوطن بمعنے از باب و اخراج از مقام مالوفی قدیمی و از جای بجاے دیگر **و** از باب ستر و خفا با اظهار و اجهار شئے میباشد **بحث تاسع** قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو **بدانکه** بعضے منهم کالبیضاوی **و** صاحب الصافی وغیرها گفته لام لوقتها برای توقیت است چنانچه در اقم الصلوة لدلوك الشمس است **و** مفسرین بالاتفاق نقل کرده اند که یهود بالاتفاق میدانستند که علم قیام قیمة در کدام روز و کدام ساعة عینیه در کدام سور در کدام ماه و در کدام سال بعد انقضاء آدم عم خواهد شد احدی از کل ملئکه و انبیاء و اصفیاء خلفاء تعالی اصلا نمیدانستند **و** باهم اتفاق کردند که از این شخص امتحان بسوال قیام ساعة قیمة بکنیم اگر توقیت آن تعیین کرد کاذب است و الا نبی صادق میباشد **پس** بسماع این خبر علمها عند ربی ساکت شده برگردیدند **و معنی آیه** چنین میباشد بگو تو یا محمد بسائلین قیام ساعة آنکه نیست جز این نیست یعنی مخصوص خاص علم باقامة قیام قیمة مستمر تا حصول آن نزد پروردگار من است اظهار و اجهار و هویدا و آشکار نمیکند اقامت وقت ساعت را چه در حکمت مصلحة نیست توقیت و تعیین ساعة قیمة در خلق و اظهار و اجهار آن با حدی از اصناف عباد **و** علم آن **و** علم وقت موت و فوت هر نفسی از ذوی الحیوة چه علم بقرب آن موجب الجاء و اضطرار عباد و التوبة و المعرفة و الطاعة المضطر بر بیمی شود **و** قطعا آن منافی عالم تکلیف بخیر مقصود است چنانچه اعلام و تعلیم اسم اعظم رجل الکرم موجب احیاء موتے البالیة فی القبور **و** اعدام اشیاء ثابته و موجود و نقیله عظیمه و اماته احیاء **و** طلب اجسام جسیمه ثقیله از مسافات بعیده بچشم زدن و کسے از رفتن بالاقدام زدن و غیرها **و** امثالها موجب تنبا و متنبی میشود **و** بعضی منهم الرازی وغیره گفته قال المحققون والسبب فی اخفاء الساعة عن العباد انهم اذا لم یعلموا متی یکون کانوا علی حذر منها فیکون ذلک ادعی الی الطاعة و ازجر عن المعصیة **و در حدیث** سوالات جبرئیل بصورة اعرابی مسافر احد سوله او این بود فاخبرنی عن الساعة و قیامها **و** قال النبی ما المسئول عنها باعلم من السائل خبر مرا از قیام ساعة پیغمبر در جوابش فرمود مسئول عنها نیست دانا تر از سائل **از امیر المومنین** ع جاء الیه رجل فقال جئتك لاسئل عن اربعة مسائل فقال علیه السلام سل و ان کان اربعین فقال اخبرنی ما الصعب و ما الاصعب **و** ما القریب و ما الاقرب **و** ما العجیب و ما الاعجب **و** ما الواجب و ما الاوجب **فقال** ع الصعب هو الخطیئة **و** الاصعب فوت ثوابها **و** القریب کلما هو آت **و** الاقرب هو الموت **و** العجب هو الدنیا

وغفلتنا فيها اعجب والواجب هو التوبة وترك الذنوب هو الاوجب یعنی مردی اعرابی آمده از چهار مسئله استیذان کرد وحضرت امیر
فرمود بخواه هر چه میخواهی تو پس اعرابی گفت که صعب واصعب چیست وقریب واقرب چیست وعجیب واعجب چیست وواجب واوجب چیست حضرت
امیر علیه السلام فرمود که صعب گناه وخطا واصعب فوت ثوابش وقریب هر آینده واقرب موت ومرگ ودنیا عجب وغفلة ازان عجب تر وواجب توبه کردن
وترک گناهان اعجب است نزد مجاهد لا یجلیها یظهرها لا یأتی بها الا هو است نزد سدی مراد لا یرسلها لوقتها الا هو اقول هر سه وجه
معنا مقصود اند یعنی علم قیام آن واتیان آن وارسال آن بغیر خالق احدی از مخلوقات نمیدانند بر اقامه آن بوقت خود وارسال آن ابداً قادر نیست اشکال
لفظ عند که مقتضی تحدید ذات الهی در مکان وجهت است وهرگاه خدا مجرد از جسم ولوازم جسمانی ومنزه ومتعالی از محدودیت ذات واز تحیز وحلول هم در مکان وجهت
میباشد پس اطلاق عندیت الی نفسه چگونه کرده جواب اسناد ظرفیت عندی الی الله سبحانه بمجاز بحسب اعتبار افهامی بما بیانات است پس ماوّل است
بانه کما یکون علم شی عنده یعنی فی نفسه کذا علم اقامتها وتجلیها فی علم ذاته وقدرة ذاته متحقق میباشد اشکال ندارد بحث عاشر ثقلت فی السموات
والارض لا تأتیکم الا بغتة یعنی ناگهانی ودر نهایت بی خبری ورود وحصول شئی از خیر یا از شر واغلب در شر میباشد از بغتت بغتا وبغتة
جاء فجاءة علی غرة بحث حادی عشر در معنی ثقلت یعنی اقامة واتیان ساعة قیام قیامة در همه اهل سموات وارض بنهایت سنگین وبارگران میشود قطعا
والجملة لا تأتیکم الا بغتة گویا معترض وذکر تعلیل میباشد یعنی سبب ثقل قیامت آنست که مینیا بیقیام نمیشود وساعة قیمة مگر ناگاه در حالت کمال غفلت
خلق سماوی وارضی وکانه مشهور است که آنچه بطور مفاجات وناگهانی وارد میشود بسبب آن هول ودهشت ووحشت رائی را از حد افزون ناشی میشود ومفسرین
درین وجوه دارند اولها ثقل علمها علی اهل السماوات والارض لان من خفی علیه علم شی کان ثقیلا علیه وهذا قول السدی یعنی سنگین
تر است علم اقامة ساعة بر اهل سماوات وارض چه هر کس که علم شئی مستور میباشد ظهور آن شئی دفعة ناگهانی بجهالت غفلة وجهالت آن بر او بار ثقیل میباشد
وهمین قول سدی است اقول هرگاه اهل سما وارض بی خبر از اقامت ووقت قیامة اند پس علم قیام آن اثقل بهر دو فریق علوی وسفلی میباشد یعنی
هر کس که علم شئی اصلا نداشته سوال یا وارث شئی مجهول وغیر معلوم ثقیل بر او میباشد وابو علی فارسی در اینجا فرموده اصل هذا قولهم ثقلت
علیّ ای ذلک فصعت لعلیه غالبا علیه فخف علی ولم یثقل کما ثقل علیک ما لا تعلمه یعنی اصل قول عرب که احاطه کردم بعلم چیزی او یعنی
صعوبة وسختی من دلیل من سبب علم من بآنها لهذا من غالب اوگر چه از ثقیل بر من خفیف گردید وثقیل نیست چنانچه ثقیل بر تو میشود
آنچه تو میدانی ثانیها معناه عظمت علی اهل السموات والارض صفتها لما یکون فیها من انتشار النجوم وتکویر الشمس وافناء السماوات وتسییر الجبال
وتبدیل هذه الارض بغیر الارض واماتة اهلها دفعة ثم باعادتها دفعة وهذا هو قول الحسن وابن جریج یعنی عظیم وبزرگ وسنگین میباشد
صفة قیمة بجهة آنکه بحصول قامة وظهور آن کل ستارگان متفرق ومنتشر وشمس بی نور وقمر با هم جمع وسماوات همه کل آنجم فنا میشوند وکوه ها سیر وحرکة و
این ارض مبدل بارض دیگر میشود ومرگ با اهالی هر دو طبقه ارض وسماوات دفعة فرا میگیرد وبعد آن دفعة اعاده میشوند همین قول حسن وابن جریج
است ثالثها معناه ثقل وقوعها علی اهل السماوات والارض لعظمها وشدتها ولما فیها من المحاسبة والمجازاة عن الجبائی وابی مسلم الاصفهانی
خلاصه آنکه ثقل وقوع ساعة بر اهل آسمانها وزمین بسبب بزرگی آن وشدة آن وجهت آنکه در آن از محاسبه وجزاء وسزا در عقاید واعمال خلایق میباشد
همین قول ابو علی جبائی وابو مسلم اصفهانی است رابعها ان المراد به انه ثقل نفس السماوات والارض لا تطیق السماوات والارض حملها لعظمها
وشدتها عن قتادة والمعنی انها وکانت احیاء لثقل علیها ما فیها لا یحتمل من انفطار السماوات وانکدار النجوم وتسییر الجبال وغیرها یعنی اراد
بآن نفس سماوات وارض است که اگر اینها مع عظم جسم وحجم اینها طاقت تحمل ثقل آن ندارند وشدة آن یعنی حصول آن همه ارض وسماوات باشند
چون ذرات می پرند وشمس وقمر وستارگان بی نور گشته وکوه ها وبنا بسیر وحرکت آمده ودنیا بود میگردند اقول قول صحیح مطابق ظاهر عقل و
قرآن است انه ثقل تحصیل العلم بوقتها المعین علی اهل السماوات والارض کما یقال فی المحمول الذی یعجز حامله انه قد ثقل علی حامله فکذا یقال
فی العلم الذی استاثر الله به بل لقصد انه ثقیل علیه یعنی علم مخصوص که خالق خاص است طاقت تحمل ثقل آن اهل سموات وارض ندارند چنانچه حاملیکه
متحمل ثقلی نمیشود همچنین تحمل ثقل علم مخصوص الهی متحمل آن علم قیام قیمة اهل سماوات وارض نمیشوند بحث ثانی عشر لا تأتیکم الا بغتة یعنی
ساعت قیمة نمیاید وقایم نمیشود دیگر وقت ناگهانی وفجائی اینهم تاکید با تقدم است که یعنی آن بالکل ناگهانی وبیخبری خلق میباشد وعن النبی انقال

ان الساعة تهیج بالناس فالرجل یصلح موضعه والرجل یسقی ماشیته والرجل یقوم بسلعته فی سوقه والرجل یخفض میزانه ویرفعه یعنی آنحضرت
فرمود که ساعة بطور غفلت وناگهانی میآید مردم را بجزع وفزع میآرد پس مردی در آنوقت مصلح ومرمت کنندهٔ مکان خود میباشد وجمعی از مردم آب پاشی ومشغول آب
دهی وسقائی مواشی خود باشند ومردی مشغول اشیاء فروشی وخریدی در بازار میگردد وهم باشد ومردی مشغول زیر وزبر ترازوی خود بوزن اشیاء وکذا
هر کسی مصروف کاری باشد پس باینحال ساعة قیمة میآید ناگاه دفعة بیشود ومردم بمعاینهٔ آن حال مبهوت ومتحیر میشوند وحسن بصری نیز از پیغمبر
روایة کرده اند قال والذی نفس محمد بیده لتقومن الساعة وان الرجل لیرفع اللقمة الی فیه حتی تحول الساعة بینه وبین ذلک یعنی پیغمبر قسم خورده فرمود
هر آئینه البته قایم میشود ساعة قیمة ومرد لقمهٔ غذا بسوی دهان خود بر داشته وساعة قیمة حایل میشود میان او ومیان لقمهٔ او وایضاً عن النبی لتقومن الساعة
فقد نشر الرجلان ثوبهما بینهما فلا یتبایعانه ولا یطویانه ولتقومن الساعة وقد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا یطعمه ولتقومن الساعة وهو یلیط
حوضه فلا یسقی ولتقومن الساعة وقد رفع اکلته فیه فلا یطعمها اقول اللقحة بکسر لام وبفتح آن نیز بمعنی ناقه قریبة العهد بنتاج ویلیط از لاط
حوضه یلیطه بمعنی یطینه ویصلحه ویطینه واصل آن لصوق است والاکلة بضم همزه بمعنی لقمه میباشد یعنی ترجمه حدیث آنکه پیغمبر فرمود هر آئینه ساعة
قیمة قایم میشود بحالیکه دو آدم مابین خود جامه را کشاده باشند برای فروختن وخریدن وآن را جمع وطی وته کرده نمیتوانند ومردی از دوشیدن شیر
از ناقه خود فارغ شده وهنوز نوشیده نباشد وهر آئینه قیمة قایم میشود که مردی مشغول بمرمة وبگل کاری وچونه کاری حوض میباشد وآب بآن هنوز
نانداخته باشد وهر آئینه ساعة قایم میشود بحال آنکه آدمی لقمهٔ طعام بسوی دهان خود کرده وهنوز آن لقمه را نجورده وفرو نبرده باشد حاصل
آنکه کل اهل دنیا بکارهای خود بحال فعلة معروفه مشغول میباشند که قیمة برپا میشود وهمه مردم بهر کاریکه مصروف باشند بهمان حالة برانها اقامت
ساعة می شود وهمه آن کارها همان طور معطل میمانند ودر درمنثور از عکرمه روایة کرده ولا تقوم الساعة حتی ینادی مناد یا ایها الناس
اتتکم الساعة ثلثا یعنی قیمة قایم نمیشود تا وقتیکه منادی ندا نکند از جانب سما سه بار ای مردم آمد شما را قیمة تنبیه ودر اکثر احادیث بطرق
خاصه وعامه وارد شده که آثار وعلامات قرب قیمة قبل قیام آن بظهور میایند پس از انها قیمة قایم خواهد شد در درمنثور مرویست سئل
رسول الله عن الساعة فقال علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ولکن ساخبرکم بمشاریطها وما یکون بین یدیها ان بین یدیها من الفتن
والهرج فقالوا یا رسول الله ان الفتنة قد عرفناها وما الهرج قال بلسان الحبشة القتل وان یجف قلوب الناس ویلقی بینهم التناکر فلا یکاد
احد یعرف احدا ویرفع ذوو الحجی والحجا اولو الاخلاق والاداب الحمیدة ویقی رجاجة الناس فقصره الخ ویبقی رجاجة الناس لا یعرفون معروفا ولا ینکرون
منکرا انتهی وسایر خاصه وعامه احادیث کثیره در ذکر علامات وآثار قیمة ثبت وضبط وباور اینجا حدیث واحد متفق علیه ثبت میکنیم قال النبی
یأتی علی الناس وجوههم وجوه الادمیین وقلوبهم قلوب الشیاطین کامثال الذئاب الضواری سفاکون للدماء لا یتناهون عن منکر فعلوه
ان تابعتهم ارتابوک وان حدثتهم کذبوک وان تواریت عنهم اغتابوک والسنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة والحلیم بینهم غادر
والغادر بینهم حلیم والمؤمن فیما بینهم مستضعف والفاسق فیما بینهم مشرف وصبیانهم عارم ونسوانهم شاطر وشیخهم لا یأمر بالمعروف
ولا ینهی عن المنکر والالتجاء الیهم خزی والاعتزاز بهم ذل وطلب ما فی ایدیهم فقر فعند ذلک یحرمهم الله قطر السماء فی اوانه ویسلط
علیهم شرارهم فیسومونهم سوء العذاب ویذبحون ابناءهم ویستحیون نساءهم فیدعوا اخیارهم فلا یستجاب لهم وقال یأتی علی الناس
زمان بطونهم الهتهم ونساؤهم قبلتهم ودنانیرهم دینهم وشرفهم متاعهم لا یبقی من الایمان الا اسمه ولا من
الاسلام الا رسمه ولا من القرآن الا درسه مساجدهم معمورة وقلوبهم خراب عن الهدی وعلماؤهم اشر خلق الله علی وجه الارض
حینئذ زمان فیه اربع خصال جور من السلطان وقحط من الزمان وظلم من الولاة فتعجبت الصحابة وقالوا یا رسول الله ایعبدون
الاصنام قال نعم وکل درهم عندهم صنم وقال یأتی فی آخر الزمان اناس من امتی یأتون المساجد ویقعدون فیها حلقا ذکرهم الدنیا و
حب الدنیا لا تجالسوهم فلیس لله بهم حاجة وقال سیأتی زمان علی امتی یفرون من العلماء کما یفر الغنم عن الذئب فاذا کان کذلک ابتلاهم
الله تعالی بثلثة اشیاء الاول یرفع البرکة من اموالهم الثانی سلط الله علیهم سلطانا جائرا الثالث یخرجون من الدنیا بلا ایمان رواه
فی الجامع من اصحابنا الامامیة حاصل ترجمه آنکه حضرت ختمی مرتبت در ظهور آثار قیمة قبل قیام آن خبر فرمود میآید زمانی بر مردم که وجوههای ایشان

شان چون ... های آدمی و دلهای شان دلهای شیاطین چون گرگهای ضرر رسان ریزندگان خونهای مردم بناحق میباشند و بازنمی مانند و
اجتناب میکنند از افعال منکرات خود که کرده باشند اگر متابعت ایشان بکنی ریب و شک میکنند در تو و اگر حدیث بکنی تو نصیحة بپرسیز آمیز تکذیب تو مینمایند
و اگر تو پنهان می شوی از اینها غیبت تو میکنند و سنت در اینها بدعت و بدعت در اینها سنت و حلیم الطبع میان اینها غدار و غادر در اینها حلیم و
مؤمن در بین اینها ضعیف و فاسق و فاجر میان اینها شریف رفیع المنزلة و محترم و معظم میباشند و صبیان و اطفال شان نهایت شوخ چشم و زبان
و اطوار و زنان ایشان هم شوخ و بدکردار و بدآداب میباشند و بزرگ و شیخ و عالم ایشان امر بمعروف و نهی از منکر نمیکنند و التجا بسوی آن مردم زبان
و رسوائی است و اعتذار با ایشان ذلة است و طلب حاجة و آنچه در دست باشد از سخت تقر است پس نزد حصول اینحالة در خلق خالق محروم مینماید
باران سماوی را و آن وزنان و در غیر موسم و زنان باران میبارد پس بستوه میآیند مردم بعذاب بد و زشت و پیغمبر ص فرمود میاید زمانی بر
مردم که شکمهای ایشان خدایان معبود می شوند و زنان ایشان قبلهٔ ایشان میباشند و دینار ایشان دین ایشان و آن مردم عباد البطون میباشند و
شرف و شرافت ایشان متاع قلیل دنیا میباشد پس باقی نمیماند در آنوقت در آن مردم از ایمان اینها مگر اسم ایمان و از اسلام باقی نمیماند مگر رسم آن
و از قرآن باقی نمیماند مگر درس و تلاوة آن زبانی بغیر عمل بجای آن و مساجد ایشان معمور آباد و رفت اینها بسوی معابد و مساجد نمیباشند و دلهای شان خراب
و ویران و خالی بدون ایمان و هدایة و بغیر تصدیق واقعی باشند یعنی بزبان اقرار باسلام مینمایند بغیر اعتقاد و تصدیق قلبی و عمل بافعال و لوازم دینی اند
باشند و علماء شان شریرترین و بدترین کل خلق الله بر روی زمین میباشند و در اینحالة و وقت چهار خصلة حادثه صادر میشوند یکی ظلم و تعدی
پادشاهان و دوم قحط در زمان و سوم ستم و تعدی از والیان و حکام ملک و صحابه این احوال و اوصاف شنیده متعجب و متحیر گشته
و گریه کردند و صحابه عرض کردند ای رسول الله آیا مردم آن زمان عبادت باصنام و اوثان میکنند پیغمبر گفت آری هر درهمی نزد ایشان گویا
وثنی میباشد و فرمود که میاید در آن زمان مردمانی از امت من که در مساجد حلقه حلقه زده می نشینند و ذکر شان دنیا و اهل دنیا و دولت دنیا و حب
دنیا میباشد پس مجالسة و هم صحبت ایشان مشوید خدا را هیچ حاجتی با ایشان نمیباشد و فرمود نزدیک میاید زمانی بر امت من فرار میکنند مردمان آن زمان از علما
حق الله خود چون گریختن چارپایان مثل گوسفند از گرگ پس وقتیکه چنین حالة در عالم و آدم حاصل شود مبتلا میسازد ایشان را خدا بسه چیز اول زوال برکة
از اموال شان ثانی خدا مسلط میسازد بر ایشان سلطانی جابر و ظالم ثالث میروند ایشان از دنیا کافر بغیر ایمان تذکر از علامات مقطوعه که قبل
و قریب بقیمة ظاهر میشوند منجمله آن خروج دجال بطال و نزول حضرت عیسی و ظهور خلیفهٔ ثانی عشر از ائمهٔ معصومه اهل بیت رسالة امام مهدی آخر
الزمان علیهم السلم و بعد موت این هر دو مهدی و عیسی ع ظهور دابة الارض از مکه معظمه تا بر پیشانی هر مؤمن و پیشانی هر کافر می در دنیا علامتی مینهد
نوشته میشود هذا مؤمن حقا و هذا کافر حقا پس تکلیف الهیه بالکلیه از دنیا مرتفع و زائل میشود و متصل بان آفتاب از مغرب طلوع میکند و
نهایت آخر وقت دنیا ظهور دابه و بدایة قیام ساعة قیمة طلوع آفتاب از مغرب میباشد بیشتر از این تفصیل جزئیات و کلیات مسئلهٔ رجعت و قیام ساعة قیامت را
قرة عینی و لدی سید علی حائری شرح خوب و استدلال مرغوب به براهین قاهره عقلیة و قوانین باهره نقلیة بالتفصیل در کتاب منهاج السلام
و نیز در مجلد اول کتاب موسوم به غایت المقصود در بحث رجعت نوشته و ضبط کرده فجزاه الله تعالی خیرا عن الدین و اهله فمن شاء التفصیل فلیرجع
الیهما این مقام مقتضی تفصیل بیشتر از این نمیباشد و در مقامات مقتضیة باتم تنقیح کردیم و انشاء الله در مجلدات آتیة بیان خواهیم کرد اشکال این منافی و
معارض این آیة علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الی قوله تعالی بغتة نمیباشد چه معلوم هست که این امور از مقدمة قیامة و متصل بان ساعة قیامت قایم
میشود پس ظهور این امور تجلیه وقت اقامت ساعة بکل اهل آن عصر حاصل میشود فقط جواب این علمها عند ربی بیان گشت که تا ظهور دابة الارض
و طلوع آفتاب از مغرب که ابتدا ساعة قیمة است احدی علم باقامة آن ندارد و علامة مقدمة تجبر ساعة بالضرورة میباشد پس بر اهل آن روز هم طلوع
آفتاب از مغرب بفجائة و بغتة که ابتدا ساعة یوم القیمة است معلوم و ظاهر می شود و اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم بحث ثانی عشر حفی بجاء مهمله از حفوت الدابة
حفی حفی مقصور گاهی چون رضی از کلاف علیها الم المشی و الحفاء ممدود المشی بغیر نعل یعنی حفی یحفی حفی بالف مقصوره در آخر چون رضی یرضی رضی بمعنی کثیر
شد رنج و الم دابه بسبب رفتار او و حفا بمعنی مشی و سیر بلا نعل میباشد و جمع فرمود الحفی المستقصی فی السؤال و احفی فلان بفلان فی المسئلة اذا الح
علیه والح و منه احفی شاربه اذا استقصی فی اخذه یعنی حفی بمعنی کثیر السؤال بنهایة استقصار و الحاح اتم میباشد و از همین باب احفی شاربه

بمعنے اخذ سوی است طلب بالا ہیچ و نیاو کرد **قول** در لغت معنے حفی دو اند **احدهما** بمعنے نیک بار لطیف باشد چه الحفی بمعنے کلام الحسن و لطافة الحسن میباشد ومنه انه کان بی حفیا ای بارا لطیفا بحیب دعائی اذا دعوته **ثانیهما** حفی عنها بمعنی کثیر السوال شدید الطلب برای حصول معرفة شی است **و** اینجا است قولهم احفیت المسئلة اذا بالغت فی السوال عنها حتی علمتها وحصل لی معرفتها **بحث رابع عشر** یسئلونک کانک حفی عنها یعنے سوال از قیام ساعة از تو میکنند گویا که تو حفی هستی **پس** بسبب دو معنی لغوی مفسرین هم دو توجیه کرده اند **قول** یسئلونک عن مسئلة الساعة کانک بار بهم شفیق علیهم لطیف العشرة حسین المعاشرة لهم کما روی فی احد سبب نزولها قالت قریش یا محمد ان بیننا وبینک قرابة وانت خلیق حلیم فبین لنا متی تقوم الساعة یعنی یا محمد سوال میکنند ترا از وقت قیام ساعة گویا تو بار نیک شفیق و رفتار بلطف وحسن معاشرت با ایشان داری و مؤید این احد الروایات سبب نزولش میباشد که قریش آنحضرت را گفتند که ای محمد ما بین ما و تو قرابة نسبی است و تو خلیق و حلیمی پس بیان کن و بگو ما را که کدام وقت قیام ساعة خواهد شد و همین قول ابن عباس وحسن و قتاده و سدی وغیرهم است **وجه ثانی** از معنیین حفی عنها ای کثیر السوال عنها اشد الطلب معرفتها والالحاح والالحاف بها فعلی هذا کانک حفی ای کثیر السوال بالله و بالغت فی طلب علمها بوصول الوحی علیک کثیرا فتعلم وقت وقوعها قطعا فبین لنا ذلک معنے ثانی حفی در لغت کثیر السوال الشدید وکثیر الالحاح والالحاف است **پس** بنابران معنیش چنین باشد که یا محمد سوال میکنند ترا قومی از کفار از وقت قیام ساعة **و** سبب سوال شان ازتو اینست که بکثرة سوالات از خدا بوحی علم قطعی از قیام ساعة بتو حاصل شده باشد پس بما بیان کن که کدام وقت و کدام روز ساعة قیامة قائم خواهد شد **دمجمع** وغیره معنے ثالثے نیز نقل کرده اند قیل فیه معنی آخر وتقدیره یسئلونک عنها کانک حفی بهم ای بار بهم فرح بسوالهم لان الحفاوة فی المسئلة هی البشاشة بالمسئول فیه حاصل سوال از تو از قیام ساعة میکنند گمان آنکه تو نیز سوال سایل بشاش و خوش میشوی **اشکال** بنابر معنے اول صله حفی بها و بنابر ثانی صله حفی عنها میاید جمع اینید و مثایا اختیار احدهما ترک ثانی بغیر مرجح لازم میاید **جواب** فخر رازی گفته یجوز ان یعدی الحفی بالباء تارة **و** اخری بکلمة عن و یؤکد هذا بقرائة ابن مسعود و یجوز ان یکون هنا تقدیم وتاخیر فیها محذوف فالتقدیر یسئلونک عنها کانک حفی بها یعنے جائز است که صله حفی گاه بباء موحده **و** گاه بعن بیاید **و** مؤید این قول ابن عباس **و** قرائة ابن مسعود است **و** ایضا جائز است که درینجا تقدیم و تاخیر کلمه ها محذوف باشد یعنیش آنکه سوال میکنند ترا از ساعة قیامة گویا که تو حاوی جمیع علوم وحاوی و عالم بقیام وقت ساعة میباشی **اشکال** نداره **بحث خامس عشر** قل انما علمها عند الله ولکن اکثر الناس لا یعلمون بگو تو یا محمد حضرت علم قیام ساعة نزد خدا یعنی غیر خالق احدی از خلایق علوی دسفلے ملائکه مقربین و اولوالعزم مرسلین نمیدانند اصلا وابدا **و** لکن بسیاری مردم نمیدانند و علم آن نمیدانند **ابن عباس** فرموده لما سئل الناس محمدا عن الساعة سئلوه سوال قوم کانهم یرون ان محمدا حفی بهم فاوحی الله الیه انما علمها عنده استأثر بعلمها فلم یطلع علیها ملکا ولا رسولا یعنے هرگاه مردم سوال کردند پیغمبر را سوال قومی گویا محمد را از دوستی مهربان تصور دیدند و حاوی علوم کثیره و مودة و شفقت بر آنحضرت گمان میکردند که آنحضرت را از فرط علم قیام قیامت حاصل باشد خالق با مر آنجا بی خطاب کرد آنحضرت را که بگو تو یا محمد ایشان را که اکثر مردم از ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین نمیدانند قیام قیامت و احوال آنرا چه خالق خصاص بان وارد و اثبات آن مختص برای خود کرده **اشکال** درین جا تکرار کلام در باب علم ساعة لازم میاید این چگونه وباتحاد مقام جایز باشد **جواب** مفسرین داده اند تکرار لازم نیاید چه جواب سوال اول از علم وقت قیام الساعة است **و** اما جواب سوال ثانی از کیفیة یوم القیامة و کیفیت اقامت آن و تفصیل احوال و اهوال وشدائد و صعوبات میباشد **اشکال** که جواب سوال علمها عند ربی **و** در جواب سوال ثانی علمها عند الله فرموده درین تغیر هست یا نه **و** اگر فرق درین هست آن چیست **جواب** بعض اعلام فرموده اند فیه فرق لطیف و هوانه لما کان السوال الاول وارداعن وقت قیام الساعة عند بیان خاصة و لما کان السوال الثانی واردا عن احوالها و شدایدها و صعوبتها و ثقلها فعبر علمها عند الله **و** لفظ الله هو الاسم الاعظم الاعلی من جمیع اسمائه **جواب ثانی** در کشاف **و** مدارک گفته اند ان هذا التکریر بالتاکید **و** لما جاء به من زیادة قوله کانک حفی عنها **و** علی هذا تکریر العلماء الحذاق فی کتبهم لا یخلون المکرر من فایدة منهم محمد بن الحسن صاحب ابی حنیفة یعنی این تکریر برای تاکید امر مذکور است **و** برای زیادتی قوله کانک حفی عنها است **پس** بنابرین تکرار علما حاذقین در کتب خود خالی از فوائد کثیره نمیباشد مثل ایشان تکرار است محمد بن الحسن رفیق ابو حنیفة کوفی **اشکال** هرگاه تکرار برائے تاکید و رفع علم عالم ساعة و قیام آن از کل خلق کرد پس چرا متصل آن در آخر آیه ولکن اکثر الناس لا یعلمون

جواب سوال اول ... حفی عنها ... قیام الساعة

جواب اشکال تکرار ... علمها عند ربی ... علمها عند الله

استدراک کرده منطوقش صحیح است که اکثر مردم نمیدانند و مفهومش دال است که بعضی مردم میدانند پس بعض مردم که عالم باحوال قیمة باشند انبیا کیستند و ماکنت ادری برآید بقیه وصراحة اکثر الناس پس خاص بعض بشر را بعلم آن اثبات کرده پس بعض آن بشر انبیا و خلفاء حقه انبیا بعضی از عوام است پس بعلی ای وجه اختصاص الله بغیب وتقیید ساعت باقی نماند این کمال تعارض وتنافی میباشد **جواب** بدو وجه است

اوّلهما نزد جمعی ولکن اکثر الناس لا یعلمون السبب الذی لاجله اخفیت معرفة وقتها المعین عن الخلق یعنی نزد جمعی این ولکن اکثر الناس لا یعلمون محمول شده که سبب اخفاء معرفة وقت معین قیام ساعة اکثر مردم نمیدانند پس آنچه بعض بنی بشر میدانند انها انبیا و خلفاء حقه معصوم ایشان میباشند باعلام وتعلیم الهی میدانند **امّا** مجاز باظهار و باجها آن باحدی از امت نیستند و بذاته و استقلالا به ملکی و نبی و ولی و صفی نمیدانند و مصرحش آیه دیگر است عالم الغیب والشهادة فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول **و** این رسول پسندیده و برگزیده خلق محمد بن عبد الله و عترة طاهره اثنی عشر او است کما روی عنهم علیهم السلام **و** هذا الرسول المرتضی محمد و نحن ورثته الذی اطلعه الله علی ما شاء من غیبه **تنبیه** با نچه انبیا خصوصا محمد بن عبد الله **و** ائمه مطهرین اثنا عشر از مغیبات خبر داده اند و متواتر آن اخبار ثابت در علم سیر **و** علم مناقب **و** علم کلام بطرق مخالف و موالف درج وضبط شده آن اخبار باعلام الهی تم بانها میباشد نه بعلم ذاتی خود انها چه علم ذاتی غیر الله احدی اصلا و ابدا ندارد **ثانیهما** اول آیه علمها عند ربی لا یجلیها بنفی عمم از علم ساعة وقیام آن از جمیع اصناف خلایق **و** ثانی از نفی علم بکوایف احوال قیمة وحشر ونشر و اهوال شداید و لقاء او محاسبه یوم الحشر وتبیل وقال الیکه باهر یکی از مومن وکافر در آنروز بوقوع میآید محمول بران میباشد پس بنابران اشکال بالراس ساقط است چه مفهوم ولکن اکثر الناس بعض الناس یعلمون باشد **و** آن بعض الناس خاص انبیا خصوصا محمد بن عبد الله خاتم الانبیاء علیهم السلام اند غیر انبیا و اتباعهم ایشان چه همه انبیا برای ابلاغ امر معاد جسمانی و اثبات وقیام قیمة که یوم الجزاء والسزاء قطعا باشد **و** از کوایف احوال آن و از شداید و اهوال آن علم داشته مبعوث شده اند **و** علم احوال کوایف آن باعلام وتعلیم و وحی الهی میدانستند خصوصا قرآن مجید که از اول تا آخر و نهایت آن کتاب قرآن مملو و مشحون از تفاصیل حشر و کوایف آن ناطق است **پس** اشکال بهر دو وجه باطل است تنها یعنی نمیباشد **تنبیه** ابو علی جبائی معتزلی گفته که مراد و **باید اولی** علمها عند ربی ای علم قیام الساعة لا یعلمها الا هو **و باید** علمها عند الله ای علم الکیفیة فیها **و** صلة بقوله ولکن اکثر الناس لا یعلمون ای لا یعلم احد سواه تفصیل ما فیها وکیفیتها **هذا** یدل علی بطلان قول الرافضة بان الخلافة عندهم بالنص وان ائمتهم منصوص علیهم باعیانهم امام بعد امام الی یوم القیمة فلو کان کذلک لوجب ان یعلم اخر الائمة ان القیمة تقوم بعده **و** ذلک خلاف قوله قل انما علمها عند الله حاصل آنکه از آیه اولی ثابت شد که علم بظهور وقیام ساعت هیچ یک از خلق ندارد مگر خاص خدا **و** مراد با یه ثانیه آنکه لا یعلمون علم بکوایف وتفاصیل احوال قیمة است که آن هم احدی غیر خالق نمیداند **پس** این دلیل است بر بطلان قول روافض که خلافت بالنص نزد ایشان میباشد چه نزد ایشان هر امامی بعد امامی الی قیام القیمة منصوص علیه باقی است **و** اگر چنین باشد هر آئینه وجوبا آخر امام ایشان باید بداند که قیمة قایم میشود بعد موت او **و** این خلاف آیه قل انما علمها عند الله باطل است **جواب اوّل** بدانکه مجمع علیه فرقه امامیه است که خلافة بالنص است **امّا** امام و خلیفه ثانی عشر معصوم و مطهر باقی موجود تا قرب قیمة است **و** او بعلم الیقین و بعین الیقین میداند که بعد موت من قیمة قایم میشود **امّا** این نمیداند که بعد موت بکدام روز **و** بکدام ساعة قیمة بلا فصل یا بالفصل قایم میشود **امّا** بمفهوم اکثر الناس لا یعلمون تفاصیل احوال قیمة بسبب قرآن میداند **پس** اشکال مندفع شد **جواب ثانی** از اساطین امامیه منهم صاحب التبیان **و** صاحب المجمع **و** صاحب روض الجنان است **قالوا** هذا ضعیف لانه غیر ممتنع ان یعلم اخر الائمة انه لا امام بعده **و** ان لم یعلم وقت الساعة لانه لا یعلم وقت وفاته بعینه **و** هذا اذا قیل ان الساعة وقت فناء الخلق او موتهم **و اذا قیل** ان الساعة عبارة عن وقت الحشر فقد زالت الشبهة لانه اذا علم انه یفنی الخلق بعده لا یجب ان یعلم متی یحشر الخلق علی انه قد وردت الروایات ان التکلیف یزول عند موت آخر الائمة لظهور اشراط الساعة **و** امارات قیامها نحو طلوع الشمس من مغربها **و** خروج الدابة وغیر ذلک **و** مع هذا فیجوز ان لا یعلم وقت قیام الساعة انتهی کلامهم اعلی الله مقامهم حاصل آنکه مزعوم جبائی ضعیف باطل است چه ممتنع نیست که آخر ائمه اثنا عشر بداند که بعد مرگ من امامی دیگر نیست **و اگر چه** علم بوقت ساعة ندارد زیرا که وقت موت خود عینا نمیدانند **و** این جواب وقتی است که گفته شود که ساعة نام وقت فنا خلق یا موت ایشان است **و هر گاه** گفته شود که ساعة

عبارة ... است

جواب استشکال معضل بعد از نفی ... از علمای اسلام ... یعلمون ... بعض ... بنابت آیه ... [illegible]

عبارة است از وقت حشر خلایق پس این شبهه بالاصالة زایل است زیراکه وقتیکه دانسته باشد که بعد موت آن امام خلق فنا خواهند شد و دا هب نیست که وقت حشر اینها بداند چه تحقیق در خبر است که تکلیف مرتفع و زایل میشود نزد موت امام آخر الزمان برای ظهور شرایط ساعة و قیام امارات و علامات آن چون طلوع شمس از مغرب آن و خروج دابة الارض وغیر ذلک از آثار و علامات و معهذا جایز است که آنحضرت ندانند وقت قیام ساعة را و این جواب قریب جواب سابق ما در ابتداء این آیه یاد شد و بالتفصیل تحقیق تمام حالات امام آخر از مجلدات غایت المقصود مصنفه مولوی سید علی حایری و ربا قوله

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۚ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ۚ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ ترجمهٔ این آیه

بگو تو ای محمد در جواب سائلین کفار که من مالک نیستم برای جان خود تا جر منفعتی و دفع مضرتی بکنم یعنی من بنفسه مالک و مقتدر نیستم که برای نفس خود نفعی برسانم و مضرتی از آن دفع بسازم مگر آنچه میخواهد خدا و اعلام و تعلیم بدید بابان و اگر می بودمی من با تعلیم الهی دانا بر اشیای غیب و مستوره بشیا در اسرار آینده بکثرت طلب میکردمی از جنس خیرات و آنچه بهتر میبود بالفعل و بالقوة برای من از مال و منفعت و فتح و غنیمت و نمیرسید بمن هیچ نوع بدی و هیچ قسم ضرری نیستم من مگر بیم کننده منکران و معاندان کفار و فجار و مژده دهنده برای گروه گروندگان و ایمان آرندگان بخدا و رسول و کتاب و بدین او و در تفسیر این چند بحث اند بحث اول در وجه نزول این آیه اسباب و اخبار و اقوال مختلفه اند روایة اولی ان قریشا بعث العاص بن وایل السهمی والنضر بن الحارث بن کلدة وعقبة بن ابی معیط الی نجران لتعلموا من علماء الیهود مسایل یسئلونها رسول الله ص وکان فیها سلوا محمدا متی تقوم الساعة فان ادعی علم ذلک فهو کاذب فان قیام الساعة لم یطلع علیه ملکا مقربا ولا نبیا مرسلا فلما سئلوه نزلت قل لا املک لنفسی الخ روایة القمی فی تفسیر و صاحب نور الثقلین والصافی وغیرهم یعنی علی ابن ابراهیم قمی و صاحب نور الثقلین و صاحب الصافی و صاحب البیان و صاحب البرهان وغیرهم از امامیه وجه و سبب نزول این نقل کرده اند که قوم قریش جمعی را چون ابن العاص و نضر بن حارث بن کلده و عقبة بن ابی معیط را بسوی علمای نصاری نجران فرستادند تا از احوال محمد دریافت نمایند و مسایلی چند بایشان تعلیم دادند که این اسوله امتحان کنید محمد را منجمله آن از وسوال نمایید که کی امر وقت ساعة قیامت است و کدام وقت قایم میشود پس اگر او دعوای علم آن کرد آنرا تعیین نمود پس او را تکذیب نمایید که کاذب است چه بر قیام وقت ساعة احدی از ملک مقرب یا نبی و رسل بر آن واقف و مطلع نیست پس آن جماعة قریش هرگاه از قیام ساعة و دیگر مسایل امور آنحضرت را سوال کردند پس پیوند در جواب ایشان این آیات تا لقوم یؤمنون نازل شد در روایة ثانیه اکثر مفسرین خاصه و عامه روایة کرده اند و این اشهر روایات است روی ان اهل مکة قالوا یا محمد الا یخبرک ربک بالرخص والغلاء حتی نشتری فنربح و بالارض التی ترید ان تجدب لنرتحل الی الارض الخصبة فانزل الله تعالی هذه الآیة یعنی مرویست که اهل مکه بحضرت رسول عرض کردند که ای محمد آیا خدا خبر نمیدهد ترا از ایام و سنوات ارزانی و گرانی غلات تا ما بخریدیم و منتفع بسی کثیره میشدیم و آیا خبر نمیدهی ما را از ملک و زمینی که در آن گرانی میشود تا ما از آن ملک و زمین برآمده بزمین ملکی برویم در آن ارزانی غلات باشد پس در جواب ایشان این آیه لا املک لنفسی الخ وارد شده روایة ثالثة قال بعضهم لما رجع النبی من غزوة بنی المصطلق جاءت ریح فی الطریق ففرت الدواب منها فاخبر النبی بموت رفاعة بالمدینة وکان فیه غیظ للمنافقین و قال انظروا این ناقتی فقال عبد الله ابن ابی مع قومه الا تعجبون من هذا الرجل یخبر عن موت رجل بالمدینة ولا یعرف این ناقته فقال علیه السلام ان ناسا من المنافقین قالوا کیت وکیت وناقتی فی هذا الشعب قد تعلق زمامها بشجرة فوجدوها علی ما قال فانزل الله تعالی قل لا املک لنفسی الخ یعنی پیغمبر هرگاه از جنگ بنی مصطلق برگردیده بازی شد بین راه تا باد شد که بظهور آن باد دواب از آن بسیار فرار کرد پس پیغمبر خبر داد لشکریان صحابه از موت رفاعه در مدینه و او غیظ و غضب داشت بمنافقین پس پیغمبر فرمود ببینید که ناقه ما کجا گم شده کدام جا اینوقت هست پس عبد الله ابن ابی مع قوم خود گفت که آیا تعجب نمیکنید از این مرد که الحال خبر میدهد از موت او در مدینه و نمیداند که کجا هست ناقه او پس پیغمبر آنوقت فرمود که جماعة از مردم منافقین چنین و چنان تفوه کردند ناقه من در فلان شعب و دشت هست بیابید او را او زمام او

وجوه واسباب نزول این آیه غیب

النصاری

تعلق وارد و بان بستہ شدہ پس یافتند آن ناقہ را بہمان شعب بہمان حالہ و آن ناقہ را آوردند پس این آیہ در رد منافقین نازل شدہ و **خبر ثانی**
مروی از ابن عباس است اند قال ان اھل مکۃ قالوا یا محمد الا یخبرک ربک بالسعر الرخیص قبل ان یغلو فنشتری فنربح فیہ عند الغلاء و بالارض التی
یرید ان تجدب فنرحل عنہا الی ما قد اخصبت فانزل اللہ قل لا املک لنفسی و ہمین روایۃ در مجمع والجنان نقل کردہ **بحث ثانی** قل لا املک لنفسی نفعا
ولا ضرا الا ما شاء اللہ یعنی یا محمد بگو تو در جواب مردم فریقین از قریش و غیرہم کہ من قادر و مالک نفس و جان خود نیستم کہ نفعی برسانم و ضرری دفع بکنم از
خود بذات خود مگر وقتیکہ خالق مالکم مرا اعلام جواہد برایں بکند یعنی ہرگاہ فریقین کفار از قریش و یہود آنحضرت را سوال از علم قیام ساعۃ و از ایام موا عوام
ارزانی و گرانی نرخ غلات سوال کردند آنحضرت بفریقین جواب داد کہ علم مغیبات بذاتہ خاص خالق دارد **و یقول رازی** ان القوم لما طالبوہ
بالاخبار عن الغیوب و طالبوہ باعطاء الاموال الکثیرۃ والدولۃ العظیمۃ ذکر النبی حالۃ نفسہ ان قدرتہ قاصرۃ و علمہ قلیل و بین ان کل
من کان عبدا کان کذلک والقدرۃ الکاملۃ والعلم المحیط لیسا الا للہ تعالی فالعبد کیف یحصل لہ ھذہ القدرۃ و ھذا العلم یعنی قوم کفار ہرگاہ
طلب کردند باخبار از غیب و طلب اموال و املاک و دولۃ عظیمہ از پیغمبر کردند پیغمبر حالۃ نفس خود ذکر فرمودند کہ قدرتم قاصر و علمم قلیل است و بیان
فرمودند کہ ہر یک بندہ مخلوق مملوک باشد حالہ او ہمچنین است و قدرۃ لایزال و علم بالکمال محیط بکل و جزء نیست مگر خاص برای پروردگار پس برای
بندہ مخلوق مملوک ایں چنین قدرۃ و علم چگونہ حاصل میشود **اشکال** در اینجا صریح است کہ آنحضرت بامر خالق مامور گردید کہ بوجوب عینی و فوری تحلیف بگو
کہ من اصلا قادر و مالک نیستم کہ بنفس و جان خود و غیر مطلوب و نفع مقصود برسانم و دفع قسم مضرت و رنج و عسرت بکنم پس خلاف آن یعنی بندہ فاعل مختار
در افعال و اعمال خود است باطل شد **جواب** بدانکہ بنا این مقال بر امر اصلی از اصول میباشد و آن اینست کہ جمیع مفعولات خالی از این نیست یا وجودش
بذاتہ علی الدوام بغیر علۃ و لا مادہ و لا سبب و لا اعتماد و لا اعتبار غیر فی الواقع میباشد یا وجودش بالغیر والعلۃ و منحصر بران میباشد پس **اول** خاصہ
آن شئی واحد و واجب الوجود بذاتہ غنی عالم و کامل و قادر مطلق است اصلا و ابدا احتیاج باو الی غیرہ نمیباشد **ثانی** ممکن الوجود است بسبب ایجاد واجب الوجود
موجود شدہ و محتاج در انشاء و بقاء و در حیوۃ و موت و صحت و سقم و قوۃ و طاقۃ و اقدام و اعدام و تبدیل حالات و در ہمہ امور خود بواجب غنی تعالی است و براین
کافہ عقلاء و حکماء و علماء ملل متفق اند **تنبیہ** ہرگاہ بتوای این اصل واضح شد پس **جواب** این بوجوہ است **وجہ اول** ہرگاہ در ہر باب نزول دیدہ
کہ کفار قریش و یہود از آنحضرت بطور امتحان دریافت اجال و دریافت قیام ساعۃ کہ از اجلہ مغیبات است و درخواست نرخ ارزانی و گرانی سعر در بلاد
و حصول دولۃ عظیمہ و منافع و املاک کثیرہ کردند پس بتعلیم خالق آنحضرت در جواب شان لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا فرمود و این جواب متضمن معنی
واقعی مذکور میباشد یعنی خالق واجب غنی بالذات کامل العلم قادر بر جمیع معلومات و مقدورات تفصیلا و اجمالا بغیر حاجۃ الی غیرہ علی الدوام بیک حال
میباشد و ہر ذرہ وجودے و عدمے در ہر حال میدانند و اما ممکن شئے ممکن کہ مر بالذات پس در اصل والحقیقۃ محتاج الی الواجب در ایجاد و اعدام و اعلام
و اقدام و حیوۃ و ممات و در حصول نفع و دفع ضرر الا ما شاء اللہ یعنی مگر متمکن و مقتدر میشوم بتمکین و تلقین و تعلیم تعالی برانچہ مرا تعلیم و قدرۃ و قوۃ
دادہ و باین امور مطلوبہ شما متمکن و مقتدر نیستم مگر بہمان قدر کہ بمن دادہ و فرمودہ پس باین اخبار واقعی اشکالے مجمل آن حضرت و خلق افعال عباد
مزعوم جبری باطل شد **وجہ ثانی** از بعض علماء آنکہ ان قولہ لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا ای انا لا ادعی علم الغیب ان انا الا نذیر
و بشیر من الخالق الی الخلق عموما و خصوصا و نظیرہ ایضا فی سورۃ یونس و یقولون متی ھذا الوعد ان کنتم صادقین قل لا املک لنفسی ضرا ولا
نفعا الا ما شاء اللہ لکل امۃ اجل یعنی جواب آنحضرت بکفار کہ من مالک نفس خود نیستم در ایصال نفع و دفع ضرر یعنی من مدعی علم غیب و اعطاء اموال
نیستم چہ من نیستم مگر منذر و مبشر از خالق بخلق خصوصا و عموما و نظیرش آیہ سورہ یونس نیز ہست کہ کفار میگویند کہ وقت قیام این وعدہ قیامۃ کدام است
معین کنید اگر شما راست گویانید بگو تو یا محمد در جواب ایشان کہ من مالک نفس خود بدفع ضرر و ایصال نفع نیستم مگر آنچہ خالق آنرا بخواہد در ان متمکن
میسازد و تعلیم بدہد از ان برای ہر امتے اجلے و نہایت حیوۃ بقاء انہا معین و مقرر نزد خالق است غیر او را در امور مخصوصہ الہیت دخلی و تصرفی نیست
جواب ثالث زمخشری در کشاف فرمودہ در قول لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا ھو اظہار للعبودیۃ والانتفاء عما یختص بالربوبیۃ من علم
الغیب ای انا عبد ضعیف لا املک لنفسی اجتلاب نفع ولا دفع ضرر کالممالیک والعبید و ہمین قول صاحب **المدارک والتیسیر و**
البیضاوی و غیرہم یعنی در قول لا املک لنفسی اظہار عبودیت خود آنحضرت است کہ من عبد محتاج بخالقم و ران از خود نفی صفات مختصہ ربوبیت

جواب اشکال اول یعنی باب تعلیم خالق
لفظ غیب مختص بر ذات خداوند
تعالی است یعنی در تعلیم کرده شده اند
بحث الغیب و کتب بنات شده

از علم غیب است یعنی من بنده ضعیفم مالک نفع وضر نفس خود نیستم چنانچه مملوکین غلامان وکنیزان مالک نفس ومال خود نمیباشند **جواب رابع** ابوبکر رازی گفته هر چند الفاظ لا املک نفع عام اند **اما** سبب نزول این خاص است که در جواب سوال کفار قریش ویهود از قیام ساعة قیمة **و** از ارزانی وگرانی غلات وسنون نازل شده پس مراد بنفع تملک اموال وغیرها **و** مراد بالضر ایام قحط وامراض **و** بالنفع مراد حصول ارباح وعواید وکثرت فواید باشد بر عمومیت باین خصوصیت باقی نمانده **ایضا جواب خامس** مراد ازین لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا فیما یتصل بعلم الغیب والدلیل علی ان المراد ذلک قوله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر میباشد یعنی این جواب سوال مغیبات خاص ودلیلش بدو وجه میباشد **احدهما** سبب نزول این آیات **ثانیهما** مابعد این آیه لو اعلم الغیب است **ایضا جواب سادس** المراد من لا املک لنفسی من الضر والنفع الا قدر ماشاء الله ان یقدرنی علیه ویمکننی منه **و** المقصود من هذا الکلام بیان انه لا یقدر علی شیء الا اذا اقدره الله علیه حاصل از این آیه که مالک نفس خودم از ضر ونفع نیستم مگر همان مقدار که خالق مرا قدرة وتمکین بران داده **پس** حاصل مقصود این بیان آنکه زیاده قدرت ندارم از آنچه خالق من داده **پس** باطل شد مزعوم جبریه که عباد اصلا افعال ندارند **و** بر بطلان آن استثناء از عموم مستثنی منه جمله الا ماشاء الله صریح است بر قدرة در اعمال افعال اختیاریه خود عباد را **و** الا فایده استثنا باطل میشود وآن محال **پس** قطعا ثابت شد که در اعمال علمیه خود هر عبد فاعل مختار است **بحث ثالث** نذیر وبشیر بر وزن فعیل بمعنی منذر ومبشر چون علیم بمعنی مولم بمعنی بیم دهنده وترساننده از عذاب شدید اله **و** بشیر مژده وخبر فرحة وخیر وخوشی دهنده از عواید وفواید ونعمات ومهربانیات اله ماخوذ از نذر ینذر نذرا قال الاخفش یقول العرب نذرت نذرا فهو نذیر وناذر **و** نذیر بمعنی منذر مخصوص بمعنی اخبار واعلام خبر شر میباشد **و** جمعش نذر بضم اول وثانی **و** نذر عهد ووعده بنده مر خدا را است لو اعطیتنی کذا فلک علی کذا میباشد **اما** بشیر از بشر یبشر بشرا چون فرح یفرح فرحا وزنا وبمعنی یعنی اخبار بخبر خیر ونیک وشرور **در مصباح** بعد این گفته ومتعدی بالحرکة فیقال بشرته ابشره بشرا من قتل فی لغة تهامه وما والاها **و** الاسم منه بشر بضم الباء **و** التعدیة بالتثقیل لغة عامة العرب **و** اسم الفاعل من المخفف بشیر ویکون البشیر فی الحسن من الخیر **و** البشری فعلی من ذلک **و** البشارة ایضا بکسر الباء **و** الضم لغة **و** البشر طلاقة الوجه **و** البشرة ظاهر الجلد **و** الجمع البشر مثل قصبة وقصب والبشر یطلق علی الانسان واحده وجمعه ولکن العرب ثنوه ولم یجمعوه **و** فی التنزیل قالوا انؤمن لبشرین مثلنا **بحث رابع** غیب آنچه از احساس ومشاهده ومعاینه مخفی ومستور از غاب یغیب غیبة وغیبا وغیابا وغیوبا **و** غیبوبة وغیبا **و** جمع الغایب غیب وغیاب **و** غیب **اما** غیبة بکسر اول فعلة منه حسنة کانت او قبیحة کما قال فی القاموس **بدانکه** بعض علما گفته الغیب هو مالم یقع علیه دلیل ولم ینصب له امارة ولم یتعلق به علم مخلوق یعنی در عرف عبارة است از آنچه برو دلیل واقع نمیشود **و** نصب بران علامتی نمیشود **و** تعلق بان علم مخلوق نمیگیرد **در کلیات** گفته وقیل الغیب هو الخفی الذی لا یکون محسوسا ولا فی قوة المحسوسات کالمعلومات ببدیهة العقل وضرورة الکشف وهو علی قسمین یعنی بقولی غیب عبارة است از آنچه مخفی ومستور از ادراک احساس باشد محسوس ومشهود نشود ودر قوة محسوسات نباشد چون معلومات ببدیهه عقل وضرورة کشف واو دو قسم است **قسم** نصب علیه دلیل فیمکن معرفته کذات الله تعالی **و** اسماء الحسنی وصفاته العلیا واحوال الآخرة الی غیر ذلک مما یجب علی العبد معرفته وکلف به وهو غایب عنه لا یشاهده ولا یعاینه ولکن یمکن معرفته بالنظر الصحیح **قسم اول** غیب آنست که بران دلیل قایم ومعرفة آن ولو اجمالا حاصل باشد میشود چون معرفة ذات مجرد واجب تعالی **و** اسماء حسنی او وصفات علیا **و** احوال آخرة از جنت ونار وغیر اینها از آنچه بر مکلفین معرفة آن واجب است وبان مکلف میباشد **و** او غایب ومستور باشد از احساس بحواس وبمعاینه بینیون کنند ولکن معرفة آن بمکمن بنظر واستدلال باشد چون ظهور دود از جائی ولالة بر وجود نار در آنجا دارد **و قسم اخر** لا دلیل علیه فالغیب لا یمکن معرفته للبشر کما قال تعالی وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو **وغیب الغیب** وهو الذات الالهیة المطلقة وهو هویته الغیبیة الساریة للکل علما لا یمکن ان یتعلق به بهذا الاعتبار علم لکونه محتجبا فی حجاب عزته **و** لا یجوز اطلاق الغائب تعالی ویجوز ان یقال انه غیب عن الخلق وقد قال تعالی یؤمنون بالغیب بانه هو الله **قسم ثانی** غیب است که بران دلیل قایم نمیباشد پس واجب وممکن نیست معرفة او برای بشر چون آیه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو مخصوص تعالی است **و اما** غیب الغیب او خاص ذات الهیه مطلقه **و** او هویة غیبیه ساریه برای کل علم گردیده ممکن نیست که تعلق نگیرد باو باین اعتبار علم ودانش بجهة محجوب بودن او در حجاب عزة ووحدة رفیعه خود **و** جایز نیست اطلاق اسم غایب بر تعالی هر چند

غیب از درک عقول و حواس است و جایز است که بر غیر او اطلاق کرده شود چنانکه او تعالی غیب از خلق است و تفسیر آیه یؤمنون بالغیب بانه هو الله کرده شده
والغیب المطلق کوقت قیام الساعة والاضافی ککون المطر مثلاً فی مکة فی حق من کان غائباً عن مکة فالمطلق لا یکون علمه للخلق الا
باخبار الله تعالی و اما غیب مطلق چون وقت قیام ساعة قیامت میباشد و اما غیب اضافی چون نزول باران در مکه معظمه مثلاً در حق کسیکه غایب از مکه باشد
پس علم از غیب مطلق حاصل نمیشود برای خلق مگر باخبار و اعلام خالق تعالی والمقید لیس له طریق الا الالهام منه تعالی یعنی طریق حصول علم
به غیب مقید نیست مگر خاص بالهام و اعلام حق سبحانه والرسل من البشر یجب انهم یتلقون الغیب من الله بواسطة الملک و قد یتلقون بلا
واسطة احد لان الاطلاع علی المغیبات و خوارق العادات یعم الانبیاء و غیرهم کالاولیاء و الاصفیاء و الحکماء المتالهین بل قد یکون
لبعض الاولیاء اکثر اطلاعاً علی بعض الحقایق والمغیبات والولی لا یتلقی بالذات بل بواسطة تصدیقه النبی شرع الاولیاء الذین یعلم
الغیب و علی بن ابیطالب یعنی انبیا از بشر بذوات خود متلاقی می شوند بغیب از جانب خدا بواسطه ملک و گاهی بلا واسطه احدی من الله خاص مطلع
می شوند بر مغیبات و اما علم مغیبات تفصیلا من باب خوارق العادات عام برای انبیا و برای غیر انبیا چون اولیا و اصفیا مرضیین و حکما متالهین بل
گاهی بعض اولیا اکثر الاطلاع بر بعض حقایق و مغیبات میباشند و اما ولی متلقی غیب بذاته نمیشود بل بواسطه ایمان و اعتقاد و تصدیق او بنبی و از امت
او میباشد پس بجمله اصفیا برگزیده که بانها علم غیب حاصل باشد و اخبار بان بکرات و مرات کرده امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه
بلا نکیر احدی بود **بحث خامس** بدانکه خیر بمعنے آنچه بهتر و ملایم طبیعت عموماً ضد و نقیض شر بمعنے آنچه بد و زشت و ضرر غیر ملایم طبیعت باشد از خاد خیر
خیراً و جمع خیر خیور و خیار چون بحر و بحور و بحار است در مصباح گفته الشر السوء والفساد والظلم و الجمع الشرور و اما سوء اسم مصدری
داخل شر از ساء یسوء سوءاً و مسائة و سیئة خلاف حسنة و السیء خلاف الحسن اسم فاعل از ساء یسوء بالفتح اذا قبح و مسائة نقیض مسرة میباشد **بحث
سادس** ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء لفظ غیب و خیر و سوء متضمن معنے جنسیت اند و اما در استکثرت نزد
صرفیان و نحویان و لغویان سین استفعال برائے معنے طلب فوریت موضوع شده پس پیغمبر در جواب سائلین علم از مغیبات مامور گردیده که بگو تو
یا محمد و اگر من میدانستم علم مغیبات و مخفیات و مستورات را تفصیلاً بذات خود بغیر اعلام الهی و بلا مشیت او سبحانه هر آئینه من بفور و بکثرت تحصیل جمیع
انواع خیرات و بهتریات برای خود میکردم و تدارک بدیها و مضرتها قبل ورود و حصول انها می نمودم و مراس و دست نمیکرد هیچ نوع ضرری و بدیی و
در معنے خیر و شر و سوء وجوه اند احدها چونکه بعلم غیب در واقع خبرة و بصیرة بهر خیر و شر و نیک و بد فی الحال و الاستقبال میباشد پس اگر من نفسه
علم تفصیلی غیب حاصل میبود البته من ابداً و اصلاً ترک خیرات و صلاحی نمیکردم و کمین مضرت و بدی خلاف این مس نمیکرد و ضرر آن نمیرسید چه تدارک
دفع قبل ورود ان میکردم ثانیها اگر مرا علم غیب از قیام ساعة و موت و بقاء حیوة و صحة و سقم و یسر و عسر و فقر میبود البته من مبتلا بمنافی اینها نمیشدم و من
قبل از ورود منافی و مضر تدارک آن که موجب حصول خیر و دفع ضرر آن میکردم و هرگاه دیده باید که گاه منصور و گاه مغلوب و گاه صحیح و گاه سقیم و گاه میسور و گاه
معسور و مفقود میباشم پس این نیست دلیل قطعی که من علم غیب بذاته نمیدانم و چنین احوال متفاوته مختلفه یکی بعد دیگر من لاحق نمیشد و باین دانسته شد
که من مالک مقتدر بر جلب منافع و بر دفع مضار برای نفس خود نمیباشم و هرگاه چنین احوال متفاوته متنافیه بنفس خودم منطرق و ملحق میشوند پس
همینها شواهد یقینیه قاطعه اند که علم مغیبات بالتفصیل خالق مجرد از جسم و لوازم آن میداند و احدی غیر او سبحانه نمیداند ثالثها جمعی من اصحابنا فرموده
و ما مسنی جنون کما تزعمون ای مجنون یعنی الشیطان یعنی استفاد جنون میکردند و جواب ایشان فرمود که جنون ندارم چنانچه مزعوم شما من هستند رابعها
و ما مسنی تکذیبکم لانی اذ کنت عالماً بکل شیء اجبتکم عن کل ما اسئل فتصدقونی و لا تکذبونی حاصل آنکه اگر من عالم بغیب میبودم هر آئینه بهر
کس جواب سوال شما میدادم و تصدیق میکردید و تکذیب با منیکردید اقول در اینوجوه اخر اند تنبیه در این دلالت است که قدرة قبل الفعل شرط چه
اگر مع الفعل شرط قدرة میبود هر آئینه استکثار خیر و دفع ضرر ممکن نمیشد پس باطل شد قول آنانکه میگویند که تمکن و قدرة مع الفعل شرط است نه قبل الفعل
بحث سابع ان انا الا نذیر و بشیر در معرض بیان علة ما قبل وارد شده که من عالم بالغیوب نیستم چه من نیستم مگر ترساننده مشرکین و کافرین و عاصین
را بعذاب شدید دایم اخروی الهی و بشارة دهنده بعاقبة امور بر مومنین مصدقین الهی و دین و آئین او را **ابو مسلم اصفهانی**
در اینجا فرموده لما تقدم اجابة القوم بانه لا یعلم الغیب یختص به المالک للنفع و الضر و هو الله سبحانه یعنی کفار سوال از علم غیب آنحضرت را کردند

آن حضرت در جواب شان فرمود که علم غیب من نمیدانم بان علم مختص بمالک نفع و ضرر میباشد و حقتعالی نه خاص است غیر او و مرا برای بیان غیب نفرستاده
بل مرا فرستاده تا شما کفار را از عذاب شدید مالک تبرسانم و مصدقین مطیعین را خبر نیک بنجات ابدی و عطاء جاودانی بلا زوال بدهم پس کاریکه من بجز
آنرا ادا میکنم و دخلے در کارهائے دیگر او ندارم و کار تبلیغ از اوامر و نواهی و تحذیر و تنذیر بر تارک امر او و ترحیب و ترغیب و تبشیر بعامل و فاعل و با تفویض
کرده و مرا برائے آن مبعوث ساخته و اعلام و تعلیم و اخبار غیب بمن نداده پس چگونه غیر آن امر گفته و کرده بتوانم **اشکال** هیچ آیا علم غیب داشت یا
نداشت **و اگر** داشت چرا نگفت **و اگر** فی الواقع نداشت پس حجیت نبوة آنحضرت بر سائلین و بر غیر سائلین ثابت نشد **جواب** بدانکه لازم نبوة
است که بکمال علم توحید و ما یجوز علیه و ما لا یجوز علیه **و** بعلم معاد و حشر و نشر و جزاء و سزا از ثواب و عقاب اعمال **و** علم احکام شرایع از حلال و حرام بر
مکلفین رسانان باید باشد **و** برائے همین مرسل و مبعوث میشود **اما** مثبت نبوة و حجیت او منحصر بظهور خارق العادت المقرون بدعواء نبوة میباشد **و اگر**
نبی عاری از علوم دیگر باشد که تعلق آن بعلم اصول دین و فروع آن نداشته قدح در نبوة او نمیشود چنانچه قصه دو نبی الله خضر و موسے کلیم الله پیغمبر
از علم یکدیگر قدح در نبوة هیچ یکے از ینها نمیباشد **تنبیه** پس این آیات مذکوره در تفویض و تخصیص علم غیب بعالم الغیوب و القلوب جناب باری
واد عالا علمی نبوی از ان قبحی و قدحی بنبوة آنحضرت عاید نمیشود زیرا که آن علم بذات مجرده باری مختص است **اما جواب** آنکه آیا علم غیب آنحضرت
اگر داشت چرا نگفت **جواب** آن بوجوه گفته اند **احدها** اول علم غیب از علم ضروریه اصول و فروع دین و شرط صحت نبوة در نبوة نیست **و**
بالفرض پس علم بانبیاء هم تدریجا حاصل میشود کقوله تعالی قل رب زدنی علما **پس** در بدایة علم غیب نداشته و در آخر و نهایة داده شده لقوله تعالی
لا یطلع علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول **و** کلمه استقبال لا یطلع دلیل است که در آخر الانبیاء باشد یا و تدریجا داده خواهد شد **و** نیز این استقبال
لا یطلع دلالت دارد که مراد از من رسول اینجا خاص خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله است چه بعد او پیغمبرے تا قیامت نخواهد بود چه من تبعیضیه و من رسول است **و**
تنکیر رسول نیز دلیل بر تقلیل العدد **و** این تقلیل العدد شخص واحد محمد بن عبد الله خاص است **و** بعد ابعاث او علم مغیبات عند الحاجت بآنحضرت داده شده
نه علم مختص الهی بجمله آن علم قیام ساعة باشد **ثانیها** صاحب الکشاف **و** اللباب فرموده و لما سئل النبی عن المغیبات فقال النبی لا اعلم الغیب علی سبیل
التواضع و الادب **و المعنی** لا اعلم الغیب الا ان یطلعنی الله علیه و یقدره لی علی ذلک **و ایضا** برائ رفع شبه خلق گفت تا گمان نکنند که اینهم
احدی از منجمین و اخبار بتنجیم و رمل غلط محض باشد **ثالثها** تا مردم مصدقین آنحضرت اعتقاد بالهیت او ننمایند **رابعها** صاحب اللباب گفته یجوز ان یکون
هذا الکلام مخرج الجواب عن سوالهم **ثم** بعد ذلک اظهره الله تعالی علی اشیاء من المغیبات فاخبر عنها لیکون ذلک معجزة له و دلالة علی صحة نبوته
جایز است که اینکلام در جواب سوال کفار وارد شده **پس** از آن او تعالی اظهار اشیاء مغیبات فرمود تا برائے آن حضرت اعجاز خارق بر صحة نبوة او باشد
خامسها از مبهو چونکه نزد اهل کتاب ثابت بود که احدی نمیداند قیام ساعة قیمت را **و** نیز ماده را در ارحام **و** در کدام وقت بود **و** در کدام ارض فن
میشود **و** در کدام ارض باران میبارد پس بطور امتحان از آنحضرت از این اسوله سوال نمایند اگر ادعاء علم آن کرد کاذب است **و اگر** لا علمی از این امور اظهار
کرد پیغمبر صادق است **پس** پیغمبر اظهار لا علمی غیب که مخصوص الهی است از خود کرد **اشکال** عاید میشود **اشکال** انکار نبوی از علم غیب مطلقا بعموم آیات
لا یعلمها الا هو **و** آیه علمها عند ربی **و** آیه لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و غیرها کرده **و** مسلمانان معهذا چگونه آنحضرت را غیب دان و اعلم
و افضل کل انبیاء خصوصا افضل از عیسی میدانند و حال آنکه بنص قرآن عیسی اخبار بمردم میکرد از کنوز و ذخایر و و این انبیاء و محمد انکار از علم غیب دانی و لا
علمی خود صریحا کرده **پس** دعواء اهل اسلام بعلم غیب نبی منافی کلام الله باطل محض میباشد **جواب** بدانکه در بحث سابقه ذکر شد که علم غیب دو قسم است
احدهما غیبیکه مخصوص ذات مقدسه الهی است چون علم قیام ساعة و علم مقدار ایام و امثال اینها **ثانیهما** علم غیبیکه جایز است بر غیر که رسل یا ملائکه و بشر
را اطلاع آن و اذن و اجازه بدیگران انبیاء زاید **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** انکار آنحضرت از علم غیب مخصوص الهی میباشد که آن قسم
علم مخصوص الله من نمیدانم **و اما** قسم ثانی علم غیب که بر غیر اختیار آن از کلمه سواه بغیر المقربین من الملائکة و الانبیاء و الاولیاء و الاوصیاء جایز
است بل برای اظهار علو شان و موجب تصدیق خلق بایشان من باب خوارق العادة و الاعجاز خصوصا برای انبیاء و خلفاء رحقه ایشان و جیب بالجمله
میباشد تا باعطاء آن خدا و سر افراز از کل امت و عوام خلق من جانب الله میباشد **و** اینکه اخبار از کل معصومین انبیاء و خلفاء حقه منقوله اکثر بظهور آمده
و خصوصیتی بعیسی آن نمیباشد **اما** اینکه علم غیب دانی محمد بن عبد الله بد و وجه قطعا ثابت است **اول** بنص الله بقوله تعالی لا یطلع علی غیبه احدا الا

من ارتضى من رسول یعنی او سبحانه اطلاع بر علم غیب خود با حدی از خلق نمید بدیگر اطلاع میدهد بر غیب خود کسی که پسندیده و برگزین خلق از رسول تو باشد پس باین نص جلی قطعی شد که او تعالی اطلاع غیب بعض رسول برگزیده پسندیده خود میدهد **و اما** این رسول پسندیده در این آیه خاص خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله هست چه بعد آنحضرت تا قیامه پیغمبرے نیست و پیغمبری ابداً نیاید و دلیل براین صیغه استقبال لا یطلع مقتضی از سنه آیه هست نه ماضیه **الخ**

کفته شود که این آیه معارض و منافی ایات آخر چون لا یعلم الغیب الا هو و علمها عند ربی **و** لو اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر است **جواب** آنفا ذکر شده که این آیه منافی و معارض آن آیات نیست چه **مراد** از آیات مزبوره اینست که علم غیب بالتفصیل بذاته احدی از کل خلایق نمیدانند غیر از خالق مجود واحد تعالی و مراد از آیه الا من ارتضی من رسول علم غیبیه سید انبیاء **و** ائمه هدی از عترة طاهره آنحضرت و بان خبر بکثرة داده و بتواتر آن حاصل و ثابت شده **و** این من باب اعلام و تعلیم الهی است نه اخبار ان نبود اتهم داده باشد **ثانی** از آنحضرت بتواتر اخبار از مغیبات به ثبوت رسیده و اندرج در مسانید ائمه حدیث **و** علم سیر و تواریخ اسلام **و** در علم کلام در باب اثبات نبوة آنحضرت ضبط و ثبت است **و** کذب و تکذیب تواتر از جمله ممتنعات است **و** لکن در این احتمال کذب نباشد پس ثبوت وقایع سلف از انبیاء و سلاطین بر بنا اصلا هیچ و ثابت شده نمیتواند **تنبیه** آنچه از اخبار غیبیه آنحضرة بتواتر ثابت است و بیان اجمالاً و اختصاراً ذکر میکنیم بنذی را **منها** آنحضرت خبر داده که دین اسلام در دنیا منشور و فتح خواهد شد **و** همین بحمد الله تا ثابت پس میا از احاجة بیان نیست **منها** آنحضرت خبر داده از فتوحات عرب و عجم و قلعه کسرے برای اهل اسلام همان بوقوع آمده **منها** خبر داده که بعد فتح مکه افواج افواج مردم عرب بغیره اسلام میآرند **و** همانطور بوقوع آمده **منها** خبر داده از موة نجاشی سلطان حبش و با صحابه برادر نواحی مدینه جنازه هم براو خونده **و** آخر همانطور بود **منها** آنحضرت خبر داد از شهادة چند صحابه منهم برجا رفته جعفر طیار و زید سجاد در جنگ تبوک آخر همانطور بوقوع آمد **منها** آنحضرت خبر داد از فتح خیبر خاص بدست کرار غیر فرار علی ابن ابیطالب **و** آخر همانطور بوقوع آمده **منها** خبر داد از قتال علی باسه فرقه خارجین قاسطین امویه **و** ناکثین جملیه **و** مارقین خوارج نهروانیه **و** آخر همان بوقوع آمد **منها** خبر داد از هفتاد و سه فرقه شدن این امت اسلام آخر همان بوقوع آمد **منها** خبر داد از غلبه روم **و** بعد آن مغلوب گردیدن انها آخر همان بوقوع آمد **منها** خبر داد از اخذ خلافة از علی و مظلومیت او آخر همان بوقوع آمد **منها** خبر داد از شهادة امام حسن بزهر آخر همان طور بوقوع آمد **منها** خبر داد از شهادة امام حسین مع هفتاد و دو تن با آنحضرت **و** اسیر بردن زنان اهل بیت بشام آخر بلا تفاوة بهمان طور بوقوع آمد **تنبیه** از اخبار غیبیات متواتره دفاتر معتده و مستنده لا تعد و لا تحصی از اسلاف و اخلاف مشحون و مملو اند **و** هر ذی عقلی و شعوری را علم قطعی بوقوع و حصول و ظهور خبر غیب جمعاً و فرادی حاصل میشود که آنحضرت مخبر بامور غیب بوده **و** اشکالات و شبهات باطل شد و الحمد لله

قوله تعالی

هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَّجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ اِلَیْهَا ۚ فَلَمَّا تَغَشّٰهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیْفًا فَمَرَّتْ بِهٖ ۚ فَلَمَّاۤ اَثْقَلَتْ دَّعَوَا اللّٰهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ اٰتَیْتَنَا صَالِحًا لَّنَکُوْنَنَّ مِنَ الشّٰکِرِیْنَ ۝ فَلَمَّاۤ اٰتٰىهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهٗ شُرَکَآءَ فِیْمَاۤ اٰتٰىهُمَا ۚ فَتَعٰلَى اللّٰهُ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝ اَیُشْرِکُوْنَ مَا لَا یَخْلُقُ شَیْـًٔا وَّهُمْ یُخْلَقُوْنَ ۝ وَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ لَهُمْ نَصْرًا وَّلَاۤ اَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُوْنَ ۝ وَاِنْ تَدْعُوْهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا یَتَّبِعُوْکُمْ ؕ سَوَآءٌ عَلَیْکُمْ اَدَعَوْتُمُوْهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُوْنَ ۝

ترجمه این آیات خمسه یعنی او سبحانه آنکس است که آفرید شما را از یک جان یا از یک تن و بیافرید از همان نفس واحده یا از تن واحده یا از جنس همان نفس جفت او را تا آرام گیرد و الفت پذیرد بسوی وی یعنی بسوی جفت خود که زوجه او باشد پس آن هنگام که پوشید آدم جفت خود یعنی حوا را فرا گرفت و مقاربت و مجامعت با او کرده بار گرفت آن زوجه یا حوا را از نطفه و منی آدم ع بار سبکی و قلیل الثقلی را یعنی حامله بولد شد پس بگذشت حوا بآن بار شکم یعنی حوا بر آمد و رفت بحالة حمل و شکمداری بیک رویا مستمر گذرانید ایام حمل را تا بعد خفت ثقیل شد ثقل حمل او پس آن وقتیکه گران و سنگین شد حوا ببار شکم و حمل خود خواندند هر دو شوهر و زن یعنی آدم و حوا رخدا را که پروردگار ایشان بود و آنچه خواستند آن هر دو از پروردگار خود این مقال بود که ای خالق اگر بدهی تو ما را ولدی درست خلقت صحیح الجسم والاعضاء مثل و شبیه ما در صورة و شکل هر آئینه بباشیم ما سپاس و ثنا کنندگان مر نعمة ترا پس آن هنگام که خالق عطا کرد بایشان فرزند صحیح صالح سالم گردانیدند و قرار دادند آنها یعنی آن دو زن و شوهر یا آدم و حوا انبازان در آنچه داد خالق بآنها پس برتر و منزه است خدا از آنچه برای او انباز و ثانی قرار میدهند آیا انباز و شریک قرار میدهند بنی آدم آنچیز را که نمیآفریند اصلا هیچ چیز را و حال آنکه خود آن انبازان آفریده و مخلوق شده اند و مخلوق چگونه شریک خالق شده میتوانند و آن انبازان اصنام قدرة و طاقة ندارند و نمیتوانند جمیع آن انبازان یاری و یاوری و اعانة کردن در جر منفعت و دفع مضرت از ایشان نمیتوانند از مطیعان خود و نه برای نفسهای خود یاری توان میدهند و تا آنکه چنین عاجز باشند چگونه آنها را انباز و شریک قرار میدهند وای مسلمانان اگر بخوانید شما ایشان را یعنی مشرکین را بسوی دین اسلام و توحید حتم که اصل هدایة است پیروی نکنند شما را یکسان است بر شما آنکه بخوانید ایشان را یا آنکه شما ساکت و خاموش باشید و نخوانید ایشان را ه و در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در وجه اتصال این آیه با ما قبل **بدانکه** هرگاه بالا ذکر کفار مشرکین و قیل و قال و سوال از علم غیب آنها نقل کرد پس متصل بآن در اینجا رجوع بذکر توحید فرمود **بحث ثانی** هو الذی خلقکم الخ جمله مستانفه یعنی استیناف است و در اثبات خالقیت خود و مخلوقیت جمیع بشر یعنی خالق در مدح و تعلیه خود میفرماید آن خدای هست که آفرید شما را از محض نابودی و نیستی بلا مادة و لا مدة بکمال علم و قدرة خود **سوال** این خطاب کم در خلقکم بسوی کیست عام است یا خاص **جواب** در ان فی الاصالة مفسرین دو قول دارند **قول اول** پس اینها هم در بین خود بدو قول خلاف کردند **خلاف اول** مخاطب باین خطاب خلقکم جمیع بنی آدم الی القیمة مومن و کافر همگی است و بعد بیان ایجاد ایشان از نفس واحده که برهان ایجادی بدیهی است شکایة کرد که مع برهان الایجاد من نفس واحدة تشریک در ذات و صفات خالق فرقه کافرین کردند **خلاف دوم** از قائلین با قول که عام است پس این آیه جمیع مشرکین بنی آدم الی القیمة مخاطب اند بعد اثبات برهان ایجاد بتخلیق بنی آدم از نفس واحده برای توحید الهی و ایشان مع معاینه و مشاهده ایجال التشریک در خالق دادند و همین قول جماعتی از اعاظم تابعین چون حسن و عکرمه و غیرهما است **اما قول ثانی** پس اینها هم در بین خلاف کردند **نزد بعضی** المخاطبون بخلقکم هم الیهود والنصاری رزقهم الاولاد فهودوهم ونصروهم یعنی مخاطب بخطاب خلقکم یهود و نصاری اند چه انها اولاد خود را یهود و نصاری گردانیدند **نزد جمعی** خطاب و نزول این آیه در کفار قریش و بنی قصی شده بعد ایجاد ایشان از نفس واحده و ایجاد جفت ایشان از جنس آن نفس اولاد خود را بدین اسماء بعبد العزی و عبد المناف و عبد الدار و عبد اللات نامیدند و همین قول مختار ابن کیسان است **نزد زمخشری** و تبعه او این خطاب بقصی و اولاد او مخصوص میباشد **نزد عکرمه** قال انه خاطب به کل واحد من الخلق بقوله خلقکم ای خلق کل واحد من نفس ابیه و جعل منها زوجها ای جعل من جنسها زوجها یعنی عکرمه گفت که این خطاب بهر فردی از خلق بنی آدم است یعنی آفرید هر یکی را از نفس واحده پدر خود و گردانید از جنس آن نفس واحده زوجه او را تا مانوس باو باشد و مشرکین بعد شرک خود اولاد خود را هم مشرک ساختند و اولاد بتبعیت ابوین خود شرک اختیار کردند و همین قول محققین فرقات مختلفه اسلامیه مثل علم الهدی و غیرهم از اسلاف و اخلاف مانند فخر رازی و بیضاوی است و **بغوی** گفته وهذا قول حسن لولا قول السلف **بحث ثالث** در منها مضاف محذوف است و تقدیرش من جنسها و مثلها میباشد چنانچه واسئل القریة مضاف محذوف است و تقدیرش واسئل اهل القریة است **اما لام** لیسکن لام تعلیل است چه جنس بسوی جنس خود مایل است و نفور و فرار از جنسیت خود و غایة و ناشی نمیشود **بحث رابع** هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها و جعل بمعنا بدو معنی استعمال شده **احدهما** بمعنی تصییر یعنی گردانید **ثانیهما** بمعنی تخلیق یعنی آفرید یعنی آن خدا خالق است که آفرید شما را از شخص یا نفس واحده زنده چه نفس بمعنی جان و جان بمعنی حیوة باشد پس این نفس واحده افاده میکند از شخص واحد زنده آفرید شما را و آفرید یا گردانید

جواب اشکال و انحراف

از نفس واحده زوجه یعنی زن او را تا آدم بگیرد آن نفس واحده بسوی او و مانوس او در شب و روز باشد **اشکال** نفس واحده مؤنث آورد و لیسکن را
بصیغه مذکر چرا ذکر کرد این هر دو جمع شده توانند **جواب** چونکه نفس مؤنث لفظاً هست لهذا صفة او تانیث واحدة آورده **اما** در وقع نفس یعنی شخص واو
مذکر است پس باعتبار معنے لیسکن مذکر آورد **بحث خامس** در نفس واحده **و** در زوجها فی الحقیقة مفسرین سه قول دارند **اول** خطاب خلقکم بکافہ بنی
آدم **و** مراد از نفس واحدة آدم ابو البشر **و** مراد از زوجها ام البشر اصلی **حوا** نام میباشد **پس نزد** ایشان طایفه مراد از منها زوجه آدم حوا نام از خود آدم آفریده
شده **پس** درینهم وجوه دارند **نزد طایفه** از ضلع یعنی ڈنده چپ آدم آفریده شده **و** روایتی نقل کردند انتہم خلق حوا من ضلع الیسر آدم یعنی
خدا حوا را آفرید از ڈنده چپ آدم **و** بعوض آن ڈنده در آدم لحم آفریده و یک ڈنده در هر مرد بنی آدم ناقص است **و** همین در **توراة عربی** در سفر اول فقرة
سادسه یوم جمعه اولی از صوم عشیه ثبت است **و** لم یوجد لادم فیها عونا مثله فالقی الله علی آدم سبایا فرقد فنزع ضلعا من اضلاعه واخلف له
بدله لحما فخلق الله من الضلع الذی من آدم امرئة واقبل بها الی آدم فقال آدم هذه الآن التی قربت الی فی وقتی هذه عظم من عظامی ولحم من
لحمی هذه یدعی امرئة لانها اخذت من الرجل لذلک یبیع الرجل اباه وامه ویلحق بزوجته ویکونان کلاهما جسدا واحدا **و** در **قراینه**
سابقه گفته وسمی آدم امرئته حواء لانها کانت ام کل حی انتهی حاصل آنکه آدم بعد ایجاد اوانیسی وعینی مثل خود در زمین نیافت پس خدا آدم
بر آدم خواب انداخت پس یک ڈنده از اضلاع چپ آدم بر آورد **و** بعوض بدل او لخته گوشتی در آنجا آفریده **پس** خالق حوا را از همان ضلع آفریده
و با آدم پیش کرد **و** آدم بمعاینه حوا فرمود که این زن استخوان ولخته گوشت من است **پس** این یاد کرده میشود باسم امرئة یعنی باسم زن زیرا که او گرفته و
آفریده شده از امر که اسم مرد باشد **و** برای همین آفریدن زن از ضلع آدم مرد ترک پدر و مادر خود میکند و ملحق بزوجه خود میشود **و** مرد و زن هر دو
جسد و بدن واحد اند **و** آدم نامزد کرد زوجه خود را حوا زیرا که مادر هر زنده میباشد **اقول** این واجب البطلان است بچند دلیل **اول** باین لازم میاید
که خود آدم بخود جماع کرده و واطی و موطوء خود بوده است چه حوا عین جزء اصلی آدم از ڈنده و لحم است هر چند بشکل مؤنث جزء آدم متبدل شده **و** فرقی در آن
پیدا شده **و** محققین منهم فخر رازی و جمهور امامیه است **و** میگویند هرگاه خالق آدم را از نابودی بوجود آورده و ابنوه خلایق بحری و بری لا تعد ولا تحصی
آفریده آیا بر آفریدن حوا از غیر آدم و از غیر جزء اصلی بدنی آدم قادر نبود **ثانی** از علم تشریح و از معاینه اضلاع مرد مشهود و محسوس هر کس شده خصوصاً ماهر
شب و روز ابدان مشروحه مردان و زنان مردها ی بنی آدم در هر بلد هند و در ارالشفاو المعالجات قایم از سر تا پای موجود اند نقص عدد از اضلاع الیسر
مرد از اضلاع راست **او** نقصان دو طرف اضلاع مشهود نشده **و** این دعوی ایجاد حوا از ڈنده چپ آدم خلاف محسوسات و مشهودات بالعیان
قطعاً واجب البطلان سفسطه بلاشک است **پس** بنابر این خبر مخترع موضوع و ماخوذ از کتب محرفه یهود و نصاری قطعاً میباشد **ثالث** در ایجاد حوا از
ضلع آدم ثقلین یعنے قرآن **و** اہل بیت عصمت و طهارت ساکت محض اند **و** با دلة آخر نیز این دعوی واجب البطلان است **قول ثانی نزد طایفه**
دیگر از مفسرین است که از وجعل منها زوجها مراد وخلق حواء منها ای من بقیة طینة آدم است یعنی حوا را از طینة باقی مانده آدم آفریده **و** این
مضمون نیز بعض اخبار بطرق خاصه و عامه وارد شده **و** این بنابر آنست که جعل بمعنے خلق گرفته شود خاصة **و** مراد از این زوجین حوا و آدم باشد **قول**
ثالث نزد طائفه جمهور محققین هست مراد از جعل صیّر **و** از این زوجین قصی قرشی و زوجه و اولاد ایشان است **و** همین قول زمخشری و معدودی
از معتزله است **بحث سادس** مَرَّت از مر بمعنے مرّاً و مروراً بمعنے گذشتن و رفتن **و** امرار بمعنے گذرانیدن چنانچه میگویند امررت الایام والشهور
والاعوام یعنے گذرانیدم روزها و ماهها و سالها را **الحمل** بفتح اول **و** سکون ثانی بمعنے بار و شکمدار شدن زن بگرفتن نطفه مرد تا جنین شود **و اما**
حمل بفتحتین **در مصباح** گفته بمعنے ولد گوسفند باشد **در صحاح** گفته والحمل بمعنے برق **و** جمعش حملان **و** اول برج دوازده گانه سماوی
است **و اما** بکسر اول **و** سکون میم ما یحمل علی الظهر و نحوه یعنے بسته ثقیل که و بار که بر پشت و سر حمال کرده میشود **و** جمعش احمال **و** حمول میباشد **و** خفیف
نقیض ثقیل یعنے آنچه وزن دار و سنگین باشد از خف یخف خفا و خفة فهو خفیف آنچه سبک و قلیل الوزن باشد **بحث سابع** حملت
حملاً خفیفاً یعنے بعد غشیان آن زوجه بار نطفه از مجامعت شوهر گرفت و شکمدار شد بار گرفتن خفیفی و سبک وزنی **و** اخالت خفته وزن باعتبار صیاوته
بود چه یوم فیوم و ماه بماه آن بار خفیف نطفه میباشد **و** نطفه مستقر فی الرحم تدریجاً علقه **و** بعد علقه مضغه **و** بعد مضغه متشکل تام الاعضاء و الجسم شده و زن
ثقیل وزن با دبالنسبة بدایة او میشود **پس** این حملت حملا خفیفا بیان حالت بدایة حامله او میباشد **بحث ثامن** فمرّت به پس این حامله استمرار

کرد با آن حمل

کرد بان حمل وبحالہ حمل گذرانیدند ایام حمل خودرا یعنے قیام وقعود وآمد ورفت واخذ وترک وکاروبار طبخ واکل وشرب مع حمل گرفتن خود میکرد وشکمدار شدن او
مانع ازکاروبار او نمیشد وبقرائۃ شاذہ فمارت از مور یعنے مجی وذہاب وبقرائۃ دیگر فاخوذ از مریۃ بمعنے فظنت الحمل وادتابت بہ یعنی بعد غشیان
اوشاک شد درباب حمل گرفتن خود کہ آیا من حمل گرفتم یا نہ وبقولی مراد ازین حمل خفیف آنست کہ آن حاملہ ممتلاتی نشد از حمل خود بآنچہ حبالی دیگر از
تحمل حمل بکرب ومشقت ومحنت واذیۃ وبخشش مبیافتند اینجا مارا ہیچ چیزے باین حمل عاید نشدہ بحث تاسع فلما اثقلت دعوا اللہ ربہما پس وقتیکہ
بسیار شکم ازحمل سنگین شد التجا نمودہ دعا کردند آن زوجین پروردگار خودرا پس درین زوجین ہمان سہ قول مذکورہ بالا اند یکی مراد والدین ہمہ انواع
کفار اند از نصارے ویہود وہنود چہ ایشان خود ہم کافر بعد درخواست اولاد اینہارا ابلہ گردانیدند وبتبعیۃ ابا رکفرہ اختیار کفر کردند دوم قصی وزوجہ
عربیۃ ازجنس وقوم او کہ ازانہا اولاد بوجود آمدہ عبداللات والعزی وعبدالمناف وعبدالدار وعبدالشمس نام نہادند سوم مراد ازین
زوجین خاص داعیین آدم وحوا است بحث عاشر لئن اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین یعنے آنچہ مدعوا ایشان بود این است ای خالق
اگر بما ہبی وعطا بکنی بما ولدے ونسلے صحیح الجسم کامل الاعضاء شایستہ ہر آئینہ باشیم ومیباشیم ازثنا وسپاس وشکرکنندگان تو بحث حادی عشر
آیا شرکا بصیغہ جمع بضمہ اول است یا مفرد شرکا بکسر اول درآن دو قرائۃ اند وقرائۃ اولی بجمع قرائۃ ابن کثیر وابوعمرو وحمزہ وکسائی نزد عاصم
در روایۃ ابوبکر شرکا مصدر بکسر اول وتنوین آخر است بحث ثانی عشر فلما اتاہما صالحا جعلا لہ شرکاء فیما اتاہما فتعالی اللہ عما یشرکون پس ہنگام
کہ خدا اعطا کرد بانہا نسل یا ولد صحیح الجسم مثل وشکل والدین خود گردانیدند وقرار دادند والدین او مران ولد ونسل صالح را انبازہا وشریکہا وبقول یکی
یعنے قرار دادند والدین آن ولد شریک وانباز مر خالق را ودر آنچہ خدا دادہ بود والدین او را پس برتر ومنزہ ہست خدا از آنچہ شرک آوردند وکردند ایشان تنبیہ
بدانکہ این آیہ از اجلہ متشابہات معضلہ محیرہ جمہور اعلام ہست تذکرہ بدانکہ اکثر مفسرین قشریین وغیر متدبرین انبیا رفتاند در تفسیر این آیہ
کہ این شرک از آدم وحوا واقع شدہ وبرائے مطلب دراینجا از ابن عباس نقل کردہ اند عن ابن عباس انہ قال ہو الذی خلقکم من
نفس واحدۃ وہی نفس آدم وخلق منہا زوجہا ای حواء خلقہا اللہ من ضلع آدم من غیر اذی فلما تغشاہا آدم حملت حملا خفیفا فلما اثقلت ای
ثقل الولد فی بطنہا اتاہا ابلیس اللعین فی صورۃ رجل وقال ما ہذا یا حواء انی اخاف ان یکون فی بطنک کلبا او بہیمۃ وما یدریک من این یخرج
أمن دبرک او من فیک او ینشق بطنک فخافت حواء وذکرت ذلک لآدم فلم یزالا فی وہم من ذلک ثم اتیہما بصورۃ اخری وقال ان
سئلت اللہ ان یجعلہ صالحا سویا مثلک لیسہل خروجہ من بطنک تسمیہ عبد الحارث وکان اسم ابلیس فی الملئکۃ الحارث فذلک قولہ
فلما اتیہما صالحا جعلا لہ شرکاء فیما اتیہما ای لما اتیہما اللہ ولدا سویا صالحا جعلا لہ شریکا ای جعل آدم وحواء للہ شریکا والمراد من
الشریک ہو الحارث المعروف بابلیس وباینمعنی بعض روایات دیگر مع زیادتی الفاظ اند کہ اولاد حوا زندہ نمیشد وبروایۃ دیگر
میشدند میمردند پس بعد معاہدہ با ابلیس ولدے پیدا شدہ بعبدالحارث او را نامیدند وحاصل مفاد این خبر آنکہ مخاطب خلقکم کل بنی آدم اند
واز نفس واحدہ خاص مراد آدم ابوالبشر وازمنہا زوجہا مراد خاص زوجہ او حوا است کہ از ضلع چپ او آفریدہ بغیر تاذی آدم ومراد از حملت
حملا خفیفا آبستن شکمدار شدن حوا بانتقال نطفہ از آدم است وباینحالہ ابلیس لعین بصورت بجز خود نزد حوا آمدہ تخویف وتخدیر حوا کرد
کہ من میترسم کہ این حمل در شکم تو یا سگ صورۃ یا بہایم صورۃ حیوانی باشد دانستہ نمیشود آن حیوان از دبر تو یا از قبل تو یا از دہان تو یا شکم
تو شگافتہ بر میآید بدو حوا این مقال قابل با آدم نقل کردہ در اندیشہ ہم ووہم وغم وفکر وحزن افتادند پس ابلیس لعین بصورۃ ولباس دیگری بعد چندے
نزد حوا آمدہ وگفتہ کہ اگر من خالق را سوال ودعوۃ بکنم کہ حمل تو او ولد سوی صالحی مثل وہم شکل تو بشر گرداند وآسان وسہل سازد خروج او
از شکم تو بشرط آنکہ او را نام بگذاری بعبدالحارث چہ ابلیس باسم حارث معروف وموسوم بود پس مراد از جعلا لہ شرکاء فیما اتیہما اینست کہ
آدم وحوا بعد تولد آن ولد بعبدالحارث نامیدند وتشریک الولد بتسمیۃ ولد کردند وحارث ابلیس لعین بود اقول این توجیہ واجب البطلان
بوجوہ کثیرہ ہست اولہا شخصیکہ مرسل ونبی باشد کافہ عقلا را عقلا خود میشد ومقتضی عقل است کہ آن شخص رسول کامل العقل والعلم باید باشد چہ
بضعیف العقل والجہل مطلب باطل وکار مرسل الیہم مختل میشود وزائل ومختل ودر حال ایشان ناشی وحاصل میشود ودر آدم علم ثابت
بقولہ تعالی یا آدم انبئہم باسمائہم وکل ملائکہ وکل بنی الجان بالضرورۃ ... وتغلیبا ہر گاہ این برہان وقرآن ثابت باشد پس چگونہ آدم

بیان ادلہ بطلان این وجہ

وحوا جاهل از اسم ابلیس بحارث باشد و کدام عقل تجویز میکند که مع نبوة و کمال عقل و علم تفصیلی بکل اسمار ممکنات و مخلوقات الی یوم القیمة آدم نبی از دهم ابلیس
ملعون بحارث بیخبر بوده حاشا و کلا که آدم نبی بی عقل و بی علم از ابلیس و اسم او بوده باشد **ثانیها** در ارض در آنوقت احدی بغیر آدم ساکن نبود و ابلیس
ذاتاً و شکلاً و صفاتاً و مکراً و عناداً کما ینبغی آدم و حوا اعرف و اعلم بودند چه بمکر و فریب او از جنت بذلة انها را بر آورده پس کدام عقل تجویز میکند که آن لعین
بتبدل شکل و صورة خود آمده انها را بگوید که اگر غرض ایلاد و تولید ولد صحیح و سلیم الجسم و الاعضا بشل شما و بقاء او غرض دارید بمن دعا میکنم با سخن میگویم
او را باسم عبد الحارث بنامید تا بمطلب خود برسید چگونه حوا خصوصاً آدم نبی الله اعلم بکل اسماء خالق تعالی و بکل اسماء کل ملائکه و کل اسماء بنی الجان و کل
اسماء مخلوقات و موجودات علوی و سفلی بوحی الهی تعلیم یافته و از اسم هیچ چیزی بیخبر نبود الا از اسم ابلیس لعین بی علم بوده و چگونه انها گمان ناصح و معلم
و نادی و دال در تولید ولد صحیح و سلیم از بطن بتسمیه عبد الحارث خلاف اسماء الهی اعتقاد کردند و آن لعین را شریک الهی قرار دادند و انها علم قطعی داشتند
که دشمن جان و ایمان و عزة تابعیت او در زمین فرود آمده و چگونه انها تعقل نکردند که این لعین قطعاً همان لعین میباشد چه ابلیس بصورة و شکل ملک
شدن و ساختن خود ممنوع مطلق است و آدمی دیگر قبل ربا و الحال در روی زمین نبوده و نمیباشد و این چنین احوال طفل ذی شعور هم میداند فریب
نمیخورد و عجب العجاب است که آدم نبی الله مع علم تفصیلی و عقل کل بوده او نفهمید تعقل و تامل نداشت و بمکر و فریب ابلیس تشریک باری قرار دادند
ثالثها در خود این آیه صراحتی نیست از اسم آدم و حوا و نه از ابلیس بل ابتدا آیه خلقکم و انتها آیه فتعالی الله عما یشرکون صریح است بر عمومیت کافر بنی
آدم **لهذا** قفال و ابو مسلم اصفهانی و جمعی آخر این را حمل کرده اند بر عموم مشرکین و مایل بهمین علم الهدی و فخر رازی مع تبعه او اند و در وجوه تاویلات
صحیحه این آیه در آخر ذکر آن خواهد شد **رابعها** در شرایط حصول نبوة برهان عصمة میباشد **و تعریف** عصمة متکلمین خاصه بوجوه کرده اند نزد تعریف جامع عصمة
جمهور محققین العصمة من الله لطف خفی زاید علی العدالة المکتسبة مخصوص لعباد الاصفیاء من الملائکة و الانبیاء و خلفائهم
المنصوصین لئلا یضل العبید بجهلهم و زللهم و خطائهم و جهلهم بحیث لا یکون لهم داع الی ترک الواجب و فعل القبیح و الحرام مع بقاء
قدرتهم و ارادتهم و اختیارهم یعنی عصمة من الله عبارت است از لطف مستور زاید بر تحصیل عدالة مکتسبه مخصوص برای بندگان صفاپیشه از ملائکه و انبیا
و خلفاء منصوصه ایشان تا بجهل و خلل و زلل و خطاء ایشان امت در خلل و زلل و ضلالة و جهالة نیفتند بحیثیکه انها مجبور نکردند در فعل واجب و ترک قبیح و حرام
و افضل الوجوه جمعاً در تعریف عصمة نزد احقر اینست العصمة من عنایة الخاصة الالهیة قوة خاصة و ضیئة مضیئة دائمة زایدة
علی قوة الحافظة و العاقلة المستعدة و الحواس الظاهرة و الباطنة الکاملة لخواص اصفیاء العبید من الملائکة و الانبیاء و خلفائهم المنصوصة
فبوجودها یبقی کل معلوم من حسنة و قبیحة مستحضرة کانها مشهودة دائماً عند صاحبها فی کل وقت بغیر تغیر و لا فتور و لا ضعف
فلاجل ذلک لا یخطو و لا یسهو و لا یجهل و لا یغفل شیئاً من المحاسن و القبایح فی الیقظة و المنام و الفرح و الغضب و فی جمیع الاحوال و الی
ذلک یشیر **حدیث** النبی ان عیون الانبیاء تنام و قلوبهم یقظان حاصل آنکه عصمة از عنایة خاصه الهیه عبارة است از قوة خاصه که بنفسها
روشن و مضیئی غیر علی الدوام زاید بر قوة حافظة عاقلة مستعده و بر سایر حواس ظاهره و باطنه کامله برای خواص بندگان صفیاء از ملائکه و انبیاء و خلفاء منصوصه
انها میباشد **پس** بوجه این قوة قویه و ضیئه زایده باقیماند هر معلومی از امر و نهی و هر حسن و قبیح مستحضر چون مشهود برای العین دائماً نزد صاحب آن
در هر وقت بغیر تغیر و سهو و محو و لا فتور و لا تضعیف و لا نسیان میباشد **لهذا** صاحب آن جاهل و غافل و ساهی و ناسی از هیچ چیزی از امور محاسن و
قبایح در جمیع اوقات اصلا و ابداً نمیشود زیرا که عقل و سایر حواس ظاهره و باطنه انها سست و ضعیف نمیشوند و بسوی همین خبر مشیر است **حدیث**
نبوی یعنی بدرستیکه عیون انبیا در ظاهر میخوابند اما قلوب ایشان دائماً بیدار و هوشیار میباشند لهذا انها در هیچ حال بعد بلوغ غیر مکلف الی الموت
نمیشوند **تذنیب** هرگاه شرط صحة نبوة و خلافة الهیه عصمة باشد و عصمة بمعنی مذکور پس چگونه ممکن الوقوع و الصدور اکبر کبائر تشریک با الله تعالی
از آدم نبی الله و از دیگر انبیا و خلفاء باشد پس وجه ... الاقسام باطل میباشد **خامسها** بتقدیر این آدم سماه بعبد الحارث فلا یخلوا اما ان یقال
انه جعل هذا اللفظ اسم علم له او جعله صفة له بمعنی انه اخبر بهذا اللفظ انه عبد الحارث و مخلوق من قبله **فان کان الاول** لم یکن هذا
شرکا بالله لان اسماء الاعلام و الالقاب لا تفید فی المسمی فائدة فلم یلزم من التسمیة بهذا اللفظ حصول الاشراک **و ان کان الثانی** کان
هذا قولا بان آدم اعتقد ان لله شریکا فی الخلق و الایجاد و التکوین و ذلک یوجب الجزم بتکفیر آدم و ذلک لا یقوله عاقل فثبت بهذا ان

هذا القول فاسد و یجب علی المسلمین ان لا یلتفت الیه حاصل آنکه بفرضیکه آدم پسر خود را بعبد الحارث نامیده باشد پس خالی ازین نیست یا این لفظ
عبد الحارث اسم علم باشد یا صفت برائی او وباین معنی که باین لفظ عبد الحارث اخبار باشد ازینکه او مملوک مخلوق حارث است و اگر اول یعنی بطور اسم
علم باشد او تشریک خدا نیست زیراکه اسما اعلام و القاب مفید در مسمیات نمیباشد پس بنابراین تسمیه عبد الحارث اشراک باللہ نیست پس ایراد و شبه
باطل شد و بر ثانی که بطور اخبار باشد باینکه آدم معتقد تشریک اله بود و عیاذا باللہ لهذا التسمیه پسر خود عبد الحارث کرد در تخلیق و تکوین و ایجاد عالم و آدم
پس اینحالت موجب جزم و تعیین بتکفیر آدم باشد نمیباشد و این چنین هفوات را هیچ عاقلے تفوه و تلفظ نمیکند و این قول باطل بضروریه عقل است و
برهر مسلم واجب است که اصلا التفات بسوئی چنین محال فاسد نکند چه برادنی عاقل عالم طفلے چنین مقال جایز نیست فضلا عن الانبیاء و خلفائهم آدم و
همین مقال جمعی منهم البلخی و الطبری و الرازی و نقله البلعمی ایضا عن جمع من علمائه و غیرهم هست تذکره و درینجا ذکر میکنیم آنچه عصمة انبیاء
و خلفائهم مشتمل است بران اجمالا اعلم ان اختلاف الواقع فی هذا الباب من اعلام الامة منحصر او یرجع الی اقسام اربعة یعنی اختلافیکه واقع درین باب
از اعلام ملل اسلامیه محصور و منقسم باقسام اربعه میباشد **باب فی ذکر الاقسام الاربعة من اختلاف الامة فی عصمة الانبیاء**
احدها فی باب العقاید **ثانیها** فی باب تبلیغهم **ثالثها** فی الاحکام و الفتیا منهم **رابعها** فی افعالهم و سیرهم یعنی احد الانواع در باب عقاید
ایشان و ثانی در باب تبلیغ ایشان من الصمد للخلق و ثالث در احکام و فتاوی ایشان بخلق و رابع در سوانح اعماری انها از افعال و اعمال و سیر و خصال ایشان
باشد **النوع الاول** فاعلم ان الامة قد اجمعت و اتفقت قاطبة علی عصمتهم بان الشرك و الكفر و الضلالة فی اعتقادهم قبل النبوة و بعدها
ممتنع غیر طایفة الازارقة من الخوارج و انهم جوزوا علیهم الذنب و كل ذنب عندهم كفر فالزمهم تجویز الكفر علیهم بل یحكی عنهم انهم قالوا
یجوز ان یبعث اللہ نبیا یعلم انه یكفر بعد نبوته یعنی نوع اول بدانکه است محرری مع تحقیق مجمع و متفق علیه كلهم طبق بطبق بر عصمت و محفوظیت انبیاء در عقاید
از شرک و کفر و گمراهی قبل النبوة و بعد النبوة و آن ممتنع است عقلا و نیز نقلا در جواب سوال ابراهیم ایده لا ینال عهدی الظالمین بغیر طایفه ازارقه از خوارج
چه ایشان تجویز گناه بر انبیاء کرده اند و هر گناه هم نزد ایشان کفر است پس بنابراین تجویز کفر قبل النبوة و بعد آن بر انبیاء لازم میشود بل از ایشان محکی
شده تجویز ابعاث پیغمبرے که خدا بداند که بعد نبوت او کفر هم میکند و محکی از غزالی نیز شده که جایز است که کافرے بحالت کفر مبعوث برسالت بشود اگر مؤید بالمعجزات
باشد و احقر فقیر بر مقوله محکیه از غزالی ظفریاب نشدم **النوع الثانی** و هو ما یتعلق بالتبلیغ فقد اتفقت الامة بل جمیع ارباب الملل و الشرایع علی
وجوب عصمتهم عن الكذب و التحریف فیما یتعلق بالتبلیغ عمدا و سهوا الا القاضی ابوبكر فانه جوز ما كان من ذلك علی سبیل النسیان و فلتات اللسان
یعنی نوع ثانی آنچه تعلق بتبلیغ دارد و متفق علیه امت بل جمیع ارباب ملل و شرایع اند بر وجوب عصمة ایشان از دروغ گفتن و تبدیل و تحریف کردن در
آنچه تعلق با بلاغ و تبلیغ عمدا و سهوا باشد سوائی قاضی **ابوبکر** چه او تجویز کرد آنرا بر صورة سهو و نسیان و آنچه از زبان بلا اختیار بجهد **واما النوع
الثالث** و هو ما یتعلق بالفتاوی فاجمعوا ایضا علی انه لا یجوز خطاهم فیه عمدا و سهوا الا شرذمة قلیلة من العامة نوع ثالث آنچه تعلق
بفتاوی دارد **پس** ایضا مجمع علیه اهل قبله است که جایز نیست ایشانرا خلل و زلل و خطا و دران مگر جماعت قلیل زمن لا تحصیل لهم من العامة **و اما
النوع الرابع** و هو الذی یقع فی افعالهم فقد اختلفوا فیه علی خمسة اقوال نوع رابع آنچه تعلق باعمال و افعال و خصال و سیر ایشان دارد و دران
علما را است اختلافات بر پنج قول وارند **الاول** مذهب الاثنا عشریه من الشیعة و عندهم لا یصدر عنهم الذنب لا صغیرة و لا کبیرة لا عمدا
و لا نسیانا و لا خطاء فی التاویل و التقریب و لم یخالف فیه الا الصدوق من المحدثین و شیخه محمد بن الحسن بن الولید فانهما جوزا علیهم الانساء
لا الاسهاء من اللہ تعالی له لا اسهاء الشیطان و كذا فی الائمة من العترة الطاهرة **قول اول** مذهب اثنا عشریه از شیعه است و نزد ایشان صدور
صغیره و کبیره عمدا و نسیانا و سهوا و بطور خطا در تاویل و تقریب صادر نمیشود چه اگر معاصی و سهو تجویز بر ایشان بشود پس ظاهر و معلوم است که کذب و افترا هم بر ایشان
مجوز میشود و وثوق و اعتماد و اطمینان بر قول و فعل ایشان باقی نمیماند و مخالف این در این فرقه احدے نیست الا شیخ صدوق احمد بن محمد بن بابویه
و استاد او محمد بن الحسن الولید و ایشان دو هم تجویز کرده اند انساء و اسهاء من اللہ بر ایشان گاہے نه اسهاء شیطانی و طبعی و همچنین معصوم مطلقا میدانند
... **قول ثانی** انه لا یجوز عنهم الكبایر و یجوز علیهم الصغایر الغیر الخسیسة المنفرة كسرقة لقمة او حبة و كلما ینسب فاعلها الی
الدناءة و الصفات الرذیلة و هذا هو قول اكثر المعتزلة **قول ثالث** آنکه کبایر را اصلا بر ایشان تجویز نکرده اند اما صغایر غیر منفره چون

دزدیدن لقمه و یک ط نه و همه آنچه بسبب آن منسوب می شود فاعل او بدناءة و بصفات رذیله و همین مذهب اکثر معتزله است قول ثالث انه لا یجوز
علیهم بان یأتوا بصغیرة و لا کبیرة علی جهة العمد لکن یجوز علی جهة التاویل والسهو والخطاء و هذا قول الجبائی و قدماء اهل الحدیث قول
ثالث تجویز صغیره و کبیره نمیکنند بر ایشان بطور عمد و لکن تجویز ان مینمایند بر جهت تاویل و سهو و خطا و همین ابو علی جبائی و قدما اهل حدیث است
قول رابع انه لا یقع منهم الذنب الا علی جهة السهو والخطاء لکنهم ماخوذون بما یقع منهم سهواً و ان کان موضوعاً من امتهم السهو لقوة معرفتهم
و علو رتبتهم و دلائلهم و انهم یقدرون من التحفظ علی ما لا یقدر علیهم غیرهم و هو قول النظام من المعتزلة و جعفر بن مبشر و
من تبعهما من اخباری العامة و منهم الوهابیین یعنی واقع نمیشود ذنبی از ایشان مگر بطور سهو و خطا اما ایشان معتوب و ماخوذ میشوند بان اگرچه
سهو و نسیان مرفوع است از امم ایشان بجهت قوت معرفت انبیاء و علو درجه و دلایل و رتبه ایشان و ایشان مقتدر اند بر حفظ خود بر آنچه غیر ایشان از امم
قادر بران نیستند و همین قول نظام معتزلی و جعفر بن مبشر و تبعه انها و همین مذهب اخباریین عامه معروف بوهابی اند قول خامس انه یجوز
علیهم و علی الملائکة الصغایر والکبایر عمداً و سهواً و خطاءً و هو قول الحشویة و کثیر من اصحاب الحدیث و اهل الظاهر منهم داود الظاهری
یعنی جایز است بر ایشان و بر ملایکه همه انواع صغایر و کبایر عمداً و سهواً و خطاءً و همین مذهب فرقه حشویه و بسیاری اصحاب حدیث و اهل ظاهر منهم مذهب
داود ظاهری است تبیینه در وقت حصول عصمة نیز اختلاف کرده اند بسه حال اول از مهد الی لحد و از ولادة تا موت انها معصوم و محفوظ از جمیع
انواع معاصی در جمیع احوال اند و همین مذهب امامیه اثنا عشریه است ثانی از حین بلوغ معصوم اند پس انها شرک و کفر و کبیره قبل النبوة و بعد
آن جایز اصلا نیست و همین مذهب کثیری از معتزله است ثالث از وقت نبوة معصوم و اما قبل بران تجویز صدور معصیت از ایشان تجویز
کرده اند و همین مذهب اکثر اشاعره و ابو هذیل العلاف و جبائی ابو علی معتزلی اما فخر رازی و بیضاوی در ذیل آیه لا ینال عهدی الظالمین
استدلال کرده اند بر عصمة ایشان قبل از نبوة عموما سوال آیا عصمة انبیاء و ائمه علیهم السلام عقلی است یا سمعی آن چیست جواب بالاتفاق جمهور متکلمین
فی الاصالة عصمة و دلیل بران عقلی است چه اگر سمعی میبود البته کفار و مشرکین را دلیل سمعی مجبور بتصدیق انبیا از جهة کافر گفته میتوانند که تصدیق مرا
تو هنوز نمیدانم که آیا او کاذب و فاسق و فاجر را قبیح میداند یا نه و اظهار اعجاز بر صدق توجه بر ما میشود چه ما هنوز نمیدانیم که مرسل تو باین اعجاز تصدیق
کاذب کرده یا تصدیق صادق پس باید که آثار از لوازم عصمة انها مودار و ثابت قطعا قبل از نبوة عموما در مردم بلدی و عصری خود چون صدق گفتار و
بدیانت رفتار و نیک خصال و کردار در انها بوده باشد تا مجوج و ملزم همه کفار بکردند سوال آیا دلیل سمعی هم بر عصمة انبیاء و خلفاء منصوصه ایشان در کتاب
الله است و آن چیست یا نیست جواب و انها آیات عدیده اند منها خالق باراهیم فرمود انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال
لا ینال عهدی الظالمین یعنی ای ابراهیم من ترا مقتدا و پیشوای کافه مردم تا قیامت میکردانم ابراهیم عرض کرد که از ذریه من هم ائمه مقتدا اگردان خالق
جوابش داد که عهد امامة و خلافة من بستمکاران نمیرسد چه هر ظالم فاسق و فاجر ملعون بر لسان خالق و خلق است و ملعون خلافه مرحوم مطهر و نبیاست
و این نص است که قبل از امامة هر که ظلم کرده او قابل منصب عهد الله که نبوة و امامة است اصلا الی الابد نمیشود و نبیا شد و نمیرسد و همین معنی عصمة است
که قبل از نبوة و امامة صاحب آن محفوظ و بری از جمیع اقسام ظلم صغیره و کبیره عمدا و سهوا و تاویلا ست در اراده و اقوال و افعال در کل احوال وجوبا میباشد
منها آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا حاصل آنکه منحصر و محصور گردید اراده الهی برای اذهاب و ازاله هر گناه
و پلیدی از شما اهل بیت نبوة و پاک میگرداند شما اهل بیت را پاک گردانیدن ظاهری و باطنی الی الآخر و این خاص در پنجتن محمد و علی و فاطمه و
حسن و حسین بالاتفاق نازل شد پس هر مطهر معصوم از جمیع معاصی و خلل و زلل و خطاء و خباثت است منها آیه ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین حاصل آنکه خالق برگزید و چید آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را یعنی انبیا از ذریه ابراهیم و از ذریه عمران
را بر کافه عالمیان و اصطفا از صفوة یعنی صاف و پاک و خالص و بلا آمیزش از جمیع پلیدی و کدورة گناهان اختیار کرد و برگزید ایشان را بر کافه عالمیان
چه عالمین جمع عالم و بقاعده نحو و اصول بدخول الف و لام استغراقی مراد از العالمین جمیع انواع خلایق علوی و سفلی اند و اشرف ایشان کل ملایکه و کل بنی
الجان و کل بنی آدم ذوی العقول اند و از کل خلایق آدم و نوح و ابراهیم را مع النسل او و آل و نسل عمران را بر کافه عالمیان برگزیده بشرف نبوة
و خلافة خود و بعصمة مشرف گردانید چه معلوم است که فاسق و فاجر و جاهل بدعمل اشرف ملائکه و نیز افضل کل بنی نمیشود و نبیا شد تا وقتیکه معصوم و مطهر از جمیع

انواع گناهان

در بیان اختلاف در وقت حصول عصمة در انبیاء و خلفاء منصوصه ایشان ۱۲

جواب سوال آیا دلیل عصمة انبیاء عقلی است یا نقلی معصیت ۱۲

در بیان بطلان مذهب بعضی که قایل اند که عصمة انبیاء معصوم نیست ۱۲

الانواع گناهان از نیک عمل و بیگناه برتر و بهتر نمیشود **منها** آیه لمن المصطفین الاخیار بعد اصطفاء وصف انبیاء با خیار کرده دلیل است که بعد صفائی و خالصیت
انبیاء از معاصی اخیار خلق بجوة گردیده اند **پس** عصمة کل انبیاء قطعاً ثابت شد سمعاً **تنبیه** پس به ثبوت این باطل شد مزعوم نصاری که غیر از عیسی
احدی از انبیاء معصوم و مطهر نمیباشد **اشکال** هرگاه باین دلایل بعصمة و طهارة انبیاء قایل شویم **پس** لازم میاید ترک ایات صریحه قرآن که در انها خطاب
ذی عتاب بر صدور معاصی کبایر از انبیاء عاید شده خصوصاً قصص آدم **و** ترک قرآن چگونه جایز باشد **جواب** بدانکه قانون کلی مقرر شده که هیچ کتابی
از کتب منزل الهی خالی از آیات محکمات **و** آیات متشابهات نیست **پس** آیاتیکه مطابق برهان عقل و محکم نقل نباشد او من باب المتشابهات میباشد
عمل بهر دو جایز نیست زیراکه عمل نقیضین غیر معقول و باطل است **و** ترک نقیضین معاً هم جایز نیست زیراکه ارتفاع نقیضین عاید میشود **پس**
لابداً تمسک و عمل باحد نقیضین لازم میباشد **و** آن برهان عقل قاطع است چه برهان عقل حجة قاطعه غیر قابل تاویل و تحویل بخلاف نقل است **پس**
آنچه منافی و معارض برهان باشد **اگر تاویلش** مطابق برهان و محکم قرآن امکان شد بنحویکه تعارض مرتفع در بین انها شود تاویلش واجب است **و**
الا رد معنی و جه صحیح آن الی الله و الراسخین من الانبیاء و خلفائهم المعصومین باید کرد چه محکم معقول را ما مکلف عقلاً و سمعاً و در متشابه بسبب اشتباه معانی
آن متوقف العمل میباشیم **تنبیه** هرگاه قانون کلی اسلام مقرر گردید **پس** این آیه و امثال آن از اجله متشابهات و اجب التاویل است تا ارتفاع
تناقض بشود **اما وجوه تاویل** این آیه شریفه عدیده اند **اول** نزد ثانی انکه این آیه خاص درباره کفار قریش وارد است بدلیل آنکه قبل و قال
ما قبل و ما بعد با قریش است **و** ذکر آدم و حوا اصلاً در ما قبل و ما بعد این نیز صراحة و کنایة مذکور نیست **پس** اینها حمل گردند بر قصی بن کلاب **و** بزوجه او که
عربیه قرشیه از جنس قوم او بنکاح آورده **و** اینها تمنا ر اولاد کرده اولاد خود را لعبد العزی **و** عبد اللات **و** عبد الدار **و** عبد الشمس **و** عبد المناة نامیده
و عبد القصی و عبد الرحمن و امثال این چنین کسی که مشرک کردند **و** اولاد اینها هم بعد اینها عبادة بهمین اصنام موسومه لات و عزی و یعوق و نسر و غیرها میکردند فتعالی الله عما
یشرکون لذا بن خطاب خلقکم در اول خاص بکفار قریش **و** از من نفس واحده مراد قصی **و** از منها زوجها مراد زوجه عربیه قومیه قرشیه اوست **اقول**
این توجیه اصح الوجوه نزد ثانی است که تجویز کفر در بعض آبا و خاتم الانبیاء نماید **و** نزد **ما** انکه کل آبا و آنحضرت تا آدم مومن موحد بعض بعض اینها انبیاء بوده
اشکال وارد **تاویل ثانی** درباره عموم کفار است قال **ققال** انه تعالی ذکر هذه القصة علی تمثیل ضرب المثل **و** بیان ذلک ان هذه حالة هولاء
المشرکین فی جهلهم و قولهم بالشرک و تقریر هذا الکلام کانه تعالی یقول هو الذی خلق کل واحد منکم من نفس واحدة **و** جعل من جنسها زوجها
انسانا یساویه فی الانسانیة فلما تغشی الزوج زوجته و ظهر الحمل دعی الزوج والزوجة ربهما لئن آتیتنا ولداً صالحاً سویا لنکونن للالائک **و**
نعمائک من الشاکرین فلما آتیهما ولداً صالحاً سویاً جعل الزوج والزوجة لله شرکاء فیما آتاهما لانهم **تارة** ینسبون ذلک الولد الی الطبایع
کما هو قول الطبایعیین **و تارة** الی الکواکب کما هو قول المنجمین **و تارة** الی الاصنام و الاوثان کما هو قول عبدة الاصنام **و تارة** الی
الدهر هو مذهب الدهریین **ثم** قال تعالی فتعالی الله عما یشرکون ای تنزه الله عن ذلک الشرک حاصل آنکه او سبحانه این آیه بطور ضرب المثل فرموده
و بیانش آنکه اینجا نقل جهالة و ضلالة مشرکین میباشد که او سبحانه خالقی است که آفرید هر یک نفسی از جان و احد و جفت و زوجه او هم از جنس همان
نفس انسانی آفرید **پس** بغشیان یعنی بجماع شوهر خود آن زوجه آبستن و حامله بولد شد **و** بدعوة هر دو زوج و زوجه ولدی و نسلی صحیح و سلیم و سوی باینها عطا
کرد **پس** از این زوجین شریکها قرار داده در حصول اولاد گاهی نسبت اولاد بسوی طبایع میکردند که طبیعة موجد اینها میباشد چنانچه
قول طبیعیین است **و گاهی** اعطاء آن اولاد بنجوم میکردند چنانچه مذهب منجمین است **و گاهی** اسناد این ایجاد اولاد الی الاصنام و الاوثان میکردند
چنانچه اعتقاد بت پرستان است **و گاهی** اسناد الی الدهر میکردند که دهر اینها را ایجاد کرده چنانچه دین دهریین است **پس** خالق در آخر آیه بر اینشان
فتعالی الله عما یشرکون فرموده و منزه خود از جمیع انواع تشریک ایشان اظهار کرده **و** همین قول ققال واحد وجوه **سید مرتضی است و فخر**
رازی و نیشاپوری و غیرهم از اصحاب اختیار کرده اند **رازی** در اینجا فرموده **و** هذا جواب فی غایة الصحة و نهایة المتانة و السداد **تاویل**
ثالث ما ذکره ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی فانه یحمل الآیة علی ان الکنایة فی جمیعها غیر متعلقة بآدم و حواء **و** یجعل الهاء فی تغشیها **و** الکنایة
فی دعوا الله ربهما و آتیهما صالحاً راجعین الی من اشرک **و** لم یتعلق بآدم من الخطاب الا قوله تعالی خلقکم من نفس واحدة الی الخلق عامة **و** کذلک
قوله تعالی و جعل منها زوجها **ثم** خص منها بعضهم کما قال تعالی هو الذی یسیرکم فی البر و البحر حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیبة و فرحوا

الیها حتی بالتسییر ثم خص راکب البحر و کان هذه الایة اخبرت عن جملة امر البشر بانهم مخلوقون من نفس واحدة و زوجها منها و هما آدم و
حواء ثم عاد الذکر الی الذی سئل الله تم ما سئل فلما اعطاه ایاه ادعی له الشرکاء فی عطیته قال و جایز ان یکون عنی بقوله هو الذی خلقکم من
نفس واحدة المشرکین خصوصا اذا کان کل بنی آدم مخلوقا من نفس واحدة و زوجها فیکون المعنی فی قوله تم خلقکم من نفس واحدة خلق
کل واحد منکم من نفس واحدة و هذا قد یجیئ فی القران و فی کلام العرب کما قال تم والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء
فاجلدوهم ثمانین جلدة و المعنی فاجلدوا کل واحد منهم ثمانین جلدة حاصل آنکه ابو مسلم اصفهانی در تاویل این فرموده که همه ضمایر و کنایات این آیه
غیر راجع و غیر متعلق بآدم و حوا اند یعنی ها در تغشیها و کنایه دعوا الله ربهما و آتاهما صالحا راجع بسوی من اشرک باشد و بآدم و حوا متعلق نیست اگر خطاب
خلقکم من نفس واحدة و بعد این گفته که خطاب خلقکم بسوی عامه خلق است و همچنین است قول و جعل منها زوجها پس تخصیص داد
بعض ایشان را چنانچه خطاب سیر را بعد تعمیم در آیه هو الذی یسیرکم فی البر والبحر تخصیص کرد براکبین بحر را همچنان در این آیه گفتار و رفتار کرد و بتخلیق
کافه خلق از نفس واحده و از زوجه او از آنکه آدم و حوا باشند پس اعاده کرد ذکر سوال سائلین را و اعطاء مسئله ایشان پس بعد از اعطا کردند شرکا
را در عطیه تم و فرموده جایز است که مراد از خلقکم من نفس واحدة مشرکین خصوصا باشند چه هر یکی از کل بنی آدم مخلوق از نفس واحده اند و این در کلام عرب
و قرآن بسیار آمده چنانچه در آیه والذین یرمون المحصنات الخ این لیس معنیش آنکه تازیانه بزنید بهر یکی از این شهود دروغ هشتاد تازیانه را قول حاصل
محصول از کلام اصفهانی چنین میباشد که خلقکم کل بنی آدم مخاطب اند و از نفس واحدة و از زوجها منها خاص آدم و حوا است که از این دو جان
همه مردم را آفریده پس از این حکایت مع الشکایة از ابوین مشرکین از ذریه آدم کرد که ایشان بعهد الشرک برای اله در اولاد خود قرار دادند و همین در درر
الغرر و در تفسیر و در مجمع و در الجنان و در منهج و در صافی در وجه تاویل این نقل فرمودند تاویل رابع فخر رازی بعد از نیشاپور
و دیگر توجیه او گفتند بلخص آنکه ان المشرکین کانوا یقولون ان آدم کان یعبد الاصنام و یرجع فی طلب الخیر و دفع الشر الیها فذکر تم قصة آدم عنهم
انهما قالا لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین ای لنشکر النعمة فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فقوله جعلا له شرکاء ورد بمعنی الاستفهام علی
سبیل الانکار والتبعید و التقدیر فلما آتیهما صالحا اجعلا له شرکاء فیما آتیهما ثم قال فتعالی الله عما یشرکون ای تعالی الله عن شرک هؤلاء المشرکین
و ینسبونه الی آدم و نظیره ان ینعم رجل رجلا بوجوه کثیرة من الانعام ثم یقال لذلک المنعم ان ذلک المنعم علیه یقصد ذمک و ایصال الشر
الیک فیقول هذا المنعم ا یفعل هکذا ای لا یفعل هکذا لانی احسنت الیه حاصل آنکه جایز است که این نقل زعم مشرکین باشد چه ایشان بزعم خود میگفتند
که آدم عابد اصنام و طلب خیر و شر خود از آنها میکرد پس آدم و حوا اول طلب ولد صالح سوی آنها کردند و بعد حصول و تولد اولاد بآنها آدم و حوا شرکا قرار دادند
مر خدا را در اعطا ایشان پس لفظ جعلا بتقدیر همزه استفهامیه تنکیریه بر سبیل انکار و ابعاد وارد شده پس بنا بر این تقدیر معنیش چنین خواهد شد چگونه
آدم و حوا مع علمهما بتوحید الله تم شرکا قرار میدادند یعنی تشریک قرار نداده اند پس خالق تنزه خود از تشریک مشرکین و از آدم کرد و نظیرش
چنین است که منعم حکیمی بوجوه کثیره شب و روز انعام و احسان میکند بشخصی و بعد آن منعم شنید که منعم علیه بتو ذم و ایصال ضرر میکند و آن منعم بطور استبعاد و انکار
میگوید آیا او بمن قدح میکند و چگونه بمن قدح میکند و ضرر میرساند من محسن و منعم او علی الدوام الی حین ام یعنی چنین نمیگوید و نمیکند تاویل خامس مامون از شیعه رحمه خدا
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید فما معنی قول الله تم فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما فقال الرضا ع ان حواء ولدت
لآدم خمسمائة بطن ذکرا و انثی و ان حواء و آدم عاهدا الله تم و دعواه و قالا لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین فلما آتاهما صالحا من النسل خلقا
سویا بریئا من الزمانة والعاهة کان ما آتاهما صنفین صنفا ذکرا و صنفا انثی فجعل الصنفان لله تم شرکاء فیما آتاهما و لم یشکرا الله کشکر ابویهما له تم
فتعالی الله عما یشرکون فقال المامون اشهد انک ابن رسول الله حقا پس امام رضا ع در جواب مامون فرمود از حوا بنسل آدم پنجصد شکم بچه
آمد و در هر شکمی نر و ماده بیرون آمد و آدم و حوا عهد بسته و درخواست کرده بودند که اگر با نسل سوی و صحیح و سلیم بری از نقص و آفت و عاهت و زمانة وادی هر
آئینه از شکر کنندگان تو باین نعمت خواهیم بود و خالق بآنها دو صنف اولاد نر و ماده بهر دفعه میداد پس این هر دو صنف نسل شرکا را الله قرار دادند در آنچه
بایشان صنف نر و ماده از اولاد داده و این صنفین شکر اله چون شکر ابوین خود آدم و حوا نکردند پس خالق فرمود که خدا برتر است از آنچه این اصناف ذریه
شرک آوردند پس مامون گفت که من گواهی میدهم که بتحقیق تو پسر رسول خدای حقا شکی نیست در این که علم تنزیل و تاویل نزد شما است

عیون الرضا مرویست **تبصره** در بعض وجوه تأویل این آیه که کل در آدم و حوا وارد است **تأویل اول** ان نقول ان قلنا هذه القصة من اولها
الی آخرها فی حق آدم و حواء فلا اشکال فی شیء من الفاظها الا قوله فلما اتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما اتاهما نقول التقدیر فلما اتاهما ولداً صالحا سویاً
جعلا له شرکاء ای جعل اولادهما له شرکاء علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه وکذا فیما اتیهما ای فیما اتی اولادهما **و نظیره**
واسئل القریة ای واسئل اهل القریة یعنی اگر این قصه من اولها الی آخرها در آدم و حوا هم باشد اشکال بهیچ وجه در هیچ لفظی از الفاظ این آیه نیست
مگر قوله تعالی جعلا له شرکاء فیما اتاهما **پس** تقدیرش آنکه هرگاه اینها را ولد صالح سوی کامل تام الخلقة داد شرکاء از اولاد اینها قرار داد **پس** اینجا
مضاف مقدر و مضاف الیه قایم مقام او گردیده و همچنین در فیما اتیهما فیما اتی اولادهما باشد چنانچه در واسئل القریة تقدیر واسئل اهل القریة
باشد **اشکال** اگر گفته شود که بنابراین تأویل چه فایده در تثنیه جعلا له شرکاء است **جواب** ان ولده قسمان ذکر وانثی فقوله جعلا المراد منه
الذکر والانثی **مرة** عبر عنهما بلفظ التثنیة لکونهما صنفین ونوعین **و مرة** عبر عنهما بلفظ الجمع وهو فتعالی الله عما یشرکون یعنی ولد اینها دو
قسم مرد و زن بودند **پس** مراد از جعلا همانا فقط دو قسم اولاد مذکر و مونث اند **گاهی** تعبیر از اینها بلفظ تثنیه **و گاهی** تعبیر از اینها بعما یشرکون بصیغه جمع کرد
هیچ اشکالی عاید نمیشود **تأویل ثانی** سلمنا که ضمیر جعلا و ضمیر اتاهما عاید بآدم و حوا اند **پس** جایز است که مقصود و موعود اینها در لئن اتیتنا صالحا این
بوده که آن اولاد عطا شده وقف لله مخصوص برای خدمت بیت الله و طاعة الله و خدمت حجاج و زوار بیت الله در شوند و اسم مخصوص باشند **پس** او بین
ایشان گاه آن اولاد را مصروف باشغال خود چون چرانیدن مواشی و امثال آن مثلاً میساختند و از اینها منتفع میشدند **پس** جعلا له شرکاء فیما اتاهما و
فتعالی الله عما یشرکون اخبار و اشعار از این حالت باشد **و تقریب** ایشان گاهی از خدمت و طاعت خدا بسوی خدمت خود شرک واقعی در ذات و صفات
و عبادات نیست ان کان ذلک منافیة لطاعة الله ان حسنات الابرار سیئات المقربین بالنسبة بانبیاء و خلفاء الله محسوب میشود لکمال
علم و علو مراتبهم **در حدیث قدسی** است قال تعالی انا اغنی الاغنیاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه غیری ترکته و شرکه یعنی من
غنی بی نیازم از شرک هر که عملی شریک سازد و غیر مرا ترک او و ترک شرک او میکنم **و رازی** فرموده و علی هذا الوجه لا اشکال زائل **تأویل ثالث**
بلخی از جماعتی مفسرین **و ایضا** طبری و رازی و غیرهم نقل کرده اند قالوا لو صح الخبر ان هذا الشرک قد حصل من آدم و حواء فقلنا لم یکن فی ذلک
الا اشراکا فی التسمیة ولیس ذلک بکفر ولا معصیة **و رواه العیاشی** فی تفسیره ایضا کان شرکهما شرک طاعة ولم یکن شرک عبادة
یعنی اگر صحیح و ثابت شود مضمون مرویه خبر ابن عباس که همچنین شرک از آدم و حوا بوقوع آمده **پس** ما میگوییم که در آن شرک ذات و صفات الهی ابدا
نیست مگر آن اشراک در تسمیه است **و آن** کفر و معصیت نیست **و در تفسیر خود عیاشی** روایت کرده که شرک آدم و حوا در تسمیه اولاد خود بعبد
الحارث شرک طاعت بود و شرک ذات و صفات و عبادات نبود **و شیخنا در جمع** در باب تسمیه بعبد الحارث فرموده **هذا الوجه** تأباه العقول
و تنکره الفحول فان البراهین الساطعة التی لا یعتریها الاحتمال **و لا** یتطرق الیها المجاز والاتساع قد دلت علی عصمة الانبیاء فلا یجوز
الشرک والکفر والمعاصی وطاعة الشیطان **فلو لم نعلم** تأویل الایة لعلمنا علی الجملة ان لها وجها صحیحا یطابق دلالة العقل فکیف وقد
ذکرنا الوجوه الصحیحة الواضحة فی ذلک علی ان الروایة الواردة فی ذلک قد طعن العلماء فی سندها بما هو مذکور فی مواضعه والاحتجاج
الی اثباته فان الایة تقتضی انهم اشرکوا الاصنام التی تخلق ولا تخلق لقوله تعالی ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون **وفی خبرهم**
انهما اشرکا ابلیس اللعین فیما ولد لهما بان سموه عبد الحارث ولیس فی ظاهر الایة لابلیس ذکر **وحکی** البلخی عن جماعة من العلماء انهم
قالوا لو صح الخبر فلم یکن فی ذلک الا اشراکا فی التسمیة ولیس ذلک بکفر ولا معصیة **و** همین مضمون شریف المرتضی در کتاب **درر الغرر**
و در تنزیه الانبیاء **و شیخ** الطایفه در تفسیر تبیان **و شیخ** الشارح در تفسیر روض الجنان از امامیه **و غیر** از ایشان از عامه چون محمد بن جریر الطبری **و قاضی** ابوبکر
و امام فخر الدین رازی و تبعه او همین مضمون فرموده اند **تنبیه** علی ای تقدیر این دلالة دارد که اسمی باضافه عبد الی الله خاص لازم و باضافه
عبد الی غیر الله حرام و غیر جایز است **و در اخبار** صحاح و حسان بطرق خاصه و عامه وارد است که باولاد خود بعبد الله **و** بعبد الرحمن **و** عبد الرحیم **و**
عبد الحمید و غیرها نامید **و** بغیر اضافه بمحمد **و** علی **و** فاطمه **و** حسن **و** حسین **و** ائمه دیگر **و** انبیاء سلف چون یحیی **و** موسی **و** یعقوب **و** ایوب **و** یوسف **و** ابراهیم
و عیسی **و** مریم نامید **و** این مستحب مؤکد و مندوب مستحسن باشد **اشکال** پس بنابراین تسمیه اولاد بعبد المسیح **و** غلام نبی **و** غلام رسول **و** غلام محمد

وغلام علی وغلام حسنین حرام غیر جایز میباشد زیرا که در این تشریک الاسمیه عبدیت الی غیره تعالی عموماً میباشد **جواب** البته حرام ولا یجوز اضافه عبد الی غیر الله وقتی هست که آن مولود را اعتقاداً مخلوق مملوک غیر الله دانسته نامیده باشد **و** اگر رقیق زاده کسی **و** بنهج شرع زر خریده غلام وکنیز کسی باشد مضاف باسم آقای خود شود چون زید مولی رسول الله **و** قنبر غلام علی **و** واثله غلام محمد **و** فضه کنیز فاطمه وامثالهم در عصر نبوی و ائمه اطهار مشهور **و** در کتب رجال اسماء ایشان مسطور هست جایز است **اما** تسمیه احرار بغلام محمد **و** عبد الرسول **و** غلام علی **و** غلام حسن **و** غلام حسین **و** غلام نبی **و** غلام احمد دو اسم را باهم مرکب ومرتب بغیر اضافه عبدیت بسوی مضاف الیه چون حضرموت **و** بعلبک جمله واحده گردانیده اسم علم برکسی بگردانند بظاهر عیبناک **و** عوام شیعه در جواب تسمیه خود بعبد العلی وبغلام حسنین وغیرها میگویند تا در دنیا و در قبر و آخرة ملائکه ونکیرین ومردم مشتبه نشوند که این غلام غیر الرسول است **بلی** طایفه از اهل حدیث محدثاً این عصر را حرام دانسته دیدم که اسم عبد النبی **و** عبد الرسول **و** غلام علی تبدیل کردند **و** شخص فاضلی غلام نبی نام در علوم مقدمات کامل وبالجمله از حنفیت رجوع بسوی اهل حدیث کرده که معروف بوهابی الحال اند نزد احقر تشریف آورد از اسم ورسم خود فرمود که سابق باسم غلام نبی **و** الحال عبد الغنی موسوم میباشم **و** **مناظره** تا یکساعت زیاده از شب بوقوع آمد بحمد الله بحضور جمعی از طلاب وهابیه خود مذهب امامیه را علی الاعلان دفعة قبول کرد **و** ابتداء سوالش همین بود که از **کتاب معارف الملة** شما دیدم که دیدار اله را منکرید ومعتقد آنرا فاسد الاسلام میدانید ومثل شما چگونه خلاف کتاب الله چون وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة **و** سنت رسول الله چون سترون ربکم کما ترون هذا القمر رفتار وگفتار کردید از تحقیق شما خیلی بعید هست **در جوابش** گفتم که اول واصل همین مسئله متنازع فیها خود اله هست **پس** اول آنرا مقرر کنیم بگو که خدا کیست وچیست **گفت** هو المعبود بالحق **احقر** گفتم ازین ثابت شد که جاهلی از علم کلام ومعقول چه سوال از ما ومن هو متضمن طلب حقیقة وماهیة ذاتیست **و** توجواب از صفة دادی **بعد** تاملی فرمود پس خود شما تعریف اله کنید **احقر** گفتم هو ذات کاملة واجبة لذاتها قائمة بنفسها بلا علة ولا سبب مجردة عن الجسمانیة ولوازمها جامعة لجمیع صفات الکمالیة والجمالیة والجلالیة فلاجل ذلک تستحق الالهیة والعبادة لا غیرها **پس** بشنیدن این تصدیق وتسلیم کرد این تعریف را وگفت از اجل واجمع تعریفات اله است بجائی ندیده ونشنیده ام **پس** هرگاه تسلیم بلا اعتراض ولا رد کردی این را **پس** چگونه مجرد محض مرئی ومحسوس ومحدود ومشهود شدن ممکن باشد بطلان لازم بلزوم هم واجب وضروری البطلان است **پس** ازین جواب آیه وحدیث مسطوره را بالتفصیل جواب دادم از شبهات واعتراض او بین زبان دفعة بحضور جمعی از طلاب ملتی خود رجوع الی مذهب اهل البیت کرده تا آخر بر اعتقاد صحیح امامی نزد **سردار ایوب خان** کابلی که برای تعلیم اعزه افغانی موظف بود **و** اللهم مرحوم ومغفور **ولد** در راولپنڈی گردید اعلی الله مقامه مع اهل بیت النبی صلعم **بحث ثالث عشر** ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون این جمله مستانفه استفهامیه بطور تعنیف وتوبیخ وتقریع مشرکین عموماً خصوصاً مشرکین قریش وارد شده خواه لفظ ما مصدریه خواه موصوله باشد **و** بقرائتی تشرکون بتا بخطاب **و** بقرائة مشهوره بالیاء میباشد **پس** معنیش آنکه آیا شریک می سازند یعنی چگونه وچرا شریک می آرند ومیسازند چیزی را که نیافریند وابدا هیچ چیز را وحال آنکه خود آن شرکاء مخلوق خالق اند هیچ مخلوق شریک خالق ازلی وابدی ابدا شده نمیتوانند بدو وجهت **یکی** آنکه خالق باید قدیم ازلی وابدی وواجب بذاته غیر محدث وغیر مخلوق علی الدوام بنفسه وبذاته باید باشد **دوم** آنکه اگر شریک خالق کسی بشود پس میباید که آن شریک هم قدیم ازلی بالسویه موجد وخالق اشیاء بذاته باشد **و** آن شرکائیکه قرار باله وواجب قرار داده ابدا هیچ چیزی را نیافریدند ونمیتوانند که مانند خالق واجب از محض تا بودی چیزی را بیافرینند از صغیر وکبیر **و** در مرجع ضمیر وهم دو وجه اند **احدهما** بسوی شرکاء قرار داده اینها است **پس** بنابران معنیش چنین میشود وحال آنکه آن شرکاء مقرره اینها خود مخلوق حادث اند وبر مخلوق حادث ابدا صفت خالق اطلاق نمیشود **پس** چگونه مخلوق خالق را شریک خالق واجب قرار میدهید **و** مابین خالق ومخلوق این فرق بین وجوباً ثابت میباشد که مخلوق شرکاء اصلاً قدرة بر ایجاد شئی حی وذی روح ندارند **ثانیهما** ضمیر وهم راجع بسوی عابدین ایشان هست **پس** بنابران معنیش چنین میشود وهم یعنی عبدتهم یخلقون بان اصنامهم شرکاء الخالق لانهم اعجز من عبدتهم علی تخلیق شئ وجلب نفع ودفع ضر عن انفسهم یعنی وحال آنکه عابدین اصنام در تسمیه اینها بالهه شرکاء اله مخترع ومختلق اند چه الهه اینها از عبده عاجز تر اند بر تخلیق وایجاد چیزی وعاجز تر اند در جلب نفع ودفع ضررے از خود واز نفسهای عابدین **پس** علی التقدیرین چگونه شئ مخلوق محدث مع جمادیتهم مستحق عباده خالق میشود **تنبیه** نزد مجبره این آیه دلالة دارد که در عالم احدی موجد وخالق فعلی وعملی نیست پس جمیع افعال عباد

راهم خالق واحد

مناظره با فاضل وهابی عبد الغنی نام ومتشیع شدن او بعد مناظره فی الحال علی الاعلان

راہم خالق واحد بذاتہ موجد میباشد **جواب** اینکہ تبارک الله احسن الخالقین دلیل سمعی قطعی ہست کہ غیر خالق واجب خالقین آخر در عالم اند اما بغیر واحد
واجب الوجود نہ مخترع وموجد واحیاء جماد از محض عدم بلا ماده ولا مدة وبلا مثال سبق دیگرے نیست **پس** حمل این احسن الخالقین برامثی ازالہ وارتفاع
تناقض واجب شد بر فاعلین افعال واعمال خود **و** آن فاعلین وعاملین اعمال عبید اند **و** حسن **و** شهوة صنایع بندگان چون سفن دخانی **و** غیر
دخانی **و** ریل گاری دخانی **و** تلغراف برای اخبار واعلام یکدیگر **و** انواع گوناگون ابنیہ واماکن **و** اقسام واجناس اقمشہ والبسہ واوانی وغیر ہا از مصنوعات
ومعمولات عبید موجود ومشهود ہر ذی بصیرتی وبصارتی اند **و** عیان را حاجت بیان نیست **پس** معہذه المشہورات والمحسوسات والملموسات انکار شی سفسطہ
ضروری البطلان است **اشکال** چگونہ لفظ یخلق را بافراد وتوحید در اول آیہ آورد **و** بعد آن یخلقون را بصیغہ جمع در محل واحد ایراد کرد واجتماع این چگونہ
جایز باشد **جواب** باعتبار لفظ ما یخلق آورد چہ کلمہ ما بحسب ظاہر لفظ مفرد است **اما** باعتبار معنی کہ بر واحد وتثنیہ وجمع اطلاق میشود **پس** در ابتداء
ایشرکون ما لا یخلق باعتبار ظاہر لفظ ما آورد **و** یخلقون بصیغہ جمع باعتبار تضمن با معنے جمع ایراد کرده اشکال باطل شد **اشکال** لفظ ما استعمال در غیر ذوی
العقول میباشد چنانچہ کلمہ من بخلاف ما در ذوی العقول خاص میباشد **پس** بنا بر این مراد از لفظ ما اصنام جمادی وانها معدود در غیر ذوی العقول میشوند
پس چگونہ اصنام را در وهم یخلقون جمع ذکور ذکر فرموده **جواب** بدانکہ در اصنام ہر دو وصف ذکور واناث جایز اند **اما** صفة اصنام باناث چون ہبل
کبیرا باعتبار ظاہر کہ غیر ذوی العقول اند **و اما** باعتبار معنی کہ اصنام واوثان جمادی کہ نزد معتقدین انها ذوی الافهام والعقول وتمیز اند لهذا بدو لفظ
جمع وهم یخلقون **و** اضلوا کثیرا **و** کقولہ تعالی والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین **و** کل فی فلک یسبحون وارد واستعمال شده اشکال باطل محض است
بحث رابع عشر ولا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون یعنی اصنام انها کہ مخلوق محض میباشند توانائی وحیوة وعلم وقدرة اصلا
ندارند لهذا آن اصنام جمادیہ ابدا استطاعة ندارند بر قضاء حاجت و بر اعانت ویاری عابدین خود ونہ قدرت وتوانائی دارند بر جلب نفع ودفع ضرر وگرفتاری
نفسهای خود چہ از لوازم الہیت است کہ او بینا وتوانا برای شنوائی وایصال خیر ودفع ضرر اعداء از نفس خود وازمتبعین عبده خود در ہر آن وحال باشد واین
اصنام لا حیوة ولا احساس ولا قدرت فی الاصالة بالضرورة بالفعل والقوة اند پس عبادة بانها وسوال وطلب خیر ودفع مضرة اغیار وعلل وامراض واعسار
از انها مع معاینہ این احوال چگونہ جایز باشد **و** تا اینجا کفار احتجاج وتنفیر از تشریک اصنام بود **بحث خامس عشر** وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم
آیا در این عدول بخطاب تدعوهم بطور التفات بجانب مشرکین عبده اصنام ہست **یا** بسوی مومنین است در ان دو وجہ محتمل اند **پس** بر وجہ تقدیر اول اگر شما بخواهید
اصنام را ای عبده انها **یا** ای مومنین اگر شما بخواهید اصنام وعبده انها را بسوی رشد وہدایة بترک ضلالة وجہالة پیروی واجابة شما نمیکنند چہ اصنام جماد
لا حیوة **و** تبعة انها رسوخ الکفر والجہالة والضلالة اند لهذا اجابة واتباع دعوة شما نمیکنند واین حالتی مشهود والعیون ہر ذی علین ست وعیان را حاجة اثبات
وبیان نیست **بحث سادس عشر** بدانکہ صمت یعنی سکوت وخاموشی از کلام وگفتار از صمت یصمت صُمْتًا از باب قتل وصموتا وصماتا فهو صامت
و اصمات یعنے اسکات غیر **و** شیء مصمت یعنی شیء لا جوف لہ باشد **و** بکم از بکم یبکم بکما یعنے گنگ ولال ولا کلام میباشد **پس** در صم بکم عمی الخ
صم یعنے کر وبکم یعنے لال **و** عمی یعنے نابینا باشد **بحث سابع عشر** سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون مساوی وبرابر است بر شما خواه بخواهید
وطلبید ایشان را بسوی دین وہدایت ورشد خواه نخواهید ساکت وخاموش باشید از خواستن الی الحق انها بیک حال ویک صورة میباشند ہیچ فایده نمی بخشد
در خواستن وطلب شما **اما** اصنام بجمادیة ولا حیوة نمیشنوند **و اما** متبعہ کفره عبده انها بجہة رسوخ کفر چون کور وکر ولال اند **و** مثل این آیہ انذرتهم
ام لم تنذرهم لا یومنون یعنی خواه بترسانید انها را خواه نترسانید انها اصلا ایمان بخدا نیاورند وتصدیق با و نمیکنند **سعودی** در اینجا گفتہ گر اینجا
اینخطاب ان تدعوهم بسوی مومنین در طلب کفار بسوی ایمان واسلام بسباق وسیاق نظم مطابق وموافق نیست چہ بنابر آن لازم بود کہ بگوید سواء
علیهم بمکان علیکم کما قال فی آیة سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لان استواء الدعاء وعدمہ انما هو بالنسبة الی المشرکین لا بالنسبة الی
الداعین فانهم فایزون بفضل الدعوة **اشکال** عطف جملہ اسمیہ بر فعلیہ جایز نیست **و** اینجا جملہ ام انتم صامتون جملہ اسمیہ عطف بر جملہ فعلیہ ادعوتموهم
چگونہ جایز میباشد بخلاف قاعده مقرره نحاة است **جواب** سعودی وغیره گفتہ کہ این جملہ اسمیہ یعنے جملہ فعلیہ ہست لهذا عطف بر فعلیہ شده **پس** باعتبار
معنی ادعوتموهم ام صمتم نیز میباشد کما قدره الکشاف اشکال نماند والله اعلم **قوله تعالی ان الذین یدعون من دون الله**

جواب اشکال ام انتم صامتون جملہ اسمیہ عطف بر جملہ فعلیہ چگونہ جایز ... باشد

عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ فَادْعُوْهُمْ فَلْيَسْتَجِيْبُوْا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝ اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَّمْشُوْنَ بِهَا
اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَّبْطِشُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُّبْصِرُوْنَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ يَّسْمَعُوْنَ بِهَا قُلِ
ادْعُوْا شُرَكَآءَكُمْ ثُمَّ كِيْدُوْنِ فَلَا تُنْظِرُوْنِ ۝

ترجمه اینده آیه یعنی ای مشرکین بدرستی وتحقیق انانی راکه بالهیت ومعبودیت میخوانید وعباده باینها میکنید سوای خدای بحق بندگانی اند اشباه و
امثال شما پس بخواهید و بخوانید شما ایشان را پس باید که اجابة نمایند ایها مر شما را اگر شما راست گویانید آیا آن اصنام را پایهائی هست که در جهات رفتار میکنند
بان پایها چون شما آیا مر ایشانرا دستهائی هست که فرا میگیرند وگیر ودار میکنند بان دستها چون شما آیا مر ایشانرا چشمهائی هست که معاینه مرئیات میکنند بان
چون شما آیا مر ایشانرا گوشهائی هست که بشنوند مسموعات را بان پس بگو تو یا محمد مر اینها را که بخوانید وبخواهید انباز ان خود را که برای الهیت وعبادة اینها را
قرار داده اید پس ازان بکوشید هر قدر که بتوانید پس مرا مهلت مدهید وآنچه بخواهید با من معامله نمائید **ودر تفسیرش چند بحث اند بحث**
اوّل ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم این خطاب هم بمشرکین است یعنی بدرستی وتحقیق انانی راکه شما میخوانید ومیخوانید باسم الهیت
یعنی اصنامی راکه بالهیت میخوانید وعبادت باینها میکنید از غیر خدا اینها بندگانی اند امثال شما اشباه شما ومعبود میباید که خلاف جنس شما وجب غنی
بذاته باشد وآن اصنام از جنس شما اند بمعنی حسن بمعنی مخلوق امثالکم نزد کلبی مملوکون امثالکم نزد دیگران اشباهکم فی التسخیر وهمین
قول اخفش است **تنبیه** این آیه در واقع در بیان اجمال لا یستطیعون نصرا ولا انفسهم یعنی این اصنام معبودان اصلا قدرة وحیوة وکلمة ندارند
برای فعل خیر ودفع ضر از نفس خود واز شما عابدین چه آن مدعوین هم مخلوق محتاج بغیر اند مثل شما ومعبود حی عالم وقادر غنی بذاته از کل سوا باید
باشد **اشکال** هرگاه اصنام جمادی از احجار واشجار منحوته بدست شما تیار شده بلا روح ولا احساس وادراک ولا حرکة باشد پس بر اینها اطلاق عباد
امثالکم واقع شده چه عباد اطلاق نمیشود مگر بر آنکه اجسام مع الارواح از ذوی العقول باشد وبر اشباه وجماد جمادی اطلاق صحیح نیست **جواب اوّل**
بدانکه بحسب موضوع لغوی عباد ماخوذ از عبد یعبد عبدا وعبادة بمعنی ذلة **وتحقیق** العبد نامیده اند بجهة ذلة وتعبید تذلیل است **واز اینجا** طریق
معبّد بمعنی موطوء ومسلوک بالوطی والمشی میباشد **و** در این آیه وتلك نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل بمعنی ذللتهم واستخدمتهم صرف
من الخدمة بهمین معنی وارد است **تنبیه** پس بحسب موضوع ثابت شد که بر اصنام اطلاق عباد امثالکم باعتبار وجه معنی ذلة وتذلیل در واقع گردید
چه اصل احجار واشجار از اشیا ممکنه مستذلله تراشیده اصنام تیار ساختند اینها بالذات ذلیل وخوار اند **اشکال** من حیث الموضوع باطل شد **جواب**
ثانی نزد مقاتل این آیه در ردّ عبده ملائکه وجن وارد شد **وهمی** از مشرکین والملائکة بنات الله میگفتند والخطاب مع قوم کانوا یعبدون الملا[ئکة]
فقال انه عباد امثالکم نقله البغوی فی **المعالم** وصاحب اللباب یعنی این ردّ عبده ملائکه وجن است که اینها را وختران خدا قرار داده عبادة اینها میکرد[ند]
پس مراد از عباد امثالکم ملائکه وجن اند واینها الٰه معبود نیستند زیراکه اینها اشباه شما بندگان مملوک ومخلوق من اند **جواب ثالث** نزد مشرکین
اصنام جمادی نافع وضار ومدبر عاقل وفهیم بودند وبعبده خود نفع وبمخالفین خود ضرر میرسانیدند پس عباد امثالکم بحسب زعم اینها بطریق الزام ایراد
کرده لهذا متصل بان فرمود فادعوهم فلیستجیبوا لکم فرمود وبطور فادعوهم فلیستجیبوا لکم **وقال** ان الذين فرمود والتی نفرمود **جواب رابع**
زمخشری وغیره گفته ان هذا اللغو وارد فی معرض الاستهزاء بهم ای قصاری امرهم ان یکونوا احیاء عقلاء فان ثبت ذلك فهم امثالکم فلا
فضل لهم علیکم فلم جعلتم انفسکم عبیدا وجعلتموها آلهة وارباباً یعنی این عباد امثالکم لغو در معرض استهزاء باینها ایراد والزام کرد یعنی قصیر است
امر ایشان ازینکه اینها احیاء عقلاء وعلماء باحوال باشند بل جماد مطلق اشباه شما اند فضلی وشرفی وبرتری بر شما اصلا ندارند مع هذا چرا شما خود را بندگان عبید
اینها واصنام را الٰه معبود قرار داده اید **و** اگر معبود شما قادر بر نفع وضر اند پس بطلبید شما از ایشان نفعی یا دفعی را تا دیده شود **جواب خامس**
چونکه احجار واشجار منحوته وتراشیده اشکال وصور اینها را با یدی خود چون اجساد واشکال وصور امثال خود ساختند لا حیوة ولا قدرة فاتهم پس بظاهر امثال شما

جواب اشکال آنکه اصنام جماد اند منحصر بعبادت نمی باشد بلکه بمعنی مملوک اطلاق عباد امثالکم واقع شد ١٣ منه

اند از اینها مطلبی بطلبید آیا کرده میتوانند یا نه **بحث ثانی** فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین یعنی پس ان مشرکین هرگاه اصنام جمادی جسمانی و صور و اشکال و امثال و اشباه شما اند **پس** بخوانید و بطلبید مراد و مطلبی را از اینها تا اجابت کنند و برآرند آنحاجت شما را اگر شما در الهیت اینها و در ایصال نفع و دفع ضرر اینها مدعی صادق هستید **و** لام لیستجیبوا لام امر برای تاکید طلب و اجابت مدعو مدعی میباشد و غرض باین تعبیر مدعیان است **و** حاصل اینکه اجابت و قضاء حاجت از اصنام جمادی ابدا ممکن الحصول قطعا نیست **پس** در این اظهار علی الاعلان برای هر عاقل خبیر و بصیر و الزام اتم بجحود مدعیان الهیت میباشد که بالکس که حیوة و علم و قدرة اصلا نباشد پس او چگونه اهل و قابل الهیت بگردد چه عدم صدور فعل و نطق هیچ علی از اینها اقوی برهانی واقطع حجتی بر بطلان دعاوی مدعیان بالنسبت الهیت اصنام میباشد چنانچه کسانیکه عصمة و طهارة دیگر غیر معصومین از ازواج و اقارب و اصحاب ادعا میکنند و سوانح اعمار اینها از رفتار و کردار و گفتار بعمل اجناس معاصی و سوء اوصاف و سیر اینها تا موت اینها بخلاف عصمة اینها صادر و ثابت و واضح و لایح باتفاق اهل عالم و آدم باشد چون بوقوع آمدن جنگ جمل **و** جنگ صفین **و** جنگ نهروان و غیرها خلاف عصمة و طهارة اینها اقطع و اقوی برهانی و شاهدی و دلیل قطعی حتمی است بر بطلان دعوا مدعیان بعصمة این اشخاص **پس** ملکذا در اصنام احجاری که حیوة و نطق و حس و حرکة بذاتهم فی الحقیقة معدوم مشهود العیون باشد اینها چگونه اله معبود میشوند **بحث ثالث** رجل بکسر را بمعنی پا که بآن انسان رفتار میکند **در مصباح** گفته که رجل بکسر اول برای انسان عضوی هست از فخذ تا قدم **و** بوجود رجل دوم مشی میکند **و** جمعش ارجل آمده و جمعی دیگر ندارد و چنانچه ید واحد ایدی بمعنی دست از سر انگشتان تا شانه اطلاق میشود **و** یطلق الرجل علی الراجل وهو خلاف الفارس فجمع الراجل رجل مثل صاحب و صحب **ما یبطش** بطش یبطش بطشا فهو باطش بمعنی حمله و گرفتن سخت نمودن باشد **ما قرایت** ابو جعفر وحده در اینجا **و** در قصص **و** در دخان بضمه طاء **و زید باقی** قرا بکسر طا میباشد **و** بکسر افصح است **بحث رابع** الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم اذان یسمعون بها این دیگر نوع برهان احساسی بر ابطال دعاوی الهیت اصنام جمادی و الزام و افحام مدعیان است باینمعنی آن اصنامیکه شما الهیت اینها قرار داده اید آیا مرایشان را پائی هست که بان مشی و قیام و قعود و حرکة از یک جا بجای دیگر بنفسهم کرده میتوانند و میکنند **آیا** مرایشان را دستی هست که بوجود آن گیر و داد چیزی و حمله برکسی کرده میتوانند **آیا** مرایشان را چشمی هست که بآن مرئیات و مبصرات دیده میتوانند **آیا** مرایشان را گوش شنوائی هست که بوجود آن مسموعات و مسئولات شنیده میتوانند یعنی **و** بیان الزام عبده اصنام باین وجه است که خدا باید که زنده حی و قیوم باشد از آثار حیوة احساس و ادراک و شنوا و گیر و داد و نقل و تحویل اشیاء میباشد پس شما اصنامی را که ذو الاجساد باید خود از احجار و خشب و اشجار تراشیده اعضاء و جوارح و در اینها قرار داده اید آیا آن جوارح ادراک و احساس محسوسات و مدرکات و اخذ و اعطاء و شنوا و مشی و قیام و قعود کرده میتوانند یا نمیتوانند **و اگر** اینحرکات که از آثار و لوازم ذوی الحیوة است این اصنام و ارند پس بحضور من از اینها ازین امور بخواهید و بطلبید تا دیده شوند افعال اینها **و اگر** ظهور این آثار و افعال از اینها بوقوع و بظهور ابدا آمده نمیتوانند زیرا که لا حیوة جماد مطلق اند **پس** چگونه با الهیت آن اصنام جمادی را گرفتید و چرا ذو الاجساد و الجوارح و الاعضاء اینها را سیار حیثیت **اشکال** نزد مجسمه و مشبهه و بعض اهل ظاهر بسبب این آیه از لوازم الهیت وجود جسم این اعضاء و جوارح استدلال میکنند چه او سبحانه ابطال حجیة اصحاب اصنام کرده بعدم این جوارح پس واجب شد قول باثبات وجود جسم و جمیع اعضاء و جوارح در خالق تعالی **جواب** بدانکه بعض اعلام جواب بدو وجه داده **الاول**

ان المقصود من هذه الایة بیان ان الانسان اعلی و افضل و اکمل حالا من الصنم لان الانسان له رجل ماشیة **و** ید باطشة **و** عین باصرة **و** اذن سامعة **و** الصنم رجلها له البدن بلا حیوة **و** رجله غیر ماشیة **و** یده غیر باطشة **و** عینه غیر مبصرة **و** اذنه غیر سامعة **و** اذا کان کذالک کان الانسان اکمل و افضل حالا من الصنم فاشتغال الاحیاء العقلاء الکملاء بعبادة الجماد الاخس الادون لا ینفع ولا یضر لنفسه ولا لغیره ولا یستطیع علی ان یسمع و یبصر جهل بحت خلاف العقل و العلم یعنی حاصل مقصود از آیه اینست که انسان حی اشرف و اعلی کافه مخلوقات و افضل و اکمل الاحوال از صنم جماد لا حیوة است چه انسان پاهائی باشیه دارد و بآن آمد و رفت از مکانی بمکانی و از جائی بجائی دیگر میکند **و** دستهای دارد که بآن کار و بار و اخذ و داد و دفع اشیاء میکند **و** چشمها دارد و بآن مرئیات و مدرکات و مبصرات نیک و بد را می بیند **و** دو گوش دارد که بآن مسموعات و مسئولات می شنود **و** صنم جمادی را این جوارح اگر چه ساخته شده ولی بیکار و لا عمل مطلق اند زیرا که اصل جسد او لا حیوة و لا روح بالضرورة جماد محض بیکار مطلق فی الاصالة است **و** هرگاه صنم بچنین حالة باشد **پس** هر انسان ذی الحیوة و الاحساس و العقل و العلم بالضرورة هست **و** آنکس که بچنین اوصاف کاملة

متصف باشد او اکمل و افضل از جمادیست و لا حیوة و لا ادراک میباشد و انسان متصف باین کمالات چگونه بعبادة جماد اخس ادنی مصروف و مشغول شود و آنرا معبود نافع و ضار و سمیع و بصیر و قدیر و علیم بخلاف واقع قرار بدهد پس این کمال جهل خلاف عقل و علم بدیهی و ضروری و اجب البطلان است پس قول مجسمه ضروری البطلان است **الثانی** ان المقصود من ذکر هذا الکلام تقریر الحجة التی ذکرها قبل هذه الآیة وهی قوله لا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون یعنی کیف یجوز عبادة من لا حیوة له ولا یعلم ولا یسمع ولا یبصر ولا یقدر علی ایصال النفس بالنفع والدفع عنها وعن غیرها والاصنام هذه احوالهم من عدم المشی والبطش والتبصر والتسمع دائما فامتنع کونها الهة للعقلاء الاحیاء **واما** اله العالم وخالقه وجب ان یکون منزها متعالیا عن الجسمانیة والجوارح والاعضاء وموصوفا بکمال الحیوة والعلم والقدرة علی النفع والضر فظهور هذا الفرق بطل مزعوم المجسمة بالاصالة یعنی مقصود از ذکر این کلام تقریر حجة سابقه است که او تعالی فرموده بود که اصنام توانائی ندارند برای یاری جانهای خود و نه برای یاری دیگران زیرا که در واقع حیوة ندارند پس چگونه جایز باشد احیاء عقلا را عبادة کنند بجمادات لا حیوة و لا علم و لا سمع و لا بصر و لا قدرة را که ابدا بر ایصال نفع و دفع مضرة از خود و از دیگران کرده نمیتوانند **واصنام** متصف علی الدوام بسلب حیوة و عدم ادراک و فقد احساس بواسطه اعضاء و حواس میباشند پس بعدم این احوال ممتنع میباشد بودن و گردانیدن انها الهه برای احیاء عقلا **واما اله عالم** و خالق آن واجب است که او منزه و متعالی از جسمانیت و از لوازم آن از جوارح و اعضاء و جهة و مکان و موصوف بکمال زندگی و علم و قدرة بر ایصال نفع و ضر میباشد **پس** بظهور این فرق بیّن حاصل و مزعوم مجسمه بالاصالة باطل گردید **جواب ثالث** این الزام بعبده اصنام باین وجه است که خود شما احجار و خشب اشجار را تراشیده و تراشیده اشباه خود و ابدان و اعضاء پا و دست و چشم و گوش انها قرار داده **آیا** ابدان و این اعضاء انها حیوة دارند و باشغال و اعمال لازمه خود مشغول و مصروف شده و کار کرده میتوانند **یا** نمیتوانند اگر حیوة و کار و بار خود هیچ بجا آورده نمیتوانند **پس** چرا انها را ابدان مع الجوارح بدون حیوة ساختید و باهیت جماد بلا احساس و لا ادراک و لا عمل را قرار داده هیچ عاقلی کار لهو و لغو و لعب و بان عبادة نمیکنند **واگر** حیوة و عمل و شغل ابدان و اعضاء انها دارند پس بخوانید و بخواهید از ان اصنام افعالی و اعمالی را و اجابه مسئله و درخواست خود طلبید از انها اگر فوت دیده شود **پس** بهر تقدیر مزعوم مجسمه باطل است

اشکال آیا در کتاب خود وصف خود بسمیع و بصیر و ید الله فوق ایدیهم و کل شیء هالک الا وجهه نکرده و این صریح است که او تعالی سمعی و بصری و یدی و وجهی دارد و هر گاه خدا باین اعضاء متصف باشد و بنفس خود صریح بان بگوید پس چه مانع است مارا از تجویز اعضاء برو تعالی **جواب** بدانکه او سبحانه واجب لذاته مجرد از جسم و جوارح جسمانی و لوازم آن از تحدید و جهت و مکانی میباشد و جسم و اعضاء و لوازم آن از علامات و لوازم اشیاء امکانیه و حدوث و تغیر و انفعال است **واو** سبحانه منزه و متعالی از سمات و صفات امکانی و احداثی هستند و این ببراهین قاطعه مبرهن ثابت گردیده احدی از عقلاء و حکماء و علماء اسلام منکر ازین تنزه باری هرگز نیست **تنبیه** هرگاه تنزه تعالی از جسم و اعضاء قطعا ثابت باشد **پس** حمل و تاویل آیات واجب شد بنحو مطابق معقول و صحیح منقول باشد تا التعارض زایل گردد **پس** مفسرین و متکلمین اهتمام تاویل این الفاظ کرده اند **ضمنا** سمیع و بصیر یعنی علیم بمسموعات و مبصرات و مرئیات میباشد **واما** ید مأول بقدرة مطلقه میباشد **واما** وجه او مأول بذات است از علم کلام و از تفاسیر جمهور بالتفصیل دریافت خواهد شد **واشکال** باطل است **حنابله** میگویند که خدا تعالی گوش و دست و پای و چشم دارد اما کیفیت و حقیقت آن مجهول غیر معلوم باطل است ثم الله اعلم **بحث خامس** بدانکه کاد کیدا کوشش یعنی خدع و مکر و فریب و حیله و تدبیر میباشد **در صحاح** گفته کاده کیدا من باب باع خدعه و مکر به والاسم المکیدة **در صحاح** گفته الکید المکر کاده یکیده کیدا و مکیدة **قرء ده بحث سادس** کیدون بحذف نون اصلش کیدونی که صیغه امر است باضافه یای متکلم **وقرائة** هشام و یعقوب بیاء در وقف و در وصل است **و** موافق ایشان ابو جعفر و ابو عمرو **و** اسمعیل در وصل است **و نزد** باقی قراء بغیر یاء و در هر دو حال میباشد **اما** تنظرون هم بیاء در هر دو حال نزد یعقوب است **بحث سابع** واحدی گفته ان الفواصل تشتبه القوافی و قد حذفوا هذه الیاءات اذا کانت فی القوافی یعنی فواصل فقرات شبیه بقوافی اند **و گاه** حذف میشوند در نظم و نثر و قتیکه در قوافی باشد کسره در آخر دلالت میکند بر حذف یاء و ضمه بر حذف واو و فتحه آخر بر حذف الف و لا له میکیه قطعا **واما** الذین اثبتوها فلان الاصل هو الاثبات یعنی انانکه باقی و ثابت میگذارند یاء را نزد انها اصل اثبات یا کلمه میباشد لهذا حذف نزد انها جایز نیست **بحث ثامن** قل ادعوا شرکائکم ثم کیدون فلا تنظرون نزد محسن چونکه مشرکین پیغمبر را تخویف و تحذیر میکردند از اصنام خود که ای محمد تو بالهه ما بد میگوئی تو را گرفته سخت مواخذه خواهند کرد **پس** خالق آنحضرت را

تعلیم داده

جواب بر اشکال مجسمه بطلان اجرای احوال الوهیت در اصنام که الله ذکر ورد لکن جسم و اعضاء ندارد

اشکال بیاد کرده عیسی و بصیر و ید و وجه را جواب

تعلیم داده امر کرد که بگو تو یا محمد در جواب مشرکین که بخوانید و بخواهید شرکاء خود یعنی آلهه خود را که اصنام جمادی اند هر دو شما مکر و کید و کوشش بغور و بالفعل کنید
در اخذ من پس مهلت بطرفة العین مرا ندهید شما و انها و غایة تعجیل نمائید در اخذ و تحذیر و تنذیر مرا تا بعالم و آدم و بشما هم حال هویدا شود و حاصل آنست
که خالق حی و قیوم دانا و بینا و توانا بر جمیع امور بغور و تاخیر او حافظ من است و کید شما بمن نرسد چه او سبحانه نافع و دافع ضار من میباشد پس اگر الله
شما چنین اند خود شما مع انها جد و کد کنید در ایصال ضرر و دفع من از خود انها و شما امهال و تاخیر بچشم زدن در اخذ من نکنید تا صحة و غلطی جانبین شما

واضح بغور شود **قوله تعالی اِنَّ وَلِیِّیَ اللّٰهُ الَّذِیْ نَزَّلَ الْکِتٰبَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصّٰلِحِیْنَ ۝ وَالَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نَصْرَکُمْ وَلَا اَنْفُسَهُمْ یَنْصُرُوْنَ ۝ وَاِنْ تَدْعُوْهُمْ اِلَی الْهُدٰی لَا یَسْمَعُوْا وَتَرٰىهُمْ یَنْظُرُوْنَ اِلَیْکَ وَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ ۝**

ترجمه این آیات ثلثه یعنی بدرستی و بتحقیق یار و یاور و متولی امور من بذاته خاص خداست آن خدائیکه فرو فرستاد کتاب خود که قرآن باشد
و همان خدا متولی و کارساز امور بندگان شائسته است و آنانرا که شما میخوانید و بالهیت میپرستید بغیر خدا و اجب یکتا آن الهه شما قوة و قدرة ندارند بیاری
و یاوری شما و نه بجانهای خود یاری و اعانة میتوانند کرد یعنی نزد کسر و قطع آن اصنام رفع کاسر خود و نزد قتل شما بدست دیگران و نزد نزول عذاب
بر شما نجاة و خلاصی ابدا و اصلا کرده نمیتوانند و ای مومنین اگر بخوانید شما یا ای محمد اگر بخوانی و بطلبی تو کفار را بسوی رشد و هدایة و آن دین حق
اسلام طریق راست الی الله میباشد نشنوند بسمع قبول گوش ننهند و می بینی تو یا می بیند هر عاقل و واعظ ناصح ایشان را مینگرند ایشان بسوی
تو و حال آنکه در واقع ایشان نمی بینند و نمینگرند از چشم بصیرت چه بحقیقت و حقیقت تو دانا و بینا نیستند **و در تفسیرش** چند بحث اند
بحث اول بدانکه کلمه ولیی بیاهاست ثلثه است **و احدی** گفت فی القراء ولیی بثلث یاآت **الاول** یاء فعیل وهی ساکنة
والثانیة لام الفعل وهی مکسورة وقد ادغمت الاولی فیها فصارا یاء مشددة **والثالثة** یاء الاضافة **و روی** عن ابی عمرو ولی الله
بیاء مشددة **و وجه** ذلک انه حذف الیاء التی هی لام کما حذف اللام من قولهم فما ابالیت به بثم قال ادغمت یاء فعیل فی یاء الاضافة
فقیل ولی الله **و هذه** الفتحة فتحة یاء الاضافة **و اما الباقون** فاجاز و اجتماع ثلث یاآت والله اعلم حاصل آنکه در ولیی دو قرائة اند
جمهور قراء بسه یاء خوانند **اول** یاء فعیل و او ساکن میباشد **ثانی** یاء برابر لام الفعل او مکسور میباشد و ادغام داده شد یاء اولی بیاء دویار
ثانیه پس یاء مشدد شد **ثالث** یاء اضافة است **و مروی است** قراءة ابو عمرو و کلی تشدید و یاء مفتوح مشدد و **وجهش** آنست که یاء آخر که برابر لام فعیل
بود حذف کرده شد چنانچه حذف لام در قول فما ابالیت به شد پس ادغام کرده شد یاء فعیل در یاء اضافة **پس** ولی بدو یاء مفتوح مع الادغام گردید
و این فتحه یاء اضافی است **و اما دیگر قراء** پس انها اجازة داده اند اجتماع یاهای ثلثه در یک کلمه والله اعلم **بحث ثانی** در وجه اتصال
این آیه با قبل **بدانکه** هرگاه آنحضرت را کفار تخویف میکردند از مواخذه اصنام و بانها جواب داده بود که انها جماد مطلق لاقدرة و لاعمل اند شما مع
انها هر مکر و کیدی که بخواهید بکنید تا بشما واضح بشود احوال انها **و اما** کید و مکر و فریب شما بمن اصلا ضرر نرساند متولی و یار و یاور و ناصر من خدا است
و او متولی مومنین شائسته و صالحین مسلمین است **بحث ثالث** ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصّٰلحین یعنی ای کفار کید و مکر و
خدع شما مع الهه شما بمن نرسد چه بتحقیق خالق حی و قیوم لایموت دانا و بینا و توانا بر هر امر است همان خدا یار و یاور و متولی جمیع امور من است همان
خدا کتاب قرآن را از کلام خود بمن فرو فرستاده است و آن کتاب متضمن فلاح دنیا و صلاح دین و آخرة بندگان بکمال و تمام میباشد **اما** فلاح دنیا
در آن سامان ما یحتاج الیه البشر فی الدنیا کلا است **و اما** صلاح دین در آن نجاة از عذاب شدید آخرة میباشد و همان خدا است واحد در ذات
و صفات متولی امور و کارگذار شائستگان بندگان خود است پس انچنان کسیکه حافظ و ناصر و معین کسیکه باشد او را چگونه مضرت و مکر و کید و خدع

در کلمه ولی چنین یا مانند
واحد از قرا عدد ان

شما وازغیر شما برسد **در علم سیر** منقول است که عمر بن عبد العزیز اموی هیچ چیزے برای اولاد خود ذخیره نمیکرد **و از وی** پرسیدند در جواب گفت ما ولدی

اما کان من الصالحین **او** من المجرمین فان کان من الصالحین فولیه الله **و** من کان لہ ولیًّا فلا حاجة لہ الی مالی **و** ان کان من المجرمین فقد قال تعالی

فلن اکون ظهیرا للمجرمین **و** من رده الله تعالی لم اشتغل باصلاح مهماته یعنی اما ولد من **یا** از صالحین باشد **یا** از مجرمین **و** صالحین را خالق متولی امور

انها میباشد او را حاجة بمال من نیست **و اگر** از مجرمین بود پس او را من معین و مدد نمیکردم **و** هر کس را که خالق رد و قدح کند و من مشغول اصلاح مهمات

او نمیکردم **در خبر** است هر کس که صالح است او عند الله عزیز و من فیع است او را تخذیل مخذلان و تذلیل مذللان ضرر نمیرسانند **یا** نمی بینی که اقوام تیمی

و عدوی و اموی و مروانی و عباسی تا چند صد سال مصروف و مشغول تذلیل و تخذیل سید اولیا علی علیه السلام مع اولادش و شیعه او بودند مع هذا آن انوار الله

دران ظلمت کده تابان یوما فیوما و عصرا بعصر الی حین الوزد و اظهر من الشمس فی کبد السماء بودند و میباشند هیچ ضرر تذلیل و تخذیل آن کافه سلاطین

جبار کفار الی حین انها نرسانید **و** نور الله را بنده اطفاء کرده نمیتوانند کما قال تعالی یریدون لیطفئوا نور الله والله متم نوره ولو کره المشرکون **بحث رابع**

والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا انفسهم ینصرون یعنے انانی را که شما بالهیت یاد میکنید بغیر از خالق حقیقی احدی از انها قدرت ندارد

که اعانت و یاری نماید شما را در ایصال نفع **یا** در دفع ضرر و نه خود را یاری و خلاص نماید از گرفتاری **بحث خامس** وان تدعوهم الی الهدی لا

یسمعوا وتریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون **بدانکه** این خطاب تدعون اول بکفار است **پس** **یا** این تدعون ثانی خاص بمومنین است

یا بمومشرکین و در آن دو وجه اند فعلی التقدیر بن اگر ای مومنین کفار را **یا** اگر ای مشرکین اصنام خود را بسوی دین حق اسلام و هدایت و نجات خواهید

و دلایل قاطعه بر بطلان بت پرستی قایم بسیار بر گوش و هوش بان نمیکنند و شما گمان میکنید که انها نگاه میکنند بسوی شما و حال آنکه دیدن انها بچشم

و بدیده قلب بصیرت نیست نمی شنوند و نمی بینند چه اصنام حیوة و عقل و حس و حرکت اصلا ندارند **واما** مشرکین پس بتولد انها بر کفر و رسوخ آن در

قلوب و عروق و اعصاب و اشان نمیشنوند و نمی بینند و قبول نمیکنند حق را از باطل **اشکال** این تکرار بلا فایده است چرا در کلام خدا بیجا باشد

جواب مفسرین در این خلاف کردند **نزد بعضی** ای مشرکین غیر الله هر کس را که برای یاری و اعانت میخوانید یاری و اعانت شما و اعانت

خود هم انها کرده نمیتوانند چه نصرة و اعانة من الله میباشد و برای اعانت شما و خود در باره ضرر پیغمبر و مومنین انها توانایی ندارند چه خالق نافع و ضار فقط

آن از ایشان است **و** این بطور تحدی وارد شده چه انها تخویف میکردند از ایقاع ضرر به پیغمبر و در رد و جواب آن آمده چنانچه در معارضه قرآن وارد شده

که اگر شما همه جن و انس اتفاق و اجتماع به معارضه قرآن تا قیامت کنید هرگز معارضه نمیتوانید کرد چه خالق نافع و ضار است از آن **و** هکذا اگر شما و

کل من سوی الله بر دفع و اهلاک محمد استعانت کنید هر آئینه توانایی و قدرت بر دفع او نخواهید یافت **اما** جمله ثانیه خاص وارد شده و نفی

اعانت و نصرت اصنام که انها غیر احیا و جماد محض بلا عقل و لا علم و لا حیوة و لا قدرة اند انها نمی فهمند و نمی بینند هیچ چیز کرده نمیتوانند **نزد بعضی**

جمله اولے از اوصاف اصنام و جمله ثانیه از اوصاف مشرکین است **اشکال** باز هم تکرار آیه ما قبل لازم میاید **جواب** واحدی گفته انما اعید

هذا المعنی لان الاول مذکور علی جهة التقریع **و هذا** علی جهة الفرق بین من تجوز له العبادة **و** بین من لا تجوز کانه قیل الا له المعبود

یجب ان یکون بحیث یتولی الصالحین **و** هذه الاصنام لیست کذلک فلا تکن صالحة للالهیة **و بقولی** این جمله آخره از احوال مشرکین است

که انها تخویف پیغمبر و اصحاب او میکردند خالق در رد کفار و تسلی پیغمبر فرمود انهم لا یقدرون علی شیء والکفار قد بلغوا فی الجهل والحماقة

الی انک دعوتهم و اظهرتهم اعظم انواع الحجج والبراهین علی بطلان عبادة غیر الله فلم یسمعوا بقولهم ولم یبصروا فیه **اشکال**

بنا بر این ذکر اسم مشرکین و بالا نیامده این وجه چگونه صحیح میشود **جواب** گفتند ذکر مشرکین در قل ادعوا شرکاءکم کم بید و ین آمده پس اشکال

عاید نمیشود **اقول** وجه اول اقوی است **اشکال** نظر عبارة از تقلیب حدقه بالارادة طلبا للرؤیة بسوی مرئی و منظور میباشد **و** اصنام اجسام جمادی

بودند تقلیب حدقه یا تفکر تقلیب از لا حیوة جمادی چگونه اینجا صحیح میشود **جواب** نزد آنکه این آیه از اوصاف مشرکین است **پس** مراد از ان نیست

که ایشان نظر بغور نمیکردند بل از برهان و قرآن و دلیل اعراض مطلق میداشتند **اما** نزد آنانکه این در اوصاف اصنام است **پس** نزد انها

نظر بمعنے تقابل یکدیگر است **رازی** گفته قلنا المراد من کونها ناظرة کونها مقابلة بوجهها وجوه القوم من قولهم جبلان متناظران او متقابلان

تنبیه رازی در اینجا فرموده هذه الایة تدل علی ان النظر غیر الرؤیة لانه تعالی اثبت النظر و نفی الرؤیة و ذلک یدل علی التغایر یعنی دیدن

آیه و لا یسمعوا

دلیلی دلالة هست که نظر غیر رویة است زیرا که اثبات نظر و نفی رویة کرد پس این دلالة دارد که ما بین نظر و منظور و رائی و مرئی مغایرة از یکدیگر میباشد ثم القرآن اعلم

قوله تعالی خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجٰهِلِينَ ○ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰنِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ○ ترجمه این دو آیه

ای محمد بگیر عفو را یعنی عذر معتذر و تقصیر او قبول کن و حکم و امر کن بسبب معروف و نیکوئی کردن او گریز و اغماض کن و روی بگردان از اقوال و اعمال و افعال
نادانان جهال سفیهان را که حمقا و اهل نسیان میباشند و هرگاه برانگیزاند ترا و از جای بحمل بردارد یعنی بغیظ و خشم و بجوش بیارد ترا وسوسه دیو فریبنده از جای
برآوردن یعنی اگر از مقال و افعال کسی ابلیس سنی و جنی ترا بجوش بغیظ و غضب آورد و تردد برساند و بهمارد از حال اضطرار و ثبات برداردتر او برداشتی پس
در آنوقت پناه خود بجوی و بخواه بپروردگار خود است بدرستیکه او تم شنونده و داناست **و در تفسیر** بش چند بحث اند **بحث اول** عفو در لغت بمعنی
گذشتن و گذاشتن و ترک بخشیدن از عفی یعفو عفوا و عفوا و عفاء است **و** بمعنی سلامتی و از ینجاست اسئلک العافیة **رازی** گفته قال اهل اللغة العفو
الفضل و ما اتی بغیر کلفة یعنی عفو نزد اهل لغة بمعنی زیادتی و افزونی **و** آنچه بغیر عسر و کلفة و محنة بدست بیاید **و اما عرف** از عرف یعرف عرفا و عرفانا
بمعنی آنچه خیر و نیک بعقل و شرع از قول و فعل و عمل و در آن داخل امر بحسب و نهی از منکر میباشد **در کبیر** فرموده والعرف والعارفة والمعروف هو کل امر
عرف عقلا او شرعا فلا بد من الاتیان به **و** ان وجوده خیر من عدمه یعنی عرف عارفه و معروف هر امریست که حسن آن شناخته بعقل و شرع شده باشد و در آن
فی الواقع قدح و قبح نباشد لابد است از سلوک بجا آوردن آن چه وجود او بهتر از لا وجود او میباشد **در مجمع** فرموده والعرف ضد المنکر **و** مثله المعروف **و**
العارفة هو کل خصلة حمیدة تعرف صوابها العقول و یطمئن الیها النفوس یعنی عرف ضد المنکر هست **و** مثل آن معروف **و** عارفه هست و او هر خصلت حمیده است
شناخته باشد حسن آن عقول و ساکن و آرام میباشد قلوب نفوس عقلا دهر **بحث ثانی** در وجه اتصال و تنظیم با ماقبل بدانکه هرگاه در این آیات
بالا ابطال اثر دعاوی اهل اصنام و اثبات کرد که اصنام جمادی در کل مشرکین اضرار و ابطال و ایذا و اعدام انبیاء و دین رب العالمین و شبهه مومنین ابدا
کرده نمیتوانند زیرا که خالق حی لایموت و او قوانا بر دفع و صرف کید کافرین میباشد **پس** بان رجوع کرد تهذیب و تادیب سید الانبیاء و المومنین بحسن اخلاق
و اخلاق و حسن معاشرة و گروه **خاص و عام** از حضرت صادق ع روایة کردند ان الله ادب رسوله بذلک رواه العیاشی **و قال جعفر**
الصادق ع ولیس فی القرآن آیة اجمع لمکارم الاخلاق من هذه الآیة ان الله امر نبیه ص بمکارم الاخلاق **رواه** الثعلبی **و** البغوی **و** الزمخشری
و السیوطی **و** صاحب الکبیر **و** الغرایب **و** صاحب لباب التنزیل **و** الخطیب و غیرهم کثیر **و در مجمع و جوامع** و غیرهما عینا از حضرت صادق
نقل کرده اند **و ایضا** روی الحسن عن الحسین ان خلق الحسن حسن یعنی نیست آیتی در قرآن که جامع تر بمکارم اخلاق باشد از این آیه بدرستی
و بتحقیق خالق امر کرد پیغمبر خود بمکارم اخلاق و رفتار با خلق کند **قول** آنچه قرآن ناطق حضرت جعفر صادق ع فرموده حق و درست است که ادخم کل علم اخلاق
در این سه کلمه جمع کرد اخذ عفو **و** امر بمعروف **و** اعراض از سفاهت اقوال و افعال جهال **قال** این اصول ثلثه علم اخلاق اند و مبین سه فقره تدوین کتب اسفار
علم اخلاق میباشد **و کل** الا انکه فن مستقل گردیده و بعض حادیث ... در ذیل تفسیر این آیه **بحث ثالث** ایا کل این آیه منسوخ بآیه زکوة **و** آیه
و آیه امر بمعروف و نهی از منکر است یا کل حکم باقی و لا نسخ ... آن سه قول هست **قول اول** نسبت تفسیر از عامه و خاصه منهم در سهیلین
عباس و حسن **و** سدی **و** ضحاک و غیرهم است که حکم هذه الآیة فی مکة کان قبل ان امر الله نبیه ان یاخذ من الناس العفو ای الفضل من اموالهم و یرسل
الله یا خذ منهم ما یفضل من نفقتهم و ما کان من قتال ثم نزلت آیة الزکوة فی المدینة فصارت هذه الآیة منسوخة بآیة الزکوة **و** ان سورة الاعراف
مکیة **رواه** اصحابنا منهم صاحب المجمع و صاحب بعض التبیان و البیان **و** المنهج و غیرهم **و من** اهل السنة کثیرون یعنی حکم این در بدایة اسلام در مکة
جاری بود چونکه ... پیغمبر را امر کرده بود که بگیرد از اموال مردم آنچه فاضل و زیاده نفقه خود ... میشد ... بلا توقیت **و** آنحضرت تا هجرة ... بهمه
آن تمام اموال فاضله زیاده از مردم میگرفتند و بفقرا و مساکین مسلمانان ... میداد **پس** وقتیکه در مدینه طیبه آیه واقعة الزکوة نازل شده و حکم این آیه

خذ العفو بآن منسوخ گردید و این سوره نازل در مکه شده است **قول ثانی** از مجوزین نسخ در این آیه آنطور است که بدایت آیه خذ العفو یعنی زکوة و
اخر آیه واعرض عن الجاهلین یا یه امر و نهی منسوخ شده و **وسط آیه** و امر بالعرف محکم باقی است **بغوی** و **سیوطی** و **صاحب لباب**
وغیرهم روایه کرده اند قالوا اول هذه الآیة و آخرها منسوخ و وسطها محکم یرید بنسخ اولها اخذ الفضل من الاموال فنسخ بفرض الزکوة والامر بالمعروف
محکم و الاعراض عن الجاهلین منسوخ بآیة القتال **قول ثالث** محکم باقی است چه این آیه من باب الاخلاق است و اخلاق و اداب را نسخ لاحق نمیشود
و این قول مختار جمهور است چه **خاصه و عامه** باسانید خود روایت کرده اند لما نزلت هذه الآیة قال ما هذا یا جبرئیل قال لا ادری حتی اسئل الله ثم رجع
فقال ان ربک یامرک ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عمن ظلمک یعنی وقتیکه این آیه خذ العفو نازل شد پیغمبر از جبرئیل پرسید که این چه
معنی دارد جبرئیل عرض کرد دریافته از خدا عرض خواهم کرد پس جبرئیل برگردیده عرض کرد خالق امر کرده شما اینکه وصل کنی بقاطع خودت و عطا کنی آنرا
که ترا محروم گردانیده و عفو کنی از آنکس که بتو ظلم و ستم کرده **در ترمذی** از عایشه مرویست قالت لم یکن رسول الله فاحشا ولا متفحشا ولا سخابا
فی الاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو و یصفح یعنی عایشه گفت رسول خدا نبود دشنام ده و نه دشنام خواه یعنی دشنام ده را خوش و راضی
نبود و نبود آنحضرت صیاح آواز دهنده در بازارها چنانچه **ابن اثیر** گفته سخاب با نخاء بمعنی صیاح است و نبود آنحضرت جزا دهنده بدی را ببدی ولکن
آنحضرت عفو کننده و تجاوز کننده بود از آنکس که باو ایذا و ضرر رسان بود **بغوی** از جابر روایه کرده قال قال رسول الله ان الله بعثنی لتمام مکارم
الاخلاق و تمام محاسن الافعال حضرت رسول الله صلعم فرمود بتحقیق خدا مرا مبعوث ساخت برای تمامی مکارم اخلاق و برای اتمام محاسن افعال
در در منثور از ابراهیم بن آدم **و در مکارم الاخلاق** ابو الشیخ همین روایة آورده که بعد نزول آیه خذ العفو الخ قال رسول الله
امرنی ان آخذ العفو من اخلاق الناس یعنی پیغمبر فرمود من مامور گردیدم باخذ عفو از اخلاق مردم **ایضاً** لما نزلت هذه الآیة الا فی اخلاق الناس
خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین **و فی اخری** امر نبیه ان یاخذ العفو من اخلاق الناس **و اخرجه** جم غفیر من محدثی العامه
کسعد بن منصور و ابن ابی شیبه و البخاری و ابو داود و النسائی و النحاس فی ناسخه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی
و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی فی الدلایل و ابو نعیم وغیرهم **و کل** کثیر من الامامیه یعنی این آیه عفو نازل نشده مگر خاص در اخلاق ناس
و پیغمبر مامور بود به اخذ اخلاق و با امر معروف باحسن وجه و اعراض از سوء اعمال و اقوال جهال **در شعب** بیهقی روایة کرده از علی ع قال قال رسول الله
الا ادلک علی خیر اخلاق الاولین والاخرین قال علی قلت یا رسول الله نعم قال تعطی من حرمک و تعفو عمن ظلمک و تصل من قطعک یعنی
حضرت با امیر المؤمنین فرمود آیا دلالة بکنم ترا بهترین اخلاق اولین و آخرین علی عرض کرد آری یا رسول الله صلعم پس پیغمبر فرمود ای علی عطا کنی آنکس که ترا
ممنوع و محروم گردانید و عفو و مواخذه کنی کسی که ظلم و ستم کرد و توصل رحام احسان کنی کسیکه قطع رحم و احسان از تو کرده **ایضاً** از عایشه و ابو هریره
و انس روایة کرده اند قال الا ادلکم علی کرایم الاخلاق للدنیا و الاخرة ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تجاوز عمن ظلمک و رواه
السیوطی فی الدر المنثور **احمد و طبرانی** از معاذ جبل روایة کرده اند قال افضل الفضایل ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تصفح عمن شتمک
بخاری و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در شعب و سیوطی در در منثور از ابن عباس روایة کرده اند که جماعتی از اهل اسلام مظلوم
بودند و وارد مدینه بایام خلافة عمر شدند منهم عیینه بن حصین بن حذیفه و منزل کرد نزد برادرزاده خود حر بن قیس کرد و حر از جمله یاران عمر قرینا بود و بواسطه
حر عیینه مع جماعة مظلومین خود داخل بر عمر خطاب شد پس آن جماعة بعمر گفت یا ابن الخطاب فوالله ما تعطینا الجزل ولا تحکم بیننا بالعدل فغضب
عمر حتی هم ان یوقع به فقال له الحر یا امیر المؤمنین ان الله تعالی قال لنبیه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و ان هذا من الجاهلین یعنی
ای پسر خطاب سوگند بخدا نمیدهی ما را آنچه بزرگی و در بدی و بعدل میان ما حکم نمیکنی پس ابن الخطاب بسماع این خطاب بغیظ و غضب آمد تا آنکه اراده
زدو کوب او کرد و حر گفت ای امیر خدا برای پیغمبر امر کرده بگیر اخلاق حسنه را و امر بمعروف کن و اعراض از مقال جاهلان بکن و این مقال جهالانه
است و عمر این آیه را گویا نخوانده بود بمحض سماع متحیر و از ضرب آن جماعت معطل و خاموش شد **در عیون الاخبار** مرویست که حضرت
رضا ع فرمود ان الله امر نبیه بمداراة الناس فقال خذ العفو الخ **در کتاب فقیه** از حضرت امیر ع روایه کرده که شخصی از اهل ثقیف فرمود انک
ان تضرب مسلما او یهودیا او نصرانیا او تبیع دابة عمل فی درهم فانا امرنا ان ناخذ منه العفو **در تفسیر برهان** از حضرت امام رضا ع روایة کرده

قال ع لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلث خصال سنة من ربه و سنة من نبيه و سنة من وليه اما السنة من ربه فكتمان السر قال تع
عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الخ واما السنة من نبيه فمداراة الناس ان الله امر نبيه بمداراة الناس فقال خذ العفو الخ واما
السنة من وليه فالصبر على البأساء والضراء اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون حاصل خبر آنكه مومن مومن نشود تا در او سه خصلت
جمع نباشد سنت الله كتمان اسرار خلق و عيوب ايشان چه او تع اطلاع بغيب احدى را نميدهد واما سنت پيغمبر ص پس در رفتار نمودن با خلق ميباشد چه
پيغمبر را مامور گردانيد باخذ اخلاق اما سنت ولايت ولى عليه ع او صبر كردن بر شدت عسر و فقر و ضرر ميباشد چه در قرآن وعده بصابرين است كه آنها
تصديق بدين كرده و آنها پرهيزكاران اند در مجالس شيخ الطائفه روايت كرده كه حضرت صادق ع فرمود اگر صاحب حاجتى بمن عرض حاجت
خود نمايد پس من بمبادرة و پيشى بسرعت بسوى آن نجم مبادا صاحب حاجت بى نياز از آن قبل و اسے من نشود الا وان مكارم الدنيا والآخرة فى
ثلثة احرف من كتاب الله خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين وتفسيره ان تصل من قطعك وان تعفو عمن ظلمك وتعطى من حرمك
و همين در نور الثقلين و در تفسير برهان است **تنبيه** اكثر صحاح و حسان خاصه و عامه صريح وارد اند در سبب نزول اين آيه براے تكميل و تحصيل
اخلاق عموما براے نبى و امت او پس بسبب اين اخبار كثيره حمل اين اخلاق اولى و برانكه از محكمه باقيه غير منسوخ و بجهة آنكه اصل عدم نسخ است و
ايضا قول بمنسوخية ابتداء آيه خذ العفو و آخر آيه واعرض عن الجاهلين و ابقاء محكمية وسط آيه وامر بالعرف بالاستثناء بلا دليل قاطع از صاحب
شريعت است مع هذا از خذ العفو خاص اخذ اموال بلا مقدار بر اثبات نشود پس حمل آن ممكن است بر اباحة و اجازة با حضرت در اخذ تحايف و
عطايا و هدايا از خلق و اينهم از وجوه مكارم اخلاق معدود ميباشد چه رد و ترك اخذ هدايا موجب تهمت كبر پدراو نشود والله اعلم **بحث رابع**
در معنى كلمات اين آيه خذ العفو و اينجا تقدير با نحو خذ العفو است پس در اين دو وجه گفته اند اول آنها يعنى بگير از مردم آنچه تو ميسر باشند
بلا انصاب و بلا تقدير از اموال خود و نقد و جنس چنانكه آن وقت آيه زكوة مع تعداد و نصاب نازل نشده بود و محتمل بگير با حضرت آنچه مردم بطور هدايا و
تحايف و سوغات از نقد و جنس اموال خاص ميدهند بر آن مبلغ و در اخذ آن مجازی ثانیها مراد از خذ العفو آنست كه بگير اخلاق و آداب
محموده پسنديده را در گفتار و رفتار و كردار با حسن وجوه با خلق و اختيار كن آنرا چه در آداب پسنديده و اخلاق حميده قطع نظر از تحمل تالف خلق است
بعض اعاظم عامه چون فخر رازى و از اصحاب با حضرت اقدس مجلسى ره فرموده بود كه علم و ادب و تهذيب اخلاق در عرب بالذات مسلوب و
مفقود بود و محمد بن عبد الله بكمال ادب و تهذيب در آن اقوام بى تميز و بى ادب مبعوث گرديده و در اقطار عالم و بنى آدم اخلاق و آداب و حسن كردار و گفتار
آنحضرت منشور و مشهور شده معمول گرديده اقول هنوز اقوام عرب خصوصا باديه نشينان و اهل قرى تهذيب و تميز و ادب الى حين بكمال ندارند پس وقت
بعثت آن جناب چگونه آن قوم لا تهذيب و لا تاديب بوده باشند پس بملاحظه وحشى سيرت اعراب الى حين و كمال اخلاق و آداب سيد الانبياء صلعم طائفه
از عقلاء ميگويند كه اگر آنحضرت هيچ معجزه نبوده الا همين تهذيب و تاديب آن حضرت كه عالم مشحون بنى آدم در دنيا بآن متادب شده اند همين اخلاق
و تهذيب آنحضرت از افضل براهين نبوة و از اعاظم خوارق العادت براى آنحضرت كافى و وافى بود **بحث خامس** وامر بالعرف و بالا بيان شده كه عرف
يعنى معروف امر ممدوح و مستحسن عقلى و شرعى هست و منكر و قبيح ميباشد پس مراد آنكه حكم و امر كن بهر چه عقلى و شرعى مردم را عموما و خصوصا تا باز باشند از منكر
و قبيح كه ضد آن باشد يعنى امر بمحاسن و نهى از قبايح افعال و اعمال بكن تا سبب آن مردم بالفعل والقوة در دنيا و عقبى منتفع و از مضار محفوظ باشند در
مجمع ميفرمايد العرف المعروف وهو كلما حسن فى العقل فعله او فى الشرع ولم يكن منكرا ولا قبيحا عند العقلاء و قيل كل خصلة حميدة و فيها هدا
و نحوه گفته در خذ العفو خذ العفو من اخلاق الناس و اعمالهم من غير تجسس و ذلك مثل قبول الاعتذار وترك البحث عن الاشياء لان العفو هو التساهل
فى كل شئ يعنى بگير و قبول كن از اخلاق مردم و اعمال ايشان آنچه از سهولت بعمل بيايد بغير تفحص و بغير تجسس در اعمال ايشان مثل قبول كن عذر مردم را
عند الاعتذار و در تقبيل اعمال و ترك تفحص كن و بسيار سختى و دقت مكن بر ايشان در انقياد كل احكام چه حديث و جديد الاسلام اند و عذر شان قبول كن
و ترك تجسس و تفتيش از اشياء نما چه عفو بمعنى تساهل در هر شئ ميباشد و بقول بكر اقبل الميسور من اموال الناس و اخلاقهم ولا تطلب منهم الجهد
وما يشق عليهم حتى لا ينفروا و مثله كقوله عليه السلام يسروا ولا تعسروا ولا تشددوا ولا تستقص عليهم فيستقصوا عليك فتتولد منه العداوة والبغضاء
يعنى خذ العفو يعنى قبول ميسور اموال مردم و اخلاق ايشان و طلب مكن جهد و جد بسيار با آنچه شاق بشود بر ايشان تا بجهة آن نفور و نفرة نكنند از تو چنانچه

آنحضرت فرمود بآسانی وسهولت بگیرید بعسر وتنگی حال مگیرید پس بر ایشان زیاد بر این بالفعل مکن پس بتو عاصی و سرکش می شوند و آن عداوت و بغض نزد مردم للناس ناشی میشود و مراد از وامر بالعرف اینست یا محمد مرهم بالمدارة وما امرک الله به وهو کلما عرفته بالوحی من الله وما قررتهم من الشرع یعنی ای محمد امر کن خلق را بمدارا بآنچه خالق امر بآن کرده و از همان است که بوحی بتو من الله رسیده و آنچه برای ایشان شریعة مقرر کرده **و بقول عطا خراسانی** المراد من وامر بالعرف هو قول لا اله الا الله محمد رسول الله مراد ازین معروف کلمه شهادتین لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ **و بقول بعض عامی** معروف عام داخل وشامل در معروف ولایة امامة ائمه اثنا عشر است و قریب بهمین نیز مرویست چنانچه **در برهان** و نور وغیره از عبد الاعلی مرویست عن ابی عبد الله فی خذ العفو وامر بالعرف قال بالولایة واعرض عن الجاهلین یعنی معروف عام هر معقول مستحسن عقلا وشرعا است **و** افضل معروف امر بقبول شهادتین اعتقاداً و مع الشهادتین اعتقاد واقرار بولایة ومحبة وامامة ائمه طاهرین اثنا عشر میباشد **بحث سادس** واعرض عن الجاهلین قیل معناه واعرض عنهم عند قیام الحجة والیاس من قبولهم ولا تقابلهم بالسفه صیانة لقدرک فان مجاوبة السفیه تضع عن القدر بقول بعض علام معنیش آنکه اعراض کن و منحرف شو از جهال سفها نزد ابلاغ و اتمام حجة خود و نزد مایوسی از قبول و اجابة ایشان و مقابله بسفها مکن و در اعراض از مقالات سفها صیانة قدر وحفاظت آب و آبروی تو است چه مجاوبه سفیه موجب اضاعة قدر آدم عزیز و عقیل رفیع است **فخر رازی** در اینجا فرموده فالمقصود منه امر الرسول بان یصبر علی سوء اخلاقهم وان لا یقابل اقوالهم الرکیکة ولا افعالهم الخسیسة بامثالها یعنی از اعراض امر برسول است که صبر کند و تحمل فرماید بر سوء اخلاق سفها و جهال و مقابله ننماید باقوال رکیکه و با فعال خسیسه امثال ایشان **اشکال** هرگاه بامر باعراض کرد پیغمبر را عموماً پس این دلالة دارد بر ترک قتال ایشان و جمع این هردو ممتنع است **جواب اول** صاحب المجمع فرموده ولا یقال هذه الایة منسوخة بایة القتال لانه عامة خص عنها الکافر الذی یجب قتله بدلیل قال **ابن زید** لما نزلت هذه الایة قال النبی کیف یا رب والغضب فنزل قوله واما ینزغنک من الشیطان نزغ الخ یعنی باین گفته نشود که این آیة منسوخ بایة قتال گردیده زیرا که این آیه عام است تخصیص یافته ازان کافر که واجب است قتل او بدلیلیکه ابن زید نقل کرده که نزد نزول این آیة پیغمبر گفت ای خدا چگونه اعراض بکنم و غضب هیجان مییابد و زمام اختیار از دست ربوده میشود نزد قیام غضب پس این آیه نیز نازل شد در جواب پیغمبر آمد **جواب ثانی** فخر رازی فرموده لیس دالة علی امتناع من القتال لانه لا یمتنع ان یومر علیه السلام بالاعراض عن الجاهلین مع الامر بقتال المشرکین فانه لیس من التناقض ان یقال الشارع لا یقابل سفاهتهم بمثلها ولکن قاتلهم **و** اذا امکن الجمع بین الامرین ممکنا فهو لا حاجة الی التزام النسخ الا ان الظاهر من المفسرین مشغوفون بتکثیر الناسخ والمنسوخ من غیر ضرورة ولا حاجة حاصل در این آیه دلالتی نیست بر امتناع قتال چه ممتنع نیست که خالق بنبی خود امر باعراض از جاهلین کند مع بقاء امر قتال مشرکین و دران تناقضی اصلا نیست در اینکه شارع مقابله سفها را بامثال اسوء اقوال ایشان ننماید و لکن قتل ایشان بکند **و** هرگاه جمع بین الامرین ممکن باشد پس درانوقت حاجة بالتزام نسخ نمیشود مگر عادة اهل ظاهر از مفسرین بتکثیر ناسخ و منسوخ بغیر از ضرورة ولا حاجة میباشد **و** اصل هم در کلام الله عدم النسخ الا عند الصراحة والضرورة **اگر گفته شود** که چرا از وامر بالعرف مراد معروف عوام الناس نباشد چنانچه میگویند عرف منطقیین و عرف متکلمین و عرف اطباء و امثال ایشان و شامل حمل بر امر معروف و نهی منکر گردید **جواب** بدانکه عرف عام که مراد از آن استعمال و رواج باشد این حجة نیست **و** امر و نهی از اعظم امور الهی حجة است لهذا حمل آن بر ابلاغ اوامر و نواهی که خیر محض باشد کرده شده **بلی** ابلاغ این احکام و امور بمقدار کلموا الناس علی قدر عقولهم بسبب اصطلاح و استعمال حال شان با ایشان معروف است **سوال** جاهل خلاف عالم و جهل خلاف علم است **و** هرگاه پیغمبر معرض از اعلام وتعلیم جاهل وجوباً باشد پس ابداء اعلام وتعلیم [illegible] کار انبیا است **و** اگر کل مردم عالم می بودند انبیا مبعوث نمیشدند پس چرا امر نبی باعراض جاهلین شد **جواب** جاهل [illegible] ضعیف العقل قلیل الفهم میباشد لهذا بیهوده و فضول و لغو میگویند و جدال منافی طبیعت خود **و** [illegible] مردم سفها و جهلاء و نیز برایشان [illegible] میشوند [illegible] از اینجا باشد **تنبیه** هرگاه ایذا واضح شد **پس** همچنین سفها را جاهلین در اینجا ذکر کرده امر فرموده که [illegible] اعراض کن [illegible] والله اعلم **بحث سابع** نزغ [illegible] **فیروزآبادی گفته** که نزغ و نسغ هر دو متقارب المعنی [illegible] و من الشیطان ادنی وسوسه **رازی گفته** بعلاوه گفته [illegible] اذا افسدت ما بینهم **وقیل** النزغ

الا ان يهيج ولكن ما يكون عند الغضب **و** احمله الا ان يهيج بالحركة الى الشر **بحث ثامن** **و** اِمّا ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه سميع عليم

در نزول اين بالا شنيدى كه جمعى از مفسرين ميگويند پيغمبر صلعم كه هرگاه سفهاء بسفاهت پيش پيش ميشوند پس نزد هيجان غضب چه كرده شود خالق اين آيه فرستاد كه در

نزغ و وسوسه شيطانى استعاذه كن و پناه ببر بسوى خالق سميع عليم تا دفع او ميكند **بحث تاسع** در حسينه و اما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله

يعنى يا محمد هرگاه برسد بتو از شيطان وسوسه او پس پناه بجواه تو بخدا از وسوسه آن لعين تا نجات يابى تو از تاثير وسوسه آن لعين **و ابن عباس** فرمود

وان عرض لك من الشيطان عارض **و بقولى** وان منعك الشيطان عن شئ مما امرتك من هذه الاشياء فاستعذ بالله فاستجر الله واسئل الله

ان يعيذك ويحفظك من منعه وتاثير وسوسته انه تم سميع للمسموعات عليم بالخفيات من اسرار الضماير وغيرها تفصيلا يعنى اگر عارض شود برى

تو از شيطان عارضى يا منع كند تو را لغى از شيطان از چيزيكه امر كردم ترا ازين اشيا پس پناه و نجاة بجوى و بخواه بخدا و سوال كن او را چه او پناه و نجا

ميدهد ترا از تاثير وسوسه او چه او تم شنوا از جميع مسموعات و دانا بهمه خفايا از اسرار ضماير و غير ضماير تفصيلا ميباشد **و بقولى** او تم شنونده و دانا تو دانا بهيچ

آنچه عارض ميشود بتو و حافظ تو از همه عوارض ميباشد **سوال** آيا لسانى استعاذه كافى از شر ابليس **ست يا مع** استحضار معانى آن تقلب مفيد است

جواب در اينجا دو قول اند **ثانى** يعنى بلسان و حضور معانى بقلب مفيد و واجب **و** همين مذهب مختار محققين در اينجا است **منهم رازى** قال هذه

تدل على ان الاستعاذة باللسان لا تفيد الا اذا حضر فى القلب العلم بمعنى الاستعاذة فكانه قال يا محمد اذكر لفظ الاستعاذة بلسانك فانى

سميع واستحضر معانى الاستعاذة بعقلك وقلبك فانى عليم بما فى ضميرك يعنى اين دلالت دارد كه استعاذه بلسان بغير استحضار معانى آن فى القلب فايده

نه بخشد **پس** معنيش چنين ميشود كه پناه بجوئى بسوى من بلسان ومعانى آن را در دل حاضر بگردان چه بمقال لسانى تو شنوا **و** در احضار معانى آن در دل

تو من عالم **و** بغير آن فايده ندارد **اشكال** ازين آيه و آيات آخر چون فوسوس لهما الشيطان درباره آدم و حوا دليل است كه وساوس شياطين

در قلوب انبياء دخل دارند **و** هرگاه واضح و ثابت بنص الهى و اخراج آدم بوساوس آن لعين لايح باشد **پس** چگونه قطع شود كه انبياء در حال فرح و

غيظ و غضب در ابلاغ و تبليغ با خلل و لا زلل ميباشند **جواب** بدانكه فى الاصالة در وصول وسوسه از شيطان **و** تاثير آن در ايشان دو قول اند

اولهما مذهب ثانى هست كه طاعن در عصمة انبياء از حشويه و نصارى است **ثانيهما** مذهب جمهور مشهور محققين اهل اسلام عصمة بل بالجملة متفق عليها

بعد بعثت ايشان برسالت است **و** ثبوت براهين قطعيه بر عصمة انبياء كلا عليهم السلم اينچنين آيات واجب التاويل اند **اول** عقول انبياء كامل و در جميع احوال

مستعد غير ذاهل ولا غافل **و** علم ايشان بهر چيز حسن و قبح حاوى و مستحضر و علاوه بران حفاظة نعم با ايشان بلا انفصال شامل ميباشد **تنبيه** پس ثبوت

اين تاثير وسوسه ابليس با ايشان مؤثر نميشود و در هيچ احوال امكان خلل و زلل نميباشد **پس** اين آيه و اما ينزغنك من الشيطان نزغ بكلمه شرط است ديده

ميباشد **و** نزغ هم تقرير آن لغة و تفسير يعنى ادنى و حقير وسوسه ميباشد **پس** از وسوسه ضعيف بخاتم الانبياء مؤثر نميشود و بوجود موانع مزبوره هرچند ابليس از جانب

خود پيش بكند **و** اين نزغ بالفرض اگر حاصل هم شود **اما** اين دلالت ندارد كه آنحضرت متاثر وسوسه آن لعين گرديده باشيد **و ثانى** لو سلمنا ان الشيطان

يوسوس الرسول فان هذا لا يقدح فى عصمته وانما القادح فى عصمته لو قبل وسوسته ويوثرها فيه يعنى بفرض تسليم كه شيطان از جانب خود القا

وسوسه ميكند در نبى **پس** ما ميگوييم اين قادح در عصمة نميباشد و قادح در عصمة وقتى ميشود كه پيغمبر متاثر بوسوسه او شده باشد **و** اثر و تاثير وسوسه اصلا در آن

حضرت هيچ ثابت نيست **ثالث** بنص قرآنى شهادت شيطانى لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين آن لعين از اغواء خود استثناء عباد مخلصين

از انبياء هم و بنى آدم مخلص على الاكمل كسى نيست خصوصا از سيد الانبياء **پس** ثابت شد كه اغواء شيطان خصوصا بخاتم المرسلين ابدا نرسيده **رابع**

بالحديث صحيح مسلم از ابن مسعود روايت كرده قال قال رسول الله صلعم ما منكم من احد الا وقد وكل به قرينه من الجن وقرينه من الملائكة قالوا واياك يا

رسول الله قال واياى الا ان الله اعاننى عليه فاسلم فلا يامرنى الا بخير حاصل آنكه از شما احدى نيست مگر آنكه موكل هست با و قرينى از جن **و** قرينى از ملائكه

صحابه عرض كردند كه تو هم يا نبى الله پيغمبر صلعم فرمود من هم مگر فرق نيست كه خدا مرا اعانت ميكند **پس** من سالم ميباشم از شر وسوسه او پس مرا امر نميكند مگر بخير

شارحين در رفع **و** ضم ميم اسلم دو قول دارند **نزد** اقل انكه ميم مرفوع هست پس صيغه متكلم ميباشد باين معنى كه من سالم ميباشم از شر وسوسه او

و نزد ثانى آنكه بفتح ميم هست پس صيغه ماضى غايب هست باين معنى كه آن القرين اسلم من الاسلام يعنى مومنا يعنى بالايمان فلا يامرنى الا بخير

يعنى آن قرين يعنى اسلام آورده مومن ميشود و متابعه من در ايمان ميكند و امر بشر نميكند **و** جه اقل برفع ميم مختار خطابى **و** باطل ان نووى استشفاف

مختار قاضی عیاض بدلیل فلا یامرنی الا بخیر **و قاضی عیاض** بعد این فرموده اعلموا ان الامة مجتمعة علی عصمة النبی من الشیطان فی جسمه وخاطره ولسانه **و** فی حدیث اشعار واشارة الی التحذیر من فتنة القرین ووسوسته واغوائه اعلمنا انه منا لتحرز عنه بحسب الامکان فی الله اعلم انتهی کلام القاضی یعنی بدانکه مجمع علیه امت بر عصمت نبی از وسوسه شیطان در جسم وخاطر وزبان آنحضرت **و** در حدیث اشاره هست بسوی آنکه ما پر حذر باشیم از فتنه وشر آن لعین واحتراز کنیم بحسب امکان **ایضاً شعبی** لقلکره قال قال رسول الله صلعم ما من انسان الا ومعه شیطان قالوا و انت یا رسول الله قال وانا لکنه اسلم بعون الله فلقد اتانی فاخذت بحلقه ولولا دعوة سلیمان لاصبح فی المسجد طریحا حاصل آنکه احدی از آدمی نیست مگر آنکه با او شیطانی میباشد صحابی عرض کردند با تو هم یا رسول الله آنحضرت فرمودند با من هم ولکن خدا مرا اعانت میکند من محفوظ وسالم میمانم از وسوسه وتاثیر او وبمن ابلیس یعنی آمده بود من بحلق او را گرفتم اگر رعایة دعوة سلیمان نمیبود هر آئینه صبح میکرد در مسجد طریده وطریح او پس **خبر** ثابت شد که آنحضرت محفوظ میباشد از وصول وساوس ابلیس بسایس در صحیح **و تفسیر کبیر** فرموده قیل ان النزغ اول الوسوسة **و** المس لا یکون الا بعد التمکن **و** لذلک فصل الله سبحانه بین النبی وغیره **فقال** للنبی واما ینزغنک **و** قال للناس اذا مسهم طائف من الشیطان حاصل آنکه در نزغ ومس فرق هست چه نزغ اول وابتداء وسوسه **و** مس نمیباشد مگر بعد تمکین لهذا تعالی در اینجا تفریق کرد برای نبی نزغ فرموده وبرای مردم مس **اشکال** سلمنا که ختم الانبیاء از وسوسه محفوظ علی الدوام میباشند پس بار آدم چه میگوئید که بوسوسه او را از جنت بسوی زمین بر آورد **جواب** زد یعنی غفلت بر معصومین علیهم السلام بمقتضای بشریت جایز است **و** قصه وصول وسوسه ابلیس با آدم بنفاد من باب الاستحان بود چنانچه بغیر شیطان انبیاء من الله با انبیاء نادر بحسب حکمت ومصلحت حکیم مدبر الهی طاری ولاحق میشود **اشکال** سلمنا پس در معنا آیه وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته تاویل این آیه بجای خود بالتفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی بدانکه همه انبیاء ایشان نزد تبلیغ وحی الهی خلاف آن ابلاغ کردند **و** قول فعل بخلاف عصمت ایشان بوقوع آمدن ممتنع ومحال است

قوله تعالی اِنَّ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طٰٓئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُّبْصِرُوْنَ ۝ وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِى الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ ۝ وَاِذَا لَمْ تَاْتِهِمْ بِاٰيَةٍ قَالُوْا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا ؕ قُلْ اِنَّمَآ اَتَّبِعُ مَا يُوْحٰٓى اِلَىَّ مِنْ رَّبِّىْ ۚ هٰذَا بَصَآئِرُ مِنْ رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَّرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝ ترجمه آیات ثلثه

یعنی بدرستی وتحقیق آنانکه پرهیزگار وخداترس وعاقبت اندیش اند وقتیکه میرسد ایشانرا پاره وسوسه از دیو سرکش که ابلیس لعین باشد پس آنجنیان یاد میکنند خدا را واز وعید او می اندیشند پس آنهنگام میکه می بینندگان وحذر کنندگان راه صواب اند بدو برگشت باشند پس باندیشه ونظر دقیق می بینند ومیدانند که این وسوسه از تلبیس ابلیس لعین عدو مضل بنی آدم است متنبه گشته حق می شوند وترک باطل وخطا مینمایند **و** برادران ضعفا که کفار وفجار اند یا برادران کفار وفجار که شیاطین وابالیس اند یعنی امداد میکنند ومیکشند ضعفا عقول یا کفار وفجار را در گمراهی وچاه ضلالت وغوایة میاندازند پس کوتاهی نمیکنند وباز نمی ایستند از کفر وضلالت **و** یا محمد چون تو نیاری کافرانرا علامتی واعجاز مطابق مطلوب ومقصود ایشان میگویند آن کفار چرا اختیار نکردی ونیاوردی مطلوب ایشانرا از پیش خود بگو تو یا محمد در جواب شان جز این نیست که من پیروی میکنم آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی من از آفریدگار وپروردگار من این قرآن وآیات آنست این قرآن بصیرتها وحجتها ودلیلهائی هست که بدلهاینه وبدیدن این راه حق وصواب از راه باطل جدا نمیشود وامتیاز میشود از جانب پروردگار شما وبر آرنده وبحق

رسانده ونعمة است برای تو میکه ایمان بیارند بخدا و دین اسلام و رسول محمد بن عبد الله و در تفسیرش چند بحث اند بحث
اول بدانکه مس بیتن مثل بمعنے بالیدن و دست کردن بچیزی فهو ممسوس و در لغة بمعنے مجنون یعنی دست رسیده از دیو و جن میباشد و مس الماء
الجسد مسًّا از اینجا میباشد در مجمع فرمود الممسوس الذی به مس جن والممسوس من المیاه ما نالته الایدی بحث ثانی طیف بکسر طاء مهمله
مع الیاء مصدر طاف یطیف قرائت بصریین و ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو و همین قرائة نخعی و اسود بن نخعی و قرائت باقی قراء بالا لطایف
است بحث ثالث در طیف ایا واوی هست یا یائی صرفیان و اهل لغة دران دو قول دارند نزد انانکه یائی هست از طاف
یطیف طیفا از باب بلع بمعنے لمة و آن جنون و وسوسه میباشد و از اینجا هست طیف الشیطان یعنی وسوسه و مس و یا دمی است و نخشن
گفته اللمم صغار الذنوب و الطیف ما طرف من الجنون و رجل ملموم ای به لمم و اصابت فلانا من الجن لمة و هو المس و الشیء القلیل نزد دیگران
اصل طیف طوف هست واو را قلب بیا کردند یا برای تخفیف یا لغتی دیگر هست بمعنے آنچه بمس جن بادمی میرسد در مصباح گفته طاف
الخیال طیفا من باب باع الم و طیف الشیطان و طایفه الما به مس او وسوسة و یقال اصله الواو و یطوف لکنه قلب اما التخفیف و اما المبالغة
و قال ابن الفارس فی باب الواو و الطیف و الطایف ما طاف بالانسان من الجن و الانس و الخیال و قال فی باب الیاء الطیف تقدم
ذکره بلا انکه واحدی گفته که طیف خلاف کردند بعضی گفته مصدر و قال ابو زید یقال طاف یطوف طوفا و طوافا اذا اقبل و ادبر
اطاف یطیف اطافة اذا جعل یستدیر بالقوم و یاتیهم من نواحیهم و طاف الخیال یطیف طیفا اذا الم فی المنام و ابن الانباری گفته
که جایز هست که طیف اصلش طیف باشد مگر آنکه بجهة ثقل تشدید را حذف کردند یک یا را و یا ساکنه را باقی گذاشتند پس بقول اول
طیف مصدر هست و بر قول ابن الانباری او از باب هین و هین و میت و میت و قرائت سعید بن جبیر اذا مستهم طیف بالتشدید
نیز موید انباری هست و همین اصل و طیف است شعر سمی بالجنون و الغضب و الوسوسة طیفا لانه لمة من لمة الشیطان تشبه لمة الخیال
ازهری گفته طیف در کلام عرب بمعنی جنون است پس از آن برای غضب اطلاق شده چه غضبان شبیه بمجنون میباشد اما الطایف فیجوز ان یکون
بمعنے الطیف مثل العافیة و العاقبة و نحو ذلک مما جاء المصدر فیه علی فاعل و فاعلة و فراء گفته در این آیه طایف و طیف هر دو مساوی در
معنے اند و هو ما کان کالخیال الذی یلم بالانسان و منهم من قال الطیف کالخطرة و الطایف کالخاطر حاصل این طایف و طیف یک معنی
اند خواه واوی در اصل باشد یا یائی و در لغة اند و بقولی فرق انست که طایف عبارة است از آنچه بدور انسان دور کند و طیف وسوسه بطایفه موثر شود
در آدمی بحث رابع هرگاه بالا ذکر نزغ کرد و نزغ و نسغ و نخس و غرز شبیه بوسوسه و خطرات ضعیفه و طیف و طایف کمال وسوسه درجه ثانیه
او میباشد پس آن را تقسیم کرد که آنچه شبیه بوسوسه ضعیفه باشد گاهی بانبیا لاحق میشود اما وسوسه کبیره قویه اکثر بغیر معصومین مس میکند پس در اینجا
ذکر غیر معصومین آورد و ازین واضح شد که خطرات ضعیفه گاه بمعصومین و وساوس قویه بغیر انبیا طاری و لاحق میشود اما در معصومین غیر
موثر و در غیر معصومین موثر میباشد اما برای این مرض دوا و دافع و شافی برای هر کس استعاذه بالله السمیع العلیم میباشد بحث خامس
ان الذین اتقوا اذا مسهم طایف من الشیطان تذکروا کلمه اذا در اینجا ظرف زمانی است برای او جزائی میباشد که جزا از جمله بالعبد ست پس
معنیش آنکه تحقیق انانیکه خدا ترس اند از معاصی الهی پرهیز میکنند و قتیکه این متقیان را مس میکند وسوسه از ابلیس که دشمن آشکار امر بنی آدم را
هست نزد حسن وقتیکه بر ایشان مس و دور میکند پاره از وساوس شیطان نزد سعید بن جبیر و سدی وقتیکه اغوا از شیطان مس میکند ایشان
را بغضب و غیظ می آیند اقوال و افعال قبیحه سر میزنند از ایشان نزد بعضی بدیدن شیطان وقتیکه ایشان چون مجانین میگردند و اقوال
و اعمال شان هم چون مجنونان از ایشان بوقوع می آیند و نزد ابن عباس و سدی وقتیکه بوساوس شیطان معاصی بعمل می آرند پس در عقاب
آن در دنیا هم ماخوذ می شوند پس در حالت مواخذه متنبه شده یاد شان می آید که باین آفة طیف شیطان گرفتار شدیم و بقولی
وقت مس گردیدن ایشان بمس طیف ابلیس یاد ایشان آمد که اینچنین از منهی خدا است و بخلاف آن ماموریم بحث سادس فاذا هم
مبصرون این اذا ثانیه ظرف مکان بمعنی مفاجات چون خرجت من داری فاذا زید یعنی فاذا دادوا بصیرة و معرفة فابصروا السداد و دفعوا
وسوسة الشیطان و حقیقته فغروا منه الی الله سبحانه و تابوا بعده یعنی پس دیدن وسوسه شیطان و گرفتار شدن بعصیان ایشان

سورة الاعراف

طیف طایف لغتا یکی است و با واو و یا هر دو آمده اختلاف در طیف و طوف

مس جن

در تحقیق اقسام وساوس که بحث ۱۲

[illegible]

دیدند و دانستند سداد و هدایة را و دفع وسوسهٔ شیطان و حقیقة آن لعین کرده پس فرار کردند از ابلیس و ترک آن لعین کرده توبه و رجوع الی الله کردند بعد آن با ایشان بصیرة و معرفة زیاده شد **مجاهد** بعد از مس شیطان از متقیان متذکر و متنبه شدند بان لمی ابلیسی که این از جانب ابلیس در آن وقت تمیز کردند و شناختند باطل را از حق **سدی** گفته اذا زلوا فبصروا و تابوا عنه **مقاتل** گفته اذا اصابه نزغ من الشیطان تفکر وانظر فیه فعلم انه نزغ من الشیطان و ندم علی فعله **بحث سابع** اجتباء و نظیرش اصطفاء بمعنے برگزیدن و اختیار کردن چیزے از اشیاء و این باب افتعال از جبایة بمعنے استخلاص شئے برای نفس خود میباشد **و علی ابن عیسی** گفته اجتباء بمعنے استخراج و از همین معنے کلمه جبایة است **و اصله** اصله الجمع من جبیت الماء فی الحوض جمع کردم آب را در حوض از جبی یجبی جبایة و جبیة اجبوه جباوة مثله بمعنے جمعت المال والخراج **و جابیه** حوض و امثال آن هر ظرف کلان آب چون حب و خم کلان که در آن آب نگهدارند **فراء** گفت اجتبیت الکلام بمعنے اختلقته و ارتجلته اذا افتعلته من قبل نفسك **و ابو عبیده** گفت اجتبیته بمعنی اخترعته باشد **بحث ثامن** مد یمد مدا بمعنی کشیدن و اطالة و امهال و زیادتی شئے باشد **در صحاح** گفته مددت الشئ فامتد **و** المادة الزیادة الاصلیة المتصلة **و** مد الله عمره و مده فی غیه ای امهله و طول له **و** المد السیل یقال مد النهر و مد البحر **و** از اینجاست مد الید و مد البصر و مد نظر **و** مدید القامة یعنے طویل القد و استمداد طلب و مدد و اعانة **و** مدة من الزمان بمعنے برهه و قطع از زمان میباشد **و** امداد اعانة باشد **و** مداد بکسر اول بانچه کتابة کرده و نوشته شود **و** المدة بفتح غمس قلم از سیاهی میباشد **و** مد بضم اول کیلے بوزن که یک رطل در ان بگنجد **و** ربع صاع نزد اهل حجاز میباشد **بحث تاسع** در یمدون دو قرائة اند **اولهما** قرائة نافع یمدون بضم یاء **و** کسر میم از امد یمد امدادا بمعنے اعانة و یاری میباشد **ثانیهما** قرائة باقی قراء کلا بفتح یاء و ضم میم مد یمد مدا و لغة بمعنی اعانة میباشد **و قیل** مد معناه جذب کشیدن **و** امد معناه من الامداد است **واحدی** گفته عامة ما جاء فی التنزیل مما یحمد و یستحب امددت علی افعلت کقوله انما نمدهم به من مال و بنین **و** امددناهم بفاکهة **و** امدونی بمال **و** ما کان بخلاف فانه یجی علی مددت کما قال **و** یمدهم فی طغیانهم یعمهون **فلا وجه** هیهنا قرائة العامة و هی فتح الیاء **اما الاقصار** از اقصر یقصر اقصارا بمعنے کف و امساک و دور باندن از شئے باشد چنانچه **لیث** گفته الاقصار الکف عن الشئ **و ابو زید** گفته اقصر فلان عن الشر یقصر اقصارا اذا کف عنه **و** مجرد ش قصر یقصر قصرا و قصورا بمعنے کوتاهی چنانچه قصر الصلوة و قصر الثوب خلاف طویل و قصیر القامة از اینجاست **و** بمعنے عجز **و** قصور بمعنے کوتاهی **و** قصار بفتح اول و ادغام و صباب بمعنے گازر که جامه را میشوید **و** اقتصار اکتفا باشد **و** تقصیر در امر بمعنے سستی در فعل و عمل آن است **بحث عاشر** و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون **بدانکه** در مرجع ضمیر اخوانهم دو قول وارند **احدهما** مرجع هم شیاطین است پس تقدیرش آنکه و اخوان الشیاطین یمدون الشیاطین فی الغی و ذلك لان شیاطین الانس اخوان الشیاطین الجن فشیاطین الانس یغوون الناس فیکون ذلك امدادا منهم لشیاطین الجن علی الاغواء و الاضلال ثم لا یقصرون عن الاغواء و الاضلال بمعنے بمصداق شیاطین الانس و الجن یوحون الی اولیائهم که شیاطین دو طایفه اند **اما** شیاطین انس امداد و اعانة میکنند شیاطین جن را باغواء و اضلال خود ضعفاء جهلاء مردم را تا در چاه غوایة و ضلالة میاندازند پس از القاء ایشان در غوایة الکفار و انحصار بر همان قدر اضلال و القاء نمیکنند بل بعد اضلال هم دائما مستمر اند در تقویة غوایة و ضلالة که باید اینها میباشند تا ترک ضلالة نتانند اینها **تنبیه** و این در این انحصار مشهور بر کس است که پادریان و کشیشان نصاری حمقاء و ضعفاء جهلاء را بتقلید یا بطمع اکرام انعام و بدو اهم و تنخواه و اطعام اجداد اخراج از طریقه اصلیه مستمرا در تقلید و اعلام ضلالة ممد و معین اینها میباشند و کوتاهی در آن نمیکنند تا از ملة باطله برنیایند **ثانیهما** این ضمیر راجع بسوی اخوان متقیان است که کفار و فجار و فساق از قوم اینها میباشند و **تقدیرش** ان اخوان الشیاطین هم الناس الذین لیسوا بمتقین فان الشیاطین منهم یکونون مددا لهم فلا یترکون مددهم الی بقائهم و لا یکفون عنهم **و قیل** الفحوی ان مبنیات علی ان اکل کما قال من الشیاطین یعنی اخوان شیاطین مردمان غیر اتقیاء هم میباشند چه شیاطین از انواع اینها مدد گار شان در جمیع احوال میباشند و مدد اینها ترک نمیکنند تا موت اینها و از اینها دور و باز نمیمانند **و بقولی** بنا بر این هر دو قول بمعنی است بر اینکه بهر که هر کافری همراه او از شیاطین است **سوال** در لا یقصرون فاعل و یکی ام راجع است **جواب** در آن نیز

احتمالاتست **احدهما** که مراد از ضمیر فاعل یقصرون اناسی باشند که در غوایة وضلالة افتادند باغواء شیاطین یعنی بعد اغوا و اختیار ضلالة آن ضلال
از ضلالة حاصله خود بر نمیایند و کف و اجتناب ازان نمیکنند **ثانیهما** فاعل ضمیر لا یقصرون عاید بشیاطین باشد که اینها بعد اضلال و اغوا دست از
اضلال آنها بر نمیدارند همیشه تا مرگ ایشان معین و ممد و مستمر ایشان میباشند **کلبی** در تفسیر این گفته مراد از اخوان الشیاطین مشرکین اند **و مراد از**
یمدونهم فی الغی امداد شیاطین با ایشان است زیرا که برای هر کافری برادری از شیطان صحبت دارد و طلب ایشان باغوا بسوی غوایة وضلالة مستمر
میکنند فلا یکفون عن الضلالة ولا یتن کونها یعنی پس ترک غوایة اجتناب و ترک غوایة نمیکنند **و هذا** بخلاف حال المؤمنین المتقین لان
المؤمن اذا اصابه طیف من الشیطان تذکر واعرف ذلک نزع عنه وتاب واستغفر **و** الکافر مستمر فی ضلالته لا یتذکر ولا یرعوی **و**
قال ابن عباس لا الانس لا یقصرون عما یعملون من السیئات **و** لا الشیاطین یمسکون عنه فعلی هذا القول یحمل قوله لا یقصرون علی
فعل الانس والشیاطین جمیعا **سوال** حاصل امداد و مدد در اینجا چیست **و** چرا اهل غوایة عقلاء بوده اغوا و غوایة قبول میکنند **جواب**
بعض اعلام فرموده که مدد و امداد بیک معنی وارد یعنی الامداد تقویة تلک الوسوسة والاقامة علیها **و** شغل النفس عن الوقوف علی قبایحها ومعایبها
لحسن ظنهم المتبوعین **و** لترک التعقل والنظر یعنی امداد عبارة است از تقویة آن وساوس بالقاء ادله باطله برآن **و** از شغل نفس از وقوف بر قبایح
ومعایب اینها بجهة تقلید و حسن ظن اینها بمتبوعین خود **و** برای ترک تعقل و نظر و تدبر در مقال و اغوا اینها غوایة ناشی و حاصل میشود در تبعه مقلدین
بشیاطین **اشکال** شیطان را در آیه بالا مفرد **و** ضمیر اخوانهم را جمع آورد این حالة چگونه ثابت و جایز باشد **جواب** بظاهر اشکال ندارد چه
از شیطان نوعیت و جنسیت مراد خواهد شد خواه باعتبار لکل کافر شیطان خواه بغیر ان چنانچه در آیه اولیاءهم الطاغوت **و** طاغوت جنسیت وارد
وارد و مفرد آورده **بحث حادی عشر** واذا لم تأتهم قالوا لولا اجتبیتها این عطف بر ماقبل است **و ابو مسلم** گفته که این آیه عطف بر
یسئلونک عن الساعة است تقدیرش یسئلونک عن الآیات فاذا لم تأتهم بها قالوا لولا اجتبیتها میباشد **بدانکه** در آیه بالا انتساب کرد که شیاطین
جن و انس از جانب تقصیر و تاخیر در اضلال و اخوان خود از مشرکین نمیکنند **و از جمله** اغوا و اضلال ایشان است که از انبیاء معاجز اقتراحی بخواهید
و هرگاه ایشان آن قسم معاجز مطلوبه شما نیارند پس تکذیب اینها بکنید چه اینها انبیاء الله نیستند **بحث ثانی عشر** مفسرین در اسباب النزول این آیه
آورده اند چنانچه **کلبی** گفته کان اهل مکة یسئلون النبی الآیات تعنتا کما نقل تم عنهم وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا
الخ فاذا تأخرت اتهموه وقالوا لولا اجتبیتها یعنی هلا احدثتها وانشأتها من الله او من عندک فنزلت فی جوابهم قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی
یعنی اهل مکه و کفار قریش میخواستند از آن حضرت را معجزات بطور تعنت و اقتراح چنانچه نقل مقال کفار کرد که میگفتند که ما هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد
تا آنکه ظاهر و جاری سازی از این زمین چشمه ها را تا آخر و شیاطین الانس بآنها تعلیم داده بودند که از محمد چنین اقتراحی بخواهید پس وقتیکه تاخیر کند از
آوردن مطلوبه شما او را تهمت کنید یعنی اگر تو نبی صادق بودی چرا نیاوردی از جانب خدا و اگر خدا نمیدهد او خودت چرا اختراع و اختلاق و انشا نکردی
پس در جواب اینقال ایشان این آیه نازل شد که بگو تو اینها را من تابع وحی الهی ام **بحث ثالث عشر** معنی این آیه واذا لم تأتهم قالوا لولا اجتبیتها
یعنی و ای محمد وقتیکه نیاری تو آیات اقتراحی مطابق مطلوب آنها میگویند تو چرا اختلاق و افتعال و اختراع و ایجاد خودت نکردی آیات مطلوبه را **و**
مجاهد و زجاج گفتند معناه انک یا محمد اذا جئتهم بآیة کذبوا بها واذا ابطأت عنهم یقترحونها ویقولون هلا جئتنا من قبل نفسک
فلیس کلما تقوله وحی من السماء یعنی معنیش آنکه ای محمد وقتیکه بیری تو مر اینها را آیتی و معجزه اینها تکذیب تو بآن آیه میکنند **و** وقتیکه تو تاخیر از اتیان
آن میکنی و اینها فرح و قدح تو میکنند و میگویند که چرا نیاوردی از جانب خودت و از صنعه خودت پس نیست کل آنچه میگفتی تو که بوحی الهی متابعة و تقها
و گفتار من میباشد **و** اگر آن دعوی تو صحیح میبود البته هر مطلوبه را میاوردی **و** بنیاوردن آن پیغمبر صادق نیستی **ابن عباس و جبائی**
و ابو مسلم اصفهانی گفتند معناه اذا لم تأتهم بآیة مقترحة قالوا هلا اختلقتها من قبل نفسک فتسأل ربک ان یأتیک بها یعنی
وقتیکه نیاری تو مر اینها را آیة مقترحه را پس میگویند که چرا آنرا مخترعه مفتعله مصنوعه خودت از جانب خودت نیاوردی پس سوال نکردی خدا ایت را
که آن آیه مقترحه مطلوبه اینها بیاورد و میداد **بحث رابع عشر** بدانکه بصایر جمع بصیرة بمعنی براهین و حجج و دلایل قاطعه است **در مجمع** از زجاج نقل
فرموده که معناه ظهور الشیء وتبیانه **و** نیز گفته بصیرة بمعنی حس یعنی بسیار نگاه دارنده و طریق دریافتی یعنی خون جمع همه اینها بصایر است **در صحاح** گفته

جواب اشکال لفظ شیطان

ضمیر جمع و ضمیر اخوانهم

البصر حاسة الرؤية والبصرت الشئ رايته والبصير خلاف الضرير يعني بينا نماف اعمى است والبصر العلم وبصرت بالشئ علمته كما في الاية بصرت بما لم يبصروا به والبصير العالم والتبصير التعريف والايضاح والبصرتان الكوفة والبصرة والانسان على نفسه بصيرة وقال الاخفش جعله هو البصيرة كما يقول للرجل انت حجة على نفسك والبصرة بالتحريك الحجارة والبصرة بالسكون حجارة رخوة الى البياض ما هي بها سميت البصرة

در مصباح گفته البصرة بوزن تمرة بمعنى سنگهاى نرم وگاهى ها رآن حذف كرده ميشود بفتح باء وكسران وزجاج از فتح با مع حذف ها انكار كرده ودر نسبت بصرى بذكر با او حجين وان نام بلديست از بلاد محدثه اسلاميه بنا آن در خلافة عمر رض بسال هجده هم از هجرة شد وبعد اين گفته البصر النور الذى تدرك به الجارحة المبصرات والجمع ابصار چون سبب واسباب است والبصرة برؤية العين ابصارا وبصرت بالشئ بالضم والكسر لغة وانا به بصير اى عليم وخبير والاستبصار بمعنى البصيرة اهل معانى در اينجا گفته بصارة نور وصفى است آنچه تعلق بجارحه راسى دارد وادراك احساس مبصرات بان ميكند آنوقت بصارة يعنى ديدن بالعين است وآنچه تعلق بقلب دارد وبعيون قلب مى بيند آنرا البصيرة واستبصار بينا مند وآن علم وعرفان ومعرفة ميباشد

بحث خامس عشر قل انما اتبع ما يوحى الى من ربى بدانكه اين جواب قول كفار بلولا اجتبيتها ميباشد يعنى يا محمد بگو تو مرطالبين آيات مقترحه را كه نيست جز اين نيست من متابعة وپيروى ميكنم خاص همان چيز راكه وحى كرده مى شود آن بسوى من از جانب پروردگارم وبتلقا نفسانى وخواهش ورأى خود اصلا چيزى نميگويم وبفعل وعمل نمياركم وانزال آيات واظهار معجزات خاص از افعال جناب بارى است بر ايجاد انها بغير الله احدى از خلايق قادر نيست وهرچه مقتضاى مصلحة وحكمة عليم وحكيم مدبر تم ميباشد در آنوقت آنرا انزال وايجاد بروست هركس وهر جاكه ميخواهد ميكند بندگان انبياء در ايجاد معاجزه ونبا آن هر گونه هر وقت مطابق خواهش هركس باقتراح وبغير اقتراح مدخليتى ندارند چنانچه در انزال وحى ودر ترسيد وتنقيص وتبديل كلمه از ان ابدا مدخليتى ندارند فقط انبيا اصفيا رد بيان امثال الامثال ميباشند جمعى از ائمه تفسير گفتند كه قديما وحديثا از كفار ومشركين اين دو حالة در باب معاجزه انبياء بوده اولهما اگر پيغمبرى بلا درخواست كفار اعجازى ميفمود ند وميا وردند پس ايشان بمعاينه آن ميگفتند اين جادوى نظر بندى ماست لهذا اينچنين بخلاف حقيقة مينمايد ثانيهما اگر درخواست بطور تعنت واقتراح از انبيا ميكردند پس در آن بدو وجه جواب ميدادند اول اگر ميا وردند معاجزه حسب خواهش ودرخواست انها ميگفتند هذا اختلاق وافك وافتراء على الله فلم خصك الله بدوننا وانت مثلنا يعنى اين خارق اختلاق وافترا ودروغ محض است چرا تنها ترا باين تخصيص داد بغير ما حال آنكه تو هم مثل ما ئى ثانى اگر تاخير اظهار معاجزه اقتراحى انها ميشد پس كفار در آنوقت ميگفتند ان كنت صادقا فى دعوة رسالة ربه وانت مجيب دعائك فلم لا جئت بهذا الاعجاز المطلوب عنك ولم لا اجتبيت واقتلته من عندك ولم لا اجاب الله سائك فما كنت نبيا صادقا يعنى اگر تو صادق در دعواى رسالة خود بودى وميگفتى كه الله مجيب دعوات منست پس چرا اجابة دعاى تو در ارسال اين اعجاز مطلوب از تو نكرد وچرا خود آنرا بيا فتى واختلاق نكردى چون اقوال آخر پس باين واضح شد كه تو نبى صادق نيستى وبجهة هم همين طور گفتار ورفتار كردند پس خالق در جواب ثانى ايشان قل انما اتبع ما يوحى الى من ربى فرستاد ومعناه ليس لى ان اقترح على ربى فى امر من الامور وانما انتظر الوحى فكل شئ اكرمنى به قلته والا فالواجب السكوت وترك الاقتراح يعنى نيست براى من سوالى والحاحى وطلبى وخواستن تحكم از پروردگار خود امرى را از امور وجز اين نيست كه من منتظر وحى الهى ميباشم پس هرچه مرا وحى كرد من ميگويم ونشانه ميرسانم وبالكل تغير وتبدل نميكنم در حرف آن وتا وحى نرسد ومرا بايد سكوت وترك سوال بالحاح وپيشى امر از جانب خودم واجب الترك ميباشد چه بايشد وا بندگان وذليل نيست كه بخلاق ذو الجلال الاستعال در خواست وپيشى سوال والحاح در طلب آن نمايند وهرچه اصلح واوفق بحكمة حكيم عليم مدبر تعيين ميباشد خود ميكند حاجة در خواست دران باو نيست تنبيه در مجمع فرموده كه اين آيه دلالة دارد كه افعال نبى و اقوال آنحضرت همه تابع بوحى اند براو جائز نيست عمل برأى وقياس بر آنحضرت اصلا اشكال از طاعنين نبوة خاتم الانبياء مخالفين اسلام خصوصا نصارى است كه همه اعدا اكثر اين را اقرار داده وعوام كالانعام را شبهه ورد زبانها ميكنند باينكه معجزه محمد در قران اصلا كجائى مذكور ومنقول نيست مگر هر وقت كه مردم از آنحضرت معجزه وآيتى خواستند در هر جا جواب انها قل انما الايات عند الله ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وانما انا بشر مثلكم يوحى الى وانما انا بشير ونذير همين كلمات مسفر مود وخود آنحضرت در جواب انكار مطلق از داشتن معجزه خود فرمود وقرآن از ان مملو ومشحون ومسلمانان دقائق خود از هزار معجزات را بدروغ بست كرده منافى ومخالف قرآن باطل محض ميباشد جواب بدانكه ايا شرط صحة نبوة انبيا

هر نوع معاجزه و اظهار هر قسم خوارق مطابق طلب هر فردی از امم خود هر وقت است یا شرط صحت نبوة اظهار یک خارق العادة ولو یکبار هم ترین بجواز نبوت
میباشد و این عقلا و نقلا واجب نیست که هر وقت و هر آن معاجز اقتراحی مطابق درخواست هر آدمی بیاید و اظهار نماید چه تکثیر و تقریر معاجزه و اظهار آن بکرات
و مرات اعتنا و عظم و وقر آن در انظار مردم و قلوب نها قلیل بل ساقط میشود چنانچه اینجا معلوم هر کس است که معاینه امر عجیب و غریب که بکره آخر بجمال رغبت
دیده میشود در مرة ثانیه بمثل آن رغبت و میل بدیدن بمثل اول نمیباشد پس آنچه موجب وهن و قلت رغبت و التفات دلالتها بخوارق العادة بگردد او
جایز نیست و بالجملة از خرق عادة برمیآید پس یکمره یک معجزه خارقه در صدق هر نبی کافی هست و در علم کلام این باب مبرهن گردیده تنبیه
هرگاه این واضح شد پس جواب این اشکال آنکه از اعاظم معاجز باقیه الی القیمة قرآن و هر سوره کبیره و صغیره بل هر آیتی از آن است که تحدی بآن
بکرات و مرات بوقوع آمده و از عصر آنحضرت الی عشر اول چهارده صدی هجری هیچ قومی ملتی از مجوس و یهود و نصاری خصوصا کفار عرب که
اصحاب علم و لسان و در فنون علم ادب و شعر و خطب حذاق ماهر باهر و در فصاحت و بلاغت و ملاحت در هر عصر سرآمد روزگار اعدار اکثر از احصا و عد بوده
معارضه بحرفی لسانی الی حین کرده نتوانستند لهذا اول صنوف از دفع آنحضرت بحروف و معارضه آن عاجز گردیده ناموس خود زنان و بنات و اطفال
و اموال خود را بغارت و بغلامی و کنیزی دادند و خود تحت سیوف لمعان آنحضرت مقتول گردیدند و این اقطع برهانی هست بر عجز ایشان و بر خرق عادة
قرآن الی یوم القیامة کافی و شافی است و حاجت اعجاز دیگر بعد قرآن بر صحة نبوة آنحضرت اصلا نیست زیرا که این معجزه کلام الهی الی القیمة دایم قایم
مستمر آذوی التحدی موجود است اما جواب آنچه مسلمانان زیاده از هزار معاجز آنحضرت در دفاتر ثبت کردند قطع از تواتر اکثر آن لا اقل هزار آدم
معاصرین آنحضرت لا ابدا میباشد پس با جتماع هزار آدم در نقل معجزه در اوقات مختلفه تواتر قطعا حاصل شد بر اینکه محمد صلی الله علیه وسلم صاحب الاعجاز بعلم
الیقین بوده و الا یعنی با نکار این کل علم سیر و تواریخ مخالف و موالف از انبیا و سلاطین سلف بالکلیه باطل میشود فما جوابکم فیه جوابنا جواب
ثانی فخر رازی و مقلد او نیشاپوری و سعودی صاحب تفسیر المنیر و التیسیر در اینجا فرموده ثم بیّن ان عدم الاتیان بتلک المعجزات التی اقترحها لا
یقدح فی الغرض لان ظهور القرآن علی وفق دعواه معجزة بالغة باهرة قاطعة قطعا علی نبوته و صحة دعواه بها فاذا ظهرت هذه المعجزة الواحدة
کانت کافیة فی تصحیح نبوته و بقائها الی القیمة فکان طلب الزیادة من باب التعنت باطل فلا یلتفت الی مقالهم العقلاء یعنی پس از آن بیان کرد
خالق که عدم اتیان آنحضرت معاجز مقترحه موجب قدح در غرض نمیباشد چه ظهور قرآن موافق دعوای آنحضرت معجزه بالغه باهره قاطعه بر وضوح دعوای نبوة
و ثبوت آن میباشد پس وقتیکه این معجزه واحده قاهره از آنحضرت ثابت و باقی باشد کافی و بس است در تصحیح نبوة و بقاء او الی القیمة پس طلب
زاید بر آن از ارباب تعنت باطل است و بدو بسوی مقالات خصام عقلاء التفاتی ندارد جواب ثالث از خود قرآن معاجز بسیار ثابت است
مجمل آن آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و مجمل آن باد و نور و بر هزیمت اهل بدر مجمل نزول ملائکه هزار ها برای یاری اسلام در دیگر
غزوات آنحضرت با کفار و در ذیل هر آیه از تفاسیر و در علم مغازی سیر و تواریخ تفصیلا ثبت و ضبط اند و ثبت آن معاجز منافی و خلاف قرآن
نیست بل عین بیان و تفصیل قرآن است بحث سادس عشر هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمة لقوم یؤمنون یعنی بعد این در
وصف قرآن فرموده و هذا این قرآن بصائر اند برای مردم از جانب خدا و بصائر را اهل لغة تعبیر و تفسیر ببراهین قاطعه و حجج ساطعه کرده اند بر
ثبوت حقیقة معبود قرآن و حقیقة نبوة نبی آخر الزمان چه و لا بلکه بر اثبات الهیة و توحید شئ و بر اثبات نبوة سید انبیا و مبدء و معاد جسمانی خلق
الله و بر جمیع امور و احکام دینی و اخلاق انسانی و علوم عقلی و نقلی مفصل و مجمل درج اند و باین طور هیچ کتاب سلف الهی مدلل و مفصل نیستند
بجانب آن بصیرة قلبی و بصارة عینی هر صاحب البصیرة و بصارة منور و افزوده میشود و لهذا وصف آن ببصائر کرده و در آیات آخر فرقش نور
کرده فانها وصفش بهدی کرده چه هر فقره و هر کلمه او دلالة و هدایة و رشد موصل طالب الی الحق است اصلا در آن خطا و زلل و خلل و باطل نیست ثالثها
وصفش برحمة کرده چه هر آیه از قرآن نعمة کامله دین و دنیائی لا انتهایة الهی الی الابد باقی ثابت است برای قوم ایمان آرندگان بلی خصوصیت
اهل ایمان برای آن کرد که مومن طالب ایمان میباشد متوجه تحصیل و تفکر و تدبر در آیات و کلمات میکند چنانچه خدا ترس و پرهیزگار طالب تقوی
میباشد از کتاب الله منتفع میشود و الا کتاب الله بصائر و هدایة و رحمة برای کافه بندگان فی الواقع میباشد و قال ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین همچنین در اینجا بلام تخصیص لقوم یؤمنون فرموده تبصره بدانکه در این اوصاف ثلثه قرآن مراتب ثلثه برای عقلا مومنین بافوق

اند و ذلك ان الناس يتفاوتون في درجات العلوم فمنهم من بلغ الغاية في علم التوحيد والمعارف حتى صار كالمشاهد فهم اصحاب عين اليقين كعلي ابن ابيطالب القايل على المنابر بمرات وكرات لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا و سلوني قبل ان تفقدوني و سلوني عن عالم العرش فاني اعرف من طرق الفرش يعني مردم در مدارج معارف و علوم بالضرورة متفاوة اند و از ايشان كسي بغاية و نهايت علم معارف توحيد رسيده حتى مستور چون مشهود نزد او ميباشد و اين طايفه از اصحاب عين اليقين و منهم بل اعليهم و اوليهم و افضلهم و اصلهم امير المومنين علي ابن ابيطالب از اصحاب پيغمبر صلعم خاص است لهذا آنجناب در مشاهد اعلام امم مسلم و غير مسلم على الاعلان بكرات و مرات بلند ميفرمود كه اگر كشف غطاء و ارتفاع حاجب مابين من و خالق شود البته در علم و معرفة من كه در بداية تصديق كردم هيچ ذرة در علم اليقين من اصلا زايد نميشود يعني در ابتداء امر العبد حق اليقين علم اليقين بدرجه اتم نهايت حاصل شد كه الحال معارف بكمال و تمام رسيده حتى اگر حجاب لبشرية از من برداشته شود اصلا در معرفة و علم اليقيني و قطعي من بالنسبة بداية معرفة و علم من هيچ وجه يكذره نمي افزايد و بجهة همين بكرات در محافل و مشاهد اعلام امم ميفرمود كه بپرسيد مرا قبل از آنكه نيابيد مرا و من عارفترم باحوال عوالم علوي و سفلي از سماوات و عرش و از احوال زمين يعني اعلم و اعرفم بكليات و جزئيات عوالم سماوي و ارضي و منهم بلغ درجة الاستدلال والنظر و هم اصحاب حق اليقين يعني درجه ثانيه معارف و علوم قرآني درجه استدلال و نظر و فكر است چونكه در هيچ كتاب الهي اينگونه دلايل نظريه و فكريه اصلا نازل نشده پس اين درجه متوسط اهل اجتهاد و استدلال درجه اهل حق اليقين است و منهم المسلم المستسلم و هم عامة المؤمنين فهذا درجة المقلدين فالاولى علم اليقين درجة انبياء المرسلين و الخلفاء المسلمين الذين هم الصديقون السابقون اولئك هم المقربون والثانية علم حق اليقين درجة اهل النظر والمستدلين من الصحابة و اعلام الملة من المسلمين والثالثة علم المقربين درجة المقلدين المتبعين المجتهدين المستدلين يعني درجه سوم خلق مسلمان صاحب استسلام و انها عامة مومنين اند و همين درجه ادنى برائي مقلدين است درجه اولى علم اليقين منهم انبياء و مرسلين و اولياء خلفاء مسلمين كه ايشان صديقين سابقين از مقربين رب العالمين اند درجه ثانيه علم حق اليقين از صحابه و اعلام امة از ملة مسلمين است درجه ثالثه علم مقربين و اين درجه متبعه مقلدين از عوام مومنين كه متبعه مجتهدين مستدلين ميباشد پس قرآن بصاير لاهل الكشف والعرفان للانبياء والاولياء الله است و قرآن هدايت براي اهل نظر و استدلال است و قرآن رحمة و نعمة الهي براي غير قابلين نظر و استدلال است محتمل براي هر سه طايفه قرآن بصاير و هداية و رحمة بحسب قابليت هر يكي از طوايف ثلثه ميباشد والله اعلم قوله تعالى

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ۝

ترجمه آيات ثلثه يعني وقتيكه تلاوة و خوانده شوند آيات قرآن بر شما خصوصا در نماز از امام بخوانند و عموما در نماز و غير نماز پس گوش بدهيد مر آن الفاظ آيات قرآن را وقت تلاوة آن خاموش و ساكت باشيد تا بشنويد كلمات آنرا شايد شما متاثر شده مرحوم و مغفور گرديد و ياد كن يا محمد بدل و زبان پروردگار ترا در نفس خود بزاري و گريه و ترسگاري از بيم عدل سبحاني و ياد كن خدا را باواز پس ترا آواز جهر و خفي يعني باواز يكه ميان بلند و خفا يعني ميان جهر و سر از گفتار تو باشد يعني ياد . . . . . خدا را نه بصوت مستور و نه بصوت جهور بل بصوتيكه مابين الصوتين بود وقت صباح و شبانگاه بايد باشد چه در ظهر و عصر و صلوة جهريه مغرب و عشاء است بايد كه بسيار باواز بلند و بسيار مستور الصوت خوانده نشوند و يا محمد مباش تو از بيخبران از ياد آوري خالق بنماز بدرستي و بتحقيق آنانكه نزد پروردگار تو اند ملائكه قدسيه گردن نميكشند و كبر نمي نمايند از طاعة و عبادة خالق سبحانه و تنزيه و تقديس او تعم

اولاً علم اليقين و ثانياً علم حق اليقين و ثالثاً علم المقربين يعني درجات علم نظر و استدلال و علم عيان تا كشف و شهود بيان آنكه خلق متفاوة در علوم مراتب

و تقدیس او تم میکنند و خاص مرتبه را سجده شام و صباح و هر وقت میکنند غافل از عبادة اله اصلا و ابدا نمیشوند **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث**

اوّل استماع **و** اصغا متقارب بمعنی گوش کردن و فرا گرفتن سخن بگوش دادن میباشد **امّا** انصت انصاتا و صمت صمتا و صموتا و صماتا بضمه هر دو بمعنی

خاموشی صوت بغرض استماع و اصغا سخن و کلام میباشد **و ابن الاعرابی** گفت نصت ینصت نصتا **و** انصت انصاتا بمعنی اسمع الحدیث مع

الصمت صمت و سکوت و خاموشی است **بحث ثانی** در وجه اتصال این آیه با ماقبل **بدانکه** هر گاه در ماقبل این عظم قرآن و اعجازیة آن بخصوص

الفاظ ثلثه بصایر **و** هدایة **و** رحمة ذکر کرد **پس** بعد از آن اینجا ذکر کرد آنچه موجب تعظیم و علو و عظم شان قرآن باشد آنست که نزد تلاوة کلمات آن هر

مستمع سامع ساکت مانند سجده خالق منزل آن هر قاری و سامع کرده باشد **بحث ثالث** و اذا قرئ القران فاستمعوا له و انصتوا لعلکم

ترحمون یعنی وقتیکه خوانده میشوند آیات و کلمات کتاب الله که قرآن نام باشد پس شما همه مردم هر حالة گوش بدهید و گوش گذار بدل و جان باشید برای

شنیدن قرآن بهر حالت و ساکت و خاموش وقت تلاوة باشید و کلامی و رفع صوتی و التفاتی بسوی غیر قرآن اصلا نکنید تا شما مغفور و مرحوم میگردید **تنبیه**

بعد اثبات اعجازیة قرآن ثانی الوجه این وجوب استماع و اصغا بکلمات و انصات و خاموشی از ارتفاع اصوات نزد تلاوة آیات آن بر هر حاضر **و ثالث**

الوجه اینجا هر قاری و سامع و مستمع آیات قرآن مامور بسجده کردن و جوبا او ندبا است بخلاف کتب آخر **پس** این اعظم برهان قطعی است بر افضلیت قرآن

از کل کتب منزله الهی چه استماع و انصات و اصغا و ادا و سجود اله نزد تلاوة آنها وارد و ثابت نیست در حالة غیر منسوخیت آنها **امّا** بعد نسخ آنها بالاولی

اینچنین تعظیم و تعلیه و توقیر آنها بر جمیع اصناف امم غیر قرآن نیست **بحث رابع** این دو خطاب فاستمعوا له و انصتوا **آیا** واجب مطلقا است **یا** ندب

موکد در آن فقهاء امت دو قول دارند **و ایضا** آیا این استماع و انصات نزد تلاوة هر قاری الی القیمة باقی است **یا** نزد تلاوة پیغمبر خاص است **دو وجه**

اوّلین مختار اکثر و اشهر بل مشهور در فقهاء امت **و** اهل ظاهر است زیرا که در علم موضوع **و** علم تفسیر **و** علم اصول فقه مقرر و مبرهن گردیده که هر خطاب صیغه

امر مقتضی بدا ته وجوب است چنانچه هر صیغه نهی مقتضی بالاصالة تحریم بالذات است **و امّا** حمل خطاب صیغه امر و نهی عند التعذر و تعسر بقائهما علی

ظاهرهما من الوجوب **و** التحریم بر استحباب **و** کراهة بلاچاری میشود **و** از خلاف وضع و اصل مهما امکن عدول ممنوع بالذات است **پس** حمل این دو خطاب

بر استحباب موکد بر نهی تنزیهی بدون ثبوت عذر عقلی و وضعی و شرعی و عسر ظاهری اینجا جایز نیست **پس** وجوب هر دو خطاب در اینجا ثابت شد **بحث**

خامس آیا تنزیل و خطاب این آیه خاص است **یا** عام در آن نیز اهل تفسیر **و** فقهاء امت دو قول دارند **قول اوّل** آنکه تنزیل و خطاب این

آیه خاص مشرکین قریش است بچند وجه **اوّل** چونکه بالا قال و قیل مشرکین قریش بود **و** ایشان طلب آیات کردند **و** در جواب ایشان بقل انما اتبع ما

یوحی الی من ربی مامور کردید یعنی معجزه من وحی الهی قرآن متضمن معاجز آخر منها متضمن بصایر و هدایة و رحمة است **و** متصل بان مر کرد ایشان را که شما

اعجازیة قرآن بنهایة فصاحت و بلاغة متضمن جمیع امور و احکام دین و دنیا و علوم کثیره و بصایر و هدایة و رحمة اله بودن او برای کافه بندگان براهین

قاطعه و حجج ساطعه و دلایل باهره قاهره بشما واضح و لایح و ثابت خواهد شد بشرطیکه بکمال توجه کلمات آیات آنرا گوش کنید و گوش گذار و ساکت و خاموش

از اصوات شوید و اعراض از اصغا و از استماع آن نکنید **ثانی** چونکه کفار مشرکین قرآنرا اصلا شنیدن گوش نمیدادند و اقوام را و امم را از استماع آن

منع میشدند چنانچه در آیات آخر حکایة مقال ایشان کرده بقوله تعالی قالوا لا تسمعوا لهذا القران والغوا فیه لعلکم تغلبون یعنی اکابر کفار بقوم متبعه خود

گفتند که شما گوش ندهید این کتاب قرآنرا الغو کنید یعنی بیهوده و کلام باطل مهمل فی السنة طرح کنید آنرا و بسماع او متوجه نشوید تا شما بر مسلمانان غالب میشوید

ثالث هر گاه او سبحانه در جواب کفار وصف قرآن ببصایر **و** بهدایة **و** برحمة معا و قطعا برای مومنین مستمعین متبعین قرآن خاص کرد **پس** متصل بان

چگونه بکلمه تشکیک ترجی بلعلکم ترحمون مرحومیت مومنین بشک ذکر کرد و حال آنکه قبل بر این در همین سوره ذکر رحمت وسیعه خود خاص برای این امت مومنه

مرحومه کرده **پس** اگر این آیه را مخصوص مومنین صادقین و مستمعین قرآنرا حمل کنیم تا مطلع با عجاز قرآن بشوند این منافی نظم و نسق عبارة قرآن میشود

لهذا انظاهر قرآن و قراین و دلایل ثابت شد که تنزیل این آیه و خطاب آن خاص بجواب مشرکین منکرین اعجاز قرآن میباشد ثم الله اعلم **و** همین مذهب

بعض اهل ظاهر **و** بعض محققین متاخرین مفسرین منهم الرازی **و** تبعه او است **قول** اینقول بحسب ظاهر قرآن نهایة مربوط و معقول میباشد **و** ترک

ظاهر قرآن و عدول از مقتضیات ظاهر آن مهما امکن جایز نیست **اشکال** بنابراین تخصیص ترک احادیث صحیحه مستنده مرویه فی مسانید ائمة الحدیث لازم

میاید و آن چگونه جایز میباشد **جواب** چونکه جمهور اهل تفسیر **و** اصول فقه قانون مقرر و مبرهن کرده اند که اگر سبب نزول و خطاب آیه خاص بقومی باشد

بیان وجوب استماع و انصات کلمات و ... فضیلت ... قرآن ... اختلاف اقوال در تنزیل و خطاب این آیه

بيان اختلاف اقوال مفسرين در تنزيل و هر دو خطاب ١٢

سبب خاص مانع از عمومیت حکم باعتبار نمیباشد والا ترک اکثر احکام الله لازم میآید پس احادیث درباب این آیه که مختلف وارد اند من باب البیان در ثبوت
عموم مومنین نزد تلاوۀ قرآن باستماع و انصات الی القیمة خواهند شد چنانچه اشاره بسوی این در غرایب التنزیل نیشاپوری هم نقل کرده فقولو
وقیل المراد باستماع القرآن العمل بما فیه ثم امر نبیه وامته بتبعیته بالذکر العام قرآنا کان او غیره علی سبیل الدوام وذلک ان استماع القرآن کان
کالذکر الخفی اما قول ثانی تنزیل و هر دو خطاب این آیه عام بکل مومنین الی القیمة است این مختار اکثر مفسرین و محدثین و فقهاء امت است
پس ازین ابهام در وجوب انصات واستماع کدام وقت وکدام جا واجب است نیز خلاف دارند قول اول و همان قول حسن بصری و اهل ظاهر و
جمعی از شیعه اینها است فقالوا ان تجری هذه الآیات علی العموم ففی ای وقت وای موضع قرئ القرآن یجب علی کل احد الاستماع والسکوت
یعنی ظاهر این آیات بر عمومیت خود باقی و جاری الی القیمة اند و در هر وقت و در هر موضع که تلاوۀ کلام الله کرده شود بر هر شخص حاضر سکوت واستماع
آیات قرآن عینا واجب است خواه داخل در نماز باشند خواه خارج از نماز باشند قول ثانی مذهب جم غفیر از طوایف اهل قبله است انها نزلت فی
تحریم الکلام فی الصلوة روی عن ابی هریرة انهم کانوا یتکلمون فی الصلوة بحوایجهم فامروا بالسکوت والاستماع لقرائة القرآن وقال عبدالله
ابن مسعود کنا نسلم بعضنا علی بعض فی الصلوة سلام علی فلان وسلام علی فلان فجاء القرآن لتکه ولا استماع القرآن والانصات له
در مجمع هم نقل کرده فقیل انه فی الصلوة خاصة خلف الامام الذی یوتم به اذا سمعت قرائته عن ابن عباس و ابن مسعود و سعید بن
جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری و روی ذلک عن ابی جعفر قالوا وکان المسلمون یتکلمون فی صلوتهم ویسلم بعضهم علی بعض
واذا دخل داخل فقال لهم کم صلیتم شوا اجابوه فنهوا عن ذلک وامروا بالاستماع انتهی حاصل هر دو عبارة متحد است که این آیه در تحریم کلام فی
الصلوة نازل شد بقول سابق مقتضی نماز فرادی و جماعت عام بقول منقول از مجمع این آیه مخصوص در نماز جماعة مامور بانصات واستماع قرائة امام
نازل شده چه مسلمانان در حال نماز کلام با یکدیگر و سلام هم بر یکدیگر و احوال پرسش میکردند و از یکدیگر میپرسیدند که چند رکعة خوندید و جواب هم
میدادند پس ازین احوال منهی گردیده مامور بانصات واستماع قرآن در نماز مامومین شدند و این را جمعی از اجله صحابه و تابعین گفته‌اند مثل
ابن عباس و ابن مسعود و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و مجاهد و زهری و غیرهم و همین مروی از حضرت ابوجعفر باقر علیه السلم است کما فی الفقیه
عن الباقر ع انکنت خلف امام فلا تقران شیئا فی الاولیین وانصت ولا تقرا ان شیئا فی الاخیرتین فان الله یقول للمؤمنین واذا قرء القرآن
الخ والاخیرتان تبع للاولیین یعنی هرگاه خلف امامی تو باشی در دو رکعة اولی از سورتین در نماز چیزی مخوان و خاموش گوش گذار باش چه او تعالی
امر باستماع و اصغا برای مامومین در جماعة کرده و دو رکعة اخرویه هم تابع بدو رکعة اولیه اند در تهذیب از حضرت صادق ع نیز روایة کرده قال
اذا کنت خلف امام تولاه فثق به فانه یجزیک قرائته عیاشی هم در تفسیر خود روایة کرده عن احدهما فاذا کنت خلف امام تاتم به فانصت و
سبح فی نفسک یعنی ایشان ع فرمودند هرگاه تو دنبال پیش نمازی اقتدا باو کردی در نماز پس خاموش باش و سبحان الله آهسته آهسته بخوان قول
ثالث انها نزلت فی ترک الجهر بالقرائة خلف الامام روی ابوهریرة انها نزلت فی رفع الاصوات وهم خلف رسول الله و عن ابن مسعود
انه سمع ناسا یقرؤن مع الامام فلما انصرف قال اما آن لکم ان تفقهوا واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا وقال الکلبی کانوا یرفعون
اصواتهم فی الصلوة حین یسمعون ذکر الجنة والنار یعنی این آیه انصات نازل شد در ترک جهر قرائة در نماز جماعة دنبال امام و ابوهریره روایة کرد
که این آیه در منع از بلند کردن آواز دنبال امام در نماز جماعت نازل شده و ابن مسعود هرگاه شنید که مامومین قرائة میکنند در نماز جماعة امام
پس گفت او با ایشان ازین وقت بفهمید شما که دنبال امام وقتیکه نماز بخوانید پس گوش گذار از قرائة او و خاموش باشید و کلبی هم همین گفته که اصحاب
رفع آوازهای خود در نماز جماعة پیغمبر میکردند وقتیکه ذکر جنت و جهنم میشنیدند در تفسیر عیاشی و مجمع مرویست که قرء ابن الکواء خلف
امیرالمؤمنین فی صلوة الصبح لئن اشرکت لیحبطن عملک الخ ثلثا فانصت علی تعظیما للقرآن حتی فرغ ابن الکواء فانصت علی ثم قرء فاصبر ان
وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون ثم اتم علی السورة ثم رکع هذا هو المنتخب من الحدیث حاصل آنکه ابن کواء در جماعة نماز صبح باقتدار
امیرالمؤمنین ع میکرد و ابن کواء آیه لئن اشرکت لیحبطن عملک الخ سه دفعه خوند امیرالمؤمنین ع تعظیما للقرآن از تلاوة ساکت مانده در آخر در اسکات
ابن کواء خواند آیه فاصبر ان وعد الله حق را تا آخر خوندند پس امیرالمؤمنین باقی سوره را از انجا خوندند که گذاشته بود آنرا پس نماز خود را تمام کرد و این

قول خامس در استماع

قول خاص در استماع و اسکات در نماز جماعة است که نزد اجهار قرائة امام جمیع ماموین ساکت باشند **قول رابع** این آیه در استماع و انصات مردم
در حال خطبه فرزندان امام در اعیاد چون خطبه جمعه و عید فطر و عید اضحی نازل شده و همین قول سعید بن جبیر و مجاهد و عطا و عمرو بن دینار و زید بن اسلم و شیخ
الطایفه ابو جعفر طوسی هم مع شیعه او همین دو قول دارند **احدهما** در استماع قرائة در صلوة جماعة **ثانیهما** در خطبه جمعه و عیدین وارد است **ایا**
واجب است انصات و استماع یا مستحب در آن نیز علما و شیخ طایفه نیز دو قول دارند **و مرویست** از ابو عبد الله الصادق در مجمع و غیره از کتب حدیث انا یه ثابت
قال علیه السلام یجب الانصات للقرآن فی الصلوة و غیرها قال الشیخ و ذلک علی وجه الاستحباب **و مرویه** عبد الله ابن یعفور از ابی عبد الله
است که من عرض کردم که مردیکه تلاوة کلام الله میکند یجب علی من سمعه الانصات والاستماع قال علیه السلام نعم اذا قرئ عندک القرآن
وجب علیک الانصات والاستماع در این خبر امام ع لفظ وجوب صریح وارد است **بغوی و صاحب اللباب** در اینجا گفتند و اختلف اهل
العلم فی القرائة خلف الامام فی الصلوة فذهب الی ایجابها سواء جهر الامام بالقرائة او اسر **و روی** ذلک عن عمر و عثمان و علی و ابن
عباس و معاذ **و هو** قول الاوزاعی و الشافعی یعنی اهل علم اختلاف کردند در تلاوة و قرائة دنبال امام در نماز جماعة و نزد جمعی واجب است خوندن
دنبال امام خواه نماز جهری باشد خواه نماز اخفاتی و همین مروی از عمر و عثمان و ابن عباس و معاذ جبل و همین قول اوزاعی و شافعی هست
و ذهب قوم الی انه یقرء فیما اسر فیه و لا یقرء اذا جهر **و روی** ذلک عن ابن عمر و هو قول عروة بن الزبیر و القاسم بن محمد و به قال
الزهری و مالک و ابن المبارک و احمد و اسحاق **و ذهب قوم** الی انه لا یقرء سواء اسر الامام او جهر **و یروی** ذلک عن جابر و
انه قال الثوری و اصحاب الرای یعنی مذهب قومیست که قرائة کنند مطلقا در نماز جماعة خواه نماز سری باشد خواه نماز جهری و همین مروی از ابن عمر
و قول عروة بن زبیر و قاسم بن محمد و قول زهری و مالک بن دینار و ابن المبارک و احمد و اسحاق است **و مذهب قومیست** که
مطلقا ماموم نخوانند خواه نماز سری باشد خواه نماز جهری و همین مروی از جابر و همین مقول ثوری و اصحاب رای هست **قول خامس و منهم**
من لا یری القرائة خلف الامام جهرا و سرا بظاهر هذه الآیة **قول سادس و منهم** من اوجبها و قال الآیة هذه فی غیر الفاتحة فاذا
قرء الامام الفاتحة یسکت و یستمع الماموم یعنی از فقهاء عامه کسی هست که خوندن را مطلقا خلف امام جهرا و سرا بظاهر این آیه جایز نمیدانند و **قول**
سادس هست که از فقهاء عامه که این آیه در غیر سوره فاتحه است چه سوره فاتحه را وقتیکه امام بخواند ماموم ساکت و سامع باشند و در غیر آن سوره نه
مکحول و ربیع و همین را عباده بن صامت روایة کرده انه قال صلی النبی ص الصبح فثقلت علیه القرائة فلما انصرف قال انی اراکم تقرؤن وراء امامکم
قالوا ای والله یا رسول الله فقال لا تفعلوا الا بام القرآن فانه لا صلوة لمن لا یقرء بها یعنی صحابه در خلف پیغمبر در نماز صبح تلاوة کردند پیغمبر گران
آمد خوندن ایشان پس بعد فراغ از نماز فرمود که شما دنبال امام میخوانید صحابه عرض کردند اری پس فرمود که من بعد چنین مکنید و مخوانید مگر سوره فاتحه را
چه نماز آنکس صحیح نیست که فاتحه را نخوانده باشد در نماز خواه با امام خواه فرادی **قول سابع** در مجمع نقل فرموده از جبائی انها نزلت فی ابتداء التبلیغ
لیعلموا و یتفقهوا **و قال** احمد بن حنبل اجمعت الامة علی انها نزلت فی الصلوة یعنی این آیه انصات در ابتداء بعثت نبی نازل شده تا مردم بفهمند
معانی آیات قرآن را و **احمد حنبل** گفت که اجماع کرده امت بر آنکه این آیه در سکوت ماموم حال نماز نازل شده **قول ثامن** عطا گفته بما نقل
البغوی انه وجب الصمت فی اثنتین عند الرجل یقرء القرآن و عند الامام و هو یخطب و هو اختیار جماعة صمت با این آیه واجب است در دو وقت
احدهما نزد تلاوة قرآن **ثانیهما** نزد خطبه امام **قول** تفصیل شد و در این از کتب بسیط فقهاء عامه و خاصه چون تذکرة الفقهاء و منتهی
الشیعه حضرت آیة الله دریافت خواهید شد **قول** اشکال لا ینحل است چه جمهور مفسرین میگویند و اکثر مفسرین این آیه در مکه نازل شده و خطبه و صلوة
جمعه و عیدین در مدینه نازل شده جمع اینگونه شود **جواب** جمع این ممکن است و اشکال عاید نشود که این آیه در بدایه بعثت در مکه مطلقا در وجوب انصات
و استماع کلام الله مطلقا نازل شده و دلیل بر آن عمومیت انصات این آیه **و مرویه** عبد الله ابن یعفور از حضرت صادق ع است قلت له الرجل یقرء القرآن
ایجب علی من سمعه الانصات والاستماع قال علیه السلام نعم اذا قرء عندک القرآن وجب علیک الانصات والاستماع و ظاهر استماع و انصات
عموما در صلوة و در خارج آن نزد تلاوة کتاب الله در جمیع احوال تعظیما و اجلالا له بحسب خطاب امر واجب میباشد و فایده در شنیدن آن افهام و تفهیم الفاظ و اشاره
معانی آن در سامعین مخالف و موالف و اتمام حجة الله بر همه اینها امری مقصود و اصلی میباشد پس اخبار و اقوال آخرین باب بیان ارواث مختلفه

اختلاف علماء در اجهار و اخفات قرائة ماموم آیه ماموین

محمول میشوند و الاظلام اسفرا علم بحث سادس تضرعًا و خیفة هر دو مصدر موضوع بموضع حال بتقدیر متضرعین خائفین میباشند و در لجمع عطف
بران یس اینهم وجوبا درموضع حال بتقدیر وغیر خائفین اصوا کم حتی یبلغ حد الجهر است بحث سابع تضرعا مصدر تضرع یتضرع تضرعًا ماخوذ از
ضرع یضرع ضرعا و ضراعة بمعنی ذلة و وهن و برابتهال ای التذلل اطلاق بر گریه و زاری بطور تذلل میشود و ضرع بپستان میباشد و جمعش ضروع مثل
فلوس است چنانچه گفته میشود ضرع الرجل یضرع ضراعة اذا خضع و ذل و استکان لغیره و در لغة میباشد و مضارعة مشابهة میباشد و مضارع
احد افعال ثلثه ماضی و حال و استقبال است در مصباح گفته و الفعل المضارع ما صلح ان یتعاقب علیه الزوائد الاربع من الاتین و
هو قبل الماضی فی الوجود لانه یقع مخبر به فاذا تم صار ماضیا سوال چرا فعل استقبال را مضارع نامیدند جواب علماء معانی وجوه دارند اول
چونکه مضارع معرب است شباهت باسم معرب دارد لهذا المضارع نامیدند ثانی چونکه این هر سه فعل ماضی و حال و مضارع برای کار زمانی مخصوص موضوع
و مقرر و معین شده اند لهذا این هر سه فعل بمنزله توام باهم و هم ضرع اند و بمضارع نامیده شد ثالث چونکه در زمان این هر سه فعل ماضی و حال و استقبال
مشترک اند هر چند برای هر یکی زمانی مخصوص میباشد لیکن گفته مضارع هم ضرع اینها میباشد لهذا المضارع نامیده شد بحث ثامن واذکر ربک
فی نفسک تضرعا و خیفة این عطف بر ما قبل قل است پس هر گاه بالا فاذا قرئ القرآن عموما بغیر تخصیص قاری ذکر کرد او مقتضی است که نزد تلاوة
هر قاری هر کس از مومن و غیر مومن گوش گذار و ساکت بکلمات قرآن تعظیما القرآن الله و کلام تم باشد تا منتفع و مهتدی شوند و حجة اله برایشان تمام نیز شود
پس در اینجا خطاب و اذکر علی الظاهر بخبتمی مآب کرده چه مهبط وحی الله خاص آنحضرت و عامل درغیر خطابات مخصوصه بنی کل امت و ماموران بجهة
عمومیت آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله است تا محبوب اله بمتابعت حبیب الله شوند بحث تاسع در معنی آیه بدانکه او سبحانه بنبی خود
بعد آن امر کرد که یا محمد یاد کن پروردگار ترا در نفس و در دل خود بحالیکه تضرع بگریه و تذلل بزاری کننده و بحالیکه خایف و ترسان از عدل عالم الغیوب
و القلوب الهی باشی چه غرض در ذکر اله فی نفسه و قلبه چند چیز است اول ذاکر الهی بلسان عارف بمعانی الفاظ باشد و بغیر معرفة معانی بلفظ تکلم آدمی
تکلم بلا اراده چون نائم و لاهی ساهی و مقال طوطی لا معنی لا اعتبار و لا تاثیر بلا فایده میباشد چنانچه صیغه انکحت و قبلت و بعت و اشتریت بلا معنی دانی
بگوید لغو عقد و غیر منعقد میباشد ثانی تذکر المعنی لسانا باستحضار قلبی باراده و قصد ناری میباشد و باین منتفع میشود و بغیر اراده قلبی بلفظ لسانی در واقع
من باب اللهو و اللغو غیر نافع است و در حدیث است دعا احدی بمحض لسان به بیخبری دل قبول نمیشود بل هیچ علی صعود نمیکند فضلا
عن الاجابة ثالث ذکر اله و دعا در نفس بگریه و خوف اله اسرع و انفع فی اجابة الدعاء است رابع ذکر اله سرا بدل موجب برائة از شوائب ریاء و سمعه موجب
کمال اخلاص منجر اجابة است در کافی مرویست از حضرت صادق علیه السلام قال الله تعالی من ذکرنی سرا ذکرته علانیة یعنی خدا فرمود هر که مرا
یاد کند بسر و مستور من او را یاد میکنم علانیه ایضا در قدسیه مرویه خاصه و عامه است من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء من اعلی علیین یعنی
خدا فرمود هر که مرا در جمعی از مردم یاد کند من او را در جمعی از ملائکه اعلی علیین ذکر میکنم ایضا از امیر المومنین ع مرویست من ذکر الله فی السر فقد
ذکر الله کثیرا ان المنافقین کانوا یذکرون الله علانیة و لا یذکرونه فی السر یعنی هر که یاد کند خدا را بطور مخفی بتحقیق او یاد کرد خدا را بکثرة چه
منافقین ذکر اله علانی میکنند و ذکر شان سرا نمیکنند لقوله تعالی یراؤن الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا سوال مراد از ذکر اله فی النفس چیست
جواب بدانکه بعد از معرفة و علم بصفات کمال و جمال و جلال یاد کردن خدا بانعام و اکرام و تعظیم و اجلال منعم حقیقی اله باسماء حسنی و صفات علیا ماثوره
فی صحاح الاخبار میباشد سوال چرا او تعالی در اینجا امر کرد و اذکر ربک فی نفسک فرمود و بغیر ربک از اسماء اخر و اوصاف دیگر نفرمود معه هذا
چرا ربوبیت خود را مضاف الی نفس النبی کرد جواب بدانکه لفظ رب از جمیع اسماء حسنی و صفات علیاء اله متضمن معانی عدیده است چون موجد
منعم تربیت و تغذیت و تفضل و ترحم و عفو و حمایة و کفالة جمیع امور جسمانی و روحانی و دنیائی و دینی مخلوق و مملوک بنده در جمیع احوال میباشد پس اضافة
رب بعبد اقطع و ارغب و اقرب الرجاء و امید حصول مرادات و فلاح و عفو و نجاح مطلوب اعم و اتم از جمیع تقصیرات میباشد لهذا لفظ رب را اغلب اکثر
اضافة بعباد کرده تا بدانند که رب مربی پرورنده محسن باکمال لطف و مهربانی و نهایة شفقت و محبة بعباد ارد تا اشیاء نهم رغبة اعم و محبة اتم بسوی رب مربی
خود نمایند آیا نمی بینی در معرض احتجاج در قیمة میفرماید مخاطب بعصاة ما غرک بربک الکریم مفسرین گفتند که غرض از ذکر رب که کلمه رجاء و رافة و
عطوفة در معرض احتجاج اشاره و تلقین ایشان است تا در جوابش بگوید یعنی علی معاصیک ربوبیتک و کرمک و ان من لوازم الرب انه یعفو و یغفر

ویتجاوز بکرمه

[illegible]

ویخافون سکرمه عن معاصی عبده **سوال** مصدر خاف یخاف خوفا و مخافا اجوف واویست پس در خیفة یا از کجا آمده **جواب** صرفیان در تعلیل آن منهم رحلج گفته اصل خیفة خوفا بوده واو را بیا بدل کردند فتح خا را بکسره بار بدل کرده و تا را در آخرش افزودند خیفة گردید **تنبیه** موسی مبینا باشد ورینا اگر خوف و رجاء او مساوی میباشد چنانچه در **حدیث** هم آمده قال النبیؐ لو وزن خوف المؤمن ورجائه لاعتدلا **لبعض اعلام** در اینجا فرموده وفی هذه دقیقة لطیفة وهی فی واذکر ربک فی نفسک ینبئ اشعار بقرب العبد من الله تم هو مقام الرجاء لان لفظ الرب مشعر بالتربیة والرحمة والفضل والعفو والاحسان فاذا تذکر العبد بالقلب انعام الله تم بالائه واحسانه بنعمائه لا یحصیها کما قال تم وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها فعند ذلک بعد المعرفة یقوی الخوف والرجاء علی معا فیتضرع ویخاف من تلفها ویرجو من عوایدها وایزادها من المربی الکریم فیقوی ایمانه **وروی** ان النبیؐ دخل علی شاب وهو فی سکرة الموت فقال له کیف تجدک قال المحتضر ارجو الله یا رسول الله وانی اخاف ذنوبی فقال النبیؐ لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله ما یرجو منه وآمنه مما یخاف اخرجه **الترمذی** حاصل کلام آنکه در این اشعار است که بحصول خوف بنده قریب برب خود میشود برجاء فلاح چه رب مشعر است بتربیت و رحمت و فضل و احسان و عفو و غفران من ربه تم پس عبد متذکر میشود و شنیدن اسم رب خود انعام آلا و احسان تعالی و انها بر من لا تعد ولا تحصی اند چنانچه خود تم آنرا ذکر فرموده پس در انوقت بعد تقویة معرفة خوف و رجا معا در قلب او مستحضر میشوند پس بسبب آن تذلل و گریه و خوف از زوال نعمة و مواخذه **و** امید از فواید و عواید آن میشود و ایمانش کامل میگردد **و در ترمذی** مرویست که پیغمبرؐ بر جوانی در حال مرگ او برآمد و داخل شد و پرسید او را که چگونه خود را می یابی جوان گفت یا رسول الله من امید عفو کریم تم میدارم اما خوف از گناهان خود میکنم پس پیغمبرؐ فرمود که خوف و رجا معا در قلب واحد عبد مومن اینوقت جمع نمیشوند مگر آنکه خالق عطا میکند امید نجاة و امن او را از آنچه می ترسد **تحفة عاشر** ودون الجهر من القول یعنی هرگاه اول امر کرد بیاد آوری خود در دل بگریه و خوف که از امور قلبی است پس متصل آن فرمود که یاد کن خدا را بعد دل بر زبان و کلام بغیر اعلاء و جهار صوت یعنی و قیکه یاد خدا القول کنی و قول متضمن صوت و آواز میباشد و صوت را بسیار بلند مکن چه ارتفاع صوت غالبا معرض قلب است از استحضار و خدا تم دور از حسیم است لهذا خبیر و بصیر و سمیع کلام و مقصود و مراد هر حاضر و غائب و هر شاهد و خفی یکسان بالسویه است چنانچه در آیه دیگر تفسیر این مقال کرده ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت وابتغ بین ذلک سبیلا **و ابن عباس** در تفسیر آیه زکریا پیغمبرؐ گفته اذ نادی ربه نداء خفیا همین معنی صوت میانه بین الدرجتین فرموده ای ان یذکر ربه علی وجه یسمع نفسه ولا یعلنه عالیا **و اقل** جهر همین است که صوت مقال خود بگوش خود رسد **تحفه** بنحو بفهماند تقدیرا و حکما بصحة حالة سمع و کری آن **پس** تقدیر این آیه چنین خواهد شد فاذکروا الله یا محمد فی القلب بتوحیده وکمال صفاته تم اذکر بالقول لسانا بکلام لا تعلو اصوته بل یکون القول مع الصوت بین الخفاء والاجهار وذلک درجة ثالثة بین الخفاء والاجهار **و در خبر** است خیر الامور اوسطها **و** افراط و تفریط در هر امر غیر مرغوب و لا مطلوب و بهترین امور است آنچه اوسط درجه باشد **پس** دون الجهر در اینجا یعنی تحت الجهر و فوق الخفی میباشد **تحفه** **بالغدو یعنی** غدو یعنی وقت از ابتدا طلوع صبح صادق تا طلوع آفتاب **و بقولی** مابین طلوع شمس تا چاشت روز و اول اشهر از غدی یغدو غدوا و غداة **در صحاح** گفته ما بین صلوة الصبح و طلوع الشمس و جمع الغدوة غدی مثل مدیة و مدی هذا اصله **تم** کثر حتی استعمل فی الذهاب والانطلاق ای وقت کان والغداة الضحوة **و قال ابن الانباری** ولم یسمع تذکیرها ولو حملها حامل علی معنی اول النهار جاز له التذکیر **و** الجمع غدوات **و** الغداء بالمد طعام الغداة **و اذا قیل** تغد و تعش **و الجواب** ما بی من تغد ولا تعش **و** الغد الیوم الذی یاتی بعد یومک هذا **علامه فخر رازی** در غدو فرموده که در آن دو قول نحاة **اولهما** مصدر غدو اغدو غدوا **و** از اینجاست غدوها شهر ای غدوها السیر **تم** سمی وقت الغد و غدوا کما یقال دنی الصباح ای وقت دنو فی الساعة ای وقته **ثانیهما** الغدو جمع غدوت **و لیث** گفت که الغدو جمع مثل الغدوات **و** واحد الغدوات غدوة است **تحفه ثانی عشر** اصال جمع اصل وقت بعد غروب آفتاب از شب **و بقولی** اصل اول وقتیست ما بین صلوة عصر الی المغرب **و بقول** بیگر اصل آخر روز تا شام میباشد **و بقولی** اول عشاء شب است **در مجمع** فرموده الاصال بالمد جمع اصل بضمتین **و** اصل بالضم جمع اصیل فالاصال جمع الجمع **و** تصغیره اصیلان ابدلوا من النون **و** معناه العشیات وهو ما بین العصر الی غروب الشمس **بدانکه** اصل الشی بیخ و بنیاد و اسفل و اساس آن و بر ان معنی و قیام و بقا او چون شجر و گیسه و بنیاد مکان بر ان میباشد **در صحاح** گفته اصل الشی اسفله **و** اساس الحایط اصله **و** استاصل الشی یعنی ثبت اصله وقوی ثم

ترقیع مومن بخوف و رجاء مساوی میباشد

کذا حتی قیل اصل کل شئ ما یستند وجود ذلک الشئ الیه فالاب اصل الولد والنهر اصل الجدول و الجمع اصول و اصل النسب بالضم اصالة
شرف فهو اصیل مثل کریم وقولهم لا اصل له ولا فصل **کسائی** گفته الاصل الحسب و الفصل النسب **و ابن الاعرابی** گفته الاصل
العقل و الاصیل العشی وهو ما بعد العصر الی الغروب و الجمع اصل بضمتین و الاصال ستاصل الله الکفار بمعنی اهلکهم جمیعا و قولهم ما فعلته
اصلا ولا افعله اصلا بمعنی ما فعلته قط ولا افعله ابدا و انتصابه علی الظرفیة ای ما فعلته وقتا من الاوقات ولا افعله حینا من الاحیان
بحث ثالث عشر بالغدو والاصال ولا تکن مع الغافلین یعنی یاد کن خدا را بدو وقت باوقات صباح و مساء و از جمله بیخبران و غافلان مباش
از ذکر خالق و مراد بقید این دو وقت دوام الذکر بدوام اوقات میباشد و قول قتاده مع دیگران است چنانچه در آیه دیگر فرمود فاذکروا الله قیاما و قعودا
وعلی جنوبهم مراد استقامت بادامت ذکر الله است در جمیع اوقات ایام و لیالی بحالة مشی و قیام و قعود و بر پهلو افتاده صحیحا سلیما او سقیما نوما او یقظة
کما قاله ابن عباس **سوال** در تخصیص این وقتین بذکر صبح و شام چه سبب است **جواب** در ان دو وجه اند **احدها** بعض علام فرموده
انما خص هذین الوقتین بالذکر لان الانسان یقوم بالغداة من النوم الذی هو اخو الموت فاستحب له ان یستقبل حالة الانتباه وهو
وقت الحیوة الجدیدة الیومیة من النوم بالذکر لیکون اول اعماله ذکر الله عند اول وقته من النهار **و اما** وقت الاصال وهو آخر النهار فان
الانسان یرید ان یستقبل النوم بالذکر الذی هو اخو الموت فیستحب له ان یستقبله بالذکر لانها حالة تشبه الموت ولعله لا یقوم من نومه
فیکون موته علی ذکر الله وهو قوله سبحانه ولا تکن من الغافلین عما یقربک الیه تعالی تخصیص بذکر داو این دو وقت از دو طرف روز
و شب چه انسان بوقت صباح از برادر مرگ حی بخبر و زنده میشود از موت شب چه خواب برادر مرگ و موت است پس مستحب میگردد که استقبال
کند در ابتداء انتباه خود که کانه حیوة جدیده یومیه از مرگ لیلیه بذکر میباشد تا اول اعمال او ذکر الله و تجدید عهد الله نزد ابتداء و اول وقت نهار یعنی
او را حاصل و ثابت شود **و اما** وقت اصال که آخر روز که ابتداء شب باشد پس او کانه ابتداء آن دو گی نوم که آخ موت باو میباشد پس مستحب است
که استقبال اخ موت بذکر الله کند چه شبه و اقرب این دو حالة بامات و احیاء بعد موت میباشد شاید از خواب زنده نخیزد پس ابتداء و انتهاء این
در هر دو بدایة روز و نهایة شب بر ذکر الله باشد و اینست مراد از دوام ذکر الله و نهی از غفلة در قول تعالی و غافل مباش از آنچه موجب قرب خدا در ملال
باشد **ثانیها** ان اعمال العباد یصعدون الی اللوح المحفوظ للاثبات علیه فی وقتین فاعمال اللیالی تصعد کل صباح و اعمال النهار تصعد کل مساء
فیصعد عمل اللیل فی اخره فجرا و یصعد عمل النهار فی اخره عند الغروب مساء کما صرح الله فی آیة الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه
فلاجل امر الله سبحانه بذکره فی هذین الوقتین لیکون ابتداء عمله بالذکر و اختتامه بالذکر یعنی وجه ثانی در امر بادامت ذکر الله در ابتداء
و انتهاء نهار اینست که اعمال کل بندگان دو وقت صعود بسوی آسمان میکنند پس اعمال شب باخر آن وقت فجر صادق و اعمال نهار در آخر آن
بعد غروب و ابتداء شام چنانچه در آیه دیگر تصریحا ذکرش کرده که بسوی او بلند میشوند کلمات پاک و نیک و عمل شایسته هم از اعمال شبانه و روزانه
مرتفع میشوند پس برای همین امر کرد خالق بذکر و یاد کردن او در این دو وقت تا ابتداء **و** اختتام عمل او بذکر الله میباشد **ثالثها** ان هذین الوقتین
من الفجر و بعد العصر وقتا الغفلة فامر الله سبحانه مخاطبا لنبیه فی کتابه ان یذکره قبل طلوع الشمس **و** بعد غروبها ولا یغفل فی
هذین الوقتین لئلا یصیر من الغافلین یعنی وجه ثالث در امر بذکر الله در این دو وقتین قبل طلوع شمس و بعد العصر نزدیک غروب و این هر دو
وقت غفلة اند و خالق مخاطب بنبی خود امر کرد کافه امت را بذکر الله که خدا را یاد کنند خاصة بان اسماء و صفات تا از غافلین معدود و محسوب نشوند
سوال آیا ذکر آنده وقت عینا ثابت است یا هر ذکر الهی که متضمن باسماء حسنی و صفات اله ماثور و غیر ماثور باشد کافیست **جواب** در ان دو وجه اند
احدهما ذکر معینی نیامده **ثانیهما** ذکر معینی آمده چنانچه محمد بن **کلینی** من اصحابنا روایة کرده اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر **و** این ده مرتبه قبل طلوع الشمس و قبل غروب الشمس بگوید **عیاشی**
و غیره از ایشان روایة کرده قال تقول عند المساء لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت وهو
علی کل شئ قدیر **و** در دیگر زیاده بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر است **در کافی** مرویست قال ما من مومن حافظ علی الصلوات المفروضة
فصلاها لوقتها فلیس هذا من الغافلین **در نور الثقلین** است عن ابی عبد الله من کان معه کفن فی بیته لم یکتب من الغافلین وکان ماجورا

جواب سوال در تخصیص این وقتین بذکر صبح و شام
سبب است ١٣

کما نظر الیه

کلا نظر الیه یعنی هرکه حفاظت کند بر اداءست صلوات مفروضه در اوقات خود و از غافلین نیست و هرکس که چنین او باو در خانه او باشد یا دنگاه هم میکنند
او هم از غافلین نیست **اشکال** خطابات این آیه بحسب ظاهر است پس یا آنحضرت از غافلین خدا بود **جواب** این بوجوه است **اولها** چونکه آنحضرت
مهبط وحی الهی علی الدوام بوده **پس** مخاطب با نحضرت خطاب عام بکل امت الی القیمة میباشد **ثانیها** این خطاب من باب التادیب تعلیم و اعلام و تفهیم
مبنی است چون قل رب زدنی علما و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله است چنانچه پدر و معلم حاذق و آقای اشفق بپسر
و شاگرد و غلام خود میگوید افعل هذا و لا تفعل هذا لئلا تکون من الجاهلین **ثالثها** بقولی بر معصومین انبیا بمقتضای طبیعت بشری غفلت جایز است لهذا
اعلام و افهام مبنی معصوم قبل الغفلة کرد تا من بعد غفلت یا و لاحق نشود و متنبه و بیدار باشد و ائمه ثم الله اعلم **بحث رابع عشر** ان الذین عند ربک لا یستکبرون
عن عبادته یعنی بدرستی و تحقیق آنانیکه نزد پروردگارت رتبه عالیه و منزلت رفیعه دارند نه منزلة منزل و مکان انها کبر و تکبر و تعظیم نمیکنند مع علو منزلت خود
از طاعت و عبادت و تذلل خالق خود چه ایشان هم مثل بشر بندگان مخلوق و مملوک تعالی اند و **متفق علیه مفسرین** است که مراد ازین فرشتگان نوری
در صفوف سماوی میباشند چه آنانی که اعلی مراتب و ارفع مناصب نزد سلطان قهار الهی دارند اظهار رفعت ذاتیه و علو مناصب از عبادت و فرمان برداری او
مانع نمیشود **و در تفسیر قمی** در تاویل این وارد است مراد از ان الذین عند ربک الخ انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام اند همه بغیر تکبر عبادت و تسبیح او و سجده
خاصه مخصوص برای خدا ادا میکنند **بحث خامس عشر** و یسبحونه و له یسجدون یعنی و همان معززین و مقربین فرشتگان نوری تنزیه و تقدیس
ذات او بقول از همه نقایص میکنند و مراد از اخلاص بخضوع و خشوع سجده بر خاک مذلت روی خود نهاده مینمایند **تنبیه** بدانکه درین تعبیر مشرکین عبده اصنام
است چه ایشان بتعظیم و سجود با صنام خود و انکار از عبادت و سجود اله بصورت استعجاب میکردند و میگفتند انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا یعنی ای محمد آیا امر و حکم
میکنی ما را بسجده خدائی واحد و زیاده نکرد ایشان را از سجده اله مگر فرار و نفرت از آن **پس** این در رد و تعییر ایشان و ارتفاع و استغنا خود از عبادت بشر خصوصا
ازان کفار نازل شده و کانه معلوم است که بعبادت و سجود کافه خلایق در عظمت و جبروت اله غنی تعالی هیچ نفع و بزرگی نتیجه عابد و زاید نمیشود چنانچه بشرک عبادت
و طاعت و سجود همه انواع و اصناف خلایق نقص و ضرر در مجد و هیبت و ربوبیت تعالی نمیرسد این نفع و نقص بسجود و عباد عابد میشود و **قولنا** و طاعت و عبادت و سجود و بطور تذلل
مستمر آن شب و روز بزرگان خلق نوری بخالق خود میکنند و فرمانبرداری و عبادت و طاعت و سجود بطور خضوع و خشوع اعاظم خلایق و اکابر اهالی مناصب اعلی
و افضل هست از عبادت و سجود خلایق خاکی ظلمانی **اشکال** در عبادت تسبیح و سجود قطعا در لغت داخل و شامل است **پس** چرا تسبیح و سجود را از عبادت اخراج و
بالانفراد ذکر ان کرد **جواب** بدانکه عبادت بر سه قسم است قلبی و لسانی و جوارحی **تنبیه** هرگاه این واضح شد **پس** درین آیه هر سه قسم طاعت
و عبادت ملائکه ذکر کرد **اما** بلا یستکبرون ذکر امر قلبی ایشان کرد که مع کوتهم اکابر کل المخلوقین قلبا معتقد بوجود خالق وحید قهار اند بتعظیم و تکبر خود از تصدیق
و ایمان تعالی ندارند **اما** بیسبحونه اظهار اقرار لسانی ملائکه نوری کرد که مع رفعت ذاتیه و ذاتیه نوریه تنزیه و تقدیس و تعلیه خالق و تمجید و تحمید میکنند از جمیع آنچه لایق و
قابل ذات مقدسه تعالی و بجمال و جمال و جلال الهیت نیست **پس** این اقرار لسانی هست **اما** وله یسجدون این اظهار عمل جوارح ایشان میباشد که ایشان
مع رفعت و علو ذات و کمال صفات و حالات و مقامات ایشان معتقد اله بقلوب و مسبح تعالی از کل مناقص و عیوب بلسان و بجمیع جوارح ابدان خود و اعضا متذلل
سربسجده میباشند و ایشان ابدا از اعتقاد و تصدیق و تسبیح و تسبیح و تمجید و تکبر و انکار اصلا و ابدا نه از اندک **بحث سادس عشر** بدانکه سجده در شریعت عبادت
است از وضع پیشانی و جبه بطور خضوع و خشوع بخاک مذلت و بر آنچه علیه از غیر ملبوس و غیر ماکول بالفعل و بالقوة ایضا مخصوص برای معبود واحد حق تعالی مطلق میباشد
پس این سجده از افعال واحده صلوات مفروضه و مندوبه و وقت تجد و نغم الهیه و دفع نقم و بعد فراغ از هر صلوة مفروضه و مندوبه و وقت تلاوة
آیات سجده عزیمه واجبه واجب و در مندوبه ندب میباشد و این ثابت بقرآن و بسنت و باجماع و اتفاق است مسلم است **اما قرآن** پس امر بآیات
سجده در سوره های قرآن ثابت و بجاهای خود ذکر انها ذیل هر آیه میاید و بتو واضح خواهد شد **اما اجماع امت** واو هم بتتبع کتب تفاسیر و فقه
نیز واضح میشود **و اما سنت** او هم با فعال و اعمال و اقوال رسول صلعم و آئمه اطهار از عترة آن حضرت که و احب الفضل در جمیع اعمال و افعال
و اقوال در کل احوال میباشند و سایه کل سلامتیه نیز ثبت و ضبط است **عن عبدالله بن عمر** ان النبی کان یقرء القرآن فیقرء سورة فیها سجدة فیسجد
فنسجد معه حتی ما یجد بعضنا موضعا لمکان جبهته فی غیر وقت صلوة یعنی ابن عمر گفت که پیغمبر تلاوت قرآن میفرمود پس نزد تلاوت سورة سجده خود سجده
و اصحابه هم با آنحضرت سجده سورة قرانی میکردیم تا بعض وقت بعض را موضعی برای وضع جبهه خود در غیر وقت نماز نمییافتیم و در مسلم ابو هریره روایه کرده

قال رسول الله ﷺ اذا قرء ابن آدم السجدة فسجد اعتزل الشيطان يبكي يقول يا ويلتي امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة و أمرت بالسجود فابيت فلي النار يعني
حضرت رسول الله ﷺ فرمود وقتيکه پسر آدم آيه سجده را ميخواند پس سجده بفور ميکند و شيطان دور ميشود و در آن وقت سجده آدمي و شيطان گريه ميکند ميگويد يا ويلتا
که کلمه تاسف و حزن است که پسر آدم مامور بسجده گرديده سجده اله ميکند براے او عوضش جنت ابدی هست و بهم مامور بسجده گرديدم انکار از آن کردم ناری
گرديدم و مقرم نار ابدی هست و بهمين مضمون مروی در احاديث ائمه اطهار است **مسلم** ايضا از ثوبان غلام حضرت رسول اکرم صلعم روايت کرده قال سمعت
رسول الله ﷺ يقول عليك بكثرة السجود لله فانك لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة وحط بها عنك خطيئة يعني حضرت رسول صلعم ميفرمود
بر تو باد اى ثوبان کثرة سجود مر خدا را چه تو سجده براے خدا خاص نميکنی مگر آنکه بمقابل سجده بلند و رفيع ميکرداند درجه عاليه نزد خود و ميريزد بمقابل السجدة
خطيئه کبيره را از تو **اقول** اين روايه ثوبان دلالة بر عموميت سجده دارد در غير نماز و در غير سجده قرآن على الدوام **بحث سابع عشر** بدانکه سجده قرآن پانزده
است **اول** سوره اعراف **دوم** سوره رعد **سوم** سوره نحل **چهارم** سوره بنی اسرائيل **پنجم** سوره مريم **ششم و هفتم** در سوره حج دو سجده است
هشتم سوره فرقان **نهم** سوره نمل **دهم** سوره الم تنزيل سجده **يازدهم** سوره ص **دوازدهم** سوره فصلت حم سجده **سيزدهم** سوره والنجم
چهاردهم سوره انشقت **پانزدهم** سوره اقرا **تنبيه** کل سور قرآنی اين پانزده سجده بر تالی و بر مستمع کردن است **اما** اين چهار سجده در سوره
الم تنزيل **و** در سوره حم سجده **و** در والنجم سجده **و** در اقرا سجده واجب بالاتفاق است نزد ما تمام آخر کلمه سوره سجده هر جائی **و اما** در غير اين چهار سوره ما در يازده
سوره على المشهور سجده استحبابی و ندبی هست **تبصرة** عندنا آيا در اين سجدات مايصح عليه السجود و طهارة لباس و بدن و روی بقبله و تشهد و سلام و ستر عورتين
شرط صحة سجده است يا نيست **مشهور** ثانی هست يعنی واجب نيست نيز که واجب فوری هست و تکبير اول بعد رفع سر در روايه دو قول اند **و لکن** اولی مندوب همه
اين امور مهما امکن قبل از تلاوة آيه سجده ميباشد **سوال** در اين سجود ياذکری معينا در وجوب و جهيا يا در ندب ندبا و مستحب است يا نيست **اول** مشهور است **و**
کافيست در اين سجده وضع پيشانی بر خاک بغير ذکری **و اما** سجدت لك يا رب تعبدا و رقا کافيست **و** اگر ذکر کبير سبحان ربی الاعلی و بحمده يا سبحان ربی
العظيم و بحمده يا سه مرتبه يا يکمرتبه هم سبحان الله بگويد جايز و مجزی هست **سوال** بر تالی آيه سجده سجده ميباشد يا بر سامع هم هست يا نه **جواب** بر تالی گوش کننده
و ادا سجده قرآن متعا ميباشد **اما** بر سامع که اتفاقا بگوش برسد در آن دو قول اند **اقوی** ادا سجده بعموميت آيات و اخبار بر تالی **و** مستمع **و** سامع بالسويه ميباشد **و**
اذا قرء عليهم القرآن لا يسجدون ذم بالاتفاق بر مستمع و سامع قرآن بترک سجده آن عموما بالسويه ميباشد **سوال** هرگاه سجده قرآن در سوره عزائم اربع فورا واجب
و در غير عزائم مندوب فورا باشد پس در تاخير قضا دارد و يا ندارد و **جواب** تاخير از واجب فوری و ندب جايز نيست **و** اگر عمدا تاخير کرد ند آثم اند پس تالی و مستمع
و سامع بنيت قضا بعمل آرند **و** نزد **بعضی** هميشه اداست قضا نيست **پس** نزد او نيت ادا هميشه او اگر ده ميتواند **و** در اينجا چه مسايل کثيره فقهيه در اين
دفن اند صورة استظهار و استخراج در اينجا مينباشد **اشکال** نزد فرقه مجسمه و مشبهه لفظ اين عندية در اينجا دلالة دارد بر تجسيم اله و بودن او در جهة فوق است **جواب**
تجسيم و تشبيه مجرد و تمثيل بعالم جسمانی نکرده همه مجلدات اين تفسير خصوصا در ذيل آيه ثم استوی على العرش بالبراهين العقلية والدلايل النقلية بالتفصيل ذکر شده
پس تاويل اين عندية واجب شد که مراد از اين عندية قرب تشريفی است چنانچه گفته ميشود که فلانه شخص اقرب است نزد سلطان است و از اين اقربيت مکانی
مراد نيست نه جسمانی و نه مکانی **اشکال** يلام تخصيص وله يسجدون دلالة بر حصر دارد پس جمع آن مع آيه فسجد الملائكة كلهم اجمعون چگونه توانند شد
جواب اول غزالی گفته الذين يسجد و لادم ملائكة الارض فاما عظماء ملائكة السموات فلا يعني مراد از سجده ملائكه با آدم ملائكه ارضی **و اما** اعاظم
ملائکه سماوات و حاملان عرش اينها مامور بسجده آدم نشدند پس اينها سجده آدم نکردند **اقول** همين مذهب طايفه معتزله است چه نزد اينها آدم آفريده در
ارض شده و آن جنت هم جنت ارضی بوده لهذا ملائکه علويه مامور بسجده آدم نکرديد **جواب ثانی** اينها تفصيلا بهم ما يسجد و الغير الله ابدا فهذا يفيد
العموم و آيه فسجد لادم خاص و الخاص مقدم على العام **پس** مراد از آيه سجده آدم بامر الله تعظيما لوليس سجده ملائكه ابدا لغير الله سجود و عبادة
و سجده لغير الله ابدا ملائكه نميکردند پس جمع بلا اشکال حاصل شد والحمد لله

الا و اشرف قد تم تفسير سورة الاعراف و بتوفيقه و تسديده
و بعده شرعنا في تفسير سورة الانفال بتائيد الله المتعال
والصلوة والسلام على نبينا و خيار الآل

بعونه تعالی

سورة الانفال مدنیة وهی خمس وسبعون آیة عشر رکوعات

ودر تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** آیا این سوره کلها در مدینه نازل شده **یا** بعض آیات آن در مکه نازل شده در آن دو وجه اند **اول** مشهور است الا
از واذ یمکر بك الذین تا آخر هفت آیه یا شش آیه **یا** پنج آیه در مکه نازل شده **جمعی** تصریح کرده اند والاصح انها نزلت بالمدینة **و** ان کانت الواقعة بمکة
بحث ثانی در تعداد آیات این سوره خلاف کرده اند که آیات این سوره چند اند **نزد جمعی** هفتاد و پنج آیه کل این سوره است **و بقولی** هفتاد و
شش **نزد الثانی** هفتاد و هفت آیه اند **در مجمع** از ابن عباس **و** قتاده **و** غیرهما نقل فرموده سورة الانفال هی مدنیة غیر سبع آیات نزلت بمکة واذ
یمکر بك الذین کفروا الی آخرهن **وقیل** نزلت بأسرها فی غزاة بدر عن الحسن **و** عکرمه یعنی بقول دیگر این سوره در غزوه بدر نازل شده و بعد آن
فرمود **و** همین مروی در معالم **و** تفسیر لباب التنزیل و اتقان **و** در منثور سیوطی از جماعتی هست **و عدد آیاتها** هی سبعون و سبع آیات شامی **و** ست
حجازی بصری **و** خمس کوفی **بحث ثالث** در تعداد کلمات این سوره کریمه بعضی مفسرین **و** قراء مشهورین گفتند و کلماتها الف و خمس مائة و سبعون
کلمة **و** رکوعاتها عشر رکوع یعنی کل کلمات سوره انفال یکهزار و پنجصد و هفتاد کلمه میباشد **اما عدد حروف** این سوره پنج هزار و هشتاد حرف میباشد
در کشاف گفته کلماتها ١٢٥٣ و حروفها ٥٥٢٣ **بحث رابع** در ثواب و فضیلت تلاوت این سوره شریفه در تفاسیر اهل البیت وارد میشود **در ثواب الاعمال** صدوق
المحدثین **و در تفسیر عیاشی** باسنادهما ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله الصادق روایت کرده قال من قرء سورة الانفال **و** البرائة فی کل شهر لم یدخله
نفاق ابدا **و** کان من شیعة امیر المؤمنین حقا **و** یاکل یوم القیمة من موائد الجنة معهم حتی یفرغ الناس من الحساب یعنی هر که سورة انفال **و** سوره برائة
در هر ماه بخواند نفاق ابدا در دل و راه پیدا بود و داخل نبود **و** او از شیعه حق امیر المؤمنین خالص میباشد **و** میخورد از موائد بهشت با شیعه ایشان روز قیمة
که برابر پنجاه هزار سال ایام دنیا باشد تا فراغة مردم از حساب قیمة **در تفاسیر امامیه** منها مجمع البیان وغیره از حضرت ابو جعفر امام باقر مرویست
قال فی سورة الانفال جدع الانوف یعنی آنحضرت فرمود که در سوره انفال بینی بریدن منافقین میباشد **در مجمع و روض و منهج** ابی بن کعب
از پیغمبر روایت کرده اند قال من قرء سورة الانفال **و** برائة فانا شفیع له و شاهد یوم القیمة انه بریء من النفاق **و** اعطی من الاجر بعدد کل منافق و منافقة
فی دار الدنیا عشر حسنات **و** محی عنه عشر سیئات **و** رفع له عشر درجات **و** کان تحت العرش **و** حملته یصلون علیه ایام حیوته فی الدنیا یعنی پیغمبر فرمود
هر که سوره انفال **و** سوره برائة بخواند من شفیع قاری و شاهد او یوم القیمة میباشم که قاری او بری و خلاص و پاک از نفاق میباشد **و** عطا کرده میشود باو ثواب
واجر او بعدد هر منافقیکه در دنیا بوده ده حسنات **و** محو کرده میشود از وده گناهان کبیره او **و** بلند کرده میشود برای او در جنت ده درجه او **و** میباشد او تحت سایه عرش
المعلی **و** حاملان عرش تحیت درود و سلام میفرستند براو تا بقاء زندگانی او در دنیا **تنبیه** در مقدمات مجلد اول بالتفصیل ذکر شده که سوره انفال **و** سوره برائة
بظاهر دو سوره اند **اما** در واقع محسوب یک سوره واحد میشود لهذا در بین این دو سوره در سر سوره توبه بسم الله ثبت نشده چنانچه سوره الم ترکیف **و** سوره لایلاف
در عدد دو سوره **و** در واقع اینها هم سوره واحده محسوب شده اند **و نتیجه** این حاصل میشود **نزد ما** انکه این چهار سوره را دو سوره میشمارند یعنی

انفال و برائة را سوره واحده و الحد و الترکیب و لا بدلاف را سوره واحده میدانند و تبعیض سوره در ادا از فرائض بغیر تلاوة کل سوره جایز نمیدانند و بحث مفصل
این در تفسیر سوره برائة مع سوال و جواب اشکال ترک بسم الله بر سر سوره برائة و ذکر سبب آن خواهد آمد ان شاء الله سوال تسمیه سوره با نفال و تو بها یا من الله
او من الرسول است یا از موضوعات خلق و معنی انفال چیست جواب در مجلدات سابقه مکرر ذکر شده که تسمیه اسماء سور فی الواقع من الخلق نیست بلی
هر سوره که متضمن بیانی هست آن سوره مشهور بهمان اسم گردیده چون سوره قل هو الله احد مشهور بسورة توحید و سوره اخلاص شده و هکذا غیرها بحث
خامس در وجه اتصال این سوره با سوره اعراف شیخنا الطبرسی فرموده لما نص الله سبحانه فی سورة الاعراف قصص الانبياء و ختمها بذکر نبینا صلعم
وافتتح فی سورة الانفال بذکره ثم ذکر ما جرى بينه و بين قومه فذکر بسم الله الخ یعنی هرگاه در سوره اعراف قصص انبیاء و در ختم آن ذکر نبی با اختصار
کرد پس برای همین در سوره انفال بعد بسم الله ابتدا و افتتاح حال ختم انبیاء و آنچه ما بین پیغمبر و قوم آنحضرت بوقوع آمد فرمود در این نیز احوال منافقین است

قوله تعالی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوْا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ ترجمه ابتدا و آیه

بدانکه خطیب در تفسیر سراج المنیر در ترجمه بسم الله الخ فرموده بسم الله الذی له العظمة الظاهرة و الحکمة الباهرة الرحمن الذی عم جمیع خلقه بنعمه المتواترة الرحیم
مخص من اراد من عباده بما یرضیه فکان حامدة و شاکرة یسئلونك یا اشرف الخلق یا محمد عن الانفال ای الغنائم لمن هی یعنی باسم خدا ایکه مر او راست عظمة
ظاهره و باطنه و حکمت باهره آنخدا ایکه مهربانی و بخشش و نعمات متواتره متوافره و متکاثره او بجمیع اصناف خلق در دنیا عام و تام است مهربانی بعنایة خاصة مخصوص
کسی از خواص بندگان او هست بآنچه راضی بسازد او را پس او بجانه حامد و شاکر او بباشد میپرسند ترا ای اشرف خلق ای محمد از حقیقة انفال که حقیقت
آن چیست و بعد حصول و عام یا خاص است برای کیست پس تقسیم آن مساوی است یا متفاوت و آنچه در غزوات بجنگ و غیر آن بلا جنگ و جدال حاصل
شده حکم آن متحد است یا مختلف یا محمد بگو تو در جواب سائلین صحابه که انفال و وقوع غنائم اموال ند حکم آن مختص برای خدا و برای پیغمبر او است پس بترسید
خدا را و بپرهیزید از مخالفة او در حرص دنیا و طمع آن و باصلاح بیارید فساد و عناد را که در میان شما ناشی شده و اطاعة کنید و فرمان ببرید خدا را و فرمان ببرید
رسول او را اگر شما ایمان آرندگان و تصدیق کنندگان خدا و رسول و دین او هستید و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول معانی الفاظ
بسم الله الخ در مجلد اول و کلمات آن از افرادی فرادی هر یکی از مجلدات مفصل ذکر شده حاجة اعاده نیست اشکال در لفظ رحمان معنی مبالغه هست جمع
این با عدل منافی است چه رحم موجب عفو و تجاوز از عاصی بخلاف عدل که موجب جزا و سزا بهر عامل است جواب اینهم مکرر بسابق ذکر شد اما اجمالا اینجا
میگوییم که منافی عدل رحم نمیباشد زیرا که معلوم است که خلق دو صنف میباشند کافر و مومن اما کافر که از اکبر کبایر است بعفو و غفران اصلا مستحق نمیباشد
پس با ایشان عدل شامل میباشد تا عذاب زاید بر استحقاق انها عاید و حاصل نشود اما ایمان که افضل و اصل جمیع صالحات است پس بوجود ایمان
اهل ایمان را برحمة خاصه که مستحق آن میباشند عفو و غفران خطایای انها میشود و اشکال عاید نمیشود ثم الله اعلم بحث ثانی انفال جمع نفل است
و نفل در لغة بچند معانی آمده غنیمت و عطیة و هبة و زیادتی بر اصل و ولد الولد و از اینجا است و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة یعنی ابراهیم
طلب اسحق کرد خالق زاید بر اصل ولد که اسحق باشد بتفضل زاید بر اسحاق یعقوب بهم عطا کرد و آنچه زاید بر اعمال و افعال مفروضه و واجبه تطوعا بعمل
آورده شود هذا بر زیادتی صلوات مفروضه بر سیه و صیام غیر شهر رمضان و حج حجة الاسلام که بنیت ندب بعمل میاید همه آنرا نوافل میگویند چه این
اعمال و افعال مندوبه زاید بر اعمال واجبه میباشد در صحاح و نهایة گفته النفل بالتحریك الغنیمة و جمعه انفال و النفل بالسکون و قد یحرك
الزیادة و جمعه النوافل و ابن اثیر گفته و اصل النفل النفی یقال نفلت الرجل عن نسبه است تبرعا و تطوعا طریحی گفته والنوافل جمیع الاعمال لغیر الواجبة

مما یعمل لوجه الله سبحانه **واما** تخصیصها بالنوافل المندوبة فلکونها زیادة فی طاعة والنافلة العطیة **و**نوافلک فضلک **و**نوافل الخیر زیاداتها **تنبیه** آنچه

از دار الحرب باهل اسلام حاصل و عاید شود **پس** جمیع آنچه بعد جنگ قتال کفار حصول و وصول شد خواه نقدی باشد خواه جنسی خواه اموال حیوانی باشد

خواه غیر حیوانی خواه منقولی باشد خواه غیر منقولی چون اماکن و اراضی و اشجار آن از جمله انفال کلا میباشد **و** آنچه بغیر قتال اهالی آن املاک فرار و جلاء

وطن شوند بترک اماکن و اراضی و اشجار و اثاث البیوت و حیوانات و مواشی و اموال و اشیاء جنسی و نقدی بر همه فیئی اطلاق میشود اجوف یائی مهموز اللام

اصلی از فاء یفیئ فیئا **و** جمعش فیوء و افیاء چون بیوت و ابیات بمعنی رجوع شیئ بسوی کسی میباشد **چونکه** این اشیاء الحال راجع شده الی الله و رسوله

و خلیفته علیهم السلام لهذا بفیئی نامیده شد **در نهایة ابن اثیر** گفته قد تکرر ذکر الفیئی فی حدیث علی اختلاف تصرفه **و** هو ما حصل للمسلمین من اموال

الکفار من غیر حرب و لا جهاد **و** اصل الفیئی الرجوع یقال فاء یفیئ فئة و فیوءا کانه کان فی الاصل لهم فرجع الیهم **و** منه قیل للظل الفیئی لانه بعد زوال الشمس

یرجع الظل من جانب المغرب الی المشرق **در صحاح و مصباح** گفته والفیئ الخراج والغنیمة و هو بالهمز فلا یجوز الا بدال والادغام **و** ذلک لکون

فی الزاید لا فی الاصلیة مثل الخطیئة **و** الفئة الجماعة لا واحد لها من لفظها **و** جمعها فئات **و** قد یجمع بالواو والنون کفئون **سوال** غنیمت را چرا

بنفل نامیده اند **جواب** در آن وجوه گفتند **احدها** چونکه نفل در اصل زیادتی است **و** مجاهد فی الواقع ثواب و نفع عقبی قطعا دارد **پس** آنچه از دار

الحرب از اشیاء و اموال از کفار بدست میاید او زاید بر ثواب اصلی جهاد با کفار میباشد چنانچه نوافل صلوات و صیام زاید بر اصل فرایض است **ثانیها** الانفال

ما زاده الله من الحلال لهذه الامة فی هذه الدنیا لان الغنایم من المحارب ما کان حلالا و لا مباحا فی الامم السالفة و احله الله خاصة لهذه الامة

فهذه من احد خصایص هذه الامة المرحومة حاصل آنکه نفل بمعنی زیادتی عطا میباشد **پس** جمیع آنچه از دار الحرب باهل اسلام بدست میاید او غنیمت

است **و** غنایم در امم سلف حلال نبود و این غنایم را خالق خاص تحلیل برای این امت مرحومه گردانید **پس** این از احد وجوه خصایص این میباشد

و همین قول زجاج است **ابو عبیده** گفته النفل غنیمة فالغنیمة ما نیل من اهل الشرک عنوة و الحرب قائمة **والفیئ** ما نیل منهم بعد ان تضع الحرب

اوزارها **ثالثها** بقول جمعی منهم **صاحب الکشاف** گفته که این نفل عبارة است از سلب و او داده میشود زاید غازی را بر اصل سهم غنیمت ترغیبا له

فی القتال **و** بعضی را امام مجاهدین بگوید من قتل قتیلا فله سلبه او قال لسریة ما اصبتم فهو لکم او یقول فلکم نصفه او ثلثه او ربعه **و** لا یخمس

النفل فاعطاؤه و وفاؤه بوعده واجب علی الوالی **تنبیه** نفل در شریعة اسم عام است علم گردیده بر جمیع آنچه بحالة حرب از کفار بدست آید یا بغیر حرب

با نجلاء و فرار کفار اموال و املاک ایشان بدست اهل اسلام بیاید **کما قال الفقهاء** و یعد من الانفال کلما اخذ من دار الحرب بغیر قتال **و** کل ارض

انجلی اهلها بغیر قتال ایضا فسماها الفقهاء فیئا **و** الارضون الموات **و** الاجام **و** بطون الاودیة **و** قطایع الملوک **و** میراث من لا وارث له

و ارض فدک من باب الفیئ **و** هی لله **و** للرسول **و** لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه **و** مصالح عیاله **قبل الانفال** ما لم یوجف

علیها بخیل و لا رکاب هی لله و الرسول خاصة **و** همین الفاظ در معنی انفال مروی در تفسیر **مجمع الجوامع** و **تفسیر قمی** همین از حضرت

صادق ع مرویست **بحث ثالث** لفظ عن در اینجا در یسئلونک عن الانفال صله زایده است **یا** غیر زاید است **اما** در غیر زاید لفظ عن بمعنی من الانفال

است در نحاة مفسرین دو قول اند **و** همین **قرائة** ابن مسعود **و** سعد بن ابی وقاص **و** علی ابن الحسن **و** ابو جعفر محمد بن علی الباقر **و** زید بن

علی **و** جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم **و** طلحه ابن مصرف است یعنی یسئلونک عن الانفال **و ابن جنی** گفته هذه القراءة بالنصب مؤدیة

عن السبب للقراءة الاخری هی عن الانفال کما جاء مثلها فی اینه واختار موسی قومه **و** اینه واقعد والهم کل مرصد **بحث رابع** در سبب نزول

این آیه خاص در غنایم بدر است یا عام در مطلق مغانم سرایا است **ثانی** مذهب حسن بن صالح بن حی **و** همین ثانی القولین ابن عباس است

پس روایات وجه نزول متعدد اند **احدها** قال ابن عباس لما کان یوم البدر قال رسول الله ص من صنع کذا و کذا فله کذا و کذا **و** من اتی مکان

کذا فله کذا **و** من قتل قتیلا فله کذا فتسارع الشبان **و** بقیت الشیوخ تحت الرایات **و** فی حفظ النبی عند خیمته فلما فتح الله علیهم جاؤا یطلبون ما

جعل لهم النبی ص فقال لهم الاشیاخ لا تذهبوا به دوننا و لا تستاثروا به علینا **فانا** کنا ردءا لکم و لو انهزمتم لانهزمتم الینا و نحن نعینکم فانزل

الله هذه السورة حاصل آنکه حضرت رسول یوم بدر ترغیبا للعسکر فی القتال فرمود هر که چنین کاری کند برای او جزا اینچنین وجه میباشد **و** هر که

بفلان مکان و مقام بیاید یا چنین وجه داده خواهد شد **و** هر که قتل کند قتیلی را پس مر او را سلب او است از فرس و زره و خود و سپر و شمشیر و خنجر و لباس او

جواب سوال غنیمت را چرا بنفل نامیده اند ۱۲

بیان وجوه نزول سورة انفال ۱۲

پس جوانان لشکر سارعة در قتال کفار بدر کردند و شیوخ نزد رایة و علم اسلام و در حفظ خیمه نبی قایم ماندند تا فتح کردند پس از فتح عرض بحضرت رسول
کردند که الحال انجاز وعدهای خود نمایید و بما جعاله را عطا کنید پس شیوخ ایشان بانها گفتند که شما مخصوص آن را بغیر ما نبرید و نگیرید چه باهم شریک
شما درین غنیمتیم زیرا که ما هرچند نزد رایة و خیمه پیغمبر صلعم قایم بودیم اما یاور و معاون و مدد شما بودیم اگر شما هزیمة میخوردید هر آیینه بما در آنوقت باعانة شما آماده بوده
باعانة شما میآمدیم لیکن شمار اخصوصیتی در استیثار غنیمة بغیر ما نمیباشد پس در بین صحابه شیوخ و شبان منازعة و مخاصمة قایم شده آنوقت این
سوره انفال در رد و نزاع آنها نازل شده پس مفسرین بعد نقل این روایة میگویند فقام ابو الیسر بن عمرو الانصاری اخو بنی سلمه فقال یا رسول الله
انك وعدت ان من قتل قتیلا فله کذا و کذا و انا قد قتلنا سبعین و اسرنا سبعین وقام سعد بن معاذ فقال ما منعنا ان نطلب ما طلب هولاء
زهادة فی الاخرة ولا جبنا عن العدو ولکن کرهنا ان نعری مصافك فیعطف علیك خیل من المشرکین فیصیبونك فاعرض عنهما رسول الله
فقال سعد یا رسول الله ان الناس کثیر والغنیمة دون ذلك فان تعط هولاء ذکرت لا یبقی لاصحابك شیء فنزلت هذه السورة ف
نزع الله الغنایم منهم وجعلها لرسوله یفعل بها ما یشاء فقسم بینهم بالسویة حاصل آنکه ابو الیسر بن عمرو انصاری از بنی سلمه عرض کرد که
یا نبی الله تو وعده بمقاتلین دادی هر که چنین و چنان کند برای هر یکی چنین و چنان صله او میباشد از ان غنیمة و ما هفتاد آدم را از کفار قتل کردیم
و هفتاد دیگر را اسیر آوردیم پس ایفاء وعده بعطاء جعاله بکن و سعد بن معاذ در آنوقت بمعارضة ابو الیسر گفت که ما را منع نکرد آنچه ایشان از جعاله
میطلبند زهد آخرة از اخذ مال دنیا و منع نکرد ما را جبن و بزدلی از اعدا و لیکن ما مکروه شمردیم که مصاف و مقام تو یا رسول الله خالی و عاری و تراتنها
بگذاریم تا خیلی و قومی از مشرکین بتازند و بر تو در خلوة وا خیته بتو برسانند و پیغمبر از مقال هر دو اعراض کرد پس سعد گفت اگر بطور جعاله بمقاتلین
وعدهای انها را بدهی مردم مقاتلین بسیار و غنیمة قلیل و کمتر است و بمردم غیر سعد و باصحابت چیزی نمیرسد چه باقی چیزی نمیماند پس این سوره انفال
نازل شده و نزع و نقل غنایم الی النبی صلعم کرده اند و برای آنحضرت مخصوص ساخته تا هرچه بخواهد بکند خود بگیرد یا بدیگری بدهد پس پیغمبر صلعم آن غنیمة را
تقسیم در صحابه بالسویة کرده و همین مروی از اهل بیت عصمة صلعم و همین قول ابن عباس و ابن جریج و ضحاك و عکرمه و حسن و غیرهم جمع غفیر است
که انفال مغانم را مخصوص رسول گردانید و بحضور او باد و بعد آنحضرت بخلیفه حقه او و داده هرچه بخواهد بکند و همین قول امام السیر والمغازی محمد
بن اسحاق است امر النبی بجمع ما فی العسکر فاختلف المسلمون فیه فقال من جمعه هولنا و کان النبی نفل کل امرء ما اصاب و قال المقاتلون لولا
نحن ما اصبتموه و قال الذین یحرسون رسول الله صلعم لقد کنا نقدر ان نقاتل العدو ولکنا خفنا و همین مروی در تفاسیر اهل البیت است مع زیادتی
اینکه ثم انزل الله اية الخمس واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول الخ حاصل آنکه بحکم پیغمبر صلعم از لشکر کل اموال غنیمة را جمع کرده شد پس
صحابه بسه طایفه شدند طایفه که آن اموال را جمع کرده بودند گفتند آن غنیمة خاص برای ما است و طایفه دیگر که مقاتلین بودند انها گفتند
که مختص برای ما است چه اگر ما قتال کفار نمیکردیم این بدست شما نمیامد طایفه سوم که در حراست پیغمبر بودند گفتند که ما هم قادر بر قتال کفار بودیم
ولکن بحفاظت رسول قیام کردیم تا از اعداء کفار به پیغمبر ضرر نرسد پس ما هم شریك شما میباشیم و در آنوقت این آیه نازل شد و تصرف آن انفال را خاص
بنبی و بعد او بخلیفه حق او داد و بدست غیر نبی انفال را نداد پس ازین آیه خمس واعلموا انما غنمتم من شیء الخ نازل شد و در بحث نسخ بعد این
میاید ثانی روایة در سبب نزول مکحول از ابی امامه باهلی روایة کرده انه قال سئلت عبادة بن الصامت عن الانفال فقال فینا معشر اصحاب البدر
نزلت حین اختلفت فی النفل و ساءت فیه اخلاقنا فنزعه الله من ایدینا و جعله الی رسول الله فقسمه رسول الله بیننا و امرهم باطاعة الرسول
و لاصلاح ذات البین یعنی ابو امامه باهلی پرسید از عبادة بن صامت از انفال پس عباده گفت که در ما گروه بدر نازل شده وقتیکه ما اصحاب بدر
در حقیقت نفل اختلاف کردیم و اخلاق ما در آنحاله درشت و بد شده بودند پس خالق از دستهای ما بدر بین انفال را بر آورده و برسول الله داد
پس آنحضرت تقسیم میان ما بالسویه کرده و خدا امر کرد ما را با طاعة خود و با طاعة رسول و با صلاح در بین خود و بپرهیزگاری و خدا ترسی روایة
ثالثة از وجه نزول این سوره قال سعد بن وقاص انه قتل اخی عمیر یوم بدر فقتلت به سعد بن العاص فاخذت سیفه فاعجبنی فجئت
به الی رسول الله صلعم فقلت ان الله قد شفی صدری من المشرکین هب لی هذا السیف فقال النبی لیس هذا لی ولا لك اطرحه فی موضع الذی
وضعت فیه الغنائم فطرحته و بی ما یعلمه الله من قتل اخی واخذ سلبی فما جاوزت الا قلیلا حتی جاءنی رسول الله وقد نزلت سورة

در بیان وجوه متعدده نزول سوره مبارکه انفال ۱۲

صحابه بسه فرقه شدند برای گرفتن انفال مغانم

الانفال فقال م یا سعد انك سئلتني السيف وليس لي فانه قد صار لي فخذه حاصل آنکه سعد وقاص گفت که در جنگ بدر برادرم عمیر نام بقتل رسید و من مقابل
او سعد بن عاص را بقتل آوردم و شمشیر او را گرفتم و آن سیف عجیب را استعجاب ورزیده به پیغمبر بوده عرض کردم که تشفی صدر من از قتل شریک بمن حاصل شد
پس این سیف را بمن هبه کن پس پیغمبر فرمود که این سیف نه برای من و نه برای تست ببر آنرا و بگذار در غنایم از جاییکه برداشتی و خدا میداند آنچه حال
دل مرا از قتل برادرم عمیر و از واپس گرفتن این شمشیر مبارک از من و من بمقام هنوز نرفته و برنگردیده بودم دیدم که پیغمبر آمده فرمود که این سوره انفال نازل شده
و بر آن من بود و الحال بحسب قل الانفال لله وللرسول آن شمشیر هم برای رسول خاص شده مع جمیع غنایم والحال من بتو دادم بگیر آن سیف را **تنبیه** در اینجا
فخر رازی آنچه فرموده اینست **یحتمل** ان یکون المراد من هذه الانفال الغنایم وهي الاموال الماخوذة من الکفار قهرا **و یحتمل** ان یکون المراد غیرها
حاصل آنکه محتمل است که مراد از انفال غنایم باشند و آن اموال ماخوذه از کفار قهرا میباشد و **محتمل** که مراد غیر آن اموال باشد **اما الاول** ففيه
وجوه **احدها** آنحضرت م تقسیم کرد غنیمة بدر برابر حاضرین و برانانکه حاضر نبودند **و** اینها سه نفر از مهاجرین **و** پنج نفر از انصار بودند **اما از مهاجرین**
پس احد اینها عثمان بود چه او را برای بیمارداری زوجه خود گذاشته بود در مدینه **و** سعید بن زید **و** طلحه هر دو را برای تجسس از خبر عیر براه شام فرستاده
بود **و اما** پنج نفر انصاری احد اینها **ابو لبابه** مروان بن عبد المنذر **و** او را پیغمبر خلیفه خود بر بلد مدینه گذاشته بود **و عاصم** او را خلیفه بر
عالیه گذاشته بود **و حرث** بن حاطب را اندو جار بسوی عمرو بن عوف برای کاری فرستاد **و حرث** بن الصمة را علتی و مرضی بود و جار رسید
متوقف در اینجا بود **و خوات** بن جبیر و اینها حاضر در حرب بدر نبودند **و** دیدند بغیر حضوری هر یکی از اینها سهمی از غنیمة بدر گذاشت و اصحاب حاضرین
برای آن ناراض شدند پس این سوره انفال در آن نزاع نازل شده **و بعد** ذکر این وجوه مرویات مسطوره بالا در سبب نزول نوشته **و اما**
احتمال ثانی و آن اینست که مراد از انفال شیئ غیر غنایم باشد **پس** بنابر این قول هم در تفسیر انفال وجوه اند **احدها** ابن عباس در بعض روایات
گفته المراد من الانفال ما شذ عن المشرکین الی المسلمین من غیر قتال من دابة او عبد او متاع فهو الی النبي م يضعه حيث يشاء حاصل مراد از انفال
آنچیزهایی است که بالانفراد بغیر مشارکة احدی از کفار و مشرکین برسول برسد از مال و متاع و دواب و غیرها تا هر چه بخواهد آنرا بکند **و** اینهم در احادیث
اهل بیت مروی شده **و** از جمله اینها ارض فدک و اشجار و باغستان و اماکن آنها بوده که یهود با قتال بترس ترک آن کرده فرار و منجلی الاوطان
شده بودند **ثانیها** المراد من الانفال الخمس الذي جعله الله لاهل الخمس وهو قول مجاهد قال فقوما نهم سئلوا عن الخمس فنزلت هذه الآیة م
از این انفال خمس است که برای اهل آن مقرر کرده و قوم ازین سوال کرده بودند و یسئلونك عن الانفال ازین بوده و در خمس نازل شده **و** همین قول مجاهد
است **ثالثها** ان المراد من الانفال هي السلب الذي يدفع الى الغازي زائدا على سهمه من المغنم ترغيبا له في القتال كما اذا قال الامام من قتل قتيلا
فله سلبه **او** قال لسرية ما اصبتم فهو لكم **او** يقول فلكم نصفه او ثلثه **او** ربعه ولا يخمس النفل یعنی مراد از انفال سلب است که آنرا بغازی زاید بر سهم
از مغنم داده میشود برای ترغیب در جهاد و با وعده بدید امام که هر کس را هر که قتل کرد برای او هم اسباب مقتول از سلاح و زره و غیره است **یا** بسریه مقاتلین
بگوید که آنچه شما در جنگ بدست آید خاص برای شماست **یا** گوید برای شما نصف **یا** ثلث **یا** ربع غنیمة است **و** خمس در نفل نکرد **اشکال** این روایات
نزول مختلف اند جمع اینها چگونه میسر میشود با خذ بعضی و ترک بعض بغیر مرجح لازم میآید **جواب** قاضی ابوبکر گفته کل این وجوه را آیه متحمل است نیست و اینها
بعضی بر ترجیح بعضی بر بعض دیگر **و اگر** صحیح و ثابت شود در اخبار آنچه دلالة کند بر تعیین فقضی به والا فالكل محتمل كما ان كلوا احد منها جائز فكذلك
ارادة الجميع جائز فانه لا تناقض بينها **جواب ثانی** رازی گفته اقرب آنست که مراد وان میباشد که بآنحضرت جایز بود نفل کند یعنی زیاده بدهد غیر را
از جمله غنیمة قبل حصولها و بعد حصولها لا … لا يسوغ لنا … تحريضا على الجهاد وتقوية للنفوس کنحو ما کان ینفل واحدا في ابتداء المبارزة ليبالغ في الحرب
او عند الرجعة **او** يعطيه سلب القاتل **و** يوضع لبعض الحاضرين **و** ينفله من الخمس لانه کان علیه السلام يختص به **فعلی هذا** المراد من قل الانفال لله والرسول
امر زاید باشد بر آنچه مجاهدین مستحق بآن میشوند **بحث خامس** این آیه انفال از محکمات باقیه الی القیمة غیر منسوخ الحکم است **یا** منسوخ الحکم **و** ناسخش آیه
خمس و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذي القربى الخ **یا** خود آیه انفال بوجهی ناسخ **و** بوجهی منسوخ میباشد مفسرین در این
خلاف کرده اند **اول** یعنی غیر منسوخ مذهب محققین صحابه و تابعین منهم ابن عباس **و** طبری **و** عبد الرحمن بن زید **و** غیرهم **و** مذهب ما هم **و** همین
مروی از ائمه اثنا عشر عترة طاهره پیغمبر بالاتفاق میباشد **و** همین صحیح المذاهب است بچند وجه **اولها** ظاهر قرآن دلالة دارد که جمله انفال مخصوص

جواب سوال لابن لدلالت نزول بعض انفال جمع آنها چگونه میسر میشود ۱۲

برای خدا و برای رسول وست و دیگری درا و حقی و سهمی ندارد و هرچه بخواهد دران بکند و بهرکس را بخواهد بدهد و نخواهد بدهد مملوک خود رسول است ثالثها اجماع
شان نزول نیز بران دال است خصوصا خبر سعد وقاص که درباره طلب سیف پیغمبر اول جوابش داد بعدان آیه غنیمة بدرا لحال برای من خالق خاص کردانید و من الحال
آن سیف بتو دادم بگیر ثالثها اتفاق عترة طاهره که واجب التمسک در کل الاحوال در جمیع امور الدین والدنیا میباشند و مثل معروف اهل البیت اعرف بما
فی البیت متمسک بقول و فعل ایشان برکافه صحابه و امت فرض عین است چه در اخذ و متمسک ایشان خلل و زلل و خطار و ضلالة ابدا نیست رابعها قول ابن
عباس که اصل و راس مفسرین صحابه است خامسها مذهب جمهور بالاتفاق محققین است سادسها چونکه انفال و فیئ نوع دیگری از غنایم
مخصوصه بغیر اشتراک احدی در آن میباشد لهذا بالانفراد مخصوص برای خدا و رسول و گردید چه بلام تخصیص لله و الرسول خالق تخصیص کرده و در
آیه خمس تشریک اصناف سته کرده پس آیه انفال محکم باقیة الی القیمة بغیر نسخ میباشد سادسها قل الانفال لله والرسول معنے مقتضی آن است ان الحکم
فیها لله والرسول وهذا المعنی باقی فلا یمکن ان یصیر هذا منسوخا یعنے ظاهر آیه انفال مقتضے است که حکم در انفال مختص خدا و رسول است و این معنی باقی است
ممکن نیست نسخ آن و آیه خمس دلالة دارد که غنیمة ملک و مملوک غانمین بعد خمس میباشد و همین از احد اوله رازی است و بیان اشیاء انفال فی الحال میاید
ثانی الاقوال که آیه انفال منسوخ است مذهب مجاهد و عکرمه و سدی بلا دلیل قطعی ضعیف است ثالث الاقوال این آیه انفال که بوجهی ناسخ
او نیست که باجماع است و سنت قطعا ثابت شده که جمیع اقسام انفال و غنایم بر جمیع امم سالفه تا ختم النبوة ص اصلا مباح و حلال نبوده و خاص برای
این امت مرحومه که خیر الامم باشد مجاز و مباح و حلال گردیده و اما از سنت خبر صحیح مروی متفق علیه الامة قال رسول الله فضلت علی الانبیاء بستة
اعطیت جوامع الکلم و نصرت بالرعب و احلت لی الغنایم و جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارسلت الی الخلق کافة و ختم بی النبیون
یعنے پیغمبر ص فرمود مزیت و فضیلت داده شده مرا بر جمیع انبیا سلف بشش چیز یکی عطا کرده شده من جمیع کلمات یعنی جمیع علوم از بدایة الی نهایة و بنا دوم
و یاری داده شدم برعب یعنی بالقار خوف من در جمیع قلوب اعدا از قریب و بعید سوم مباح و حلال کرده شده مرا غنایم از اموال جمیع اشیاء کفار
چهارم گردانیده شد برای من کل روی زمین جای نماز کردن و گردانیده شد برای من کل روی زمین طهر و پاک پاکیزه یعنی بلا آب وضو و غسل
بتیمم خاک مین مقرر گردید پنجم من رسل و مبعوث من الله گردیدم بسوی کافه خلق تا قیمة ششم من ختم کرده شد نبوة و رسالة الیه یعنے بعد من اصلا نبی
نبوة و رسالة الهیه باشد و بمن ختم نبوة شده باب الانفال والفیئ بدانکه انفال عبارة است از آنچه بغیر جنگ و قتال از دار الکفر بدست
مسلمانان بیاید خواه کفار خود بخوشی والا تسلیم نمایند یا کفار مالک و اراضی و اماکن و اموال خود را ترک کرده بگریزند و فرار نمایند و جلاء وطن شوند و این
بلفظ فیئ هم مینامند و میراث من لا وارث له و صفایا و قطایع که از اسلحه والبسه و زر و تاج و تخت و کرسی و اماکن و مساکن مخصوصه از دواج
و غلام و کنیز و مراکب حیوانات و خزاین جواهرات و غیرها که مخصوص ملوک و سلاطین بغیر غصب و سلب از مسلمانان باشد و آجام یعنی زمین نیستان
و درختان و بطون انهار و بطون آدویه که درکنار های انها اصلا آبادی و ملکیت احدی نباشد و خود جبال و روس انها و اراضی موات که ویران
غیر آباد و بیحد باشد و از غنایم هم قبل التقسیم کنیز های حسان و فرسهای اعلی مع سامان انها و شمشیر و نیز های اعلی و امتعه قیمتی و کل غنیمت که بغیر اذن
پیغمبر ص و بلا اجازة امام عصر معصوم از کفار بجنگ و قتال انها بدست بیاید کل آن بلا اخراج و لا الزام خمس در فیئ و انفال داخل و شامل پس همه اینها
مخصوص برای پیغمبر و بعد او برای قایم مقام او از خلیفه و امام عصر منصوص و معصوم میباشد و برای سلاطین و ملوک دیگر و برای غیر اینها هیچ چیز
ازین نمیباشد و اکثر سوزنی و تاراجی را بلا اذن نبی و امام معصوم دست زده و غلول و خاین و غاصب ملعون میباشد ایضا در تفسیر کنز
العرفان محل القول شیخنا المحقق المقداد در اینجا فرموده الغنیمة فی الاصل هی الفایدة و الفضل و اصطلح جماعة علی ان ما اخذ من الکفار
ان کان من غیر قتال فهو فیئ و ان کان مع القتال فهو غنیمة و هو مذهب اصحابنا و مذهب الشافعی و هو المروی عن الباقر و الصادق
علیهما السلام ثم قال اصحابنا ان الفیئ للامام خاصة و الغنیمة یخرج منها الخمس و در آیه انفال فرموده اختلف العلماء فی الانفال
ما هی فقال ابن عباس و جماعة انها غنیمة بدر وقال هی انفال السرایا و قیل هی ما شذ من المشرکین من عبد و جاریة من غیر قتال و قال قوم
هو الخمس والصحیح ما قال الباقر و الصادق علیهما السلام انها ما اخذ من دار الحرب من غیر قتال کالذی انجلی عنها اهلها و هی المسمی فیئا
و میراث من لا وارث له و قطایع الملوک و صفایاهم اذا لم تکن مغصوبة من مسلم او معاهد و الآجام و بطون الاودیة و الارض الموات

وجوه بست در منسوخ نبودن آیه انفال

باب الانفال والفیئ و غنیمة

فان لله و للرسول

فانها للّه و للرسول يضعها و يعطيها لمن قام مقامه بصرفه حيث شاء من مصالحه و مصالح عياله **ثم قال** ان غنايم بدر كانت للنبي خاصة فقسمها

بينهم تفضلا منه و هو مذهب اصحابنا الامامية **و** يؤيده ان الانفال جمع نفل و هو الزيادة على الشيء و سمي به لكونه زايدا على الغنيمة كما سميت

النافلة نافلة لزيادة على الفرض و سمي ولد الولد نافلة لزيادته على الاولاد **و قيل** سميت الغنيمة نفلا لان هذه الاية فضلت بها على الامم انتهى

و همين در مجمع **و** روض الجنان فرموده اند **و زياده** براين تفصيل نفل و فيء و غنيمة **و** دلايل **و** اقاويل علماء ملل از كتب مبسوطه فقه اماميه منها كتاب مبسوط

شيخ الطايفه **و** كتاب المعتبر نجم الدين صاحب شرايع **و** از كتب بسيطه آية الله چون تذكرة الفقهاء **و** منتهى المطلب در باب **بحث سادس** در معنى

تفسيرى يسئلونك عن الانفال يعنى اصحاب مى پرسند و سوال ميكنند از انفال **سوال** آيا اين سوال شان از ماهيت و حقيقت انفال بود كه چه چيز است او **يا**

سوال شان از دريافت حكم آن بود كه براى كيست **و آيا** انفال غنايم حلال السحال بر ايشان هست **يا** حرام است بر ايشان هم چنانچه بر امم سابقه جميع انواع انفال

و فيء و غنايم حرام بود **و اگر** مباح و حلال براى ما گرديده پس تقسيم آن را بر ما در آن هست دو قول دارد **ثاني** مشهور در مفسرين است **پس** ايشان در بين خود نزاع و خلاف

كردند **نزد طايفه** منهم ابن عباس **و** ابن جريج **و** ضحاك **و** عكرمه و حسن **و** همين مختار طبرى و غيرهم هست فقالوا ان الاصحاب سئلوه ان يقسم

غنيمة بدر بينهم فاعلمهم الله ان ذلك خاصة للّه و رسوله دونهم و ليس لهم في ذلك شيء **فعلى هذا** ان لفظة عن هيهنا صلة زايدة فتقديره

يسئلونك الانفال ان تعطيهم **و** يؤيد هذا القول فاتقوا الله يعنى اصحاب سوال كردند پيغمبر را از تقسيم انفال بدر در بين ايشان هر گاه براى ايشان هست مباح

و مجاز و حلال گرديده **و** خالق باصحاب اعلام كرد بقول الانفال للّه والرسول كه انفال مختص مال و مملوك خدا است بغير شركت ايشان و در آن نيست هيچ چيز

از آن براى كسى ديگر غير از خدا و رسول او **و** اين مخصوص است بتتمه آيه فاتقوا الله الى آخره **پس** بنابراين ايشان گفتند كه كلمه عن در عن الانفال زايد است يعنى

است **پس** معنيش چنين ميشود كه التماس ميكنند اصحاب كه تقسيم كن اموال انفال را در بين ما اصحاب **پس** اين طايفه بعد از اين مختلف شدند به دو قول

قول اول آنكه اين آيه منسوخ گرديد به آيه خمس و اعلموا انما غنمتم الخ ليس از تقسيم كل انفال بدر بنزول آيه غنيمت از غنايم من بعد اخراج خمس باقى تقسيم

بر لشكريان اصحاب مى شد **قول ثاني** آنكه نيست منسوخة **و** هذا هو الصحيح لان النسخ يحتاج الى دليل **و** لا تنافى بين هذه الاية و اية الخمس لان

الانفال مختصة للّه و الرسول و لا تعلق لغيرهما فيه فخط الرسول تفضل عليهم من ماله يعنى آيه انفال منسوخ نيست **و** همين صحيح ثابت است زيرا كه نسخ محتاج

بسوى دليل قاطع است و آن ثابت نيست **و** منافاتى ميان اين دو آيه نيست چه انفال مختص خدا و رسول است و بغير اين دو ديگرى حظى و سهمى و شركتى ندارد

و پيغمبر بعد از تملك انفال از مال خاص او گرديده بطور تفضل و طوع تقسيم آن بر ايشان كرد **و** آيه خمس بعد از آن بزمانى نازل شده **سوال** فصل زمان

مابين نزول آيه انفال **و** آيه خمس چقدر است **جواب** در اين هم خلاف است **نزد واقدى** در غزوه بنى قينقاع بين بدر **و** او بفصل يك ماه و سه

روز در نصف شوال بعد از هجرة به بيست ماه گذشته بر اس ماه بيست و يكم آيه خمس نازل شده **نزد كلبى** در يوم بدر خمس مشروع شد **و** انما شرع يوم احد

و ابتداء الانفال لما نزلت في يوم بدر عرف المسلمون انه لا حق لهم في هذه الغنيمة و انها لرسول الله فقالوا يا رسول الله سمعنا و اطعنا فاصنع ما شئت فنزلت

ايه و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه الخ بعد بدر **و روى** ان رسول الله قسم غنايم بدر عن بواء اى على سواء و لم يخمس يعنى خمس مشروع

گرديد بيوم احد **و** آيه انفال در بدر نازل گرديد اصحاب دانستند كه انفال مال مخصوص رسول گرديده سمعنا و اطعنا عرض كردند **و** ليكن انفال هر چه بخواهى

مرويست پس پيغمبر غنايم بدر را اول خود بر صحابه بالسويه تقسيم كرد **ليس** آيه خمس و اعلموا الخ نازل شد **نزد حضرت صادق** ع تا سيع عشر

از رمضان نازل شد **و** در كنز العرفان فرموده و المشهور انه السابع عشر منه **بحث سابع** فاتقوا الله و اصلحوا ذات بينكم **در مجمع** فرموده

و قوله ذات بينكم كناية عن المنازعة و الخصومة **و** الذات هي الخلقة و البنية يقال فلان في ذاته صالح اي في خلقته و بنيته يعنى ذات كناية از حقيقة منازعة

و خصومة مضمر في الضماير است **و** ذات بمعنى خلقة و بنيا و است چنانچه گفته ميشود فلانى در ذات و حقيقة شايسته است يعنى در خلقة و بنية خود **پس** معنى آيه اين است

كه اى اصحاب محمد بترسيد و پرهيز كنيد از مخالفة خدا و رسول و و اصلاح در بين و ميان خود بكنيد تا منازعه و خصومت از ميان شما زايل شود **و بقول** اصلحوا

قلوبكم عن الطمع و الحرص فصلحت احوالكم يعنى اصلاح كنيد هر يكى از شما دلهاى خود را از طمع و حرص تا ظاهر شما صالح و شايسته شده باهم متفق شويد

و بقولى اصلحوا كل نفس بينكم **و بقولى** اصلحوا بواطنكم **و** اصلحوا حال كل نفس بينكم **و بقولى** اصلحوا حقيقة وصلكم كما قال لقد تقطع

بينكم اى وصلكم و المراد كونوا مجتمعين على امر الله و رسوله **و** كلك معنى اللهم اصلح ذات البين اى صلح الحال التي بها يجتمع المسلمون يعنى زجاج

جواب سوال فصل زمان ما بين نزول آيه انفال و آيه خمس چقدر است

گفته ذات بمعنی حقیقة **و** بین بمعنی وصل است یعنی اصلاح حقیقی کنید در وصلة باهم خود **و** تقوی حاصل مراد اینست که مجتمع شوید بر امر خدا و رسول او
همین معنی این کلمه دعائیه است که بارخدایا باصلاح بیاور حالة مسلمانان را تا باهم متفق و مجتمع شوند **نزد** ابن عباس **و** مجاهد هذا نهی لهم من الله عن
الاختلاف فیما اختلفوا فیه من امر الغنیمة یوم بدر یعنی این نهی باصحاب از اختلاف در امر انفال بدر وارد شده **تنبیه** تقوی اصل مفتاح
هر خیر دین و دنیا میباشد حصول آن بتعقل و تامل میشود هر کس که غیور در امور میباشد او نفع و ضرر هر شئ بالفعل یا بالقوة دریافت شده وقایة خود و
پرهیز میکند از مضرات لهذا هر جا بر تقوی جمیع امور خیرات را تفریع میکند چنانچه اینجا بر تقوی اصلاح ذات البین و اطاعة خدا و رسول و ایمان تفریع کرد
بحث ثامن و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مومنین یعنی ای صحابه و اطاعت و فرمانبرداری کنید در جمیع امور از اوامر و نواهی و مصالح خدا و رسول او محمد را
اگر شما مصدقین اله و رسول او هستید چه از لوازم تصدیق و ایمان و آثار آن انقیاد و اطاعة و فرمانبرداری خالق در جمیع مود سمعا و طاعة میباشد چه ایشان
منافی صلاح و خلاف خیر مصالح شما هیچ چیزے نمیکنند و بشما نمیگویند **تبصرة** این دلالة دارد که جمیع اوامر و نواهی تمه منوط بحکمة و مصلحة بندگان در دنیا
و دین میباشد **و بعض اعلام** فرموده اند امریکه حصول و ثبوت آن بر شرط باشد پس نزد عدم حصول شرط مشروط هم معدوم میباشد **و** اینجا تعلیق
کرد ایمان را بر طاعة بکلمه ان شرطیه **پس** نتیجه این شد هر که اطاعة نکرد او ایمان و تصدیق واقعی ندارد پس غیر مطیع خارج از ایمان میشود **و** همین مضمون
در صحاح اخبار خاصه و عامه وارد است که سارق بحالة سرقة زانی بحالة زنا **و** شارب خمر بحالة شرب خمر و غیرها از فاعلین مناهی ایمان و تصدیق از
اینها زایل است زیرا که خلاف لوازم تصدیق و ایمان از اینها بروز کرده و تا وقتیکه توبه نمیکنند ایمان از اینها مسلوب و معدوم میباشد والله اعلم **قوله تعالی**

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا
وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۝ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۚ لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝

ترجمه این آیات ثلثه یعنی اینست جز این نیست که مومنین مصدقین واقعی آنانی اند که هنگام یاد کردن خدا نزد ایشان هم دلهای شان از جلال
خدا و جلال و کمال بترسند و وقتیکه خوانده و تلاوة کرده میشود بر ایشان آیات کتاب خدای ترسند قلوب صادق الاعتقاد اینها چه از لوازم و علامة ایمان و تصدیق
واقعی بعد انقیاد ترس خالق قهار در سوخ قلوب ایشان میباشد بسبب اینجا از یاد میشود ایمان شان یعنی کامل و راسخ و ثابت تر میشود تصدیق ایشان و بر پروردگار
خود اتکال و اعتماد مینمایند در جمیع امور دین و دنیائی خود آن مومنین مذکورین وصف ظاهری دیگر دارند که اینها آنانی اند که برپای و قایم میدارند
ادای صلوات مفروضه و مسنونه بموقته خود را در اوقات خود دائما مع الآداب و الشرائط تماما و از آنچه روزی داده ایم ایشان را بحسب احوال خود بغیر بخل و
اسراف و تبذیر صرف بنفقه واجب النفقات خود و صرف بنفقه اهل اعسار و افتقار و محاویج اهل دین خود که عیال خدا اند مینمایند بکمال اعتقاد صحیح خود
آن گروه مومنین که بعد تصدیق اوصاف رفتار و کردار و گفتار چنین داشته باشند همان مردم مومنین بایمان درست و صحیح و صدق بر حق اند پس آنانکه
بلسان آمنا و صدقنا گفتند و اینچنین صفت و عمل نداشته باشند مومن نیستند بل اینها منافقین اند که بلسان اقرار بدون تصدیق واقعی نفس اعمال
جوارحی گفتار و رفتار دارند مر این مومنین را خاص مرتبهای رفیعه و منزلهای عالیه نزد پروردگار خود و ارند و آمرزش تقصیرات و رزق و روزی صاف و
پاک از اکتساب و جد و جهد خالی از خوف قطع و زوال علی الدوام بیک حال میباشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه
وجل و خوف و فزع هر سه بیک معنی ترس و آن حالة وجدانی در قلب انسانی و حیوانی نزد معاینه عظمة و شوکت و سطوت از غالب قاهر دیگرے
ناشی شده بسا اثر آن ترس در ظاهر جلد و بدن ظاهر میشود **و** وجل یوجل **و** یاجل بالالف **و** ییجل **و** یبجل **و** جلا چهار لغة اند اجود یوجل
است قاله السیبویه **واحدی** گفته وجل یوجل و جلا فهو وجل **و** اوجل اذا خاف **سوال** آیا مابین این الفاظ فرقے هست یا نه **جواب**

بعض اہل معانی تصریح کردندکہ فرقے ندارند الا بعموم وخصوص **امّا** الوجل ہو الخوف مع شدة الحزن **و** انما یستعمل علی الغالب فی القلب یعنے وجل بمعنے خوف مع شدة حزن است لہذا غالباً استعمال میشود در قلب **بحث ثانی** در وجہ اتصال با ماقبل **بدانکہ** باصحاب رسول صلعم دربدر فرمود کہ اتقا واصلاح دربین خود واطاعت خدا ورسول او درکل امور کنید اگر شما مومنید واگر تصدیق کامل دارید **پس** دراین بیان کرد کہ مومن آنکس است کہ این پنج وصف داشتہ باشد سہ وصف قلبی **و** دو وصف ظاہر جوارحی او مومن واقعی برحق قطعا است **و** الا او منافق است **بحث ثالث** انما المؤمنون الذین اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم **بدانکہ** این وجلت قلوبہم خاص وصف اول مومنین است **و امّا** لفظ انما بالاتفاق کلمہ حصر است پس معنیش آنکہ نیست جز این کہ مومنین خاص آنانے اند ہرگاہ یاد کردہ شود خدا باسم ذاتی **یا** بصفت کمالی وجمالی **یا** بصفت جلالی از واجب تعالی میترسند قلوب ذکر کنندگان وشنوندگان آن مردم **و مفسرین** میگویند کہ ہرگاہ بالا باصحاب بدر فرمود کہ اگر شما مومنید ودر دعوی ایمان صادقید لازم ایمان اتقا واصلاح خود ودیگران از زوایل وقیل وقال لاحاصل واطاعت خدا ورسول او در جمیع اوامر ونواہی واعتقاد بوعدہ ووعید **پس** انحراف از احکام اللہ واز سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطرفة العین اصلا وابدا نکنید متصل بان اوصاف مخصوصہ ایمان ومومنین بصورة حصر ذکر کرد یعنے انما المومنون الذین الایة لیس المؤمنون الذین یخالفون اللہ ورسولہ فی امر من امورہما بل انما المؤمنون الصادقون فی ایمانہم الذین اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم ای خضعت وخافت وزفت قلوبہم وذابت اجسادہم وتتغیر الوانہم ابدانہم بالخوف والحزن وانتم یعنی نیستند مومنین آنانیکہ مخالفت امر اللہ ورسول او در امرے از امور او میکنند قطعا بل خاص مومنین صادق در دعوی ایمان خود آنانے اند کہ بذکر اللہ نزد ایشان دفعة میترسند بکمال خضوع وخشوع وخوف ورقت قلوب ایشان وگدازمی شوند اجساد وابدان ومتغیر میشوند رنگہا والوان بدنہا بسبب حصول خوف وحزن وغم **اہل حقایق** فرمودند خوف بردو قسم است **یکی** خوف عقاب وہمان خوف عصاة میباشد **دیگر** خوف ہیبة وجلالة وعظمة **و** ہمان خوف خواص خلق ازملائکہ مقربین وانبیاء مرسلین وخلفاء معصومین است چہ ایشان قطعا میدانند جلالة وعظمة اللہ جلیل پس لہذا این خوف مہابة بانہا علی الدوام ودر قلوب منور انظار ایشان چون عرفا واصحاب سلاطین قہار بلا انفکاک ولا انفصال میباشد چنانچہ ہمین حالت از عرفا واولیاء مخصوصہ خصوصا از مناجاتہا ودعوات صحیفہ سجادیہ ودعاء سحر طویل **و** دعاء کمیل امیر المومنین علیہم السلام بالتفصیل معلوم خواہد شد **در خبر وعدہ** بیہ سوالف ومخالف ہست کہ ابودردا رضی اللہ گفتہ کہ شبی خارج مدینہ منورہ در نخلستانی حضرت علی را دیدم ... آن صورت رفتم وشخصی را در سجدہ آخرش این بود کہ آگہی ہر امی ... وعذاب کل خلق را ببینم ہر آئینہ عدل تست ظلم نکردی **و** اگر ایشان را بخشی پس ہر آئینہ فضل تست ستحق آن نیستم پس ساکت شد **پس** شنا ختم کہ او امیر المومنین علی است آواز داد وصدا کردم وحرکت ندادم چون چوب خشک نیست جماد گردیدہ بود **و** بغور نگریدم ندا کردم ای اہل بیت خبر دار بر علی بن ابیطالب ... دیدم مردہ است **جواب** ہم داد ... آلہی حالة در مناجاتہا بعلی شب ودر ... واراحق ... زندہ میشود **امّا خوف عصاة** پس بکفار ومنافقین اگر خوف خدا یا جبرئیل کرا اسماء جلالہ الہی **و** ایات عذاب قرانی بخوانند انہا متاثر ومتخوف نمیشوند قطعا چہ انہا اعتقاد وتصدیق بخدا وکتاب او ودین ورسول او ندارند **امّا** آنانکہ مومنین اند پس انہا در دو وجہ بالضرورة اند **اوّلہما** مصدق واہل المعرفة **پس** او خواہ قدیم الاسلام وایمان باشد خواہ جدید الاسلام **پس** با ایشان ہم بذکر اسماء اللہ وتلاوة آیات اللہ وجل قلوب وانفشرار وموی بدن میشود زیرا کہ معرفة تامہ ندارند **و** معانی اسماء اللہ والفاظ کتاب نمیشناسند چون طوطی **و** مانند تکلم بالا اللہ الا اللہ میکنند **ثانیہما** پس خوف انہا بسبب تفاوة معارف انہا ودر جلال اقل دارند **و** بتذکرہ اسماء اللہ وتلاوة آیات اللہ ایشان بسبب تفاوة مقدار معارف متخوف ومتاثر میشوند **امّا اصحاب بدر** بالضرورة حدیثا وجدید الاسلام بودند **پس** ایشان را ہنوز معرفة کاملہ وتامہ متصلہ حاصل نبودہ چہ کل قران ہنوز نازل نشدہ بود لہذا بایشان تادیبا خطابات متضمن عتابات در تحصیل اصلاح واطاعة خدا ورسول تعالی مع شرطیہ انکنتم مومنین نازل شدہ **و** کافی دلیل قاطع وشاہد صادق کہ بعد بیعت بر خلاف آن در جنگ احد غزوات دیگر بظہور وبصدور آمدہ **و** خود فرار کردہ **و** پیغمبر را بدست کفار دادند تا دندان مبارک ورا کفار شہید ساختند **بدانکہ** فخر الدین **و** نظام الدین **و** خازن بغدادی **و** خطیب وغیرہم دراینجا گفتند والمراد ان المؤمن انما یکون مومنا اذا کان خایفا من اللہ **و** نظیرہ قولہ تعالی تقشعر منہ جلود الذین یخشون ربہم **و** ایضا والذین ہم من خشیة ربہم مشفقون **و** ایضا الذین ہم فی صلوتہم خاشعون والخوف علی قسمین خوف العقاب **و** خوف العظمة والجلال **و امّا** خوف العقاب فہو للعصاة **و امّا** خوف الجلال والعظمة

بجملہ علامات ایمان و مومنین وجل قلوب وقت ذکر خدا میباشد

بیان احوال ... اولیاء

ادائے ... مومنین

انما المومنون الذین

اذا ذکر اللہ ...

فهولا یزول عن قلب احد من العارفین سواء کان ملکا مقربا او نبیا مرسلا لانهم یعرفون انه تعالی غنی لذاته عن کل الموجودات وما سواه من الموجودات فمحتاجون الیه والمحتاج اذا حضر عند الملک الغنی یهابه ویخافه ولیست تلک الهیبة من العقاب بل مجرد علمهم بکونه غنیا عنهم وکونهم کل من سواه محتاجا الیه وجب تلک المهابة والخوف پس ازین فرمودند اذا عرفت هذا فنقول ان کان المراد من الوجل القسم الاول فذلک لا یحصل من مجرد ذکر الله وانما یحصل من ذکر عقاب الله وهذا هو اللایق بهذا الموضع لان المقصود من هذه الایة الزام اصحاب بدر بطاعة الله وطاعة الرسول فی قسمة الانفال واما ان کان المراد من الوجل القسم الثانی فذلک لازم من مجرد ذکر الله ولا حاجة الی الاضمار انتهی کلام الرازی واتباعه عینا حاصل کلام آنکه خوف مومن دو قسم دارد خوف عصاة وخوف مهابة تا آخر تفصیل اما خوف عصاة بحض مجرد ذکر الله تعالی عوام عصاة را حاصل نمیشود مگر بذکر عقاب وعدل ومواخذه تعالی وهمین قسم خوف مراد در اینجا است تا اصحاب بدر ملتزم طاعة خدا ورسول صلعم اودر قسمة انفال بدر بشوند واما خوف مهابة بکمال معرفة پس آن خوف در قلوب عرفا ملایکه وانبیاء وخلفاء تعالی ملازم است وبمجرد ذکر الله خایف وخاشع وخاضع میشوند چه عدل وعقوبات ومواخذات دنیا وعقبی زیر انظار ایشان مستحضر است پس انسب در اینمقام قسم خوف اول باصحاب بدر خاصة وبعد ایشان بعوام است از صحابه وغیر صحابه الی القیمه شامل میباشد اشکال پس آنچه ائمه حدیث واهل سیر واهل تواریخ در مسانید مستنده معتمده بتواتر واتفاق نقل کردند که امیر المومنین علی علیه السلم بکرات ومرات ودر مشاهد اعلام صحابه وجبابر ملل ونحل بر بالاے منابر باصوات عالیه میفرمود لو کشفت الغطاء ما ازددت یقینا ومعنیش چنین نقل وثبت کردند که در روز اول که سن ابعد تصور وفهم ایمان آوردم وتصدیق بخدا وبرسول وبکتاب وبدین او کردم والحال که بموجب آیه الیوم اکملت لکم دینکم دین اسلام بالکمال والانعام تعالی باتمام رسیده هنوز اکشفا غطا وحجاب بشریت هم اگر از مابین من وخدا برداشته شود هر آینه در ایمان وتصدیق ومعارف من مع این کمال واتمام دین وکتاب وکثرة دلایل وبراهین یکذره وبرابر یک سر سوزن در تصدیق وایمان ومعرفة من از آنوقت الی حین تفاوة بزیادتی نکرده یعنی بدایت ونهایت تصدیق من الی الحال بالسویه بیکدرجه است زیاده بالنسبه سابق نشده واینچگونه بآیه زادتهم ایمانا تا جمع تواند شد جواب بدانکه بنی بشر بالضرورة دو قسم میباشند اولهما انبیاء وخلفاء الله که کامل الذوات قابل جمیع علوم وکمالات تخلیقا میباشند لهذا یحیی در حال صبوة وعیسی در مهد بمحض ولادة مشرف بایاب حکمة ونبوة گردیدند پس این اقطع برهانیست که انبیاء وخلفاء تعالی بخلاف احوال عوام بشر تخلیقا میباشند ثانیهما الم ایشان از اصحاب علما وغیر علما هم ایشان تدریجا نشوونما واکتساب احوال امور قدیما وحدیثا میکنند ومعاینه اید وحالة دو نوع بشر احدی را مجال شک وانکار نیست چه اینچنین حالات بدیهی اند تنبیه هرگاه این تقرر واضح ومبرهن گردید پس جواب اشکال هذا الیح وواضح گردید که علی امیر المومنین ع از خلفاء تعالی فی الارض از اوصیاء اصفیاء اطهار خاتم الانبیاء ص بوده هذا معارف وعلوم بآنحضرت بیکدفعه حاصل در بدایت شده چون یحیی در صبوة وعیسی نزد ولادة وبآدم در بدایة نزد مکالمه با ملایکه کل کمالات ونبوة وعلوم وحکمة بیکدفعه بخارق العادة حاصل وعاید شده دلیل بر اجلال وتعظیم ایشان من الله وموجب تصدیق وعلو خلقة ورفعت منزلة در خلق الله وامتیاز ایشان از جمیع عوام الناس چون آفتاب روشن در کبد السماء الی قیام القیمة هویدا باشد نزد صوفیا امیر المومنین ع سید اولیاء الله نزد نصف امة از طوایف شیعه ونزد امامیه آنحضرت اول خلفاء الله از اوصیاء خاتم الانبیاء اکمل وافضل کل انبیاء ذاتا وصفاتا بعد رسول الله بالیقین بوده نزد طایفه غلاة ومفوضه آنحضرت خدا بحلول واتحاد عیاذا بالله بوده نزد طوایف اهل سنت آنحضرت بالاتفاق رابع خلفاء محبوبین خلق بوده نعوذ بالله آنکسی که اینحالات وکمالات داشته اورا ماتحت مجهولین مجیدین پنداشتن وبعد تقریر وضبط جمیع کمالات او واعلی حالات بدست خود نوشتن پس از ان اورا بدرجه عوام جهال ادانی گردانیدن ظلمی اظلم است که فوق بران متصور نیست اما جواب سعودی در تفسیر خود علی را صاحب مکاشفات تامه گفته والاصوب ان نفس النفس لم یقبل القوة وهی التی علیه من بال زیادة الفرق البینه بین یقین الانبیاء واربابی المکاشفات وعلیه مبنی ما قال علی رض لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا وکذا ما قام علیه دلیل واحد وما قامت علیه ادلة کثیرة اشکال قول امیر المومنین لو کشف الغطاء مع قول خلیل الرحمن رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تومن قال بلی لیطمئن قلبی چگونه جمع تواند شد چه ابراهیم خلیل الرحمن خلیل الله وعلی عزیز ولی السبحان بوده وابراهیم اطمینان قلب حال نبوة احیاء اموات میطلبید وعلی ما ازددت

جواب اشکال قول حضرت امیر ع لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا چگونه با آیه زادتهم ایمانا جمع میشود

یقینا منافی او میگوید

یقیناً منافی او میگوید **جواب اول** نزد ما انکه بعد سید انبیاء ختم الرسل علی افضل کل انبیاء است نزد ایشان اشکال بالراس ساقط است زیرا که منصب رسالت و خلافت
متحد است فرق بمتبوع سابق و تابع لاحق او میباشد چون موسی متبوع سابق و هارون خلیفه تابع لاحق او و هر دو مشترک در منصب نبوت بودند و بعض
اوصاف هارون زاید از موسی داشت چون حلیم و افصح از موسی بود **پس** نزد ایشان اکملیت و افضلیت علی از جدش ابراهیم بعلم بوده نه افضل از ذات
چه ولی و خلیل بذات پسر و پدر بودند **جواب ثانی** چونکه باتفاق مبرهن گردیده که خاتم الانبیاء اکمل و افضل کل موجودات و کائنات بوده **و در**
آیه انفسنا خالق علی را نیز بالاتفاق نفس خیر خلایق محمد بن عبد الله شمرده **و در متواترات** مرویات موالف و مخالف سید عالم و آدم علی را
نفس و جان خود شمرده و فرمود بقوله نفسک نفسی و لحمک لحمی **و** علی منی و انا من علی **و** انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
تنبیه هرگاه این ثابت شد **پس** ثابت شد که علی جان نبی مساوی نبی در جمیع امور میباشد الا ما استثنی بالدلیل او همین است که بعد من نبیهم
رسول و نبی الی القیمة ابداً احدی نمیباشد **و هرگاه** محمد اعلم و اکمل و افضل از ابراهیم باشد **پس** علی هم که جان و مساوی محمدی عموماً است
البته اکمل و افضل از ابراهیم میباشد **جواب ثالث** طلب ابراهیم احیاء اموات کرد تا معاینه و مشاهده کند آنچه ببرهان دانسته بود **و** الرب فرمود او لم
تؤمن ای او لم تصدق فیه قال ابراهیم بلی و لکن لیطمئن قلبی غرض از این اطمینان تسکین قلب بشهود و عیان کیفیة احیاء موتی بود نه انکه خلیل
جاهل یا شاک در معاد جسمانی باشد اشکال علی کل حال عاید نمیشود و نعم الله اعلم **اشکال** این آیه اذا ذکر الله وجلت قلوبهم **و معارض** ان آیه
الذین امنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله **و** در دیگر الا بذکر الله تطمئن القلوب **و در دیگر** تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم
و قلوبهم چگونه ضدین باهم در یک محل جمع شده نتوانند خصوصاً در آیه ثالثه خود تعالی هر دو ضدین را ذکر فرموده **جواب** بوجوه میباشد **اول**
ازین آیات اثبات آنست که متکلمین فرموده اند قلب مومن مصدق نیست مگر آنکه خوف و رجا در او بالسویه جمع میباشد و از یکدیگر یکذره تفاوت ندارد
یعنی نزد آیات غضب و آیات عدل و عقوبات شدیده یوم القیمة و مواخذه و نهاویه بذکر اسماء قهاریه و جباریه اقشعرار جلود و خشیت و خوف در قلب او
ناشی میشود **اما نزد ذکر** و ذکر اسماء رحمانیت و تلاوة آیات عفو و غفران و ایفاء آن و اعطاء نعمة دایمه بکثرة در جنت چون **آیه** یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و امثالها اطمینان و آرام و تسکین قلب هر مومن حاصل میشود منافاتی در آیات نیست
ثانی شیخنا الطبرسی و شیخ ابو الفتوح الرازی در تفسیر وجلت قلوبهم فرموده ای خافت تعظیماً له **و** ذلک اذا ذکر عندهم
عقوبته و عذابه و عدله و وعیده علی المعاصی بالعقاب و اقتداره علیه **و اما اذا ذکر** نعمة الله علی عباده و انعامه و احسانه الیهم و فضله
علیهم و ثوابه علی الطاعات اطمأنت قلوبهم و سکنت نفوسهم الی عفو الله کما قال سبحانه الا بذکر الله اطمئن القلوب فلا تنافی اذ ورد تا فی حالتین
معنی آیه اینست که نزد ذکر الله خوف تعظیمی در قلب هر مومنی برای خدا ناشی میشود و قتیکه نزد ایشان ذکر عقوبة و عذاب و عدل و وعید بر معاصی بعقاب
و اقتدار بر آن میشود **اما نزد** ذکر نعماء و آلاء بر بندگان او و انعام و احسان و اکرام او سبحانه و فضل بر ایشان و کثرة ثواب او بر طاعات
میشود کمال آرام و تسکین قلوب و نفوس ایشان بسوی حصول عفو الله حاصل میگردد چنانچه در آیه دیگر فرمود که آگاه باشید که بیاد آوری خدای رحیم و کریم
قلوب بندگان آرام میگیرند **و** منافاتی بین الآیات نیست چه در دو مورد وارد شده اند **ثالث** این آیات از اوصاف مومن است بانه اذا نظر
فی نعم الله علیه و منته لدیه و عظیم مغفرته و رحمته اطمأن قلبه و حسن بالله ظنه **و اذا ذکر** عظیم معاصیه بترک اوامره و ارتکاب نواهیه و
جل قلبه و اضطربت نفسه لان الوجل هو الخوف مع الحزن من امور القلب یعنی مومن وقتیکه نگاه میکند نعمات منعم و منتهای لا نهایت نعم را بر خود
و عظیم و بزرگ مغفرة و رحمة او را قلبش آرام و تسکین مییابد و حسن ظن تجدید میکند **و وقتیکه** اکبر کبایر و اعاظم معاصی خود از ترک اوامر و ارتکاب
نواهی نظر میکند قلبش بخوف و اضطراب میآید چه وجل یعنی خوف قلبی مع الحزن و غم از امور قلبیه میباشد **و در** آیه ثالثه یخشون ربهم
ثم تلین جلودهم و قلوبهم را باین جهة در مومن جمع کرده منافاتی باهم آیات مجید الله ندارند **رابع** در آیه ثالثه اطمینان و خوف رجا هر دو را جمع کرده تا
در قلب مومن بالسویه بلا تفاوت مجتمع باشد خوف و رجا لان الاطمینان انما یکون عن ثلج الیقین و شرح الصدر بتوحید الله و تصدیق دینه و
کتابه **و اما الوجل** انما یکون من خوف العقوبة **و** بین هاتین الحالتین فان الوصفان اجتمعا فی آیة واحدة **و هی** تقشعر منه جلود
الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله جمع فیها الخوف و الرجاء زیرا که اطمینان و آرام و تسکین از جهة برودة یقین و شرح صدر

بنور توحید رب العالمین ناشی میشود **واما** خوف از عقوبت شدیده بر معاصی عظیمه میباشد **پس** این هر دو حالت و صفت متضاده اند در یک آیه تقشعر منه جلود الذین الخ جمع کرده تا دلیل باشد که خوف و رجاء مومن بحسب اعتبار عقوبت اقشعرار جلود و خشیت **و** بحسب اعتبار عفو و رحمت و نعم لینت جلود و میلان قلوب بیکدیگر حاصل باشد **و** جمع ضدین بحالت واحده در قلب واحد بدو اعتبار مختلف یکی بعد دیگر حاصل شدن ممنوع نباشد اشکال باطل محض است **اشکال** آیا در ذکر الله یاد آوری خدا فاعلش خود متذکر بقلب فقط است **و** مذکر غیره باشد تا بذکر او شنونده خاشی و خایف گردد **جواب** هر دو صیغه ذُکِرَ الله **و** صیغه و اذا تلیت صیغ مجهوله دال اند که ذاکر اسم الله **و** تالی آیات کتاب الله عزّ و جلّ غیر باشد تا بتذکیر و بتلاوة او شنونده خاشی **و** ایمانش افزون شود و الله اعلم **بحث رابع** قرائة و تلاوة هر دو متحد بمعنی هم خوندن و در پی کسی رفتن باشد از تلی یتلو تلاوة بکسر اول و تلوا ابن سکیت و جوهری گفته و تلوت القرآن تلاوة اذا قرأت **و** تلوت الرجل اتلوه تلوًّا اذا تبعته **سوال** چرا خوندن قرآن را بتلاوة میگویند **جواب** در آن دو وجه اند **احدها** چونکه کلمات آیه قرآن در پی یکدیگر اند **ثانیها** کل قرآن متضمن سور **و** سور آن در پی یکدیگر **و** در هر سوره آیات در پی یکدیگر مرتب و مجتمع اند چونکه کل امت الی القیمة مامور بتلاوة کل قرآن من اوله الی آخره پی یکدیگر میباشد **پس** بتلاوة کل قرآن هر سوره که در پی یکدیگر درج اند **و** بتلاوة هر سوره هر آیه که در آن سوره درج است پی یکدیگر خونده میشوند لهذا بتلاوة نامیده شد خوندن قرآن و خوندن آیات آن **وجه ثالث** هم محتمل است که نزد خوندن هر آیه و هر کلمه امر بتتبع معانی و تلو آن امر و نهی و نصیحت و عمل بآن هست لهذا خاص خوندن قرآن و آیات آن بتلاوة نامیده شد بهر سه وجه خوندن قرآن بتلاوة نامیده شد و الله اعلم **بحث خامس** و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون این عطف بر آیه و اذا ذکر الله است پس این خاص وصف ثانی و ثالث مومنین هست یعنی وقتیکه خوانده میشود بر ایشان آیات کتاب الله قرآن نام زیاده میسازد بسبب تلاوة آیات قرآن موجب زیادتی ایمان مصدقین مومنین میشود و بر پروردگار خود اعتماد و اتکال در جمیع امور دین و دنیای خود میکنند و کل امور را تفویض بسوی او جل شانه مینمایند **ضحاک** گفته مراد از زادتهم ایمانا تصدیقا و یقینا علی یقین بتلاوة و اتیان آیات قرآن پی در پی بر ایشان موجب زیادتی بصیرة و یقین بر بصیرة و یقین ایشان میشود **و ابن عباس** زادتهم تصدیقا مع تصدیقهم بما انزل الله الیهم قبل ذلک قبل المعنی انهم یصدقون بالاولی و الثانیة و الثالثة و هکذا کل ما یاتی من عند الله فیزداد تصدیقهم یعنی زیاده میسازد آیات قرآن ایمان سابق مومنین را یعنی بنزول آیات لاحقه تصدیق سابق ایشان قوی تر میسازد و مومنین جمیع آنچه من عند الله میآمد تصدیق بهر آیت میکردند **و نیز** تکالیف الهی در آیات قرآن متفاوة الاوقات نازل میشدند **پس** هر حکمی در هر آیت در مختلف الاوقات متضمن تکلیفی و حکمی واحد و کلی و جزئی جدا جدا با نهایتا از ابتدای نزول قرآن تا ختم نزول آن **پس** بهر وقت نزول هر حکمی تصدیق و تسلیم آن باعتقاد و تسلیم میکردند تا الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا از دل یافتند **پس** قبول هر حکم منزل من الله و اعتقاد تصدیق و تسلیم و تعمیل آن کردند **پس** ایمان را تعبیر بزادتهم ایمانا فرموده **و اول** آن نزول قول لا اله الا الله **و آخر** آن و لا یته علی و آل علی در یوم نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم بروایت صحیحه خاصه و عامه میباشد **پس** آنکه از بدایت تا نهایت احکام و تکالیف الهیه بطیب نفس و خوشی دل قبول کردند بحقیق حرف المحقیق را نسبت بانها وعده اولئک هم المومنون حقا الی و رزق کریم میباشد و ایزاد حکمی بعد حکمی در آیات قرآن نازل میشده قبول میکردند زادتهم ایمانا کمال ایمان میباشد **و در علم سیر** مرویست که عمر بن عبد العزیز بسوی عدی بن عدی نوشت ان الایمان فرایض و شرایط و حدودا و سننا فمن استکملها فقد استکمل الایمان و من لم یستکملها لم یستکمل الایمان یعنی برای ایمان فرایض و شرایط و شرایع و حدود و سنتها اند **پس** هر که کامل کرد انها را تحقیق کامل کرد ایمان خود را و هر که تکمیل نکرد انها را کامل و تمام نکرد ایمان خود را **و در خبر** است که حضرت رسول صلعم فرمود الایمان بضع و سبعون شعبة اعلیها شهادة ان لا اله الا الله **و** ادناها اماطة الاذی عن الطریق و الحیاء شعبة من الایمان یعنی ایمان هفتاد و چند شعبه وار و اعلی از همه انها شهادة توحید اله **و** ادنی همه انها ازالة اذیة از راه **و** حیا هم شعبه از ایمان است **و عمر بن حبیب** گفت برای ایمان زیادتی و نقصان است و از و پرسیدند که چیست در جواب گفت اذا ذکرنا الله و حمدناه فذلک زیادة **و** اذا سهونا و غفلنا فذلک نقصانه **بحث سادس** مراد از زیادتی ایمان چیست **بدانکه** در اینجا بحث از دو امر است **اول** ایمان چیست **ثانی** زیادتی و نقصان آن **اما امر اول** در تحقیق حقیقت معنی ایمان اهل قبله خلاف دارند و بطور حاصل نزد طائفه

جواب سوال آیا در ذکر الله فاعلش چیست ۱۲

جواب سوال قرآن تلاوت چه معنی دارد ۱۲

ایمان در اصل

ایمان در اصل عبارة است از تصدیق بالتصور و اقرار و عمل جوارح از افعال و تروک غیر آن دو شاهد مصدق علی ما فی ضمیره میباشد و همین قول محقق نظیر الدین در فصول الاصول است پس بنا برین آنکس که تصدیق بجنان داشته و بظاهر اقرار و عمل نکرده او بینه و بین الله مومن باشد علی ما قاله بعض شارح الفصول نزد بعضے ایمان محض قول لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان فقط و بقول قوشجی همین مذهب ابوحنیفه است پس بنا برین کافر و مشرک متجاهر اگر آمنّا بگوید او ظاهرا و باطنا مومن هست و همین قول منقول از کرامیه هست نزد اکثر طوایف اهل قبله ایمان عبارة از مجموع اعتقاد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالافعال والتروک است و همین مذهب اهل ظاهر و اهل حدیث و جماعتے از امامیه و غیر امامیه و اشاعره و همین در اکثر صحاح و حسان مرویه فریقین است پس برین اعمال مفروضه بل مسنونه مقرره موظفه در عین ایمان داخل اند بترک بعض آن ناقص الایمان و بترک کل اعمال اگرچه بانکار نباشد خارج الایمان میشود و نزد محققین ایمان عبارة از تصدیق دین اسلام بالقلب و اقرار باللسان است و امّا اقرار کاشف ما فی قلبه است و اعمال جوارح ثمره تصدیق است داخل در تصدیق نیست فقالوا ان التصدیق لا یقبل الزیادة والنقص لاجماع اهل اللغة علی ان الایمان هو الاعتقاد بالتصدیق القلبی و ذلک یعنی ان التصدیق لا یزید ولا ینقص و همین قول مدققین امامیه منهم حکیم نصیر الدین در تجرید و ایة الله و مذهب شیخنا المحقق المقداد مع جم غفیر من متکلمی المتاخرین و جماعة من القدما است و احدیها بالانفراد کافی نمیباشد و تفصیلش از کتب کلامیه سلامیه دریافت خواهد شد و نزد جمعے از اشعریه الایمان فی الشرع هو التصدیق للرسول فیما علم مجیئه به ضرورة تفصیلا فیما علم تفصیلا و اجمالا فیما علم اجمالا و ذلک فهو فی الشرع تصدیق خاص یعنی ایمان در شرع خاص تصدیق رسول میباشد در آنچه آنحضرت ضرورة آورده پس تفصیلا تصدیق در مفصل و اجمالا در مجمل معلوم ضروری باشد و همین قول بعض اعلام امامیه هم است نزد خوارج و علاف و عبد الجبار ایمان عبارة است من الطاعات باسرها فرضا کان او نفلا و مذهب جبائیان ابوعلی و ابوهاشم و اکثر معتزله بصره ایمان عبارة از طاعات مفروضه از افعال و تروک معا بغیر نوافل میباشد نزد بعض مجاهد ایمان بجنان و اقرار بلسان و عمل بالارکان است و غیر این اقوال نیز از کتب کلام اهل ملل بالتفصیل دریافت خواهد شد امّا مراد از زیادتی ایمان چیست یا ایمان قابل نقص و زیادتی هست یا نه در ان متکلمین و مفسرین اسلام دو قول دارند نزد آنانکه ایمان عبارة از امور ثلثه از تصدیق قلب و اقرار بزبان و عمل بالارکان معا هست یا ایمان فقط عمل است پس نزد ایشان اگر کل اعمال را ترک کرد خارج از ایمان میشود و اگر بعض اعمال را دون البعض ترک کرد پس او ناقص الایمان باشد و دلیل بران همین آیه زادتهم ایمانا و آیه و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته ایمانا و اخبار صحیحه کثیره مرویه خاصه و عامه میباشد چه اینها صریح ناطق اند بزیادتی و نقص ایمان و دلیل بران آنکه مجمع علیه امت است که در عهد رسول تدریجا قرآن سوره سوره آیه آیه یوم فیوم و ماه بماه تا مدة بیست و چهار سال متضمن ازدیاد تکالیف دینیه و احکام شرایع جدیده فرود آمد یکدفعه و یکوقت کل دین و احکام نازل نشده و آن امری معلوم بالضرورة بلا خلاف در امت است پس وقت نزول تلاوة هر آیه کرده میشد و مردم تصدیق بعد تصدیق و تسلیم آن آیات و احکام را میکردند پس مراد از زیادتی ایمان درین آیه و اخبار تسلیم آن میباشد امّا نزد آنانکه مراد از ایمان معرفة و عرفان میباشد پس هر عاقل خبیر و دبیر و بصیر بمعاینه مخلوقات مختلفه شتے گوناگون کمال علم و قدرت و حکمة و تدبیر در سر خلقے دریافته انتقال از ادنی معرفة بدرجه توسطه و از ان بدرجه نهایة و از ان بدرجه تجلی میرسید و تصدیقات معارف او میافزاید بالضرورة و این مجربست لا اساحل له پس نزد ایشان طایفه مراد از ازدیاد ایمان ازدیاد معارف مع ازدیاد تصدیقاتهم میباشد نزد جمعی مراد از ازدیاد ایمان ازدیاد دلایل بر ایمان میباشد چه بکثرت دلایل ایمان اقوی میشود چه مشهود هست که آنکس که ادله عدیده بر یک چیز یافته و دیده مرئی و معاینه و مفهوم او اقوی بالنسبة آنکس باشد که یک دلیل دارد و واحدی گفته که همین عامه اهل علم اند فقال ان کلمن کانت الدلایل عنده اکثر کان اقوی و ازید ایمانا لان عند حصول کثرة الدلایل تصیر المطلوب عنده اقوی ثبوتا و لا یطرء الشک و یتقوی یقینه فی ثبوته و الیه الاشارة فی حدیث النبوی اخرجه البخاری و المسلم قال النبی الایمان بضع و سبعون شعبة اعلیها شهادة ان لا اله الا الله و ادناها اماطة الاذی عن الطریق و الحیاء شعبة من الایمان یعنی هر آن کس را که دلایل بر ایمان اکثر باشند که معلوم هست که ایمان او اقوی و ازید باشد بالنسبة آنکس که دلیل واحد داشته و تحصیل کثرة دلایل مطلوب او اقوی و اثبت میباشد و با و شک و شبه لاحق نمیشود بل یقینش اقوی در ثبوت باشد و بسوی همین حدیث نبوی مشیر است که ایمان هفتاد و چند شعبه دارد و افضل و اعلی همه اینها کلمه توحید الخ است اقول اشکال بنا برین لازم میاید مراد ازین زیادتی یا قوة دلیل است

یا بکثرت دلایل اما قوت دلیل باطل است زیرا که هر دلیل مرکب است از مقدمات و آن مقدمات یا جازم مانع از نقیض باشد یا جازم نباشد و هرگاه جازم مانع از نقیض در کل مقدمات حاصل باشد پس ممتنع است که بعضی دلایل اقوی از بعضی باشد چه جازم مانع از نقیض قابل تفاوت نمیباشد و اگر جازم مانع از نقیض حاصل نباشد در کل یا در بعض پس آن دلیل نباشد بل اماره است و نتیجه حاصله از آن علم نیست بلکه او ظن است پس ثابت شد که حصول تفاوت در دلایل بسبب قوت محال است و اما حصول تفاوت بسبب وجود کثرت دلایل پس هرچند محال نیست اما لکن جزم حاصل بدلیل واحد نمیشود اگر مانع نقیض بود ممتنع است که نزد اجتماع دلایل کثیره بدلیل واحد اقوی شود و اگر غیر مانع از نقیض است پس آن دلیل نمیباشد بلکه اماره و نتیجه او غیر معلوم بلکه ثابت میباشد بل غایة آن ظن است پس تاویل آیه بکثرت ادله زیادتی ایمان ضعیف است ثم الله اعلم اما قول ثانی ایمان نزد آنانکه قابل زیادتی نیست زیراکه ایمان در لغت بمعنی تصدیق و تصدیق قابل زیادتی و نقص نیست چنانچه بالا ذکر شد و همین مذهب جمهور محققین امامیه و غیرهم است اما من اصحابنا الامامیه مذهب حضرت علم الهدی و محکی از شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی و حکیم نصیر الدین طوسی و آیة الله علامه حلی و شیخ محقق مقداد و مذهب شیخنا الطبرسی و شیخنا ابوالفتوح رازی و غیرهم از تبعه ایشان است تنبیه بنا براین تارک اعمال و فاعل کبایر مومن فاسق غیر کافر است لوجود التصدیق فیه اشکال بنا براین قول چون ابلیس بعد تصدیق کافر میشوند آنچگونه جایز و ممکن باشد جواب نزد ایشان آنکه بعد تصدیق مرتد میشوند پس اظهار بدایة منافق بودند تصدیق قلبی نداشتند و عناد تا دم نفاق خود که کفر و انکار اصلی ایشان بود اظهار کردند اشکال عاید نمیشود سوال پس نزد این طایفه معنی این آیه و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و امثال آن از آیات و اخبار صحیحه صریحه کثیره چیست جواب نزد این طایفه این چنین آیات و اخبار واجب التاویل اند اما تاویل این آیه جواب اول از هذه صفات خیار المؤمنین و افاضلهم فکانه قال انما خیار المؤمنین من له هذه الصفات و لیس یمتنع ان یتفاضل المؤمنون فی الطاعات و ان لم یتفاضلوا فی الایمان و یدل علی ذلک ان الاجماع حاصل علی ان وجل القلب لیس بواجب و انما هو من المندوبات و ان الصلوة قد یدخل فیها الفرایض و النوافل و الانفاق کذلک فعلمنا ان الاشارة بالایة الی خیار المؤمنین و اماثلهم فلا تدل اذا علی ان من کان دونهم فی المنزلة خارج عن الایمان حاصل آنکه در این آیه صفات خیار مومنین و اکامل و افاضل ایشان مذکور شده که ایشان باین صفات کامله مخصوص میباشند و ممتنع نیست تفاضل مومنین در طاعات اگرچه متفاضل در ایمان نباشند و دلیل اجماعی حاصل براین است که ترس قلبی واجب بشرط حصول و ثبوت ایمان نیست و ترس از مندوبات است چه در صلوة است فرایض و نوافل و نیز در انفاق هم داخل و شامل واجب و مندوب است پس بما علم حاصل شد که در این اشاره بسوی خیار مومنین و اماثل و افاضل است پس این دلالت ندارد که هرکس دون منزلة ایشان باشد او خارج از ایمان است و ابن عباس فرموده سبحانه اراد بذلک ان المنافق لا یدخل قلبه خشیة الله عند ذکره و ان هذه الاوصاف المذکورة منتفیة عنه مراد از این آیه خاص مومنین اند و منافق در آن داخل اصلا ندارد زیراکه خشیة در قلب او داخل نمیشود و این اوصاف مذکوره منتفی اند از منافق ثم الله اعلم وجه دیگر آنکه چونکه این آیات در بدایة اسلام مخاطب بصحابه در قصه انفال نازل شده بالاتفاق ایشان در آن وقت تصدیق بخدا و برسالت محمد بن اسلام کرده بودند تا کل قرآن و آیات احکام و تکالیف تدریجا نازل شد یکدفعه پس تنازع صحابه بینهم در عطاء انفال و اخذ آن بوقوع آمد تا آنکه طمع هر طایفه و منتظر عیان من قتل قتیلا فله سلبه بر آورد و با نزال قل الانفال لله والرسول صحابه از وصول آن با ایشان نا امید و مایوس گردیدند چنانچه خبر سعد ناطق بآن است پس اینچنین آیات از اذکر الله در تنبیه و تادیب و تهذیب و صفات مصدقین اهل ایمان نازل شده پس آن صحابه سمعا و طاعة گفتند من بعد آن هر آیتی و هر تکلیف و حکم که در آیات تا آخر عهد رسول آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم یعنی نازل شد و بر ایشان خوانده میشد تسلیم و تصدیق هر تکلیف یکی بعد دیگر تا آخر نزول قرآن میکردند باین اعتبار مخصوص ایشان ظاهرش میباشد حاجة تاویل باین نماند و مختار فخر رازی همین است قال المراد من زیادة التصدیق انهم یصدقون بکل ما یتلی علیهم من عند الله لما کانت التکالیف متوالیة فی زمن الرسول متعاقبة فعند حدوث کل تکلیف کانوا یزیدون تصدیقا و اقرارا و من المعلوم من صدق انسانا فی شیئین کان تصدیقه له اکثر من تصدیق من صدقه فی شیء واحد و قوله و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا معناه انهم کلما سمعوا آیة جدیدة اتوا باقرار جدید فکان ذلک زیادة فی الایمان و التصدیق اشکال ظاهر و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا ظاهرش مشعر است که نفس کلمات آیات موثر در حصول زیادتی

جواب اشکال چون ابلیس [illegible]
بعد تصدیق [illegible]
سوال اینکه [illegible]
جواب اشکال کلمات آیات [illegible]
ایمان و کلمات

ایمان وکلمات آیات من باب الاعراض چگونه توانند شد **جواب** چونکه کلمات و فقرات آیات متضمن هدایة وارشاد مع الدلیل والبرهان میباشند
پس نزد استماع کلمات آیات مع الحجج والبراهین موثر و متوجه قلوب سامعین میشوند نفع ضرر خود از آن کلمات فهمیده موجب ازدیاد حق ایمان متوجه
سامعین میگردد **و** امر وجدانی براین شاهد ناطق است که بمحض استماع کلمه منافیه طبیعت قوم متلون گردیده بغیظ و غضب **و** باستماع کلمه موافق وفق
طبیعت بفرحة وبشادمانی میآید پس باعتبار سبب حقیقی آن موثر در ازدیاد ایمان شمرده اشکال عاید نمیشود **اشکال** توکل بمعنے تفویض پس حاصل آن
اینست که بندگان در حصول و وصول کل امور دینی و دنیائی خود بالکلیه والاصالة متوکل بخالق نمایند و مدخلیة حصول آن بجهد و بغیر الله احدیرا نسازد و
پس این تفویض دلالة دارد که فاعل و دافع جمیع امور خالق باشد چونکه جبر نزد عدلیه باطل است پس تفویض کل امور الی الله واعتماد کلی بر ایصال
آن بعباد بر تهیه چگونه صحیح و جایز باشد **جواب** چونکه امور عباد یا ارادی و اعتقادی یا امور اعمالی و افعالی بالارادات والقصود یا بغیر آن میباشند
ثالث باطل است زیراکه آن اعمال و افعال بلا اختیار باضطرار بوقوع آمدند و بظهور میآیند **اما اول و ثانی** پس امور و افعال اعتقادی و عملی که تعلق
بجود عبد میباشد در انقلاع آن حاجة تفویض الی الله نیست الا طلب توفیق و تسهیل و تکمیل و در ادامة آنها **اما** اموریکه غیر این باشد چون حیوة و ما
و اسباب معاش و صحة و سلامة و وسعة و عزت و رفعة و صیانت از شرور اعدا و از ذلة و فقر و مسکنت و حاجة الی غیره و اعانة و امداد و در انقلاع و امثال آنها
که من باب التدبیر والتنظیم علیم حکیم قدیر مدبر تعالے خاص میباشد در اینچنین امور متولی او سبحانه است پس در اینچنین امور توکل و اعتماد بر تعالی
و تفویض امثال اینها الیه تعالی بندگان مامور میباشند **جواب دیگر** آنکه مراد از توکل علے الله و از تفویض کل امور الے الله اینست که بنده منقطع
از غیر الله متوجه الے الله در جمیع امور دینی و دنیائی باشد لانه تعالی ولی المؤمنین چه توکل بمعنے اعتماد مع وثوق بر تعالے و لغة میباشد باین توکل و تفویض
و جبر لازم نمیآید ثم الله اعلم **بحث سابع** الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون اینه وصف خاص جوارحی اند یعنی آنانکه برپا میدارند باوقات
خود ادا آنها میکنند در ان نماز مفروضه و مندوبه بوسیله خود را **و** از بعض آنچه عطا کردیم و روزی دادیم ایشانرا نفقه میدهند و در آنچه امر کردیم ایشانرا
و از صلوة و آنها مراد جنس صلوات مفروضه **و** نوافل موقته **و** از انفاق مراد همه امور واجبه از زکوة و خمس و صرف حج و جهاد و نفقه واجب النفقات
از زوجات و اولاد و والدین محتاج و غلام و کنیز حتے حیوانات که بسته در تصرف و کار ایشان باشند **و** انواع بر و قربات و انفاق ذوی الارحام و محاویج
ایتام و مومنین در این انفاق داخل بعموم میباشد و من در مما بجهة تبعیض است پس مراد انفاق بعض آنچه در شریعة بایشان مقرر کردیم است ٭
اشکال پس بتقیید من در مما بجهة تبعیض است دلالة انفاق کل امر ما یحتاج الیه بنفسه و واجب نفقاته جایز نیست عقلا و شرعا پس پیغمبر صلعم و ائمه اطهار
خصوصا اصحاب اهل البیت چگونه مرات و کرات انفاق بکل اموال و مطعومات خود کردند و خود گرسنه مع عیال واجب النفقه ماندند **جواب** در سابق
از این مجلدات مکرر و مفصل مذکور گردیده **و اینجا** میگوئیم که انبیا و ائمه معصومین اشرف و اعرف ما له و اعلم باحکام تکالیف و شرایع الهیه یجوز و لا یجوز
علیهم میباشند بلا نکیر و برای کمال معارف و اعلی مراتب ایشان بعض بعض تکالیف آنها از است زیاد میباشند پس بعض اوقات آنها مجاز و صرف
کل بوده باشند و الا معصومین مطهرین اقدام و جرئت مکرر بر انفاق کل نمیکردند **تنبیه** در اینجا اوصاف خمسه مخصوصه مومنین مع الحصر بطور عموم
ذکر کرده اول خشیة نزد ذکر الله **دوم** بتلاوة آیات زیادتی اعتقاد و ایمان **سوم** توکل و اعتماد در امور دین و دنیائی خود خاص بر خدا و منقطع از
غیر او این هرسه امور قلبیه اصولیه میباشند **و** دو صفت دیگر از اعمال جوارح **اولها** صلوة افضل کل اعمال بعد ایمان است **و** بایقاع او فرق ما بین کافر و
مومن ظاهرا و باطنا حاصل میشود **ثانیهما** انفاق مالی باوقات خود و باموراتِ الهی مع الشرایط اصل آن اخلاص زبانی میباشد **و** آنکس که تا وقت
موت بر پنج صفات مزبوره مرد و مومن مخصوص بوده و مرده **تبصره** و مما رزقناهم ینفقون دلالة است که رزق و روزیکه خالق میدهد و اسناد
و اضافه آن الی نفسه کند البته آن رزق نجس و حرام نباید باشد چه اسناد رزق نجس و حرام الی رازق الانام جایز نیست زیراکه او نهی از اکل و کسب حرام
و نجس کرده **و ایضا** پس ثابت شد که روزی الهی طیب و خالص و حلال است **و** مزعوم جبریه که رزق خواه حرام و نجس خواه حلال باشد او خاص من الله
بخلق است باطل محض میباشد **و علیه** گفته فلانه نعم مدح من ینفق ما رزقه الله **و** اجمعت الامة علی انه لا یجوز الانفاق من الحرام **و**
ذلک یدل علی ان الحرام لا یکون رزقا **اما جواب** ایرادات جبریه در دیگر مجلدات تفسیر الدلایل القاهره ثبت گردیده **بحث ثامن** حق مصدر
در لغة بمعنے وجوب و ثبوت شی و سقوط آن میباشد **و** بمعانی در تنزیل آمده بمعنے ثالث آیه وجبت جنوبها است **و** حقیقة الشی منتهای آن است

جواب اشکال که بانفاق بعض در مما میکند پس پیغمبر و ائمه اطهار چگونه بکل انفاق طعام خود نفقه داده اند

بیان آنکه رزق الهی خاص طیب میباشد و قول مجبره که روزی حرام هم من الله است باطل است

واصله اشتغل علیه فلان حقیق بکذا بمعنی خلیق وهو ماخوذ من الحق الثابت | **ما در نصب حقّاً** دو وجه اند **احدهما** نصب و بمصدر محذوف است چون اولئک هم المؤمنون ایماناً حقّاً **ثانیهما** یحتمل که مصدر مؤکد برائے جمله باشد ای حق ذلک حقّاً کقولک هو عبد الله حقّاً **بحث تاسع** تفسیر جمله اولئک هم المؤمنون حقّاً مبتدا و خبر معاً اینجا جمع اند مرجع اولئک همان جماعة موصوفین مذکورین ماقبل این میباشد **پس** معنیش ظاهر آنکه آن اشخاصیکه بعد تصدیق متصف باوصاف خمسه مذکوره قلبیه و قالبیه حقیقة تاموت بلاتردد و والحوق شک و ریب ثابت باشند همان مردم خاص اصحاب ایقان و اهل ایمان علی الحقیقة میباشند **جم غفیر** از مفسرین گفته اند ای هؤلاء المستجمعون لهذه الخصال والحایزون لهذه الصفات حتی ماتوا علی هذا فهم الذین استحقوا هذا الاسم علی الحقیقة مراد آنست همان جماعة که جمع کردند این خصال و صفات قلبیه و قالبیه تا آنکه مردند برهمین حالة پس مختص همان جماعة مستحق باسم مومنین بر حقیقت و همانها مصدقین واقعی بدین اسلام اند **تنبیه** نزد جماعة محققین آنکس که خالق تصدیق و تسمیه او بمومن کند لیکن عنداً مومن واقعی علی الحقیقة بلاشک نمیباشد و برائے او مغفرة و نعمة و نجاة ابدیه خاص است **و** او نمیباید قطعاً بر این اوصاف ظاهراً و باطناً مستمراً بوده و یک آن از او این اوصاف منقطع نشده و نبوده باشد **اشکال** کلمه انما و بعده کلمه اولئک نیز بالاتفاق از کلمات حصر اند دلالة قطعیه دارند که هر کس این اوصاف فی الآیة از ابتداء تصدیق تاموت بلاتردد ثابت نباشند او مومن هرگز نیست **جواب** این مقتضی است که در آنانکه از صحابه بدر این نازل شده الصحابه تا نزول این متصف باین اوصاف کامله تامه ایمان قطعاً نبودند لهذا او تنبیه و تادیب و تکمیل و تهذیب انها و آنانکه من بعد ایشان از مصدقین اسلام بدنیا بیایند تا وقتیکه باین اوصاف مزبوره متصف نباشند همه انها مومن نباشند **پس** باین جهة جمعی از جمهور محققین مفسرین و متکلمین اسلام حمل این اوصاف بر معصومین از خمسه مطهرین حضرات اهل البیت **و** بقیه ائمه عترة طاهره هدی **و** خواص اصحاب تبعه ایشان کرده اند **و مصرحش** صحاح اخبار متفق علیه آئمة منهم **در خصایص** امام نسائی آورده که پیغمبر صلعم مخاطب بقریش فرمود یا معشر قریش والله لیبعثن الله علیکم رجلا منکم قد امتحن الله قلبه بالایمان فلیضربنکم علی الدین قال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال النبی صلعم لا فقال عمر انا هو یا رسول الله قال صلعم لا ولکن هو الذی یخصف النعل وکان اعطی علیاً نعله یخصفها یعنی ای گروه قریش ترک کنید قیل و قال خود را قسم بخدا مبعوث بسازد و برمیانگیزد بر شما مردی را از خود قوم شما پس هر آئینه میزند گردنهای شما را بر خلاف رفتار دین اسلام **ابوبکر** گفت آن شخص ممتحن بالایمان منم یا رسول الله پیغمبر در جوابش فرمود که تو ممتحن بالایمان نیستی **پس عمر** گفت آیا ممتحن بالایمان منم پیغمبر صلعم فرمود تو هم ممتحن بالایمان نیستی ولکن آن ممتحن بالایمان آنکس است که نعلین مرا میدوزد و بان پینه میزند **و در مسند خود** احمد حنبل باسانید کثیره این را روایة کرده قال النبی صلعم یا معشر قریش انتهوا عن هذا الکلام والا لابعثن الیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه للایمان لیضرب رقابکم فی الدین قالوا یا رسول الله هو ابوبکر قال النبی صلعم لا فقالوا هو عمر قال صلعم لا ولکن الذی فی البیت یخصف نعلی **ترمذی** روایة کرده قال صلعم یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم بالسیف علی الدین قد امتحن الله قلبه علی الایمان قالوا من هو یا رسول الله **و** قال عمر من هو یا رسول الله قال النبی صلعم هو خاصف النعل **و** کان اعطی علیاً نعله یخصفها **در جامع الاصول** از سنن ابوداود **و** ترمذی آورده پیغمبر فرمود یا معشر قریش لتنتهن عن مخالفة الله والا لیبعثن علیکم قوماً یضربون رقابکم بالسیف **و هم** قوم امتحن الله قلوبهم للتقوی فقال بعض الصحابة ومن القوم یا رسول الله قال صلعم منهم خاصف النعل **و** کان تعلق امیر المؤمنین علی ع فی الاسفار جمیع مهمات صلعم و منجمله یخصف نعله فی السفر **صاحب المشکوة** بعد نقل خبر نسائی و ترمذی گفته که این متفق علیه جمیع محدثین اهل اسلام است **و مؤیدش** آنچه در تفاسیر اهلبیت علیهم وارد در خصوصیت انطایفه است نزلت فی امیر المؤمنین ع **و** ابی ذر و سلمان **و** مقداد **روا** ه القمی و صاحب الصافی **و** صاحب نور الثقلین **و** صاحب برهان البحرینی **و** غیرهم فی تفاسیرهم **سوال** بنابر این آیه آیا انا مومن ان شاء الله تعالی باعتقاد خود یا گفتن انا مومن حقاً باعتقاد خود جواب سایل گفتن جایز است **یا** جایز نیست **جواب** در مفسرین **و** فقهاء امت دو قول اند **نزد ابوحنیفه** و تبعه او جایز بل واجب است که انا مومن **و** انا مومن حقاً بگوید چه ایمان بدلایل قطعی برهانی و قرآنی است باید که بلاتردد بطور قطع و علم الیقین ایمان ثابت به هر کس جوابا باشد نه نظن چه اصل و شک است و شاک کافر است پس انا مومن ان شاء الله تعالی گفتن جایز نیست **و اهل تفسیر** تجویز کردند که ابوحنیفه بقتاده اعتراض کرده که تو چرا در جواب سایل درباره ایمان خود انا مومن ان شاء الله میگوئی **قتاده** گفت بمتابعت و اقتداء بقول ابراهیم والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین **ابوحنیفه** گفت چرا اقتداء بمکی قول ابراهیم حین سئله تعالی اولم تؤمن **و** ابراهیم گفت بلی لیطمئن قلبی نکردی قتاده منقطع

شد از قول قتاده

شد اقول قتاده چرا معطل ماندہ بجواب گفت قول لیطمئن قلبی مطلوب بادی اطمینان قلبی بمعاینہ واحساس عینی بود چہ قبل برین بلفظ بلی اظہار تصدیق خود کردہ
بود اماؔ نزد شافعی واصحاب او انا مومن فقط گفتن جایز است و انا مومن حقا گفتن غیر جایز است زیرا کہ نزد اصحاب موافاة ایمان وکفر اعتبار
دارد و ثابت میشود وقت موت کہ ہر کس عند الموت با ایمان میمیرد یا بر کفر لہذا انا مومن حقا گفتن جایز نیست بغیر لفظ انشاء الله تعالیٰ دیگر اینقول
انا مومن حقا بغیر انشاء الله موجب و مشعر سکینت واینست دلالة بر کبر بر قایل در سر قول وتکبر واظہار ان مردود و مطلقا است ابوالحسن بصری
در جواب سایل انت مومن گفت ایمان دو مرتبہ دارد اگر گفتہ سئلتنی عن الایمان بالله وملائکتہ وکتبہ ورسلہ والیوم الاخر والجنة والنار
والبعث والحساب فانا مومن قطعا وان سئلتنی عن اٰیة انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم الی قوله زادتهم ایمانا والله لا ادری
هل انا منهم ام لا نقله المفسرون بروایة الجمیع یعنی اگر تو سوال از تصدیق وایمان من باصول دین یعنی بخدا و ملائکہ وکتب او وانبیاء او سبحانہ واز
معاد جسمانی ولوازم آن در اعتقاد واقرار من مومن قطعا ہستم چہ تصدیق بان قطعا ویقینا دارم واگر مسئلت از من از اوصاف مذکورہ در آیہ انما
المومنون کردی بخدا نمیدانم کہ آیا من از موصوفین این آیہ کہ داخل ایشانم ہستم یا نہ اقول اینقول فیصل بصری بدنیست وصل نزاع در قول
بجہة آنست کہ نزد یک طایفہ مفسرین وفقہا کہ ایمان عبارة از اعتقاد قلبی وتصدیق لسانی ہست پس نزد ایشان قول انا مومن حقا جایز است
ونزد آنکہ ایمان عبارة از اشیاء مرکبہ قلبی ولسانی وعملی ہست نزد ایشان بغیر انشاء الله نباید رازی وخازن بغدادی وغیرہما در
اینجا تصریح کردند وفیہ دلیل علی انہ لا یجوز ان یصف احد نفسہ بکونہ مومنا حقا لان الله تعالیٰ انما وصف بذلک اقواما مخصوصین علی
اوصاف مخصوصة وکل احد لا یتحقق وجود ذلك الاوصاف فیہ وهل یتعلق بمسئلة اصولیة وهی ان العلماء اتفقوا علی انہ یجوز
للرجل ان یقول انا مومن واختلفوا فی انہ هل یجوز لہ ان یقول انا مومن حقا ام لا فقال ابو حنیفة واصحابہ یجوز وقال الشافعی و
اصحابہ لا یجوز الا مع انشاء الله تعالیٰ ودر آخر قول وقال ابن در اولئك هم المومنون حقا گفتہ اوتعالیٰ فقد حکم بکونهم مومنین حقا بحصول
هذه الصفات المذکورة اذا التواتبات الاوصاف الخمسة ولا یقدر احد ان یاتی بتلك الاوصاف علی الحقیقة دائما بحث علی سبیل
لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم بدانکہ در محل اعراب این جملہ دو احتمال اند احدهما خبر ثانی اولئك است ثانیهما جملہ
مبتدیہ مبنی از سوال تقدیری ہست کانہ سئل ما لهم بمقابلة هذا الخصال فقیل کیت وکیت فقیل فی جوابهم لهم درجات عند الله الخ پس
این وعدہ جزای عمل خاص ہر ای این مومنین وموصوفین در آیہ مسلسل ہست یعنی آنکہ بعد ایمان متصف با وصاف مذکورہ باشند جزا ایشان در آخرة
اینست کہ خاص مر ایشان را مرتبہا ست بلند در جنت ابدی وکرامت علیا وقدر عظمی وبعض گفتہ کہ نزد پروردگار ایشان ثابت شود مر ایشان شرف
وشرف وذلك کہ از ایشان بوقوع آمدہ وثواب دایم بزرگ وکثیر بعضی آمدہ لا یتناهی عددہ وما اعد لهم من نعیم الجنة است بدانکہ مر عارف
واعمال ایشان بالضرورة متفاوت ہست لہذا جنت جزای ایشان ہست کہ متفاوت الدرجات والمراتب والمنازل وکثرة العوائد والفوائد الالاء والنعماء
ومفسرین در اینجا گفتند لاهل الجنة مراتب بعضها اعلی من بعض لان المومنین متفاوتة احوالهم فی الاخذ بالاعمال والاوصاف المذکورة فلهذا
تتفاوت مراتبهم فی الجنة لان درجات الجنة علی قدر اعمالهم قال عطاء ان درجات الجنة یرتقونها باعمالهم وقال الربیع ان فی الجنة
سبعون ما بین الدرجتین بصریا لفرس المضمر سبعین سنة ومفسرین در اینجا فرمودند کہ مراد از مغفرة عفو وتجاوز از خطایا
این ایشان وبعض گفتہ کہ آمرزش ازو گناہان ایشان باشند مومن کہ ایمان وکمال صفات ایشان موجب غفران وکفارہ گناہ ہستند با عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا اما مراد از رزق کریم خاص در جنت ابدی ہیا باشد وهو اشارة الی کون المنافع
خالصة دائمة مقرونة بالاکرام والتعظیم ومجموع ذلك هو حد الثواب بیا شد در عارفین مراد ازین مغفرة در دنیا وعقبی از ظلمات
حاصل بسبب اشتغال بغیر الله تعالیٰ ومراد از رزق کریم استغراق ایشان بمعرفة الله ومحبة او از اسد روحانیہ علاوہ بر لذاید جسمانیہ بیا شد
واحدی گفتہ کہ معنی الکریم ہو الذی یحمد ویقصد ویتحمل ما یحتاج الیہ والله تعالیٰ موصوف بانہ کریم والقرآن
ایضا موصوف بانہ کریم والجنة محل کریم کما قال تعالیٰ ومقام کریم قال الراغب الکریم هو الشریف الفاضل الحسن انتهی تفسیر
بالا شنیدی کہ ربیع بن انس گفتہ کہ درجات جنت ہفتاد درجہ اند وما بین دو درجہ بقدر مسافت دویدن فرس تندرو کہ

حجاب سوال بمومن قول انا مومن حقا بعضی گفتہ جایز است ونزد شافعی جایز نیست در آن اشکال ابن ابی حاتم

احادیث عن الایمان عن ابی حاتم

در آیات الجنة ما اعد فیها من نعیم

شب و روز هفتاد سال بیکحال بدوند ایضاً مرویست قال رسول الله صلعم ان فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین مائة عام رواه الترمذی یعنی حضرت رسول صلعم فرمود که بتحقیق در جنة یکصد درجه است ما بین هر دو درجه صد ساله راه مسافة است اشکال چونکه جنت ملک و احد محدود و الابعاد بالضرورة میباشد و مکلفین مومنین از ملک و جن و انس هم از بدایة ایجاد عالم و آدم تا فناء دنیا در عدد لا نهایة میباشند و هرگاه بهر یکی بحسب تعداد عقاید و صالح عملیات و اعواض هموم و غموم و امراض و الآم و فوت منافع اینها و مقابل هر یکے ازین اشیاء جزائی و عواید و فواید آن اکثر و ازید لاجعا بکثرة حاصل میشود که غیر هذا اجزاء هر یکے ازاینها نمیدانند پس عقل درحیرتست که چگونه این یک ملک جنت برای همه امور اوافی و کافی مع ایزاد جزاء آن فان میشود جواب عقلاً و نقلاً است اما عقلاً قطعاً معلوم هست که او تعالی در ازل میدانست جمیع آنچه در ابد میکند پس بحسب کثرة تعداد مومنین برائے هر مومنی اشیاء جزاء او در جنت آفریده و جنت یک ملک نیست بل و املاک عدیده فوق یکدیگر الی ما علمه الله احوال الخلق کلاً و وسعاً در ابتدار آفریده اشکال و استبعاد متحیر باطل گردید اما نقلاً ابو سعید خدری روایة کرده ان النبی صلعم قال ان فی الجنة مائة درجة لو ان العالمین اجتمعوا فی احداهن لوسعهم یعنی پیغمبر صلعم فرمود بتحقیق در جنة صد درجه هست اگر کل عالمیان کل دنیا مجتمع در یکدرجه آن شوند هر آئینه وسعت سکونت همه عالمیان یکدرجه دارد و بحمد الله عقلاً و سمعاً اشکال و حیرة جهال باطل گردیده اشکال ظاهر آیه بحسب کلمه حصر انما دلالة قطعیه دارد که هرکس بعد تصدیق قطعی برهان اوصاف خمسه قلبی و دو عمل جوارحی از ادامة صلوات و اعطاء صدقات موجب نجاة و دخول جنت ابدی میباشد اگرچه عملیات آخر از حج و جهاد و صوم و غیرها از امور آخرواجبه اصلاً مدة العمر بعمل نیاورده باشد جواب بعون الله الوهاب بدانکه این آیه شریفه چون کلام مجمل است و بیان تکالیف اعتقادی و عملی آن آیات آخر کتابی این اجمال میباشد پس جمیع تکالیف شرعیه منزله فی کتاب الله معموله مفعوله صاحب و ما ینطق عن الهوی میباشد اشکال باطل شد جواب ثانی بعض مدققین مفسرین فرموده قلنا انه تعالی بدأ بقوله الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت آیاته زادتهم ایماناً و علی ربهم یتوکلون و جمیع التکالیف داخل تحت هذین الکلامین الا انه تعالی خص من الصفات الباطنة التوکل بالذکر علی التعیین و من الاعمال الظاهرة الصلوة و الزکوة ایضاً علی التعیین تنبیهاً علی اشرف الاحوال الباطنة التوکل و اشرف الاعمال الظاهرة البدنیة و المالیة الصلوة و الزکوة انتهی کلامه حاصل آنکه در اینده آیه او سبحانه جمیع عقاید قلبیه و افعال ظاهره تکلیفیه راجمع کرده مگر تخصیص داد از صفات باطنه توکل را بذکر عیناً و از اعمال ظاهره بدنیه و مالیه صلوة و زکوة را عیناً و غرض ازانها خصوصیت اینها تنبیه تحقیق است بر اشرف احوال باطنه توکل او بر اشرف و افضل اعمال ظاهره بدنیه و مالیه صلوة و زکوة را تنبیه هر عاقل و جاهل میداند که درین همه آیات دلالة قطعیه بر بطلان قول مجبره است زیرا که همه این اعمال قلبی و جوارحی را اسناد بعباد کرده و ایشان را مدح اعظم و اتم کرده اگر از افعال الهی می بودند البته مدح ایشان بدروغ بافعل نهامیکرد چه کذب بر تعالی ابداً ممتنع هست ثم الله اعلم قوله تعالی

كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيْتِكَ بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ ۝ يُجَٰدِلُونَكَ فِى ٱلْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى ٱلْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ ۝ وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ ٱلْكَٰفِرِينَ ۝ لِيُحِقَّ ٱلْحَقَّ وَيُبْطِلَ ٱلْبَٰطِلَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُجْرِمُونَ ۝ ترجمه این آیات اربع

ترجمه جواب اشکال [illegible] جنت [illegible] الاربعة [illegible] و مکلفین [illegible] تمت ١٢

یعنی ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه بیرون آورد ترا پروردگارت ازخانه وجائی خودت که فی الحال بلدیکه یا مدینه طیبه باشد برای جنگ و قتل کفار و مشرکین
براستی و درستی و صواب و بدرستیکه گروهی و قومی از مومنین هر آئینه البته کاره و ناخوش در رفتن شما ببدر میباشند چه اکثر کفار قربی مومنین بودند پس
باین قرابة کراهة طبایع جماعتی از مومنین داشتند و راضی بهجرة نبی صلعم ببدر نبودند لهذا اکرهت خود بمخالفت چون بنی اسرائیل در قتال کنعانیان
بموسی بستند فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون گفتند و اشاره بسوی این در یجادلونک فی الحق است یعنی جدال با تو تقبیل و قال
در حق جهاد و حرب کفار بدر میکنند بعد ازآنکه با ایشان واضح و روشن و دانسته شد که جهاد در قتل کفار واجب است اگرچه خویشاوند یکدیگر باشند چه ایمان
و کفر ضد یکدیگر اند سلسله قرابة کفره با اسلام منقطع شده و برآوردن ایشان بقتال کفار گویا رانده میشوند بسوی مرگ و گویا ایشان مینگرند و نگاه میکنند
عینا مرگ و موت خود را یا مینگرند ظفر و فتح یابی تو و قتل کفار قربای خود را و یاد کنید ای مدعیان اسلام وعده که خدا داد بشما یکطایفه را از دو گروه یعنی
شما مسلمانان را وعده داد که آنطایفه کفره یا کاروانیان مع اموال و اشیاء ایشان مر شمار است و آیا شما دوست میدارید که غیر خداوند شوکت و سلاح
و ظفر و عزت باشد مر شمار یعنی آیا شما دوست میدارید و میخواهید که خود شما بغیر شوکت و سلاح و بلا مال و بلا نصرت و غیر وسعت ذلیل باشید و میخواهد خدا
آنکه ثابت و قایم سازد دین حق را بکلمه که آیات الهی و یاری و نصرت سماوی باشد مر شمارا و ارباب محاربه ذات الشوکة یا فتح و نصرة و ظفر و عزت
و غلبه و نشر آن در عالم تا خاتم باشد و ببرد و برکنند بیخ و بنیاد کفر و قلعات شرک را تا اثبات و اظهار نماید دین حق توحید خود و اسلام را و نیست و نابود گرداند
کفر و شرک باطل را واگرچه ناراض باشند و نخواهند اجهار و اظهار اسلام و حقیقت آنرا مجرمان و عصاة **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث**
اول کما اخرجک ربک در اینجا در شبه به مفسرین خلاف کرده اند بوجوه **احدها** از وجوه ما قبل وست و تقدیرش قل الانفال لله والرسول وانکرها
کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وهم کارهون یعنی بگو تو یا محمد انفال مخصوص مر خدا است و مر رسول را است اگرچه طایفه اصحاب تو مکروه و ناخوش
داشتند بخصوصیت خدا و رسول و بانفال چنانچه پروردگارت برآورد ترا از خانه خودت بطور راستی و درستی و مصلحه صحیحه و صحابت از بینهم کاره اند **ثانیهما**
انیتعلق بجمله ما بعد است **و تقدیرش** کما اخرجک من بیتک بالحق علی کره فریق منهم کذلک یکرهون القتال و یجادلونک فیه چنانچه برآوردن تو از
خانه خودت بحق و با مر الهی بود و لکن یک فرقه از صحابت برآمدن ترا مکروه میدارند فرقه از اصحاب تو اراده جهاد کردن تو را **ثالثها** ان یعنی الکاف
تشبیه نیست بلکه بمعنی کلمه علی هست **و تقدیرش** امض علی الذی اخرجک ربک من بیتک بالحق فانه حق یعنی برو تو یا محمد بر اجرای امریکه خداوند برآورد
ترا از مسکن و مکان سکونت بطور حق و آن امر و اجرای امر واجب و ثابت بر تو تخلف نباید کرد از آن **رابعها** انیکاف بمعنی قسم **و جوابش** یجادلونک
و تقدیرش والذی اخرجک ربک من بیتک یجادلونک فی الحق یعنی بیاد قسم برآورد ترا خالقت بحق از خانه خودت البته جدال میکنند اصحاب
تو در حقیقت این امر **خامسها** انیکاف بمعنی اذ است **و تقدیرش** واذکر یا محمد اذ اخرجک ربک من بیتک بالحق یعنی یاد کن ای محمد آن وقت را
که برآورد ترا خالقت و صحابت ناراض بودند و غیر این وجوه اند **صاحب اللباب** همه آنرا درج کرده **زمخشری** و اکثر در اعراب و تعلق کما
دو وجه اند **احدهما** ان یتقع محل الکاف علی نصب مبتداء محذوف تقدیره هذه الحال کحال اخراجک یعنی ان حالهم فی کراهة ما رایت
من تنفیل الغزاة مثل حالهم فی کراهة خروجک للحرب یعنی کما مرفوع المحل بخبریت مبتدا محذوف است **پس** حاصلش آنکه مثل کراهتها بخصوصیت
انفال بتو کراهة خروج تو برای جنگ میباشد **ثانیهما** ان ینتصب علی انه صفة مصدر الفعل المقدر فی قوله الانفال لله والرسول و تقدیر
الانفال استقرت لله والرسول و ثبتت مع کراهتهم ثباتا مثل ثبات اخراج ربک ایاک من بیتک وهم کارهون **و سمین** دو وجه مختار اکثر
است **سادسها** رازی از وجوه این نوشته ان یکون التقدیر ثبت الحکم بان الانفال لله والرسول وان کرهوا کما ثبت حکم الله باخراجک
الی القتال وان کرهوا **بحث ثانی** در معنی کما اخرجک ربک من بیتک بالحق چنانچه حکم انفال مختص برای خدا و رسول و مختص بالصواب و
المصلحة منوط بود و ایشان از تخصیص آن ناراض در باطن بودند همچنین برآوردن تو از خانه ات راست بصواب و حکمة و صواب است
پس در مراد از بیتک **و** از لفظ بیتک مفسرین دو وجه دارند **احدها** مراد و نزد بعضی مکه معظمه است که مسکن آبائی و اجدادی آنحضرت بود و با مر
الله آنحضرت از مکه معظمه بمدینه طیبه برآمده و هجرة کرده تا اقامت دین اسلام نماید **سوال** فان فریقا من المؤمنین لکارهون چگونه صحیح شود
جواب با ینقابل ممکن است که فرقه از مومنین بکه باخراج و خروج و هجرة آنحضرت کاره بودند چه با اهنا اذیة از مشرکین میرسید ثانیهما مراد

از جهت آنکه نفس بلده مدینه محل امان وامن آنحضرت بود **و بقولی** مراد از بیتک کل مدینه طیبه نیست بل مراد خاص مکان و مسکن آنحضرت بود
که در آن بیتوته و سکونت میفرمود **اما مراد** از لفظ بالحق بالوجوب است یعنی برآوردن آنحضرت از خانه باین سفر بوجوب بود **و بقولی**
بالاصلح الاصوب للجهاد است **رازی و زمخشری و بیضاوی** وغیرهم گفته اند اخرجک ربک من بیتک بالحق اخراجا ملتبسا بالحکمة
والصواب لا یحید عنه یعنی اخراج تو از بیت تو بحق است چه این اخراج ملتبس و منوط بحکمت و صواب است و از این برآمدن تو از خانه خودت
چاره نبود **و بعضی** از جمهور مفسرین افتاده که مراد از بالحق درین جا بادی بجنگ کفار قریش و مقام بدر است و همین جنگ بدر اول غزوات
بود و تا اینوقت مامور بجهاد نشده بودند و از همین وقت مجاز بجهاد کفار گردیدند **در مجمع** هم همین وجه فرموده مراد از بالحق بالوحی است چه
بامر جبرئیل آنحضرت خروج کرده و بقولی اخرجک ومعک الحق **و بقولی** اخرجک بالحق الذی وجب علیک وهو الجهاد **تنبیه** درین
اخراج الهی یعنی را دلالة است بر آنکه افعال عبید دو حالت دارد **احدها** باراده و اختیار خود عباد که در آن بتخلیه الهی میباشد **ثانیهما** که عمل
وفعل باراده و اختیار خود عبید هست **اما** بالزام جناب باری چون اقامة واداء صلوة و روزه و جهاد و عمل مبارز **قول قاضی ابوبکر** اینست که
خروج آنحضرت بسوی بدر باراده خود بامر والزام الهی حاصل شده لهذا اخروج آنحضرت را اضافة الی نفسه خالق تعبیر کرد **بحث ثالث** کره
بمعنی ناخوش و مقهور خلاف محبوب و مرضی میباشد **در مصباح** گفته کره الامر والمنظر کراهة فهو کریه مثل قبح قباحة فهو قبیح وزنا و
معنی **و کراهیة** بالتخفیف ایضا و کرهته اکرهه من باب تعب کرها بضم الکاف وفتحها ضد احببته فهو مکروه **و الکره** بالفتح المشقة
وبالضم القهر **و قیل** بالفتح الاکراه و بالضم المشقة و اکرهته علی الامر اکراها حملته علیه قهرا یقال فعلته کرها ای اکراها علیه قوله طوعا او
کرها فقابل بین الضدین **زجاج** گفته در قرآن هر جا که لفظ الکره وارد است او بضمه هست و فتحه هم در آن میباشد الا در سوره بقره کتب علیکم
القتال وهو کره لکم خاص بضمه هست و کریهه شده و حرب میباشد **بحث رابع** وان فریقا من المؤمنین لکارهون این جمله حالیه از اخرجک
و تقدیرش اخرجک فی حال کراهیتهم یعنی برآورد ترا پروردگارت در حالیکه طایفه از مؤمنین از خروج تو بسوی جنگ بدر ناراض و ناخوش اند
سوال سبب کراهت و غیر راضی بودن آن فرقه صحابه چیست **جواب** در آن اسباب اند اول چونکه جماعت صحابه مهاجرین را با کفار قریش قرابة
و صله و دوستی و محبت و معاشرت بلکه بعضی وابسته بود و بعضی منافق و بعضی مذبذب و درایمان بودند **در مدارک** هم همین را از شیخ ابو
منصور نقل کرده **و یحتمل** انهم منافقون کرهوا ذلک اعتقادا **و یحتمل** ان یکونوا مخلصین قالوا ذلک لکراهة طبعهم لانهم غیر متأهبین له
دوم کثرت اعداد کفار چند هزار مسلح و قلت اعداد اهل اسلام سیصد و چند آدم بعدد لشکر طالوت بودند و اهل اسلام بی زاد و بلاسلاح و بلا
مرکب بودند و نیز و سوار ... سوم چونکه خالق اموال انفال را از دست ایشان نهاده و خالق آنرا مخصوص خود گردانیده بود و
ایشان بگمان غارت کردن اسباب و متاع و اشیاء کاروان ابوسفیان برآمده بودند پس وقتیکه لشکری مع صنادید قریش و سرگروه ایشان
ابوجهل بن هشام بود دیدند و قتال و مقابله ایشان پیش آمد **چهارم** بهمه این اسباب و وجوه کاره و ناراض و باطن گردیدند و ان فریقا من
المؤمنین لکارهون اشاره باین میباشد والله اعلم **بحث خامس** بدانکه اصل جدال کج گفتاری و باطل گوئی بجهة خصومت و دشمنی بمقابل
عن الجدال ... فهو جدل الا اذا اشتد خصومته و جادل مجادلة و جدالا اذا خاصم بما یشغل عن ظهور الحق و وضوح الصواب
در مصباح گفته هذا اصله ثم استعمل علی لسان حملة الشرع فی مقابلة الادلة لظهور ارجحها و هو محمود ان کان للوقوف علی الحق و الا
فهو مذموم **و یقال** اول من دون الجدل **ابو علی الطبرسی** و بقولی اول کسیکه باب جدال بنا نهاده او ابلیس لعین بود چه بعد طرد
آن لعین ... گفت ... که من شریر خواهم شد پس چرا آفریدی مرا و چه مرا ... و ضلالة من پس چرا امهلت دادی و تا
قیامت ... مرا ... اضلال و گشت مراد ... شبهه لعین در کتاب الملل محمد شهرستانی وغیره نقل کرده اند **و ملا**
عبد الله ... از معاصرین احقر در شرح رساله اعتقادیه بهائیه اجوبه اسوله او ثبت کرده و خود او آن رساله را در مشهد مقدس ...
و آنرا ... و احقر هم ابطال شبهات او در بعض مجلدات این تفسیر ضبط ... دیگر کرده ام **اما سوق** در صراح گفته ... اندر ...
... **در مصباح** گفته سقت الدابة ... سوقا فالمفعول مسوق علی مفعول و ساق

الصداق الی امر بها ای حملها الیها و اساقه بالالف لغة و ساق نفسه و هو فی السیاق ای فی النزاع و السوق التی یباع فیها بمعنی بازار **بحث سادس**
یجادلونک فی الحق بعد ما تبین یعنی یا محمد آن فرقه صحابه تو قیل و قال با تو بخصومة میکردند در باب حق ثابت بعد از آنکه روشن و واضح شده مر ایشان را نبوة
تو قطعا میدانستند که تو بغیر وحی و امر خالق علیم و حکیم ابدا و اصلا چیز نمیکنی **سوال** جدال شان با پیغمبر چه و چرا بود بعد حصول علم ایشان بحقیقة نبوة و صدق
مقال و دیانت افعال و اقوال پیغمبر در جمیع احوال **جواب** چونکه صحابه وقتیکه لشکری آراسته مسلح و مکمل مع صنادید قریش معاینه کردند صحابه دو فرقه
شدند **فرقه واحده** کارهه مخاطب به پیغمبر گفتند لما لقیتنا بالقتال کی هو اذ لک و قالوا ما لا مخبرنا و لا نعلمنا انا نلقی العدو و بالقتال فنستعد
لقتالهم و نخرج الیهم بالسلاح **و انما** خرجنا لطلب العیر لا القتال النفیر فهذا هو جدالهم مع النبی یعنی هر گاه ایشان معاینه کردند صنادید قریش
مع لشکری در مدد آراسته و یقین کردند بجنگ و قتال ناراض و ناخوش شدند بمعاینه آن **و** به پیغمبر گفتند که چرا ما را در اول اخبار و اعلام نکردی از
این واقعه قتال تا ما هم مستعد و آماده و مسلح شده بسوی ایشان بر می آمدیم **و** ما مخصوص بغرض و بطلب اشیاء کاروان بر آمدیم نه بغرض قتال جمعی
و خالق در رد جدال و انتقال ایشان فرموده جدال ایشان با تو بعد ثبوت حقیقت نبوة تو و وضوح آنکه تو هیچ اراده و کاری نمیکنی مگر همه آن بوحی و امر
الهی منوط بعین حکمة و صواب و صلاح و اصلاح بندگان میباشد و علم بآن داشته چرا جدال و اعتراض و اعراض میکنند و باطل میگویند **و قولی**
دیگر آنکه غرض شان ازین جدال اعراض و تخلف ازین قتال بود تا رخصت یافته مراجعت بمدینه نمایند **بحث سابع** کانما یساقون
الی الموت و هم ینظرون معنیش آنکه بکراهت طبیعة و لا رضای قلبی ایشان از قتال گویا که انتقال بقتال کفار کشیدن و بردن ایشان بسوی مرگ
میباشد و ایشان مرگ را بعیون میبینند **در لباب التنزیل** گفته لشدة کراهتهم القتال و هم ینظرون الی الموت **و** شبه حالهم فی فرط فزعهم
بحال من یجر بنفسه الی القتل و یساق الی الموت و هو ینظر الیه بعینه و یعلم انه حاضر باخذه و بحصول الموت یعنی بجهة کراهة شدیده ایشان
از قتال ایشان چون موت خود را نگران میباشند **و** خالق تشبیه داد حال اصحاب بدر را در فرط فزع و جزع بحال آن کس که کشیده شود جبرا بسوی مرگ
و حصول موت را بعین الراس و بعلم الیقین می بیند و میداند که مرا فرا میگیرد و من میمیرم و بمحض حضوری نزد او مرگ من حاصل بشود **بحث**
ثامن و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم **ملحی** از حسن نقل کرده و اذ یعدکم الله الخ نزلت قبل قوله کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و هی فی
القرائة بعدها یعنی آیه و اذ یعدکم الله تا آخر نازل شده قبل از آیه کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و آن در قرائة و تلاوة بعد این مقرر کرده یعنی
آیه اذ یعدکم الله مقدم النزول و موخر التلاوة و الثبت بعد و مرتب گردیده **بحث تاسع** در وجه تفسیر آن و اذکروا یا اصحاب محمد و اشکروا الله
اذ یعدکم الله احدی الطائفتین لکم اما العیر **و** اما النفیر یعنی یاد کنید ای اصحاب محمد و شکر کنید خدا را بر آنکه هنگامیکه وعده داد شما را خدا بر زبان
پیغمبر خود که یکی از دو طایفه مر شما راست یا عیر یا نفیر و عیر یعنی کاروان تجارة **و مراد** از عیر اینجا کاروان و قافله اهل تجارة از قریش که سرگروه اینها
ابو سفیان بن حرب **و** خالد بن ولید و عمرو بن العاص **و** مخرمه بن نوفل الزهری مع چهل سوار از قریش با عظیم اثقال از اشیاء و اموال تجارة گوناگون
گون از شام بر گردیده بودند **و** آن را لطیمه میگویند و مینامند **و** عیر عبارة است از کاروان شتران که بار دارد و قافله بار اموال دارد **در مصباح**
گفته العیر بکسر العین الابل تحمل المیرة ثم غلب علی کل قافلة **در صحاح** گفته عیر بکسر کاروان شتر که غله بردار میباشد **و نفر** از نفر بمعنی جماعة
و گروه مردم است و مر واحد ... لفظ نفر اطلاق بشود و اینجا است در آیه و لولا نفر من کل فرقة **در صحاح** گفته و النفیر ایضا النفر بالسکون
گروه گروه مردم **و** لشکریان حرب و جنگ را نفیر نامیده اند چه نفور و کوچ میکنند از منزل بمنزل باراده حرب و قتل مقابل **و وجه دیگر آنکه**
قوم مقابل ایشان از اعدا بجماعه ایشان نفور و اعراض از حرب و قتال نمایند بجهة عدم مقاومت و جبن خود یا خود از نفر القوم اذا اعرضوا
و صدوا است **و بقولی** آنکه آن قوم سرعة میکنند بسوی مقاتله مقابل خود کما یقال للقوم النافرین الحرب او غیرها النفیر **و در حرب**
مثل سائر است لا یحصل هذا فی العیر و لا فی النفیر **تذکره** بدانکه جمیع اهل مغازی **و** اهل تواریخ **و** سیر و جمله اخبار و حدیث **و** اهل
تفسیر بالتفصیل **این قصه** نوشته اند که همین اول غزوه و جهاد اهل اسلام است که بعد از هجرة اول همین جهاد بوقوع آمده **و ما** در اینجا بصورة
تلخیص و مختصر در ویه این را ضبط خواهیم کرد **بدانکه** اکثر اطراف عرب از نواحی مکه معظمه و سائل مدینه بمقام **بدر** که نام ابه تالاب است یا
چشمه یا چاهی شیرین در آن وادی بنا نهاده مردی بدر نام از جهینه است جمع شده یک بازار بزرگی از اکثر انواع و گوناگون تجارة و بیع و شراء

تا چند روز می شد **وابو سفیان** مع چهل سوار سرگروه قافله با اجناس اشیاء واموال عظیمه قیمتیه گوناگون اهل مکه از شام میآمد **وجبرئیل امین**
بامر رب العالمین نزد خاتم المرسلین آمده پیام الهی رسانید که بمسلمانان یکی ازین طایفه وعده داده شد **یا عیر** یعنی این قافله تجارة آیتة الحال از راه شام
که حامل نقد وجنس عظیم قیمتی سرگروه قافله ابو سفیان است **یا نفیر** که جماعة جنگی قوم قریش سپاه سالاران ابو جهل بیاشد **پس رسول الله** خود با صحابه
از خانه برآمده بمقام بدر برویید **و پیغمبر** بعد اخبار ازین واقعه با انها از مدینه طیبه برآمده بمقام بدر رسیده **در وادی ذافر** منزل کرد
وابو سفیان بین راه بحض سمع این خبر که پیغمبر با اصحاب بمقام بدر با خذ عیر برآمده براه ساحل بحر برگردیده **وضمضم** بن عمرو را بمکه مع این
خبر فرستاد **وابو جهل** کل اهل مکه را از قریش وکل غلامهای ایشان را مسلح ومکمل با خود بحمایت عیر ودفع انحضرت بسوی بدر برآمد مسلح ومنادی
کرد که اگر امروز احدی بخانه خود از قریش باقی ماند بر بنیاد مالش را غارت میبریم وخانه اورا میسوزانیم ومن بعد با او ترک معاشرت بجمیع الوجوه
میکنیم **وبقولی** کل لشکر ابوجهل سه هزار آدم **وبقولی** لشکر او یانه صد وپنجاه آدم قریش بوده **ومسلمانان** کلا سه صد وپنجاه نفر مع
هفتاد شتر **ودو اسپ** **وشش** زره **وهشت شمشیر** **ودر** هر دو طرف عدد لشکریان جانبین طالوت وجالوت بودند **ودر خبر** متفق علیه
است که **عاتکه** دختر عبد المطلب درهمین اوقات قبل از آمدن ضمضم وبرآمدن قریش از مکه سه روز خوابی را دیده ان رجلا اقبل علی بعیر

لما ینادی یا آل غالب اغدوا الی مصارعکم **ثم** رقی بجمله علی ابی قبیس فاخذ حجرا فدهدهه من الجبل فما ترك دارا من دور قریش الا

اصابته منه فلذة فانتبهت فزعة فاخبرت العباس بذلك فقال لها لا تحدثي بها احدا ولما فاشت الرؤیا فقال ابو جهل هذه نبیة ثانیة

فی بنی عبد المطلب **و** اللات والعزی لننظرن ثلثة ایام فان كان ما راءت حقا والا لنكتبن كتابا انه ما من اهل بیت من العرب اكذب

رجالا ولا نساء من بنی هاشم فلما كان یوم الثالث اتاهم ضمضم علی جمل علی ابی قبیس ینادی باعلی صوت یا آل غالب یا آل غالب اللطیمة

اللطیمة العیر العیر ادرکوه وما اریکم ان تدرکوه فان محمدا قد جاء مع اصحابه لیاخذه فما بقی احد من عظماء قریش الا اخرجوا الا ابو لهب

قیلاس **و** قالوا من لم یخرج لهدم داره **و** اخرجوا معهم العباس **ونوفل** بن الحرث **وطالب وعقیل** ابنی ابیطالب الی بدر لتخلیص العیر

درکشاف وکبیر وغیرهما این عبارت را چنین نقل کرده اند **قالت عاتکة** لاخیها العباس قد رایت كان ملكا نزل من السماء فاخذ صخرة

من الجبل ثم حلق بها فلم یبق بیت من بیوت مكة الا اصابه حجر من تلك الصخرة فحدثت بها العباس فلما بلغ ابا جهل فقال فی بنی عبد المطلب

ما رضی رجالهم ان تنبئوا حتی تنبات نساؤهم فخرج ابو جهل بجمیع اهل مكة وهم النفیر فی المثل السائر فی العیر ولا فی النفیر فقیل له ان العیر

اخذت طریق الساحل ونجت فارجع بالناس الی مكة فقال لا والله لا یكون ذلك ابدا الخ یعنی حاصل هر دو خبر آنکه مردی **یا ملکی** از آسمان
فرود برکوه ابو قبیس آمده پس سنگی را از سر کوه دریده بریده آنرا ریزه ریزه کرده بسوی خانهای مکه انداخته وخانه باقی نمانده مگر آنکه سنگریزه بهر
خانه رسیده **وعباس** بخواهر خود منع کرد از افشای این خواب **وابو جهل** بعباس گفت در محفلی از مردم که رجال بنی عبد المطلب از تنبا راضی نشدند
تا آنکه زنان ایشان هم ادعای نبوت بنا نهادند وخبر سماوی اظهار میکنند **وعاتکه** نبیه شده **پس** ابو جهل گفته ما تا سه روز انتظار رؤیه میکنیم اگر ظهور آمد
تعبیر او خوب والا ما پیمانی مینویسیم که هیچ یکی از مردان وزنان از اهلبیت اعراب کذاب مینباشد سوای زنان ومردان بنی هاشم **پس** بروز
سوم **ضمضم** از جانب ابو سفیان بر شتر سوار بوده آمد با علی صوت خود ندا میکرد که ای آل غالب لطیمه لطیمه عیر را یعنی اموال واشیاء کاروان
خود را دریابید ولی نمی بینم که شما درک آن بکنید چه محمد با اصحاب خود برای اخذ آن برآمده **پس** احدی از اعاظم قریش در خانه خود باقی نمانده
مگر آنکه بجسب حال خود اموال برای تجهیز جیش داده اند **وابو جهل** گفت هر که برای حفظ عیر ودفع محمد بر نیاید وبعیت ما نکند البته خانه او را منهدم میسازیم
لهذا عباس **وطالب وعقیل ونوفل** هم را با خود برآورده اند **ودر** منثور روایت کرده که هر منهم وغیر منهم با سلام واز بنی هاشم با خود کرها برآورد
منهم عباس **وطالب وعقیل** دو پسر ابو طالب **ونوفل** بن حارث **واشعار طالب** نقل کرده اند بقول عند خروجه **بشعر**

اما یخرجن طالب بمقنب من هذه المقانب فی نفر مقاتل یحارب ولکن المسلوب غیر السالب والراجع المغلوب غیر الغالب **اقول** طالب
نه در مقتولین بدر یافته شد ونه بمکه مراجعة کرده سراغ او بعد از برآمدن مکه دریافت نشده کما قال اهل المغازی **ومقام بدر** قیام کرده اند و
وقت حرکة قوم قریش گفته با ایشان بعیر شما خلاص شد از محمد وبراه ساحل کاروان رفته واز دست محمد نجاة یافته مرو بمقابل محمد ابو جهل

بیان قصه جنگ بدر که اول جهاد اسلام بود

لعلهما بالقسم کفته

لعین بقسم گفته هرگز بر نگردم تا چنین و چنان بکنیم فنزل جبرئیل وقال یا محمد ان الله وعدکم احدی الطائفتین اما العیر واما النفیر من قریش

فاستشار النبی صلعم اصحابه فقال ما تقولون فالعیر احب الیکم ام النفیر فقالوا بل العیر احب الینا من لقاء العدو فتغیر وجه رسول الله وظهر

غضبه بیو وقال ان العیر قد مضت علی ساحل البحر وهذا ابو جهل قد اقبل فقالوا یا رسول الله علیک بالعیر ودع العدو یعنی پس در آن

وقت جبرئیل امین نازل شده فرمان آورد که خالق بتحقیق وعده داد شما را یکی ازین دو طایفه یا اخذ کاروان یا اخذ نفیر قریش واصحاب را پیغمبر فرمود

که شما کاروان را یا نفیر را دوست تر دارید اصحاب دو فرقه شدند طایفه گفت که ما دوست تر داریم اخذ کاروانیان را چه دران مشقت جنگ

وقتل نیست وترس نفیر کن یا رسول وپیغمبر بسمع این جواب بغضب آمده متغیر الوجه شد فقام سعد بن عباده وقال یا رسول الله امض الی ما

امرک الله فانا معک حیثما اردت فوالله لو سرت الی عدن ابین لما تخلف رجل من الانصار یعنی درین وقت سعد بن عباده برپای استاده

عرض کرد که ای پیغمبر برو بیکار و هراو الحی و ما قوم انصار بیعت توایستیم هر جا که اراده بکنی بنجد اگر سیر بسوی بلد ابین کنی که بلاد تخت مملکت

حبشه است هر آئینه احدی تخلف و تاخر از تو نمیکند از انصار ثم قال المقداد بن عمرو یا رسول الله امض الی ما امرک الله به فانا معک حیثما

اردت ولا نقول لک کما قالت بنو اسرائیل لموسی اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون ولکن نقول اذهب انت وربک فقاتلا

انا معکما مقاتلون ما دامت منا عین تطرف فضحک رسول الله صلعم یعنی پس مقداد بن عمرو رض برپای شده عرض کرد ای پیغمبر

برو بسوی مامور الیه و ما بیعت تو ایم هر جا که اراده بکنی و با نمیگوییم آنچه بنی اسرائیل بموسی گفتند که برو خود تو و خدایت بقتال کنعانیان ما درینجا

قاعدان و تماشاکنان میباشیم ولکن ما میگوییم یا محمد خود تو مع خالقت بقتال قریش برو و ما هم با شما هر دو مقاتل ایشان میباشیم تا دریکه چشم

ما پلک بزنند پس پیغمبر بسخن مقداد خندان شده ثم قام سعد بن معاذ وقال امض یا رسول الله لما اردت فوالله الذی بعثک

بالحق لو استعرضت بنا هذا البحر فخضته لخضناه معک وما تخلف منا احد فسر بنا علی برکة الله ففرح النبی باقوالهم الثلثة فقال

النبی سیروا علی برکة الله وابشروا فان الله وعدنی احدی الطائفتین والله لکانی الآن انظر الی مصارع قریش فتسرعوا حرب النفیر من

قریش فقتلوهم سبعین واسروا سبعین منهم عباس وعقیل ونوفل وهزموا بقایاهم واخذوا کل ما کان لهم من الاموال پس

سعد بن معاذ برپای استاده عرض کرد ای پیغمبر برو پی کار و مراد خود ت بخدا ایکه ترا بحق و راستی و درستی فرستاده اگر ما قوم انصار با این بحر مواج

عمیق عارض بسیاری هر آئینه با همه بیعت تو دران بحر خود را میاندازیم واحدی از ما انصار تخلف و تاخر اصلا از تو نمیکند پس سیر کن بسوی مرادت

ببرکة خدای پس پیغمبر باقوال ثلثه مذکوره مسرور و فرحناک گردیده فرموده بروید بجنگ نفیر ببرکة خدای چه او تعالی بمن وعده داده که یکی ازین

دو طایفه برای شما میباشد قسم بخدا گویا من می بینم بسوی مصارع مقتولین نفیر قریش که ابو جهل اینجا و فلانی اینجا و فلانی اینجا بکذا تا هر یک

گرفته میباشد بلشکریان خود مینمود پس روز ثانی صحابه دیدند والله هر یکی از اسماء مذکورین مقتولین کفار را همانجا دیدند کشته یافتند مسلم

از انس روایت کرده از عمر قال ان النبی کان یرینا مصارع اهل البدر بالامس ویقول هذا مصرع فلان انشاء الله وهذا مصرع فلان غدا انشاء

هذا مصرع فلان انشاء الله فقال عمر فوالله ما اخطئوا الحدود التی حدها رسول الله فجعلوهم فی بئر بعضهم علی بعض فانطلق النبی

حتی وصل الیهم فقال یا فلان بن فلان و فلان بن فلان وهکذا یذکر کلو احد باسمه هل وجدتم ما وعدکم الله ورسوله حقا فانی قد

وجدت ما وعدنی الله حقا فقال عمر یا رسول الله کیف تکلم اجسادا لا ارواح فیها فقال النبی ما انتم باسمع لما اقول منهم غیر انهم

لا یستطیعون ان یردوا علی شیئا وفی البخاری روی هذا عینا یعنی عمر رض گفت که پیغمبر پیش از قتال یک روز مینمود ما را مصارع

و جایهای قتل هر یکی فردی از کفار قریش در بدر مع نامهای ایها عینا و عمر رض گفت که بعد قتل ایها ما لشکریان اسلام دیدیم بخدا

قسم هر یکی از مقتولین کفار همان موضع افتاده بود و یک بالشت از حدود محدوده تفاوت نداشت پس کل مقتولین کفار بدر را در یک چاهی

بدرکه انداخته شدند پس از قتل ایها پیغمبر با اصحاب برای نظاره مقتولین تشریف برده و هر یکی را از ایشان صدا و ندا نموده هر یکی باسمه خطاب

فرمود آیا یافتید شما آنچه را خدا و رسول او بشما وعده داده بود حق است چنانچه من وعده خالق را بحق یافتم و عمر رض از کل صحابه عرض کرد

که یا رسول الله چگونه کلام و خطاب میکنی با اجساد یکه جان محض اند ارواح ندارند پیغمبر صلعم در جواب عمر رض فرموده ای عمر شما مردم احیا اسمع تر نیستید

ازین اموات مقتولین بقوت کمن با ایشان گفتم سوالی اینکه اینها توانائی جواب ندارند فقط تارد و جواب بدهند مراد شما نشنوید آنرا **تنبیه** طاعنین
انر احد مطاعن عمر شمرده اند که عمر تا آن وقت معتقد بسوال و جواب و عذاب و ثواب قبر نبوده **اقول** مرویه اهل صحاح در مسانید و اهل مغازی باخلاف
باسانید خود روایت کردند که همچنین امیر المومنین مصارع صنادید خوارج را بلشکریان خود قبل قتل ایشان باسماء معدوده بود **پس** از قتال ایشان
حضرت امیر مع لشکر برای نظاره مقتولین خوارج رفته **و ذو الثدیه** را از مقتولین دریافته بطور همین خطاب و کلام با اینها همین آیه بعد ذکر
اسماء اینها فرمود که آیا وعده خدا و رسول او بحق دریافتید چنانچه با وعده خود را بحق دریافتیم **در کشاف** نقل کرده **و** روی انه قیل لرسول الله صلعم
حین فرغ من بدر علیك بالعیر لیس دونها شیء فناداه العباس وهو فی وثاقه لا یصلح فقال النبی لم قال العباس لان الله وعدك احدی الطائفتین
وقد اعطاك ما وعدك یعنی مرویست که کسی بحضرت رسول گفت حالا بر تو باد تعاقب بعیر این غنیمت نزد غیر هیچ چیزی نیست **پس** عم عباس که
در اسیران بدر بسته بریسمان بود ندا کرد که هرگز این صلاح نیست پیغمبر فرمود چرا عباس گفت بجهت آنکه آنچه بتو خدا وعده داده بود از احدی الطائفتین
بتو داد و رسید و غیر بتو وعده جینا نبود **بحث عاشر** شوك الشجر معروف بمعنی خار درخت **و** شوکة شدة الباس و قوة در سلاح باشد **در صحاح**
گفته ازشائك الرجل یشاك شوكا از باب خاف یخاف خوفا یعنی ظهرت شوکته وحدته وهو شائك السلاح وشاکی السلاح علی القلب **و** شوکة
القتال شدته باسه است **در کشاف** گفته والشوکة الحدة مستعار من واحدة الشوك **و** منها شائك السلاح **قطرب** گفته ذات الشوکة
کنایه از حرب است که دران شدة حرب بسلاح و قتال میباشد **بحث حادی عشر** در تفسیر و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم یعنی دلتان
میلان قلبی بسوی چیزے مع التمنی و آرزوی آن هست **پس** وقتیکه جماعتے از صحابه مهاجرین نبی در جوابش گفتند که ما عیر را دوست داریم و
نفیر را دوست نمیداریم چرا که نفیر یا رسول الله ترک کن **پس** خالق تغییر میکنید همچنین کاروانیان را که شما تمنی میکنید و میطلبید طایفه را که دران
حدة و شدة باس و حرب و قتل نباشد یعنی در کاروان ابی سفیان چهل مرد جنگی ذی سلاح بودند **و** اینها هم چهل سوار بودند و تنها حصول اینها
میکنند که بغیر جنگ بدست شما بیایند **و** رغبت و خواهش طایفه ذات الشوکة والسلاح والقوة والنجدة نمیکنید چه نفیر قریش قریب هزار مردان جنگی
باسلاح و شوکت و عزت و قوة و شدة و حدة بودند این کمال نامردانگی و بزدلی شما مردم میباشد **بعض محققین** میگویند که اکثر مهاجرین بزدل
بودند **لهذا** بهر جنگ که سالار لشکرے شائع شکست شده در رفتند غیر از فرار غیر از خیام و کوهستان نگرفتند چنانچه متواتر است که در جنگ احد و خیبر
و غیرها از لشکر اسلام اول فراریان اینها بودند **بحث ثانی عشر** و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین **در مجمع** فرمود حق
عبارة از وقوع والقائع و وضع شے در موقع و موضع اصلی خود میباشد **پس** حقیقت حقیقت شے که صحیح و ثابت بحجت و برهان شده باشد **پس** احق
واقع بموضع و بموقع خود میباشد **پس** باطل خلاف حق بغیر موقع واقع میباشد **امّا دابر** یعنی آخر و عقب هر شے است **چنانچه** در صحاح
خلاف القبل من کل شے است **و** یقال لا خره الامر دبره کذا فی الصحاح **بحث ثالث عشر** در تفسیر این جمله مسطوره یعنی او تعالی اراده میدارد که اثبات
و اظهار و اعلاء حق و نشر و تقویت آن در خلق عالم دائم بکند **و** حق در اینجا باتفاق دین اسلام است **و** مراد از کلمات در اینجا با نزال آیات قرآنی
و احکام آن در قتل کفار و مشرکین با یدی مومنان میباشد مثل آن قتال نفیر ذات الشوکة در این آیه **و** آیات آخر اجازت اعم والعم چون آیه
فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم **و** انزال ملائکه سماوی در این معارك برای نصرة اسلام **و** تسلیط حق داور براین کفار میباشد **و** مراد
از و یقطع دابر الکافرین البته که وحده بعد تحقیق حق و اثبات آن اراده میکند بریدن دنبال و عقب کفر و شرک کفار و مشرکین عرب خصوصا
مشرکین قریش **و** جماعتی تصریح کردند که دابر بمعنی آخر فاعل فی بر دابر بمعنی پس معنی آنکه استیصال میکند ایشان را مع کفر و بنال ایشان تا
احدی از ان کفر بعد هم باقی نماند **و** همین بحمد الله بوقوع آمد و الی حین احدی از کفار عرب و قریش در ملک عرب بعد اینها بر کفر باقی نماند
و هر کس از عقب اینها مسلمان است **بحث ثالث عشر** لیحق الحق و یبطل الباطل ولو کره المجرمون **بدانکه** باطل خلاف حق آنچه
بذاته قابلیت وجود و بقا و دوام نداشته و اگر در موضع و وقتی موجود باشد او بغیر موقع بطور عارضی میباشد چه در اصل حق امر ثابتی بالذات و باطل
امر عدمی بالذات است **بحث رابع عشر** در یحق لام تعلیلی هست برای بیان حکمت و سببیه بسوی اختیار ذات الشوکة نصرة اسلام و غلبه
آن بر کفر و شرك یعنی در اراده الهی غرض اصلی و علة غائی و حکمت داعی خاص احقاق و تحقیق حق و اعلاء آن **و** خاص ابطال باطل

واعدام آن هست

ومردهٔ بدر متعلق علیه ... پیغمبر علیه السلام با مقتولین خطاب و کلام کردن

هست اگرچه ناخوش و ناراض مجرمین کفار و مشرکین و منافقین از اثبات دین اسلام و اعلاء آن و از اعدام و ازاله کفر و شرک باشند **تنبیه** این اظهار و اعلام باهل اسلام است که قلیل العدد و بلا سلاح بودند که ایشان منصور و غالب خواهند شد بران فرقه کفره ذات الشوکة والقوة که کثیر العدد و سه چند از آن مسلمانان بودند **و** همین نفور بوقوع آمد **و** هرگاه خبر مطابق مخبر به بلا فصل بوقوع آمد **پس** اعجاز خارق العادة از محمد است **پس** محمد پیغمبر صادق واجب التصدیق میباشد **پس** مزعوم آنانکه در قرآن اعجازی از محمد ثابت نیست باطل محض است **اشکال** در اینجا عقب یکدیگر ان یحق الحق و لیحق الحق و یبطل الباطل بلا فاصله تکرار بلا فایده در افصح کلام الٰهی قبیح است **جواب** بدانکه تکرار زاید بلا فایده نیست بل در اول ثم ان الله ان یحق الحق بکلماته مراد خاص بیان موعود بهم و اینواقعه از غلبه و نصرة و ظفر ایشان بر اعداء است **و** در ثانی لیحق الحق بیان حکمت و اعیه بسوی اختیار حرب ذات الشوکة میباشد که باین تقویت ضعفاء مسلمین و اثبات دین و اعزاز و اعلام قرآن رب العالمین و اعدام کفر و شرک مشرکین میباشد اشکال ندارد **و بقولی** بالفرض تکرار پس ما میگوییم که مراد از تکرار اظهار تاکید اکید از تحقیق حق و ابطال باطل میباشد **اشکال** هرگاه معنی حق شئ ثابت و موجود لذاته **و** معنی باطل باطل لذاته در حقیقت و الواقع باشد پس از ذکر تحقیق حق **و** ابطال باطل البته غیر از تحصیل حاصل چیزی نمیباشد چه اثبات شئ ثابت لذاته **و** ایضا اعدام معدوم لذاته احتیاجه اظهار و اعدام نمیباشد **جواب** ان المراد من تحقیق الحق اظهار کون ذلک الحق حقا و اعلائه **و** المراد من ابطال الباطل اعلان ذلک انه معدوم فی نفسه **فاظهرها** باثبات البراهین والدلایل والحجج القاطعة الباهرة القاهرة علیهما حتی یتقوی اهل الحق بها و حقیتهم **و** یعدم و یقلع و یقمع المادة الفاسدة و رؤسهم المبطلین حتی یلوح احوالهما یعنی مراد از تحقیق حق اظهار کردن حقیقة حق با جهار و اعلاء آن میباشد **و مراد** از ابطال باطل اظهار و اعلان بطلان باطل است **و** اظهار این هر دو باثبات براهین ساطعه و دلایل قاطعه و حجتهای ساطعه میباشد تا آنکه قوة یابند اهل حق و حقیت ایشان **و** قلع و قمع و نابود شود مادة فاسده و رؤس مبطلین ایشان و نمودار باشد احوال این هر دو امر چه گاهی باظهار دلایل و بینات **و** گاهی بتقویت رؤساء حق و اعزاز ایشان **و** بقهر باطل و تذلیل رؤس باطل شان میباشد **تنبیه** در این آیه لیحق الحق و یبطل الباطل دلالة قطعیه هست که او سبحانه محق حق و مبطل باطل علی الدوام میباشد نه مرید کفر و شر **پس** مزعوم باطل جبریه منصرا این آیه باطل است ثم الله اعلم **اشکال** نزد نصاری این اراده کاروان از اعظم مطاعن اسلام میباشد و این اراده و حالة راهزنی نامیده اند پیغمبر را باگروهی باین اراده از جای خود بمقام بدر برآمده برانبیاء بانیطور خون مسافرین و اموال ایشان چگونه حلال و مباح باشد **جواب** چونکه کفار و مشرکین اعداء خدا اند هرگاه پند و نصایح و مواعظ و دلایل گوناگون و بآیات بینات و معاجز قاهرات باصلاح نیایند و تن بتوحید خالق و باوامر و احکام او سبحانه ندهند مفسد مخرب نظم ملوک و مملکت مالک الملوک میباشند **پس** عقلا و نقلا مباح الدم و الاموال اعداء مفسدین مخربین میباشند **و** عالم تمدنی مقتضی تحذیر و تنبیه چنین اعداء مفسدین مخربین میباشد تا تنظیم مملکت مالک الملوک فاسد نشود و یوم فیوم بغی و طغیان زاید نگردد چنانچه قدیما و حدیثا مجرمین سلاطین دول از اهالی مخل و ملل در آخر بهمین حالة مبتمردین و مجرمین مملکت خود بهمین صورة رفتار کردند **اما نقلا** چونکه مشرک و کافر لعظم جرمه هرگاه باصلاح و بفلاح بعد نصیحت و اثبات حجت نیاید شرعا هم حلال الدم میگردد **و** تحلیل اصل ذات او لوازم او هم آل و اموال او مباح میگردد **هذا** انص الٰهی ثابت و در کتب سابق ابیحرکة بوقوع آمد بقبح نصاری این حالة مقدوح و متبوح نمیشود چنانچه بامر الٰه همین کردار اکثر انبیاء سلف چون کلیم الله تا عیسی رفتار کردند **الا** برانبیاء سلف اکل غنایم کفار حلال و مباح نبود و غنایم را احراق میکردند و برای این امت و نبی غنایم حلال گردید **و اما** نبوة عیسی تا صعود او الی السماء هنوز قرار نیافته بود تا جهاد با کفار کند **و** بیچاره را سکونت و قرار بر کل روی زمین یهود و مجوس تنگ کردیدند فرار کرد و اشکال نصاری باطل بالاصالة لعناد میباشد ثم الله اعلم

قوله تعالیٰ اِذْ تَسْتَغِيْثُوْنَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّيْ مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُرْدِفِيْنَ ۝ وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهٖ قُلُوْبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ

جواب اشکال نصاری
تحقیق حق و ابطال باطل در قرآن
نعمت و فتح مسلمین
لا ینجاب ابتداء نصرت

عِندِ اللّٰهِ ؕ اِنَّ اللّٰهَ عَزِیۡزٌ حَکِیۡمٌ ۝

ترجمہ اِبند و آیہ یعنی ای اصحاب محمد یاد کنید آن وقت را که دادرسی میخواستید پروردگار خود را بفریاد بلند چه مرویست که پیغمبر دعا کرد نزد
ضیق مجال اصحاب یا غیاث المستغیثین یا ربنا انصرنا علی عدوك اگر یاری و اعانت نکردی این گروه مومنین را ہلاک بایدی اعداء تو میکردند و
بتوحید پرستنده تو باقی نمیماندند پس اجابت و قبول کرد دعاء شما را بآنکه بتحقیق من امداد و اعانت کننده شما مومنین مخلصین عموما و خصوصا بیامشم
بانزال فرشتگان ہزار تن از آسمان بجای که پی یکدیگر آیندگان میباشند و نگردانید خدا آن امداد ملائکه را مگر بشارتے و مژده نیکی و خبرے
فرحت رسانی برای اہل ایمان و برای تسکین و آرامی قلوب شما بحصول نصرة و فتح و ظفر و غلبه بر اعداء کفار بسبب نزول ملائکه بطور امداد
و حال آنکه نیست نصرة و فتح و ظفر بر اعداء مگر خاص از جانب خدا نه از جانب ملائکه و نه از غیر ایشان بدرستی و بتحقیق خدا بذاته در جمیع احوال
غالب است یاری و اعانت میکند مومنین مخلصین را درست کردار سنجیده فہمیده کار ہر امرے و فعلی از افعالے سنجیده بمصالح و حکمتہائے
صحیح سلیمه است اصلا در امور او خلل و زلل و نقص و عبث نمیباشد و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول استغاثه اجوف واوی از باب
استفعال فریاد خواستن و طلب دادرسی کردن از غاث یغوث غوثا بفتح و بضمه نیز بمعنے فریاد و فریاد رس مردم باشد رازی گفته تستغیثون
بمعنی تطلبون الاعانة یقول الواقع فی البلیة اغثنی ای فرج عنی جوہری گفته غیاث اسم بکسر اول غواث بود واو یا گردید بکسر غین فرا
گفت که غواث اسم صوت است و لیمات فی الاصوات شیء بالفتح غیره و انما یاتی بالضم مثل بکاء و دعاء او بالکسر مثل نداء و صیاح و تغوث
بمعنے یا غوثاه و وا غوثا گفتن و اغاثه بمعنے فریاد رسیدن میباشد و از اجوف یائی غیث بمعنی باران و باریدن آن و اغاث و غاث
اللہ البلاد خدا آب پاشی و باران باری کرد و یا غیاث المستغیثین اغثنا بالغیث یعنی ای دادرس داد خواهان و فریاد رس فریاد خواهان داد
رسے کن ما را بانزال باران و در این دعا ہر دو اجوف یائی و واوی جمع ہست بحث ثانی استجاب نیز از باب استفعال بمعنے طلب جواب
و طلب اجابة و قبولیت دعا در مصباح و صحاح گفته که اجابة و استجابت بیک معنی قبول دعاء و سوال ہست و مصدر اجابت و اسم جابت
بمعنے بمنزله طاعة میباشد و یقال استجاب له اذا دعاه الی شیء ای اطاع و اجاب دعائه و سواله و این جاب یجوب جوبا و جوابا بمعنے خرق و قطع
است چه داعی و مستجیب دعوة را باجابة دعا قطع ناامیدی از رد دعوة او میشود و جیب کیسه و گریبان پیراهن است و جواب بمقابل سوال
و دعاء و کلام و استفهام تقریر او تحریر ا بمعنے نعم یا لا میباشد بحث ثالث در عامل از دو وجه اند احدها بدل از یعدکم یا عامل از قول لیحق الحق
و یبطل الباطل مستقبلیس این آیه متعلق و متصل بہمان میباشد ثانیہما بجمله مستانفه متعلق بتقدیر اذکروا اذ تستغیثون ربکم ہست بحث رابع اذ
تستغیثون ربکم فاستجاب لکم یعنے یاد کنید ای اصحاب محمد آن وقت را که دانستید در بدر که از قتال کفار قریش اصلا بیچاره نیست و مجابه
کرد یدکه آنہا قریب ہزار آدمی جنگی مکمل باسلاح و البسه و حاذق در حرب اند و خود شما سه صد و چند نفر بودید و ہلاکت خود یقین کردید و بکمال خشوع
و خشیت و خضوع باستغاثه و طلب دادرسی و یاوری و طلب غلبه و ظفر خود بر اعداء دینی و جانی خود گردیدید از یا غیاث المستغیثین که پروردگار شما و پرورنده
شما بود و پس اجابت و قبول کرد دعاء شما مر شما را پس بسبب آن شما هفتاد نفر شجاع و صناديد قریش را منہم راس آن لشکر ابوجہل لعین را کشتید
و هفتاد نفر اعاظم ایشان را اسیر آوردید و اموال و اسلحه ایشان را بغارت بردید و باقیماندگان ایشان فرار و منہزم شدند بحاء ده اہل
المغازی و التفسیر و التواریخ فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین سوال این مستغیثین بدعا یا خاص پیغمبر بود و یا صحابه بودند یا
مع الصحابه پیغمبر ہم بود در آن سه قول وارند اول الاقوال پیغمبر وحده دعا کرد و خطاب جمع بجهة تعظیم ذکر شده بروایه خاصه از حضرت امام
باقر و عامه از ابن عباس نقل کردند لما کان یوم بدر نظر رسول اللہ الی المشرکین وهم الف و اصحابه ثلثمائة و بضعة عشر رجلا فاستقبل
نبی اللہ الی القبلة ثم مد یدیه فجعل یهتف بربه و یقول اللہم انجز لی ما وعدتنی اللہم ان تهلك هذه العصابة من اہل الاسلام لا تعبد لك
فی الارض فما زال یهتف بربه مادا یدیه حتی سقط رداؤه عن منکبیه فاتاه ابوبکر فاخذ رداءه فالقاه علی منکبیه ثم التزمه من ورائه
فقال یا نبی اللہ کفاك مناشدتك ربك فانه سینجز لك ما وعدك فانزل اللہ اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم بکم حاصل آنکه روز بدر

هرگاه پیغمبر نگاه کرد بسوی مشرکین و ایشان هزار آدم جنگی مسلح تجربه کار بودند و بسوی اصحاب خود که ایشان سه صد و سیزده آدم بلا اسلحه مسلاح
بودند لهذا بر صحابه خوف و اضطراب عظیم لاحق شده بود و امید بقاء احدی از خود نداشتند پس پیغمبر بمعاینه این قلة و ضعف و خوف و اضطراب
اصحاب روی بقبله دست بدعا برداشته بآواز بلند در مناجاة دعا میکرد که ای خالق من انجاز و جاری کن آنچه بمن از فتح و ظفر عام وعده دادی
اگر این طایفه موحدین مسلمین صحابه را بدست اعداء کفره هلاک ساختی هر آئینه بتو در ارض عبادة بتوحید کرده نمیشود و در همین دعا بزاری و بلندی
دستهای خود مصروف و مشغول بود تا آنکه رداش از شانه مبارکش افتاد پس ابوبکر آمده برداشته بر شانهای آنحضرت انداخت پس
ابوبکر خود ملتزم خلف آنحضرت شد و عرض کرد یا رسول الله کفایه میکند مناجاة تو در انجاز وعده الهی بتو پس این آیه اذ تستغیثون ربکم الخ
نازل شد **اما قول ثانی** مسلمانان بغیر النبی استغاثه کردند لما علموا انه لا بد من القتال طفقوا یدعون الله یقولون ربنا انصرنا علی عدوک
یا غیاث المستغیثین اغثنا **اما قول ثالث** بطور جمع مع النبی دعا بودند یعنی پیغمبر دعا و صحابه امین میکردند **بحث خامس**
ممدکم از امد یمد امدادًا بمعنی اعانت و نصرت و یاری و تقویت و افزونی است و از اینجاست معنی و امددناهم بمال و بنین یعنی افزونی دادیم
و بکثیر کردیم باموال و اولاد ایشان از مدوت الجیش امداد در مصباح گفته والمدد الجیش و امددته بمدد اعنته و قویته به و اصل
باب ابراز از مد یمد مدًا بمعنی زاو چه اعانة و تقویت بامداد زاید میشود مستعد بر قوة خودش بایصال چیز دیگر و مد و امد لغتی هست **بحث
سادس** اردف یردف ردفًا فهو ردیف و ردیف آنکس که دنبال و عقب تو بر مرکب تو یا تو سوار باشد و جمع او ردافی است برخلاف
قیاس زجاج گفت ردفت الرجل بالکسر اذا رکبت خلفه اردفته اذا ارکبته خلفک و ردفته بالکسر لحقته و تبعته و ترادف
القوم بمعنی تتابعوا و کل شیئ یتبع شیئا فهو ردفه **بحث ثامن** آیا مردفین بضم میم و فتح دال بصیغه اسم مفعول است یا بکسر دال صیغه اسم
فاعل از اردف است در آن دو قرائة اند قرائة نافع و ابوبکر از عاصم اولی هست و قرائة ثانیة قرائة باقی قراء هست و فراء گفته که
مردفین بمعنی متتابعین یاتی بعضهم فی اثر بعض کالقوم الذین اردفوا علی الدواب و بفتح دال بمعنی فعل بهم ذلک یعنی انها را ردیف
و پیرو دیگران ساخت **بحث تاسع** در انی ایا بفتح همزه است یا بکسر همزه پس چرا مکسور باشد در آن نحاة دو قول دارند اولهما فی
الاصل بانی ممدکم بفتح همزه بود بحذف جار مسلط بر او استجاب شد پس نصب بمحل و داد ثانیهما بکسر همزه بر اراده قول و برای اجراء استجاب
بمجرای قال همزه مکسوره گردیده چه استجابت هم از قول میباشد و همین کسره قرائة ابو عمرو است **بحث عاشر** انی ممدکم بالف من الملئکة مردفین
یعنی این بیان اجابة دعا هست کانه جواب از سوال ناشی بمقتضای عبارة است کانه قیل ولما اجاب دعائهم فما فعل بهم فاجیبه قال انی
ممدکم الخ یعنی کانه سائل سوال میکند هرگاه دعا شان قبول شد پس با ایشان چه سلوک شد جواب میدهد که خدا با انها میفرمود بدرستی
و بتحقیق من امداد و اعانت میکنم شما را بانزال و ارسال هزار تن از فرشتگان آسمان متتابع پی در پی و دنبال یکدیگر شما میرسند بلا نکه در معنی
مردفین وجوه دارند **نزد بعضی** بمعنی ردیف یعنی در پی یکدیگر چون قطار شتر میآمدند **نزد جبائی** ملائکه دیگر از تبعه تابع وجوه ورؤس
خود آمدند چه هر یک رئیسی از انها تبعه داشته چنانچه هر عسکر متابعه سردار و رسالدار خود بجنگ میرود و در تحت حکم و فرمان او میباشند **نزد
جمعی** منهم ابن عباس و قتاده و سدی معناه متتابعین و کانوا الفا بعضهم اثر بعض **نزد بعضی** مردفین با دغام دال
و بضم را و بکسران میباشد چه اصل آن مترد فین بمعنی مترادفین بوده و بادغام تا در دال بالتقاء ساکنین را را حرکه کسره علی الاصل داده
شد و اما ضمه را اتباع آن **نزد بعضی** ملائکه آمده دنبال دنبال و بقولی پیش پیش مومنین در حال حرب میرفتند **نزد بعضی**
بمتابعة رئیس خود هر یک طایفه کار روز از حرب میکردند **نزد ابو حاتم** ان الملئکة قد جاؤا علی اثر المسلمین معینین لهم فی دفع اعدائهم
سوال آیا این ملائکه سماوی بودند یا ارضی چه در این آیه چیزی بیان آن نیست **جواب** بنص قرآنی متفق علیه هست که همه انها ملائکه
سماوی مع رؤسهم بودند لقوله تعالی اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة الاف من الملئکة منزلین و نزول استعمال نمیشود
مگر بآنچه از سمت علو فرود بیاید **اشکال** ما بین این آیه بالف من الملئکة و ما بین آیه سوره آل عمران بثلثة الاف من الملائکة منافات
و تعارض بین و صریح است در عدد چه در این سوره ذکر یک هزار و در عمران ذکر انها سه هزار کرده در کلام الله مخالفة و مباینت و منافاة باشد

وجمع این هر دو چگونه بشود **جواب** منافاتی مابین آیتین نیست **اول** بنابر قرائة بالآف من الملائکة اشکال بالراس ساقط شد چه اقل جمع سه است
پس مطابقت مابین این دو آیه واضح شد **ثانی** بنابر الف که یکهزار باشد **پس** این هزار بوجوه و اعیان متبوع آن سه هزار بوده اند **بحث**
حادیعشر در نزول سماء در متعدد مقامات چون بدر **و** احد **و** حنین و احزاب منصوص قرآنی مجمع علیه اهل اسلام بلا نکیر ثابت است **آیا** ایشان
قتال کردند در هر یکی ازین مقامات **یا** خاص در بدر قتال کردند **و** در مواضع دیگر نه **یا** در هیچ موضع قتال نکردند در آن مفسرین خلاف است سه قول دارند
قول ثانی مختار قومی کثیر است که در بدر قتال کردند **رازی** وغیره گفتند اختلفوا فی ان الملائکة هل قاتلوا یوم بدر فقال قوم نزل جبرئیل ع فی خمسمائة
ملک علی المیمنة **و** میکائیل فی خمسمائة علی المیسرة وفیها علی بن ابی طالب فی صورة الرجال علیهم ثیاب بیض و قاتلوا **وصاحب المعالم ولباب**
وسیوطی وصاحب المجمع والمبانی وغیرهم نقل کردند بغیر ذکر ابوبکر و علی کرده روی انه نزل جبرئیل فی خمسمائة **و** میکائیل فی خمسمائة
فی صور الرجال علی خیل بلق علیهم ثیاب بیض فقاتلوا بین اکنافهم حاصل آنکه جبرئیل در پنجصد ملک از میمنه خود **و** میکائیل در پنجصد ملک باشکال
و صور مردان بنی آدم بلباس سفید و عمامهای سفید جنگها میکردند اطراف خود چپ و راست آویخته بر اسپهای ابلق نازل شدند **بعض اهل**
مغازی میگویند قول بانکه جبرئیل مع پنجصد ملک بمیمنه ابوبکر بود صحیح و ثابت نیست چه در اخبار کثیره آمده نیامده پس این فقره از ایزاد است
چه شیخین در هیچ جهاد محارب و توجه از نبودند **و** از جنگ احد و حنین اول فراریان بودند **و** در حال محاربه با ابوعبیده جراح بتبعیت او خود را مصروف
و مشغول مجروحان میساختند و حفظ خیام مردم و اسباب محاربین میکردند در **بخاری و معالم و لباب و مجمع** وغیرهم نقل
کردند از ابن عباس ان النبی ص قال یوم بدر هذا جبرئیل آخذ برأس فرسه علیه اداة الحرب ای الاته یعنی پیغمبر ص فرمود روز بدر اینست جبرئیل
گرفته لجام اسپ خود و بر او آلات حرب او اند **ایضاً** روایة کردند قال النبی یا ابابکر اتاک نصر الله هذا جبرئیل آخذ بعنان فرسه یقوده علی ثنایا
النقع یعنی پیغمبر ص فرمود ای ابوبکر آمد نصرة خدا اینست جبرئیل عنان اسپ خود گرفته میکشد او را بسوی تله ریگ بدر **ایضاً** روایة کردند از عبدالله
عباس انه قال کان سیماء الملائکة یوم بدر عمائم بیض **و** یوم حنین عمائم خضر **و** لم تقاتل الملائکة فی یوم سوی بدر من الایام وکانوا فیما سواه
عدداً و مدداً یعنی علامت شناخت ملائکه در روز بدر عمامهای سفید **و** در روز حنین عمامهای سبز بود **و** مقاتله در غیر بدر هیچ جای نکردند **و**
در غیر بدر مخصوص برای بجهت زیادتی عدد و تسکین قلوب بحصول مدد **ایضاً** نقل کردند از **ابو سید مالک** بن ربیعه و او هم در بدر حاضر بود
انه قال بعد ما ذهب بصره لو کنت معکم الیوم ببدر ومعی بصری لاریتکم الشعب الذی خرج منه الملائکة یعنی اگر در این وقت هم با شما ببدر با
سلامتی حاسه عیون خود میبودم هر آئینه مینمودم آن شعبیکه از ملائکه برآمده نمودار شده اند **ایضاً** روایت کردند که سماک گفت که مرا حدیث کرد ابن
عباس انه قال بینا رجل من المسلمین یومئذ یشتد فی اثر رجل من المشرکین امامه اذ سمع ضربة بالسوط فوقه وصوت الفارس یقول اقدم
حیزوم اذ نظر الی المشرک امامه خر مستلقیا فنظر الیه فاذا قد حطم انفه وشق وجهه کضربة السیف فاحصی ذلک اجمع وجاء فحدث بذلک
رسول الله قال صدقت ذلک من مدد السماء فقتلوا یومئذ سبعین واسروا سبعین حاصل **آنکه** مردی از مسلمان نهایت سخت در اثر مشرکی
پیش روی پیش بود ناگاه آواز ضربت تازیانه زدن بر سر آن مشرک و آواز فارس شنید حیزوم یعنی ننگ بسته باش گفت که پیش روی او افتاد
بپشت و دید که بینی شکسته و رویش شق شده چون بضربت و رسول خدا اسخاره نقل نموده پیغمبر فرمود راست گفتی این ضربت و قتل آن
مشرک از امداد ملک سماوی بود **پس** بروز بدر هفتاد آدم از کفار مقتول **و** هفتاد دیگر اسیر کردیدند **ایضاً** روایت کردند که از ابن مسعود در یوم بدر
ابوجهل پرسید این یاتینا الضرب ولا نری الشخص قال من قبل الملائکة فقال هم غلبونا لا انتم یعنی ای مسعود بضرب غیبی مردم ما قتل میشوند و روس
انها از ابدان علیحده میافتند و شخصیت قاتل بعیون معاینه نمیکنیم **ابن مسعود** در جوابش گفت این از ملائکه سماوی میباشد **ابوجهل**
گفت که پس مغلوبیت ما بسبب ملائکه حاصل شد نه بدست شما **ایضاً** از ابن عباس روایت کردند انه قال ان الملائکة قاتلت یوم بدر وقتلت
الکفار **قول ثالث** قال آخرون لم یقاتلوا وانما یکثرون السواد ویثبتون المؤمنین والا فملک واحد کاف فی اهلاک الدنیا کلها فان
جبرئیل اهلک بریشة واحدة من جناحه مدائن قوم لوط **و** اهلک بلاد ثمود **و** قوم صالح بصیحة واحدة یعنی طایفه دیگر که ملائکه از سما نازل
باشکال و شبیه شدند برای تکثیر سواد لشکر مومنین در عیون مشرکین **و** برای اطمینان و آرام قلوب و تثبیت مومنین در محاربه کافرین والا

ملک واحد

جواب اشکال ابن ملک سماوی ... در دنیا ... ۱۲

جواب اشکال ... هذا ورد ... اینما ...

کلام الله ... ۱۲

لک واحد کافی بود پس در اہلاک کل دنیا بود را یا نے یعنی کہ بیک پیشہ پر خود بلاد قوم لوط و بلاد ثمود و اقوام صالح بیک صیحۃ خود ہلاک بطرفۃ العین ساخت و دلیل برین مابعد خود ہمین آیہ وما جعلہ اللہ الا بشری یعنی ما جعل اللہ امداد الملٰئکۃ الا بشری للمؤمنین ولیطمئن قلوبہم یعنی انزال ملائکہ از سما فرود نیامدند مگر خاص بطور بشارت بنصرۃ یابی و خوشی و اطمینان قلبی مومنین آمدند و جمعی ترجیح دادند و تصحیح کردند بطور جمع ہمان قول ثانی را کہ خاص در بدر ملائکہ قتال کردند بغیر مقامات آخر اشکال شخصیت ملائکہ را ہر گاہ مومن و کافر و ایضاً آثار انہا را معاینہ کردند و فقط بر قول مخبر صادق بنزول انہا اکتفا کردند ہر چند برائے اہالی دین حجیۃ آن کافیست اما غیر مومنین را از منکرین اینو اقعہ چگونہ حجت باین توانند شد جواب از کتب مغازی و مقاتل ایشکال در ضح خواہد شد بوجوہ چند اولہا آنکہ در بدر مسلمانان سہ صد و سیزدہ آدم کلہم بودند و کفار یک ہزار آدم جنگی بغیر خدم پس دفعۃً کفار لشکر اسلام را بعد معاینہ قلت عدد انہا اضعاف مضاعف چہار چند خود معاینہ کردند و متحیر ازین کثرۃ اسلام شدند و خود اہل اسلام وقتیکہ کثرۃ عدد اشخاص خود دیدند قطعاً دانستند کہ این تائید الٰہی باشخاص سماوی خاص بما عاید شدہ ثانیہا جماعتی از لشکریان اسلام ہر گاہ دیدند از دست شعب تاریک دور بدرے بعد دیگر اشخاصے مسلح نمودار شدہ جولان در میدان با فراس خود میدادند منجملہ ایشان را سمد الهودی کہ خود معاینہ تماشائے شان اسلام آوردہ بود حالا شنیدہ می گفت کہ اگر من بینائی عینین میداشتم بشما مینمودم آن شعب و آن تلہ ریگ را کہ ملائکہ نمودار ان شدند ثالثہا بالبسہ سفید بعمایم سفید مخنک بدو طرف ابدان خود آویختہ برافراس ابلق ململ مسلم در وقت مقاتلہ و محاربہ فریقین موالف و مخالف بعیون خود معاینہ انہا میکردند رابعہا بمعاینہ بعض ضربات ضاربین بلا عیان شخصیت ضاربین رادوس کفار از ابدان انہا جدا شدہ بدن بیک طرف و سر بطرف دیگر او افتادہ بدلش در اضطراب میشد خامسہا بعض ضربات تازیانہ و صوت ضربۃ او میرسید و بدون عیان شخصیت او کافر مقتول گردیدہ میافتاد و معاینہ و مشاہدہ انجالات و آثار انہا فریقین را یقین قطعی شد کہ این اشخاص فرشتگان سماوی ہستند لہٰذا باقیماندگان کفار بعد فرار بطور سر اہل مکہ بطور عذر از ہزیمۃ خود میگفتند کہ با جنگ محمد و اصحاب او رفتہ بودیم نہ بجنگ فرشتگان او برانہا چگونہ ظفر یاب میشدیم سادسہا بحالۃ حرب در بین دو لشکر بوئی خوشی از معطریات ساطع و بمشام کافر و مومن رسیدہ و در دنیا مثل آن خوشبوئی ابداً احدی نہ شمیدہ بود و آن بوئے خوش از البسہ و اجسام ملائکہ منشور انتشار بود تا ارتفاع ملائکہ از آن مقام و سیوطی از جماعتے نقل میکند کہ بسماع و شہود این حال فتح چندے از یہود مدینہ و نواحی آن ایمان آوردند و در بین خود میگفتند کہ این محمد ہمان نبی موعود و الٰہی بہودی بلا شک است اشکال نزول ملائکہ از سما سوار بر اسپہائے ابلق ایا آن اسپہا آسمانی بودند یا ارضی و اگر افراس سماوی بودند پس بسلاست چگونہ فرود آمدند جواب نزول بیا اران بر اہل ایمان و ہمہ اہالی ادیان تصدیق اقوال منقولہ صحیحہ فرض عین است پس اہل ایمان میگویند کہ جایز است کہ آن افراس ملائکہ از جنسان ذو بال و ذو جناح بودہ چون براق نبوی ہم پس برانہا سوار شدہ چو پریدہ بر زمین رسیدہ بود این ممتنع عقلاً و نقلاً نیست و ہر گاہ این ممکن غیر ممتنع باشد پس اشکال باطل محض گردیدہ ثم اللہ اعلم بحث ثانی عشر بشری بضم اول و در آخر الف مقصورہ چون طوبی و حسنی بر وزن فعلی اسم بشارۃ بمعنی متضمن سرور و فرحت و خوشی بضد اطلاقۃ وجہ و تازگی لون جلد و قلب بسمع آن ناشی میشود و بشارۃ بکسر اول و ضمہ او لغتے میباشد در مصباح گفتہ بشر بالکسر طلاقۃ الوجہ و بشرۃ بحرکۃ جلد بدن و الجمع البشر مثل قصبۃ و قصب ثم اطلق علی الانسان واحدہ و جمعہ و لکن العرب ثنوہ و لم یجمعوہ و فی التنزیل قالوا انؤمن لبشرین مثلنا بحث ثالث عشر وما جعلہ اللہ الا بشری ولتطمئن بہ قلوبکم و این بشری استثناء مفرغ از اعم علل مفعول لہ برائے جعل میباشد پس معنیش آنکہ نیست امداد و ارداف و امداد ملائکہ مگر خبر مسرتے مر شما را بنصرۃ و ظفر یابی بر اعداء مقابلین مقاتلین و برائے تسکین و آرام یابی قلوب و دلہاء پر وسوسہ شما چون تابوت سکینہ در بنی اسرائیل بجہت ایشان و الا یک فرشتہ در دفع و اہلاک ایشان کافی بود و صاحب مدارک گفتہ و ما جعلہ اللہ ای الامداد الذی دل علیہ ممدکم الا بشری ای الا بشارۃ لکم بالنصر ولتطمئن بہ قلوبکم یعنی انکم استغثتم و تضرعتم لقلتکم فکان الامداد بالملائکۃ بشارۃ لکم بالنصر و تسکینا منکم و ربطا علی قلوبکم حاصل آنکہ مگردانید خدا امداد شما را کہ ولالت کرد برآن ممدکم مگر آنکہ ہمین امداد ملائکہ بشارت باشد مر شما را بنصرۃ و ظفر یابی خود بر اعداء و برائے آنکہ قرار بگیرند و آرام و تسکین یابند بحصول و وصول مدد ملائکہ دلہائے پریشان شما زیرا کہ شما استغاثہ و تضرع بودید بخوف قتل و ہلاکۃ خود بکثرۃ عدد اعداء پس ردیف گردیدن ملائکہ بشما بشارتی بالمسرۃ شما را

بحصول نصرة وظفر یابی و تسکین مر شمارا می باشد و ربط و ثابت قلوب شما بمعاینهٔ انہا **و** الا نصرت خاص از خدا بدست خداست **علی اشکال** بنا بر قاعدهٔ عدلیه امداد ملائکه بیشتر و کم بیک ازانها اقوی القوی و اغلب الغالبین بر افنا عالم و بنی آدم بیک دفعه بلا شک است **و** انجا حد را تا چهار هزار برای قتال و دفاع ضعفا جماعت تا هزار کو هم بقریب **و** بعهد اآنملائک بانظار آدمیان نیاید بلکه ضرب انہا با ایشان نرسد و هر ضرب فرشته خطا و بیکار نگردد و چگونه این برعادل بضعف نعم جایز باشد **جواب** این چنین اشکالات در سورهٔ آل عمران گذشت **و اینجا** میگوئیم بعد اعطا عقل و انزال کتب و ارسال رسل و اتمام حجة و قطع معذرة ایشان شده متنبه و تائب و راجع الی مر الله لم نشد ند اصلا و ابدا **پس** بحسب اصرار و تمادی بر کفر و شرک خود باقی ماندند **لهذا** جزا و سزا ایشان و اجب گردید **و** جزا و سزا ایشان بفور در دنیا اہلاک ایشان مقرر گردید خواه بلا واسطه احدی تحقیق تسلیط بلایا و امراض و علل بر انہا تا ہلاک سازد خواه بواسطه ملایکه و انبیاء و خلفاء خود بقتل ہلاک سازد چون مومنین متردین خود را فرقی در بین الامرین نیست **و** هیچ قبح و قدح بر عدل لازم و عاید نشود **بحث رابع عشر** و ما النصر الا من عند الله **بدانکه** بعد امداد ملائک رفع شبهه میکند از صحابه تا گمان نکنند که ملایکه ید و اتهم ناصر انها بوده اند لهذا اضافت نصرة الی نفسه بطور حصر کرد یعنی نیست نصرة و ظفر مگر خاص از نزد خدا بدست هم او تعم یاری و نصرة و ظفر مید هد هر کس را که مصلحت مید اند **و** او تعم ناصر شما مومنین است چونکه بشما وعده نصرة و ظفر بر اعدا و تقویة شما و دین اسلام داده بود هم لهذا بشما یاری بارسال ملایکه و لدم میرخاص توثق و اعتماد و اتکال بر خالق واحد خود نکنید ای مومنین و اتکال بر قوة و شدة باس حرب و جمعیت اسباب و الات خود و اعتبار و اعتماد نکنید **قول دیگر** ایها المومنون لا تحسبوا النصر من الملئکة و لا من تیسیر الاسباب فان النصر من الله فالمنصور من نصره الله و الله یمن ذلک یعنی ای مومنین گمان نکنید شما را نصرت ملایکه از جانب ملائکه بود بل آن نصرت هم من عند الله و امره بود چه ملک هم مخلوق محتاج در تصرف و امر من میباشد و یاری و امداد و ارسال ملایکه میکند هر کس را که میخواهد چه نصرة و عزة و ذلة نزد خداست **پس** عزیز و منصور آنکس است که خدا معز و ناصر او باشد **و** ذلیل و خار و خراب آنکس است که خدا او را ذلیل گرداند **در مجمع** فرمود و یحتمل ان یکون المعنی فالنصرة لیست بکثرة العدد و القوة و لا الاسباب و لکن النصرة من عند الله ینصر من یشاء قال لعند دام کذا **بحث خامس عشر** ان الله عزیز حکیم **بدانکه** این دو کلمه کانه در معرض تعلیل ما قبل ایراد شد یعنی بتحقیق خدا اقوی قاهر منیع رفیع است ابدا مقهور شئی ممنوع و مغلوب از کسی نیشود و نمیباشد و مقهور و مغلوب او هر شئی است حکیم سنجیده کار و درست کردار است هر شئی را بحسب حکمة و تدبیر و بعلم میکند پس در ان بالفعل و القوة الی الابد خلل و زلل و خطا و رخنه اصلا نمیباشد **تنبیه** در این دو لالت بر دو چیز است **اولهما** تنبیه بصحابه و کل مومنین الی القیمة است که ان لا یتوکل احد و لا یعتمد الا علی الله فی جمیع احوالهم و امورهم و لا یثق علی غیره اصلا **ثانیهما** لا ینبغی طلب الاعانة و لا الامداد عن غیره تعم و لو کان ملکا او نبیا او اماما حیا او میتا **سوال** پس قول عوام یا علی مدد نا جایز میباشد **جواب** بمفاد آیه و ابتغوا الیه الوسیلة انبیاء و ائمه چونکه وسایل بین الخالق و الخلق اند زیرا که هر نبی و امام معصوم خلفاء الله فی ارضه اند **پس** طلب امداد و اعانت و نصرة از انها در امور دین جایز است زیرا که در واقع و الحقیقت انبیاء و ائمه منصوصه منصوبه خلفاء الله قایم بمقام خالق برای انفاذ امر الله و تنفیذ تنظیم امور عباد خاصه اند پس طلب امری از خلیفة الله المنصوبة فی الواقع از خالق تعم میباشد **لهذا** تجویز یا محمد **و** یا علی مدد یا نجتبه جایز است **و** الا فلا زیرا که بعد تفیئ علم استشارة دلیل بر حصر خاص مقرر در علم نحو و اصول فقه مبرهن گردیده ثم الله اعلم **اشکال** بنا بر این ما مر و به فریقین در حدیث قدسی **ناد علیا** در جنگ خیبر علی الاصح و ارد که ما صرح جمیع منهم فی المدارج محدث الدهلوی چگونه استمداد خود نبوی از علوی جایز باشد **جواب** هرگاه این حدیث قدسی است **پس** بامر خالق اکبر حضرت پیغمبر جو دو خیبر و احد و حنین و احزاب علی را برای امداد طلب کرده پس این امداد علی علیه السلم **و** ملک در این محاربه من الله بلا فرق بوده تا علی با امداد و مختار از کل صحابه در است تا قیمة باشد اشکال ندارد و ثم الله اعلم **قوله تعالی**

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ۝

اشکال ازان ... جواب ...

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلٰئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ۝ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكٰفِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ۝ ترجمہ از اپان کے

یعنی ای اصحاب محمد یاد کنید آن وقت را که فرا گرفت شما را خوابی سبک در شب التقای فریقین در بدر و باحتلام اکثر صحابه را غسل جنابت واجب شد بصبح آن از روی امنیت از خوف قتل و آن زمین ریگستان بلا آب بود پس ابلیس با یشان القاء وساوس کرد بانیکه برای نماز غسل واجب میباشد و آب ندارید پیش روی شما اعداء خون خواه در زمین تشنه قادر بر آب اند و شما را و میدان ریگستان تا زانو پای فرو میرود و گرفتار بلای سخت شدید خالق علام بلطف خاص دم صبح در همه جا باران وافر بارید تا هم غسل کردند و آب هم گرفتند برای خود و برای حیوانات خود و بسوی آن اشاره در وینزل علیکم من السماء ماء میباشد یعنی و یاد کنید آن وقت را که برای آب لاچار در آنجا بودند و خالق مهربان بر شما از جهت آسمان آب باران را فرستاد تا پاک سازد شما را بآن آب از لوث و خبث صوریه و معنویه و دور میکرد اند از شما مومنین احتلام شیطانیه و وساوس او و برای آنکه ببندد بر دلهای شما امیدواری و اعتقاد شما برحمت و لطف خود و تا ثابت گرداند بعطا آب باران قدمهای و پایهای شما را در حرب نفیر محکم تا بعصر آب تزلزل وشتر و دو نباشید یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگارت بسوی فرشتگان که امداد مومنان بروید و مضمون وحی این بود که ای ملائکه من هم بمعیت شما مدد و معین شما ام پس ثابت و استوار و محکم بدارید مومنین را بر ایمان و بر جنگ کافران زود باشد که بیافکنم در دلهای آنانی که کفر و شرک کردند پس ای ملائکه بزنید شمشیرهای بر بالای گردنهای ایشان یعنی بمقام مذابح ایشان سرهای ایشان را جدا کنید و بزنید بعض ایشان بزنید انگشتان ایشان تا بسبب آن بریده و مدهوش شوند و از جنگ کردن معطل بمانند این ضرب و قتل ایشان بسبب آنست که ایشان مخالفت میکردند خدا و رسول او را و هر که خلاف خدا و رسول او کند پس بتحقیق خدا سخت کننده عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت در تفسیرش چند بحث است **بحث اول** غشاء و غطاء بکسر اول یعنی آنچه بآن شئ پوشیده شود عام است و غشاوة بالکسر یعنی غطاء و از اینجا ظلمة شب که روز را میپوشاند غطاء میگویند یقال غشی اللیل و اغشاه از غشی یغشی غشاء و هو غاش فهو مغشی **و اما الغشی نزد اطباء** او مرضی در قوی محرکه ناشی شده موجب تعطیل قوی محرکه و آورده حساسه میگردد والضعیف القلب بسبب وجع شدیدا | و پیدا وجع مفرط برای ضعیف القلب بسبب وجع و درد شدید یا بسبب برودت یا بسبب گرسنگی اتم مفرط **و قیل** الاغماء سهو یلحق الانسان مع فتور الاعضاء العلة تغشی الدراکة من الادراک **و قیل** الاغماء هو امتلاء بطون الدماغ من بلغم بارد غلیظ **و یقول** غشی و اغماء سهو یست ملحق میشود ایشان را مع فتور اعضاء بجهت علتی که میپوشد قوه دراکه و حساسه را از ادراک **و یقول** غشی اغماء است و سبب آن امتلاء و پر شدن باطن اجواف دماغ از بلغم بارد غلیظ و همین قول اطباء است و غشیان بالکسر اسم یعنی پوشیدن میباشد کنایة آن از جماع میشود چنانچه کنایه بآن از اتیان میشود **بحث ثانی** نعاس اسم خواب خفیف از نعس ینعس نعسا فهو ناعس و جمعش نعس مثل راکع و رکع و هی ناعسة و جمعش نواعس و ربما قیل نعسان و نعسی و حمل علی وسنان و وسنی و نعاس و سنه بکسر اول و رقاد بکسره از مقدمات نوم و اول آن خفیف میباشد در شرح کبیر رافعی گفته و اول النوم النعاس و هو ان یحتاج الانسان الی النوم ثم الوسن و هو ثقل النعاس ثم الترنیق و هو مخالطة النعاس للعین ثم الرقاد و هو النوم الغلیظ الطویل ثم الکری و الغمض و هو ان یکون الانسان بین النائم و الیقظان ثم العفق و هو النوم و انت تسمع کلام القوم ثم الهجود و الهجوع

تحقیق معنی غشاء و اغماء نزد اطباء

تحقیق معنی نعاس

حاصل آنکه نوم یعنی خواب بتفاوت حالات او کائنه منقسم میشود و هر قسمی از و اسمی جدا دارد **نعاس** و آن عبارتست از حالت متوجه انسان بسوی خواب پس **وسن** و آن حالة عبارة است از ثقل و سنگینی نعاس پس **ترنیق** و آن حالة عبارت است از غلظ نعاس برای چشم **و الی قاد** پس او خواب غلیظ طویل میباشد پس **کری** و غمض و این هر دو حالة برای انسان میان خواب و بیداری حاصل میشود پس **غطق** او خرابی است کر بان کلام قوم را میشنوی **در کلیات ابو البقاء** گفته **النوم** هو حال تعرض الانسان بل کل حیوان من استرخاء اعصاب الدماغ من رطوبات الابخرة المتصاعدة بحیث تقف الحواس الظاهرة عن الاحساس راساً **و النعاس** هو اول النوم **و الوسن** ثقل النوم **و الرقاد** النوم الطویل و هو خاص باللیل **و قیل** السنة ثقل فی الراس **و النعاس** فی العین **و النوم** فی القلب **و السنة** بکسر الاول و التخفیف هو ابتداء النعاس فی الراس فاذا خالط القلب صار نوماً انتهی یعنی **نوم** او حالتی هست که عارض میشود هر حیوان را باسبب استرخاء و سستی اعصاب و عروق دماغ از بخارات متصاعده از قلب بحیثیتیکه حواس ظاهر بالراس واقف و ایستاده از احساس و ادراک میشوند **و اما** نعاس او اول و ابتداء خواب است **اما وسن** او ثقل و سنگینی خواب میباشد **اما** رقاد او نوم غلیظ طویل خاص در شب است که بیدار و تنبیه تنبیط دفعات میشود **و اما** سنة بکسر اول و تخفیف او ابتداء نعاس خاص در سر است و هرگاه مخالط آن با قلب شد خواب و نوم میگردد **و بقول** سنة ثقل در سر نشئه در ابتدا ارشده ابتداء خفیف است **و** نعاس در چشم خاص **و** نوم در قلب خاص میباشد پس بحصول نوم اول بینگی که عبارة از سنة است پس از سنة خواب در چشم ناشی شده از و بدن معطل میشود پس نوم در قلب ناشی شده ظاهر حواس و قلب و دماغ باهم میخوابند لهذا غیر مکلف بنوم میگردد **و در حدیث** برای حصول حالت بیخبری باهم وارد است النوم اخ الموت یعنی خواب برادر مرگ است **و** تفصیل این در آیة الکرسی ذکر شده گفته **و النوم** غشیة ثقیلة تهجم علی القلب فتقطعه عن المعرفة بالاشیاء **و لهذا** قیل هو آفة لان النوم اخو الموت **و** قیل النوم مزیل للعقل و القوة الدراکة **و اما السنة** ففی الراس **و النعاس** فی العین **و قیل** السنة هی النعاس **و قیل** السنة ریح النوم تبدو فی الوجه ثم تنبعث الی القلب فینعس الانسان فینام و تام عن حاجته اذا الدهیم لها حاصل آنکه نوم غشیه هست ثقیل هجوم میارد بر دل پس قطع میکند معرفة را از تمایم لهذا برادر اطلاق آفته شده چه نوم برادر مرگ است **و بقولی** نوم مزیل عقل و قوة ادراکیه است **و اما** سنة او در سر میباشد **و** نعاس در چشم **و بقول** سنة عین نعاس است پس منبعث بسوی دل میشود و انسان میخوابد از حاجت خود اگر کسور و مفقود نباشد **تنبیه** بدانکه حکمای اسلام در حقیقت نوم تعریفی کردند حاصلش آنکه نوم حالت استراحة باهم روح و بدن را چون معانقة و مصاحبة مع اعضاء الظاهرة و الباطنة میباشد **برای** حیوان خصوصاً برای انسان حالة و علامت صحة بدایة میباشد پس عدم نوم برای او مرض و آفت میباشد **سوال** آیا بخواب انبیاء و خلفاء الله تعالی غیر مکلف میشوند یا نه **جواب** قلب و دماغ آنکس که بخواب میرود غیر مکلف میشود چه عقل و حواس و ادراک و فهم از کار خود معطل میباشند بخلاف انبیاء و خلفاء الله تعالی چه عیون ایشان خواب میکنند و قلوب خواب نمیکنند چنانچه در صحاح احادیث وارد شده که عیون ما میخوابند و قلوب ما بلا خواب بیدار میباشند **و** خواب شان چون سنة و نعاس در عیون میباشد **و** لهذا همه بحالت خواب میفهمند و میشنوند و می بینند **و** لاجل اکثر وحی با انبیاء و الهام متعلق بخلفاء در خواب شان و اگر قلوب شان بخواب میشد غیر مکلف میگردیدند و بغیر مکلف و لا عاقل وحی و الهام نمیشد چیک هذا **سوال** آیا ملائکه خواب دارند یا نه **جواب** در ان اعلام است دو قول دارند **نزد اهل حدیث** بظاهر اخبار هیچ ذی حیوتی بغیر خواب و آنهم نمیباشد چه از لوازم لازم حیوة نوم هست پس ملائکه چون سنة قلیل دارند **اما نزد محققین متکلمین** ملائکه اصلاً خواب قلیل و ضعیف و نوم قلیل و کثیر ندارند **و** در مدح لا یفترون و غیرها دلیل نقلی بر عدم نوم از ایشان وارد است چه فتور یعنی سستی بدن و اعضاء آن میباشد و بنوم فتور در قلب و دماغ و اعضاء و کل بدن محاشی میشود و غیر عاقل غافل و غیر مکلف میگردد و بدین تجویز غیر مکلفی بر ملائکه و انبیاء و ائمه در هیچ حال خصوصاً بر ملائکه روا نمیباشد **سوال** آیا در جنان باهل جنان نوم میباشد یا نه **جواب** در این هم دو قول اند **احدهما** بدانکه نوم یک نوع حالة راحتی است معلوم بعلم وجدانی **و** اعدام این نوع نعمت عظیم از حالت راحت روح و بدن چگونه جایز میباشد **و** آیه فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین نوم از اشد تشهیات نفس و عین نعمة روحانی و جسمانی است و در جنان چرا معدوم باشد بل باید ثابت باشد **ثانیهما** از و جمعی منهم مذهب رافضی در **شرح کبیر** اش است چونکه نوم اخ موت است و جنت ابدی موعود است بوعده قطعی از عدم موت و از آنچه شبیه بموت باشد پس اصلاً نوم در جنت نباید باشد **و روی** ان اهل الجنة لا ینامون لان

النوم موت

جواب اشکال آیا انبیاء و خلفاء الله بخواب غیر مکلف میشوند یا نه

جواب سوال آیا ملائکه خواب دارند یا نه

الله موت اصغر كما قال الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها وان كثيرا ما يحمل الشئ على نظيره **وايضا** اوتم وصفحت
باية اكلها دايم نزبود خواه مراد از واكل اكلين گرفته شود خواه دوام ماكولات بهر دو تقدير اهل نيام را نوم دوام اكل ماكولات وشرب مشروبات تعيش
بمعاش ولذت ونظاره اشجار جنان نميشود ولهذا در جنت باهل جنت خواب نمباشد و نميايد بحر الله اعلم **بحث ثالث** در اذ يغشيكم سه قرائة اند
قرائة نافع بضم يا وسكون غين وتخفيف شين از باب افعال اغشى يغشي اغشاء و نعاس نصب است **قرائة** ابو عمرو وابن كثير يغشاكم بفتح يا و
سكون غين و بالف مقصوره از باب سمع و نعاس برفع است **قرائة** باقي قرا بضمه يا و فتحه غين وتشديد شين مع كسره از باب تفعيل بمعنى تغشيه
نعاس بالنصب يعني يلبسكم النوم است **واحدي** گفته قرائة اولى اغشي از باب افعال **و** قرائة ثانيه از باب سمع و بالف مقصوره بفتح غين وشين
و نوم مرفوع بفاعليه ميباشد **و** قرائة ثالثه از باب تفعيل است **و** اغشي **و** يغشي بمعنى واحد **و** قرآنهم بهر سه صيغه آمده چون فاغشيناهم **و** فغشيها ما
غشى **و** اغشيت وجوههم **پس** در يغشاكم اسناد غشيان الى النعاس **و** در دو باب اغشاء وتغشيه اسناد غشيان الى الله است **بحث رابع**
در محل اذ يغشيكم سه وجه محتمل اند يا بدل ثاني از اذ يعدكم است **يا** منصوب از بالنصر است **يا** جمله مستانفه باضمار اذكر يغشيكم است **بحث خامس** امنة بمعنى
امان ونجاة و بيخوفي ميباشد بالتحريك **و** بمعنى نيز بسكون ميم در **قاموس** و **بحرين** فرمودند الامن والامانة والامنة ضد الخيانة است **و**
الامنة الامن مصدر امنت **و** الامنة ايضا الذي يثق بكل شئ **در صحاح** گفته الامن ضد الخوف **و** الامنة بالتحريك **و** كذا الامنة بالتسكين
الاول الامن **و** منه امنة نعاسا **و** امان اطمينان در نجات از خوف وقتل و خلاف خيانت است **در مصباح** گفته زيد الاسد امنا **و** امن منه
مثل سلم منه وزنا ومعنى الاصل ان يستعمل في سكون القلب **و** اطمينانه و يتعدى بنفسه بالحرف **و** يعدى الى ثان بالهمزة فيقال امنته **و** امنته
عليه بالكسر وائتمنته عليه فهو امين **و** امن البلد اطمأن به اهله فهو امن وامين وهو مامون **بحث سادس** اذ يغشاكم النعاس امنة
منه **بدانكه** در مرجع ضمير منه دو وجه اند **و** امنة مفعول له **و** منه نزد كشاف صفت براى امنة است پس تقديرش اذ يغشون امنة حاصلة
لكم من الله **بحث سابع** هرگاه بالاذكر نصرة كرد كه نزد خدا باشد **پس** متصل بان در اينجا وجوه نصرة خود باصحاب بدر بهفت نوع بيان فرمود
نوع اول عطاء نوم در حال شدة خوف محال است و بحالة خوف بانها القاء نعاس كرد **بحث ثامن** در وجه تفسير اينجا نوم ميباشد **يعني**
اى اصحاب محمد ياد كنيد آن وقت را كه فرا گرفت شما را خواب بجهة اطمينان شما از خوف قتل بدست عدو **وجه ثاني** ياد كنيد شما آن شب را كه
خوف جان از جانب اعداء را شنيد خدا پوشانيد چشمهاى شما را بخواب امن وامان از عدو و از قتل و گرفتاری شما بدست ايشان **وجه ثالث**
اذكروا الليلة التي كنتم خايفين من الاعداء اخذت عيونكم نومكم لا منكم واما نكم الحاصل لكم خاصة من الله سبحانه يعني اى اصحاب
محمد ياد كنيد شبي را كه شما ترسان از خوف دشمنان بوديد پس ناگاه بگرفت چشمهاى شما را خواب شما بجهت كمال امن وامان واطمينان شما از خوف
اعداء حاصل شد و آن امن شما را خاص از جانب خالق شما بود **وجه رابع** بعضى فرمودند اذكروا اذ يلقي عليكم النعاس وهو النوم الخفيف
امنا من الله لكم من عدوكم ان يغلبكم **قال** ابن عباس وعبد الله ابن مسعود النعاس في القتال امنة من الله **و** في الصلوة من الشيطان
يعني ياد كنيد اى اصحاب محمد وقتي كه القا شد بر چشمهاى شما خواب خفيف و سبك نعاس نام باشد بطور امن وامان از خالق مر شما را از غلبه اعداء
بر شما **ابن عباس و عبد الله مسعود** فرمودند كه خواب خفيف در حال قتال و خوف آن منبئ است و اميد نجات از خوف من الله خاص
و در وقت ادا نماز خواب از شيطان خاص ميباشد **اشكال** چگونه قطع شود كه حالة خوف خواب بر خايف دليل و موجب نجات ميباشد بل شب
خوف از اعداء بغلبه خواب در جنگهاى بوقوع ميآيد **جواب** بدانكه از جمله موانع نوم خوف **و** فكر در امر سختي و حضور غالبين محاربين اعداء
خونخوار **و** در امراض عديده مولمه موجعه ميباشند و بحالت عطش شديد تازه مفرط آفتاب و مكان و زمان و هوا اصلا خواب نميايد و ان معلوم
بعلم وجدانى و مشهود هر كس است **پس** غلبه نوم خفيف بر اصحاب ليلة البدر خاص بامن وامان از اجد معاجز خارق من الله در آن خبا ست
كه مع كمال خوف عدو و غلبه عطش و دشت ريگستان اينها را خوف گرفت **و بعضي** تصريح كردند در اعجازية اينجا از جهت بدر قالوا انما خافوا على
انفسهم لكثرة عدوهم **و** عددهم **و** قلة المسلمين و قلة عددهم وعدم مددهم **و** لعطشهم عطشا شديدا لفقدان الماء عندهم ولصيرورتهم
ومقامهم في واد الرمل الى ساقهم **و** يغوص فيه رجالهم **و** لعدم تمكنهم مقابلة الاعداء لعدم سلاحهم **و** لخوفهم من العدو على قتالهم

در تحقيق معنى امنه و اشتقاق از كتب لغات

بيان اقوال

قطع اشكال كه خوف با خواب چگونه جمع

بجواب خوف دليل نجات است

لیلاً فکانوا کلهم فی الکلال والملال والخوف الشدید بجمیع هذه الوجوه ومع هذه الاحوال الشدیدة المخوفة القیهم النوم علی عیونهم و
القاء النوم علیهم دفعة جمیعا خارق للعادة علامة امنة قاطعة لهم من الله تعالی یعنی چونکه ایشان خائف بخوف شدید بودند بر جانهای خود
برای حضوری عدد کثیر اعداء مقاتلین تمامی اسلحه حرب بر قتل وبقلة عدد خود مسلمین صحابه و بعدم امید مدد خود و بجهت غلبه عطش شدید و
برای میسر نبودن آب بایشان چه اعداء ایشان سابق بر مسلمانان مقام آب را گرفته بودند و بجهت وقوع ایشان در وادی ریگ که تا ساق
پاهای آدم و مراکب در آن ریگ فرو میرفت و رفتار در آن ریگستان نهایت صعوبة بود و بجهت عدم اسلحه متمکن بمقابله اعداء مقاتلین نبودند و بکمال
خائف بودند از شب خونی خود بدست اعداء و مع هذه الاحوال الشدیدة المخوفة القاء نوم بر کل ایشان دفعة بیکوقت تا دم صبح بلاشک آن
خواب راحت و آرام اجل اعجاز خارق العادة و علامت قاطعة بر امان و امنیت حاصله مر ایشان را من الله عاید و حاصل شد پس صبح صحابه
بدر دانستند که این القاء نعاس بر کل بایک وقت بکمال راحت و آرام مع الامن از عدم وصول و حصول ضرر در آن شب از اعداء این خواب نعمت
کاملة الهیه بکمال لطف و مهربانی سبحانه بما خاص بوده متمکن بر قتل و دفع اعداء گردیدند **تنبیه** این حصول حالت برای صحابه آنحضرت دلالت
بر خیاره و خیر کل امم سلف بودن ایشان مینماید **بحث تاسع** وینزل علیکم من السماء ماءً **این نوع ثانی نصرة الله** باصحاب بدر
است و یاد کنید آن وقت را که نهایت عطشان و محتاج بغسل جنابة شده بودید و اصلا آب پیش شما نبود تنزیل کرد و فرستاد بر شما از جهت آسمان
آب را متفق اند مفسرین بر اینکه مراد ازین ماء باران است **و در خبر** متفق علیه امنست ان القوم من الاعداء قد سبقوا الی موضع فی بدر فاستولوا
علیه وطمعوا لهذا السبب ان تکون لهم الغلبة علی المسلمین و عطش المومنون وخافوا واعوزهم الماء للشرب والطهارة و اکثرهم احتلموا و
اجنبوا و انضاف الی ذلک ان ذلک الموضع کان رملا تغوص فیه الارجل و یرتفع منه الغبار الکثیر و کان الخوف لهم حاصلا فی قلوبهم بسبب
کثرة العدو و بسبب کثرة آلاتهم و ادواتهم و حذاقتهم فی الحرب یعنی قوم اعداء سبقت کردند و اخذ موضع آب در بدر نموده بودند و آب بلشکر تنگ شوند
و بوجود آن غالب و قاهر بر مقابلین باشند و مومنین جای آب دستیاب نشد در وادی رمل در یک مقام کردند و ریگستان بسیار بود پاهای
مردم و دواب قریب بزانو تا در ریگ فرو میرفتند و رفتار در آن ریگستان بکمال صعوبة و مشکل و علاوه بر آن غبار مع الریگ بهوا متصاعد میشد پس
مومنین بجهت این ریگ و غبار خیزی و فقدان آب در آن نواحی مع دواب هم نهایت تنگ و تشنه شدند و شبانگاه اکثر ایشان واجب الاغتسال
باحتلام گردیدند و نماز بتیمم خواندند و بسبب کثرت عدد اعداء خونخوار و بکثرت آلات و ادوات و اسلحه حرب ایشان آراسته بودند مومنین در کمال خوف
و اندیشه گشتند و بالقاء وساوس شیطانی که شما مع معاینه چنین احوال جانبین و عدم حصول امکان آب در هلاکت افتاده اید پس شما چگونه امید
ظفر یابی از دست اعداء دارید و میکنید **و خالق** منان اینحالات یاد آوری ایشان را باین نوع ثانی نعمت و منت عظیمه کرد در اینحال بشما
آب سما فرستادم تا همه شما مع الدواب سیر آب گردیده مشکها را پر آب کردید و در الوادی تالاب آب برای شما جمع کرد و غسلها جنابة کردید و نمازها
بطهارت آبی هر وقت ادا میکردید و بباران غبار وادی بسته گردیده **و غرض** در ذکر این انواع نعمت و نصرة تقویت و تثبیت قلوب و
آماده ساختن ایشان بکمال در حرب و قتال میباشد **اشکال** باران معلوم است از بخارات ارضیه است پس چگونه اضافه این باران الی السماء
علی الحقیقة کرده **جواب اول** نزد اکثر اهل اسلام محال و ممتنع نیست که در بین الارض والسماء علیم حکیم مدبر بنفع بحر و نهر آبی بیافریده باشد
و انزال امطار من نحو السماء ممکن و مقدور است و ازان بقریبه **جواب ثانی** چونکه ابخره متصاعده از ارض الی السماء شده پس آن را بتقلیب
تنزیل از جهت سماء الی الارض کرده علی التقدیرین امطار من السماء الی الارض علی الحقیقة بغیر مجاز میباشد اشکال فلسفیه از فلق باطل است
بحث عاشر بدانکه رجز براء مهمله مع کسره و جیم و زاء معجمه **در صحاح** گفته بمعنی قذر و پلید و عذاب میباشد **بحث حادی عشر**
لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان **این نوع ثالث** نعمت الله باصحاب بدر است **بدانکه** لام لیطهرکم برای تعلیل تنزیل مطر آورده یعنی
فرستادم باران از سماء بر شما تا پاک سازید خود را بآن آب سماء از نجاست و خباثت صوریه و معنویه و شما بازاله آن بغسل و غسل و وضو کرده عبادة
مشروط بطهارة بدن و جامه را بعمل بیارید و دور و زایل سازد آن آب سماء از شما پلیدی و قذر و نجاست و خباثت شیطانی را نزد **بعضی**
مراد از تطهیر در اینجا تطهیر قلوب بالماء از ازاله وساوس و خطرات ابلیس از خواطر و ازاله التهاب عطش بار تو از جگر و قلب **و مراد** از رجز ازاله القذر منی و اثر جنابة
لغسل جنابة باشد

جواب اشکال ایراد ان از [illegible] ضعیف است [illegible] اضافه [illegible] السماء [illegible]

بغسل جنابت باشد تا تکرار لازم نیاید لان التکریر خلاف الاصل است **ویقول** بالعکس نیست نزد **رازی** کما قال المراد من لیطهرکم حصول
الطهارة الشرعیة والمراد من اذهاب رجز الشیطان ازالة جوهر المنی عن اعضائهم فانه شیء مستخبث **ثم** نقول حمله علی ازالة اثر الاحتلام
اولی من حمله علی ازالة الوسوسة وذلک لان تاثیر الماء فی ازالة العین عن البدن تاثیر حقیقی **واما** تاثیره فی ازالة الوسوسة عن
القلب فهو تاثیر مجازی وحمل اللفظ علی الحقیقة اولی من حمله علی المجاز **اقول** این وجه اقوی است زیراکه تحمل بر این وجه قطعاً ثابت
ولازم میشود که جوهر منے احتلامی انہار جز قذر شیطانی بوده وذلک یوجب الحکم بکونه نجساً مطلقاً لقوله تعالی والرجز فاهجر واوجب الله تنبیه
تطهیرهم والله اعلم **بحث ثانی عشر** در آنکه ربط بمعنے بستن چیزے باشد چه در لغت ربط بمعنے شد بست وکل من صبر وحبس نفسه علی امر
فقد ربط نفسه علیه باشد ربط وثبات بمعنی قیام بر جای وامرے باشد وکل من قام وبقی علی امر او فعل وقول او مقام فقد ثبت علیه است
تبصره وهمین قول رازی هست در **کافی** و **جنان** از حضرت صادق مرویست اشربوا ماء السماء فانه یطهر البدن ویدفع الاسقام فتلا هذه
الآیة یعنے بخورید آب سماوی را چه او پاک میکرداند بدن را ودفع میسازد اسقام ظاهر و باطن احبا و بر **بحث ثالث عشر** ولیربط علی قلوبکم
ویثبت به الاقدام **این نوع رابع** نعمت باصحاب بدر است و باران را بر شما فرستادم بسبب علت آنکه تا ربط وجمعیت قلوب شما شود واتحاد و
اتفاق خود و بیقین کنید و بر آن صبر نمائید **و** ثابت وقایم استوار سازد آن باران قدمهائے شما را بر جهاد کفار ودفع انہار خود نمائید **ویقول**
سعودی مراد از لیربط قلوبکم اعتماد قلوب شما بر ظفر وفتح ناشی شده ثابت شود وکما قال ای یقویها بالثقة بلطفه تعالی فیما بعد بمشاهدة طلائعه بزیل
بخطرات الشیطان من قلوبکم ویثبت به اقدامکم للدفاع فلا تسوخ به ارجلکم فی الرمل لان الرمل تلبد بالماء **رازی** وغیره گفته ربط
مبین شد در لغت است **و** یقال لکل من صبر علی امر فقد ربط قلبه علیه کانه حبس عن ان یضطرب ویتزعزع کما یقال رجل رابط ای حابس نفسه
بقول صاحب لباب ان المطر لبد الارض **و** قوی الرمل حتی ثبتت علیه الاقدام وهو فرالدواب هذا بیان ذلک **وقیل**
المراد تثبیت الاقدام بالصبر فی الجهاد وقوة القلب لان من یکون ضعیف القلب او ضعیف الایمان لا یثبت قدمه بل یفر ویهرب **و**
لا جدال کان علی ابن ابیطالب فی المعارک والمهالک اثبت الاقدام واکمل الایمان واکثر الیقین واقوی القلب والعرفان ما فر ابداً من زحف یعنی
مراد بثبوت اقدام صبر در جهاد و قوم قواب بیاشد چه هرکه ضعیف القلب وضعیف الایمان او ثابت القدم نمیماند بلکه فرار هر وقت میکند **و** این همین
علی در جمیع معارک ومهالک اثبت الاقدام ابدا بوده از هیچ جهاد وے فرار نشده زیراکه اکمل الایمان واقوی الیقین واشجع القلب اکثر العرفان بوده
حتی در غزوه صفین لیلة الهریر در لباس نازک تن تنها مقابله بلا اعلام با صدی میکرد **و** در جواب صحابه واولاد خود فرموده ای بنی لا یبالی ابوک
فی المعارک والمهالک هل یسقط الموت علیه ام اسقط علیه **و** ان ابن ابیطالب یتعب بالموت کما یلعب او یطلب الصبی البائع تدی امه نقل
جمیع اهل السیر والتاریخ والتفسیر منهم الزمخشری والبیضاوی والرازی وغیرهم فی ذیل آیه فتمنوا الموت ان کنتم صادقین **بخلاف** مشایخ ثلثه
انها همیشه از غزوات فرار میکردند **نزد** مردان فرار ضعف قلوب میکردند **اما نزد طاعنین** انها بضعف وقلة ایمان فرار میکردند
سوال چونکه تثبیت با تفعیل متعدی است پس علی را بچه آورده واستعمال علی برای استعلا میشود **جواب** احد گفته ویثبتان
یکون علی هیهنا صلة لان کلمة علی هیهنا صلة **و** المعنی ولیربط قلوبکم بالنصر وما وقع من تقدیره لیثبتان لا یکون صلة لان کلمة علی
تفید الاستعلاء فالمعنی ان القلوب امتلئت من ذلک الربط حتی کانه علا علیها وارتفع فوقها حاصل آنکه کلمه علی در اینجا برائے تعدی نیست
بلکه صیغه است که لفظ علی صلة زایده باشد **پس** بنا بر این حنفش چنین میشود که انزال باران بسبب ربط قلوب شما نصرة شده **و** آنچه از تفسیر او
شبیه بعدم صله بودن او میشود چه علی بمعنی استعلاء حقیقت است **پس** یعنے آنکه قلوب شما مملو از آن ربط شدند گویا که عالی و مرتفع بر آن قلوب
شده وصله بودن مربوط [illegible] بباشد ثم الله اعلم **در خبر متفق علیه** انهم لما عطشوا وقاموا واحتلم اکثرهم فتمثل لهم الشیطان
وقال انتم تزعمون انکم علی الصدق والحق وانکم تصلون علی الجنابة بغیر غسل الجنابة وبغیر وضوء وقد عطشتم ولو کنتم علی الحق ما غلبوکم
علی الماء واعداءکم ینتظرون علی ان یجهدکم العطش ثم یقتلون جمیعاً او یاسرهم الی مکة جمیعاً فانزل الله المطر حتی جری فی الوادی واتخذ المسلمون
حیاضاً واغتسلوا وتلبد الرمل لیثبت علیها اقدامهم فبذلک زالت وسوسة الشیطان وطابت النفوس وقویت قلوبهم فنصرهم الله علی قتالهم و

مکثهم علی الظفر حاصل آنکه بهر گاه اصحاب عطشان در وادی رمل خوابیدند اکثر ایشان باحتلام جنب شدند ازین حالت خیلی تلخ شد پس ابلیس لعین
متمثل بشخصی شده بایشان گفت که شما اصحاب محمد گمان دارید بر دین حق و صدیقید و حال آنکه شما نماز بی غسل و بی وضو میخوانید و تشنه بسیارید و اگر شما
بر حق بودید هر آینه این اعدا غالب شما بر آب نمیشدند و این اعدا منتظر اند که نزد جهد تشنگی جمعی را از شما بقتل بیارند و جمعی را اسیر مغلول بکنه
برده غلام سازند پس خالق در وقت باران حیوة بو فرداد دشت پر آب و حیاض و گودالها لبالب شدند و خود مردم مع الدواب سیراب گردیده
و آب نگاه داشتند و غسلها و وضوها نمازها خواندند و زمین ریگستان بباران بر بسته شد و پایهای مردم و دواب دران فرو نمیرفت و با نزال
باران وساوس شیطان زایل و نفوس پاکیزه و قلوب انها قوی و اقدام شان ثابت بر قتل کفار گردید پس بمشاهده اینحالت غیبیه برای
خوبین الله قد رها یافته پس تمکین بظفر داد خدا ایشان را بر قتل کفار و اسیر انها والحمد لله تعم **بحث رابع عشر** اذ یوحی ربك الی الملئكة
انی معکم این **نوع خامس** نعمت است برای اصحاب بدر میباشد نصب این ببدل ثالث از اذ یعدکم است **یا** جمله مستانفه پس کلمه و معنی اذکر
میباشد یعنی یا محمد یاد کن وقتی را که وحی کرد پروردگارت بسوی فرشتگان خود که انهارا بامداد بسوی بدر فرستاده بود **و** آنچه وحی بود ابتدایش
اینست که ای ملایکه منهم ناصر و ممد و معین اصحاب رسول باشما میباشم نه شما فقط **و** این بکمال اهتمام الهی بامداد مومنین **و** مقاتله مشرکین مقاتلین
انهاهست چنانچه می بینی و میدانی وقتیکه لشکری را برای امداد حاکمی از حکام خود سلطان میفرستد و بان سلطان لشکر میگوید که شما را فقط بدفع اعدا
و اعانت و امداد حاکم نمیفرستیم بلکه من خود هم بمعیت شما در نصرة و امداد انها و دفع و قتل عدا هستم و میباشم فوق براین اهتمام در اعانت و اثبات و اعلاء اسلام
اصلا متصور نیست **تنبیه** اینحالت امداد قدیما و حدیثا هیچ پیغمبری و اصحاب انهارا نصیب نگردیده و حاصل نشده و ابدا نشده سوای این سید الانبیا
و دین اسلام **پس** این از اجله دلایل خیر الانبیاء **و** خیر الادیان بودن اسلام **و** خیار و خیر این امت میباشد **تدبر** **و** **بنصر اشكال** انی معکم چه
معیت است چه معیت جسمانی و مکانی بر تعالی ممتنع است زیرا که تعالی منزه از جسم و از لوازم جسمانی است **جواب** باتفاق کافه حکماء و عقلاء جناب باری تعالی
واجب مجرد محض از جسم و از لوازم جسمانی است **و** کل اهل اسلام هم متفق علیه بر تجرد و تنزه تعالی از جسمیت میباشند الا فرق فرقه مجسمه **و** فرقه اتحادیه
از متصوفه **و** اکثری از طوایف ثلثه نصاری **و** نیز از فرقه غلاة حضرت الوهیت وارد **و** نیز طایفه حنابله قایل بان اند الا آنکه میگویند که جسمیت و اعضاء او از
صورة و ید **و** سمع **و** بصر و وجه و ساق دارد **اما** مجهول بماست کیفیت و حالت و صورة انها **و** این ضروری البطلان است مبرهن ببراهین عقلیه
و نقلیه در علم کردید **پس جواب** این معیت بسه وجه است **اول** این معیت امری للاجلال و التعظیم است یعنی شما برای نصرة و امداد مومنین
و در دفع کفار بمعیت امر و حکم من برویید بزمین **و** همین قول این هیچمدان است **ثانی** بعضی گفته اینکون المراد انه تعالی اوحی الی الملائکة بانه تعالی معهم
ای مع الملائکة حال ما ارسلهم ردءا للمؤمنین یعنی مراد از معیت تعالی معهم اینست که او تعالی وقت وحی بملایکه فرموده که من هم باشما ام حالت ارسال
ایشان بیاری مومنین **اقول** لیس بشیء چه بآیه و هو معکم اینما تکونوا با هر کس است بمعیت علمی کافر باشد خواه مومن **و** اینجا مراد تعظیم و اجلال
مع التخصیص است نه عمومیت **ثالث** اینکون المراد انه تعالی اوحی الی الملائکة انی مع المؤمنین فانصروهم و ثبتوهم **و** رازی و نیشاپوری
این وجه آخر را اولی دانسته و گفته لان المقصود من هذا الکلام ازالة التخویف عن المؤمنین لان الخائفین هم المؤمنون انتهی **اقول** لیس
هذا بشیء چه غرض درینجا اظهار علو امر اسلام و اهل آن بالخصوص **و** خالق معیت علمی و رضوانی با هر مومن دارد **و** الاول هو الاصل الاولی
تنبیه انی معکم مفعول یوحی میباشد **اما** دو قرائة اند **احدهما** انی قرائة اکثر است **ثانیهما** انی بکسر همزه بارادة قول **یا** باجرای یوحی مجرای
یقول میباشد **بحث خامس عشر** فثبتوا الذین امنوا این فقره ثانیه از وحی بملایکه است که مومنین بخوف کفار متبردوا الیال ندکرد و
رفته ردیف انها شده پس از مومنین بعد ازالة الخوف و ترددات و خطرات قلوب شان ثابت و قایم گردانید و تقویت بدهید ایشان را تا جای جمعی نظفر
و نصرة یافتن ایشان بر اعدا تا اقبال و اقدام بقتال کفار بطال نمایند **لعبض اعلام** فرمودند که اختلاف کردند در کیفیت این تقویت
و تثبیت **فقیل** کما ان للشیطان قوة فی القاء الوسوسة فی قلب ابن آدم بالشر فکذلک للملك قوة فی القاء الالهام فی قلب ابن آدم بالخیر
یعنی چنانکه برای ابلیس لعین در القاء وسوسه در دل آدمی قوة تمکینی هست همچنین برای ملک هم قوت تمکینیه هست در القاء الهام بالخیر در قلب
آدمی **و** یسمی ما یلقی الشیطان وسوسة **و** ما یلقی الملك یقال له لمة و الهاما فهذا هو التثبیت یعنی ملقیات خطرات شیطانیه موسوم بوسوسه

جواب اشکال در انی معکم معیت مراد است مجاز از [illegible] جسم نمانده

میباشد و ملقیات

بباشد و بقیات قدسیه موسوم بیلله نباشد **وقیل** ان المراد من تثبیت الملائکة المؤمنین هو حضورهم معهم القتال ومعونتهم لهم ای ثبتوهم
علی قتال المشرکین وانتم ردیف المؤمنین حتی یکثر هم سوادهم فی عدد هم یعنی مراد از تثبیت تکثیر سواد ایشان حضور ی خود ملائکه مع المؤمنین وصف
قتال مشرکین و ملائکه ردیف مومنین باشند در قتل کفار **سوال** در قتال کربلا و بعض اهل مغازی امامیه مینویسند که نزد خدا رسید الشهداء علیه السلم
هل من ناصر ینصرنا فرقه از قوم جن و طایفه از ملک نزد آنحضرت بطور نصرت و امداد حاضر شده اذن قتال از آنحضرت خواستند **و** آنحضرت اذن
نداد **و** فرمود که بخلاف انصاف است چه شما اقوی از بشر و بنظر ایشان غایب لهذا ضرب شما با اینها کار گر ضرب آدمی اصلاً بشما نمیرسد و بنظر اینها
نمیآیید **و** اینها گفتند که ما متمثل و متجسم بشر شده بمقابله قتال با هم میکنیم **و** آنحضرت فرمود که معهذا قوت شما بالذات اقوی از بشر میباشد **لهذا**
اذن با اینها ندادند **اشکال** این قیل قال صحیح باشد **پس** برخلاف فعل خدا میباشد چه او تعالی در بدر **و** احد و خیبر و حنین **و** احزاب و غیرها هزارها
ملائکه بامداد پیغمبر صلعم فرستاد و قتال با کفار کردند **جواب** امداد ملائکه بکرات بنص قرآنی مکرر ثابت شده **و** احقر الی حین وقف بر تحقیق
بر نص قطعی نشدم **و** اگر اثبات و صحیح میشود **پس** ما میگوییم که اگر بعمومیت فقره هل من ناصر بیاید ملک و اکثر جن برای امداد آنحضرت
حاضر شده بعید نیست **و** لکن اذن ندادند چه این هل من ناصر خاص اتمام حجة بر حاضرین کلمه گویان کوفه و شام بوده نه استنصار از ملک و جن کل بشر
روی زمین چه سید الشهداء از جد خود **و** از پدر خود **و** از صحیفه کان ما یکون وقوع شهادت خود و اصحاب خود عینا بالاسماء در کربلا دانسته بود
لهذا با اینها اجازه نداده باشد **و** اگر تعلیل آنحضرت بمقابله درخواست اذن صحیح هم شود **پس** او محمول میشود بر صبر خود و تطییب قلوب ملک و جن
و انتظار ایشان تا رجعت در ایام مهدی علیه السلام چنانچه **در** غنیه حضرت عبد القادر دستگیر اهل سنت **و** غیره در فصل عاشر عاشوراء روایة کرده که
برای امداد امام حسین هفتاد هزار ملک در کربلا بامر الله فرود آمد پیدا آنحضرت و پدید شهید شده پس بامر الهی آن ملائکه مامور گردیدند که
بر قبر آنحضرت تا قیمت بر شهادت آنحضرت گریه نمایند **والحدیث** اینست قال الامام جعفر بن محمد الصادق هبط علی قبر الحسین فی یوم اصیب
سبعون الف ملك وهم یبکون علیه الی یوم القیمة **وفی اخری** زید و یستغفرون لزائریه الی یوم القیمة **وقیل** معناه بشروهم بالنصر
والظفر فکان الملك یمشی فی صورة رجل امام الصف و یقول ابشروا فان الله معکم ناصرکم علیهم یعنی ای ملائکه ثابت بدارید مومنین را بر قتال
کفار بشارت دادن ایشان را بنصرت و ظفر یابی بر اعداء **پس** ملک بصورة آدمی پیش پیش صف مسلمانان میرفت و میگفت ایشان را بشارة باد شما را
چه بتحقیق خدا با شما ناصر شماست **وقیل** ان الملائکة عرف الرسول ان الله ناصر الرسول والمؤمنین و بنفسه و معینکم فقال ذلك النبی
للمؤمنین وهذا هو تثبیتهم المؤمنین یعنی ملائکه بعد نزول پیغمبر را گفتند که خود خدا با شماست بیاری و با مومنین و آنحضرت بمومنین بیان کرد **ای**
تا ثابت شدند **بحث سادس عشر** سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بضم را و عین یعنی خوف و خشیة داد و اصل از رعب یرعب رعبا
یعنی ترسیدن بضم سر و میباشند **در جمع** فرمود رعب انزعاج نفس بتوقع مکروه و حصول آن است **و** اصله التقطیع من قولهم رعبت السنام
ترعیبا اذا قطعته مستطیلا فالرعب تقطع حال السرور بضده من انزعاج بتوقع المکروه **و** رعب السیل فهو راعب اذا امتلاء منه الوادی
لانه انقطع الیه من کل جهة **بحث سابع عشر** این نوع سادس از خصائص مخصوصه این نبی آخر واست و اصحاب او باقی الی
القیمة میباشد **و** از جمله وحی بملائکه در باب مقاتله بدر است خالق فرمود بملائکه نزد تنزیل ایشان با مداد مومنین در بدر یعنی ای ملائکه شما اگاه
باشید که من تر و القار میکنم یعنی از همین وقت و در همین آن و ساعة ایجاد خوف و رعب و ترس و دهشت و وحشت میکنم همواره در قلوب کفار الی القیمة خصوصا
در نفیر قریش در بدر از این پیغمبر و از اهل اسلام تا دوام جمیع انواع مشرکین کفار و منافقین و مخالفین ترسان و لرزان از اهل اسلام و از نبی آخر الزمان میباشند
این خاص از خصائص پیغمبر آخر الزمان و دارای اهل اسلام است **و** احدی از انبیاء و امم سلف با القار خوف او در اعداء و خصام و دشمنان مؤید و مخصوص
باین تکرمه نبودند **پس** تنزیل هزارها ملائکه در اکثر محاربات کفار چون بدر **و** احد **و** خیبر و حنین **و** احزاب **و** غیرها برای اعلاء و اثبات دین اسلام
و امداد مومنین مقاتلین **و** القار رعب اهل اسلام و ایمان در قلوب جمیع انواع کفار و مشرکین و منافقین از محاربه جمیع خصائص این نبی آخر الزمان
بلکه مرتبه و قصوی درجه و رفعت و عزت و نهایت اجلال و تعظیم صاحب این اسلام از جمیع ادیان انبیاء و مرسلین قطعا الی حین بحمد الله تعالی حاصل
و ثابت و لایح و واضح برای هر ذی بصر و فهم و عقل میباشد **پس** این از جمله براهین قاطعه **و** از اقطع ادله و حجج ساطعه رب العالمین بر ثبوت حقیت و کاملیت

سورة الانفال
در بیان نصرت ملائکه امام حسین
نفع بعض فی سنه ۱۲

خیر المرسلین و بر افضلیت و خیریت ملت و دین اسلام از جمیع ادیان ماضیین و بر خیر الامم بودن این امت میباشد تعقل و تصرو از وقت بدایت اسلام همیشه سلاطین قاهره اقالیم سبعه مع کثرت لشکر و دولت و انواع اسباب اسلحه ظفر بر حرب بوده و قدیما و حدیثا الی ازمان و ترسان و هراسان بوده میباشند الی یوم القیمة بلا تغیر و لا تبدل الی و لا نسخ ایحاءات **تنبیه** پس بشارة قرآنی بآیه سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب **وخبر** متواتر القی الرعب و خوف فی قلوب المشرکین از اعاظم معاجز باهره قاهره ثابته خاتم الانبیاء و سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در قرآن و حدیث است زیرا که این خبر و بشارة مطابق مخبر به بحیثیة و عبرات بل و همه محاربات اعداء آنحضرت بوقوع آمد خصوصا اهل بدر هفتاد صنادید بقتل آمدند **و** هفتاد رؤس و اعاظم قریش انها را اهل اسلام اسیر گرفتند **و** باقیماندگان ایشان منفرد و منهزم گردیدند **و** جمیع اموال انها بغارت بردند مع قلة عدد اسلام بمقابل مقاتلین کفار دائما ظفر یاب بودند و الی حین سلاطین قاهره دنیا در خوف و اندیشه از اهل اسلام میباشند **پس** مبشر و مخبر این واقعات پیغمبر بر حق **و** دین اسلام او دین حق صدق باقی الی القیامة بلا زوال قطعا بعین الیقین و حق الیقین ثابت و واضح شد **پس** مزعوم باطل آنانکه میگویند که اعجازی از محمد بن عبد الله بقرآن ثابت نیست باطل محض مجبول محض از حقیقت و حقیقت اسلام ثابتا بعناد محض تلبیس چون ابلیس برای عوام و جهال فریبی و ضعفاء عقول میباشد **بحث ثامن عشر** فاضربوا فوق الاعناق این نوع **سابع** نعمت مخصوصه مختصه برای این نبی و امت میباشد **و** انهم از جمله آنچه بملائکه نزول و تنزیل ایشان بامداد مومنین در زمین وحی شده نزد اکثر انخطاب فاضربوا بملائکه است **نزد بعضی** انخطاب فاضربوا بواسطه ملائکه بمومنین بدر فرستاده **و** اقوی داشت مقتضی فاء عاطفه معطوف بر اقرب میباشد **پس** بر ثانی خالق بوحی خطاب فرمود بملائکه که بگوئید مومنین را که بزنید گردنهای کفار را ما تحت سر بالا تر بر گردنهای انها یعنی بمقام مذبح گردن بزنید ایشان را **و** بر **اول** خالق در انخطاب بملائکه امر کرد که شما بامداد مومنین رفته پس گردنهای کفار بزنید بالا تر از گردن **و** در این معنی وجوه دارد **احدها** چونکه فوق اعناق رؤس اند امر کرد ایشان را بر سرهای مشرکین بزنید تا رؤس شان شق شوند **و** مقتولین ملائکه شق و منشق شدند بهمین که رؤس کفار مشقوق الرؤس بودند و مقتولین بایدی مومنین مستفادة الاعضاء مقتول بودند **ثانیها** مراد از این قطع رؤس کفار از اعناق میباشد **پس** اکثر مقتولین را رؤس از ابدان جدا در میدان کارزار افتاده بودند چه فوق الاعناق رؤس اند **ثالثها** امر بقطع راس و جدا کردن او از جسد باشد **و** آن اعلی بدن است تا بقطع راس از بدن و قلع آن صورت شکل انسانیت و حیوة او رفته و فورا باقی نماند **بحث تاسع عشر** بنان اطراف اصابع و انگشتان ایدی میباشد **در صحاح** گفته بنان بتقدیم با بر نون جمع بنانه یعنی انگشتان **و** قیل اطراف الاصابع والواحدة بنانة **و قیل** سمیت بنانا لان بها صلاح الاحوال التی یستقر بها الانسان لانه یقال بن بالمکان اذا استقر به **در مجمع** فرمود البنان الاطراف من الیدین و الرجلین یعنی بنان اطراف دو دست و دو پائی میباشد **و** واحدش بنانه است **و یقال** للاصبع بنانة **و** اصله من ابنت السحابة بنانا اذا لزمت قال الشاعر الا لیتنی قطعت منه بنانة **و بعض** علماء در رجال اصبغ بن بنانه بتقدیم البا الموحدة التحتانیة ثم بالنون شد بالالف ثم بالنون ثم بالهاء خوانده و مشهور بالسنه بوده و نام مشهور بنانه بتقدیم باء و بعد ان نون و بعد الف نون و بعد ان هاء از اجله صحابه امیر المومنین علیه السلام است **و در قاموس** و در سهل الصعاد او ردوه اصبغ بن نباته بتقدیم نون بعد با لبا و در آخر تا و شد **در مجمع البحرین** کذا است **بحث عشرین** واضربوا منهم کل بنان این لا نباری گفت ان الملائکة حین امرت بالقتال و لم تعلم این تقصد بالضرب من الناس فعلمهم الله بالضرب فوق الاعناق و الضرب الایدی و الارجل یعنی ملائکه چونکه مامور گردیدند بقتال و نمیدانستند که بکدام جا بزنند مردم کفار را پس خالق تعلیم داد ایشانرا بسر بریدن **و** بدست و پای بریدن ایشان **و** اکتفا کرد در بیان قطع ایدی و ارجل بلفظ بنان **پس** مقتولین کفار دیده شدند از بدن جدا سر بریده **و** دست و پای در بریده بودند **و بقول** یکی مامور گردیدند خاص در قطع سر که اعلی و اشرف بدن **و** در قطع اسفل بدن و آن دو دست و دو پای باشد **نزد اعطاء** مامور گردیدند بضرب تامه جمیع اعضاء که سر و انگشتان و دستها و پایها انها یعنی هر مضروب را که سرها و انگشتان و دستها و پایها انها قطع بزنید **نزد** ابن عباس **و** ابن جریج **و** سدی مامور گردیدند بضرب اعناق و اطراف ایدی و ارجل **نزد جمعی** این امر اجازه عام بملائکه و مومنین در قتل مشرکین وارد شده هر جا که بخواهید از اعلی بدن که سر باشد و او سط بدن که دستها اند **و** اسفل بدن که پایها اند بزنید مختار یید در قطع این اعضاء جمعا و فرادی چه بقطع سر زنده نمیمانند **و** بقطع دستها و پایها هم زنده و باقی میمانند و قتل مخصوص بقطع سر یا بقطع ایدی و ارجل میباشد **و بقولی** بزنید بر مفصل دست و پایهای **سوال** بقطع انگشتان و دستها و پایها چرا مامور گردیدند **جواب**

بقولی بلفظ منهم اشاره هست بآنکه طایفه کفار راکه صنادید و رؤس ضلال بودند ابنها را عینا کردن بزنید تا سرها از جسد وابنها جدا شوند و اصلاً زنده باقی نمانند اما بعض طایفه بهاکه تبعه ضعفا ابنها اند اصابع ایدی وارجل ابنها را عینا قطع کنید تا اگر زنده هم کسی از ابنها بماند بجنگ رفته نتوانند و اسلحه حرب هم بدست گرفته نتوانند و رازی اینچنین نقل کرده و منهم من قال بل المراد اما القتل وهو ضرب ما فوق الاعناق او قطع البنان لان الاصابع هی الآلات فی اخذ السیوف والرماح وسایر الاسلحة فاذا قطع بنانهم عجزوا عن المبارزة والمحاربة تذکره مرویست که ابو داؤد مازنی صحابی در جنگ حاضر بود و انه قال انی لاتبع رجلا من المشرکین یوم بدر لاضربه فوقعت راسه بین یدی قبل ان یصل الیه سیفی الخ یعنی من دنبال کشتن کافرے در بدر شدم تا گردنش را بزنم ناگاه در همین حالة دیدم که سر آن مشرک پیش پایم افتاد قبل از آنکه شمشیر من باو برسد ابضا ابو امامه بن سهل بن حنیف جلیل القدر صحابی گفت لقد کنت قائما عند رایة الاسلام یوم بدر و ان احد نا یشیر بسیفه الی المشرك فقطع راسه عن جسده قبل ان یصل الیه السیف یعنی من قایم نزد علم اسلام بودم در روز بدر و مروی از مثل ما صحابی اشاره بشمشیر خود بسوی مشرکی کرد پس دیدم ناگاه رفته سر او بریده از جسدش نزد من افتاد پیش از آنکه شمشیر او بان مشرک برسد حکایه از ابو رافع مولی رسول الله نقل کرده حاصل مقصود ما را اینجا نقل میکنیم که ابو رافع گفت که من غلام عباس بن عبد المطلب ضعیف البنیه بودم و تیرها میتراشیدم مجحره زمزم و در آن مجره ام الفضل زوجه عباس بود و اسلام بخفا در خانه اهل بیت عباس داخل شده بود و لکن عباس متفرق الاموال نزد و متخاص بود از مخالفت قوم خود ملهابت داشت و ابو لهب تخلف از بدر کرده در مکه بود و بعوض خود عاص بن هشام بن المغیره را ببدر فرستاده بود و ابولهب نزد چاه زمزم پشت بدیوار حجره آمده نشست پس همان وقت ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب که لقب او حزین بود نزد او آمد مع جمعی کثیر و ابولهب باو گفت یا ابن اخی بگو چه خبر است از بدر ابو سفیان گفت لا شی واللّه واذا لقیناهم فهم یقتلوننا و یاسروننا کیف شاؤا وایم اللّه لقینا رجالا بیضا علی خیل ابلق بین السماء والارض واللّه لا یلقاهم شیء ولا یقوم لهم شیء قال ابو رافع وقلت ذالك واللّه الملائکة فضرب ابو لهب وجهی ضربة شدیدة فثاورته فاحتملنی وضرب بی الارض ثم برك علی صدری وکنت رجلا ضعیفا فضربته ام الفضل بعمود من عمود الحجرة ضربة فلقت شجة راسه منکرة وقالت تستضعفه وان غاب عنه سیده فقام مولیا ذلیلا فواللّه ما عاش الا سبع لیال حتی رماه اللّه تعالی بالعدسة حتی قتله مضطربا شد بلا حاصل آنکه ابو سفیان با ابولهب گفت بجزایچ خبر نیست و نزد التقا طرفین ایشان ما را قتل میکردند و بسیاری را اسیر کردند هر طورکه خواستند کردند پس ابو سفیان نیز گفت بخدا قسم مردانی سفید بر اسپهاے ابلق سوار بوده را دیدیم و ملاقی باشد شد مقابل شد و میان ابنها با بین ارض و سما بودند واللّه با ایشان از جانب ما هیچ ضربی وارسیده نرسید و هیچ چیزے قایم با ابنها نشد و ابو رافع در آن وقت با ابنها گفت واللّه ابنها ملائکه بودند پس ابولهب بدست ضربت شدیده بطپانچه زد و من افتادم مرا برداشته و بزمین زد و پاے کلکر سینه من زد و ام الفضل انجمال من دیده بیکستون حجره زمزم بسر ابولهب زد تا آنکه فرق سرش سخت ضربت خورده شگافته شده باو گفت بغیاب آقایش او را ضعیف شمردی پس ابولهب خونریزان ذلیل و خوار از آنجا برخواسته رفت و بعد او بدانه طاعون برسید و هم مقتول گردید و مضطرب السوء الحال بدانه طاعون مرد و الحمد للّه رواه اهل التفسیر والحدیث والمغازی و اهل السیر والتواریخ ابضا همه ابنها روایت کردند که مقسم از ابن عباس روایت کرد وکان الذی اسر العباس ابو الیسر کعب بن عمرو الانصاری اخو بنی سلمة وکان ابو الیسر رجلا مجموعا وکان العباس رجلا جسیما قویا فقال له رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم کیف اسرت العباس قال یا رسول اللّه لقد اعاننی علیه رجل ما رایته قبل ذلك ولا بعده هیئته وهیئته کذا وکذا فقال صلی اللّه علیه وسلم لقد اعانك علیه ملك کریم یعنی ابن عباس گفت که عباس جسیم قوی و ابو الیسر مردی ضعیف بود و عباس را او اسیر کرده بود پس باین جهت از روی تعجب پیغمبر پرسید ابو الیسر را که تو چگونه مع ضعف این چنین اسیر گرفتی ابو الیسر عرض کرد که مردی که قبل از ان و بعد از ان باین هیبت و باین هیئت ندیده بودم او مرا آن وقت به اسیر کردن و بستن عباس اعانت و یاری کرد پس پیغمبر فرمود که آن شخص ملك کریم و بزرگ بود که ترا در اخذ و اسیر عباس یاری و اعانت کرد تبصره و معاینه کردن ملائکه در بدر و دیگران هر دو جانب لشکریان اسلام و کفار متواتر ثبت و ضبط اهل سیر و تواریخ و مغازی و اهل حدیث و اهل تفسیر با سانید معتبره است و قرآن هم بنزول ایشان در معاونت و مناصرة مومنین در مقاتله کفار بنصوص صریحه شاهد و ناطق است و مجال انکار و شك احدی را ممکن نیست و الا احوال بلدان و سلاطین و انبیاء مرسلین و

امم سابقه مالکہ و ثابتہ باقیہ ابداً و وصلاً ثابت شده میتوانند **بحث حادی و عشرین** بدانکہ **در مجمع** فرمود شقاق عصیان است و اصل انفصال
است از شق یشق شقاً یقال شقه فانشق و شاقه شقاقاً اذا صار فی شق عدوه علیه و منه اشتقاق الکلام لانه انفصال الکلمة عما تحتمل فی
الاصل و شقوق وجوه محتملات کلمه وعبارة میباشد **در مصباح** گفته الشق بالکسر نصف الشئ بمعنے مشقت و محنت و زحمت است و بالفتح انفراج
وکشادگی در شئے است و او مصدر و در اصل جمعش شقوق مثل فلس و فلوس **بحث ثانی و عشرین** ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله این
مبتدا و خبر جمع و مرجع ذلک بسوئی امور مذکوره تا اصله و حاصله بکفار تعجیلاً للعقاب و اعانة و نصرة للمؤمنین فی الدنیا میباشد این امور از جانب الله
بکفار عاید شدند بسبب آنکه ایشان مخاصمه و محاربه بخدا و رسول کردند و همین قول ابن عباس است **و بقول دیگر** این قتال و اسیر شدن بکفار
در دنیا رسید بسبب آنکہ مخالفت و مخاصمه و عصیان کردند خدا و رسول او را **اشکال** اسناد مشقت الی الله تعالی از محالات است پس معنی شاقوا
الله چیست **جواب اول** چونکه اسلام و کفر دو شق متضادین باهم اند پس شقاق کفار بخصومت در انشقاق دین اسلام که در حقیقت دین خدا و
رسول میباشد اشکال عاید نمیشود و هذا مجاز معروف و من هذا الباب من اطاع الرسول فقد اطاع الله است **جواب ثانی** از زجاج
است که شاقوا بمعنے جانبوا است لانهم صاروا فی شق غیر المؤمنین فکلا من الشقین المتخاصمین المتعادیین یرید دفع شق خصمه یعنی کل خلق
دو جانب و دو شق مجتنب از یکدیگر یکی جانب شق کفر و جانب دیگر شق اسلام گردیدند پس این هر دو شق بمباینت الشین باهم
خصومت و عداوة کلی دارند **هذا** این هر دو شق مرید دفع شق خصم خود میباشد و خالق همین خصومت شق کفر را بشاقوا الله بیان
فرمود علی کل حال اشکال وارد نمیشود **بحث ثالث و عشرین** و من یشاقق الله و رسوله فان الله شدید العقاب **بدانکه** تعذیب
الهی بمتمردین کفره و فجره بحسب اقتضاء الحکمة و المصلحة مؤجل در آخرت میباشد یا معجل فی الدنیا **اما** معاً فی الدنیا و الاخرة **پس** با صحاب بدر
آنچه در بدر از قتل و اسیری و نهب اموال بدست مسلمانان رسید این عذاب ادنی در دنیا تعجیلاً علی سوء اعمالهم بشیر بان کلمه ذلک است
و شدید العقاب توعید عقبی بانها در عقبی میباشد **پس** من حیث التنزیل این توعید خاص با صحاب بدر و من حیث تعمیمه توعید عام الی القیمة بهمه
مشرکین و کفره است **اما** معنے آیه آنکه هر کس که متمرد و عصیان کند خدا و رسول او را و باسوء افعال و اقوال مشقت رسانند بهار ادر اینجا تقدیر است
یعاقبه الله فی الاخرة فان الله شدید العقاب یعنی عاصی را عقاب میکند خدا در آخرة پس بدرستی و تحقیق خدا سخت کننده است عذاب و
عقاب عاصی متمرد عموماً و خصوصاً بکفار بدر عقبیا چنانچه ثواب الله اعلی و اعظم و اکثر از کل سلاطین قهار دنیا است **و بوجه دیگر** و من یشاقق
الله و رسوله فان الله شدید العقاب فی الدنیا بالاهلاک و القتل و فی الاخرة بالتخلید فی النار یعنے هر کس عاصی شود خدا و رسول او را پس
بتحقیق خدا سخت کننده عذاب او را در دنیا بقتل و اهلاک و در آخرة بتخلید ابدی در نار قویست **اشکال** شدید را اضافت کرد بسوئی عقاب
و اسناد الترادر که خود خدا بنفسه شدید العذاب است چنانچه سلطانی بکار گذار نمک حلال و غلام کار بی خانه زاد را میگوید که بمقابل اینچه مست
نمودن خود هم ثواب و جزاء تو ام و این اطلاق بکلمه شدید العقاب یعنی بذات خدا چگونه جایز و صحیح میشود **جواب** این بتاویل تقدیر دو وجه
است **اول** اینجا عاید بسوئی من مقدر است **و تقدیرش** فان الله شدید العقاب لمن یشاقق له تعالی یعنے پس بتحقیق بذاته خود خدا سخت کننده
عقاب است برای کسیکه بشقاق پیش شود خدا را و این وجه سوی است **ثانی** قبل از این محذوف است توعید **پس** تقدیرش و من
یشاقق الله و الرسول یعاقبه بنفسه و بذاته لا بتحویله الی غیره من الملائکة الغلاظ فان الله شدید العقاب میباشد یعنی هر کس که عصیان
و کفر کند خدا و رسول او را عقاب عذاب میکند بذاته و بنفسه خود خالق و تفویض و تحویل عذاب او با حدی از ملائکہ غلاظ نمیکند پس از این تحذیر
کرد بوصف آن عذاب بانکه خدا سخت کننده است عقاب را بانکس که بذاته بتعذیب او متوجه میشود **ایا** نمی بینی که مجرم عظیمی را سلطان نهایت
غضبناک میباشد خود سلطان بضرب و تحذیر بلا زبان تسلیش نمیشود و غیظ فرو نمی نشیند لهذا بذاته و بیده خود سلطان آن اعظم مجرمین را
بدست خود گردن میزند یا بجمال قوة نفسانی ضرب سیوط میزند **جواب ثالث** شدید صیغه فاعل از شدیشد شده فهو شدید یعنی فعیل
بمعنے خدا نهایت کننده عقوبة متمردین است و فان الله کلمه تحقیق هست و لکن مستلزم نیست که خود خدا بنفسه عقوبة شدیده است یا شدید کننده
عقوبة عصاة بیده است بل بامر او هر کس که فعلی کند آن فعل منسوب الی الآمر میشود کما قال تعالی من اطاع الرسول فقد اطاع الله و چنانچه

امانة مردم بدست

اماتة مردم بدست ملائکه میشود لهذا اسناد آن الی نفسه کرده کقوله توفیتنی وتتوفاهم الملائکة و کانه معلوم ست که خود متوجه امانت خلق نمیشود پس امانة بدست ملائکه وقتل کفار بدست انبیاء وخلفائه المنصوصه میباشد ودر واقع آن قتل و امانت تم میباشد پس اشکال باطل ست ثم الله اعلم **بحث رابع وعشرین** ذلکم فذوقوه **صاحب المدارك** در اینجا گفته در ذلک کاف خطاب للنبی **او** لکل احد **و** فی ذکم للکفرة علی طریقة الالتفات ومحل الکم علی ذکر الخطاب **و** العقاب **پس** مرجع ذلکم کفار بدر اند معنیش آنکه ای کفار بدر جمیع آنچه بشما تا حال حصول و وصول شده از قتل **و** اسر و نهب پس بچشید مزه آنرا بالفعل بتعجیله فی الدنیا چه ربخالة نهایة قلیل ست از عذاب موجل که برای شما در آخرة اماده و مهیا کرده اید است **سوال** مراد وصول قتل و اسر اشاره کرده با نها بفذوقوه **جواب اول** اق یذوق ذوقا وذوقانا وذواقا ومذاقا بمعنی چشیدن **و** ادراک طعم شی وقت اسطرهیت مشتبه بعصب مفروشه بر عضل لسان میباشد **تنبیه** هرگاه این مفهوم شد پس آنچه با نها تمنی و مراتیکه بقتل و اسر با نها حصول و حاصل این بالنسبة بمد انار ابدی نهایة قلیل ست چنانچه چشیدن مزه مذوقات نهایة قلیل و یسیر بالنسبت اکل و شرب کثیر میباشد **فلذلك** سماه ذوقا لان الذوق لا یکون الا بتعرف طعم الیسیر لیعرف به حال الکثیر فعاجل ما حصل لهم من الالام فی الدنیا کالذوق القلیل بالنسبة الی الامر العظیم المعد لهم من الالام فی الاخرة **جواب ثانی** فذوقوه دلالت دارد که ذوق فذوقوا که عبارت از ادراک طعوم مطعومات بصورت مخصوصه از تلذذات جسمانی هست **و** او بغیر جسمانیت بروحانیت هم حاصر بروح میشود کما قال تعالی ذق انک انت العزیز الکریم **و** مروی **ست** بقوله ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی این هر دو دلالت دارند بر اثبات ذوق و اکل و شرب بطریق روحانی مغایر طریق جسمانی **اشکال** اطلاق ذوق بمعنی مزه چشیدن از خاص مطعومات و مشروبات واقع میباشد **و** در غیر این مطعومات و مشروبات جسمانی از آلام و انتقام واو جاع اطلاق چگونه میشود و این خلاف واقع است **و** کلام الله بخلاف حقیقة و واقعیت چگونه وارد شده **جواب** در واقع ذوق وارد چشیدن مزه از مذوقات میباشد **و** مزه مذوقات عام تلخ و شور و شیرین میباشد **پس** بر طعوم مطعومات و مشروبات علی الحقیقة میباشد **و اما** ذوق بر حصول و وصول و احساس مرارة و تلخی بضرب و قتل و نهب و سبی و بر تعیض جاید و حاصل **و** واصل بمضروب و مقتول و منهوب و مسبی و مریض علی طریقت المجاز در لغة و شرع مثا اطلاق شده چه وصول و حصول مرارة بشخص مثل چشیدن مزه مطعوم میباشد اشکال عاید نمیشود **و** همینقدر فرق است که مزه مطعوم جسمانی **و** مزه الآلام موصوله روحانی هست اشکال ندارد ثم الله اعلم **وجواب دیگر** از حسن بصری فذوقوه بمعنی ادرکوه کما قال ذلکم حکم الله فذوقوها ای ادرکوا هذا الذی اعددت لکم من الاسر و القتل فی الدنیا فکونوا کالذائق للطعام لقمة بعد لقمة وهو الطالب ادراک الطعم یقینا والیسیر بالعلم لان معظم العذاب و اشدها بعد تمام هذا متصلا بلا فصل یعنی ای کفار بدر این حکم الله در باره شما مقرر و جاری شده پس بچشید یعنی دریابید آنرا از قتل و اسر **و** باشید اماده برای عذاب شدید چون کسیکه بتقلیل مزه میچشد جرعه جرعه لقمه لقمه و بعد آن کل باو دفعة وارد میشود **و اما** ذایق او طالب ادراک مزه بتناول یسیر قلیل طلب میباشد چه اعظم عذاب شدید آن بعد اتمام این عذاب دنیا متصل بلا فصل اماده و مهیا برای شما میباشد **بحث خامس وعشرین** وان للکافرین عذاب النار بالکلمه لفظ واو در اینجا بمعنی مع است پس معنیش آنکه ایها الکفرة فذوقوا هذا العذاب العاجل فی الدنیا مع العذاب الاجل لکم فی الاخرة معدة فان للکافرین عذاب النار یعنی ای کفار این قتل و اسر شما در دنیا حکم الله هست پس بچشید مزه این عذاب دنیا را مع عذاب آخرت که متصل بشما باین عذاب عاجل در آخرة هست چه برای کفار در آخرت عذاب نار شدید ابدی هست **اشکال** این آیه صریح که برای کفار دو مزه دو قسم عذاب است **احدهما** در دنیا عذاب ادنی از قتل و اسر و نهب است **ثانیهما** شد عذاب نار ابدی **پس** بر عادل منصف حکیم چگونه جایز هست تعذیب عبید ضعیف دو وجه **و** عذاب اخرویه اشکالا ینقطع ولا یخفف عنهم الی الابد **و** مقابل سوء عمل او یک عذاب منقطع کافی بود **جواب** مشرک و کافر در سوء اعمال داشت یکی کفر و شرک دایم **دیگر** مشاقه انبیاء و خلفا و تم و اولیاء **پس** بعوض حلة و انیه که شرک و کفر اصلیه باشد حسب اقتضاء عدل جزاء دوام دایم لاینقطع الی الابد میباشد و بعوض سوء اعمال منقطعه او که بمحاربه انبیاء و مومنین بر آمده عذاب منقطع باو در دنیا عاید شده هیچ وجه زاید بر استحقاق او عذاب حاصل نشده اشکال باطل ست **اشکال** سلمنا ار خصوصا نار قوی در آخرة میباشد لازمه طبیعة نارمع ایلام لانهایت احراق و افناء و اعدام شی محترق بهاد ابدا هست **پس** چگونه در اینچنین نار شدیدی قوی عبید ضعیف مع اجزاء الجسم والحیوة الی الابد زنده باقی بماند و علم مشهود و محسوس و بدیهیه قطع نظر از براهین عقلیه شاهد این محال میباشد **جواب** اینچنین اشکالات از لا مذایان و لا دینان طبیعه **و** دهریه که دنیا را قدیم و منکر عالم آخرة

بالکلیه میباشند و اهل ادیان خصوصا دین اقوم مسلمانان که معتقد بثبت وجود خالق معتقد بحدوث عالم و آدم و دنیا و وجود عالم جسمانی آخرت براہین قاطعه عقلیه و نتیجه و دلایل کتب منزله سابقه و لاحقه و مجمع علیه یک لک و بیست و چهار هزار انبیاء و خلفاء مرسله الٰهیه و باتفاق عقلا و حکماء سلیمه مسلمه برخلاف آن کفره می باشند هذا حضرت اقدس مجلسی ضو در مجلد معاد بحار فرموده شبهات و شکوک و استبعادات واهیه رکیکه اینها هیچ عاقل و بیداری التفات و اعتنا اصلا نمیکند اقول جواب این شبهه واهیه در هر جلدے از مجلدات این تفسیر باتکریر براهین تحریر یافت و در اینجا مینویسیم که نزد کافه انبیاء و خلفاء مع کتب منزله الله و مجمع علیه کافه حکماء و عقلا سلف و مجمع علیه اعلام مستنده معتمده اهل ادیان خصوصا از ضروریات قرآن و دین اسلام مسلمانان ثابت کالشمس فی کبد السماء روشن و مبرهن است که موجد عالم و دنیا و عقبی حضرت واجب الوجود لذاته عالم بجمیع معلومات و قادر بجمیع مقدورات و ممکنات بدون ایجاب موجود و حی باقی الی ابد الآباد و بیک حال است پس ممکن مقدور بواجب قدیر بالاراده ایقاء عباد محترقین بالنار المقویة الابدیة بحیات هم الاولیه الاصلیه الی ابد الآباد بدو وجه احدهما از نار افناء و اعدام محترقین عبید را باز دارد و حایل و مانع آن واجب قدیر خالق بشود چنانچه احراق و افناء از نار خلیل الرحمان ابراهیم علیه السلام باز داشته ثانیهما ابقاء حیوة مع اجزاء اصلیه ابدان محترقین و حفظ آن فان کند و باتفاق کافه عقلاء و جمیع اعلام ملل سلف و خلف این مسلم زیرا که این امر ممکن و مقدور و واجب قادر قاهر تعم است پس اشکال بطال و استبعاد رکیک واهی بالاصالة باطل محض میباشد والحمد لله و قرة عینی سید علی حایری این مطلب را بالتفصیل باستدلال عقلیه و نقلیه در کتاب منهاج السلام و نیز در مجلد اول کتاب موسوم غایت المقصود نوشته من شاء التفصیل فلیرجع الیهما تنبیه در آیه دلالة است که کفر و ایمان از افعال و ایمان بندگان است لهذا اینقدر اهتمام و افهام و تفهیم باین حد لا انتها نسبت بفریقین کرده و ایمان و حسن اعمال آن و ترک کفر و شرک و سوء افعال ایشان بالاختیار و اراده تم مقصود و مطلوب تم از کافه بندگان است و الا اینچنین اهتمام عقلا جایز نبود زیرا که موجب اعظم سفاهت و حماقت و اقبح قبایح میباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس مزعوم جبریه باطل بالاصالة است دیگر از این اهتمام و انعام تنزیل ملائکه برای امداد و تقویت و تمکین اهل ایمان بر قتال مشرکین و تثبیت ایشان بر اسلام و ایمان و انزال باران نزد حاجت اهل ایمان در آن مکان و اثبات و ترویج و اعلاء دین اسلام دلیل قطعی هست که بر اعلی و اشرف و اکمل و افضلیت نبوة ختم الانبیاء پس این نبی سید و خیر الانبیاء این دین اسلام خیر الادیان و این امت مرحومه خیر الامم و قرآن خیر الکتب المنزله و این شریعة اسلام خیر و خیار الشرایع میباشد تتمه جمهور اهل سیر و تواریخ و مغازی و ائمه تفسیر ضبط و ثبت کرده اند و کانت وقعة بدر فی صبیحة یوم الجمعة السابع عشر من رمضان المبارک فی السنة الثانیة من الهجرة النبویة صلعم یعنی این واقعه بدر در صبیحه یوم الجمعه هفدهم شهر رمضان المبارک در سنه ثانیه از هجرة مقدسه نبویه علیه و آله التحیة بوقوع آمده و همین اول غزوه اسلام بامر الٰهی میباشد و تفصیل این قصه از کتب مغازی در یاب

قوله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ ۝ وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗٓ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَیِّزًا اِلٰی فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ ؕ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝ فَلَمْ تَقْتُلُوْهُمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ ۪ وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی ۚ وَلِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ؕ اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ۝ ترجمه این آیات ثلثه

بیان ابطال شبهه و اشکال ابطال الدین … حقایق … اسلام …

بیان غزوه بدر اول غزوات اسلام … سنه ۲ …

یعنی ای آنانکه ایمان آورده آید وقتیکه ملاقی بطور مقابل شوید آنانی را که کفر و انکار از ایمان و از اسلام کرده اند انبوه و اجتماع و پیوسته باهم شده اند
برای حرب قتال شما پس ای مومنین در امتحان مقاتله و مقابله برگردانید شما پشتهای خود را بهزیمت و فرار از قتال و قتال ایشان و دلیر شوید از حملهٔ
جنگ قتال و این حکم در بدایهٔ اسلام بود که یک مومن از مقابله ده کافر زیاده هم نبایست و نشایست گریختن و بعد آن بموجب نزول آیه الان
خفف عنکم از اینجا تخفیف کرده شد و عنقریب بیانش میآید و هر کس که برگرداند در آن روز جنگ از مقابل مقاتلین کفار روی و پشت خود را مگر
برگردیده باشد برای جولان و برای کر و فر جنگ را یعنی برمیگردد و بجوئیکه خصم گمان فرار او نماید و غافل شود از تقابل قتال او پس باز گردد
بسوی قتل و یا مگر برگردیدن اراده او پناه جوئی خود بسوی هم قومی مسلمانان باشد یا پناه دهی دیگری از هم قومی خودش بمیمنه و میسره و
یا در پس ایشان برود پس آن مدبر از مقتل بتحقیق برگردید بجائیکه نهایت خشمناک از خدا میباشد و جای قرار صاحب الفرار بعد بازگشت او دوزخ
سوزنده است و جهنم نهایت بد و زشت جائی بازگشت اوست و در اینجا تقدیر است ولما قتلوهم وفرغوا منهم انزل الله تعالی فلم تقتلوهم یعنی
هرگاه از قتل کفار بدر فارغ شدند خالق مخاطب بصحابه خطاب بپیغمبر را پس شما قتل نکردید اینها را یعنی شما تنها بقوة و طاقت خود قتل آن کفار نکردید
ولکن خود خدا ایشان را قتل کرد یعنی من قتل ایشان را بدست شما مقرر کردم و بشما نصرة و تسلط اتم بر قتل ایشان دادم و یا محمد صلعم نینداختی
یعنی آن مشت خاک را بروی ایشان وقتیکه انداختی و خدا انداخت و ... باقی ماندگان کفار بسبب رسیدن آن خاک بچشم هر یک کافر
مقاتل طایفه اسیر کردند و طایفه بلا اختیار منهزم و فرار شدند و اکرام و انعام کرد خدا مومنین بدر را از نزد خود عطا نیکوئی و نعمت عالیه جمیله که نصر
و ظفر بر کفار باشد و اثبات اسلام و ایمان و اعلاء آن در عالم تا یوم القیمة گردید چه اگر در آن روز نصرت الهی شامل اسلام نمیشد البته الی الابد اسلام قایم نمیشد
بدرستی که خدا شنونده جمیع مسموعات من جمله آن استغاثه شما و دانا بجمیع معلومات من جمله آن منویات و عملیات شما است و در تفسیر
چند بحث اند بحث اول لقی یلقی لقاء در لغت یعنی تقابل و اجتماع دو چیز بروجه مقاربه میباشد چه گاهی اجتماع دو شی بر غیر مقاربت و
مقارنت مجتمع میشوند پس او لقاء نمیباشد چون اجتماع اعراض در محل در مصباح گفته واللقاء بالکسر مع المد والقصر ایضا وهو کل شی
استقبل شیئا او صادفه فقد لقیه ومنه لقاء البیت بمعنی مقابل القبلة بحث ثانی زحف یعنی ... و زحف یعنی تدانی یکدیگر
باهم از زحف یزحف زحفا وازحفت القوم اذا دنوت لقتالهم و لیث و ثعلب گفته الزحف جماعة یزحفون ای یمشون قلیلا قلیلا الی عدوهم
بمرة وجمعه زحوف در کشاف گفته والزحف الجیش الدهم الذی یری لکثرته کانه یزحف ای یدب دبیبا من زحف الصبی اذا دب علی استه
قلیلا قلیلا وسمی ذلک بالمصدر والجمع الزحوف بحث ثالث ولما التولیة یعنی برگردانیدن روی خود از آنچه محاذی و مقابل اقبل برابر آن
بوده یعنی بعد از توجه او پشت بسوی دیگر گردانیدن ولی تولی تولیه در صحاح فرموده والتولیة جعل الشی یلی غیره یقال ولاه دبره اذا جعله یلیه فهو
یتعدی الی مفعولین ومنه ولاة البلد من امارة الولایة و تولاه هو اذا قبل الولایة و اولاه نعمه اذا جعلها تلیه بحث رابع اما
ادبار جمع دبر بضمتین و بسکون بای آنچه پس پشت باشد نقیضش و مقابلش قبال است لهذا المخرج غایط که بطرف پشت است دبر و مقابلش
پیش روی قبل مخرج بول و مدخل ذکر برای آدمی باشد در مصباح گفت الدبر بضمتین وسکون الباء خلاف القبل من کل شی ومنه
یقال لآخر الامر دبر واصله ما ادبر الانسان عنه ومنه دبر الرجل عبده تدبیرا اذا اعتقه بعده والدبر الظهر والجمع الادبار وولاه دبره
کنایة عن الهزیمة وادبر الرجل اذا ولی ای صار ذا دبر بحث خامس ونصب زحفا که مصدر است سه وجه اند اول از مفعول لقیتم یا
فاعل از کفروا بتقدیر زاحفین یا متزاحفین نحو کم میباشد ثانی نصب او بمصدر برای تاکید فعل مضمر بود و حال استعمال شده و تزحفون زحفا
ثالث انحال از مفعول لقیتم و از فاعل کفروا معا این غیر مجوز نزد محققین است رازی گفته یجوز ان یکون حالا للفاعلین وهم المؤمنون
بحث سادس یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار بدانکه این آیه تنزیلا خاص با اهل بدر و لکن
حکمش عام الی القیمة برای کافین در حالت قتال و جهاد باقی است پس در آیه بالا اعداد ملایکه و وعده نصرة و ظفر با اینها بر کفار کرد و متصل با این اینجا
خطاب بمومنین بدر خالصة کرد و معنیش آنکه یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الی الکفار زحفا قتالهم مجتمعین متزاحفین ای متدانین بعضکم
الی بعض تمشون الیهم فلا تجعلوا ظهورکم الیهم منهزمین منهم فان المنهزم یولی ظهره خلفه یعنی ای مومنین بدر وقتیکه میرود بشما بقصد و اراده

قتال مشرکین بحالت اجتماع وازدحام واهتمام تام او نزد التقاء باهم پس بقیام حالت قتال ظهر وپشت خود بسوی مقابلین کفار بگردانید وفرار از مقام قتال
بکنید بصورت منهزمین ومغرورین **ومتفق علیه** امتست که فلا تولوا صیغه نهی متضمن **تحریم** هر تحریم از قبح قبایح واز اکبر کبایر است **پس**
قطعا ثابت شد که گردانیدن پشت بجنگ وفرار از محل قتال بحالت قتل از قبح قبایح واکبر کبایر بنص قرآن **وسنت و اجماع** امت است بالاتفاق
ونیز فرار وانهزام یکی موجب لغزش وفرار لشکر قوم او میشود **واین** اعظم وبال دیگر برگردن اول مغرور ومنهزم ثابت میشود خواه باراده خواه بلااراده
بجبن طبعی از جهاد وبگریزد فاجر فاسق مغضوب الله والملائکه ووفاق میگردد **بحث سابع متحرف ومتحیز** دو کلمه از تفعل اند **وسعودی گفته**
این **هر دو** تفعیل اند بمعنی متحرک وزایل ومایل از استوا جهت از حرف بحرف حرف بمعنی کناره ویکطرف ویکسو شدن میباشد **ونحاة**
از اینجا میگویند که حرف بمعنی طرف وکناره میباشد چه حرف از اسم **وفعل** کناره از انها بطرف دیگر علیحده میباشد از قبول لوازم انها **وهمین معنی**
طرف **درآیه** ومن الناس من یعبد الله علی حرف بمعنی علی طرف میباشد **وتحریف** تبدیل وتغییر شی وکلام از حالة اصلیه بحالة دیگر بکمی و
زیادتی لفظا بمعنی واعرابا میباشد **وجمع** حرف حروف **وحروف** معجم اسم **ا و ب و ت و ث** تا آخری یا میباشد **وحرفة** بکسر اول اسم
برکسب وصنعت است یقال لعیاله یحرف حرفا ای کسب وصنع صنیعة لما تنله ولمعاش عیاله **واصل** باب محرف میلان از جهتی واز طرفی الی
طرف آخر میباشد **بحث ثامن** متحیز بمعنی منتحی یعنی از یک جانب واز یک ناحیه بجانب وبناحیه رونده وجوینده باب انفعال از حاز یحوز حوزا
بمعنی جمع وضم کردن اشیا بنفسه باشد **وحیز** مکانی هست که در آن تحیز نفس باشد **وتحیز** طلب مکان ودر جهتی که در آن خود متمکن باشد **ابوعبیده**
گفت التحیز التنحی وفیه لغتان **واحدی** گفته واصل هذا من الحوز وهو الجمع یقال حزته فانحاز وتحوز وتحیز اذا انضم **واجتمع ثم**
سمی التنحی تحیزا لان المتنحی عن جانب ینفصل ویتحرك عنه ویمیل الی غیره **رافعی** در شرح کبیر گفته این دو لغت دارد حزت الشی احوزه
حوزا وحیازة ضممته وجمعته وکل من ضم الی نفسه شیئا فقد حازه حازه حیزا من باب سار فیه لغة **سوال** هرگاه متحیز از اجوف واوی هست
ماءی چگونه شد **جواب** متحیز در اصل متحوز بود بکسره واو منقلب بیا گردید **بحث تاسع** فئة بهمزه قطعه وجماعتی از مردم مجتمعه باهم متفق الاراء
منقطع از غیر خود میباشد **وگویا** اسم جمع است ولفظا چون رهط وقوم هست وواحدی برای او نیامده **وجمعش** فئات **ونیز** فئون بواو ونون آمده از
فاء یفئی فیئا بمعنی رجع **جوهری** گفته فئة طائفه از مردم **وهاء** در آخرش عوض از یاء است **واصلش** فیء مثل فیع از فاء یفئی است **ودر
وجه تسمیه** طایفه مجتمعه مردم بفئة گفتند که آن طایفه مجتمعه باهم آمد ورفت ورجوع بیکدیگر در امور دارند **لهذا** بفئة نامیده شد چه اصل
باب فیئی از فاء بمعنی رجع هست **ودرآیه** حتی تفیئ الی امر الله ای ترجع الفئة الی حکم الله آمده **بحث عاشر** الا متحرفا لقتال او متحیزا
الی فئة نصب این هر دو منصوب بحال از فاعل لو لهم آمده یا نصب باستثنا بتقدیر الا ان یکون رجلا متحرفا او متحیزا باشد **بحث حادی عشر**
هرگاه بالانهی کرد تحریم عموما از فرار از جهاد پس استثنا کرد از ان بقدر بش آنکه الا متحرفا ای منقطعا منفردا عن فئة او متحیزا ای منضما مجتمعا
مع قومه فانه یجوز ذلك یعنی مگر جایز است عدول از موضع قتال باراده اینکه از گروه خود منفرد وجدا شده جنگ بکفار کند یا بر گروه باراده
اینکه تنها ام بگروه وجماعت خود جمع ومنضم شده قتال بکنم این جایز بالاتفاق است **وهذا** هو الکر بعد الفر من احد خدع المحاربات ومکایدها
فانه جایز فی الشرع اتفاقا **یعنی** این حالت را اهل حرب نامیده هستند کراری در حرب بعد از فراری از ان چه چون فراری از قتال اختیار کند
وگمان مقابل فراری ایشان شود واز حال فرار دفعة برگردد وبرای تکرار قتال این از احد خدعات وفریب بازی وکید هست در باب جنگ مجوز در شریعة
هم هست بالاتفاق **بحث ثانی عشر** باء وبرجع وعاد قد نب همه متقارب بمعنی آمدن از بار یبوء بوءا **ودر مصباح** باء یبوء بوءا بمعنی رجع
باء بحقه ای اعترف به وباء بذنبه ای جاء مع ثقله **والباء** بالمد بمعنی نکاح وتزوج **وکنایة** از جماع میباشد **والباءة** هو الموضع
الذی تبوء الابل ثم جعل عبارة عن المنزل ثم کنی به عن الجماع **وبوأته** دارا اسکنته ایاها **وتبوء** بیتا بمعنی اتخذه مسکنا ومقرا **والابواء**
فیهم باول منزلیست میان مکه ومدینة قریب از جحفه از جهت شمال نزدیک ساحل **بحث ثالث عشر** فقد باء بغضب من الله یعنی هر که بگریزد
از جهاد وبحال قیام حرب وقتال بین الطرفین بغیر تحرف وتحیز بسوی جمع خود پس تحقیق برگردید ورجوع کرد وآمد او بحالیکه مستحق غضب وقهر الهی
میباشد **وبقولی** برگردیدن وآمدن او مسخوط ومعتوب ومغضوب ومقهور بقهر الهی میباشد **تنبیه** مجمع علیه امتست که فرار از جهاد از اکبر کبایر

واعلم تناهی

واعظم مناهی است و همین مروی از اهل البیت و ابن عباس وغیره است انهم قالوا ان الفرار من الزحف من الکبائر آیا قابل توبه هست یا
نه جمیع عالم بر قبول توبه او است **بحث رابع عشر** مأوی بفتح اول و بقصوره آخر اسم مکان بمعنی جای قرار و سکون در آن آخر مأواه الی منزله
یأوی او یأوا و اوی و اوی یا متعدی بنفسه میباشد **پس** معنی و مأویه جهنم و بئس المصیر تصریح غضب باظهار غلظت و وعید برای فرار از جهاد میباشد
یعنی همان کس که مسخوط و مغضوب الله برگردید مأوی و مقر و مسکن دایم او نار دوزخ میباشد **و** مسکن و مقام او دوزخ نهایت زشت و بد جهنمی و مسکنی
و مقری و مرجعی هست اعاذنا الله والمؤمنین منه جمیعا **و مصیر** بمعنی مرجع از صار یصیر صیرا و صیرورة بمعنی انتقل **و** صار الامر الیه ای کذا رجع
الیه **و** الیه مصیره ای مرجعه و مآله **و** صاره یصیره صیرا جنبه **تنبیه** هرگاه فرار از جهاد از اکبر کبایر باشد و اعظم و اقبح قبایح باشد
پس آن مفرور مغضوب و مسخوط اله قهار بغیر توبه **و** مقام دائمی او بئس المصیر قهر جهنم و سقر است **اشکال** غضب در اصل و صول منافی و متفر بطبیعت
است لهذا خون او بجوش آمده انتقام آن از شخص متنفر و مؤذی میخواهد و میجوید **و** خدا از جسم و جسمانیت و از لوازم او منزه و مبرا و متعالی هست
پس مراد از غضب الهی چیست **جواب** رضا بر خلاف غضب از اوصاف جسمانی بلا اشکال هست **پس** تجرد و تنزه واجب تعالی از جسم و اوصاف
آن تاویل چنین الفاظ وارده فی کتاب الله و سنت صحیحه رسول الله مطابق کتاب خدا واجب است **پس** حمل غضب و سخط **و** رحم و رضا
بیشود بر غایت اینها **و اما** غایت غضب انتقام گرفتن از شخص مغضوب و تعذیب او میباشد **و** غایت رضا و رحم عفو و احسان و اکرام بمرحوم
مرضی بقانون کلی در اسلام مقرر و مبرهن نزد شکا مین گردیده اشکال ندارد **بحث خامس عشر** این آیات هرچند نزول اینها خاص در بدر
و آن متفق علیه است **پس** آیا حکم عام هست یا حکم خاص و مخصوص اهل بدر است در آن خلاف بدو قول دارند **احدهما** این حکم خاص
مختص اهل بدر است **و** همین بروایت کلبی از احد القولین ابن عباس **و** همین مختار حسن **و** قتاده **و** ضحاک وغیره هست **و** همین مروی از
سعید خدری هست **و زید بن حبیب** گفت او جب الله النار لمن فر یوم بدر فلما کان یوم احد قال الله تعالی انما استزلهم الشیطان ببعض
ما کسبوا و لقد عفی الله عنهم **ثم** کان یوم حنین بعده فقال تعالی ثم ولیتم مدبرین ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء **و ایضا** از ابن عمر روایة
کردند که او گفت بعثنا رسول الله صلعم فحاص الناس حیصة فاقبلنا فقلنا یا رسول الله نحن الفرارون قال لا بل انتم الکرارون انا فئة المسلمین یعنی
ابن عمر عرض کرد که یا رسول الله ما فراریان هستیم منهزم شدیم پیغمبر فرمودند بلکه شما کراریان هستید چه من فئه مسلمین بوده ام **اقول** حاص حیصا بمعنی
الصاد و الهمالتین یعنی جولان باشد از جال الناس جولة یطلبون الفرار من العدو **و** المحیص المهرب **و در** سبب تخصیص این وجه میباشد
احدها حضرت رسول در یوم بدر خود حاضر بود **اما** اجل فلا یساوی به سائر الفئات بل هو اجل و اعلی من الکل **و اما** لاجل ان الله وعدهم
بالنصر والظفر فلم یکن لهم التحیز والتحرف الی فئة اخری **ثانیها** انه تعالی شدد علی اهل بدر لان الامر انه کان اول الغزوات فلو انهزم المسلمون فیه
لزم منه الخلل العظیم فلهذا وجب علیهم التشدید والمبالغة یعنی تشدید امر شد بر اهل بدر از عدم تحیز چه خود پیغمبر صلعم در آن غزوه که اعلی و اجل از همه
غزوات بود **و** اگر مردم در آن تحرف و تحیز میکردند **پس** بآن انهزام زلل و خلل عظیم بر بهی اسلام عاید می شد **ثالثها** لاجل انه منعهم الله فی ذلک الیوم
من اخذ الفداء من الاسری **و القول الثانی** ان هذا الحکم فی هذه الایة عام فی جمیع الحروب بهذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین
کفروا عام فیتناول جمیع الصور و اقصی ما فی الباب انه نزل فی واقعة بدر ولکن العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب یعنی حکم این عام در جمیع
حروب است زیرا که خطاب یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم بعموم مؤمنین الی القیمة می باشد **و** غایت ما فی اللباب است که در غزوه بدر نازل شده ولکن
خصوصیت سبب مانع از عمومیت حکم نمیباشد چه اعتبار بعمومیت لفظ و همان اصل در کلام میباشد **و** همین از روایة ثانیه از ابن عباس **و** همین قول
جبائی **و** ابو مسلم و جمیع نقل فرمودند **بحث سادس عشر** عدم جواز تحیز آیا من بعد محکم باقی در جهاد الی القیمة است **یا** منسوخ گردیده در آن نیز دو قول
دارند **نزد** عطاء این تحیز منسوخ گردیده بآیه الان خفف الله عنکم فلیس لقوم ان یفروا من مثلیهم فنسخت تلک الایة فی هذه العدة **و** معالم
بغوی وغیره گفته و علی هذا اکثر العلماء ان المسلمین اذا کانوا علی الشطر و الخطر من عدوهم لا یجوز لهم ان یفروا و یتحرفوا فیولوا ظهورهم
و یتحیزوا و ان کان المسلمین اکثر من المشرکین القلیلین بلا خوف و لا خطر جاز التحرف و التحیز **و قال** ابن عباس من فر من ثلثة فلم یفروا
من فر من اثنین فقد فر **رازی** رحمه الله هم در اینجا فرمودند اختلفوا فی جواز التحیز الی فئة هل یخطر اذا کان العسکر عظیما **او** انما ثبت

جواب اشکال غضب و رضا که اوصاف جسمانی هستند بحث

در اسباب تخصیص این وجوه که ثابت شده

اذا کان فی العسکر خفة قال بعضهم اذا عظم العسکر فلیس لهم هذا التحیز وقال بعضهم بل لکل سواء وهذا الیق بالظاهر لانه لم یفصل
حاصل هر دو عبارت آنکه نزد اکثر اهل علم اگر لشکر اهل اسلام ضعیف و قلیل بر خلاف عدو قوی کثیر است پس جایز نیست اصلا فرار مطلقا و تحرف
و تحیز و اگر لشکر کثیر و قوی ذو الفئات بلا خوف از عسکر عدو بود پس در آن وقت تحرف و تحیز لیے فئة جایز است و ابن عباس قول ابن عباس است
که اگر از سه چند خود تحیز کند جایز است از دو چند دشمن جایز نیست و رازی و نقل قول ثانی که خواه عسکر اسلام عظیم باشد خواه خفیف و قلیل باشد
تحیز مساوی در هر دو حال جایز است و همین لائق تر بمقام بمقتضائے ظاهر آیه است زیراکه در آیه تفصیل نیست بلکه کلی مرویست پیغمبر صلعم استعاذه
میکرد ازین موت هفت قسم موت الفجاة و من لدغ الحیة و من السبع و من الغرق و من الحرق و من ان یخر علیه شیء و من القتل عند فرار
الزحف رواه احمد و ایضا از ابی یسیر روایة کرده انه صلعم یدعوا بهؤلاء الکلمات السبع یقول اللهم انی اعوذ بک من الهرم و اعوذ بک
من الغم و الغرق و الحرق و اعوذ بک ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک ان اموت فی سبیلک مدبرا و اعوذ بک ان اموت لدیغا
ایضا پیغمبر صلعم فرمود هر که سه مرتبه استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه بگوید او مغفور میشود اگرچه گناه از فرار زحف باشد
رواه جماعة من المحدثین از زید بن حارثه و از ابن مسعود منهم و ابن سعد و ابو داؤد و ترمذی و بیهقی در اسماء و صفات و ایضا ابن شیبه و
حاکم و سیوطی و غیرهم بحث سابع عشر فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و این ربط تا این الخطاب عدول از خطاب صحابه الی خطاب
النبی است بلکه این تا جواب شرط مقدر است و تقدیرش بدو وجه میباشد احدهما ما ذکر من الامداد بالملائکة و التثبیت لهم و القاء
الرعب فی قلوب اعدائهم فعلی هذا کانه قیل اذا کان الامر کذلک فلم تقتلوهم انتم بقوتکم و قدرتکم و جمعکم القلیل و لکن الله قتلهم بنصرکم
و تسلیطکم علیهم القاء الرعب فی قلوبهم مراد آنچه از امداد ملائکه و غیره بایشان بوقوع آمده میباشد پس از ظفر یابی اینها تذکیر و تبصیر آن بایشان
کرده گویا بایاران فرموده شد که هرگاه امر چنین بوده پس قتل کفار شما نکردید بقوة و بقدرة و جمعیت قلیل خود بلکه خدا قتل اینها کرد بیاری و تسلیط
شما و القاء رعب شما در قلوب کفار تا قتل و اسیر اینها کردید ثانیهما التقدیر ان افتخرتم بقتلهم فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم لما روی انهم لما انصرفوا
من المعرکة غالبین غانمین اقبلوا یتفاخرون یقولون قتلت و اسرت و فعلت و ترکت فنزلت هذه الآیة قال الزمخشری و الرازی و السعودی
یعنی هرگاه مومنین بدر غالبین و غانمین بقتل و اسر کفار مراجعت کردند پس ایشان در بین خود بمفاخرة و مباهاة میگفتند که من فلانی را قتل کردم
و فلانے را اسیر آوردم چنان و چنان پس ایشان این را تنزیل کرد که شما قتل اینها نکردید بلکه قتل اینها خدا کرده و همین مروی از مجاهد دکیع و غیر آن
التنزیل مرویست قال مجاهد اختلفوا یوم بدر فقال بعضهم هذا انا قتلت و قال الآخر انا قتلت فانزل الله هذه الآیة انتهی هذه الکسرة
الکبیرة لم تحصل منکم و انما حصلت بمعونة الله تعالی مجاهد گفت اصحاب در یوم بدر بعد الفراغ و الظفر اختلاف در بین خود کردند پس بعضی میگفت
من این را قتل کردم و بعض دیگر میگفت که من قتل کردم پس این آیه در رد مقالات ایشان نازل شده اشکال چنانچه او سبحانه قتل
کفار در بدر کرد و نسبت فعل قتل بسوے الله تعالی اثبات علی الظاهر میشود مگر مذهب مجبره چه نزد ایشان فعل عبد عینا فعل خداست مگر آنکه مراد
ازین قتل ایجاد موت نزد ضرب مومنین شود یا عدم حایل گردیدن خدا بین القاتل و المقتول عند القتل و مسلم است نه قتلهم بید الخالق جواب
من اصحابنا جمع منهم صاحب المجمع فرموده اند انما نفی الفعل عمن هو فعله علی الحقیقة و نسبه الی نفسه و لیس بفعل له من حیث کانت افعاله تعالی بالسبب
المؤدی الی قتلهم من اقداره و تمکینهم علی قتلهم و اعانته لهم و تشجیع قلوبهم و القاء الرعب فی قلوب اعدائهم المشرکین حتی قتلوا و اسروا یعنی
نفی فعل علی الحقیقة کرد از آنانکه بوقوع آورده بودند و نسبت آن فعل الی نفسه فرمود و حال آنکه عینا قتل اینها چون افعال آنحضرت اصلا نیست بلکه اسناد
قتل ایشان الی نفسه کرد باعتبار سببیکه مؤدی الی قتلهم گردیده چه او تعالی اقدار و تمکین و شجاعت و دلیشان را اعانت کرد مر اینها را بر فعل قتل و در قلوب
کفار خوف و رعب القا کرد تا آنکه قتل گردیدند و اسیر شدند و هزیمت فرار کردند و این اسناد مسبب باعتبار سبب مجازی مشهور و مستعمل در قرآن و در عرف
است چنانچه شخصی میگوید که فلانی را این شمشیر کشتم و آدم دیگر باو میگوید که تو قتل او نکردی من قتل او کردم یعنی اگر من شمشیر نمیدادم تو او را کشته
نمیتوانستی و ایضا کسی دیگر میگوید فلانے مرا ذلیل و محبوس نکرده باشد بلکه تو مرا ذلیل و حبس کردانیدی چه تو برای او سفارش کردی تا حاکم
از جهت سفارش تو اینحال کرد مر ا بحث ثامن عشر و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و این خطاب خاص بحضرت رسالت مآب است

یلا فلم تقتلوهم

بالا فلم تقتلوهم یا اصحاب آنحضرت است یعنی یا محمد نزیدا شما تو قتیلکه ولکن خدا انداخت انداختن را و بقولی معناه و ما بلغت اذ رمیت
ولکن الله رمی یعنے ای محمد تو نرسانید مشت خاک را در چشم و دهان و منخر بینی هریکے از لشکر کفار وقتیکه تو بفید اختی ولکن خدا رسانید آنرا در چشم و منخر
و بینی هریکے را **سوال** رامی پیغمبر منصوص خطاب این آیه بود اما آنچه رمی کرد او چه بود و در کدام جنگ بود **جواب** جمیع علماء منصوص کتاب الله
است که رامی خاص حضرت رسول صلعم بود خلافی در آن چه لاشیت اما در مرمی سه قول اند یکی مشت خاک متضمن سنگریزهای صغار دیگر
آنکه حربه زده سوم تیر انداخت اما در محل هم سه وجه اند **قول اول** در جنگ بدر روایت نقول اکثر اهل تفسیر و حدیث و مغازی و سیر و توسع اوست بهین
احادیث صحیحه از فرقات اهل اسلام مروی اند **ثانی** در جنگ احد بدانکه در جنگ بدر بهر گاه صنادید ثلثه قریش بیکبار وقت یعنی عتبه بن ربیعه
بدست عبیده بن الحارث و شیبه بدست اسد الله حضرت حمزه عم نبی و ولید بدست مظهر العجائب علی ابن ابیطالب بقتل رسیدند و در کفار
قریش اضطرابے عظیم شد پدید آمده دفعة مع ابوجهل کل لشکر حمله بر لشکر اسلام کردند مرویست پیغمبر بهر گاه حمله شان مشاهده فرمود
جماعت مفسرین از ابن عباس وغیره نقل کردند فقال رسول الله اللهم هذه قریش قد جاءت بخیلائها وفخرها یکذبون رسولک اللهم انی ان
تجزیها وعدتنی ووعدک الحق لا تخلف فیه فنزل جبرئیل وقال خذ قبضة من تراب فارمهم بها فلما التقی **قال النبی** لعلی اعطنی قبضة من
التراب من حصباء الوادی فرمی بها فی وجوههم وقال شاهت الوجوه فلم یبق مشرک الا دخل فی عینیه ومنخریه وفمه غبار و حصیاة
فانهزموا وتعاقبهم اهل الاسلام فقتلوا منهم سبعون و اسروا سبعون من صنادیدهم واجلتهم و فرقها یا هم الی مکة **و رواه** المفسرون
عن جماعة من الصحابة بمثل ابن عباس و حکیم بن حزام و جابر و عکرمه وغیرهم حاصل آنکه پیغمبر در وقت حمله قریش فرمود بار خدایا این جماعت با کبر
و افتخار حمله آورده اند بر اهل دین تو که اسلام است اینک انجاز و انفاذ وعده آنکن وعده که خود فرمودی در ظفر و اعلاء کلمه اسلام **پس** هنوز پیغمبر
در دعا بود که جبرئیل فرود آمد و با مرالهی فرمود که مشت خاکی را برداشته بپاش بسوی کفار پس با مرنبی علی ولی مشت خاکی از آن وادی بدست که ریزه
امیر بدست نبی داد و پیغمبر وقت پاشیدن و رمی آن بسوی آن گروه شاهت الوجوه فرمود پس از ان قبضه خاک و ریگ غبار سنگریزهای
صغار احدی از کفار باقی نماند مگر آنکه آن خاک بد و چشم و بد و سوراخ بینی و بدهان هریک کافر رسیده دفعة کلهم منهزم و منفرد دفعة کلهم گردیده **پس**
فوج اسلام تعاقب بانها کرده هفتاد آدم رؤس نهارا قتل و هفتاد اجله دیگر انها را ریسمان بسته اسیر آوردند و بقایای انها منهزم و منفرد ذلیل و خوار
نکو رفتند و اسباب و اثاث انها را مسلمان نیز گرفتند و ابن جریر احمد و روعما بد مفسرین قد ما تا بعین از جماعت کثیر صحابه روایة کردند **اشکال**
از نفی و ما رمیت اذ رمیت اثبات بکلی اضطراب و لکن الله رمی فی الحقیقة و فعل از رمی محمدی بنود بل خاص رمی الهی بود پس چرا اذ رمیت
اسناد الی محمد کرد و اگر خود الله آنرا رمی کرد چگونه آن رمی بود **جواب اول** چونکه رمی ظاهری آن قبضه خاک بضرورت و لا شک پیغمبر کرد اما
دست رسول الله صلعم در آن وقت **و ایضا** دست خلیفة الله علی در قلع باب خیبر و اخذ آن بعوض سپر و حکم دست و قوة خالق بود و میباشد چنانچه در بیا
بیعت رضوان بیعت بدست رسول او بود و در رفع آنحضرت مبارک بحکم دست اله بود و میباشد **پس** باین جهت رمی آنحضرت مشت خاک را و
قلع باب خیبر بدست علی مرتضی اسناد وش الی نفسه تعبیر کرد و شاهدش **آیه** ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله و ید الله فوق ایدیهم
است پس باین اعتبار لے نفسه کرد و فعل رسول و فعل علی علیهما السلام را **جواب ثانی** رمی مشت ظاهر قبضه خاک از فعل پیغمبر بود **و اما** ایصال
اثر آن بکل لشکر فرداً فرداً خاص از فعل خالق بود و چه معلوم هست که از وسع و امکان بشر ممتنع است وصول یک قبضه خاک بکل و اثر آن بیک آن در عیون
هریکے از کل لشکر دفعة **فمعناه** ان القبضة من الحصباء التی رمیتها فانت ما رمیتها فی الحقیقة لان رمیک قبضة من الحصباء لا یمکن ان یبلغ اثره سائر
البشر ولکن الله حین رمی للنبی ابلغ اجزاء ذلک التراب و اوصلها الی عیون کل واحد من العسکر الکثیر و منخریهم فصورة الرمیة صدرت من النبی
و ایصال اثرها انما صدر من الله تم فلهذا المعنی صح فیه النفی و الاثبات انتهی **تنبیه** این آیات هریکے بذاتها معجزه خارق العادة است خصوصا
آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی یا از اعظم معاجز خاتم الانبیاء و اکبر براهین و اقوی الشواهد القاطعة فی ثبوت نبوة خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلعم
لے بقاء الدنیا قطعا میباشد **پس** باطل شد مزعوم باطل جهال نصارے که محمد صلعم مؤید بالاعجاز الخارق للعادة فی کتاب الله نیست بلکه معاجز او
اهل اسلام بعد آنحضرت بطور اختراع و افتراء و اختلاق اسناد آن بآنحضرت کردند **جواب اول** در اثبات اقتدار این قبضه خاک از اجل معاجز نبو

است بسبب **اولها** این خبر از فعل محمدی در بدر است **و** این خبر بفور مطابق بخبر به بوقوع آمد **و خبر یکه** مطابق و قرین بدعوا با وقوع میآید قطعاً معجزه و صادق واجب التصدیق است **پس** قرآن **و** محمد عین صدق و صادق مصدق واجب التصدیق قطعاً میباشد **ثانیها** چونکه آنحضرت بدعا بجوة مستمر تا مرگ خود میکرد **و** بمردم فرمود که خالق مرا وعده احدی الطائفتین از عیر یا نفیر قریش **و** فتح یابی بر ایشان داده **پس** وقت حمله قرآن حضرت دست بدعا برداشته از خالق انفاذ و انجاز وعده نظفر یابی خود درخواست کرده **و** بامر تع قبضه خاک در آن بروی کفار پاشیده **و** کل بطال آن لشکر بوده کلهم معطل از قتال مانده چشمهای خود مالیده منتظر اینها هیچ نیامد تا چند نفر اصحاب محمد تعاقب اینها کرده جمعی از ابطال اینها بقتل رسانیده **و** جمعی از صنادید ایشان زنده ریسمانها بسته اسیر آورده **و** اموال همه ایشان بغنیمت گرفته **و** باقیماندگان اینها بخسران و حیران منهزم گردیده دم خود را بپا رسیده گرفتند **و** هیچ علتی از خارق عادة بشر بودن اینحالت را انکار کرده نتوانند چه ممکن هیچ بشری را نیست که کل لشکر ابطال قتال بحمله آمده بر دشمن خود که ضعیف و قلیل العدد باشد **و** از اراده جمعی خود کل لشکر ابطال از قتال دفعه معطل مانده در وسع القوة و التمکن بقتل و اسیرے عدو خود را بدهند و باقی منهزم و مفرور نکردند بلا سبب قاطع و مانع اینها از اراده قهری خود **پس** مزعوم نصارے بالکلیه باطل محض **و** اکثر معاجز خاتم النبوة در قرآن قطعاً ثابت و واضح است

اما جواب ثانی در بطلان قول نصارے که اهل اسلام بعد موت محمد معاجز محمدیرا باختراع و افترا و دروغ در دفاتر ثبت کردند بوجوه میباشد **اولها** علماء نصارے بمثل مشهور و وجدان والمرء یقیس علی نفسه چونکه از قدیم الے حین سلف و خلف عین انجیل منزل را نیست و نابود کرده بدستهای خود انجیلها اختلاق و اختراع و افترا و محض دروغ در قید ثبت و ضبط کردند و آنرا انجیل عیسی نامیدند **و** مهما امر زمان اینها را بتهذیب و تبدیل و ایزاد و اخراج مینمایند چنانچه بر ملاحظه کننده اناجیل عتیقه و جدیده را احوال تبدیل کلمات مخترعات اسلاف خود واضح میباشد که ثبت مخترعات عادة قدیمه آن طایفه میباشد **هذا** قوم سلام را هم بر مثل خود می پندارند **ثانیها** اکثر معاجز محمدی **و** علوی علیهما السلام غیر از قرآن هم متواتر اند **و** تواتر عبارت است از اتفاق و جمعیت جمعی از نقله شهود و رواة که نقل مسموعات و مبصرات و معلومات و مشهودات خود نمایند از حق و باطل زیرا که ممتنع و محال است تواطؤ و اتفاق جماعات مختلفة الآراء و الدواعی و الافهام و الالسنه از صدر اول عصر بعصر بنقل واقعاتیکه در حقیقت و الاصالة آن واقعه بوقوع نیامده **و** در اصل کذب و بهتان و معدوم باشد **و** بر خلاف آن واقعه کلهم بگویند و بنویسند و نقل نمایند حاشا و کلا عن ذلک ابداً **والا** علم سیر **و** تواریخ متضمن احوال انبیاء و سلاطین **و** واقعات **و** قضایاے ایشان **و** اسماء ایشان **و** قرون هالکه **و** بلاد و قری ثابته و ثابقه کل روی زمین الے حین همه دروغ و کذب و بهتان و افترا و اختلاق محض باطل بالکلیه میباشد زیرا که هریکے از موجودین هر عصر بچشمهای خود ندیده اند **فجوابکم** جوابنا **اشکال** بنا براین چرا نصارے و یهود و هنود احوال معاجزی محمدی نوشتند اگر آن متواتر بودند **جواب** عادة طبعی متعصبین متعصبین است که اغلب و اکثر تحریر حقیقت مخالفین دین خود نمینویسند چنانچه اهل چین و هند و غیر اینها از مشرکین کفار طوفان نوح **و** فلق بحر سبعه و غرق فرعون مع کل لشکر چندلک آدم در آن یک دفعه **و** ولادة عیسیٰ بغیر نکاح و بنکاح صحیح معاجز و ابن الله بودن او نه نوشته اند **پس** بنوشتن اعدا دین مبین دلیل بر بطلان وقلع حقیقت ثابته ابداً نمیشود **والا جوابکم** جوابنا **ثالثها** قانون مقرره اهل اسلام از صدر اول الی در اعتبار هر امرے و نقل آن کمال عدل و صدق و دیانت شرط است **و** علم رجال رواة **و** علم درایه **و** علماء برامی دریافت عقاید و اعمال و صدق و عدل و کذب و دیانت ارامی و همه احوال عمرے و نقل مدون و مقرر گردیده اند **و** باونی سوء حالتی **و** مقلتے راوی ترک روایة کرده اند **و** بنای همین قانون محدثین اسلام صحاح مسانید معتمده ترتیب داده اند بدلیل هر حدیث منقولے اشاره بصحیح **و** حسن **و** موثق **و** موثوق **و** ضعیف **و** منکر **و** متروک العمل کرده اند **و** بر نقل **و** قول هر یک ملوانی بغیر کمال ممارست علوم و حذاقت فنون **و** صیانت عدالة و دیانت و صدق **معهذا** بغیر مدارسته و بغیر معاینه و امتحان اعلام مشهودین **و بغیر اجازة** تقریرے و تحریری **و** اذن جماعت ائمه مجتهدین مسلمه **و** بغیر حکم جمهور معتمدین مستندین در کل ابداً و اصلاً قابل اعتماد و عمل و تسلیم ندارند **و** قول او مثل بول مطروح و متروک میباشد **بخلاف** نصارے اهل اسلام رفتار در دین دارند **و کافی** شاهدی از اهل اسلام همین است که از نزول قرآن الی حین سیزده چهارده صدی روان است در یک قرآن هم زیر یا زبر یا پیش یا جزم یا شد یا مد قرآن کم یا زاید نشده بخلاف کتب یهود و نصارے **اما قول ثانی** در حصول و وقوع اینواقعه و ما رمیت اذ رمیت در جنگ احد است این واقعه بوقوع آمده در قتل ابی بن خلف **مروی است** انه اتی النبی بعظم رمیم قال یا محمد من یحیی هذا وهو رمیم فقال علیه السلام

لم یحییه الله

جواب نصارے که معجزه محمدی دارند یا اثبات کرده از جاهل

معجزه محمدی ثابت است

زعم نصارے که برای محمدی از قرآن اعجازی بیست و سیم اثبات اعجاز

پیری میست و ابطال قول نصارے

لم يحييه الله ثم يميتك ثم يحييك ثم يدخلك النار فاسر هذا اللعين يوم بدر فلما افتدى قال لرسول الله صلعم ان عندي فرسا اعتلفها كل يوم فرقا من ذرة كي اقتلك عليها فقال صلعم بل انا اقتلك ان شاء الله تعم فلما كان يوم احد اقبل ابي بن خلف يركض على ذلك الفرس حتى دنى من الرسول صلعم فاعترض له رجال من المسلمين ليقتلوه فقال صلعم استاخروا عنه ورماه النبي بحربة فكسر ضلعا من اضلاعه فحمل وهو صريح حريق فقال اصحابه لا باس فقال لهم الا سمعتم انه قال لي سا قتلك انشاء الله فلو كانت للناس لقتلتهم وفي رواية الزهري ولما ضربه النبي صلعم خدشه في ترقوته فجعل يتدادا عن فرسه مرارا وقال له اصحابه لم تضطرب وتصطرخ من هذه الخدشة فقال لهم والله لو حصلت لجميع الخلق لاحترقوا باسمهم ولماتوا بعلى الروايتين ومات ذلك الملعون مضطربا مستصرخا صحيحا بعد ايام في الطريق فدفنوه رواه في الدر المنثور

مع حديده حاصل آنکه ابی بن خلف لعین استخوان مرده آدمی کهنه بوسیده بدست گرفته بحضور پیغمبر صلعم آنرا بدست مالیده چون خاکستر او بدمیدن بهوا پرید و گفت یا محمد کدام زنده میکند این استخوان را پیغمبر صلعم فرمود خالق آنرا زنده میکند پس ترا میمیراند پس ترا زنده میکند پس ترا داخل دوزخ میسازد و آن لعین کینه آن در دل نگاهداشت و روز بدر گرفتار شد بفدیه دادن خلاص شد گفت یا محمد من اسپی لایق دارم و آنرا هر روز ذره میخورانم تا قوی و چاق شده بر آن سوار شده ترا خاص قتل میکنم پیغمبر صلعم در جوابش فرمود بل من ترا قتل میکنم اگر خدا خواسته روز احد آن خلف لعین بمقابل نبی آمد و اصحاب مانع او شدند تا قتل نمایند او را پیغمبر صلعم فرمود که بدیتا بیاید پس پیغمبر حربه دستی که تا زیر گوش آدمی بود در یک طرف شانه او تا ... که ... پیدا شد بیاید روایت بر آن لعین زد و دفعة ضلع او منکسر شد و بروایت زهری بر ترقوه او که نزد دو چیز گردن میباشد بنوک حربه پیغمبر خراشی بهم رسید و فیعلی الروایتین بیچ بدن نالان النار المحرقة نالد زنان نزد قوم خود رسیده و اینها خراش او دیده خندان گفتند چیزیست باین خراش چرا نالان نعره زن باضطراب سخت افتادن خیزان آمدی و در جواب شان گفت آیا شما نشنیدید که او گفت مرا بلکه من ترا خواهم کشت بخدا قسم اگر تمام مردم همین خراش که بمن رسانده میرسید هر آئینه کلهم میمردند و میسوختند حرقتی و سوزشی و دردی دارم که مثل این احراق و ایلام هیچ ... و مشریح ... اصلا نمیباشد پس همین سوزش و احراق و ایلام و اضطراب متصل هر آن هر شب و روز افزون بود و بعد چند روز بدرک اسفل شتافت و در بین راه آن لعین را دفن کردند اما قول لث از زبیت و جنگ خیبر نزد فخر الرازی

روی انه علیه السلام اخذ قوسا و هو علی باب خیبر فرمی سهما فاقبل السهم حتی قتل ابن ابی الحقیق الیهودی و هو علی فراشه فنزلت هذه الآیة وما رمیت

الخ و فی الدر المنثور عن عبد الرحمن بن جبیر فطلب النبی قوسا فرمی الحصن فاقبل السهم یهوی حتی قتل ابن ابی الحقیق فی فراشه فانزل الله هذه الآیة حاصل هر دو خبر آنکه پیغمبر روز خیبر تیر و کمانی طلبیده رها کرده تیر از کمان پس آن تیر پرید رسید ابن ابی الحقیق را و آن لعین سوار بر فرش خود در حصن بود و بر فرش خواب خوابیده بود تا قعر دوزخ بدرک اسفل رفت و این آیه درباره او نازل شد اشکال در این روایات اگر من باب التواتر احد الاقوال می بود خلاف در آن واقع نمیشد پس اختلاف دلالت دارد که هیچ یکی از اقوال ثابت بوقوع بنا بر او ثابت اگر صحیح است پس غیر این اقوال مراد متفق علیه باید باشد و آن چیست و جمع این اقوال متضاده در نزول ممتنع هست جواب بدانکه نزد اهل تفسیر قانون مقنن و سرا مبین مبرهن گردیده که سبب نزول یا خاص باشد و لکن نقرات آیه عام یا بر عکس این خاص باشد پس در این صورت سبب خاص باشد عمومیت حکم روا یا بر عکس این بجهت مقتضای کلمات او شده میتواند مخصوص ... صیغ یا مخصص خارج از دیگر آیه یا از خبر صحیح موجود باشد و قانون ثانی آنکه گاهی در یک مقام و در امر نازل شده پس اگر مثل و مشابه آن امر آخر بوقوع بیاید پس بمقتضای عمومیت لفظ آیه همه امور آخر را حاوی و شامل میشود و میباشد تنبیه اگر این واقع شد پس جواب اشکال بدو وجه باشد اولها این آیه خاص در باب بدر وارد شد و بر این اکثر صحاح و حسان با سانید مستند و ... بسیار مستند صحیح مسانید ثبت و صحیح اند و همین قول مختار اکثر مفسرین است چه بجمیع اقوال و اخبار بالجملة تواتر حاصل است و فخر رازی هم همین اختیار کرده و الاظهر ان هذه الآیة نزلت فی یوم بدر و الا لدخل فی

اثناء القصة کلام اجنبی عنها و ذلک لا یلیق بل لا یبعد ان یدخل تحته سایر الوقایع لان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب انتهی کلامه پس ترجیح آن قول که در بدر نازل شده ارجح و اصح و اقوی در ثبوت میباشد پس قول ثانی و ثالث بجهت بعض اخبار احاد است و سابع قول مشهور و متواتر مجمع علیه الاکثر نیست و ثانیهما جمع این اقوال باشد بتفسیر بالجمع ممکن هست باینکه آیه و ما رمیت خاص در بدر نازل شده بود

احد بری حربه و در خیبر بری تیر مثل و مشابه بری قبض خاک بوقوع آمده **و** الفاظ آیه مخصص بوقت و فعل و مکان نیست بل مطلق است **پس**
هر جنگی که آنحضرت کسی را چیزے زده و حکم رمی و ضرب الهی عموماً است زیرا که آنحضرت نایب و وکیل الهی و خلیفه باری بوده هر وقت صدور این
و دادن **و** اخذ او زدن **و** دادن **و** اخذ خدا میباشد **و** ید نبی الله و خلیفه تم حکم ید الله و لسان الله در همه امور وارد چنانچه حکم افعال و اقوال ملائکه
حکم افعال و اقوال تعود ارند **و** آیه بیعة ان الذین یبایعونک تنبیه این مرام است **پس** بحمد الله اشکال هیچ و جه لازم نیاید ثم الله اعلم **اشکال** قاضی
ابو بکر آنچه در اینجا افاده کرده **و منها** ان التراب الذی رماه کان قلیلا فیمتنع وصول ذلک القلیل الی عیون القوم الکثیر فدل هذا علی انه تم ضم
الیها اشیاء اخر من اجزاء التراب و اوصلها الی عیونهم **و منها** ان عند رمیته القی الله الرعب فی قلوبهم فکان المراد من و لکن الله رمی رمی الرعب
فی قلوبهم **جواب** بدانکه القاء رعب معجزه علیحده **و** یک قبضه خاک پاشی بعیون هریکے از لشکر کثیر معجزه دیگر است دو معجزه را یکی شمردن عدول
از ظاهر کلام الله بلا ضرورت باتفاق است ممنوع لا یجوز است **و** غرض اقصی در اظهار معاجز کثیره تقویت و اثبات حقیقة نبوة و اتمام حجت و قطع معذرة
موالف و مخالف است **اما جواب** که یک قبضه خاک قلیل چگونه بعیون کل لشکر رسید بغیر انضمام خاک دیگر **پس** چنین قول دلیل بر بلادة و بلید
الطبع میکند عجب العجاب است از صدور این از احد ارکین معتزله **و جوابش** بدو وجه میباشد **احدهما** این بلوغ خاک قلیل بعیون هریکے
از لشکر کثیر ناصر رسیده بالاتفاق اعجاز خارق العادة بالاکبر میباشد **و** غرض اقصی در این اظهار غرابت خارقیت رمی و اثبات نبوة نبی **و** هزیمت بافتر
الد الخصام میباشد **پس** این مشت قبضه خاک سبب فرار ایشوه کثیر مع اتمام حجة بآن براتها بوده و در افعال معاجز قیاس کردن بانکه قلیل کثیر با انضمام
مثل آن یا کثیر قلیل **یا** ثقیل خفیف **و** خفیف ثقیل گردید با ازدیاد و تخریج جزئی از آن دلالت دارد که قایل آن معتقد بر عدم اقتدار قادر مطلق از ام
امکانی باشد که شئے قلیل مع قلته بحجم غفیر بغیر ازدیاد و انضمام جزء دیگر رساند **و** این گمان واهی باطل است **ثانیهما** خود این قاضی معتزله در تفسیر آیه
و انذر عشیرتک الاقربین نوشته که آنحضرت در بدایة دعوای نبوة خود کل بنی هاشم راجمع کردند نان یک صاع **و** گوشت بره بزغاله کو چک **و** یک
شکیزه آب قریب بهزار آدم مردان و زنان از یک کاسه **و** از یک شکیزه شکم سیر خوردند و نوشیدند **و** همچنان تا دو روز دو دفعه کرده معهذا آن آب
شکیزه **و** کاسه گوشت و نان بحال خود باقی بود **پس** آیا خالق و بنان و گوشت آن نان و گوشت پخته جدید ایجاد میکرد در آن **یا** نه **فجوابک جوابنا**
هذا **اشکال** طایفه جبریه از مجبره میگویند که در اینجا ثابت شد جبر بالکسب چه رمی محمد کسب **و** خالق مبلغ آن بلشکر کفر قطعاً ثابت شد **پس** جبر
بالکسب صحیح و ثابت میباشد یعنی بنده کاسب و خدا موجد اعمال شان است **جواب** اولاً بدانکه جبر بالکسب بدو اراده دو شخص شئے واحد میباشد یا باراده
احدهما **یا** بلا اراده هر دو **پس** اول و ثانی واجب البطلان است **اما** بطلان اول بجهة آنکه بدو علت تامه شئے واحد حاصل میشود **و** این ضروری
البطلان است **و** علی هذا آیا اراده خالق **و** مخلوق هر دو متساوی میباشد **یا** متفاوة در قوة **و** ضعف **اما** بنابر شق اول لازم میآید که بنده و خالق
شریک متساوی در یک اراده اند و کفر این معلوم هر عاقل است **اما** بتفاوة قوة و ضعف **اگر** اراده عبد اقوی از اراده اله است در اکفریت و بطلان آن
بقواعد شرع اسلام احدی شکے ندارد **و** اگر اراده خالق اقوی هست **پس** الزام و ایلام و حد و تعزیر در دنیا **و** عذاب شدید نار در عقبی برای بنده
ضعیف چرا مقرر میباشد و بان توعید و تعذیب بالقضیه عقل و نقل معاشریک اقوی او میباشد **و** فاعل خود بوده **پس** لم فعلت و بران تعذیب بغیر
ملاحق نهایت ظلم و واجب البطلان است **پس** بایجوجه ثابت شد قطعاً که هر فعل و عمل تکلیفی خاص باراده واحده آدمی تن تنها حاصل میشود **و** لهذا
بسبب آن مستحق مدح و ذم و اعتراض و ثواب و عقاب باو عاید عقلاً و شرعاً میشود **پس** اشکال جبر بالکسب بغیر الکسب خلاف معقول و صحیح منقول و واجب
البطلان است **اما جواب** آیه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی فعل مخصوص ختم الانبیاء من باب الاعجاز قطعاً باتفاق کافه عقلاء است
است که رامی محمد خاص **و** موصل و مبلغ او و اثر او الی الکفار خاص خدا است چه سر اعجاز بالاتفاق در وقوع فعل اله **و** اظهار و اجراء آن بر دست **و**
زبان انبیاء **و** خلفاء منصوصه منصوبه خود برای تصدیق ایشان میکند تا اینها مطاع و متبوع خلق بالاطمینان بکردند **و** بغیر قسم معاجز همه افعال از جمیع
انبیاء و خلفاء منصوصه از اعمال خود ایشان میباشد **و** بغیر مدخلیة الهی خاص باراوات خود بعمل و بوقوع میارند و بران مدح و ثواب دارند و میابند
تحقیق سبع عشر و لیبلی عطف بر و لکن الله رمی ای لیبلی ابلاء **جوهری** گفته والبلاء الاختبار یکون بالخیر و الشر یقال ابلاه بلاء
حسنا و ابلیته معروفا و بلاء الله بلاء **و** ابلاء ابلاء حسنا **و** ابتلاه ای اختبره **و زهیر** گفته جزی الله بالاحسان ما فعلا بکم **و** ابلاهما خیر البلاء الذی

یبلوای خیر الصنیع الذی یختبر به عباده حاصل آنکه بلاء و بلا، و ابتلا بمعنی اعتبار و امتحان در اصل لغت میباشد اما تعلق آن بخیر و شر و نیک
و بد بیست پس استعمال او یا الاشتراک می باشد مابین خیر و شر و درینجا این کلمه لیبلی المومنین بمعنی الانعام یعنی انعمهم بالخیر والانعام بالاتفاق میباشد

بحث عشرین ولیبلی المومنین منه بلاء حسنا **صاحب اللباب** نقل کرده فقد اجمع المفسرون علی ان البلاء ههنا بمعنی النعمة فمعناه ولینعم الله
المومنین نعمة عظیمة بالنصر والظفر و امداد الملائکة و انزال المطر والغنیمة و تذلیل اعدائهم و تقویة الاسلام و اعلائه و الاجر والثواب یعنی مفسرین جمع علیه اند
براینکه معنی بلاء درینجا بمعنی نعمت است پس معنیش آنکه و هر آئینه انعام کرد خدا مومنین را و درینجا بنعمة عظیمة جسیمه و آن عطا باران نزد کمال حاجت
و امداد و بملائک و نصرة و ظفر بر اعداء مشرکین و قتل و تذلیل ایشان و بحصول غنیمة از ایشان و بتقویة اسلام و اثبات و اعلاء آن مع ذلک اجر و جزاء و ثواب آن
در آخرة از خدا ثابت باشد و مرجع ضمیر منه الله **و بقول دیگر** راجع بسوئی نصرت است پس بنا بر این انعام مومنین من الله هست و بنا بر ثانی انعام
مومنین از نصر و غیره است **در کشاف** فرموده ای عطاء جمیلا قال **زهیر** فابلاهما خیر البلاء الذی یبلو و المعنی و للاحسان الی المومنین
فعل ما فعل و ما فعله الا لذلک یعنی برای نیکی رسانی بسوئی مومنین کرده شد آنچه با ایشان کرده شد **و** غرض اصلی در آن امور مفعوله همین ایصال انعام
و اکرام بود که الحال با ایشان حاصل شده **قاضی ابو بکر** گفته ان المفسرین اتفقوا علی حمل الابتلاء ههنا علی النعمة و الا لکان یحتمل المحنة بالتکلیف فیما

بعده من الجهاد حتی یقال ان الذی فعله تعالی یوم بدر کان کالسبب فی حصول تکلیف شاق علیهم فیما بعد ذلک من الغزوات یعنی اگر اجماع مفسرین
بر حمل ابتلاء درینجا بر نعمت نمیبود هر آئینه احتمال محنت تکلیف فیما بعده از جهاد بود تا آنکه گفته میشد که آنچه در بدر کرده شد او چون سبب در حصول تکالیف
شاق فیما بعد ذلک از غزوات بود **بحث احدی و عشرین** ان الله سمیع علیم در آخر تتمه این دو کلمه متضمن تهدید و تحذیر ایشان از اوکرد
تا معذور و غافل از امور نشوند و تعجب از افعال خود ننمایند یعنی بتحقیق خدا شنوا بجمیع مقالات و دعوات شما و دانا باحوال قلوب و نیات و مقصود از نیک و بد
شما میباشد **بحث ثانی و عشرین** بدانکه مجمع علیه عقلاء و کافه علماء ملة که غزوه بدر در ثواب افضل از کل غزوات نبویه هست زیرا که اول غزوه بود
و فتح آن اثبات نبوة و دین اسلام شد **و** مردم اسلام قلیل سه صد آدم بلا اسلحه و لا اسباب از لوازم جنگ **و** مقابل ایشان یک هزار ابطال خونخوار
ایشان قایم و عازم بر نیست و نابود گردانیدن ایشان مسلح و مکمل بودند لهذا قلق و اضطراب در اصحاب بکمال ناشی شده بود **و** خالق برای همین امداد ملائکه نمود
کرد با ایشان **سوال** آیا غزوه بدر افضل و اعلی هست یا غزوه کربلا **جواب** درین تامل است و لکن بقاعده کلیه افضل الاعمال احمزها ای اشقها عقلا
و نقلا است **اما** اشق کل جنگهای نبوی بدر **و** از بدر صعب و اشق کربلا هست بچند وجه **اول** اصحاب بدر بارادة اخذ قافله شام بطمع حصول اموال در ابتداء بر آمده بودند
نه باراده جنگ لله **اما** غازیان کربلا بلا طمع مال محض بغرض حصول شهادت خاص بر آمده بودند **ب** ناراضی اهل بدر از جنگ نفیر بودند بخلاف
اصحاب کربلا چه ایشان از خانها بکمال رضا خاص بغرض شهادة بر آمدند مع علمهم که از ما احدی زنده و باقی درین جنگ نمیماند بخلاف اهل بدر چه ایشان را وعده
قطعی الهی بود که احدی الطائفتین فتح و ظفر و حصول غنیمت قطعا امید داشتند **ج** خود پیغمبر درین جنگ با ایشان بود و مکرر از آنحضرت فهمیده بودند که
من موعود بظفر و فتح من الله شده ام بخلاف اصحاب کربلا که صاحب آن بمردم مکرر فرموده که من برای شهادة موعود بکوفه میروم **د** اهل بدر قلیل العدد
تا سه صد و سیزده آدم ابطال کفار بودند **اما** اهل کربلا اقل قلیل کلهم هفتاد و دو آدم منهم تا بیست و پنج آدم صغار السن و اطفال باقی کبار بمقابل
شش هزار آدم ابطال خونخوار الا اقل علی الاصح بودند **ه** بر اهل بدر نزد عدم آب باران آمده و آب گرفتند بخلاف اهل کربلا چه بر همه صغار و کبار
ایشان قطعا از هفتم آب را بالکل بستند **و** همه تشنه و گرسنه شهید شدند **و** اهل بدر قوی با مداد ملائکه و بر هر قبضه خاک کفار را قتل و اسیر گرفته غنیمت
آوردند بلا مشقت جنگ بخلاف اهل کربلا چه هریکی بقتال پیش شده شهید شدند بعد شهید ساختن آل رسول الله صلعم ناموس خدا از نان کبار
و بنات صغار رسول الله را پریشان کرده اسیر بلا نقاب در عامة البلوی از کربلا تا شام بردند بخلاف اهل بدر **ح** رؤس مطهره شهداء کربلا جدا از
ابدان مطهره کرده پس ایشان را بر نیزها سوار مشهور و منتشر بلاد از کوفه تا شام گردانیدند بخلاف اهل بدر **تلک** هر گاه این وجوه بتو واضح شد پس
ثابت شد که احمز و اشق الشهادة شهادة کربلا و قطعا افضل و اعلی و اقصی مدارج کل غزوات نبوی صلعم خصوصا اشرف الثواب و المنازل المراتب
از غزوه بدر میباشد ثم الله اعلم **قوله تعالی ذٰلِکُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ مُوْهِنُ کَیْدِ الْکٰفِرِیْنَ اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا**

جواب از اشکال اینکه غزوه بدر افضل و اعلی است یا غزوه کربلا

فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ
فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝

ترجمه این آیات آن یعنی اینست آنچه از کار شما دیدید بدرستی و بتحقیق خدا سست کننده و ضعیف و باطل سازنده است مکر و حیله کفار را اگر طلب فتح و نصرت کردید و میکنید پس بتحقیق آمد شما را فتح و نصرت آنچه این که بمن محبوب تر و دوست تر است یعنی محمد و دین اسلام او و اگر باز باستید ای کفار باقیماندگان یکباره از کفر و از جنگ و جدل و عناد خود پس آن باز ماندن شما بهتر است مر شما را در دنیا از قتل و اسیری و از نهب اموال و استرقاق آل و عیال و از عذاب نار پایدار **و اگر** عود میکنید و باز میگردید بسوی قتال و جدال مع جمعیت جهال دفع نمیکنند از شما بی نیاز نمیگردانند شما را جمعیت شما معاون هیچ چیزی را از هیچ حال و اگرچه کثیر العدد و جماعات شما باشند و بدان و شما از هر فرقه مردم بیابید و بدستیکه خدای تعالی با معیت مومنین است ای آنکه ایمان آورده اید اطاعت و پیروی در هر قول و فعل بکنید خدا و رسول او را و برگردیده منحرف اصلا مشوید از امر ایشان و حال آنکه شما می شنوید برکات و مراتب از من که محمد پیغمبر من خاتم الرسل است و شما نصیحت میکنم در اتباع او و در پیروی احکام قرآن و مباشید شما یعنی کردار و گفتار مکنید مانند آنانکه گفتند و میگویند که شنیدیم و فهمیدیم و حال آنکه ایشان نمیشنوند و نمیفهمند یعنی شنیده و فهمیده بالکلیه عمل بآن نمیکنند و منتفع از مواعظ و پند مسموعه نمیشوند چون مومنین و مسلمین الین اعصار که کتاب الله را میخوانند و سمعنا و فهمنا میگویند و بر خلاف آن رفتار و کردار و گفتار مینمایند **و** این حالت منافقان است نه صادقان اهل ایمان **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه **قراء** نافع **و** ابن کثیر **و** ابوعمرو موهن بتشدید ها **و** کید بنصب دال از توهین است **و فواید** حفص از عاصم موهن کید بالاضافه بغیر تنوین است **و نزد باقی قراء** موهن بالتخفیف **و** کید بلا اضافه بالنصب است **و** مثل آن کاشفات ضره بالتنوین و بالاضافه است **بحث ثانی** در محل ذلکم در اعراب چون ذلکم فذوقوا است یعنی خبر مبتدای محذوف چون الامر ذلکم ان الله موهن کید الکافرین عطف معطوف بر آنست **در مجمع** فرموده ذلکم موضعه رفع و کذالک ان الله فی موضع رفع و التقدیر الامر ذلکم و الامر ان الله موهن کید الکافرین کذالک الوجه فی قوله عز و قوله و ان للکافرین عذاب النار **بحث ثالث** ذلکم و ان الله موهن کید الکافرین بدانکه موهن اسم فاعل از اوهن **و** از وهن بمعنی ابطال و ضعیف بلا قوة گردانیدن از وهن یهن و هنا فهو واهن و کذا موهن میباشد **پس** معنی آنکه امر شما بلا و احسان و ابلاء شما بفتح و ظفر بر قتل و اسیر اعداء و انهزام بقیه ایشان است و بتحقیق خدا ضعیف و باطل گردانید کید و مکر و اراده کفار را بتفریق جمعیت و بهزیمت ایشان **و در تفسیر** ابوسعودی گفته قیل و المشار الیه القتل و الرمی و المبتدا الامر ای الامر ذلکم هو القتل و الرمی بعده و ان الله الخ من قبیل عطف البیان ای یعنی مشار الیه ذلکم امر و آن رمی قبضه خاک بسوی کفار میباشد و بالتحقیق بسبب القاء آن خدا ضعیف و باطل گردانید مکر و اراده و جمعیت کفار را تا گروهی را قتل گردیده و انبوهی را اسیر آورده و بقیه طوایف بهزیمت فرار گردیدند **و** بنا بر این جمله ما بعد ذلکم عطف بیان ذلکم میباشد **رازی و نیشاپوری** در اینجا فرموده و توهین الله تعالی کیدهم یکون باشیاء باطلاع المومنین علی عوراتهم و القاء الرعب فی قلوبهم و تفریق کلمتهم و نقض ما ابرموا بسبب اختلاف عزائمهم یعنی غرض اصلی با امتنان بیان حقیقت باطنی فریقین است که او سبحانه انعام و اکرام کرد بشما فتح و ظفر را **و** باطل کرد اتفاق و اراده و جمعیت اعداء شما را بالقاء رعب و خوف شما در قلوب ایشان و متفرق گردانید کلمه و اراده و جمعیت ایشان را و نقض کرد آنچه ایشان ابرام کرده بودند و باهم عهود و سخت بسته بودند برای هلاک شما بالکلیه بسبب خلاف انداختن در ارادات و دواعی و قصود ایشان **خاصه و عامه** حدیث قدسی از ابن عباس نقل کرده اند و باینجا اند قال ینبئ رسول الله صلعم و یقول ثم انی قد اوهنت کید عدوک حتی قتلت خیارهم و اسرت اشرافهم یعنی پیغمبر صلعم را خالق خبر داده بود که من ضعیف و باطل کردم مکر و اراده مخفوی دشمن شما را تا آنکه کشتم برگزیدگان ایشان را **و** اسیر آوردم اشراف ایشان را **بعض اهل بیان**

نوشته اند

جواب سوال که عزوه بدر ...

غلبه بسبب اسلام ... و ...

نوشته اند من جمله اسیران بدر عم پیغمبر عباس و عقیل برادر علی که پسر ابطالب بودند و پیغمبر تمام شب در فکر این هر دو بود و صبح پیغمبر بعلی فرمود که خالق
عمم عباس ابن و عقیل را بتو بخشید و من هم عمت عباس را بتو بخشیدم و علی جعفر را بهمره گرفته تکلیف شهادتین اسلام کرد و عقیل سنکر تسلیم آن شد
و بعلی گفت تو طرفداری کنی علی گفت آری اگر ایمان بیاوردی و عقیل بعلی گفت که آیا من و تو از یک صلب و رحم والدین ابوطالب و فاطمه بنت اسد
نیستم علی گفت کفر قطع اخوة و رحم کرده بمصداق یا نوح انه لیس من اهلک پس تو کافری و من مومن و مواخاة در بین مومنین بمصداق آیه
انما المومنون اخوة ثابت است و حضرت امیر اراده قتل او کرد و عقیل دفعة کلمه شهادتین خواند و مردم گفتند آیا از شمشیر برادر ترسیدی
عقیل گفت نه والله بلکه اتحاد نسلی و وصلة رحمی بنظر او آوردم و بجواب علی دانستم که اگر اسلام کلمه صحیحه حقه نمیبود البته علی برادر هم صلبی و رحمی را دیده و دانسته
و فهمیده قتل نمیکرد و من باو بخشیده شده هم بودم برعایت اتحاد نسبی احتمال قوی رهائی من بود و دیدم که معهذا علی از قتل من نمیگذرد پس
در اینوقت بعلم الیقین و حق الیقین دانستم که اسلام فی الواقع عین حق است و الا مع کمال عقل و علم و معرفت برادر بزرگ خود را که در وانتم او را
تربیت و پرورش کرده بودم قتل نمیکرد پس علی بخواندن شهادتین عقیل از زیر تیغ خود رها کرد و عباس چونکه پول دار بود زوجه خود را
تنها بشی گفت که قریش را فردا صبح با خود ببدر میبرند که تو معلوم نیست که احوال چگونه خواهد شد این نقد او دنانیر طلائی در این کوزه هست از اینز
وقت در زاویه زیر خانه دفن کن تا بعد من بکار ترس مع الاطفال بیاید و پیغمبر در همان وقت قیل و قال علی بعباس ذکر کرد آنچه با بینی زوجین
از مقال و تدفین کوزه دنانیر باهم بوقوع آمده بود و عباس اسلام آورد و قسم خورد که سوی در باره زوجین سوای خدا مطلع بر راز مخفی باهر دو نبود بحث
رابع مستفتاح باب استفعال بمعنی فتح و نصرة و طلب کشودن امر و باب مغلق و بسته از فتح یفتح فتحاً چه سین استفعال خاص برای طلب
موضوع شده است در مجمع فرموده الاستفتاح طلب الفتح و هو النصر الذی یفتح به بلاد العدو و الفتح ایضاً الحکم و یقال للقاضی الفتاح و
اصل الباب من الفتح الذی هو ضد الاغلاق و لا تنتهوا یعنی ترک فعل لا حل النهی عنه باب افتعال از نهی ینهی نهیاً باز ماندن از منهی عنه و
ترک کردن آن ضد امر میباشد چنانچه میگویند نهیته فانتهی و امرته فائتمر و باب ادوی نهوته نهواً لغت دیگر است ذکره صاحب المصباح و النهیة
العقل لانها تنهی عن القبائح و الجمع النهی مثل مدیة و مدی و نهایة الشیء انتهاه و اخره میباشد بحث خامس ان تستفتحوا فقد جاءکم
الفتح آیا اینخطاب بمومنین بدر هست یا بکافرین قریش در آن مفسرین دو قول دارند و آیا این ان تستفتحوا اولی هست یا ثانی در آن نیز دو قول اند اول
اصح القولین از هر دو وجه است اما قول اول که خطاب بمومنین است مذهب جمهور محققین است و ایشان میگویند ان هذا الخطاب لا یجوز ان یکون
الا للمومنین فقد روی و انه علیه السلام لما رای کثرة المشرکین و قلة عدد المسلمین استغاث بالله و طلب النصرة التی تقدم بها الوعد و کذلک الصحابة
تضرعوا الیه ثم فانزل الله هذه الایة ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح و حصل لکم النصرة علی عدوکم فاشکروا الله علی هذه النصرة و التزموا طاعته
دائما بلا تخلف یعنی اینخطاب جایز نیست که بمشرکین باشد زیرا که کافر عدو الله غیر قابل خطاب الهی میباشد پس لابداً اینخطاب تشریفی مع المنة
خاص بمومنین میباشد پس روایة کردند اینها که آنحضرت هرگاه معاینه کرد در بدر کثرة عدد و اعداء مشرکین و قلة عدد مسلمین را پس آنحضرت استغاثة
بخدا و طلب نصرة و انجاز وعده ظفر و نصر کرد سابق باین از احدی الطائفتین به پیغمبر و بمومنین داده بود و اصحاب هم بتضرع و امین نزد دعا پیغمبر
کرده بودند پس این آیه در جواب شان نازل شد که هرگاه شما طلب فتح میکنید پس بتحقیق آمد و رسید و حاصل شد بشما آن فتح و ظفر موعود بر اعداء
دین و همین قول عطا و جبائی هست و قاضی ابو بکر در اینجا گفته هذا اذا فسرنا الفتح بالنصر و الظفر علی الاعداء و هذا القول اولی لان
قوله فقد جاءکم الفتح لا یلیق الا بالمومنین اما قول ثانی که اینخطاب بکفار آمده وقتیکه از خدا طلب نصرة کردند پس سدی گفته ان
المشرکین لما ارادوا الخروج الی بدر اخذوا استار الکعبة و قالوا اللهم انصر اعلی الجندین و اهدی الفئتین و اکرم الحزبین و افضل الدینین حاصل
آنکه مشرکین نزد خروج خود ببدر باستار کعبه را گرفته گفتند خدایا یاری ده اعلی جندین را الخ و در روایة دیگر ابوجهل بیوم بدر گفت اللهم انصر افضل
الدینین و احقه بالنصر و در روایة دیگر گفت اللهم ایّنا کان اقطع للرحم و افجر فاهلکه الغداة در مجمع از ابو حمزه ثمالی آورده قال ابوجهل
اللهم ربنا دیننا القدیم و دین محمد الحدیث فای الدینین کان احب الیک و ارضی عندک فانصر اهله الیوم حاصل همه قریش در گرو وقت حرکة خود
ببدر و ابوجهل و احزاب او دعا کردند خدایا یاری ده افضل مذهبین و احق آنرا بار خدایا هر یکی از دو فریقین قاطع ارحام و افجر الفجار باشد او را فردا هلاک

کن ہر دو بیت مثال ابو جہل گفت بار خدایا دین ما قدیم و دین محمد جدید است پس ہر یکے ازینہا کہ محبوب تر و پسندیدہ تر نزد تو باشد پس یاری کن اہل
آن دین را فانتحوا ای بکر گفتہ هذا اذا فسرنا الفتح بالقضاء والحکم لم یمتنع ان یراد بہ الکفار بقول زجاج وغیرہ انہ قال یجوز ان یکون
معناہ ان تستنصروا و تستقضوا فقد جاءکم القضاء والحکم من اللہ یعنی این قول وقتی صحیح میشود کہ مراد از استفتاح درینجا قضا و حکم گرفتہ شود پس ممتنع
نیست کہ مراد باین کفار باشند پس حاصلش آنکہ ای کفار شما خواستند یاری برائے دین حق تحقیق آمد شمارا صاحب دین حق و او محمد میباشد و او را یاری
و ظفر دادہ شد بر دین باطل شما زجاج گفت جایز است کہ معنے استفتاح طلب حکم و قضاء آن باشد و معنیش آنکہ پس ای کفار بتحقیق آمد شمارا
قضاء و حکم الہی و آن ہمین است کہ جمعی از شما قتل و جمعی از شما اسیر شود بحث خامس وان تنتہوا فہو خیر لکم وان تعودوا نعد درینہم بدو وجہ
معنیش میباشد احدہما بنا بر اینکہ خطاب آیہ بمومنین است پس معنیش آنکہ ای مومنین اگر شما باز مانید از مخالفت خدا و رسول و ورجع و بخص و بیاو
فرار از جہاد نکردید بلکہ باتفاق یکدیگر قتال و مقاتلہ آنہا متوجہ شدید پس اینحال برای شما بہتر میباشد یعنی در ہر جنگ فتح و ظفر و غنیمت و عزت دنیا و دین میباشد و اگر شما عود کردید بمخالفت و ترک متابعت خدا و رسول و
باعتقاد کامل پیروی اوامر و نواہی آنحضرت نکردید و از جہاد فرار کردید ما ہم عود میکنیم در تذلیل و تنزیل و تخذیل شما در دنیا و آخرۃ اقول این اہتمام تام و توصیہ باصحاب
برائے ایام مابعد است تا از جہادہائے آیندہ چون در احد و خیبر و حنین و احزاب و غیرہا مخالفت نکنند و فرار از حالت قتال نشوند پس این متضمن وعدہ
و وعید باصحاب رسول معا میباشد ثانیہما بنا بر آنکہ خطاب این آیہ بکفار است پس معنیش ای کفار قریش تلبیہا بشما میگوییم و اگر باز مانید از کفر قدیم
و از اذیۃ محمد نبی و از ایذاء اصحاب وی و از قتال ایشان و ترک کفر کردہ اسلام آوردید پس آن حال برای شما قریش بہتر میباشد و بخیر برای شما
میگذرد و با قتال و اسیر و احد اموال و عیال شما بغلامی در دنیا دست اندازی نمیکنیم و اگر شما عود بقتل اہل اسلام و بایذاء محمد نبی باز گردید ما ہم
عود با مداد ملایکہ و نصرۃ محمد و اصحاب او در قتل و سبی شما خواہیم کرد و این تحذیر و ترہیب و توعید بکفار در دنیا میباشد بحث سادس ولن تغنی عنکم
فئتکم شیئا ولو کثرت یعنی ای کفار و مشرکین و اگر شما بمخالفہ خدا بمقابلہ نبی من و اصحاب او عود کردید پس بدانید ای کفار ہرگز بی نیاز نمیسازد شمارا
جماعت معاونین شما در مہمات جہاد و قتال وغیرہا ہیچ چیز را اگرچہ جماعات معاونین شما کثیر الاعداد در حمیۃ و حمایت ملت و قوم میباشند و بقول
دیگر ای مسلمانان اگر شما عود کردید بمخالفت رسول و بفرار از جہاد ما ہم عود میکنیم در ترک معاونت و نصرۃ و امداد شما و ہرگز شمارا کثرت فوج و لشکر
و جمعیت خود شما بے نیاز و بے باک نمیسازد و شمارا از شکست و قتل و خذلان و ذلت ہیچ چیز را بحث سابع وان اللہ مع المومنین و در فتح ہمزہ
ان اللہ اینجا قراء و نحاۃ دو قول وارند پس فتح ہمزہ قرائۃ نافع و ابن عامر و حفص از عاصم و اما کسرہ قرائۃ باقی قراء و بقول عطف
بر ان موہن کید الکافرین است احدہما بنا بر فتحہ تقدیرش ولان اللہ مع المومنین پس این جملہ تذییلیہ در معرض تعلیل عدم استنصار و
استغناء بجمعیت فئہ مراد شدہ یعنی در حصول نصرۃ و ظفر یابی بر اعداء کثرۃ جمعیت فئات لشکر و اسباب آن بی نیاز نمیسازد شمارا زیرا کہ خدا معیت
دارد با مومنین و خالق قہار با کسیکہ معیت دارد اگر مخالف او در اکثر اجناس مخلوقات روئے زمین ناصر و معین باشند بر او غلبہ کردہ و نصرۃ و ظفر یافتہ
ابدا نمیتوانند چہ فوق قہار الہی قہارے ابدا نیست ثانیہما ان بالکسرۃ است کما ہو منقول عن عبد اللہ ابن مسعود چہ نزد او ابتدا وان اللہ جملہ مستانفہ منقطعہ
از ما قبل خود میباشد و در ابتداء ان مکسورہ میباید و ہی باید پس بنا بر این اخبار و اعلام بفرقہ منصوصین است بسبب عدم نصرۃ و ظفر یابی آنگروہ کہ
خدا با آنہا معیت نداشتہ باشد اشکال این کدام نوع معیت مراد است جواب چونکہ خالق تعالے منزہ از جسم و لوازم جسمانی قطعا ثابت
برہان است پس تاویل و تحویل این معیت الہی با مومنین معیت رضوانی بالنصرت خاصہ قطعا میباشد بحمد اللہ شبہ جسمانی باطل شد بحث
ثامن یا ایہا الذین آمنوا اطیعوا اللہ ورسولہ این در اینجا بمومنین خاص بان خطاب شدہ اند کہ ای آنانکہ تصدیق بخدا و رسول او کردید بدل
و زبان پس از لوازم تصدیق و علامت شناخت صحت و ثبوت آن اطاعت است و بنا بر آن ای مومنین مصدقین صادقین در دعوای ایمان
اطاعت و فرمانبرداری کنید حسب جمیع اوامر و نواہی خدا و رسول او در جمیع احوال و از منہ آیندہ تا با طاعت دایمہ ممتاز از اہل نفاق باشید و کانہ معلوم
است کہ عمل ظاہری کاشف ما فی ضمیر و اعتقادہ میباشد سوال اطاعت اللہ و رسول او بر کافہ مکلفین ہر عصر و دیار فرض عین است پس چرا
تخصیص بخطاب ندائی بمومنین وارد شدہ جواب و در آن وجوہ اند احدہا چونکہ کافر بذاتہ منکر از وجود واحد واجب الوجود و از رسالۃ
رسول است و اطاعت از لوازم تصدیق و ایمان است و کافر اصل اقرار و اعتقاد ندارد فاذا عدم اللازم عدم الملزوم و معنی ثانیہما تخصیص

ابتداء مومنین

جواب سوال اشکال استفتاح ...

جواب سوال چرا تخصیص بندا مومنین با تعمیم ...

ابتداء مومنین بعد یا نهم تعظیماً و اجلالاً فی اعیان الکفار و تعلو قدرهم عند مالک الملوک **ثالثها** فایدهٔ نداء سلطان بفرمان برداران غلامان و
وکنیزان و نوکران و چاکران خود میکند که ای بندگان مطیعان من چنین و چنان کنید موجب غبت تحمال اطاعت و انقیاد دیگر عباد میگردد **رابعها**
مومن مصدق واقعی متوجه بدل و جان بنداء آقای خود میشود و کافر و منافق لاعتبار بلا اعتقادی خود بوجود فساد باطنی نمیباشد **لهذا** علیم حکیم
مدبر بصیر بمصدقین خود نداء میکند **خامسها** چونکه این نداء خاص بمومنین و امر و نهی بانها خاص کرد چه این از مقدمات جنگ احد من بعد
میباشد **و** اشاره هست بانکه منافقین و مذبذبین و مستضعفین ضرور از جنگ بعد عقد مواثیق ظاهری همیشه ضرور خواهند گریخت **و** بفرار ایشان
ای مومنین مصدقین واقعی شما از هیچ زحف ابداً فرار مشوید و در حفاظت رسول و مقابله مقاتلین اعداء مقابلین دایماً ثابت قدم باشید **پس**
بهمه این وجوه یا ایها الذین امنوا تخصیص مومنین یافتند **بحث تاسع** و لا تولوا عنه و انتم تسمعون در این آیه بعد امر مومنین باطاعت
خدا و رسول او و دایماً بلا تخلف متصل بان نهی مطلق فرمود که ای گروه مومنین مصدقین برگردید از امر و فرمان و طاعت رسول او اصلاً و ابداً
در محاربه و در غیر آن و مخالفت امر و نهی او مطلقاً مکنید و حال آنکه شما صدق در رسالة او من الله بظهور دلایل و ثبوت براهین من جانب الله بتوسط
وحی الهی میشنوید **و** معاجز آنحضرت را مستمراً می بینید چه عدول و انحراف و خلاف اراده و حکم او رفتار قبیح قبایح و اکبر کبایر و اعظم جرایم میباشد
بالشبه آنانکه بگوشهای شنوا میشنوند و نمی بینند **اشکال** چرا در ابتداء امر برای خود و برای رسول خود باطیعوا الله و رسوله بالسویه معاً کرد **و** متصل این در و لا تولوا عنه نهی از
انحراف امر رسول بالانفراد فرمود لازم بود که و لا تولوا عنهما معاً مانند ما قبلش میفرمود **جواب اول** آنکه این آیه مثل آیه و الله و رسوله احق ان یرضوه میباشد **پس**
ضمیر در این هر دو آیه ضمیر واحد راجع در حقیقت الیهما معاً میباشد لان طاعة الرسول طاعة الله لامره بها طاعته لقوله تعالی من یطع الرسول فقد
اطاع الله پس طاعت رسول او عینا طاعة خود خدا شئ واحد میباشد چنانچه میگویند الامر و النهی لا ینفع و لا یفید فلانا **جواب ثانی** جایز است
که در اینجا بتقدیر و لا تولوا عن امتثال النبی مطلقا باشد **و** در امتثال و انقیاد امر و نهی هر دو داخل و شامل معاً اند **اشکال** علاید میشود **و** تبصره
بدانکه تولوا از باب تفعل در اصل تتولوا چون تنزل در اصل تتنزل بود **پس** احدی التائین در اول برای تخفیف حذف کرده شد **سوال**
آیا تاء زاید در تاء باب تفعل یا تاء از علامة مضارع **جواب** نزد صرفیان تاء زاید غیر حرف مضارع محذوف میشود **بحث عاشر** و لا تکونوا
کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون **بدانکه** از اوصاف منافقین است که انها بمرض باطنی خود امنا و سمعنا میگویند و لکن در باطن ایشان
لا یومنون و لا یسمعون میباشند **و** مقتضی هست که کل اصحاب رسول دو قسم و دو گروه بودند **پس** معنیش آنکه هرگاه بالا امر مومنین عموماً کرد در
اطاعت پیغمبر خود و نهی کرد نیز عموماً از مخالفت آنحضرت و انجا **پس** در این نهی کرد صحابه را از تسلیم تشبیه بقول فرقه منافقین که سمعنا و اطعنا بغیر اعتقاد
لسانا گفته باشند **لهذا** دنبال آن نهی کرد مومنین را بانکه مباشید شما در قول سمعنا مانند آنانکه گفتند که با فرمان و امر خدا و رسول متابعت و پیروی
رسول او در جمیع اوامر و نواهی او شنیدیم و حال آنکه ایشان نمیشنوند **و** بظهور خلاف رفتار ایشان ثابت میشود خلاف قول سمعنا از ایشان چه هرگاه
بیعت کردید و میثاق شدید بستید باطاعت خدا و رسول او در جمیع امور **و** بخلاف آن رفتار و گفتار و کردار ابداً و مطلقاً نمیکنید **پس** از آن فرار کردید
از جهاد و رسول را بدست کفار واديد و تنها گذاشتید او را **پس** این قول شما سمعنا و امنا و اطعنا شبیه قول آنانی باشد که بلسان اقرار کنند **و** خلاف
آن بوقوع میارند انها قطعاً منافقین فی الدرک الاسفل من النار بکفر و نفاق اصلی خود میباشند چنانچه تتمه نقل انها فرموده و اذا لقوا الذین امنوا
قالوا امنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن **و** غرض اصلی در این بعد تادیب صحابه اراده کرد ایشان انها بر جهاد های ما بعد
بکمال اهتمام و انتظام بغیر میلان بجیفه دنیاوی از اموال و غیرها **در مدارک** گفته و المعنی انکم تصدقون بالقران و النبوة فاذا تولیتم عن طاعة
الرسول فی بعض الامور من قسمة الغنائم و غیرها اشبه سماعکم سماع من لا یؤمن من المنافقین **اشکال** سماع قول مستلزم تصدیق و قبول
نیست **پس** بانها چرا ذم در سمعنا و هم لا یسمعون وارد شد **جواب** چونکه سماع تقدم بر قبول و تصدیق و نفع بالاراده **و** هرگاه سماع متوجه
قلبی نکرد **پس** نفع بالاراده و قبول **و** انکار از غیر سامع بظهور میاید **پس** بانچه که لا یسمعون ایراد کرد که ایشان باعتقاد و توجه قلبی گوش نمیکنید و
نمیفهمند لهذا قبول و تصدیق نمی نمایند **پس** سمعنا کنایة از قبلیت باشد که گفت سمع الله لمن حمده بمعنی قبل الله لمن حمده میباشد

قوله تعالی

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝

ترجمه این دو آیه بدرستی وتحقیق بدترین کل جنبندگان مخلوق نزد خدای گران لاشنوا از شنیدن حق و گنگان از نطق اند آنانیکه در نمی یابند ونمی فهمند یعنی گوش نمی نهند بحق نمیگویند کلمه حق را وتعقل در حق و باطل و در ایمان و کفر نمیابند و اگر خدا میدانست خیرے وبهتری را در ایشان و نیکوئی که منتفع بآن می شوند هر آئینه مے شنوانید ایشان را بتوفیق و از کمال مهربانی خود و اگر میشنوانید ایشان را بعد استماع آن هر آئینه برے گشتند از ان مسموع وحال آنکه ایشان اعراض کنندگان دائما از حق مسموع میباشند **ودر تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** دواب جمع دابة اسم جمیع ما یدب علی الارض یعنے دابه اسم هر حیوانیکه رفتار بر روی زمین کند خواه انسان خواه غیر انسان صغیر باشد یا کبیر مذکر باشد یا مؤنث **پس** بنابر این طیر خارج از دابه باشد **جواب** هر چند بلغت لفظ طیر خارج از دابة الارض هست **و** لکن بمجاز معنوی که طیر هم بر زمین فرود میاید و رفتار او بر زمین بود قلیل میباشد لهذا داخل در دابه هست **و بآیه** والله خلق کل دابة من ماء یعنے خلق الله کل حیوان حتی الانسان او حتی الانسان تا کان او حتی الانسان الحیوان با کان او بر یا داخل وشامل میباشد **الا** الملائکة فانهم خلقوا من غیر ماء من رحم او نور بغیر تناسل اصل اب دبیب یدب دبیبا **سوال** چرا ماشی علی الارض را دابه نامیدند **جواب** چونکه برفتار او صوت دبیب شنیده میشود و بصورت توندب هر حیوان مشی بر زمین میکند پس این تسمیه من باب السبب بر مسبب میباشد **و دابة الارض** موعود فی القرآن ظهورش بعد ظهور امام مهدی آخر الزمان ع و انقضاء ایام او از آثار و عجیب علامات قرب قیام قیامت میباشد **و** متصل بان آفتاب از مغرب بر میگردد و بحصص ظهور این دابه از کوه صفا من بین رکن و مقام ناگهان باب تکلیف و توبه مرتفع بالکلیه مے شود **و** در حقیقت این دابة الارض **و** صورة و شکل جسمی او بانسان **یا** بحیوان چرنده **یا** پرنده **یا** صاحب النطق والکلام میباشد **یا** غیر ذی منطق میباشد در ان وجوه مختلفه اند **بعض** و بر سلمان فارسی این دابة الارض انسان حضرت امیر المومنین علی است که در آخر وقت باراده اله بدنیا بر گردیده بر پیشانی هر مومن **و** هر کافر موجودین آن زمان نشانی روشن میزند تا هر مومن از هر کافر ممتاز باشد **و** انشاء الله در تفسیر خود آن آیه بالتفصیل از طرف خاصه و عامه ذکر خواهد شد **و** بعض اقوال حیوانے بخیث ممسوخ بقارے او را اخرس میگویند **بحث ثانے** بکم ببکم بکما فهو ابکم یعنے گنگی ولال باشد **و** صمم یصم صمما و صموتا و صما یعنے سکوت **در مصباح** گفته بکم یبکم فهو ابکم اخرس **و قیل** الاخرس الذی خلق ولا نطق له والابکم الذی له نطق ولا یعقل الجواب **و** الجمع بکم **ابن اثیر در نهایه** گفته البکم هی جمع الابکم وهو الذی خلق اخرس لا یتکلم **و در الصم** گفته هی جمع الاصم وهو الذی لا یسمع **و** اراد بالصم والبکم الا یهتدی ولا یقبل الحق من صمم العقل لا صمم الاذن **نکته** بدانکه صاحب النطق متکلم بکلام میباشد **و** خلاف او ابکم هست که مخلوق در او ناطقه منطق نمے باشد **و** او را لال و گنگ میگویند **اما** اصم انکس هست که مخلوق بغیر سامعه مستمع باشد **و** او را کر میگویند **پس** هر که لال بلا نطق ولا ناطقه لازم است او کر ولا شنوائی هست **اما** هر کر لال بلا کلام ولا نطق نمیباشد بخلاف هر لال لا ناطقه **اما** هر کس را که اینقو حاسه مسلوب و معدوم میباشد او غیر منتفع از سماع و نطق بالضرورت **پس** هر آنکسیکه لا یسمع ولا یفهم ولا ینطق مع وجود هما الحاسه از بلادة عقل و فهم و ادراک باشد بر او هم بمجاز صم و بکم اطلاق میشود **بحث ثالث** ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون بدانکه بالافصیحه و بیند کرد اهل اسلام را پس اینجا وصف کرد بجماعتے از کفار قریش و غیرهم بسبب کمال جهل نا فهمی و عدم تعقل ولا توجه اینها الی الدلائل المسموعة والبراهین المعقولة بانیکه بدرستی و تحقیق بدترین حیوانات ماشیه بر روی زمین نزد خدا کران و گنگان اند آنانیکه نمیشنوند و تامل و تعقل و تدبر و تفکر نمیابند در دلائل مسموعه و براهین معقوله که بر اثبات حق وابطال باطل ناطق باشند **و** اینها آدمیان بوده از بهایم و دواب بدتراند **و در آیه** دیگر فرموده ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا **و** در این آیه بلفظ اضل **و** با یه مفسره بشر الدواب ذکر اینها فرمود زیرا که بهایم و دواب مع عدم العقل درک و ادراک نافع و ضار معاش و مسالک نجاة و معارک مهالک خود میکنند **اما** طایفه انسانی که اکمل از دواب و بهایم هست ذاتا و صفاتا او نمی فهمند اینها **پس** چنین انسان بلاشک شر و اضل از دواب و بهایم

بیان معنی دابه و ذکر ظهور حیوان دابة الارض متصل بقیامت بنص قرآن از اختصاص علامات قیامت میباشد ۱۳

از دواب و بهایم میباشند و احقر از آنها باشد اگر بچنین حالت معاینه کردم نام اینها حشرات الارض نهاده ام چه تمیز بین الحق والباطل و ایمان و کفر
و نفع و ضرر و بدی اخروی نمیکنند بدانکه در معنی شر مفسرین وجوه دارند احدها الشر اظهار السوء الذی یبلغ من صاحبه وهو نقیض الخیر
یعنی شر اظهار بدی است که از صاحبش میرسد بعبارت آن نقیض خیر است ثانیها الشر هو الضرر القبیح والخیر هو النفع الحسن یعنی شر ضرر قبیح و
خیر نفع حسن است ثالثها الشر الضرر الشدید والخیر النفع الکثیر اقول در این وجه اخیر تامل است چه گاهی ضرری میباشد اما شر نمیباشد بجهت آنکه
عقب و متصل بآن خیری باشد چون فصد کردن و زالو نشاندن نزد جوشش و کثرت خون این خون گرفتن موجب صحت و ارامی آن شخص
است پس بچنین حالت از شر شمرده نمیشود و قیل اصل الشر اظهار السوء والمبالغة من قولهم ای الناس شر قبیلة اشرت کلبها بها کهف الاصابع
سوال تشبیه جماعت انسان بدواب که عبارت از ما یدب علی الارض انسانا کان او غیر انسان من الحیوانات درچه چیز میباشد جواب
چونکه جماعتی از بشر یا بقلت فهم و کمال جهل و قلت ادراک یا بکمال عناد و حمیت و حمایت مرغوب طبیعت یا بتقلید اکابر اسلاف و متبوعان که
تعقل و تامل و تبصر و توجه و تدبر در براهین و دلایل و حجج بر حق و باطل اصلا نمیکنند پس این از اوصاف بلید دواب الارض حیوانات چون
گوسفند و گاو و گاومیش و خر میباشد پس هر آدمی و هر انسانی که رفتار و گفتار و کردار بچنین حالت در امور دین و تحقیق داشته او را تشبیه
بچنین دواب غبیه بلیدة الطبیعة داده چه او مع آدمیت باینحالة رفتار میکند جواب ثانی انه تم تشبیههم بالدواب ذما لحالهم و عدولهم
عن الانتفاع بما یقولون و یقال لهم فلذلک وصفهم بانهم صم بکم عمی فهم لا یعقلون یعنی بطور ذم تشبیه او جماعت آدمی را بدواب بجهت
جهل و عدول ایشان از انتفاع آنچه خود میگویند و آنچه با اینها گفته میشود و لهذا وصف اینها کرده بکری و لالی و گنگی و کوری و از لا یعقلون جواب
ثالث این وصف بجهت تشبیه اینها بدواب نکرده بل بغرض تنبیه اینها میباشد که باینصورت رفتار و گفتار و کردار می نمایند تا متنبه گردیده ترک
اینحالت نموده کردار و گفتار و رفتار اصحاب شعور و عقل کنند اشکال رفتار آن طایفه انسان باینطور خالی از حال نیست یا بحالت اینها
تکوینی و تخلیقی اینها باشد یا بطور عمدی باینحالت رفتار مینمایند و بر اول وصف بلیدی اینها صحیح و لکن اعتراض بر خالق تعالی عاید میشود که
چرا این جماعت را لا یعقل و لا یشعر و لا یبصر آفرید و همچنین چرا ایشان ذم بوجود این اوصاف با سجاده فهم کرده و این صحیح نمیشود مگر بر اعتقاد
مجبره اما بر ثانی که ایشان مع الفهم والعقل والتبصر ترک لوازم اینها عمدا کردند بخلاف آن چون کر و گنگ و نابینا رفتار میکنند صحیح نمیباشد
جواب وجه اول واجب البطلان است چه بر امر مخلوقی و مجبوری ذم و مدح وجهی ندارد چه المخلوق مجبور عاید نمیشود ابدا اما وجه ثانی
این ذم و توبیخ با اینها عاید شده که اینها ترک مقتضای عقل عمدا میکنند و این ثابت از استدراک کلام بینی این آیه و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و
هم لا یسمعون میباشد که ای مردم شما نشوید و مباشید مانند آنانکه میگویند بشنیدیم و حال آنکه نمیشنوند گوش توجه قلبی بآن نمیکنند یعنی
قبول نمیکنند اشکال باطل است بحث رابع در این جا آیا این آیه مع ما بعدش عام لے الفقهیه است بهر کس که باینحالة رفتار وارد یا خاص است
پس آن خاص معین است یا نه الا آنکه در اشخاص کفار معاصرین نبوی است جواب در آن دو قول اند احدهما از ابتدا این آیه الی
مضمون عام است که مومنین هیچ عصر شبیه معرضین اعصار خود از دین باینطور نباشند ثانیهما این تشبیه خاص معاصرین نبوی از فرقه قریش
میباشد و همین قول ابن عباس و مروی از ائمه اهل البیت علیهم السلام است پس مخاطب با اصحاب بدر و مشبه بهم معرضین طایفه مخصوصین
کفار قریش میباشد و سبب نزول هر چند خاص در فریقین عصر نبوی است ولی سبب خصوصیت تنزل مانع از عمومیت حکم نمیشود و جمع
مفسرین عامه در ذیل این آیه لا یعقلون فرموده یعنی لا یفهمون عن الله امره و نهیه و لا یصدقون نبیه و کتابه و انما دواب لانه لا انتفاع لهم
بعقولهم و قال ابن عباس هم نفر من بنی عبد الدار بن قصی کانوا یقولون نحن صم بکم عمی فیما جاء به محمد فقتلوا جمیعا یوم احد
کانوا اصحاب اللواء و لم یسلم منهم احد الا رجلان مصعب بن عمیر و سویبط بن حرملة یعنی ابن عباس فرموده این طایفه مشبه بدواب فرموده
که خاص جماعتی از بنی عبد الدار بن قصی بودند چه ایشان میگفتند که ما کر و گنگ و نابینائیم از آنچه محمد آورده پس آن طایفه کفار در جنگ احد تماما
کشته گردیدند و همه اینها بقتل آمدند احدی از اینها زنده باقی نمانده مگر دو آدم از اینها احدهما مصعب بن عمیر و سویبط بن حرملة و حضرت باقر
فرموده لما نزلت هذه الآیة فی بنی عبد الدار لم یکن اسلم منهم غیر مصعب بن عمیر و حلیف لهم یقال له سویبط در مجمع نقل فرموده نزلت

هذا الاية النضر بن الحارث بن كلدة من بني عبد الدار بن قصي و همین قول ابن جریج است در در منثور ابن منذر منقول است اشکال صم را برا
تقدیم کرد بر بکم جواب چونکه صم بمعنی کر یعنی ناشنوا و بکم بمعنی لا ینطق لال و گنگ میباشد و آدمیکه لا یسمع باشد او نطق مطابق و جواب موافق
اصلا اداء نمیتواند زیرا که او کلام متکلم نشنود و تطبیق جواب بخبر سامع اصلا صادر نمیشود و تطبیق جواب بالصواب منحصر است بتقدیم سمع کلام متکلم
سعودی صم و صل بکم تا ضرع شمرده و قال تقدیم الصم علی البکم لما ان صممهم متقدم علی بکمهم لان السکوت عن النطق بالحق من
فروع عدم سماعهم له كما ... الله اعلم بمراده **بحث خامس** ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم **بدانکه** او سبحانه عالم الغيوب والقلوب این جمله
تا آخر جواب سوال تقدیری ناشی از عبارت ہست کہ خالق چرا تعلیم و تبصیر و تفہیم نکرد جوابش میدہد کہ اگر خالق عالم القلوب والغیوب در لطائف کفار
قابلیت ولیاقت خیر یعنی قابلیت قبول امور خیر میدانست البتہ در قلوب القائے فہامت و اسماع آن میکرد و اینہا معدوم القابلیۃ بودند لہذا اعلام و تعلیم بانہا
نمیکند **نزد حسن** ولو علم الله فيهم قبولا للهدى واقبالا على الطلب للحق لاسمعهم اي لجعلهم سامعين عن استماعه یعنی اگر خدا میدانست قبولیت
را در ایشان برائے اہتدا و اقبال و پیشی بر طلب حق البتہ اسماع و افہام و اعلام بایشان میکرد و تا اعراض از استماع حق نمیکردند **و بقولی** معنا
لاسمعهم الجواب عن كل ما سئلوا عنه یعنی اگر اسماع و افہام جواب کلام بانہا میکرد از جمیع آنچہ از انہا سوال کردہ و گفتہ می شد و ہمین قول زجاج است
نزد ابن جریج هم المنافقون **نزد حسن** هم اهل الكتاب نقلهما **في الكشاف** الزمخشري **و بقولے دیگر** معناه لاسمعهم قول
قصي بن كلاب جد ... **صحابہ نزول** روایت کردند کہ این جملہ در جواب سوال جمعی از کفار قریش نازل شدہ کہ انهم سئلوا رسول الله ان يحيي
لهم قصي بن كلاب وغيره من مشايخ قومهم الاسلاف من امواتهم ليخبروهم بصحة نبوته فانزل الله هذه الاية في جواب سوالهم فبين سبحانه
انه لو علم فيهم خيرا وهو انتفاعهم بقول هؤلاء الاموات لاحياهم حتى يسمعوا كلامهم ولكنه تعالى علم منهم انهم لا يقولون هذا الكلام
الا على سبيل العناد والتعنت وانه لو اسمعهم الله كلامهم لتولوا عن قبول الحق ولا عرضوا عنه یعنی چون آن جماعت کفار پیغمبر را سوال کردند
کہ برائے ما قصی بن کلاب کہ جد امجد قریش ہست انہا را زندہ بگردان تا ایشان ما را خبر دہند بصحت نبوۃ تو یا محمد و بزرگان دیگر را از مشائخ اسلاف ما
پس خدا این آیت را در جواب سوال شان فرستاد و در آن بیان کرد کہ اگر عالم الغیب تعالی در انہا خیر یعنی منتفع شدن انہا بقول حق و صدق آن اموات
ایشان میدانست ہر آئینہ خدا ایشان را زندہ میکرد و اینہا تا استماع و گوشگذار کلام آن اموات خود میکردند و بہرہ مند میشدند ولکن عالم الغیب تعالی از این
کفار دانست کہ اینہا ابدا قبول نمیکنند مقال حق و صدق اموات خود را ہم **پس** این سوال اینہا از احیاء اموات انتفاعی نمی باشد و نمیگویند مگر خاص
بعناد و تعنت و اقتراح **بحث سادس** ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون پس در جواب سوال مقدر نیز میفرماید و اگر اسماع و افہام
ایشان خالق میکرد ہر آئینہ اینہا بر میگردیدند و بحال طبعی ایشان دائما اعراض و انکار و لا التفات و لا توجہ کنندگان از حق و از شنوائی میباشند
اصلا و ابدا قبول حق نمیکنند بسبب کمال جہل و تمادی ایشان دائما بر اعراض از حق طبیعت ثانیہ بانہا گردیدہ **اشکال لا یحل** ایمان جماعة
بان طائفہ ممتنع محال است چہ در معلوم و علم تعالی ایمان اینہا در ہر حالت ثابت نیست لانه لو حصل منهم الايمان لكان اما ان يوجد ذلك الايمان مع بقاء
هذا الخبر صدقا او مع انقلابه كذبا **فالاول** محال لان وجود الايمان مع الاخبار بعدم الايمان جمع بين النقيضين وهو محال **والثاني**
محال ايضا لان انقلاب خبر الصدق المقطوع عليه محال لا سيما في الزمان الماضي المنقضي **وهذا** القول في انقلاب علم الله جهلا
جواب بعون الله الوہاب اشکال حل میشود زیرا کہ عالم الغیوب در ازل بالتفصیل حال و مآل ہر چیز کہ در ابد میباشد میدانست **پس** او تعالی
میدانست حال و مآل این کفار کہ کدام ایمان بارادہ و اختیار خود میآرد و کدام ایمان بارادہ و اختیار خود نمیآرد **تنبیہ** ہرگاہ اینو صحیح و
ثابت باشد **پس** این آیہ **و آیہ** سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون اخبار غیبی و مخلق ہست کہ فلان و فلان اصلا و ابدا ایمان نمیآرد چہ در
علم من قطعا ثابت است خواه انہا را من بلا واسطہ و خواہ بواسطہ ملک و رسول بشر بانہا بگویم اشکال در ہر حال نمیباشد **تبصرہ** بدانکہ بقول جمہور
متکلمین گفتہ اند متعلق علم حالات چہار قسم میباشد **احدها** جملة الموجودات **والثاني** جملة المعدومات **والثالث** ہر یکے از موجودات اگر معدوم
باشد یا نیست شود بچہ کیفیت حال اینہا میباشد **الرابع** اگر ہر یکے از معدومات اگر موجود باشد چہ کیفیت و چگونہ حالش میباشد **پس** دو قسم اول
علم بالوقائع **و** دو قسم ثانی علم بالتقدیر میباشد **پس نزد عدلیہ** اینچنین اخبار باین آیہ از علم بالوقائع ہست **و نزد جبریہ** از علم بالتقدیر

والتقدیر میباشد

بیان علم الله تعالی بحسب تعلق چہار قسم منقسم میشود نزد علما ... این آیہ بکدام علم ... تعلق دارد ۱۲

والتقدیر میباشد **تتبصی** در مفاد کلمه لو ما بین نحات و ما بین فقها و صرلیین دو قول اند اما **نحویین** میگویند که لفظ لو موضوع برای دلالت
بر انتفاء شئ بجهت انتفاء غیر او چه در مثال لو جئتنی لاکرمتک افاده میکند که بانتفاء مجی اکرام هم منتفی شد **و فقهاء** میگویند که لو افاده نمیکند مگر استلزام
فاما الانتفاء لاجل انتفاء الغیر فلا یفید هذا اللفظ **و** الدلیل علیه هذه الآیة **و تقریره** ان کلمة لو لو افادت ما ذکروه لکان قوله ولو علم الله
فیهم خیرا لاسمعهم یقتضی انه تعالی ما علم فیهم خیرا و ما اسمعهم ثم قال ولو اسمعهم لتولوا فیکون معناه انه ما اسمعهم وانهم ما تولوا ولکن عدم التولی
خیر من الخیرات فاول الکلام یقتضی نفی الخیر واخره یقتضی حصول الخیر وذلک تناقض **فبهذا** ثبت ان کلمة لو لا تفید انتفاء الشئ لانتفاء
غیره وانما تفید الاستلزام **اهل بیان و معانی** گفتند در فیصل این قضیه ان دلیل الفقهاء احسن الا انه علی خلاف جمهور الادباء انتهی

قوله تعالی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اسْتَجِیْبُوْا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْكُمْ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ یَحُوْلُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهٖ وَاَنَّهٗٓ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ وَاتَّقُوْا فِتْنَةً لَّا تُصِیْبَنَّ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مِنْكُمْ خَآصَّةً ۚ وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝

ترجمه آیه و قولیه ای گروه مومنین اجابت و قبول کنید مر خدا را و اجابت کنید مر پیغمبر او را وقتیکه یاد کنید یعنی بخواند و بطلبد شما را برای
آن چیزیکه زنده میگرداند شما را و آن علم بتوحید اله و برسالة رسول و دین اسلام میباشد و بدانید شما قطعا که بتحقیق خدا حایل و فاصل میشود میان
مرد و اراده قلبی او یعنی او تعالی فسخ عزایم و نقض همم آدمی میکند و نیز بدانید آنرا که بتحقیق شما محشور و مبعوث خواهید شد بسوی او تعالی بعد مردن در یوم القیمة
و بترسید و حفظ کنید خود را از گناهی و ابتلائی را که اگر آن گناه یا عقوبت آن برسد نمیرسد آن بجهت اینکه ظلم و تعدی و ستم کردند از شما خاصة یعنی فقط
یا ظالم مخصوص بعقوبت بلکه عقوبة آن فتنه و ظلم عام میباشد یعنی بفاعل و امر و دال بر آن و راضی با آن میرسد و بدانید شما که بدرستی و بتحقیق خدا
سخت کننده است عذاب و عقاب خود را بهر کس که مستحق آن باشد **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** یا ایها الذین امنوا استجیبوا
لله وللرسول **بدانکه** اجابت و استجابت هر دو بمعنی واحد قبول کردن دعوة الی الشئ از داعی بطور طاعت میباشد **و** هرگاه در آیه بالا ذکر اسوء
احوال طایفه کفار قریش کرد **پس** متصل بان رجوع بتادیب و تهذیب مسلمین کرد و این نوع از الطاف مقربه بعباد من الله میباشد **یعنی** ای اناکم
ایمان بخدا و رسول آورده بود و تصدیق بالهیت اله و رسالة محمد بن عبد الله کردید **پس** علامت تصدیق اینست که اجابت و قبول فورا کنید هر فرمان
و هر امر را در جمیع احوال مر خدای و مر رسول او را **و** در اینجا دلالت است بر اجابت و وجوب فوری چه بعد نداء بصیغه امر بجای اجیبوا استجیبوا ایراد کرد
چه سین استفعال برای طلب مقتضی فوریت میباشد پس انخطاب و نداء برای اجابت فوریت **و** مفسرین میگویند استجیبوا بمعنی اجیبوها بالطاعة والانقیاد
لامرهما بلا تاخیر است **و ابو عبیده و زجاج** گفتند معناه اجیبوا فورا بلا تاخیر **و زجاج** در اینجا انشاد شعر کرد **ع** فلم یستجبه عند ذاک
مجیب **پس** این استجیبوا صیغه امر از استجاب یستجیب بمعنی حکم بفعل از حاکم متعالی بطور استعلا بمحکوم الی خود میباشد **بحث ثانی** اکثر فقهاء و اصولیین در اینجا میگویند که ظاهر امر
این آیه دلالة دارد بر وجوب لان کل من امره الله ورسوله بفعل فقد دعاه الیه **وهذه الآیة** تدل علی انه لا بد من الاجابة فیکل ما دعاه
الله ورسوله الیه یعنی هر کس را که خدا و رسول او امر کنند بفعلی یا بترک پس بتحقیق دعوة کرد او را بسوی آن **پس** این دلالت است بر لابدی از اجابت
جمیع انچه دعوة خدا و رسول او بسوی فعلی یا ترکی بکند **و مؤید** اش صحاح اخبار نیز میباشد کما رواه **البخاری** عن ابی سعید بن المعلی
قال کنت اصلی فی المسجد فدعانی رسول الله فلم اجبه ثم اتیته فقلت یا رسول الله انی کنت اصلی فقال الم یقل الله استجیبوا لله وللرسول اذا
دعاکم یعنی ابو سعید بن معلی گفت که من نماز در مسجد میگذاردم و رسول خدا مرا طلبید و نداء کرد و من اجابتش نکردم **پس** من رفتم نزد آنحضرت عرض
کردم من در نماز بودم لهذا اجابت نداء شما نکردم **پس** پیغمبر گفت من فرمود که آیا خدا در قرآن نفرموده که در جمیع احوال مرا اجابت و قبول کنید مر خدا و

رسول اورا وقتیکه بخواند وبطلبد شمارا **ایضا** مفسرین ومحدثین روایت کردند ان رسول الله صلعم خرج علی اُبی بن کعب وهو یصلی فقال رسول الله صلعم یا ابی
فالتفت ولم یجبه وصلی ابی وخفف ثم انصرف الی النبی صلعم فقال السلام علیک یا رسول الله فقال صلعم وعلیک السلام ما منعک یا ابی ان تجیبنی
اذ دعوتک فقال یا رسول الله انی کنت فی الصلوة فقال صلعم افلم تجد او افلم تجد فیما اوحی الله الی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم
قال بلی ولا اعود ان شاء الله تعالی **ودر ترمذی** است قال بلی ولا اعود ان شاء الله تعالی یعنی حضرت رسول صلعم روزے برآمد بر درخانۂ ابی
بن کعب ایستاده ندا کرد یا **ابی** وابی ندا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده جواب نداد چه او مشغول بنماز بود **و** ابی نماز خفیف خوانده نزد پیغمبر صلعم رفت
بعد ادا اسلام پیغمبر صلعم ورد جواب او **پس پیغمبر** صلعم باو فرمود ای ابی چه مانع شد ترا از اجابت ندا من وقتیکه ترا طلبیدم ابی عرض کرد که من در نماز
بودم **پیغمبر** صلعم فرمود که آیا از وحی الهی بمن خبر نداری ولو آیا نیافتی در کتاب الله استجیبوا لله وللرسول را عموماً در جمیع اوقات وکل احوال که باشید
وقتیکه من شما را مردم بطلبم وبخوانم ابی عرض کرد بالتاکید دیدم ویافتم ولکن من بعد مرا هر وقتیکه بخوانی مگر انکه بفور اجابت بیکنم وعود بمثل فعل مذکور
نخواهم کرد **تنبیه** نزد اکثر مفسرین ومحدثین **و** متکلمین وفقها بدلالة این آیه **و** این احادیث ثابت شد که از خصایص نبوی صلعم است که هر وقت
پیغمبر صلعم هر کسی را که از صحابه وامت بخواند وبطلبد در جمیع احوال واجب فورے اجابت نداء وطلب او باشد خواه در صلوة مفروضه ومندوبه باشد
خواه مصروف در امور واجبه اخری باشد **و** تاخیر وتانی در اجابت آنحضرت اثم وعاصی خدا ورسول او باشد **و** توبه از آن بفور واجب است چنانچه ابی بن کعب
توبه کرد بقوله لا اعود ابدا **وقالوا** انعل هذا لیس لانه ان یقطع صلوة مفروضه کانت او مندوبة لاحد الا ان یقطع صلوته لدعاء احد
غیر النبی صلعم یعنی اصناف علماء مذکورین گفتند بعد اثبات والزام اجابت خواندن پیغمبر صلعم مطلقا اینجا حیثیة خاصه نبوی هست **پس** بنابرین نیست مر احدی را
که قطع نماز خود نماید خواه نماز مفروضه باشد خواه مندوبه برای خواندن احدی بغیر از پیغمبر صلعم **در کشاف** وغیره در اینجا فرموده فیه قولان **احدهما**
ان هذا مما اختص به رسول الله صلعم **والثانی** ان دعاءه کان لامر لا یحتمل التاخیر فاذا مثله للمصلی فله ان یقطع الصلوة **سوال** آیا خلیفة
الله المنصوصة المنصوبة بمقام النبی صلعم همین حکم دارد یا او شریک نبی در این خاصیت نیست **جواب** در این هر دو احتمال اند **احدهما** از خصایص
نبی مخصوص است لقوله اذا دعاکم فاعلش واحد راجع خاص الی النبی صلعم است **و** شریک خلیفه منصوصه او از تخصیص خاصیت خارج میشود **ثانیهما**
شریک است چه دعوة اولما یحییکم من الله ورسوله اگر باشد در آن فرقے ندارد **و** بغیر این حالت اگر دعوة او در باب غیر امور دین وضروری العمل
والاجرا باشد واجب نیست **و** احقر در این تامل دارم **سوال** اگر غیر نبی بغیر خلیفة الله المعصوم المنصوص کسی را بخواند وطلبد عند الضرورة من تلف
النفس المحترمة **آیا** اجابة او هم واجب یا جایز هست **پس** او قطع صلوة واجبه یا مندوبه خود کرده میتواند یا قطع صلوة کرده نمیتواند **جواب**
جمعی از فقهاء عامه وخاصه تجویز اجابت داعی مومن کرده اند اگرچه در صلوة مفروضه باشد قطع صلوة در آن وقت جایز دانسته **بحث ثالث** اذا
دعاکم لما یحییکم یعنی وقتیکه رسول او بخواند وبطلبد شما را برای آنچه زنده می سازد آن امر دلهای شما را **اشکال** در ما قبل این استجیبوا لله و
للرسول جمع کرد خدا وبه استجابت با خود رسول خود بالسویه **و** در اذا دعاکم چرا تخصیص کرد بالانفراد رسول را **جواب** در قوله عنه گذشت چه در استجیبوا
لله وللرسول ذکر هر دو کرد برائے تنبیه که طاعت خدا ورسول او بالسویه واجب است **و** رسول قرین او با مر اوست **پس** اذا ان توحید آورد بغیر
خود ودعوة رسول را تا دانسته شود که طاعة وانقیاد وامتثال امر حکم رسول الله عینا امر الله الواحد عا احد است للعموم قوله تعالی من یطع الرسول فقد
اطاع الله **کشاف** گفته وانما یذکر احدهما مع الاخر للتوکید **و** المراد بالاستجابة الطاعة والامتثال **و** بالدعوة البعث والتحریض والتعجیل
باره **بحث رابع** در لما یحییکم **اشکال** مراد از یحییکم اگر عین حیوة وزندگی موجوده دنیا است او باطل است زیرا که تحصیل حاصل است **و** اگر
مراد غیر این زندگانی است او چیست **جواب** مفسرین در این حیوة وجوه دارند **اول** نزد سدی مراد ازین حیوة ایمان است ایمان تعبیر
کرده میشود بحیوة چه با ایمان حیوة قلبی در دنیا **و** حیوة ابدی در عقبی است **و** کفر موت قلبی است **و** اماد لیلش یخرج الحی من المیت و یخرج
مومن بیت کافر است **ثانی** نزد قتاده مراد ازین حیوة قرآن است چه در قرآن حیوة ابدی مع العصمة ونجات سرمدی است **اما تسمیة**
قرآن بحیوة بجهة آنست که قرآن علم ومعرفت است **و** علم ومعرفة در حقیقت زندگی وحیوة ارواح هست پس جایز است که بحیاة نامیده شود بسبب حیوة
ثالث نزد ابو مسلم مراد جنت است چه در آن حیوة ابدی ونعمت سرمدی بلا زوال است **رابع** نزد اکثر مراد جهاد است چه جهاد سبب حصول شهادت است

وشهادة موجب

بیان وجوب اجابت استجیبوا لله وللرسول ومع حاشیه ابو سعید بن المعلی او اُبی بن کعب خصوصیت نبی واجب فوری است هست جایز دعوت خلیفه منصوص هم چنین باشد انحصار در فرضه نماز

جواب سوال الحی و لحیوة منصوص مصداق ایاکم درین است دو وجه اند ازان ۱۴

و شهادت موجب حیوة ابدیه است لقوله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و بجهاد تقویة دین
و اعلای اسلام و غلبه و اعزاز اهل اسلام بعد ذلة و قلة ایشانست و نیز دران ترهیب و تخویف و تذلیل کفار و مشرکین است و این قول اقوی الاقوال
چه این ترغیب و اراده خلق بجهاد احسن و عزیز است خامسها آنچه جمعی محدثین امامیه مراد از لما یحییکم ولایت و امامت اهل بیت نبوة است چه
این در امامت و ولایت علی ع نازل شده چه اتباع علی ع موجب حصول حیوة ابدی است کما رواه فی الکافی و غیره من الامامیة و ابن
مردویه من اهل السنة باسناده مرفوعا الی الامام الباقر ع ان هذه الآیة قد نزلت فی ولایة علی بن ابیطالب انتهی همین عبارة
مروبه فریقین است سادسها آنچه از مجاهد مراد لکل حق و صواب است اقول این قول عام و اولی در ان همه این وجوه مذکوره داخل و
شامل اند و بعضی تصریح کرده اند که در این وجوه مسطوره لام لما یحییکم بمعنی الی میباشد بحث خامس حال یحول حولا فهو حایل یعنی حاجز
و فاصل و مانع شدن میان دو چیز و انفصال در بین خود نمایند و بمعنی گذشتن و گردیدن بخلاف قرار و ازین جهة ایام و شهور و سال را
حول مینامند چه او میگردد و دور میکند و بریک حالت برقرار نمیمانند و حیلة بکسر اول یا گردند بمعنی حذاقت و کمال و اقفیت در تدبیر امور
و قیل هی تقلیب الفکر حتی یهتدی به الی حصول المقصود و حال عبارتست از صفت شئی که بر آن صورت و حالت باشد و استحال
تغیر و انقلاب شئی از حقیقت اصلیه طبیعة خود بسوی طبیعة و حالت و صفة غیر خود میباشد و تحویل نقل از یک مقام و مکان و حالت
بمقام و بمکان و حالت و صورت دیگر میباشد و محال بالحاء [illegible] غیر ممکن الوقوع و الحصول بالذات است و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی
لا یمکن التحول و الصرف عن المعصیة و لا طاقة علی الطاعة الا بتوفیق الله تعالی یعنی ممکن و میسر نیست ترک گناه و عدول از آن
بترک آن و طاقت و توانائی نیست بر طاعت و فرمانبرداری الهی در جمیع امور او مگر بتوفیق و تائید و تقویت خدا بحث سادس قوله
ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون بدانکه هرگاه اهل بدر متزلزل و ترسان و لرزان از جهاد و قتال با کفار بسبب
کثرة ابطال حذاق در قتال و بعضی بجهة قرابة نبی با ایشان متفرد و متردد از مقابله بقتال ایشان بودند و عالم الغیوب مطلع بر تردد ایشان
شان بود و لیس در ما قبل این آیات ایشانرا ترغیب و تحریص و اراده بر جهاد با حسن تدبیرات کرد پس در اینجا از ازالة قلوب ایشان
بجمال هدایت خود اعلام تحقیق میکند پس مراد از این آیه آنست که و ایشان ای بندگان من بتحقیق خدا حاجز و حایل و مانع میشود
میان آدمی و اراده قلبی او و با بنده آنست جز این نیست که بتحقیق بسوی او بعد مردن زنده گردیده مبعوث و محشور خواهید شد شما برای حصول
جزاء و سزای اعتقادیه اعمال [illegible] کل مفسرین است در تفسیر این بدو طریق رفتار کرده اند اما احد الطرفین مجبره که اعتقاد شان در ایمان و
کفر عباد [illegible] خالق است نزد اکثر ایشان ان الله یحول بین المؤمن و بین کفره و معاصیه و یحول بین الکافر و بین ایمانه و طاعته
یعنی او تعالی مانع می شود مؤمن را از کفر و معصیت کردن و مانع میشود کافر را از ایمان آوردن و از طاعت نمودن و همین را منسوب می سازند بعکرمه و سعید
بن جبیر و ضحاک و مجاهد و همین را [illegible] کل متاخرین مجبره اند و نزد بعضی انه یحول بین المرء و قلبه حتی لا یدری ما یصنع و لا یعقل شیئا
یعنی خالق حایل و فاصل و مانع میشود میان انسان و میان دل او تا نمیداند خود آن آدم که چه میکند و چه میگوید و هیچ شئی در عقل او نمی آید
و دلیل بر آن دو چیز میارند یکی مرویه عمرو بن عاص انه قال سمعت النبی یقول ان قلوب بنی آدم بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب
واحد یصرفه حیث شاء ثم قال ص اللهم مصرف القلوب ثبت قلوبنا علی طاعتک یعنی عمرو عاص گفت که من شنیدم پیغمبر میفرمود که بتحقیق
دلهای بنی آدم میان دو انگشت از انگشتهای خدای رحمان میباشد چون قلب واحد چنانکه بدست کسی میباشد و میگرداند آنرا بهر طرفی که میخواهد
پس از ذکر این آن حضرت دعا کرد بار خدایا تو ای گرداننده قلوب خلق ثابت و باقی بدار دلهای ما را و ادار بر طاعت و عبادة خودت ترمذی
از انس روایت کرده و کان یکثر ان یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک فقلنا یا رسول الله قد آمنا بک و بما جئت فهل تخاف علینا قال ان
القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف شاء یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اکثر دعا میکرد باین کلمات که ای گرداننده دلهای
خلایق ثابت بدار قلبم را بر دین خودت پس اصحاب عرض کردیم ای پیغمبر ص ما بتو ایمان آورده ایم و با آنچه آورده ای پس آیا از ما میترسی
بر باز تقلیب ایمان ما بسوی کفر پیغمبر ص فرمود آری چه قلوب بندگان میان دو انگشت از انگشتهای خدای مهربان اند میگرداند قلوب را

هر طور و هر طرف که میخواهد بود **دلیل دیگر** آیه واللّٰه خالق کل شیٔ است پس او تعالی خالق هر چیز از کفر و ایمان و مصرف قلوب همه بندگان است هر طرف که از کفر یا ایمان میخواهد **قول** ظاهر مراد از این آیتین **و** از آیه و حدیث واجب و ضروری البطلان است **براهین** عقلیه و قطعیه مهنا اگر این معنی مذکور مجبره جایز صحیح و ثابت فی الواقع می بود البته ارسال رسل **و** انزال کتب **و** وعد **و** وعید قطعا عبث و لغو و لهو محض و باطل می بود چه خود خلق کفر کرد **و** خود حایل و مانع از ایمان شد **و** عید مجبور چگونه بر خلاف فعل مخلوق رفتار و گفتار و کردار کرده میتواند **و** اگر کل کفار نسل خطاب امنوا باللّٰه و برسوله **جواب** بالزام تعالی داده میتوانستند کیف نؤمن لك و نترك الكفر وانت خلقت مطلوبك فينا **و** انت تحول بيننا و بين ارادة قلوبنا كما اجاب ابليس خلقتني من نار و خلقته من طين سئله ما منعك لما امرتك **و** ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي يعني چگونه ایمان بیاریم و ترک کفر بکنیم و حال آنکه خودت آفریدی کفر مطلوب خودت در ما **و** خودت حایل و مانع می شوی میان ما و میان اراده ما چنانچه ابلیس جوابش داده بود که مانع میشود مرا آنچه تو در پا کردی او اینست که آفریدی مرا از نار عالی و آفریدی آدم را از خاک دانی **و** برای بندگان اعظم حجة الزامیه الهیه میباشد **و** بر خالق عقل و علم و حکمت حجة احدی ابدا عاید نمیتواند شد **و** مصرحش آیه لئلا یکون للناس علی اللّٰه حجة بعد الرسل میباشد **اما طریق ثانی** طریقه عدلیه که بندگان را در ایمان و کفر و اعمال خود فاعل مختار اند **پس** نزد این **فرقه تفسیر این آیه بوجوه** میباشد

احدها ان القوم من اصحاب محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فی غایة الضعف و القلة و خافت قلوبهم و ساءت ظنونهم و ضاقت صدورهم فقیل لهم قاتلوا فی سبیل اللّٰه و اعلموا ان اللّٰه یحول بین المرء و قلبه فیبدل خوفهم امنا و الجبن جرأة و شجاعة حاصل آنکه چون اصحاب بدر بمقابله عدو و بفقد اسلحه و رکمال ضعف و خوف از کثرت اعدا و ابطال بودند لهذا بسوء ظنون ناامیدی و بضیق صدور کلهم بودند پس بانیحال انها مامور گردیدند بجهاد **و** عالم الغیوب و القلوب نیز اعلام کرد بانها بانکه بدانید من عموما حایل و مانع و صارف قلوب همه خلق خود و قادر بر تحویل قلوب انها میباشم **کانه** درین اشاره و اشعار است که حایل سوء ظنون اصحاب بدر میشوم تا مقاومت نمایند بر قتال اعدا و ظفر بر انها امید هم **و** نیز حایل میشوم در اراده و عزیمه قلوب کفار تا خوف و رعب از فوج قلیل القا میکنم در قلوب انها و بجبن از قیام باز مانده بخوف شما فرار نمایند **و** همین بحمد اللّٰه بوقوع آمد بلا تاخیر این آیات هم در مقدمات جهاد و تقویت اصحاب و دفع محا ذر ظاهری و باطنی ایشان مسلسل بالاتفاق وارد شده **پس** حمل آن بغیر کردن خلاف ظاهر نظم و نسق کتاب اللّٰه لا یجوز میباشد **مع هذا** در آیه اصلا چیزی نیست که مشیر و دال باشد که حایل اراده کافر از ایمان **و** مانع مومن از گناه و کفر باشد چه این آیات در واقعه خاص بموقع خاص وارد شده **و** قائل عدلیه **و** وجوه چندی درینجا تیمنا و تبرکا ذکر میکنیم **اول** قالوا ان المراد من الایة انه تعالی یحول بین المرء و بین الانتفاع و ما یتمناه بقلبه بسبب الموت فقدیره ایها المؤمنون بادروا الی الاستجابة فیما الزمتکم من الجهاد و غیره من الاوامر قبل ان یاتیکم الموت الذی لا بد منه فیحول بینکم و بین الطاعة و توبتکم **و قال القاضی** و لذلك عقبه ما یدل علیه بقوله و انه الیه تحشرون فالمراد منه الحث علی الطاعة قبل نزول الموت الذی یمنع منها حاصل مراد از این آیه آنکه خدا حایل میشود با بین آدمی و ما بین اراده و تمنای قلب او بسبب وصول و حصول مرگ لازم بحیوان **پس** تقدیرش آنکه ای مومنین پیشی و مبادرت بکنید در جمیع اوقات اجابة امر خدا و رسول او در جهاد و غیر آن از اوامر قبل آنکه بیاید و بیاید موت شما را پس موت حایل میشود میان شما و میان طاعت و توبه و اداء فرایض را **قاضی ابوبکر** درینجا گفت لهذا عقب آن آیه و الیه تحشرون آورده تا دلالت بر تعجیل اجابة **و** غرض درین بکمال تحریص و ترغیب بر طاعت قبل از نزول موت مانع از اداء و تعجیل آن است **ثانی** یحول ای یمیته فیفوته الفرصة التی هو واجدها و هی التمکن من اخلاص القلب فاغتنموا هذه الفرصة و اخلصوا قلوبکم لطاعة اللّٰه و رسوله و بینه و بین ما یتمناه بقلبه من طول الحیوة فیفسخ عزائمه یعنی او تعالی حایل می شود بموت هر ذی حیوة را و آن موت چو بنده یابنده هر حیوة است پس بوصول مرگ فرصة تو فوت میشود **و** در وقت فرصت تمکن از اخلاص قلبی ممکن است پس این فرصة را غنیمت بدانید و اخلاص قلبی خود برای طاعت خدا و رسول او کنید **و** ترک و تاخیر آن مکنید چه میان آدمی و میان تمنای قلبی آدمی از طول حیوة موت فسخ عزایم او میکند **ثالث** ان المراد انه تعالی یحول بین المرء و بین ما یتمناه و یریده بقلبه فان الاجل یحول دون الامل فکانه قال بادروا الی الاعمال الصالحة و لا تعتمدوا علی ما یقع فی قلوبکم من توقع طول البقاء فان ذلك غیر موثوق به **و** انما حسن اطلاق القلب علی الامانی الحاصلة فی القلب لان تسمیة الشیء باسم ظرفه جایزة کقولهم جری المیزاب و سال الوادی تاویل ثالث این آیه مراد اینست که او تعالی حایل میشود

بیان آدمی میان تمنائی و مراد قلبی او چه اجل حایل و دایر هست ما بین زندگی و اراده و آرزوهای آدمی پس گویا فرمود پیشی کنید
بسوی تحصیل طاعات و اعتماد مکنید بر آنچه در قلوب شما واقع شده از توقع طول بقا چه آن غیر موثوق به میباشد بلکه حسن اطلاق قلب
بر امانی و آرزوهای حاصله در قلب میشود زیرا که تسمیه شئی باسم ظرف خود شایع و جایز هست چون قول جری المیزاب و سال الوادی رابع ان
المؤمنین کانوا خائفین من القتال یوم بدر فکانه قیل لهم سارعوا الی الطاعة و لا تمتنعوا عنها بسبب ما تجدون فی قلوبکم من الضعف و
الخوف و الجبن ان الله تعالی یغیر تلک الاحوال فیبدل الضعف بالقوة و الجبن بالشجاعة لانه تعالی مقلب القلوب | قول تاویل دوین
معنی هست خامس قال مجاهد المراد من القلب ههنا العقل فکان المعنی انه یحول بین المرء و قلبه فالمعنی بادروا الی الحسنات و انتم
تعقلون فانکم لا تامنون زوال العقول التی عند ارتفاعها یبطل التکلیف و جعل القلب کنایة عن العقل جایز کما قال تعالی ان فی ذلک لذکری
لمن کان له قلب ای لمن کان له عقل تاویل پنجم نزد مجاهد مراد از قلب در اینجا عقل است پس معنیش آنکه او تعالی حایل میشود ما بین
آدمی و قلب او و تقدیرش این چنین میباشد که ای مردم مبادرة کنید بسوی اعمال و شما عاقلید چه شما ایمن و بیباک مباشید از زوال
عقول بموت و امراض و جنون و غیرها و نزد زوال آن تکلیف شما باطل و مرتفع میشود و اما گردانیدن قلب کنایة از عقل جایز و شایع
هست چنانچه در این آیه لذکری لمن کان له قلب یعنی لمن له عقل می باشد سادس قال الحسن معناه ان الله حایل بین المرء و قلبه و المعنی
ان قربه تعالی من عبده اشد من قرب قلب العبد منه و المقصود منه التنبیه علی انه تعالی لا یخفی علیه شیء مما فی باطن العبد و مما فی ضمیره و
نظیره آیة و نحن اقرب الیه من حبل الورید و هذا قال الزمخشری ایضاً معناه انه یطلع علی کل ما یخطر المرء بباله لا یخفی علیه شیء من
ضمائره فکانه یحول بینه و بین قلبه تاویل ششم نزد حسن بصری مراد از یحول قرب تعالی بعبد اشد از قرب قلب عبد میباشد چه مقصود
از آن تنبیه هست بر اینکه مخفی بر او هیچ چیزی مخفی نمیباشد از آنچه در باطن عبد و در قلب او میباشد و نظیرش آیه که مضمونش آنکه و ما نزدیک تریم
به بنده از شاهرگ گردن سابع قال الزمخشری معناه ان الله تعالی قد یملک علی العبد قلبه فیفسخ عزائمه و یغیر نیاته و مقاصده و یبدله
بالخوف امناً و بالامن خوفاً و بالذکر نسیاناً و بالنسیان ذکراً و ما اشبه ذلک مما هو جایز علی الله تعالی و اما ما یثاب علیه العبد و یعاقب
من افعال القلوب فلا و اما المجبرة علی انه یحول بین المرء و الایمان اذا کفر و بینه و بین الکفر اذا آمن تعالی الله عما یقول الظالمون
علواً کبیراً تاویل هفتم زمخشری گفته معنیش آنکه او تعالی گاه متصرف قلب عبد میشود پس فسخ عزائم و تغییر نیات و مقاصد
میکند و تبدیل خوف با امن و تبدیل امن او بخوف و تبدیل ذکر بنسیان و تبدیل نسیان بذکر و امثال آن میکند از آنچه جایز بر او تعالی میباشد
و اما بر ثواب و عقاب از افعال قلوب عباد نه و اما مقوله مجبره که خدا حایل ایمان بکافر و میان او و میان کفر نزد اراده او با ایمان باطل
محض و او تعالی برتر است از آنچه ظالمین تعالی میگویند ثامن قال محمد بن اسحاق معناه لا یستطیع القلب ان یکتم الله شیئاً و هذا فی معنی
قول الحسن نزد محمد بن اسحاق معنیش آنکه قلب احدی مستطیع نمیباشد از کتمان چیزی و این قول در معنی قول بصری هست تاسع قیل انه یحول
بین المرء و قلبه معناه لا یستیقن القلب ان الحق باطل ابداً و لا یستیقن القلب ان الباطل حق ابداً و هذا هو المروی عن ابی عبدالله الصادق ع
و روی هشام بن سالم عنه علیه السلام معناه یحول بینه و بین ان یعلم ان الباطل حق و اوردها العیاشی فی تفسیره و فی المجمع و الرازی
نور الثقلین و المهاق و الصافی و المنهج و غیر ذلک حاصل هر روایة آنکه معنی حیلوله خدا اینست که قلب بنده متیقن ابداً نمیشود که حق باطل
یا باطل حق هست و حایل میشود از اینکه باطل احق بداند و این مروی از حضرت صادق ع در تفاسیر مسطوره امامیه هست العاشر مذکورین
امامیه و در روایة کرده اند از امامین صادقین باقر العلوم و صادق الانام علیهم السلام هذا هو الشیء الذی یشتهیه ان یجعل بقلبه و سمعه و بصره لا
تتوق نفسه الی غیر ذلک فقد حیل بینه و بین قلبه الی ای شیء فانه لا یاتیه الا و قلبه منکر لا یقبل الذی یاتی یعنی در آنچه خدا حایل میشود
او چیزیست که از مشتهیات قلب و سمع و بصر او بکمال میباشد و نفس آدمی آرام بغیر او نمیگیرد پس خدا حایل و حایل مشتهیات او میشود تا نزد اتیان این
دلش قبول نمیکند بل منکر میشود و نفرت از او مینماید تنبیه این ده وجوه تاویلات آیه انه یحول بین المرء و قلبه میباشد اشکال هرگاه تاویل
این آیه ذکر شد پس دو خبر صحیح الاسناد از مرویه ابن عاص و ابو هریره در بخاری و ترمذی چسپ نمیدارند جواب بالاختصار بوجوه

چند بیاشد **اول** عمرو بن العاص هر دو مطعون نزد علماء رجال خصوصاً نزد معتزله و امامیه اند زیرا که با این مخالف علی خصوصاً عمرو بن عاص از
اجله معاندین و محاربین علی بالاتفاق است و هر که مبغض و محارب علی است محارب پیغمبر است **بر وید** متفق علیه امت یا علی حربک حربی و
سلمک سلمی و محارب علی بالاتفاق کافر است **و بر وید ترمذی** قوم انصار میگفت و نحن نعرف المنافقین ببغض علی **پس** این
نفاق و کفر عمرو بن عاص هرگاه ثابت شد نقل او ساقط الاعتبار و العمل است **اما** ابو هریره بخیانة بیت المال خلیفه ثانی عمر او را
تعزیر کرد چنانچه اهل رجال و در این سیر صاحب الطبقات ذکر کرده اند **اما** انس بن مالک امیر المؤمنین ع نزد احتجاج خود در باره
حدیث غدیر و حدیث منزلة از وی شهادت طلبید و انس کتمان شهادت کرد پس امیر المؤمنین ع در همان محفل برای او نفرین کرد که بار خدایا
اگر انس عمداً کتمان شهادت کرد پس بر پیشانی او داغ برص ایجاد کن تا پوشیده نتواند ابداً و انس از آن مجلس مبروص الجبهه بر آمد
آنکس که مغضوب علی باشد بلا شک او مغضوب محبوب الله باشد روایه او هم قابل نقل و اعتماد نیست **سوال** پس بخاری چگونه خبر اینها صحیح شمرده و
ترمذی اینها را تحسین کرده **جواب** از مقدمات شارحین بخاری در این باب که از و نقل کرده اند که او میگفت که من اکثر نقل و اخذ اخبار
از نواصب و خوارج میکنم چه نزد من اصح المنهج در نقل احادیث خوارج و نواصب اند **فالجواب** در هر دو حدیث منقول است ان القلوب
بین اصبعین من اصابع الرحمان یقلبها کیف شاء این نص صریح است بر جسمیت خدا و بر وجود اجزاء بدن و جسد تعالی و هر نوع جسم
و اجزاء آن تعالی بالاتفاق کافه حکماء و کل علماء اهل اسلام غیر مجسمه واجب البطلان است **هذا** این هر دو خبر متروک و مردود غیر المعمول
اند **و بفرض تسلیم** تاویل ید و اصابع مجرد بقدرة و علم واجب میباشد چنانچه در معنی آیه ید الله فوق ایدیهم و در منعطفات
تشبیه لما خلقت بیدی نزد مفسرین بمجمول برقدرت شده **تنبیه** بنا بر این تاویل بید و حدیث ان قلوب الخلق بید الله تعالی ای
بید قدرته یقلبها کیف یشاء و غرض در این محض اعلام و اظهار و بیان اقتدار و تصرف خود بما هست در تحریک و تقلیب و تدبیر و
تنظیم قلوب خلق و با این ثابت نمیشود که قلب کسی را بسوی ایمان **و** قلب کسی را بسوی کفر میگرداند تا مجبور ایمان **یا** کفر را اختیار میکند چه با جبار جرح و ذم و
ثواب و عقاب نمیباشد و امر و نهی بجبور بشهور را اصلا عاید نمیشود **تذکره** امرء بکسر همزه و بهمزه آخر در لغت مرد را گویند این واحد جمع از غیر این حرف میباشد
و جمعش رجال است چنانچه امرئة بکسر همزه اول و بتر مرئة بغیر همزه بفتح بمعنی زن و جمعش بغیر این حروف نساء و نسوة میباشد **و در مصباح** گفته
امرء و امرءان واحد و تثنیه این آمده **اما** جمع او رجال من غیر لفظ **و** امرئة و امرئتان و مرئة **و** جمعها نساء و نسوان بغیر لفظها فیها چنانچه نسوة را واحد
از این لفظ و حرف نیامده **بحث سادس** در لا تصیبن دو قرائة **احدهما** لتصیبن بلام مفتوح **و** بنون مشدد قرائة امیر المؤمنین **و** ابو جعفر الباقر
علیهم السلام **و** زید بن ثابت **و** ربیع بن انس **و** ابو العالیه است **ثانیهما** قرائة باقی قراء است **اشکال** این دو قرائة متباین و متنافی از یکدیگر اند چه در لتصیبن
اثبات اصابه و در لا تصیبن نفی ... جمع و تجویز آن چگونه جایز میباشد **جواب** جایز است که در لا تصیبن الف حذف کرده بغیر الف بر فتحه لام باقی نهاده
چنانچه در مثال ام و الله لیکونن که حذف الف در لا یکونن کرده اند **بحث سابع** در محل اعراب لا تصیبن تحویین نیز وجوه دارند **نزد اکثر** و بهمین الی
البقاء گفته اند که جواب شرط مستور است فلا یلیق به النون المؤکدة ثقیلة و لا خفیفة لکنه لما تضمن معنی النهی ساغ فیه یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا
یحطمنکم سلیمان و جنوده **بقول** صفت برای فتنه باشد و لا برای نفی آمده هر چند نون ثقیله و خفیفه داخل بر نفی نمیشود و غیر از قسم **یا** برای نهی اراده
قول ام اخل میشود چون قول شاعر + حتی اذا جن الظلام و اختلط + جاؤا بمذق هل رایت الذئب + **نزد بعضی** این جواب قسم محذوف است چنانچه
و در قرائة لتصیبن امده **رازی** در این دو وجه دارد و قال فان قیل کیف جاز دخول النون المؤکدة فی جواب الامر **قلنا** فیه وجهان **الاول** ان جواب الامر
جاء بلفظ النهی و متی کان کذلک حسن ادخال النون المؤکدة فی ذلک النهی کقولک انزل عن الدابة لا تطرحنک **او** لا تطرحنک **و کقوله تعالی**
یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده **والثانی** ان التقدیر و اتقوا فتنة تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة الا انه جیء
بصیغة النهی مبالغة فی النفی لا ختصاص الفتنة بالظالمین ای الذی ظلموا کان الفتنة نهیت عن ذلک الا ختصاص **و قیل** لها
لا تصیبن الذین ظلموا خاصة **و** المراد منه المبالغة فی عدم الاختصاص علی سبیل الاستعارة **بحث ثامن** و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصة بدانکه بحسب دو قرائة دو معنی آمده **احدهما** بنا بر و اتقوا فتنة لتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة معنیش بلا اشکال میباشد یعنی

ای اصحاب پیغمبر

ای اصحاب پیغمبر وقایة کنید وحفظ نمایید خود را از فتنه و فسادی وبلایی که هر آئینه میرسد آن فتنه آنانی را که ظالم و ستمگار باشند از شما مردم صحابه مومنین را
مخصوص نشا یعنی از فتنه ممتحنه که مخصوص بشما اصحاب رسول پیش میشود پس از آن فتنه و فساد خود را محفوظ ونگاه دارید چه در آن فتنه و فساد هر که خود را نگهداشت
البته او محفوظ میماند از عذاب و عقاب الهی در دنیا و آخرة **فانهما** بر قرائتی **لا تصیبن** معنیش چنین خواهد بود و بترسید فتنه را و عاقبت آنرا که هرگز نرسد
آنانی را که ظالم باشند از شما صحابه خاصة یعنی نتیجه آن فتنه مختص ظالم و مظلوم معًا میباشد مخصوص بیک طرف ظالمین نمیباشد **و مفسرین**
تفسیرش چنین کرده اند واحذروا فتنة ان نزلت بکم لا تقتصر علی الظالم خاصة بل تتعدی الیکم جمیعًا وتصل الی الصالح والطالح **و** اراد بالفتنة
الابتلاء والاختبار عمومًا بتنزیل الامراض والآفات وحبس المطر والقحط والوباء والطاعون فی ملک دون ملک **وقالوا** وتقدیره واتقوا
فتنة ان لم تتقوها اصابتکم جمیعًا الظالم وغیر الظالم یعنی ای اصحاب رسول بر حذر باشید و بترسید فتنه را که هرگاه بشما وارد شود اقتصار نمیکند خاص
بر ظالم شامل و متعدی میشود او بصالح وطالح شما عمومًا **و** مراد از فتنه ابتلاء بلاهائی و امتحان و اختبار ایمان شما باشد یعنی اگر پرهیز نکردید از اختلاف و خلاف
و فساد در بین خود هر آئینه همان فساد ممتحن شما فریقین ظالم و مظلوم را معًا خواهد شد **سوال** هرگاه در ملکی بلایی الهی چون قحط و وبا و حبس
طاعون و مرگ مفاجات نازل میشود **پس آیا** آمد و رفت و دخول و خروج از آن بلد جایز است یا عمومًا بهمه مردم هست **یا نه جواب** در آن
دو قول اند **احدهما** شخص خارج در آن ملک داخل نشود **و** داخل از آن بر نیاید توکل بر خالق علیم حکیم مدبر نماید چه بغیر اراده تو چیزی نمیشود
و مشغول استغفار و توبه باشد **و** همین صحیح الروایتین ومقبول فی العقل است **بحث تاسع** در مراد از این فتنه مفسرین خلاف کرده اند **قول**
اول نزد جمعی آن فتنه ظهور وصدور هر منکر و قبیح و بدعت است پس از آن تقریر و ابقاء و ترویج و نشر آن میباشد **و** همین قول ابن عباس صحابی
است فقال ان الله امر المؤمنین ان لا یقروا المنکر بین اظهرهم فیعمهم الله بالعذاب فیصیب الظالم وغیر الظالم یعنی خالق امر کرد مومنین را
از صدر اول صحابه الی القیامت که قرار ندهند و باقی نگذارند آن امر منکر و قبیح را پیش رو و پیش روی خود پس برواج و نشر آن عذاب و عقاب آن
بظالم و بغیر ظالم میرسد **و عدی** بن عمیرة الکندی روایة از جد خود میکند و میگوید جدم گفت انی سمعت یقول رسول الله ان الله لا یعذب العامة
بعمل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم وهم قادرون علی ان ینکروه فلا ینکروه فاذا فعلوا ذلک عذب الله العامة والخاصة **رواه**
البغوی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که خدا عذاب نمیکند عمومًا عامه خلق را بعمل اشخاص خاصه تا آنکه معاینه بکنند منکر را در میان خود
و ایشان قادر بر انکار و دفع آن باشند معهذا دفع و انکار و رفع آن نکنند و هرگاه دفع آن نکردند خالق عذاب میکند عامه و خاصه آن مردم را **و**
ابوداؤد روایت کرد از جریر بن عبد الله که من شنیدم که حضرت رسول پیغمبر مودة ما من رجل یکون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی یقدرون علی
ان یغیروا علیه ولم یغیروا الا اصابهم الله بعقاب قبل ان یموتوا یعنی نمیباشد مردی در قومی که در آنها معاصی و بدعات علانی بعمل و بفعل میاید
و آن مردم قادر بر محو و دفع آن قادر باشند و تغییر آن ندهند و محو و دفع و نهی از آن قبایح نکنند مگر آنکه میرسد آن قوم را همه را عقاب الهی قبل از آنکه بمیرند
تنبیه باین روایات ثابت شد که آن فتنه معاصی و ظهور وصدور منکرات اند **پس** تارکین امر و نهی **و** فاعلین قبایح و مرتکب منکرات هر دو
طایفه را عذاب الهی معًا میرسد چون فریقین صیاد و ماهیان **و** تارکین امر و نهی اظهار اسعاف عذاب الهی در دنیا میرسید **قول ثانی** الفتنة هی
البلیة التی یظهر باطن امر الانسان فیها یعنی مراد از فتنه بلیتی هست که ظاهر میشود از باطن امر انسان که در آن میباشد **قول ثالث** الضلالة
و افتراق الکلمة و مخالفة بعضهم بعضًا **و** همین قول ابن زبیر است **قول رابع** مراد از این فتنه همه مخالفت و تدارک و مقاتله اصحاب و تابعین است
و بعد وفات ظاهره آنحضرت صلعم عمومًا است چنانچه اکثر مفسرین گفته اند مراد از این فتنه و فسادی و اختلاف و فتنه ای هست که بعد موت پیغمبر در صحابه بوقوع
آمد **پس** جمع غفیر از قدماء مفسرین و محدثین و اهل سیر و مغازی نوشته اند و قالوا نزلت خاصة فی علی و عثمان وطلحة والزبیر **نقله فی الدر**
المنثور عن ابن جریر وابن المنذر عن الحسن **و ایضًا** عن مطرف قال قلنا للزبیر یا ابا عبد الله ضیعتم الخلیفة حتی قتل ثم جئتم تطلبون بدمه
فقال الزبیر انا قرأنا علی عهد رسول الله صلعم وابی بکر وعمر وعثمان واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة ولم نکن نحسب انا اهلها
حتی وقعت فینا حیث وقعت **رواه** احمد والبزار وابن المنذر **و** ابن جریر **و** ابن مردویه **و** ابن عساکر **و** السیوطی **و ایضًا** قال الزبیر
لقد تمنا زمانا وما نری انا من اهلها فاذا نحن المعنیون بها الآیة الخ **رواه** ابو شیبه و عبد بن حمید و نعیم بن حماد و ابن جریر و ابن المنذر

وابن ابی حاتم و ابوالشیخ و ابن مردویه و السیوطی و بغوی و خطیب و ثعلبی و خازن بغدادی و فخر الرازی و النیشاپوری و الزمخشری
و خطیب و غیرهم حاصل همه روایت آنکه جماعتی از تابعین صحابه بزبیر گفتند که ای زبیر شما اصلح ساختید عثمان خلیفه را تا آنکه قتل شد پس عایشه را
تحریص کرده بطلب خون او بقتال علی برآمدید و زبیر در جواب شان گفت که ما این آیه را در زمان پیغمبر و ابوبکر و عمر و عثمان میخواندیم این آیه واتقوا فتنة
را و ما گمان نداشتیم که ما اهل این فتنه هستیم تا آنکه مصداق این آیه در ما بوقوع آمد پس صحابه بعینه گردیدیم که مراد ازین آیه ما بودیم خاصة و ایضا همه
ایشانها نقل کردند از حسن بصری انه قال قد نزلت فی علی و عثمان و طلحة والزبیر و هو یوم الجمل خاصة و قد قال الزبیر نزلت فینا وقرأناها زمانا
وما ظننا انا اهلها المعنیون بها و لفظ عمار در بعض نسخ بتصحیف کاتب بعوض عثمان نوشته شده چه معلوم است که عمار جانب علی بود ندارد یعنی
این آیه واتقوا فتنة الخ خاص در قضیه علی و عثمان و طلحه و زبیر نازل شده چه خود زبیر گفت که در ما نازل شد و این آیه را همیشه میخواندیم تا زمان وقوع
مصداق این نشدیم از قتال با عثمان و علی و ما گمان نداشتیم که ما خاص مراد از این آیه عینا بیاشیم زمخشری و رازی و نیشاپوری و
بغوی و ثعلبی و سیوطی فی الدر و غیرهم نقل از سدی و مقاتل و ضحاک و قتاده کردند ان هذه الآیة قد نزلت فی قوم مخصوصین من
اهل بدر الذین اصابتهم الفتنة یوم الجمل **و قالوا** قد روی ان الزبیر کان یسایر النبی یوما اذ اقبل علی فضحک الیه الزبیر فقال رسول الله
اتحب علیا قال نعم قال النبی کیف حبک لعلی قال الزبیر یا رسول الله بابی انت و امی انی احبه کحبی لولدی او اشد حبا فقال النبی و کیف انت
اذا سرت الیه تقاتله یعنی این آیه نازل شد در قوم مخصوصی از اصحاب پیغمبر و ایشان اهل بدر بودند که ایشان را این فتنه در یوم الجمل رسیده و همه
ایشان روایت کردند که زبیر روزی با پیغمبر همسیر بود ناگاه امیرالمومنین باهم جمع شدند و **مروی** عبدالبر در استیعاب **و ابن ابی الحدید**
در شرح نهج البلاغت **و اهل مغازی** در ذکر قصه جنگ جمل این قدر زیاده کرده که زبیر بکمال خوشی دست علی را بدست خود گرفته با پیغمبر قدم
میزد و پیغمبر دیدن علی خنده کرد و **پیغمبر** بزبیر فرمود آیا علی را دوست میداری عرض کرد آری یا رسول الله **پس آنحضرت** فرمود که چگونه
باشد آن وقت که تو بسوی قتال او روی در آن وقت ظالم او باشی **و عبدالبر و ابن ابی الحدید** و اهل سیر و مغازی مینویسند
که وقت قیام قتال ما بین علی و زبیر علی زبیر را از صف بیرون طلبیده همین خبرش بیادش آورده **پس** زبیر ساکت گردید متردد و متحیر گردیده
آخر پسر خود را با عایشه در جنگ گذاشته اراده برگردیدن بمدینه کرد تا که ابن جرموز او را رفیق راه شده بمکر و فریب در نماز قتل او کرد **تنبیه**
بدانکه جمهور مفسرین صحابه و تابعین و اکثر متاخرین و اهل حدیث و اهل سیر و تواریخ معتمدین متفق اند که این آیه در پیش خبری وقوع وقایع ثلثه فرقه
ناکثین جنگ جمل عایشه و طلحه و زبیر و قاسطین صفین قوم فئة باغیه معاویه و **مارقین** خوارج نهروان وارد شده قد صدق الله و رسوله چون این
فتنه و وقایع بعد موت پیغمبر بلاشک بوقوع آمد **تنبیه** این از اجله معاجز خاتم الرسل میباشد زیرا که اخبار مطابق مخبر به قبل مطابق خبر بوقوع
آمد و هرگاه خبر مقدم مع قرین دعوای نبوة او بلا تفاوة و لا تخالف حاصل شد پس مخبرش از خدا محمد پیغمبر اصدق الصادقین قطعا **و** از اعظم
دلایل مثبتات النبوة آنکه خاتم الرسل میباشد **پس** ثبت خدا و کتاب او قرآن منزل **و** محمد رسول و ثابت **پس** بثبوت آن مزعوم باطل مبطلین
اهل کتاب که در قرآن مجازی از ثبوت ثابت نیست باطل شد **تذکره امام نسائی** در خصائص و امام بغوی در شرح السنة و عبدالبر در استیعاب
و ابن ابی الحدید **و غیرهم** از ائمه محدثین **و** ائمه علم سیر **و** تواریخ مستنده اهل سنت همه باسانید خود از سعید خدری و غیره روایه کردند قال سمعت رسول الله
صلعم یقول ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا هو یا رسول الله فقال لا فقال عمر انا هو یا رسول الله قال لا ولکن هو خاصف
النعل و کان علی قد خصف نعل رسول الله و هو یخصفها **و قال ابن طلحة** صاحب الاستیعاب و ابن ابی الحدید فثبت و قضی ان علیا یقوم بالقتال
علی تاویل القرآن کما قام النبی بالقتال علی تنزیله یعنی پیغمبر صلعم در حضور صحابه مخاطب باصحاب ارشاد فرمود کسی هست که او قتال با فاسقین میکند بر تاویل قرآن
چنانچه قتال کفار کردم بر تنزیل قرآن **پس ابوبکر** از رسول خدا پرسید یا رسول الله این قاتل منم **پیغمبر** فرمود تو نیستی **پس عمر** گفت آیا
این قاتل منم یا رسول الله **پیغمبر** فرمود تو هم نیستی ای عمر بلکه آن قاتل آنکسی هست که نعلین مرا پینه میکند و سید و نعلین و صحیح کل
اصحاب دیدند که علی نعلین نبی مید وخت **پس** با این خبر ثابت شد که قتال علی با ناکثین و قاسطین و مارقین بتاویل قرآن بوقوع آمد و ایضا در
شرح مسند امام بغوی و در استیعاب عبدالبر و در شرح ابن ابی الحدید باسانید **کثیرة** از ابن مسعود روایه کردند که

حضرت رسول

مراد از آیه واتقوا فتنة
مراد از فتنه قتال فرقات
با ناکثین و قاسطین و مارقین است

حضرت رسول صلعم بخانہ حضرت ام سلمہ ام المومنین رفت کہ امیر المومنین علی آمد پس فقال رسول اللہ یا ام سلمۃ ہذا واللہ قاتل القاسطین والناکثین والمارقین من بعدی و در خبر دیگر کہ اہل مغازی و سیر بالاسانید نیز روایت کردہ قال النبی یا علی ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیلہ حاصل مفاد ہر دو خبر یکیست کہ پیغمبر فرمود ای ام سلمہ این علی است بخدا قاتل قوم قاسطین کہ انہا معاویہ و تبعہ ہست و قوم ناکثین کہ اوقوم عائشہ و طلحہ و زبیر و تبعہ ایشانست و قوم مارقین کہ قوم خوارج نہروان باشد ابن طلحہ و اہل مغازی ہمہ میگویند بتحقیق ثابت شد قتال علی بر تاویل قرآن بتعلیم نبی آخر الزمان باخروات منافقین ثلثہ در ارشاد ابو مسعود و دیلمی وغیرہ نقل کردہ اند کہ بروز شوری در احتجاجات حجۃ این حدیث کرد و قال علی ہل فیکم احد قال فیہ رسول اللہ من یقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین غیری قالوا اللہم لا و قال ہل فیکم احد قال فیہ رسول اللہ الحق معک مع علی وعلی مع الحق یدور الحق معہ حیث ما دار غیری قالوا اللہم لا و قال ہل فیکم احد قال فیہ النبی فی ابلاغ سورۃ براءۃ من اللہ لا یبلغن رسالتک الا انت او رجل منک فارسلنی و رد ابا بکر غیری قالوا اللہم لا ابن ابی الحدید باسناد و مشایخ خود روایت کردہ از ثعلبہ بن یزید من شنیدم از علی ع میفرمود بالائی منبر اما و رب السماء و الارض ثلثا قال لعہد النبی الامی الی لتغدرن بک الامۃ من بعدی یعنی قسم بخالق آسمان و زمین پیغمبر بمن عہد بست کہ ہر آئینہ بعد رحلتم و ظلم پیش میایند تو بعد از مرگ من در غایۃ المرام نقل کردہ کہ حضرت رسول مخاطب بام المومنین ام سلمہ منجملہ فضایل علی و آنچہ بعد آن حضرت باہل بیتش میگذرد خبر داد منجملہ آن اینست یا ام سلمہ اسمعی و اشہدی ہذا علی ابن ابیطالب سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین قلت یا رسول اللہ من الناکثون قال الذین یبایعونہ بالمدینۃ و ینکثون بالبصرۃ و قلت من القاسطون قال معاویۃ و اصحابہ من اہل الشام و قلت من المارقون قال اصحاب النہروان و ام سلمہ عرض کرد یا رسول من ناکثین و قاسطین و مارقین کیستند پس موی معظم ناکثین آنانی اند کہ در مدینہ بیعت کردہ نکث آن در بصرہ میکنند و انہا طلحہ و زبیر اند مع عائشہ با علی جنگ میکنند و قاسطین جماعت دیگر گروہ آن طایفہ معاویہ پسر سفیانی میباشد و مارقین اقوام خوارج اند در نہروان با علی جنگ میکنند در بحار مجلسی از مناقب خوارزمی و او از ابولیلی روایت کردہ ان النبی قال ستکون بعدی فتنۃ فاذا ظہرت تلک الفتنۃ فعلیکم بعلی ابن ابیطالب فانہ الفاروق بین الحق و بین الباطل والحق یعنی پیغمبر فرمود کہ بعد من فتنہ و فساد می ظاہر خواہد شد پس از ظہور آن فتنہ بر شما باد تمسک بعلی چہ او فارق میان خلق و حق میان باطل و حق است ایضا از ابن عمر روایت کردہ ان رسول اللہ قال من فارق علیا فقد فارقنی و فارق اللہ ہر کہ جدا از علی شود بتحقیق او از من و از خدا جدا شد و ایضا از ابو ایوب انصاری روایت کردہ ان النبی قال لعمار یا عمار ان رایت علیا یمشی فی واد والناس فی واد اخر فاذہب مع علی و دع الناس فانہ لا یدخلک فی ضلالۃ و لا یخرجک من ہدایۃ پیغمبر فرمود بعمار ای عمار اگر تو می بینی کہ علی بوادی تنہا میرود و کل مردم بوادی دیگر میروند پس تو با علی برو ترک کن ہمہ مردم را چہ علی ترا داخل در ضلالۃ نمیسازد و ترا از ہدایۃ برنمیآرد و امام ثعلبی ہم باسناد خود در تفسیر کشف البیان در ما قبل این خبر حذیفہ زیاد کردہ و اما در ما بعد این فرمود یا عمار طاعۃ علی طاعتی و طاعۃ اللہ و ابوطالب ہروی ہم باسناد علقمہ و اسود بلا تفاوت و لا زیادہ و لا تنقیص بلفظ بلفظ خدری روایت کردہ و این خبر را مجمع از ہر دو ایراد کردہ و امام ابوالقاسم الحسکانی در تفسیر شواہد التنزیل باسناد خود از ابن عباس روایت کردہ قال لما نزلت ہذہ الآیۃ واتقوا فتنۃ قال النبی من ظلم علیا مقعدی ہذا بعد وفاتی فکانما جحد نبوتی و نبوۃ الانبیاء قبلی یعنی ہرگاہ این آیہ واتقوا فتنۃ نازل شد نبی فرمود ہر کہ ظلم کند علی را از این مقام من یعنی از خلافت من بعد مرگ من پس گویا او انکار کرد نبوۃ مرا و نبوۃ جمیع انبیا را کہ قبل از من بودند یعنی منکر خلافۃ علی از من کافر و منکر بنبوت است چہ منکر نبوۃ من و منکر نبوۃ کافۃ انبیاء بالاتفاق کافر است ثم اللہ تعالی اعلم ہذا عمار با علی در مقاتلہ ناکثین و صفین بود تا در صفین از جانب علی بدست قوم معاویہ شہید شد ایضا از ام سلمہ روایت کردہ ان النبی قال ان علیا مع الحق والحق مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض و ابن ابی الحدید این روایت را از عایشہ نیز روایت کردہ قالت قال النبی علی مع الحق والحق مع علی یدور معہ حیث ما دار تنبیہ بسبب ولالۃ این آیہ و صحاح این خبرہا متفق علیہ طوایف ہمہ اہل اسلام است ثابت شد و امر احدہا آنکہ کل اصحاب بدر و اجب النجاۃ نیستند و خبر عشرہ مبشرہ بالجنۃ محض موضوع و مخترع اہل الدولۃ است کما صرح ابن ابی الحدید و تصریحش بنا بہ بیہدہ از نجاۃ خود در بخاری مرویست کہ کسی ببرا بن عازب طوبی لک یا براء انت بایعت بیعۃ الرضوان و انت صحبت رسول اللہ گفت و براء و جد ابن گفت یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعد ذلک یعنی تو نمیدانی کہ ما بعد بیعت رضوان چہ بدعات احداث کردیم ثانیہما دلالہ و اردہ بر موضوعیۃ و عدم حجیۃ جہرا صحابی کالنجوم بایکم

بیان احادیث در معنی این فتنہ مقاتلہ با علی از فرقہ ثلثہ منافقین

اسمت ۱۳

ابن ابی الحدید

کل صحابہ عادل نیستند و عشرہ مبشرہ موضوع [illegible]

اقتدیتم اهتدیتم چه هر یکی از صحابی جملهٔ و فرادی غیر معصوم صادر الخطا بالضرورة بودند و قتال اهل اسلام از هر دو جانب بوقوع آمده قطع نظر از ایجاد بدعات و بقضیه عقل قطعا ثابت است که حق در احد الطرفین میباشد و الا جمع ضدین لازم میآید و جمع آن باطل است پس علی ای تقدیر این خبر عشره مبشره و حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بضرورة عقل موضوعی باطل و افتراء محض است ثم اعلم بدانکه اتفاق و اجماع عامه بنا کل صحابه بغیر معیت نبی معصوم یا بغیر احد مطهرین نیز حجة بر خلق نمیباشد **اشکال** آیت صریح است که هرگاه عذابی یا بلائی من الله نازل میشود پس یعنی ظالم مستحق و غیر مستحق را معا احاطه میکند و فرا میگیرد و این چگونه بعلیم حکیم کریم عادل تم جایز که غیر مستحق را مبتلا بان بلا رساند **جواب** بدو وجه میباشد **اولهما** بنا بر قرائة اتقوا فتنة لتصیبن الذین ظلموا منکم خاصة اشکال بالاصالة باطل شد چه باین ثابت شد که خاص اهل ظلم و فجور و فسق را باستحقاق میرسد و فرا میگیرد **و ثانیهما** بنا بر قرائة ثانیه البته بظاهر اشکال عاید و جوابش از باب طائفه جبریه بنا بر قاعده کلیه ایشان اصلا هیچ ظلمی و ظلمی و جبری قبیح نمی باشد بر خدا چه خالق تم مالک الملک خالق الخلق است پس مالک قهار هر گونه که تصرف در بندگان خود صغیر و کبیر و مستحق و غیر مستحق و بعاصی و بغیر عاصی از معصوم نماید او ظلم و ستم شمرده نمیشود **اما نزد عدلیه** هیچ عادلی از خالق و خلق هیچ گونه قبحی و منکری ظلمی و جوری عقلی و شرعی مجوز اصلا نیست چه آنچه قبیح عقلا باشد او شرعا هم میباشد **پس نزد این طایفه** هر گونه که ابتلاء از عادل حکیم تم بجانب عباد میرسد در آن صلاح بندگان بحسب مقتضای حکمة و علم باصلاح میباشد **و فخر رازی و صاحب اللباب** در سوال و جواب

معا گفته اند **فان قیل** حاصل الکلام فی الآیة انه تعالی یخوفهم من عذاب لو نزل لعم المذنب و غیره و کیف یلیق برحمة الرحیم الکریم ان یوصل الفتنة

والعذاب الی من لم یذنب **قلنا** انه تعالی قد ینزل البلاء من الموت و الفقر و العمی و الزمن فانه بعینه ابتداء **اما لانه** یحسن منه تعالی ذلک بحکم المالکیة

او لانه تعالی علم اشتمال ذلک علی نوع من انواع الصلاح علی اختلاف المذهبین **و اذا جاز** ذلک لاحد هذین الوجهین فکذا ههنا انتهی یعنی اگر گفته شود چگونه نزول بلا یا عذاب خلایق از مذنب و غیر مذنب از خالق رحیم جایز باشد **ما میگوییم** گاهی نزول بلا یا از مرگ و فقر و عسر و عمی و صحت و سقم و مرض فزمن و دو بار بنده و امثالها ابتداءً بعینه یعنی بغیر استحقاق بغیر معاصی من الله تم میرسد **پس** ایصال آن بعبد حسن میباشد بثبوت حکم مالکیت خدا بنا بر مذهب جبریه چه نزد ایشان هر گونه تصرف بر مالک تم بالتقصیر و مع التقصیر جایز غیر قبیح است **یا بجهة** اشتمال علم تم بایصال آن از انواع صلاح و اصلاح عباد نزد عدلیه میباشد **و این** دو وجه جواب بنا بر اختلاف مذهبین جبریه و عدلیه است **و هر گاه** این حالت بنا بر مذهبین جایز باشد **پس** بمستحقین جزاء سیئاتهم **و بغیر** عصاة صلاحا و اصلاحا هم میباشد **سوال** لفظ من در منکم چیست

جواب از مخشری و سعودی گفته برای تبعیض بر وجه اول است **و** برای تبیین بر وجه ثانی هست لان المعنی لا تصیبنکم خاصة علی ظلمکم لان الظلم اقبح منکم من سایر الناس زیرا که شما صحبت رسول و شنیده و در مهبط وحی و علم بودید **پس** لاجل عصیان شما اعظم معاصی عصاة میباشد **ایضا** یعنی بزوجات نبی بهمین جهت نافرمانی تو عید شدید و چندان و تضعیف عذاب کرده **یا نساء النبی** لستن کاحد من النساء

الی قوله بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین **و** در جزاء ثواب ایشان و چند ثواب داده **بایه** و وعده فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما **بحث عاشر** واعلموا ان الله شدید العقاب بدانکه بعد ذکر این فتنه این تحذیر و توعید شدید کرده با صحاب رسول خصوصا باهل بدر عموما بجماعه مومنین الی القیمة و سیاکرون این فتنه و بیابیان **و دال و** واضیبان بان از اسلاف و اخلاف ایشان **یعنی** ای اصحاب رسول من ای امت الی القیمة بدانید که بتحقیق خدا سخت کننده بهت عذاب و عقاب بر اصحاب فتنه و فساد **و اکثر** اهل فتنه و فساد و قتال یکدیگر بقتل آمدند

چنانچه در ابتدا بخبر ابوایوب انصار **و** سعید خدری پیغمبر فرموده بود **و قال** لعمار یا عمار انه سیکون بعدی هنات حتی یختلف السیف فیما بینهم و

حتی یقتل بعضهم بعضا و حتی یبرء بعضهم من بعض فاذا رایت ذلک فعلیک بهذا الاصلع عن یمینی علی بن ابیطالب فان سلک الناس

کلهم وادیا و سلک علی وادیا فاسلک وادی علی و خل الناس یا عمار ان علیا لا یردک من هدی و لا یدلک علی ردی **یا عمار** ان

طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله تم انتهی **و هکذا** بنی امیة بدست مختار الثقفی و ابراهیم اشتر در قضیه سید الشهداء علیه و آبائه و اولاده الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین در دنیا بعذاب سیوف سهم بقتل آمدند **و** بتنزیل فات الله بجهنم رفتند **و** باقیماندگان در دنیا بلعن خلق و خالق الی یوم الدینا مذکور و در آخرت بنار ابهیم شدید و شدید میبتلا میباشند **سوال** جمیع انا یکه اهل بیت رسول از زوج بتول الی آخر الثانی عشر مخالفة و انکار

جواب اشکال در آیه صحیح هست که بلاء الهی هم بر ظالم و مظلوم هر دو میرسد

جواب سوال ۱۳

جواب اشکال تبعیض

اصحاب فتنه و فساد مخالفین امیر المؤمنین علیه السلام

رسول صلعم ... و عقبی چیست

بحث عاشر

و مکابره و مغالطه

محاربه ومقابله با ایشان کرده‌اند پس حکم ایشان در دنیا و آخرت فقط چیست **جواب** عند المحققین حکم محاربین با ایشان کفار در دنیا و آخرة کفار است **لقول النبی** مخاطبا لاهل بیته محاربوا لعلّی **السلم** حربکم حربی وسلمکم سلمی **و** متفق علیه امت است که محارب رسول کافر است **پس** محارب علی کافر است **اما مخالفین** ایشان نیز دو قسم می‌شوند **احدهما** اصحاب عقل وفهم وعلم بحقوق ایشان علیهم السلام که منکر و مبغض ومعاند و غاصب ایشان قدیما وحدیثا بحکم ایشان منافق در دنیا **و** در آخرة بعموم آیه ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار بنار جحیم دایم مستحق می‌باشند **و بقول دیگر** ایشان در دنیا و آخرة کافر اند زیرا که مودة واجلال وتعظیم ایشان فرض عین وعین ایمان بآیه مودة القربی ثابت است **و** بخلاف آن هر که گفتار ورفتار کرد او هم کافر است چه عوض تعظیم ومودة سب ودشنام ولعن بر ایشان اظهار واعلان کرده **ولقول النبی** یا علی من سبّک فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سب الله والساب فی النار متفق علیه امت است **ثانیهما** آنانکه جهال لاعلم ضعفاء العقول از عوام اهل تقلید اسلاف باشند **و** تمکن واقتدار از دریافت حال واستدلال واجتهاد نداشته در این فتحی نیست که این طایفه فجره وفسقه اند در دنیا **اما در آخرة** تفویض امر این طایفه ضعفاء الی الله وحکمهم علی عدله تعالی است **اما یعذبهم واما یتوب علیهم** **و** همین قول حقی از محققین فرقه ناجیه امامیه والیه اشار **فی التجرید** حکیم محقق نصیر الملة والدین وآیة الله العلی **و شیخنا** المحقق المقداد وغیرهم من اساطین الفرقة الناجیة **و** همین اصح واانسب بتحقیق است ثم الله اعلم **قوله تعالی**

وَاذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○

ترجمهٔ این آیه یاد کنید ای مهاجرین از اصحاب محمد آن وقت را که شما در آن وقت قلیل العدد وذلیل وخوار در انظار کفار اهل مکه بیچارگان و ناتوان در زمین عرب خصوصا در زمین مکه بودید پیش از هجرت از مکه می‌ترسیدید از اینکه بربایند شما را کفار قریش **یا** میترسیدید که اگر از مکه بیرون بیایید مشرکین عرب شما را اخذ نمایند و بغلامی بربایند پس جا داد شما را در مدینه و تقویت و تسکین داد و شما را یاری خود بامداد انصار مدینه **و** بعد آن تنزیل ملائکه در اکثر محاربه **و** روزی شما را از غنایم پاکیزه که خاص برای شما حلال وسایح گردانیده و بر کل امم انبیاء غنایم حرام وسحت بود تا شاید شما شکر و محمدت شما را لله برین نعمتها ادا کنید **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** بدانکه بکرات ومرات در مجالس تفسیر ما مفصل ذکر شده معنی ذکر بقلب وزبان هم می‌باشد **اما ذکر قلبی** بمعنی یاد کردن وآوردن بدل امور حاصل شده از نسیان و بیاد آوردن بعد از عدم استحضار ایشان **واما ذکر** بلسان بعد استحضار در قلب تلفظ آن حالات که یاد کرده شده باشد چنانکه تقول ضربنی فلان **و** اضحی وادبنی فلان ببلاد شی **بحث ثانی** استضعاف بمعنی طلب ضعف وتعریف جاننده وامری می‌باشد باب استفعال از ضعف یضعف ضعفا فهو ضعیف یعنی ناتوانی خلاف قوة وطاقت وهمین حالت می‌باشد **بحث ثالث** واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض بالاتفاق خطاب بمهاجرین اهل مکه می‌باشد **و** وجه اتصال این بما قبل این است که او سبحانه در ماقبل اطلاع داده واعلام کرده که شما اصحاب محمد از فتنه وفساد ناشی از بعض شما بعضی موت بعضی شما بکدیگر خواهید گشت واهل بیتش را ایذا واخذ حقوق ایشان کرده بعضیان را قتل و دختر ابتش را اسیر در عامه البلوی خواهید کرد **پس** این حالة از شما صادر خواهد شد مگر بجمعیت مال ودول وغلام کنیز واحباب **و** این حالة بوقت رسیده اسلام آورده بودید وازذلة وقلة وعلة وضعف برآمده بودید **پس** ابتدا حالة اصحاب محمد را یاد کرد **یعنی** ای اصحاب محمد خصوصا ای اصحاب مهاجرین یاد کنید همه شما عموما وخصوصا حالات ابتدائی خود را وقتیکه شما قلیل العدد وذلیل الحالة کثیر الحاجة در معاش وفقیر ناتوان در زمین مکه و در ارض عرب بودید در ابتداء اسلام **بحث رابع** یتخطف باب تفعل تخطف بمعنی اخذ بالسرعة باشد **و** خطف وخطف همه بمعنی ربودن وبردن وبرداشتن شی قهرا بکمال سرعة باشد **و** از این جا برق خاطف میگویند چه نظر ونور چشم را میرباید وخیره میسازد **بحث خامس** تخافون ان یتخطفکم الناس میترسیدید از اینکه میربایند شما را چون باز شکاری چانور صغیر را مردم که از کفار **نزد** عکرمه وقتاده از مردم کفار عرب است **نزد وهب** بن منبه مراد مردم فارس **و** روم است یعنی اینقدر قلیل العدد وذلیل الحالة و

والمسکنة لاقوة واعتبار بود بدکه مردم مکه وعرب اشما بیشتر رسید بدکه اگر از خانهای برآئیم بصورت بازگرسنه جانور قلیل الوزن را شکار میسر ند وبیر باید تقتل
نیست ونابود می سازند **وآؤاکم** برآئیم مردم فارس وروم و دیگر اقوام مشرکین بیربایند ومی برانند غلام وکنیز خود می سازند **بحث سادس**
اوی یأوی اویا از ضرب یضرب صرفًا متعدی بنفسه جای اقامت وسکونت وجائی بیتوته وشب گذاره وجائی آرام ومقام خواب وجای پناه **و**
آوی از باب افعال بودمی ایوار بمعنی پناه دادن بجائی **و** از اینجا ماوی الی جبل یعصمنی من الماء می باشد **و** ماوی بالفتح میم وواو اسم مکان آن
بمعنی مسکن هر حیوان وانسان **و** بالکسر ماوی الابل این شاذ هست بالنظر **و** ماوی الغنم بالفتح مراح‌ها الذی تاوی الغنم الیه لیلا **و** جمل الجنة مثوا
کلمه دعائیه بمعنی بگرداند بهشت آخروی را جائے آرامگاه اوو در آخرة **بحث سابع** فاواکم وایدکم بنصره ورزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون
یعنی شما معذلک الحال از ضیق مجال وپریشان بال دور انظار ذلیل وخوار ودر نهایت اعصار وافتقار در بدایت اسلام بوده **پس** مقام وجای قرار
وآرام ومحل سکونت داد شمارا بمدینه طیبه بعد از هجرت از مکه حوف اختطاف وایذاء واہلاک از دست کفار **و** بعد عطای امن وامان وجائے پناه بمدینه
قوة ونصرت وعزت داد شمارا در یوم بدر **بزد دیگران** یا انزال ملائکه **نزد دیگران** بشما بعد تمکین بمدینه تقویت داد وکثیر العدد یوم فیوم گردانید شما
اهل اسلام را **و** بامداد ملائکه را در اکثر محاربات از بدر **و** احد وحنین **و** احزاب بشما فرستاده تا ظفر یافتید بر اعداء خونخوار هر جا **و** روزی داد شمارا از
غنایم محلله پاکیزه که خاص آن بر شما اباحت وتحلیل کرد بغیر امم سلف تا از عسر وفقر وحاجة وذلة وقلة وعلة وخوف جان ومال برآمده قوی ورفیع ومنیع و
عزیز المنازل والمراتب در انظار خلایق وغالب باهیبة بر کل کفار وسلاطین قهار روی زمین الی قیام یوم الدین گردانید شمارا تا همه کفار وسلاطین از
شما پر حذر وباخوف باشند **و** حال شما در آخر برعکس حال بدایة شما ساخت تا شما شکر این نعمات لانهایت بمنعم خالق نمائید واطاعت خدا ورسول او
علی الدوام در حضور وغیاب او بکنید **پس** بسبب کیا این عزت وجمعیت حال ومال وآل رسید بد چگونه در آل واولاد وذریة او بخلاف وصیت او رفتار
نمائید ومناصب ومقام آلش را بالحاق بغیر بدهید وبقتال نهار اپیش شوید وزبان سب ولعن وطعن وعناد بر آنها میکشائید ودختر آلش را که ناموس نبوة بود
آنها را اسیر برهنه پیمان بسته بر شتران بلا پالان ودر عامة البلوی از کوفه الی شام منزل بمنزل گردانیدید این از شما عوض نبوة واسلام وامداد وتعلیم و
واعلام او بعترتش بود ند برتر **قوله تعالی**

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ○ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه آیات ثلثه یعنی ای گروه مومنین که ایمان آورده آید بعد ایمان خیانت مکنید در امور خدا ورسول وخواه قولی باشد خواه فعلی خواه مالی
وخیانت مکنید امانتهای خود را یعنی امانتیکه میان یکدیگر شما باشد وحال آنکه شما میدانید که این امانت است ومیدانید عذاب خیانت را **و** ای مومنین
بدانید شما که مالهای شما از نقد وجنس واولادهای شما که دوانات محنتی وشقتی است خدائی میازماید شمارا بعطای آنها که معذلک رفتار شما چگونه خواهد
بود ودر بدبستی وتحقیق بدانید که نزد خدا مزدی واجری بزرگ وعظیم است بر رفتار نیک ای گروه مومنین اگر بترسید خدارا وپرهیز نمائید از همه مناهی
ومعاصی خدا تقوی پیشه باشید می سازد ومیگرداند شمارا قوی فرقان یعنی شمارا جدا ومتفرق خواهد ساخت از قوم مبطلان واز امم هلاک با طلوع بوجود
وتفرد شما فرق نمایان باشد میان حق وباطل **یا** بسبب تقوی شما میز خواهید بود میان اهل ایمان ومشرکان ومنافقان وفاجران وخدا میپوشاند
ودر میگذراند بدیهای گناهان شمارا ومیآمرزد مر شمارا گناهان کبایر سلف که قبل از ایمان یا قبل از انفکار شما از شما بوقوع آمده اند بفضل وکرم خود
وخدائی صاحب فضل وعطاء بزرگ است **در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اول** خان یخون خونا وخیانت بکسر اول ومخانه متعدی

جواب سوال فرق مابین خاین و سارق و غاصب

جنفه فهو خاین یعنی ناراستی و نا ایمنی در قول و فعل مستور و محفوظ باشد **مجمع** فرمود الخیانة منع الحق الذی قد ضمن التادیة فیه و هی ضد الامانة
اصلها التنقیص من ائتمنک امانة کما یقال تخونت الشیء تنقصته باشد و **زمخشری و سعودی** گفته اصل خون نقص است چنانچه اصل وفا
تمام است و استعمالش در ضد امانة برای تضمن او بخیانة شده لانک اذا خنت فی شیء فقد ادخلت فیه النقص خاینة صیغه مبالغه است و خاینة
الاعین هی کسر الطرف بالاشارة الخفیة یعنی بگوشه چشم بطور مخفی بسوی گردن میباشد و **بقولی** خاینة اعین نظر ثانیه عمدا بسوی نامحرم کردن باشد
و الخان ما ینزله المسافرون و الجمع الخانات یعنی سراچه خورد که در آن مسافرین منزل میکنند و جمعش خانات است و الخان ما یوکل علیه معرب و
در آن سه لغت اند بکسر خا و آن اکثر است و جمعش خون هست و بضمه آن ما محکی از ابن السکیت است و اخوان بکسر همزه محکی از ابن فارس است و خوان
لقب عالی برای امراء اغنیاء اکثر مستعمل در افغانستان میباشد **سوال** فرق ما بین خاین و سارق و غاصب چیست **جواب** خاین کسی
است که خیانت کند در آنچه امانة مستور نزد او و بر آن امین شمرده شده باشد و سارق آنکس است که اخذ شیء مخفی بطور خفیه کند و **بقولی** هر سارق
خاین دون العکس میباشد اما غاصب آنکس است که اخذ شیء از غیر قهرا جهرا معتمدا علی قوته و غلبته بکند **بحث ثانی** در جزم و تخونوا و وجه آن دو وجه اند اولهما
بسبب عطف بر نهی لا تخونوا التقدیرش نزد خفش و لا تخونوا میباشد ثانیهما او منصوب بوقوع جواب بالواو میباشد **بحث ثالث** در سبب و وجه نزول این
روایات مختلف نقل کردند **اول** نزد عطا انه قال قد سمعت جابر بن عبد الله یقول ان ابا سفیان خرج من مکة فاتی جبرئیل النبی قال ان ابا سفیان خرج
من مکة فی مکان کذا و کذا فاخرجوا الیه و اکتموا قال فکتب الیه رجل من المنافقین ان محمدا یریدکم فخذوا حذرکم فانزل الله هذه الایة یعنی جابر گفت
که ابو سفیان از مکه با اموال تجارة برآمده بود و **پس** جبرئیل فرود آمده پیغمبر را اطلاع داد از خروج او شما بروید پیش روی او بگیرید در فلان مکان و مقام رسیده است
و این سخن مخفی بدارید و مردی از منافقین صحابه با بو سفیان اراده نبوی را فرستاد که محمد اراده شما دارد پس حفظ و حذر خود را بگیرید **پس** این آیه نازل شد
ثانی سدی گفت کانوا یسمعون الشیء عن النبی فیفشونه حتی یبلغ المشرکین و انزلت هذه الایة فی افشاء المنافقین اسرار النبی یعنی اصحاب منافقین
آنچه از اسرار پیغمبر می شنیدند آنرا افشا و اظهار بمشرکین میکردند **پس** این آیه در نهی منافقین نازل شد که افشار راز های پیغمبر ابدا نکنند **ثالث**
زهری و کلبی از ابن عباس روایت کردند ان هذه الایة قد نزلت فی افشاء ابی لبابة بن عبد المنذر الانصاری و ذلک ان النبی قد حاصر یهود
بنی قریظة احدی و عشرین لیلة فسئلوا رسول الله الصلح علی ما صالح علیه اخوانهم من بنی النضیر علی ان یسیروا الی اخوانهم الی اذرعات و اریحا
من ارض الشام فابی النبی ان یعطیهم ذلک الا ان ینزلوا علی حکم سعد بن معاذ فانه حکم فیهم بان تقتل رجالهم و یسبی نسوانهم و ذراریهم
فقالوا ارسل الینا ابا لبابة و کان مناصحا لهم لان عیاله و ماله و ولده کانت عندهم فبعثه رسول الله فقالوا ما تری یا ابا لبابة انزل علی
حکم سعد بن معاذ فاشار ابو لبابة بیده الی حلقه انه الذبح فلا تفعلوا فاتاه جبرئیل فاخبره بذلک فقال ابو لبابة و الله ما زالت قدمای من
مکانهما حتی عرفت انی قد خنت الله و رسوله فنزلت هذه و ان ابا لبابة شد نفسه باسطوانة مسجد النبی و قال و الله لا اذوق طعاما و لا
شرابا حتی اموت او یتوب الله علی فمکث علی هذا الحال الی سبعة ایام لا یذوق طعاما و لا شرابا حتی مغشیا علیه فتاب الله علیه فقیل له یا ابا لبابة
قد تیب علیک فقال لا و الله لا احل نفسی حتی یکون رسول الله یحلنی فجائه فحله بیده و قال ابو لبابة ان من تمام توبتی ان اهجر دار قومی التی
اصبت فیها الذنب و ان انخلع من مالی فقال النبی یجزئک الثلث ان تصدق به و هذا هو المروی عن الامام الصادقین ابی جعفر و ابی عبد الله
حاصل کلام آنکه این آیه در ابو لبابه بن عبد المنذر نازل شده چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه محاصره کرد یهود بنی قریظه را تا بیست و
یک شب **پس** یهودان مصالحه درخواست کردند که آنچه با برادران ایشان بنی نضیر کرده بودند و ایشان را هم با اذرعات و اریحا در ارض شام است بفرستید و
پیغمبر ابا کرد از آن و فرمود از قلعه فرود بیایید بر حکم سعد بن معاذ چه او نسبت با ایشان حکم کرده بود که مردان شان اگر اسلام نیاورند قتل کرده و زنان
و اطفال شان رق شوند **پس** ایشان ابو لبابه را طلبیدند چه او ناصح ایشان بود بجهة آنکه مال و آل و عیال و اولاد او نزد ایشان بود در قلعه **پس** از ابو لبابه پرسیدند
که تو رای خود درباره ما چه داری **ابو لبابه** بغیر کلام با انگشت اشاره بسوی حلق خود کرده یعنی کشته خواهید شد **پس** جبرئیل آمد خبر داد از این قیل و قال
نبی علیه السلام که ابو لبابه خیانة در افشار راز کرد و این آیه در ابو لبابه نازل شد و او خود را باستون مسجد بسته کرده قسم خورد که تا وقتیکه توبه من نازل نشود از اینجا
خود را نمیکنم تا برای ادای فریضه و آب و طعامش نمیخورم تا آن وقت و تا هفت روز بر همین منوال بسته باستون بود تا آنکه بگرسنگی غشیه بر او لاحق شد **پس**

پیغمبر خود را بر ستون مسجد و اکرد و فرمود که عهدت هکذا کن با سیکه ثلث مالت از آن بر آرکه فیست و همین مروی نیز از امامین صادقین حضرت امام باقر و حضرت
جعفر علیهم السلام رابع ابن زید گفت که این آیه در تادیب و تخدیب کل صحابه ابتدا گرو بعد انها با امت الی القیمة نازل شده فنهاهم الله ان یخونوا کما صنع المنافقون
یظهرون الایمان و یسرون الکفر یعنی پس نهی کرد صحابه را از خیانت در امانت عموما چه انها افشار راز و دست اندازی شی و در مال کسی نکنند چنانچه صفت
و کار منافقین هست که اظهار ایمان و افشار اسرار رسول و کتمان کفر میکردند خامس رازی و نیشاپوری نقل کردند از زهری و کلبی نیز انها نزلت فی حاطب
بن ابی بلتعة حین کتب الی اهل مکة لما هم النبی الخروج الیها و هذا قول لا تصح این آیه خاص در حاطب بن ابی بلتعه منافق نازل شد چه او بکفار مکه نوشته بود
از اراده خروج پیغمبر بسوی مکه و همین قول اصح است سادس همه این اسباب نزول و وجه این آیه نازل شدن جایز و ممکن است پس مع الامکان جمع
همه این وجوه اولی است از ترجیح بعض و از ترک بعض بحث رابع یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله والرسول یعنی ای گروه مومنین خیانت یعنی
بلا دیانت کفار رفتار مکنید در احکام و اوامر و نواهی خدا و رسول او را پس افشا مکنید اسرار خدا و رسول او را و تنقیص و تزیید مکنید فرایض خدا و سنن
رسول را و تبدیل مکنید بتاویلات فاسده کاسده معانی آیات کتاب الله و احادیث رسول الله و شرایع او را و اخذ و تبدیل مکنید جزئی از غنایم و انا نات و
و دایع آخر بلا اذن الله و لا رسوله و نه در امانة و ودیعة مردم اصلا و ابدا اگرچه امانت و ودیعة نزد شما از جانب کفار باشد چه بود یعة امانة هر کس محفوظ و
مضمون و محروس و خود امین بیاشد قتاده گفته بدانید بتحقیق دین الله امانة او در خلق او است پس ادا کنید امانت بکسی که شما را امین در امانة
ساخته پس فرایض خدا از دین او و حدود او نزد طلب او تعالی بوقت معین او اکنید خدا را مروی همین معنی هست قال رسول الله ادت
الامانة الی من ائتمنک ولا تخن من خانک یعنی ادا کن و برسان امانت بسوی کسیکه ترا امین گرفته و تو خیانت مکن کسی را که او خیانة تو کرده و در احاد
خاصه و عامه مرویست که کلام خواه در مجلس خواه در غیر محفل مذکور شده هم بلا اذن انها افشا و نشر آن جایز نیست زیرا که امانت هست الا آنچه از باب امر و
نهی و هدایت و ارشاد باشد نشر و ذکر و نقل او بمجالس جایز بل لازم است پس از اینخطاب خطاب نهی و لا تخونوا هر چند تنزیلا خاص است اما بحکم عام باقی
در امت الی القیمة است زیرا که بلفظ عام است نه بسبب خاص تنبیه حضرت رسول با صحاب و امت دو چیز اعلی با امانت و ودیعة نهاده و بکرات و مرات
تا مرگ خود تاکید اکید میفرمود در حفظ و حراست انها و آن یکی کتاب الله دیگر عترة طاهره خود او که سر گروه آنش بیاشد بلا خلاف پس اصحاب امت
اندر امانت و ودیعة عالیه و عظیمه را چه حفاظة و حراست کردند اما انکه بمحض موت آنحضرت بآتش سوختند و دیش را صفتا و سه نسخه گردانیدند و
اهل بیتش را بعد غصب حقوق انها معزول ساخته مقتول گردانیده و دختران نش را بلا نقاب و بلا چادر اسیر از کوفه بشام در بلوی عام برده و باقی آنها را
در مجالس بستم کشتند و علاوه بر آن خائنین و قاتلین ایشان را بحمیة جاهلیت خود بری الذمه و الجرم پنداشتند و انها را اهل حق و ناجی و واجب الجنة میدانند
معاذ الله عن هذا العصیان سوال این معطوف و عطف لا تخونوا الله والرسول مقتضی هست بمغایرة پس باید که خیانت رسول خیانت غیر الله بیاشد
پس باید خیانت خدا و این خیانت رسول الله بالانفراد هر یکی چیست جواب این شبه از قاضی ابوبکر انباری هست پس معلوم
که این عتاب با عتبار لفظ میشود یعنی آنچه با مر خدا چون قل لعبادی کذا بگوید و برساند او خاص امانت خدا است و آنچه بغیر لفظ خطاب قل پیغمبر
بمردم بگوید بسیار و هر چند صاحب و ما ینطق عن الهوی و افعال او باطنا هست و لکن بغیر قول لفظ قل او و ودیعة و امانت رسول است و اسناد او بسوی
آنحضرت باشد علی الظاهر میشود و چون صلوات و صیام مفروضه من الله و صلوات و صیام نوافل مسنونه مقرره رسول الله بیاشد ثم الله اعلم
بحث خامس و تخونوا اماناتکم و انتم تعلمون یعنی این عطف بر ما قبل و تقدیرش و لا تخونوا اماناتکم و مویدش قرائت عبد الله مسعود هم
و لا تخونوا است یعنی ای اصحاب امت شما خیانت در امور و احکام و اقوال و افعال او رسول میکنید و ای مومنین شما هم خیانت مکنید در امانات
خود هم یعنی آنچه خود شما امانت و ودیعة نزد یکدیگر میگذارید در حال آنکه شما میدانید که این شئ ودیعة و امانت نزد ما هست یعنی دانسته عمدا خیانت
و دست اندازی ابدا هیچ وجه در آن مکنید پس بنا بر این اگر سهوا خیانتی در آن شود بآن جرم و سزا بر آن یشان عاید نمیشود و بقول حسن
و غیره در حال آنکه خیانت و تصرف بلا اذن در شئی و ودیعة و امانت قبیح عقلا و نقلا هست و شما قبح هر قبیح و حسن هر حسن امید انید معذلک در آن
خیانت میکنید او قبیح القبایح موجب اشد و اعظم سزا و عذاب بیاشد زمخشری و تبعه او گفته یعنی ان الخیانة توجد منکم و تخونوا عن
تعمد لا عن سهو و انتم علماء تعلمون قبح القبیح و حسن الحسن وجه ثانی محتمل است که حذف نون در و تخونون بتقدیر ان ناصبه باشد پس

بیان اشکال معنی ولا تخونوا الله والرسول چیست

بجملہ مستانفہ خواہد شد چنانچہ در ولکنوا الحق نصب بتقدیر آن میباشد پس تقدیرش وان تخونوا وانتم تعلمون و تعلمون یعنی ای اصحاب محمد خدا میدانند که شما خیانت خدا و رسول و در امانات یکدیگر خود هم خواهید کرد و حال آنکه شما عامد در خیانت و عالم بقبح آن و باشد عذاب آن میباشد

سوال آیا توبہ خاین اقوال و افعال و اموال قابل قبول هست یا نه جواب خیانت عمدی بدو حالت است احدها در ابدال و اضلال

فقال مجترین موطنین بغیر مجرمین پس توبه بندا است بینه و بین الله که بر این فعل قبیح و عزم جزم بر عاوده بمثل آن از الحال الی بقا حیوة باشد پس از این اگر اضلال باشد با عداء ابدال کند و بضالین بگوید که آن قول و فعل من باطل بوده من برگردیدم از آن و شما هم آن را باطل دانسته برگردید از آن و اگر قتل مومنے کرده باشد پس خود را تسلیم ورثه او یا صاحب شریعت کند خواه انتها او را قتل نمایند یا عفو بکنند و اگر اضاعة اموال باشد پس اگر عینے موجود باشد و الا مثلے او بصاحب امانت و یکبار و نماید ثانیهما خیانت سهوبه و بالشبهه را پس بعد توبه بهمین طور مذکور ردها نماید الا در قتل خطائی و سهوے خون بهای آدمی که مقرر در شریعت هست بدهد ثم الله اعلم تبصره بدانکه در مجلدات تفسیر هذا مکرر ذکر شد معنی فتنة

وهی ما یتبین بها حال الانسان والدمن الخیر والشر من فتنت الذهب بالنار اذا جربته لتعلم ببیاید خالص بلا غش و لا خلط الفتانة هی حجر الذی یجرب الذهب والفضة و بمعانی عدیده ایضا آمده الف شرایع فی یدعی لا تکون فتنة ب بمعنی اضلال چون ابتغاء الفتنة

ج بمعنی قتل چون ان یفتنکم الذین کفروا د بمعنی صد چون واحذرهم ان یفتنوک هـ ضلالة چون ومن یرد الله فتنته و بمعنی فضائح چون ان هی الا فتنتك ز بمعنی اثم چون الا فی الفتنة سقطوا ح بمعنی مرض چون یفتنون فی کل عام ط عبرت چون لا تجعلنا فتنة ی بمعنی اختبار چون ولقد فتنا الذین من قبلهم یا عذاب چون جعل فتنة الناس کعذاب الله یب احراق چون هم علی النار یفتنون یج جنون چون بایکم المفتون یه نفی البلد چون الفتنة اشد من القتل علی قول بحث سادس واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة چونکه اموال و اولاد اصحابی ابولبابه راز و بیهود و بنی قریظه بود برعایت و حمایت حفظ ال و ال خود خیانت و در مقال خالق ذوالجلال رسول استعمال کرده بیهود گفت و بشاره کرده که از قلعه خود برنیائید تو بیح مردان شما خواهد کرد هرچند این جمله هم خاص هست ولکن بعمومیت لفظ حکم خطاب عام الی القیمه شامل میباشد یعنی ای اصحاب محمد و ای امت اسلام یقین بدانید که بغیر این نیست که اموال و اولاد و شما مر شما خلایق را ابتلاء و امتحان است که سبب اینها چگونه شما بدیانت و امانت و اتقاء در جمیع امور دین گفتار و رفتار میکنید و بعطاء مال و ال شما را امتیاز با بدهد صاحب دنیا و آل و عیال و اولاد آدم را کور و کر میسازد و اقدام بمناهی میکند و عاقل را باید که حب مال و ال را بسوی خود نسازد از امور عاقبت در کشاف گفته جعل الاموال والاولاد فتنة لانهم سبب الوقوع فی الفتنة وهی الاثم او العذاب و المحنة من الله لیبلوکم کیف تحافظون فیهم حدوده تم یعنی اموال و اولاد و فتنه نامیده چه این هر دو سبب وقوع و حصول در فتنه اند و فتنه گناه میباشد یا عذاب یا محنة از جانب خدا برای آزمودن بندگان که چگونه در وجود مال و ال حفظ حدود الله رفتار کنند ایضا زمخشری در جنب اجر عظیم فرموده ان تنوطوا ابطلبه همکم و تزهدوا فی الدنیا و لا تحرصوا علی جمیع المال وحب الولد حتی تورطوا انفسکم من اجلهما کما قال تعالی المال والبنون الخ و قیل هی من جملة ما نزل فی ابی لبابه و ما فرط منه لاجل ماله و ولده انتهی ای صحابه منوط و چسپیده باشید در طلب اجر عظیم و اگر همتهای خود را مصروف ساختید بتحصیل آن غالبا خواهید رسید بان زهد و پرهیز کنید در دنیا و حرص نکنید در جمیع مال دنیا و حب اولاد تا آنکه برسید و ناداده بجانهای خود را از جهت تحصیل دنیا و مال و اولاد آن تبصره از اجل صحابه حضرت ابی لبابه هم کار ثابت شد که بسبب مال و آل خیانت خدا و رسول عمدا کرده و دیگر صحابه هم طمع غنیمه بدر خیانت در غنائم کرده حضور پیغمبر پس در غیاب نبوی چه تعجب است که دیگر صحابه بسبب دنیا ترک عترتی کرده اختیار دنیا کنند چنانچه رومی در مثنوی درباره اینها گفته اصحاب به حب دنیا داشتند مصطفی را بی کفن بگذاشتند و در سر العالمین حجة الاسلام غزالی تصریح آن کرده و علماء آن ملت هم مقالش را اکثر نقل کرده اند و قصه غدیر خم فرموده و از تذکره سبط جوزی مستفیضیم بر جنبید بحمد الله خود آن کتاب نزد حقیر موجود است قال الغزالی قال رسول الله یوم غدیر خم من کنت مولاه و علی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مومن و مومنة فقال الغزالی وهذا تسلیم و رضاء و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة و عقد البنود و خفقان الرایات و ازدحام الخیول فی فتح الامصار و امر الخلافة و نهیها فحملهم علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا و بئس ما یشترون قال و لما مات النبی قال قبل وفاته ایتونی بدواة و بیضاء لاکتب لکم کتابا لا تختلفون بعدی

سورة الانفال جواب سوال آل ... وجوہ معانی کلمہ فتنہ

علیہ وتحقیق تفصیلش از کتاب منهاج السلامة ... نصنیف سرکار علامہ جلیل مولوی سید علی حائری ... ۱۲ الحسینیہ

فقال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر انتهی نقل بعین کلامه حاصل آنکه در مقام غدیر خم بعد ابلاغ ولایت علی عمر بمولائی و مولی کل مؤمن و مؤمنة علی
تسلیم کرد و این تسلیم و رضا از کل صحابه بود پس از موت نبی در صحابه بخواهش نفسانی حب ریاست و اجتماع لشکر مع علمهای پرچم دار و فتح بلاد شد لهذا
غصب و نهب خلافت از علی ولی کرده آن عهد و میثاق غدیر را پس پشت خود انداخته عالم عقبی و الهی بدل کردند بمتاع قلیل خالی دنیا فروختند بد کاری
و تجارت کردند و پیغمبر وقت مردن خود کاغذ و دوات خواست تا وصیتی بنویسد که امت مختلف و گمراه نشود و بآنحضرت ندادند و عمر در جوابش گفت
که این شخص هجر القول بما قرآن بس است سوال آیا این سید الانبیاء و الحکماء و العقلاء و فریفته اولاد بود چه گاهی حسنین را بر منکبین میگرفت و با نهابازی
میکرد و گاهی برای انها مرکب می شد و گاهی خطبه را قطع کرده از منبر فرود آمدی بر داشته بالای منبر میبردانها را و کل اهل حدیث و سیر فرط موانست آنحضرت با حسنین
بالتفصیل ثبت و ضبط کرده اند و اگر حب مال و آل مذموم سبب این آیه بود پس این سید الانبیاء و الحکماء چرا خود باولاد چنین رفتار کرد جواب اجمالی
آنکه آن رفتار نبوی با حسنین بحض طمع و خواهش نفسانی نبود بل اظهار آن اقوال و افعال و اعمال آنحضرت بامر اله بود چه حسنین حجج اله و خلفاء اله بجای نبی الله
و بعد علی پدر شان بودند و الا چنین عقل کل و علم جزو کل چنین رفتار با ایشان نمیفرمود و غرض قصدی در اظهار فرط محبت انها کمال احترام و اجلال و تعظیم انها
و اعلی منزلت انها نزد خدا با اثبات حجیت و وجوب متابعت انها بر امت بود اشکال عند العقل شکی نیست که اموال و آل از اعاظم آلاء و نعماء دنیا برای
بشر هست پس چگونه آنرا فتنه نامیده جواب اول در این عقلاء و علمای شکی ندارند که از اعظم اعطاء الهی مال حلال و صحیح انسال فی الولادة میباشد
اما اکثر فتنه و ابتلاء و امتحان برای آن شخص میباشد بدو صورة اولها اگر آل و عیال شخص بغیر مال بود پس آن شخص همیشه در تحصیل
اموال برای عیال در همه اوقات شاغل میباشد غالبا حلال و حرام آن برای سینه بجهت حب آل و توقیر آن برای اطفال نمیخواهد و ترک فرایض قطع نظر از نوافل
اکثر بجهت شغل روز و شب و روز در تحصیل مال بوقوع میاید ثانیها اگر مال و آل هر دو با او وفور بودند پس او را طمع و حرص یوم فیوم زیاد می شود
در تحصیل مال و ترقی آن اکتفا میکند دیگر در اموال آنچه حقوق مفروضه خالق و خلق از زکوة و خمس و حج و مصرف ترویج دین جهاد و غیر آن میباشد
ترک آن بغرض ابقاء آن برای آل بعد خود میکند و فکر و عمر او مصروف بطرف همین شی وجه ثانی آنکه بکثرة مال و منال و آل اکثر اشخاص
مغرور بالکل میشود تنبیه این نبود واضح و ثابت شد پس بجهت این نعمت مال و آل را بفتنه نامیده و آنرا امتحان قرار داده تا مآل حال چنین شخص در
خلائق علوی و سفلی در دنیا نمودار شد چنانچه مشهود اکثر مردم گردیده که شخصی فقر الفقراء بوده اموال وافر و اولاد عدیده باو دفعة حلالا و حراما حاصل شده
آن شخص بالکل از اعمال صالحه و عبادات مفروضه و زکوات و اخماس و حج واجبه تارک و سرخیل ثم و اثم بالکل میباشد عیاذا بالله تعالی جواب ثانی
شیخنا در مجمع فرموده بین بهذه الآیة انه یختبر خلقه باموالهم و اولادهم لیتبین الراضی بقسمته ممن لا یرضی به و ان کان سبحانه اعلم منهم من انفسهم لکن
لیظهر الافعال بالتی بها یستحق الثواب و العقاب و الی هذا اشار امیر المؤمنین ع فی قوله لا تقولن احدکم اللهم انی اعوذ بک من الفتنة لانه
لیس احد الا و هو مشتمل علی فتنة و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن فان الله یقول و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة و قد
روی هذا المعنی ابن مسعود انتهی یعنی باین آیه ذکر کرد که خبر میگیرد خدا از بندگان باموال و اولاد تا جدا شوند راضی بقسمة الهی از غیر راضی
بآن اگر چه او تعالی اعلم باحوال بندگان اکثر از نفسهای خود ایشان است و لکن اظهار سازد از انها افعالیکه بآن مستحق ثواب و عقاب می شوند در عقبی و در
دنیا بذم و مدح و حضرت امیر ع اشاره بسوی همین معنی کرده فرموده که شما مگوئید اینکه خدایا پناه می برم بسوی تو از فتنه چه احدی نیست در دنیا
مگر آنکه او مشتمل هست بر این مال و آل و لکن پناه بخواهید از مضلات فتنها و فسادها و امتحانهای آن چه بسا همین نعمت زحمت او میشود چه خدا فرموده
و امی است شما مصروف بجبال و مال میباشوید و بجهت ایشان بترک طاعة خدا و رسول و بدانید اموال و اولاد شما فتنه و امتحان بر شما اند تسابع
و ان الله عنده اجر عظیم و این جمله تذییله متعلق بعموم مفاد آیه ما قبل است که ای اصحاب شما خیانت در غنایم و حرص در تحصیل آن بکنید و بآن مشغول میشوید
و ایمان و تقوی و دیانت را گذاشته علی الدوام بکنید چه بتحقیق نزد خدا بمقابل ایمان و جهاد اجری عظیم دائم بلا زوال هست که انتهای کثرت و عظمت آن از
تنبیه صاحب لباب گفته و فیه تنبیه ان سعادة الآخرة و هو ثواب الله افضل من سعادة الدنیا من المال و الاولاد اهل سیر و مغازی
روایت کردند که خوارج بعد الخروج باهم مصالحه کرده دوازده نفر علماء عقلاء فرستادند و سپردند یکی از انها سوال از یک مسئله بعلی کند در یک مجلس اول
پرسید یا علی مال بهتر است یا علم علی ع فرمود علم سائل پرسید چرا آنحضرت فرمود چونکه علم مورث است الی الایمان و مال مورث است الی الغوایة و الضلالة

علی

تفصیل حدیث قرطاس با استدلال
عقلیه و براهین نقلیه از کتب اهل
سنت و جماعت در شوارق
البوارق فاضل جلیل
علامه نبیل شریعتمدار سرکار
مولوی سید علی حائری
لاهوری ملاحظه نموده شود
فلیجز الیها ۱۲ منه

میشود

نمود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم آنحضرت فرمود علم چه علم با تو میبرود و مال تو میبرود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم و علی
فرمود علم چه زوال نمیپذیرد و مال زایل میشود دیگری پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه حیوة و زندگی روح است و مال عرضست دیگری
پرسید علی فرمود علم بهتر است چه بعلم دفع جهالت مینمایند و ضرر او بمن نرسد بخلاف مال دیگر پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه او بانفاق نماید و
مال بنفقه ناقص میشود دیگر پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه بعلم کمال عقل و فهم و دانش بسیت حاصل میشود بخلاف مال دیگری پرسید
بهتر است یا علم علی فرمود علم چه نور و ضیاء و مال ظلمت جلیل است دیگر پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه علم حافظ تو است و مال محتاج
حافظ است دیگر پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه بعلم معارف حاصل شده نزد الله مدارج عالیه حاصل میشود بخلاف مال دیگر پرسید
مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه علم صفت خدا و انبیاء و خلفاء الله است بخلاف مال چه او از لوازم فراعنه و نمارده است دیگر پرسید مال بهتر است
یا علم علی فرمود علم چه او مانع از اکل و کسب حرام بخلاف مال است دیگر پرسید مال بهتر است یا علم علی فرمود علم چه صاحب او خود مهتدی و بغیر
خود هادی و مرشد بخلاف مال میباشد پس خوارج دوازده گانه گفتند ای عالم سلونی مع هذا چرا بتحکیم راضی شدی حضرت فرمود که بمکیده ابن
عاص شما عسکر فریفته شده مجبور بتحکیم ساختند و از ما فهمیدید در امالی شیخ الطایفه روایه کرده بسند خود که کمیل بن زیاد فرمود حضرت امیر
فرمود یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسك وانت تحرس المال و المال ینقصه النفقة و العلم یزکو علی الانفاق یا کمیل صحبة العالم دین یدان الله به
یکسبه الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان المال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب
موجودة الخ **بحث ثامن** فرقان در اصل مصدر از فرق یفرق فرقا و فرقانا بمعنی فصل است میان دو شیء بنحوی که از بهم اتصالی هر یکی از یک دیگر جدا و
علیحده باشد و فرقان وصف خاص قرآن که مفرق حق از باطل میباشد **اما** لفظ جعل در لغت و قرآن بمعانی بسیار آمده بمعنی تحلیق و تکوین و
بمعنی تصییر و تحویل میباشد و اینجا هر دو معنی محتمل است **بحث تاسع** یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا بدانکه هر گاه نهی از خیانت
و از حب اموال دنیا و اولاد کردید پس متوجه بمومنین است عموما و بصحابه خصوصا با ین خطاب شده فرمود ای گروه و معشر مومنین صحابه و امت اگر شما
پرهیزگاری اتقاء و وقایه خود از جمیع انواع مناهی و معاصی مهما از رفتار بخلاف وی باز گردید و بحب مال و ریاست دنیا و آن فریفته نشدید و از حرص و طمع
آن بالکل دست کشیدید چه حب الدنیا رأس کل خطیئة و با طاعت خدا و رسول او و اولیاء عمل گردید و میگردانید خدا شما را در دنیا جدا از کل عصاة امم ماضیه با تفرق
و تنفرد بتقوی و پرهیزگاری ممتاز و مشهور و مشهود در عیون کل خلق علوی و سفلی باشید **و مفسرین** در معنی فرقان و در کیفیت آن وجوه دارند **نزد اکثر**
بعد ایمان و تصدیق واقعی با تقاء و قلوب شان منور میگردید پس بنابر آن اشاره هست بجعل فرقانا بسوی اینکه یجعل نورا و توفیقا فی قلوبکم تفرقون
به بین الحق و الباطل لان الفرقان اصله الفرق بین الشیئین لکنه ابلغ من اصله لانه یستعمل فی الفرق بین الحق و الباطل و الحجة و الشبهة یعنی
بحصول کمال ایمان و تقوی خالق نوری در قلوب شما میافرستد و توفیق شما کرامت میکند تا تفریق کنید شما هر وقت بوجود آن نور میان حق و باطل چه
اصل فرق تمیز و تفصیل میان دو شیء است لکن فرقان ابلغ است از اصل زیرا که استعمال میشود در فرق میان حق و باطل و حجه و شبهه **یعنی**
پس از اعطاء نور فرقان اصلا شما در باطل بودن باطل شک و شبهه لاحق و معطل از اقامت حجه بر ابطال باطل ابدا نخواهید شد **و** دائما حق از باطل
بشما نمودار میباشد **نزد مجاهد** یجعل لکم مخرجا فی الدنیا و الآخرة **نزد مقاتل** مخرجا فی الدین من
الشبهات و الشکوك **نزد عکرمه** یجعل لکم نجاة تفرق بینکم و بین ما تخافون **نزد محمد بن اسحاق**
فصلا بین الحق و الباطل یظهر الله حقکم و یطفی باطل من خالفکم **و قیل** یفرق بینکم و بین الکفار بان یظهر دینکم و یعلیه یعلیکم
علی جمیع الادیان فی الدنیا و یوهن الکفر و یجعل الرعب منکم فی قلوبهم **و بقولی** یجعل لکم فتحا و نصرا **بقول** فراء هست
و بقولی عزا فی الدنیا و ثوابا فی الآخرة و عقوبة و خذلانا و ذلا فی الدنیا و عذابا شدیدا فی الآخرة لاعداءکم **بقول**
جبائی هست **اقول** همه این وجوه آیه متحمل است پس حمل بر همه این وجوه اولی است از حمل بعض دون البعض بلا مرجح **بحث عاشر**
تکفیر بمعنی پوشیدن شیء باب تفعیل از کفر یکفر کفرا و کفرانا بمعنی ستر و غفر و غطاء و جحد و انکر و چون غفر یغفر غفرانا بمعنی
صفح عنه **و ایضا** اصل الغفر الستر **فاراپی** گفته کفرته اذا غطیته و سترته باشد **و** اصل باب کفر و غفر پوشیدن باشد **و تکفیر**

بیان آنکه دوازده نفر از رهبان یک مجلس دوازده سؤال از علی کردند و علی جواب هر یکی مختلف داد

احباط الحکس کذا نظار مبدا ند غلط کرده چه تکفیر نزد متکلمین عبارت است بعمل صالح لاحق عفو و پوشیدن گناه سابق میباشد و این پوشیدن کنایه است از ابرا مجرم و از عدم مؤاخذه بر معاصی و کفر سابق بعمل صالح لاحق او من باب العفو میباشد اما احباط یعنے افساد عمل صحیح صالح و ابطال جزاء آن بفعل عمل طالح لاحق او میباشد پس متکلمین در احباط قیل و قالی دارند و در مجلدات سابقه تفصیل بعد اقوال احباط و تکفیر و اجوبه آنها بالبراهین مکرر ذکر شده **بحث حادیعشر** ویکفر عنکم سیاتکم ویغفر لکم **بدانکه** این عطف بر ما قبل است پس شاید این وعده دیگر الہی بمؤمنین مزبورین هست که و کفاره میسازد از شما گناهان کبائر شما را **و** میآمرزد و میبخشد شما را مواخذه جرایم شما را **اشکال** مابین عطف و معطوف مغایرة لازم است و اینجا مابین و یکفر و مابین یغفر مغایرت نیست چه غرض از تکفیر و غفران متحد است **پس** اگر تکفیر یعنے عفو گناه حاصل شد بعد آن حاجت غفران نیست چه عفوا و قبل بر غفران بوقوع آمده پس ذکر تکفیر و غفران تکرار بلا فائده باطل میباشد **جواب** ما میگوییم که مراد از تکفیر السیات ستر گناهان عصاة مؤمنین در دنیا **و** مراد از یغفر ازاله عذاب آن در عقبے لهذا مغایرة حاصل و تکرار باطل شد **اشکال** ادخال شرط در حکم از کسیکه عالم بعواقب امور نباشد حسن است چه مستلزم شک است **پس** از عالم الغیوب و القلوب تعالی چگونه این صحیح میشود و چرا او تعالے در این آیه شرط اتقاء **و** جزائش تکفیر و غفران قرار داده **جواب** قولنا ان کان کذا الخ این افاده میکند استلزام جزا را نه شک را **فافهم** و **سلمنا پس** ما میگوییم که او تعالے بعباد معامله و رجزا میکند چون معامله شاک **و** بهمین صورت آیه فلنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین وارد است **بحث ثالث عشر** فضل و فضیله یعنے فزونی و زیادتی غیر خلاف نقیصه رذیلة **در مصباح** جمعش فضول میباشد **در قاموس** گفته و الفضیلة الدرجة الرفیعة فی الفضل والاسم الفاضلة **و** الفواضل الایادی الجسیمة او الجمیلة **در صحاح** گفته الفضل و الفضیلة خلاف النقص و النقیصة والافضال والاحسان الی الغیر باشد **و** بقول فضایل **و** فواضل جمع الجمع از فضول اند **و** از **مطالب عالیه** و اینجا نزد اهل معانی بیان لفظ فضل بالاضافة و بغیره چنانچه **در کلیات** علامه ابو البقا گفته فضل چون نصر یعنے الفضیلة و الغلبة **و** چون حسن یعنے الفضل و الزیادة فی الخیر **و** الفضل فی الخیر **و** یستعمل لمطلق النفع **و** الفضول جمع فضل یعنے الزیادة غلب علی من لاخیر فیه قیل بالتمثیل لهذا فضل بلا فضل و سن بلا سن و طول بلا طول و عرض بلا عرض **ثم** قیل لمن یستعمل بما لا یعنیه فضولی ولذا لم یرد الی الواحد عند النسبة ولا یبعد ان تفتح الفاء فیکون مبالغة فاضل من الفضل **و** العرب تبنی المصدر بالفعلیة عما دل علی لطیفة غالبا فیاتی بالفضیلة اذا قصد به صفات الکمال من العلم و نحوه للاشعار بانها لازمة دائمة **و** تاتی ایضا بالفضل اذا قصد به النوافل باعتبار تجدد الاثار لان السائل یتجدد وان کان المسئول واحدا **و** الفضل **و** الفاضلة الافضال والاحسان **و** جمعها فضول **و** فواضل **و** الفضائل هی المزایا المتعدیة **و** الایادی الجسیمة **و** الجمیلة **و** المراد بالمتعدیة التعلق کالانعام ای اعطاء النعم و ایصالها الی الغیر لا الانتقال **و** الفضل یعنے کثرة الثواب فی مقابلة القلة **و** الخیر یعنے النفع فی مقابلة الشر **و** الاول من باب الکیفیة **و** الثانی من باب الکمیة **و** الفضل بالصفة القائمة کالعلوم **و** بالصفة القیومیة المقومیة کتقدم آدم النبی علی الجمیع لانه اساس الانبیاء **و** بالصفة الاضافیة کخاتمیة سیدنا محمد علیه و آله الصلوة لان الحکم یضاف الی آخر العلة **و** فضل الانسان علی سائر الحیوانات بامور خلقیة طبیعیة ذاتیة مثل العقل **و** النطق **و** الخط غیرها هو التکریم **و** اکتساب العقاید الحقة **و** الاخلاق الفاضلة بواسطة ذلک العقل هو التفضیل **و** یقال فی تفصیل بعض الشئ علی کله فلان اول الجریدة **و** بیت القصیدة **و** الفضل من حیث الجنس کفضل الحیوان علی جنس النبات و الجمادات **و** من حیث النوع کفضل الانسان علی غیره من الحیوان **و** من حیث الذات کفضل رجل علی آخر **و** النساء **و** الاولان الجوهریان لا سبیل للناقص فیهما ان یزیل نقصه وان تستفید بالفضل منه **و** الفضل الثالث عرض فیوجد السبیل الی اکتسابه **و** ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء تنبیها ول للانواع الثلثة من الفضل انتهی **بحث ثالث عشر** والله ذو الفضل العظیم این جمله تذییلیه در بیان علت ما بعد خود بمدح خود و فرمود یعنی ای اصحاب محمد و امت او بدانید که خدا صاحب فضل عظیم است چه ملک و مملکت

اهل معانی چه بیان تفصیل فضل کرده اند

و دولت او بزرگ و بسیار از همه خلق و سلاطین دنیاست لهذا تفضل و احسان و انعام و اکرام او کثیر میباشد **پس** در اینجا دو وجه اند
احدهما شما را گفتیم که شما طمع و حب مال دنیا و اولاد مگذارید زد من اجر عظیم بلا زوال است برائے کسانیکه اطاعت خدا و رسول او دایماً
بغیر اختلال و لا انحراف میکنند و گناهان کبایر آنها را کفاره **و** صغایر آنها را مغفور میسازم چه پروردگار ذو الاحسان العظیم و الافضال
و الاکرام الجسیم بالنسبت مومنین قدیم میباشد **ثانیهما** قیل معناه انه تعالی بعد اعطاء الاجر العظیم جزاء لهم مقابلاً لاعمالهم
فی الاخرة یتفضل علیهم زائداً علی حقوقهم الواجبة لانه هو ذو الفضل العظیم الکریم و الکریم یتفضل به حاصل آنکه
او تعالی بعد ذکر نصایح بالا وعده اجر جزیل بمقابل ایمان و اطاعت و وعده تکفیر سیئات و غفران بایشان داده و جملهٔ تذییلیه آخرش بمورد علت مع
خود ایراد فرمود که خالق کریم ذو الفضل و الانعام و الاکرام القدیم العظیم بمومنین میباشد پس این مشیر هست که او سبحانه بفضل خود زائد بر حق جزاء
همیشه انعام و اکرام خود با نها ایزاد و دایماً خواهد فرمود **سوال** این تکفیر و غفران معاصی **آیات** بالتوبه حاصل خواهد شد یا بغیر توبه و
آن غیر توبه چیست **جواب** این تکفیر و غفران مومنین از ذنوب کبایر و صغایر بغیر توبه بوعده الهیست و مشیر باین اینجا ذو الفضل
العظیم هست **پس** آن من باب العفو میباشد **و** غفران بعفو من الله بمومن متفق علیه متکلمین جایز است ثم الله اعلم **تنبیه** بدانکه نزد
جبریه بمقابل ایمان و اعمال جزاء بالثواب الدایم بعاملین مومنین و اون بر تعالے واجب نیست زیراکه عبید مملوک تعالے اند واجب
است بر ایشان تعمیل امور مالک خالق تعالے **و** جزائیکه ثواب بعاملین مومنین میدهد او بطور تفضل میدهد نه بوجوب بر او تعالے **و**
ذو الفضل العظیم اشاره بایصال اجر تفضل است **اما نزد عدلیه** امامیه و معتزله جزاء ایمان و اعمال بر تعالے واجب است
اما ایزاد بر جزاء از روی تفضل میباشد **و** عنده اجر عظیم **و** ذو الفضل مشیر است بحصول هر دو یعنی جزاءً و تفضلاً بعده زیراکه او ذو الفضل
العظیم است ثم الله تعالے اعلم -+ **قوله تعالے**

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝

ترجمه این آیه خالق میفرماید ای محمد یاد کن آنوقت را که مکر و کید بد میکردند نسبت بتو آنانیکه کافر و منکر نبوة تو بودند
تا حبس و مقید و محبس میسازند ترا یا قتل کنند ترا یا جلا وطن سازند ترا از مکه و ایشان بد میسگالیدند و بد میسگالید خدا در بارهٔ ایشان و خدا
بهترین جزاء بدیعنی سزا دهنده است مکر کنندگان را **و در تفسیرش** چند بحث اند **بحث اوّل** در وجه نزول بدانکه
در کید کفار قریش بشب هجرت نبوی از مکه نازل شده **و کل مفسرین** بالاتفاق روایت کردند از ابن عباس و مجاهد و قتاده و مقاتل
و کلبی و سدی و غیرهم انما نزلت فی قصة **دار الندوة** و هی دار قصی بن کلاب ان قریشا قد اجتمعوا ذات لیلة لیتوامروا
و یتشاوروا فی باب محمد **و** رأوسهم عتبه و ابن شیبه ابنا ربیعة بن الاسود **و** حکیم بن خزام **و** نبیه **و** منبه ابنا
الحجاج و امیة بن خلف **و** اعترضهم ابلیس فی صورة شیخ نجدی فقالوا من انت قال انا شیخ نجدی دخلت مکة و سمعت اجتماعکم
فاردت ان احضرکم و لن تعدموا منی رایا و نصحا فقالوا ادخل فدخل **فقال** اولا ابو البختری **اما** انا اری ان تاخذ محمداً
و تحبسوه فی بیت مقیداً و تشدوا علیه و ثاقه و تسدوا باب البیت علیه غیر کوة تلقون منها طعام و شراب و تتربصوا
ریب المنون حتی یهلک فصرخ عدو الله شیخ النجدی **و** قال بئس الرای لو جاء قومه فیقاتلونکم و یخرجونه و یاخذونه من
ایدیکم **و قال** عروة بن هشام بن عمر و من بنی عامر بن لوئ **اما** انا اری ان تحملوه علی بعیر و شدوه و ثاقه و تخرجوه
من بین اظهرکم فلا یضرکم ما یصنع و این وقع اذا غاب عنکم و استرحتم منه **فصرخ** النجدی تخرجونه الی غیرکم فیفسدهم

الم ترو الی حلاوۃ منطقہ وطلاقۃ لسانہ وجذب القلوب بما تسمع من حدیثہ فیجمع یأتیکم ویخرجکم من بیوتکم فقالوا صدق
النجدی وھو اصوب الرای فقال ابوجھل اما انا ما اری وما اری غیرہ ان تاخذوا من کل بطن من کل قریش رجل
شاب مع سیف صارم ثم تضربہ جمیعا ضربۃ رجل واحد فاذا قتلوہ تفرق دمہ فی القبائل کلھا فلا اظن ان ھذا الحی من بنی
ھاشم یقوون علی حرب کل قریش فاذا راوا ذلک بنی ھاشم یرضون طوعا وکرھا بدیتہ فقال النجدی ھذا
الرای ھو اجود الاراء ولا صوب ولا اری غیرہ ثم اجتمعوا الیہ لا علی رایھم فاخبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم جبرئیل من کیدھم و
امرہ ان لا یبیت فی مضجعہ الا علی بن ابیطالب و اخبرہ النبی من ھذہ المکیدہ وامرہ ان یبیت فی مضجعہ وقال لہ اتشح ببردی
الاخضر ولن یصل الیک امر منھم تکرھہ و امرہ ان یودی الی الناس اماناتھم لانھم یعلمونہ انہ امین وبات علی فی مضجعہ
وخرج النبی مع جبرئیل واخذ قبضۃ من تراب والکفار یحارسوان ویحاصرون طریق بیت النبی یمینا ویسارا ینتظرون
اجتماع القوم کلھم فخرج النبی بین ایدیھم ویلقی علی راس کل واحد ترابا وھم لا یبصرون کما ذکرہ اللہ تعالی وجعلنا من بین
ایدیھم سدا ومن خلفھم سدا فاغشینٰھم فھم لا یبصرون ومضی النبی حتی وصل الی الغار ومعہ ابوبکر فلما اصبحوا
راوا فی مضجعہ علیا وقالوا این صاحبک فقال لھم لا ادری فاتبعوا فی اثرہ ووجدوا اثر رجل ابی بکر فتعاقبوا بذلک الاثر
الی باب الغار فوجدوا احمامًا قد باض وطار رشرھا والنسج العنکبوت علی بابہ وقالوا لو دخل فی ھذا الغار لما بقیت ھذہ
البیضۃ ولا النسج فقالوا لعلہ اصعدہ ربہ الی سمائہ فرجعوا ومکث النبی فی الغار ثلثا ثم خرج الی المدینۃ حاصل ترجمہ
آنکہ این آیہ در کید کفار مجتمعین در دار الندوۃ نازل شدہ این آیہ مکی باقی سورۃ انفال مدنی ہست کما قال جماعت منہم الرازی واہمکان
قصی بن کلاب بیباشد چہ قریش بمکہ در آن خانہ جمع شدہ برائے مشاورہ در امر پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ با وچہ معاملہ کنند و رؤس
آنہا در آنوقت ابوجہل و عتبہ و شیبہ و پسر ربیعہ بن اسود و حکیم بن حزام و نبیہ و منبہ دو پسر حجاج و امیہ بن خلف بودند و حاضر
با آنہا ابلیس لعین بشکل آدمی شدہ پرسیدند ازو کہ تو کیستی او گفت من شیخ نجدی ام در مکہ آمدہ شنیدم اجتماع
شما برائے امر محمد میباشد و منہم خواستم شریک رائے و نصیحت با شما باشم پس از قوم اول ابوالبختری گفت کہ من رای دارم محمد را
گرفتہ حبس در مجلس مقید کنید و در آنخانہ را مستحکم ببندید و منتظر مرگ او باشید تا در آن زندان بمیرد و سوراخی از طرف بام خانہ باو بگذارید
برائے ایصال آب و معاش او شیخ نجدی ابلیس فریادی کرد کہ این بدرائی میباشد چہ اگر قوم محمد ہجوم کردہ آمدند از دست
شما او را میربایند و خون بسیاری شما میریزند و شما مقاومت با آنہا کردہ نمیتوانید و مردم پسندیدند رای شیخ نجدی را پس عروۃ
بن ہشام برخواستہ گفت کہ من رائی دارم کہ محمد را بر شتر مستی سوار کردہ شتر را رہا کنید از پیش خود و از ملک خود او را اخراج کنید
پس در ملک دیگر میرسد ہر چہ بخواہد در آنہا و غیاب شما بکند و بگوید و شما ہمی ببینید و محفوظ شوید و خود را از و خلاص و فارغ ساختہ استراحت
کنید پس شیخ نجدی ابلیس باز فریادی زد کہ اینہم بدرائی ہست کہ اگر او را اخراج کردید چونکہ او حلو المنطق و طلاقۃ
و فصاحت لسان و کلامش جاذب قلوب دارد لہذا جمعیت مردم کردہ بر شما آید و شما را قتل یا اخراج از بلد و دیار خود سازد اینہم
مناسب نیست و کفار ہمہ بتصدیق و تحسین رائے شیخ نجدی کردند پس ابوجہل لعین برخواستہ گفت کہ من بغیر این رائے
دیگر ندارم کہ از ہر بطن قریش مردی را خواستہ و جمع نمودہ ہر یکے با سیف برندہ ہمہ اقوام یک دفعہ برو بیکبارگی چون ضربت مرد واحد
بکشند و خون او در قبایل متفرقہ منتشر شود و بنی ہاشم با کل قبایل متفرقہ محاربہ کردہ نمیتوانند لہذا طوعا و کرہا بنی ہاشم باخذ دیت او راضی میگردند
آنرا شیخ نجدی لعین ندا احسن احسن اصوب اصوب الاراء کرد پس بہمین حالت جمعیت کردہ آمدند و تمام شب در بہت خانہ
پیغمبر بطور محاصرہ راہ باب النبی تا صبح کلہم متفرق قبایل جمع شدند و جبرئیل از کید قریش در باب الٰہ وہ پیغمبر را خبر دادہ
بشب جمعیت آنحضرت را امر کرد کہ امشب ہجرۃ بمدینہ کن و علی را و دایع اہل مکہ سپرد کن چہ کفار ہم کلہم امین صاحب الدیانۃ آنحضرت
حضرت را میدانستند و ودیعت نزد او مے گذاشتند تا بعد تو بمردم برساند و خانہ نبوت و اہل و عیالت را حفظ و حراست کردہ آخر او را

یا ابلیس قبائل کفار
قریش در قتل پیغمبر
وھما بشب انتخاب
با سرار دلجمعی اولیاء
و علیؑ را بجای قرار
خود نمود با نیابت

بااہل وعیال ہمدینہ بلطیان پس امر بعلی کرد کہ بامر الٰہی بر مفرش من بخواب وبرد حضرمی برخود بپوش وتو ضرری بنخواہد رسید انشاء اللہ تعالی
وعلی را خواباندہ پیغمبر با جبرئیل از خانہ خود از طرف باب بیرون بامشت خاکی بر آمد وہمہ آنہا ہمین وبسیار راہ تا دروازہ خانہ بیدار
نشستہ بودند وخاک چشمہائے ہر یکی را از کل محاصرین ومحاصرین پوشانیدہ بنی راہ میرفت چنانچہ بآیہ فاغشینٰہم فہم لا یبصرون
اشارہ بآن گروہ وبر سر ہر یکے ازان جمعیت کفار قدر خاکی ہمین وبسیار آنہا پاشیدہ میرفت وبجز دیگر طرف پیغمبر وبطرف دیگر جبرئیل
بر سر ہر یکے از کفار خاک میریخت اتفاقاً ابوبکر بین راہ ملاقی شد وبامر جبرئیل ورا باخود برد تا سراغ از حرکت پیغمبر بر نیاید وکفار زود میدن
صبح بخانہ پیغمبر علیہم بطور ہجوم در آمدند شمشیرہا برداشتہ وعلی از لحاف روئی خود بر آورد دستہا از زدن باز داشتہ پرسیدند کہ صاحبت کجا است
در جواب آنہا گفت کہ خدا میداند کجا است من نمیدانم پس مایوس از خانہ پیغمبر بر آمدہ بحسب نشانہ قدمہا رفتہ تا بغار کوہ حرا رسیدند وبر
در غار دیدند کبوتری پرید ودر آشیانہ او بیضہائی او اند وپس تر آن تار عنکبوت منسوج قائم بحال خود نیز دیدند وباہم گفتند کہ تا اینجا ہمہ رسیدہ
واگر داخل غار میشد البتہ اصلاً تار عنکبوت وکبوتر باینحال باقی نمیماند پس از اینجا کجا رفت ودیگری از میان گفت خالقش باسمان بردہ باشد
وابوبکر در آن وقت گریہ میکرد ومیگفت یا رسول اللہ بدروازہ این غار رسیدند وباہم گفتار میکنند پیغمبر بابوبکر فرمود حزین مباش وگریہ
مکن ان اللہ معنا چہ خدا با معیت دارد وبر ما دست نمیابند **اشکال** این قصہ خروج نبی لیلۃ الہجرۃ معقول متفق علیہ کل مفسرین است
اما ذکر ابلیس لعین بشکل آدمی وقیل وقال او وعلاقی با مردم غیر معقول لا مقبول است **جواب** در این مسئلہ کہ آیا جن قابلیت وتمکن بر
تبدل ہیئۃ خود وگردیدن او بشکل وصورت انسانی یا حیوانی دیگر بدادہ دارد یا نہ متکلمین است در آن دو قول وارند **قول اول** در
تعریف جن ہو اجسام لطیفۃ ناریۃ یتشکلون باشکال مختلفۃ ویقتدرون علی ذالک الطاقۃ اجسامہم **قول ثانی** مذہب
معتزلہ است چنانچہ قول زمخشری در قصہ آدم درہمین جلد قبل نقل شد **وقاضی ابوبکر** در اینجا فرمود آنچہ ابن عباس وجماعت مفسرین
فصلونہم اسہم ابن عباس ہمہ مطابق قرآن وبیان صحیح است الا تصور وتشکل ابلیس بصورت شیخ نجدی الذی باطل غیر معقول ولا مقبول است
لانہ اما ان یکون من فعل اللہ او من فعل ابلیس **والاول** باطل لانہ لا یجوز من اللہ تعالی ان یفعل ذالک لیفتن الکفار
فی المکر **والثانی** ایضاً باطل لانہ لا یلیق بحکمۃ اللہ تعالی ان یقدر ابلیس عن تغییر صورتہ نفسہ انتہی کلام القاضی المعتزلی
اجابہ الرازی بقولہ واعلوات ہذا النزاع عجیب لانہ لما لم یبعد منہ تعالی ان یقدر ابلیس علی انواع الوساوس لامتحان
عبادہ فکیف یبعد منہ تعالی ان لا یقدرہ علی تغییر صورۃ نفسہ انتہی جواب الرازی یعنی رازی گفت این عجب نزاعی از معتزلہ است
چہ ہرگاہ اقدار ابلیس بر انواع وساوس وتلبیس بعید برائے امتحان عبید من اللہ نباشد پس اینجا چہ استبعاد است کہ او تعالی قادر ومقتدر نگرداند
ابلیس حتی را بر تغییر صورۃ خود وتشکل غیر اجسام **سوال** این آثار اقدام بر زمین از پیغمبر بودند یا از ابوبکر **جواب** در آن علمائے سیر دو
قول وارند **احدہما** وہمان مختار اکثر است کہ آن علامات پای پیغمبر بودند چہ از خصائص پیغمبر است کہ نشان پائی مبارک بر زمین نرم و
غبار دار نمیشد وآن نشان پاہائی ابوبکر بود وہمین اقوی ہست **وقول ثانی** مختار محققین ائمہ سیر ہست کہ آن نقش نعلین ابوبکر
واثر نعلین پیغمبر بود چہ آن حضرت اگر پائی برہنہ میرفت اثر پائی مبارکش بر زمین نمیشد واگر پوشیدہ مشی میکردند البتہ اثر نعلین آن حضرت
نقش بر زمین میشد **ثعلبی وحسکانی ورازی ونیشاپوری** وغیرہم در ذیل آیہ ومن الناس من یشری نفسہ ابتغاء
وجہ نزولش چنین نوشتہ اند مروی لما نام علی علی فراشہ لیلۃ الہجرۃ نزل جبرئیل عند راسہ ومیکائیل عند رجلیہ وجبرئیل ینادی
بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباہی اللہ بک الملائکۃ فنزلت ہذہ الآیۃ در **احیاء العلوم** حجۃ الاسلام غزالی وجہ نزول این آیہ مع زیادتی
الفاظ ایراد کردہ وآن اینست ان لیلۃ بات علی بن ابی طالب علی فراش رسول اللہ اوحی اللہ الی جبرئیل ومیکائیل انی آخیت بینکما
وجعلت عمر احدکما اطول من الآخر فایکما یؤثر صاحبہ بالحیوۃ فاختارا کلاہما الحیوۃ واحباہا فاوحی اللہ تعالی الیہما افلا کنتما
مثل علی ابن ابیطالب آخیت بینہ وبین محمد فبات علی فراشہ یفدیہ بنفسہ ویؤثرہ بالحیوۃ اہبطا الی الارض فاحفظاہ من عدوہ
فکان جبرئیل عند راسہ ومیکائیل عند رجلیہ یحرسانہ ویقولان بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباہی اللہ بک الملائکۃ فانزل اللہ و

جواب اشکال چگونہ جایز باشد کہ ابلیس درآید بشکل وصورت آدمی
شان نزول آیہ ومن الناس من یشری نفسہ ابتغاء مرضات اللہ در شأن علی نازل

من الناس من یشری الخ حاصل ہم آنکہ در شب ہجرت نبوی امیر المومنین علی بر فرش سید الانبیاء خوابید و خدا وحی کرد بجبرائیل و میکائیل کہ انی و ملک ساہر روحانیین متبوعین ملائکہ من اخوت بستم میان شما و ملک عمر یکے طویل تر از عمر دیگر برادر شما گردانیدم پس کدام از شما تیار و اختیار میکند صاحب خود را و از زاید عمر او و از عمر خود آن زیادتی بدہد و بدل راضی بآن بشود پس ہیچ یکی از دو ملک جلیل کروبین راضی نشد و اختیار نکرد نقص عمر و حیوۃ خود با یزاد آن بر عمر برادر دیگر خود و ہر یکے را محبوب بود حیوۃ خود پس خدا وحی کرد بآن ہر دو ملک ایا چرا شما دو سید کروبین کل ملک مثل دو بشر محمد و علی نمیباشید چہ من میان آن دو نفر اخوت بستم و علی بر فراش محمد میخوابد و جان خود را فدا محمد میکند و ایثار بقاء او بر نفس میخواہد بکمال رضا و رغبت الخ بآن پس بزمین فرود روید شما ہر دو ملک او را از شر و از ضرر و قتل کفار اعدا حفظ کنید و بخدمت و حراست او تا صبح باشید و ہر دو ملک نزد علی فرود آمدہ ہر دو مخاطب بعلی میگفتند کہ ای پسر ابو طالب کیست بمثل شان و ایمان تو از بشر و ملک چہ خدا فخر و مباہات میکند بوجود تو با سادات ملائکہ از کروبین و روحانیین پس این آیہ ومن الناس الخ نازل شد خاص در شان علی در لیلۃ الہجرۃ کہ کیست از کل مردم بنی بشر کہ بفروشد جان خود را بطلب رضوان و مرضیہای الٰہی **درمرویہ** اخر است کہ علی وقت فرمایش نبوی عرض کرد کہ یا رسول اللہ اگر شما بغیر ما میروید آیا جان مبارک شما محروس میباشد و محفوظ از ضرر اعداء میمانید پیغمبر فرمود آری پس بسجدہ شکر افتاد و بتعجب خندہ میکرد پیغمبر پرسید چرا سجدہ میکنی علی عرض کرد کہ شکر کردم بر تسلیم ماندن شما و خندہ کردم بر توفیق رفیق گردیدن من اللہ بر فداء کردن جان خود را بجان سید کائنات **در مواہب لدنیہ** کہ احد الکتب سیر معتمدہ است بعد نقل این خبر گفت فکان علی اول من شری نفسہ فی ذالک یعنی علی اول آنکس است کہ جان خود را فروخت در آن لیلۃ الہجرۃ و در

این جا اشعاری چند از علی نقل کردہ **شعر** وقیت بنفسی خیر من وطی الثری ۔ ومن طاف بالبیت العتیق والحجر ۔ رسول الٰہ خاف ان یمکروا بہ ۔ فنجاہ ذو الطول الالہ من المکر ۔ **ترجمہ** حفظ کردم بفدا کردن جان خود بکسی کہ رفت از ثری تا ثریا یعنی صاحب معراج را و او کسی ہست کہ طواف کرد بیت العتیق یعنی خانہ کعبہ را و بحجر الاسود یا حجر اسمٰعیل نبی را و رسول مرسل خدا ہست وقتیکہ ترسید از مکر کفار بنفس خود پس نجات داد خدائے ذو الفضل والاکرام او را از مکر مکارین **و در در منثور** سیوطی روایت

عالم و بیت دیگر زیادہ روایت کردہ وبات رسول اللہ فی الغار امنا ۔ وفی حفظ من اللہ وفی ستر ۔ وبت اراعیہم وما یثبتوننی ۔ وقد وطنت نفسی علی القتل والاسر یعنی بتیونہ کرد در غار پیغمبر تاک و در حفظ اللہ و در ستر تعالیٰ و من خوابیدم مراعات او میکردم و مرا ایشہم نشناختند و من توطین نفس خود بر قتل و اسیری کردم **سوال** آیا مرتبہ ایقان و ایمان او اعلیٰ و افضل و اکمل است کہ جان خود را ایثار کرد خصوصاً بلیلۃ الہجرۃ فدا نبوی کرد یا ایمان آنکس کہ بمعیت نبی رفت و حزین و غمگین شد کہ حالا اعدا رسیدہ قتل ما خواہند کرد **جواب** قطع نظر از اہل علم و عقل ہر ذی فہمی و شعوری میداند کہ جان فروش و جان باز اعلی المراتب و افضل و اکمل الایمان از کل امت محمدی تا قیامت بل از کل بشر بکلمہ من تبعیضیہ در آیہ ومن الناس و بدخول الالف واللام استغراقی بر الناس کہ مفید احاطہ جمیع افراد است پس افادہ میکند واحد من کل الناس علی بیع نفسہ **و اما** از ایمان دو سید مطاع کل ملائکہ روحانی ایمان علی اینجا ثابت شد کہ اعلیٰ درجہ است بعد محمد از کل بشر حتے این اخبار ہم دلالت وارد کہ ایمان علی اعلیٰ درجہ از ایمان ملائکہ است چہ علی انسی البشر بودہ فدا جان خود بکمال رغبت دائماً خصوصاً در لیلۃ الہجرۃ میکرد و ہیچ یکی از این دو ملک مع عدم نفس شہوانی یک ساعت حیوت خود را دادن بدیگری راضی نشدند نزد امتحان الٰہی بآنہا و خدا تعالی مباہات بالای افلاک بسادات و رؤس کل ملائکہ کروبین کرد و خود ایشان حاضر شدہ بنج بجان باز علی گفتند بر پای و بالا سر مبارک او خدمت حفاظت میکردند احدی را مجال انکار حتے شیطان را ہم باقی نماندہ و سبقتش است کہ از کل خلق علوی و سفلی علی ممتحن بالایمان گردیدہ بود چنانچہ شاہد صریح ایں ام **مرویہ** متفق علیہ کل طبقات ائمہ حدیث اہل سنت است

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا معشر قریش لتنتہن او لیبعثن اللہ علیکم رجلا قد امتحن اللہ قلبہ بالایمان فلیضربن رقابکم علی الدین **قال ابو بکر** رضی اللہ تعالی عنہ انا ہو یا رسول اللہ قال صلی اللہ علیہ وسلم لا **فقال عمر** رضی اللہ عنہ انا ہو یا رسول اللہ فقال النبی لا ولکن ہو الذی یخصف النعل وکان اعطی علیا نعلہ یخصفہا **رواہ النسائی والترمذی**

خاصہ جبرئیل و میکائیل ۔ فاستعملہ امتحان ۔ فانظر الی مدارج فضل ابن ابیطالب ۔ جواب سوال ان الخلیفۃ اول الکمل و افضل فی الایمان ۔ ایضاً ثبت بہ نص علی بین البراہین

احمد وعبد البر والحاكم مع تصحيحه والاخطب وابن ابى الحديد عن مشايخه وغيرهم من ائمة الحديث لاهل السنة باسانيدهم
المستفيضة مع جمعهم بحيث يفيد التواتر يعنى پيغمبر فرمود اى گروه قريش شما نيائيد از قبل وقال خود يا ميفرستد خدا بر شما مردم مرديرا كه او را امتحان كرده شده
باشد براى ايمان پس براى ميزند گردنهاى همه شما را بر دين ابو بكر در آن وقت در بين كانه صحابه گفت يا رسول الله آن ممتحن بالايمان منم
پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود در جوابش تو ممتحن بالايمان نيستى پس عمر گفت كه آيا آن ممتحن بالايمان منم پيغمبر در جواب عمر فرمود
تو هم ممتحن بالايمان نيستى پس پيغمبر فرمود آن ممتحن من الله بالايمان خاص شخص واحد است كه نعلين مرا پينه ميكند و ميدوزد و او
على بود و ديدند صحابه كه نعلين آن حضرت را ميدوخت وابن خبر را اجلاء ائمه حديث كل طبقات محدثين اهل سنت باسانيد مستفيضه خود
در مسانيد ايراد كرده اند مع اجتماع اسانيد بلا شك تواتر حاصل ميشود بحث ثانى سابق ذكر شد كه مكر در روايح حيله مخفيه وتدبير مستور در
اضرار وخدعه وفريب است در مجمع فرمود المكر الميل الى جهة الشر فى خفية قال الازهرى المكر من الناس خب و
خداع ومن الله جزاء يعنى مكر ميل كردن بسوى شر و خفاء هست يعنى در باطن آن شر و ضرر باشد جيا بچه ازهرى گفته كه مكر از مردم فريب
و بازى ميباشد و از خدا اجزاء و سزا ميباشد واصل المكر الالتفات من قولهم جارية ممكورة واما الفرق بين المكر و
الغدر ان الغدر نقض العهد الذى يجب الوفاء به والمكر قد يكون ابتداء من غير عقد واما اثبات از باب افعال يعنى حبس
باشد يقال رماه فاثبته اى حبسه مكانه اذا جرحه جراحة مثقلة از ثبت يثبت ثبوتا بمعنى دام واستقر فهو ثابت ورجل ثابت
القول وثابت القلب والقدم فى الحرب وغيره من المعارك والمهالك بحث ثالث در وجه اتصال آيه با ماقبل بدانكه هرگاه بالاخذ
براى تقويت واآماده گى صحابه ذكر نعمات خود از واذكروا اذ انتم قليل كرد پس اينجا يعنى خود ياد آورى ميكند كه چگونه ترا از كيد كافرين و ماكرين
نجات دادم ومكر وحيله آنها باطل ساختم بحث رابع واذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك يعنى ياد كن تو اى
محمد وقتى را كه كل كفار حيله وتدبير ميكردند بالاتفاق در ابطال امر تو بحبس تو يا بقتل تو يا باخراج واجلاء تو از وطن تا در ارض منتشر نكرد وى نزد
جمعى مراد از ليثبتوك بسته كردن بزنجير وريسمان واسما ميباشد تا مقيد ومغلول و بوثاق موثوق سازند ترا و همين قول بن عباس و
حسن ومجاهد وقتاده هست نزد عطار وسدى مراد از اثبات در اينجا حبس در مجلس و سجون در سجن هست نزد ابان بن تغلب
وجبائى مراد ليثبتوك يعنى ليجرحوك بالجراحات الشديدة بالضرب الى نهايتها است اشكال بكلمه او كه متضمن ترديد است
در معلوم تعالى تردد و شك جائز نيست چگونه اينجا ذكر كرد جواب اين كلمه ترديد تعلق با فعال كفار دارد يعنى مكر كفار در باره تو در
در اين حالت بود كه بقول بعض ايشان ترا در زندان محبوس ومغلول وموثوق بگذارند وبقول بعض ايشان ترا بكشند وبقول
بعض ايشان ترا اخراج واجلا از وطن سازند پس اين نقل را نهايت مختلف ميباشد كه مكر اينها بطور ترديد در اين سه حالت بوده اشكال باالكلية
باطل است بحث خامس ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين يعنى كفار تدابير وحيل سازى خود گوناگون در امر تو هميشه
مصروف بودند و خدا هم مستمر العزم بالجزم در ابطال و در ايصال جزا و سزا بد مكر ايشان دائم قائم ميبود و هذه الكيد انواع مكر ايشان بوقوع و بانجام
نرسيد و خدا بهترين حيله سازان و مكاران ميباشد اشكال حيله سازى و مكارى از شياطين جائز و جارى است اما حيله گيرى مكارى
بر جناب قهار بارى چگونه جائز و چگونه مدح خود بوالله خير الماكرين كرده و اين افهام ميكند كه خدا مكار و حيله باز اكمل و افضل از جميع ماكران و حيله
سازان و كايدان اشرار باشد پس كانه خدا اصل و افضل ماكرين باشد نعوذ بالله من ذالك جواب چونكه در لغت معنى كه مكر در حقيقت
يعنى تدبير و حيله شر مخفى و ميلان الى الشر بطور مخفى ميباشد پس جوابش بوجوه است احدها اين ويمكر الله والله خير الماكرين
بمطابقة لفظى رد و قدح ماكرين وارد شده پس مراد آنكه كفار تدبير و حيله مخفى در اطفاء امر محمدى ميكردند و خالق هم بمقابل تدبير و حيله مخفى در
ابطال مكر ايشان ميكرد نه على الاعلان و نه على الاجهار تا توبه و ايمان ايشان ضرورى نگردد ثانيها معناه يعاملهم معاملة يجازيهم الله
معاملة مكرهم والمكر منهم هو التدبير بالسوء فى ايصال السوء ومن الله هو تدبير الحق وتقديره جزاء سوء فعالهم اليهم فى
الدنيا و فى الآخرة فيهما معًا يعنى خدا معامله ماكرين بطور معامله مكر ايشان در ايصال سزا با ايشان ميكند چه مكر آنها تدبير بد با ايصال بدى محمد بود و

از عطا آنچه مستحق و مقرر چه جزا و سزا اعمال و افعال بدو ایصال آن یا آنها در دنیا یا در آخرت باید به هر دو جا میباشد چنانچه وعده آخرة بلقاء رب على لطف و رحمة و نجات میباشد و و قتیکه در آن داخل شوند باطنش انواع عذاب نار میباشد ظاهره الرحمة و باطنه من قبله العذاب و قصرین میباشد ثالثها

قال جماعة معناه یجازیهم الله جزاء مکرهم فسمی الجزاء مکرا لانه فی مقابلته فصار معناه انهم احتالوا فی ابطال امر محمد و الله تعالى

اظهر امر محمد و علاه و قواه و نصره و اضاع کیدهم و ارادتهم و تدبیرهم و لما حصل و وقع و ظهر فعل الله لمحمد و بطل ارادة اطفاء نور محمد فلمن اقال والله خیر الماکرین یعنی مراد آنکه خدا جزاء مکر ایشان میدهد پس همین جزاء مکر را باسم مکر نامید زیرا که بمقابل فعل شان فعل الهی بوقوع آمد پس معنیش چنین شد که کفار حیله میکردند در ابطال امر محمد و خدا بخلاف آنها اظهار میکرد امر محمد را و او را عالی و بالا و قوی گردانید و یاری داد و از خود و اهلاک و ضایع ساخت کید کفار و اراده و تدبیر ایشان را و هرگاه در باب محمد فعل خدا ظاهر و واقع و حاصل و اراده و کید آنها و اطفاء محمد باطل شد پس باین جهت خود را بخیر الماکرین مدح و وصف کرد که اراده الهی روشن و ثابت و کید و مکر ماکرین باطل شد پس تقدیر چنین شد که فعل الله خیر من فعل الماکرین اشکال باطل شد **رابعها** بعضے چنین فرموده اند المراد منه والله اقوى الماکرین فوضع خیر موضع اقوى فیه تنبیه على ان کل مکر یبطل بفعل الله یعنی خیر در موضع اقوى میباشد چه در این تنبیه هست که هر مکر باطل میشود بفعل الله پس تقدیرش والله اقوى الماکرین باشد **خامسها** چونکه فعل کفار از مکر بزعم کفار خیر بود پس خالق در اینجا بر زعم ایشان فرموده والله خیر الماکرین **سادسها** بعضے فرموده این قول بحسب احتمال مجازی وارد شده چون المؤمن خیر من مشرك و العادل خیر من الفاسقین على کل حال اشکال باطل شد ❖

قوله تعالى وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيٰتُنَا قَالُوْا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَآءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هٰذَآ ۙ اِنْ هٰذَآ اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيْهِمْ ۚ وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ ۝ وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوْٓا اَوْلِيَآءَهٗ ۚ اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ

ترجمه اربع آیات و چون خوانده میشود بر کفار آیات کتاب ما که قرآن باشد میگفتند ایشان که بتحقیق ما شنیدیم این کلام یا مثل آن را اگر با هم بخواهیم هر آئینه میگوئیم مثل این کلام را آن کلام نیست مگر قصهای پیشینیان ما که پیش از ما اولین گذشته اند و یا محمد یاد کن تو وقتیکه کفار گفتند بار خدایا اگر این کلام همان کلام حق صحیح ثابت از نزد تو آمده و تو آن را فرستادی پس ببار بر ما سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل سنگ باریدی یا بیار بر ما عذابهای مهلک و دردناک چه ایشان این کلام را مجعول منقول محمد میدانستند قطعاً نه کلام الله و خالق در جواب شان فرموده و نیست خدائے که عذاب کند ایشان را یعنی طالبین عذاب الیم و حال آنکه تو یا محمد در میان و ظهر ایشان موجود و ساکن باشی زیرا که ترا رحمت عالمیان گردانیده فرستادم و نیست خدائے عذاب کننده

ایشان را و حال آنکه ایشان استغفار و طلب مغفرت میکنند از ما در باطن و حیثیت مر ایشان را که او مانع میشود از اینکه عذاب نکند خدای مر ایشان را
و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنین را از طواف مسجد الحرام و نیستند ایشان متولیان یا اولی بمسجد الحرام مگر آنکه پرهیزگاران از شرک و کفر
باشند و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت بیت الله نیست مگر خاص برای اهل تقوی و پرهیزکنندگان کفر و شرک را **و در تفسیر این**
چند بحث اند **بحث اول** و اذا تتلی علیهم ایاتنا قالوا قد سمعنا **بدانکه** هرگاه کید و مکر کفار قریش در وجود محمد با
نقل کرد **پس** اینجا حالا ذکر میکند مر ایشان را در اعجاز محمد که قرآن میباشد **پس** معنی اینجا آنست و هنگامیکه بر کفار مکه خوانده و تلاوت کرده
میشد سوره‌ها یا آیات کتاب ما که قرآن باشد کفار میگفتند که بتحقیق شنیدیم ما الفاظ و کلمات قرآن را و درک معانی بگوشهای سرهای خود
کردیم چه سماع و ادراک صوت بحاسه گوش میباشد **بحث ثانی** اساطیر جمع اسطاره بکسر اول **و** اسطوره بالضم بمعنی اباطیل و اکاذیب
و مفتریات و مختلقات محض بغیر اصلیت میباشد **و** سطر فلان فلانا یعنی بیدطار مهمله بمعنی جاء بالاساطیر السابقة و الحکایات السالفة
و القصص الماضیة صادقة کانت او کاذبة **و** از باب سطرت الکتاب سطرا بمعنی کتبت الکتاب و حررته از باب قتل **و در صحاح**
گفته السطر الصف من الشجر و غیره **و** بفتح طار لغت بنی عجل جمعش اسطار چون سبب و اسباب **و** بسکون آن لغت جمهور و مشهور جمعش اسطر و اسطور است
و المسطر بالاول میزان برای ظهور آثار و علامات سطرهای بر صفحه کاغذ برای کتابت کردن کاتب میباشد **و غزالی** بالتفصیل گفته که موازین
برای توزین هر شئ از اجرام و اعراض و اشیاء ثقیله بحسب حال هر شئ مختلف علیحده و متفرد است چنانچه برای توزین حق از باطل عقل
و علم **و** برای توزین اشعار علم عروض فاعل فاعلات فعول و امثال آنها معین مقرر کرده اند **و** برای توزین اشیاء جرمیه دو پله و عمادش که بدو
طرف آن دو پله آویخته اند میباشد **و** میزان فروع و احکام علم اصول دین **و** میزان علم تفسیر و فقه اصول فقه **و** میزان علم حدیث علم رجال و درایه
و میزان سطور کتابت مسطر مذکور میباشد **و** المسیطر بمعنی المتعهد است **بحث ثالث** لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر
الاولین **بدانکه** ان مکسوره مخففه اینجا نافیه میباشد چه الاحرف استثناء بعد نفی مستثنی منه بجهت اثبات و مستثنی میاید **پس** معنی این الفاظ
آیه آنکه کفار قریش بعد شنیدن آیات از کلام الهی گفتند اگر ما بخواهیم هر آئینه ما هم میگوییم مثل این کلام قرآن را نیست این کلام قرآن مگر احادیث
و قصصهای سابقین اولین و ماضین بنی آدم چه در قرآن ذکر قصص انبیاء و سلاطین و امم معتقدین و منکرین برای عبرت گرفتن مردم میآمد
کفار بعناد خود گفتند که این آیات مسموعه از قصصها و حکایات اسلاف امم مسطور در دفاتر اند قصه خوانان و حاکیان آنرا هر شب و روز حکایه
میکنند و میخوانند و میگویند و ما هم این طور حکایات و قصص را گفته میتوانیم **اشکال** در ابتدا این و اذا تتلی علیهم آیاتنا است **پس**
مرجع ضمیر هذا و مثل هذا **و** ان هذا میبایست که مذکر واحد باشد **و** آیات جمع مونث آیة **پس** ارجاع این هر دو ضمیر هذا بسوی آیات
چگونه جایز و صحیح میشود **جواب** مرجع این هر سه هذا بسوی قرآن **و** قرآن لفظ مفرد و مذکر است پس کفار اشاره بکل قرآن کردند نه خاص
بآن بعض آیات مسموعه از قرآن این من باب دلیل آوردن جزو برای کل و در علم مناظره برای الزام مدعی خصم مقرر میباشد اشکال باطل شده
بحث رابع اینمقال سمعنا لو نشاء لقلنا **آیا** مقال کل کفار است **یا** مقال بعض بعض ایشان **و اگر** از بعض است اسناد آن چرا الی
الکل کرد **جواب** از وجه نزول الحال واضح خواهد شد **بدانکه** نزول این سه وجاه اند **اول** نزد اکثر اهل سیر **و** تواریخ **و** حدیث
و تفسیر چنین که این آیات خاص در شخص واحد قایل بآن شده و او **نضر بن حارث** بن الکلده یا حارث بن علقمه از بنی عبد الدار بود
چنانچه اکثر خاصه و عامه بالاسانید روایت کرده اند انها قد نزلت فی النضر بن الحارث ابن الکلدة **او** ابن علقمة **و** انه کان یختلف
الی ارض فارس **و** الحیرة و یسمع اخبارهم عن رستم **و** اسفندیار **و** احادیث العجم **و** کان الی لعاد فی المعابد الیهود
و النصاری و المجوس فیراهم انهم یقرءون کتاب زرتشت و التوراة و الانجیل و یرکعون و یسجدون و یبکون فلما جاء
مکة وجد النبی صلی الله علیه وسلم یقول قد اوحی الی و هو ایضا یقرء سورة القران و یصلی و یسجد فقال النضر فی جمعهم
قد سمعنا مثل هذه المقالات التی جاء بها محمد لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین **حاصل آنکه نضر بن
حارث** بسوی ارض فارس و حیره سفر کرد و در آن نواحی قصصهای رستم **و** اسفندیار **و** کتاب زرتشت از مجوس شنید

کفار میگفتند که اینست قرآن محمد قصص سابقین ما هم مثل آن ساخته میتوانیم

ودر معابد رهبان احبار نصاری ویهود ویدو شنید که ایشان انجیل وتورات راهر دو فرقه در معابد خود میخوانند و ذکر قصص اسلاف میکنند ورکوع وسجود وگریه بسماع وتلاوت آن میکنند برگزیده در ملة شنید که مداوی گروه نماز ورکوع وسجود میکنند وسور وآیات قرآن را در نماز ودر غیر نماز میخوانند پس نضر نزد کورده جماعت کفار علی الاعلان گفت که مثل این قصص وحکایات ومقالات محمد ما شنیده ایم اگر بخواهیم ما هم میگوئیم این قرآن نیست مگر قصهای سابقین سالفین ام این چگونه بطور اعجاز کلام الهی میباشد رازی وتبعه او نقل کرده روی ان نضر بن الحرث خرج الی الحیرة تاجرا واشتری احادیث کلیلة ودمنة وکان یقعد مع المستهزئین والمقتسمین وهو منهم ویقرء علیهم اساطیر الاولین کان یزعم انها مثل ما یذکره محمد من قصص الاولین فهذا هو المراد من قولهم قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا الخ یعنی مرویست که نضر بن حارث بسوی حیره بطور تجارت برآمد وخرید کرد کتاب کلیله دمنه را بعد مراجعت بمکه مع مستهزئین نبوت نشست برآنها قصهها کلیله ودمنه میخواند وهم افهام و تفهیم میکرد ومیگفت پس آنچه محمد الحال برشما میخواند از قصص اسلاف مرقوم است وما اگر بخواهیم قطعا ما هم میتوانیم که مثل قصهای محمدی بگوییم وبسازیم از تفسیر حسینی نقل کرده که نضر بن حارث لعین بتجارت بلاد فارس رفته قصه رستم واسفندیار خریده معرب ساخته بمکه آورد وبقوم کفار خود گفت که اینک افسانه اسلاف آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد که برآن میخوانند پس او تعالی از عناد نضر خبر میدهد در این آیات واذا تتلی علیهم آیاتنا الخ ومروی بخاری ومسلم ان هذا من قول ابی جهل وبقول دیگر قال الذین اجتمروا فی دار الندوة فی امر محمد یعنی این مقال قالوا قد سمعنا الخ گفتند که در دار الندوة وقت تدبیر قتل محمد جمع شده بودند پس جواب وجه اول بتقریر اول سیر این نضر رئیس قریش وقاضی ایشان وبقول فعل وگفتار ورفتار همه کفار بکه وعمل برای اوے کردند ومرجع کل آنها بود وهذا ابقالوا بجمع اسناد بسوے او کرد چه او متبوع همه آنها بود وقول متبوع قوم بعوض کل قوم میباشد اما اشکال بر دو قولین ودیگر بالکلیه ساقط است زیرا که اقل جمع دو یا سه اند وبقول ثالث قایل این قول قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم مطعم بن عدی وابوجهل ونضر بن حارث وعقبة ابن ابی معیط بودند هذا همین سه شریر ترین بودند بامر حضرت رسول همین سه نفر را خاصة واجبا بحضور آنحضرت حضرت امیر گردنهای آنها را زدند واه سعید بن جبیر ودر در منثور از سعید بن جبیر روایت کرده قال قتل النبی یوم بدر صبرا عقبة ابن ابی معیط والنضر بن الحارث وکان المقداد قد اسر النضر فلما امر بقتله قال المقداد یا رسول الله قد اسرته وهذا اسیری فقال النبی انه کان یقول فی کتاب الله ما یقول وفیه واذا تتلی علیهم آیاتنا الخ یعنی پیغمبر از اسیران بدر امر کرد علی را بقتل عقبة بن ابی معیط وبقتل نضر بن حارث ومختصر یک دیگر تا معاینه نماید قتل یک دیگرا و مقداد عرض کرد یا رسول الله این نضر را من اسیر کرده ام یعنی مرا ببخش او را پیغمبر فرمود که آیا نمیدانی که این نضر همان است که آیات قرآن را گفت که این افسانها سلف اند ما هم مثل آن ساخته میتوانیم پس علی گردنش زد در مجمع فرمود که از اسیران بدر نضر بن حارث وعقبة بن معیط بودند پس بامر حضرت رسول حضرت امیر نضر بن حارث را که نهایت خوش صورت بود وموی جعده داشت حضرت امیر موی سرش را گرفته نزد پیغمبر آورد ونضر در آنوقت گفت یا محمد سوال میکنم بتو بر حمیکه مابین من وتو هست مگر آنکه نسبت کنی هم همان امر جاری کن که نسبت باین اسیران میکنی یا اگر قتل آنها کردی مرا هم قتل کن واگر فدا کنی آنها را مرا هم مثل آنها فدا کن یعنی فدیه بگیر ورها کن پیغمبر در جوابش فرمود لا رحم بینی وبینک قطع الله الرحم بینی وبینک بالاسلام فقال یا علی قدمه فاضرب عنقه پس علی بامر پیغمبر عقبه را پیش کرد پس عقبه گفت یا محمد آیا نگفتی که قریشی صبر کشته نشود پس پیغمبر در جوابش گفت ما انت من قریش انما انت علج من اهل صفوریة والله لانت فی المیلاد اکبر من ابیک الذی تدعی له یعنی تو مرد علج هستی ودر لغت علج بمعنی گورخر غلیظ ومرد ضخیم از کفار عجم وشخص ۵ دین شدید العناد است تو در اصل از صفوریه هستی بخدا قسم میلاد تو بزرگتر است از پدریکه تو ادعاء پدریت اوے کنی وتو قوم قریش نیستی پس او هم را گردن زد بحضور پیغمبر حضرت امیر علیه السلام اشکال کفار بسماع قصص از مجوس ویهود ونصارے

گمان کردند که قصص قرآن هم مثل قصص ماضیه مسطوره در تواریخ یهود و مجوس و نصاری است پس باتیان و نقل مثل قصص قرآن هم قادر هستیم
پس از عبارت قرآن معجزه عاجز سازنده کفار قریش بود البته لو نشاء لقلنا مثل هذا نمیگفتند و لهذا بعد این گفتند اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم گفتند پس واضح شد که نزد کفار قریش
که اصل اهل فصاحت و بلاغت بودند اگر عبارت قرآن نزد آنها اعجاز خارق العادت میبود البته اقرار باتیان مثلیت قرآن کرده نمیتوانستند
جواب اول نزد آنانکه اعجاز خاص بجهت صرفه بود یعنی نزد اراده معارضه قرآن خالق الجنان والعقل والجوارح للسان صرف
و باز میداشت همه آن را تا معارضه کرده نتوانند چنانچه شئ خفیف الوزن را بگردانیدن اثقل کثیر صارف یا بغیر ثقیل آن مانع میشود از
تحمل آن و باز میدارد از دست کردن بآن خفیف الوزن پس بنابراین هرچند کفار اصحاب فصاحت و بلاغت و لسان و بکمال
حذاقت در آن بودند و خالق صرف اذهان و افهام و عقول و اراده آنها میکرد لهذا باز میماندند نزد تحدی پس عجز خود و ربین خود
دانستند والحین متمکن بر معارضه آن نشدند جواب ثانی آنانکه اعجاز قرآن بجهت الفصاحت والبلاغت و نظم و اسلوب و علم مغاییه اند
پس نزد ایشان بوجوه میباشد اول کلمه لو شرطیه مفید انتفاء شئ لانتفاء غیره میباشد پس قوله لقلنا مثل هذا دلالت بر عدم حصول مشیت
ایشان است پس بعدم حصول مشیت مشروط هم معدوم میباشد و این عدمیت کالنه معلوم است چه اگر آنها چیزی میکردند و میآوردند
منشور و مشهور عالم و آدم بجمال عناد خود الزام خصم و دفع او باتیان حروف میکردند و تحت سیوف لمعان آنها صبراً جمعاً و فرادی قتل
نمیشدند و ناموس خود اطفال و نسوان خود را بغلامی و کنیزی نمیدادند ثانی این قول ایشان محض عناد لسانی برای تسلی و تثبیت ضعفاء
قوم خود بود تا بر بکروند چنانچه نمرود در جواب خلیل الرحمن گفت انا احیی و امیت تلبیس کرد برای تثبیت عوام و امثار خود ثالث
این نهایت مکابره بغایت عناد بود چه اگر مستطیع و متمکن و مقتدر از اتیان مماثل میبودند پس مانع از مشیت و اراده آنها چه میشد و
حال آنکه قطعاً پانزده رکه قریب ده سال و در مدینه هم زیاده از دوازده سال بکرات و مرات تحدی کرده شد اول بمثل کل قرآن و بعد آن برابر
ده سورت و بعد آن برابر یک سوره صغیره آن که در یک دو سطر میباشد و بعد آن مساوی یک آیه تام المعنی بیارید و هرگاه بشدید تحدیات و
تکرار در طلب ایشان مماثلات آیات قرآن اصلاً بمقابل خصام نیاوردند پس قطعاً معلوم و ثابت شد عجز ایشان لهذا اتی بقتل دادند پس
قطعاً ثابت شد که کل و جزو قرآن از اقطع معاجز باقیه تا قیامت بحسب بلاغت و فصاحت و علم بغیبیات و نظم و اسلوب آن و بحسب صرفه معاً
میباشد بعلم الیقین اشکال و شبه باطل محض میباشد والحمد لله رابع مقتضی عقل است لهذا هر عاقل در رفع خصم اولاً مع الامکان اختیار سهل
و اخف و اهون میکند و کفار اگر تعارض و اتیان حروف مثل ترکیب و نظم و اسلوب و فصاحت قرآن ممکن و میسور میشد مع انهم قد
کانوا اصحاب اللسان والفصاحت والبیان البته اختیار اصعب و اثقل و اشق و احمر مع کمال عقلهم نمیکردند بترک اتیان حروف تحت
لمعان سیوف خصم عنق خود نمیگذاشتند و آل و عیال و اطفال و بنات و زنان خود را که ناموس غیرت اند بغلامی و کنیزی گرفتن اصلاً راضی
نمیشدند پس بالقطع براهین قطعی ثابت شد که ایشان از بدایت عجز از معارضه قرآن الی حین چهارده صدی بودند و هستند خامس قول ایشان
قالوا لو نشاء لقلنا مثل هذا محض قول لسانی بمکابره اسلام و تثبیت عوام کفار بود چه قاعده کلیه اهل عقل و فهم است که قول مدعی
متضمن وقوع فعل مع الادعاء باید باشد پس تا وقتیکه آن فعل مطابق آن مقال بوقوع و بظهور نیاید آن قول لغو و لایعتبر محض میباشد و اگر
فعل مضمون بظهور و بعید و رمیاید البته کاه کاه معلوم و مشهور میشد پس بعدم فعل آنها قول آنها هم معدوم میباشد سادس هرچند قرون سالفه
هالکه در کتب تواریخ بالتفصیل مندرج اند و قولهم لو نشاء لقلنا مثل هذا مثل قصص نقل مینمود اما از جمله شرائط آن اول شرط است که هر قصه
من اولها الی آخرها مصئون و محفوظ از خلل و زلل و غلط باشد بنحو یکه احدی از مورخین مصدق و مکذب تکذیب آن کرده نتواند دوم
شرط است که نقل آن قصص بالغ بلاغت و بافصح فصاحت عربی مثل قرآن کل کلمات آن باشند نه بزبان غیر عربی فصیح چون شاهنامه
فردوسی چه او مثل قرآن و معارض شمرده نمیشود بالاتفاق زیراکه غیر عربی است سابع اگر کفار لو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند او
خاص بسماع قصص اولین از یهود و نصاری گفتند که ما هم چنین افسانها گفته میتوانیم و قرآن بالکل متضمن قصص اولین نیست و در آن علم

در بیان وجوه ثمانیه اعجاز قرآن عجیب

کلام و احکام علم قضایا و علم نحو و علم لغت و صرف و اشتقاق و ادب و علم معقول هیئت وغیره و علم قصص ماضیه و آیت مطابق واقع ثابت است پس نقل محض قصه سابقین خاصه بفرض صحیح و سلیم از غلطی بفصاحت کاملهم باشد معارضه قرآن با یتان مثل آن ثابت نمیشود اگر گفته شود که قولهم لو نشاء لقلنا مثل هذا الی قوله بعذاب الیم بکمال بلاغت و فصاحت در قرآن خود خدا نقل قول ایشان کرده پس این عبارت شان معارض مماثل قرآن میباشد پس حجت اعجاز بیا قرآن باطل شد جواب چونکه این عبارت بلاشک از ترکیب و ترتیب الهی در نقل مقال کفار است باین لازم نمیشود که همین کلمات و احرف همین ترتیب و ترکیب عینی از کفار میباشد و مولوی سید علی حایری لاهوری اثبات اعجازیت قرآن با دلہ آخر در خوارق البوارق مفصل کرده من شاء فلیرجع الیها بحث خامس بدانکه کلمه هو در این جا برای فصل است لهذا او محل اعراب نیست نزد کوفیه تسمیہ و عماد بیا شد اما کلمه الحق منصوب است بجهت آنکه خبر کان میباشد و رفع در آن جایز است ولکن قرائتی برفع ان نیامده الا صاحب الکشاف از اعمش قرائت رفع نقل کرده و اما لام لیعذبهم لام الجحد است و اصل آن لام الاضافت هست و انما دخلت فی النفی ولم یدخل فی الایجاب لتعلق الخبر بحرف النفی کما دخلت الباء فی خبرها ولم یدخل فی الایجاب اما کلمه اللهم یعنی یا الله و سبب آیا الله بالهم و مجله التفسیر بذا کر مذکور شده بحث سادس و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء یعنی و یاد کن ای محمد وقتیکه کفار گفتند بار خدایا اگر این قرآن که محمد آورده او بصدق و بحق از نزد تو آورده سوای آنچه ما گمان داریم یعنی این قرآن از کلام محمد است پس ببار و بفرست بر ما منکرین قرآن و منکرین نبوت او سنگ از جهت آسمان در قائل این خلاف است در بخاری و مسلم مرویست که هو ابوجهل اما نزد اکثر هو نضر بن الحارث قال ابن عباس لما قص النبی صلی الله علیه وسلم علی قریش شان القرون الماضیة فقال النضر لو شئت لقلت مثل هذا فقال له عثمان بن مظعون اتق الله ان محمدا یقول الحق قال النضر وانا اقول الحق قال ابن المظعون ان محمدا یقول لا اله الا الله فقال النضر وانا اقول لا اله الا الله ولکن هذه بنات الله یعنی الاصنام ثم قال النضر اللهم ان کان هذا هو الحق الخ یعنی القرآن جاء به محمد فامطر علینا حجارة کما امطرت علی اصحاب الفیل او قوم لوط او ائتنا بعذاب الیم مولم مثل ما انزلت و عذبت به الامم الماضیة حاصل آنکه پیغمبر بغرض عبرت و تنذیر کفار قریش چند آیت قصص امم ماضیه از منکرین انبیا سلف خوند نضر بن حارث گفت که اگر ما هم بخواهیم مثل این قصه قرآن میگوییم پس عثمان بن مظعون گفت پس خدا را بترس محمد کلمه توحید لا اله الا الله میگوید نضر گفت ما هم لا اله الا الله میگوییم ولکن اصنام دختران خدا اند پس از این نضر مذکور گفت که بار خدا آنچه محمد از قرآن آورده اگر این بحق و صدق از نزد تو آورده بر ما سنگ آسمانی بفرست چنانچه بر اصحاب فیل یا بر قوم لوط فرستادی یا عذابی دیگر بفرست چنانچه بر امم سلف فرستادی و بقول دیگر مراد نضر از این چنین بود که محمد آنچه از توحید احکام و نبوت خود و دین اسلام ادعا میکند اگر صحیح از جانب تو باشد پس بر ما سنگ آسمانی یا عذابی مولم دردناک بفرست و بروایت دیگر خود پیغمبر در جواب کفار فرمود ویلك انه کلام الله تعالی فقالوا ان کان هذا هو الحق الخ گفت بحث سابع او ائتنا بعذاب الیم بدانکه قائل سایل اعراض کرد از انزال حجارت بسوی انزال عذاب مولم که دردناک در دنیا باشد یعنی یا سنگ یا عذاب مولم بر ما بفرست در دنیا و متفق علیه کل مفسرین است که این نضر از سایل قایل قبول کرده خواه قایل این ابوجهل خواه قایل این نضر باشد بعد طلب این عنقریب در جنگ بدر بعذاب شمشیر مردود و قتل کردید ند پس با ینهم ثابت شد که قرآن منزل و محمد رسول مرسل بحق و صدق من الله بوده اند سوال چرا کفار طلب عذاب بحق از خدا کردند چه عاقل طالب حق میباشد نه طالب شر یعنی قرآن را حق دانسته چرا طلب کردند و اگر باطل است بحق چرا گفتند جواب چونکه ایشان گمان داشتند که قرآن و دعواء محمد بنبوة خلاف حق واقع است بلفظ بشرطیه ان کان هو الحق گفتند هرگاه حق و صدق نباشد بلایشان نمیرسد و چونکه قرآن و نبوة محمد حق بود قتل بعجلت در دنیا گردیدند سوال چرا امطر من السماء حجارة گفتند و معلوم است که امطار نمیباشد مگر از جهت عالیه جواب در تصحیح بدو وجه فرموده احدهما انه یجوز ان یکون

امطار الحجارة من مکان عالٍ غیر السماء والثانی انه علی طریق البیان سوال چرا کفار طلب عذاب کردند و عاقل
طلب عذاب بر نفس خود نمیکند جواب کفار در عدم حقیقت قرآن و نبوت محمد بکمال جهالت و مکابره و عناد بغیر توجه الی الدلائل و الایات
انکار میکردند و از تحذیر و تنذیر و توعید و تهدید شدید بتنزیل عذاب بایشان آنحضرت اصرار بسیار مینمودند پس قول فامطر علینا حجارة من السماء
الخ گفتند و این دلالت دارد که ایشان از معارضه قرآن عند التحدی عاجز بجان رسیده بودند تا طلب عذاب کردند اگر قرآن و محمد حق باشند
بحث ثامن وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون بدانکه طلب
عذاب ایشان است که نیست خدا که بفور ایشانرا عذاب استیصال کند و در عدم تعذیب استیصالی و امهال ایشان فی الحال دو سبب خود تعالی
بیان فرمود اولهما وانت فیهم یعنی ترا رحمة للعالمین فرستادم و حال آنکه تو رحمة للعالمین در بین ایشان ساکن میباشی عذاب استیصال
بایشان با وجود تو در ایشان نمیرسد چه عادت از قدیم جاری بود که در امم سالفه تا وقتیکه پیغمبر ایشان در ایشان موجود بود تا خروج او از نزد ایشان عذاب بر ایشان
اصلاً نازل نشد چون هود و صالح و لوط تعظیماً و اجلالاً لانبیائهم و مثل این آیه وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها مصلحون
میباشد ثانیهما وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون یعنی و نیست خدا عذاب کننده انکفار سائلین را و حال آنکه ایشان
طلب غفران خود میکنند چون غفرانک ربنا میگفتند و بعضی گفتند که یستغفرون صیغه استقبال است چه اصل غفران کلمه اسلام و تصدیق و تسلیم
آن بدل بحسب مقتضای دین محمد میباشد و معنی یستغفرون که صیغه استقبال از غفران مع سین باب استفعال متضمن طلب مغفرة در آینده
بزمان قریب میباشد پس معنیش یستقبلون عنقریب فی الزمان الآتی یعنی زود اسلام میارند و باسلام آوردن مغفور خواهند شد و همچنین
بوقوع آمد که جمعی کثیر بعد آن از انکفار قریش اسلام آوردند و رازی و غیره نیز این را نقل کردند قال ذهب بعضهم الی ان الاستغفار
ههنا بمعنی الاسلام و المعنی انه کان معهم قوم کان فی علم الله ان یسلموا منهم ابوسفیان بن حرب و ابوسفیان بن
الحرث بن عبد المطلب و الحرث بن هشام و حکیم بن حزام و خالد بن ولید و عدد کثیر قال بعض وما کان الله معذبهم
وانت فیهم معذبهم ان فی علم الله ان فیهم من یؤل امره الی الایمان و قال اهل المعانی دلت هذه الآیة علی ان
الاستغفار امان و سلامة من العذاب قال ابن عباس کان فیهم امانان نبی الله و الاستغفار و اما النبی فقد
مضی و اما الاستغفار فهو باق الی یوم القیامة یعنی آیه چنین میشود که خدا عذاب کننده ایشان نمیباشد چه تو نبی الرحمة در
بین ایشان ساکن میباشی مثل آنکه در علم الهی هست که کدام کدام از ایشان رجوع بسوی اسلام خواهند کرد و جمعی مذکورین از ایشان بعد این اسلام
آوردند نزد اهل معانی این دلالت دارد که استغفار امان و سلامت از نزول عذاب میباشد و ابن عباس فرمود که در کفار دو امان بود
احدهما نبی الرحمت خاتم النبوت محمد بن عبد الله او از بین رفت ثانیهما استغفار او باقی تا قیامت است در مهر
اهل سینه منظوم آمده وقتیکه خالق با براهیم ارائه ملکوت سماوات و ارض کرد و خلاصه دید که بجوی الی سیاه لون جاری و نفاصله یسیره و کثیره
چون قطعهای خورشید در آن جاری اند پس ابراهیم را در جواب گفت آمد که این جوی کنایه از کفار است و آن قطعهای خورشید کنایه از ایشان مومنین
مومنین ایشان است یعنی بالفصل از کافر میرایند و بعضی بفصل قلیل و بعضی بفصل کثیر از انسال ایشان میباشند بحث تاسع
بوجود مبارک خود بطور یکه از نزول عذاب الهی بعضی قرآنی بود پس از موت آنحضرت ... قائم مقام آنحضرت امن
و امان اهل زمین اند یا عترت طاهرة آنحضرت که فاطمه زهرا و ائمه اثنا عشر باشند بخصوص اند یا عموم کل ذریت آنجناب مردان
و زنان صغار و کبار ایشان در هر عصر و دهر میباشند امان اند در آن دو وجه اند حق و صحیح و معقول و منقول الی القول است و همین معنی ایمه
محدثین اهل سنت روایات کثیره نقل و ثبت کرده اند منهم در مسند احمد حنبل باسانید خود احادیث عدیده روایت
کرده در تاویل آیه وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم قال رسول الله ان اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم
امان لاهل السماء فاذا ذهبت النجوم ذهب اهل السماء و اذا ذهب اهل بیتی عن الارض لذهبت الارض باهلها
یعنی پیغمبر فرمود اهل بیت من بتحقیق امان برای اهل ارض اند چنانچه ستارگان امان برای اهل آسمان بودند تا نجوم اهل آسمان میروند

جواب سوال چرا کفار طلب عذاب کردند با وجود ...

میرسند و بذهاب اهل البیت می‌گل اهل ارض میرسند در فرائد السمطین حموینی باسانید مشایخ خود از سلمة ابن اکوع روایت کرده قال النبی
صلی الله علیه وسلم النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی ایضا از ایاس و ایضا از علی روایت شده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض ایضا
باسناد حضرت صادق از امام زین العابدین روایت کرده قال نحن ائمة المسلمین و حجج الله علی العالمین و سادة المومنین و قادة
الغر المحجلین و موالی المومنین و نحن امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء ایضا فریقین از سعید خدری روایت
کرده‌اند که او گفت من شنیدم که حضرت پیغمبر مو و اهل بیتی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء قیل یا رسول الله فالائمة
بعدک من اهل بیتک قال صلی الله تعالی علیه وسلم نعم الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین امناء معصومون و منا مهدی
هذه الامة الا انهم اهل بیتی و عترتی من لحمی و دمی ما بال قوم یؤذوننی فیهم لا انالهم شفاعتی و همین مروی از جابر و از
ابوموسی اشعری و ابن عباس است و صدوق المحدثین و خطیب بعد و نحن امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل
السماء زیاد کرده و نحن الذین بنا یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بنا یمسک الارض ان تمید باهلها و بنا
ینزل الغیث و بنا تنشر الرحمة و تخرج برکات الارض و لو ما فی الارض منا لساخت باهلها ثم قال و لم تخل الارض منذ
خلق الله آدم من حجة الله فیها ظاهر مشهود او غایب مستور کما ینتفعون بالشمس اذا سترها سحاب حاصل مضمون این هر دو
روایت آنکه خاص چهارده معصوم بعد از پیغمبر و فاطمه و دوازده امام امان اهل الارض اند از نزول عذاب اله و پیغمبر در جواب سایل فرمود
که بعد من امامان این امت الی القیامت خاص دوازده معصوم امنا الهی اند و بعد علی و حسن و حسین نه امام خاص از اولاد حسین میباشند
و مهدی این امت از اهل بیت نبوت است آگاه باشید که همین فاطمه و ائمه دوازده گانه خاص اهل بیت مخصوص من و
عترت من و گوشت و خون من اند چه شد بعض قوم و اصحاب مرا که اذیت میرسانند مرا باذیت رسانی برایشان و آن موذیان نمیرسد اصلا
شفاعت من و همین ائمه آل محمد بعد نقل و ذکر امان خلق زمین بودن خود فرمودند که ما آن آنانی هستیم که خالق بوجود
ما امساک آسمان کرده از افتادن آن بر زمین باذن خود و بوجود ما قرار داده زمین را بر مرکز خود از حرکت و ماده و گردیدن او با اهل زمین و بودن
ما در زمین خدا باران میفرستد و بوجود ما نشر رحمت در اهل ارض میفرماید و ببودن ما زمین برکات خود را بیرون میآرند و اگر ما در زمین
نمیبودیم هر آئینه زمین کلا اهل آن را فرو برده میکرد و میخورد و هیچ وقت اصلا زمین خالی نماند از پیدایش آدم الی حین بغیر حجت الهی
و آن یا ظاهر مشهور و معروف بود یا غایب مستور و هر دو حال خصوصا بحال اختفا منتفع میشدند از حجت الله چون انتفاع خلق
از آفتاب وقت مستور گردیدن او زیر ابر در صواعق محرقه آنچه ابن حجر مکی در این آیه در فضایل آل محمد علیه السلام
ثبت و ذکر کرده سببا ضبط آن تیمنا و اتماما للحجة میکنم الآیة السابعة وما کان الله لیعذبهم وانت
فیهم اشار صلی الله علیه وسلم الی وجود ذلک المعنی فی اهل بیته بقوله وانهم امان لاهل الارض کما کان هو امانا لهم و
فی ذلک احادیث کثیرة یاتی بعضها و منها النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی اخرجه جماعة و
ایضا اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا هلک اهل بیتی جاء اهل الارض من الآیات ما کانوا یوعدون و فی اخری لاحمد
فاذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و اذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض و فی روایة صححها الحاکم علی شرط
الشیخین النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب اختلفوا
فصاروا حزب ابلیس و جاء من طرق عدیدة یقوی بعضها بعضا انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من
رکبها نجی و فی روایة مسلم و من تخلف عنها غرق و فی روایة هلک و انما مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطة
فی بنی اسرائیل من دخله غفر له و فی روایة غفر له الذنوب خلاصه همه پیغمبر اشاره و اثبات معنی این آیه بعد خود بسوی
اهل بیت خود و در آنها کرده و در دیگر احادیث فرموده که اهل من امن و امان برای اهل ارض و امت من اند چنانچه نجوم امان برای

عبارت صواعق محرقه که اثبات معنی وما کان الله معذبهم بعلت بعثت پیغمبر در اطهار از امان اهل زمین اند

اہل آسمان اند وقتی کہ نجوم بروند اہل آسمان ہم میروند و وقتیکہ اہل بیت من کلہم از روی زمین بروند اہل ارض ہم کلہم میروند و
حاکم مع التصحیح برشرط بخاری و مسلم روایت کردہ کہ اہل بیت امان از غرق و امان برای امت من ان اختلاف اند وہرگاہ
قبیلہ از عرب اختلاف کردند درامری از امور دین پس آنہا یعنے مخالفین و معرضین از انہا فوج و لشکر ابلیس لعین میشوند
و بطرق عدیدہ نیز احادیث کثیرہ مقوی بعض آنہا ببعض دیگر اند کہ مثال اہل بیت من در شما صحابہ و امت الی القیامت
مثل کشتی نوح اند ہرکہ درین کشتی اہل بیت من سوار شد نجات یافت از بحر ضلالت و اختلاف و بروایت مسلم
ہرکہ تخلف از اہل بیت من کرد او غرق بحر ضلالت و ہلاکت ابدیہ شد و ایضاً پیغمبر فرمود مثال اہل بیت من چون مثال باب
حطۂ بنی اسرائیل است ہرکہ در آن باب اہل بیت داخل شد او مغفور الذنوب است و نیز در خبر دیگر است ومن لم یدخل
فیہ فقد کفر ہرکہ درین باب حطۂ اہل بیت داخل نشد پس تحقیق اوکافر شد رواہ الدیلمی وغیرہ من اہل السنۃ
پس ازین صاحب الصواعق از جمہور اہل سنت فرمود و قال بعضہم یحتمل ان المراد باہل البیت
الذین ہم امان علمائہم لانہم الذین یہتدی بہم کالنجوم والذین اذا فقد واجاء اہل الارض من
الآیات مایوعدون و ذلک عند نزول المہدی علیہ السلام لما یاتی فی الاحادیث ان عیسی یصلی خلفہ ویقتل
الدجال فی زمنہ و بعد ذلک تتابع یعنے محتمل است کہ مراد ازین اہل بیت کہ امان اہل زمین اند علماء آل آن حضرت اند کہ
بانہا مردم ہدایت میابند و آنہا چون نجوم در امت اند بانعدام علماء آل باہل ارض آیات موعودہ میایند و این آیات نزد
مہدی آخر الزمان میباشد منجملہ آنہا نزول عیسے و نماز خواندن او باقتداء مہدی و او قتل دجال در زمان مہدی میکند و بعد آن
پی در پی آیات قیمہ میایند صاحب صواعق بعد کلامی فرمود قال ویحتمل وہو الاظہر عندی ان
المراد بہم سایر اہل البیت فان اللہ لما خلق الدنیا باسرہا من اجل النبی جعل دوامہا بدوامہ و دوام
اہل بیتہ لانہم لیساوونہ فی اشیاء مر بعض ذلک عن الامام الرازی و لانہم قال فی حقہم اللہم
انہم منی وانا منہم و لانہم بضعۃ منہ بواسطۃ ان امہم فاطمہ بضعتہ فاقیموا مقامہ فی الامان یعنے ثانی
آن عالم کہ وجہ اولش ذکر شد نزد صاحب صواعق اظہر است کہ مخصوص زمان مہدی نیست بلکہ مراد سایر اہل بیت و آل آنحضرت
از حدیث امان چہ او تعالی دنیا با ہمہ آنچہ در آنست خلق کرد بجہت وجود و ایجاد پیغمبر او را علت غائی کردانید در ایجاد عالم
و او دم پس دوام دنیا و اہل آن بدوامی آنحضرت و بدوام اہل بیت او گردانید چہ اہل بیت آنحضرت مساوی پیغمبر اند در
ہفت چیز اند وازامام رازی ذکرش پیش ازین شدہ و بجہت آنکہ پیغمبر در حق ایشان فرمود خدایا ایشان از من
و من از ایشان ام و بجہت آنکہ ایشان بضعہ محمدی اند بواسطہ فاطمہ پس باین جہات قایم بمقام آنحضرت گردیدند در امن
و امان خلق روی زمین و بقیۂ عبارۂ صواعق این است اما وجہ تشبیہہم بالسفینۃ فیما مر ان
من احبہم وعظمہم و شکر نعمۃ مشرفہم واخذ بہدی علمائہم نجی من ظلمۃ المخالفات و من تخلف عن
ذلک غرق فی بحر کفر النعم و ہلک فی مفاوز الطغیان و مر فی خبر ان من حفظ حرمۃ الاسلام و حرمتہ صلی اللہ
علیہ وسلم حفظ اللہ تعالی دنیاہ واخرتہ ومن لم یحفظ دنیاہ ولا آخرتہ و ورد یرد الحوض اہل بیتی ومن
احبہم من امتی کہاتین السابتین ویشہد خبر حشر المرء مع من احبہ و بباب حطۃ ان اللہ تعالی جعل دخول
ذلک الباب الذی ہو باب اریحاء او بیت المقدس مع التواضع والاستغفار سبب للمغفرۃ و جعل ہذہ
الامۃ اہل البیت سببا لہا کما یاتی قریبا انتہی عبارۃ الصواعق عینا الی ہذا سوال مراد از امن و امان
چیست جواب مراد عام است کہ جمیع آنچہ بسخط و غضب الہی از تعالی باہل زمین از اقسام عذاب از قحط و حبس و
وبا و موت مفاجات و غرق و حرق و مسخ و فسخ و نسخ و رسخ و زلال و ہلاکت و ضلالت جہالت و خلاف و غیرہا من

احادیث متفقہ در حق اہل بیت علیہم السلام مخصصہ انحصار نجات بتمسک بایشان

جواب سوال مراد از امن و امان چیست

جانب الله باشد **اشکال** هرگاه معنی امان امنیت و نجات از مهلکات و سماوی و ارضی من الله باشد **پس** این بالجمله مسلم است که خود ایشان مامون و امن محفوظ و در کل انواع بلایات و آفات باشند **پس** ایشان علیهم السلام چرا و چگونه بطور استیصال مقتول گردیدند بغیر یک طفل امام زین العابدین از اهل بیت نبوت باقی نماند **و در اعصار** بنی العباس همه این ائمه‌ایشان قاتل در خانه و مجالس محبوس مقتول گردیدند حتی امام مهدی الزمان بخوف خلق مستور و مغرور رالی حین گردیده **جواب** در آیه وعده از امنیت غضب الله و از نزول عذاب الله من الله هست مثل عذابهائی که بر امم سلف نازل شده **و ائمه اطهار** آنچه عاید شده او خاص از غضب جال جهال بوده مثالش چون قتال ناقه صالح میباشد چنانچه قتل و بامر و بغضب تعالی نبوده و کذا بانبیاء علیهم الله و بغضب الله نبود و الاجوابکم جوابنا **اشکال** وهم یستغفرون دلالت دارد که استغفار کفار مع بقائهم علی کفرهم و شرکهم مقبول موجب نجات ایشان میگردد و این چگونه جایز باشد **جواب** ضحاک گفته که مردم مکه در آنوقت دو قسم بودند فرقه کثیره کفار و مشرکین و فرقه قلیله مومنین **و** اکثر این مومنین در آن وقت بتقیه بودند **پس** خالق تعالی تنزیل عذاب کفار کرد بچند سبب **سبب اوّل** اقامت پیغمبر در مکه معهم چه هیچ امتی را عذاب نیامد تا وقتیکه نبی آنها از پیش آنها بیرون نیامد و بعد از برآمدن نبی با جمعی از مومنین بی تقیه و با تقیه در مکه مع کفار باقی ماندند **سبب ثانی** در عدم نزول عذاب استغفار مومنین مع المشرکین بود **پس** وهم یستغفرون اشاره بظاهر مشرکین بالتقیه باشد نه بمشرکین ظاهر و باطن **سبب ثالث** آنکه در اصلاب وارحام کفار بالفعل انسال موحدین بودند **و** جمعی از آنها در قریب ایام اسلام آوردند **سبب رابع** باجلال بیت الله و بتعظیم بنی الله که مقیم در مکه مع الکفار بودند **و** باستغفار مومنین که مع الکفار ساکن بودند **سبب خامس** آنکه در معلوم تعالی ایمان آوردن جمعی از آنها حینئذ **و** از اصلاب دیگران آنها ثابت بود لهذا بر آنها عذاب استیصال نازل نشد **پس** از برآمدن نبی از مکه **و** بعد برآمدن بقیه مومنین بر کفار ابدی قریش عذاب قتل بروز فتح مکه نازل شد و کفار ابدی کلاً مقتول گردیدند **و** باقی ماندگان طوعاً و کرهاً فوج فوج از زنان و مردان مع آنانکه در تقیه موحد بودند علی الاعلان ایمان آوردند بحمد الله اشکال باطل شد والحمد لله **جواب ثانی** زید بن دینار گفت هرگاه کفار مکه او انقتنا بعذاب الیم گفته بودند فلما امسوا ندموا عن ذلك

وقالوا بما اوعد محمد من ابتاء العذاب ونحن طلبناه یحتمل ان یاتی فطافوا وقالوا استغفرانك ربنا فاخبرنا الله عن

حالهم بایة وماکان الله معذبهم وهم یستغفرون لان توبة الکافر عن بعض المعاصی کالتوبة عن قتل الناس

او عن الزنا مع بقائه علی کفره جائز مقبول یعنی روزیکه کفار طلب عذاب کردند **پس** در همان شب نادم شده باهم گفتند که بانچه محمد توعید بما کرد و ما هم طلب آن کردیم محتمل است که عذاب بیاید **پس** در همان شب کلهم طواف کردند و غفرانك ربنا گفتند **و** خالق بهمان جهت تنزیل عذاب نکرد و خبر داد بما که خدا عذاب نمیکند ایشان را چه ایشان طلب مغفرت کردند چه توبه کافر مع بقائه علی کفره توبه از بعض معاصی چون توبه از قتل آدمی بناحق یا توبه از زنا و خمر مکند جایز و مقبول است **ایراد** بنا بر این هر احد سبب عدم تنزیل عذاب بر آن کفار را جلال و تعظیم بیت الله **و** پیغمبر بود **پس** چگونه بر اصحاب فیل ازال طیرا ابابیل مع حجارات سجیل در مکه کرد **و** چگونه امر عام بقتل کفار مکه یوم فتح مکه در خود مکه و در مسجد الحرام کرد چه در آن وقتهم خود پیغمبر حاضر در مکه بود **جواب** اما انزال عذاب ابابیل بر اصحاب فیل برای آن کرد که اصحاب فیل خاص برای انهدام و اعدام خود بیت رب جلیل جمیل آمده بودند **و** آنکس که باراده تخریب خانه مالک الملوک تو همینا بیاید قتل و تعذیب او هر جا که ممکن شود و هر چند درون کعبه باشد قتلش واجب است **مع هذا** اصحاب فیل هنوز داخل بلد مکه معظمه نشده بودند بر آنها عذاب استهلاک **و** استیصال نازل شد **امّا جواب** قتل کفار مکه در خود مکه **و** در مسجد الحرام بوجود نبوی بوقوع آمد بجهت آنکه خود کفار بجنگ خدا و رسول او در خود بلد مکه قایم شدند **و** خود آنها توهین بیت الله باقامت جنگ خدا و رسول و اخراب تعالی از مومنین قایم شدند **هذا** امر باباحت قتال کفار با تروز فقط وارد شد تا بالکل از سکونت مشرکین **و** از الواث اصنام موضوعه آنها در بیت الله

جواب اشکال آنکه نجات ایشان منوط به نبی است
جواب اشکال وهم یستغفرون آنکه کفار در استغفار کفار را ...
کفر ایشان از استغفار کفار ... مقبول السنت

و از تعبیه ایشان تا بقا و انها بنیا آن بیت محترم و بلد معظم را پاک خالص سازد و ایراد عاید نمیشود **بحث عاشر** صد یصد صدا
بمعنی باز داشتن **در مصباح** گفته صددته عن کذا صدا من قتل بمعنی منعته و صرفته و صددت عنه اعرضت
عنه و صدید نزد **ابو زید** هو القیح الذی کانه الماء فی رقته والدم فی شکلته **و سددت بالسین المهملة**
بمعنی بستن رخنه و سوراخی من سددت الثلمة و نحوها سدا من باب قتل **و** منه سددت علیه باب الکلام سدا **و**
ایضا بمعنی منعته **و** السداد بالکسر ما تسد به القارورة و غیرها ایا شد **بحث حادی عشر** و ما لهم الا
یعذبهم و هم یصدون عن المسجد الحرام **اشکال** تعارض و تناقض جسیم اینجا بین و ما کان الله لیعذبهم **و**
میان این آیه و ما لهم الا یعذبهم میباشد **جواب** مورد این هر دو جدا جدا هست چه آیه سابقه خاص وارد است
بحال وجود نبی در بین اینها **و** استغفار مومنین مع الکافرین در مکه وارد شده **اما** این آیه مدنیه هست که بعد صد نبی و اهل اسلام عن بیت
الحرام یوم الحدیبیة و در بیان جنگیکه بآن فتح مکه حاصل شده وارد شده **پس** نزول تقدم و تاخر این دو آیه اشکال تعارض ما بین الآیتین
بالکلیه باطل شد و الحمد لله **قتاده و سدی و مجاهد** نیز گفته آیه و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون ای
لو استغفروا **و** هذا دعاء الی الاسلام و الاستغفار و لکنهم لم یستغفروا و لم یسلموا فما لهم الا یعذبهم
الخ یعنی در اولی دعوت الی الاسلام و الاستغفار کفار بود چونکه اینها در ایام امهال اسلام نیاوردند و توبه نکردند از کفر خود پس چه چیز
مانع است که خدا عذاب قتل فی الدنیا نکند مر آن کفار را و حال آنکه ایشان مانع رسول شدند و باز داشتند او را و مومنین را از دخول مکه برای
انجام و اتمام حج و عمره را و گفتند که ما ولاة و اولیاء مکه و بیت الله هستیم و اهل ایشان واجب القتل بغور گردیدند **پس** بحکم قاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم کفار مکه و غیره مقتول گردیدند **و** همین وجه اصح الوجوه معقول و مطابق نزول منقول بلا ایراد میباشد **و**
جمعی از ارباب اسباب نزول گفتند که آیه و ما کان الله لیعذبهم منسوخ باین آیه و ما لهم الا یعذبهم الله گردید **و**
همین قول اول تابعین حسن بصری هست **و بعضی** تعرض حسن بصری شده و قال فی هذا نظر لان النسخ لا یدخل و لا
یلحق الاخبار **اقول** قول حسن خالی از قوت نیست چه آیه اولی من باب الامهال **و** آیه اخری من باب الاجرائی باشد
چه علت اجرا قتل و ریا بعد آن و هم یصدون عن المسجد الحرام هست کما الله تعالی اعلم **بحث ثانی عشر** و ما کانوا اولیاءه
ان اولیاءه الا المتقون و لکن اکثرهم لا یعلمون **بل فکه** این جواب کلمه مقدره بحسب اقتضاء این آیه هست
و هم یصدون عن المسجد الحرام و بزعمهم انهم اولیاءه یعنی سبب تنزیل عذاب قتل ایشان الحال این است که ایشان منع
و صد پیغمبر و مومنین از دخول مکه و باز داشتند از اتمام حج و عمره و گمان میکردند و میگفتند که ما والی و متولی مکه و بیت الحرام هیم **و جواب**
شان آمد که مشرکین متولی مکه و بیت الحرام نیستند و آن اولیاء و حکام مکه و بیت مکه خاص پرهیزگاران از شرک و کفر **و لکن اکثر مشرکین**
قریش نمیدانند این را که بجهت کفر و شرک ولایت بیت الله الواحد از اینها منقطوع گردیده و از ولایت آن و وراثت هر کافر و مشرک
معزول شده اصلا و ابدا باینها حقی و تصرفی به بیت الله باقی نمانده **و** همین قول حسن هست **و زمخشری** زیاد کرده و لیس
کل مسلم ایضا ممن یصلح لان یلی امره انما یستاهله و لا یتیمن کان برا تقیا فکیف بالکفرة عبدة الاصنام
سوال در اینجا و لکن اکثرهم لا یعلمون فرموده و این افهام میکند که بعض مشرکین قایل به وحی اولیاء نبوده اند و انها که بستند
جواب در آن دو وجه اند **احدهما** ان اکثرهم بمعنی کلهم هست چه بر قوم کلهم بلفظ اکثرهم اطلاق میشود کما قاله فی المدارک
ثانیهما مراد از اکثرهم اشاره بسوی آنانیکه اینها یوم الحدیبیه راضی نداده بودند از باز داشتن پیغمبر و مومنین از طواف بیت الله
الحرام و از اتمام حج و عمره **و سعودی** گفته فیه اشعار بان منهم من یعلم ذلک و لکنه یعاند **و قیل** ارید
بالاکثر هم کلهم کما یراد بالقلة محض العدم والله تعالی اعلم

قوله تعالی

جواب اشکال تعارض بین الآیتین و بیان ناسخ

جواب سوال الذی اکثرهم بمعنی کلهم او لعلهم معاندین

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

ترجمه آیه ونبود نماز و دعای کفار و مشرکین نزد خانه خدا که کعبه باشد مگر صفیر زدن و دست بر دست کوفتن چه عادت کفار نزد دعا و سجود در بیت الحرام صفیر زدن و دست بر دست کوبیدن بود چنانچه عادت صوفیهم قدیما و حدیثا همین صفیر و دست زدن بر دست است **و** جماعت مسلمانان انگریزی خوانان و انگریزی دانان از شنوندگان کل محفل نزد مقبول و پسند آمدن مقال قایل دست بر دست خود کل اهل محفل میزنند پس بنا بر این حالت و خصلت کفریت خالق با آنها عذاب فرستاده میفرماید بمقابل اصحاب مکا و تصدیه پس بچشید ای کفار و مشرکین عذاب قتل را بالفعل در دنیا و بعد آن در آخرت بسبب آنچه بودید شما دائما کفار کفر میگردید

در تفسیرش چند بحث اند **بحث اول** در قراءة شاذه از عاصم صلوتهم منصوب بتقدیم خبر کان الا مکاء و تصدیة مرفوع باسم کان میباشد **و** همین قراءة اعمش منقول در کشاف است **بحث ثانی** مکا بمعنی صفیر و صفیر بمعنی آواز و صوت جانور ذی الجان میباشد **در مجمع** فرموده المکاء طائر یکون بالحجاز له صفیر بالتشدید یقال مکی یمکو مکاء اذا صفر فیه **در کشاف** فرموده المکاء فعال بوزن الثغاء **و** الرغاء من مکی یمکو مکاء اذا صفر **و** منه المکاء کانه سمی بذلک لکثرة مکائه **و** اصله نحو الوضاء **و** القراء **و** قرء مکا بالقصر **و** نظیرهما البکاء بلا مد **و** البکاء بالمد

بحث ثالث تصدیه از صدی یصدی تصدیة یعنی دست بر دست زدن **در کشاف** گفته التصفیق تفعلة من الصدا او من صد یصد **و** صدا یعنی باز ایستادن **رازی** گفته اما المکاء فالتصفیر و منه المکاء و هو طائر یالف الریف **و** جمعه المکاکی **و** سمی بذلک لکثرة مکائه ای صوته **و** اما التصدیة فهی التصفیق یقال صدی یصدی تصدیة اذا صفق بیده **و** فی اصلها قولان **الاول** انها من الصدی وهو الصوت الذی من جبل یعنی تصدیه مصدر باب تفعیل بمعنی دو دست باهم زدن **و** در اصل اشتقاق او دو قول اند **احدهما** اصلش صدی باب مجردش بمعنی آواز یست که از کوه رجوع بر برکند **و ثانیهما** قال ابو عبیدة اصلها تصددة فابدلت الیاء من الدال **و** منه قوله تعالی اذا قومک منه یصدون ای یعجزون وانکر بعضهم هذا الکلام **و ازهری** گفت قول ابی عبیده است **و** اصلش صدد بود پس مقید دو دالات یکی را تقلیب کردند بیا پس صدا رشده

بحث رابع و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه **بدانکه** بالا هرگاه نفی ولایت کفار از بیت الحرام و اثبات آن برای اتقیا باز موحدین مؤمنین کرد **پس** متصل بآن اینجا ذکر سوء اعمال و عبادات آنها در بیت الله کرد **و بقولی** این متعلق است در سبب نزول عذاب قتل با ایشان چه ایشان اخراج پیغمبر از مکه **و** آنحضرت و اصحابش را صد کردند و مانع شدند از دخول مکه **و** از اتمام حج و عمره یوم الحدیبیه **و** مانع شدند پیغمبر را از ادای صلوت در بیت الحرام

بحث خامس در وجوه معانی این آیه یعنی نبود نماز و عبادت کفار نزد بیت الحرام مگر غوغا و گوناگون اصوات و آوازها بلند ظاهر کردن **و** دستها بر دستهای خود زدن **چنانچه** صوفیه سفهاء قدیما و حدیثا از اجله عبادات در مساجد خود همین قسم دستها بر دستهای خود زدن و آوازهای هو هو **و** حق حق بلند کردن میباشد چنانچه معتزله بعضی از امامیه منهم **آیة الله** الحلی در منهاج الکرامت نقلش کرده اند **پس** در صلوتهم وجوه وارند **اول** صلوت یعنی دعا هم میباشد چه معنی نماز دعا هم در لغت میباشد یعنی دعا ایشان مردان و زنان عریان پنجهای خود را با یک دیگر مشبک بسته گرد بیت الله میگردیدند **و** بعد فراغ از طواف باهم غوغا و صوتها بلند کرده دست بر دست دیگر خود میزدند **و** همین قول ابن عباس است **ازهری** گفته المکاء و التصدیة لیسا بصلوة ولکنه سبحانه اخبر انهم جعلوا مکان الصلوة التی امروا بها یعنی

مکاء و تصدیه

یعنی مکا، و تصدیه در واقع صلوت ماموره نبودند ولکن او تعالی اخبار کرد که کفار مکه بعوض و بمقام صلوت ماموره مکا و تصدیه مقرر کردند و همین بقول حسان بن ثابت ثابت در قصیده اوست که صلوت شان مکا و تصدیه بوده **ثانی** نزد مجاهد کفار بنی عبدالدار معارض نبی میشدند وقت طواف و نماز آنحضرت بطور استهزاء **و** بجای هر دو دستهای در دهانهای خود صفیر میکشیدند برای تخلیط پیغمبر در عدد اشواط و رکعات نماز و در تلاوة و قراءة قرآن **پس** مکا از گردانیدن انگشتان و در شدق دهان **و** تصدیه صوت برآوردن است **ثالث** نزد جعفر بن ربیعه میگوید که من از ابو سلمه بن عبدالرحمن از معنی مکا و تصدیه پرسیدم کفید شم قلفخ فیها صفیرا پس او و کف دست علیحده علیحده جمع کرده و در هر یکی از انها دمیده صفیر بر آمد و بین نمود **رابع** نزد مقاتل کان النبی یدخل المسجد الحرام قام رجلان عن یمینه یصفران **و** رجلان عن یساره یصفقان لیخلطوا علی النبی من بنی عبد الدار یعنی وقتیکه در مسجد الحرام نماز میخواندند دو مرد از طرف راست آوازهای بلند **و** دو دیگر از طرف چپ آنحضرت استاده دست بدستهای میزدند برای غلط و خلط شدن نماز پیغمبر **خامس** نزد سعید بن جبیر این مکا و تصدیه منع و صد پیغمبر و مؤمنین از حج و از مسجد الحرام و منع از قبول دین میباشد **در مجمع** نقل فرمود که قیل اراد به لیس لهم صلوة ولا عبادة **و** انما یحصل منهم ما هو ضرب من اللهو واللعب فالمسلمون الذین یطیعون الله و یعبدونه عند هذا البیت احق بمنع المشرکین منه یعنی نزد بعضی مراد آنست که برای ایشان صلوتی و عبادتی نبوده و از ایشان آنچه حاصل میشد او لهو و لعب بوده و اهل اسلام مطیع خدا و عابد باو بودند پس مسلمان احق اند بمنع مشرکین از بیت الله **و** قول ابن عباس اقوی نزد جمعی هست **اقول** بر همه این وجوه آیه مکا و تصدیه شامل میباشد حمل بر عام مع امکانه اولی است از حمل بر بعض دون البعض **اشکال** چگونه این رذالت و سفاهت و جهالت را خالق باسم صلوت ذکر کرد و از جنس صلوت شمرد **جواب** چونکه کفار مکا و تصدیه را صلوت قرار داده بودند و آن را الصلوات نامیده بودند **پس** بحسب تسمیه و تقریر و تشهیر ایشان بصلوت خدا هم نقل زعم آنها کرد **پس** بحیثیت اعتقاد ایشان ذکرش کرد **تنبیه** این چنین حرکات و گفتار از کفار عین کفر است **پس** هفوات فقراء صوفیه باطل محض است چه جمعی **از صوفیه** هم نقل کرده اند انهم قالوا من کان المکاء والتصدیة صلوته فلا صلوة له یعنی از عرف عرفاء صوفیه که فرقه وحدت وجودیه هست که باصوات بلند هلهله و لوله تلفظ حق حق **و** هوهو گویان دست بر دست زنان میگویند او است اوست خدا رفت رفت دست بر دست تاسف میزنند و میگویند تکلیف عبادات از صلوات و صیام از انها ساقط و هر حلال و حرام بان طایفه مباح شد **و** همین مکا و تصدیه بعوض صلوت برای آن طایفه میباشد و صلوتی و عبادتی غیر این حالت ندارند **و** از **زمخشری** شنیدی در ذیل آیه ان کنتم تحبون الله فاتبعونی چه گفته منجمله آن معشوقه خود بخاطرش آمده و منزل شده در میان پای منی او افتاده اشاره بسوی او هو هو برای تشویق اهل ارادت خود و بسوی خدا بطور تصوف میکند یعنی خدا در او حلول کرده والحال از و بر آمد رفت رفت اوست اوست خدا معاذ الله عن هذه الهفوات والهذیانات **بحث سادس** فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون خطاب بکفار مکه هست یعنی ای کفار شما که توبه از کفر و ترک شرک نکردید پس بچشید مزه عذاب قتل را در دنیا بسبب آنچه شما کفر و شرک میکردید و در آخرت عذاب عظیم و الیم بلا انقطاع ولا تخفیف جزای شما باستحقاق میشود **سوال** هرگاه در دنیا بکفار قتل بطور جزاء عاید شده **پس** در عقبی عذاب نار باینها تکرار سزا از نزد عادل چگونه جائز باشد **جواب** سزا و جزا کلیه ایشان قتل دنیا جزئی ابتدائی از ان سزا **و** در آخرت عذاب نار دائم ابداً میباشد زاید بر حق ایشان لازم نیاید **اشکال** باطل است

قوله تعالی

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

جواب اشکال آنکه صفیر و کف زدن حرکات خلاف صلوات
جواب سوال اخص اسم صلوات
حکم صوفیه
جزای کفار بطور قتل در دنیا
جزاء اخروی ایشان عذاب ابدی

فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ۝ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝

ترجمه این آیات ثلثه بدرستی و بتحقیق آنانکه کفر کردند و کافر بودند آنها نفقه میدهند و میکنند اموال خود را بقوم کفار بغرض اینکه باز دارند مردمان را از راه خدا یعنی از پیغمبر و از دین اسلام او چه **مرویست** ابوسفیان دوازده هزار عرب را اجیر و اجرت میگرفت برای جنگ احد پس زود باشند که انفاق بکفر و شرک کل اموال خود را میکنند پس زود باشد بر همان نفقه دهندگان پشیمانی غم و اندوه عاید میشود که مال رفته و حاصل خیری بغیر این حسرت نشده پس از صرف اموال و کمال جد و جهد آنها در قتال اهل اسلام خود آن کفار مغلوب و مقتول در آخر کار خواهند شد و این پیش خبری هست قبل از قیام قتال که اهل اسلام منصور و کفار مغلوب مقتول خواهند شد و آنانکه ثابت بر کفر خود باشند بسوی جهنم رانده و برده میشوند و این منصوریت مسلمانان و مغلوبیت کافران برای آنست که تا ممتاز و جدا کند خدا کفار ناپاک را از مؤمنین پاک پاکیزه دین و جمع کند و باهم اندازد گروهی و برخی پلید کافران را بر گروه دیگر پس بچسپاند همه آن گروه های مختلفه کفار را بعضی بر بعضی و داخل سازد جمیعاً آن گروه را در نار جهنم آن گروه خبیث کفار و منافقین بدرستی همان مردمان زیان کاران در احوال و اموال خود میباشند **و در تفسیرش چند بحث اند بحث اول** هرگاه بالا او تعالی شرح طاعات از عقاید قلبیه و از اعمال جارحیه مقربات کفار کرد پس در اینجا شرح صرف اموال آنها در قتال رسول ذوالجلال و احزاب الله المؤمنین فرمود و **بحث ثانی** در وجه نزول این آیات خلاف کردند **اول** نزد سعید بن جبیر و مجاهد قد نزلت هذه الآیة فی ابی بن حرب فی انفاق ماله علی حرب محمد یوم احد وانه قد استاجر الفین من الاحابیش من بنی کنانة سوی من استجاش من العرب وانفق علیهم اربعین اوقیة والاوقیة اثنان واربعون مثقالا من الذهب فقاتل بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم والمسلمین رواه کثیر منهم الزمخشری والثعلبی والرازی وغیرهم من مفسری الخاصة **وقال کعب بن مالک** وفیهم احابیش منهم حاسر ومقنع ثلثة الاف وبقیة ثلث وکثرنا معهم الی اربع الاف یعنی این آیات خاص در ابوسفیان بن حرب در انفاق مال بجرب پیغمبر در روز احد نازل شده چه ابوسفیان برای قتال پیغمبر بجهت روز احد قوم حبش را از کنانه دو هزار آدم را اجیر گرفت سوای آنانکه از عرب جوش دل بجنگ آنحضرت داشتند و برهمه آن مردم مستاجرین چهل اوقیه صرف کرد و هر اوقیه چهل مثقال طلا بود و همیشه بقتال پیغمبر در احد ابوسفیان بر آمد **و کعب بن مالک** که در آنها بود او گفت که سه هزار مردم حبش را که از آنها قوم حاسر و مقنع بودند ابوسفیان اجیر گرفت و ما بقیه عرب بغیر آن سه هزار بودیم و جمعیت ابوسفیان در آن وقت کل چهار هزار آدم جنگی با سلاح مکمل برای جنگ احد جمع کرد **ثانی** وجه نزول نزد بعضی منهم کلبی و مقاتل قد نزلت هذه الآیة فی المطعمین یوم بدر وکانوا اثنی عشر رجلا ابو جهل بن هشام وعتبة وشیبة ابنا ربیعة بن عبد شمس ونبیه ومنبه ابنا الحجاج وابو البختری بن هشام ونضر بن الحرث وحکیم بن حزام وابی ابن خلف وزمعة بن الاسود والحرث بن عامر بن نوفل والعباس بن المطلب وکلهم من قریش فکان یطعم کل واحد منهم

وجه نزول این آیات ثلاثه گوید

المطعمین

توکلکم او بدل ترکم

الجیش فی یوم عشرجزور مناسلم منہم بعد ذلک عم النبی عباس و حکیم بن حزام یعنی این آیات و مطعمین یوم
بدر نازل شده و ہمہ آنہا دوازده کس بودند ۱ ابوجہل لعین ۲ عتبہ ۳ شیبہ دو پسر ربیعہ بن عبد شمس ۴ نبیہ ۵ منبہ دو پسر حجاج
بودند ۶ ابوالبختری پسر ہشام ۷ نضر بن حارث ۸ حکیم بن حزام ۹ ابی بن اسود ۱۰ حرث بن عامر بن ۱۱ زمعہ ۱۲ عباس بن
مطلب و ہمہ این مردان از اکابر قریش بودند پس ابوسفیان در اطعام ہر یکی از جیش فی یوم ده جزور یعنی ده شتر بچہ جوان میداد و آخر
ازین عباس و حکیم بن حزام اسلام آوردند ثالث وقیل فیہ لما اصیب من اصیب من قریش یوم بدر و رجع
ابوسفیان بعیره الی مکۃ ومشی عبد اللہ ابن ابی ربیعۃ و عکرمۃ بن ابی جہل و صفوان بن امیۃ فی رجال من قریش
قد اصیب اباؤہم و ابناؤہم و اخوانہم یوم بدر فکلموا اباسفیان بن حرب ومن کانت لہ فی تلک العیر
من قریش تجارۃ فقالوا یا معشر قریش ان محمدا قد وترکم و قتل خیارکم فاعینونا بہذا المال علی حربہ
لعلنا ندرک منہ ثارا عمن اصیب منا ففیہم نزلت ان الذین کفروا ینفقون اموالہم لیصدوا عن
سبیل اللہ ای عن الایمان باللہ ورسولہ رواہ جماعۃ من جمہور المفسرین والمحدثین منہم محمد بن
اسحاق والضحاک وابن الجریر وابن المنذر وابو الحاتم والبیہقی فی الدلائل والحافظ ابو نعیم ایضا
فی الدلائل کلہم باسانیدہم من الزہری و محمد بن یحیی بن حبان و عاصم بن عمر بن قتادۃ والحصین
بن عبد الرحمن بن عمرو یعنی این آیات وقتی گو که ابوسفیان بقافلہ تجارت بمکہ رسیده و از باقیماندگان بدر
ابن ربیعہ و عکرمہ و صفوان مع جماعت رجال که پدران و برادران و عزیزان کشته شدگان بودند مراجعت بمکہ کرده و بابو
سفیان واقعہ بدر مفصل نقل کرده پس ابوسفیان مع دیگران اصحاب تجارت خطاب بکفار قریش بمکہ کرده ندای
گروه بتحقیق محمد صلی اللہ علیہ وسلم خون ریزی بسیار و قتل برگزیدگان شما کرد و شما را باقی گذاشت پس الحال شما ہمہ اعانت کنید ما را بصرف
بصرف این مال تجارت بر جنگ و قتل محمد مع اصحاب او تا شاید که ما ہم خون خواہی بزرگان خود بیابیم پس ہمہ آنہا اجابت
ابوسفیان کردند و بقتال محمد بالاتفاق باحد برآمدند و در اطعام و انفاق آن لشکر ده شتر بچہ جوان میداد و میخوردند پس این آیہ در او
نازل شد و جم غفیر از قدما تابعین از ائمہ مفسرین و محدثین این مفصل باسانید خود نقل کرده اند اقول جمع این اقوال ممکن است
بآنکه در ہمہ این مردم نازل شده و رئیس بانی این جنگ احد ابوسفیان بود بحث ثالث ان الذین کفروا ینفقون اموالہم
لیصدوا عن سبیل اللہ یعنی آنانکه از قریش کفار بوده بعد از جنگ بدر بر کفر خود عناد را افزوده بگفتہ ابوسفیان جمعیت نمود
با ابوسفیان بحرب بدر بقتل محمد و اصحاب او برآمدند و آنہا انفاق اموال خود بآن لشکر میکردند تا منع و صد راه اسلام بکنند و نبوت
محمد و اسلام رواج نیابد و اصل اسلام را که محمد رسول اللہ باشد او را بقتل از صفحہ دنیا برآرند و نام و نشان او باقی نگذارند چرا که لام لیصدوا
برای غایت و عاقبت آورده یعنا قطعی غرض آنہا اعدام محمد بن عبد اللہ و دین اسلام او میباشد بحث رابع حسرت یعنی
غم بفوت چیزی بعد دریافت و انکشاف خطیہ در آن کما قالوا الحسرۃ الغم علی ما انکشف من فوت استدراک الخطیئۃ در
مجمع فرموده و اصلہ الکشف من قولہم حسر عن ذراعیہ حسرا در مصباح ہم گفتہ حسر یعنی کشف از
حسرت المرأۃ ذراعیہا و خمارہا من ضرب کشفتہ فہی حاسر بغیر ہاء و من باب فعل حسر البصر حسورا کل
فہو حسیر والحسرۃ اسم منہا اسم وہی التلہف والتاسف علی فوت شیء باشد بحث خامس فسینفقونہا
ثم تکون علیہم حسرۃ ثم یغلبون پس صرف ایشان اموال خود را در صد راه توحید و دین اسلام پس میشود و میگردد آخر و
عاقبت آن انفاق بر آن منفقین ندامت و تاسف و تلہف یعنی در دنیا و آخرت بر این منفقین کفار و منافقین شکست میشود
که صرف آن اموال بخطا شده پس مال اینجا مصروف شد و فائده آن حاصل نشد پس از ذہاب و صرف اموال مغلوب و
مقتول اکثر شان میگردند پس خسر الدنیا والآخرۃ ذالک ہو الخسران المبین ہمین میباشد تنبیہ در این آیہ ہم یغلبون

خصوصًا **وهكذا** در آیات آخر چون كتب الله لاغلبن انا ورسلي **و** آيه الا ان حزب الله هم المفلحون **و** مانند این
بسیاری آیات واحادیث عمومًا پیش خبری هست که اهل اسلام غالب وفتح یاب دراین محاربه **و** بعد آن در کل محاربات میشوند پس
این خبر قرآنی مطابق مخبر به بفور قطعًا بوقوع آمد **و** خبریکه مطابق مخبر به بوقوع بلا تخلف ولا تبدل آمد **پس** این خبر خارق العادت بلا
قیافه ولا اسباب آخر معجزه محمدی میباشد **پس** محمد رسول صادق واجب التصدیق در جمیع دعاوی و اوامر و نواهی قطعًا هست
پس باطل شد زعم بعض نصارى که اعجازی از محمد در قرآن ثابت نیست **بحث سادس** والذين كفروا الى جهنم
يحشرون يعنے آنانکه بر کفر خود باقی مانند بسوی نار دوزخ جمع کرده میشوند بعد از تحسر ایشان در دنیا بر صرف اموال خود در محاربه
پیغمبر **و** بوقوع ظفر وقتل قوم ایشان **سوال** چرا والذين كفروا را تکرار کرد **جواب** برای آنکه در کفار قریش آخر دو گروه شدند
احدهما انفاق مال در قتال پیغمبر کردند در دنیا اکثر آنها بالقتل آمدند آنها را این توعید آمد که بعد قتل در دنیا آخر بجهنم آنها جمع
خواسته شد **ثانیهما** دیگر فرقه از کفار قریش که ایمان آوردند و بر ایمان کامل مردند آنها با کفار در نار اصلًا جمع نمیشوند **بحث سابع**
بدانکه قوت ممیزه چیزیست در طبیعت آدم رشید عاقل که بوجود آن دریافت میکند آنرا از مرکب **و** ممتزج **و** تمییز از باب تفعیل و آن تفضیل و
تفریق شئ از ممتزج ومختلط میکند نزد **بعضے** از اطبا التمیز قوة في الدماغ يستنبط بها المعاني ويفرق ما بين الممتزجات و
المختلطات یعنے تمیز قوت دماغیه هست بوجود آن استخراج معانی میکند و تفریق در مابین اشیا ممزج وخلط باهم بآن مینماید **و** نزد
بعضے این کمال قوت درا که هست **در مصباح** گفته مزته ميزا من باب باع يعنے عزلته وفصلته من غيره **و**
التقليل مبالغة **و** ذلك يكون في المشتبهات نحو ليميز الله الخبيث من الطيب **و** في المختلطات نحو وامتازوا اليوم ايها
المجرمون **و** تميز الشئ بمعنے انفصل عن غيره **و** الفقهاء يقولون سن التمييز فالمراد به سن اذا انتهى اليها عرف
مضاره ومنافعه **و** كانه ماخوذ من ميزت الاشياء اذا فرقتها **در مجمع** فرمود التميز اخراج الشئ عما
خالفه مما لبس منه والحاقه مما هو منه یعنے تمیز عبارت است از اخراج شئ از مخالف او که از ذات او باشد والحاق
او بانچه از آن باشد يقال ميزه يميزه تمييزًا وماز يميزه فامتاز وانماز **بحث سابع** ليميز الله الخبيث من الطيب یعنی
بانفاق مال در حرب رسول متعال و بعرض صد راه خدا تفریق میکند و جدا میسازد پلید نجس و رجس را از طاهر و پاک یعنی کافر پلید را ممتاز
گرداند از مومن کامل پاک تا فرق فریقین نمودار در خلق علوی و سفلی و ثابت باشد **و** در **کشاف** گفته خبیث **و** طیب دو صفت
دو فریق شمرده بغیر ذکر موصوف آنها چون الفريق الخبيث **و** الفريق الطيب **و** در **مدارك** گفته الفريق الخبيث
من الكفار والفريق الطيب من المؤمنين متعلقة بيحشرون ليميز حمزة **و** على عليهما السلام یعنے ممتاز باشند
مومنین حمزه و علی از کل مشرکین **و** همین معنے قول ابن عباس باشد تا ممتاز اهل سعادت را از اهل شقاوة **و** بقولی تا تمیز دهد میان
عمل بد وعمل نیک وعمل بد را داخل در نار وعمل نیک را داخل بجنت سازد **و** بقولی تا ممتاز باشد انفاق در راه شیطان
و انفاق در راه رحمان **تنبیه** آیت دلالت دارد که هر قسم مشرک و کافر و منکر ضروری نبوی نجس العین ظاهرًا و باطنًا بالذات
مثل سگ و خوک و غائط میباشد **و ایضًا** هر مومن صحیح العقاید طیب و طاهر بالذات میباشد **و** مویدش **ایضًا** انما المشركون
نجس **و** همین مذهب طایفه ناجیه امامیه **و** مذهب فرقه شافعیه است **پس** حمل و تاویل نجاست کافر بر کفر قلبیه خلاف ظاهر و
خلاف حقیقت و مجاز **بحث ثامن** رکم بمعنی جمع شئ و وضع آن بر شئے و فوق آن میباشد حتی تجعله ركامًا مركومًا متجمعًا وهو
المتراكم بعضه فوق بعض از رطم یرکم رکمًا بمعنی برهم نشاندن اشیا بر یک دیگر و تہ بتہ نهادن شئ باشد **و** اصل آن انضمام
شئ باشئ دیگر باشد **بحث تاسع** ويجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعًا فيجعله في جهنم یعنے و بگرداند عمل خبیث و
نفقه خبیث **و** کافر خبیث را خبیث دیگر از جنس و نوع آن همه را ضم باهم میگرداند بعض آنرا بر بعض دیگر پس جمع میسازد در آخره
همه آنرا در نار جهنم بجهت سزا و جزا اعمال آنها **ابومسلم اصفهانی** فرمود معناه ليميز الله الخبيث اي الكافر من

للمومن الطيب فی الدنیا بالغلبة والنصر والاسماء الحسنة والاحکام المخصوصة وفی الاخرة بالثواب فی الجنة **واما** الکافر فیجعل فی جهنم مجتمعین فی مقام ضیق فیرکمه بعضه فوق بعض کالسحاب بعضه فوق بعض حاصل آنکه در دنیا ممتاز وجدا میسازد مومن صحیح عقیده و العمل را بدادن غلبه ونصرت ونامها ولقبهای نیک چون احزاب الله وانصار الله و اولیاء الله واحبا الله واطیاب وغیرها و باحکام مخصوصه بانها ودر آخرت بدادن ثواب در جنت ابدی **واما کافر** خبیث را در مقام نهایت ضیق وتنگ در نار جهنم جمع میگرداند بصورتیکه یکی بر دیگر چون لخته‌های ابر برابر دیگر میگذارد چنانکه مرویست که کفار در مکان نهایت تنگ ومضیق چو جالهایة بته در صندوق تنگ وخورد و چون لخته‌های ابر یکی بر دیگر گذاشته چنانچه تخته صندوق بر بالا بسته میگردانند **بحث تاسع** اولئک هم الخسرون مرجع این متقین همان کفار در قتال سید المرسلین واحزاب رب العلمین وصد سبیل دین اسلام میباشد یعنی این جماعت زیان کاران اند در دنیا و آخرت چه ایشان فروختند دولت اعلی و ادوم را بمتاع قلیل دنیا خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین **قوله تعالی**

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝

ترجمه این ایات ثلثه ای محمد بگو تو مر آنانی را که بر کفر خود باقی اند وکافر میباشند اگر باز ایستند از کفر واز عداوت رسول خدا واز ایذاء او آمرزیده خواهد شد مر ایشان را جمیع آنچه از گناهان در زمان گذشته کرده باشند واگر باز گردند بمعاندت ومقاتله پیغمبر و مومنین پس بتحقیق از قدیم گذشته است عادت طریقه الهی در پیشینیان امم انبیاء ع که بعد از ایمان آوردن آنها همه گناهان سابقه شان بخشیده شده و کارزار کنید ای مومنین با مشرکین تا وقتیکه فتنه وفساد شرک وکفر باقی نماند وشود و بگردد کل دین واحد اسلام خاص برای خدا **پس** اگر باز ایستند از شرک وکفر ونفاق واز جنگ وجدل با رسول الله پس بتحقیق خدای بآنچه شما بعمل میارید بینا ودانا هست هر ذره آنرا می بیند **واگر** اعراض کردند از آوردن ایمان پس بدانید ای مومنین براستی وتحقیق خدا ولی کار و یار شما است خدا نیکو ولی ومالک است مر شما مومنین را ونیکو یاری کننده ویاور ومددو معین شما است بر نصرت وظفر دادن شما بر مشرکین وکفار عالمیان **ودر تفسیرش چند بحث اند بحث اول** انتهار باب افتعال بمعنی الاقلاع عن الشیٔ لاجل النهی یقال نهاه عن کذا فانتهی از نهی ینهی نهیا بمعنی باز داشتن از منهی صحیح ونهوته نهیا لغة فیه والنهیة العقل لانها تنهی عن القبیح والجمع نهی مثل مدیة ومدی ونهایة الشیٔ اقصاه واخره **بحث ثانی** هرگاه بالا قبایح افعال واعمال کفار با رسول مختار و با مومنین اعلی وقار ایشان ذکر فرمود لهذا بامر تحذیر وترهیب کرد پس متصل بآن اینجا ذکر فرمود که اگر آنها مع هذه الاحوال ایمان آورند همه گناهان ایشان مغفور والا در دنیا محکوم بقتل

کافر ممتاز از مسلمانان در دنیا هم مومنان

خواهند شد **بحث ثالث** قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف **بدانکه** خطاب قل مخصوص برای
حضرت ختمی مآب است **امام در کشاف** فرموده چونکه قابلیت خطاب الٰهی نبودند لهذا للذين كفروا ان ينتهوا بصیغه غیاب
فرموده پس معنیش آنکه بگو تو یا محمد مر آنانی را که کفر ورزیدند و بر کفر خود مصر باقی اند اگر از کفر خود باز مانند و ترک آن کرده ایمان و اسلام با اعتقاد
صحیح آورند و عمل بشرایع اسلام من بعد آن کنند آمرزیده خواهد شد مر آنکفار را جمیع آنچه از کفر و نهب و قتل قبل براین کرده اند **و بالاتفاق**
این لفظ ما رکافه مراد از آن کل افراد جمیع میباشد **در مجمع** نقل فرموده معناه قل لهم ان ينتهوا عن المحاربة والمعاندة
الى الموادعة يغفر لهم كلما قد سلف من المعاقبة يعني بگو مر کفار رکه را که اگر باز مانند از قتال و جدال و عناد و بمواجه
روی آورند بخشش خواهد شد مر ایشان را عقاب و عذاب کل آنچه در سلف بوقوع آورده اند از شرک کفر و قتل و نهب ایذا بنسبت
برسول و المؤمنين **تنبیه** آیه نص است برآنکه جمیع انواع کفریات و تعدیات و اشراک و اذیات و قتل مومنین کرده اند پس
عقوبات همه آن گناهان و معاصی باوردن ایمان و اسلام صحیح و عمل بحسب شریعت محمدی بالکلیه معفو و مغفور بخیر باخود خواهند شد
و مؤید **نست** آنچه از انس بن مالک مروی شده انه قال صلی الله علیه وسلم لا يوخذ الكافر بشئ صنعه فی کفره اذا
اسلم لقوله تعالى قل للذين كفروا الخ يعني کافر هرچه از کفر و گناهان بحالت کفر و شرک کرده ماخوذ بعقوبت آن گناهان نخواهد
شد بدلیل این **مرویه** متفق علیه قال النبي صلى الله عليه وسلم الاسلام يجب ما قبله اذا اسلم يعني اسلام ساقط میسازد
جمیع آنچه قبل از اسلام از اقسام گناهان کرده باشد **و در در منثور** از احمد حنبل روایت کرده که عمرو بن عاص مکار
گفت که هرگاه خدا اسلام و قرآن را در قلبم قرار داد **پس** من نزد پیغمبر صلى الله عليه وسلم آمده گفتم که دست خود را یا محمد دراز کن
تا من بیعت بتو بکنم بالشرط پیغمبر فرمود آن شرط چیست **پس** ابن عاص گفت که عفو جمیع آنچه تا این وقت بعمل و بفعل از
کفریات و قتلیات آورده‌ام فقال النبي صلى الله عليه وسلم اما علمت ان الاسلام يهدم ما كان قبله **و** ان الهجرة
تهدم ما كان قبلها **و** الحج يهدم ما كان قبله یعنی پیغمبر صلى الله عليه وسلم در جوابش فرمود آیا تو ندانستی که بتحقیق اسلام هدم
عقوبات جمیع افراد گناهان سلف **و** هجرت هدم کل آنچه قبل آن از کفر و شرک **و** حج هدم همه آنچه قبل بر آن عمل آورده میکند
و ایضاً مروی مجمع علیه الامت است که من اسلم غفر له جميع ذنوبه وصار كيوم ولدته امه هرکافر که اسلام بیاورد
بمحض ایمان او جمیع اقسام گناهان آمرزیده میشوند **و** میگردد او چون روز او لیکه از مادر بیگناه زائیده باشد **در ثواب**
الاعمال از سعید خدری مرویست که او تعالی وحی کرد بموسی یا موسی لو ان السموات وعامرهن عندي والارضين
السبع في كفة ولا اله الا الله في كفة مالت بهن لا اله الا الله حاصل آنکه خدا فرمود ای موسی هفت آسمان و هفت زمین مع باشندگان
آنها اگر یک پله میزان کرده شود **و** در پله دیگر آن کلمه لا اله الا الله البته آن پله با کلمه ثقیل و سنگین تر میشود از پله دیگر **در ثواب**
الاعمال از جابر مرویست قال النبي الموجبتان من مات يشهد ان لا اله الا الله دخل الجنة **و** من مات
يشرك بالله دخل النار یعنی پیغمبر فرمود موجب اند هر که نزد مرگ خود شهادت کلمه توحید لا اله الا الله کرد داخل جنت میشود
و هر که شرک بالله کرد داخل نار میشود **و ایضاً** حضرت باقر فرموده لقنوا موتاكم لا اله الا الله فانها تهدم الذنوب فقالوا
ذلك اهدم یعنی از حضرت رسول نقل است وقت مرگ تلقین کنید اموات خود را بکلمه لا اله الا الله هادم و عادم الذنوب کلمه توحید است
ایضاً از آن مرویست قال النبي صلى الله عليه وسلم ثمن الجنة لا اله الا الله کلمه توحید جنت ابدی است **ایضاً** از آن
حضرت باقر مرویست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس الا وله شئ يعدله الا الله فانه لا يعدله شئ ولا اله الا
الله فانه لا يعدله شئ **و** دمعة من خوف الله الخ پیغمبر گفت هر شئ را مثلی معادلی هست غیر از خدا چه او عدیل ندارد **و** نیس معادل
کلمه لا اله الا الله ثواب هیچ کلمه و عبادت نیست **و** معادل در ثواب قطره گریه از خوف خدا ثواب هیچ عبادتی نیست **در تفسیر**
ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر مرویست ما من شئ اعظم ثواباً من شهادة ان لا اله الا الله لان الله تعالى لا يعدله

شئ ولا يشبهه كفوا احد يعني هيچ عملي وعبادتي در ثواب اعظم نيست از ثواب شهادت لا اله الا الله چه ذات خدا عديلي ندارد
وشريک امرا وهم احدي نمي باشد در ثواب الاعمال حضرت صادق از آباء خود روايت کرده که حضرت رسول
صلي الله عليه وسلم فرمود خير العبادت قول لا اله الا الله ايضا در آن مرويست قال النبي صلي الله عليه وسلم ما من
مؤمن يقول لا اله الا الله الا محت ما في صحيفته من سيئات حتي ينتهي الي مثلها من حسنات يعني پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود هيچ
مؤمني نمي باشد که لا اله الا الله را باعتقاد بگويد مگر آنکه محو کرده ميشوند از نامه عمل وجميع گناهان او تا منتهي شود مثل ومساوي آن حسنات او ميشوند
ايضا در آن مرويست که حضرت رسول فرمود که آمد جبرائيل مرا مابين صفا ومروه طوبي لمن قال من امتك لا اله الا الله
مخلصا و در روايات ديگر زائد است دخل الجنة سوال آيا فقط کلمه توحيد لا اله الا الله کافي هست در نجات جواب
اجماع مسلمانان هست که قرين بشهادت کلمه توحيد شهادت نبوة محمد اعتقادا شرط است وبغير آن نجات ممکن نيست چه اول دين
توحيد ذات الله وبعده اقرار بالاخلاص برسالت محمد رسول الله ميباشد زيرا که اين دو لدين اند اقرار واعتقاد باحدهما هرگز موجب
نجات نيست تا وقتيکه شهادتين را معا باعتقاد واخلاص آن مجزوه باشد زيرا که رسول الله خاص مبعوث براي ابلاغ شهادتين
لا اله الا الله محمد رسول الله شده نزد اماميه تا وقتيکه شهادت ثلثه توحيد لا اله الا الله محمد رسول الله
علي واحد عشر من الائمة الاطهار من اولاد علي عليهم السلام خلفاء رسول الله بلافصل باعتقاد واخلاص تام نمي بود
نجات ممکن الحصول نيست بادله عقليه ونقليه و در کتاب سيف الفرقان بالتفصيل براهين عقليه وقوانين نقليه جواب
اين سوال هم قرة عيني مولوي سيد علي حائري و فقير ربي نوشته فليرجع اليها سوال کافر حربي اموال
از اهل اسلام اگر کرده باشد او هم براي تو مسلم مباح وحلال وعفو آن ثابت بنص اين آيه ميباشد اما اگر مسلماني مال حرام جمع کرده
باشد پس از آن رجوع ببصيرت ايماني نمايد آيا آن اموال براي او هم حلال است يا نه جواب نزد فقهاء اگر مثلا بدزدي
وقطع طريق وقمار وامثال اين مالي از اهل اسلام گرفته باشد براي او حلال ومباح نيست بايد که بآنها عينا رد کند وبعدم آنها بورثه
آنها امثال ومقدار يعني الامثلي آن وبعدم علم بآنها يا بوجه حصول اضرار کلي بايصال آن بآنها بنام هر يکي از ماخوذين تصدق کند و در
باب رد مظالم فقهاء رضوان الله عليهم تفصيلا نوشته اند و در تفسير عياشي صاحب صافي وغيره نقل کرده اند که مردي
از اماميه گفت اني کنت عاملا لبني امية فاصبت مالا کثيرا فظننت ان ذلك لا يحل لي وقيل لي ان اهلك ومالك
وكل شئ لك حرام فسئلت الباقر ع فقال صلي الله عليه وسلم ليس كما قالوا لك قال قلت لي فلي توبة قال ع نعم
توبتك في كتاب الله قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف يعني وآن مرد گفت که من عامل بني امية بودم
ومال کثير بمن حاصل شد ومن گمان داشتم که بمن اين مال حلال نيست وبعض مردم هم بمن گفتند که اهل ومال تو وهر شئ تو حرام است
پس من عرض حال بحضرت باقر ع کردم آنحضرت فرمود آنچه مردم ميگفتند آن طور نيست پس من عرض کردم آيا براي من توبه اين
هست امام فرمود آري توبه تو در کتاب الله همين آيه ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف است اقول اقترفنا وتبنا ودرين
تامل دارم معهذا شايد باين وجه آنحضرت فرموده باشند که سلاطين امويه اکثر منافق مخربين دين مبغضين اهل بيت طاهرين وقاتلين معصومين
بودند پس از ماليات ايشان آنچه بدست آمده براي او مباح باين جهت باشد والله اعلم اشکال کافر بحالت کفر شخص مقطوع علي الايمان
اشرف الذات را اگر کشته چون کشتن وحشي کافر حضرت اسد الله سيد الشهداء را پس بقوليکه وحشي منافق بوده کافر مرده وکافر
بوجود شرک وکفر ثوابي ندارد واصلا ودر آخرت حق مقتول ومظلوم از ثواب عمل قاتل وظالم گرفته ميشود وبجهت الکفر کافر ثواب ندارد
پس حق مقتول از کجا حاصل ميشود جواب درين مسئله متکلمين عدليه وغير عدليه کلامي دارند اما نزد جمهور عدليه کافر باجمله عوضي از
آلام وتعريض وثواب افعالي دارد که درعمل وفعل آنها نيت تقرب شرط نيست پس ثواب آن از قاتل وظالم گرفته بمقتول و
مظلوم داده ميشود واما بقاتليکه حقي نباشد يا خالق باو بخشيده باشد خون مقتول را پس دراينحالت کريم تعالي از نزد خود حق

از جانب قاتل بمقتول میدهد چه او سبحانه مالک هر دو قاتل و مقتول است و بر مالک غرامه عبد جانی بعد شریعت لازم نیباشد والله اعلم

بحث رابع سنت و طریقه و سیرت نظایر یک معنی اند در **مصباح** گفته والسنة بضمها اول هی الطریقة و السیرة حمیدة کانت او ذمیمة **و** الجمع السنن ارباب سنن سنن سنتها در **صحاح** گفته سُنَّة سُنَّة سُنَّا سَنًّا انواسی در **کلیات** گفته السنة بالضم والتشدید الطریقة ولو غیر مرضیة **و شرعا** اسم للطریقة المرضیة المسلوکة فی الدین من غیر افتراض ولا وجوب **والمراد** بالمسلوکة فی الدین ما سلکها رسول الله او غیره ممن هو علم فی الدین **اما** عند الامامیة کالائمة الاثنی عشر المطهرین من عترة النبی **و اما** عند غیرهم من اهل السنة کالصحابة اجمعین خلافا للشافعی فانه لا یری تقلید الصحابة لعموم الجواز الخطاء علیهم لاختلافهم و للتشاجر فیما بینهم یعنی سنت بضم اول و تشدید ثانی در لغت بمعنی طریقه اگرچه غیر مرضیه باشد یعنی بر طریقه مرضیه و غیر مرضیه سنت اطلاق میشود **اما شرعا** سنت اسم طریقه مرضیه مسلوکه در دین بغیر فرض و وجوب میباشد **و اما مراد** از مسلوکه در دین راهی و صورتی و سیرتی ست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم بآن گفتار و رفتار کرده باشد بالاتفاق تا اینجاست یا غیر آنحضرت از کسی که او علم و رکن متبوع در دین باشد **اما** این غیر که متبوع و مطاع فی القول والفعل عموما بعد آن حضرت باشد در آن دو قول وارد شد **امامیه** آن غیر بعد پیغمبر معصوم خاص اهل ائمه اثناعشر اند نه غیر آنها احدی **اما نزد اهل سنت** بعد آنحضرت صحابه آنحضرت عموما و خلفاء اربعه خصوصا میباشد بخلاف شافعی چه نزد او سنت مختص بحضرت رسول است چه بنا را و برای است که او تقلید صحابه را موقوفا در غیر مرفوع رائی ندارد بجهت جواز خطاء و زلل بر همه ایشان و بجهت وقوع اختلاف و تشاجر در بین ایشان در **کتاب غایة البیان** از اجله محققین سنیان است فرموده السنة هی ما فی فعله ثواب **و فی** ترکه عتاب لا عقاب **وهذا** التعریف ابدعه خاطری **وما قیل** هی الطریقة المسلوکة فی الدین ففیه نظر یعنی سنت عبارت از آنچه در فعل آن ثواب باشد **و** در ترک آن عتاب بغیر عقاب از ابداع خاطر من این تعریف میباشد **واما** در تعریف سنت آنچه گفته شد که او طریقه مختار در دین است در آن تامل است **ثم قال** واما عرفا بلا اختلاف هی ما واظب علیه مقتدی نبیا کان او ولیا وهی اعم من الحدیث لتناولها للفعل **و** القول **و** التقریر **و اما** الحدیث لا یتناول الا القول **و** القول اقوی فی الدلالة علی التشریع من الفعل لاحتمال اختصاصه به **و** الفعل اقوی من التقریر لان التقریر یطرقه من الاحتمال ما لا یطرق الفعل الوجودی ولذلک کان فی دلالة التقریر علی التشریع خلاف یعنی عرفا سنت عبارت است از آنچه بر آن مواظبت کند مقتدی خواه پیغمبر خواه ولی **و** این عام تر است از برای تناول او بفعل **و** قول **و** تقریر **و اما** حدیث شامل نیست مگر قول را **و** قول اقوی در دلالت است بر تشریع از فعل بجهت احتمال اختصاص آن با او **و اما** فعل اقوی است از تقریر چه تقریر را لاحق میشود از احتمالات آنچه بفعل وجودی لاحق نمیشود **و** برای همین در دلالة تقریر تشریع خلاف اصولیین کرده اند **و اما** مطلق السنة لا یقتضی الاختصاص بسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم فان المراد بها فی عرف المتشرعة طریقة الدین **اما** للرسول بقوله وفعله **او** للصحابة **و اما** عند الشافعی مختصة بسنة رسول الله **و** هذا ابتناء علی انه لا یری تقلید الصحابة یعنی مطلق سنت مقتضی اختصاص بسنت نبی نیست چه مراد در عرف شرع عبارت است از طریقه دین خواه آن طریقه ثابت باشد بقول و فعل رسول خواه بفعل و قول صحابه **اما نزد شافعی** سنت مختص است برسول صلی الله علیه وسلم **و** بنا او بر آنست که او رائی ندارد در تقلید صحابه **ثم قال** والسنة الطریقة المسلوکة المتبعة فلا یطلق اسم السنة علی طریقتهم الا بالمجاز فتعین الحقیقة عند الاطلاق **و اما** عندنا لما وجب تقلید الصحابة کانت طریقتهم مبتنیة لطریق الرسول فلم یبدل اطلاق السنة علی انه طریقة النبی **و قد** تطلق السنة علی الثابت بها کما روی عن ابی حنیفة ان الوتر سنة **و** علیه یحمل قولهم

عيد ان اجتمعا لصد هما فرض والآخر سنة اي واجب بالسنة و السنة بمعنى الطريقة المسلوكة في الدين تنتظم
المستحب والمباح بل الواجب والفرض ايضاً و السنة المصطلحة بخلافها فانهما مقابلة للاربعة المذكورة الكلام
بتركها انتهى كلامه يعنى سنت كه بمعنى طريقه مسلوكه متبوعه باشد اطلاق بر طريقه آنها نمیشود مگر بمجاز پس نزد اطلاق بر حقیقت
معین میباشد اما نزد ما تقلید صحابه واجب است چه طریقه ایشان تابع طریقه رسول است پس اطلاق سنت بر طریقه ایشان خاصه دلالت
ندارد و گاهی اطلاق سنت بر ثابت بآن میشود چنانچه از ابو حنیفه مروی شده که وتر سنت است و بر آن حمل میشود قول فقهاء
دو عید جمع شد یکی فرض و دیگر سنت یعنی واجب بالسنة و اما سنت بمعنی طریقه مسلوکه در دین منتظم مستحب و مباح و
واجب و فرض هم میباشد بخلاف سنت مصطلحه اما اصح و اقوی نزد ما سنت عبارت است از طریقه مسلوکه
در امور دین فی الاصالت خاص بقول یا بفعل خود پیغمبر مقرر کرده باشد پس آن سنت متضمن مستحب و مباح و واجب
و فرض میباشد اما قولی چون تقریر ختان اطفال بقول نبوی شده و اما فعلی چون تقریر عقیقه اطفال بفعل
و قول آنحضرت شد چه آنحضرت خود بنفسه المبارکه برای هر یکی از حسنین علیهما السلام دو دو گوسفند عقیقه کرده ایا این
هر دو واجب اند یا مستحب اند فقهاء امت در این خلاف کردند نزد بعضی این هر دو واجب بالسنت اند و
نزد بعضی مستحب موکد بالسنت اند نزد بعضی ختنه طفل واجب و عقیقه مستحب است و بعد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سیرة معصومین ائمه اثنا عشر از عترت آنحضرت که خلفاء و اوصیاء آنحضرت مطهر و معصوم از خلل و زلل و خطار در جمیع
احوال اند او هم شامل سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا دغدغه بنصوص قاطعه بطریق مخالف و موالف در مسانید همه
فرقات اسلام ثبت و ضبط اند منجمله آن درعرائس امام ثعلبی در باب خامس ما بين الله الارض روایة
کرده و ثمرتها ایضاً بال محمد صلى الله عليه وآله وسلم و زهرتهم یا ربیعة علی و فاطمة والحسن و
الحسين یعنی خالق زینت داد و نیز زمین را بایجاد و وجود آل محمد عليه الصلوة والسلام و زینت داد و بآل آنحضرت یعنی بحضرت
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و نیز در شفاء القاضی از انس بن مالک روایت کرده قال صلى بنا رسول
الله صلى الله عليه وسلم صلوة الفجر فلما انفتل من الصلوة اقبل علينا بوجهه الكريم فقال معاشر المسلمين
من افتقد الشمس فليتمسك بالقمر ومن افتقد القمر فليتمسك بالزهرة ومن افتقد الزهرة فليتمسك
بالفرقدين فقيل يا رسول الله ما الشمس وما القمر وما الفرقدان فقال صلى الله عليه وسلم انا
الشمس وعلي القمر وفاطمة الزهرة والحسن والحسين الفرقدان في كتاب الله تعالى لا يفترقان
حتى يردا على الحوض یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی نماز صبح با اصحابه خواند و بعد از فراغ از صلوت روی منور خود بسوی
اصحابه کرده فرمودی گروهای صحابه مسلمین آنکس را که آفتاب مفقود شود پس او چنگ بزند و تمسک شود بماه تابنده را
و هر کس را که ماه مفقود میشود پس او چنگ بزند و بگیرد نجم درخشنده زهره را و هر کس را که زهره مفقود شود پس او
متمسک شود و بگیرد فرقدین را پس عرض کرده شد که یا رسول الله این آفتاب و ماه و فرقدین چیست و پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم که آن آفتاب دین و دنیا من خود محمد رسول خدا ام و آن ماه لیلة البدر در شب تار و ظلمت علی هست
و آن زهره تابنده حضرت زهرا در دنیا و دین دختر من هست و آن فرقدین که دو ستاره سیاره درخشنده اند دو فرزند من
حسن و حسین اند و ایضاً حدیث متواتر متفق علیه الامت انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ان تمسكتم
بهما لن تضلوا بعدي ابداً پس این خطاب اولاً بکل صحابه و بعد آنها بکل امت تا قیامت است که اگر قرآن و عترت مرا
متمسک شدید ابداً گمراه نخواهید شد و عده حتمی قطعی داده و حدیث سفینه که متفق علیه هست الا ان مثل
اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف فقد غرق وهوى پس ثابت شد که تمسک بسیره اهل عترة

طاهره واجب است بر صحابه و است آنها حجة الله بر کافه خلق الله نه صحابه **بحث خامس** وان یعودوا فقد مضت سنت الاولین یعنی و هرگاه آنها عود بقتال شما و اصرار بر کفر و هجو و ایذا پیغمبر و مومنین کردند **پس** طریقه و سنت و سیرت عادت دائمه خدا با و لین امم کفار گذشته هست و آنها فهمیده اند که بگونان گون عذاب الهی همه هلاک شدند پس با اینها هم مثل آنها عذابی تند الهی در دنیا عاجلا و در آخرت عذاب نار و الهی اجلا بلا تخلف حاصل و عاید خواهد شد ولن تجد لسنة الله تبدیلا **و** در این کمال تهویل و ترهیب بکفار مقاتلین قریش و برئیس آنها ابوسفیان و معاویه و امثال آنها رامیباشد **و مجمع** علیه هست که این آیات درباره ابوسفیان نازل شده چه او صرف اموال خود بکفار در قتال محمد میکرد و مردم را بر قتل آنحضرت و اصحاب او را اغوا و آماده میکرد **و** این عادت سفیانی مع آل و عیال نسلا بالنسل بخاندان نبوت بود **آیا** از علم سیر و مغازی و تواریخ واضح هست که خلق کثیر راجمع کرده در احزاب و حنین و احد بر پیغمبر آورده **و** دندان مقدسه پیغمبر در آن جنگ شهید ساخت **و** زنش هند باغوا او وحشی حضرت اسد الله و رسوله جناب حمزه را شهید ساخت **و** هند امیر حمزه را مثله کرده آن اجزا بدن مبارکش بریسمان بسته در گردن خود آویخته رقص کنان بالشکر کفار بمکه برگردید **و ایضا** آن لعینه جگر مبارک حضرت حمزه دریده بغنا و در دهان خود میجوید لهذا معاویه مشهور باسم ابن اکلة الاکباد شده بود **و** بزبان امیر المومنین و ائمه طاهرین ندا و خطاب هر بار یا ویا ابن اکلة الاکباد میفرمودند **و** پسر سفیانی معاویه ۱۸ ماه با مرتضی علی در صفین جنگید **و** در آن جنگها چند هزار اصحاب رسول و علی و تابعین را بشهادت رسانید **و** در ظلم و خود در هر مسجد خطیب و خلیفه خود را مقرر کرد که باعلان هر روزی و شب بعد نماز بر منبر لعنت بر نفس رسول علی مرتضی راکنند **و** تا هشتاد و چهار سال هجری این سنت ملعون جاری بود الا در ایام خود عمر بن عبد العزیز آن را منع کرد **و ثالث** امام المحدثین اهل سنت احمد نسائی را که مرتکب از لعن شد امویه اورا در مسجد دمشق شهید ساختند برای منع او **و** معاویه لعین امام حسن مجتبی سبط بزرگ مصطفی را بواسطه جعده زهر خورانده و شهید ساخت **و** نیز بجنگ امام حسن مجتبی بر آمد **و نیز** پلید پسر پلید معاویه یزید بن پلید سفیانی سبط دوم مصطفی را گرسنه و تشنه با اطفال کبار و صغار و اصحاب شهید کرد سرهای مطهر ایشان آنها بر نیزه ها کرده بشام طلبانید **و** دختران رسول خدا رابی تفاوت و بی لباس ریسمان بسته بر شترهای بی پالان در بلوای عام کفار و مسلم اسیر بشام برده آنها را محبوس گذاشت **و** محبان اهل بیت راخود معاویه و یزید بحکم عام آنها هر جا به رحیله و بنی هاشم را قتل میکردند تا آخر سلطنت مروانیه **اشکال عظیم** اگر سفیان **و** معاویه **و** یزید **و** عمرو بن عاص **و** خالد ولید اگر مسلمان و راخر شدند **پس** چگونه ابنا و آبا و اجداد و اخوان او توا جنگ و سب عترت رسول کرده و بنات پیغمبر را اسیر برده و مدینه و کعبه رابی احترامی کرده **و** معاویه مع هذا چگونه نماز میخواند **و در رویه مسلم** و غیره از ائمه حدیث بدرجات آل عبا را بجماعت صحابه فیهم معاویه بکرات و مرات آمده فرمود حربکم حربی و سلمکم سلمی **و** من سبک یا یا علی فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله و ساب الله کافر مع هذا چگونه او نماز میخواندند **جواب** بدانکه سفیانی مع الاولاد و الانسال و القوم امتحان و ابتلا بامت بودند و میباشند **و بنص قرآنی** جماعتی از معاصرین نبوی در مدینه منافق و رؤس آنها دوازده نفر منجمله آنها ابوسفیان با اولاد و آن سال و اخوان بودند **و** مطلع باسماء و اشخاص این منافقین تفصیلا غیر اهل بیت **و** ابن عباس **و** سلمان **و** ابوذر **و** مقداد **و** عمار **و** جابر خصوصا حذیفه یمانی احدی از قرابه و صحابه نبی واقف نبودند **و ليلة العقبه** این دوازده رؤس منافقین اراده هلاک پیغمبر بر میدان آن سر کرده بودند **و** باظهار برق سماوی آنحضرت از عقبه گذر کرد و در آن وقت حذیفه یمانی مهار ناقه آنحضرت بدست گرفته میرفت **و** بنور برق حذیفه پیش **و** عمار **و** ابوذر دنبال ناقه بودند همین و بسیار آن عقبه بسبب برق روی بر زمین مانده بودند پس اشخاص منافقین را دیدند و شناختند حذیفه را هم کرد ای منافقین شمارا دیدیم و شناختیم **و در ترمذی** بحدیث حذیفه صاحب سر رسول الله مخصوص گردید چه حذیفه علم باسماء و اشخاص منافقین بالتفصیل میان آنها و تعلیم رسول

جواب اشکال آل ابوسفیان و معاویه و عمرو عاص و خالد و بنی امیه اسلام چگونه [illegible] و قتال و هجو و لعن و قتل آل رسول [illegible]

داشت لعلم سیرقدما تفصیل حال دریافت خواہد شد هذا پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بنی امیہ را مکروہ میداشتند اما چنانچہ بعد
ترمذی روایت مات النبی وهو یکره ثلثة احیاء ثقیف وبنی حنیفه وبنی امیه ودر
روایت دیگر ونیز بلعنهم سودائمة و عمر جاحظ وابن ابی الحدید ائمہ
اہل مغازی وقت نوشتن صلحنامہ مابین علی و معاویہ در محضر روس و لشکر قبیل لعلے الا تقران معاویه و اهل الشام
مسلمون ومؤمنون فقال علی ما اقر لمعاویه ولا لاصحابه انهم مؤمنون ولا مسلمون ولکن یکتب
معاویة ما شاء فقط یا امیر المؤمنین جمعی عرض کردند کہ آیا باسلام وایمان معاویہ واہل شام اقرار نداری امیر المؤمنین
فرمود کہ من معاویہ و اصحابش را مومن ومسلم نمیدانم و اقرار ندارم لکن اهل مغازی اہل السیر منہم محمد بن اسحق
و ابن ابی الحدید در مجلد رابع شرح نہج روایت کردہ در صفین حضرت عمار یاسر بندا ربلند فرمود یا اهل
الشام اتریدون ان تنظروا الی من عادی الله ورسوله و جاهدهما و بغی علی المسلمین و ظاهر المشرکین
فلما اراد الله ان یظهر دینه وینصر رسوله اتی النبی فاسلم وهو والله فیما یری راهب غیر راغب
ثم قبض الله ورسوله و انا والله لنعرفه بعداوة اهل السلام ومودة المجرم الا وانه معاویه فقاتلوه والعنوه
فانه ممن یطفئ نور الله و یظاهر اعداء الله یعنی اعظم صحابہ عمار یاسر در صفین ہرگاه بمقابل اہل شام برآمده فرمود کہ ای
شامیان آیا ارادہ دیدن آنکس دارید کہ دشمن خدا و رسول اوست و بجنگ خدا و رسول او و بغی براہل اسلام برآمده و
معاونت مشرکین میکرد او معاویہ و پدرش ہست ہیں وقتیکہ دید کہ خدا اظہار و اعانت و اثبات و اعلاء دین اسلام
وپیغمبر میکند و یوم فیوم زیاد و غالب میشود هذا معاویہ نزد پیغمبر آمده بظاہر لسان اسلام آورد لیس وقتیکہ بخدا اسلام بخوف
جان بغیر رغبت قلبی آورد ہمیں خدا قبض کرد رسول خود را و بخدا قسم نفاق او را میدانستیم بعداوت و دشمنی او بلامتی اہل اسلام
و بدوستی او مجرمین آگاہ باشید کہ او ہمان معاویہ ہست کہ اوصاف نفاق او شنیدید لیس او را لعنت وقتال او کنید ایضاً
ہمین روایت آوردند نقل از عبد الرحمان مسعودی و او از یونس بن ارقم باسناد شیوخ خود روایت کردہ وقتیکہ عمرو بن عاص
و معاویہ رایتہائے را قائم در صفین کردند و با علی بودیم و علی فرمود والذی فلق الحبة وبرء النسمة ما اسلموا
ولکنهم استسلموا واسروا الکفر فلما وجدوا علیه اعوانا اظهروه ایضاً از عمرو بن ہند البجلی روایت کردند
لما نظر علی الی رایات معاویة واهل الشام قال والذی فلق الحبة وبرء النسمة ما اسلموا ولکن استسلموا
واسروا الکفر فلما وجدوا علیه اعوانا رجعوا الی عداوتهم لنا الا انهم لم یترکوا الصلوة تلبیسا لعوام
الاقوام ما حاصل ہر دو خبر آنکہ چون عَلَمہای لشکر شامیہ حضرت امیر دیدہ فرمود قسم بخدا معاویہ و ابن عاص و قوم او ایمان قلبا و صدقا
نیاوردند ولکن طلب سلامتی خود و باظہار اسلام لسانی کردند و کفر در قلوب مخفی نہادند لیس وقتیکہ اعوان و انصار
یافتند رجوع بسوی کفر اصلی خود و عداوت کردند مگر آنکہ ترک نماز نکردند تا باوا ر آن تلبیس قائم کردند کہ آنہا بر تدیت
ایشان گمان نبرند ایضاً از حبیب بن ثابت روایت شده قال لما قام قتال صفین قال رجل لعمار یا ابا یقظان
آیا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نفرمود کہ قتال مردم بکنید تا اسلام بیارند و چون اسلام آوردند آنہا خون و مال آنہا محفوظ میشود از ما
عمار گفت آری ولیکن معاویہ و عمرو و قوم آنہا واللہ ما اسلموا ولکن استسلموا واسروا الکفر حتی وجدوا
علیه اعوانا فخرجوا و بخاری و مسلم و نسائی بل کل ائمہ حدیث اہل اسلام بابانید خود روایت کردند
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمار ویحک یا عمار ستقتلک الفئة الباغیة تدعوهم
الی الجنة ویدعونک الی النار و معاویة و قوم نبعه او پیغمبر باسم فئة باغیه نامیده ایضاً از ابن مسعود
روایت کردند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم معاویة یخطب علی منبری فاضربوا

عنه فقال الحسن البصري فوالله ما فعلوا ولا افلحوا حضرت رسول فرمود وقتیکه معاویه را دید که خطبه بر این منبر می خواند
پس شما همه اہل مدینه گردنش بزنید پس حسن بصری فرمود بخدا که گردنش نزدند و نه رستگار شدند و شیخین بخاری و مسلم بغیر ذکر اسم
معاویه این خبر را هم روایت کردند **تنبیه** هر گاه این احادیث و آثار از بزرگان ائمه سنیان دیدی پس در نفاق ابوسفیان
و معاویه و عمرو عاص و خالد و احزاب آنها شک باقی نمانده پس با این جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر ابو
سفیان و بر دو پسر او در هفت موضع لعنت کرده در **کتاب المفاخرات** لبکار بن زبیر و محمد بن
اسحاق که امام السیر ائمه اہل السنت و ابن ابی الحدید و غیرهم همین عبارت نقل کرده اند که بعد مصالحه معاویه با امام حسن
علیه السلام نزد معاویه عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط و عتبه بن ابی سفیان بن حرب و مغیره بن شعبه و دیگر ابناء
معاویه جمع شده باشاره شیطان عمرو عاص معاویه اشاره کرد همه آنها را یکی بعد دیگری در محفل بحضور امام بر امیر المؤمنین لعنت
کردند و بعد فراغ آنها چندی از فضائل امیر المؤمنین جلف آنها واده ذکر کرد و ما از مطلوب اینجا خلاصه هر فقره آن
نقل میکنیم **انشدکم** بالله هل تعلمون ان النبي صلی الله علیه وسلم قال علی خیر البشر من انکره کفر
افقال في غيره **انشدکم** بالله هل تعلمون انه بايع البيعتين بيعة الفتح و بيعة الرضوان و انت
يا معاوية باحديهما كافر و بالاخرى ناكث **انشدکم** بالله هل تعلمون اول الناس ايمانا و انت يا معاوية
و اباك من المؤلفة قلوبهم تسترون الكفر و تظهرون الايمان لسانا و تستمالون بالاموال **انشدکم** بالله هل
تعلمون انه كان صاحب راية رسول الله يوم بدر و احد و يوم الاحزاب و راية المشركين بيد معاوية
و ابيه فالله و رسوله ساخط عليك و عليك و على ابيك رسول الله في تلك المواضع **و انشدك**
بالله يا معاوية تذكر يوما جاء ابوك على جمل احمر و انت تسوقه و اخوك عتبه هذا يقوده فرآكم
رسول الله صلى الله عليه وسلم **فقال** اللهم العن الراكب و القائد و السائق الخ حاصل آنکه شما قوم را قسم میدهم که آیا شما
میدانید پیغمبر علی را خیر البشر و منکر آن کافر فرموده تا آنکه فرمود ای معاویه قسم تو میدانی روزیکه پدرت بر شتر سرخ
سوار بود و تو سایق و برادرش این عتبه قایدش بود پیغمبر در آن وقت بر هر سه شما لعنت کرد **و فرمود** اما الرهط
انشدکم بالله الا تعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن ابا سفيان في سبعة مواطن فلا تستطيعون
ردها **اولها** يوم لقي رسول الله صلى الله عليه وسلم خارجا من مكة الى الطائف يدعوا ثقيفا الى الدين
الخ **و الثانية** يوم العير الخ **و ثالثها** يوم احد الخ **و رابعها** يوم جاء بالاحزاب و غطفان
و اليهود فلعنه رسول الله صلى الله عليه وسلم **و الخامسة** يوم الهدي جاء هم قريش فصدوه عن
المسجد الحرام فلعن النبي صلى الله عليه وسلم ابا سفيان و لعن القادة و الاتباع قال كلهم ملعونون و ليس
فيهم من يؤمن **و السادسة** يوم الجمل الاحمر **و السابعة** يوم وقفوا لرسول الله صلى الله
عليه وسلم في العقبة ليستنفروا ناقته و كانوا اثنی عشر رجلا منهم ابو سفيان حاصل آنکه ای گروه شما را قسم
بخدا میدهم آیا میدانید آن هفت مواضع که پیغمبر بر سفیان و معاویه و برادرش لعنت کرده **اول** روز ملاقات قوم ثقیف
دوم یوم العیر کرا از شام میآمد بار از اطلاع خروج پیغمبر از تین راه بطریق بحر فرار گردید **سوم** بروز جنگ احد **چهارم**
بروز جنگ احزاب **پنجم** یوم الحدیبیه که صد رسول کرد بیا از مسجد الحرام لعنت کرد بر ابوسفیان **و** بر قایدان **و** تابعان
شما هم **و** در آن وقت پیغمبر فرمود بجواب سائل که احدی از اینها ایمان بقلب نیاورده و واحدی از همه اینها مومن نخواهد مرد
ششم یوم سوار بودن بر شتر سرخ مویی **هفتم** لیلة العقبه که دوازده آدم منافقین برای هلاک پیغمبر صلی الله
علیه وسلم عهد بسته آمده بودند که رم دادن ناقه آنحضرت را بکشند و در آن دوازده آدم پدرت ابوسفیان **و** تو بودی حذیفه شما را

لعن کردہ است پیغمبر بر معاویہ و پدرش

شناختهای معاویه این برای تو و اما ای عمرو عاص تو مجهول النسل از زنا مخلوق شدی فتحاکم فیک اربعة من
قریش و تغلب علیک جزارها انت اذ تهم حسبا و اخبثهم منصبا و اگر تفصیل احوال معاویه میخواهی از
کتاب تحذیر المعاندین که در خصوص تفصیل حالات معاویه پسر ابو سفیان و وزیر عمر عاص و لعنت کردن
و کنانیدن ایشان بر خلیفة الله علی مرتضی علیه السلام باستدلال عقلیه و نقلیه عزیز من مولوی سید علی حائری
سلمه ربی نوشته معلوم خواهد شد و نیز کتب سیر و مغازی خصوصا از کتاب مفاخر و شرح نهج ابن ابی الحدید ملاحظه کن
معهذا جمعی از حشرات الارض او را خلیفه رابع میدانند و حال آنکه جمعی از ائمه محدثین چون صاحب ترمذی
و غیره روایت کرده اند آخرش اینست که سعید بن جمهان گفت که بسفینه گفتم ان بنی امیه یزعمون ان الخلافة
فیهم قال سفینة کذبوا بنی الزرقاء بل هم ملوک من شر الملوک یعنی بسفینه کسی گفت که بنی امیه گمان
دارند که خلافت رسول در ماست سفینه در جوابش گفت که دروغ محض بنی زرقا میگویند چه همه سلاطین امویه از
بدترین سلاطین ظلمه شریره اند و نحن نقول و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون **بحث سادس**
وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة ویکون الدین کله لله بدانکه این خطاب بحضرت رسالت مآب و مؤمنین و این حکم
صریح در جهاد احد علی الاعلان میباشد یعنی اگر مشرکین مکه ترک شرک و کفر و قتال و ایذا و توبه از آن نکردند پس ای محمد و ای مؤمنین
قتال ابو سفیان مع مشرکین او عموما و خصوصا بکنید تا آنکه در دنیا فتنه و فساد یعنی شرک و کفر از احدی باقی و موجود نماند نما نما انکه
کافری و مشرکی بغیر عهد باقی نماند چه اگر کافری بغیر عهد باقی بماند او عزیز مطاع و متبوع عوام میگردد پس فتنه و فساد و نزاع و جدال و
قتال قایم مسازند **شعر** سر چشمه باید گرفتن بمیل ٭ چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ٭ و تا بشود دین اسلام کلا خاص برای
خدا و هیچ و جه شرکی کفر و ریائی فساد در عالم و آدم باقی نماند **بیضاوی** حتی تکون الطاعة والعبادة کلها
لله خالصة دون غیره **نزد قتاده** حتی یقال لا اله الا الله فقاتل نبی الله جمیع المشرکین علی کلمة
الشهادتین والیها دعی الناس جمیعا **نزد محمد بن اسحاق** وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة یعنی
نوع کفر و شرک و یکون الدین کله لله و یخلع الانداد و یقلع اصنام اداد الله تعالی **اشکال** مفاد این آیه از زمانه
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الی الآن اصلا بوقوع نیامده یعنی کل عالم و بنی آدم معتقد و مقر بشهادتین و متفق و مجتمع بر دین واحد
اسلام نیستند و این عیان است و عیان را حاجت بیان نیست **جواب** بدانکه هر امر و حکم و فعل بالضرورت و حالت از
بدایت و نهایت **اما بدایت** این حکم در عصر خود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوقوع آمده و شروع در قتال مشرکین شده **اما نهایت** و
ختم آن من حیث الکل در عصر مهدی آخر الزمان خواهد شد و کل ادیان باطله دنیا و جمیع اصناف کفر و شرک و بدعات آنها بالکل
از بیخ و بنیاد بر آورده تمام اهل دنیا بر دین واحد اسلام جمع میشوند و در **تفاسیر اهل البیت** بالاجماع وارد
است که حصول مفاد این آیه باقی است و در عهد حضرت مهدی آخر الزمان بالکل حاصل خواهد شد **و روی** الامامیه
رضوان الله تعالی علیهم هذا المعنی عن ائمتهم علیهم السلام **و روی** زرارة وغیره عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام
انه قال لم یجئ تاویل هذه الآیة ولو قد قام قائمنا بعد سیری من یدرکه ما یکون من تاویل هذه الآیة
ولیبلغن دین محمد ما بلغ اللیل والنهار حتی لایکون شرک علی ظهر الارض کما قال الله یعبدوننی لایشرکون
بی شیئا **رواه العیاشی و المجمع و الجنان و البیانی و النور و البرهان و المنهج** وغیرهم حاصل این دو آیه آنکه تاویل
این در زمانه قایم آل محمد بوقوع میاید شب و روز بانصرام نمیرسند تا وقتیکه دین واحد اسلام بجمیع افطار و بحر ارض میرسانند و
مشرکی و وثنی در دنیا باقی نخواهد ماند غیر از دین واحد اسلام و اهل اسلام بر یک ملت آن **سوال** چگونه اتفاق و اتحاد کل
خلق بنی آدم بر یک ملت توحید دین اسلام خواهد شد **یا** بقتل کل اهل باطل **یا** بارجاع کل ایشان الی الاسلام خشیة من القتل و

تنزیل عذاب اللہ بعلم ضروری **جواب** مفسرین ومحدثین فریقین ہمین دو وجہ جواب داوہ **ثالث الوجوہ** بہر دو وجہ یعنے بقتل اکثر کفار و جماعاتی بمعاینہ معاجزہ قاہرہ ملجیہ لے الاسلام و جماعاتی بحصول علم ضروری کہ بترک اسلام البتہ عذاب الٰہی بظہور نازل خواہد شد این مقام زیاد و براین مقتضی تحقیق این مطلب نمیباشد و ہر گاہ تفصیل کلیات وجزئیات آن خواہش باشی پس رجوع کن بمجلدات کتاب مشہور چون انتخاب **غایۃ المقصود** فی حالات الامام الموعود کہ در آن قرۃ عینی ولدی **سید علی حائری** براہین عقلیہ وقوانین نقلیہ جمیع اعتراضات متخیلہ را باحسن الوجوہ حل کردہ **بحث سابع** فان انتہوا فان اللہ بما یعملون بصیر یعنے پس اگر از کفر وشرک واز عبادت اصنام واز تجویز واز جنگ وجدال باز مانند وترک و توبہ از آن کروند پس بتحقیق خدا بینا ودانا ہست بجمیع آنچہ بعمل میارند از افعال قلبی وجوارحی اعمال آنہا بانہا جزا وسزا رسید اگرچہ یک ذرہ نیک یا بد بوقوع آوردہ باشند **تنبیہ** ورود حکم بقتال کفار مکہ مع قلت المؤمنین چند وجہ مفسرین ذکر کردہ اند **احدہما** عروۃ ابن زبیر قال کان المؤمنون فی مبدأ الدعوۃ یفتنون عن دین اللہ فافتتن من المسلمین بعضہم وامر النبی صلی اللہ علیہ وسلم المسلمین ان یخرجوا الی الحبشۃ **و** فتنۃ ثانیۃ وہو انہ لما بایعت الانصار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بیعۃ العقبۃ توامرت قریش ان یفتنوا المؤمنین بمکۃ عن دینہم فاصاب المؤمنین جہد شدید **ہذا** ہو المراد من الفتنۃ فامرہم اللہ تعالی بقتالہم حتی تزول ہذہ الفتنۃ یعنے عروہ ابن زبیر آنچہ گفت در سبب امر بقتال مشرکین مکہ عموماً حاصل آنکہ مؤمنین در بدایت اسلام مفتون بودند یعنے بر میگردیدند از دین خدا تعالی پس مبتلی شدند بعض مسلمانان **ہذا** بعض اہل اسلام را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بحبشہ فرستاد **و فتنہ ثانیہ** آنکہ ہر گاہ انصار بیعت عقبہ بپیغمبر کردند کفار قریش باہم مشورہ کردند کہ مسلمانان را بسوی کفر برمیگردانند ومسلمانان را در این وقت باین جہت جہد شدید لاحق شد **پس** ہمین مراد است از فتنہ **ہذا** مسلمانان مامور گردیدند بقتال کفار مکہ تا این فتنہ باقی نماند **ثانیہما** وہوان مبالغۃ الناس فی حبہم ادیانہم اشد من مبالغتہم فی حبہم اراواحہم فالکافر ابداً یسعی باعظم وجوہ السعی فی ایذاء المؤمنین وفی القاء الشبہات فی قلوبہم وفی القائہم فی وجوہ المحنۃ والمشقۃ اذا وقعت المقاتلۃ زال الکفر والمشقۃ وخلص الاسلام وزالت تلک الفتن بالکلیۃ یعنے وجہ ثانی حب مردم بادیان خود ابلغ واشد واکثر میباشد از حب آنہا بحیوت وبارواح خود پس کافر ہم ہمیشہ ساعی باعظم وجوہ سعی در ایذاء مؤمنین **و** در القاء شبہات در قلوب مؤمنین والقاء شبہات ودر وقوع آنہا بگوناگون محنت ومشقت میباشد **پس** بوقوع مقاتلہ باہم کفر ومشقت زائل میشود **و** اسلام مؤمنین خالص **و** بر آن ثابت القدم بلا تردد میباشد **و** انواع فتن وفسادات نیز مرتفع میگردد **وجہ ثالث** قاضی ابو بکر گفتہ انہ تعالی امر المؤمنین بقتال المشرکین ثم بین العلۃ التی بہا اوجب قتالہم فقولہ حتی لا تکون فتنۃ ویخلص الدین الذی ہو دین اللہ من سائر الادیان **وانما** یحصل ہذا المقصود اذا زال الکفر بالکلیۃ یعنے او تعالی ابتدا امر بقتال علتش را بیان کرد کہ بآن قتال کفار واجب میباشد **و** او برای ازالہ فتنہ وفساد بین مؤمنین وکفار مکہ **و** اخلاص واثبات دین اسلام کہ دین پسندیدہ خدا است از جمیع ادیان صحیحہ سالفہ میباشد پس مقصود بالکل حاصل میشود بازالہ کفر کل **اشکال** باینکہ وجود فتنہ کفر وتنازع مابین مشرکین وکافرین باقی است چہ مقصود از آیہ حتی لا تکون فتنۃ ازالہ کفر وکافر از ارض بالکلیہ میباشد وآن نشدہ **و** مفاد آیہ لا حاصل از مسلمین است پس بدلالت این کل صحابہ در ازالہ کفر بالکلیہ مسامحہ کردند ومسامحہ در خطاب یعنی الٰہی کفر است **پس** صحابہ کلہم کفار میباشند **جواب** اشکال نیست چہ این آیات خاص در قصہ کفار مکہ وارد شدہ الی اینجا **و ہر گاہ** مورد این آیات خاص در کفار مکہ یا در کفار عرب باشد پس بقتال کفار مکہ مقصود

جواب سوال از پیغمبر بالفعل حاصل ... دیگر سایر اجماع باسلام ...

ای حتی لا تکون فتنة فی ارض مکة او فی ارض العرب بحمد الله حاصل شده چه از مشرکین قریش ارض مکه بل
ارض عرب پاک بالکلیه شده و احدی از مشرکین که در عرب الی حین موجود و باقی نیست و پیغمبر فرمود لا یجتمع
دینان فی جزیرة العرب **اشکال** آیا یهود و نصاری در ارض عرب نیست پس قول حتی لا تکون فتنة
فی ارض العرب خلاف واقع میباشد **جواب** اصل کفار مشرکین اند و در این آیه امر اولا بقتال اقربین شد بمصداق
وانذر عشیرتک الاقربین **پس** آنحضرت اول مامور بانذار قوم و ملک خود شده هرگاه آنها امتناع از اسلام
کردند پس باین و قاتلوهم مامور گردیدند اول در رفع و قتل آنها که اصل مشرکین و کفار عرب بودند **و** بعد آنها بقتال اهل
کتابین عرب و عجم **پس** آنانکه باقی ماندند رفع و قتل باقی ماندگان آنها از کل روی زمین بدست امام مهدی قطعا خواهند
شد اشکال ندارد **بحث ثامن** وان تولوا فاعلموا و جمله شرط و جزا اند **اشکال** چگونه صیغه امر فاعلموا جواب
شرط واقع شد **جواب** چونکه فاعلموا متضمن خبر میشود و تقدیرش وان تولوا فواجب علیکم العلم بان الله مولیکم
میباشد **اما** تولی عن الدین بمعنی ذهاب از دین الی خلافت **و** تولی فی الدین بمعنی ذهاب الی جهت الحق لمتابعته میباشد
بحث تاسع وان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم نعم المولی ونعم النصیر یعنی واگر کفار از دین و طاعة
خالق برگردیدند و ترک کفر و قتل نکردند پس ای مومنین بدانید شما بطور قطع و یقین که بتحقیق خدا اولی امور شما کل مومنین است
و کسی را که خدا اولی ناصر بذات خود باشد پس او تعالی بهتر مالک و ولی **و** بهتر یاری و اعانت کننده قوی و جمیع امور دین و دنیا
هست که اصلا و ابدا مغلوب و مقهور و ممنوع نمیشود چنانچه در آیه دیگر فرمود الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور **و** الذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات **پس** خالقیکه مالک و
ولی کسی باشد او را خوف و باک ابدا نیست اگر چه کل خلق دنیا مخالف او باشد او تعالی بهترین کل حفظه و بهترین کل یاری
کنندگان میباشد **تنبیه** در این تثبیت و تسکین و تقویت و وعده یاری و اعانت بمومنین **و** ترغیب **و** تحذیر و ترهیب
بکل کفار و مشرکین و منافقین و در اخر تجربه آنها میباشد **تبصره** بحسب مسئله و خواهش مردم مبتلا شده و اینها تجربه آنها
در رجوع الی الله سبحانه بکرات و مرات مشهور گردیده درخواندن حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
برای کفایت اهل ظلمه و ظلم و تعدی و گرفتاری آنها و خلاصی از مجلس سلاطین تا شب چهل و یک آدم مومنین نمازی
در مسجدی یک لک و بیست و پنج هزار بالتقسیط خوندند هر یکی از آنها بمطلب رسیده و از قید و حبس هم خلاص شده برآمدند
دیگر وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد بهمین عدد مذکور در هر یک شب برای قضاء حاجات دینی
و دنیاوی برائی عسر و فقر و قرض خوندند مقضی الحاجات شدند **دیگر** برای صحت یابی مریض و علیل بهمین عدد و مسطور بجان
عدد و مردم خوندند البته هر مریضی صحت یاب شد الا آنکه او را اجل حتمی رسیده بود **دیگر** حصول و وسعت رزق و عزت
و غناء و ادای دیون **آیه** قل اللهم مالک الملک الی بغیر حساب بعد نماز صبح یا بعد صلوة عشاء یک صد و سی بار
اکثر مردم خوندند قبل از اتمام چهل روز حاجات شان برآمد **و** قبل از شروع در هر عمل لا اقل صد یا ده مرتبه **و** بعد از فارغ
هم از عمل حاجت خود را در قلب منوی داشته اللهم صل علی محمد وال محمد خوانده شود با وضو رو بقبله
دو زانو نشسته انشاء الله تعالی حاجاتش برآید

وقد وقع الفراغ من تسوید هذا المجلد التاسع من تفسیر لوامع التنزیل
سواطع التاویل بتائید الله الخالق الجلیل الجمیل فی سلخ الشهر جمادی الاول

جواب اشکال صیغه امر جواب شرط نمیباشد این چگونه صحیح باشد

فی سنة ثامن عشر بعد الالف وثلثمائة من الهجرة المقدسة المطهرة لخاتم النبوة صلوات الله علیه وعترته الطاهرة فی بلدة لاهور حفه بالامن والامان والسرور ویتلوه المجلد العاشر واعلموا انما غنمتم من شیٔ فارجوا واطلب من ربی القادر الاعانة والامداد والصحة والتوفیق والتسهیل فی تحریره واتمامه واکماله وابقائه سلیماً صحیحاً حتی اتمم هذا الی اخر مجلداته وهو تعالی علی کل شیٔ قدیر وبالاجابة جدیر فالحمد لله سبحانه اولاً واخراً ظاهراً وباطناً والصلوة والسلام علی نبینا خیر خلقه وعترته خیار بریته دائماً فی کل ان بعدد لا یقتضی وامد لا ینتهی

اللهم اغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات بحرمت نبیک المختار الی یوم القرار